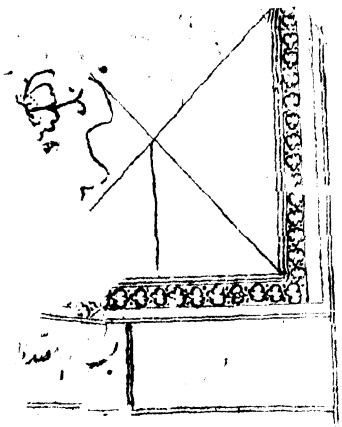
UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234639

UNIVERSAL
LIBRARY

۲۳۶۹۶



حمد و سپاس بی حد و قیاس مر خدائی را که [illegible]
و زوال است و مراد از [illegible] منزه از وصمهٔ تغیر و انتقال و [illegible] جبروت
و بر صفحات موجودات ساطع آثار ملکوت و احسان او بر و جنبات کائنات الله
جمیع عقول و افهام متحیر در کبریای ذات او و جمیع نفوس و اوهام متوتهٔ در بیدای عظمت
او دلیل بر ذات او نقش ذات اوست و شاهد بر وحدانیت او نظام مصنوعات
او متوحد بمجد و ثنا و متفرد بعظم و کبریا شاهنشاه علی و سلطان اقوی و برهان اه
و وجدان او خلق حول او کامل و طهارت او شامل قول و فاصل [illegible] عالم
عالم جمیع معلومات قادر بر جمیع ممکنات مرید برای جمیع کائنات [illegible]
واجد و صمد منزه از اشباه و امثال مقدر کل اقوال [illegible] پیشت عالم هویدا شد
تن و جان حمد ست ✣ بخشیدن جان بجد کو اینه حمد ست ✣ حمدی که زما ست آن
به حمد ست ✣ حمدی که ترا ست مر ترا آن حمد ست ✣ از برای اوست حمد و ثنا و مجد
و سنا بر انکه جمیع موجودات را بفضل وجود خلعت وجود پوشانید و از جملهٔ آنها نوع انسان
را مشرف بعقل سلیم و طبع مستقیم گردانید و از ان نوع صنف انبیاء کرام را بفضل اتما
برگزید و از ان صنف فرد کامل را واصل بدرجهٔ محبوبیت و فائز برتبهٔ کمال عرض
گردانید که در نسب اشرف و در حسب الطف و در قدر اجل و افضل و در بدو [illegible]
و [illegible] عدل و در وطن اطیب و اجل و در عصمت [illegible] حکم

حلیه اثبات

عم پنجه بر ... سبق زنده دار ... چنا

سوار ... خدایا ... مه ... بر قول ایمانکی خاتمه ... کرد

من و دست و دامان آل رسول ... چه کم کرد دای خضر فرخنده

رگاه حی ... که باشند مشتی کدایان خیل ... بهمان در ...

پس میکوید بنده ...

احسن

پشاوری غفرالله

... دلی

انسان ... بعلم و

احکام دین متین

پس اشتغال به تحقیق و تدقیق ان از اهم مطالب ... و اجل مقاصد است

از کلام ایزد معین و احادیث رسول امین و آثار اصحاب و تابعین

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث ... هر که خواند غیر ازین کرد خبیث

فقه مستنبط از کلام ایزد علام و احادیث رسول علیه السلام

و آن کلیات و اجمالیات اند و بیان آنها از احادیث افضل

بجانه جل شانه و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة

بر اوقات و عدد رکعات او و کمیات و کیفیات و فریضیات

ب و هیات او و اوضاع و صفات او از احادیث و آثار معلوم

یاس کوة و اکثر احکام شرعیه اصلیه و فرعیه پس علم حدیث

ری و انفع از جمیع فنون محموده و علوم مقصوده شد و ازین مقدمه

رتبه حاملان احادیث نبویه و ناقلان اخبار مصطفویه و محققان

اسرار و معانی آنها اعلی و افضل از جمیع علما

و فضلا ... کاری دران باب باتفاق جمیع اولی الالباب

جل ... است از جهة نقل و روایت و عقل و درایت

و ارحسن اقوال صادق تر و در لطف افعال فائق تر افضل از نبی بشر مبعوث
بسوی اسود و احمر شفیع و مشفع در روز محشر پیت سید الکونین ختم المرسلین
آخر آمد بود فخر الاولین حبیب الله ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
صلوات بغایات و تسلیمات بی نهایات بر اصاحب مقام محمود و حوض مورود
از بارگاه ایزد معبود نازل بروی باد ربا عم چکاوید وصف آن ذات بارک
که اورا وصف کرد ایزد تبارک ✤ خدایش داد عزت با کمالش ✤ نهاد او تاج لولاکش
به تارک ✤ صلوات پی در پی و تحیات بی عدد بر مرقد طهر و بر مشهد معطر برذات آن
برگزیده که نور وجود پاکش فخر کون و مکان است و غبار کف نعلینش شرف تاج
ده جهان پیت خواجه کونین ختم المرسلین ✤ سرور عالم رحمة للعالمین ✤ ذات
مقصود کونین آ ✤ مس او قاب قوسین شده ✤ منصب حامدیته مسلم از
برای او هست که حقیقت حمد ذاتی پی برده ✤ وصف حامدیت را بحمد آفرین باز
سپرده رافع لوای لا احصی ثناء پیشوای جلهٔ انبیا محمد مصطفی احمد مجتبی
امام اهل تقی و عصام اهل هدی که اثقال نبوت بوجه حسن برداشت و با جمال صلابة
به الیق پرداخت صلی الله علیه و آله علی وفق جماله و کماله ربا عی
افضل نماز در روزه و حج و زکوة ✤ از هر خلاصی تو در روز نجات ✤ دائی پیوند دور
بر ختم ✤ حمل شد ختم کلام بر محمد صلوات ✤ و حق سبحانه جل شانه بفضل عظیم
و لطف عمیم برای اتمام دین متین او کتاب مبین بتوسط جبرئیل امین بروی
نازل کرد که آن کتاب اعلی از جمیع معجزات آن سرور کائنات است
و آن کتابی است واضح با استعارات لطیفه و مدرج بکنایات لطیفه حاوی
بر معانی نفیسه و حاوی بر نکات دقیقه و چنانچه رسول بایان افضل از جمیع رسل است
همچنان کتاب او اکمل از جمیع کتب است و صلوات بسیار و تسلیمات بی شمار
بر آل و اصحاب آن رسول اقراب و بر تابعان او تا روز حساب از بارگاه ایزد
ب نازل باد بیت جمله غواصان دریای صفا ✤ بلبلان باغ شرع مصطفی
باد شاه ملک روحانی بسلطنت ✤ محرمان سر اسرار ربانی همه ✤ خصوصا یاران سلفا
شدن و همسایه عشره مبشره رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

ح والضباط واستنباط وارتباط واحتیاط وبس کلام درین مقام
ح ترازجمیع کتب بسبیل اطلاق باتفاق ائمه جمیع آفاق است
ح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری وچگونه آن کتاب مبارک
مال انکه اشهر اقوال رسول باکمال واکثر افعال واحوال ومشا
غروات او واخلاق ومعجزات او واداب وکرامات او ومناقب اصحاب ومفاخ
احباب او واحکام معاش واحوال معاد وتفسیر قرآن بروجه دقیق وطرزانیق
وتا امروز هیچ یک ازعلما محققین وفضلا مدققین ازبرای
رت فارسی متعرض نشد بهروجهی که آن شرح پارسی کافی
مشکلات ومعضلات او باشد لهذا این مسکین حزین درین حال
ی ازصلحا متعرض ازبرای آن شرح فارسی بتوفیق الهی شد وما
وغرض اصلی ومقصود کلی تسهیل آن کتاب مبارک برطالبان است
وزدهن عاشقان ودرشرح کردن آن کتاب مبارک حال من
مشتا ست که ازبرای خریدن حضرت یوسف صدیق دربازار
مصر شده بود وبدست او جزازتار پود ومانند ریسمان نبود
تار حضرت یوسف را دران بازار خرید نمایند چنانچه عالم نا
می درنظم فارسی گفته ابیات چو یوسف شد بخوبی کرم بازار
یکی خریدار ✤ بهر چیزی که هرکس دست رس داشت ✤ دران بازار
دس ✤ اشت پرسیدم کزغمش زالی برآشفت ✤ تنیده ریسمان چند میگفت
همین بس کرچه بس کاشد قناعتم ✤ که درسلک خریدارانش باشم ✤ وانشاالله تعالی دراین
شرح فارسی کافی ووافی درتحقیقات مبانی ودقیقات معانی باشد ومتضمن ازبرای
کات جلیه واشارات خفیه ومتکفل ازبرای ابرازکنوز مخبیه واظهار رموز خفیه ورافع
یرات بکار حقایق او ودافع انظار ازمستورات
ع ودرین بزواهر عالیه ومشتمل برفوائد شریفه و
ذکر فضلا ومتاخرین مذکوراند وایضا مشتمل
وبیان فوائد علمیه واصطلاحات محدثین وضبط

ثقات و موالید و صفات آنها و قبائل و شمائل آنها و مسکن و مدفن آنها و حیات
و وفات آنها و بیان وجه توفیق و تطبیق میان اخبار و آثار که بحسب ظاهر افکار
متعارض اند و بیان ناسخ و منسوخ که بوفق واضح انظار متناقض اند و در مسکین خزین
در چنین زمانه رنگین واقع شده ام که معالم علم منخفض و منهدم شده اند و مراسم
جهل مرتفع و منتظم و آیات عالم ستتر و منمحی و رایات جهل منتشر و منجلی و علم موجب
شین و ملال طبع گردیده و جهل مثبت زین و کمال رفع اهل علم و ادب از مجالس
محجوب و مدفوع اند و اهل لهو و طرب در محافل محبوب و مرفوع و جمیع مردمان
از صغیر و کبیر و امیر و فقیر مستغرق و اسیر در فسق و فجور و کذب و غرور و در
حرص و وفور و بخل و فتور شده اند و امتیاز بالکل از جهان مرتفع شده
بحدیکه میان عالم و جاهل و ناقص و کامل و میان نرگس بیحس و دولی و غوی
و میان منافق و موافق و موصل و مفارق و میان عاشق و فاسق و کاذب
و صادق و میان صالح و طالح و فاسد و فالح امتیاز مفقود شده بلکه عاقل را از غافل
نشناسند و قاتل را از قابل و عارف از عازف و عادل را از عاذل
و بر مردمان صرف یک جبه از مال بر اهل علم و کمال دشوارتر از کندن کوه عظیم
بنوک دندان است و خرج کوه عظیم از مال بر اهل طرب و ضلال آسانتر
از دادن ذرهٔ صغیر است حاصل آنکه مصداق قول رسول مقبول که در روایت
حضرت علی منقول است متحقق شده و از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی
نمانده و علماء ذلیل و وضیع شده اند و جهلا جلیل و رفیع و عدل از امراء
و عمل از علماء و انصاف از قضاة و امانت از تجار و احتیاط از اهل کسب
بالکل مرفوع شده و پانزده خصائل که در روایت حضرت علی از رسول علیه
السلام علامات قیام قیامت مقرر شده اند همهٔ آنها درین زمان متحقق
شده و اند این آن زمان است که رسول علیه السلام فرموده که نگهداشتن
دین برای مسلمان دران زمان سخت تر باشد از گرفتن قطعهای آتش افروزنده
بدست خود و رفع علم بر وفق حدیث رسول اکرم نزدیک به تحقق رسیده
و علماء ایام از جهت عدم التفات انام باین زمره عظام از زوایه خمول اختیار

ورزیدند لہذا من مسکین حزین از اہل زمان اعراض نمودہ و متوجہ بجناب حضرت
رب الارباب گردیدہ و تالیف شرح صحیح بخاری برای ابقاء یادگاری بزبان فارسی
آغاز کردم و استمداد نمودم ازان شاہ ولایت و صفاء شہنشاہ درایت و زکاء
مجموعہ جامعہ کونین و آلہی مظہر کمالات وہبی و کسبی کامل در علوم عقلی و نقلی فاضل
در فنون اصلی و فرعی جامع کمالات حسبی و نسبی کارنامہ نگارستان عشق و محبت
فہرست کتاب معنی و صورت مست خم خانۂ الست عالی فطرت بلند ہمت
[illegible] لطیف پیکر کریم دل جوان مرد طبع افسر فر دشمن سوز دوست
[illegible] و نفس گداز مظہر فیض الٰہی مجمع کمالات نامتناہی عالم کامل و عارف
[illegible] آفاق و در باب توحید و معرفت طاق زینت وجود و مرآۃ
[illegible] قطاب و فرد اجاب قطب اکرم و اکمل و غوث اعظم و اجل
[illegible] و امام فریقین لسان متکلمین و ترجمان عارفین جلال علماء و جمال
صفاء عالم ربانی و قطب افراد انسانی حضرت محبوب سبحانی و غوث صمدانی
شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی قدس اللہ سرہ و نور روحہ و اوصل
الینا برکاتہ و فتوحہ و آن حضرت در اصل تولد از دیار عجم است و ہم در عنفوان شباب
ببغداد قدم صدق طلب بغداد رفتہ و علوم ظاہر و باطن تحصیل نمودہ و در تعبیر و تقریر
[illegible] للسنا یتزفہ و زہد و دیانت ملقب گشتہ بر تمام اہل آن دیار فائق آمد و حسن و ملاحت
تمورث و فضل و کمال مکتسب صید دلہای سران مملکت عرب کرد و تمام آن
دیار را ببلطان ولایت خود تسخیر نمودہ قدم بر گردن اولیاء وقت نہاد و فیضمون
راجاحب قدر عالی و نماعد مرتبہ متعالی شاہ ابو المعالی کہ از والہان و شیدایان راہ و حرم
کاہ پیکاہ آن درگاہ است در لباس مجانہ خلوتیان مجلس را راز حوش جلوہ دادہ و گفتا بیت
آن ترک عجم چون زمی حسن طرب کرد ✣ بر پشت سمند آمد و عید عرب کرد ✣ چون کاکل ترکانہ بر
انداخت شستی ✣ غارت نکری کوفہ و بغداد و حلب کرد ✣ خوبان چو زخوبی گل و لالہ نمودند ✣
نازآن ہمہ را زیر قدم کرد و عجب کرد ✣ داری خبری میچلی کہ معالی بریاد تو القادر قادر
شب کرد ✣ و مناقب آنحضرت از احاطہ بیان و قلم و زبان متجاوز است و خلاصہ آنکہ جمیع اقوال
[illegible] و سکنات و عبادات و عادات او سید السادات با مر واجب الوجود جل و علی شانہ بود ند

چنانچه هم ازان حضرت مروی است که فرموده ما اکلت و ما شربت حتی قیل لی بحقی علیک یا عبد القادر در کل و شرب و لابست حتی قیل لی بحقی علیک البس ثوبا ذراعا منه بدینار و لا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیک تکلم بسبع منک و این شرح را منهج الباری شرح صحیح بخاری نام نهادم و ازایزد متعال بتضرع و ابتهال استدعا مینمایم که باین شرح من مسکین حزین مانند متن متین نفع عام از برای جمیع محصلین و خیر عام از برای جمیع مسلمین نصیب گرداند و امید از جمیع عالمان و طالبان و فاضلان و صالحان و از جمیع مسلمانان آنست که این مسکین حزین را بدعاء خیر و فلاح یاد کردانند که رب العالمین این مسکین حزین را قرب و محبت خود بروجه اقصی و متابعت رسول اکرم بر درجه اعلی نصیب گرداند و جمیع مطالب دینی و دنیوی و جمیع مقاصد علمی و عملی از برای او حاصل گرداند و از جمیع کناهان و تقصیرات او عفو و تجاوز نماید و از جمیع درجات عالیات مراتب کاملان او را روزی گرداند و او را توفیق رفیق گرداند تا امتثال مامورات و اجتناب از منهیات نماید و اختتام این شرح فارسی بزودی میسر گرداند که او بر هرچه خواهد قدیر است و باجابته دعا بندگان جدیر و قبل از شروع دران شرح بر ما لازم است که شمه از مناقب ائمه اربعه و از مناقب مؤلف صحیح بخاری یاد نمایم تا شارح و طالب ازان مناقب واقف گردد و بسوی اقوال و تالیفات آنها راغب و اول مناقب امام ابو حنیفه ذکر میکنیم زیرا که من مسکین تابع مذهب آن امام دین ام

مناقب امام ابی حنیفه رحمة الله علیه بدانکه آن امام المسلمین از اکابر تابعین و ائمه صالحین بود و سردار علماء محققین و سرتاج فضلاء مدققین رئیس ائمه مجتهدین امیر شیوخ مستنبطین صاحب فکر صائب در تحریر دلائل و تقریر مطالب مشتهر در مشارق و مغارب مذهب او اعلی از جمیع مذاهب صاحب مفاخر و مناقب امام اعظم کوفی نعمان بن ثابت بن زوطی رحمة الله علیه و علی اتباعه خطیب از عمرو بن حماد بن ابی حنیفه آورده که ثابت بر اسلام در دار اسلام متولد شده زوطی مملوک از برای بنی تیم بود پس آنها او را آزاد کردند و ولاء او از برای آنها بود و برادر او اسماعیل پسر حماد مذکور این سخن را بر وی انکار کرد و گفت پدر ثابت از ابناء فارس بود و آنها همه احرار بودند و گفت والله ما وقع علینا رق قط و باز گفت که جد من امام ابو حنیفه در سال هشتاد متولد شد و او را پدر او ثابت بخدمت حضرت علی شاه ولایت

بر ده بود و چهار ان حال او خورد سال بود پس حضرت علی در ہمان حال با
متعال دعا برین منوال کرد که حق تعالی بلطف و رحمت بسیار خیر و برکت
در وی و اولاد وی پائدار نماید و مایان امیدوار از جناب پروردگار
حضرت علی در حق مایان مستجاب شده و الحق واقع چنان شد زیرا که
شانه در وجود امام ابی حنیفه برکات متتالیه غیر متناهیه نهاده تابعان او در هر نواحی و امصار
و در هر مواطن و اعصار بسیار در بسیار پیدا کرد و از کمال صدق و اخلاص او عوام و خواص از
علم و فقه او مستفید شدند و او چهار نفر را از اصحاب کرام بلکه هشت نفر را از ان جامعه
عظام صحبت و ملاقات کرده که بعضی از انها حضرت انس بن مالک و محمد بن
بابی اوفی و سهل بن سعد و ابو الطفیل هست و آن کسی که گفته که آن امام ندید
از صحابه کرام ملاقات نکرده پس قول او ضعیف و قول حافظ بر غیر حافظ راجح است و قول
مثبت بر نافی مقدم و آن امام خوش روی و خوش خوی و خوش لباس خوش بوی بود
و در کرم و احسان و علم و عرفان متوحد و در لطف تقریر و حسن تحریر متفرد از اقران بود
و در فصاحت و بلاغت و در ملاحت و صباحت و در فراست و کیاست و حرمت
و سیاست فائق از اہل زمان خود بود و او امام اصفیا و اتقیا و عصام اولیا و اصفیا
بود و سائلی از رسول صاحب جمال در خواب سوال کرد و گفت یا رسول الله کجا می
تر اد کنم چه طلب نمایم پس رسول کامل در جواب آن سائل گفت انا عند علم ابی حنیفه
چه خوش گفته شیخ عطار که گفته بیت ابو حنیفه بود امام باصفا ✤ آن سراج
امتان مصطفی ✤ و مقابلان او سبقت او را در باب علم و حلم و ورع و کرم میسلم کرده
اند و او بر سبیل دوام و استمرار شب بیدار در ذکر پروردگار بود و در اکثر شبها قرآن
مجید را از اول تا آخر ختم میکرد و اسد بن عمرو گفت که امام ابو حنیفه مدت چهل سال نماز خفتن
را با نماز عشاء ادا میکرد و منقول منقول صحیح آمده که امام ابو حنیفه هفتاد هزار ختم
قرآن مجید از اول تا آخر تمام کرد در مکانی که او در وی وفات یافته بود و حسین
بن عماره او را غسل داده و گفت که یا مرزد ترا خدای تعالی ای ابا حنیفه که بودی
تو بحالی که در مدت سی سال کاهی روزه را افطار نکردی و از مدت چهل سال گاهی
فرش خواب خود در مدت زیست خود تکیه نکردی و جمیع مردمان را بوفات خود

رنج و مشقت اندا ختی پس حق سبحانه جل شانه ترا درجات عالیات در ریاض جنات نصیب گردانید و ابن مبارک گفته که امام ابو حنیفه پنج نماز فرض را در مدت چهل و پنج سال بیک وضو ادا کرد و تمام کلام الله را در دو رکعت نماز ختم کرد پس در خانه کعبه در خواب یا میان بیداری و خواب از هاتف آواز شنید که یا ابا حنیفة اخلصت خدمتی و احسنت معرفتی فقد غفرت لک ولمن تبعک الی قیام الساعة زائده گفته که در شبی از شبها نماز عشا همراه امام ابی حنیفه ادا کردم و تمام مردم از مسجد بیرون شدند و من و امام ابو حنیفه دران مسجد ماندیم پس پس و امام ابو حنیفه مرا ندید که من در یک گوشه آن مسجد پنهان شدم پس امام ابو حنیفه نماز را آغاز کرد و قرآن مجید را از ابتدا شروع کرد و خوانده تا آنکه باین آیه کریمه رسید فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَوَقٰنَا عَذَابَ السَّمُوْمِ پس همین آیه کریمه را مکرر می کرد و گریه و زاری بدرگاه الٰه بارے می کرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و من اورا در همان حال می دیدم و قاسم بن گفته که امام ابو حنیفه در شبی از شبها آیه کریمه بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰى وَاَمَرُّ بسیار تکرار می خواند و گریه بسیار می کرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و آورده اند که آن امام پنجاه و پنج حج خالص از برای پروردگار در عمر خود ادا کرده و گویند گفته که امام ابو حنیفه بر خود چنان لازم گرفته بود که اگر در اثنار کلام سوگند یاد خدا یاد کند پس البته او یک درهم صدقه کند پس روزی سوگند خورد و بیک دینار تصدق کرد و بعد ازین عادت او چنان بود که هر وقت که سوگند میکرد تصدق بیک دینار می کرد و عادت مبارک او چنان بود که چون بر عیال خود از مال خود چیزی خرج میکرد پس بقدر آن چیز در راه خدای تعالی نیز خرج می کرد و چون جامهٔ نو می پوشید پس جامهٔ مستعمل را بشیوخ علماء و ائمهٔ صلحاء میداد و آنها او را تبرک میدانستند ابن حجر گفته که بسیار از اهل کمال تلمیذ امام ابی حنیفه شدند و بسیار از اهل وصال استفادهٔ علم ازو کردند که هریکی ازانها در عصر خود از ائمهٔ مجتهدین و از علماء راسخین بود مانند عبد الله بن مبارک و لیث بن سعید و امام مالک پسر انس و داؤد طائی و ابراهیم پسر ادهم و فضیل پسر عیاض و ابی یوسف و محمد بن حسن و زفر و جز آنها و امام ابو حنیفه هرگز بسایهٔ دیوار مدیون نفع نگرفت

وقتیکه او از برای تقاضای دین نزد آمده بود و بجمیع مال خود تصدق نمود
او ثمن جامه معیب بمال او غلط کرده بود و در وقت بیع نشان داد
فراموش کرده بود و آن مال بمقدار سی هزار بود و هفت سال کوشت
تیک کرد چون شنیده بود که نور شهر کوفه کو
از بسکه کم شده و این از جهته آن بود که بحجر برسید و بور
کوسپند دران شهر زیاده از هفت سال زنده نمی ماند ربیع گفته که پنج سال
در خدمت امام ابو حنیفه بودم پس در طول صمت و سکوت نظیر نداشت و چون
در باب علم و فقه از و سوال کرده می شد پس او مثل سیلاب روان می شد
و او بلاها را در شوار بر جان خود اختیار کرد و منصب قضا را قبول نکرد آورده اند که امیر
مشهور ابو جعفر منصور از ان امام همام استدعا نمود که قضا بغداد را قبول نماید و امام
باباء آورد پس امیر سوگند یاد کرد که او را والی و قاضی در بقعهٔ مذکوره می گرداند و امام
سوگند یاد کرد که من هرگز آن منصب را قبول نمی نمایم پس امیر گفت که ای امام تو از حکم
من عدول می کنی امام گفت خدای تعالی امیر را نیک گرداند من اهلیت و صلاحیت
از برای ولایت قضا ندارم و ربیع حاجب بر سبیل زجر او را گفت که ای امام
مسلمانان آیا نمی بینی که امیر مؤمنان سوگند یاد می کند امام گفت که امیر مؤمنان برادار
گفاز بقت بهین قادر تر از من است باز امیر استدعا قبول قضا نمود پس امام گفت
که ای امیر من ترا گفتم که من اهلیت و صلاحیت قضا ندارم امیر گفت که ای امام
این سخن دروغ گفتی زیرا که احدی در علم و حلم و ورع و کرم مانند تو نیست و لیاقت
بمنصب مذکور در تو حصور است امام گفت ای امیر تو مرا خود بدروغ نسبت کردی
پس اگر این قول تو صادق است پس دروغ گو لائق منصب قضا نیست و اگر قول
من صادق است پس من گفتم که اهلیت و صلاحیت قضا ندارم و بر امیر لازم است
که بهمین قول عمل نماید پس هرگز تقلد قضا اختیار نکرد و امیر او را بضرب و حبس اختیار کرد
و مناقب او بفضل الهی غیر متناهی اند و تولد او در سال هشتاد از هجرت رسول مختار
واقع شده در ماه رجب المرجب بشهر بغداد در سال یکصد و پنجاه یا یکصد و پنجاه و یک یا سه و فات
یافت و بعضی گفته اند که او در زندان از ظلم ظالمان وفات یافت

وقبر او در بغداد معروف و مشهور است که زیارت کرده می شود و تبرک باو
جسته می شود **مناقب امام مالک رحمة الله علیه** و او امام مالک
پسر انس پسر مالک پسر عامر اصبحی است و او شیخ علماء عصر خود و استاذ ائمه اخبار بود و در
تاریخ نود و پنج سال از هجرت رسول بالکمال متولد شد و او در مدینه مقدسه در سال
یک صد و هفتاد و نه وفات یافت و عمر او در ان حال هشتاد و چهار سال بود
و واقدی گفته که عمر او در ان حال نود سال بود و او امام مردم و معتمدی در فقه و حدیث
مصطفی بود و امام شافعی از جمله یاران و شاگردان او بود عبد الرحمن بن مهدی گفته که
سفیان ثوری امام در حدیث است پس بس و اوزاعی امام در سنت است پس بس
و مالک بن انس در ان هر دو امام است و او در تعظیم علم و دین مبالغه متین می کرد
تا بحدیکه او اراده بیان حدیث مبارک میکرد پس اول وضو میکرد و بر صدر فرش خود
می نشست و ریش خود را شانه میکرد و خوشبوی را استعمال میکرد بعد ازان بهیبت
و وقار بر فرش و دثار خود می نشست و حدیث مبارک را بیان بافصح لسان میکرد
و چون سوال از و کردند که این فعل را بدین منوال چرا میکنی پس در جواب گفت که من
دوست میدارم که حدیث رسول علیه السلام را تعظیم تمام نمایم و از و منقول است
که علم بکثرت روایت و قراءت نیست بلکه او نوری است که ایزد تعالی در
دل هر بنده از بندگان که می خواهد می نهد و ابو عبد الله گفته که دیدم من در خواب رسول
خدا صلی الله علیه وسلم را که در مسجد مبارک خود نشسته و امام مالک پسر انس
پیش روی مبارک او ایستاده و حال آنکه رسول علیه السلام قبضه قبضه از خرمای
میکرد و بمالک بن انس می داد و مالک آن را در دامن خود گرفته بر مردم اذرا می کند
معترف گوید پس من این خواب را بعلم و اتباع سنت تعبیر و تاویل نمودم و آورده است
که مراد از عالم در قول رسول علیه السلام که فرموده سیضرب الناس اکباد الابل فلا
یجدون عالما هو اعلم من عالم المدینة امام مالک بن انس است و هارون رشید او را
سه هزار دینار داد بعد ازان گفت که همراه من از مدینه مقدسه بیرون آئی تا مایان استفاده
دین و علم نمائیم پس گفت لا آثر الدنیا کلها علی مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم
شیأ و نده دنانیرک ان شئت فخذها و ان شئت فدعها شافعی گفته که روزی عمه من

ازبرای من گفت که من امشب واقعه عجیبه در خواب دیدم که گویا قائلی گوید
که امشب آن کسی که از جمیع اهل زمین در علم و فقه و دین زائد بود وفات یافت
شافعی گوید که چون آن شب را حساب کردیم پس ناگاه آن شبی بود که امام مالک
بن انس در آن شب وفات یافته بود و مناقب او بسیار هست و بعضی از انها در اثنای
این شرح مبارک خواهد آمد ان شاء الله تعالی

مناقب امام شافعی

رحمة الله علیه و او ابو عبد الله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافعی بن
سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف قرشی مطلبی است و او
در سال یک صد و پنجاه در غزه از بلاد فلسطین متولد شد و بعضی گفته اند بعسقلان متولد
شده و بعضی گفته اند به یمن و بر هر تقدیر تولد او در سالی واقع شده که امام ابو حنیفه در آن
سال وفات یافت بود و بعضی گفته اند که امام شافعی در روز وفات امام ابی حنیفه متولد شد
محمد بن حاکم گفته که چون مادر امام شافعی حمل او برداشت پس در شبی از شبها خواب
دید که گویا مشتری از شکم او بیرون آمد و پارچه پارچه شد و هر پارچه او بسوئی
یک ولایت افتاد چون پیش معبر اظهار کرد معبر گفت که تعبیر این خواب آن است
که از شکم تو عالم کامل می برآید که علم او در جمیع نواحی و امصار پراکنده خواهد شد
و جمیع مردمان از علم او فائده حاصل می کنند شافعی گفته که من رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را در خواب دیدم پس مرا گفت که ای غلام تو از کدام قوم هستی من گفتم که
از قوم تو ام یا رسول الله پس مرا گفت که بمن نزدیک شو چون باو نزدیک شدم
لب از دهن مبارک خود گرفت و من دهن خود را واکردم پس رسول مقبول با آن
لب زبان و دهان و لبهای مرا مبالوله کرد و از زبان درفشان خود فرمود اَمَشّ
بارک الله فیک یا غلام و نیز او گفته که من در حالت صبا رسول صاحب ضیا را
در خواب دیدم بحالی که رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد حرام با مردم اهل
اسلام امامت نماز میکند و چون از نماز فارغ شد و بسوی مردم برای تعلیم متوجه
شد پس من نزدیک شدم و گفتم یا رسول الله مرا تعلیم کن پس رسول عالمیان از
آستین مبارک خود میزان کشید و بمن داد و از زبان درفشان فرمود که ای شافعی
این را تو باش چون برمعبر خواب خود را اظهار کردم گفت تعبیر آن است که تو در

علم و هدی امام و مقتدای خواهی شد و بر سنت رسول کریم راسخ و مستقیم زیرا که
امام مسجد حرام افضل از ائمه انام است و عطاء میزان مرترا اشارت است بآنکه
تو بر حقائق اشیاء مطابق از برای نفس الامر مطلع و آگاه خواهی شد احمد بن حنبل گفته
که من در عصر شافعی هیچکسی را ندیدم که باحکام اسلام اعلم از شافعی باشد و من بر سبیل
دوام بدرگاه ایزد علام بعد از ادای نماز بزاری و نیاز میگویم اللهم اغفرلی و لوالدیه
و لمحمد بن ادریس الشافعی و ابو محمد خواهر زاده امام شافعی از مادر خود نقل کرده که عادت شافعی
چنان بود که در حالت استلقاء تذکر و تفکر در مسائل دین می کرد و در هر شب جاریه از
برای او سی بار یا زیاده یا کمتر چراغ روشن می کرد نزد او می آورد و او کتابت
می کرد باز از برای آن جاریه می گفت که چراغ را ببر و پس از بی محمد سوال کرده
که غرض او از برداشتن چراغ چه بود گفت مقصود کلی آن بود که تاریکی در
حدت ذهن و جودت طبع تاثیر بسیار دارد و امام مالک چون نجابت و امانت
در وی بر سبیل فراست دریافت پس مراورا گفت که ای شافعی از
برای تو شان عظیم ظاهر خواهد شد و گفت ان الله تعالی قد القی علیک نورا فلا
تطفئه بالمعصیة پس امام شافعی در تمام عمر خود مرتکب گناه کبیره نشد و امام محمد
در مدح شافعی گفته که او کتاب اوسط را از اول تا آخر در یک روز و شب یاد کرد
و عادت او چنان بود که سیوم حصه شب کتابت علم میکرد و سیوم حصه آخر
اشتغال باداء نماز می کرد و در ماه مبارک رمضان هر روز ختم قرآن می کرد و گفته
که من در تمام عمر خود هرگز گاهی دروغ نگفتم و هرگز سوگند بخدای خود یاد نکردم و گاهی افتتاح
را در روز جمعه ترک نکردم و مدت شانزده سال هرگز سیر نخوردم و او در باب کرم و سخاوت
مانند علم و شجاعت نظیر نداشت چنانچه منقول است که چون او از صنعا بسوی
مکه شریفه آمد و همراه او در ملک او ده هزار دینار بود و مردم آنجا از برای سلام و اکرام او
آمدند پس هرگز آن مجلس نگذاشت تا آنکه تمام آن مال را بر همان مردم تقسیم کرد و گفته
اند که روزی که سوط او از دست افتاد و شخصی او را بدست او داد پس مر غلام خود را
فرمود تا جمیع دنانیر را که نزد او بود بآن شخص تسلیم نماید و نزد او هفت یا نه دینار
بود پس آن همه را بآن شخص داد و گفته اند که روزی تسمه نعل او منقطع شد پس مردی او را اصلاح

رد پس حادم خود را گفت که هفت دینار که از نفقه مانز د تو باقی است باین مرد تسلیم
نمائی پس او تسلیم کرد مزنی گفته که هیچکسی را در کرم و احسان فائق از و ندیدم
یکه در شب عید من همراه او از مسجد بیرون شدم تا آنکه بر در سرای او رسیدیم پس
غلامی او را در همان مکانی کیسه آورد و او را گفت که مولای من بر تو سلام باصد اکرام
خوانده و گفته که این کیسه هدیه و تحفه از برای تو است در قبول این هدیه منت
و احسان از جانب تو بر ما یان است پس او را گرفت و قبول کرد و در همان مکان
مردی از مسکینان نزد او آمد و گفت که ای ابا عبد الله زن من در همین ساعت زائیده
و من چیزی ندارم که بروی خرج نمایم پس آن کیسه را با و داد و خود خالی بسوی
خانه عالی بازگشت و او طعام بر وفق اشتهای یاران میخورد و او معرفت تمام در باب
تبرا نداختن و در باب هیپ دواندن داشت تا آنکه گفته اند که او بیک تیر ده نشانه
میزد و در حالت سخت دویدن اسپ کوش خود را و کوش اسپ را می گرفت و از
کلام اوست که گفته لو لم یکن العلماء اولیاء فلیس لله ولی ما اتخذ الله ولیا جاهلا مزنی گفته
که من در مرض موت او بروی داخل شدم و گفتم چگونه صبح کردی پس گفت اصبحت
من الدنیا راحلا و لاخوانی مفارقا و لکاس المنیة شاربا و لسوء اعمالی ملاقیا و علی
الله وارد فلا ادری تصیر نفسی الی الجنة فاهنیها او الی النار فاعزیها پس گریه بسیار کرد و این
شعر گفت شعر ولما قسی قلبی وضاقت مذاهبی * جعلت رجائی نحو عفوک سلما * تعاظمنی
ذنبی فلما قرنته * بعفوک ربی کان عفوک اعظما * فما زلت تعفو عن الذنب لم تزل * تجود و تعفو منة
وتکرما * فلولاه لم تسلم من ابلیس عابدة * کیف و قد اغوی صفیک آدما * و در آخر روز ماه رجب
المرجب شب پنجشنبه یا شب جمعه در حالی که او نماز شام را در همان شب ادا کرده بود در سال دو صد
و چهار وفات یافت و قبر او در مصر معروف و مشهور است که زیارت کرده می شود
و تبرک باو جسته میشود و عمر او پنجاه و چهار سال بود و مناقب او بسیار اند **مناقب امام**
احمد بن حنبل رحمة الله علیه و آنا امام احمد پسر محمد پسر حنبل شیبانی مروزی است که در
سال یکصد و شصت و چهار ببغداد متولد شد و در همان بقعه در سال دو صد و چهل و یک وفات
یافت و عمر او در ان حال بنقاد و هفت سال بود و او امام در حدیث و ریاضت و ورع و عبادت
بود و با و حدیث صحیح از سقیم و مجروح از معدل و قوی از ضعیف منکشف شده

و قول او مقبول و مذهب او معمول هست و اسحاق بن راهویه گفته که امام احمد حجت است میان رب العالمین و میان بندگان او در بقعه زمین آنوزر گفته که امام احمد هزار هزار حدیث مبارک یاد داشت که من همراه او دران مقدار مذاکره کردم و بران ابواب کردیم ابراهیم حربی گفته که من امام احمد را دیدم که گویا رب العالمین او را علم اولین و آخرین در حل مسائل مشکله و فتح دقایق مغلقه عطا کرده بود و گویا او کلید علم و هر خیر بود و سجستانی گفته که مجلس امام احمد از مجالس بهائی آخرت بود که در وی هیچ چیزی از امور دنیا ذکر کرده نمی شد و من او را هرگز ندیدم که کاهی ذکر دنیا کرده باشند محمد بن موسی گفته که میراث حسن پسر عبد العزیز از مصر بسوی او در بغداد آورده و آن میراث او صد هزار دینار بود پس او از جمله آن مال سه کیسه را بخدمت امام احمد برداشته آورد و در یه کیسه سه هزار دینار بود پس گفت ای ابا عبد الله این مال از میراث حلال هست پس این سه کیسه را قبض نمای و بر عیال و حوائج خود صرف کن امام احمد او را گفت که مرا هیچ حاجت بسوی این مال تو نیست که مرا قادر ذو الجلال کفایت ازین مال دهد پس آن مال را رد کرد و هیچ چیزی از و قبول ننمود و عبد الله پسر احمد گفته که من از پدر خود بسیار شنیدم که می گوید اللهم کما صُنْتَ وجهی عن السجود لغیرک فصُنْ وجهی عن المسئلة لغیرک تمیمون بن اصبغ گفته که روزی من ببغداد بودم پس ناگاه شوری شنیدم پرسیدم که این چه شور هست گفتند که امام احمد بن حنبل امتحان کرده می شود پس من در انجا در آمدم پس هر گاه او را اول دُرّه زدند گفت بسم الله و چون دره دویم زدند گفت لا حول و لا قوة الا بالله چون دره سیوم زدند گفت القرآن کلام الله غیر مخلوق چون دره چهارم زدند گفت لَنْ یُصِیبَنَا اِلَّا مَا کَتَبَ اللهُ لَنَا تا آنکه او پشت و نه دره زده شد و حال آن بود که ازار بند امام احمد حاشیه جامه بود پس دران حال منقطع شد و زیر جامهٔ او تا بعانه او فرود آمد پس گوشه چشم خود را بسوی آسمان کرد و هر دو لب خود را شور داد پس در همان حال بسرعت کمال زیر جامهٔ او بالا شد و باز فرود نیامد پس من بعد از هفت روز بروی داخل شدم و گفتم که ای ابا عبد الله من تراد یدم که تو دو لب خود را جنبانیدی و زیر جامهٔ تو خود بخود بالا شد پس چه گفتی گفت که دران زمان گفتم اللهم انی اسئلک باسمک الذی ملأت به العرش از کنت

تعالی علی الصواب فلا تهتک لی استرو احمد بن محمد کندی گفتی که من امام احمد را بعد از وفات
او در خواب دیدم پس از و پرسیدم که حق تعالی بتو چگونه معامله کرد گفت حق تعالی
جمیع تقصیرات من بخشید و مرا فرمود که ای احمد در راه من زده شدی پس این
روی من است مباح کردم ترا دیدن بسوی او بر سبیل دوام نقل است که امام شافعی
بسوی بغداد رسول فرستاد تا قمیصی را که امام احمد در وی زده شده بود نزد
او بیارد پس آن قمیص را امام احمد بدست آن رسول بسوی او فرستاد پس امام شافعی
آن قمیص را شست و آب او را نوشید و این از اجل مناقب او است و امام احمد رح
چهل پیاده کرد و اگر او قات سرکه را و نان از برای نان میکرد و ابو زرعه گفته که بادشاه
متوکل که از خلفاء عباسیه بود و آن زمین را مساحت کرد که در وی مسلمانان بر امام
احمد نماز جنازه کرده بودند پس معلوم کرد که آن قطعه زمین مقام پست بلکه وسعت دیخ
هزار نفر بود و در روز وفات او پست هزار کس در اسلام داخل شدند و قبر او به بغداد مقرر
و مشهور است که زیارت کرده میشود و متبرک باو جسته می شود و پس از وفات امام احمد
دو قصد و سی سال گذشت پس بعضی از اشراف به پهلوی او دفن کردند پس از یک گوشه
او منکشف شد پس دیدند که کفن او صحیح بود که هرگز مندرس نشده و جسم او صحیح است
که هرگز متغیر نشده سبحان الله حال دوستان ایزد متعال برین منوال میباشد **مناقب**
محمد بن اسماعیل بخاری رحمة الله علیه که مؤلف صحیح بخاری است
ابن حجر گفته که پدر او از علماء عاملین و از فضلای راسخین بود که او روایت حدیث نمود
از حماد و زید و مالک کرده و همراه عبد الله بن مبارک صحبت کرده و جمیع عراقیین
روایت حدیث مبارک نموده اند و پدر او گفته که یکدرهم از شبهه در اموال مملوکه خود
نمیدانم و بخاری منسوب بسوی بخارا است و آن بلده عظیمه واقعه که یمه از بلاد ماوراء النهر
است و آن بلده مولد و مسکن او بود و او در حفظ احادیث و قرآن و فهم حقائق و دقائق
آن و در حدت ذهن و فکر و در قوة طبع و نظر و در وفور فقه و اجتهاد و کمال زهد و اتقیاء
و در کثرت ورع و احتیاط و دقت رای در استنباط و در نهایت اطلاع بر طریق احادیث
و علل او بغایت انتباه بر اقسام و احکام او نظیر نداشت و ما در او بدرگاه قاضی
الحاجات مستجاب الدعوات بود آورده اند که پدر بزرگوار او از قید حیات بحال حمات

رسید و او در آن حال چهار سال بود پس مادر در کنار خود او را تربیت کرد بعد ازان هر دو چشم
او ناپینا شد و جمیع اطبا از آن زمان از معالجهٔ آن عاجز شدند پس مادر او بسیار گریه و زاری
بدرگاه آله باری اختیار کرد پس ناگاه مادر او حضرت ابراهیم خلیل الله را در خواب دید
و آن حضرت از برای مادر او گفت که خدای باری بسبب کثرت دعا و زاری تو فرزند
ترا هر دو چشم باز داد و چون وقت صبح از خواب بیدار شد دید که حق جل و علی شانه هر دو
چشم فرزند او را صحیح و سالم گردانیده و او بینا شده بعد ازان او در حجر علم تربیت یافت
و از [illegible] فضل بهره خورد تا آنکه او را از جانب ایزد علام در طلب حدیث الهام
رسید و در آن حال عمر او شش سال بود و چون از مکتب بیرون شد و عمر او نه ده
سال [illegible] چون شد پیش از بعضی مشایخ بخارا خطا در ضمن اسناد یک حدیث واقع
شد و او آن خطا را اصلاح کرد تا آن کس کتاب خود را از حفظ او اصلاح کرد و هر گاه عمر او
بشانزده سال در رسید پس او بحفظ ثاقب و فکر صائب بر کتب عبد الله بن مبارک
و وکیع بحفظ قوی و فکر وسیع رجوع کرد و اقوال امام ابی حنیفه را با جمیع حقائق شریفه و دقائق
لطیفه دریافت بعد ازان همراه مادر و برادر خود احمد بن اسماعیل بسوی مکه شریفه به ولایت
شد پس برادر او را از انجا باز گشت و او در جوار بقعهٔ نظیفه اقامت اختیار کرد و سعی بلیغ در
طلب حدیث رسول کریم نمود و چون در سال شصت و دوم پای نهاد پس اقوال صحابه کرام و احکام
تابعین عظام را در مدینه منوره نزد تربیهٔ مطهره در شبهای مقمره در کتاب تاریخ کبیر تصنیف
کرد و چون عمر او بیست و سال با تمام و کمال رسید ائمه ثقات روایت حدیث مبارک از و
کردند و چون از مکه شریفه ارتحال کرد و بسوی سائر ولایات اقبال پس طلب حدیث
رسول مختار از مشایخ آن دیار نمود محب باری امام محمد بخاری میگوید که باعث
بر تالیف این کتاب صحیح بر من آن بود که من جان خود را در خواب ایستاده پیش روی
رسول او یافتم و حالی که بدست من مروحه بود که بآن مروحه دفع اشیاء موذیه از
وجود علیه السلام می نمایم چون خواب خود را پیش معبر بیان کردم گفت تعبیر این خواب
آنست که تو از رسول الله صلی الله علیه وسلم دفع دروغ خواهی کرد و حدیث مبارک
را بر وجه احسن و الیق تصحیح خواهی کرد و من هیچ راه دران کتاب وضع نکردم مگر
بعد ازانکه اول غسل کردم و دو رکعت نماز را ادا نمودم و در مدت شانزده سال در تصنیف

نمودم و در میان خود و حق تعالی او را حجت نکردانیدم و جز از حدیث صحیح در وی داخل نکردم
و هیچ حدیثی را در وی داخل نکردم تا بعد از آنکه استخاره از پروردگار نمودم و در رکعت نماز
ادا کردم و در تصحیح احادیث کمال وسع و طاقت خود صرف نمودم و صد هزار حدیث صحیح
را از رسول فصیح و دو صد هزار حدیث غیر صحیح از جهت کثرت طرق آنها یاد کرفتم لیکن ماسوای
احادیث مکرره و موقوفه و ماعدای آثار مسموعه از اصحاب کرام و تابعین عظام و فتاوای
آنها که سلف محققین بر جمله آنها اطلاق لفظ حدیث میکردند ابو خزیمه گفته که زیر بام آسمان
احدی از افراد انسان نیست که اعلم و افهم بحدیث رسول کرم از محمد بن اسماعیل بخاری
باشد و او را از پدر خود مال بسیار میراث مانده بود و او جمیع آن مال را در راه رب العالمین
بر فقراء و مساکین صدقه کرد و او بسیار کم میخورد تا آنکه گفته اند که او در هر روز از ایام
عمر و ذالقعده بادام یا سه دانه او قناعت میکرد و گفته اند که مدت چهل سال چیزی را از ادام
مثل نخورد و تسوی طالبان علم و عرفان بسیار تبرع و احسان میکرد تا آنکه بدرجه افراط
میرساند و گفته اند که در هر ماه از مستغلات او پانصد درهم باو عائدی شد پس او جمیع آنها را بر فقراء
مجاورین جماعه طلبا خرج میکرد تا از برای او و هیچ چیزی از آن باقی نمی ماند و جماعه طلبا را ترغیب
تکامل در طلب علم دین و تحصیل حدیث سید المرسلین میکرد و گفته اند که بعضی از تجار از آن
ولایت بعوض یک بضاعت پنج هزار درهم بر سبیل مرابحه او را میداد پس او تا خیر
کرد بعضی از آن جماعه دیگر از تجار آن دیار ده هزار درهم او را پنج میدادند پس او از آن
بیع امتناع کرد و گفت من در دل خود نیت بیع آن بضاعت بعوض پنج هزار درهم
مرابحه بهمراه پیشینان از جماعه سوداگران مقرر کرده بودم پس پسندیدم که الحال از
برای پنج هزار درهم نیت خود را متغیر و متبدل سازم و منقول است از بعضی صالحین و ائمه
عارفین که من رسول علیه السلام با جماعه از اصحاب کرام در خواب دیدم در حالی که آن ذات
مبارک منتظر ایستاده بود پس من سلام بر وی دادم او جواب سلام بمن داد پس بر سبیل
عرض گفتم که ای رسول خدا سبب انتظار و توقف تو در این مقام چیست رسول علیه السلام
فرمود که از برای دوست خود محمد بن اسماعیل بخاری منتظر ایستادم پس من از آن
خواب بیدار شدم و چون چند روز بعد از این خواب در گذشت پس تبر و فات محمد
بن اسماعیل بخاری من رسید چون فکر نمودم و حساب کردم پس او را کاه در همان

ساعت وفات یافته بود که من در خواب رسول علیه السلام منتظر ایستاده دیده بودم
و مسلم بن حجاج قشیری از برای محمد بن اسماعیل بخاری در وقت ملاقات گفت وَعَنِّی
اُقَبِّلُ رِجْلَیْکَ یا اُستاذ الاستاذین و سید المحدثین او یا طبیب الحدیث فی علله و گفته
اند که در شبی خفقان دل بروی استیلاء یافت چون از ادا نماز آن شب فارغ شد پس
گفت اللهم قد ضاقت علیّ الارض برحبها فاقبضنی الیک پس در همان روز وفات
یافت واز و پسر نمانده و در شب عید فطر در سال دو صد و پنجاه و شش وفات یافت
و عمر او شصت و دو سال بود و ولادت او در روز جمعه بعد از نماز عصر در ماه شوال
در سال یک صد و نود و چهار سال متحقق شده بود و قبر او در سمرقند هست زیارت کرده
میشود و تبرک باو جسته می شود و منقول هست که چون او را در قبر خود گذاشتند پس
از خاک مرقد او خوشبوی مانند مشک خالص بیرون شد و مردم مدت مدید از خاک
قبر او خوشبوی مانند مشک خالص می یافتند بلکه از برای آن بوی خوش خاک قبر او
بسوی خانهای خود می بردند و بوی مشک خالص از ان می یافتند والله تعالی اعلم

رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ
یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَاب

وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

الحمد لله والمنة که درین زمان میمنت توامان کتاب لطیف و شریف لطیف من نصایب جامع فضائل حاوی فواضل عالم نبیل واعظ جلیل خادم احادیث ختم رسل رئیس حفظ دستار کل متوجه الی الله تبارک از ملا محمد احسن ملقب باسماء حافظ دراز

سنه ۱۲۷۹

مسلم

منهج کبری

شرح پاره اول صحیح بخاری بایمای عمده التاجرین احمد بخش سلمه خالق العرش بن حافظ محمد حفیظ مرحوم غفره الله القیوم و

قابل تمیز از احمد و مطبع سبا حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا فرمود امام محدثین برگزیده باری محمد بن
اسماعیل بخاری رحمه الله تعالی باب کیف کان بدء الوحی لرسول
الله صلی الله علیه وسلم یعنی این باب است در بیان انکه چگونه بود ابتدا
واغاز وحی برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی رحمت بفرستد خدا تعالی
بروی وسلام برساند بروی یا مراد انکه چگونه بود ظهور وحی پر نور بر رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم واین تردید از است که لفظ بدء بر دو وجه منقول
شده است وجه اول بهمزه وسکون دال یعنی ابتدا وثانی بواو مشدد
وبضم دال یعنی ظهور واول انسب است بمقام وموافق است بانکه در بعضی
نسخ صحیح بخاری آمده باب کیف کان ابتدا الوحی وبدانکه سه وجه جائز است
درین باب ونظائر او اول رفع باتنوین دوم رفع بی تنوین بر سبیل
اضافت وبرین هر دو تقدیر لفظ باب خبر مبتدا محذوف است ای هذا باب
وسیوم وقف بر سبیل تعداد ودرین هنگام او را محلی از اعراب نبود ووحی
در لغت یعنی آگاه کردن است در پوشیدگی ودر شرع آگاه کردن
بشرع وگاه اطلاق کرده میشود بمعنی مفعول یعنی موحی وآن کلام منزل است
بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وقول الله عز وجل انا اوحینا الیک
کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده وباب است در بیان قول خدای

غالب و بزرگ که فرموده است انا اوحینا الیک الخ پس لفظ قول الله مجرور باشد و معطوف
بر محل جمله کیف کان بدء الوحی چنانچه مصنف رحمه الله بسیار جا خواهد گفت باب قول الله
عز و جل و ذکر آیه کریمه بنابر انست که عادت امام بخاری رحمة الله علیه بران قرار گرفته
که دلیل میکرد بر ترجمهٔ باب باآنچه در فکر او بیاید از قرآن مجید یا از حدیث یا از غیران
هر دو که دلیل شرعی باشد و ایضا باین آیت کریمه تنبیه مینماید بر انکه وحی نازل بر دل
عادت خدا تعالی از قدیم است در حق انبیاء کرام صلوات الله علیهم اجمعین و معنی
این آیت مبارکه آنست که بدستی ما بیان وحی فرستادیم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه
وسلم چنانچه وحی فرستاده بودیم بسوی حضرت نوح علیه السلام و بسوی پیغمبرهای
که از پس او بودند و مراد آنست که بسوی تو وحی پیغمبری فرستادیم نه وحی الهامی
زیرا که وحی بسیار اقسام دارد و تخصیص حضرت نوح از انجهة واقع شد که اول پیغمبر
است که عذاب داده شد قوم او را و هلاک نموده شد امت او را بطوفان یا آنکه
او اول از اولوالعزم است پس تخصیص تهدید برای قوم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
حاصل شد و نوح علیه السلام را شیخ المرسلین و اطول الانبیاء عمر گویند و به پدر بابا آدم
علیه السلام رسید هزده مسلمان و از صدر اول بوده و بعصر وی همه اهل عالم کافر بوده
است کان الناس امة واحدة یعنی در زمان حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام
و هفت صد کونه مغی و کافری موجود بوده است بزمان وی و بوقت وی جهان
چنان آباد بوده است که مزارع زمین دنیا و فا نکردی قوت خلق را تا قلبه را بر سر
کوه بردندی و کشت کردندی و نوح علیه السلام باشنده بزمین کوفه بوده است و از
کوفه تا مکه شریفه چنان بوده که همه بزیر سایه درخت فرسند و اغلب همه بت پرست
بودند و قالوا لا تذرن ودا و لا سواعا و لا یغوث و یعوق و نسرا و عمر نوح علیه السلام
بر وایت درست آنست که هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است و دو ویست و پنجاه
سال قبل از وحی و دو ویست و پنجاه سال بعد از طوفان و نه صد و پنجاه سال خلق را
دعوت میکرد و گویند نام حضرت نوح یشکر بود و نوح او را ازان گویند که گریه و نوحه کردی
بود بر جان خود و اختلاف کردند که سبب نوحهٔ او چه بود بعضی گویند که ازان جهة
که دعا کرده بود بر قوم خود بهلاکت و استیصال و بعضی گویند که ازانجهة که بایزد

باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و قول الله عز و جل انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده

متعال جواب وسوال درشان پسر خود کنعان نموده بود وبعضی گویند
که ازانجهة که روزی حضرت نوح علیه السلام گذشته بود بسگی که اورا مرض
جذام عارض شده بود پس ناگاه از زبان او برآمد که دور شو ای سگ قبیح
پس حق سبحانه جل شانه وحی باو فرستاد که ای بندهٔ من آیا تو مرا عیب کردی
یا بر سگ عیب نهادی پس توبه کن یک سگ خوش تر ازین پس ازین جهة
صد سال گریه ونوحه میکرد ونوح پسر ملک پسر متوشلخ پسر اخنوخ که ادریس است حَدَّثَنَا
الْحُمَيْدِيُّ یعنی حدیث کرد مارا یا نزا حمیدی وحمیدی برصیغه تصغیر وی انسبت است
وکنیت او ابوبکر ونام او عبدالله پسر زبیر پسر عیسی پسر عبدالله پسر زبیر پسر عبید بن
حمید قرشی اسدی بود پس حمیدی منسوب بپدر کلان خود است وآن سردار اصحاب سفیان
بن عیینه بود ودر سال دویست ونوزده سال در مکه شریفه وفات یافت قَالَ حَدَّثَنَا
سُفْيَانُ گفت حمیدی حدیث کرد مارا سفیان را سفیان واو بضم سین مهمله مشهور است اگرچه
فتح وکسر او نیز منقول است وکنیت او ابو محمد واو پسر عیینه بضم عین مهمله وفتح یا مثناة
تحتانیه اولی وسکون ثانیه هلالی کوفی بود واو عالم کامل وزاهد عامل واجماع علما
منعقد شده برصحت روایت وکمال درایت اورا وروایت کرده است ازو اعمش و
سفیان ثوری وشافعی وشعبه واحمد وجز آنها امام احمد رحمة الله علیه گفت اگر نمی بود
مالک وسفیان هرآئینه رفته بود علم از حجاز وگفته است سفیان بن عیینه من خواندم
قرآن مجید را در چهار سالگی ونوشته ام حدیث را در هفت سالگی وایضاً سفیان
بن عیینه در مرض لغه برای برادرزادهٔ خود که نامش حسن بود گفت که من وارد شدم
برین موضع شریف هفتاد مرتبه ومیگفتم من هر بار ای بار خدایا مگردان این نوبت را آخر
ملاقات من وهمسال حیا کردم از حق سبحانه جل شانه از بسیاری سوال خود پس در همان
سال روز شنبه بغره رجب المرجب در سال یکصد ونود وهشت وفات یافت قَالَ
حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيُّ گفت سفیان حدیث کرد مارا یحیی پسر سعید که
منسوب بانصار بود ولفظ انصار در اصل وضع اگرچه جمع بود اما در استعمال مثل علم از
برای قبیله اوس وخزرج شده لهذا یا نسبت در آخر آن لاحق شد ویحیی از
جملهٔ تابعین است واو پسر سعید پسر قیس پسر عمرو پسر اسماعیل پسر ثعلبه انصاری

قال حدثنا یحیی بن سعید الانصاری

بود و او مشهور بعلم و ظرافت و معروف بفهم و کیاست و در حدیث فائق
و در فقه رائق و با ورع و صلاح آراسته و با زهد و فلاح پیراسته قاضی مدینه مقدسه
در عهد بنی امیه بود بود و اول او را منصور رتبه قضاء ثمیمه مقرر بود و در سال یکصد و
چهل و سه سال وفات یافت قال اخبرنی محمد بن ابراهیم التیمی گفت یحیی خبر داد
مرا تنها محمد پسر ابراهیم که منسوب به تیم است زیرا که او پسر ابراهیم حارث پسر محمد پسر خالد
پسر صخر پسر عامر پسر کعب پسر سعید پسر تیم بفتح تا و شناة فوقانیه و سکون یا و شناة
تحتانیه پسر مره است و او از جمله تابعین است در علم و حلم کامل و در ضبط و حفظ
فاضل و در سال یکصد و بیست یا بیست و یک در مدینه مقدسه زادها الله شرفا
و وفات یافت انه سمع علقمة بن وقاص اللیثی که بدرستی آن شنیده است
از علقمه پسر وقاص که منسوب به لیث است و علقمه بفتح عین مهمله و سکون لام و قاف
و تمیم مفتوحتین و وقاص بفتح واو و تشدید قاف است و لیث بلام مفتوحه و سکون
یا و شناة تحتانیه و ثا و شناة فوقانیه و در خلافت عبد الملک در مدینه مقدسه وفات
یافت یقول میگوید سمعت عمر بن الخطاب شنیدم من از حضرت عمر پسر خطاب
و آنها امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه پسر خطاب بخا معجمه و طا مشدده پسر نفیل بضم نون
و فتح فا و سکون یا و شناة تحتانیه و بلام پسر عبد العزی بضم عین مهمله و فتح زا معجمه مشدده پسر
ریاح بیا و شناة تحتانیه پسر عبد الله پسر قرط بضم قاف و سکون را و طا مهمله پسر رزاح
بزا مهمله مفتوحه پس برا معجمه و بحا مهمله پسر عدی بفتح عین مهمله و کسر دال مهمله پسر کعب
بفتح کاف و سکون عین مهمله قرشی عدوی بود و او عالم ربانی از علماء راشدین و خلیفه ثانی از خلفاء
راشدین مؤید دین متین مظهر شرع مبین قامع بدعة و لامع سنت و حید در عدل و صیت
فرید در رای و فطانت و در سال ششم از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از چهل مرد
و یازده زن باسلام مشرف شد و بسبب اسلام او جدائی حق از باطل پیدا شد از نجهة یمی ما بهم فارق
شد امام زهری رحمة الله علیه گفته چون حضرت عمر باسلام مشرف شد حضرت جبرئیل امین
از آسمان بزمین بر سید مرسلین فرود آمد و گفت یا محمد بشارت و مبارک داد اهل آسمان
یکدیگر باسلام عمر رضی الله عنه و گفته است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که هر آئینه من میدانم که حضرت
عمر در وقت خفات شدن نه حصه علم را همراه خود برد و در جمیع جنگها همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر

قال اخبرنی محمد بن ابراهیم التیمی
عن ابراهیم عن علقمة
عن وقاص اللیثی
یقول سمعت
عمر بن الخطاب

حصه علم یعنی این حدیث مبارک مشتمل است بر یک حصه از سه حصه علم زیرا که
کسب بنده یا بدل است یا بزبان یا باعضاء و ارکان و نیت تعلق بدل دارد
لهذا این حدیث مبارک مشتمل بر سیوم حصه علم شد و ایضا درین حدیث دلیل است
بر آنکه جمیع اقسام عبادت بی نیت حکم صحت ندارد و اگر گفته شود که وضوء و غسل بی نیت
نزد امام اعظم کوفی رحمة الله علیه نیز صحیح است جواب آنکه طهارت در عبادت بودن نیز
محتاج به نیت است اگر نه در وسیله بودن بسوی صلوة موقوف بر نیت نیست
واما ازاله نجاست و امثال آن پس محتاج به نیت نیست زیرا که او از جمله
اعمال نیست بلکه از جمله تروک است فتامل وَاِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوٰى
یعنی جزاین نیست که برای هر مرد آن چیزی است که نیت کرد یعنی نیست از برای
هر مرد مگر آنچه نیت کرد و این قول تاکید است برای ما قبل خود و درین قول
یک معنی خاص است که حاصل نمی شود از قول انما الاعمال بالنیات و آن بیان
آنکه تعیین منوی شرط است پس اگر نیت نماز قضاء کند روا نبود بلکه شرط است
که نیت نماز قضاء ظهر یا عصر مثلا نماید یا اگر نیت بوجهی نماید که اگر در ذمه
او فرض فائت باشد پس این نیت از برای آن فرض باشد و اگر
فائت بذمه او نباشد پس این نیت از نفل باشد هم از فرض روا نباشد
اگرچه در ذمه او فائت هم باشد زیرا که نیت را خالص از جهت فرض نکرد
بلکه دران تردید نمود و در لفظ امرء دو وجه جائز است اول آنکه بهمزه و میل باشد
چون زبرج و ثانی آنکه مجرد از و باشد چون فلس و جمع او از لفظ و بنامده و او از غرائب
و عجائب الفاظ است از جهة آنکه عین فعل او همیشه تابع لام او در حرکات ثلثه میباشد
قال الله تعالی اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ و قال تعالی لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَانٌ یغنیه و قال
الشاعر شعر اَكُلَّ امْرِءٍ تَحْسِبِینَ امْرَءً ۞ وَنَارٍ تُوقَدُ بِاللَّیْلِ نَارَا بَه و بعضی گفته اند که احتمال
دارد که این قول تعمیم بعد از تخصیص باشد زیرا که قول او متضمن بعملیات است و نه قول اعتقادیات را
نیز شامل است و اگر گفته شود پس بدین تقدیر لازم آمد که نیت نیز محتاج به نیت باشد و ازین
تسلسل لازم می آید جواب آنکه نیت بدلالة عقل مخصوص شده چنانچه تصریح نمودند که ذات حق سبحانه
جل شانه از آیه کریمه خالق کل شئی بدلالة عقل مخصوص شده و این نوع تخصیص در

فائده

قطعیت عام بهیچ خلل نمیکند واگر نه پس لازم می آید که جمیع خطابات شرعیه ظنیه باشد بنابر
آنکه صبیان ومجانین از انها مخصوص شده اند یا گوئیم که نیت عبارت از قصد است
وقصد از امور اعتباریه است وتسلسل در امور اعتباریه محال نیست چنانچه در موضع
خود محقق شده لکن جواب اول صواب است وبعضی روایات وانما لامرئ مانوی
مژده وبرین تقدیر نیز لفظ امرء عام است زیرا که معنی در خیر نفهم واقع شده گویا تقدیر
کلام چنان است لیس لکل امرء الا مانوی فمن کانت هجرته الخ پس هرکس که باشد
هجرت او وهجرت در لغت عبارت است از رحلت نمودن از یک وطن بوطن
دیگر ولکن بکمال هجرت آنست که ترک منهیات نموده باشتغال باداء مامورات نماید چنانچه
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده المهاجر من هجر ما نهاه الله زیرا که نفس در اصل
طبیعت وجبلت خود مشتاق بشهوات وارتکاب منهیات است پس ترک آنها گویا
اشتغال نفس است از وطن اصلی وطبعی او بسوی وطن دیگر که ریاضات شاقه باشند الی دنیا
بسوی دنیا بی وفا ولفظ دنیا مقصور وموصوف او محذوف است ای الحیوة الدنیا
یصیبها تا برسد او را یعنی حاصل گرداند او را بزودی مثل رسیدن تیر به نشانه یا قصد میکند
برسیدن او ودرین ابهاست که اگر طلب دنیا نماید تا آنکه وسیله حصول عقبی گردد پس
شرعا مذموم نیست او امرأة یا بسوی زن ینکحها که نکاح کند او را وتخصیص زن ازبرای
چان سبب حدیث واقع شده است چنانچه طبرانی روایت از عبد الله بن مسعود رضی
الله عنه آورده که درمیان ما مردی بود سوال نکاح از زنی نمود که گفته میشد برای او ام قیس
پس آن زن ابا کرد از نکاح او تا آنکه آن مرد مآن زن هجرت از وطن نماید پس هجرت کرد
ودر عقد نکاح خود او را آورد وما او را مهاجر ام قیس می نامیدیم واحتمال دارد که تخصیص زن
ازجهة آن کرده باشد که کلان ترین فتنها فتنه زن است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده
است زین للناس حب الشهوات من النساء وچنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده
ما ترکت بعدی فتنة اضر علی الرجال من النساء لکن بهترین متاع دنیا نیز زن است وقتیکه
صالحه باشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده الدنیا کلها متاع وخیر متاعها المراة
الصالحة ومحبت زن صالحه مباح است زیرا که او دل را فارغ ازبهر ذکر خدا تعالی میکرداند
ومعاونت بر طاعات واجتناب سیات مینماید وازین جهة رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

فرمود حبب الی من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت آن واقع می شود بسوی آن چیزی که هجرت کرد بسوی او یعنی هجرت او مرده و د وعند الله هیچ ثواب معهود ندارد چنانچه فرموده است حق جل وعلی شانه مَنْ کَانَ یُرِیْدُ حَرْثَ الْاٰخِرَةِ نَزِدْ لَهٗ فِیْ حَرْثِهٖ وَمَنْ کَانَ یُرِیْدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَمَا لَهٗ فِی الْاٰخِرَةِ مِنْ نَّصِیْبٍ وبعضی علما گفته اند که طلب دنیا در صورت هجرت نفاق است وبهذا امام حسن بصری رحمة الله علیه چون پهلوانی را دید که بازی برگو و می ورزید پس گفت این پهلوان بهتر از یاران ما است زیرا که این میخورد دنیا بدنیا و یاران ما میخورند دنیا را بدین و هجرت در تفصیل اعمال بنا بر ان تخصیص نمود که هجرت از عظیم حسنات است چنانچه قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم الهجرت تهدم ما کان قبلها از ان خبر میدهد و هر گاه هجرت بی اخلاص نیت شمر هیچ فائده نشد پس باقی اعمال بالطریق الاولی بدون نیت بی فائده خواهند بود **فائده** بدانکه این حدیث تمام از سید الانام علیه وعلی اله الصلوة والسلام چنان واقع شده که فمن کانت هجرته الی الله والی رسوله فهجرته الی الله والی رسوله ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امراة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه چنانچه محب باری امام محمد بخاری رحمة الله علیه در مواضع بسیار از همین کتاب روایت خواهد کرد و در اینجا شطر اول گذاشته پس سبب آن چه خواهد بود بعضی از شارحین کاملین اعتراف بعجز از توجیه نمودند و بعضی توجیه آن کردند که غرض امام بخاری رحمة الله علیه آنست که سید مرسلین وحبیب رب العالمین فرموده انما الاعمال بالنیات ومن درین کتاب قصد جمع احادیث نبویه نمودم پس آن جمع اگر خالصا لله وخالی از شائبه عجب وریا باشد پس امید است که حق جل وعلی شانه مرا مجازات ومکافات خواهد کرد واین کتاب را نافع از برای جماعه مسلمانان خواهد ساخت واگر قصد من متاعی از متاع دنیا باشد پس نیز بر وفق نیت مرا جزا خواهد داد و برای همین نکته حذف کرد جمله اولی را که دلالت بر تزکیه محضه دارد و ذکر کرد جمله ثانیه را که دلالت بر تردد دارد یعنی فهجرته الی ما هاجر

الیه واحتمال دارد که چون مذهب امام محمد بخاری رحمة الله علیه بران قرار یافته
که روایت حدیث مبارک بمعنی و اختصار عبارت او و اکتفا بدلالت و اشارت
جائز هست، لهذا در اول این کتاب در ضمن این حدیث مبارک تمامی آن اصطلاحات
خود را استعمال نمود زیرا که این حدیث مبارک را قائم مقام خطبه نموده و بر هر
مصنف لازم هست که اصطلاحات خود را در ضمن خطبه کتاب آگاه کرداند تا التباس
بر طالبان آن کتاب واقع نشود **فائده** بدانکه امام محمد بخاری رحمة الله در سه
موقع اول در روایت و اسناد لفظ حدثنا آورده و در سه موضع اخیر لفظ سماع استعمال
کرده و در موضع چهارم لفظ اخبرنا ذکر نمود پس فرق چیست جواب آنکه نزد حمیدی
مجرد تفنن عبارت است و درمیان آنها هیچ تفاوت نیست لهذا در کتاب علم
حمیدی تصریح نموده که نزد سفیان بن عیینة حدثنا و اخبرنا و انبأنا یک معنی دارند
اما نزد جمهور محدثین پس مرتبه سماع و تحدیث آنست که شیخ خود متن حدیث را
بر متمع خواند و متمع لفظ محدث بشنود پس اگر متمع منفرد باشد پس خواهد گفت
سمعت عن فلان او حدثنی فلان و اگر همراه متمع احدی دیگر نیز باشد پس
خواهد گفت سمعنا عن فلان یا حدثنا فلان لکن لفظ سمع اقوی از لفظ تحدیث است
زیرا که آن صریحا بر سمع دلالت مینماید بخلاف تحدیث که احتمال واسطه نیز دارد و ایضا
تحدیث گاه گاه بر مطلق اجازت نیز اطلاق کرده میشود بخلاف لفظ سمع و مرتبه
اخبار آنست که تلمیذ متن حدیث را بر شیخ خواند پس آن تلمیذ اگر تنها باشد اخبرنی فلان
خواهد گفت و اگر آن حدیث بشیخ خوانده شود و این تلمیذ نیز در جماعه مستمعین حاضر باشد
پس خواهد گفت اخبرنا فلان و مرتبه انبأ آنست که مستفید یک کتاب یا یک جزء را بروی
محدث کرداند و نشان میدهد محدث را که آن جمله سماع و قراءة و تصنیف اوست پس محدث
برای مستفید گوید که من اجازت کردم ترا که روایت کنی از من آنچه درین کتاب یا درین جزء است
پس وقتیکه آن مستفید روایت آنکتاب را ازان محدث نماید خواهد گفت انبأنی انبأنا فلان و درین سند یک
لطیفه دیگر هست از جهة آنکه سه نفر از جملة تابعین که سکونت در مدینه مقدسه داشتند درین سند جمع شده اند و از یکدیگر
روایت کرده اند حدثنا عبد الله بن یوسف حدیث کرد ما را عبد الله پسر یوسف و او ست ابو محمد تنیسی یکبست نون مشدد
پس ما را مشافهة تحدیث نمود بین مهلو واصل او از دمشق عموا مام بخاری در تاریخ خود گفته که من ملاقات کردم او را در مصر و در سال دویست

حدثنا عبد الله بن یوسف

ودر یوسف شش وجه آمده حرکات ثلاثه در سین مهمله باثبات همزه یا بترک آن قال نا
مالك گفت عبد الله پسر یوسف خبر داد مایان را امام مالک و او پسر انس پسر ابی عامر اصبحی
بفتح همزه و سکون صاد مهمله و فتح باء موحده و حاء مهمله نسبت بسوی ذی اصبح
که یکی از بادشاهان یمن بود و نام آن حارث بن عوف و امام مالک صاحب مذهب است
و بجمیع محامد و فضائل معروف و با جمیع مناقب و فواضل موصوف صاحب قوة قدسیه مؤیده
بتائیدات الهیه عالم عامل و عارف کامل و مناقب او خارج از حد بیان و احاطهٔ اذهان است
امام ترمذی آورده است که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود یوشک ان یضرب
الناس آباط المطیٔ فی طلب العلم فلا یجدون عالما اعلم من عالم المدینة یعنی زود است
که خواهند زد مردمان بغلها شتران در طلب کردن علم پس نمی یابند عالمی بزرگتر از
عالم مدینه مقدسه و سفیان بن عیینه گفته مراد از عالم مذکور امام جلیل انس مالک بن
انس است و و هیب گفته نیست در میان مشرق و مغرب هیچکسی که اعتماد سند باو
قوی تر باشد بر ضبط و حفظ احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم سالک امام
مالک و آن از جملهٔ اتبع تابعین است و بعضی او را در زمرهٔ تابعین محسوب کرده زیرا که
بصحت رسیده است که امام مالک روایت کرده است از عائشه دختر سعد بن ابی
وقاص که معدود در فرقه صحابیات است و امام مالک در تعظیم حدیث مبارک مبالغه
بسیار میکرد بحدیکه چون ارادهٔ بیان حدیث نبوی میکرد طهارت را تازه می ساخت و ریش
خود را شانه میکرد و خوشبوی میمالید و باهیبت و وقار می نشست بعد ازان شروع
در حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم می نمود و از جمله کلام امام مالک است که علم کثرت
روایت نیست بلکه علم نوری است که خدای ذو الجلال بر سبیل کرم و افضال در دل
هر بنده که میخواهد بآن روشن میسازد و تولد آن فخر ملک و ملک در خلافت سلیمان
بن عبد الملک اتفاق افتاد و گویند مدت سه سال در شکم مادر خود ماند بعد ازان در سال
چهارم متولد شد و بعضی زیاده از سه سال گفته اند و بعضی دو سال مقرر کردند و در سال یکصد
و چهفتاد و نه سال بمدینه مقدسه زاد ها الله شرفا وفات یافت و در بقعه بقیع مدفون شد
و ابن هشام بن عروة امام مالک روایت کرد از هشام پسر عروة و هشام بکسر
ها مهمله و بشین معجمه مخففه و او از جملهٔ تابعین است و در سال شصت متولد شد و در

عن مالک عن هشام بن عروة عن ابیه

و در بغداد در زمان منصور بسال یکصد و چهل و شش وفات یافت و پدر او عروه
بضم عین مهمله و سکون را و حمله و فتح واو از جملهٔ تابعین است و آن عروه عالم متورع
و عامل متشرع فائق در امانت و صیانت و کامل در صیانت و دیانت و آن
یکی از فقهای سبعهٔ که در مدینه مقدسه مشهور بودند چنانچه بعضی از شعرا آن هفت
فقیها را در سلک نظم آورده و گفته شعر فخذهم عبید الله عروة قاسم ✣ سعید ابو
سلیمان خارجه و نام او در عروه اسماء که دختر حضرت ابو بکر صدیق و خواهر حضرت عایشه
صدیقه است رضی الله عنهم اجمعین و گفته است سفیان بن عیینه که عالم ترین مردم بحدیث
عایشه صدیقه رضی الله عنها سه نفر اند قاسم پسر محمد پسر ابو بکر صدیق و عروة و عمره و عروه در سال
بیست متولد شد و در سال نود و هفت یا چهار و فات یافت عَنْ اَبِیْهِ یعنی بشام
روایت کرد از پدر خود که عروه است و عروه روایت کرده است عَنْ عَائِشَةَ از حضرت
عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن صدیقه دختر ابو بکر صدیق که نام او عبد الله است پسر
عثمان بن پسر عامر پسر عمرو پسر کعب پسر سعید پسر تیم بفتح تا و شناة فوقانیه و سکون
یا و شناة تحتانیه و او از ازواج مطهرات طاهرات زاکیات است و نکاح او در مکه
شریفه پیش از هجرت واقع شد و آن دختر شش ساله بود و عروس کردن او بمدینه مقدسه
بعد از هجرت اتفاق افتاد و او دختر نه سال بود و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مدت
نه سال معاشرت باوی نمود و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم انتقال از دار فنا بدار
بقا نمود و وی هژده ساله بود و از جمله فضائل وی آنست که او منکوحه سید المرسلین
و محبوبهٔ رب العالمین و دختر خلیفه اول است و وفات یافت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم در خانه او و مدفون شد در حجرهٔ او و حق سبحانه جل شانه در
میان آب دهن او و آب دهن حبیب خود قبیل از وفات جمع کرد و نازل میشد
وحی از رب عظیم بر رسول کریم صلی الله علیه وسلم در فرش و لحاف او بخلاف سائر
ازواج مطهرات و نازل شد از آسمان آیات قرآن در برات و پاکی او و نکاح
بکر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بکر غیر او و وعده داد او را رب علیم مغفرت
و رزق کریم و بس است در فضیلت و منقبت وی آنچه مروی شده که رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام

واز جملهٔ فضائل وی اینست که آن عالم ترین مردمان بحدیث و قرآن بود چنانچه ابوموسی
اشعری رضی الله عنه گفته که هیچ چیزی مشکل و مشتبه نشد بر اصحاب افضل الانام علیه
وعلی آله الصلوٰة والسلام وسوال نمودیم از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها مگر یافتم
نزد وی علم او وحل او و آمام مسروق بن اجدع وقتیکه اسناد حدیث از عائشه رضی
الله عنها میکرد میگفت حدثتنی الصدیقة بنت الصدیق حبیبة رسول الله علیه وسلم المنزل
براتها من السماء بعد ازان شروع در حدیث مبارک میکرد و در سال پنجاه و هشت
در خلافت حضرت معاویه بمدینه مقدسه زاد ها الله شرفا وفات یافت و نماز جنازه
بروی حضرت ابو هریره رضی الله عنه خواند و در بقعه بقیع مدفون شد اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ
که مادر مومنان است یعنی زوجهٔ سید رسولان است و این ماخوذ از قول حق
سبحانه جل شانه که فرموده وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ یعنی ازواج مطهرات رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مادرهای مومنان اند یعنی در حق تعظیم و تحریم نکاح امهات
اند اما در جواز خلوت و نظر و نبات پس آنها مثل اجنبیات اند لهذا عائشه صدیقه
رضی الله عنها فرمود انا ام رجالکم لا نسائکم یعنی من مادر های شما ام نه
مادر زنهای شما اَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ بدرستی حارث پسر هشام و او برادر ابوجهل
لعین است و از زمرهٔ مسلمین و در روز فتح مکه شریفه با سلام مشرف شد بعد از انکه
امان داده بود او را امام ثانی و مختار بی طالب و او از جمله مولفة القلوب بود لهذا
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم صد شتر باو داد و بعد ازان نیک شد اسلام او
وکاه کاه لفظ حرث بدون الف برای تخفیف نوشته می شود و او در وبا
عمواس بسال هژده از هجرت وفات یافت و هشام بکسر ها و شین معجمه مخففه
نابث شده سَأَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یَا رَسُولَ اللهِ ای رسول خدا کیف
یَأْتِيكَ الْوَحْيُ چگونه می آید ترا وحی و اسناد اتیان بسوی وحی مجاز عقلی
است از جهت ملابست میان حامل و محمول و اصل او برین وجه است
که کیف یاتیک حامل الوحی و احتمال دارد که این کلام از قبیل استعاره
بالکنایه باشد یعنی تشبیه داده شده وحی را بر جل مثلا و اضافت کرده

شد بسوی مشبه الیهان راکه از خواص مشبه به است و احتمال دارد که از قسم
حذف باشد یعنی ملک الوحی یعنی چگونه می آید ترا فریشته وحی و شاید مراد
ازین کلام سوال از کیفیت ابتدا و آغاز وحی باشد تا موافق آید بترجمه باب
فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول خدا صلی
اللہ علیہ وسلم اَحْیَانًا در بسیار اوقات بعضی گفته اند که آن وقت آمدن
وعید است یَاْتِیْنِیْ می آید وحی مرا مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ در حالی که آواز
وحی مشابه و مانند آواز جرس باشد و صلصله بفتح هر دو صاد مهمله و سکون
لام اولی و فتح لام ثانی نے آواز سخت هر شی را گویند چنانچه آواز زنجیر
و جز آن و بعضی گفته است که صلصله مخصوص است بآوازی که پی در پے
پیوسته آید و جرس بفتح جیم و راء مهمله و سین مهمله است اگرچه نزد عوام
بصاد مهمله مشهور شده زیرا که در کلام عرب کلمه که در و صاد مهمله
باجیم جمع شده باشد نیامده مگر صهیج که عبارت از قنبیل است و اما
لفظ جص پس معرب است و آن چیزی است مشهور و معروف که در کردن
شتران می آویزند و در روایت ابی داؤد آمده کَاَنَّ سَمْعَهُ عِنْدَهُ مثل
دوی النحل یعنی مانند شنیدیم نزد وحی آوازی را که مشابه آواز
زنبور عسل باشد پس وجه توفیق آن باشد که اول نسبت به رسول
مقبول علیه الصلوٰة والسلام و ثانی نسبت به اصحاب کرام است
وَهُوَ اَشَدُّهُ عَلَیَّ و این قسم وحی سخت ترین اوست بر من زیرا که
فهم مراد از کلامی که مشابه آواز جرس باشد سخت تر است از فهم
مراد از کلامی که صادر از مرد بطریق معروف و مالوف باشد
و بسوی همین نوع شد بدا شارت کرده است رب حمید در قرآن
مجید که فرموده اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیْلًا یا از جهت آنکه مقرر
است نزد طبائع سلیمه و عقول مستقیمه که مناسبت میان قائل و سامع
لازم است تا تعلم و تعلیم صحیح کرده و افاده و استفاده
حاصل آید و آن مناسبت بدو وجه می باشد یا آنکه از جهت

یا سوال از کیفیت
ظهور و بروز
وحی باشد چه
فقال رسول الله علیه
صلی الله علیه
وسلم احیانا
یاتینی مثل صلصلة
الجرس وهو اشده
علی
سوال از کیفیت
ابتداء وحی
یا سوال از
کیفیت
ظهور و بروز
وحی باشد چه
فقال رسول الله علیه
صلی الله علیه
وسلم احیانا
یاتینی مثل صلصلة
الجرس وهو اشده
علی
سوال از کیفیت
ابتداء وحی
یا سوال از
کیفیت
ظهور و بروز
وحی باشد چه
فقال رسول الله علیه
صلی الله علیه
وسلم احیانا
یاتینی مثل صلصلة
الجرس وهو اشده
علی
سوال از کیفیت
ابتداء وحی
یا سوال از
کیفیت
ظهور و بروز
وحی باشد چه
فقال رسول الله علیه
صلی الله علیه
وسلم احیانا
یاتینی مثل صلصلة
الجرس وهو اشده
علی
سوال از کیفیت
ابتداء وحی

جبّة غلبه روحانیت سامع باوصاف قائل موصوف گردد واین نوع اول است
ودلیل بر وقوع این نوع است قول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
که فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و با من سخن گفت تا آخر حدیث
واین نوع ثانی است چنانچه قول تمثل لی الملک رجلا شاهد بر وست وشک نیست
که منخلع شدن از طبع بشریت ومتصف شدن بوضع ملکیت سخت تر است ودرین وقت
وجه حصر در دو قسم اواضح شد فَیَفْصِمُ عَنِّیْ پس قطع می شود وحی از من ویَفْصِمُ بفتح
یا، مشاة تحتانیه وکسر صاد مهمله ماخوذ از فَصم بمعنی قطع است ومراد از قطع شدن
وحی یا جدائی فرشته باشد یا قطع شدن بعضی وحی باشد ودر بعضی
نسخه بضم یا، وفتح صاد مهمله واقع شده ودرین هنگام ماخوذ از افصام بمعنی
اقلاع باشد ومعنی آن باشد که کنده میشد از من رنجهای وحی ودر دیگر روایت
فیفصم عنی بضم یا، وفتح صاد مهمله آمده یعنی قطع کرده می شود از من وحی را یعنی فرشته
یا شدتهای وحی واحتمال دارد که فعل مجهول مسند بسوی جار ومجرور باشد
پس درین هنگام این قول از تتمهٔ بیان شدت باشد یعنی بدرجه سخت بود که قطع
کرده میشود از بدن من چیزی را وَقَدْ وَعَیْتُ عَنْهُ مَا قَالَ وحال آنکه تحقیق یاد
گرفته بودم از وی آن چیز را که گفته بود ولفظ وَعَیْتُ بفتح عین مهمله است ویاد کردن
درین نوع قبل از انفصام باشد چنانچه در نوع ثانی حال کلام بود لهذا در نجا صیغه ماضی
ودر ثانی صیغهٔ حال وارد شد وَاَحْیَانًا ودر بسیار اوقات یَتَمَثَّلُ لِیَ الْمَلَکُ ومتصور
میشود برای من فرشته رَجُلًا مانند صورت مرد فَیُکَلِّمُنِیْ پس کلام میکند
مرا وسخن میگفت همراه من فَاَعِیْ پس یاد میکرفتم در وقت کلام مَا یَقُوْلُ آن چیز را
که میگفت واکثر اوقات جبرئیل امین بر رسول اولین وآخرین بصورت دحیه کلبی
می آمد وگاه گاه برصورت شخصی دیگر از نوع بشر می آمد چنانچه از حضرت ابی هریره
رضی الله عنه در حدیث حضرت جبرئیل از یاران وی سلام وارد شده که حضرت جبرئیل
بصورت مردکوهستانی بر رسول سبحانی آمده بود ودر تمام عمر خود خیر البشر جبرئیل
امین را بر صورت اصلی او دو بار دید چنانچه در قرآن مجید بیان شده واکر سائلی
سوال کند که خواب نیک نیز از قسم وحی است چنانچه در حدیث دیگر عن قریب
مذکور خواهد شد ودرین حدیث مبارک مذکور نشد جواب آنکه مقصود سائل از

فَیَفْصِمُ عَنِّیْ
وَقَدْ وَعَیْتُ عَنْهُ مَا قَالَ
یَتَمَثَّلُ لِیَ الْمَلَکُ
رَجُلًا فَیُکَلِّمُنِیْ
فَاَعِیْ مَا یَقُوْلُ

سوال طلب بیان آن نوع وحی بود که مختص برسول مقبول باشد و شهور و معروف
نباشد یا آنکه ظهور وحی در خواب بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز باز آواز جرس
یا بشکلی فرشته بصورت مرد بود یا آنکه سوال از کیفیت وحی در بیداری بود
یا آنکه ظهور وحی در وقت سوال برین دو منوال نبود زیرا که وحی بطریق خواب
بر رسول او اب در ابتدا از زمان بعثت بود نه در انتها کمال نبوت چنانچه مروی
شده که اول آن چیزی که آغاز کرده شد باو رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواب
نیک بود پس ازان دوست کرد انیده شده بسوی او تنهائی را در غار حرا
تا آخر حدیث که می آید یا آنکه سوال از دو می واقع شده که در اغلب اوقات واقع
شود و اگر سائلی سوال کند آواز جرس آنکرده است که جماعه ملائکه از و متنفر می شوند
پس درین حدیث مبارک چگونه منشبه به از برای او از خریشته واقع شد
جواب آنکه در آواز جرس دو چیز موجود است یکی قوت آواز و پی در پی بودن
او دیگر طنین و تشبیه نظر باول واقع شده است پس پس تو پرشتی گفته است
که این حدیث است که مغالطه میخورد در و گمراهان و گمراه میکنند باو عامهٔ مردمان را
و خلاصهٔ قول آنست که بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم واقف بر علوم
غیبیه و اسرار نبویه و براست خود بقدر استعداد بیان مینمود و چون میخواست
که آگاه کند این امت را از علوم غیبیه میساخت از برای انها مثالے از امور
عینیه تا متصور و مفهوم آنها کردد پس درین مقام چون صحابے سوال نمود
از کیفیت وحی و این از مسائل دقیقه و علوم غریبه بود لهذا تشبیه داد او را
زا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم باواز می که پی در پی شنیده شود و چیزی
از و معلوم نشود تا تنبیه حاصل آید بر انکه هیئت خطاب در وقت ورود وحی
تمام دل را محیط کردد و ملاقات میکنند دل را در سنگینی آن کشاد آن چیزی
که او را با آن کشاد باو جود او علم نیاید پس وقتی که آن حالت از و دور کردد
می یابد قول منزل را محفوظ در دل و مسموع در کوش و این قسم وحی مشابه است
بآنچه وحی کرده می شود بسوی ملائکه عظام چنانچه روایت کرده است حضرت
ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمودند اذا قضی الله

امر اضربت الملائکة باجنحتها خضعانا لقوله کانها سلسلة علی صفوان فاذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق وهو العلی الکبیر وقاضی عیاض گفته که تشبیه این حدیث محمول بر ظاهر است واو از جمله متشابهات است که کیفیت او احد را از خلق حق سبحانه جل شانه معلوم نیست **فائده** سوال از کیفیت از برای طمانیت خلل نمیکند در یقین چنانچه در کتاب مبین پروردگار جلیل حکایت از ابراهیم خلیل نموده و عادت اصحاب کرام آن بود که سوال میکردند از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امورى را که مدرک بحس نمیشدند ونمیکردند از سوال و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم جواب آنها بروجه اکمل می نمود وهرگز انکار برانها نمیکرد

قالت عائشة

قالَتْ عَائِشَةُ گفت حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها این قول احتمال دارد که در زیر اسناد سابق داخل باشد خصوصا وقتیکه عطف بحذف حرف جائز باشد واحتمال دارد که در زیر آن اسناد داخل نباشد بلکه از جمله تعلیقات امام محمد بخاری رحمة الله علیه باشد که ذکر کرده است از برای تاکید شدت وتائید صعوبت **وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ** این مقوله قول است یعنی هر آئینه بتحقیق دیدم من رسول مقبول را صلی الله علیه وسلم **يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ** فرود می آید بروی وحی **فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ** در روزی که سخت سرد بود **فَيَفْصِمُ عَنْهُ** پس قطع می شد وحی از او **وَإِنَّ جَبِينَهُ** و حال آنکه بدرستی پیشانی مبارک او **لَيَتَفَصَّدُ** هر آئینه میریخت وروان می شد **عَرَقًا** از روی عرق یعنی جاری می شد عرق از پیشانی مبارک او چنانچه جاری می شود خون از رگی که فصد کرده شده باشد ودر حدیث عائشه رضی الله عنها در قصه افک آمده **فَانْفَهَتْ** ما کان یانخذه من البرحاء بضم موحده وتحتانیه وفتح راء مهمله وحاء مهمله وآن عرق است که مشابه عرق محموم باشد ودر حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه آمده کان اذا نزل علیه الوحی کرب وتربد وجهه یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که نازل می شد وحی بروسخت غمناک می شد ومتغیر می شد رنگ مبارک وی و بود روزی وحی بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آمد وران او بر ران زید بن ثابت رضی الله عنه بود پس سنگین شد بروی که قریب بود که بشکند ران او را

کرد از فرزندان زید بن ثابت را و در بعضی روایات از زید بن ثابت آمده که قریب بود
که بشکند پای من از سنگینی قرآن مجید تا آنکه من میگفتم که هرگز بر پای دوباره راه
نخواهم رفت یعنی من یقین داشتم که دوباره رفتن از من محال است حَدَّثَنَا
یَحْیَی بْنُ بُکَیْرٍ حدیث کرد ما یان را یحیی پسر بکیر و بکیر جد او است ولکن نسبت
او بسوی جد از جهت شهرت او است و بکیر تصغیر بکر است و او امام اهل مصر در عصر
خود بود و کنیت او ابو زکریا و نام او یحیی پسر عبد الله پسر بکیر قرشی مخزومی مصری
بود در سال یکصد و پنجاه و چهار یا پنج تولد شد و در سال دو صد و سی و یک
وفات یافت قَالَ اَنَا اللَّیْثُ گفت یحیی خبر داد ما یان را لیث بلام مفتوحه و
سکون یا مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه و ابو حارث پسر سعد پسر عبد الرحمن فهمی
بفتح فاء و سکون ها منسوب بسوی فهم بن عمرو مصری بود جمیع علماء و صلحاء اتفاق
نمودند بر امامت و جلالت او و بر عبادت و فهرست او جامع مکارم اخلاق
و محاسن اوصاف موصوف بافعال جمیله و معروف باقوال جلیله یحیی بن
بکیر گفته ندیدم من مثل لیث کسی در فصاحت و بلاغت و در دیانت و صیانت
و دقیقه گفته که در هر سال لیث را هشتاد هزار دینار می آمد و گاه زکوة بر وی واجب
نشد و فضائل او بسیار خارج از حد شمار است و در سال سه یا چهار متولد شد
و در ماه شعبان در سال یکصد و هفتاد و پنج وفات یافت عَنْ عُقَیْلٍ لیث روایت
کرد از عقیل بضم عین مهمله و قاف مفتوحه و او عقیل بن خالد ایلی بفتح همزه و فتح یا
مثناة تحتانیه در تمامی این صحیح و او ابو خالد اموی که مولای حضرت عثمان بن عفان
بود و در بلده مصر در سال یکصد و چهل و چهار یا یک بفتحه وفات یافت عَنِ ابْنِ
شِهَابٍ عقیل روایت کرد از ابن شهاب و کنیت او ابو بکر و نام او محمد پسر مسلم پسر
عبید الله پسر شهاب پسر عبد الله پسر حارث پسر زهره پسر کلاب امام زهری مدنی
است سکونت او در شام بود و او تابعی است عظیم الشان و جلیل المکان و شنیده است
از ده نفر اصحاب کرام بلکه زیاده بر ان و لیث گفته است ندیدم من هیچ عالمی را که
جامع جمیع علوم باشد زیاده تر از زهری و عمرو بن دینار گفته که ندیدم من هیچکس را که در اهم
و دانانیر در نظر او سبکتر باشد مثل زهری بدرستی دینار و درهم نزد او مثل سنگ ریزه بود

حدثنا یحیی بن بکیر قال انا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب

امام محمد بخاری رحمة الله علیه در تاریخ خود آورده که زهری گفت قرآن مجید را یعنی یاد
کرد او را در چهل شب و خلاصه کلام درین مقام آنست که علماء و فضلا اجماع کردند
بر امامت و جلالت او و بر کمال حفظ و اتقان و بر جلال ضبط و عرفان و تصریح نمودند
که از جمیع تابعین در علم فائق بود و در تاریخ هفدهم شهر مبارک رمضان بشام در
سال یکصد و بیست و چهار وفات یافت و عمر او نود و دو سال بود عَنْ عُرْوَةَ بْنِ
الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ روایت کرد ابن شهاب از عروه پسر زبیر و عروه روایت
کرد از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها و احوال و مناقب این هر دو در پیش گذشته
است امام نووی گفته که این حدیث مرسل است زیرا که عائشه رضی الله عنها را
وقوع این قصه هرگز نیافته و مرسل صحابی حجت است نزد جمیع علماء مگر آنچه منفرد شده
است ابو اسحاق اسفرائینی و طبیعی گفته ظاهر آنست که حضرت نبی علیه عائشه رضی الله
عنها این قصه را از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شنیده است زیرا که در ضمن حدیث گفته قال فاخذنی فغطنی
و قول او اولا و آخرا بدون ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایت آنچه زیست که تلفظ کرده است بآن رسول خدا
است قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون بالتاء و الیاء پس این حدیث مرسل
نشد و این سخن عجب است از محقق طیبی زیرا که هرگاه در صدر حدیث بطریق اسناد
نگفت انها سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم البته حدیث مرسل شد یا از رسول
خدا یا از صحابی و اما لفظ قال پس نقل کلام است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
یا نقل کلام صحابی است و تقدیر کلام چنین وجه است که قال ناقلا عن النبی صلی الله
علیه وسلم و الله اعلم بالصواب اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ که مادر مؤمنان است اَنَّهَا قَالَتْ
بدرستی حضرت عائشه رضی الله عنها گفت اَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ اول آن چیزیکه آغاز کرده شد با و رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از قسم وحی الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ خوابهای نیک درست بود
فِي النَّوْمِ در خواب و لفظ فی النوم تاکید است یا در لفظ رؤیا تجرید است چنانچه
در قول حق جل و علی شانه اسری بعبده لیلا واقع شده است و حقیقت رؤیا
صالحه آنست که الله تعالی بقدرت کامله خود پیدا کند در دل خواب کننده
یا در حواس او چیزها را چنانچه در دل بیدار و حواس او پیدا میکند و او جل شانه قادر است

هر چیزی که میخواهد منع نمیکند او را از خلق نه خواب و نه غیر او پس بسا اوقات
واقع میشود در بیداری آنچه دیده است در خواب و بسیار اوقات میکرداند او را
علامت را امور دیگر که خلق خواهد کرد چنانچه کرداینده است حق تعالی ابرا را علامت
باران و چنین نقل کرده اند که چون سن شریف آن عنصر لطیف مدت چهل سال
رسید مدت شش ماه وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواب می آمد چنانچه
بعضی محققین در تاویل حدیث الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءً من النبوة
تاویل نمودند که مدت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست و سه سال است
و از آن جمله شش ماه وحی بخواب می آمد پس خواب نیک برین حساب
یک حصه از چهل و شش حصه نبوت شد زیرا که بیست و سه سال چهل و شش
عدد دارد از شش ماه می شود و حکمت در ابتدا وحی بخواب آن بود که قوی بشریه
تاب و طاقت تحمل بار نبوت و دیدن فرشته ندارد لهذا حکیم کردگار اول
وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواب نمود تا بتدریج انس پیدا کرد
و وقت نزول ملک قوت و طاقت از دست ندهد فکان لا یری
رؤیا پس بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمیدید هیچ خوابی را و لفظ رؤیا بغیر
همزه درین است مثل جلی الا جاءت مگر می آمد آن خواب مثل فلق الصبح
یعنی روشنائی صبح صادق یا مانند شکافته شده صبح صادق و فلق بفتح فاء
و لام بروشنائیے صبح را گویند و عرب استعمال میکنند این را در شیء واضح و بعضی
گفته اند که فلق بمعنی مفلوق است و او نیز اسم صبح است لکن اضافت
او بسوی اسم دیگر بنا بر تغائر لفظین واقع شده است زیرا که این لفظ از الفاظ
مشترکه است که چنانچه اطلاق بر صبح می شود نیز اطلاق بر زمین چقر میشود و کما
لفظ فلق بدون لفظ صبح نیز آمده چنانچه حق جل و علی شانه فرموده است قل
اعوذ برب الفلق یعنی گفته که برای فلق شان عظیم است لهذا در قرآن کریم
بوصف قادر حکیم واقع شده جائی که وارد شده فالق الاصباح وامر نمود
به پناه نمودن به پروردگار فلق جائی که گفت قل اعوذ برب الفلق و وجه عظمت
شان او آنست که او منبعی از انبعاق ظلمت شب و ظهور سلطنت آفتاب

که عالم از شعاع او منور گردد پس تشبیه خواب نیک باو از آن جهت واقع شده که
خواب نیز خبر میدهد از خود حواس عالم شهادت و آثار ضلالات و وقود اسرار
عالم غیب و انوار هدایات و تشبیه داده شد رویای که در ادنی مراتب نبوت
است تا دلالت کند که نور صبح و آفتاب با علی درجه نبوت هیچ مناسبت نیست
و نبی را ازین جهت نبی گویند که خبر میدهد از عالم غیب باموری که عقل مستقل در
ادراک او نیست و بعضی گفته اند رویائی صالحه مشبه بفلق صبح ازان جهت شده
که فلق صبح مقدمهٔ طلوع آفتاب است همچنان رؤیائی صالحه مقدمه ورود حضرت
جبرئیل بوحی از جناب رب جلیل بر رسول کریم بود ثُمَّ حُبِّبَ اِلَیْهِ الْخَلَاءُ و
پس دوست گردانیده شد بسوی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم گوشه و تنهائی را
بمدی که زنان قریش زبان طعن بر حضرت خدیجه رضی الله عنها گشادند
و گفتند ای سیدهٔ عرب تو به الطاف بسیار محمد صلی الله علیه وسلم را
معزز و مکرم ساختی اکنون سبیل الفت و طریق مودت بهمراه تو گذاشته
خلوت را محبوب خود ساخته است و ندانستند که حبتی خلوت و عزلت
از شان صالحان و حال عارفان است زیرا که در عزلت فوائد بسیار
است فراغ دل از برای قربت و تفکر در آثار قدرت و ذهاب ظلمت
از نفس بر کدورت و اخلاص نیت و رهائی از کذب و غیبت و جز آن
که در کتب اخلاق مذکور اند و اختلاف کردند علماء که فضل عزلت و خلوت است
یا خلطت و جلوت لکن صحیح آنست که هریک با شروط معتبره در محل خود افضل و اکمل
است وَکَانَ یَخْلُوْا بِغَارِ حِرَاءٍ و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خلوت میکرد
در غار کوه حراء و آن غاری است چهار گز در طول و عرضش در بعضی محل یک گز و ثلث
گزی و در بعضی کمتر و غار در لغة سوراخ را گویند و حراء بکسر حاء مهمله و تخفیف راء
مهمله و بمد صحیح شده و او مذکور منصرف است براصح اقوال و آن کوهست کبیر
سه کروه از مکه شریفه واقع است بر طرف چپ آنکس که از مسجد حرام بموضع
منی رود و اهل اشارت در اختیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلوت و نشستن در کوه
را بستش حکمت گفته اند اول آنکه تا ثبات قدم از صفات جبال اکتساب نماید

که اصل فهم سلوک منوط بران است دوم انکه عجائب مخلوقات و غرائب مصنوعات
در انجا بسیار است سیوم آنکه جواهر نفیسه در معادن شریفه آن بامداد سعی و اجتهاد بحصول
می پیوندد و این در تبدیل اخلاق و طیب اعراق مرشدی است کامل و معادن شامل
چهارم انکه عیون و انهار از متابع جبال و تلال انفجار می پذیرد تا سالک داند که تشنگان
اشجار مجاهده مودی بثمار مشاهده میگردد و کشیدن تعب و رنج منتج رسیدن بگنج
می باشد پنجم انکه تحمل و بردباری و زخم خوردن و کوهر نثار کردن صفت کوه است
و سالک را بدین معنی شکوه است ششم انکه در اذکار و اوراد با خوانندگان می نماید
و هر چه می شنود بصدا اذا رمیکند و میگوید که حکمت در اعتیاد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم بخلوت غار آن بود که تا نزد ورود بر غار کوه ثور در وقت هجرت وحشت نکرد
چنانچه موسی علیه السلام را حق تعالی در اول ملاقات امر باندا ختن عصا فرمود و آن بعد
از انداختن مار شد از جهة انکه تا وقت انداختن عصا و مار شدن آن نزد فرعون
موسی علیه السلام نترسد و وجه اختیار غار حرا آن بود که در وقت نشستن و ذکر و فکر
کردن در روی روی مسجد حرام میباشد بخلاف سائر غارها که این کار در انها میسر نیست فیتحنث
فیه پس پرستش میکرد دران غار که خالی از اغیار بود و اختلاف کردند که عمل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در آن وقت بشریعتی از شرائع بود یا نی بعضی گفته اند فی زیر آله او بدرجه
متبوعیت سزد نه بمرتبه اقتدا و بعضی بمقتضای فبهدیهم اقتده بتجویز آن فرمودند بعد از ان
در تعیین آن اختلاف کرده اند بعضی تعیین بشریعت حضرت ابراهیم علیه السلام کرده اند و این
قول مختار ائمه کبار است و بعضی بطریقه حضرت نوح علیه السلام میل کرده اند و بعضی اختیار
شریعت حضرت موسی علیه السلام نموده اند و بعضی بدین حضرت عیسی علیه السلام تشخیص نموده اند و بعضی
گفته اند که شرائع جمیع انبیا علیهم السلام معمول آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند و بعضی بزرگان
درین مسئله توقف و سکوت اولی پنداشته اند والله اعلم و در سیر ابن هشام فیتحنف بفا و بدل تا و مثلثه
فوقانیه واقع شده یعنی پیروی میکرد حنیفیت را یعنی دین ابراهیم خلیل الله را و فا بنیز بدل تا مثلثه فوقانیه
میشود در بسیار مواضع چنانچه سیوطی تصریح نموده و هو و آن تحنث که مفهوم از تحنث میشود چنانچه در قول
حق جل و علی شانه و هو الذی انشأ جنات معروشات و غیر معروشات الخ و در تفسیر آن مروی است
خود پرهیز مینماید از نجاست یعنی کافر و این تفسیر بنا بر قول حضرت عائشه است یا از کلام زهری است که درج کرده است در متن حدیث و سیوطی

فیتحنث فیه
و یتعبد فیه

در حدیث مدرج است اللیالی در شبهائی پس لفظ لیالی منصوب بظرفیت است
و عامل در او یتحنث است نه تعبد زیرا که در مفهوم تحنث تخصیص شب معتبر نیست
و مراد از لیالی شبها یا روزها بر سبیل تغلیب است از جهة آنکه شبها بخلوت زیاده
تر مناسب اند ذوات العدد که صاحب شمار بوند یعنی شبهائی معدوده کنایت
از قلت است چنانچه در آیت کلام معدودة واقع شده دراهم معدودة و مراد از و قلت است
و احتمال دارد که مراد ازین قول کثرت باشد زیرا که کثیر محتاج بعد است قلیل
و این مناسب تر است بمقام و بعضی گفته اند که ایام عدد از ان است که مدت رجوع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال معین نبود و بعضی افاضل بدت
یک ماه در هر سال معین نمودند و آن ماه مبارک رمضان بود و احتمال دارد
که مدت چهل روز باشد چنانچه میقات حضرت موسی علیه السلام نیز چهل روز
بوده و حکمت آنکه در چهل روز خواص و اسرار اندکه بر صوفیه ابرار آثار و انوار
آفاقا ظاهر و هویدا است و رسول علیه السلام فرمودند من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه قبل ان یتزع الی اهله پیش از انکه مشتاق و
مائل گردد بسوی اهل و عیال خود و درین اشارت است بانکه آن حضرت صلی
الله علیه وسلم با وجود دوستی خلوت اعراض کلی از اهل و عیال نکرده بود
چنانچه دلالت میکند برین قول او و یتزود لذلك و توشه میگرفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم برای آن پرستش شبهای معدوده و قول او و یتزود
مرفوع و معطوف بر متحنث است و این از جهة آن بود که تا فارغ البال از زاد
مشتغل برب عباد و متهیی برای ام معاد باشد و درین اشارت است بانکه
توشه گرفتن منافی توکل نیست ثم یرجع الی خدیجة پس باز میگشت
بسوی حضرت خدیجه رضی الله عنها و یتزود لمثلها و توشه میگرفت برای
مانند آن شبهای معدوده و خدیجه بفتح خا معجمه و کسر دال مهمله نام اول
حرم محترم رسول مقبول است و آن ام المؤمنین دختر خویلد بر وزن تصغیر مبر اسد
پسر عبد العزی پسر قصی است ملاقات میکند همراه رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم در قصی در رسول مقبول در سالی که عمر آن سرور به پست و پنج سال

و چند ماه رسیده بود او را بعقد نکاح خود آورد و تمام اولاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از و هست بگرا براهیم که آن پسر از ماریه قبطیه بود و در حیات او بر سر او رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هیچ زنی نکاح نکرد و او جان و مال فدای رسول باد
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدت بیست و چهار سال و چند ماه با او معاشرت
کرد و پیش از هجرت بمقدار سه سال در شهر اقوال وفات یافت و وفات او
بعد از وفات ابو طالب عم رسول خدا بمقدار سه روز اتفاق افتاد و فضائل
و مناقب وی بسیار هست چنانچه بعضی از انها درین صحیح خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و بس هست او را در فضیلت آنکه او مادر حضرت فاطمه بتول هست و جده حسن
و حسین متقول هست و اجماع علماء بر آن منعقد شده که افضل از واج آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خدیجه و عائشه هست ولکن اختلاف نمودن که ازین هر دو کدامین
افضل هست و حاصل آنکه آن سرور باکمال در همان حال بود حتی جاءه الحق تا آنکه آمد
بود او را مرحق که وحی باشد یا رسول حق که جبرئیل باشد یا معنی آنکه تا ظاهر شد برای
او حق و روشن شد مروی را جمال مطلق وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ و حال آنکه آن رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم در سرداب کوه حرا بود فَجَاءَهُ الْمَلَكُ پس آمد او را آن فرشته
خاص که آن جبرئیل هست و بعضی گفته اند که آن اسرافیل بود و این در روز دوشنبه
بهفدهم ماه مبارک رمضان واقع شد و آن سرور بسن چهل سالگی رسیده بود
فَقَالَ لَهُ اقْرَأْ پس گفت آن فرشته برای او که بخوان بهر وجهی که باشد یا چنانچه
من میخوانم قَالَ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم فَقُلْتُ مَا أَنَا بِقَارِئٍ پس گفتم
من برای آن فرشته که نیستم من خواننده و اکثر شراح برانند که قول رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم ما انا بقاری در هر سه موضع بیک معنی هست و بعضی گفته
اند که ما در عبارت اولی نافیه هست و در عبارت ثانیه استفهامیه هست و با
زائده بمعنی ای شیء انا اقرأ یعنی کدام چیز من خوانم و در عبارت ثالثه موصوله
هست و او مبتدا، خبر او محذوف هست و تقدیر کلام چنان هست الذی انا بقاری
ما هو یعنی آنچیزی که من خواننده او باشم آن چیست و فرق میان معنی ما قبل او
آنست که اول استفهام انکاری و این استفهام اعلامی هست و صحیح اول هست قَالَ فرمود

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاخذنی پس گرفت آن فرشتہ مرا فغطنی پس افشرد
مرا و بجدی زورداد مرا حتی بلغ منی الجہد تا انکہ رسید آن افشردن ازمن نہایت
طاقت مرا یا آنکہ رسید حضرت جبرئیل ازمن نہایت طاقت و قوت خود را اگر
گفتہ شود تحمل قوت ملک بر وجہ اتم و اکمل از بشر محال ہست پس چگونہ رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم طاقت تحمل آن پیدا کرد جواب آنکہ ملک در وقت
افشردن و زوردادن باقی بر صورت ملکی نبود بلکہ متصور بصورت بشر
شدہ بود پس گویا بشر متحمل قوت بشر شد و این جائز ہست اما بعضی شارحین گفتہ اند
کہ لازم نمی آید از تشکل ملک بصورت بشر ازالۂ قوت ملکی از و زیرا کہ امر معنوی
بتغیر ہیکل صوری متغیر نمیگردد ولکن در فکر این قلیل البضاعۃ می آید کہ مستبعد
نیست کہ خدای تعالے در وجود رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم در ہمان
حال آن قدر قوت پیدا کردہ باشد کہ متحمل قوت ملک بر وجہ اتم و اکمل توان
شد و این از جملہ خصائص وی باشد اما این معنی سابق وقتی ہست کہ لفظ
جہد بنصب دال خواندہ شود و اما بتقدیر رفع دال پس معنی آن باشد کہ رسید ازمن
جہد و مشقت نہایت و کمال خود را ثم ارسلنی پس رہا کرد مرا در مقام بعد گویا
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم انتقال از مقام جمع بسوی حال تفرقہ و از رتبۂ ولایت
بمرتبۂ نبوت نمود تا ترقے بسوی مقام جمع الجمع حاصل آید فقال اقرء پس گفت بخوان
ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ما انا بقارئ پس گفتم کہ نیستم من خواننده فاخذنی پس گرفت مرا فغطنی الثانیۃ
پس افشرد مرا دوبارہ حتی بلغ منی الجہد تا انکہ رسید آن افشردن ازمن نہایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل
ازمن نہایت طاقت خود را یا تا انکہ رسید ازمن مشقت بدرجہ کمال خود ثم ارسلنی پس رہا کرد مرا
فقال اقرء پس گفت بخوان ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ما انا بقارئ پس گفتم کہ نیستم من خواننده
فاخذنی پس گرفت مرا فغطنی الثالثۃ پس افشرد مرا سیوم بار حتی بلغ منی الجہد تا انکہ رسید
ازمن افشردن نہایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل ازمن نہایت قوت خود را یا انکہ رسید از
من مشقت بدرجۂ کمال خود و افشردن ازجہۃ آن بود کہ تا رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم دل خود را
بالکل متوجہ بسوی قول او کرداند و با سوای آن التفات نکند و تکریر او سہ مرتبہ ازجہۃ مبالغہ در تنبیہ
واقع شدہ زیرا کہ معلم را لازم ہست کہ در تعلیم متعلم احتیاط تمام نماید و ہر شئی را با و سہ مرتبہ تکرار نماید

فاخذنی فغطنی
بلغ منی الجہد
ارسلنی فقال اقرء
فقلت ما انا بقارئ
فاخذنی فغطنی
الثالثۃ حتی
بلغ منی الجہد

تا بوجه احکم در دل متکن یابد و متعلم را لازم هست که توجه را بالکل طرف تعلیم معلم نماید تا استفاده
برو جه اکمل حاصل آید و معلم را لازم هست که هر نا بد متعلم را با حضار دل استفاده حاصل آید و بعضی علما گفته
اند که حکمت در سه بار فرستادن آن بود که نفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مرتبهٔ ثلاثه امارهٔ لوامه و ملهمه ترقی
یابد و بمنزل رتبهٔ مطمئنگی شتابد ثُمَّ اَمَرَ سَهْلَنِی پس راکرد مرا فَقَالَ
پس گفت اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ بخوان در حالی که آغاز کننده باشی بنام پروردگار
خود یا در حالی که طالب یاری کننده باشی از کردگار خود و این قول دلیل صریح
است بر انکه آنچه اول نازل شده از قرآن مجید اول این سوره مبارکه است چنانچه
مذهب جمهور از سلف و خلف همین است و بعضی گفته اند که ابتداء سورهٔ مدثر
اول نازل شده چنانچه در روایت جابر پسر عبد الله انصاری خواهد آمد و بعضی
گویند که اول سورهٔ مبارکه فاتحه نازل شده چنانچه در روایت ام المومنین
حضرت خدیجه رضی الله عنها آمده و بعضی از علماء رهبنین و صلحاء کابلین بر تقدیر
صحت روایات ثلاثه وجه توفیق و تلفیق چنان نموده اند که اول حقیقی بر سبیل
اطلاق اقرء باسم ربک بوده و اول اضافی یا ایها المدثر و سوره مبارکه فاتحه
یعنی اول آیت که بعد از فترت وحی شده ابتداء سورهٔ مدثر بود یا اول آیت که دلالت
بر تبلیغ و انذار کند یا ایها المدثر و اول سورهٔ کاملهٔ که از قرآن مجید نازل شده فاتحة
الکتاب بود و ایضا ازین قول معلوم شد که بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سورهای مبارکه
جزء نیست زیرا که در اینجا مذکور نشد اگر گفته شود درین هنگام هنوز بسمله نشده بود بلکه او
در وقت دیگر بعد ازین نازل شد جواب آنکه پس برین تقدیر بسمله جزء اول ازین
سوره مبارکه نشد و چون ازین سوره مبارکه جزء نشد پس لازم آمد که از جمیع سوره مبارکه
جزء نشد زیرا که قائل بفصل کسی نیست بلکه یا جزء از جمیع سور مبارکه گویند یا سلب جزئیت
از جمیع سور نمایند الَّذِی خَلَقَ آن پروردگار که آفریده است جمیع موجودات را و از عدم بوجود
آورده جمیع مصنوعات را که از جمله آن آفرینش قدرت برقرار است و قوت بر طاعت
خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید انسان را که اشرف موجودات است
از خونهای بسته که اخس مکروهات است و این تخصیص پس از تعمیم ازان واقع
شد که نوع انسان از جمله اکوان در عدالت و شرافت ممتاز است

وایضا چون انسان جامع عجایب مخلوقات وغرایب مصنوعات بود و محتوی
بر امثال محسوسات ومنطوی بر صور معقولات لهذا خالق موجودات او را از جمیع
مکونات جدا ذکر نمود و آوردن لفظ خلق بصیغه جمع بنا بر آن است که در انسان معنی
جمع است و وجه عدول از لفظه بعلقه در بیان خلق انسان درین آیته قرآن شاید اکتفاء
بتقریب باشد زیرا که مضغه نیست مگر خون غلیظ است وشاید از جهته آن باشد که وقت
علقه اول وقت است که علم فریشته موکل برحم حاصل کردد بآنکه در رحم ولد است
و شاید ازان باشد که تا بما قبل خود در فاصله مناسب آید اقرء بخوان واین تکریر
از برای تقریر است وبعضی گویند که اول امر مطلق خواندن است وثانی فی امر بخواندن
از بهر رساندن است یا ثانی امر بخواندن در حال نماز گذاردن است وربک الاکرم
و پروردگار تو بخشنده تر است از هر بخشنده زیرا که کرم هر کریم از اثر کرم اوست
و ذره از شعاع ظهور آفتاب نعم او و درین اشارتست که وصف اکرمیت اوست
که شخصی را بمقام اعلم میرساند واورا سبب رسیدن فیض علم بسوی افراد عالم
میکرداند الذی علم آن پروردگار اکرم که تعلیم کرد بالقلم بواسطه قلم بسیاری
از علوم متعارفه برای افراد بنی آدم واضح آنست که معنی آنست که تعلیم کرد خط
وکتابت را بقلم چنانچه در بعضی قرایات این چنین آمده الذی علم الخط بالقلم واین از
جمله بزرگترین نعماء الهی است زیرا که بکتابت قلم قیمه کرده می شود علوم تهذیب راه تعلیم
کرده میشود اشخاص بعده را علم الانسان تعلیم کرد جنس انسان را بما لم یعلم آنچنز که
نمیدانست واین تعلیم بافرادین قوی و آلات است و بایستادن دلائل و فرود آوردن
آیات و درین اشارت حاصل شد بآنکه یا محمد هرگاه قادر بچون انسانرا چنزهای
گوناگون تعلیم نمود بعد ازانکه او را هیچ شایبه ادراک حاصل نبود پس ترا نیز تعلیم خواندن
مینماید اگرچه تو امی محض هستی وخواننده و نویسنده نیستی و درین آیت قرآن
نیز دمنان دمتهدا، حال انسان وانتهاء او در بیان آورد از جهته کمال کرم خود در شان
او که امور را از احسن مرتب باعلی مناقب ترقی داد تا تقریر بوجه و تحقیق اکرمیت
حاصل آید و احتمال دارد که مراد از انسان در آیه کریمه انسان کامل باشد و لام درین
مقام اشارت بمعهود فی الاذهان باشد پس درین قول اشارتست بسوی

قولہ تعالیٰ سبحانہ جل شانہ کہ فرمودہ و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل اللہ علیک عظیما
فَرَجَعَ پس بازگشت بِهَا ہمراہ آن آیات پس باز بمعنی مع است رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم يَرْجُفُ فُؤَادُهُ کہ میلرزید دل او یا میانہ دل او
یا پرہ دل او و این از کمال خوف و دہشت کہ بسیلا یافتہ بود بر دل مبارک
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و یرجف بضم خیم است و بعضی گفتہ اند کہ رجع بمعنی صار است
و با در بہا سببیہ است و ضمیرہا راجع بسوی ضغطہ و یرجف فؤادہ خبر صار یعنی گردید رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم بسبب آن افشردن در حالتی کہ میلرزید دل او فَدَخَلَ عَلَى
خَدِيجَةَ پس درآمد بر حضرت خدیجہ رضی اللہ عنہا فَقَالَ زَمِّلُونِي پس گفت رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم بہ پیچید مرا در جامہا و زملونی بتشدید میم کمسورہ است و جمع
از برای تعظیم حضرت خدیجہ واقع شدہ و احتمال دارد کہ خطاب از برای
خدیجہ و خادمان او باشد و درین کلام ایماء است بآنکہ خدیجہ اگرچہ از جملہ زنان است
اما از جہۃ کمال عقل از زمرۂ مردان است زَمِّلُونِي بہ پیچید مرا و تکریر این قول
از برای تاکید است یا از برای زیادت تاید و این قول از جہۃ آن فرمود کہ عادت
انسان در اکثر اوقات بران قرار یافتہ کہ بہ پیچدن جامہا لرزۂ اندام آرام میگیرد و دل
قرار می پذیرد فَزَمَّلُوهُ پس پیچاندند رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ
الرَّوْعُ تا آنکہ رفت از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ترس و دہشت و دور شد از وی
لرزہ و دہشت و روع بفتح راء مصدر است فَقَالَ لِخَدِيجَةَ پس گفت
مر حضرت خدیجہ را رضی اللہ عنہا وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ و آگاہ کرد او را بخبر حال خود کہ گذشتہ
بود بر وی یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تمامی قصۂ خود را از اول تا آخر بر حضرت
خدیجہ رضی اللہ عنہا ظاہر و ہویدا ساخت و این جملہ معترضہ است کہ واقع شدہ در میان
قول و مقولہ او و مقولہ او قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ فرمود لَقَدْ
خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي ہر آئینہ بتحقیق ترسیدم من بر جان خود یعنی از جنون و کہانت
یا از مرگ و ہلاکت یا از مرض و نخافت یا از دوام مرض و نقاہت یا ترسیدم
از عاجز شدن از برداشتن بار نبوت یا ترسیدم از ناکردن صبر بر آزار قوم خود یا
ترسیدم از برگشتن آنہا یا از تکذیب آنہا فَقَالَتْ خَدِيجَةُ پس گفت حضرت خدیجہ

رضی الله عنها گلاً این چنین نیست یعنی این گمان بر جان خود مکن و از هیچ چیزی متزل
و کلا بفتح کاف مهمله و تشدید لام مفتوحه و الف کلمه ردع است و ردع مشتمل بر زجر
و نفی می باشد لکن مراد در اینجا مجرد نفی است و احتمال دارد که بمعنی حقا باشد و بر این تقدیر
ما بعد او تاکید برای او باشد و الله لا یخزیك الله ابدا سوگند است مر ابخداء جل شانه
که شرمسار و خوار و زار نمیکرداند ترا یا محمد خدای تعالی همیشه یعنی گاهی رب جلیل بفضل
جزیل ترا ذلیل نخواهد کرد بلکه همیشه ترا معزز و مکرم و مبجل و معظم خواهد داشت و لفظ
یخزیك بضم یاء مشناة تحتانیه و بکاء معجمه در روایت یونس و عقیل ثابت شده و در روایت
معمر بجاء مهمله و نون آمده پس بر این تقدیر معنی آنست که سوگند است که ایزد پاک ترا
گاهی غمناک نخواهد کرد بلکه همیشه بخوبی و خوشی میخورسندی و خورمی نگاه خواهد کرد
پس روایت اولی ما خوذ از اخزاء باشد که بمعنی رسوا و سبک کردن است چنانچه
در کلام الله وارد شده یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و بر روایت ثانیه
ما خوذ از حزن یا از حزان باشد حاصل آنکه یا رسول الله ترا حق سبحانه جل شانه هیچ ضرر
و مکروه و ریخ و اندوه نخواهد رسانید زیرا که در تو فضائل جمیله و شمائل حمیده
جمع شده چنانچه بیان آن فضائل کرد بقول خود انَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ زیرا که بدرستی تو
پیوند میکنی رحم را اگرچه صاحبان رحم ببرند و احسان میکنی با قرباء خود اگرچه آنها جفاء
نمایند زیرا که صله بر صله از قبیل مجازات است نه از جمله مواسات و این را حضرت
خدیجه رضی الله عنها ازان جهة یاد کرد که هر کس صله رحم کند او را خدای تعالی عزیز
نگهدارد چنانچه در حدیث شریف وارد شده که حق سبحانه جل شانه خطاب برحم فرمود
الا من وصلك وصلته و من قطعك قطعته و تصدق الحدیث و راست میکنی سخن را
اگرچه آنها ترا تکذیب نمایند و لفظ تصدق بضم دال است و این را ازجهة آن یاد فرمود که
راستی موجب رضاء خدا است ؛ کس ندیدم که گم شد از ره راست ؛ و مشهور است که
الصدق نجی و الکذب یهلك و تحمل الکل و بردباری تو گرانی را یا بار گران را
از خلق حق اگرچه آنها ترا ترک کنند و همراه تو موافقت نکنند و داخل بیت دربرداشتن
گرانی احسان کردن بضعیفان و یتیمان و بیوه زنان و خرج کردن بر عیال از
جمیع اموال و تحمل بکسر میم است و لفظ کل بفتح کاف و تشدید لام یعنی ثقیل است

و ازین است که حق تعالی در آیهٔ کریمه فرموده و هو کل علی مولاه و این را از ان جهة
یاد کرده که شفقت بر خلق جاذب رحمت حق است چنانچه وارد شده ارحموا من
فی الارض یرحمکم من فی السماء و تکسب المعدوم میدهی تو محتاج را که از کثرت
عجز و احتیاج گویا در ذات خود معدوم است یا در نظر غنی و معطی و لفظ تکسب بضم
تا نیز روایت شده اگرچه مشهور بفتح تاء است وقتی که مضموم خوانده شود پس تقدیر
کلام چنان باشد و تکسب غیرک المال المعدوم یعنی میدهی غیر خود را مال معدوم
حاصل آنکه میدهی بر سبیل تبرع و احسان مال فراوان که حاجز است غیر تو از ان
پس بر ین تقدیر حذف کرده شد یکی از دو مفعول عطاء و مفعول ثانی که موصوف
بود حذف نموده شده و صفت او قائم مقام او نموده شده و بعضی گفته اند
که بر ین تقدیر معنی آن باشد که میدهی مرد م را چیزی معدوم که یافته نمی شود
غیر تو و آن فضائل جمیله و شمائل جزیله است و اما بر تقدیری که مفتوح
خوانده شود پس بعضی گفته اند که معنی او و معنی مضموم یکی است لکن اتفاق
نموده اند که مجرد افصح از مزید است و بعضی گفته اند که معنی او آنست که کسب
میکنی مالی را که یافته نمی شود نزد غیر تو یعنی حاصل میکنی آن مال را که غیر تو از حصول
آن عاجز است و این بنا بر ان است که عرب مدح میکردند بتحصیل
مال لکن این معنی ضعیف است یا غلط و بعضی محققین گفته اند که معدوم کنایت
از مرد محتاج است که عاجز از کسب باشد و او را معدوم از ان جهة نامیده
شده که او از جهت کمال عجز گویا معدوم و میت است یا او از کثرت احتیاج
گویا معدوم است در نظر غنی و معطی و این را از جهت آن یاد فرمود که صدقه
و عطا سبب رد بلاء است چنانچه وارد شده الصدقة تطفی غضب
الرب کما یطفی الماء النار و تقری الضیف طعام میدهی
مهمان را که نازل شود بتو و تقری بفتح تاء مشتاة فوقانیه و
بکسر راء مهمله است و این از جهت آن یاد فرمود که عزت کردن
مهمان موجب لطف الهی است زیرا که مهمان تحفه خدا است و تعین علی
نوائب الحق و یاری میکنی بر حوادثی که بر خلق تقدیر حق سبحانه و تعالی

وبعضی گفته است که معنی آنست که یاری میدهی متحیر و پریشان را بر حوادثات که لائق است بآنکه یاری کرده شود او را در آن حوادثات واین از جهة آن یاد کرد که معاونت کردن باخلق جاذب معاونت حق است چنانچه در حدیث شریف وارد شده قوله عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و درین قول از حضرت خدیجه دلیل است بر آنکه مدح انسان در حال مواجهت از برای رعایت مصلحت در بعضی احوال جائز است و بر آنکه انسان بذکر اسباب سلامت بعد از حصول خوف و دهشت آرام گیرد و ایضا درین قول دلیل واضح است بر کمال فکر و عقل حضرت خدیجه رضی الله عنها و بر آنکه آن سیدهٔ عرب صاحب عقل و فراست و علم و ظرافت و راسخ در محبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سبحان الله ازین زیاده تر فراست چه خواهد بود که جانب رب العالمین را در حالت استیلاء خوف و دهشت بیان تسلیت بوجه اکمل ابلغ مینمود و ایضا درین قول دلیل است بر آنکه فقر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری و منشاء او کمال کرم و سخاوت بود و ایضا درین قول دلیل است بر صفات مذکوره و نعوت مسطوره در طبیعت و جبلت آن رسول مکرم قبل از بعثت و رسالت از برای تتمیم مکارم اخلاق واقع شده **فائده** بدانکه احسان یا بسوی اقارب باشد یا با جانب و ایضا احسان یا ببدن باشد یا بمال و ایضا احسان بر عاجز باشد یا غیر آن و درین کلام جمیع اقسام مذکور شد ثم **انطلقت به خدیجة** پس روان کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حضرت خدیجه رضی الله عنها و خود هم رفت بمصاحبت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم **الی ورقة** بسوی شخصی که نامش ورقه بود و لفظ بفتح هر سه حروف است **بن نوفل** پسر نوفل و نوفل بفتح نون و سکون واو و فتح فا است **بن اسد** که نوفل پسر اسد قرشی است **بن عبد العزی** پسر عبد العزی و عزی بضم عین مهمله و تشدید زا معجمه مفتوحه تانیث اعز است و او نام بتی است چنانچه در آیه کلام الله آمده افرأیتم اللات و العزی و عرب چون بت پرست بودند مثل این نامها بسیار می نهادند **ابن عم خدیجة** پسر عموی حضرت خدیجه رضی الله عنها بود زیرا که حضرت خدیجه دختر خویلد پسر اسد بود **وکان امرءً** و بود ورقه مردی **تنصر** نصرانی گردیده بود یعنی

یعنی در دین نصاری داخل شده بود فی الجاهلیة در زمانه جاهلیت و این زمانه
ایست که قبل از نبوت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود زیرا که در ان زمان مردم
عرب منهمک در جهالات فاحشه و مستغرق در ضلالات فاضحه بودند و بعضی گفته اند
که جاهلیت عبارت از مطلق زمانه فترت است وکان یکتب الکتاب العبرانی
بود در قدیم که مینوشت کتاب را که بزبانی عبرانی نازل شده یعنی انجیل و در کتابت
تغییر لفظ عربی بدل عبرانی واقع شده و امام نووی گفته حاصل هر دو روایت آنست
که ورقه از سبب کثرت مدارست چنان مهارت در انجیل ساند بود که اگر میخواست
انجیل را مترجم کرده عربی مینوشت و اگر میخواست عبری مینوشت و عبری بکسر
عین مهمله نسبة بعبر که یکی از دو پسران قحطان است و عبرانی نسبة بعبر که یکی از
پسران یعقوب علیه السلام است و بعضی گفته اند که زبان عبرانی آن زبانیست که جمیع کتب الهیه ماسوی
از قرآن مجید بآن زبان نازل شده و ازین معلوم میشود که انجیل عبرانی است
و الله اعلم و ورقه را مدح بکتابت انجیل کردند بحفظ آن زیرا که حفظ کتب الهیه در امم
سابقه برای ماسوای نبیا میسر نبود و این حفظ در صدور امم خاصه قرآن مجید است
بفضل الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر فیکتب پس مینوشت
من الانجیل العبرانی از کتاب انجیل که بزبان عبرانی است ما شاء الله آنچه
میخواست خدای تعالی ان یکتب اینکه بنویسد وکان شیخا کبیرا و بود ورقه
پیر بزرگ سال و شیخ بر قول مشهوران را گویند که از شصت سال تجاوز کرده باشد
قد عمی تحقیق نابینا شده بود فقالت له خدیجة پس گفت مر آن ورقه را
حضرت خدیجه رضی الله عنها یا ابن عم ای پسر عم من و در بعضی روایات
یا عمی آمده و این بنا بر ان است که در محاورات عرب وقت مخاطبه صغیر یا کبیر را عم
میگفتند از جهت پاس حرمت و رفع منزلت اسمع من ابن اخیک بشنو از پسر
برادر خود یعنی از برادر زاده خود که چه میگوید و رسول خدا صلی الله علیه وسلم را
پسر برادر او ازان جهت قرار داد که پدر ثالث از ورقه بعینه پدر رابع از رسول خدا
است پس درین کلام اضمارست کما یکشف من ابن اخی حدیثک و تحقیق که ورقه
را عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جهة تعظیم و تکریم قرار داد فقال له ورقة

پس گفت ورقه برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا ابن اخی ای پسر برادر من چه
تو گی چه می بینی یا چیست آن چیزی که می بینی فاخبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم خبر ما رای پس آگاه کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آن ورقه را بقصه
آنچه دی که دیده بود از احوال فرشته از اول تا آخر بروی بیان کرد فقال له ورقه
پس گفت ورقه از برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم هذا این فرشته که تو دیده
الناموس الذی انزل الله علی موسی این صاحب راز است آن صاحب راز که نازل
کرده بود او را خدای تعالی بر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام یعنی جبرئیل این است
و اهل لغة گفته اند که صاحب راز نیک را ناموس گویند و صاحب راز بد را جاسوس و
حضرت جبرئیل را ناموس ازان گویند که حق تعالی او را خاص گردانیده بوحی و اسرار
غیبیه و تبلیغ کتب الهیه و ناموس بانون و ضم میم و بسین مهمله است اگر گفته شود که
مناسب بحال ورقه آن بود که ذکر میکرد عیسی را به بدل موسی زیرا که او در دین نصاری
داخل شده بود جواب انکه چون رسالت حضرت موسی متفق علیه بود در میان جماعت
یهود و نصاری و رسالت حضرت عیسی مختلف فیه زیرا که بعضی از جهودان منکر
رسالت او بودند پس ذکر موسی از برای تحقق رسالت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم واقع کرد و بعضی گویند از جهت آن موسی را یاد کرد که جماعت نصاری نیز
در بعضی احکام بسوی توریت رجوع میکردند مع ذلک بعضی روایات در غیر این
صحیح عیسی بدل موسی نیز وارد شده و هر دو روایت صحیح اند یا لیتنی فیها جذعا
ای کاشکی میبودم در مدت ظهور نبوت تو جوان و قوی تا بوجه اکمل در یاری تو
میکوشیدم و جذع بفتح جیم و فتح ذال معجمه است و او در اصل لغة اسپی را گویند که در
سال سیوم قدم نهاده باشد لکن درین مکان از برای انسان جوان استعاره کرده
شده و ضمیر ها در فیها راجع بسوی ایام نبوت است و ایام نبوت اگرچه در لفظ ماتقدم مذکور
نیست لکن اشتمال مذکور است زیرا که نزول آن حضرت جبرئیل مستلزم ظهور نبوت
و ایام است پس ارجاع ضمیر سوی او صحیح شد و جذعا در بعضی روایات برفع آمده
و آن ظاهر است و در بعضی روایات بنصب واقع شده و برین تقدیر منصوب
بتقدیر کنت باشد چنانچه در بعضی نسخ مشکوة شریف واقع شده یا بتقدیر اکون

چنانچه قول لاحق بر دلالت میکند یا منصوب بلیت تاویل تمنیت باشد و صحیح است
که منصوب بر حال است و تقدیر کلام چنان باشد لیتنی حاصل فیها جذعا پس درین
هنگام خبر کلمه لیت لفظ فیها باشد لیتنی اکون جذعا کاشکی می بودم من زنده
اگرچه من جوان و قوی نمی بودم اذ یخرجك قومك وقتی که بیرون خواهد
کرد ترا قبیله تو یعنی اقارب تو از کفار قریش مثل عقارب ترا ایذا خواهند داد و از وطن
الفت ترا بوطن غربت بیرون خواهند کرد پس درینجا کلمه اذ برای استقبال مثل اذا در
استعمال واقع شده فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول حمید
چون این کلام از ورقه شنید او مخرجی هم آیا و اینها بیرون کنندهٔ من اند این
سوال جوابی خدا صلی الله علیه وسلم بر سبیل تعجب از برای تاکید مطلب نمود و تعجب ازان
نمود که در وجود مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی موجب
اخراج نبود بلکه ذات او عین جود و مروت بود و درین کلام
همزه استفهام از برای استعلام است و واو عطف بر ای
عطف و یا متکلم مشدده مفتوحه اگرچه کسره یا را نیز آمده
است و اصل تقدیم حرف عطف بر استفهام است چنانچه
وکیف تکفرون و فاین تذهبون زیرا که معطوف
بر ما تقدم جمله استفهامیه است و حرف استفهام جزء ازان جمله
است و تقدیم جزء از معطوف بر حرف عطف از جمله ممتنعات است
و لکن این اصل را در همزه ترک نمودند تا تنبیه حاصل آید بر انکه همزه اصل
در ادوات استفهام است زیرا که استفهام اقتضاء صدارت کلام میکند
و این مقتضی را در غیر همزه ترک نمودند از جهت تنبیه بر همان نکته
سابقه و بعضی معطوف علیه را در امثال این حذف و مقدر کردند و آن تکلیف
محض است و کلمه هم مبتدا و مخرجی خبر مقدم او ست قال نعم
گفت ورقه آری ترا بیرون خواهند کرد و سبب او آنست که کم یات رجل قط
نیامد هیچ مردی هرگز بمثل ما جئت به مانند آن چیزی که آوردی تو از
رسالت الا عودی یعنی گرد دشمن گرفته شد و ان یدرکنی یومك

واکرمی یابد مرا روز تو یعنی اگر من زنده باشم در ان روز که تو خلق را دعوت براه
حق میکنی وکفار قریش ترا ازار خواهند داد اَنْصُرُكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا یاری میدهم
ترا یاری قوی ومحکم ولفظ مؤزر تشدید زا معجمه مفتوحه مقدم برراء مهمله است وثقله
یَثْقُبَ وَرَقَةُ اَنْ تُوُفِّیَ پس درنمک نکرد ورقه از جهة وفات شدن خود یعنی
وفات او بعد ازین زود تر واقع شد وزمان ظهور دعوت درنیافت ویثقب بسکون
نون ودفع ثین معجمه است واَنْ بفتح همزه وسکون نون است وقول ان توفی منصوب
برتمیز است وطیبی گفته که بدل اشتمال از ورقه است پس برین تقدیر مرفوع خواهد بود
وَفَتَرَ الْوَحْیُ ومنقطع شد وحی چند روز وجزم کرده است ابن اسحاق که مدت
فترت وحی سه سال بود وعلماء وفضلاء در اسلام ورقه اختلاف نموده اند لکن قول
اسلام راجح تر است زیرا که در بعضی روایات آمده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
فرمود لَقَدْ رَاَیْتُهُ تَسْتَحِیْنَ فِی الْجَنَّةِ عَلَیْهِ ثِیَابُ حُضْرٍ لِاَنَّهُ اٰمَنَ بِیْ وَصَدَّقَنِیْ یعنی هر آئینه
بتحقیق دیدم عالم را که ورقه باشد در بهشت وبا جامهای سبز بهشتی پوشیده زیرا که
او بمن ایمان آورده بود وتصدیق من کرده بود گفت محب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه قَالَ ابْنُ شِهَابٍ گفت پسر شهاب که مشهور بزهری است ومثل این
که از اول اسناد یک راوی یا زیاده ذکر کرده نشود - در اصطلاح محدثین تعلیق نامند
وامام بخاری رحمة الله علیه در کتاب خود هر گز تعلیق ذکر نمیکند مگر وقتی که آن حدیث
نزد او سند با سناد سابق باشد گویا درین مقام گفته حَدَّثَنَا یَحْیَی ابْنُ بُکَیْرٍ فَحَدَّثَنَا اللَّیْثُ
عَنْ عُقَیْلٍ اَنَّهُ قَالَ قَالَ ابْنُ شِهَابٍ یا آن حدیث مسند با سناد دیگر باشد لکن آن
اسناد حذف کرده از برای حصول غرضی از اغراض که تعلق بتعلیق دارند چنانچه آن
حدیث درمیان ثقات مشهور باشد یا در جای دیگر با سناد مذکور باشد
ومخفی نماند آن امام نووی گفته که علماء تصریح کرده اند بآنکه حدیث وقتیکه ضعیف باشد لفظ
قال که دلالت بر جزم وقطع دارد در حق وی گفته نمی شود بلکه گفته میشود لفظ قیل یا حکی
یا یقال که دلالت بر ضعف وعدم قطع کنند وامام بخاری رحمة الله علیه همین فرق را
بسیار درین صحیح رعایت نموده ازین جهة گاهی لفظ جزم وقطع وگاهی لفظ عدم
جزم می آرد وباعث بروی کثرت احتیاط وتحقیق در باب حدیث است وَاَخْبَرَنِیْ

أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ وَ خبرداد مرا ابو سلمة پسر عبد الرحمن پسر عوف که یکی از عشره مبشره است و این مقوله قال هست و واو عطف از جهة آن آورده شد که تا دلالت کند بر اینکه این معطوف بر هر دیگر هست که آن هر دیگر از کلام سابق معلوم میشود گویا گفته ابن شهاب که أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ عَلَى مَا تَقَدَّمَ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بلکه این نحو خبرداد مرا عروة بطریق سابق و خبرداد مرا ابو سلمة بسین مهمله مفتوحه و لام مفتوحه قرشی زهری و تابعی مدنی بود و او یکی از فقها سبعه هست بر یک قولی و در سال یکصد و نود و چهار در مدینه مقدسه زادها الله شرفا وفات یافت أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيَّ بدرستیکه حضرت جابر پسر عبد الله که منسوب به انصار هست و او پسر عبد الله پسر عمرو پسر حرام بفتح حاء مهمله و راء مهمله خزرجی انصاری بود و او از کبار صحابه کرام و از فضلاء آن جماعه عظام صاحب علم و فهم و کامل فهم و درایت هست و او مقدار یکهزار و پانصد و چهل حدیث از رسول مقبول روایت کرده که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه هشتاد و چهار نقل کرده و در نه جنگ همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم رفاقت کرده بود و در سال هفتاد و سه در مدینه مقدسه وفات یافت و عمر او نود و چهار سال بود و نماز جنازه کرد بر وی ابان پسر عثمان بن عفان که والی مدینه مقدسه در آن زمان بود قَالَ گفت وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ و حال آنکه او نقل حدیث رسول قبول میکرد از سستی وحی و انقطاع او فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ پس گفت در ضمن آن حدیث خود که از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نقل میکرد یعنی آن حدیث بسیار بود لکن در ضمن آن حدیث گفت و احتمال دارد که معنی آن کلام آن باشد که حضرت جابر شنید از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حالی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حدیث سستی وحی که بروی شده بود بیان میکرد پس گفت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حدیث خود بَيْنَا أَمْشِي پس برین تقدیر قَالَ بمعنی سمع باشد ای سمع من النبی صلی الله علیه وسلم لکن تصریح بذکر رسول خدا نکرد و اکتفا بدلالت مقام نمود و این معنی اخیر مناسب تر هست بانچه از امام بخاری رحمة الله علیه در همین صحیح در کتاب تفسیر قرآن صریحا خواهد آمد و ایضا مناسب هست بانچه در مشکوة شریف وارد شده هست و الله علم بَيْنَا أَنَا أَمْشِي وقتی از اوقات بود که راه می رفتم من بر پای

ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
اخبرني جابر بن عبد الله الانصاري
قال وهو يحدث عن فترة الوحي
فقال في حديثه
بينا انا امشي

خود در زمین مکه یا بالای کوه حرا و بنا در اصل بَیْن بود و الف اشباع باو
لاحق کرده شد و لازم الاضافه بسوی جمله هست اِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِّنَ السَّمَآءِ
ناگاه شنیدم آوازی را از آسمان فَرَفَعْتُ بَصَرِیْ پس بلند کردم من چشم
خود را فَاِذَا الْمَلَكُ الَّذِیْ جَآءَنِیْ بِحِرَآءَ پس ناگاه آن فرشته که آمده
بود مرا در کوه حرا جَالِسٌ عَلٰی كُرْسِیٍّ بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ
نشیننده هست بر یک تختی در میان آسمان و زمین و کرسی بضم کاف
و کسر آن و سکون را مهمله و تشدید یا مشناة تحتانیه منقول شده لکن ضم کاف
فصیح تر هست و جمع او کراسی بتشدید یا مشناة تحتانیه و به تخفیف آن آمده ابن
سکیت گفته که هر لفظ که در آخر مفرد وی یا مشدده باشد پس در جمع او دو وجه
جائز هست تشدید یا در آخر و تخفیف آن فَرُعِبْتُ پس ترسیدم من از او
و رعبت بضم راء مهمله و کسر عین مهمله صحیح شده و در بعضی شروح بفتح راء مهمله
و ضم عین مهمله نیز منقول شده و در بعضی روایات جُثِثْتُ بضم جیم و کسر همزه
و سکون ثاء مثلثه نیز آمده و معنی او با معنی رعبت متحد هست فَرَجَعْتُ پس باز
گشتم من فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِیْ زَمِّلُوْنِیْ پس گفتم به پیچید مرا بجامها تا این خوف
از من زائل کردد و در اکثر روایات لفظ زملونی مکرر واقع شده و در بعضی
روایات بی تکریر نیز وارد شده و حکمت در قطع وحی سه سال آن بود که در
ابتداء نبوت مدت سه سال اسرافیل علیه السلام ملازم آنحضرت شد و در آن
مدت جبرئیل علیه السلام وحی بر او نیاورده بود و این تخمین ابن جوزی هست
و بعضی از اهل اشارت گفته اند که در آن تسویف تشویق خاطر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود تا کار بجائی رسید که از غایت اشتیاق و نهایت نکابت
فراق بکوه میرفت بعزم آنکه خود را از کوه بیندازد از پس که آتش شوق در کانون
جانش مشتعل میکشت فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ پس نازل کرد خدای که غالب
و بزرگست یٰۤاَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای شخصی پیچیده بجامها و مدثر و مزمل یکیست معنی اند
قیل مدثر در اصل متدثر بود پس تا را با دال بدال نموده ادغام کردند و بعضی گفته
اند که معنی هست که ای پوشنده لباس نبوت و متحمل بار رسالت قُمْ فَاَنْذِرْ

بترسان کافران را از عذاب و مژده ده مومنان را بثواب لکن قبض
برانذار از جهت عموم کفار و هجوم فجار واقع شد و لفظ قم امر بمطلق قیام
از برای طاعت رب انام است یا امر است بمناجات کردگار در شب تار
چنانچه مستفاد از قول پروردگار است یا ایها المزمل قم اللیل یا امر است بقیام از برای
دعوت خلق بسوی حق و ربک فکبر و پروردگار خود را پس تعظیم کن
یعنی خاص کن خدای را بتعظیم و تکبیر که تربیت کننده تو است و محافظت نماینده تو
و این را از جهة آن فرمود که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم یتیم مانده بود پس خدای
کریم آن طفل یتیم را تربیت نموده بدرجه فتوت و مرتبه نبوت رسانید و بعضی
گفته اند که مراد از تکبیر درین آیه تکبیر تحریمه است و ثیابک فطهر و جامه
خود را پس پاک کن از جمیع انواع نجاسات تا صحیح آید از تو صلوة که راس
جمیع عبادات است و بعضی گفته اند که مراد آنست که کوتاه کن جامهای خود را
تا حاصل آید تواضع و انکسار که ملایم عبودیت است و بر وجه اول چون
طهارت جامه لازم شد پس طهارت بدن و مکان بالطریق الاولی واجب
شد زیرا که انفکاک از ثیاب ممکن است اما انفکاک از بدن و مکان ممتنع
و بعضی مفسرین محققین گفته اند که مراد از ثیاب ذات مبارک آن جناب
است یعنی پاک کن باطن خود را از جمیع خلائق و ظاهر خود را از جمیع علائق
و پاک کن وجود خود را از جمیع صفات ذمیمه و سمات شنیعه چنانچه
بعضی گفته اند که پاک کن نفس خود را از زلات و دل خود را از مخالفات
و سر خود را از التفات و بعضی گفته اند که مراد از ثیاب اهل است چنانچه حق تعالی
در کلام خود فرموده هن لباس لکم پس برین تقدیر معنی آن باشد
که پاک کن اهل خود را بوعظ و نصیحت و بیان راه حق چنانچه حق سبحانه جل
شانه فرموده قوا انفسکم و اهلیکم نارا و الرجز فاهجر و شرک و عصیان
را یا ظلم و عدوان را یا شیطان و اوثان را پس بگذار و رجز بضم را
مهمله و کسر آن در لغة بمعنی عذاب است و شرک و عصیان و ظلم و عدوان
و شیطان و اوثان سبب عذاب اند پس بقرینه آیه تسمیه سبب باسم مسبب است

وثیابک فطهر
وثیابک فقصر
والرجز فاهجر

وبعضی گفته اند که چنانچه لذت طعام مریض نمی یابد پس هرکس که دل او مریض باشد لذت
طاعت و عبادت نیابد و ظاهر آنست که این اقتصار و اختصار از راوی است زیرا که
قول حق سبحانه جل شانه وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ از تتمهٔ همین منزل است فَحَيَّ
الْوَحْيُ سخت گرم شد و حی یعنی بسیار نازل شد وَتَتَابَعَ و پی در پی شد و همی بفتح
حا مهمله و کسر میم است و لفظ تتابع تاکید ماقبل خود واقع شده و امام نووی گفته بعضی
گفته اند که اول آیت که از کلام الله نازل شده یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ تا آخر است و تمسک باین
حدیث نموده اند لکن صحیح آنست که آنچه اول از قرآن مجید نازل شده اِقْرَأْ بِاسْمِ
رَبِّكَ بوده چنانچه تحقیق این در سابق گذشته است و قول جابر درین حدیث وَهُوَ
يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ وَفِي رِوَايَةِ الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءَ نیز دلالت میکند که قول حق
جل وعلی شانه یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول بعد از فترت وحی است و اول علی سبیل الاطلاق
قول او جل شانه اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بوده است تَابَعَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ
وَاَبُو صَالِحٍ پیروی و متابعت کرد عبد الله پسر یوسف و ابو صالح یحیی پسر بکیر را در
روایت کردن این حدیث مبارک از لیث بدانکه این اول موضع است که ذکر
متابعت از محب باری امام محمد بخاری رحمة الله علیه واقع شده پس واجب است
درین مقام که بیان معنی این کلام نمائیم حاصل آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه اول
این حدیث را باسناد مقدم از یحیی پسر بکیر شنیده بود ثانیا آن حدیث را بهمان
اسناد سابق از عبد الله پسر یوسف و ابو صالح نیز شنید پس عبد الله و ابو صالح
رفیق یحیی پسر بکیر شدند و ازین رفاقت تعبیر بمتابعت مینماید و بعد ازین آن
رفاقت از دو وجه خالی نیست اگر آن رفاقت و متابعت از اول اسناد تا آخر
باشد او را متابعت تامه در اصطلاح اهل حدیث می نامند و اگر رفاقت از اول
نباشد بلکه در آخر رفیق شده باشند او را متابعت ناقصه می نامند و در هر دو نوع
کاهی نام متابع عنه مذکور میشود و کاهی ترک کرده میشود و مراد از ابو صالح در قول
اشهر و اظهر عبد الله پسر صالح جهنی مصری است وَتَابَعَهُ هِلَالُ بْنُ رَدَّادٍ عَنِ
الزُّهْرِيِّ و متابعت کرده است او را هلال پسر رداد از زهری یعنی هلال متابعت
کرده است آن شخصی را که او روایت انذار زهری کرده است و آن عقیل است یعنی

فحی الوحی وتتابع
تابعه عبد الله
بن یوسف وابو
صالح وتابعه هلال
بن رداد عن الزهری

هلال رفیق عقیل است در روایت کردن این حدیث از زهری و این فرد از افراد نوع متابعت ناقصه است که نام متابع عنه مذکور شده و آن زهری است و آنچه سابق گذشته است از افراد نوع متابعت تامه است لکن نام متابع عنه که لیث است ذکر کرده نشده و هلال بروزن بلال است و رذاد براء مهمله و بدو دال مهمله که الف درمیان آنها فاصله واقع شده لکن دال اول مشدد است و او امام طائی حمصی مشهور بعلم و فضل و مذکور بجلم و عقل بود و فائده از ذکر متابعت تقویت حدیث مذکور میباشد لهذا در چنین متابعت که ذکر کرده می شود حدیث آن کس که تنها بحدیث او احتجاج کرده نمی شود وقال یونس ومعمر بوادره گفته است یونس و معمر لفظ بوادره را بدل فواده که سابق است در قول یرجف فواده یعنی این هر دو یرجف بوادره روایت نموده اند و بوادر بفتح باء موحده و تحتانیه و کسر دال مهمله پس براء مهمله جمع بادره است و آن عبارت از لحمه ایست که در میان شانه و گردن است و آن می جنبد و قتیکه خوف و ترس بر انسان غالب آید پس حاصل آن شد که میلرزید پارچه گوشت از وی که درمیان شانه و گردن است و در لفظ یونس شش وجه جائز است یعنی حرکات ثلاثه در نون با ثبات همزه و ترک او لکن ضم نون با ترک همزه افصح است و آه بسر یزید که ماخوذ از زیادت است قرشی مولی حضرت معاویه پسر ابی سفیان ایلی بفتح همزه و سکون یا و شناة تحتانیه منسوب بایل که نام یکی از دیهات شام است و او شنیده است حدیث را از زهری و روایت کرده است از ولید و در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت و معمر بفتح هر دو میم و سکون عین مهمله پسر راشد بصری که در ین سکونت اختیار کرده بود و شنیده حدیث را از زهری و از جمله فضائل وی آنست که او از جمله تابعین بود و چهار نفر بزرگ از زمره تابعین روایت حدیث از و کرده اند و آنها عمرو پسر دینار و اسحاق سبیعی بفتح سین و کسره باء موحده و تحتانیه و بعین مهمله و هشام پسر عروه و یحیی پسر ابی کثیر اند و این را روایت اکابر از اصاغر در اصطلاح اهل حدیث می نامند و در سال یکصد و پنجاه و سه یا چهار وفات یافت و فائده از ذکر این کلام نیز استشهاد و تقویت روایت متقدمه است زیرا که مراد آنست که یونس و معمر نیز بر وجه سابق حدیث مذکور را روایت نمودند و هیچ فرقی درمیان نیاورند مگر آنکه لفظ

بواو در را به بدل فواد ذکر نموده اند حدثنا موسی بن اسمعیل حدیث کرد ما را
موسی پسر اسمعیل ابو سلمه منقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف بصری
تبوذکی بفتح تا و ثنا و فوقانیه پس بار موحده و تحتانیه و فتح ذال معجمه و تبوذکی او را
ازان جهة گویند که نازل شده بود در سرای قومی که از تبوذک بودند و بعضی
گویند که سرای در تبوذک برای سکونت خود خرید و بود و به بصره در ماه رجب المرجب
بسال دو صد و پست و سه گیوم وفات یافت قال انا ابو عوانة گفت موسی
خبر داد مرا ابو عوانه بفتح عین مهمله و فتح نون و نام او وضاح و او پسر عبد الله
یسکری بضم کاف است و بعضی گویند کندی و اسطی مولای عطار و اسطی بود
و کتاب او در غایت احکام و اتقان بود و روایت کرده احمد پسر محمد پسر ابان
که شنیدم خرید ابو عوانه را عطار تا رفیق و خادم پسر او یزید نام باشد و یزید طلب
حدیث میکرد و ابو عوانه کتابها و سیاهی او بر میداشت و یک شخصی واعظ همراه
ابو عوانه محبت و الفت بسیار داشت زیرا که ابو عوانه با آن واعظ احسان بسیار
کرده بود و عادت خود را آن واعظ بران قرار داده بود که در هر مجلس
بحضور مردم میگفت که ای مردمان درحق عطار دعای خیر نمایند که او ابو عوانه را
آزاد کرده و این ازجهة مکافات احسان او میگفت پس بعد از هر مجلس مردم
ثنای بسیار و شکری بی شمار برای عطار میگفتند چون عطار این مقدمه را
دید و ثنا و شکر از مردم شنید ابو عوانه را آزاد کرد و در سال یکصد و هشاد و
شش وفات یافت فائده عادت اهل حدیث در اسناد آن مقرر شده
که لفظ قال را و مانند آن را از میان رجال اسناد در خط حذف مینمایند و ایضا لفظ
حدثنا بصورت ثنا و اخبرنا بصورت انا بطریق اختصار مینویسند و بر خواننده لازم است
که لفظ قال و مانند آن و لفظ حدثنا و اخبرنا را یکجا خواند و نظر بر اختصار کتابت در اثنار
قراءة ننمایند قال انا موسی بن ابی عائشة گفت ابو عوانه خبر داد مرا موسی پسر ابی عائشة
و این را ازجهة آن گفت که نام پدر او معلوم نبود و او ابو الحسن کوفی همدانی میم ساکنه
و دال مهمله موفق ابی جعفر و بفتح جیم پسر همیره بضم ها بود و امام سفیان ثوری درحق
وی ثنا جمیل بیان میکرد و قال انا سعید بن جبیر گفت موسی خبر داد مرا سعید

مرا سعید پسر جبیر بضم جیم و فتح باء موحده تحتانیه و یا شناة تحتانیه
ساکنه و او پسر هشام کوفی اسدی والبنی بکسر لام و بها، موحده تحتانیه که بولا، منسوب
بدنی والبه بود و او عالم بارع و تابع شارع و بوفرت جلالت شائع و بکثرت عبادت
ذائع و احوال جمیله او بسیار و اقوال جلیله او بی شمار تاج مفسرین و راس محققین
مقتدای اهل حدیث و آثار پیشوای در بیان احکام و اسرار و حضرت عبد الله بن عمر
شخصی از فریضه سوال کرد پس گفت آیا در میان شما سعید بن جبیر نیست که این فریضه
را از من می پرسی گفت آری در میان ما موجود هست گفت پس فریضه را از سوال
نمائید و حضرت عبد الله بن عباس را چون مردم کوفه از چیزی سوال میکردند میگفت
آیا در میان شما سعید نیست که او دریائی عمیق از علوم دقیق است و فی الواقع آن
بحر ذخار در علم تفسیر و حدیث بود و او را حجاج بن یوسف بطریق جبر و خذلان
در ماه شعبان در سال نود و پنج کشت و بعد از کشتن زود آن ظالم هلاک شد و هرگز
بعد از کشتن او بر کشتن نفسی دیگر قادر نشد خلف بن خلیفه گوید که بواب حضرت
حجاج ظالم بمن نقل نمود که دیدم من سر سعید را که پس از افتادن بزمین و جدا
شدن از تن حزین نعره و فریاد بکلمه لا اله الا الله میکرد و ایضا نقل از یک رجل آمده
که میگفت که چون سر از جسد سعید منفصل و بعید شد و از هوا بزمین منتزل شد باواز
بلند شنیدیم که عرب و عجم می شنیدند در صدا آمده و لا اله الا الله سه بار یاد کرد
عن ابن عباس سعید بن جبیر از حضرت عبد الله پسر عباس روایت میکند و او پسر عموی رسول
خدا بود و مادرش ام الفضل خواهر میمونه ام المؤمنین هست و او وحید در فقه و علم و فرید در فهم
و علم ماهر در معانی قرآن کامل در فهم اسرار نهان سردار مفسران سرتاج محدثان که
رسول عالمیان ببارگاه ایزد مستعان در حق آن زبده عرب و عجم که کنی با بن عم هست دعا
برسبیل تضرع و ابتهال در اکمل احوال سوال نمود و فرمود اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل
و الحکمة یعنی ای بار خدایا محکم گردان این طفل جوان را در دین و بیاموزان این معانی قرآن
و توجیهات فرقان و عبد الله ابن مسعود که بکمال علم محمود هست فرمود نیک مترجم در میان ناس
عبد الله بن عباس هست و عمر بن الخطاب مشهور برای صواب میگوید که بهترین ما از صغار و کبار که در علم نمبر اول راس
است عبد الله بن عباس است ازین جهته او را مغز و مکرم و از جمله مردمان او را مقدم میداشت

راویکی از چهار عبادله است که اهل اصول قول انهارا مقدم بر قیاس مینمایند و آن چهار
عباده عبارت از عبدالله ابن عباس و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمرو عبد
الله ابن زبیر است و ابن عباس از جمله شش نفر است که معروف بکثرت روایت از
خیر البشر اند و آن شش نفر عبارت از ابی هریره و عائشه و ابن عمر و جابر ابن عبدالله
و ابن عباس و انس بن مالک است رضی الله عنهم اجمعین لکن ابو هریره از ان
همه احادیث بسیار روایت از رسول مختار کرده است و از جمله مناقب وی آن
است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کام او را بلب مبارک خود مالید
و میمون بن مهران گوید علم زمان خود بوده گفت که حاضر شدم با جماعه ناس
بر جنازه عبدالله بن عباس رضی الله عنه پس چون تخت جنازه برای نماز خواندن
نهاده شد ناگاه جانوری سفید رنگ در کفن او پدید رنگ در آمد و بعد از ان
از حواس جماعه ناس غائب شد و احدی او را ندید و کسی آواز او نشنید و وقتی
که آن عالم پاک را دفن در زیر خاک نمودند ناگاه از پرده غیب آواز خوش بگوش
هر شنیدم و هر گز قائل او را بچشم بصر ندیدم که میگوید و میخواند آیه کریمه یا ایتها النفس
المطمئنة تا آخر و چون سرتاج مرسلین و حبیب رب العالمین ازین دار فنا بدار
بقا انتقال و ارتحال نمود عبدالله بن عباس بر قول مشهور بست سیزده سالگی رسیده
بود و در سال چهارده داخل شده بود و امام عطا گفت که هر گز ندیدم ماه شب چهارده
را بچشم راس مگر یاد کردم روی عبدالله بن عباس را از جهة کثرت حسن
و ملاحت و بهجت رنگ و نضارت و گویند در آخر عمر نابینا شده بود و همچنان پدر
او عباس در حسن و صباحت و علم و ظرافت فائق بر اقران خود بود و میگویند
بر خد و رخسار عبدالله بن عباس نشانی و اثری از سبب باریدن اشک
بسیار بر روی ماه وار از ترس ایزد قهار منقش شده بود و روایت کرده شد از عبد
الله بن عباس مقدار یکهزار و شش صد و شصت و شش حدیث از رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم و از جمله آنها امام محمد بخاری رحمة الله علیه دو صد و پانزده حدیث ذکر کرده
و حضرت جبرئیل امین را ابن عباس در عمر خود دو بار دیده و در سال شصت و هشت

ظلف از دنیا برفت وعمر او برقول مشهور هفتاد و یک سال بود و نماز جنازه بروی
امام محمد حنفیه خواند و بعد از فراغ جنازه امام محمد حنفیه برسبیل تاسف گفت
الیوم قد بات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد عالم ربانی که بفضل رحمانی درین امت
مرجومه ظاهر و باهر بود فی قوله تعالی لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ در معنی قول
خدای بزرگ که فرموده است لاتحرک الخ یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم بآن
قرآن زبان خود را تا آنکه زود دی میکنی تو بآن قرآن قال گفت حضرت عبد الله بن
عباس کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم یُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيْلِ شِدَّةً میرسید و ملاقات میکرد از فرود آمدن قرآن
سختی را و این سختی از سبب دیدن فرشته بود یا از جهة بزرگی قول ثقیل چنانچه
در حدیث سابق قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو اشده علی الخ دلالت بآن
میکند نیز اکثر استفاده می شود از وکه نفس شدت در جمیع اقسام وحی موجود هست
اما کمال شدت در قسم اول موجود هست نه در قسم ثانی وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ
شَفَتَيْهِ و بود آن معالجه ناشی از جنبانیدن لبهای مبارکه خود یعنی ابتدا علاج
از و بود پس ضمیر کان راجع بسوی علاج است که از یعالج مفهوم میشود و کلمه من بیانیه
یا معنی آن باشد که بود در رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از آن کسی که میجنبانید
هر دو لبهای خود را پس کلمه ما درین تقدیر موصوله بمعنی من است و لفظ کان دلالت
بر استمرار و تکرار مینماید فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَاَنَا اُحَرِّكُهُمَا لَكَ پس گفت حضرت
ابن عباس رضی الله عنهما پس من میجنبانم هر آن هر دو لب برای تو ای سعید کَمَا
كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَرِّكُهُمَا چنانچه بود در رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم می جنبانند هر دو لب را یعنی حضرت ابن عباس لبهای خود را نزد
سعید حرکت داد بهیئتی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم همان هیئت هر دو لبهای
مبارک خود را حرکت میداد و در موضع دیگر آمده که کَمَا رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
علیه وسلم و این عبارت تصریح در دیدن است و عبارت اولی دو احتمال دارد
دیدن بچشم خود یا شنیدن از غیر خود اگرچه غالب آنست که این قصه را از غیر عبد
الله بن عباس شنیده است زیرا که این کار در ابتدا وحی بود و ابن عباس در آن

وقت تولد نشده بود یا صغیر بود زیرا که نزد جمهور ثابت شده که عبد الله بن عباس
در زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم طفل نابالغ ده ساله بود اگر گفته شود که
لفظ قرآن مجید دلالت بر حرکت زبان میکند نه بر حرکت لبان پس تطابق قول ابن
عباس با آیه کریمه چگونه حاصل آید جواب آنکه تحریک لسان و تحریک لبان در اکثر
اوقات متلازم است یا آنکه مراد آنست که تحریک سید اوّل رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
دهن مبارک خود را و دهن مشتمل بر زبان و لب است و مثل این حدیث را مسلسل
بالتحریک می نامند لکن بشرطیکه در طبقه صحابه و تابعین باشد نه در دیگر طبقات
وقال سعید أنا أحرکهما کما رأیت ابن عباس یحرکهما وکفت سعید پس حرکت
من می جنبانم آن هر دو لب را چنانچه من دیدم حضرت ابن عباس که حرکت میداد
او می جنبانند آن هر دو را فتحرک شفتیه پس جنبانند سعید هر دو لب را فانزل الله تعالی
این متعلق بقول اوست که سابق گذشته و کان ما یحرک شفتیه یعنی پس نازل کرد
خدای تعالی آیه کریمه لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه مجنبان
یا محمد صلی الله علیه وسلم بقرآن زبان خود را تا آنکه زود دی و شتابی کنی بآن یاد
در خواندن قرآن زیرا که بر ما یان لازم است جمع کردن قرآن و خواندن آن قال
کفت ابن عباس در تفسیر جمعه جمعه لک فی صدرک جمع کردن آن قرآن
از برای تو در سینه مبارک تو پس لفظ جمع مصدر است و کلمه فی مشعر است و در بعضی
روایات صدرک مرفوع بغیر ذکر فی آمده است و اسناد جمع برین تقدیر بسوی
صدر مجازی است از قبیل اسناد شیء بسوی ظرف چنانچه شخصی از متکلمین گوید انبت
الربیع البقل و تقرأه و خواندن تو او را پس تقدیر کلام وان تقرأه است و حذف
ان از برای آن واقع شده که عطف این بر مصدر دلالت میکند بران و حاصل انکه
قرآن در اینجا مصدر است نه علم از بهر کتاب منزل فاذا قرأناه پس وقتی که بخوانیم
او را بر تو ای سید مرسلین بزبان جبرئیل این فاتبع قرآنه پس پیروی کن خواندن
او را قال کفت ابن عباس در تفسیر فاتبع قرآنه فاستمع وانصت پس گوش بگذار
و متوجه تمام و سعی تمام و خاموش باش تا اتمام و انصت بفتح همزه قطع است چنانچه
در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا

اگرچه شر همزه وصل نیز آمده و معنی هر دو یکی است ثم ان علینا بیانه پس
بدرستی بر ماست بیان او آن گفتن آنرا یعنی خواندن او بار دیگر حاصل آنکه
مراد از بیان تکریر خواندن آن است و بعضی گفته اند مراد بیان مجملات و کشف
مشکلات است و اهل اصول ازین آیه کتاب برجواز تاخیر بیان از وقت خطاب
استدلال کرده اند زیرا که کلمه ثم دلالت میکند بر تراخی و مهلت فکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بعد ذلک پس از نزول این آیه مبارکه اذا اتاه جبرئیل وقتی که
می آمد او را جبرئیل این استمع می شنید و کوش و هوش را بالکل متوجه میکرد بسوی
خواندن جبرئیل این فاذا انطلق جبرئیل پس وقتی که روان می شد
حضرت جبرئیل از نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و برفت قرأه النبی
صلی الله علیه وسلم میخواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن قرآن را کما
قرأه جبرئیل مانند آنکه خوانده بود آن قرآن متین را حضرت جبرئیل این و جایز
خواندن دیگر و تکرار آن نبود و در بعضی نسخها کما قرأ بحذف ضمیر مفعول آمده حدثنا
عبدان بفتح عین مهمله و سکون باء موحده و نون الف و بدال مهمله لقب عبد الله
عتکی بضم عین مهمله و فتح تاء مشناة فوقانیه و او ابو عبد الرحمن مروزی
مولای مهلب بفتح لام مشدده از ابی صفره بضم صاد مهمله و سکون
فاء است و در سال دویست و دو یا یکی وفات یافت قال
انا عبد الله یعنی پسر مبارک که امام فائق و همام سابق بود
او از جمله تبع تابعین و از زمره علماء راسخین و او در علم و ریاضت
ورع و عبادت مشهور و در سخاء و شجاعت و زکاء و دیانت
مذکور و صفات نفیسه او و سمات غریبه او خارج از احاطه بیان
و ادراک اذهان است و او از جمله آن کسانی است
که رحمت پروردگار و مغفرت کردگار بذکر صفات
ایشان نازل میگردد و پدر آن امام مبارک نام ترکی
و غلام مرد همدانی بود و مادر او خوارزمیه است و روایت

روایت کرده شد از حسن پسر عیسی که جمع شد جماعة از علماء کرام از فضلاء عظام
پس گفتند با یکدیگر دران زمان که بیائید تا خصائل کریمه و شمائل حمیده از ابن مبارک
را در تعداد و بیان آریم بعد ازان گفتند که او جامع علم ادب و نحو و فقه و لغت و زهد
و عبادت و شعر و فصاحت و ورع و انصاف و قیام شب و حسن رای بود
و ابن مهدی گفته که ابن مبارک افضل از سفیان ثوری است و گفته است که ابن مبارک
در حدیث مثل امیر مومنان است و غایت سعی در طلب علم نموده که از برای
طلب علم رحلت بسوی یمن و شام و مصر و بصره و کوفه کرده و از صغار و کبار
آن دیار تعلیم و کتابت کرده و ابن ابی حاتم گفته که روزی مایان برای ابن مبارک
گفتیم که ای عالم مشرق حدیث بایمان بیان کن پس شنید این سخن را پاک
مردی پس آن مرد متوجه شد و گفت هلاکت باد مر شما را وی عالم مشرق
و مغربست و آنچه درمیان آن هر دو است و تولد او در بلده مرو در سال یکصد
و شصت و اتفاق افتاد و در سال یکصد و هشتاد و یک در ملک عراق وقت بازگشتن
از جنگ وفات یافت قال انا یونس پسر یزید قرشی که احوال او در سابق
ذکر شده عن الزهری از امام مکه که مناقبش در ماتقدم یاد شده وحدثنا بشر
بن محمد بشر بکسر باء موحده تحتانیه و سکون شین معجمه و برای مهمله پسر محمد سختانی
مروزی است و سختا نے لفظ فارسی است و معنی وی پوست است و در سال دو
صد و بیست و چهار وفات یافت قال انا عبد الله قال انا یونس و معمر
نحوه عن الزهری و معمر بفتح هر دو میم که درمیان آنها عین مهمله ساکنه است و در
سابق احوال این نیز گذشته است بدانکه این حدیث مبارک را محب بارے
امام محمد بخاری رحمة الله علیه از دو شیخ خود شنیده یکی عبدان و دیگر بشر که آن
هر دو از عبد الله بن مبارک روایت نموده اند لکن عبدان برای عبد الله بن
مبارک یک شیخ ذکر کرده که آن یونس است و بشر دو شیخ از برای او ذکر نموده که یکی
یونس و دیگر معمر است و در بعضی نسخ صحیح بخاری قبل از لفظ وحدثنا بشر حرف
حا مهمله باین صورت ح نوشته شده و این بنا بران است که عادت محدثین برین
قرار گرفته که چون برای یک حدیث دو سند یا زیاده ازان باشد پس فرد

قال انا یونس و معمر
عن الزهری
وحدثنا بشر بن محمد قال انا
عبد الله قال انا یونس و معمر
نحوه عن الزهری

انتقال از یک اسناد باسناد دیگر صورت ح مینویسند پس بعضی گفته اند که ان ماخوذه تحول بمعنی گردیدن است زیراکه راوی از یک اسناد باسناد دیگر گشته و روی خود را ازین اسناد اعراض نموده متوجه بآن اسناد دیگر ساخته و قاری را لازم است که در وقت رسیدن باین مقام تلفظ بجاء مهمله مقصوره نماید و مستمر شود در خواندن ما بعد او فائده او آنست که تا یک اسناد از اسناد دیگر جدا شود و میان دو اسناد غلط واقع نشود و بعضی گفته اند که این ماخوذ از حول بمعنی منع است زیراکه این حائل و مانع است از غلط یک اسناد باسناد دیگر پس بنا برین تقدیر قاری وقت رسیدن باینجا تلفظ بهیچ چیز ننماید و بعضی گفته اند که این رمز است بسوی الحدیث زیراکه اهل عرب چنانچه میگویند باین مقام میگویند الحدیث و جماعتی از حفاظ بدل ح صورت صح مینویسند تا دلالت کند برانکه متن است اول ساقط نشده امام نووی گفته که این خطا فاحشه در صحیح مسلم بسیار است و در صحیح بخاری کمتر قَالَ اَخْبَرَنِی عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ گفت خبر داد مرا تنها عبید الله پسر عبد الله و عبید الله بروزن مصغر پسر عبد الله پسر عتبه بضم عین مهمله و سکون تا و مثناة فوقانیه و با موحده و مختانیه پسر مسعود هذلی رضی الله عنه است و او یکی از فقهاء سبعه است زهری گفته که من همراه هیچ یکی از علمای مجلت نکردم که مرا آدم برعلم او و حاصل نمودم آنچه در ذهن او بود مگر عبید الله که هیچ یکی نزد او وارد نشدم مگر یافتم نزد او علم عجیب و ظریف و جدید و لطیف و از جمله شاگردان او صاحب عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز است و در سال نود و نه یا هشت یا پنج یا چهار وفات یافت عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ گفت ابن عباس کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ همیشه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَجْوَدَ النَّاسِ سخی ترین مردمان زیراکه نفس او اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود لهذا فعل او احسن از افعال و شکل او اتم از اشکال امثال آمد وَکَانَ اَجْوَدُ مَا یَکُوْنُ فِیْ رَمَضَانَ و بود اجود او وقات وجود او حاصل در وقت ماه مبارک رمضان پس لفظ اجود مرفوع است و ما در مایکون مصدریه است و آن مصدر مضاف الیه از برای اجود است و اسناد جود بسوی اوقات از برای مبالغه است چنانچه اسناد صوم بسوی نهار در نهاره

صائم واقع شده هست واحتمال دارد که لفظ اجود منصوب باشد ولفظ مایکون
باشد یعنی بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سخی تر از سخی ترین مردمان در وقت
وجود او در ماه مبارک رمضان واین از جهت آن بود که ماه مبارک رمضان
موسم خیرات ووقت طاعات هست ودرین ماه مبارک خدائی کریم فضل عمیم
بر بندهای خود می نماید پس رسول کریم متابعت خدائی رحیم اختیار نمود وایضاً حق
سبحانه جل شانه درین ماه مبارک عنایات بی غایات درشان آن منبع سعادات
مینمود چنانچه ملاقات جبرئیل امین وتتابع کرامات وغیر ذلک لهذا رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم احسان فراوان در بارهٔ بندگان میکرد واین اشارت هست
بسوی آیت نجوی که حق جل وعلی شانه فرموده یاایها الذین آمنوا اذا
ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة زیراکه حضرت جبرئیل نیز رسول
رب العالمین هست واگر وجوب تقدیم صدقه منسوخ شده پس ندب
واستحباب آن هرگز منسوخ نشده وَكَانَ يَلْقَاهُ وقتیکه ملاقات
میکرد حبیب رب العلمین را جبرئیل علیه السلام حضرت جبرئیل امین
علیه السلام وَكَانَ يَلْقَاهُ بود حضرت جبرئیل امین ملاقات میکرد
آن سید مرسلین را یا بود رسول جلیل ملاقات میکرد حضرت جبرئیل را فِي
كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ در هر شبی از ماه مبارک رمضان فَيُدَارِسُهُ
الْقُرْآنَ پس درس میداد حضرت جبرئیل او را قرآن که کلام ایزد منان هست
ولفظ قرآن منصوب هست بنابر انکه او مفعول ثانی از برای مدارست هست
زیراکه هر فعل متعدی وقتیکه نقل کرده شود بسوی باب مفاعله ازوی بنا کرده
شود پس البته او متعدی بدو مفعول می باشد چنانچه جاذبته الثوب ومعنی این
کلام آنست که حضرت رسول کریم وحضرت جبرئیل امین در خواندن قرآن
مناوبت میکردند چنانچه عادت حافظان وقاریان هست یا آنکه هردو
دریک وقت میخواندند وفائدهٔ تعلیم جبرئیل آن بود که تا رسول مقبول را

جبرئیل علیه السلام
یلقاه فی کل لیلة من رمضان
فیدارسه القرآن

بجوید حفظ بروجه اکمل و تصحیح مخارج حروف بروجه ابلغ حاصل آید و تا از برای
امت مرحومه ایشان عادت مقرر گردد که شاگردان بر شیوخ خود قراءة بسعی
تمام نمایند فَلَرَسُوْلُ اللّٰهِ اَجْوَدُ پس هرآئینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم سخی تر بود
پس لام لرسول الله ابتدائیه موطئه برای قسم است یا تخییر به نیکی مِنَ الرِّیْحِ الْمُرْسَلَةِ
از باد وزیده شده و فرستاده شده و مرسله بفتح سین مهمله است و لفظ خیر شامل جمیع
انواع خیر است یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچکس موافق حال و حاجت او
بخشش میکرد و بهیچکس را از الطاف و اعطاف خود محروم نمیکرد و لام در الریح از
برای جنس است پس مراد از ریح برین تقدیر باد مطلق است و احتمال دارد که برای
عهد باشد پس مراد از ریح آن باد باشد که برای رحمت فرستاده شده چنانچه جل و علی
شانه فرموده وَهُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ الرِّیٰحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ تشبیه داد جود رسول
مقبول را به نیکی در شان بندگان بپراکنده شدن باد و باران در بیابان و شهرها
زیرا که بباد و بباران زمین مرده زنده میشود و بجود و نیکی در شان بندگان
دل مرده زنده میشود پس فکر کن که درمیان این هر دو چه قدر بزرگ است و درین
کلام تخصیص بعد تعمیم بر سبیل ترقی واقع شده زیرا که اول تفضیل جود رسول مقبول
بر جود سائر مردم بیان کرد و ثانی تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان بر
سائر اوقات یاد نموده و ثالث تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان
در ملاقات جبرئیل امین بر سائر ماه مبارک رمضان ذکر فرمود انتهی نووی
رحمة الله علیه گفته که درین حدیث شریف فوائد بسیار است فائده اولی
تحریض کردن انسان بر احسان است در جمیع ازمان خصوصا در ماه مبارک رمضان
که او را ماه رحمت و غفران می نامند و خصوصا نزد اجتماع صالحان که سبب نزول
الطاف رحمان است و فائده ثانیه آنکه بسیار خواندن قرآن در ماه مبارک
رمضان مستحب و افضل است و فائده ثالثه آنکه کثرت زیارت صلحا و مجالست
علما جائز است اما وقتیکه خاطر عاطر آنها از کثرت مجالست و بسیاری
مصاحبت ملال پذیر نشود و فائده چهارم آنکه مدارست قرآن
و علوم شرعیه از جمیع اشغال اولی و افضل است و فائده پنجم آنکه اگر

اگر کوید رمضان فقط بی لفظ شهر پس پاک نیست حدثنا ابو الیمان الحکم
بن نافع الیمان بفتح یا نشانه تحتانیه ثابت شده و حکم بفتح حا مهمله و فتح کاف
و نافع بنون و فا و عین است... و او حمصی بهرانی که مولای زنی بهرا و بفتح با موحده و
تحتانیه و برای مهمله و مکه لقب او شد مر آن زن را ام سلمه روایت کرده است
از و حدیث را احمد پسر حنبل و یحیی پسر معین و ابو حاتم و غیر ایشان و در سال یکصد
و سی و هشت متولد شد و در سال دوصد و پست و یک یا دو وفات
یافت قال انا شعیب و او پسر ابی حمزه بفتح حا مهمله و فتح زا محمد قرشی اموی
بود و او معتمد علیه ائمه کبار و معروف بحفظ و ضبط در جمیع امصار و در سال یک صد
شصت و دو وفات یافت عن الزهری شعیب روایت از زهری کرد قال
اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود گفت زهری خبر داد مرا
بها عبید الله پسر عبد الله پسر عتبه پسر مسعود و احوال این هر دو در ما تقدم مذکور
شده و عبید الله اول مصغر است ان عبد الله بن عباس اخبره بدرستی حضرت
عبد الله پسر عباس خبر داد او را ان ابا سفیان بن حرب بدرستی ابو سفیان
پسر حرب و نام او صخر بفتح صاد مهمله و بجا معجمه ساکنه و حرب بجا مهمله مفتوحه
و برا مهمله ساکنه و با موحده و تحتانیه و حرب پسر امیة بضم همزه و فتح میم و بیا
مشدده مفتوحه پس ابو سفیان اموی مکی است و او است پدر حضرت معاویه
رضی الله عنه و او ده سال قبل از سال فیل تولد شده و در روز فتح مکه باسلام
مشرف شد و او در مکه شریفه سردار قریش بود و در جنگ حنین و فتح طائف
همراه رسول مقبول حاضر بود و در همان روز یک چشم او از پیکان کنده شد و در
روز یرموک دیگر چشم او نیز کنده شد و بعد از اسلام بمدینه مقدسه اقامت اختیار کرده
بود و در سال سی و یک یا چهار وفات یافت و نماز جنازه بروی حضرت عثمان
رضی الله عنه ادا نمود و در بقیع بقیع مدفون شد اخبرنی خبر داد ابن عباس را
ان هرقل بدرستیکه هرقل که اسم محض بادشاه روم است و لقب او قیصر است
بلکه هر بادشاه روم ملقب بقیصر می باشد چنانچه لقب بادشاه فارس کسری
و لقب بادشاه حبشه نجاشی و لقب بادشاه ترک خاقان و لقب بادشاه

حدثنا ابو الیمان الحکم
اخبرنی ابن نافع
قال انا شعیب
قال اخبرنی عبید
الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان عبد الله بن عباس اخبره
ان ابا سفیان بن حرب اخبره

قبط فرعون ولقب بادشاه مصر عزیز ولقب بادشاه حمیر تبع و مانند آن و هرقل بکسر هاء و فتح
راء مهمله و سکون قاف و بعضی گفته اند که بکسر هاء و کسر قاف و سکون راء مهمله است واو
بادشاه روم بود که مدت سی و یک سال در ملک روم بادشاهی کرد و در بادشاهی
او رسول مقبول صلی الله علیه وسلم انتقال از دار فنا بدار بقا نمود ارسل الیه فرستاد
رسول خود را فی رکب من قریش در حالی که ابو سفیان ثابت بود در جماعه
سواران از قریش و او امیر و کبیر آنها بود لهذا بادشاه رسول را بسوی او فرستاد یا معنی
آنکه فرستاد رسول خود را بسوی او در شان جماعه سواران از قریش که آنها را همراه خود
طلبیده بحضور بادشاه بیاورد و آنها سی مرد بودند و بعضی گفته اند که قدر بیست نفر بودند
و بعضی گفته اند که مغیره بن شعبه ثقفی نیز در میان آن جماعه بود و بعضی برین ایراد نمودند
که مغیره قبل ازین در سال خندق اسلام آورده بود پس چگونه همراه ابو سفیان حاضر
شد و ساکت ماند لکن جواب دادند که ابو سفیان درین کلام چیزی ذکر نکرده
که منافی سکوت مغیره باشد و اصح آنست که رکب اسم جمع است اگرچه بعضی گفته
اند که جمع راکب است مثل صحب و صاحب و او اطلاق کرده میشود بر صاحبان ده شتر
یا زیاده ازان باشد و قریش اولاد نضر بن کنانه را گویند و بعضی گویند که قریش
عبارت از اولاد فهر بن مالک پسر نضر است و قریش ماخوذ از قرش است
و قرش بمعنی کسب و جمع است و چون آنها مال را کسب میکردند و جمع می نمودند
پس مسمی باسم قریش شدند یا ازان جهته که اینها بعد از تفرق جمع شدند چنانچه
از تواریخ معلوم میشود و بعضی گفته اند که قریش ازان جهته نامیده شدند که لفظ قریش
ماخوذ از قرش است و قرش ماهی است در دریای قوی و بزرگ که حیوانات
بحر را میخورد و او را هیچ چیز خورده نمیتواند و او غالب است بر جمیع مخلوقات
بحر و جماعه قریش چون غالب و قوی بودند بر غیر خود لهذا مختص باین نام شدند
و تصغیر از برای تعظیم است پس اگر مراد از وحی باشد منصرف خواهد بود و اگر
مراد از قبیله باشد پس آن غیر منصرف خواهد بود و لکن صحیح و فصیح انصراف
است دران چنانچه قرآن مجید وارد شده است بآن وکانوا تجارا بالشام
و بودند آنها جماعه سوداگران در ملک شام و لفظ تجار جائز است که بکسر تاء مثناة

فوقانیه و تخفیف جیم جمع تاجر باشد مثل صاحب و صحاب و جائز است که بضم تا و مشاة فوقانیه و تشدید چیم جمع تاجر باشد مثل ضراب و ضارب و لفظ هاشم جایز است که متعلق به تجار اباشد یا بکانوا یا صفت دیگر از برای رکب باشد هاشم ولایتی است که مشهور ببرکت و منشور بجرمت است و او سرای انبیاء و مادی اتقیاء است و حبیب پروردگار دران ولایت دو بار قبل از نبوت داخل شده یکبار همراه عم خود ابو طالب داخل شده و دران بار دوازده سال عمر مبارک او شان بود تا انکه رسید به بلدهٔ بصری و در همانجا ملاقات کرد وی را راهب یعنی کوشه نشین و این راهب التماس از ابو طالب نمود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را بسوی مکه شریفه باز فرستد که جماعه یهود دشمنان وی اند مبادا که ایذائی بوی رسانند و دیگر بار برائی حضرت خدیجه رضی الله عنها داخل شده تا آنکه بیاز او بصری رسید و عمر مبارک ایشان درین هنگام بیست و پنج سال بود و دو بار بعد از نبوت یک بار در شب معراج از مکه شریفه که در آن شب بشام در بیت المقدس امامت انبیاء کرد و دیگر بار در غزوهٔ تبوک از مدینه مقدسه رفته بودند و حد شام از عریش تا فرات و از ایله تا دریاء روم است فِی الْمُدَّةِ الَّتِی کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ در مدتی که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مَادَّ فِیْهَا اَبَا سُفْیَانَ وَکُفَّارَ قُرَیْشٍ صلح کرده بود دران مدت با سفیان را و کافران قریش را و آن صلحی بود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همراه کفار قریش بحدیبیه صلح نموده بود و آن در سال ششم از هجرت واقع شده بود و مدت آن صلح ده سال مقرر نموده بودند و در بعضی روایات چهار سال نیز آمده لکن کفار قریش آن را در سال هشتم شکستند پس در همان سال رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بآن کفار جنگ کردند و مکه شریفه را فتح نمودند و در همان روز ابو سفیان که ماکی این قصه است اسلام آورد و لفظ مادّ بتشدید دال مفتوحه ماضی از باب مفاعله است و اگر گفته شود که این قصه در آخر زمان بعثت بود

قوله اتی الشام الی آخره
قوله صلی الله علیه وسلم
قوله صلی الله علیه وسلم
قوله صلی الله علیه وسلم
قوله صلی الله علیه وسلم
قوله صلی الله علیه وسلم

پس چگونه موافق آید بترجمه باب که آن کیفیت ابتدار وحی بود جواب آنکه
لازم نیست که جمیع ما فی الباب مناسب برای ترجمه باشد بلکه در هر حدیث
ادنی ملابست واقل مناسبت کافی است چنانچه ازین حدیث رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم معلوم می شود که درحال ابتدار وحی تابعان رسول مقبول
ضعفا بودند نه کبرا، فَاتَوْهُمْ وَهُمْ بِاِیلِیَاءَ پس آمدند هرقل را درحالی که آنها
در ایلیا بودند فار در قول او فاتوه فصیحه است و فاء فصیحه آن را گویند که معطوف
علیه او مقدر باشد زیرا که تقدیر کلام درین مقام چنان است فجار الرسول
فطلب اتیانهم فاتوه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده اَنِ اضْرِبْ
بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ زیرا که تقدیر کلام چنان است فضرب فانفجرت و از
امام محمد بخاری رحمة الله علیه در کتاب جهاد خواهد آمد که رسول هرقل یافته
بود ابا سفیان و تابعان او را در بعض شام وتعیین مکان در ان مقام نکرده
و در لفظ ایلیاء سه لغات آمده که مشهور از میان آنها کسر همزه و کسر لام است
که در میان آنها یاء ساکنه فاصله باشد و در آخر بدّ باشد و معنی او بیت الله است یعنی
خانه خدا و آن عبارت از بیت المقدس است و در کتاب جهاد از امام بخاری رحمة الله
علیه خواهد آمد که هرکاه دور کرد خدای تعالی از هرقل لشکرهای فارس را و آنها را هزیمت داد پس
از جهة سپاس و شکر هرقل بر پای خود روان شد از بلدهٔ حمص تا ایلیاء که عبارت از بیت
المقدس است و ابن اسحاق از زهری روایت کرده که کسری نمی شد برای وی در ان
راه فرشها و قالین و نهاده میشود بر انها ریاحین مشابه بهیئت بساتین پس وی بر ان
بسط مفروشه برپای راه میرفت و همچنین میکردند تا ایلیاء و سبب این آن بود که طبرانی آورده که کسری
همراه لشکر هرقل مبارزه و قتال نمود پس هزیمت داد لشکر هرقل را و بسیاری را از بلاد او متصرف شد
پس تر مشورت کرد کسری بکشتن و بایستادن امیر دیگر را قائم مقام او که نائب او باشد چون
آن امیر مطلع شد پس با ظن همراه هرقل اتفاق نمود پس هرقل باشارت آن امیر بسمت آن بلاد آمد
و همراه لشکرهای جنگی نمود پس هزیمت داد لشکر کسری را پس ازین جهة برپای خود هرقل روانه ایلیا
شد تا شکر خدای ذوالجلال رسپیل عجز کمال ادا نماید و نام آن امیر مذکور شهربراز بود و نام آن
امیر دیگر فرخان بود فَدَعَاهُمْ فِي مَجْلِسِهِ پس خواند و طلبید انها را در مجلس خود

۲۳۶۹۶

و اگر گفته شود که در صلهٔ دعا کلمهٔ الی مستعمل میشود چنانچه در کلام الله آمده وَاللّٰهُ یَدْعُوٓا اِلٰی دَارِ السَّلٰمِ پس مناسب آن بود که میگفت فدعاهم الی مجلسه جواب آنکه کلمهٔ فی صلهٔ از برای دعا نیست بلکه مراد آنست دعاهم حال کونه فی مجلسه یعنی طلبید آنهارا در حالتی که او در مکان جلوس و محل حکم بود نه در حال خلوت یا در حرم یا مانند آن و در بعضی کتب آمده دعاهم وهو جالس فی مجلس بلکه علیه التاج و در شرح سنت دعاهم لمجلسه آمده وَحَوْلَهٗ عُظَمَآءُ الرُّوْمِ و کرداوسرداران روم بودند جوهری گفته که آنها از اولاد روم پسر عیص پسر اسحاق اند کویا تغلیب داده شد نام پدر آنها را برآنها پس گردیده شد نام مرقبیله را مانند عاد و ثمود و لفظ حوله و حوالیه و حوالة و حولیه بفتح لام میگویند یعنی اند قَدْ عَاهُمْ پس طلبید و خواند آنهارا وَدَعَا تَرْجُمَانَهٗ و خواند و طلبید ترجمان خود را و ترجمان آن را گویند که تعبیر از یک زبان بدیگر بیان نماید چنانچه ترجمه کند لغت عربی را بفارسی و لغت فارسی را بعربی و ترجمان بضم تا و فتح آن جائز است و در بعضی نسخها تبرجمانه آمده و با این تقدیر زائده است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ و مراد ازین کلام آنست که آنهارا و ترجمان را دران مقام طلبید و طلبیدن ترجمان ازجهت آن بود که آن بادشاه با سپاه از زبان عرب واقف و آگاه نبود زیرا که او بزبان رومی تکلم میکرد و احتمال داد که ترجمان را ازجهت ترفع حال خود و از جهت نخوت و تکبر طلبیده باشد چنانچه بادشاهان را عادت براین مقرر شده فَقَالَ پس گفت آن ترجمان و این خاتمه فصیحه است زیرا که تقدیر کلام چنان است فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ قُلْ لَهُمْ اَیُّکُمْ اَقْرَبُ آه فَقَالَ التَّرْجُمَانُ اَیُّکُمْ اَقْرَبُ نَسَبًا بِهٰذَا الرَّجُلِ الَّذِیْ یَزْعَمُ اَنَّهٗ نَبِیٌّ کیست از شما نزدیک تر از روی نسب باین مرد یعنی آن مرد که گمان میکند که بدرستی او پیغمبر است و تخصیص اقرب در سوال ازان جهت که اقرب بر حال اقرب اَعْلَم و اَرْقب میباشد و ایضاً اقرب اقرار و بهتان در حق اقرب نمینماید زیرا که آن هر دو در نسب متحد اند و چون لفظ اقرب اسم تفضیل است و مفضل عنه میخواهد و ایضاً قرب امر اضافی است و مقرب منه میخواهد پس بالضرورة آن هر دو درین کلام محذوف اند

وتقدیر کلام درین مقام چنان است ایکم اقرب من النبی من غیرکم یعنی کیست
در نزدیکی ازان پیغمبر زیاده تر از دیگران و تعدیه اقرب بیاء در قول بهذا
الرجل از جهت تضمین معنی اتصال است و در روایت مسلم من هذا الرجل بأصل
واقع شده است و از مؤلف رحمة الله علیه در باب جهاد الی هذا الرجل واقع
شده و لفظ زعم در اکثر مواضع و اغلب مواقع در مقام شک و تردد استعمال
می شود و گاه بمعنی مطلق قول نیز می آید و نبی در لغت بمعنی مخبر یا مرتفع است
و در شرع عبارتست از انسان که او را ایزد سبحانه بزای تبلیغ قواعد شرعیه
و تعلیم عقائد الهیه مختص و ممتاز گردانیده باشد تا حجت اهل ضلال و فساد
در روز نشر و معاد بحضور رب عباد منقطع کرد و قال ابو سفیان فقلت انا
اقربهم نسبا گفت ابو سفیان پس گفتم من برای ترجمان که من نزدیکترین
این جماعه حاضرین از روی نسب بسوی آن مرد هستم زیرا که آن مرد محمد
پسر عبد الله پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است و من ابو سفیان
پسر حرب پسر امیة پسر عبد الشمس پسر عبد مناف هستم و درین جماعه از بنی
عبد مناف هیچکسی غیر از من نیست و از امام بخاری رحمة الله علیه در کتاب
جهاد خواهد آمد که ابو سفیان گفت هو ابن عمی و این کلام یا محمول بر حذف مضاف
است یعنی هو ابن عم جدی زیرا که پدر رابع از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
عبد مناف است و همچنان پدر چهارم از ابو سفیان نیز عبد مناف است چنانچه
الحال بیان نمودیم یا محمول است بر انکه پدر رسول مقبول را بمنزله عم خود قرار
داده و از جهت رفع منزلت و پاس حرمت چنانچه عادت عرب بران واقع
شده فقال ادنوه منی پس گفت هرقل که نزدیک کنید او را از من و قربوا
اصحابه و نزدیک کنید یاران و رفیقان او را و اصحاب جمع صحب بفتح حاء
مهمله و کسر حاء مهمله که آن جمع صاحب است یا اصحاب جمع صحب بسکون حاء مهمله
که مخفف از صحب بکسر حاء مهمله که آن بمعنی صاحب است فاجعلوهم عند کتفه
پس بگردانید آن جماعه یاران او را از پشت ان ابی سفیان یعنی ابو سفیان
را مقدم بنشانید گفت فاجلسونی پس بنشانیدند مرا و اجلسوا اصحابی خلفی یعنی بموجب گفته

قال ابو سفیان فقلت انا اقربهم نسبا فقال ادنوه منی وقربوا اصحابه فجعلوهم عند کتفه

ظهر

وانها را ابلاغ پشت او بنشانید چنانچه در دیگر روایت آمده که ابو سفیان

هرقل پس نشاندند مرا پیش روی او و نشاندند یاران مرا و بنهال من و این فعل
را از جهت آن نمود که اگر ابوسفیان دروغ و افترا در شان انبیاء نماید پس
آن جماعه از تکذیب آن دران قول شرم و حیا نکنند زیرا که تکذیب انسان
در حال مواجهت بسیار دشوار است خصوصا وقتیکه که آن کذاب سردار باشد
و ایضا تا آنکه ممکن شود برای آن یاران که تا اشارت یا دلالت بر کذب و بهتان
ابی سفیان نمایند یا بشورانیدن دست یا بجنبانیدن سر یا مانند آن و بعضی گفته
اند که شاید آن تقدیم از برای تعظیم از جهت اقربیت رسول کریم باشد ثم قال
لترجمانه پس گفت هرقل ترجمان خود را قل لهم بگو از برای یاران
ابی سفیان انی سائل هذا که بدرستی من سوال کننده ام این ابی
سفیان را یعنی اراده دارم که بپرسم ازوی سائل بتنوین است
و در یک نسخه باضافت نیز آمده و عن هذا الرجل از صفت و نعت این
مرد که دعوی نبوت و رسالت میکند فان کذبنی پس اگر دروغ
گفت مرا یعنی اگر من نقل کرد کلامی را که خلاف واقع باشد و کذبنی
بتخفیف ذال معجمه است و تیمی گفته که لفظ کذب و صدق از عجائب الفاظ
و غرائب کلمات اند زیرا که به تشدید عین کلمه متعدی بیک مفعول می
شوند و به تخفیف عین کلمه متعدی بدو مفعول می شوند چنانچه گفته می شود کذبنی
الحدیث به تخفیف ذال معجمه و چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق پس بنابرین تقدیر پس در متن اگر مخفف خوانده
شود یک مفعول محذوف خواهد بود و تقدیر کلام چنان باشد فان
کذبنی الحدیث فکذبوه پس نسبت دروغ گفتن بدو او را وازم
شرم نکنید و خاموشی بر باطل اختیار نکنید بلکه مارا بحق اعلام نمایید و لفظ
کذبوه بکسر ذال معجمه مشدده است قال گفت ابوسفیان و در اکثر نسخ
صحیح بخاری لفظ قال ثابت نشده پس درین هنگام لفظ قال مقدر باشد و اگر
نه اینچنین باشد پس لازم می آید خلط کلام ابی سفیان کلام هرقل یا کلام
ترجمان فوالله پس سوگند است مرا بخدا جل شانه لولا الحیاء اگر می بود

شرم مرا من آن یا ثُ وا علی کذ با از ینکه نقل خواهند کرد یاران من از من
دروغ را نزد قوم من وقتی که رجوع بسوی وطن اصلی خود نمایند و لفظ یاثر و ابضم
ثا رمثلثه و کسر آن یعنی یقلو آمده و علی بمعنی عنی است و لفظ کذب بفتح کاف
و کسره ذال معجمه است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده لِیَفْتَرُوا
عَلَی اللهِ الْکَذِبَ و در بعضی نسخ بکسر کاف و سکون ذال معجمه آمده و آن در
مشهور نقیض صدق است لَکَذَبْتُ عَنْهُ هر آئینه روایت دروغ میکردم
از رسول مقبول تا طبع آن بادشاه از و متنفر گردد و بسوی اطاعت او میل
نکند ولکن شرم نمودم که اگر در مجلس این بادشاه جم جاه فقرا و بهتان در
شان محمد این گفتم البته یاران من وقتیکه از ین وطن غربت بسوی وطن
اصلی رجوع نمایند این دروغ و افترا را پیش مردم عرب از اقارب
و اجانب نقل خواهند نمود و این عار نزد اجانب و اغیار تا ابد الآباد
بر من خواهد ماند پس از سبب آن شرم هرگز بغیر راست بر زبان خود
نیاوردم و بعضی گفته اند که معنی کلام آنست که ابو سفیان میگوید که اگر مرا ترس
از جماعهٔ یاران نمی بود که وقت دروغ گفتن من بحضور بادشاه باسپاه آن
دروغ را بر من ظاهر خواهند کرد و مرا بسبب آن خجالت تامه حاصل خواهد شد
هر آئینه البته دروغ و بهتان در شان رسول آخر الزمان میگفتم لکن ترسیدم از تکذیب
یاران که شرم خجالت تامه خواهد شد ازین سبب هرگز شمهٔ از دروغ در باب رسول اکرم نگفتم
لکن صواب معنی اول است زیرا که در روایت ابن اسحاق تصریح بمعنی اول آمده که لفظ او چنان
است فوالله لئن کذبت ما ردوا علی و لکنی کنت امرءا سیدا انکرت عن الکذب و علمت ان
ایسرنی فی ذلک ان کذبت ان یحفظوا ذلک منی ثم یحدثوا به فلم اکذب پس در لفظ اختیار یاثر و
بر یکذبوا نیز دلالت است برانکه مراد معنی اول است و ایضا ابو سفیان بر یاران خود اعتماد کلی
داشت که هرگز آنها تکذیب من نخواهند کرد زیرا که آنها در عداوت رسول مقبول با او متفق
بودند مع ذلک ابو سفیان امیر آنها بود و تکذیب امیر از تابعان در مجلس آن سلطان بعید است و چون
معنی اول صحیح شد پس دلیل صریح شد بر انکه کذب در میان آن جماعه کفار قبیح و عار بود و قبح او را از شرع
سابق یا از عرف آن زمان معلوم کرده بودند ثم کان اوّل ما سألنی عنه ان قال پس بود اول

آن یاثروا علی
کذب
عنه ثم کان
اول ما سألنی
عنه ان قال

کہ پرسیدہ بود آن ترجمان مرا ازان چیز انیکہ گفت و اول جائز ہست کہ مرفوع باشد بنا بر انکہ او اسم کان باشد و خبر او آن قال باشد و جائز ہست کہ برعکس باشد و روایت نیز بعکس آمدہ کَیْفَ نَسَبُهٗ فِیْکُمْ چگونہ ہست نسب او در شما یعنی آیا در نسب او شریف ہست یا غیر شریف و این بمقابلہ قال ہست قُلْتُ هُوَ فِیْنَا ذُوْ نَسَبٍ گفتم من در جواب آن سوال کہ ان مرد در میان ما صاحب نسب بزرگ ہست کہ ہیچکس در نسب با او برابر نیست پس تنوین لفظ نسب از برای تعظیم ہست پس معنی آنست کہ ذو نسب عظیم چنانچہ در کلام اللہ آمدہ فَاْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ای بحرب عظیم قَالَ گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان هَلْ قَالَ هٰذَا الْقَوْلَ پس ایا گفتہ ہست این سخن را یعنی دعوی نبوت و رسالت را مِنْكُمْ اَحَدٌ از شما ہرگز قَطُّ قبلہ او ہرگز پیش ازین مرد و لفظ قط در شہور بفتح قاف و تشدید طا مہملہ مضمومہ آمدہ اگرچہ بعضی بہر دو ضمہ روایت کردہ اند و بعضی بفتح قاف و تخفیف طا مہملہ نقل نمودہ اند و بعضی بضم قاف و تخفیف طا مہملہ تصحیح نمودہ اند و لفظ قط مستعمل نمیشود مگر در ماضی منفی اگر گفتہ شود پس در نچا نفی کجا ہست جواب آنکہ استفہام در حکم نفی ہست و در بعضی روایات بدل قبلہ مثلہ وارد شدہ پس بنا بر ین روایت لفظ مثلہ منصوب خواہد بنا بر انکہ او بدل از ہذا القول واقع شدہ قُلْتُ لَا گفتم من در جواب آن سوال کہ گفتہ ہست این سخن را ہرگز ہیچ کسی از ما یان پیش ازین مرد قَالَ گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان فَهَلْ كَانَ مِنْ اٰبَائِهٖ مِنْ مَّلِكٍ پس آیا بود از پدران او ہیچ بادشاہی یعنی آیا در اجداد و اسلاف این مرد کدام بادشاہی با سپاہی بود و لفظ ملک بدو وجہ مروی شدہ یکی آنکہ ملک بکسر لام صفت مشبہہ باشد و من حرف از حروف جارہ باشد و دیگر آنکہ ملک بفتح لام و کاف صیغہ ماضی باشد و من موصولہ باشد و در بعضی روایات ملک باسقاط من نیز آمدہ لکن وجہ اول مشہور ہست قُلْتُ لَا گفتم من در جواب آن سوال کہ نبود در اباء و اجداد آن مرد ہیچ بادشاہی با سپاہی قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان فَاَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوْهُ اَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ پس ایا بزرگان مردم پیروی میکنند آن مرد را یا ضعیفان مردم پیروی او می نمایند

کَیْفَ نَسَبُهٗ فِیْکُمْ
قُلْتُ هُوَ فِیْنَا ذُوْ نَسَبٍ
نسب قَالَ قَالَ
قَالَ هَلْ قَالَ الْقَوْلَ
فَلَنْ یَکُنْ قَطُّ
قَبْلَهٗ قُلْتُ لَا
قَالَ فَهَلْ کَانَ مِنْ
اٰبَائِهٖ مِنْ مَّلِكٍ
قُلْتُ لَا قَالَ فَاَشْرَافُ
النَّاسِ اتَّبَعُوْهُ اَمْ
ضُعَفَاؤُهُمْ

پس همزه استفهام در قول او اشرف الناس مقدر است و مراد از اشراف درین
مقام اهل نخوت و تکبر و اهل سلطنت و تجبر اند نه هر شریف زیرا که حضرت ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما قبل ازین واقعه باسلام مشرف بودند مع ذلک از جمله اشراف
و اکابر قوم خود بودند و در روایت ابن اسحاق آمده تبعه منا الضعفاء و المساکین
و الاحداث فما ذو والاسنان و الشرف فما تبعه منهم احد و جائز است که حمل کرده
شود کلام را بر غالب پس معنی آن باشد که غالب از اتباع او اشراف اند
یا ضعفاء پس جواب داد که غالب از اتباع او ضعفاء اند اگرچه اقل از اتباع او
اشراف نیز باشند پس نقض بحضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وارد نشد قلت
بَلْ ضُعَفَاءُهُمْ گفتم من بلکه اتباع او ضعفاء مردم اند قَالَ گفت آن ترجمان از زبان
سلطان اَيَزِيدُونَ آیا زیاده می شوند تابعان او روز بروز آم يَنْقُصُونَ یا کم
می شوند یعنی بمرور ایام بر کافه انام تابعان او از قلت بکثرت ترقی مینمایند یا از
کثرت بقلت تنزل میکنند قلت بَلْ يَزِيدُونَ گفتم در جواب آن که کم نمی شوند
بلکه روز بروز زیاده می شوند قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان فَهَلْ
يَرْتَدُّ اَحَدٌ مِنْهُمْ پس آیا مرتد میشود هیچ یکی از اتباع او سَخْطَةً لِدِينِهِ از
برای کراهت دین او و سخطه بفتح سین مهمله و سکون خا معجمه است و بضم نیز
مهمله نیز آمده بَعْدَ اَنْ يَدْخُلَ فِيهِ پس از انکه در آید در و برضا و رغبت خود
قلت لا گفتم در جواب آن که مرتد نمیشود هیچ کسی از تابعان او برای کراهت
دین او اگر گفته شود که بصحت رسیده که بعضی ناس بعد از اسلام آوردن
مرتد شده اند پس این جواب چگونه صحیح شد جواب انکه ارتداد آنها از برای
کراهت دین نبود بلکه از جهت اکراه یا از برای خطا نفانی بود قَالَ گفت
آن ترجمان از زبان سلطان هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ پس آیا بودید
شما که تهمت میکردید او را بدروغ گفتن قَبْلَ اَنْ يَقُولَ مَا قَالَ پیش از انکه بگوید
آنچیزی را که گفت یا بگوید قول خود را و در سوال تهمت کذب یاد نمود نه
نفس کذب تا سنفی کذب از وی بروجه ابلغ حاصل آید زیرا که انتفاء
تهمت کذب مستلزم بهت از برای انتفاء کذب لهذا سوال عدم عذر عقیب

زیرا که اکثر انبیا بعد از حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام از اولاد حضرت
اسحاق بودند و این ظن او باطل بود لان الظن لا یغنی من الحق شیئا فلو انی اعلم
پس بدرستی اگر من میدانستم انی اخلص الیه که بدرستی من می رسم بسوی او یعنی بسوی
قدمت و رویت او و اخلص بضم لام هست لتجشمت لقاءه هر آینه تکلیف میکردم
بدشواری ملاقات او و غنیمت می شمردم صحبت و متابعت او را و تجشمت بجیم
و شین معجمه هست یعنی من اگر یقین میدانستم که وصال آن جمال صاحب کمال را
میسر خواهد شد هر آینه جان خود را فی الحال برانتقال و ارتحال بسوی آن
جناب پر افضال برمیدانشتم لکن از منع مانع و دفع دافع میترسم و از زوال ملک
و ریاست و ذهاب حکم و سیاست ملاحظه مینمایم و اگر گفته شود که قول سابق از هرقل
که یا مر الغلفة هست دلالت بر ایمان و ایقان وی میکند و همچنین قول لاحق که بعد
ازین خواهد آمد دلالت بر اذعان وی مینماید و آن قول او هست فوافق رأی
هرقل علی خروج النبی صلی الله علیه وسلم وانه نبی و قول او فتبایعوا هذا النبی صلی الله
علیه وسلم پس حکم باسلام او چگونه خواهد بود جواب آنکه حکم بایمان او صحیح نیست
زیرا که قول لاحق وی که گفت قلت متعالتی آنفا لاخبر بها شتکم علی دینکم منافی
و معارض هست با قول سابقه او و از و معلوم شد که آنچه صادر شده بود از وی
آن ایمان و ایقان صحیح نبود بلکه از برای امتحان تابعان آن ایمان و اذعان را ظاهر کرده
بود بخلاف ایمان ورقة بن نوفل که وی سالم از معارض و منافی بود لهذا صحیح شد
اما آنچه نووی گفته که تصحیح حذیفه نزد اهل عقل و نقل نمانده زیرا که او حب جاه و ریاست
را و خطه مال و سیاست را مقدم بر سلوک راه فرهت کرد و راه رشد و هدایت را
ترک نمود و در صحیح بخاری تصریح بنفی ایمان و ایقان آمده در جائی که گفته و لو اراد اصحه
هدایته لوفقه کما وفق النجاشی و مازالت عنه الریاسة و بعضی از دلائل که بر کفر و طغیان
او دلالت میکند آنست که او جنگ و جدال کرد همراه مسلمان در غزوه موته در سال
هشتم بعد ازین قصه پس در مغازی ابن اسحق آمده که بجماعه مسلمانان خبر رسید و قیکه
نازل شدند در معان از ملک شام که هرقل نازل شده هست برای قتال آنها
در صد هزار از مشرکین و ابن جان در صحیح خود روایت از حضرت انس بن مالک کرده است

که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مکتوب بسوی هرقل از تبوک نیز فرستاده
بود و او را باز دعوت باسلام نموده و او نزدیک باجابت آمد لکن اجابت نکرد
و از ان سعادت محروم ماند و این قول بعض صریح در کفر و طغیان اوست لکن احتمال
دارد که او در دل خود ایمان و اذعان محکم کرده باشد لکن از برای خوف زوال ملک
و ریاست و ترس کشتن از قوم خود بعداوت اظهار ایمان نکرده باشد اما در مسند
احمد رحمة الله علیه وارد شده که هرقل مکتوب از تبوک بخدمت رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم نوشته بود که یا رسول الله که بدرستی من ایمان آوردم برسالت تو و اتفیاد
نمودم بشریعت تو پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود که او دروغ گفته این سخن
را بلکه او بالقی است بر نصرانیت خود و شیخ اکمل الدین گفته که علم و معرفت هرقل
نافع نشد زیرا که او لشکرها بسیار و فوجها بیشمار بر اصحاب رسول مختار جمع نموده یک
بار بلکه بسیار بار همراه اصحاب کبار لشکرها از برای جنگ و قتال میفرستاد پس ایزد
قهار هزیمت میداد آن جماعه کفار را و هلاک میکردانید و باز پس نمیگشت از ان جماعه
کفار هیچکس اقل قلیل و همچنین حال مستمر بود تا آنکه هرقل مرد در حالی که مسلمانان فتح و ظفر
بر اکثر بلاد شام یافته بودند و اجرای احکام اسلام در ان بلاد کردند پس از مردن او
والی هلاک و کذا اولاد لیکن عنقریب بعد از هلاک او مملکت رومیه هلاک شد یعنی مملکت
رومیه جاثلیقیت هلاک شد و مملکت رومیه اسلامیه برپای شد تا آنکه اقامت داد آنها
حق تعالی برای جنگ قتال طائفه نصرانیه و برای مقابله فرقه کفرانیه و قیام نمودند آنها
در خدمت حرمین شریفین از عمارات و خیرات و تعظیم شریعت و علماء و تکریم مشایخ
و اولیاء پس جزا دهد آنها را خدای تعالی بهترین جزا و غلبه بر اعدا تا روز قیامت و من یهد
الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له پس این مقام مقام حیرت است که هر قابل وجود
کمال علم و معرفت و تمام عقل و ظرافت محروم ماند و رشد و هدایت نیافت از
برای عدم سعادت ازلیه و وجود شقاوت ابدیه و سبب او طمع ریاست و ظهور کمال
بود و میل بسوی وصول ان و حصول منال و غفلت از مآل و ذخری و نکال پس نباید رین قول صاحب
استیعاب که گفته است آمن قیصر برسول الله صلی الله علیه وسلم و ثبت بطارقته بحمول
بر ایمان ظاهری است یعنی هرقل ظاهر کرد تصدیق خود را بر رسول مقبول لکن از جهت پاس

ملک و ریاست و حفظ حکم و سیاست ازان تصدیق اعراض نمودند و الله اعلم و اکرجرد
معرفت در ایمان کافی باشد پس لازم می آمد که جمیع علما اهل کتاب و بعضی از
مشرکان اهل حراب در دائره اسلام داخل باشند زیرا که معرفت حقیقت
رسالت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در انها متحقق بود قال الله تعالی
الذین آتینا هم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و قال عز من قائل یعرفون
نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون لکن از سبب حسد و عناد ترک اسلام
و انقیاد مینمودند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده حسدا من عند انفسهم من
بعد ما تبین لهم الحق و لو کنت عنده و اکرمن میبودم نزدوی لغسلت
عن قدمیه هرائینه می شستم غبار و کرد از پای او و او را سعادت خود
می شمرم لکن چه کنم که از خدمت دوی دور افتاده ام و احتمال دارد که معنی آن باشد هرائینه
می شستم روی خود را بآب هر دو پای او پس بنا برین تقدیر مفعول غسلت و
مضاف قدم مقدر باشد و تقدیر کلام چنان باشد لغسلت وجهی عن ماء قدمیه ثم دعا
پسر بوجه خوشتر خواند و طلید بکتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بمکتوب
و نوشته رسول خدا صلی الله علیه وسلم الذی بعث به آن مکتوبی که فرستاده
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مکتوب مع دحیة الکلبی همراه دحیه که
منسوب بسوی قبیله بنی کلب است و دحیه بکسر دال مهمله و سکون حاء مهمله و یاء
تحتانیه مشهور است اگرچه بعضی بفتح دال مهمله نیز روایت کرده اند و او دحیه
پسر خلیفه پسر فروه کلبی است و او بسیار خوش رو و صاحب جمال بود بحدیکه وقتیکه دحیه
وارد مدینه مقدسه هیچ مستوره نمی ماند مگر پیرون می شد برای رویت حسن
و جمال او و در اکثر اوقات حضرت جبرئیل امین بر سید مرسلین در صورت دحیه می آمد
از جهة کثرت حسن و جمال و وفرت عقل و جلال و او اسلام در زمان قدیم آورد و در
جمیع جنگها همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شد مگر در جنگ بدر و فرستاده بود او را
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در آخر سال ششم بکعاب بعد از رجوع آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از صلح حدیبیه که تا آن کتاب را بسوی هرقل برساند آن مکتوب شریف در شهر محرم
در سال هفتم گفته اند این سخن را واقدی و زنده ماند تا خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه و در خلافت

حضرت معاویه وفات یافت و حاضر شد و بود بر جنگ یرموک و سکونت اختیار
نمود و زمزمه بکسر میم و بزا و نجمه دیه هست از دیهات دمشق الی بَصْرَی بُصْرَی بسوی
سردار بصری تا آنکه وی مکتوب را بهرقل برساند و بصری بضم با موحده تحتانیه و سکون
صاد مهمله نام دیه از دیهات شام هست و بعضی گویند که آن حران هست بفتح حا
مهمله و دران دیه کارشمشیر بسیار خوب و اعلی می شود و نام آن سردار حرث
پسر ابی شمر غسانی و این سکن آورده که آن سردار مکتوب رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم بهست عدی پسر حاتم طائی فرستاد و عدی دران وقت هنوز مشرف
باسلام نشده بود بلکه دران وقت نصرانی بود پس رسید آن عدی بع دحیه کلبی
بهرقل و مکتوب رسول خدا را صلی الله علیه وسلم رساندند فَقَرَأَهُ إِلَى هِرَقْلَ پس
فرستاده بود آن مکتوب را سردار بصری بسوی هرقل فَقَرَأَهُ پس خواند هرقل
آن مکتوب شریف را بتعظیم تمام و همین تعظیم سبب برای بقاء ملک و دولت در
نسل و اولاد او تا ابد آلاباد گشت بخلاف کسری که چون مکتوب شریف رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم پاره کرد پس حق سبحانه جل شانه ملک او را پاره پاره کرد و خراب
گردانید و جدا کرد او لاد او را و بیرون کرد او لاد او را از ملک و سلطنت و از
دولت و حشمت اما هرقل چون تعظیم مکتوب آن محبوب نمود پس خدای تعالی
بادشاهی را در اولاد او محفوظ و مصون از زوال کرد سیف الدین گفته که مرا بادشاه
مغرب بسوی بادشاه فرنج برای شفاعت فرستاد پس آن بادشاه قبول نمود
و مرا گفت که اقامت را درین ملک اختیار کن پس من از وی ابا آوردم بعد ازان
بمن گفت آیا نشان بده تو هم تحفه بزرگی که در عمر خود ندیده باشی پس بیرون آورد
از یک صندوق قلمدانی را که از طلای خالص بود و بیرون کرد از ان قلمدان
مکتوبی را که اکثر حروف آن زائل شده بود پس گفت آن بادشاه که این مکتوب
پیغامبر شما هست که از برای پدر کلان من هرقل فرستاده بود و این مکتوب
شریف را مایان بطریق توریث تا زمان حال نگاه میکنیم تعظیم تمام زیرا که
قیصر مایان وصیت کرده که مادامی این مکتوب نزد شما باشد ملک و سلطنت
و دولت و شوکت از شما زائل نخواهد شد پس مایان اورا محفوظ نگاه کردیم

بَصْرَى بُصْرَى
فَقَرَأَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ

تا در خانه بادشاهی علی الدوام بحکم خالق انام باقی ماند این قصه را اکمل الدین ا
ذکر کرده است فَاِذَا اَفِیْنَهٗ پس ناگاه دران مکتوب شریف این کلام لطیف بود بِسْمِ اللّٰهِ
بنام مبارک خدای که مستجمع جمیع صفات کمال است اَلرَّحْمٰنِ یعنی روزی دهنده مؤمنان
و کافران درین دنیا که محل زوال است اَلرَّحِیْمِ یعنی بخشنده مؤمنان نه کافران در عقبی
که محل نوال است مینویسم و میفرستم این مکتوب را و تحقیقات بسمله در تفاسیر بطریق
تفصیل مذکور است و ایضا فضائل آن در اخبار و آثار مسطور است امام شعبی گفته که رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم در ابتدا اسلام بر رسم قریش مینوشت بِاسْمِکَ اللّٰهُمَّ پس هرگاه
نازل شد بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا وَ مُرْسٰیهَا پس ازان در ابتدا مکاتیب بسم الله مینوشت
و چون نازل شد آیه کریمه قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ پس مینوشت بسم الله الرحمن و چون
نازل شد اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ اِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس مینوشت بسم الله الرحمن الرحیم
مِنْ مُحَمَّدٍ این مکتوب شریف ثابت است از عنصر لطیف که نام مکرم آن محمد است
و محمد در لغت ستوده شده را گویند لیکن در وی معنی مبالغه و تکرار است و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در دنیا محمود بعلم و در آخرت بر حم و شفاعت و فضائل این
اسم مبارک و خواص آن در مقام خود مذکور و مسطور است عَبْدِ اللّٰهِ که بنده خدا
است و این را از جهت آن یاد فرمود تا تعریض از برای نصرانیان حاصل آید که آنچه
جماعه نصرانیان گویند که عیسی فرزند خدا است البته آن قول باطل و کاذب است
زیرا که جمیع رسل در عبودیت خدا یک حکم دارند و مقدم کرد ذکر عبودیت را بر ذکر رسالت
تا ترقی از ادنی بسوی اعلی حاصل آید وَ رَسُوْلِهٖ و فرستاده اوست و در بعضی روایات
من محمد بن عبد الله و رسوله آمده و در روایت اُولٰی اشارت است بآنکه ذات مبارک
جامع درمیان کمال عبودیت و جمال رسالت است و بآنکه آن ذات مبارک کامل
و مکمل است و داعی خلق بسوی عبادت حق است اِلٰی هِرَقْلَ عَظِیْمِ الرُّوْمِ بسوی هرقل
که بزرگ اهل روم است و در مکتوب شریف مَلِکِ الروم ننوشتند زیرا که او معزول
از ملک و ریاست است بحکم اسلام زیرا که سلطنت و ریاست ثابت نمی شود برای
هیچکس مگر از جانب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و اکتفا بنام او هم نکرد بلکه عظیم الروم
همراه او ضم نمود از جهت رعایت نوعی از شفقت و ملاطفت زیرا که رسول مقبول صلی الله

علیه وسلم حرص بسیار بر اسلام هرقل داشتند از جهت انکه اسلام و انقیاد با دشاه مستلزم
است ازبرای اسلام اکثر از اتباع او چنانچه آمده الناس علی دین ملوکهم و مراد از عظیم روم
آنست که مردم روم تعظیم و تکریم او میکنند و ایضا حق تعالی امر کرده است پیغمبر
کردن کلام در دعوت بجانب اسلام پس فرموده اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ یا نمی مبنی که حق تعالی حضرت موسی و هارون علیهما السلام را امر فرمود که وقت
ملاقات همراه فرعون در مخاطبات سختی و درشتی نکنند بلکه تلطف و نرمی نمایند سَلَامٌ
عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی سلامت باد از کزند و آفات بر انکسیکه پیروی کند راه راست را
و این مقتبس از قول خدای تعالی است که بر سبیل حکایت از حضرت موسی علیه السلام
یاد فرموده و گفته و السلام علی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی و تخصیص هرقل بسلام آن افضل الانام
ترک نمود زیرا که او از جمله کافران بود و ابتدا کردن بسلام برای غیر اهل اسلام جائز
نیست و درین کلام اشعار فرمودند باینکه اگر آن متابعت راه شد و بدایت نمود پس
او از اهل سلامت و کرامت در بدایت و نهایت خواهد بود و اگر از سبب حسد و عناد
اعراض از راه صواب کرد البته در دنیا و عقبی معذب بعذاب خواهد شد اَمَّا بَعْدُ اما پس
باز یاد کردن بسمله در بدایت و سلام بر متبع هدایت و اگر گفته شود که کلمه اما از برای تفصیل
است و تفصیل بجز از تکریر بر حاصل نمیشود و درین مقام تقسیم و مقابل او مذکور نشده
پس کلام چگونه صحیح شود جواب آنکه تقسیم مستفاد از ما قبل شده گویا محکی مذکور است پس
تقدیر کلام درین مقام چنان است اما ابتدا الکتوب فبسم الله و اما الکتوب فمن محمد و نحوه و اما بعد ذلک فَاِنِّیْ اَدْعُوْکَ پس بدرستی من میخوانم بتلطف
و احسان بِدِعَایَةِ الْاِسْلَامِ بدعوت اسلام و ایمان و مراد باین کلمه شهادتین است
که بآن خوانده می شود جمله کافران را بسوی اسلام و اذعان و دِعَایَة بکسر دال
جمله مصدر است از دعا یدعو دعایة مثل شکی یشکو شکایة امام نووی گفته که معنی آنست
که هر میکنم ترا بکلمه توحید و تمجید و در روایت مسلم بدعیة الاسلام آمده یعنی میخوانم ترا
بکلمه که آن کلمه خوانده است ترا بسوی اسلام و احتمال دارد که داعیه بمعنی دعوت
باشد چنانچه در قول پروردگار جل شانه لفظ کاشفة بمعنی کشف است جای که فرموده
لیس لها من دون الله کاشفة و بعضی گفته اند که اضافة دعوة الاسلام مثل اضافه

اسلام

شجرة الاراک است پس معنی آن باشد که میخواهم ترا بدعوتی که آن مدعو الیه است
دنیا یعنی الی است زیرا که علما نحو جائز دانستند ایستاده کردن یک حرف
از حروف جر بجای دیگر از انها پس حاصل آن شد که ادعوک الی الاسلام اسلم
اسلام آر و فرمان بردار شو کن مر خدای را که خالق تو است و اسلم امر از باب
افعال است فَسْلَمْ یعنی اگر اسلام آوردی سلامت میمانی از گزند دنیا و از
عذاب عقبی و تسلم بفتح لام است مضارع از سَلِمَ یَسْلَمُ و میم مجزوم است از جهت
آنکه او جواب امر واقع شده و این کلام در بلاغت لفظیه و معنویه برتان قاطع است
و این از جمله جوامع الکلم است و بعضی گفته اند که معنی آنست که اسلام آر اگر اسلام
آوردی پس سلامت میمانی از عقائد و نیت و از اعمال و اخلاق رذیه یُؤْتِكَ اللّٰهُ
اَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ اگر اسلام آوردی میدهد ترا خدای تعالی مزد و ثواب تو دو بار یک
بار از جهت ایمان آوردن بحضرت عیسی علیه السلام و دیگر بار از جهة ایمان آوردن
بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و در کتاب جهاد مصنف رحمة الله علیه بسلم
دیگر روایت کرده و گفته آسلم یؤتك الله اجرک مرتین و این تکریر از جهة
کمال حرص رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است در ایمان آوردن هر قبل زیرا که
ایمان او سبب ایمان اکثر تابعان وی است و بعضی گفته اند که جائز است
که مرتین متعلق بتسلم نیز بسبیل تنازع باشد پس معنی آن باشد که
سلامت میمانی دو بار یک بار در دنیا سالم ازکشتن و دادن جزیه و امثال
آن و دیگر بار سالم در عقبی از عذاب نیمانی وَاِنْ تَوَلَّيْتَ و اگر گشتاندی
روی خود را از اسلام و اسلام را اختیار نکردی فَاِنَّ عَلَيْكَ پس بر تست
بر تو است اِثْمَ الْيَرِيْسِيِّيْنَ گناه مزارعان و کشت کنندگان و یریسیین
بفتح یا و شناة تحتانیه و کسر راء مهمله بعد ازان یا و شناة تحتانیه ساکنه
و بسین مهمله پس ازان یا و شناة تحتانیه ساکنه جمع یریس بروزن
فعیل است و کاه کاه یا اولی بهمزه بدل کرده می شود پس اریسیین گفته
می شود و ایضا روایت کرده است بدو یا پس از سین مهمله و برین
تقدیر او جمع یریسی که منسوب بسوی یریس است و ایضا در بعضی

روایات از ایشین بکسر همزه وکسره را مهمله مشدده و بیا مثناة تحتانیه وها جده بعد از سین مهمله نیز آمده و در بعضی روایات در غیر این صحیح فان علیک اثم الاکارین نیز آمده و بر هر تقدیر مراد آنست اگر تو پشت داد بی از اسلام و اعراض کردی از ایمان و اذعان پس گناه مزارعان و رعیت و تابعان در ذمه تو است زیرا که رعیت و سپاه تابع بادشاه در سلوک راه می باشند اگر بادشاه تابع راه رشد و هدایت شود پس آن مردم نیز متابعت آن راه مینمایند و اگر بادشاه اعراض از راه حق اختیار نماید پس آن مردم نیز اعراض ازان راه اختیار می نمایند چنانچه مشهور و معروف است که الناس علی دین ملوکهم و تخصیص مزارعان ازان جهت یاد فرموده که اغلب در مردم رعیت او اهل کشت و زراعت بوده اند یا آنکه اهل زراعت نسبت بسائر مردم ولایت اسرع در انقیاد و متابعت می باشند و احتمال دارد که مراد از اریسیین مجوسیین باشند یعنی اگر تو راه ضلالت اختیار کردی پس جماعه مجوسیان نیز تقلید و متابعت تو اختیار خواهند کرد پس گناه آنها بر ذمه تو است و بعضی گفته اند که مراد از اریسیین تابعان عبد الله بن اریس اند اگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى پس این سخن چگونه صحیح شود جواب آنکه مراد ازین کلام آنست که گناه گمراه کردن دیگران بر ذمه تو است و شک نیست که گمراه کردن فعل از افعال مضل است و وی ما خوذ بفعل خود شد و همین است مراد از قول حق سبحانه جل شانه جای که فرموده وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگرچه تو از اهل کتاب هستی اما وقتیکه از اسلام و انقیاد اعراض کردی پس بر تو گناه و عذاب مثل گناه و عذاب مجوسیان که اهل کتاب نیست اند خواهد بود و بر ین تقدیر مراد از اریسیین نیز مجوسیین خواهد بود و یَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای اهل کتاب و این خطاب عام است از برای جماعه یهود و نصاری

و در حدیث مبارک و او از برای عطف است بر بسم الله تا آخر تعالوا پایید
و تعالوا بفتح لام است اگرچه در قراءة شاذه بضم لام بنا بر نقل و حذف نیز آمده الی
کلمة تعالوا بسوی سخنی سواء بیننا و بینکم که برابر است در میان ما و در میان
شما و هیچ اختلاف و منازعت در میان ما و شما دران کلمه نیست پس لفظ سواء یعنی
مستویه است چنانچه صاحب کشاف در قول حق تعالی سواء للسائلین تصریح نموده
و گفته ای مستویة و احتمال دارد که سواء بمعنی استواء بر سبیل مبالغه باشد و مراد از کلمه جمله
مفیده است و دلیل بر وی ضمیر او است ان لا نعبد الا الله اینکه پرستش نکنیم بجز از
خدا تعالی یعنی احدی را همراه او شریک در عبادت نکنیم ولا نشرک به شیئا و شریک
نیاریم بآن خدای تعالی هیچ چیز را در استحقاق عبادت ولا یتخذ بعضنا
بعضا بعضی از مایان بعضی دیگر را از جنس خود ارباباً من دون الله پروردگاران از جز
خدای تعالی یعنی نگوییم که عزیر فرزند خدا است یا عیسی فرزند خدا است و اطاعت
نکنیم احبار را در تحلیل و تحریم زیرا که آنها مثل ما بشر و عاجز اند فان تولوا پس اگر پشت
دهند و روی خود بگردانند آن جماعة اهل کتاب فقولوا پس بگویید شمای جماعة
مسلمانان اشهدوا گواه باشید شمای جماعة کافران بانا مسلمون بانیکه
بدرستی مایان مسلمانیم و معنی آنست که لازم شد بر شما حجت پس اقرار نمایید که مایان
مسلمانیم نه شمایان و جایز است که از قبیل تعریض باشد یعنی اعتراف نمایید که مایان
کافر نیم و قسطلانی آورده که این آیت مبارکه قبل از نزول رسول مقبول در مکتوب
شریف نوشته بودند پس موافق شد لفظ آن بلفظ آیه کریمه وقت نزول آن
زیرا که این آیه کریمه در قصه وفد نجران نازل شده و وفود آنها در سال نهم بود و این قصه
ابی سفیان در سال ششم متحقق شده و اکثر مفسرین بر همین متفق اند و بعضی گفته
اند که این آیه کریمه در شان یهود نازل شده و بعضی گفته که این آیه کریمه مثل سورهٔ
فاتحه دو بار نازل شده و لکن این سخن بغیر از نقل سدید بسیار از صواب بعید است
و الله تعالی اعلم بدانکه امام نووی رحمة الله علیه آورده که این مکتوب شریف
ازان محبوب لطیف مشتمل است بر قواعد عجیبه و فوائد غریبه **فائدهٔ** اولی آنکه
مکتوب فرستادن بسوی کفار از برای اعلام دین جایز است دویم آنکه دعوت

کفار بسوی اسلام قبل از قتال از احکام اسلام است و آن واجب است اگر قبل
از ین آن دعوت بآنها نرسیده باشد و برین تقدیر جنگ و قتال با آن اهل
ضلال حرام و ناروا است و اگر قبل ازین هنگام دعوت اسلام بآنها رسیده باشد
پس تجدید دعوت و تکریر آن مستحب و مستحسن است و برین اخبار و آثار وارد
است و اجماع علما نیز شاهد است سیوم آنکه تصدیر کلام مکتوب به بسم الله
مستحب است اگرچه مکتوب الیه و مبعوث الیه کافر باشد باگر گفته شود که حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام بمکتوب خود را که بسوی بلقیس فرستاده بود تصدیر
بنام خود نمود چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود یاد فرموده انه من سلیمان و انه
بسم الله الرحمن الرحیم پس سبب چیست جواب آنکه مکتوب او مصدر از بسم الله
الرحمن الرحیم نبود اما قول او انه من سلیمان پس جزو از مکتوب نبود بلکه سرنامه از
برای مکتوب بود چنانچه عادت کاتبین بران مقرر شده و یا آنکه انه من سلیمان
از یقوله بلقیس است نه از مقوله سلیمان یا آنکه چون بلقیس و تابعان او آفتاب
پرست بودند پس حضرت سلیمان نام خود را فدا نام خدای مستعان نمود که
اگر آنها ترک تعظیم نمایند پس اول بنام او نمایند چهارم آنکه مسافرت بسوی زمین
اهل کفر و طغیان بیک آیه یا دو آیه قرآن یا مانند آن جائز است و نهی ازان که وارد
شده سنت محمول است بران هنگام که خوف وقوع قرآن در دست کفار باشد
یا محمول بر حمل جمیع قرآن باشد لکن این فائده آن وقتی حاصل آید که قول او
یا اهل الکتاب تا آخر از آیات قرآن دران زمان باشد و آن صحیح نیست چنانچه
در ما تقدم تحقیق نموده و پنجم آنکه مس کردن یک آیت یا آیات از قرآن
وقتی که مخلوط بغیر قرآن باشد از برای محدث و کافر جائز است و کلام درین فائده
مثل کلام در فائده سابقه است و ششم ابتدا باسلام از برای غیر اهل اسلام جائز
نیست و هفتم آنکه خبر واحد مفید وجوب عمل است و اگر نه این چنین بودی پس لازم
می آید که فرستادن مکتوب بدست دختیه کلبی خالی از فائده باشد و هشتم آنکه
مراد از حمد خدا ذکر خدا است در حدیثی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده که کل
ذی بال لم یبدء بحمد الله فهو اقطع و اجزم زیرا که این مکتوب شریف نیز امر ذی بال

است وچون اکتفا بسملہ بدون لفظ الحمد للہ درین مکتوب شریف واقع شد
پس صریحا معلوم شد کہ مراد از حمد خدا در حدیث مذکور مطلق ذکر خدا است و دلیل
برین آنست کہ در یک روایت در حدیث مذکور بذکر اللہ بدل بحمد اللہ واقع شدہ
و نہم آنکہ ابتداء کاتب بنام خود در مکاتیب و رسائل مسنون است کہ بگوید از
فلانے نام بسوی فلانی نام چنانچہ روایت از ربیع بن انس آمد کہ اصحاب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم و تکریم رسول کریم بوحی میکردند کہ حد
و نہایت ندانست و مع ذلک در مکاتیب خود کہ بسوی رسول مقبول صلی اللہ
علیہ وسلم میفرستادند ابتداء بنام خود قبل از نام رسول مقبول صلی اللہ علیہ
وسلم میکردند و بعضی علماء رخصت باینکہ ابتداء نام مکتوب الیہ نمایند چنانچہ
منقول شد کہ زید بن ثابت مکتوب بسوی حضرت معاویہ فرستاد پس
ابتداء بنام حضرت معاویہ کرد و دہم آنکہ کاتب را لازم است کہ در
کتابت افراط و تفریط ننماید و نوعی از شفقت و ملاطفت رعایت کند لہذا
رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم در مکتوب شریف الی ہرقل عظیم الروم
نوشت و نوشت الی ہرقل پس بس یا الی ہرقل ملک الروم و یازدہم
آنکہ بلاغت در ایجاز و تحری الفاظ جزلیکہ مشتمل بر معانی کثیرہ باشد
مستحب است زیراکہ قول رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم اعطیتم جوامع الکلم در
نہایت اختصار و بلاغت و فصاحت در جمع معانی کثیرہ واقع است مع
ذلک بدیع تجنیس نیز در وی متحقق است و دوازدہم آنکہ ہرکسی از اہل کتاب
زمان رسول مقبول را دریافت و ایمان و از حال بوی آورد پس برای او ثواب
مضاعف است و سیزدہم آنکہ استعمال ما بعد در خطب و مکاتیب از جملہ
مستحبات است و چہاردہم آنکہ ہرکس کہ سبب اضلال یک جماعہ باشد پس
گناہ آن یک کس برابر گناہ آن جماعہ باشد بلکہ زیادہ بران قال اللہ تعالی
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ و پانزدہم آنکہ مرتبہ عبودیت از جمیع مراتب
مقدم است لہذا رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم او را در ذکر مقدم نمود بلکہ
طریق معمول بسوی پروردگار جز از عبودیت نیست زیراکہ خلق مخلوقات از

از جهة عبادت است قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
قال ابوسفیان کفت ابوسفیان فلما قال پس هرگاه کفت آن سلطان ما قال
آنچه کفت هر سوال و جواب برای صواب وفرغ من قراءة الکتاب و فارغ شد
از خواندن کتاب مبارک آن جناب کثر عنده الصخب بسیار شد نزد وی الصخب
شور و شغب و صخب بفتح صاد مهمله و فتح خاء معجمه عبارت است از اختلاط آواز ها
بایکدیگر و در بعضی روایات لحب بدل صخب واقع شده واو در معنی متحد با صخب است
وارتفعت الاصوات و بلند شد ندا آواز ها و مولف در کتاب جهاد زیاده کرده
فلما هوی ما قالوا واخرجنا و بیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان واخرجنا
بضم همزه و سکون خاء است فقلت پس کفتم من لاصحابی بران یاران خود حین
اخرجنا و قیکه که بیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان لقد امر
سوکند است بخدا تعالی که هر آئینه بتحقیق بلند شد ولام مفتوحه در لقد جواب
قسم محذوف است و امر بفتح همزه و کسر میم است بمعنی کبر و ارتفع و فاعل او
امر ابن ابی کبشة کار پسر ابی کبشه و ابوکبشه مردی بود از قبیله خزاعه که عبادت
اوثان ترک کرده بود و عبادت شعری میکرد و درین کار هیچکسے از مردم عرب
باوی موافقت نکرد پس نسبت دادند مردم قریش رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را بآن
مرد از جهت عار و ات یا از جهة حقارت بنسبت کردن او به نسب غیر مشهور یا از
جهة مجرد مخالفت زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم همراه مردم عرب مخالفت در دین
اختیار نمود چنانچه ابوکبشه مخالفت با آنها کرده بود و ابوالحسن جرجانی کفته که ابوکبشه جد رسول
مقبول از جانب مادر بود لهذا نسبت بآن کردند لیکن درین اشکال است زیرا که اهل نسب
تصریح کرده اند که جد رسول مقبول از جانب مادر وهب بود و نام مادر وهب عاتکه دختر اوصل
پسر مره پسر هلال بود و هر کز از احدی از اهل نسب منقول نشده که او کنیتی با بی کبشه بود
و بعضی کفته اند که ابوکبشه جد عبد المطلب از جانب مادر بود لکن درین نیز اشکال است
زیرا که باتفاق اهل نسب معلوم است که مادر عبد المطلب سلمی دختر عمرو پسر زید بود و عمرو بن زید
هر کز کنیتی با بوکبشه نبود و بعضی کفته اند که ابوکبشه پدر رضاعی عبد المطلب بود و انه یخافه زیرا که
پدری او بدرجه رسیده است که میتواند او را بمیتواند ازوی ملک بنی الاصفر پادشاه مردم

واحتمال دارد که ضمیر انه از برای شان باشد ولفظ انه احتمال دارد که بکسر همزه
باشد وبرین تقدیر این کلام مستانف از برای تعلیل باشد واحتمال دارد که
بفتح همزه باشد ودرین هنگام بدل اشتمال از هر باشد یا بیان وی وبنی اصفر عبارت از اهل
روم است وآنها را بنی اصفر ازان جهت گویند که روم پسر عیص پسر اسحاق که جد آنها
بود دختر بادشاه حبشه را در عقد نکاح خود آورد وبود وچون اولاد او ازان سنگ وحه پیدا
شد پس رنگ آنها در میان سفیدی وسیاهی بود لهذا اکثر شد آنها را بنو اصفر
وبعضی گویند که حضرت بی بی سارہ حرم حضرت ابراہیم خلیل الله علی نبینا وعلیه السلام جاریه
طلا خالص را در کلوی نوبه خود نمود لهذا اولاد او سگفی بنی اصفر شدند وبعضی گفته اند
که آنها منسوب بسوی اصفر پسر روم پسر عیص پسر اسحاق اند فقال ذلك پس گفت ابوسفیان
بودم من ازمان روز مؤقنا یقین کننده در دل خود آنکه که بدرستی آن محمد صلی
الله علیه وسلم سیظهر زود است که ظاهر وغالب میشود وکار او در ترقی می افزاید
حتی ادخل الله علی الاسلام تا آنکه داخل کرد خدای تعالی بر من اسلام را وایمان
واذعان را در سینه من جای داد وشرف باسلام شدم ومراد ازین طلب
آنست که این یقین سابق را بمرتبه ظهور رسانیدم نه آنکه آن یقین سابق مرتفع شده
بود ودر حدیث عبدالله بن شداد ازابی سفیان چنان آمده فقالت مرعوبا
من محمد حتی سلمت وکان ابن الناظور وبود پسر ناظور وناظور رئیس حجور وطا
همله مروی شده پس بنا برین تقدیر او اسم عجمی است وبر هر تقدیر او عبارت
از حافظ وحارس بستان است صاحب ایلیاء که حاکم ایلیا بود وایلیا عبارت از
بیت المقدس است وتحقیق این در سابق گذشته است وصاحب ایلیا منصوب است
بر اختصاص یعنی صاحب ایلیا یا مرفوع است بنا بر انکه او نعت از برای ابن ناظور
است وهرقل وصاحب هرقل بود پس هرقل مفتوحة اللام مجرور است بنا بر آنکه او
معطوف بر ایلیا است پس معنی آن شد که ابن ناظور که صاحب ایلیا وصاحب
هرقل بود اگر گفته شود مراد از صاحب ایلیا حاکم وامیر است وآن معنی مجازیست از
برای لفظ صاحب ومراد از صاحب هرقل معنی حقیقی وی است پس لازم آمد جمع بین
الحقیقة والمجاز وآن باطل است جواب آنکه نزد امام شافعی رحمة الله علیه آن جائز

است

است بود و ما نزد امام اعظم رحمة الله علیه پس جواب این نسبت که مراد از صاحب بر
سبیل عموم مجاز نفی ملابس است مثلاً و آن ملابست نسبت بایلیاء یا مارت است
و نسبت بهر قل بصاحبت است مُسْقِفاً نرد و یا عالم نصاری پس او منصوب است
بنا بر آنکه او خبر کان است و یحدث خبر بعد خبر است و بعضی شارحین گفته اند که او منصوب
بر حالیت است و یحدث خبر کان و بعضی گفته اند که او مرفوع است بنا بر آنکه او خبر
بنا یا محذوف است و سقف بضم سین و ضم قاف و تشدید قاف است و در
هر دو روایات سُقِّف بر صیغه ماضی مجهول از باب تفعیل آمده و در بعضی سقف
مشدد الفف در اول نیز آمده و سقف و سقف هر دو لغت عجمی اند بمعنی سردار
بعضی انصاری یا عالم آنها و بعضی گفته اند که لفظ عربی است و معنی او طویل الاذنین
بریاست زیرا که سردار آنها خضوع و خشوع بسیار میکرد و گفته اند نظیر این لفظ قیصر است
و لفظ اشرب که عبارت از رصاص است و این سبیه گفته که اسقف نیز آمده و
بمعنی صانع است و اگر گفته شود که لفظ اثرج نیز آمده جواب آنکه او جمع است و
مکسر آمده و مفرد نیست و باید دانست که واو در قول و وکان ابن الناظور عاطفه است
بر آنچه پیش از کلام است چنان است عن الزهری اخبرنی عبید الله بن عبد الله بعد ازان ذکر
این حدیث بزرگ و در ازرا از آبی سفیان ثم قال الزهری و کان ابن الناظور
یحدث و این در ظاهر اگرچه بر صورت ارسال است لکن در دلائل ابی نعیم آورده
که زهری گفته که بدرستی من ملاقات کردم ابن ناظور را در بلده دمشق در زمان
عبد الملک پسر مروان و گمان میکنم که تحقیق او شامل این حدیث از وی نشده بگر
پس از انکه او اسلام آورد و زهری توصیف او بصفتیه ازان کرد و گفته تا معلوم کرده
که آن مطلع بر اسرار آنها بوده و بعضی اهل مغازی بر زعم کرده اند که اصل این حدیث از بنی
ناظور نیز ابو سفیان است لکن روایت ابی نعیم در دلائل رد میکند قول آنها را و بعد
اعلم علی نصاری الشام بر جماعه نصاری که در ملک شام بوده اند و نصاری جمع نصران
بمعنی یاری کننده است و تسمیه آن جماعه بنصاری از جهت آن بود که آنها میان
خود با یکدیگر معاونت و یاری مینمودند یا انکه آنها همراه حضرت عیسی علیه السلام یاری
نموده بودند چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرمود قال عیسی من انصاری الی

من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله یا از جهة انکه انها سکونت نموده
بودند در یک جائی که آن جای را نصره یا نصرانه یا ناصره گفته شد و این اسم را خود
یا اختراع نموده بودند چنانچه مفسرین تحقیق کردند در قول پروردگار جل و علی
شانه ومن الذین قالوا انا نصاری ای آن هرقل که بدرستی بادشاه هرقل حین قدمه
ایلیاء و قتیکه آمده بود بموضع ایلیا روآن وقتی بود که هرقل بر لشکر فارس فتح وظفر
یافته بود واین در سالی بود که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم احرام بعمرهٔ حدیبیه بسته
بود وچون خبر غلبه اهل روم بر اهل فارس رسید پس مسلمانان بسیار خوش شدند
چنانچه این قصه را امام ترمذی در کتاب خود مفصل آورده در تفسیر قول حق سبحانه
جل شانه یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله و مولف اشارت باین قصه نیز در کتابه
جهاد کرده وشمه از ان در سابق نیز ذکر شده اصبح یوما صبح کرد در یک روز
خبیث النفس درحالی که نفس او پلید بود یعنی غمناک چنانچه تصریح در روایت ابن
اسحاق آمده وکاه کاه در کسل نفس نیز استعمال می شود چنانچه در حدیث صحیح
آمده ما یقول احدکم خبثت نفسی کو یا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این لفظ
را مکروه داشتند و استعمال این لفظ در حق هرقل جائز است زیرا که او در عاقبت
باسلام نیامد فقال بعض بطارقته پس گفت بعضی از خواص دولت او برای او
و بطارقه بفتح باء موحده و تحتانیه جمع بطریق بکسر باء موحده و تحتانیه است
قد استنکرنا هیئتک که بدرستی ما این نشناختیم صورت و شکل ترا امروز
یعنی شکل وصورت تو امروز بسیار متغیر شده پس سبب آن چیست قال ابن
ناطور گفت ابن ناظور وکان هرقل حزاءً و بود بادشاه هرقل کاهن
و حزاء بفتح حاء مهمله وتشدید زاء معجمه ودر آخر همزه ممدوده عبارت از کاهن است
ینظر فی النجوم میدید در ستاره ها و این قول اگر خرصی باشد پس
معنی آن باشد که هرقل جامع هردو امر بود و اگر تقریر باشد پس وجه صحت
آنست که کهانت گاه با القاء شیطان انها اخبار ها را در دل او میشود و گاه مستفاد
از احکام ستاره ها می شود و این هردو قسم شایع و ذایع بودند تا آنکه و قتیکه
خالق انام ظاهر گردانید اسلام را پس غلبه و شوکت آنها بشکست و اعتماد

برآنها باطل گشت و هرقل و یرن باب بمقتضای حساب منجمین معلوم کرده بود
که مولد نبوی بمقارنت علویین در برج عقرب می باشد و آن هر دو ستاره
در هر بیست سال یکبار مقارنت می یابند پس در شصت سال سه بار اتفاق
نوبان افتاد پس در ابتدا بیست سال اول مولد نبوی واقع شد و در انتهای بیست
سال دویم حضرت جبرئیل این بر سید مرسلین نازل شده و در اختتام بیست سال
سیوم فتح خیبر میسر شد و ایضا در همین مقدمه عمره واقع شد که منجر بسوی فتح
مکه شد و درین هنگام اسلام بدرجهٔ کمال و اتمام رسید و چون برج عقرب
را بیست پس منجمان استدلال ازان گرفتند که بادشاهی جماعه که ختنه میکنند
آخر خواهد شد و بر سائر مردمان غلبه و استیلا خواهند یافت و آن جماعه عرب
اند زیرا که ملک جماعه بود منقضی شده و اگر گفته شود که امام بخاری
رحمة الله علیه چگونه جائز دانست آوردن این حدیث درین مقام با وجود
آنکه او مشعر است بتقویت قول منجمان و کاهنان و مظهر است از اعتماد کردن
باحکام آن مفسدان جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمة الله علیه که بشارات
آمدن سرور کائنات از هر طریق و از هر فریق آمده بود از کاهن و منجم از محق و مبطل از
اجنبی و جنی و این از لطائف عجیبه است که قبل ازین هیچ عالم بکرد بیان این نکته
نزدیک نشده نه در عبارت و نه در اشارت فَقَالَ لَهُمْ پس گفت هرقل از برای
آن خواص دولت خود حِينَ سَأَلَهُمْ وقتی که پرسیدند آنها او را از سبب تغییر
شکل و هیئت و آن کلام سابق آنها که در ظاهر اخبار از تغییر صورت و شکل اما در باطن
سوال از سبب آن تغییر است إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ بدرستی که من دیدم امشب حِينَ نَظَرْتُ وقتیکه
فِي النُّجُومِ وَ مطالعه نمودم در ستارها مُلْكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ که بادشاهی
اهل ختنه بتحقیق ظاهر شده یا بادشاه اهل ختنه غالب و آشکارا شد و ملک بضم میم و سکون
لام است و بعضی بفتح میم و کسر لام نیز تصحیح نمودند و ختان بکسر خاء معجمه اسمی است ماخوذ از ختن
و آن عبارتست از پریدن پوستی که پوشیده میکند حشفه را تسمیی گفته که مراد آن سلطان بملک
ختان رسول آخر الزمان است و درین قول هرقل صاحب بود زیرا که در همان ایام ظهور غلبه افضل الانام
علیه و علی آله الصلوة و السلام بود و همان وقتی بود که رسول علیه السلام صلح بر حدیبیه همراه کفار قریش کرده بود

فقال لهم حين سألوه إني رأيت الليلة حين نظرت في النجوم ملك

ونازل شد بروی آیه کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا بعد ازان کفار قریش آن عهد را بشکستند
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فتح مکه شریفه کردند ومقدمه ظهور نیز ظهور است
واین ازجهة آن گفت که جماعة نصاری ختنه نمیکنند ومجتهدان دین اسلام اختلاف
کردند در ختنه کردن که آن واجب است یا سنت امام شافعی رحمة الله علیه میگوید
که واجب است وامام ابوحنیفه ومالک واکثر علما گویند که آن سنت است فضل گفته
که ختنه کردن واجب است زیرا که پوست قلفه نجاست را بند میکند در داخل قلفه پس ادا
نماز صحیح نمی شود وامام فخرالدین رازی آورده که حکمت در ختنه آنست که حشفه قوی
الحس است پس وقتی که او مستور بقلفه باشد لذت مباشرت قوی میباشد ووقتی
که قلفه بریده شود پس حشفه سخت میشود وازان سبب لذت مباشرت ضعیف میشود
وهمین تقلیل لذت وشهوت مناسب شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
زیرا که بریدن از اصل افراط است چنانچه مانویه میکنند وباقی ماندن قلفه تفریط است
چنانچه جماعة نصاری وبعضی مشرکین میکنند پس عدالت در ختنان است فَمَنْ
يَخْتَتِنُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ پس کیست که آن ختنه میکند ازین جماعه وگروه که درین
عصر وزمان موجود اند پس مراد از امة درینجا اهل عصر اند واما در جای که بعد ازین
خواهد گفت بذا ملک الامة پس مراد از امة خاص اهل عرب اند پس فَقَالُوا
لَيْسَ يَخْتَتِنُ اِلَّا الْيَهُودُ پس گفتند آن خواص دولت وارکان شوکت که ختنه
نمیکند هیچکسی مگر جماعة یهود واین سخن را موافق علم خود گفته اند فَلَا يُهِمَّنَّكَ
شَأْنُهُمْ پس غم واندوه ندهد ترا ومضطرب نکند ترا حال آنها زیرا که جماعة یهود بسیار
حقیر وذلیل اند وآین ازجهت آن گفته اند که یهود در بیت المقدس بسیار بودند
مع ذلک خوار وزار در زیر حکم نصاری بودند بخلاف مردم عرب که بسر خود بادشاه
بودند وذلیل در تحت حکم احدی نبودند اگرچه بعضی ازانها تابع بادشاه روم بود
مثل بادشاه غسان وَاكْتُبْ وبنویس اِلٰى مَدَائِنِ مُلْكِكَ بسوی شهرهای ملک
خود ومدائن جمع مدینه است وماخوذ از مدن بمعنی اقامت واجتماع بیت
فَلْيَقْتُلُوا پس باید که بکشند مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ هر کسی را که در میان آنها باشد
از جماعة یهود فَبَيْنَاهُمْ فِي أَمْرِهِمْ پس در یکوقتی ازاوقات آنها در فکر ومشورت خود

بودند و در بعضی روایات چنان هم بسیم آمده است هرقل آورده شد هرقل را و نام خضراتعیین نکرد بوجیل بردی از عرب از رسول او ملک غسان که فرستاده بود بآن مرد بسوی وی بادشاه غسان و بادشاه غسان همان صاحب بصری است که نام او حرث بن ابی شمر بود چنانچه در سابق گذشته و غسان بفتح غین معجمه و تشدید سین مهمله نام آبی است که نزد آن نازل شدند و سکونت در انجا اختیار کردند و از کتاب ابن السکن معلوم می شود که نام آن محرز عدی بن حاتم است و درین هیچ بعد نیست زیرا که دران هنگام عدی مذکور مشرف باسلام نشده و در زمره صحابه کرام داخل نشده بود یُخْبِرُهُ عَنْ خَبَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که خبر میداد آن مرد او را از حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه ابن اسحاق در روایت خود تغیر کرده و گفته که آن مرد گفت که در میان مایان بیرون شده است یک مردی که آن دعوی نبوت و رسالت مینماید و بعضی مردمان انقیاد و متابعت او اختیار نمودند و بعضی ازانها انفراد و مخالفت ازان ایشار نمودند پس درمیان ما جنگ و جدال و حرب و قتال برپای شد و من آنهارا در همین حال گذاشته آمدم فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ پس هرگاه پرسید آن مرد را هرقل از احوال رسول مقبول صلی الله علیه وسلم قال گفت هرقل از برای تابعان خود اِذْهَبُوْا بروید باین مرد مخبر را بسوی کوشه و کناره فَانْظُرُوْا پس به بینید اَمُخْتَتِنٌ هُوَ آیا او مختتن کرده شده است یا نه مَا لَا پس دیدند آن تابعان هرقل بسوی آن مرد پس دیدند که او ختنه کرده شده است فَنَظَرُوْا اِلَیْهِ پس دیدند آن تابعان هرقل بسوی آن مرد پس دیدند که او ختنه کرده شده است فَحَدَّثُوْهُ پس گفتند او را که بدرستی آن مرد ختنه کرده شده است وَسَاَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ و پرسید هرقل آن مرد را از عرب که آیا مردم عرب ختنه میکنند یا نه فَقَالَ پس گفت آنمرد در جواب آن سوال هُمْ یَخْتَتِنُوْنَ که آنمردم عرب تمامی ختنه میکنند و این کلام دلیل است بر انکه مردم عرب قبل از بعثت حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم ختنه میکردند و در بعضی روایات مختتنون بفتح تاء مثناة فوقانیه اول و کسر ثالث نیز آمده و در بعضی روایات مختونون نیز آمده فَقَالَ هِرَقْلُ پس گفت هرقل از برای خواص دولت خود هٰذَا این مردی که دعوی نبوت و رسالت در عرب مینماید مَلِكُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بادشاه این

جاعه عرب است قد ظهر که تحقیق ظاهر شده است اما این معنی آنوقتی است
که ملک بر صیغه صفة مشبه خوانده شود و اگر بضم میم و سکون لام خوانده
شود چنانچه در اکثر روایات آمده است پس معنی آن باشد که این بادشاهی
این جاعه عرب است که ظاهر شده و در بعضی روایات یملک بصیغه
مضارع نیز واقع شده و صاحب مطالع گفته که آن تصحیف است گویا ضمه میم
بآن متصل شده است پس تصحیف کرده شد بیار و امام نووی گفته که صحیح است
و معنی آنست که این مرد که دعوی نبوت میکند مالک خواهد شد این جاعه
عرب را و آنرد بدرستی ظاهر شده پس بنابرین تقدیر قد ظهر خبر بعد خبر است
ثم کتب هرقل پس ازان نوشت هرقل خبر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
را الی صاحب بروميه بسوی رفیقی که برای او در رومیه بود که نام او ضغاطر
بود و رومیه بضم را مهمله و سکون واو و کسر میم و تخفیف یا بشناه تحتانیه
مفتوحه مدینه است از ریاست روم که گفته شده بدرستی که او عاطر دیوار
او بیست و چهار کرده است وکان نظیره فی العلم و بود آن صاحب مشابه
و مانند او در علم و فراست و در فهم و خداقت وسار هرقل الی حمص
و سیر هرقل بعد از فرستادن مکتوب خود بسوی صاحب خود بسوی بلاد معمور
حمص که جای مسند سریر هرقل بود و حمص بکسر حا مهمله و فتح میم مشدده
شهریست در ناحیه شام مشهور و معروف و دران وقت حمص کلان از دمشق
بود و دران وقت دار ملک و ریاست و جای حکم و خلافت حمص بود
و فتح حمص بر دست حضرت ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه بود در سال
شانزدهم بعد از واقعه این قصه بده سال چنانچه در تاریخ آمده فلم یزم حمص
پس جدا نشد هرقل حمص را یعنی هنوز در بلده حمص بود و یرم بفتح یا بشناه
تحتانیه و کسر را مهمله هیت حتی اتاه تا آمد او را و رسید با و کتاب متن
صاحبه مکتوب و خط از طرف رفیق او که ضغاطر بود یوافق که موافقت
کرد آن مکتوب رأی هرقل فکر هرقل را علی خروج النبی صلی الله علیه
وسلم بر بیرون آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه نبی و برانکه تحقیق

باهما بوجه اتم واکمل داشتند بلکه در جهالت وضلالیت از انها فائق وزائد بودند
فَوَجَدُوهَا پس یافتند آن در ما را قَدْ اُغْلِقَتْ که بتحقیق بسته کرده شده اند آن
در ها وراه کریز بطرف بیرون نیافتند فَلَمَّا رَاَی هِرَقْلُ نَفَرَهُمْ پس هرگاه که دید
هرقل گریختن آنها از ان دعوت حق دَاَیِسَ مِنَ الْاِیْمَانِ ونا امید شد از ایمان آنها
یا نا امید شد از ایمان خود زیرا که آن هرقل چب ملک وریاست را وطبع حکمرانی
را مقدم بر اختیار واثیار راه رشد وهدایت کرد وبغرض او در دل آن مقربو دکه اگر
آن جماعه عظما راه ایمان وایقان را سلوک نمایند آن هم راه رشد وهدایت را اختیار
خواهد کرد تا بادشاهی وی مستمر او بقا یابد چون آن جماعه راه استکبار از حق اختیار
نمودند پس آن نیز از ایمان خود نا امید شد ونقط ایس قلوب از ملس است چنانچه اصل
در کلام الله واقع شده که حق سبحانه جل شانه فرموده اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ دِیْنِکُمْ
ودر نجا نیز بر اصل روایت آمده قَالَ گفت از برای خادمان خود رُدُّوْهُمْ عَلَیَّ پس
باز آرید آن سرداران را بر من پس آن خادمان آن سرداران را پس آوردند
وَقَالَ وگفت آن هرقل برای آن سرداران اِنِّیْ قُلْتُ مَقَالَتِیْ بدرستی من گفتم سخن
خود را اِنِفًا در همین ساعت یا در زمان نزدیک واین منصوب برحال است
اَخْتَبِرُ شِدَّتَکُمْ عَلٰی دِیْنِکُمْ در حالیکه من امتحان وتجربه میکنم سختی واحکام شما
بر دین شما که آن نصرانیت باشد واین جمله حال از ضمیر متکلم است واین بر تقدیری که مرفوع
خوانده شود واگر منصوب باشد چنانچه در صحیح روایت آمده پس تقدیر کلام چنان باشد
لِاَنِّیْ اختبر پس ان مقدره شد وحذف جرزان بسیار است فَقَدْ رَاَیْتُ پس بتحقیق
من دیدم احکام شما را در دین خود ودر کتاب تفسیر امام محمد بخاری رحمة الله علیه زیاده
کرده وگفته فقد رایت منکم الذی احبت حاصل آنکه غرض من از باعث شدن شما
برایان آن پیغمبر که از عرب ظاهر شده است امتحان وتجربه بود که آیا شما مردم بر دین
نصرانیت خود راسخ ومحکم هستید یا نی لکن الحال مقرر ومعلوم شد بمن که شما رسوخ
تام واحکام تمام بر دین خود دارید پس من الحال بسیار از شما راضی وخشنود شدم
فَسَجَدُوْا لَهُ پس سجده کردند آن جماعه عظما برای هرقل وَرَضُوْا عَنْهُ وخوشنود
شدند از وی پس هرقل رضا مخلوق را بر رضا خالق اختیار کرد فَکَانَ ذٰلِکَ

پس بود درین مذکور از حال هرقل آخر حال هرقل مراد آخر این قصه خاصه هست
یا اطلاق آخریت بر مذکور نسبت بعالم مصنف هست زیرا که از برای هرقل بعد ازین
قصه قصهاؤ دیگر بسیار واقع شده چنانچه بسوی بعضی ازان قصها اشارت در سابق
گذشته که هرقل بسوی تبوک فوجهائی بسیار براصحاب رسول مختار بسیار
بار برای جنگ وقتال فرستاده ورسول مختار مکتوب شریف خود از تبوک
بسوی وی دوباره باز ارسال فرمود وآن هرقل بخدمت رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم طلای احمر فرستاد که آن را رسول علیه السلام درمیان اصحاب
کرام قسمت نمود وابن اسحاق روایت کرده که هرگاه هرقل اراده کرد که از
شام بسوی قسطنطنیه انتقال نماید پس برای اهل روم گفت که ای
مردم روم یا اسلام همراه رسول علیه الصلوة والسلام اختیار کنید یا جزیه
قبول کنید یا برملک شام همراه وی صلح نمائید پس آنها ازین هرسه حرف
اباء آوردند وچون روانه شد استقبال بسوی زمین شام نمود وگفت
السلام موذع السلام علیک یا ارض الشام بعده ازانجا انتقال کرد ورفت
تا آنکه داخل شد در قسطنطنیه رواه صالح بن کیسان ویونس معمر
عن الزهری روایت کرده است این حدیث را صالح پسر کیسان ویونس
ومعمر از زهری یعنی این هرسه نفر موافقت کردند همراه شعیب در روایت
کردن این حدیث از زهری واین را اهل حدیث بمتابعت می نامند وفائده
او تقویت وتاکید هست وترجیح بکثرت راویان واین متابعت مقید هست
زیرا که نام متابع عنه مذکور شده که آن زهری هست واگر مذکور نمی شد هرآئینه فرد
از متابعت مطلقه می شد بدانکه این عبارت احتمال دو وجه دارد یکی آنکه امام
محمد بخاری روایت این حدیث ازسه نفر مذکور باسناد مذکور میکند که یا گفته اخبرنا ابو
الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا هولاء الثلاثة عن الزهری دویم آنکه روایت
کند این حدیث را ازان هرسه نفر بطریق دیگر چنانچه زهری در هرسه روایت
خود احتمال دارد که روایت کند از عبید الله از عبد الله بن عباس یا روایت
کند از غیر عبید الله واین بحسب احتمال لفظ هست اگرچه ظاهر اتحاد اسناد

آن مرد پیغامبر است یعنی هیچ شک و شبهه در نبوت و رسالت او نیست
و این عبارت دلیل صریح است بر آنکه هرقل و صاحب او هردو اقرار بحقیت
رسالت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم کردند لکن هرقل بر ان اقرار استمرار
اختیار نکرد چنانچه کلام لاحق ناطق است بآن اما صاحب او استمرار بر همان اقرار
کرد و در روایت ابن اسحاق آمده که هرقل دحیه کلبی را مع مکتوب شریف
آن عنصر لطیف بسوی ضغاطر فرستاد و گفت که اهل روم قول او را بسیار
اعتبار میکنند و دحیه کلبی آن مکتوب شریف را برداشته ضغاطر رساند
پس ضغاطر استلام آورد و لباس سیاه خود را دور انداخت و جامهای سفید پوشید
بعد ازان بیرون آمد بر اهل روم و آنها را دعوت بسوی اهل اسلام کرد پس بر
خواستند آن مردم شومی وزدند او را تا آنکه او را کشتند و بقتل رسانیدند
و از انجا دحیه کلبی باز رجوع بسوی هرقل کرد و حقیقت حال ضغاطر را با و ظاهر
کرد پس هرقل در جواب گفت که من قبل ازین بتو گفته بودم که ما از مردم روم
میترسیم پس الحال بچشم خود مشاهده کردی که با ضغاطر چه معامله کردند با وجود انکه
او در نظر آنها از من بزرگ تر بود پس ازین معلوم شد که احتمال دارد که صاحب
رومیه که در اینجا مبهم ذکر کرده ضغاطر باشد لکن بعضی گفته اند که دحیه هرگز بر هرقل
اقدام نکرده بمکتوبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه فرستاده بود بلکه اقدام
کرد بروی بمکتوبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک باو فرستاده بود پس
بنا برین تقدیر احتمال دارد که از برای ضغاطر دو قضیه واقع شده باشد یکی انکه ابن ناطور
نقل کرده و در میان آن نیست که ضغاطر اسلام آورد و کشته شد و دیگر آنکه ابن اسحاق
ذکر کرده و در میان آن مذکور است که او اسلام آورد و قتل شد و الله اعلم فَاَذِنَ هِرَقْلُ
پس اذن داد هرقل و اذن بقصر همزه است و در بعضی روایات بمد است و برین تقدیر
معنی آن باشد که آگاه کرد هرقل لِعُظَمَاءِ الرُّوْمِ برای سرداران روم فِی دَسْکَرَةٍ لَهُ
در درآمدن در دسکرة که برای وی بود و دسکرة بفتح دال مهمله و کاف و سکون
سین مهمله قصری را گویند که گرداگرد او خانها از برای خادمان و تابعان باشند گویا هرقل اول داخل و برای سرداران
روم اذن داد که دران خانها داخل شوند بعد ازان درهای آن خانها بر ان سرداران بسته کرد پس

رفیع بر سر آنها نگاه کرد و مخاطبه کرد با آنها آنچه در حدیث مذکور است و این کار
از جهة آن کرد که مبادا آن قوم همراه او آن معامله نمایند که قوم صفاطر بضفاطر نمودند
بخصوص که آن قصر در بلدهٔ حمص بود وَاَمَرَ بِاَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ پس امر کرد بدرهای
او پس بسته کرده شدند آن درها ثُمَّ اطَّلَعَ پس ترنگاه کرد او از بالا بسوی آن عظما چنانچه
تقریر آن گذشت فَقَالَ پس گفت یَا مَعْشَرَ الرُّوْمِ ای جماعت روم یعنی ای مردم
و معشر بفتح میم و سکون عین مهمله و فتح شین معجمه عبارت از جماعة است که شان
آنها یک باشد چنانچه آدمیان یک معشرند و جنیان یک معشر و انبیاء کرام علیهم
السلام یک معشرند هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ آیا هست برای شما هشمار رغبت
در رستگاری و در راه راست که رساننده باشد بمطلوب و گفته اند که لفظی نیست مثل
لفظ فلاح که جامع تر برای خصائل حسنه زیاده ازان باشد و رشد بضم راء مهمله و سکون
شین معجمه و بفتح آن هر دو آمده وَاَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ و آیا هست برای شما میل
در انکه ثابت و باقی باشد ملک شما و این از جهة آن گفت که استمرار بر کفر سبب
زوال ملک است فَتُبَايِعُوا هٰذَا النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بیعت بکنید و اطاعت
نمایید این پیغمبر آخر الزمان را که در عرب ظاهر شده یعنی اگر میخواهید که ملک و ریاست
و حکم و سیاست از شما باقی باشد و راه رشد و هدایت دریابید پس پایند بملکی متابعت
این رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که در عرب ظاهر شده خبر نمایم و بسوی ایمان آریم
که بتحقیق آن پیغمبر برحق است و در بعضی روایات تُبَايِعُوا بدو تاء مشاة فوقانیه تصحیح شده
و در بعضی بنون نیز آمده و لکن در مشهور بیک تاء مشاة فوقانیه وارد شده و در
بعضی روایات لهذا النبی بذکر لام آمده لکن مشهور بحذف لام است فَحَاصُوا پس
گریختند و نفرت نمودند حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ مثل گریختن خرهای وحشی اِلَى الْاَبْوَابِ
بسوی درهای آن خانها و حاصوا بجاء مهمله و صاد مهمله آمده و در بعضی روایات بجیم
بدل حاء مهمله واقع شده و معنی هر دو یک است و ابو زید گفته که حاص بجاء مهمله بمعنی
رجع است و بجیم بمعنی عدل و حمر بضم حاء مهمله و ضم میم جمع حمار است و وحش بضم واو
است و اضافت حمر بسوی وحش از قبیل اضافت موصوف بصفة است و تشبیه
آنها بخرهای وحشی از جله بهایم ازان جهت نمود که در جهل و عدم فطنت مناسبت

است و صالح امام عالم و ماهر در علم حدیث بود و او ملاقات کرده است
جماعتی را از اصحاب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مع ذلک تلمیذ
امام زهری شده و تلقین علم از او کرده و شروع تعلم نموده در وقتی که
عمر او نهصد سال رسیده بود و کنیت او ابو محمد و بعضی گفته اند ابو حارث
غفاری بکسر غین معجمه و تخفیف فا در دوسی مرفی بود در سال یک صد
و شصت و نیف وفات یافت و یونس پسر یزید که ما خود زیاده است
و معمر بفتح هر دو میم که در میان آنها عین ساکنه مهمله است و احوال
این در ما تقدم گذشته

کتاب الایمان

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الایمان یعنی این کتابیست حاضر فی الاذهان ثابت است در
بیان ایمان و ایقان که جمیع اعمال صالحه فروع و اغصان اوست و او است
موجب شرافت نوع انسان از جمیع انواع اکوان لهذا خالق مستعان در ذم
کافران بایه کریمه قرآن فرمود اولئک کالانعام بل هم اضل و ایمان
در لغت عبارت است از مطلق تصدیق و کرویدن و در شرع شریف
عبارت است از تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار که از جانب
پروردگار جل شانه آورده که آن همه حق و ثابت اند و انکر گفته شود که
تکلیف شارع بایمان چگونه صحیح شد و حال آنکه لازم است که مکلف به
از افعال اختیاریه باشد چنانچه در موضع خود محقق شده و شک
نیست که تصدیق از کیفیات نفسانیه است نه از افعال اختیاریه
جواب انکه تکلیف بآن از جهة صرف قوی و آلات است و رفع
موانع و اشکالات و ترتیب مقدمات در تحصیل آن کیفیت و مباشرت
اسباب اختیاریه که مفضی بآن کیفیت باشند و بعضی گفته اند
که تصدیق فی ذاته امر اختیاری است زیرا که او عبارت است
از نسبت کردن صدق بسوی مخبر از جهت اختیار و اگر نسبت صدق
بسوی مخبر بی اختیار واقع شود در دل او را تصدیق نمی نامند

وتفصیل این مقام در علم کلام است **بدانکه** محب باری امام محمد بخاری رحمة الله
علیه مرتب کرد کتاب خود را بترتیب فائق و ترتیب رائق که احدی سبقت بردی
درین باب نکرده پس مقدمه کتاب بیان کیفیت ابتدا وحی نموده زیراکه وحی موقوف
علیه است ازبرای جمیع عقاید یقینیه و قواعد دینیه بعد ازان آغاز کرد بکتاب ایمان بعد
ازان بکتاب صلوة بعد ازان بکتاب زکوة بعد ازان بکتاب حج بعد ازان بکتاب
صوم از جهة رعایت ترتیبی که در قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وارد شده
در حدیث بنی الاسلام علی خمس الی آخره واگر گفته شود چه سر است که این فرائض خمسه
در حدیث مذکور به ترتیب سابق وارد شدند جواب آنکه اول رسول علیه السلام ابتدا
و آغاز بایمان کرد زیراکه او اساس جمیع سعادات است و اساس جمیع عبادات بعد ازان
ابتدا بصلوة کرد زیراکه صلوة عماد دین است و فرق درمیان مسلم و کافر ترک صلوة
است و ایضا حاجت بسوی صلوة اشد و ازید است زیراکه او در هر روز پنج بار مکرر
می شود پس ازان ابتدا بزکوة کرد از جهة آنکه او در اکثر مواضع کتاب الله قرین صلوة
در ذکر آمده یا ازبرای آنکه زکوة قنطره اسلام است بعد ازان بحج شروع نمود زیراکه
تغلیظات بسیار و تهدیدات بیشمار در ترک آن وارد شده چنانچه حق سبحانه جل شانه
فرموده وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و چنانچه در حدیث مبارک وارد شده
قلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا و ایضا حج بعد از وجوب ساقط بدل نمیشود بلکه او
آن واجب است یا بمباشرت یا باستنابت بخلاف صوم که او بعد از وجوب به بدل
ساقط میشود و در بعضی روایات ذکر صوم مقدم بر ذکر حج آمده و بنا وضع کتب فقهیه
بر وی است و وجه وی آنست که صوم در هر سال مکرر میشود بخلاف حج که وی فرض
العمر است و دیگر آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه اجناس را بکتب و انواع را بابواب
ممتاز گردانید تا مابه الاشتراک و مابه الامتیاز درمیان احادیث رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم معلوم و مفهوم گردد بعد ازان در ابتدا هر کتاب ابتدا و آغاز بسمله
نمود از جهة امتثال و اقتفا بقول رسول کریم صلی الله علیه وسلم که فرموده کل امر ذی
بال لم یبدء باسم الله فهو اجزم و ذکر بسمله در ابتدا کتاب اگرچه کافی بود لکن مکرر کرد
در ابتدا هر کتاب تا اعتصام بسنت و امتثال بحدیث بروجه اکمل حاصل آید و تا تبرک

زیاده نربوجود آید وقول النبی صلی الله علیه وسلم و در بیان قول پیمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که فرموده بنی الاسلام علی خمس یعنی بنا کرده شد اسلام بر پنج چیز و هو
و آن ایمان قول گفتن است و اقرار کردن است بزبان و فعل و کار کردن است
موافق آن و اگر گفته شود که ایمان عبارت است از اعتقاد کردن بجنان و اقرار کردن بزبان
و کار کردن بارکان بلکه اول اصل است پس مصنف چرا ذکر او ترک کرد جواب آنکه
تصدیق در ایمان معتبر است باتفاق جمیع علماء راسخین و هیچکسی در وی نزاع نکرده
و باعتبار اقرار و افعال مختلف فیه است لهذا امام محمد بخاری رحمه الله متنازع فیه را
ذکر نموده و متفق علیه را ترک کرد یا آنکه مراد از فعل عام است که شامل افعال جوارح
و فعل قلب باشد لکن وارد میشود برین جواب آنکه برین تقدیر حاجة بذکر قول نبود
زیرا که او نیز فعل لسان است بدانکه مذهب سلف آنست که ایمان اعتقاد است
بجنان و قول است بلسان و عمل است بارکان و مراد آنها آنست که اعمال داخل
یا شرط اند در کمال ایمان نه در نفس آن و ازینجا ممکن شد برای آنها قائل
شدن بانکه ایمان زیادت و نقصان قبول میکند چنانچه می آید و مرجیه گویند که
ایمان عبارت از اعتقاد است بدل و اقرار بزبان پس بس و کرامیه گویند که ایمان
عبارت از نطق لسان است بشهادتین پس بس و معتزله گویند که ایمان عبارت
از اعتقاد و قول و اعمال است و فرق درمیان قول سلف و معتزله آنست که سلف
اعمال را شرط در کمال ایمان میکنند و معتزله شرط در صحت وی و این همه چیزها
که گفتیم نظر باعتقاد است و اگر نظر بخلق کوییم پس نزد ما ایمان ایمان اقرار است پس بس
پس هر کس که اقرار بشهادتین بزبان کرد پس ما ایمان بروی احکام ایمان در دنیا جاری
میکنیم و هرگز حکم بکفر او نمیکنیم مگر وقتیکه آن اقرار مقارن شود بیک فعلی که دلالت بر
کفر وی نماید چنانچه سجده کردن از برای صنم و اگر آن فعل دلالت بر کفر نمیکند بلکه بر
فسق دلالت میکند پس آن نزد اهل سنت و جماعت مؤمن است و اگر کسی ازینها حکم
میکند بسلب ایمان ازوی پس مراد آنست که آن مؤمن کامل نیست و یزید و ینقص
و ایمان زیاده میشود و کم می شود و درین مسئله نیز اختلاف است پس مذهب سلف
آنست که ایمان زیاده و نقصان قبول میکند و اکثر متکلمین ازین منکر اند و گویند که اگر

نمیکند زیادت و نقصان را پس آن شک و کفر باشد و محققان از متکلمین گویند
که نفس تصدیق زائد و ناقص نمی شود و با عتبار ثمرات و خصال زائد و ناقص میشود لکن
مختار آنست که نفس تصدیق نیز زائد و ناقص می شود بکثرت نظر و وضوح ادله
و لهذا ایمان صدیقین قوی از ایمان سائر مؤمنین شد چنانچه در حدیث مبارک
وارد شده و آنرا ایمان ابی بکر یا ایمان الامة لرجح ایمان ابی بکر و ایضا اگر نفس تصدیق
متفاوت نمی بود پس لازم می آمد که ایمان انبیاء کرام علیهم السلام و ایمان عامهٔ مؤمنان
مساوی باشد پس قول سلف راجح شد و همین قول منقول است از سفیان ثوری
و مالک بن انس و اوزاعی و ابن جریج و معمر و شافعی و ابن راهویه و ابی عبید و غیره
از امامان دین متین امام بخاری رحمة الله علیه گفته که من ملاقات کردم هزار نفر
از علماء ثابتین و فضلای راسخین پس ندیدم هیچ یکی را از انها که اختلاف کند در انکه
ایمان زائد و ناقص میشود بلکه جمیع انها متفق بران بودند که ایمان قبول زیادت
و نقصان میکند و سفیان بن عیینه گفت برای برادر خود که ابراهیم نام داشت کہ
ایمان ناقص می شود پس آن برادر گفت که این سخن را بزبان نیار پس سفیان
گفت والله که ایمان ناقص میشود تا بحدی که از وی یک ذره نماند و ربیع
گفت شنیدم من از شافعی که میگفت الایمان قول و عمل یزید و ینقص و بعضی
محققین گفته اند که در میان قول اهل حدیث و اهل سنت مغائرت نیست زیرا که
امتثال اوامر و اجتناب نواهی با تفاق جمیع علماء جزء از کمال ایمان هست نه از
ماهیت آن پس نزاع لفظی شد نه حقیقی و همچنان اختلاف در زیادت ایمان و
نقصان آن و اختلاف در اقتران ایمان بنیت و اختلاف در خلق ایمان
و عدم خلق آن و اختلاف در تفضیل ملک و بشر لفظی است نه حقیقی چنانچه در موضع خود
از کتب کلامیه مبسوط شده اند و امام محمد بخاری رحمة الله علیه عادت خود بران قرار داده
که بر ترجمهٔ باب استدلال میکند بانچه بروی ظاهر شده باشد از آیات و اخبار و آثار
و اقوال علماء صالحین رحمة الله علیهم اجمعین چنانچه در سابق گذشته پس بنا بر عادت
خود در ین مقام گفت قال الله عز و جل گفت خدای که غالب و بزرگ است
لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ یعنی تا زیاد کرد خدای تعالی طمانیت در دل مؤمنان

زیاده شوند آن مؤمنان از روی ایمان همراه ایمان آنها که قبل ازین داشتند
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وزیاده کرده بودم آن اصحاب کهف را از روی هدایت
وشک نیست که هدایت نفس ایمان است وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى
وزیاده میکند خدای تعالی آنکسان را که راه هدایت یافتند از روی هدایت حاصل
انکه زیاده میکند خدای تعالی مؤمنانرا از روی ایمان وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ وآنکسانیکه راه رشد و هدایت یافتند زیاده میکند خدای
تعالی آنها را از روی هدایت و میدهد آنها را تقوی آنها یعنی حق تعالی بیان کرده
است برای آنها آنچه پرهیز نمایند آنها از ان چیزها حق تعالی معاونت مینماید همراه
آنها تا بر تقوی خود محکم بمانند یا آنکه حق تعالی جزا تقوی با آنها خواهد داد وَيَزِيدُ الَّذِينَ
آمَنُوا إِيمَانًا و میزاید زیاده شوند آن کسانی که ایمان آوردند از روی ایمان
وقوله وفرمودن خدای تعالی اینکه زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا اول آیه کریمه چنان است واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول
ایکم زادته هذه ایمانا یعنی وقتیکه نازل کرده میشود یک سوره پس بعضی از منافقان
آن کسی است که میگوید از روی انکار و استهزا که کیست از شما که زیاده کرده
است او را این سورت از روی ایمان و ایقان زیرا که ایمان آنها باین سورت
وانچه در ضمن اوست منضم میشود همراه ایمان آنها که قبل ازین بود و تغییر مصب عبارت را
بهر برای مجرد تفنن است وقوله فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا پس بترسید ای جماعه مؤمنان
از ابی سفیان و یاران او پس زیاد کرد آن قول نعیم بن مسعود آنها را از روی ایمان
وقوله وفرمودن خدای پاک وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا و زیاده نکرده آنچه
از مخاوف و اهوال دیده بودند مؤمنان را بایمان زیاده نکرد قول منافقان مؤمنان را مگر از روی
ایمان و اذعان و گردن نهادن و در عطف تسلیم بر ایمان دلیل است بر انکه تسلیم خارج از
ایمان است زیرا که معطوف مغایر معطوف علیه میباشد و این جمیع آیات قرآن مصرح زیادت
ایمان اند و ما ثبوت نقصان آن پس از جهة آنست که هر انچه قابل زیادت باشد البته آن قابل نقصان
نیز بالبدیهة میباشد پس تقریب تمام شد و بعضی منصفین گفته اند که مراد از زیادت ایمان در آیات
مذکوره احکام و ثبات بر ایقانست وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ مِنَ الْإِيمَانِ

ودوستی کردن خدا تعالی و دشمنی کردن در خدا از ایمان است و این لفظ حدیث است
که پیروان آورده اند است اورا ابو داود از حدیث ابی امامه و ترمذی از حدیث معاذ
پس اعرض مصنف خواهد آورد که آیه الایمان حب الانصار دو جه استدلال بحدیث مذکور
بر انکه ایمان قابل زیادت و نقصان است آنکه دوستی و دشمنی متفاوت بحسب زیادة
و نقصان میشوند و کتب عمر بن عبد العزیز و نوشت عمر پسر عبد العزیز پسر مروان
پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد مناف تابعی اموی و او از زمره علماء
صالحین و از جمله خلفاء راشدین که علماء و صلحا را جمع کردند بر خلافت و دیانت او
و بر وفور علم و فضل او و بر کمال زهد و عدل او امیر مؤمنان و شقیق مسلمان و گویند قبل
از خلافت و پیش از امارت منبع علوم و مدارک حضرت انس بن مالک و نبال وی
اتفاق کرده اند با نیاز او و نمود پسر او بوجه خوشتر گفت ندیدم من هیچکس را که نماز او
در افعال و اقوال شبیه تر باشد بنماز رسول با کمال از نماز این جوان با جمال و در سال
نود و نه متولی خلافت در ممالک ملک و ولایت شد و مدت خلافت او دو سال
و پنج ماه بود مثل خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس در همین مدت زمین
اهل اسلام را پر از عدل و انصاف نمود و ازین جهة اورا عمر ثانی می نامند سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته که خلفا پنج نفر اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی
الله عنهم و روایت کرده شده در روزی که عمر بن عبد العزیز متولی خلافت شد ناگاه
مردی که بر سر کوهها بز میچراند آمد و گفت کیست این مردی صالح که متولی خلافت
بر مسلمانان شده مردم گفتند که شما این سخن را از چه معلوم کردید گفت وقتیکه خلیفه
نیک قائم بر امور مسلمانان میشود گرگهای درنده همراه بزهای چرنده غرض نمیکنند و گاهی
چنین شده و ایضا در بعضی کتب آمده که در روزی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت یک
مرد چوپان از کوهستان کریه کنان آمد چون مردم سوال حال از وی استفسار
نمودند پس آن در جواب با حسن مقال گفت که امروز فردی از گرگها بر شخصی از بزها
تعدی نموده و او را بدرجه هلاکت رسانیده و من از سبب آن بر نمی نالم بلکه ازان جهة
گریه و فریاد میکنم که خلیفه عادل و امیر کامل وفات یافته و اگر نه اینچنین بودی پس
گرگ را چه مجال بود که افتراس بزها را نماید و چون تحقیق کردند در همان روز عمر

بن عبد العزیز وفات یافته بود و امام احمد بن حنبل رحمة الله فرموده که در حدیث
شریف وارد شده ان الله تعالی یبعث علی راس کل مائة عام من یصلح لهذه الامة
وینها پس نظر کردیم در اول صد پس ناگاه آن عمر بن عبد العزیز بود و گویند بر پیشانی عمر
بن عبد العزیز اثر شکستگی بود از جهة آنکه او را دابه او بر روی او زده بود و حضرت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قبل ازین فرموده بود که از اولاد من یک مردی پیدا
خواهد شد که بر روی وی اثر شکستگی باشد و او پر میکند زمین را بعدل و انصاف و آن
مرد عمر بن عبد العزیز بود زیرا که مادر او حفصه دختر عاصم پسر حضرت عمر رضی الله عنه بود
و عمر بن عبد العزیز در بلد حلوان مصر تولد یافت و در دیر سمعان کردیه از دیهات حمص
بسنه وفات یافت و روز جمعه پنج شب از شهر رجب مانده بود نه در سال یکصد
و یک وفات یافت و بود نزد وی موهای مبارکه و ناخنهای متبرکه از رسول صلی
الله علیه وسلم پس وصیت کرد که آنها را در کفن او مندرج کرده همراه او دفن نمایند پس
آن وصیت را اولادان او باتمام رساندند و آن کار را بسرانجام نمودند و ابو عبد
وسالک یوسف پسر مالک روایت کرده که وقتی که مایان خاک را بر قبر میکردیم
بر قبر عمر بن عبد العزیز ناگاه یک ورق از آسمان بر ما جماعهٔ حاضران افتاد پس ناگاه
در وی نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا امان من الله لعمر بن عبد العزیز من
و عمر وی چهل سال بود و فضائل و مناقب وی بسیار هست و وهب بن منبه گوید که
اگر درین امت مهدی باشد پس بی شک آن عمر بن عبد العزیز هست ابو علی
عدی بسوی عدی پسر عدی بفتح عین جمله سید جلیل القدر و جمیل الاثر بود و او به
فرود کندی جزری تابعی بود و او عامل از جانب عمر بن عبد العزیز بر جزیره و موصل
بود لهذا کتاب خود بسوی وی فرستاد و ازین معلوم شد که عدی از صحابه کرام
نبود زیرا که هیچ یکی از اصحاب کرام تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز نمانده و امام
بخاری رحمة الله علیه گفته که عدی سردار اهل جزیره هست و ابو عبد الله احمد بن حنبل گفته
که عدی بدرجهٔ رسیده هست که از مثل آن سوال کرده نمیشود و در سال یکصد و بیست
وفات یافت ان للایمان فرائض بدرستی برای ایمان فرضها اند و در معظم روایات
چنان ثابت شده که للایمان علام و فرائض منصب بنابرانکه اسلام ان باشد و در

روایت ابن عساکر آمده ان الایمان فرایض ومعنی آنست که برای ایمان اعمال مفروضه
اند و شرایع و عقائد دینیه مقطوعه و حدود و دا و منهیات ممنوعه و سننا و طرق
مندوبه و باین تفسیر از جهة آن کردیم تا تکرار لازم نیاید و تا شامل شود اعتقادیات
و اعمال و ترک را واجب باشند یا مندوب فمن استکملها استکمل
الایمان پس هر کس که کامل کرد آن مجموعه را کامل کرد ایمان را و من لم یستکملها
لم یستکمل الایمان و هر کس که کامل نکرد آن مجموعه را کامل نکرد ایمان را فان اعش
پس اگر زنده ماندم فسابینها لکم پس زود است که بیان خواهم کرد آن مجموعه را
برای شما به بیان واضح مفصل که در فهم هر یک بیاید و اگر گفته شود که تا خیر بیان از
وقت حاجت جائز نیست جواب بعد از تسلیم عدم جواز آنکه مراد آنست که اگر
من زنده ماندم پس فروع آنها برای شما بیان خواهم کرد نه اصول آنها زیرا که
اصول یا آنها معلوم بود یا آنکه مراد آنست که ایمان بر سبیل اجمال شما را معلوم
است و اما بر سبیل تفصیل پس بعد از فراغ بشما بیان خواهم نمود و دران وقت او
مشغول بود بکاری که آن اهم از ین بیان بود حتی تعملوا بها تا آنکه شما عمل کنید
بآن مجموعه و ان امت و اگر مردم من فما انا علی محبتکم بحریص پس
نیستم من بر صحبت شما حریص کننده و غرض ازین اثر آنست که عمر بن عبد العزیز
نیز قائل بزیادت و نقصان ایمان بود زیرا که گفته است استکمل و لم یستکمل
و گرمانی گفته و این بر یک روایت مسلم است و اما بر روایت اخری پس
در خیر رفع است زیرا که او گردانیده است ایمان را غیر فرائض لکن بعضی گفته
اند که مشعر بین تقدیر بزیادت و نقصان ایمان قول اوست فمن استکملها
الخ و من لم یستکمل الخ و قال و فرمود ابو هیثم علیه السلام حضرت ابراهیم
خلیل الله علیه السلام دوی آنست که رب جلیل حبیب جمیل را باتباع ملت و دین
او امر فرموده و گفت ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا و لکن لیطمئن قلبی
یعنی و لیکن تا ارام گیرد دل من اول آیه کریمه چنان است و اذ قال ابراهیم رب
ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی یعنی یا و لکن تا
محمد صلی الله علیه وسلم وقتی را که گفت حضرت ابراهیم که ای پروردگار من بنما

وشرائط

مرا بچشم سر که چگونه بقدرت کاملهٔ خود زنده میکنی مردها را فرمود حق جل
وعلی شانه ای ابراهیم آیا تو تصدیق نیاوردی که من بقدرت کاملهٔ خود زنده میکنم
مردها را حضرت ابراهیم گفت که آری تصدیق باین برسبیل یقین آوردم
که شایبهٔ ریب و شبهه دران نیست ولکن این سوال ازان جهت نمودم
که تا بمشاهده آن آرام و اطمینان گیرد دل من یعنی علم من اندرجه است بر حال
ایقان بر بسیط مشاهده و عیان ترقی یابد و علم الیقین بعین الیقین گردد
و این از جهت آنگفته بود که آن حضرت دار دین متین وقت خواست
با نمرود لعین گفت که پروردگار من بقدرت کاملهٔ خود زنده میکند
مردها را و می میراند زنده را پس آن لعین گفت من هم زنده می کنم
و می میرانم پس طبیعه دو نفر اسیر را از زندان و یکی را از القتل
بقتل رسانده دیگری را رها کرد حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام
فرمود که خدای من بقدرت کاملهٔ خود این مقتول را زنده میکند
و اگر تو در دعوی ربوبیت خود محق هستی پس این مقتول را
کن چون آن کافر لعین ازان عاجز و مبهوت شد گفت ای ابراهیم
تو بچشم خود دیدی که خدای تو مرده را زنده میکند پس حضرت ابراهیم علیه
السلام فکر کرد که اگر گوید آری بچشم خود دیدم کذب و دروغ می شود و اگر
گوید که ندیدم البته آن کافر در حجة مغلوب نمیشود لهذا انتقال بسوی حجة دیگر
نمود و گفت ان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب یعنی
بدرستی خدای تعالی می آرد آفتاب را از جانب مشرق پس اگر تو در دعوی ربوبیت
صادق هستی پس بیار تو آن آفتاب را از جانب مغرب فبهت الذی کفر پس متحیر
و پریشان شد آن کافر لعین چون ان مباحثه منقضی شد پس حضرت ابراهیم این سوال
از پروردگار نمود چنانچه حق تعالی در کلام الله بیان کرده و این قصه منقول از بعضی تفاسیر
است و مقصود امام محمد بخاری رحمة الله علیه از آوردن این قول آنست که
ازین قول حضرت ابراهیم معلوم می شود که ایمان قابل زیادت و نقصان هست زیرا که
مرتبهٔ اطمینان حاصل بمشاهده و عیان حاصل آید اقوی و علی هست از مرتبهٔ استدلال و اتقان

واگر گفته شود که مناسب آن بود که امام محمد بخاری رحمة الله علیه این آیه کریمه را متصل
بآیات سابقه ذکر میکرد پس وجه چیست که این آیهٔ کریمه ازان ایات مبارکه جدا کرد
جواب انکه آن آیات برسبیل تصریح دلالت بر زیادت ایمان میکردند و این آیت
مبارکه برسبیل التزام دلالت میکند لهذا جدا ذکر کرد تا اشعار و تنبیه باین فرق حاصل آید
وقال معاذ رضی الله وگفت حضرت معاذ رضی الله عنه برای مردی از برادران خود
(معاذ بضم میم و ذال معجمه پسر جبل بکسر عمرو پسر اوس ابو عبد الرحمن انصاری خزرجی مدنی
بود و او در اسلام داخل شد در حالیکه عمر او بشرده سال رسیده بود و در عقبه ثانیه همراه هفتاد
نفر کبار از جماعهٔ انصار در خدمت رسول مختار حاضر شده بود و در جمیع جنگها همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده و رسول محمود در میان آن مرد محسود و عبد الله بن
مسعود عقد مواخات نمود و حضرت انس بن مالک فرمود که در عصر رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم چهار شخص جمع قرآن نمودند ابی پسر کعب و معاذ پسر جبل و زید پسر ثابت و ابو
زید انصاری رضی الله عنهم و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اعلمکم بالحلال والحرام
معاذ بن جبل و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم او را فرستاد بسوی یمن که دار امن و یمن
ست تا دعوت کند آن مردم ولایت را بسوی اسلام و هدایت بعد ازان بر وفق
شریعت غرا، و ملت حنیفیه بیضا، احکام و مخاصمت را بفصال و قضا نماید و او از ایشان
جمع صدقات نموده بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم میفرستاد و بعد از ان
رسول مقبول آن صدقات را در میان مصارف و مستحقین قسمت میکرد و او یکی از ان
شش نفر ست که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فتوی میدادند سه نفر از
مهاجرین بودند و آنها عمر و عثمان و علی بودند و سه نفر از انصار بودند و آنها ابی بن کعب
ثعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بودند و روایت کرده شد از وی احادیث
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و پنجاه و هفت حدیث که از جمله آنها
امام محمد بخاری رحمة الله علیه پانزده حدیث در صحیح خود روایت کرده است و در
طاعون عمواس در سال شرده هم وفات یافت و عمر وی سی و سه سال بود
و عمواس نام دیه ست که در میان رمله و بیت المقدس واقع ست و نسبت طاعون
بسوی وی از انجهت واقع شده که ابتداء طاعون و وبا در ان زمان از ان دیه شده بود

بخاری از معاذ روایت کرده

بنشین همراه ما یان فوقون ساعة که ایمان آریم یک ساعة و این عبارت
ملحن نیست که حمل کرده شود بر نفس ایمان زیرا که حضرت معاذ رضی الله عنه قبل
ازین مومن بود پس مراد بر زیادت ایمان است و معنی آنست که حضرت معاذ گفت
برای آن برادر خود که بیا تا یک ساعت با یکدیگر صحبت کنیم و ذکر نمائیم و لیاقتهای
بسیار که دلالت بر وجوب ایمان کنند تا بذکر آنها ایمان زاید و قوی شود و تمام
نور حمة الله علیه گفته که معنی این کلام آنست تا مذاکره کنیم در کار نیک و احکام
آنرا و در بعضی نسخ زیرا که یا این عبارت از همین است و قال ابن مسعود و فرمود
عالم محمد عبد الله ابن مسعود پسر غافل این مجمد و فاضل که در زمان قدیم قبل
از حضرت خیر رضی الله عنه باسلام آورده بود و پیش از وی پنج نفر ایمان همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم آورده بودند و ششم وی بود و اول هجرت از مکه تشریف
بسوی حبشه کرده بود و باز بهجرت از حبشه بسوی مدینه مقدسه نموده بود و او
صاحب نعل رسول مقبول بود که هر وقتی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم استنجا
می شد آن نعل را می پوشید و وقتیکه میکشید حضرت عبد الله بن مسعود او را
نگاه میکرد و عالم کامل و مجتهد فاضل بود که اهل اصول قول او را مقدم بر قیاس مینماند
و هشت صد و چهل و هشت حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از وی
روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها هشتاد و پنج حدیث
در کتاب خود آورده و وی در آخر عمر اقامت در بلده کوفه اختیار نموده بود
و در همان بلده در سال سی و دو وفات یافت و بعضی گفته اند که بعد ازان باز بمدینه مقدسه
نموده بود و در مدینه مقدسه وفات یافت و در بقعه بقیع مدفون شد و نماز جنازه بروی
حضرت عثمان خواند و بعضی گفتند که حضرت زبیر بود و بعضی گفته اند حضرت عمار
بن یاسر جنازه خواند و از حضرت حذیفه بعضی مردم سوال کردند و گفتند که کدام شخص در
شکل و وقار و در صورت و سیرت مشابه تر است برسول مقبول صلی الله علیه وسلم
تا علم را از وی استفاده نمائیم حضرت حذیفه گفت آن عبد الله بن مسعود است و او صاحب
سر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و سواک او و نعل او بود و فرموده است حضرت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم خوشنود گردم برای امت خود آنچه خوشنود کند و ناپسند نمودم

ز نمود انچنانکه پسند نماید عبد الله ابن مسعود و او والی قضا و بیت المال در بلده کوفه
در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بود و صدر دران بلده در خلافت حضرت عثمان
بود لیقین الایمان کله یقین کردیدن است همه و تمام و موکد بلفظ کل میشود
نکر انچنانی که صاحب اجزا تا شد یا در حس یا در حکم پس ازین معلوم شد که برای ایمان کل
و بعض ثابت است پس قابل زیادت و نقصان شد و این اثر نصف حدیث است که
طبرانی اورا بسند صحیح روایت کرده است و بقیه او و لیصبر نصف الایمان آورده و مقصود
امام محمد بخاری رحمة الله علیه درین مقام ذکر ان اقوال است که بطریق اشارت دلالت
بر زیادت و نقصان میکند نه بطریق عبارت لهذا نصف اخیر ذکر نکرد زیرا که لفظ نصف
صریح در تجزیه است و ایضا ازین جهة نیاورد انچه روایت کرده است امام احمد
از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه که آن در دعا میگفت اللهم زدنا ایمانا و یقینا و
فقها و قال ابن عمر و گفت حضرت عبد الله پسر حضرت عمر پسر خطاب
قرشی عدوی و وی اسلام همراه پدر خود پیش از بلوغ آورده بود و او از
بعد شش نفر است که بکثرت روایت اخبار از رسول مختار معروف و مشهور
و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم بمقدار یک هزار و شش صد و سی حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة
الله علیه دو صد و پنجاه و یک در کتاب خود ذکر کرده و امام بخاری رحمة الله علیه
گفته که صحیح ترین اسانید آن است که امام مالک روایت از نافع و نافع از عبد
الله بن عمر کند و جابر رضی الله عنه فرمود که نبود در جماعة اصحاب عظام که سنت
رسول علیه السلام را بسیار متابعت و ملازمت نماید و در حضر و سفر از عبد الله بن عمر و او
بسیار مال را بر فقراء و مساکین صدقه میکرد بحدیکه گاه گاه در یک مجلس سی هزار
درهم خرج میکرد و بر جماعة متقین صرف مینمود و اجل مناقب و مفاخر وی آنست
که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شهادت بصلاحیت او دادند و گفتند ان عبد الله
رجل صالح و کمال زهد از دنیا و مقاصد آن و اجتناب از ریاست و توابع آن اختیار نموده بود
و هرگز گفته که هرگز برابر نمیکنم قول هیچکس را بقول عبد الله بن عمر زیرا که او بعد از رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم مدت شصت سال باقی ماند و بروی هیچ امری از امور دنیا

صحابهٔ کرام پوشیده نماند دوی در هیچ جنگی از جنگهاکه درمیان جماعهٔ مسلمانان واقع
شده حاضر نشده و او میگفت که من بر هیچ چیزی افسوس و غم نمیخورم که در دنیا از من
فوت شد مگر برانکه جنگ و قتال برفاقت حضرت علی کرم الله وجهه همراه جماعهٔ باغیه
ننمودم و حضرت جابر بن عبد الله فرموده که از مایان هیچکسی نبود مگر میل و رغبت بدنیا
خود مگر عبد الله بن عمر که او هرگز شائبه توجه بدنیا نکرد و تارفع گفته که وفات نیافت
عبد الله بن عمر آنکه در حیات خود هزار نفس در راه خدا آزاد کرد و یک سال پیش
از وحی متولد شده بود و در سال هفتاد و سه در مکه شریفه بعد از قتل ابن زبیر بشش ماه
وفات یافت و بعضی نه ماه گفته اند و عمری شصت و شش بود و وصیت کرد
که دفن کرده شود در حل پس حجاج ظالم منع کرد و دفن کرده شد بمقبره مهاجرین
و ذهبی طوی روایت کرده است از وی انه لم یبق بسیار از علماء کبار الا یتبع الجنائز
التقوی حقیقت و ماهیت تقوی را یعنی ایمان را زیرا که مراد از تقوی نکهد بهتر
خود هست از شرک و اعمال سیئه و محافظت نمودن بر اعمال صالحه و باین
صحیح شد استدلال مصنف بر زیادت و نقصان ایمان حتی یقع تا آنکه بگذارد
حاک انچیزی را که مضطرب و متردد شود فی الصدر در سینه او و حاک
کاف آمده و در بعضی نسخ مغاربه بحک بتشدید کاف آمده و در بعضی
حاک از محاکة آمده امام نووی گفته که ما حاک بتخفیف کاف عبارتست از چیزی
در دل آید و حقیقت او واضح نشود و در سینه تردد حاصل آید و ازین قول معلوم
میشود که بعضی از مؤمنان بکنه ایمان رسیدند و بعضی نرسیده اند پس ایمان
و در بعضی روایات بدل لفظ تقوی ایمان آمده و چون درین مقام مقصد ذکر آن اقوال
بطریق اشارت دلالت بر زیادت و نقصان ایمان کند پس امام محمد بخاری رحمة الله علیه آن روایت
ترک نمود و وارد شده است معنی قول ابن عمر نزد مسلم از حدیث نواس و نزد احمد از حدیث
و نزد ترمذی از حدیث عطیه سعدی که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم لا یکون الرجل من
حتی یدع ما لا بأس به حذرا لما به البأس لکن چون این حدیث بمقصود مقصد نداشت لهذا اکتفا بر اثبات
انتیا کرد و قال مجاهد و گفته است مجاهد بن جبر بکسر مفتوحه و با موحده ساکنه که امام اجل و امام اکمل
زمره مفسرین و جماعهٔ محدثین بود بفضائل مشهور و بفواضل منشور و جلالت و امامت او اتفاق علماء و اجماع

و در علم تفسیر و حدیث و فقه زاید و از طلب مال و منال و آمال زاهد مجاهد گفته که من یکبار
کردم قرآن مجید را بر حضرت عبد الله بن عباس سی بار و گفته اند که اعلم علماء تتبع
قرآن مجاهد است و در حالت سجده بمکه شریفه در سال یکصد و یک ختم یافت یعنی
گفت امام مجاهد در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه که فرموده شَرَعَ لَكُمْ راه پیدا کرد و مقرر
شان برای شما ای بندگان مِنَ الدِّينِ از دین و آئین مَا وَصّٰى بِهٖ نُوحًا آنچیزیرا
که مقرر کرده بود بآن چیزی حضرت نوح علیه السلام را وَالَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَالَّذِيْ وَصَّيْنَا بِهٖٓ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰٓى
یعنی وصیت کردیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم و حضرت نوح علیه السلام را بدین واحد
یعنی در دین تو و در دین وی هیچ تغایر و اختلاف نیست و مقصود مصنف از ایراد این
قول آنست که در شرع نوح علیه السلام و دیگر از انبیاء کرام ایمان زاید و ناقص هست این
مجاهد بحضرت نوح علیه السلام اکتفا نمود زیرا که اولا در کلام الله وی مذکور هست و باقی
را بر فهم سامع گذاشت تا از آیت لاحقه معلوم کرد اند و قول او و صیناک الی آخره
مقوله قول هست وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ و فرمود حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در بیان
قول حق سبحانه جل شانه شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا سَبِيْلًا وَسُنَّةً یعنی مراد از شرعت سنت
هست و مراد از منهاج سبیل و راه هست پس کلام از قبیل لف و نشر غیر مرتب هست
و در یعنی نسخها سنة و سبیلا آمده پس بنا بر این لف و نشر مرتب خواهد بود جوهری گفته منهج
راه روشن را گویند و همچنین منهاج و شرعة و شریعت و راه همین هست قول حق جل و علا
شانه که فرموده لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا و شریعت آنچیزی هست که حق تعالی
مشروع کرده هست برای بندگان خود از دین و آئین و اگر گفته شود که آیت سابقه
دلالت بر اتحاد شرائع جمیع انبیاء میکند و این آیت دلالت میکند که شریعت
هر فرد از انبیاء مختلف هست پس توفیق در میان دو آیه کریمه چگونه حاصل شود
جواب آنکه مراد از آیه اولی اتحاد در اصول دین هست و مراد از آیه ثانیه اختلاف در
فروع دین هست و شک نیست که زیادت و نقصان ایمان از جمله اصول هست پس
ثابت شد که ایمان در جمیع شرائع زاید و ناقص هست وَدُعَاءُكُمْ اِيْمَانُكُمْ یعنی
تفسیر کرده هست ابن عباس رضی الله عنهما دعا را بایمان در آیه کلام الله که حق تعالی
فرموده قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چه اعتداد

واعتبار نمیکند بشما ای جماعه مؤمنان اگر نمی بود ایمان شما خدا و حق سبحانه خلل شما نه که
وی اهتمام واعتبار بجماعه کافران نکرده واگر ایمان مؤمنان نمیبود هرآینه بانها نیز اعتداد
واعتبار نمیکرد پس معلوم شد که اطلاق دعا که از جمله اعمال هست بر ایمان صحیح شد پس
قول ایمان عمل نیز صحیح شد و ایضاً دعا زاید و ناقص میشود پس معلوم شد که ایمان زاید
و ناقص میشود **بدانکه** در اکثر نسخ صحیح بخاری در اینجا واقع شده باب دعاکم ایمانکم
تا آخر حدیث واین غلط فاحش هست وصواب آنست که ما ذکر نمودیم که آن نسخه و دعاکم
ایمانکم هست زیرا که او را تعلق بما نحن فیه نیست و ایضاً در ترجمه باب گفته هست قول
النبی صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس وتا حال آن حدیث مبارک مذکور نشده
بلکه بعد ازین ذکر خواهد کرد و ایضاً درین هنگام حدیثی که بعد ازین مذکور شده موافق ترجمه
باب نمی ایدو در بعضی نسخها دعاکم ایمانکم بغیر از لفظ باب و واو آمده و ممکن هست
توجیه نسخه مشهوره بانکه چون حضرت عبدالله بن عباس تفسیر دعا بایمان کرد پس گویا
گفت باب دعاکم ایمانکم زیرا که ابن عبارت در مقام تفسیر شایع واقع هست
چنانچه از امام بخاری رحمة الله علیه درین صحیح بسیار جا خواهد آمد حدثنا عبید الله
بن موسی عبید الله بلفظ مصغر هست واو پسر موسی پسر باذام هیا موحده تحتانیه و ذال
معجمه لفظ فارسی معرب بمعنی نور هست واو عبسی هست بفتح عین مهمله و سکون با
موحده تحتانیه و بسین مهمله منسوب بسوی عبس بن بغیض هست وکنیت ابو محمد
سید جلیل بود و وی عالم بعامه فنون قرآن و ماهر در تفسیر آن بود احمد بن عبید الله
گفته ندیدم من عبید الله را کاهی که سر خود را بلند کند یا خند نماید و در سکندریه در
سال دوصد و سیزده یا چهارده وفات یافت قال انا حنظلة بن ابی سفیان
حنظله بفتح حا مهمله و سکون نون و فتح ظا معجمه و بلام پسر ابی سفیان پسر عبد الله
قرشی مکی بود و از اولاد صفوان پسر امیه جمحی بضم جیم و فتح میم و بجا مهمله منسوب بسوی
جمح پسر عمرو پسر هصیص بود و در سال یکصد و پنجاه و یک وفات یافت عن عکرمة
بن خالد عکرمه بکسر عین مهمله و سکون کاف و کسر را مهمله پسر خالد پسر عاص پسر هشام
پسر مغیره قرشی مخزومی مکی بود و وی از ثقات جلیل القدر و جمیل الاثر بود و در سال یکصد
و چهارده یا پانزده وفات یافت عن ابن عمر قال کنت عند عبد الله پسر عمر

عمر رضی الله عنهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و تمام بخاری در اول حدثنا و در ثانی اخبرنا گفت زیرا که در اول شیخ
بروی خوانده بود و در ثانی وی بر شیخ خوانده و در ثالث در رابع بعنعنه حسن ذکر کرده او را
معنعن می نامند و معنعن عام است شامل است برای آنکه شیخ بر تلمیذ خواند یا تلمیذ
بر شیخ خواند ولکن نزد امام محمد بخاری رحمة الله علیه در معنعن سماع شرط است
و امام نووی رحمة الله علیه گفته که امام بخاری رحمة الله علیه این حدیث مبارک را
درین باب از جهة آن داخل کرد تا محقق و ثابت کرد که ایمان بر افعال و اقوال اطلاق
کرده می شود و ایمان و اسلام در اثنا کلام گاه گاه یک معنی می باشند
بنی الاسلام بنا کرده شده است اسلام را علی خمس بر پنج ارکان که هر یک از انها
مثل ستون است از برای اسلام پس درین کلام تشبیه داده شد اسلام را
بیک چیزی که مبنی بر ستونها باشد بر سبیل استعاره بالکنایه و اضافت کرده
شد بسوی اسلام بنا را که از خواص مشبه به است بر سبیل تخییل و اگر گفته
شود که چهار اخیره که در حدیث مذکور اند مبنی بر شهادت مذکوره اند زیرا که
آن هر چهار بدرجه صحت نمیرسند مگر وقتیکه شهادت موجود باشد پس قسم مبنی
بسوی مبنی الیه در یک مسمی چگونه صحیح شد جواب آنکه جائز است اول یک شی
مبنی بر یک امری باشد بعد ازان بران هر دو یک شی ثالث مبنی شود و آن هر دو
مبنی علیه از برای آن شی ثالث باشند و اگر گفته شود که مغایرت مبنی با مبنی علیه
لازم است جواب آنکه مجموع از جهة افراد غیر است و از جهة جمع عین است چنانچه
یک خانه ازموی بنا کرده شود بر پنج ستونها که یکی ازانها وسط باشد و دیگر هر چهار
طرف ارکان باشند پس هر وقتی که وسط قائم باشد البته مسمی بیت و خانه قائم
است اگرچه بعضی ازارکانها بیفتد و وقتی که وسط افتد پس مسمی خانه زائل گردد
اگرچه هر چهار ارکان قایم باشند پس خانه نظر بمجموع خود یک شی است و نظر بافراد
اشیاء کثیره است و نظر باساس اصل است و نظر بارکان تبع گذاشی بعض الشروح شهادة
یکی ازانها گواهی دادن است بزبان آن لا اله که بدرستی نیست معبود بالحق موجود در
جمله اکوان الا الله و مگر ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال و اگر گفته شود که مراد از اله

یا آنکه کاذبه است یا اعم از صادقه و کاذبه و بر هر دو تقدیر کذب لازم می آید زیرا که
معبودات باطله بسیار اند و ایضا بر تقدیر اول لازم آید که استثنا منقطع
باشد و اصل در استثنا اتصال است و اگر مراد از آلهه معبود بالحق باشد پس لازم می آید
استثنا شیئ از نفس خود زیرا که الله نیز علم از برای معبود بالحق است جواب آنکه
مراد از آلهه معبود بالحق است و آن مفهوم کلی است و الله علم از برای فرد خاص از
مفهوم آلهه است یعنی معبود بالحق که موجود و خالق و رازق عالم باشد پس استثنا
جزئی از کلی شده و می صحیح است و اگر گفته شود که مذهب امام اعظم رحمة الله
آن است که در استثنا حکم مستثنی مسکوت عنه می باشد پس بنا برین
مذهب توحید تمام ازین کلام حاصل نشد زیرا که توحید عبارت است از
نفی الوهیت از ماسوی حق تعالی و ثبوت الوهیت از برای وی و برین
تقدیر جز اثبات حاصل نشد و لازم آمد که از این عبارت از دهری
شود پس حکم باسلام او صحیح نباشد و این مخالف اجماع است
جواب آنکه این کلام از برای رد مشرکان در اصل واقع شده و اعتقاد
مشرکان بوجود آلهه متعدده همراه الله بود و وجود الله نزد آنها مسلم
و مقبول بود چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ [illegible] پس وجود آلهه سوی الله تعالی نفی کرده شد پس
لازم آمد وجود الله تعالی بطریق ضرورت نه بطریق عبارت یا آنکه ثبوت وجود
الله تعالی از لفظ الله آمده نه از استثنا زیرا که الله علم از برای ذات است
که مشتمل جمیع صفات کمال باشد و شک نیست که وجود اعلی از صفات کمال است
پس درین مقام ثبوت وجود از خصوص مستثنی حاصل شد نه از استثنا و در اینجا
اجوبه دیگر نیز هست که در کتب اصول محرر و مفصل شده وَاَنَّ مُحَمَّدًا وبدرستی
که محمد صلی الله علیه وسلم عَبْدُهٗ بنده خاص اوست که در ذات خود کامل است وَرَسُوْلُهٗ
و فرستاده اوست که برای غیر خود مکمل است و هر دو شهادت را یک فقره حساب
کرده شده [illegible] آن هر دو در شرع متلازم اند و آنچه در بعضی روایات ذکر یک شهادت
آمده [illegible] آن از قبیل [illegible] راوی است و جمع کردن هر دو شهادت در حدیث مبارک

وان محمدا عبده ورسوله
عطف تفسیری

لو ثبوت الوهیت
از برای الله است پس

[illegible] که رویا [illegible] دلیل قاطع [illegible] سابع است برانکه در اسلام لازم است
که هر دو شهادت را پی در پی با ترتیب خاص ادا نماید و اقام الصلوة و برپای کردن
و ادا نمودن نماز ما نیاز که پروردگار بی نیاز بندگان خود فرض و لازم گردانیده
و امر باقام عبادت فرموده چنانچه خدا را تعالی بنیاش میگویند و تا را اقامت را از جهة
اول عبارت حذف کرده اند و بعضی گفته اند که اقام و اقامت هر دو مصدر اند
و انتاء الزکوة و اوان زکوة مفروضه و تملیک آن از برای مصارف معدوده که در
شریعت شریف مذکور شده اند و صلوة و زکوة در رسم خط بواو نوشته میشوند و حج
و قصد کردن خانه کعبه از برای ادا و مناسک و حج بکسر حا مهمله و بفتح آن مصدر است
و اگر گفته شود که صوم قبل از زکوة فرض شده و زکوة قبل از حج پس اگر چه واو از برای
مطلق جمع است و بر ترتیب دلالت نمیکند لکن نکته در تقدیم و تاخیر چیست جواب
آنکه اشاره است بسوی آنکه عبادت یا بدنی است یا مالی یا مرکب است
از مالی و بدنی یا نکته اشاره است بآنکه عبادت یا یومی است یا سالی یا عمری
و شرط است طاعت در حج و ذکر نکرد زیرا که هست طاعت در هر طاعت شرط است قال
الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و صوم رمضان و روزه گرفتن ماه
مبارک رمضان که حق سبحانه و تعالی شانه فرموده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و ازین کلام معلوم و مفهوم میگردد که عالم ماه مبارک رمضان است و قول حق سبحانه
جل شانه شهر رمضان از قبیل اضافة پایته است زیرا که حذف لفظ شهر درین کلام مخل
تکلیف است و در بعضی روایات صوم مقدم بر حج آمده و بنا و ضع کتب فقهیه بر
همان روایت است و هر دو روایت صحیح اند فائده بدانکه صلوة عبارت است از
عبادت که افتتاح او بتکبیر و تعظیم است و انتهاء و اختتام او بتسلیم است و زکوة
عبارت است از قدر مالی که بیرون کرده میشود بسوی جماعة مستحقین و حج عبارت
است از قصد کردن بسوی خانه کعبه از جهت ادا مناسک و صوم عبارت است
از کف نفس جان خود در روز از مفطرات ثلاثه که اکل و شرب و جماع است و درین
حدیث مبارک رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ذکر جهاد نفرمود زیرا که او در اکثر
احوال از فروض کفایه است و درین مقام بیان فروض عینیه است که از اظهر شعائر

شعار اسلام اند و ابن بطال گفته که این حدیث مبارک در اول اسلام قبل از فرض
جهاد فرمودند لکن بدین قول او خطا است زیرا که فرض شدن جهاد پیش از واقعه بدر
بود و واقعه بدر در ماه رمضان در سال دویم بود و در همان سال و دیم روزه ماه مبارک
رمضان فرض شده و زکوة بعد ازان فرض شده و حج بعد از زکوة فرض شده در
صحیح اقوال و اگر گفته شود که در حدیث مبارک ایمان بسایر انبیاء کرام و ملائکه علیهم
السلام ذکر نشده و ایمان بغیر از وی تمام نمیشود جواب انکه مراد از شهادت برسالت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار است و شک
نیست که ایمان مذکور در وی مندرج است و اسماعیلی گفته که این عبارت از قبیل تسمیه
شئ ببعض وی است چنانچه گوینده گوید که من الحمد لله خواندم و مراد جمیع سوره فاتحه باشد
پس در ینجا نیز ذکر شهادت بر رسالت محمد است صلی الله علیه وسلم و مراد شهادت
برسالت محمد و جمیع انبیاء و ملائکه است و درین حدیث مبارک فوائد است
اول انکه تفصیل ارکان اربعه بر سائر فرائض و واجبات دویم جواز تخصیص مفهوم
سنت بمنطوق قرآن است زیرا که حدیث مذکور بطریق منطوق دلالت میکند
بر صحت اسلام آنکسی که مباشر اسلام باشد و بطریق مفهوم از و معلوم میگردد
که اسلام غیر مباشر نیست و این حکم عام مخصوص است بقول حق جل و شانه که فرمود
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ چنانچه در موضع خود محقق شده
و سیوم ترتیب ارکان در میان خود **فائده** مراد از اسلام در حدیث مبارک اسلام
کامل است زیرا که حقیقت اسلام با قطع نظر از اکمال و اتمام مبنی بر دو شهادت است
پس بس پس بنابرین تغایر در میان مبنی و مبنی علیه واضح تر شد **بَابُ أُمُورِ**
الْإِيمَانِ یعنی باب است در بیان اعمال و اقوال که عین ایمان اند یا باب است در
بیان امور ی که خصوصیت به ایمان دارند در تحقیق حقیقت و تکمیل ماهیت او و قول
الله عز وجل و در بیان قول خدای که غالب و بزرگ است که فرمود لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ تا قول
پروردگار جل شانه وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ تمام آیه کریمه چنان است لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکوی آنکه بگردانید روهای

خود را در نماز بسوی جانب مشرق یا جهت مغرب یعنی آنکه روی بکعبه آرید یا به بیت
المقدس ولکن البر من آمن بالله ولکن نیکوئی آن کسی است که ایمان آورده است
آنکس بذات خدای تعالی و صفات او و امر و نهی و را قبول کرده و الیوم
الآخر و ایمان آورده بروز جزا که آخر روز هاست و الملائکة و ایمان آورد بجمله فریشتگان
زمین و آسمان و الکتاب و ایمان آورد بجمیع کتابها که از جناب ایزد رحمن
بر جماعة رسولان نازل شده اند و النبیین و ایمان آرد بجمیع پیغمبران از حضرت
آدم تا رسول آخر الزمان و آتی المال علی حبه و میدهد مال را بر دوستی خدا یتعالی
بی شائبه عجب و ریا و بی طمع شکر و جزا ریا معنی آنکه میدهد مال را با وجود دوستی
آن مال یعنی آن مال محبوب و مطلوب اوست لکن مع ذلک آن مال را
برای رضای پروردگار میدهد ذوی القربی خویشان را و الیتامی و یتیمان
را و المساکین و مسکینان را و ابن السبیل و راه گذریان را و السائلین
و خواهندگان را و فی الرقاب و در گردنها یعنی مکاتبان را تا آن
مال را در بدل کتابت بدهند و اقام الصلوة و آن کسی که بر پای کرد
نماز را و آتی الزکوة و داد زکوة مال را بمصارف معلومه و الموفون
بعهدهم اذا عاهدوا و آن کسانی که وفا کنندهٔ وعده اند وقتی که وعده
میکنند خواه بحق خواه بخلق و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباس
و آن کسانی که صبر کننده اند در سختیها و نیکیها و در وقت جنگ
و جدال اولئک الذین صدقوا ایشانند آنانکه راست گوانند و اولئک
هم المتقون و ایشانند متقیان و راستکاران و وجه استدلال باین آیه
کریمه آنست که حق سبحانه جل شانه حصر کرد متقیان را بر صاحبان این
صفات و اعمال و مراد از متقیان آن کسانند که اجتناب از شرک
نمایند و آن جماعهٔ مؤمنان اند یا مراد مؤمنان کامل اند و ایضا وجه
استدلال باین آیه کریمه و مناسبت او بحدیث باب ظاهر می شود
از حدیثی که روایت کرده است او را عبد الرزاق و غیر او از طریق
مجاهد که بدرستی ابوذر غفاری سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه

[illegible] ایمان پس خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروی لیس البر تا آخر آیه
[illegible] قوله قد افلح المؤمنون الآیة تمام آیه کریمه چنان است قد افلح المؤمنون
[illegible] رستگار شد از فلاح و رستگاری جماعهٔ مؤمنان یعنی نجات از عذاب در گاه
[illegible] ثواب درجات یافتند جماعهٔ مؤمنان الذین هم فی صلوتهم خاشعون
[illegible] آنانکه آنها در نماز خود فروتنی کنندگان اند والذین هم عن اللغو معرضون و آنانکه
[illegible] از لغو فعل بیهوده روی گردانندگان اند والذین هم للزکوة فاعلون و آنانکه
[illegible] آنها برای زکوة مصروفه ادا کنندگان اند والذین هم لفروجهم حافظون
و آنانکه برای فرجهای خود نگاه کنندگان اند الا علی ازواجهم یعنی مگر بر زنهای منکوحه
خود او ما ملکت ایمانهم یا مگر بر آنچیزی که مالک شده است دستهای آنها
فانهم غیر ملومین پس بدرستی آنها که نزدیکی بزنهای منکوحه یا کنیزکهای
مملوکه نمایند در شرع شریف و عند الله ملامت کرده شده نیستند
فمن ابتغی وراء ذلک پس هر کس که طلب کند نزدیکی را بما سوای
منکوحه و مملوکه فاولئک هم العادون پس آن جماعه آنانند که تجاوز
کنندگان از حد شرع اند والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون و آنانکه
آنها برای امانتهای خود و عدهٔ خود نگاه کنندگان اند یعنی امانت را از
خیانت صیانت می نمایند و عدهٔ خود را از خلف و ضیاعت نگهدارند
والذین هم علی صلوتهم یحافظون و آنانکه آنها بر نمازهای خود محافظت
و مداومت میکنند و وجه استدلال باین آیهٔ کریمه آن است که این
آیهٔ کریمه دلالت میکند بر آنکه ایمان که سبب فلاح و رستگاری آن
ایمان است مرکب از اعمال مذکوره در وی متحقق باشند و این
بطلان گفته که ایمان تصدیق است و استکمال وی باین امور
مذکوره است و مراد امام بخاری نیز استکمال است لهذا در عنوان
ایمان آورده باب امور الایمان باب الجهاد من الایمان باب الصلوة
من الایمان و امام محمد بخاری رحمة الله کویا اشارت کرد بسوی امکان
مباینت تعداد ایمان ازین دو آیهٔ کریمه و امثال آنها و از

و از جابر بن جبان گفته که من شمار کردم هر طاعتی را که حق تعالی در کلام خود یاد
فرموده او را حساب از ایمان کرده و هر طاعتی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از
ایمان شمرده و نگیرست را از ایمان آنها حذف نمودم پس رسیدند هفتاد و هفت
حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی عبد الله پسر محمد پسر عبد الله پسر جعفر یمانی جعفی بضم
جیم و سکون عین مهمله و بفا شعوب قبوی جعف بن سعد و وی بخاری سندی
بود بضم سین و سکون میم مهمله و فتح نون و دال مهمله منسوب بسند ازان جهت گویند که وی
طلب احادیث مسند میکرد و ترک التفات میکرد بضعوی احادیث مرسله و یمان
بود والی بخارا که اسلام آورده است بر دست او و مغیره پسر بردزبه که جد امام محمد بخاری
رحمة الله علیه بود پس وی را برادر امام بخاری ولایت اسلام است و در شهر ذی قعده
در سال دو صد و بیست و نه عبد الله وفات یافت قال انا ابو عاصم العقدی بفتح
عین مهمله و فتح قاف منسوب بسوی عقد که قوم از قریش اند و نام ابو عاصم عبد الملک
بن عبد العزیز است و اتفاق کرده اند حفاظ بر توثیق و جلالت وی و او عالم کامل و عامل
فاضل بود در بلده ربعه در سال دو صد و پنج یا چهار وفات یافت قال انا سلیمان
بن بلال و وی ابو محمد و ابو ایوب قرشی تیمی مدنی بود و او مولای حضرت ابو بکر
صدیق رضی الله عنه است و بود وی بربری بفتح هر دو با موحده تحتانیه و سکون
را مهمله اولی و جیم در صورت و سیرت و کامل در عقل و بصیرت و مفتی در احکام شریعت
و والی خراج مدینه مقدسه بود و در سال یکصد و هفتاد و دو یا هفت وفات یافت
و بلال بکسر با موحده تحتانیه است عن عبد الله بن دینار و وی ابو عبد الرحمن قرشی
عدوی مدنی مولای عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود و صاحب حفظ و ضبط بود و در
سال یکصد و بیست و هفت وفات یافت عن ابی صالح و نام او ذکوان سلمانی
بسین مهمله مفتوحه و سکون لام و بنون منسوب بسوی سلمان بن یشکر بود و وی
ترکیات مدنی بود که روغن را یازیت را بسوی کوفه میبرد و وی مولای جزیره
غطفانی بود امام احمد بن حنبل گفته که وی ثقه است و از اجل علماء و اوثق فضلاء
است و در سال یکصد و یک وفات یافت عن ابی هریرة اختلاف کرده اند علماء در
تعیین نام ایشان هر یکی رضی الله عنه و در تعیین نام پدر وی تا انکه رسیدند بعبد و

سی اقوال واضح آنست که نام وی عبدالرحمن پسر صخر دوسی بدال مهمله مفتوحه و واو
ساکنه وسین مهمله منسوب بسوی دوس بن عبدالله تمیمی بفتح تا و شناة فوقانیه
و سکون یا و شناة تحتانیه و میم منسوب به تیم بن مرة ابن عبد البر گفته اختلاف کرده
شده در نام احدی نه در جاهلیت و نه در اسلام مانند اختلافی که در نام ابی هریره
واقع شده و در روایت کرده شده است از ابی هریره که نام من در جاهلیت عبد شمس
بود و در اسلام عبدالرحمن و نام مادر او میمونه است و بعضی گفته اند که امیمه است و مادر وی
ببرکت دعای رسول کریم بارگاه آله عظیم مشرف باسلام شد و حضرت ابوهریره رضی الله
عنه فرموده پیدا شدم من یتیم و هجرت کردم من درحالی که من مسکین بودم و بودم
من مزدور و خادم از برای بسره دختر غزوان پس حق سبحانه جل شانه بلطف جمیل
و فضل جزیل آن بسره را منکوحه من گردانید و حمد و ستایش است مر خدای را که دین را
قیام و ابی هریره را امام گردانید و ایضا گفت من بزها را در صحرا میچرانیدم و مر ایک گربه خورد
بود که من همراه وی بازی میکردم پس مردم مرا کنی بکنیت آن کردند و گفتند ابوهریره و بعضی
گفته اند که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را در مکه شریفه دید و همراه او گربه خورد بود
پس فرمود یا اباهریره و وی آمد به مدینه در سال خیبر و حاضر شد همراه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در جنگ خیبر بعد ازان ملازمت و مواظبت بر مصاحبت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و وی عمده از اصحاب کرام و زبده اهل صفه اعظام بود و علم
بسیار از آینه سول مختار تحصیل نمود و او بسیارترین اصحاب کبار در روایت احادیث و اخبار
است باتفاق علما و اجماع عرفا و روایت کرده شده ازوی احادیث مقبول جمیله
الله علیه وسلم بمقدار پنج هزار و سه صد و هشتاد و چهار حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه
از جمله آنها چهار صد و هژده حدیث در کتاب خود آورده و بود حضرت ابی هریره رضی الله
عنه که علی الدوام رفاقت رسول علیه السلام اختیار کرده بود و هر جائی که رسول علیه السلام
میرفت وی نیز همراه میرفت و حضرت ابی هریره بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
عرض نمود و گفت یا رسول الله من احادیث مبارکه بسیار شنیدم و حفظ و ضبط نمودم لکن
از نسیان بسیار در ترس و لرزان میباشم پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که پهنا
بیند از چادر خود را پس انداختم چادر خود را و هم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را کجا آوردم پس

دست مبارک خود را بران چادر مالیدند و فرمودند که این چادر را بر سینهٔ
خود بمال پس من آن چادر را بر سینهٔ خود مالیدم بعد ازان هیچ چیز را فراموش
نکردم و نسیان بالکل از من زائل شد و بود حضرت ابو هریره کنندم رنگ صاحب
دو گیسو و صاحب طبع لطیف و فکر نظیف و مردان کاه بکاه او را بر مدینهٔ مقدسه
خلیفه میکرد و سوار می شد بر شتر و بسته میکرد بر دوی کلیم خود را و در سر نود پنبهٔ
از لیف خرما میکذاشت و سیر میکرد و وقتیکه همراه مردم را ملاقات میکرد می
گفت الطریق الطریق قد جاء الامیر و نازل شد درد دی الخلیفه و برای وی درد دی
الخلیفه سرائی است که تصدق کرده است آن را بر موالی خود امام شافعی رحمة
الله علیه گفته که ابو هریره احفظ زمان خود در حدیث مبارک بود و روایت
کرده است حدیث مبارک را از وی زیاده از شصت صد نفر از صحابه و تابعین رضوان
الله علیهم اجمعین که بعضی از انها حضرت عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمرو جابر
و انس بن مالک رضی الله عنهم اجمعین و در مدینه مقدسه در سال پنجاه و هفت
و شصت یا نه وفات یافت و در بقیع بقیع مدفون شد عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال اکثر هم والایمان بضع وستون شعبة ایمان شصت و چند شاخ
است و در اکثر اصول بضعة بها آمده و مشهور در هر دو کسر باء موحده و تحتانیه است
گرچه شاخ آن با نیز منقول شده و در اصل لغة بمعنی قطعه است والحال استعمال
میشود در عددی که در میان سه و ده باشد و بعضی گفته اند از سه تا نه و بعضی گفته اند
از دو تا ده و بعضی گفته اند از یک تا نه خلیل گفته که بضع هفت است و شعبه بضم شین
معجمه و سکون عین مهمله و با موحده تحتانیه شاخ درخت را گویند و در بعضی روایات
بضع و سبعون آمده یعنی هفتاد و چند و در بعضی روایات اربع و ستون آمده یعنی
شصت و چهار و در صحیح مسلم سبعون بطریق جزم آمده و پوشیده نماند که شعبهای
ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و آداب و مستحبات خارج از حصر و احصا است
و تعیین عددی مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع بدین
عدد باشد که فرموده است و اختلاف روایات شاید که ازان جهت باشد که ارجاع آن شعب
کثیره بهر عدد صحیح باشد پس کاهی این عدد را اعتبار کرده و فرموده و کاهی آن عدد دیگر را

یا بجهة آنکه اول وحی بعد دکمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بران افزوده
شده و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد
و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر
متعارف است نه در ثلثین با آنکه ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی از مناقاتی باین
معنی نیست مگر آن که مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعضی علما را از برای بیان شعب
ایمان بعدد معین مقصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از
انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاد و مجمل شعب ایمان با وجود
تجاوز از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادات اوست
در مبدء و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن نصیحت و اعتقاد و استقامت در عمل است
چنانچه حق جل و علی شانه در قرآن مجید فرمود ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
و در حدیث مبارک آمده قل آمنت بالله ثم استقم و در حدیث مبارک دیگر شبیه داده
شده ایمان را بدرختی که صاحب شاخها باشد چنانچه در قرآن مجید تشبیه داده شد کلمهٔ
طیبه را بدرخت پاک قال تعالی کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
فاضلها قول لا اله الا الله پس بهترین آن شاخها گفتن کلمهٔ طیبه است بزبان و ادنی
اماطة الاذی عن الطریق و فروترین آن شاخها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل
خار و سنگ و پلیدی از راه ظاهرو برداشتن آن بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند دور کردن را
پاک نگهدارند پس آن نیز حکم دور کردن دارد و بلکه مراد مطلق ترک ایذاء مردم و آزار ایشان است
بنا حق و بحقیقت این رمزی است بترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شرور و قبایح است
بیت بردار خار و سنگ ره این چه رمز بود ✣ یعنی وجود خود همه بردار از میان
شعبهٔ اولی از عبادات قولیه است و شعبهٔ ثانیه از عبادات فعلیه یا آنکه شعبهٔ اولی فعلیه است و شعبهٔ
ثانیه ترکیه است یا آنکه شعبهٔ اولی از قسم معامله است که باحق باشد و شعبهٔ ثانیه از قسم معامله است
که باخلق باشد یا آنکه شعبهٔ اولی از قسم تعظیم امر خداست و شعبهٔ ثانیه از قسم شفقت بر خلق خدا است یا آنکه
شعبهٔ اولی از قیام بحق خداست و ثانیه از قیام بحق عباد است پس هر کسی که قائم شد بآن هر دو البته
در زمرهٔ صالحان مندرج شد و الحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از نماهای پا میدفضل ناشایسته
و ناشائست کنیها شاخه ایست از ایمان و عمده است در کار دین و ایقان و لهذا او را جدا ذکر کرد و تخصیص نمود

وحیاء در لغت تغییر و انکساری هست که عارض می شود آدمی را از ترسکاری که عیب کرده شود بدان و در شرع شریف مراد بدان سیرتی هست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از نافرمودهٔ و مانع می آید از تقصیر در حق فرموده و حیاء اگرچه بحکم طبیعت و جبلت آید ولکن در وجود حیاء شرعی اختیار بنده در ریاضت اوراد خلی هست چنانچه در سائر اخلاق وتهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرمود الحیاء حالة تتولد من رویة الآلاء ورویة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از ان شرم و خوف از فضیحت و نیاء فطاعت عقبی پس پرهیز مینماید از ارتکاب مناهی و نگاه میدارد جان خود را از اکتساب ملاهی و از ہمین جا گفته شده الحیاء ان لا یراک مولاک حیث نهاک و مراد مصنف آنست که ازین حدیث مبارک معلوم میشود بطریق صراحت نه بطریق رمز و اشارت که اطلاق اسم ایمان بر اقوال و افعال صحیح هست لکن بعضی شارحین گفته اند که مقصود بیان شعب ایمان هست نه حقیقت ایمان زیرا که تصدیق قلبی خارج هست باتفاق جمیع علماء **باب** اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَیَدِهٖ روایت در لفظ باب تنوین و ترک آن بر سبیل اضافة لبسوی جملهٔ حدیث و ایضا روایت وقف بر سکون لکن روایت بوجه ثانی نیامده و مصنف لفظ حدیث را در ترجمه باب بغیر از تصرف و تغیر ذکر نمود بر سبیل تعلیق حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ اَبِیْ اِیَاسٍ آدم مشهور هست و ایاس بکسر ہمزه و بیا مشناة تحتانیه و بسین ہمله و کنیت آدم ابو الحسن و وی پسر عبد الرحمن پسر محمد هست و اصل او از خراسان بود لکن نشو و نما در بغداد یافت و اول طلب کرد حدیث را در بغداد بعد ازان در طلب آن در کوفه و بصره و حجاز و شام و مصر در آمد و در عسقلان شام وطن گرفت ابو حاتم گفته که وی از جمله ثقات معتبرین و از زمره علماء متعبدین بود و مامون از تغیر و تهمت صاحب حفظ و اہبت و از برگزیده های بندگان خدای تعالی و بود وی نویسنده و در سال دو صد و پست ببلدهٔ عسقلان وفات یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین و سکون عین ہمله و بباء موحده تحتانیه امام اجل زمانه علامه و فاضل اکمل مرفضلاء عظام و کنیت او ابو بسطام و وی پسر حجاج پسر ورد و از دی بود و مولای ہم و بصلی بعد ازان نقل کرد بسوی بصره و علماء و صلحاء

اتفاق و اجماع کردند بر جلالت و اتقان او و بروع و عرفان او امام شافعی گفته که اگر شعبه نمیبود هرگز حدیث مشهور و معروف نمی شد بعراق امام احمد گفته که شعبه بتنهائی یک جماعه بود در باب حدیث امام نووی گفته که شعبه امیر مؤمنان است در حدیث و گفته اند که پوست او بر استخوان او خشک شده بود و هرگز در میان پوست و استخوان او گوشت نماند بود از کثرت عبادت و وفرت ریاضت و در سال یکصد و شصت ببلده بصره وفات یافت عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ اَبِی السَّفَرِ بفتح سین مهمله و فتح فاء تمام او سعید پسر یحمد بضم یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و بعضی گفته اند بضم یاء و کسر میم همدانی کوفی بود و در زمان مروان پسر محمد که ختم دولت بنی امیه باو شد وفات یافت و خلیفه گردانیده شد و پیرا در سال یکصد و بیست و هفت و باقی ماند تاریخ سال وَاسْمٰعِیْلَ و او پسر خالد و کنیت او ابو عبد الله بجلی بفتح باء موحده و تحتانیه و فتح جیم منسوب بسوی بجله بفتح باء موحده تحتانیه و کسر جیم که والد انمار بود احمسی بهمزه مفتوحه و حاء مهمله ساکنه و میم مفتوحه و بسین مهمله منسوب بسوی احمس کوفی بود شنیده از جماعه اصحاب کرام و زمره تابعین عظام و بود عالم کامل و متقی فاضل و وحید در صلاح و فرید در فلاح و در زمان خود میان مردم معروف باسم میزان بود و در سال یکصد و چهل و پنج ببلده کوفه وفات یافت و اسماعیل بفتح لام است زیرا که او معطوف بر عبد الله است نه بر شعبه عَنِ الشَّعْبِیِّ بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و کنیت او ابو عمرو و نام او عامر پسر شراحیل بضم شین معجمه و فتح راء مهمله و سکون حاء مهمله و کسر باء موحده تحتانیه کوفی منسوب بسوی شعب که بطن است از همدان بسکون میم و اهمال دال و متولد شد در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از گذشتن شش سال و روایت کرد از حضرت علی و حسنین و سعد و سعید و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم و شعبی گفته که من یافتم پانصد نفر را از اصحاب کرام و نوشتم من سیاه را بر سفید هرگز نشنیدم من هیچ حدیث را از هیچ مردی مگر من او را بجز نوشتن و شنیدن یاد کرفتم و هرگز فراموش نکردم و گفته است ابن عیینه که شعبی فاضلترین مردم در عصر خود بود و وی بسیار نحیف و لاغر بود پس بعضی از مردم ازوی سوال کردند که سبب نحافت چیست در جواب گفت که من جنگ کرده شدم



بشکم مادر در رحم واین از جهة آن گفت که وی یکی از دو توام بود و وی نویسنده
عبد الله پسر مطیع عدوی امیر قرس در روز حره بود و شعبی بسیار خوش طبع بود
زهری گفته که علماء راسخین چهار نفر صالحین بود سعید بن مسیب بمدینه مقدسه و
شعبی بکوفه و حسن ببصره و مکحول بشام و در کوفه در سال یکصد و چهار وفات
یافت و عمروی هشتاد و دو سال بود عن عبد الله بن عمرو بفتح عین و بواو
و لفظ عمرو بفتح عین مهمله بواو نوشته می شود تا ممتاز شود از لفظ عمر بضم عین مهمله در
حالة غیر نصب امادر حالت نصب پس بالف ممتاز می شود و وی عمرو پسر عاص
پسر وائل قرشی بود و کنیت او ابو محمد بر اصح اقوال هست اسلام آورده پیش
از پدر خود و پدر وی از وی سیزده سال بزرگ بود و بعضی دوازده سال
گفته اند و معروف نیست همچکسی که در میان وی و پدر وی این قدر مدت
باشد بجز وی و بود عالم صاحب درایت و مجتهد در عبادت و حافظ در کتابهای
واز رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اذن طلب کرده بود در نوشتن احادیث
نبویه پس اذن فرمود ویرا ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرق در میان من
و وی همین بود که وی احادیث مینوشت و من نمینوشتم و وی محب اهل
بیت بود اگرچه بجهة رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین دعوت
کرده بود و در صحبت پدر و معاویه میبوده در معرکه صفین بر فاقت حضرت معاویه
با پدر خود حاضر شده بود و جنگ کرده بود و در اصل نام او نام جده اوعاص
بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد و روایت کرده شد از وی
احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار هفتصد حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله
آنها بیست و پنج در کتاب خود آورده و گویند در آخر عمر نابینا شده بود و در مکه شریفه یا بطائف
یا بمصر در سال شصت و پنج یا سه یا هفت یا در سال هفتاد و دو یا سه وفات یافت

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ
الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ مسلمان کامل آنکسی هست که سلامت ماند مسلمانان از زبان وی
و دست وی یعنی از زبان فحش و دشنام نکوید و از نمیمت و غیبت و بهتان پرهیز نماید و دست کسی را
زیانکننده مال غصب نکند و رسول آخر الزمان تخصیص دست و زبان را ازانجهة فرمود که اکثر انواع ایذا

از جملهٔ اعضا باین دو عضو میباشد و زبان متر جم از آنچه در دل انسان است و پشت کارها از دست
درست میآید و تقدیم لسان و زبان از جهت آن واقع شده که ایذاء زبان سخت تر بر انسان از زخم سنان میباشد
چنانچه شاعر گفته شعر جراحات السنان لها التیام ۔۔۔ ولا یلتام ما جرح اللسان ۔۔۔ و ایضاً ایذاء زبان در وقوع غالب
می باشد و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذاء دست جز بحاضران نبود و کتابت در
حکم زبان است بلکه ایذاء در وی بهر دو از دست و زبان متحقق است و در حدیث مبارک تغلیب
مسلمانان بر غیر است و اگر نه حکم اهل ذمه و مطیع الاسلام از کافران نیز همین است که ایذاء آنها در
شریعت غرا بوجه شرعی نیز حرام است و در روایت ابن حبان من سلم الناس آمده و این عام
تر است و اگر گفته شود که از حدیث مبارک بطریق مفهوم معلوم می شود که هر کس ایذاء بدهد مردم
را بزبان خود یا بدست خود پس آن کس از دائرهٔ اسلام خارج است و این مخالف نص و اجماع
است، جواب آنکه مراد از مسلم مسلمان کامل است و شک نیست که موذی از کمال ایمان بسبب ایذاء
محروم است و این جواب بنا بر آنست که مطلق بسوی فرد کامل منصرف میگردد یا آنکه مراد آنست
که سلامت مسلمانان از ایذاء خاصهٔ اسلام است و از انتفاء خاصه انتفاء ذوالخاصه لازم نمی آید بنا بر آن
جایز است که آن خاصه غیر شامله باشد و اگر گفته شود که از منطوق این حدیث معلوم میشود که هر کس ترک ایذاء
مردمان نماید پس آن مؤمن کامل است اگرچه سایر فرایض و ارکان را ترک نماید و این نیز باجماع علماء باطل
است و این سوال عکس سوال اول است جواب آنکه این کلام در تنقیام بر سبیل مبالغه واقع شده تا دلالت
کند که ترک ایذاء امر عظیم است گویا ترک ایذاء عین اسلام کامل است و کمال اسلام بر سبیل ادعا محصور در آن
است و امثال این کلام بسیار واقع میشود و اگر گفته شود که از این حدیث معلوم میگردد که اقامت حدود
از جزء و اجزاء تعازیر مانعه که شرع شریف مر آن فرموده صحیح نباشد جواب آنکه آنها مستثنی از عموم
این حدیث اند بخصوص یا باجماع یا آنکه آنها از قبیل ایذا نیستند بلکه از قبیل سلامتند اگرچه در مال باشد
جایی گفته مراد از حدیث مبارک آنست که فاضلترین مردمان کسی است که جمع کند ادای حقوق خدا تعالی را
با ادای حقوق عباد یعنی آن هر دو ادا نماید و احتمال دارد که این کلام اشارت باشد بسوی نیکوئی معامله
بنده با خدای خود از باب تنبیه بادنی بر علی یعنی آن بنده هرگاه با خلق حسن معامله نتیجا کرد پس البته با حق نیز معامله نیک
ایثار کرده باید و المهاجر هجرت کننده کامل من هجر آنکسی است که ترک کرد ما نهی الله عنه آنچیزی را که منع کرده است خدا
تعالی از آنچه و هجر در لغت ضد وصل است از اینجاست که کلام فاحش را هجر بضم ها گویند زیرا که لائق است که لسان
جاهل خود را از وطن خود بدینه مقدسه اعتیاد و تکیه نکند زیرا که هجرت حقیقی ترک منهیات است

والهاجر من هجر ما نهی الله عنه

وایذاء مسلم شامل است مفهوم شیوع و کثرت قائل نمیشود و مخالف است مفهوم را بحقیقت تا کامل منفعل از مخالف است مفهوم را بحقیقت منطوق و دلالت عامهٔ مفهوم است

از دوستان و همسایگان و آشنایان و اقارب و اصدقاء و از وطن خود و از توطن خود و از همه چیز و همه کس بجهت رضای خدا و رسول علیه السلام آنها هجرت کرد

هجرت حقیقی

از جهة آنکه نفس در جبلت خود الفت بشهوات و منهیات دارد پس میل دادن آن
نفس از منهیات بسوی امتثال مامورات گویا انتقال و ارتحال او هست از وطن
الفت بوطن غربت و ایضا درین کلام اشارت هست بآنکه جماعه انصار و ابرار خیار
که علی الدوام در وطن اصلی خود سکونت کردند و در هاجر باجتناب از منهیات و امتثال
مامورات مشتغل باشند و هرگز از ان وطن اصلی انتقال و ارتحال نکردند آنها نیز از ثواب
هجرت محروم نیستند چنانچه نقل کرده اند که بعضی از اصحاب کرام فوت هجرت و حرمان
از ثواب آن بسیار دشوار شد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود المهاجر من
هاجر ما نهاه الله عنه و احتمال دارد که این حدیث مبارک بعد از فتح مکه فرموده باشند
و درین هنگام هجرت بغیر از هجرت معاصی نبود چنانچه قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا هجرة
بعد الفتح باعتبار ظاهر دلالت بران میکند لیکن بعضی محققین از محدثین تصریح کردند که مراد
از قول مذکور نفی هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه هست نه از سائر مواضع که کفار
برانها استیلا یافته باشد بسوی موضعی که اسلام و احکام آن دران موطن برقرار
باشند و الله اعلم خطابی گفته مراد از حدیث مبارک آنست که فاضلترین مسلمانان
آنکسی هست که مردمان از ایذاء او مامون باشند زیرا که عادت عرب بران رفته که نفی شی
میکنند یا اثبات میکنند و مراد افضل میباشد چنانچه میگویند الناس العرب یعنی افضل الناس
العرب پس درینجا مراد آنست که افضل المسلمین من سلم المسلمون من لسانه و یده و افضل
المهاجرین من هجر ما نهی الله عنه بدانکه اسلام در شرع اطلاق بر دو قسم می شود قسمی هست
که از ایمان کمتر است و آن اقوال و اعمال ظاهره است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه
وارد شده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا و قسمی هست که از ایمان بالاتر است و آن اعمال
و اقوال هست که باعتقاد دل مقارن اخلاص و احسان باشند و در جمیع امور انقیاد
برای قضا و قدر نماید و هرچه بروی آید بان رضی گردد چنانچه حق جل و علی شانه از حضرت
ابراهیم خلیل الله یاد فرموده و گفت اِذْ قَالَ لَهٗ رَبُّهٗ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ پس بنابرین احتمال
دارد که مراد در حدیث مبارک همین قسم باشد یعنی مراد از مسلم مرد مخلص که جمیع امور
خود را بسوی خدای تعالی تفویض کرده باشد گویا گفته مسلم مخلص هر آنکسی هست که بسیار
روی خود را بسوی خدا تعالی و راضی شود بتقدیرات حق سبحانه جل شانه و برای احدی

باید از متعرض نشود و دور دارد از خود را از برادران خود بالکل خصوصا از مسلمانان
و این کلام حسن است و موافق است برای قول حق سبحانه جل شانه بلی من اسلم وجهه لله
وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون وقال ابو معاویة وکفت
ابو معاویه یعنی نضر پسر محمد پسر خازم بخاری معجمه و برای معجمه و در تمام بخاری خازم باعجام
نیست مگر پدر همین مرد است و وی مولای از برای تمیم بود و در سال یکصد و نود و
پنج یا چهار ببلده کوفه وفات یافت و در بعضی نسخها قال ابو عبد الله وقال ابو
معاویة یعنی گفت ابو عبد الله امام محمد بخاری و قال ابو معاویه پس مقوله قول
قول اوست و قال ابو معاویة و ابو عبد الله کنیت امام محمد بخاری است حدثنا
داود ابی هند بکسر ها و سکون نون و وی مولای بنی قشیر بود و او از اهل سرخس است
و در ربذه مکه شریفه در سال یکصد و سی و نه وفات یافت و این جمله مقوله قول است
عن عامر و این همان شعبی است که در پیش و موصول ذکر یافته قال سمعت عبد الله
بن عمر وکفت عامر شنیدم من از حضرت عبد الله بن عمر و احدث عن النبی صلی
الله علیه وسلم که حدیث میکرد عبد الله بن عمر از پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم و
امام محمد بخاری ازین تعلیق بیان سماع شعبی از صحابی است که اعلی و اقوی از مرتبه
اسناد است و قال عبد الاعلی عن داود عن عامر عن عبد الله بن عمر و عن النبی
صلی الله علیه وسلم وکفت عبد الاعلی سامی بسین مهمله منسوب بسوی سامة بن لوی
قرشی بصری امام ثقه بود و در سال یکصد و سی و نه وفات یافت و از وی امام محمد
بخاری معلق روایت کرده زیرا که وفات وی قبل از ولادت امام محمد بخاری
به پنج سال واقع شده چنانچه روایت امام بخاری از ابو معاویه نیز بر سبیل تعلیق
است زیرا که امام بخاری با بی معاویه هرگز ملاقات نکرده و عصر او نیافته زیرا که
ولادت امام بخاری در سال یکصد و نود و چهار واقع شده و ابو معاویه در همان سال
یا یکسال قبل از وفات یافته چنانچه از سابق معلوم شد لهذا امام محمد بخاری رحمة الله
علیه لفظ حدثنا یا اخبرنا نگفت بلکه در هر دو لفظ قال آورد و این جائز است زیرا که این
کلام از برای استشهاد و متابعت است نه از برای استدلال بطریق استقلال و درین
مقام یک دقیقه هست که امام بخاری در طریق ابی معاویه گفت سمعت عبد الله و در طریق

عبد الاعلی عن عبد اللہ بن عمرو تا فرق واضح درمیان دو طریق معلوم شود کہ طریقہ اولی
اقوی و اولی است و تعلیق ابی معاویہ اسحاق بن راہویہ در مسند خود وصل کردہ
است و بیرون کردہ است او را ابن حبان در صحیح خود **باب** اَیُّ الْاِسْلَامِ
اَفْضَلُ لفظ ای مرفوع است نہ مجرور برابر است کہ لفظ باب منون تنوین باشد یا خالی
از تنوین باشد و برابر است کہ بر لفظ باب وقف کردہ شود یا نی و معنی کلام آنست کہ
کدام ازین خصال اسلام بہتر و خوشتر است پس لفظ خصال مقدر است زیرا کہ کلمہ ای بر متعدد
داخل می شود و در نفس اسلام تعدد نیست و ایضا در جواب سوال بیان خصال واقع
شدہ پس معلوم شد کہ سوال از خصال اسلام است نہ از نفس اسلام پس معنی کلام آنست
کہ باب است در بیان آنکہ کدام خصلہ از خصائل اسلام زیادہ تر است از جہۃ ثواب
نزد خدای تعالی حَدَّثَنَا سَعِیْدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ سَعِیْدِ الْاُمَوِیُّ الْقُرَشِیُّ حدیث کرد
مارا یان را سعید پسر یحیی پسر سعید اموی بضم ہمزہ و فتح میم منسوب بسوی امیۃ پسر
عبد شمس پسر عبد مناف و کاہ کاہ بفتح ہمزہ نیز آمدہ قرشی بضم قاف و بفتح
را مہملہ و بشین معجمہ منسوب بسوی قریش است و قریش اولاد نضر بن کنانہ را گویند
و کنیت سعید ابو عثمان و کنیت یحیی پدر او ابو ایوب است و وی بغدادی است
و شیخ اصحاب اصول خمسہ کہ بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد و نسائی و غیرہ
روایت کردہ است حدیث را از پدر خود و غیر او و در سال دو صد و چہل و نہ وفات
یافت قَالَ حَدَّثَنَا اَبِیْ گفت سعید حدیث کرد مارا یان را پدر من کہ وی یحیی است کہ الحال
در متن مذکور شد و این یحیی مغائر است ہمراہ یحیی بن سعید القطان و ہمراہ یحیی بن سعید
کہ در اول کتاب در حدیث انما الاعمال بالنیات مذکور شد زیرا کہ وی انصاری
مدنی تابعی است کہ مکنی بابی سعید است و متوفی شد در سال یکصد و چہل و سہ یا شش
و این یحیی قرشی اموی کوفی است کہ در بغداد سکونت میکرد آری آن یحیی سابق
از جملہ شیخان این یحیی لاحق است و وی در سال یکصد و نود و چہار وفات یافت
قَالَ اَنَا اَبُوْ بُرْدَۃَ بْنُ عَبْدِ اللّٰہِ بْنِ اَبِیْ بُرْدَۃَ گفت یحیی خبر داد مارا یان را ابو بردہ پسر عبد
اللہ پسر ابی بردہ و نام ابو بردہ بریدہ بضم با موحدہ تحتانیہ ہم در کنیت و ہم در اسم و
بفتح را مہملہ و دال مہملہ در ہر دو و وی پسر عبد اللہ پسر ابی بردہ پسر ابی موسی کوفی

اشعری است روایت کرد حدیث را از پدر خود عبد الله و از جد خود ابی بردة و جد او
مد روایت کرد از پدر خود ابی موسی اشعری عَنْ اَبِی بُرْدَةَ یعنی ابو بردة مذکور روایت کرد
از جد خود که آن هم ابو بردة است و نام او عامر یا حارث است و وی پسر ابی موسی
اشعری است و او سماع کرد حدیث را از حضرت علی و عائشه رضی الله عنهم و اتفاق
کرده شد بر جلالت و امامت او و بر صیانت و دیانت او و والی قضا در کوفه بود و در سال
یک صد و سه یا چهار وفات یافت عَنْ اَبِی مُوسَی الْاَشْعَرِیِّ ابو بردة روایت کرد از پدر
خود ابی موسی اشعری رضی الله عنه منسوب بسوی اشعر که نام ابو نبت پسر اُدد پسر زید است
و نام وی عبد الله بن قیس است و وی از اجل فضلا و اکمل فقها و از زمره اصحاب کرام بود
عامل کرده بود او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر ملک عدن و ساحل یمن و عامل کرده
بود وی را عمر رضی الله عنه بر کوفه و بصره و وی بر حضرت معاویه در دمشق آمد و ملاقات کرد
و ویرا روایت کرده شده است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار سه صد و
شصت حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها در کتاب خود پنجاه و چهار حدیث ذکر کرده
و بود خوش آواز بسیار خوش الحان قرآن مجید و بدرستی داده شده بود او را مزمار از
مزامیر آل داؤد و در سال چهل و پنج یا چهار در مکه شریفه و بعضی گویند بکوفه وفات یافت
و شیخ ابو الحسن اشعری که امام اهل سنت و جماعت است از نسل وی است قَالَ گفت
ابو موسی اشعری قَالُوْا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفتند مردمان یعنی پرسیدند که ای رسول خدا اَیُّ
الْاِسْلَامِ اَفْضَلُ کدام این از خصائل اسلام بهتر است یا کدام این از مسلمانان بهتر است
و این بر تقدیری است که اطلاق کرده شود اسلام را و مراد صفت باشد چنانچه اطلاق
کرده می شود عدل را و مراد عادل باشد چنانچه در بعضی روایات آمده اَیُّ الْمُسْلِمِیْنَ خَیْرٌ
قَالَ فرمود رسول علیه السلام مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَیَدِهٖ بهتر آنکسی
است که سلامت باشند مسلمانان از زبان او و از دست او یعنی هیچکسی را ایذا از وی
نرسد و مناسب بر ترجمه اول آن بود که میفرمود سلامة المسلمین من لسانه و یده تا
جواب مطابق سوال می شد لکن این جواب از جهة معنی است و مشتمل بر زیادت
زیرا که معلوم می شود از این جواب که منشاء افضلیة آن خصلة است و این مانند قول
حق سبحانه جل شانه یَسْئَلُوْنَکَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ

عن ابی بردة
عن ابی موسی
الاشعری قال
قالوا یا رسول
الله ای
المسلمین
افضل قال من
سلم المسلمون من
لسانه ویده

وچون ازین حدیث مبارک معلوم شد که بعضی خصال اسلام افضل از خصائل دیگر
هست پس مراد مصنف که قبول ایمان از برای زیادت و نقصان است حاصل شد
پس درین هنگام مناسبت این حدیث و حدیث سابق از برای ماقبل خود که آن
تعداد امور ایمان است ظاهر شد زیرا که ایمان و اسلام نزد مصنف یک اند و احتمال
دارد که در کلام ای الاسلام افضل هیچ تقدیر نباشد زیرا که لفظ اسلام چون مصدر است
خالی از نقد و نیست و در قول او من سلم المسلمون من لسانه و یده مضاف حذف
کرده شود یعنی اسلام من سلم المسلمون چنانچه تصریح نمودند در قول حق سبحانه
و تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى و گفتند که تقدیر کلام چنان است ولکن البر بر من اتقی
باقی واضح است علم بَابُ اَطْعَامِ الطَّعَامِ مِنَ الْاِسْلَامِ در باب است در بیان آنکه
خورانیدن طعام از خصائل اسلام است و الطعام مرفوع بنا بر ابتدا است و من الاسلام خبر او
و در ترجمه باب درین مقام گفت الطعام للطعام من الاسلام و نگفت ای الاسلام
خیر چنانچه در ما قبل گفته بود تا دلالت کند بر اختلاف مقامین و تعدد سوالین چنانچه
خواهد آمد و چون مصنف استدلال بر زیادت و نقصان ایمان بحدیث شعب
نمود پس استقرا و تتبع نمود آنچه وارد شده است در قرآن مجید و در سنن صحیحه از
بیان آن شعب پس آورد درین ابواب از روی تصریح و تلویح حَدَّثَنَا عَمْرُو
بْنُ خَالِدٍ حدیث کرد ما یان را عمرو پسر خالد پسر فروخ بفتح فا و تشدید راء مضیه
حرانی ساکن مصر بود در سال دویست و پست و نه بمصر وفات یافت قَالَ نَا اللَّيْثُ
گفت عمرو خبر داد ما یان را لیث پسر سعد فهمی بفا مفتوحه و سکون ها منسوب بسوی
فهم بن عمرو مصری و وی فقیه اهل مصر بود و کاسفی است در جلالت و امامت وی
شهادت امام شافعی و ابن بکیر که لیث در فقه زیاده تر از امام مالک است و امام
احمد گفته تعجب است از کمال صحت حدیث وی و احوال وی در سابق گذشته
عَنْ يَزِيْدَ لیث روایت کرد از یزید پسر ابی حبیب سوید مصری است و کنیت وی
ابو رجاء و وی تابعی است گفته است یونس که یزید در اهل مصر مفتی بود و وی کامل
در علم و فاضل در علم بود و وی اول کسی است که علم را در مصر ظاهر کرد و کلام در حلال
و حرام نمود و وی سردار علماء و سرتاج فقهاء بود و در سال یکصد و پست و هشت

وفات یافت عَنْ اَبِی الْخَیْرِ بدید روایت میکند از ابی الخیر که نام او مرثد بیم مفتوحه و را
مهمله ساکنه و ثبا مثلثه مفتوحه پسر عبد الله یزنی بفتح یا مثناة تحتانیه و فتح زا معجمه منسوب
بسوی یزن که بطنی از حمیر است و وی مصری تابعی مفتی اهل مصر بود و در سال نود و وفات یافت
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ اِبْنِ عَمْرٍو ابو الخیر روایت از عبد الله بن عمر بن العاص که احوال و مناقب
وی گذشته و درین اسناد لطیفه است و وی آن است که تمامی راویان وی مصری اند
و این از جمله غریب است زیرا که این در نهایت قلت است اَنَّ رَجُلًا بدرستی یک مرد
سَاَلَ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پرسید پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم و گفت اَیُّ
الْاِسْلَامِ خَیْرٌ کدام این خصلت از خصائل اسلام بهتر است قَالَ فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم تُطْعِمُ الطَّعَامَ اینکه میخورانی و میدهی طعام را برای اقربا و فقرا و قول الطعام
الطعام بتقدیر و تاویل مصدر است چنانچه در قول عرب واقع شده تسمع بالمعیدی خیر من
ان تراه یعنی سمعک بالمعیدی پس تقدیر کلام درین مقام اطعام الطعام است و وی عام
از ضیافت و غیر اوست وَتَقْرَءُ السَّلَامَ و بخوانی سلام را یعنی بدهی علی مَنْ عَرَفْتَ
وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ بر هر کسی که می شناسی تو آنرا و بر هر کسی که نمی شناسی و را یعنی تخصیص
نکنی احدی را بالسلام چنانچه بعض از مردم میکنند برای تکبر یا برای تهاون بلکه سلام میدهی
بر جمیع برادران خود برای مراعات اخوة اسلام و اگر گفته شود که لفظ حدیث عام است
پس دخل میشود در وی کافر و منافق و فاسق جواب آنکه این عام مخصوص منصوص دیگر
است یا باجماع یا بانکه نهی از تسلیم بر اصناف مذکوره متاخر بود و در ابتدا اسلام جواز سلام
از برای کافه انام از برای مصلحت تالیف جائز بود و اگر گفته شود که از حدیث سابق
معلوم شد که بهترین خصائل اسلام سلامت انام است از ایذا بجمیع اعضا و ازین حدیث
معلوم شد که بهتر خصائل اسلام اطعام طعام و خواندن سلام بر کافه انام است پس درمیان
دو حدیث مبارک توفیق چگونه حاصل آید جواب آنکه اختلاف جواب باعتبار اختلاف
وقت است پس رسول علیه السلام هر یکی را از سائلان در وقت خود جواب داد بچیزی که
آن افضل است در حق سامع یا اهل مجلس در همان وقت سوال وی مثلا در وقت سوال
اول ظاهر شده بود از سامع یا از بعضی اهل مجلس قلة مراعاة دست و زبان از ایذا مردمان
پس دران هنگام رسول مقبول علیه السلام جواب داد که بهترین خصائل اسلام سلامة انام

است از ایذاء بجمیع اعضاء و در وقت سوال ثانی از سامع یا از بعضی اهل مجلس امساک
طعام و بخل سلام از جهة تکبر و استنکاف ظاهر شده پس دران هنگام رسول علیه
السلام جواب داد که بهترین خصائل سلام الطعام طعام و خواندن سلام بر کافه
انام هست یا آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم معلوم کرده بود که سائل در اول
سوال از افضل ترک کرده و در ثانی از افضل اعمال و افعال سوال کرده یا آنکه سائل
در اول سوال از چیزی نمود که دافع ضرر باشد و در ثانی از چیزی که جالب نفع باشد
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم هریک را برحسب سوال وی جواب فرمودند یا آنکه
آن هر دو در حقیقت متلازم اند زیرا که اطعام طعام مستلزم است از برای سلامت دست هست
و سلام از برای سلامت زبان و درین حدیث مبارک فوائد بسیار هست یکی
تیز کردن انسان بر جود و احسان هست و دویم تیز کردن بر مکارم اخلاق که
اعلی ازانها مودت و اتفاق هست و سیوم تیز کردن بر تواضع برای مسلمانان
و بر تاکید مودت و الفت **فائده** در حدیث مبارک بیان دو نوع از مکارم
وارد شده زیرا که مکارم یا مالی باشد یا بدنی و الطعام طعام اشارت باول هست
و سلام اشارت ثانی — باب من الایمان ان یحب لاخیه ما یحب لنفسه
باب است در بیان آنکه از ایمان هست اینکه دوست دارد مومن برای برادر خود
آنچیزی را که دوست میدارد آن مومن آنچیز را از برای جان خود و در اینجا از برای
اهتمام لفظ من الایمان مقدم کرده نه در دیگر جا زیرا که در انجا خواهد گفت حب الرسول
من الایمان الطعام الطعام من الایمان یا از برای حصر گویا گفته از برای تعظیم محبت
مذکوره که محبت مذکوره نیست مگر از ایمان هست حدثنا مسدد حدیث کرد
ما را مسدد بفتح سین مهمله و بدو دال مهمله که اولی ازانها مشدده مفتوحه
است پسر مسرهد پسر مسربل پسر مغربل پسر معربل پسر مرعبل پسر ارند پسر
سهربدل پسر عربدل ابو الحسن بصری هست و در نسب وی بسیار اختلاف هست
احمد بن عبد الله گفته که بود ابو نعیم سوال میکرد مرا از اسم و نسب وی پس گفت
ای احمد این افسون کرده هست و بدانکه پنج نام اولی بر صیغه مفعول از باب فعلله
است اول بخوذ از سهربدته بمعنی حسنت غذاه و سمنته و دویم ماخوذ از سربلته بمعنی

لبسته القمیص وسیوم ماخوذ از غربلته بمعنی قطعته وچهارم ماخوذ از رعبلته بمعنی
مرقته وسه دیگر از الفاظ عجمیه اند اول ازانها بدال مهمله
ونون وراء مهمله وثانی بسین مهمله وثالث بعین مهمله والله اعلم اتفاق کردند
علماء بر جلالت وی ودر سال دوصد وپست وهشت وفات یافت قال انا یحیی
وی پسر فروخ بفاء وراء مهمله مشدده مضمومه ونجاء معجمه ست تیمی بصری ودی
شنید حدیث را از یحیی پسر سعید انصاری مدنی که در حدیث انما الاعمال بالنیات
مذکور شد اتفاق کردند علماء بر جلالت وامامت وی امام احمد بن حنبل گفته که ندیدم
من هیچکسی را که مانند یحیی باشد در جمیع احوال ودر بصره اقتداء بسوی وی انتهاء
یافت وابن معین گفته که اقامت کرد یحیی بیست سال که علی الدوام در هر شب وروز
ختم قرآن مجید می کرد وکاهی از وی قضاء نشد وابن بشحونه گفته بود یحیی فائق
از اهل عصر خود در حفظ وضبط ودر ورع وزهد ودر علم وفضل ودر حلم وعقل ودی
ست که از برای اهل عراق تمهید رسم حدیث کرد وبحث عمیق از احوال ثقات نمود
روایت کرده ست حدیث را از وی صاحبان هر شش صحاح نقل کرده شد که وی
نماز عصر ادا میکرد وبعد ازان تکیه میکرد بسوی یک مناره که در مسجد وی بود وی
نشست وامام احمد بن حنبل وعلی مدنی وابن معین وغیره از یاران وی پیش روی
وی ایستاده می شدند واز وی سوال احادیث مبارکه تا نماز شام می نمودند واز جهته
عظمت وهیبت وی هرگز نمی نشستند در سال یک صد ونود وهشت وفات
یافت عن شعبة بضم شین پسر حجاج واسطی بصری که مشهور بامیر مؤمنان
در حدیث ست ووی را خلیفه صغیر می نامند واحوال وی در سابق گذشته
عن قتادة بفتح قاف پسر دعامه سدوسی بصری وکنیت وی ابو الخطاب
ووی انکه بود دوسدوس بفتح سین مهمله نام یکی از اجداد وی ست وزمخشری در کشاف
آورده که وی اعمی بود ودرین امت مرحومه انکه یعنی ممسوح العین بجز از قتاده سدوسی که صاحب
تفسیر است وبن سیب گفته که هیچکس بر من وارد نشده که در حفظ زیاده از قتاده
باشد واند مردی بسوی ابن سیرین پس گفت من در خواب دیدم کبوتر ماده را که لقمه کرد
یک دانه مروارید را پس بیرون آورد آن دانه را در حالیکه آن بزرگتر از مقدار اول بود

دیدم من یک کبوتر دیگر را که لقمه کرد دانه مروارید را پس بیرون آورد خود تر از لقمه اول
نگفت دخول بود دیدم من یک کبوتر دیگر را که لقمه کرد دانه مروارید را پس بیرون
آورد وی را بر همان حال اولی بغیر از زیادت و نقصان پس ابن سیرین در جواب آن مرد
نگفت که کبوتر اول حسن بصری است که حدیث مبارک را سمع مینماید بعد ازان همراه
آن وصل مینماید از جاهای دیگر که مناسب وی باشند و کبوتر دویم ابن سیرین است
که سمع میکند حدیث مبارک را و بعد ازان نقصان و اختصار میکند و شک میکند در وی
و کبوتر سیوم قتاده است که وی در حفظ و ضبط زیاده تر از سائر مردم است و ادا میکند
حدیث را بوجهی که شنیده است بغیر از زیادت و نقصان و جمیع علما تصریح نموده اند که
وی عالم کامل و حافظ فاضل و متقن عاقل و متقی عادل بود و ببلده و بسطه در سال یکصد و
هفده وفات یافت عَنِ الْبَنَوِ بفتح همزه و نون پسر مالک پسر نضر بفتح نون و ضاد
معجمه ساکنه پسر ضمضم بفتح هر دو ضاد و معجمه و سکون میم فاصله خزرجی انصاری بود و در
خادم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم رویت کرده شده است ازوی احادیث رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک هزار و دو صد و سی و شش حدیث که از جمله آنها امام
بخاری رحمة الله دو صد و پنجاه و یک حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل وی خارج
از حد احصا است و بعضی ازانها در همین صحیح مبارک در کتاب مناقب خواهد آمد و مادر
وی ام سلیم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله این فرزند من انس
خادم خورد تو است پس از برای وی بدرگاه خدای پاک بی نیاز بر سبیل تضرع و نیاز
دعا بکن پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اَللّٰهُمَّ بَارِكْ فی مالِه وولده و اطل عمره
و اغفر ذنبه پس گفت حضرت انس هر آئینه دفن کردم دو کم صد نفر را از پشت خود و منکوحه
من حامله میشد در هر سال دو بار و من پیر شدم تا الحال از زندگی نا امید شدم و امیدوارم
چهارمین را یعنی مغفرت کنایان و گفته اند که عمر وی زیاده از صد سال بود و وی آخر
صحابه کبار است که در بلدهٔ بصره وفات یافت و در زمان حجاج در سال نود و سه
وفات یافت و غسل داده او را محمد بن سیرین و دفن کرده شد در قصر خود که بمقدار
یک و نیم فرسنگ از بصره است عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در بعضی نسخها درین
مقام صورت حا مهمله نوشته شده باین صورت ح و تحقیق وی ازین گذشته

وعن حسین المعلم واین معطوف بر عن شعبه است پس تقدیر کلام چنان است که
عن شعبة وعن حسین که آن هر دو روایت از قتاده میکنند ومصنف آن هر دو را ازان جهة
جمع نکرد که شیخ وی هر یکی را بروی علیحده یاد کرده بود پس مصنف آن هر دو را بر سبیل
عطف از برای اختصار ذکر کرد وایضا شعبه عن قتاده گفته وحسین گفته اخبرنا قتاده قال
انا قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود لا یؤمن احدکم
ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی مؤمن کامل نمیشود حتی یحب لاخیه تا آنکه دوست
میدارد برای برادر مسلمان خود واز مسلم تعبیه ببرادر نمود زیرا که حق سبحانه جل شانه
در کلام خود فرموده انما المؤمنون اخوة ما یحب لنفسه انچیزی را که دوست میدارد
برای جان خود یعنی ایمان وقتی کامل می شود که دوست دارد برای برادر خود مثل آن
دوستی که دوست میدارد برای جان خود زیرا که حب عرض است وقائم شدن یک
عرض بدو محل محال است وکلمه لام دلالت میکند برانکه مراد خیر ومنفعة است زیرا که لام
از برای اختصاص نافع است ودلالت میکند بروی قول او لنفسه زیرا که هر شخص دوست
میدارد برای جان خود مگر خیر ومنفعة چنانچه در روایت نسائی آمده حتی یحب لاخیه من الخیر
ما یحب لنفسه وهمچنین از ایمان است اینکه دشمن دارد برای برادر خود انچیزی را که دشمن
دارد برای جان خود زیرا که دوستی یک شئ مستلزم است ازبرای دشمنی نقیض وی
پس در ذکر دوستی ذکر دشمنی مندرج شد پس حاجت بسوی ذکر وی نشد یا آنکه تنبیه
شخصی چیز را از خیر برای جان خود دشمن نمیدارد لهذا او را ذکر نکرد ومحبت نزد اکثر
متکلمین عبارت از اراده است پس گفته اند که آن اعتقاد نافع است یا میل است
که تابع آن اعتقاد باشد یا صفتی است که یکی را از دو طرف تخصیص وترجیح میسازند امام نووی
گفته که اصل محبت میل است بسوی آن چیزیکه موافق محب باشد بعد ازان کاه میل وی
بسوی آن چیز باشد که وی بحواس خود لذت میگیرد چنانچه حسن صورت وگاه میل بسوی آن
چیز باشد که لذت از وی بعقل میگیرد چنانکه محبت فضل وکمال وگاه لذت از برای احسان
بسوی وی یا دفع مضاری ازوی میباشد ومراد از محبت در حدیث مبارک محبت اختیاری
است نه طبعی وقهری **باب** حب الرسول صلی الله علیه وسلم من
الایمان باب است در بیان آنکه دوستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ایمان است

ومراد از رسول سرور عالم و سردار اولاد آدم سید المرسلین و حبیب رب العالمین محمد مصطفی و احمد مجتبی است زیرا که قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم حتی اکون احب الیه دلالت بروی میکند و محبت جمیع انبیا و کرام علیهم الصلوة والسلام اگرچه از جملهٔ واجبات است لکن احبیت مختص بآن جناب رسالت مآب است که خاتم النبیین و حبیب رب العالمین است و ایضا مراد از محبت محبت ایمانی است که آن عبارت است از اتباع محبوب در جمیع افعال و اقوال و حرکات و سکنات نه محبت طبعی غیر اختیاری لهذا حکم کرده نشد بایمان ابی طالب هرچند که وی محبت طبعی همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرکوز در خاطر داشت

حدثنا ابو الیمان ووی حکم بن نافع حمصی است قال انا شعیب

بروزن مصغر پسر ابی حمزه بفتح حاء مهمله و زاء معجمه قرشی و احوال این هردو در حدیث هرقل گذشت قال انا ابو الزناد بکسر زاء معجمه و نون نام او عبد الله پسر ذکوان مدنی قرشی و وی این کنیت را مکروه میدانست لکن اشتهار نام در میان انام بآن کنیت یافته لهذا مصنف و سائر محدثین وی را بآن کنیت یاد میکنند و ایضا کنیت وی ابو عبد الرحمن و اصل وی از همدان است و سفیان ثوری وی را امیر مؤمنان در حدیث سید مرسلان میگفت ابو حاتم گفته که وی ثقه است و صاحب سنت لامعه و حجت ساطعه و از وی ثقات روایات احادیث نبویه کرده اند و بر جنازهٔ شخصی از مسلمانان همراه عبد الله بن جعفر حاضر شده بود و وی پسر تابعی است که از وی جماعات کثیره از تابعین روایت احادیث کرده اند و این از جمله فضائل وی است که وی سمع حدیث از اصحاب کرام نکرده مع ذلک این جماعهٔ تابعین عظام از وی روایت کرده اند و صاحب عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز وی را والی بر خراج آفاق عراق گردانید عبد ربه گوید که دیدم من ابو الزناد را که داخل شد در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و همراه وی از تابعان مانند توابع سلطان بود از جهت کثرت و وفرت و امام بخاری رحمة الله علیه گفته که صحیح ترین سنادها حضرت ابی هریره است که ابو الزناد

اراعرج واعرج از حضرت ابی هریره روایت کند انام واقدی گفته که ابو الزناد در
جای غسل خود برک مفاجات در شب جمعه در ماه مبارک رمضان در سال
یک وسی وفات یافت عَنِ الْاَعْرَجِ بر صیغه افعل صفتی است وکنیت وی ابو
داؤد ونام وی عبد الرحمن پسر هرمز هاشمی مدنی بود وی مشهور است بروایت
حدیث از ابی هریره وجماعه ثقات مثل زهری وغیره ازوی روایت حدیث
کرده اند وباسکندریه درسال یکصد وهفده وفات یافت عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ
واحوال ومناقب وی درسابق گذشت اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهٖ سوگند است
مرا بآن ذاتی که جان من در دست یا قدرت اوست ودرین کلام دلیل است بر انکه
سوگند خوردن بر کار اهم جائز است اگرچه طالب سوگند همچکس نباشد ولفظ یدانا
متشابهات است ودر مثل وی علماء دو فرقه اند فرقه اولی سفوضه اند وآنها ایمان
بظاهر وی می آرند وعلم حقیقت وباطن را بسوی پروردگار تعالی تفویض می نمایند وین
جماعه در قول حق سبحانه جل شانه وما یعلم تاویله الا الله وقف لازم بر الله مینمایند
چنانچه مذهب حنفی همین است ودیگر فرقه ماوله است که آنها متشابهات
را تاویل می نمایند چنانچه گویند مراد از وجه ذات واید قدرت است وغیر ذلک
واین جماعه در قول حق سبحانه جل شانه وما یعلم تاویله الا الله والراسخون
فی العلم وقف بر العلم می نمایند وبر الا الله وقف نمیکنند چنانچه مذهب شافعی
همین است ودلائل هریک در موضع خود مذکور ومسطور است لَا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ
ایمان نمی آرد هیچ یکی از شما ومؤمن کامل نمیگردد هرگز ودر بعضی روایات
عبد بدل احدکم آمده حَتّٰی اَکُوْنَ اَحَبَّ اِلَیْهِ تا انکه باشم من دوست تر
بسوی وی مِنْ وَالِدِهٖ از زائیده وی که مادر وپدر باشد واین بر تقدیری
است که مراد از والد ذات ولد یا ذی ولد باشد زیرا که ولد شامل زن وماده
است یا مراد از والد پدر است ومتبادر نیز همین است ودرین هنگام اکتفاء
بر ذکر پدر نموده ومراد هردو از پدر ومادر است کما یکفته من والده وامه چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده سَرَابِیْلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّ مراد تقیکم الحر والبرد است

واین در کلام عرب بسیار واقع میشود و وَلَدٌ و وَلَدٌ و از اولاد خود خواه فرزند باشد خواه دختر و والد را از جهة شرافت و کثرت مقدم کرد زیرا که هر شخصی را از اولاد آدم و والد لازم هست نه ولد زیرا که بسیاری از مردمان عقیم بحکم آله عظیم میباشند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ عَقِیمًا و در روایت نسائی در حدیث انس بن مالک تقدیم ولد بر والد آمده و وی از جهة آنکه انسان را در غالب زمان محبت و شفقت در حق اولاد زیاده تر از محبت آباء می باشد و هرگز اختلاف روایت از حضرت ابی هریره نشده لهذا این حدیث را از جمله افراد بخاری از مسلم گفته اند اگر گفته شود که لازم هست بر هر انسان که رسول آخر الزمان بسوی وی محبوب تر از جان باشد چنانچه آیة قرآن ازین بیان خبر میدهد که حق سبحانه جل شانه فرموده اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ و درین کلام خیر الانام علیه السلام وی مذکور نشد جواب آنکه عزیز ترین خلق خدا بر انسان والد و ولد هست تا بحدیکه بسیار اوقات بروی عزیز تر از جان خود نیز می باشند پس ذکر والد و ولد هست و مراد جمیع اعزه و محبوبان هست گویا فرموده حتی اکون احب الیه من جمیع الاعزة و المحبوبین و شک نیست که نفس انسان در وی نیز مندرج هست یا آنکه اکتفا نمود بانچه در سائر نصوص و روایات وارد شده که دلالت بر سبیل صراحت دارند بر انکه لازم هست در ایمان کامل که رسول علیه السلام دوست بسوی وی از جان وی باشد چنانچه روایت کرده شد از حضرت عمر پسر خطاب رضی الله عنه که وی از برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله هر آئینه تو محبوب تر بسوی من هستی از جمیع مخلوقات مگر از جان من پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود همچنین نیست سوگند هست بآن خدای که نفس من در دست او یا قدرت او هست مومن کامل نمیشوی مگر وقتیکه من محبوب تر باشم بسوی تو از جان تو پس حضرت عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا سوگند هست بقادر ذو الجلال که ذات تو مرا الحال بسیار محبوب و مرغوب تر هست بسوی من از جان من پس رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود ای عمر الحال مومن کامل شده و ایضاً تنصیص بنفس در حدیث عبد الله بن هشام آمده و اگر گفته شود که محبت امر طبعی و جبلی هست و در تحت اختیار هرگز داخل نیست و اکثر اوقات محبة انسان با جان و فرزندان بیشتر

پیشتر از محبت رسول آخر الزمان میباشد پس تکلیف با آن چگونه صحیح شد و حق سبحانه
جل شانه در کلام خود فرموده لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا جواب آنکه مراد از حب
مذکور حب طبعی و غریزی نیست بلکه مراد حب عقلی و تکلیفی است که عبارت از اتباع
محبوب است در جمیع امور چنانچه قبل ازین گذشت اگرچه طبع و جبلت اقتضای
مخالفت آن نماید چنانچه بیمار دوا را از جهة طبع بد میداند لکن میل و رغبت باو مینماید
بسبب ملاحظه فوائد که در مآل و عاقبت وی مترتب میگردد پس معنی حدیث مبارک
آنست که هرگز انسان بدرجه کمال ایمان نمیرسد مگر وقتیکه مقتضیات نفس خسیس را
بگذارد و متابعت رسول نفیس را در هر باب مقدم گرداند و اختیار نماید رضای رسول
کریم را بر هوای جان خود و برخواهش مادر و پدر خود و جمیع مخلوق چنانچه حدیث مبارک
آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ و علامت
وی آنست که طاعات رحمانی را اغراض نفسانی مقدم گرداند اگرچه نفس باعث و محرک بسوی
آن اغراض باشد و این درجه ادنی از ایمان کامل است و اعلی درجه وی آنست که نفس و طبع
تابع عقل شرع شود و حب رسول صلی الله علیه وسلم از برای وی طبعی و غریزی شود
و این رتبة المطمئنان نفس است و درین حدیث مندرج است امر کردن بمعروف و نهی
کردن از منکر زیرا که محبت مذکوره باعث بروی است و درین حدیث مبارک اشارت است
بسوی فضیلت تفکر زیرا که اجمیت مذکوره بغیر از تفکر شناخته نمی شود **بدانکه** محبوب
انسان یا نفس وی است یا غیر آن اما محبت با نفس عبارت از انکه قصد کند انسان دوام بقای
خود که سالم از آفات و بلیات باشد و اما محبت غیر خود پس نزد تحقیق راجع میشود بسوی تحصیل
نفع خود در مآل یا بسوی دفع ضرر از جان و مال پس وقتیکه فکر کند بنده مؤمن
آن منافع را که وی را از جهة رسول مقبول صلے الله علیه وسلم حاصل شده و تامل نماید آن
ضررها را که بوساطت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از وی دفع شده پس یقین خواهد کرد
که نفع آن سید مرسلین در دنیا و دین از سائر منافع خلق بیشتر است زیرا که آن ذات
مبارک اورا بیرون کرده است از تاریکیهای کفر بسوی روشنائیهای ایمان و تعلیم کرده
است او را احکام شرعیه که سبب نظام معاش و صلاح معاد است لهذا لازم است که محبت
وی زیاده تر از محبت سائر اشیاء باشد و لکن مردم در استحضار این فکر متفاوت اند لهذا در

نهایت متفاوت آمدند و صحابه کرام ازین معنی خط تمام داشتند لهذا افضل از سایر
خلق آمدند والله اعلم حدثنا یعقوب بن ابراهیم دورقی ابو یوسف دورقی
بصری است که در بغداد سکونت میکرد و دورق عبارت از نوع کلاهها است
که آنها بر سر خود می پوشیدند لهذا منسوب باو شدند وی شیخ صاحبان
اصول خمسه است وجز آنها و در سال دوصد و پنجاه و وفات یافت قال انا
ابن علیة بضم عین و فتح لام و تشدید یا رشناة تحتانیه و کنیت آن امام
ابو بشر و نام وی اسماعیل پسر ابراهیم پسر مقسم اسدی بصری و پدر او
از جمله سوداگران مردم کوفه بود و بعد ازان از کوفه ببصره انتقال کرد و نکاح
کرد در بصره علیة دختر حسان را که وی معتقه بنی شیبان بود و وی نسبت
را بمادر خود علیه مکروه میدانست لکن از سبب شهرت تعریف بوی کردند و وی
امام جلیل القدر و جمیل الاثر بود ابن شعبه گفته که ابن علیه ریحانه فقهاء و سردار
محدثین بود عمرو بن زراره گفته که من صحبت کردم ابن علیه را چهارده سال
پس ندیدم ویرا کاهی که دران مدت خنده کرده باشد و والی صدقات بصره
در زمان هارون کرده شد و در سال یک صد و بیست در بغداد وفات
یافت عن عبد العزیز بن صهیب و وی ابو حمزه بصری بنانی بضم باء
موحده تحتانیه و بنون منسوب ببنوی بنانه که بطن از قریش است ابن قتیبه گفته
که وی پدر روی هر دو مملوک بودند و اجازه کرد یاس پسر معاویه شهادت
عبد العزیز را تنها زیرا که در عدالت و صلاحیت ممتاز بود عن انس بن مالك
عن النبی صلی الله علیه وسلم ح قال گفت عبد الله امام محمد بخاری رحمة الله
علیه وحدثنا آدم ابو عبد الرحمن بن ابی ایاس و کنیت وی ابو الحسن و وی خراسانی پس
بغدادی عسقلانی بود و مصنف رحمة الله علیه عطف کرد اسناد ثانی را بر
اسناد اول پیش از ذکر متن حدیث تا تنبیه حاصل شود بر مساوات هر دو اسناد
و در بعضی نسخها قبل از حدثنا آدم صورت حاء مهمله آمده و در وی اشارت بسوی
تحول است از اسناد اول بسوی اسناد دیگر و در بعضی نسخها موجود نیست و بر بعضی
نسخه پس ازین کلام تحول است از یک اسناد بسوی اسناد دیگر و درین هر دو

حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال انا ابن علیة عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك عن النبی صلی الله علیه وسلم ح قال وحدثنا آدم ابن ابی ایاس

روایت لفظ والناس اجمعین زائد واقع شده وقال انا شعبة بضم شین معجمه
امام عالم و عامل پسر حجاج وسطی پس بصری اسدی عن قتادة بفتح قاف امام
کامل و عالم فاضل ابو الخطاب اکمه سدوسی عن انس و وی صحابی بزرگ مشهور
و معروف است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم مومن کامل نمیگردد هیچ یکی از شما حتی اکون
احب الیه تا آنکه باشم من محبوب تر بسوی وی من والده از پدر وی یا از پدر و
مادر وی و چون والد بحسب وجود و شرافت مقدم بود پس رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم وی را در ذکر مقدم کرد و ولده و از اولاد وی خواه فرزند باشد خواه دختر
والناس اجمعین و از مردم همگی و تمامی یعنی متابعت مرا بر متابعت این همگی مقدم
نماید و ذکر ناس تعمیم بعد از تخصیص است چنانچه عکس آن در کلام الله واقع شده که حق
تعالی فرموده و ملائکته و کتبه و رسله و جبریل و میکال زیرا که وی تخصیص بعد از تعمیم است
و اگر گفته شود که نفس ذات هر مرد آیا داخل است در عموم ناس یا نی جواب
آنکه ظاهر دخول وی است دران عموم و بعضی گفته اند که بقرینه اضافت خارج است
زیرا که قائل وقتی که گوید جمیع الناس احب الی زید من غلامه البته ازان کلام
معلوم میگردد که زید خارج است ازان جماعه ناس قاضی عیاض گفته که از محبت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نصرت سنت وی است و دفع کردن از شریعت وی
و آرزو کردن صحبت وی در حیات وی و جان و مال خود را فدا کردن در متابعت
وی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که حقیقت ایمان بجز از محبت مذکوره تمام
نمی شود و ایمان صحیح نمیگردد مگر وقتیکه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه وسلم را اعلی
و اشرف از جمیع موجودات داند و هر کس که این را اعتقاد نکند پس آن هرگز مومن
نیست و امام نووی گفته که درین حدیث تلمیح و تلویح است بسوی قضیه نفس امارة
و مطمئنه پس هر کس که دوستی اهل و ولد و جان و والد را و دوستی جمیع خلق را ترجیح داد بر
دوستی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس بی شک آن ترجیح داد جانب نفس امارة را و هر کسی که
عکس آن اختیار نمود پس ترجیح داد جانب نفس مطمئنه را و حاصل آنکه اگر ترجیح داد مقتضای قوة
عقلیه را بر مقتضای قوة شهویه پس نفس وی مطمئنه است و اگر بالعکس معامله کرد

بعد از ذالدین ما
قال انا شعبة
عن قتادة عن
انس عن النبی
صلی الله علیه
وسلم لا یؤمن
احدکم حتی
اکون احب الیه
من والده
والناس
اجمعین

ایشان وی را مارہ بالسواہست واللہ تعالی اعلم **باب حلاوۃ الایمان**
باب ہست در شیرینی ایمان ولذت وی کہ آن بچہ حاصل آید ومقصود مصنف آنست
کہ حلاوت از ثمرات ایمان ہست وچون مصنف ذکر حجۃ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم
مقدم کرد پس تابع کرد آن را بذکر آنچہ کہ موجود میکرداند حلاوت ایمان را **حَدَّثَنَا**
مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّٰى بلفظ مفعول کہ ماخوذ از تثنیہ بنا مثلثہ باشد وی ابوموسی عنزی
بفتح نون وبرا مجمہ بصری ہست کہ معروف بزمن بود وروایت کردہ ہست از وی شیوخ
خمسہ ووی در سال یکصد وپنجاہ وسی وفات یافت **قَالَ اَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ**
الثَّقَفِيُّ یعنی منسوب بسوی ثقیف کہ بد قبیلہ بود ووی ابو محمد پسر عبد المجید بصری
وروایت کردہ ہست از وی امام شافعی وامام احمد وغلہ عبد الوہاب در ہر سال
از یک صد پنجاہ ہزار بود **مع ذلک** کاہی وقت حولان حول چیزی ازان غلہ نزد
وی باقی نمیماند از جہت کثرت انفاق وسخا بر اہل حدیث ووی در سال یکصد وہشت
ہجری متولد شد ودر سال یکصد ونود وچہار سال وفات یافت **قَالَ اَنَا اَيُّوْبُ** ووی امام
جلیل زمان ابو بکر بن کیسان پسر ابی تمیمہ بفتح تا مشناۃ فوقانیہ سختیانی بصری تابعی
وسختیانی بفتح سین مہملہ منسوب بسوی سختیان کہ عبارت از پوست ہست وویرا
سختیانی پوست از انجہت گردند کہ وی رنگ میکرد پوست را وسختیان لفظ فارسی ہست
شیخ ابو ایوب سردار فقہا بود وحسن گفتہ کہ ایوب سردار جوانان بصرہ ہست در علم وجلالت
وکمال وسید علماء در باب انقیاد بود ودر بصرہ در سال یکصد وسی ویک وفات یافت
عَنْ اَبِيْ قِلَابَةَ بکسر قاف وتخفیف لام وبباء موحدہ وتحتانیہ نام او عبد اللہ پسر زید پسر
عمرو ہست ابو قلابہ جلیل الشان در اہل عصر وزمان بود ایوب گفتہ کہ ابو قلابہ از فقہا فضلا
عقلا وذکا بود ووی را سلطان زمان تقلید قضا در بصرہ تکلیف نمود پس از سبب آن گریخت
بسوی بلاد شام ودر ہمان بقعہ در سال یکصد وچہار وفات یافت ودر ینجا یک لطیفہ ہست
کہ راویان این حدیث مبارک ہمگی بصری اند **عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ**
ثَلَاثٌ سہ خصلت ہست **مَنْ كُنَّ فِيْهِ** کہ ہر کہ سی کہ موجود ومتحقق شوند آن سہ خصلت
در وی **وَجَدَ حَلَاوَةَ الْاِيْمَانِ** می یابد آن کس شیرینی ایمان را ولذت وی را ورسول
آخر الزمان در قول حلاوۃ الایمان تشبیہ داد ایمان ویقین را بکجری شیرین مثل شکر وانگبین

ثابت کردانید برای وی آنچه از لوازم و خواص شبه بهست که آن حلاوة باشد و درین
اشارت خفیه هست بسوی قصه مریض و صحیح زیرا که مریض صفراوی عسل شیرین را تلخ
می یابد و هر قدری که صحت زیاده کرد و آن ذوق نیز بهمان قدر کامل میکرد و درین
استعارة مقصود منصف قوی شد و آن استدلال هست بر قبول ایمان زیادت و
نقصان را آن یَکُونَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ یعنی آنکه باشد خدای تعالی و رسول او احَبَّ اِلَیْهِ
مِمَّا سِوَاهُمَا دوستر بسوی آن کس از ماسوای آن هر دو پیضاوی گفته که مراد بحب درینجا
حب عقلی هست و آن عبارت هست از اختیار کردن مقتضای عقل سلیم بر هوای نفس لئیم
چنانچه مریض دوا را بحسب طبع مکروه میداند لکن بحسب اقتضای عقل میل و رغبت بسوی
تناول وی می نماید پس وقتیکه عاقل فکر کند که شارع امر و نهی نمیکند مگر از برای مصلحت
و منفعت وی خواه آن نفع عاجل باشد یا آجل و عقل برجحان این جانب اقتضا کند
پس البته آن عادت میکرد یا تمار او امر و انزجار زواجر تا بحدیکه هوای وی بالکل
تابع وی کرد و باین التذاذ عقلی یابد زیرا که التذاذ عقلی عبارت هست از ادراک آنچه
کمال و خیر باشد از حیثیت کمالیت و خیریت و از همین حالت شارع تعبیر بحلاوة کرده
زیرا که آن حالة اظهر از لذائذ محسوسه هست و آن یُحِبُّ الْمَرْءَ وجه دویم آنکه دوست میدارد
مرد را از بندگان خدای تعالی خواه حر باشد خواه مملوک لَا یُحِبُّهُ وَ در حالیکه دوست نمیدارد
آن مرد را برای هیچ غرضی اِلَّا لِلّٰهِ مگر از برای خدای تعالی یعنی دوستی وی از برای
غرض و حظ دنیوی و اخروی نباشد بلکه خالص از برای حق تعالی باشد و مراد از حب
فی الله همین هست و در حقیقت وی راجع بسوی حب خدا تعالی هست و دوستی عالم
که بهتناد دین و کمال کرده بشنود از اقوال و احوال وی و دوستی مرد صالح که تابع
مرد کاملات در جمیع حرکات و سکنات باشد و دوستی زنی که فارغ البال برای ذکر
قادر دو الجلال کرداند مندرج و مروی هست وَاَنْ یَکْرَهَ وسیوم آنکه بداند آن یَعُودَ
فِی الْکُفْرِ آنکه رجوع کند و قرار نماید بکفر کَمَا یَکْرَهُ چنانچه میداند اَنْ یُقْذَفَ فِی النَّارِ اینکه
انداخته شود او در آتش و مراد از آتش مطلق آتش نیست یا آتش جهنم و در روایت لنسائی
آمده وان توقد نارا عظیمة فیقع فیها احب الیه من ان یشرک بالله یعنی افتادن در آتش
دنیا محبوب تر باشد بسوی وی از کفر و درین اشارت هست بسوی قول صوفیه که گفته اند الحجاب

می یابد صحیح ذوق حلاوت
وی می نماید و هر قدری که
صحت کم شود آن ذوق
حلاوت بهمان قدر نقصان

اشد العذاب واین خصائل ثلاثه را عنوان از برای کمال ایمان ازان جهة قرار داده
شد که انسان چون تامل نماید که منعم بالذات خالق کائنات هست پس بس دمعطی و
مانع و نافع و دافع بجز از خدا دیگر دافع نیست و ماسوای وی همه وسائط و وسائل اند و رسول
علیه السلام مبین مراد پروردگار علام هست و مبلغ احکام از جانب خالق انام بسوی
خلق عالم پس البته بالکل متوجه بسوی حق و منقطع از جمیع خلق میشود پس دوستی
نمیکند مگر همراه آن کسی که از دوستان رب مستعان باشد و دوستی وی خالص از
طلب عوض و غرض می باشد چون یقین سدید بوعد و وعید که پروردگار حمید در قرآن
مجید یاد فرموده حاصل نماید بحدیکه موعود کالموجود داند پس البته یقین خواهد کرد که مجالس
ذکر باغهای بهشت انده باز کشتن بسوئی کفر انداختن جان خود را در آتش هست و درین
حدیث مبارک اشارت هست بآنکه کفر عین آتش هست و حق سبحانه جل شانه در کلام عظیم خود
مال یتیم را عین آتش قرار داده و فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ اَمْوَالَ الْیَتٰمٰی ظُلْمًا اِنَّمَا یَاْکُلُوْنَ
فِیْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا پس کفر بطریق اولی نار و آتش شد و درین خصلت اخیره اشارت هست بآیه کریمه
هست که حق سبحانه جل شانه فرموده اللّٰه وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ
و شاهد این حدیث مبارک قول پروردگار هست که حق تعالی در قرآن مجید فرموده قُلْ
اِنْ کَانَ اٰبَآؤُکُمْ وَاَبْنَآؤُکُمْ وَاِخْوَانُکُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیْرَتُکُمْ وَاَمْوَالُ نِ اقْتَرَفْتُمُوْهَا وَتِجَارَةٌ
تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسٰکِنُ تَرْضَوْنَهَآ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ
بِاَمْرِهٖ زیرا که پرده رد کار حمید تهدید و وعید شدید بر اجنبیت ماسوای خدا و رسول او بقول
خود فَتَرَبَّصُوْا فرموده **فائده** درین حدیث مبارک اشارت هست بسوی تخلی بافضائل
و تحلی از رذائل پس اول مستفاد از اول هست و ثانی از قول ثانی و ایضا اشارت هست
بسوی آن که محبت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از محبت حق سبحانه جل شانه منفک
و ممتاز نیست پس هر کسی که دعوی محبت خدا نماید و محبت رسول خدا ندارد پس آنکس درین
دعوی کاذب هست چنانچه حق تعالی در کلام الله فرموده قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ و یحیی بن معاذ رازی گفته که حقیقت محبة آنست که زیاده نشود بعطاء و کم نشود
بجفاء و محبة نامه بر تحقیق بجز از مرد صدیق حاصل نمیشود که وی جذب کرده باشد عنایت ازلیه
و توفیق سرمدیه تا آنکه واقف و مطلع گرداند وی را بر اسرار ولایت و بر انوار هدایت پس

باب

مشاهده مینماید که ذات واجب حق است و ماسوای وی باطل و محق است
علامة الإيمان حب الأنصار باب است در بیان انکه نشانی ایمان دوستی جماعة
انصار است و انصار در لغة جمع نصیر است مثل اشراف و شریف یا جمع ناصر مثل اصحاب
و صاحب و لام در الانصار از برای عهد است و مراد انصار رسول مختار اند و در عرف
مختص باهل مدینه است که جا دادند مهاجران را و یاری کردند همراه آنها و فدا کردند جان
و مال در تقویت دین متین بر سبیل کمال و ابتدا بیعت و اطاعت رسول بلند منزلت
نمودند و آنها سبب اعلام احکام اسلام در کافهٔ انام شدند لهذا حب آنجماعه اهل یقین
از نشانی ایمان شد حدثنا ابو الوليد وی هشام بکسر ها پسر عبد الملک طیالسی
است ابو حاتم گفته که وی امام کامل و فقیه عاقل و حافظ احادیث نبویه و تابع سنن مصطفوی
بود و وی ثقه از جملهٔ ثقات معتبره در روایت و درایت بود و در سال دو صد و پست
و هفت در بصره وفات یافت قال انا شعبة وی پسر حجاج که مشهور بامیر مؤمنان
در حدیث است و ذکر وی در سابق گذشته قال اخبرني عبد الله بن عبد الله بن جبر
و عبد الله در هر دو جا بلفظ مکبر است نام پسر و نام پدر متحد است و جبر بفتح جیم و باء
موحده تحتانیه ساکنه آمده و بعضی نام وی جابر قرار دادند و او پسر عتیک انصاری
مدنی عالم کامل و عارف فاضل بود قال گفت عبد الله سمعت انسا شنیدم من انس
و فهم نمودم بهوش از خادم ذات مبارک انس بن مالک که روایت میکرد عن
النبي صلى الله عليه وسلم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که فرمود آية
الإيمان نشانی ایمان حب الأنصار دوستی جماعة انصار است و آية
النفاق و نشانی نفاق که عبارت است از اظهار ایمان بزبان و استتار
کفر و طغیان در دل و جنان بغض الأنصار دشمنی جماعة انصار است و در اینجا
مقصود آنچیزیست که بسبب آن مؤمن حقیقی از مؤمن ظاهری ممتاز گردد
لهذا رسول علیه السلام و آیة النفاق فرمودند نه آیة الکفر زیرا که امتیاز مؤمن از
کافر معلن واضح و مبین است و احتیاج بعلامت و امارت ندارد و مراد از ایمان
در حدیث مبارک ایمان کامل است و شک نیست که حب و بغض متفاوت از جهة
و نقصان میباشد پس مقصود مصنف حاصل شد که ایمان قابل زیادت و نقصان است

واگر گفته شود که از حدیث مبارک لازم می آید که هر کس که بغض انصار دارد پس آن کس منافق است اگرچه با تصدیق دل مرافق باشد و این مخالف اجماع است و موافق نمی آید با آنچه گفته اند لا یکفر احد من اهل القبلة جواب آنکه مراد آنست که هر کس که بغض انصار دارد از جهة آنکه آنها انصار رسول خدا اند پس آن منافق است و از دائره اسلام خارج است و شک نیست که تصدیق رسول علیه السلام در جمیع اخبار و احکام با بغض انصار از جهة مذکوره جمع نمیشود و این جواب مبنی بر آنست که در علم اصول مقرر شده که هر حکم متعلق بمشتق باشد پس البته آن دلالت میکند بر آنکه مبدء اشتقاق علة از برای آن حکم باشد چنانچه در قول پروردگار تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و در زانیة والزانی فاجلدوا و در حدیث مبارک نیز کردن است بر حب انصار که جماعة اخیار و ابرار اند و بیان فضل آنها نیز اگر آن جماعة عظام مال و جان را در تقویت دین رسول علیه السلام فدا نمودند و جماعة مهاجران را جائی دادند و همراه آنها یاری کردند و آنها را بر جانهای خود ایثار نمودند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و مناقب جماعة انصار خارج از حصر است چنانچه بعضی از انها در این صحیح مبارک خواهد آمد **باب** مصنف رحمة الله علیه در این باب ترجمه یاد نکرده و وی را مطلق بغیر اضافت ذکر کرده و عادت مصنف آنست که هر گاه باب بغیر از ترجمه ذکر کند پس آن بمنزله فصل از ما قبل میباشد با وجود آنکه وی را تعلق فی الجمله با قبل نیز باشد چنانچه عادت مصنفین از فقهاء نیز بر همین نمط جاری است و وجه تعلق در اینجا با قبل آنست که چون در حدیث سابق ذکر انصار واقع شد پس اشارت کرد در این حدیث مبارک که تسمیه آنها باسم انصار از چه سبب بود یعنی این اسم از ان جهة بر آنها مشخص شد که در شب عقبه همراه رسول علیه السلام موافقت اختیار کردند و در ان شب نزد عقبه بیعت کردند و ایضا آنچه مذکور در این باب است تعلق بمباحث ایمان دارد و وی از جهة آنست که در این حدیث اعلام است بانکه اول از همه اشیاء مبایعت بر توحید واقع شد و معلوم شد که توحید اساس امور ایمانیه و راس احکام دینیه است یا از جهة آنکه ترک منهیات داخل در مبایعت اند که آن مبایعت شعار ایمان است پس معلوم شد که ایمان متفاوت بحسب زیادت و نقصان شده و حال داخل در ایمان شد یا از جهة آنکه این اشارت است

بسوی احکام مومنان از ثواب و عقاب و از عفو و کرم حدثنا ابو الیمان و وی حکم
بن نافع حمصی است قال انا شعیب بلفظ مصغر پسر ابی حمزة قرشی عن الزهری و وی
امام ابو بکر پسر شهاب تابعی است و احوال این هر سه در سابق مذکور شد قال اخبرنی ابو
ادریس عائذ الله بن عبد الله عائذ الله بذال معجمه پس از همزه اسم علم وی است بمعنی ذو
عیاذة بالله و وی پسر عبد الله پسر عمرو بر قول مشهور است و در روز حنین متولد شد و وی
را حضرت معاویه در خلافت خود والی قضاء بلدهٔ دمشق گردانید و از عباد و قراء شام و علماء
و صلحاء انام بود و در سال هشتاد و فات یافت ان عبادة بن الصامت رضی الله عنه
بدرستی حضرت عباده پسر صامت پسر قیس انصاری خزرجی و عباده بضم عین مهمله و تخفیف
باء موحده تحتانیه است و وی عالم کامل از جمله اصحاب کرام بود و روایت کرده شد
از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و هشتاد و یک حدیث که از
جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه هشت حدیث ذکر کرده و وی اول کسی است که والی
قضاء فلسطین شد و وی طویل بود در صورت و جمیل بود در سیرت و جسیم و در اشکال کریم
در افعال و در سال سی و چهار وفات یافت در هستیعاب آورده که وی را متوجه کرد
حضرت عمر رضی الله عنه بسوی ملک شام تا آنکه دران بقعه وی قاضی و معلم باشد پس
اول بیدهٔ حمص اقامت اختیار کرد بعد ازان انتقال و ارتحال بولایت فلسطین کرد
و در ایلیا وفات یافت و در بیت المقدس دفن کرده شد و قبر وی در انجا معروف و مشهور
است بعضی گفته اند که در رمله وفات یافت و کان و بود آن حضرت عباده شهد
بدرا کما حاضر شده بود واقعهٔ بدر را که آن اول واقعه است که رسول علیه السلام مقاتله و مقابله
کرد بمزاحمه کردار و بدر در اصل نام آبی است معروف و مشهور که بر چهار مرحله از مدینهٔ مقدسه
واقع است و آن آب از برای مردی بود که نام او بدر بود بعد ازان آب را نیز بنام وی یاد
کردند و تخصیص واقعهٔ بدر از جهت فضیلت و شرافت واقع شده و الا نه حضرت عباده در جمیع جنگها
همراه رسل مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و احتمال دارد که قائل این کلام از ابو ادریس
باشد پس درین هنگام اگر حمل کرده شود که ابو ادریس این کلام را از حضرت عباده شنیده است
پس متصل شد و اگر حمل کرده شود که وی از زهری شنیده است پس منقطع خواهد بود و همچنان
است قول او و هو احد النقباء لیلة العقبة و آن حضرت عباده یکی از جهتران و سرداران

حدثنا ابو الیمان
قال انا شعیب
قال عن الزهری قال
اخبرنی ابو ادریس
عائذ الله بن عبد الله
ان عبادة
ابن الصامت رضی
الله عنه وکان
شهد بدرا وهو
احد النقباء لیلة
العقبة

در شب عقبه بود و آن دوازده نفر بودند که مقدم آمده بودند از برای بیعت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم بر نصرت در شب عَقَبَه و عَقَبه بفتح عین مهمله و قاف بالائی کوه را
گویند و مراد در اینجا عقبهٔ منی است **بدانکه** رسول مقبول صلی الله علیه وسلم جان خود را
در هر موسم حج بر قبائل عرب اظهار و آشکارا میکرد پس در وقتی از اوقات آن سرور
کائنات نزد عقبهٔ مذکوره ملاقات کرد کروهی را از خزرج پس فرمود آیا نمی نشینید نزد
من تا همراه شما سخن بگویم پس آن کروه آمدند و پیش رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
نشستند پس رسول علیه السلام آنها را دعوت بسوی اسلام نمودند و کلام پروردگار
علام را بر ان جماعهٔ عظام خواندند و قبل ازین آن جماعه شنیده بود از مردمان یهود
که پیغامبر محمود صلی الله علیه وسلم عن قریب موجود و مبعوث خواهد شد پس گفت
بعضی از آن کروه باشکوه برای بعضی دیگر که بی شک این همان پیغمبر برحق است
که جماعهٔ یهود احوال و اطوار آن را بر ما بیان میکردند پس لازم است
که ما بیان سبقت بسوی اجابت نمائیم و قبل از جماعهٔ یهود راه رشد و هدایت
را اختیار کنیم پس آن کروه همگی و تمامی در همان شب تا نزد آن عقبه کوهسار
اجابت رسول مختار نمودند و چون باز پس گشتند بسوی وطن الفت خود و احوال
آن حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم اظهار با قربا و اجنبا خود نمودند
پس شائع و ذائع شد شان رسول مختار در ان جماعهٔ انصار پس در سال آینده وقت
موسم دوازده نفر از سرداران آن جماعهٔ ابرار بخدمت رسول مختار آمدند که یکی
از ان دوازده نفر عُبادَه بن صامت بود پس ملاقات کردند همراه رسول
مقبول نزد عقبه و همین بیعت عقبه اولی است پس بیعت کردند همراه آن صاحب
اصطفا مثل بیعت جماعهٔ نساء که حق سبحانه جل شانه در آیت قرآن باحسن
تبیان یاد فرموده و گفته یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا
یشرکن بالله ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان
یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن بعد ازان باز
رجوع نمودند بسوی وطن اصلی خود و در سال دیگر هفتاد مرد از انها بسوی حج در
موسم دی بیرون شدند پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آنها را وعده داد که در میانه

شبی از ایام تشریق نزد آن عقبه همراه انها ملاقات خواهد کرد کعب بن مالک
گفته که هرگاه آن شب وعده در رسید پس مایان در اول شب همراه قوم خود
مشغول بودیم چون مردم را خواب در گرفت پس بتدریج فرشهای خود
گذاشته بیرون شدیم تا آنکه جمع شدیم نزد عقبه مذکوره پس رسول خیرالناس با عم
خود عباس بر جماعهٔ ناس وارد شد و همراه رسول مقبول بجز از حضرت عباس هیچکسی
از جماعهٔ ناس نبود پس حضرت عباس در سخن آمد و گفت ای جماعه خزرج که بدرستی
محمد صلی الله علیه وسلم از مایان است و میدانید که وی در قوم خود صاحب قوت
و منعت و حمیت و نصرت است و وی بسیار الفت و محبت همراه شما دارد
و هیچ چیزی را قبول نمیکند مگر انقطاع از قوم و اقربا خود بسوی شما جماعهٔ اقویا
پس اگر شما همراه وی انچه وعده نمودید وفا میکنید پس این را برداشته
ببرید و اگر نه اینچنین است پس وی را بگذارید در قوم خود بعد ازان تکلم فرمود
رسول محمود صلی الله علیه وسلم و دعوت کرد مایان را بسوی پروردگار خلایق
و رغبت داد مایان را در احکام اسلام و خواند بر مایان قرآن مجید را
بتحسین تمام پس اجابت کردیم مایان وی را بایمان و ایقان پس رسول علیه
السلام فرمود من بیعت همراه شما میکنم بشرطی که نگهدارید مرا از انچه نگهمیدارید
فرزندان خود را پس مایان گفتیم ای رسول خدا دراز کن دست مبارک خود را
تا مایان همراه شما بیعت نمائیم پس رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم فرمود که پیروی نکنید از میان خود
و واز دهنفر بزرگ را تا برای من ضامن بوفا عهد و استیفای
عقد شوند پس پیروی کردیم مایان از هر فرقه و گروه مهتر و صاحب
شکوه و بود حضرت عباده مهتر بنی عوف پس همگی بیعت کردند همراه
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و این بیعت ثانیه نزد عقبه بود

فائده بدانکه در میان عرب دستور بود که هرگاه که متابعت شخصی
دیگر اختیار میکرد و همراه آن دیگر عقد میکرد که نصرت همراه وی در هر باب که مرضی
وی باشد خواهد کرد و جان و مال را در متابعت و نصرت وی فدا خواهد کرد

پس دست خود را بدست آن دیگر متصل میکرد و میزد و این را در کلام مبایعت و بیعت مینامند
و وقت بیعت صحابه کرام دست رسول علیه السلام بالا و دست خود را از جهة پاس ادب
میکذاشتند و آن دست را که همراه دست مبارک رسول علیه السلام ملاقات کرده بود
تعظیم بروجه اتم و اکمل میکردند چنانچه حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود
بیدی فرجی منذ بایعت به رسول الله صلی الله علیه وسلم **فائده** در بیعت آن بود که ذکر
یافته در این جا یک بیعت ثالثه مشهوره نیز هست و آن بیعت است که در حدیبیه زیر
درخت سدره واقع شده و قتیکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از مدینه مقدسه بسوی
مکه شریفه توجه فرموده بودند و وی را بیعت رضوان می نامند زیرا که در همان بیعت حق
سبحانه جل شانه فرموده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و این بیعت
رضوان بعد از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود بخلاف آن دو بیعت سابقه
که قبل از هجرت بودند و حضرت عباده در بیعت رضوان نیز حاضر شده بود و مبایعت
کرده بود پس وی صاحب هر سه بیعت است و نقبا بضم نون و فتح قاف جمع نقیب است
چنانچه بخبا جمع نجیب و نقیب رئیس و ضمین را گویند آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال فرمود و حوله عصابة من اصحابه و حال آنکه گرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعتی بود از یاران وی و عصابه بکسر عین مهمله جماعتی را گویند
که از ده تا چهل باشد **و فائده** در ذکر این عبارت تقویت حدیث است و اعلام است
بانکه مخاطبین باین حدیث مبارک جمع غفیر بودند حضرت عباده تنها پس بس و بایض درین
بیان مبالغه ضبط و حفظ او و بیان انکه وی روایت میکند از تحقیق و ایقان و همچنین
در وصف وی بقول راوی شهد بدرا و انه لاحد النقباء شعار است بحفظ و ضبط وی
بلکه در وی فائده زائده نیز هست و آن ترجیح و تصحیح حدیث مبارک است زیرا که
فضل راوی و شرف وی موجب صحت روایت و ترجیح وی است بایعوني مبایعت
کنید مرا و عقد ببندید با من و اصل مبایعت انبیع است گویا هر که عهدی بند با کسی میفروشد
ذات خود را بدست وی چنانچه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت
بر این جاری بود چنانچه در سابق گذشت و باب مفاعله از ان جهة فرمود که معاهدت از هر دو
طرف بود از طرف رسول مقبول عهد بثواب و از طرف صحابه کرام عهد متابعت در هر باب

بود چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا آخر آیه کریمه عَلٰی اَنْ لَا تُشْرِکُوْا بِاللّٰهِ شَیْئًا بر نیکه شریک نیارید با خدا تعالی چیزی را از مخلوقات نه باشرک جلی و نه بشرک خفی و شرک جلی عبارت از عبادت اصنام است و شرک خفی عبارت است از ریا و سمعت در طاعت و قربت و نفی شرک را ازان مقدم فرمود که اصل ایمان و اساس ایقان وی است وَلَا تَشْرِقُوْا و دزدی نکنید مال غیر را وَلَا تَزْنُوْا و زنا نکنید وَلَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَکُمْ و نکشید اولاد خود را چنانچه رسم جاهلیت بود که دختران را از ترس تنگی نفقه و کثرت عیال میکشتند و هرچند که قتل مطلقا بغیر حق ممنوع است لکن تخصیص اولاد ازان جهت واقع شده که قتل اولاد قبیح تر است ازیراکه در وی قتل و قطع رحم هر دو موجود چنانچه رسول علیه السلام در میان فرمود و زنا از جهت آنکه زنا مطلقا خواه بزن همسایه باشد خواه بزن غیر از جمله کبایر است لکن تخصیص باول ازانجهت فرمودند که در وی دو چیز قبیح موجود است یکی زنا و دیگر قطع حق جوار و اگر گفته شود که امام شافعی قائل بمفهوم است و از مفهوم حدیث مبارک معلوم میشود که قتل اولاد بناحق جائز است و این مخالف نصوص و اجماع است جواب آنکه امام شافعی قائل بمفهوم وقتی میباشد که کلام خارج مخرج اغلب نباشد چنانچه در علم اصول مقرر شده و در اینجا کلام بر اغلب خارج شده زیرا که در عرب اغلب قتل اولاد بود وَلَا تَاْتُوْا بِبُهْتَانٍ و نیارید شما دروغی را که متحیر و پریشان میکند سامع را تَفْتَرُوْنَهٗ که پیدا میکنید و اختراع می سازید بَیْنَ اَیْدِیْکُمْ وَاَرْجُلِکُمْ میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذات خود و دست و پا را کنایت ازان جهت کرد که اکثر افعال از انسان از دست و پای صادر میشوند و این صفت کاشفه از برای بهتان است زیرا که بهتان عبارت از فعلیست که از پیش خود پیدا کند و نسبت کند بغیر خود که آن غیر پاک و مبرا باشد یا میان دست و پا کنایت از دل است زیرا که دل انسان در سینه میان دست و پائی واقع شده و این از جهت آنست که در اکثر اوقات انسان افترا را از دل بسبب همان نهائی فاسده اختراع مینماید و بر هر تقدیر مقصود یکی است یا مراد از پیدا کردن میان دست و پائی خود آنست که آشکارا میان مردم گوید از قلة حیاء و کثرت بی مروتی و حاصل این کلام نهی است از قذف اهل احصان و کذب گفتن بر مردمان و غیبت کردن آنها و نسبت کردن

آنها بهر چیزی که موجب فضیحت و رسوائی باشد بنا حق مندرج در روی است
وَلَا تَعْصُوْا فِیْ مَعْرُوْفٍ و بی فرمانی نکنید در امری که شناخته شده است
در شرع شریف وجود او یعنی در هر مشروع و مقابل وی منکر است که شناخته
نمی شود در شرع وجود او یعنی هر نامشروع و معروف کلمهٔ جامعه است از برای
جمیع مامورات و احتمال دارد که مراد از معروف ذات مبارک آن سرور
باشد لکن از ان تعبیر بمعروف از ان جهة فرمودند تا معلوم کردد که آن ذات
مبارک صلی الله علیه وسلم امر نمیکند مکر بمعروف لهذا ولا تعصونی نفرمودند
بدانکه آن سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات درین خطابات جمیع
اعتقادیات و عملیات را بیان فرمود لکن در اعتقادیات اکتفا بتوحید
فرمود که وی اصل و اساس قواعد دینیه و عقاید یقینیه است و بیان اجتناب
از منهیات و ترک مامورات فرمود و اکر کفته شود که رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم ذکر ترک منهیات فرموده و اتیان واجبات را هر کز ذکر نفرموده
پس مطلوب مذکور حاصل نشد جواب آنکه اتیان واجبات را بقول خود ولا
تعصونی فی معروف نیز ذکر فرموده زیرا که عصیان عبارت از مخالفت امر
است و بیان ترک منهیات را بر فعل مامورات ازان جهة مقدم نمود که
تخلی از رذائل مقدم بر تحلی بفضائل است و اکر کفته شود که سائر منهیات را مثل خوردن
مال یتیم و نکاح مشرکات و جز آن از ممنوعات را ذکر نکرد پس وجه چه خواهد بود
جواب آنکه این مقدمه در ابتداء اسلام واقعه شده بود و هنوز دران وقت غیر از
محرمات مذکوره حرام نشده بود یا آنکه اکتفا ببعضی از منهیات نمود تا قیاس کرده
شود باقی محرمات را بروی یا آنکه زیاده اهتمام به منهیات مذکوره کرد که آنها اصول
جمیع قبایح اند تا اشارت حاصل کردد که اجتناب بر وجه کمال از منهیات مذکوره
مؤمن را لازم و واجب است فَمَنْ وَفّٰى مِنْكُمْ پس هر کس که وفا کرد عهد
مذکور را و ثبات و احکام بروی اختیار نمود و وَفّٰى بتخفیف فاء و
تشدید وی آمده فَاَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ پس مزد او ثواب او بر خدای
تعالی است و اکر کفته شود که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که ثواب

مجرد فضل واکرام است واحدی را از جمله انام استحقاق برایزد علام نیست وقائل
باستحقاق ثواب بر قادر ذوالجلال اهل قدر و اعتزال اند ولفظ اجر که در حدیث
مبارک وارد شده دلالت بر استحقاق عوض وثواب می کند وایضا لفظ علی
دلالت میکند بر وجوب ثواب بر پروردگار روز حساب ومذهب اهل سنت
وجماعت آنست که بر حق سبحانه جل شانه هیچ چیزی از برای بندگان واجب
ولازم نیست وقائل بوجوب ثواب از برای مطیع ووجوب عقاب از برای
غیر مطیع معتزله اند پس این حدیث مبارک چگونه مطابق وموافق عقائد اهل سنت
وجماعه آید جواب آنکه مراد از اجر اجر حقیقی نیست بلکه اجر صوری یعنی چون
ثواب مترتب بر وفاء عهد بود چنانچه اجر مرتب بر عمل می باشد پس لفظ
اجر را از برای آن استعاره کرده شد ومراد از لفظ علی نیز تاکید ومبالغه است
نه وجوب ومعاوضه تا معلوم کرد دکه آن ثواب متحقق الوقوع است مانند
واجب که متیقن الثبوت می باشد وحصل جواب آنست که این هر دو لفظ
محمول بر غیر ظاهر اند زیراکه دلائل عقلیه ونصوص شرعیه دلالت میکنند بر انکه ثواب
مجرد فضل وامتنان بر جماعه مؤمنان است وبر انکه هیچ چیزی برایزد منان لازم
وواجب از برای بندگان نیست وایضا آخر حدیث مبارک نیز دلالت بر
همین میکند زیراکه قائل بفضل کسی نیست یا هر دو را از ثواب وعقاب لازم
وواجب میکویند یا هر دو را لازم وواجب نمیکویند وقول ثالث مخالف
اجماع است ومثل این تحقیق جاری است در قول حق سبحانه جل شانه که فرموده
فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَمَنْ اَصَابَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْئًا وهر کسی که رسید از بعضی
منهیات مذکوره چیزی را یعنی بسبب هوای نفس وشیطان بعضی از منهیات
مذکوره واقع وصادر شد فَعُوْقِبَ فِي الدُّنْيَا پس عذاب داده شد ویرا
در دنیا بامراض وآفات در جان ونقصان مال ونفس وثمرات وقحط وبلا، وجز
آن فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ پس آن عقاب دنیا کفارت است از برای
آن کسی تا آنکه عذاب آخرت از وی ساقط شود زیراکه پروردگار
رحیم است وبر بندکان خود دو عذاب جمع نمیکند

ودرین کلام اشارتست بسوی آنکه ثواب وفنی حاصل می شود که وفا بجمیع امورات مذکوره نماید وعقاب بترک بعضی ازامورات مذکوره نیز متحقق میشود وازین حدیث مبارک معلوم میشود که حدود وکفارات ازبرای جنایات اند تا آنکه صاحب جنایت دراخرت ماخوذ نخواهد شد ومذهب جمهور علماء همین است واستدلال بهمین حدیث مبارک نموده اند امام بخاری رحمة الله علیه فرموده که بعضی علماء درین باب توقف نموده اند ازبرای آنکه روایت کرده شد از حضرت ابی هریره رضی الله عنه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الا ادری الحدود کفارة لاهلها ام لا ولکن امام نووی در شرح صحیح مسلم جواب آورده که حدیث حضرت ابی هریره مقدم بر حدیث حضرت عباده بود بدانکه عموم این حدیث مبارک مخصص است بقول حق تبارک که فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به یا باجماع زیراکه مرتد وقتیکه بر ارتداد کشته شود پس آن قتل کفارت ازبرای وی نباشد واین مبنی است برانکه لفظ ذلک در کلام مبارک اشارت بسوی جمیع مذکورات باشد وبعضی گفته اند که لفظ ذلک اشارت بسوی ماسوای شرک است زیراکه مخاطب باین کلام جماعة اهل اسلام اند وایضا لفظ ستر در کلام آینده نیز دلالت برهمین میکند زیراکه ستر متصور نمیشود مگر درافعالی که اظهار واخفاء درانها ممکن باشد وشرک ازامور باطنه اعتقادیه است که اظهار آنها محال است زیراکه وی ضد ایمان است وایمان عبارت ازتصدیق قلبی است براصح اقوال ومؤید این قول آنست که در بعضی روایات درهمین حدیث مبارک ازحضرت عباده بن صامت آمده ومن اتی منکم حدا زیراکه قتل بر شراک حد گفته نمیشود لکن این جواب ضعیف است زیراکه کلمه فاء دلالت میکند بر ترتیب مابعد خود برماقبل وی وضمیر درمنکم برای عصابه معهوده است پس چگونه تخصیص کرده شود شرک رابغیر آنها وخطاب کردن بجماعة مسلمانان مانع از تحذیر شراک نیست وآنچه در حد ذکر کرده شد امر عرفی است پس جواب اول باصواب است وطیبی گفته که مراد از شرک شرک اصغر است که آن عبارت ازریا است چنانچه تنکیر لفظ شیئا دلالت بروی میکند زیراکه ازوی معلوم می شود که مراد شرکست بهر وجهی که باشد لکن برین وارد میشود که شرک در عرف شارع اطلاق برآنچیزی میشود که مقابل توحید باشد والله اعلم ومن اصاب من ذلک شیئا وهرکسی که رسید از بعضی منهیات مذکوره چیزی را ثم ستره الله بعد ازان پوشید او را خدای تعالی یعنی در دنیا ماخوذ نشد فهو الی الله پس آن کس مفوض بسوی

خدا نی تعالی بهست اِن شاء عفی عنه اگر خواهد خدای تعالی عفو کند از تمس و اِن شاء عاقبه و اگر خواهد عذاب بد بدوی را و ازین حدیث مبارک معلوم نشد که مرتکب کبیره نیز
مشیت پروردگار هست اگر خواهد عفو نماید و اگر خواهد عذاب دهد و مذهب اهل سنت
و جماعه همین هست پس قول خوارج باطل شد که گفته اند مرتکب کبیره کافر هست و قول
معتزله نیز باطل شد که میگویند مرتکب کبیره وقتی که بمرد قبل از توبه پس مخلد در آتش
خواهد بود و هرگز عفو از وی جائز نیست و طیبی گفته که درین حدیث مبارک اشارت هست
آنکه روا نیست که گواهی داده شود برای کسی بهشت یا بدوزخ مگر برای آن کسی که نص
صحیح در شان آنها وارد شده چنانچه عشره مبشره و غیر آنها رضی الله عنهم اجمعین فبایعناه
علی ذلک پس بیعت کردیم مایان رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بر همین مذکور که در سابق
مسطور شده **باب** مِنَ الدِّینِ الْفِرَارُ مِنَ الْفِتَنِ باب هست در بیان آنکه از دین
و آئین هست گریختن از فتنها و مصنف رحمة الله علیه در ترجمهٔ باب عدول کرد از لفظ
ایمان بسوی لفظ دین با وجود آنکه مناسب بابواب سابق و ابواب لاحق آوردن لفظ
ایمان بود از جهة مراعات لفظ حدیث مبارک و از جهة اشارت کردن بآنکه دین و ایمان
متحد اند چنانچه ایمان و اسلام متحد اند پس لفظ دین و اسلام مترادف اند در عرف شرع چنانچه از کلام
حق جل و علی شانه معلوم میشود که فرموده اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و ایضا فرموده فَاَخْرَجْنَا مَنْ
کَانَ فِیهَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَمَا وَجَدْنَا فِیهَا غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ حدیث
کرد مایان را عبد الله پسر مسلمه بفتح میم و سکون سین مهمله و فتح لام پسر قعنب بفتح قاف و سکون
عین مهمله و فتح نون و باء موحده تحتانیه و وی را نسبت بجد خود میکنند و میگویند قعنبی و وی مدنی
بود و کنیت او ابو عبد الرحمن و سکونت وی در بصره بود و از وی روایت کرده هست شیوخ
خمسه که اصحاب اصول شریعت اند و اجماع کرده اند علما و صلحا بر جلالت و امامت او و بر علم
و عمل او و هم امام مالک در وسط معارک نشسته بود که ناگاه شخصی در رسید و گفت ای
امام مالک عالم قعنبی آمد پس امام مالک از برای حضار مجلس فرمود که بپائید و بخرید بسوی
بهترین اهل دین در علم و یقین بر وفق دین متین عمرو بن علی گفته که قعنبی مستجاب الدعوة
بود و در مکه شریفه در سال دو صد و پست و یک در حالی که مجاور در حرم بود وفات یافت
عَنْ مَالِكٍ از امام مالک که مشهور و معروف در افاق هست که امام مدینهٔ مقدسه بود

اِن شاء عفی عنه
اِن شاء عاقبه
فبایعناه
عن الدین
الفرار من
الفتن
حدثنا عبد الله
بن مسلمة عن
مالک

وفضائل وفواضل وی از عدد وحد گذشته چنانچه بعضی از انها در سابق گذشته عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ابْنِ اَبِی صَعْصَعَةَ از عبد الرحمن پسر عبد الله پسر عبد الرحمن
پسر ابی صعصعة بفتح هر دو صاد مهمله وبد و عین مهمله که اول از انها ساکن وثانی مفتوح
است ونام ابو صعصعه عمرو پسر زید پسر عوف انصاری است عَنْ اَبِیْهِ از پدر خود
که عبد الله است وعبد الله پسر عبد الرحمن پسر حارث پسر ابی صعصعه است پس حارث از
روایت ساقط شده وهر دو از عبد الرحمن وپدر وی انصاری مازنی مدنی بودند وعبد
الرحمن در سال یکصد وسی ونه وفات یافت وابو صعصعه در زمان جاهلیت بلاک
شد وپسر او حارث در جنگ اُحد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود ودر
جنگ یمامه شهید شد عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدْرِیِّ از ابی سعید که نام وی سعد پسر مالک پسر
سنان خزرجی الانصاری خدری بضم خا معجمه وسکون دال مهمله منسوب بسوی خدره که از
اجداد وی ویکی از جدات وی است وپدر وی در روز احد بدرجه شهادت مسعود شد
وی در همان وقت صغیر بود وبعد ازین وی در دوازده جنگ همراه رسول خدا
صلی الله علیه وسلم حاضر شد وروایت کرده شد از وی احادیث رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم بمقدار یک هزار ویک صد وهفتاد حدیث که امام بخاری رحمه الله
از جمله انها شصت ودو ذکر کرده حنظله پسر ابی سفیان از شیوخ خود روایت کرد که گفته
اند بود در نوجوانان صحابه کرام هیچکسی فقیه تر ودانا تر از ابی سعید خدری وی بمدینه
مقدسه در سال شصت وچهار یا هفتاد وچهار وفات یافت بد انکه راویان این
حدیث مبارک همگی مدنی اند واین از عجائب وغرائب است اَنَّهٗ قَالَ پدرستی
گفت ابو سعید قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یُوْشِكُ نزدیک باشد ویوشک بالضم یا مثناة تحتانیه وکسر شین معجمه از
افعال مقاربه است اَنْ یَّكُوْنَ وینکه می باشد خَیْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ بهترین مال مسلمان
غَنَمٌ گوسپندها وغنم بفتحتین لفظ مؤنث موضوع از برای جنس است که واقع میشود
بر ذکور وبر اناث وبر هر دو ونیز بر سبیل اجتماع یَتْبَعُ شَعَفَ الْجِبَالِ پی روی میکند
گوسپندها کوههای بلند را وتتبع به تشدید تا مثناة فوقانیه مفتوحه آمده اگرچه سکون
تا مذکوره نیز منقول شده وشعف بفتح شین معجمه وفتح عین مهمله وبفاء جمع شعفه

است و آن عبارت از سرکوه و بلندی وی است و در بعضی نسخها بتبع بها شعف الجبال وارد شده و بدین تقدیر ضمیر بها راجع بغنم است و مواقع القطر دیپروی میکند جائی افتادن باران و محل نزول آن که عبارت از رودها و صحراها باشد و تخصیص این دو محل ازان جهة واقع شد که در اکثر اوقات چراگاه گوسپندها همین دو جا می باشد و تخصیص غنم از جمله اموال ازان جهة فرمودند که در گوسپندها نمو و زیادت و برکت و الطاعت میباشد و ایضا آنها خفیف از جهة مؤنت و کثیر از جهة منفعت و مهمل از جهة انفاق و خالی از عُقدة فساد اند بخلاف سائر حیوانات که این اوصاف در آنها منتفی اند لهذا انبیاء کرام علیهم الصلاة و السلام چرانیدن گوسپندها از جملهٔ حیوان ها اختیار فرمودند و تخصیص اتباع بدو موضع مذکور ازان جهة یاد فرمود که در اغلب اوقات سالم از آفات میباشند و ایضا خالی میباشند از مقالات که موذی بسوی گردو باشند یَفِرُّ بِدِینِهِ مِنَ الْفِتَنِ در حالی که میگریزد آن مسلمان بدین و آئین خود از فتنهای که در ان زمان بسیار واقعه می شوند و درین کلام اشارت است بانکه لازم است که این دور شدن از مساکن معموره بسوی اماکن مذکوره از برای حفظ دین و ضبط یقین باشد نه از برای امر دنیوی و حظ نفسانی مثل طلب کثرت عدد و جزآن و چون درین نوع از مال رفق و ربح با صیانت دین و رعایت یقین همراه شد لهذا او از سائر اموال بهتر و خوشتر شد و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک بسبیل تصریح معلوم شد که غربت افضل از خلطت است و شارع اجتماع را مذمت و مستحسن دانسته چنانچه فقها تصریح نموده اند که اجتماع اهل محله از برای اقامت جماعة و اجتماع اهل بلده از برای اقامت جمعه و اجتماع اهل سواد بهمراه اهل بلاد از برای اقامت اعیاد و اجتماع اهل آفاق از برای ایستادن بعرفه و غیر آنها از جملهٔ امور مهمه اند لهذا گفته اند که نقل نمودن لقیط از بادیه بسوی دیه و از دیه بسوی بلده جائز است اما عکس آن پسندیده نیست جواب آنکه آن محمول بر وقتی است که دران وقت فتنها فاسده نباشند و در اجتماع معاصی واقع نشوند و مجالست علماء و صلحا که راه بدایت بیان نمایند میسر گردد و اگر ضد جهات مذکوره در هنگام اجتماع حاصل شوند پس دران وقت غربت نمودن و به [illegible] نمودن سه ها که بهاو صحراها و خلوت از خلطت [illegible]

از مصنف نقل کرده که در حدیث مبارک فوائد بسیار هست اول بیان فضل عزلت و خلوت
بر خلطت و جلوت در ایامی که فتنها عمیم الورود و کثیر الوجود باشند بگو وقتی که انسان
قادر بر ازالهٔ آن فتنه و طغیان باشد پس درین هنگام فرض عین هست بر همان انسان
یا فرض کفایه بحسب حال و امکان که سعی در ازالهٔ آن فتنه و فساد نماید و یاری اهل
صلاح و عباد در قمع اهل ضلالت و عناد نماید و آما در ایامی که فتنه و فساد نباشد پس امام
شافعی رحمة الله گوید که افضل خلطت هست زیرا که در وی فوائد کثیره حاصل میشود چنانچه
احسان کردن بسوی جماعت مسلمانان با فاده و استفاده احکام ایمان و عبادت مریضان
و جنازه خواندن بر مردگان و احسان کردن به فقیران و مسکینان و یتیمان و غریبان
و پند دادن هر معروف و نهی از منکر و اعانت محتاج و یاری کردن بر نیکوی
و تقوی و حضور در جماعت مسلمین از برای ادای نماز و غیره از احکام دین متین و غیر
ذلک و همین هست مذهب جمهور از علما، و فرقه از علما، گفته اند که عزلت بهتر از خلطت
هست زیرا که در وی سلامت از آفات کثیره میسر گردد مثل کذب و بهتان و صحبت
اهل فسق و طغیان و غیبت و نمیمت مردمان و فحش و ایذاء مسلمانان و غیر آنها چنانچه
گفته اند السلامة فی الوحدة و الافات بین الاثنین و بعضی گفته اند که هر یک از عزلت
و خلطت بحسب موافقت صلاح حال وجود شروط معتبره افضل و اکمل هست
اگر شروط خلطت موجود شوند پس همان بهتر هست و اگر شروط عزلت متحقق شوند
پس البته آن افضل خواهد بود و آن شروط مفصل ذکر شده اند در کتب علم اخلاق
و بعضی محققین گفته اند که مختار در زمان ما عزلت هست زیرا که اکثر محافل و مجالس خالی
از فجور و معاصی نمیباشند پس احتراز و اجتناب ازان مجالس اولی و افضل باشد

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم

باب هست در بیان قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم که فرموده انا اعلمکم بالله من دانا ترین شما هم بخدای ذی نعم
و این جمله مقول قول هست و در بعضی روایات اعرفکم آمده و اگر گفته شود که وضع
این کتاب در بیان ایمان هست نه در بیان علم و عرفان
پس تعلق ترجمه این باب بمقصود کتاب چه خواهد بود جواب آنکه علم و عرفان
عبارت از تصدیق مجرد هست یا از تصدیق مقارن بعمل پس مقصود ازین کلام

انست که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در ایمان و ایقان قوی تر از سائر مردمان
بود و ایضا مقصود ازین کلام آنست که ایمان فعل قلب است پس بس با فعل قلب داخل
در وی است تا قول کرامیه باطل کرده که آنها میگویند ایمان فعل لسان است
پس بس وَاَنَّ الْمَعْرِفَةَ فِعْلُ الْقَلْبِ باب است در بیان آنکه بدرستی که شناختن
و دانستن کار دل است نه کار تن که آب و گل است پس لفظ اَنَّ بفتح همزه است
و معطوف بر قول است نه بر مقول و اگر بکسر همزه خوانده شود پس توجیه وی
نیز ظاهر است لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ برای فرمودن خدای که غالب و بزرگست که
فرموده وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ولیکن مواخذه میکند شما را بآنچه
کسب کرده است دلهای شما یعنی مواخذه میکند خدای تعالی شما را بآنچه کسب کرده است آن را دلهای شما یعنی مواخذه میکند
شما را بعزمهای که در دلهای شما قرار یافته اند و درین آیه کریمه تخصیص و تقریح
است بآنکه بنده ما خوذ بعزم آثام است چنانچه ماخوذ بکسب اجرام است و مذهب
جمهور علماء همین است پس بنابرین قول سید مرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین
که فرموده اند ان الله تعالی تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلموا او تعملوا
به محمول بر وقتی است که آن حدیث و خیال بدرجه استقرار در بال نرسد و اگر بآن
درجه رسید البته بآن حدیث ماخوذ خواهد بود و عزم عبارت از قصدی است
که بآن درجه برسد و علماء و فضلاء اختلاف کرده اند در محل علم حادث و آن نزد اهل
حق و فضل معین از جهة عقل نیست زیرا که خدای تعالی موصوف بقدرت کامله
و قوت بالغه است و میتواند که در هر جوهری از انسان علم و عرفان خلق نماید
اما از روی سمع و نقل معلوم شده که آن محل قلب است چنانچه حق سبحانه
جل شانه در کلام خود فرموده فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا و ایضا فرموده
اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ و خزانهای از آیات و احادیث سرور کائنات
که درین معنی خارج از حد تعداد و احصاء اند و مقصود مؤلف آنست که ازین
آیه کریمه معلوم و مفهوم شد که ایمان بمجرد قول باتمام نمیرسد بلکه لازم است که
همراه آن قول اعتقاد انضمام نماید و اعتقاد دل فعل و جنان است چنانچه قول
فعل لسان است و این آیه مبارکه اگرچه بحسب ظاهر در ایمان بفتح همزه وارد

شده لکن استدلال بآن در ایمان بکسر همزه نیز صحیح است از جهة انکه مدار هر دو در
حقیقت بر اعتقاد دل است گویا مصنف اشارت خفیه کرده است بسوی آنکه از زید
بن اسلم در تفسیر این آیه مبارکه نقل شده زیرا که وی گفته در تفسیر قول حق سبحانه
جل شانه که فرموده لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم که آن لغو مانند قول مردی است
که گوید ان فعلت کذا فانا کافر و گفته که رب معبود آن مرد را بآن قول ما خوذ
نمیکند ما دامی که دل خود را بآن بسته نکند حدثنا محمد بن سلام بتخفیف
لام مشهور است اگرچه صاحب مطالع به تشدید آن تصحیح نموده و آن محمد بخاری
یکندی بباء موحده تحتانیه مکسوره پس یاء مثناة تحتانیه ساکنه پس کاف
مفتوحه پس نون ساکنه پس بدال مهمله منسوب بسوی یکند که دیه از دیهات
بخاری است و در سال دو صد و بیست و پنج وفات یافت قال انا عبدة
بعین مهمله مفتوحه پس باء موحده تحتانیه ساکنه پس بدال مهمله کنیت او
ابو محمد است و وی پسر سلیمان حاجب کلاسی کوفی است و بعضی گفته
اند که نام وی عبد الرحمن است و عبده لقب وی است امام احمد گفته که
وی ثقه است وی ثقه است وی ثقه است و باصلاح و فلاح آراسته و
باجمال و کمال پیراسته و بسیار سخت تر فقر و قناعت داشت و شب
و روز متوجه علم و فقاهت بود و بکوفه در سال یکصد و هشتاد و
هشت وفات یافت عن هشام بکسر ها کنیت او ابو المنذر پسر عروه مدنی
تابعی که در بغداد وفات یافت و وی روایت کرده حدیث مبارک را
از پدر خود عروه پسر زبیر که تابعی جلیل القدر در مدینه مقدسه بود و یکی
از فقهاء سبعه بود و آن عروه روایت کرده است حدیث مبارک را
از خالهٔ خود حضرت عائشه صدیقه دختر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما و احوال
این هر سه در باب وحی گذشت عن ابیه که آن عروه پسر زبیر است
عن عائشة صدیقه که مادر مؤمنان است قالت گفت آن خاتون صالحه حضرت
عایشه رضی الله عنها کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اذا امر هم من الاعمال بما یطیقون وقتیکه امر میفرمود اصحاب کرام و مردم

را امر میفرمود از جملهٔ اعمال و افعال بآن چیزی که طاقت میداشتند آن چیز را ظاهر کلام مبارک دلالت میکند بر انکه رسول علیه السلام امر بحسب وسع وطاقت می فرمود و تکلیف بالایطاق نمیفرمود لکن مراد آنست که تکلیف میفرمود بآن چیزی که جماعهٔ مکلفین طاقت مداومت و مواظبت بر وی داشتند حاصل آنکه رسول علیه السلام بچیزی که در وسع وطاقت انسان باشد لکن مداومت و مواظبت بر وی بحسب عادة محال و دشوار باشد تکلیف نمیفرمود بلکه تکلیف بآنچیزی می فرمود که مواظبت و مداومت بر وی آسان باشد زیرا که فرمودند اَحَبُّ الاعمال الی الله ادومها و در بعضی روایات امر هم یکبار بدون تکرار واقع شده قالوا گفتند اصحاب کرام برای آن خیر الانام انّا لسنا بدرستی ما یان نیستم کهیئتک مثل صورت و شکل مبارک تو یا رسول الله صلی الله یعنی حال ما یان مثل حال شما یا رسول الله نیست زیرا که انّ الله قد غفر لک بدرستی خدای تعالی بتحقیق آمرزیده و بخشیده است از برای تو ما تقدم آنچیزی را که پیش گذشته است من ذنبک از گناهان تو و ما تأخر و آنچه پس مانده است از وی بخلاف ما یان که محتاج بآمرزش و مغفرت هستیم و ما یان را لازم است که عبادت بسیار و ریاضت بیشمار نمائیم و جان خود را قیاس بر ذات شریف اشرف نکنیم که چه نسبت خاک را با عالم پاک واگر گفته شود که انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام از جملهٔ کبائر بر سبیل اطلاق معصوم اند وازصغائر که بطریق عمد و قصد صدور یابند نیز معصوم براصح اقوال اند واما صغائری که بر سبیل سهو و خطاء صادر شوند پس بآنها هرگز مواخذ نیست پس لازم است که دانسته شود که آن کدام گناه است که رب العالمین سید مرسلین را آمرزیده و بخشیده جواب انکه مراد آن گناه است که قبل از زمان بعثت و نبوت صدور یافته باشد یا مراد از گناه ترک اولی است فغضب پس قهر و خشم کرد رسول علیه السلام از قول آن صحابه کرام و در بعضی نسخها فیغضب بر صیغهٔ مضارع آمده پس مقصود برین تقدیر حکایت حال ماضیه و استحضار صورة واقعه از برای حاضرین باشد حتی یُعرَفَ فی وجهه الغضب تا انکه شناخته می شود در روی مبارک وی قهر و خشم

و یعرف بنصب رویت شده هرچند که رفع نیز در وی جایز است ثم یقول پستر میفرماید
و در یقول رفع و نصب هر دو جائز اند انا اتقاکم من پرهیزکارترین شما ام و در ین قول
اشارت بسوی کمال قوت علمیه است و اعلمکم بالله آنا و داناترین شما بخدای
تعالی منم و در ین قول اشارت بسوی کمال قوة علمیه و از ین کلام معلوم شد که آن
سرور کائنات چنانچه افضل از هر فرد فرد از مخلوقات است زیرا که کمال انسان در
کمال حکمة علمیه و عملیه است و شک نیست که رسول علیه السلام در هر دو نوع بدرجه
علیا و رتبه قصوی رسیده پس همچنان افضل و اکمل از مجموع مخلوقات است که جمیع مخلوقات
مجموع من حیث المجموع ملحوظ شود از جهة آنکه رسول علیه السلام انا اتقاکم و اعلمکم خطاب
از برای جمیع فرمود فائده بدانکه تقوی بر سه مراتب است اول عبارت است از
نگهداشتن جان خود از کفر و جمیع عقائد باطله و این قسم تقوی ثابت است از برای عامة
مردمان از زمره مؤمنان رتبه دویم عبارت است از ترک التفات بماسوای خالق
موجودات و این قسم مختص بخواص الخواص است و قول حق سبحانه جل شانه که فرمود
وتزودوا فان خیر الزاد التقوی شامل از برای جمیع اقسام است بدانکه درین حدیث
مبارک فوائد عجیبه و فرائد غریبه اند اول آنکه انسان بسبب اعمال صالحه ترقی
می یابد از مراتب منخفضه بسوی مراتب مرتفعه که عبارت از رفع درجات و محو
خطیات باشد زیرا که رسول علیه السلام انکار بر استدلال اصحاب کرام ازین جهة نفرمود
بلکه انکار بر ان جماعة ابرار از جهة دیگر فرمود دویم آنکه هر بنده که بغایت ریاضت
و مجاهدات و نهایت عبادات و ثمرات برسد پس لازم است بروی که مواظبت و مداومت
بر ان ریاضت و عبادت نماید تا آن نعمت حاصله بقا یابد و فقه زائده بسبب شکر حاصل
گردد قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم سیوم آنکه نفس اماره را مانع شود از تجاوز
حدودی که شارع مقرر فرموده از عزیمت و رخصت و اعتقاد کند که عمل کردن باسهل
وارفق که موافق شرع شریف باشد اولی و افضل است از اختیار اشد و اشق که مخالف
آن باشد چهارم آنکه اولی در عبادت قصد و ملازمت و دوام و مواظبت است نه مبالغه
در وی که مفضی بسوی ملال و ترک آن گردد چنانچه در حدیث شریف آمده المنبت ای
المجد فی السیر لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقی پس بهترین اعمال و افعال آنکه دائم باشد اگرچه قلیل

باشد پنجم آنکه اصحاب کرام بسبکت صحبت رسول علیه السلام رغبت بسیار در عبادت
ونیل درجات و در طلب خیر و برکات داشتند لهذا افضل از سائر ناس آمدند ششم آنکه
قهر و خشم کردن نزد مخالفت امر شرعی و انکار کردن بر حاذق صادق که لائق فهم معنی از
معانی باشد وقتی که در فهم آن معنی تقصیر نماید شروع است تا آنکه بیدار کرد و جان خود
را از ان کار نگهدارد هفتم آنکه جائز است بیان کمالات علمیه و عملیه و اظهار آنها و قیتکه مامون
از افتخار و مباهات باشد و مفضی بسوی کبر و عجب و غیره از آفات مهلکات نباشد چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ هشتم آنکه رسول علیه السلام در هر دو
نوع حکمت علمیه و عملیه کامل و مکمل بود و در حدیث ابی نعیم و اعلمکم بالله لانا بزیادة لام تاکید
آمده و اگر گفته شود که این حدیث رسول اوّاب تعلق بجزء ثانی فی از ترجمه باب ندارد
و آن جزء ثانی آن است که معرفت فعل دال است و هر گز این حدیث بر ان جزء ثانی دلالت
نمیکند نه بحسب وضع و نه بحسب عقل پس این حدیث مبارک چگونه بترجمهٔ باب موافق آید
جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمة الله علیه از آوردن این حدیث مبارک بیان
جزء اول از ترجمه باب است زیرا که جزء ثانی از ان ترجمه بآیه کریمه از قرآن پاک نموده یا آنکه
جزء ثانی نیز از حدیث مبارک بحسب سیاق معلوم میشود زیرا که اصحاب کرام هر گاه
قصد تمام بآن توجه نمودند که اعمال و طاعات خود را بر افعال و عبادات رسول علیه السلام
زیاده کنند پس رسول علیه السلام از برای آن جماعهٔ عظام فرمودند لا علمکم بالله یعنی این
از دیاد که مطلوب شماست هر گز حصول آن متصور نیست از جهة آنکه علم نیز از جمله افعال است
زیرا که وی فعل قلب است و شک نیست که من در دی زائد بر شما هستم بجدیکه از احاطهٔ تقریر
زبان و تصویر اذهان و تحریر قلم مشقوق اللسان خارج است پس از دیاد شما در افعال بر
من متعذر و محال است و درین مقام یک فائدهٔ کلیه است که واجب و لازم است ذکر آن
و وی آنست که امام محمد بخاری رحمة الله علیه بسیار جا ترجمهٔ باب ذکر مینماید و از برای
آن ترجمهٔ هیچ حدیث مبارک را از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ذکر نمیکند
بلکه هیچ چیزی را از مثبتات آن ترجمه از آیات مبارکه و از آثار صحابه ذکر نمینماید پس سبب
آن چه خواهد بود پس حفاظ شام گفته اند که امام بخاری رحمة الله در اول تبویب ابواب
نمود و ترجمه آنها نیز در تحت آنها مترجم کرد پس بس چنانچه فهرست کتابها بران عادت

جاری شده بعد ازان در ثانی ابیات مبارکه واحادیث مناسبه وآثار متناسقه درهر
باب ذکر میکرد به تدریج و در بعضی ترجمه آن ابواب اثبات حدیث رسول او اسب
وجز آن وی را اتفاق نیفتاد تا آنکه انتقال وارتحال از دار فنا بدار البقا نمود و آن
ابواب خالی از حدیث مبارک وغیره ماندند واهل عراق گویند که امام بخاری رحمة
الله علیه این کار از جهت آن اختیار کرده وغرض وی آنست که درین ترجمه باب
حدیث از رسول او اب وجز آن نزد وی ثابت نشده والله اعلم

بَابُ

مَنْ كَرِهَ اَنْ يَعُوْدَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ اَنْ يُلْقٰى فِي النَّارِ مِنَ الْاِيْمَانِ باب است در
بیان آنکه بد انستن آن کسی که بدمیداند این را که باز گردد و قرار یابد در کفر چنانچه
بدمیداند اینکه انداخته شود وی را در آتش از ایمان است و در لفظ باب جائز
است تنوین و وقف و اضافت بسوی جمله و بر هر تقدیر از تقادیر ثلثه لفظ من
کره مبتدا است و من الایمان خبر وی و در قول وی من کره مضاف محذوف
است ای کراهة من کره و کراهت ضد ارادت است و عود بمعنی صیرورة است
لکن تضمین کرده شد و یرا معنی استقرار لهذا تعدیت بکلمه فی نموده شد و مانند
وی است قول حق سبحانه جل شانه که فرموده او لتعودن فی ملتنا حدثنا
سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بجا مفتوحه و را مهمله ساکنه و با موحده و حرب پسر
جبیل با موحده تحتانیه مفتوحه پسین جیم مکسوره پس با مثناة تحتانیه ساکنه پس
لام و وی از دی دا شیخی بکسر شین معجمه و حا مهمله منسوب بسوی واسع که یک
بطن از ازد است و وی بصری بود که اقامت بمکه شریفه نموده بود و کنیت او
ابو ایوب است و وی را خلیفه مامون پسر هارون والی قضا آن بقعه شریفه
کرده بود بعد ازان ویرا عزل کرد پس وی باز رجوع بسوی بصره کرد و در همان
جا وفات یافت و اجماع کردند علما بر امامت و جلالت وی و بر علم و فقاهت
وی امام بخاری گفته که وی در سال یکصد و چهل تولد یافت و در سال دو صد و
بیست و چهار وفات یافت اَنَا شُعْبَةُ دگر پسر حجاج است عَنْ قَتَادَةَ که سدوسی
است عَنْ اَنَسٍ از خادم ذات مبارک انس بن مالک عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ فرمود ثَلَاثٌ سه خصلة است مَنْ كُنَّ فِيْهِ هر کسی که موجود و متحقق شود آن سه خصلة

دردی وجد حلاوة الایمان می یابد لذت و شیرینی ایمان را مَنْ کَانَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا کسی آن کسی که باشد خدا و رسول او محبوب تر بسوی وی از ماسوای
آن هر دو وَمَنْ اَحَبَّ عَبْدًا و دوستی آن کسی که دوست میدارد بنده را از بندگان
خدای تعالی خواه حر باشد خواه مملوک لَا یُحِبُّهٗ اِلَّا لِلّٰهِ در حالی که دوست نمیدارد
او را برای هیچ غرضی مگر از برای خدای تعالی وَمَنْ یَکْرَهُ اَنْ یَعُوْدَ فِی الْکُفْرِ
و سیوم بد دانستن آن کسی که بد میداند اینکه باز گردد در کفر و قرار یابد در وی کَمَا
یَکْرَهُ اَنْ یُّلْقٰی فِی النَّارِ چنانچه بد میداند اندا ختنه شود وی
را در آتش و این حدیث مبارک در سابق ذکر یافته لکن مصنف ازان جهة
تکرار نمود که تفاوت در میان دو حدیث بود زیرا که در انجا در بر سه مواضع
لفظ مضارع بود و در اینجا لفظ ماضی و در انجا لفظ امر و در اینجا لفظ عبد و در انجا لفظ
یقذف و در اینجا لفظ یلقی و ایضه در اینجا بعد از انقذه الله منه زیاده وارد شده
مع ذلک اختلاف رُوَاة متحقق شد زیرا که شیخ امام بخاری رحمة الله علیه در
انجا محمد بن مثنی بود و در اینجا سلیمان بن حرب و بر تقدیر عدم تفاوت در متن و
اسناد گوئیم که مقصود مصنف در انجا ثبوت حلاوت از برای ایمان بود و در اینجا
بیان انکه کراهت عود در کفر از ایمان است و بینهما بون بعید **بَابُ** تَفَاضُلِ
اَهْلِ الْاِیْمَانِ فِی الْاَعْمَالِ باب است در بیان افزون بودن اهل ایمان بر یکدیگر
در اعمال و افعال و کلمه فی از برای سببیة است چنانچه در قول علیه السلام
فی النفس المؤمنة مائة من الابل از برای سببیة است پس مراد بیان تفاضل
اهل ایمان است که بسبب اعمال باشد و اگر گفته شود که حدیث مبارک دلالت
میکند بر تفاضل و تفاوت اهل ایمان در ثواب اعمال نه نفس اعمال زیرا که مقصد
از حدیث مبارک آنست که بعضی از مؤمنان داخل می شوند در بهشت در
اول و بعضی در آخر پس حدیث مبارک بترجمهٔ باب چگونه موافق آید جواب آنکه
حدیث مبارک چنانچه دلالت بر تفاوت جماعه ناس در ثواب اعمال میکند همچنان بر
تفاوت آنها در نفس اعمال نیز دلالت میکند زیرا که ایمان یا تصدیق است پس بس

یا تصدیق بمراد عمل و بر تقدیر اول وی فعل قلب است و بر تقدیر ثانی فعل قلب و جوارح
است و بر هر تقدیر قابل از برای تفاوت شد زیرا که قول رسول علیه السلام ثقال حبة
اشارت بسوی اقل مرتبه ایمان است یا آنکه تفاوت ثواب در شرع شریف مستلزم
تفاوت اعمال است و احتمال دارد که مراد از اعمال در ترجمه باب ثواب اعمال باشد
بطریق مجاز مرسل یعنی اطلاق لفظ سبب کرده شود و مراد مسبب باشد یا بطریق مجاز
بالحذف که لفظ ثواب مقدر و مضاف بسوی اعمال باشد چنانچه علماء اهل تفسیر
گفته اند در قول حق سبحانه و تعالی شانه واسئل القریة حدثنا اسمعیل
وی مشهور بابن اویس است و او نیز است و وی پسر عامر اصبحی است و وی خواهرزاده امام مالک
بن انس است و درین مقام وی از خال خود روایت کرده و در سال دو صد و بیست
و شش بار هفت وفات حدثنی مالک اسماعیل گوید حدیث گفت مرا تنها عالم
جز و انس امام مالک پسر انس که صاحب مذهب است عن عمرو بن یحیی
المازنی لفظ عمرو واو است و وی پسر یحیی پسر عمارة پسر ابی حسن الانصاری مازنی منسوب
بسوی مازن است و وی مدنی است روایت کرده است حدیث را از وی شیوخ
ستة عن ابیه و حیث یکند از پدر خود که یحیی مذکور است و رجال این حدیث مبارک
همه مدنی اند زیرا که در سابق گذشته است که امام مالک و ابو سعید هر دو مدنی اند

عَنْ اَبِی سَعِیْدِ نِ الْخُدْرِیِّ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود یکه خُلُوْدُ اَهْلُ الْجَنَّةِ
اَلْجَنَّةَ داخل میشوند اهل بهشت در بهشت وَاَهْلُ النَّارِ النَّارَ و داخل میشوند اهل آتش دوزخ
در آتش دوزخ ثُمَّ یَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ پس ازانکه اهل بهشت در بهشت جای کرفتند و اهل
دوزخ در دوزخ قرار یافتند میفرماید خدای که غالب و بزرکست اَخْرِجُوْا مَنَ النَّارَ بیرون
کنید ای جماعه ملائکه عظام از آتش دوزخ و در اکثر نسخها لفظ من النار ثابت نشده لکن در بعضی
نسخها وارد شده مَنْ کَانَ فِیْ قَلْبِهٖ هر آن کسی را که بود در دل او مِثْقَالُ حَبَّةٍ مقدار
یک دانه و مثقال مثل مقدار در لفظ و معنی و در فقه مثقال ذهب عبارت از نقد و دو جو
از طلاست و حبه بفتح حاء مهمله عبارت است ازدانه که خورده میشود مثل کندم و جز آن مِنْ
خَرْدَلٍ که آن دانه از خردل باشد و خردل بفتح خاء معجمه و سکون راء مهمله و فتح دال
مهمله نباتی است معروف و مشهور که آن را سپندان کویند مِنْ اِیْمَانٍ که آن دانه

خردل از ایمان باشد و من ایمان متعلق بجا ملہ ہست یا متعلق بمن کان ہست و بر تقدیر
اول ظرف مستقر ہست و بر تقدیر ثانی لغو و در کلام عرب مثل قلیل را کہ بدرجہ کمال قلت
رسیدہ باشد تشبیہ داده میشود بدانہ خردل چنانچہ در کلام حق سبحانہ جل شانہ وارد
شدہ اِن تَکُ مِثقَالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ لہذا ایمان را منکر آورد تا دلالت بر قلت نماید
و مراد بحبہ خردل در ینجا اقل از اعمال ہست کہ زائد بر ایمان باشند زیرا کہ در دیگر روایت
آمده اخرجوا من قال لا الہ الا اللہ و عمل من الخیر ما یزن قدر ذرة و بسط این کلام در حدیث
شفاعت خواہد آمد کہ مصنف در کتاب رقاق ذکر کرده فَیُخرَجُونَ مِنهَا پس بیرون
کرده میشوند آنکسان را کہ در دلہای آنہا قدر دانہ خردل از ایمان باشد از آتش دوزخ
قَد اسوَدُّوا در حالی کہ بدرستی سیاہ کردیدند از تاثیر آتش دوزخ مثل انگشت
فَیُلقَونَ فِی نَهَرِ الحَیَاءِ پس انداخته میشوند آنہا در جوی حیا و آن مَحیُوث یا در جوی
حیات و یلقون بفتح قاف ہست و نهر بفتح ہا و سکون آن آمده لکن فتح افصح ہست
و حیا در بعض روایت بمد آمده و در دیگر روایت بقصر آمده و آن عبارت از باران
ہست کہ بآن حیات نبات ہست پس آن لایق بکیوة از حیا ممدوده ہست کہ وی عبارت
از فعل ہست شَکَّ مَالِكٌ یعنی شک کرد امام مالک کہ راوی این حدیث مبارک ہست
و تردید نمود در میان لفظ حیا و لفظ حیوة فَیَنبُتُونَ پس میرویند و پرورده میشوند در ان
جوی کَمَا تَنبُتُ الحِبَّةُ چنانچہ میروید و پرورده میشود دانہ کیاه و حبہ بکسر حاء مہمله
و تشدید با موحده تخمانیہ بزور صحرا را کویند کہ قوت انسان بآن حاصل نمیشود و احتمال
دارد کہ لام از برای عہد باشد و مراد بقلة الحمقاء باشد کہ عبارت از تخم خرفہ ہست زیرا کہ
وی بسرعت تمام بر کنارہ سیلاب میروید پس سیلاب می آید و وی را تلف
میکند باز میروید پس باز تلف میکند او را سیلاب لہذا او را بقلة الحمقاء می نامند
از جہة آنکہ وی در اختیار مکان انبات شعور و تمیز ندارد و جوہری کفته کہ رجلہ بکسر
راء مہمله و جیم بقلة الحمقاء ہست و وی را حمقاء از ان جہة کویند کہ وی نمیروید مکر در
سیلاب کہ محل تلف و ہلاک ہست و کسائی کفته کہ جبہ عبارت از جب ربا یعنی
ہست فی جَانِبِ السَّیلِ در کنارہ سیلاب و در بعضی روایات فی حمیل السیل
آمده و وی عبارت ہست از ان چیزی کہ بر میدارد او را سیلاب از کل و جزآن

پس وقتی که دانه در وی افتد و قرار یابد بر کناره مجری سیل در یک شب و روز
بیرویید و وی اسرع از نباتات در انبات است چنانچه در شرح سنت ذکر کرده است
بدانکه در لفظ فی جانب السیل اشعار است بانکه وجه تشبیه سرعة انبات است
اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی **اَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ** بدرستی آن دانه بیرون می آید زرد رنگ
و تخصیص اصفرار ازان جهة واقع شده که وی عمده از الوان ریاحین است و ناظرین
را مسرور می سازد **قال الله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین** حضرت علی رضی
الله عنه فرمود هر کس که نخل زرد بپوشد روی غم نه بیند و خورند و خوشحال میباشد
لهذا گفته اند که سردار ریاحین جبه خضراست و وی زرد است **مُلْتَوِيَةً** در حالیکه پیچنده و میل
نماینده باشد و پراکنده باشد و باین ریحان نیز در حسن و خوبی بیفزاید حاصل انکه انگشتی که
در دل او مقدار دانه خردل از ایمان باشد بیرون می آید از جوئی جبار یا حیوة تر و تازه و
خوش رو و خوشحال و فربه مثل این ریحانه که از کناره سیلاب تر و تازه و فربه و خوش
رنگ بیرون می آید و این مردم را در اهل بهشت عتقاء الله می نامند و این حدیث
مبارک دلیل اهل سنت و جماعة بر فرقه مرجیه است که آنها میگویند وقتی که ایمان در دل
انسان باشد پس وی را هیچ عصیان و طغیان ضرر نمیکند زیراکه از ین حدیث مبارک
معلوم شد که بعضی از عصاة مؤمنان داخل در طبقهٔ نیران می شوند و ایضا این
حدیث مبارک دلیل اهل حق و معرفت بر گروه معتزله است که آنها میگویند مرتکب
گبیره مخلد فی النار می باشد زیراکه از ین حدیث مبارک معلوم شد که اهل گناه
خارج می شوند از نار بکلمهٔ از دغفار بسبب تصدیق و اقرار بکلمهٔ رسول مختار در
جمیع احکام و اخبار **وقال وهیب** وگفته است وهیب برون مصغر پسر خالد پسر
عجلان که ابو بکر باهلی بصری است وگفته اند که چشم وی در آخر عمر ناپینا شد باوجود
آن در حفظ و ضبط آن هیچ نقصان نیامد و ابن مهدی گفته که وی ابصر رجال در
حدیث مبارک بود و در سال یک صد و شصت و پنج وفات یافت **انا عمرو الحیوة**
خبر داد ما یان را عمرو پسر یحیی مازنی مذکور بلفظ الحیوة بی شک و تردید **وقال ومن**
خردل من خیر یعنی گفته است وهیب مذکور در حدیث مسطور لفظ خیر را بدل از
لفظ ایمان حاصل انکه وهیب در درجهٔ مالک است و وی نیز مثل مالک از عمرو پسر یحیی

آنا عمرو الحیوة
صفراء ملتویة
وقال وهیب
انا عمرو الحیوة
وقال من خردل
من خیر

نازی مذکور رد وهیب میکند حدیث مذکور را و امام بخاری رحمة الله علیه بر سبیل تعلیق ذکر کرد زیرا که وی وهیب را ملاقات نکرده و نیافته و معنی کلام آنست که وهیب گفته حدثنا عمرو عن ابیه عن ابی سعید بهذا الحدیث لکن وهیب در ان حدیث مبارک لفظ حیوة بها بر سبیل قطع ذکر کرده و مثل مالک شک و تردید در لفظ حیا و حیوة نکرده و لفظ خیر بدل ایمان در حدیث نقل کرده لکن مراد از خیر نیز ایمان است زیرا که هیچ خیر از ایمان برتر نزد الله رحمن نیست و واجب است که لفظ الحیوة محرور بنا بر حکایت از لفظ حدیث مبارک خوانده شود و اگر گفته شود که ملائکه عظام چگونه معلوم میکنند مقدار ایمان را و تحقق آن در دلهای مؤمنان با وجود آنکه ایمان از جملهٔ اعتقادیات است جواب آنکه حق سبحانه جل شانه برای آن جماعهٔ عظام علامات و امارات گردانیده که بآن علامات تحقق ایمان و مقدار آن معلوم مینماید حدثنا محمد بن عبید الله پسر محمد پسر زید پسر ابی زید ثابت قرشی اموی مدنی و وی مولای حضرت عثمان بن عفان بود قال انا ابن هبیرة بن سعد پسر ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف و کنیت وی ابو اسحاق قرشی زهری مدنی بود و در سال یکصد و شانزده تولد یافت و وی در بغداد بر هارون رشید وارد شد پس هارون وی را عزاز تام و اکرام تمام کرد و والی بیت المال گردانید و در بغداد در سال یک صد و هشتاد و سه وفات یافت عن صالح یعنی صالح پسر کیسان که وی ابو محمد غفاری مدنی تابعی ملاقات کرد صالح جماعتی را از اصحاب کرام بعد ازان تلمیذ شد از برای امام زهری و علم را از وی استفاده نمود و ابتدا تعلیم علم کرد در حالی که عمر وی بنود سال رسیده بود و عمر وی در وقت وفات یکصد و شصت سال بود عن ابن شهاب که زهریست و احوال وی گذشته عن ابی امامة بضم همزه نام او اسعد ست بن سهل بن حنیف بضم حاء مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه پسر وهب انصاری اوسی مدنی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را اسعد نام کرد بنام جد مادری او که اسعد پسر زراره بود و کنیت نمود او را بابو امامه و پیش از وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بد و سال متولد شد و از رسول مقبول سمع حدیث مبارک نکرده زیرا که وی صغیر بود و از همین جهة او را اکثر علما معدود در تابعین نمودند و وی عالم کبیر از علماء راسخین در مدینه مقدسه از جملهٔ تابعین بود

حدثنا محمد بن عبید الله قال انا ابن هبیرة عن صالح عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن حنیف

روایت کرده است حدیث مبارک را از پدر خود و از ابو سعید خدری و جز آنها و روایت
کرده است از وی خلق کثیر و در سال یکصد و فات یافت اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا سَعِیدِ الْخُدْرِیَّ
یَقُولُ بدرستی آن ابو امامه شنیده است از حضرت ابی سعید خدری که میگفت قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بَیْنَا اَنَا نَائِمٌ
و وقتی از اوقات من خوابنده بودم رَاَیْتُ النَّاسَ دیدم من بچشم سر مردم را یُعْرَضُونَ
عَلَیَّ در حالی که ظاهر و آشکارا کرده میشوند آن مردم بر من وَعَلَیْهِمْ قُمُصٌ و حال آنکه بر جانها
آنها قمیصهای مختلفه و پیراهنهای متفاوته بود و قمص بضمتین جمع قمیص است مثل رغف
رَغِیفٌ فَمِنْهَا پس بعضی از ان قمیصها مَا یَبْلُغُ الثُّدِیَّ آن قمیصی بود که میرسید پستانها
و ثدی بضم ثاء مثلثه و کسر دال مهمله و تشدید یاء مشناة تحتانیه جمع ثدی است که بفتح
ثاء مثلثه و سکون دال مهمله عبارت از پستان است وَمِنْهَا و بعضی از ان قمیصها مَا
دُونَ ذٰلِکَ قمیصی بود که کمتر از مقدار مذکور بود یعنی به پستانها نرسیده بود از جهة خوردی
حاصل آنکه قمیص هیچکسی از مردم از حد پستان متجاوز نشده بود بلکه یا برابر آن بود و یا
کمتر از ان وَعُرِضَ عَلَیَّ و آشکارا کرده شد بر من عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حضرت عمر
پسر خطاب را وَعَلَیْهِ قَمِیصٌ و حال آنکه بر وی پیراهنی بود یَجُرُّهُ که کشش میکرد
آن پیراهن را از بر پائے خود از جهة کثرت درازی وی و کلانی آن و درین حدیث
اشارت است بآنکه ثدی و پستان مختص بزنان نیست بلکه ثابت است از برای
جماعه مردان نیز هست قَالُوا گفتند اصحاب کرام چون این خواب از رسول
علیه السلام شنیدند فَمَا اَوَّلْتَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ پس چه تاویل و تعبیر کردی ای رسول
خدا این خواب مبارک را قَالَ الدِّینَ فرمود رسول علیه السلام در جواب آن جماعه
عظام تعبیر کرد دین را یعنی چنانچه قمیص عورت انسان را می پوشاند همچنان دین و ایمان
پرده انسان است از عذاب نیران و حاجب وی است از هر مکروه و اندوه لهذا تعبیر
از قمیص بدین فرموده اند و موافقت این حدیث مبارک برای ترجمه باب ازان
جهة است که ایمان و دین متحد اند چنانچه قبل ازین گذشته و دین مشبه بقمیص نمودند
و قمیص متفاوت میباشد چنانچه در حدیث مبارک صریحا بیان فرمودند پس ثابت
شد که اهل ایمان متفاضل و متفاوت اند امام نووی گفته که در حدیث مبارک فوائد

بسیار است اول آنکه اعمال داخل در ایمان است دوم آنکه ایمان و دین متحد اند
سیوم آنکه اهل ایمان متفاوت در ایقان اند و چهارم بیان فضیلت خلیفه ثانی
عالم ربانی اعدل اصحاب صاحب احتساب حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
و پنجم تعبیر خواب و سوال آن از عالم آن و وقف آن جائز است و ششم آنکه
اشاعت شنا بر فضل ناس صحیح است اما بشرطی که مفضی بسوی کبر و مباهات و غیره
از آفات مهلکات از برای مثنی علیه نباشد و علماء محققین که قمیص در خواب عبارت
از دین است و کشیدن آن عبارت است از بقاء آثار جمیله و سنت حسنه در امت
مسلمین بعد از وفات و ممات تا جمله مردم اقتدا بآن نمایند و محدث وی نیز شریک
در اجر و ثواب بآن تابعین تا یوم دین باشد چنانچه در حدیث مشهور وارد شده
و اگر گفته شود که از این حدیث مبارک لازم می آید تفضیل حضرت عمر فاروق رضی
الله عنه بر حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در کتب عقائد مسطور است که حضرت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از انبیاء کرام افضل از سائر انام است و بر همین اجماع
علماء واقع است پس تطبیق حدیث مذکور با اجماع مسطور چگونه خواهد شد جواب آنکه
در کلام رسول مقبول چیزی موجود نیست که دلالت بر حصر قمیصها در سه قسم نماید
بلکه جائز که قسم چهارم از قمیصها موجود باشد که آن از هر سه قسم بزرگ تر باشد و آن
مختص بجناب حضرت ابو بکر صدیق باشد و بر تقدیر حصر قمیصها در سه قسم گوئیم که
در کلام رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چیزی متحقق نیست که مقتضی باشد از برای
حصر قسم ثالث بر حضرت عمر بلکه جائز است که غیر وی همراه وی نیز در ان قسم شریک
باشد و اگر مسلم کنیم تخصیص قسم ثالث را بحضرت عمر رضی الله عنه پس گوئیم که این
حدیث معارض است با احادیث دیگر که دلالت بر فضیلت ابو بکر صدیق رضی الله
عنه میکنند و آن احادیث از جهة معنی متواتر اند و این حدیث از جهة لفظ و معنی از
قسم آحاد است و شک نیست که آنها قطعی اند و این حدیث ظنی و ظنی معارض
قطعی نمیشود و اگر مسلم کنیم که هر دو جانب احادیث متساوی اند لکن اجماع منعقد
است بر فضیلت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اجماع قطعی و این حدیث
ظنی و ظنی معارض و مصادم قطعی نمی شود

باب الحیاء من الایمان

باب است در بیان انکه حیا از ایمان است و لفظ حیا مرفوع است بر ابتدا است که لفظ
باب اضافت کرده شود بسوی وی یا نه زیرا که وی مبتدا است و من الایمان
خبر وی حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عبد الله بن
یوسف تنیسی دمشقی و امام مالک مشهور اصبحی و ابن شهاب زهری است
که احوال هر سه در سابق ذکر شده عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِیْهِ سالم
پسر عبد الله روایت میکند از پدر خود عبد الله که پسر حضرت عمر بن الخطاب است
و سالم قرشی عدوی تابعی کنیت او ابو عمر و دیگی از فقهاء سبعه در مدینه مقدسه
بر یک قولی از اقوال بود سعید بن مسیب گفته بود سالم مشابه تر در صورت
و سیرت بعبد الله و عبد الله مشابه تر بحضرت عمر رضی الله عنه و امام جن و انس
مالک بن انس گفته بود در عصر سالم هیچکسی که مشابه تر در افعال و اقوال
بصلحاء سابقین و علماء سالفین باشد بجز وی و در زهد و تقوی بحدی رسیده بود
که جامه می پوشید که قیمت وی دو درهم بود و اسحاق بن راهویه گفته که صحیح
ترین از جمیع اسناد ها آنست که زهری از سالم و سالم از پدر خود روایت کند
و عبد الله بن عمر محبت بسیار همراه پسر خود سالم میکرد از جهت کمال زهد و علم
و تمام صبر و حلم و علی الدوام در میان انام روی آن فرزند را با شتیاق تام
بوسه میداد و میگفت ای مردم تعجب نکنید از شیخی که بوسه میدهد شیخ
دیگر را و در سال یکصد و شش یا پنج یا هشت در مدینه مقدسه وفات یافت
و نماز جنازه بر وی هشام پسر عبد الملک خواند اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَرَّ گذشت عَلٰى رَجُلٍ مِّنَ الْاَنْصَارِ
بر یک مردی از جماعة انصار و مراد از انصار جماعتی است از اهل مدینه مقدسه
که همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و همراه صحابهٔ مهاجرین یاری کردند و آنها را
در املاک و اماکن خود شریک کردند وَهُوَ يَعِظُ اَخَاهُ و حال آنکه آن مرد نصیحت
میکرد برادر خود را فِی الْحَيَاءِ در شان حیا یعنی آن مرد او را زجر و منع میکرد وی را از
حیاء ظاهر آنست که مراد برادر نسبی است اگرچه احتمال دارد که برادر دینی مراد
باشد قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ فَقَالَ لَهُ پس فرمود برای آن مرد رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خدا صلی الله علیه وسلم دعه بگذار این برادر خود
را یعنی رسول مقبول آن مرد را از وعظ و نصیحت منع نمود فَاِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْاِيْمَانِ
زیرا که حیا از ایمان است و تاکید بلفظ ان ازان جهت واقع شده که مخاطب شاک درین
حکم بود یا نازل منزله منکر بود یا از جهت شک و انکار سامعین و ناظرین باشد یا از
جهة اهتمام باین حکم **باب** فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوْا
سَبِيْلَهُمْ باب است در بیان قول حق سبحانه جل شانه که فرموده فَاِنْ
تابوا تا آخر آیه کریمه یعنی پس اگر رجوع کنند از شرک بسوی تفرید و از کفر
بسوی توحید و ادا کنند نماز با نیاز او دهند زکوة مال را پس بگذارید راه
آنها را و همراه آنها جنگ و قتال و غرض و جدال نکنید پس مراد از توبه در آیه
کریمه توبه از شرک و کفر است زیرا که حق سبحانه جل شانه قبل ازین بیان
درهمین آیت قرآن فرموده فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ
یعنی بکشید بسیف بُرّان و مانند آن جماعه مشرکان را هر جائی که بیابید
ای مؤمنان آن اهل شرک و طغیان را پس موافقت حدیث مبارک
که امام بخاری رحمة الله علیه آورده ظاهر و واضح تر شد زیرا که رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و لفظ
باب مضاف بسوی مابعد است حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْمُسْنَدِيُّ بضم میم و فتح نون و دی را مسندی ازان گویند که اشتغال
بالکل باحادیث مسنده میکرده و التفات باحادیث مرسله نمیکرده و یکی
ازاجداد وی مولای ازبرای یکی ازاجداد امام بخاری رحمة الله علیه بود
چنانچه قبل ازین گذشته و وی را اهل حدیث کنز حدیث می نامند قَالَ اَنَا
اَبُوْ رَوْحٍ الْحَرَمِيُّ ابو روح براء مهمله مفتوحه و حاء مهمله کنیت وی است و نام او
ثابت است و حرمی بحاء مهمله مفتوحه و راء مهمله مفتوحه و یاء مثناة تحتانیه منسوب
بسوی حرم است ابْنُ عُمَارَةَ بضم عین مهمله و بمیم مخففه پسر ابی حفصه
عمکی بصری روایت کرده است ازوی احادیث مبارکه را صاحبان
صحاح ستّه ترمذی قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه پسر حجاج است

وَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُمْ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْهُ فَاِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْاِيْمَانِ
فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوْا
فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُمْ
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْمُسْنَدِيُّ
رَوْحٌ الْحَرَمِيُّ
عُمَارَةَ قَالَ اَنَا شُعْبَةُ

عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ واقد بقاف است و درین صحیح مبارک از ابتدا تا انتها و قلّ بقاء هر کز نیست و وی پسر محمد پسر زید پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب است قَالَ سَمِعْتُ أَبِي گفت واقد شنیدم من پدر خود را که محمد مذکور است يُحَدِّثُ میگوید عَنِ ابْنِ عُمَرَ از جد خود عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بدرستی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود أُمِرْتُ امر کرده شدم من از جانب خدای اعظم أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ باینکه جنگ و محاربه کنم مردم را وظاهر آنست که هر کننده خدای تعالے است چنانچه وقتی که شخصی از جمله اصحاب کرام در ضمن کلام گوید أُمِرْنَا بکذا بصیغه مجهول مفهوم و معلوم می شود که هر کننده رسول مقبول است و عدول از تصریح از جهة دعوی تعیین و تعویل بر عقل است حَتَّى يَشْهَدُوا تا آنکه گواهی بدهند بزبان أَنْ لَا إِلَهَ باینکه نیست بالحق در جمله اکوان إِلَّا اللَّهُ مگر ذات خدای تعالے که جامع جمیع صفات کمال است وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و باینکه بدرستی محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خدا است تا احکام شرعیه و اخبار دینیه بخلق از جانب حق تبلیغ نماید وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و تا آنکه اقامت کنند نماز را که ستون دین است و اقامت صلوة عبارت از تعدیل ارکان است که هیچ میل و فتور در ادای فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نکند یا مراد از اقامت آن ادای آن است زیرا که قیام از جمله ارکان است یا مراد از اقامت مداومت و مواظبت در ادای آن قربت است یا مراد از اقامت تهیؤ از برای ادای آن باشد و نماز عبارت از عبادت است که افتتاح آن بتکبیر و تعظیم و اختتام آن بفعل تسلیم باشد وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و تا آنکه بدهند زکوة را و زکوة عبارت از قدر مال است که بیرون کرده می شود از نصاب و دفع کرده میشود بسوی جماعه مستحقین که در کتاب الله مذکورند امام نووی گفته که این حکم قتال خاص بترک صلوة و زکوة نیست بلکه هر کسی که ترک نماید واجبی را از واجبات اسلام پس حکم قتال و محاربه در حق وی ثابت است و تخصیص صلوة و زکوة ازان جهة واقع شده که عمده عبادات بدنیه صلوة است و زبده عبادات مالیه زکوة است نه ازین جهة آنکه این حکم از غیر آنها منتفی است فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ پس وقتی که کردند آن مذکور را یعنے گواهی دادند بوحدانیت ذات صمدیت و رسالت

عن واقد بن محمد قال سمعت ابی يحدث عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة فاذا فعلوا ذلك

ان حضرت صلی الله علیه وسلم واداء کردند نماز را و دادند زکوة را و اگر گفته شود که
درضمن مذکور بعضی از اقوال هست پس اطلاق فعل بروی چگونه صحیح شد جواب
آنکه قول از فعل لسان هست یا اطلاق فعل بروی از قبیل تغلیب اکثر بر اقل هست
عَصَمُوا مِنِّی نگاه کردند از من دِمَاءَهُمْ خونهای خود را و دماء بکسر دال مهمله
جمع دم هست مثل جمال و جمل زیرا که دم در اصل دَمَوٌ هست وَاَمْوَالَهُمْ و نگاه کردند
مالهای خود را یعنی متعرض شدن بخون آنها و مال آنها بهیچ وجهی از وجوه روا نیست
اِلَّا بِحَقِّ الْاِسْلَامِ مگر بحقی که برای اسلام یا از اسلام یا در اسلام باشد چنانچه قصاص
در آدم و ضمان در مال باشد وَحِسَابُهُمْ عَلَی اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وحساب آنها در آخرت
بر خدای هست که غالب و بزرگست یعنی چون کسی اقرار بزبان کرد بوحدانیت
ایزد ذوالجلال و رسالت رسول با کمال و ادا کرد فرایض اسلام را پس ما بحسب
ظاهر حکم باسلام او نمائیم و خون و مال او را معصوم میدانیم و جزاء آخرت بحسب باطن
بر خدا است که وی مطلع بر سرائر و عالم بر ضمائر هست اگر آن قول از قائل باخلاص
صادر شده او را حق تعالی قبول کرده ثواب و درجات خواهد داد و اگر از نفاق
صادر شده او را رد کرده عقاب و درکات نصیب خواهد کرد و کلمه علی از برای تأکید
وقوع وارد شده چنانچه تحقیق قبل ازین گذشته پس دفع شد وهم آن کسی که گفته از
حدیث مذکور لازم می آید که حساب لازم و واجب بر خدای پاک باشد و مذهب اهل
سنت و جماعة آنست که هیچ چیزی بر خدای تعالی واجب نیست و اگر گفته شود که از
حدیث مبارک لازم می آید که از اهل کتاب جزیه قبول کرده نشود و بدادن جزیه
از انها قتال مدفوع و مرفوع نشود جواب آنکه مراد از لفظ ناس در حدیث مبارک
عبده اوثان هست زیرا که اولة خارجیه دلالت میکنند بروی چنانچه حق سبحانه
جل شانه در حق اهل کتاب در کلام الله فرموده حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ و بعضی گفته اند
که این قول پیش از حکم بقبول جزیه و امان بود بدانکه کروهی از علماء صحبت این حدیث
مبارک بعید دانسته اند زیرا که اگر این خبر نزد ابن عمر صحیح و حاضر می بود هرآئینه
نمیگذشت پدر خود را که همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قتال مانعان زکوة منازعه
و مناظره نماید و اگر می شناخت این حدیث مبارک را پس حضرت ابوبکر حضرت

عمر را رضی الله عنهما قرار بر استدلال وی بقول رسول علیه السلام امرت ان اقاتل
الناس حتی یقولوا لا اله الا الله نمیداد و انتقال نمیکرد حضرت ابو بکر از استدلال باین
نص مبارک بسوی قیاس زیرا که فرمود هر آئینه جنگ و قتال میکنم البته همراه آن
کسی که فرق کند درمیان صلوة و زکوة از جهت آنکه زکوة قرینه صلوة است
در کتاب الله و جواب آنها آنست که جائز است این خبر در همان حالت
نزول ابن عمر مستحضر نباشد اگرچه وی عالم بآن باشد و ایضا جائز است که
این حدیث بعد ازین یاد کرفته باشد و ایضا حضرت ابو بکر در قتال مانعان
زکوة اکتفا بقیاس نکرده بلکه وی را از قول رسول علیه السلام الا بحق
الاسلام نیز اخذ نموده زیرا که گفت که زکوة نیز حق اسلام است و ایضا ابن
عمر با ابن خبر منفرد نیست بلکه وی را حضرت ابی هریره نیز روایت کرده چنانچه
در کتاب زکوة خواهد آمد و درین قصه دلیل واضح است بر آنکه کاه کاه بعضی
از احادیث مبارکه بر بعضی اکابر صحابه مخفی میشود لهذا گفته اند که التفات
کرده نشود بسوی آراء وقتی که حدیث از صاحب شرع موجود و متحقق
شود و امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه قتال
همراه کفار بدکردار واجب است و قیکه مسلمانان طاقت آن داشته باشند
دویم آنکه قتال واجب است همراه آنکسی که منع صلوة یا زکوة یا واجبات
اسلام نماید و سیوم آنکه هر کس که نماز بطریق قصد ترک کند قتل کرده شود چنانچه
مذهب جمهور همین است و اختلاف کردند که بر سپیل فور کشته شود یا روز مهلت داده
شود اصح اول است و صحیح آنست که قتل کرده شود بترک یک نماز وقتی که وقت
آن بیرون شود و گفته اند که توبه اش پیش کشته شود و این قتل بر سپیل حد است و امام احمد بن
حنبل گفته که بترک یکنماز بر سپیل قصد کافر میکردد و امام ابو حنیفه گفته که حبس کرده
شود تا آنکه توبه کند و قتل کرده نشود و کافر هم نکردد و اما بترک روزه پس لازم
است که حبس کرده شود و منع کرده شود و یرا از طعام از جهت آنکه ظاهر
آنست که وی نیت روزه میکند زیرا که وی معتقد وجوب وی است و اما زکوة
اگر ترک نماید پس ازوی بطریق جبر و قهر کرفته شود و چهارم آنست که هر کس ظاهر کند

اسلام را بزبان و فرائض و واجبات بارکان ادا نماید پس جنگ و قتال همراه
وی و تعرض از برای خون و مال وی حرام است و پنجم آنکه توبه زندیق که بالکل از
شرع شریف انکار نماید اگر چه از وی ارتداد مکرر یابد صحیح است و این اختلاف
مشهور است در علماء و فقهاء **باب** **مَنْ قَالَ اَنَّ الْاِیْمَانَ هُوَ الْعَمَلُ**
باب است در بیان آن کسی که گفت بدرستی ایمان آن ایمان عمل است و اگر
گفته شود که مراد از عمل درین مقام اگر عمل دل است که آن را تصدیق گویند پس مستلزم
قول عده از اهل علم مطابق و موافق نمی آید زیرا که وی قول یا عمل لسان است
و اگر مراد عمل جوارح یا عمل لسان یا مجموع از اعمال باشد پس مناسب با حدیث
مبارک نمی آید زیرا که ایمان بخدا یتعالی در حدیث مبارک فعل دل است پس بر
زیرا که جهاد و حج بعد ازان ذکر کرد جواب آنکه مراد مجموع است و مقصود مصنف
استدلال بران مجموع بمجموع آیات و حدیث است زیرا که هر یک از قرآن
مجید و سنت رسول حمید دلالت بر بعضی از دعوی میکند بوجهی که مجموع آیات
و حدیث بر مجموع دعوی دلالت میکند و در لفظ باب درین عبارت بجواز اضافت
روا نیست لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ از برای فرمودن خدای که غالب و بزرگست
که فرمود وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
و این بهشت آن بهشت است که وارث کرده شدید شما ای جماعه مؤمنان
آن را بسبب آنچیزی که بودید شما که کار میکردید آن چیز را از اعمال
صالحه و افعال کامله یا بسبب عمل کردن شما و اگر گفته شود که ایراث
عبارت است از باقی گذاشتن مال برای افراد بنی نوع خود بعد از مرگ
وی بر حق سبحانه جل شانه ممتنع است پس معنی ایراث درین مقام
چیست جواب آنکه مراد از مورث کافر است و از وارث مؤمن
یعنی اگر کفر و جحود وی نمی بود هر آینه حصه او در دار بقا انتقال
بسوی مؤمنان نمیکرد و پس بسبب کفر که آن موت
ارواح است انتقال کرد حصه کافر بسوی مؤمن زیرا که
ایمان سبب حیات ارواح است و اگر

واگر بفرض والتقدیر تسلیم نمائیم که مورث خدای پاک است پس مراد از ایراث
مجرد عطا است برسبیل اطلاق کل وارادهٔ جزء یا برسبیل تشبیه واگر گفته شود که در
حدیث صحیح وارد شده لن یدخل احدکم الجنة بعمله قالوا ولا انت یارسول الله قال ولا
انا الا وان یتغمدنی الله برحمته پس جمع درمیان آیهٔ کریمه مذکورهٔ وحدیث مبارک
چگونه خواهد شد جواب آنکه منفی در حدیث مبارک دخول جنت بمجرد عمل است
که عاری از قبول باشد ومثبت در آیهٔ کریمه دخول جنت بسبب عمل مقبول است
وشک نیست که قبول عمل بجز از رحمت خدای تعالی میسر نمی شود پس دخول
جنت بجز از رحمت خدای تعالی حاصل نشد وبعضی گفته اند که نفس دخول جنات برحمة
خالق موجود ات است ومحل حدیث مبارک همین است اما تفاوت درجات
باعتبار اعمال صالحات خواهد بود ودر آیت کریمه مراد همین است برسبیل ذکر محل وارادهٔ
حال زیرا که جنات محل درجات اند وبعضی درجواب گفته اند که عمل صالح نیز از رحمت
خدای تعالی است پس دخول جنت بسبب عمل صالح نیز دخول برحمت حق است وبعضی
گفته اند که کلمه با در قول حق سبحانه جل شانه که فرمود باکنتم تعملون از برای سببیة
نیست بلکه از برای مجرد ملابست است پس معنی آن شد که داخل شوید در بهشت بسبب
رحمت حق درحالی که ملابس اعمال باشید تا بسبب آن اعمال صالحات رفع درجات
بعد از دخول جنات حاصل کردد وبعضی گفته اند که مراد از جنت در آیهٔ کریمه جنت عالیه
رفیعه است ووصول بآن جنت عالیه بسبب اعمال است اما نفس دخول پس برحمت
حق است وبعضی ازین اجوبه مذکوره قریب به بعضی دیگر هستند لکن بر هر صاحب
بصیرت لازم است که مابه الامتیاز را از مابه الاشتراک جدا سازد ودر حق این فقیر محرر
دعا را خیر نماید وقال عدة وگفته است جماعتی قلیلة من اهل العلم از اهل علم وفضیلة وعده
بکسر عین مهمله وتشدید دال مهمله مفتوحه ثابت شده ودر اصل لغة آن عبارت از
مطلق جماعت است خواه قلیل باشد خواه کثیر لکن در استعمال مختص بقلیل شده
فی قوله تعالی در تفسیر قول خدای که بلند از شریک وعیوب است که فرموده در کلام
خود فوربك لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون پس سوگند است به پروردگار
تو ای محمد صلی الله علیه وسلم هر آئینه می پرسیم البته در روز قیامت این مردمان را

اهل العلم
تعالی
تعملون

همگی و تمامی از عمل خود یا از آن چیزی که عمل کرده اند در دنیا عَنْ قَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی
سوال میکنم همه مردم را از گفتن این کلمه طیبه مبارکه که عنوان ایمان است پس اطلاق
عمل بر ایمان صحیح شد و این قول مقوله قال است و جار درین قول متعلق است
به لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ که مذکور در آیهٔ قرآن است و اما مقوله قول مجرور پس آن آیه مذکوره است
و اگر گفته شود که از این آیهٔ مذکوره اثبات سوال بر سبیل توکید قسمی معلوم می شود در آیه
دیگر از قرآن مجید پروردگار حمید فرموده فیومئذ لا یسال عن ذنبه انس ولا جان
که دلالت بر سبیل صراحت بر نفی سوال ایزد متعال میکند پس وجه جمع در میان
دو آیهٔ مبارکه چگونه خواهد شد جواب آنکه در روز قیامت امکنه مختلفه و ازمنه
متطاوله خواهد بود پس در بعضی مواقف و ازمان سوال از اعمال کرده میشوند
و در بعضی از انها سوال کرده نمی شود یا آنکه مراد از نفی سوال نفی آن سوال است
که بطریق استخبار و استعلام باشد و مراد باثبات اثبات سوال بر سبیل توبیخ و زجر
است یا آنکه مراد از آیه کریمه که نفی سوال می نماید آنست که سوال کرده نمیشود از
گناه عاصی هیچ فرد دیگر را از جن و انس بلکه وی خود سوال کرده میشود یعنی از
برای گناه عاصی هیچ کس بجز آن ماخوذ نمی شود چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و تخصیص عده از علماء ازان جهت واقع شده که ظاهر
از آیه کریمه آن است که جمیع مخلوقات از تمامی اعمال خود سوال کرده میشوند
و تخصیص آن بقول لا اله الا الله دعوی بی دلیل است وَقَالَ و فرموده است
حق سبحانه جل شانه در کلام الله لِمِثْلِ هٰذَا برای مانند این جزاء مذکور از نعیم
جنات و حور و قصور فَلْیَعْمَلِ الْعَامِلُوْنَ پس باید عمل کنند عمل کنندگان
یعنی ایمان آرندگان ایمان آرندگان و از کفر و شرک توبه نمایند تا فوز عظیم برای آنها
حاصل گردد پس اطلاق کرده شد لفظ عمل را و مراد از وی ایمان است حَدَّثَنَا
اَحْمَدُ بْنُ یُوْنُسَ و وی احمد پسر عبد الله پسر یونس یَرْبُوعِی تمیمی کوفی است و کنیت
او ابو عبد الله و وی نسبت کرده شد بسوی جد خود و پدر وی را که عبد الله
است از میانه برای تخفیف حذف کردند و شخصی از برای امام احمد پسر حنبل
رحمة الله علیه گفت که از کدام شخص من حدیث مبارک را بنویسم امام احمد

وی راگفت که از احمد بن یونس زیرا که وی درین عصر شیخ اسلام است و بکوفه در
سال دوصد و بیست و نه وفات یافت و مُوسَی بن اسمٰعیل وی منقری
بکسر میم و سکون نون و فتح قاف بصری و احوال وی در سابق در قصه هرقل گذشته
قالا انا ابراهیم بن سعید وی از اولاد عبدالرحمن بن عوف است که در بغداد
وفات یافته قال انا ابن شهاب وی زهری است عن سعید بن المسیب
بفتح یاء و شاذ تحتانیه و بعضی بکسر آن نیز نقل کرده اند وی فتح آنرا مکروه میداند است
و مسیب پسر حزن است بفتح حاء مهمله و سکون زاء معجمه و سعید امام تابعین و همام
عالمین است و دو سال از خلافت اعدل اصحاب حضرت عمر بن خطاب گذشته
بود که وی متولد شد و گفته اند که وی سردار علماء مدینه مقدسه و سرتاج صلحاء
ان قطعه مشرفه و مقدم بر ساکنان آن ماوی در تقوی و فتوی بود و وی را رئیس علماء
و فقیه فقهاء میگفتند امام احمد پسر حنبل گفته که سعید افضل و اکمل از جمله تابعین
است پس گفته شد مروی را که روایت سعید از حضرت عمر رضی الله عنه حجت است
گفت آری حجت است و وی از حضرت عمر سمع خبر از خیر البشر کرده و وقتی که روایت
سعید از حضرت مقبول نباشد پس روایت شخصی از شخصی دیگر چگونه مقبول خواهد
شد و ابو حاتم گفته نیست در زمره تابعین رحمة الله علیهم اجمعین بزرگ تر و دانا
تر از سعید و پدر وی و جد وی هر دو از اصحاب کرام معدود اند و هر دو در روز
فتح مکه با سلام مشرف شدند سلیمان بن موسی گفته که وی افقه تابعین بود
و ابن مدنی گفته که وی اجل تابعین بود و وی جامع درمیان زهد و عبادت
و ورع و ریاضت و علم و فقاهت بود مکحول گفته که طواف کردم من تمام
زمین را پس ملاقات نکردم هیچکسی را که عالم تر از سعید باشد ابن قتیبه گفته که
جد وی حَزن بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آمد پس رسول علیه السلام
وی را گفت تو سهل هستی پس وی گفت من حزن هستم و این جواب
سوال درمیان حزن در رسول اکرم سه بار مکرر شد سعید گفت پس همیشه آن
خرونت و درشتی درمیان ما باقی ماند احمد بن عبدالله گفته که سعید فقیه
صالح از فقهاء سبعه بدینه مقدسه بود و وی چهل حج در عمر خود ادا کرد

هرگز عطا از بیت المال نمیگرفت بلکه وی را چهار صد دینار بود و در ان
مال تجارت در زیست میکرد و معاش خود را حاصل مینمود و مناقب و فضائل
وی بسیار است امام شافعی گفته که من حدیث مرسل از هیچکس قبول
نمیکنم مگر از سعید بن مسیب زیرا که من بسیار از و تتبع نمودم من احادیث مرسله
وی را پس یافتم من آن همه را مسند از طریق دیگر و در رسال نود و سه
یا چهار یا پنج در خلافت ولید پسر عبد الملک بمدینه مقدسه وفات یافت
عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ و احوال وی در سابق گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ سُئِلَ بدرستی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسیده شد
اَیُّ الْعَمَلِ اَفْضَلُ کدام از اعمال و افعال بهتر از جهة ثواب نزد ایزد متعال
است و سائل ابو ذر غفاری است قَالَ فرمود رسول کامل در جواب
آن سائل اِیْمَانٌ بِاللّٰهِ وَبِرَسُوْلِهٖ گرویدن بخدای تعالی و گرویدن برسول
او بهتر و خوشتر از جملهٔ افعال و اعمال است قِیْلَ گفته شد یعنی
پرسیده شد بار دیگر ثُمَّ مَاذَا پس از ایمان بخدا و رسول اکمل اعمال
اعلی و افضل است قَالَ فرمود رسول فاضل در جواب آن
قَائِلُ اَلْجِهَادُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ که فضل بعد از ایمان و تصدیق آوردن
بخدا و رسول او از جملهٔ اعمال جنگ کردن همراه کفار بدکردار در راه خدا
یعنی از برای بلند کردن احکام اسلام و طلب رضا خالق انام باشد
نه از برای غرضی دیگر از اغراض باشد و جهاد افضل از سائر اعمال از ان جهة
شده که در وی بذل جان در راه ایزد منان است و کمال جود و احسان
فدای کردن جان است زیرا که مال وقایهٔ جان است قِیْلَ گفته شد بار
دیگر ثُمَّ مَاذَا پس از جهاد کدام عمل بهتر و خوشتر است در ترتب ثواب و
دفع عقاب نزد پروردگار تواب قَالَ فرمود رسول کریم در جواب آن متکلم حج
مَبْرُوْرٌ پس از جهاد حج مبرور از سائر اعمال بهتر و خوشتر است و حج عبارت از قصد
کردن خانه کعبه است برای ادا مناسک مانند ایستادن بعرفه و جز آن و مبرور عبارت از
حجی است که بآن هیچ فسق و عصیان و گناه و طغیان مخلوط نباشد

وبعضی گویند که مبرور عبارت از حج مقبول است وبعضی گویند که مبرور عبارت از حجی است که همراه وی هیچ شائبه ریا مخلوط نباشد وبعضی گویند که حج مبرور آنست که بعد از وجوه آن هیچ معصیت در تحقق نیاید امام نووی گفته که درین حدیث ذکر جهاد بعد از ایمان وارد شده ودر حدیث ابی ذر غفاری بدل حج عتق ذکر شده ودر حدیث ابن مسعود ابتدا بالصلوة پس به بر والدین پس بجهاد واقع شده ودر حدیث متقدم ذکر سلامت مسلمانان از دست وزبان ودر دیگر اطعام طعام وخواندن سلام واقع شده پس علماء در وجه جمع آنها گفته اند که اختلاف جوابها باعتبار اختلاف حالها واقع شده وباعتبار احتیاج مخاطبین وذکر آنچیزی که نمیدانست ویرا سائل وسامعین وترک کرد آن چیزی راکه میدانستند ممکن است وجه جمع که گفته شود که کلمه من درهمه جا مراد است چنانچه گفته می شود فلان افضل الناس یعنی من افضلهم وازین است آنچه در حدیث مبارک وارد شده خیرکم خیرکم لاهله زیراکه معلوم است که انسان باین قدر خیر الناس نمیگردد واگر گفته شود که جهاد درین حدیث مبارک مقدم برحج وارد شده وحال آنکه حج رکن ازارکان اسلام است چنانچه قبل ازین در حدیث مبارک گذشته بخلاف جهاد که وی درارکان اسلام معدود نشده است پس وجه تقدیم چه خواهد بود جواب آنکه نفع حج دراغلب اوقات قاصر میباشد ونفع جهاد دراکثر احوال متعدی می باشد یاآنکه تقدیم جهاد برحج وقتی است که جهاد فرض عین شده باشد یاآنکه وقوع وی متکرر میباشد بخلاف حج که وی فرض عمر است ومتکرر الوقوع اهم میباشد لهذا تقدیم او بر حج کرده شد والله اعلم

بَابُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْإِسْلَامُ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَكَانَ عَلَى الْاِسْتِسْلَامِ أَوِ الْخَوْفِ مِنَ الْقَتْلِ

باب است درپیان وقتی که نباشد اسلام برحقیقت وانقیاد باطن ویا شد اسلام بنابرانقیاد ظاهر پس بس یا بنابرترس ازکشتن باشد وکلمه اذا ازبرای ظرفیته محضه است ودوی مضاف الیه ازبرای لفظ باب است واحتمال دارد که کلمه اذا متضمن ازبرای شرط باشد وجواب وی درین هنگام محذوف باشد ازبرای آنکه علم بوی متحقق است گویا گفته اذا کان الاسلام کذلک لم ینتفع به فی الآخرة لقوله تعالی برای فرمودن خدا که بلند است ویاکست از جمیع نقائص وعیوب که فرموده

قَالَتِ الْاَعْرَابُ گفتند جماعه کوهستانیان آمنّا که ایمان آوردیم ما یان وگرویدیم
قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم برای آن جماعه لَمْ تُؤْمِنُوا که ایمان نیاوردید شما
وهرگز نگویید زیرا که ایمان عبارت از تصدیق باطن است وآن درمیان شما
مفقود است وَلٰكِنْ قُوْلُوْا ولیکن بگویید شما ای جماعه اعراب اَسْلَمْنَا انقیادکسب
ظاهر کردیم پس بس ازسبب ترس قتل وغارت اموال یعنی حقیقة لغویه اسلام
که عبارت از مجرد انقیاد است درشما متحقق است اما حقیقة شرعیه اسلام که مرادف
ایمان است ووی عبارت از انقیاد واذعان باطن است پس آن درشما منتفی
است فَاِذَا كَانَ عَلَى الْحَقِيْقَةِ پس وقتی که باشد اسلام برحقیقة فَهُوَ عَلٰى قَوْلِهِمْ پس
وی وارد است برقول حق سبحانه جل شانه که فرموده اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ
بدرستی که دین مقبول نزد خدای تعالی اسلام وانقیاد باطن است وایضا فرموده
وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وهرکسی که طلب کند بجز از اسلام
دین وآئین راپس هرگز قبول کرده نمی شود آن دین را ازوی ومحصل استدلال
مصنف آنست که گاهی لفظ اسلام اطلاق کرده می شود وارا ده کرده می شود ازوی
حقیقت شرعیهٔ وی وهمین مرادف ایمان ونافع نزد ایزد ستعان وبرهمین
وارد شده قول حق سبحانه جل شانه که فرموده اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ وفرموده
فَمَا وَجَدْنَا فِيْهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ وگاهی اطلاق کرده می شود ومراد ازوی حقیقة
لغویه می باشد وآن مجرد انقیاد واستسلام است وبرهمین وارد شده است قول
پروردگار که فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا پس مراد از
حقیقة در قول مصنف حقیقة شرعیه است نه لغویه ومناسبت حدیث مبارک از
برای ترجمهٔ باب ظاهر است از جهة آنکه لفظ مسلم اطلاق کرده میشود برانکسی که ظاهر
کند اسلام را اگرچه در باطن از اسلام عاری باشد زیرا که حقیقة لغویه موجود است
اگرچه حقیقت شرعیه مفقود است حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ قَالَ اَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ
واحوال هرسه مذکور سابق گذشته قَالَ اَخْبَرَنِيْ عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ
وقاص بفتح واو وتشدید قاف ماخوذ از وقص بمعنی کسر است وعامر ثقه است
که ازوی اکابر از جماعهٔ محدثین روایت حدیث مبارک کرده اند ودر مدینه مقدسه

بزمان ولید پسر عبد الملک در سال یک صد و سه یا چهار وفات یافت
عن سعد عامر روایت میکند از پدر خود سعد پسر ابی وقاص که نام آن مالک
پسر وهب پسر عبد مناف پسر زهره قرشی زهری است و کنیت او ابو عبد
الرحمن و وی از عشره مبشره است و یکی از شش نفر است که حضرت عمر
رضی الله عنه در وصیت خود خلافت درمیان آنها شوری گذاشته بود و وی
باسلام مشرف شد در حالی که عمر او به نوزده سال رسیده بود و وی بعد از شش
نفر در دائره اسلام داخل شد و هفتمین وی بود و بعضی گفته اند سیومی وی بود و قبل
از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمدینه مقدسه هجرت کرد و وی از مومنین سابقین
و از مهاجرین اولین بود و در جمیع معارک و محاضر همراه رسول مقبول حاضر شده بود
و وی مستجاب الدعوت بود زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حق وی
دعا بذات کبریا فرموده بود و گفته اللهم استجب دعوته و سدد رمیته و وی در حق
شخصی کذاب که ابو سعده بود در کوفه دعا کرد و دعا او در حق وی در سته چیز
فی الفور مستجاب شد چنانچه این قصه مشهور است و وی اول کسی است
که در راه ایزد مستعان تیر از کمان انداخت و اول کسی است که خون در راه
ایزد بچون ازاعداء دین بصدق دل و یقین ریخت و وی را فارس اهل اسلام
درمیان اهل افهام میگفتند و وی را حضرت عمر رضی الله عنه عامل و امیر کرده بود
بر فوجهای کثیره و لشکرهای غفیره که از برای قتال و جدال اهل فرس فرستاده
بود و امیر و کبیر فوج کثیر دی بود که هزیمت داد اهل فرس را در قادسیه و در
همین هنگام قائل گفت شعر الم تر ان الله اظهر دینه ۞ و سعد بباب القادسیه
معصم ۞ فأیّدنا و قد امیعت نساء کثیرة ۞ و نساء سعد لیس فیهن ایم ۞ پس حضرت
سعد بطریق تضرع و ابتهال از ایزد متعال دعا و سوال کرد و گفت اللهم اکفنا یده
و لسانه و در همان ساعت تیر از هوا در رسید پس کنک کرد زبان
وی را و خشک شد هر دو دست آن و بر همان حال تا حال نمانده و وفات
ماند و وی اول کسی است که مدائن کسری را فتح کرد و بنا کرد کوفه را و والی کرده
بود و یا حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خود بر آفاق عراق زهری گفته حضرت

سعد در روز اُحد در راه اُحد هزار تیر از کمان بر اهل کفر و طغیان انداخت و در صحیح
از حضرت علی کرم الله وجهه روایت آمده که حضرت رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم را نشنیدم که جمع کرده باشد هر دو را از پدر و مادر خود برای هیچکس
مگر از برای سعد که شنیدم آن ذات مبارک را که در روز اُحد از برای
سعد میگفت ارمِ فداک ابی و امی یعنی تیر انداز از کمان ای سعد بسوی
کافران که قربان باد از تو پدر من و مادر من و نوی احادیث مبارکه
از رسول مختار بمقدار دو صد و هفتاد روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله
علیه از جمله آنهاست ذکر کرده و وی در خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه در
قصر خود بدمشق وفات یافت و آن را بارده کروه از مدینه مقدسه است و مردم وی
را بر کردنهای خود برداشته بدینه مقدسه آوردند و نماز جنازه کرد بروی مروان
پسر حکم و دفن کرده شده در بقیع بقیع و وفات وی در سال پنجاه و یک یا شش
یا هفت یا هشت بود و عمر وی در حال وفات هشاد و چند بود و وی از جمله عشره
مبشره آخر وفات یافت و هرگاه وفات وی نزدیک شد پس طلبید یک جبه
خود را که از پشم بود و گفت که مرا در همین جبه کفن کرده دفن نمایید زیرا که این جبه
ایست که در روز بدر همراه مشرکان من در این جبه مقاتله و محاربه نمودم و برای
همین روز وی را نگاه کرده بودم بدانکه در این اسناد یک لطیفه ایست و وی
آنست که در این اسناد جمع سه نفری که زهری مدنی بودند اتفاق افتاد و آن رسول
الله صلی الله علیه وسلم بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعطی رهطا اعطاء کرد
را از مردان چیزی و آن چیز در ذکر تعیین نیافته و رهط بفتح را و هملة و سکون ها و عبارت
از جماعة مردان است که از ده کم باشند و بعطی گفته اند که از چهل کم باشد و تقدیر کلام چنان
است قال انه اعطی پس حذف کرده شد لفظ قال را و این در کلام بفرینه مقام بسیار واقع میشود
وسعد جالس در حالیکه حضرت سعد رضی الله عنه نشیننده بود و در روایت همام آمده انه جاء
رهط فسالوه فاعطاهم فرغ جلا منهم فترک النبی صلی الله علیه وسلم رجلا پس گذاشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از آن جماعه مردی را و نداد وی را چیزی هو اعجبهم الی گمان
بهترین و صالحترین آنها نزد من بود و نام مرد مذکور جعیل بود

یعنی در اعتقاد من آن مرد از همه اولی و افضل از برای اعطا از جهت استحقاق و وفا
بود و مقتضی سیاق کلام آن بود که اعجبهم الیه میگفت زیرا که در سابق و سعد جالس
گفته و انا جالس نگفته لکن درین کلام التفات از غیبت بسوی تکلم نمود اما در قول
و سعد جالس اختلاف علماء است که آیا در وی التفات هست یا نیست زیرا که مقتضای
مقام آن بود که میگفت و انا جالس لکن عدول کرده شد از وی بسوی تکلم پس هر کس
در التفات شرط میکند که انتقال از یک طریق بطریق دیگر محقق باشد پس وی قائل بالتفات
نیست و هر کس که انتقال عام از محقق و مقدر میکند بسوی قائل بالتفات هست و این
مذهب صاحب مفتاح است فقلت یا رسول الله پس گفتم من ای رسول خدا ما لک
عن فلان چیست برای تو از فلان مرد یعنی چه چیز حاصل شده است برای تو
ای رسول خدا آیا آنکه اعراض نمودی از فلانه مرد و دیرا از عطاء محروم کردی و بوی
چیزی ندادی و لفظ فلان بضم فا کنایت از نامی است که مسمی کرده شده است
در حدیث و ذکر او کذا شته و در روایت صحیح مسلم آمده فقمت الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم فسارر ته فقلت مالک عن فلان فو الله انی لاراه مؤمنا
پس سوگند است مرا بخدای تعالی که بدرستی من هر آئینه می بینم او را مؤمن و اراه
بفتح همزه است یعنی اعلمه و بضم همزه نیست تا بمعنی اظنه باشد زیرا که وی گفته است
ثم علبنی ما اعلم منه و ایضا همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چند بار مراجعت
و تکرار نمود و اگر جازم نمی بود هر آئینه بآن درجه تکرار نمیکرد و اما آنچه گفته شده که جائز
است که آن بضم همزه باشد و در قول وی ما اعلم منه مراد از علم ظن باشد زیرا که
اطلاق علم بر ظن شائع است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده فان علمتموهن
مؤمنات ای ظننتموهن مؤمنات پس تکلف محض است زیرا که عدول از حقیقت
علم بسوی مجازی تعذر حقیقت روا نیست فقال پس فرمود صلی الله علیه وسلم
او مسلما یا مسلم بکو و لفظ بسکون واو است نه بفتح او پس بعضی گفته اند کلمه او از برای
تنویع است و بعضی گفته اند که از برای تشریک است و وی را رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم امر نمود که هر دو کلمه بگوید و اکتفا بیکی از انها نکند زیرا که وی باحتیاط
نزدیک تر است و بریں وارد می شود که این اعرابی در روایت این حدیث مبارک

فقلت یا رسول الله ما لک عن فلان فو الله انی لاراه مؤمنا فقال او مسلما

مبارک آورده فقال لا تقل بل مسلم قال مسلم زیرا که این عبارت صریح است
که کلمهٔ او از برای اضراب و اعراض است و معنی وی انکار از اطلاق لفظ مؤمن
نیست بلکه معنی آنست که اطلاق لفظ مسلم بر انکسی که حال باطن معلوم بالجزم نباشد
اولی و افضل است از اطلاق لفظ مؤمن از جهت آنکه اسلام بحکم ظاهر معلوم است
و ایمان چون امر اعتقادی است پس بحکم ظاهر معلوم نمیشود و گرمانی گفته که برین
تقدیر لازم می آید که حدیث مبارک از برای ترجمهٔ باب موافق نیاید و از برای
رد کردن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم هیچ فائده نباشد لکن جواب وی
آنست که سابق ازین در ابتدا ر باب وجه مطابقهٔ حدیث مبارک با ترجمهٔ باب
بیان نمودیم فَسَكَتُّ قَلِيلًا پس خاموش ماندم من در زمانهٔ اندک ثُمَّ غَلَبَنِي
پس غالب شد مرا مَا أَعْلَمُ مِنْهُ آنچیزی که میدانستم من ازان مرد از صلاح
و فلاح فَعُدْتُ لِمُقَالَتِي پس بازگشتم من بسوی سخن خود و باز گفتم ای رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چه سبب است که فلان شخص را از اعطاء خود محروم
کردی و حال آنکه من وی را مؤمن میدانم و لام در لمقالتی بمعنی الی است یعنی الی
مقالتی و مقاله و قال و قاله بمعنی قول است وَعَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ و رجوع نمود رسول محمود صلی الله علیه وسلم بسوی قول خود ثُمَّ قَالَ پس
فرمود يَا سَعْدُ ای سعد إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ بدرستی من هر آئینه سوگند است که
میدهم من مرد را وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ و حال آنکه غیر آن مرد محبوب تر و پسندتر میباشد
بسوی من ازان مرد خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ از جهت ترس کردن
از آنکه سرنگون اندازد آن مرد را خدای تعالی در آتش دوزخ یعنی مرد ضعیف
الاسلام را اعطاء میکنم و مرد قوی الایمان را از عطاء محروم مینمایم با وجود آنکه قوی
الایمان محبوب تر است نزد من از ضعیف الایمان زیرا که می ترسم که اگر ضعیف
الایمان را از عطاء محروم نمایم البته آن رجوع بکفر و جحود خواهد کرد و مستحق خلود در آتش
دوزخ خواهد شد لهذا او را عطاء و بخشش مینمایم تا استقرار در ایمان یابد بخلاف
آنکسی که ایمان وی قوی باشد زیرا که وی در ایمان استقرار تام یافته و هرگز
ازان رجوع بسوی کفر نمینماید خواه بعطاء سرفراز شود خواه از عطاء محروم شود

فسكت قليلا ثم
غلبني ما اعلم منه
فعدت لمقالتي
وعاد رسول الله
صلى الله عليه
وسلم فقال يا سعد اني
لأعطي الرجل وغيره
أحب الي منه
أن يكبه الله في
النار

وآن هرگز التفات بدنیا و فانیه ندارد پس ویرا باین جهت محروم می سازم
پس کب فی النار کنایت از رجوع بسوی کفر است واز ین تقریر لازم نمی آید
که مرد اول قوی الایمان باشد زیرا که کلمهٔ غیر جائز است که تعریض از برای
حضرت سعد باشد ومحصل این قصه آنست که رسول علیه السلام فراخ میکرد عطا
واکرام را از برای آنکسانی که اظهار اسلام میکردند تا الفت اسلام و دین در دل
آنها قوی ومتین کرد پس چون رسول محمود عطا، فرمود آن گروه را که از
مؤلفة القلوب بود و ترک نمود جعیل را که از مهاجرین بود با وجود آنکه نامی
آنها در یک مقام از رسول علیه السلام سوال برسبیل اجمال کرده بودند پس
حضرت سعد مخاطبه ومکالمه کرد در شان او زیرا که وی میدانست که جعیل با عطا
احق وایلق از انهاست از جهة آنکه وی تجربه آن کرده بود بخلاف آنها لهذا
در شان وی تکرار بسیار بار نمود پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را ارشاد
نمود بسوی دو امر یکی آنکه وی را اعلام بحکمت نمود که از چه جهت اعطاء آنجماعه
کرد وجعیل را ازان عطا محروم نمود با وجود آنکه جعیل محبوب تر بسوی
رسول مقبول نیز ازان جماعه بود وانجهت آن بود که آن جماعه از جمله مؤلفة
القلوب بودند پس اگر آنها را عطا نمیکرد شاید که آنها ترک ایمان وایقان
نموده رجوع بکفر وطغیان مینمودند ومرتد می شدند بخلاف جعیل که وی مؤمن
خالص بود وشائبه این احتمال در وی نبود دوم انکه وی را ارشاد کرد که در
ثنا، با مر باطن توقف نماید نه از ثنا، با مر ظاهر پس باین تقریر فائده رد رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم بر حضرت سعد واضح ولائح شد ومعلوم شد که آن
رد مستلزم انکار بروی نیست بلکه برد وجواب صحیح اند نهایت آنکه یکی از انها
اولی ودیگر برسبیل اعتذار وکفایت بود واز حضرت ابی ذر غفاری رضی الله
عنه مروی شده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از برای وی گفت که ای
اباذر چگونه می بینی جعیل را ابوذر گفت یا رسول الله من وی را مثل دیگر اشخاص از
جماعهٔ مهاجرین می بینم باز فرمود که ای اباذر چگونه می بینی جعیل را گفت گفتم که مثل
دیگر مهاجرین پس ازان گفت که ای اباذر چگونه می بینی فلان کس را واین را

کنایت از شخص معین کرد ابوذر گفت یا رسول الله وهی از همه داران این جماعه مسلمین است پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود که جعیل بهتر است از انکه تمام زمین پر از فلان و مانند آن باشد پس حضرت ابوذر گفت یا رسول الله وجه چیست که فلان کس را میدهی و جعیل را محروم میسازی پس رسول مقبول فرمود که فلان کس سردار قوم خود هست و وی را از جهت مصلحت تالیف عطا میکنم انام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد بسیار هست اول انکه شفاعت کردن نزد صاحب ولایت و امرا از برای مردم رعیت و غربا جائز هست دویم انکه مراجعت و تکرار در یک کار چند بار نزد صاحب اختیار جائز هست اما بشرطی که موذی بفساد و جدل و عناد نکرد سیوم انکه ایمان و اسلام باعتبار حقیقة لغویه بمفارق اند چنانچه ازین حدیث مبارک که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او مسلما فرمود و از آیه کریمه که حق جل وعلی شانه فرموده ولکن قولوا اسلمنا معلوم و مفهوم می شود اما بحسب حقیقه شرعیه متساوی اند چنانچه دیگر آیات مبارکه بر وی دلالت میکنند چهارم آنکه حاکم قطعی نکند در چیزی که بر سبیل قطع و یقین معلوم نشده باشد پنجم انکه امام صرف اموال را برای مصلحت اهل اسلام نماید لکن اهم را بر غیر اهم بحسب رعایت حال و وقت مقدم نماید ششم انکه رد کردن شفاعت اگر خالی از مصلحت باشد و تکرار کردن مشفوع الیه در رد آن جائز هست اما وقتی که رد خالی از عتاب و زجر باشد هفتم انکه لائق است که مشفوع الیه عذر رد شفاعت را برای شافع بیان نماید تا تسلی دل وی را حاصل کرده و هشتم آنکه مفضول را لازم هست که پیش فاضل بیان نماید انچه در رای و فکر وی رسیده باشد و در اظهار آن حیا و شرم نکند نهم آنکه اقرار کردن بزبان بی اعتقاد جنان نفع نمی کند درین اجماع علماء منعقد هست لهذا منافقان در زمره کافران داخل اند دهم آنکه پنهان کردن پند و نصیحت اولی و افضل هست از اعلان خصوصا وقتی که اعلان مفضی بفساد و عناد گردد و ازین فایده ها انزرد و هست کتاب الزکوة معلوم میشود که در زیر اکم

زیرا که در وی وارد شده است فقلت الیه فصار ته یازدهم آنکه در رد شفاعت
شافع و قیلکه آن شفاعت خالی از مصلحت باشد وی را هیچ عیب لاحق نمیشود
دوازدهم آنکه ترک الحاح در سوال از جمله مستحبات است چنانچه مصنف رحمة الله
علیه در کتاب الزکوة استنباط کرده و تقریر آن در همان جا خواهد آمد انشاء
الله تعالی **بدانکه** بعضی از علماء استدلال کرده اند باین حدیث مبارک که اگر مسلمان
گوید انا مؤمن و تقیید بمشیت خدای تعالی نکند یعنی انشاء الله نگوید جائز است
و حق نیز همین است چنانچه در عقائد نسفی آورده واذا وحد من العبد الایمان والتصدیق
صح ان یقول انا مؤمن حقا وَرَوَاهُ يُونُسُ وَصَالِحٌ وَمَعْمَرُ بْنُ اَخِي الزُّهْرِيِّ عَنِ
الزُّهْرِيِّ روایت کرده است حدیث مذکور را این چهار نفر ثقات از زهری یعنی
این هر چهار متابعت شعیب کرده اند در روایت این حدیث از زهری و موافقت
همراه وی نموده اند و مقصود ازین کلام تعدد طرق اسناد حدیث است تا حدیث
مذکور در صحت و قوة زیاده تر گردد و ایضا اگر این حدیث را در مقام دیگر از راوی
دیگر روایت کند توهم غلط دران موضع مرفوع گردد و ایضا این حدیث حجة گردد
نزد آنکسی که گفته شرط است برای هر حدیث که دو راوی یا زیاده ازان روایت
کنند و ایضا این حدیث مستفیض و مشهور گردد تا زیادت بآن بر کتاب الله
و تخصیص آن و مانند آن صحیح گردد و یونس ابو یزید قرشی است و صالح پسر کیسان مدنی
و معمر بر دو میم مفتوحه که در میان آنها عین مهمله فاصله واقع شده است و احوال
هر سه در سابق گذشته اما برادرزاده زهری عالم صالح و عامل فالح بود و در سال
یکصد و پنجاه و دو متوفی شد **باب** اَلسَّلَامُ مِنَ الْاِسْلَامِ باب است
در بیان آنکه سلام دادن بر جماعهٔ مسلمانان از اسلام است و لفظ السلام مرفوع
بر ابتداء است و من الاسلام خبر وی وَقَالَ عَمَّارٌ وگفته است عالم ماهر حضرت
عمار پسر یاسر و نام مادر وی سُمَيَّة بروزن تصغیر است و حضرت عمار و والدین
او در زمان قدیم اسلام آوردند و کفار بدکردار از برای ایثار دین قویم آنها را تعذیب
عظیم میکردند و رسول مقبول تعذیب آنها بچشم خود میدید و میگفت صبر و استقامت
کنید ای آل یاسر پس موعد شما بهشت است و ابو جهل لعین از جهة ایثار دین

مبین سمیه راشت دوی اول شهیده در راه خدمت دیا سر نیز راه عزیمت
انتیار کرد و بقتل رسید و حضرت عمار بزبان کلمه کفر جاری کرد و در دل ایمان
و ایقان پرا به اتقان داشت [illegible] ی نازل شد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
و بعد ازان هجرت از مکه شریفه بسوی [illegible] کرد پس ازان بسوی مدینه مقدسه و نماز خواند
بسوی برد و قبله و در بدر و سائر معارک و محاضر همراه رسول مقبول مطیع و حاضر شد
و وی اول کسی ست که از برای خدا مسجد بنا کرد و آن مسجد قبا ست و در روایت
کرده شد از وی احادیث رسول مختار بمقدار شصت و دو حدیث که امام بخاری
رحمة الله از جمله آنها پنج حدیث ذکر کرده و در جنگ یمامه در زمان خلافت حضرت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه حاضر شد چون مردم بکبر بزرگ کردند حضرت عمار بر سر یک سنگ
بزرگ بالا شد و بآواز بلند گفت ای مردم آیا از بهشت میگریزید بیائید بسوی من که من
عمار بن یاسرام و سخت جنگ کرد تا بحدی که گوش او بریده شد و رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم از برای وی فرمود مرحبا بالطیب المطیب و ایضا فرمود اهتد و اهبد
عمار و در معرکه صفین نیز حاضر شده بود که دفع میکرد اعدا را از امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه و اصحاب کرام در همان روز متابعت وی میکردند بهر طرفی که وی متوجه
می شد ایشان نیز بهمان طرف متوجه می شدند زیرا که آنها بعلیم یقینی معلوم کرده
بودند یا عمار تقتلک الفئة الباغیة و در صفین کشته شد و حضرت علی کرم الله وجهه
بهمان جاهای خود او را دفن کرد زیرا که وی وصیت باین فعل کرده بود و حضرت
علی کرم الله وجهه وی را غسل نداد و نماز جنازه بروی خواند و این مقدمه قتل او در
سال سی و هفت واقع شد و عمر وی نود و سه سال بود و بعضی این قول عمار حدیث
مرفوع نقل کردند ثالث سه خصلة ست من جمعهن هر کسی که جمع کرد آن هر سه خصلة را
یعنی آن هر سه خصلة در وی متحقق شدند جمع الایمان جمع کرد ایمان را یعنی کامل کرد
ایمان را و جامع جمیع خصائل ایمان شد الانصاف من نفسك یکی از انها داد دادن
خلق ست از جان خود تو و بذل السلام للعالم و دویم صرف و خرج کردن سلام ست
از برای جمیع مردمان خواه آشنا باشند خواه نباشند و عالم بفتح لام ست و الانفاق
من الاقتار و سیوم خرج کردن مال خود را از قلت و احتیاج یعنی با وجود آنکه

[illegible] جمع الایمان الانصاف من نفسك و بذل السلام للعالم و الانفاق من الاقتار

[illegible] السلام للعالم و الانفاق من الاقتار

بودند که وی همراه جماعه عمار له خواهد بود و از جهة انکه رسول مقبول وی را فرموده

مال اندک دارد و خود بوی محتاج است در راه خدای تعالی بر مستحقین خرج
مینماید و این سه خصلت سبب کمال ایمان از انجهت شدند که چون بنده متصف
بانصاف و مجتنب از جور و اعتساف شد البته در امتثال جمیع مامورات و اجتناب
از جمیع منهیات بروجه اکمل و اتم میکوشد پس جمیع اعمال و ارکان ایمان و ایقان
در وی جمع میشوند و بذل سلام متضمن جمیع مکارم اخلاق است از تواضع و انکسار و
عدم احتقار و استکبار و بسبب آن الفت و محبت و خلطت و مودت پیدا میشود
و انفاق از اقتار متضمن غایت کرم و ایثار است زیرا که انفاق در حالت حاجة
مستلزم است انفاق بسیار را در حالة توسعت و نفقه اعم است از انکه بر عیال
باشد یا بر غیر عیال یا بر مهمان و زائر ما شد یا غیر آن و تخصیص اقتار از انجهة واقع شده
که انفاق از اقتار دلالت میکند که آن بنده بالکل از دنیا زاهد نموده و از خلق
منقطع شده بحق پیوسته و امید خود را از حیات دنیا کوتاه کرده و چون آن از مطالب
و مقاصد آخرت و بهین تقریر معلوم شد که این اثر حدیث مرفوع است
زیرا که این کلام از جوامع الکلم است و مختص بآن رسول مقبول است و بعضی
تقریر وجه جامعیت این سه خصلة چنان تحریر نمودند که عبادت یا مالی است
یا بدنی پس انفاق اشارت بسوی عبادت مالی است و عبادت بدنی یا همراه
خدا یتعالی است که عبارت از تعظیم امر خدای تعالی است و آن انصاف است
یا همراه مخلوق خدا است که عبارت از شفقت بر خلق خدا است و آن بذل
سلام است حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ برصیغة تصغیر قتبه است و وی پسر سعید پسر جمیل
بغدانی منسوب بسوی بغدان بفتح باء موحده تحتانیه و سکون غین معجمه دیه از
دیهات بلخ است و بعضی گفته اند که جدوی مولی از براى حجاج بن یوسف
ثقفی بود علی بن عدی گفته که نام وی یحیی است و قتیبه لقب است که غالب
شده است بروی و ابن منذره گفته که نام او علی بود و وی کثیر المال بود چنانچه
کثیر الحدیث بود و در سال دوصد و چهل وفات یافت قَالَ اَنَا اللَّيْثُ گفت پسر
سعد بود عَنْ يَزِيدَ بْنِ اَبِي حَبِيبٍ بفتح حاء مهمله عَنْ اَبِي الْخَيْرِ کدوی مرثد بمیم
مفتوحه و راء مهمله و ثاء مثلثه است عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص که احوال

همه در سابق گذشته اَنَّ رَجُلًا سَاَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِدرستی
مردی پرسید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وگفت اَیُّ الْاِسْلَامِ خَیْرٌ کدام
خصلت از خصائل اسلام بهتر و خوشتر است قَالَ فرمود در رسول کامل در جواب آن
مسائل تُطْعِمُ الطَّعَامَ اینکه بخورانی طعام را جماعهٔ فقرا و ایتام را وَتَقْرَءُ السَّلَامَ
عَلٰی مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَّمْ تَعْرِفْ و اینکه بخوانی سلام را و بدهی بر هر کسی که می شناسی
او را و بر هر کسی که نمی شناسی و دیرا و تطعم الطعام بتاویل مصدر است و این حدیث
مبارک بعینه در سابق ذکر شد و لکن مقصود در اینجا بیان آن بود که الطعام طعام
از اسلام است و در اینجا بیان آنکه خواندن سلام از اسلام است و مصنف هر دو را
در یکجا ذکر نکرد زیرا که عمرو بن خالد این حدیث مبارک در محلی ذکر کرده بود
که مقصود بیان آن بود که الطعام طعام از اسلام است رقتیبه در مکانی ذکر کرده
بود که مقصود بیان آن بود که خواندن سلام از اسلام است لهذا مصنف
متابعت آن هر دو اختیار نمود و نیز گفته که سلام ماخوذ از سلامة است
پس وقتیکه مسلمان سلام بر دیگری بدهد پس معنی آن باشد که تو سالم هستی از من
یعنی هیچ گزند و نقصان نتوای برادر مسلمان از جانب من نخواهد رسید و از همین
ماخوذ است سلام که در اسماء الله مذکور است یعنی سالم از عیوب و نقائص و هشت
باب در اسلام ازین جهت گویند که سلامت از گزندهٔ آفات در وی موجود است بَابُ
کُفْرَانِ الْعَشِیْرِ باب است در بیان انکار کردن زن نعمت شوهر را و
کفر کفران هر دو ضد شکر اند که عبارت از جحود نعمت است لکن استعمال کفر
در دین و عقائد و کفران در نعمت شائع شده و عشیر بمعنی معاشر است چنانچه اکیل
بمعنی مواکل است و معاشرت عبارت از مخالطت یا ملازمت است وَکُفْرٌ
دُوْنَ کُفْرٍ در بیان آنکه کفری فرو و از کفر دیگر می باشد و قاضی
گفته که مراد مصنف ازین باب آن است که چنانچه طاعاتی باسم
ایمان می شوند همچنان معاصی باسم کفر می شوند لکن مراد بآن نه آن کفر
است که بیرون کنندهٔ انسان از ملت و ایمان باشد و تخصیص کفران عشیر
از جملهٔ معاصی بنا بر سری است بس دقیق در نفس خود است بس عمیق

وآن این است که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده که لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها پس مقارن کرد حق زوج را بحق زوجه است بحق خدای تعالی که بر عباد است پس وقتی که زن منکوحه آن حق مؤکد را ترک کرد پس آن دلیل بین شد که آن زن البته حقوق خدای تعالی را نیز ترک کرده باشد پس ازین جهة اطلاق نفر بروی کرد لکن مراد ازوی ضد شکر است نه ضد ایمان واما قول او وکفر دون کفر پس اشارت است بسوی اثری که امام احمد در کتاب ایمان از طریق عطاء پسر رباح روایت کرده فِیهِ اَبُوسَعِیدٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ درهمین ترجمه باب حدیث روایت کرده حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه آن حدیث ابی سعید امام بخاری رحمة الله علیه درکتاب حیض بیرون کرده جائی که گفته قال النبی صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء تصدقن فانی لا رتکین اکثر اهل النار قلن وبم یا رسول الله قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر وقاضی گفته که مراد از حدیث ابی سعید قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم است که فرموده لا یشکر الله من لا یشکر الناس لکن اول اظهر واحسن است ودر بعضی نسخها عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم ثابت شده وتقدیر کلام درین هنگام چنان است ای فیه مروی عن ابی سعید وفائده این کلام درین مقام آنست که حدیث مذکور را در متن طریقی دیگر نیز هست ودیگر آنکه امام بخاری رحمة الله علیه قطع کردن حدیث را جائز میداند اما بشرطیکه آنچه منفصل ازو کرده تعلق بما بعد وما قبل بوجهی ندارد که مقضی بسوی فساد معنی گردد لهذا بعضی ازان کسانیکه حافظ حدیث نیستند وهم میکنند که حدیث مختصر مغائر از برای تمام است خصوصا وقتیکه ابتدا از مختصر از وسط تمام باشد چنانچه دراین حدیث مبارک واقع شده است زیراکه اول این حدیث مبارک قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است که فرموده ارایت النار تا آخر حدیث واول تمام از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما است که کفت خسفت الشمس علی عهد رسول الله علیه الصلاة والسلام بعد ازان ذکر قصهٔ نماز کسوف کرد بعد ازان کفت ثم خطبه النبی صلی الله علیه وسلم ودرمیان آن خطبه این قدر کلام بود که درین مقام مذکور شده پس وقتی که اراده میکند کسی که تعداد نماید

فیه ابوسعید عن النبی صلی الله علیه وسلم

نمایند احادیث مبارکه که مذکور درین کتاب اند پس گمان میکند آن مختصر تمام را دو
حدیث یا زیاده ازان از برای اختلاف ابتدا پس در غلط واقع میشود چنانچه واقع
شده است از انکسی که حکایت کرده که بدرستی حساب احادیث مبارکه که دراین
کتاب مذکور اند بغیر از تکرار مقدار چهار هزار یا مانند آن است چنانچه ابن صلاح و محی
الدین وجز آنها گفته اند و در واقع همچنان نیست بلکه حساب آنها بغیر از تکرار دو هزار
و پانصد و سیزده حدیث اند و فائده دیگر نیز هست که در بعضی شروح ذکر کرده اند
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم وسکون سین مهمله و فتح لام و وی قعنبی مدنی بود
عَنْ مَالِكٍ از امام جن و انس که مالک بن انس است عَنْ زَيْدِ بْنِ اَسْلَمَ برصیغه افعل
تفضیل از سلامة است و وی قرشی مدنی تابعی مولای حضرت عمر بن خطاب است روایت
کرده است حدیث مبارک را از ابن عمرو انس و جابر و جز آنها رضی الله عنهم اجمعین
و اجماع کرده اند علماء و صلحا بر جلالت و امامت وی و حضرت امام زین العابدین علی
پسر امام حسین در مجلس زید می نشست پس بعضی مردم گفتند وی را که چرا در مجلس
او میروی و تو فرزند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم هستی پس گفت جزاین نیست که
می نشیند مرد در مجلس آن کسی که نافع باشد مرو را در دین وی و در سال یکصد
و سی و سه یا شش و فات یافت عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ بیا و شناة تحتانیه مفتوحه
و بسین مهمله و کنیت او ابو محمد و وی مدنی هلالی مولای حضرت بی بی میمونه ام
المؤمنین است و وی ثقه از تابعین و از علماء راسخین بود در سال نود و چهار وفات
یافت و در رجال این سند همه مدنی اند مگر ابن عباس که وی نیز مقیم بمدینه مقدسه
بود عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
اُرِيتُ النَّارَ نشان داده شدم بچشم خود آتش دوزخ را یعنی در شب معراج اُرِيتُ
بضم همزه و ضم تاء شاة فوقانیه است فَرَاَيْتُ اَكْثَرَ اَهْلِهَا النِّسَاءَ پس دیدم
بسیاری مزاحل آن آتش جماعه زنها را و در بعضی روایات لفظ فرایت نیامده و
درین هنگام قول او اکثر اهلها بدل از لفظ النار باشد و النساء مفعول ثالث از رایت
باشد و رایت بمعنی علمت است یَكْفُرْنَ از جهة آنکه انکار میکنند آن زنها و این
جمله مستانفه جواب از سوال مقدر است گویا سائل سوال کرد یا رسول الله چرا زنها

فائده حدیث مبارک و عدد احادیث مذکوره در این کتاب

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اريت النار فرايت اكثر اهلها النساء يكفرن

یافت و بعضی گفته اند در سال یکصد و سه یا چهار وفات یافت

اکثر از اهل دوزخ شدند در جواب فرمود از جهة انکه جحود و انکار میکنند قیل گفته شد از برای رسول مقبول صلی الله علیه وسلم أیکفرن بالله آیا انکار وجحود میکنند خدائی معبود و این سوال اشارت هست بانکه کفر لفظ مجمل هست که اطلاق کرده می شود بر کفر بالله و بر کفر بعشیر و جز آن زیرا که استفسار و استعلام دلیل اجمال و ابهام هست قال فرمود رسول کامل در جواب آن سائل یکفرن العشیر که انکار میکنند شوهر را و یکفرن الاحسان و انکار میکنند احسان را یعنی هر چند شوهر با نها انعام و اکرام نماید هرگز اعتراف و اقرار بآن نمینمایند بلکه طریقه انکار و جحود اختیار میکنند لهذا اکثر آن جماعه بدوزخ داخل می شوند و میسوزند حاصل انکه رسول علیه السلام باین کلام بیان فرمود که مراد از کفر کفران احسان شوهر هست نه انکار از ذات پروردکار هست و عشیر بر صیغه صفت مشبه بمعنی مطلق معاشر است و مراد در اینجا شوهر هست بقرینه سیاق پس الف و لام در العشیر از برای عهد هست بعد ازین رسول آخر الزمان آن کفران احسان و تمرد و عصیان زنان بروجه افصح بیان فرمود بقول خود ان احسنت الی احداهن الدهر اگر احسان بکنی تو بسوی یکی از ان زنها در مدت تمام عمر خود تا در مدت بقا عصر و زمان و این برسبیل فرض هست و مراد باین خطاب مخاطب معین نیست بلکه مراد هر کسی هست که صلاحیت خطاب دارد ثم رأت منک شیئاً پس ترا دید آن یکی از زنها از تو چیزی اندکی را که موافق طبع و مزاج آن نباشد قالت خواهد گفت آن زن برای تو ما رأیت منک خیراً قط ندیدم من از تو هیچ نیکی را هرگز گاهی یعنی در همان ساعت جمیع انعامهای سابقه و اکرامها سالفه محو و متلاشی میگرداند بلکه الفت و محبت را و دوستی و مودت را بالکل قطع می نماید و ازینجا زن در بیوفائی و مکر و خداع ضرب المثل شده بعضی مفسرین محققین گفته اند که مکر و فریب زنان از مکر و فریب شیطان اشد و اشنعست زیرا که حق سبحانه جل شانه در شان فریب زنان فرموده ان کیدکن عظیم و در بیان مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و گفته اند که بزرگترین نعماء الهی در دنیا زن

صالحه است وسخت ترین بلاء در دنیا زن طالحه است ومحبت همراه زن
صالحه روا است زیرا که وی مرد را فارغ الهمان از برای ذکر قادر ذوالجلال میکرداند
و ازینجا است که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود حبب الی من دنیاکم
ثلاث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة اما دشمنی زن طالحه از کمال ایمان
است وبعضی مفسرین در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه که فرمود ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار گفته اند که مراد از حسنه هردو
بهان زن صالحه است ومراد از نار زن طالحه است چنانچه گفته اند بیت
زن بد در سرای مرد نکوست ۞ هم درین عالم است دوزخ او ۞ بعضی علماء گفته اند
که کفر بر چهار قسم است کفر انکار وکفر جحود وکفر معاندة وکفر نفاق وهر یک که بر
یکی ازین چهار قسم بمیرد خدای تعالی اورا نمی بخشد پس کفر انکار عبارت
از انست که انکار بدل وزبان نماید وهرگز توحید را نشناسد وکفر جحود عبارت
ازان است که بدل بشناسد واقرار بزبان نکند مانند کفر ابلیس لعین وکفر
معاندة عبارت ازانست که بدل بشناسد وبزبان اقرار نماید لکن توحید
وایمان را از جهة عناد قبول نکند مانند کفر ابی طالب وکفر نفاق
عبارت ازان است که اقرار بزبان کند وانکار را در دل کند امام نووی
گفته که شرع اطلاق کرده است لفظ کفر بر ماسوای اربعه مذکوره که آن
عبارت از کفران حقوق ونعم است چنانچه دراین حدیث مبارک وارد
شده وچنانچه در حدیث دیگر آمده که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود
لاترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض ومراد امام بخاری رحمة الله تعالی
علیه از قول او که گفته وکفر دون کفر همین قسم است امام نووی گفته که در حدیث
مبارک انواع بسیار از علوم وفوائد است اول آنکه کفر اطلاق کرده می شود
بر ماسوای کفر بالله دویم آنکه لازم است بر رئیس که وعظ ونصیحت کند مرءوس
را وتیز کند ویرا بر اطاعت ملک قدوس سیوم آنکه متعلم با معلم وتابع
با متبوع مراجعت وتکرار نماید در چیزی که معنی آن بروی ظاهر نگردد و
شرم نکند ومعلم را لازم است که متعلم را بر تکرار زجر نکند

چهارم آنکه کفران حقوق و نعم حرام است زیرا که دخول آتش دوزخ بجز از ارتکاب حرام نمی باشد پنجم آنکه آتش دوزخ مخلوق و موجود است و چون آتش دوزخ مخلوق شد پس جنت نیز مخلوق و موجود شد زیرا که قائل بفصل هیچکسی نیست بلکه یا هر دو مخلوق میدانند چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت همین است یا از مخلوقیت هر دو انکار مینماید چنانچه مذهب معتزله همین است ششم آنکه کفران نعمت و احسان از جمله کبائر است نزد آن کسی که تعریف کبیره چنان کرده که کبیره آن گناه است که شارع بر سر آن گناه بر سبیل تخصیص وعید فرموده باشد این بطال گفته که مراد از کفر درین مقام کفران نعمت ایزد علام است زیرا که هر نعمت که از شوهر بوجود آید بی شک در حقیقت آن نعمت خدا است که بر دست وی جاری کرده است و شوهر وسیله محض است و منعم حقیقی ذات مقدس پروردگار است چنانچه گفته اند لا تحرک ذرة الا باذن الله تعالی و مقصود صاحب کتاب ازین باب آنست که معاصی موجب نقصان ایمان اند چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم درین حدیث بیان نمودند که کفران احسان ازواج ناقص میکرداند ایمان زوجات را و ازین معلوم شد که اگر زوجات شکر آن عطیات ناخیده البته ایمان آنها زائد خواهد بود پس ثابت شد که اعمال از ایمان اند و ایمان قول و عمل است زیرا که بسبب عمل شی از اند و ناقص می شود و درین حدیث مبارک دلیل است بر انکه زن از جهة انکار احسان معذب در نیران خواهد شد زیرا که تصریح کرده اند که شکر منعم فرض است بحسب عقل یا بحسب نقل و ازین تقریر مناسبت دیگر از حدیث مبارک برای ترجمهٔ باب ظاهر شد و الله اعلم **بَابُ الْمَعَاصِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ**

باب است در بیان آنکه گناهان از کار جاهلیت است یعنی از اخلاق جاهلیت است و مراد از جاهلیت زمان فترت است که قبل از اسلام و بعثت رسول بلند منزلت بود زیرا که دران زمان جهل غالب بود و معاصی جمع معصیت است و معصیت عبارت از هر فعلی است که مخالف حکم شارع باشد از ترک واجب و اجبات یا فعل محرم از منهیات **وَلَا يُكَفَّرُ صَاحِبُهَا بِارْتِكَابِهَا** و باب است در بیان انکه نسبت کفر کرده نمی شود صاحب گناهان را بارتکاب و اکتساب آن معاصی خواه

صغائر باشند خواه کبائر ولا یکفر بتشدید فا مفتوحه است اگرچه در بعضی روایات بفتح اول واسکان کاف آمده الا بالشرک مکرر بار تکاب شرک واتیان آن ومحصل ترجمهٔ باب آنست که چون سابق براین محقق شد که لفظ کفر بر معاصی بر سبیل مجاز اطلاق کرده می شود بروجهی که ذکر کرده شود لفظ کفر را ومراد ازوی کفر نعمت باشد نه کفر جحود پس مصنف اراده کرد که بیان کند درین باب که بندهٔ مؤمن بمعاصی هرگز بیرون از ایمان نمی شود ودر دائرهٔ کفر داخل نمی شود بخلاف جماعهٔ خوارج که میگویند مؤمن باتر تکاب گناه کبیره کافر می شود ومعتزله گویند که مؤمن باتر تکاب کبیره از ایمان بیرون می شود ودر کفر داخل نمیشود پس آنها واسطه درمیان ایمان وکفر پیدا میکنند ومراد از شرک مطلق اعتقاد کثرت است زیرا که بتحلیل محرمات قطعیه مثل خمر وغیره نیز کافر باجماع لقول النبی صلی الله علیه وسلم ازجهة فرمودن رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای ابی ذر غفاری رضی الله عنه انک امرؤ فیک جاهلیة بدرستی تو مردی هستی که در تو جاهلیت است واین دلیل بر جزء اول از ترجمهٔ باب است وقول الله عز وجل واز جهة فرمودن خدائی که غالب وبزرگست که فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به بدرستی خدای تعالی نمی بخشد این را که شریک آورده شود باو ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومی بخشد آنچیزی را که جز از شرک باشد از برای هرکسی که میخواهد خدا تعالی مغفرت اورا ومراد از شرک در آیه کریمه مطلق کفر است زیرا که هرکسی که انکار نماید نبوت آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پس آن بی شک کافر است اگرچه همراه خدای تعالی شریک نیارد وگاه گاه اطلاق کرده میشود بر کفر خاص چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه آمده لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین وایضا حق سبحانه جل شانه فرموده وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا واگر دو جماعه وگروه از مؤمنان جنگ وجدال میان خود نمایند فاصلحوا بینهما پس اصلاح نمائید درمیان آن هر دو جماعه وجمع ضمیر در قول اقتتلوا بنا بر رعایت معنی است زیرا که هر طائفه جمع است وتثنیه آوردن ضمیر در لفظ بینهما بنا بر رعایت لفظ است فسمّاهما مؤمنین پس نام کرد خدای تعالی آن هر دو جماعه را مؤمنین یعنی حق سبحانه جل شانه بر هر دو طائفه قاتلین ومقتولین نام مؤمن را اطلاق کرد پس معلوم شد

انک امرؤ فیک جاهلیة — انی صلی الله علیه وسلم — انک امرؤ فیک — جاهلیة وقول الله — عز وجل ان الله — لا یغفر ان یشرک — به ویغفر ما دون — ذلک لمن یشاء — وان طائفتان من المؤمنین — اقتتلوا فاصلحوا — بینهما فسماهما — مؤمنین

که انسان عاصی بسبب معاصی کافر نمی شود و این هر دو آیه کریمه دلیل بر جزء ثانی
از ترجمه باب است پس در کلام مصنف لف و نشر مرتب است حَدَّثَنَا عَبْدُ
الرَّحْمٰنِ بْنُ الْمُبَارَكِ وکنیت او ابو محمد و وی پسر مبارک پسر عبد الله عیشی
بفتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و بشین معجمه منسوب بسوی عائش بن مالک
بصری و در سال دو صد و پست و هشت یا نه وفات یافت قَالَ اَنَا حَمَّادُ
بْنُ زَيْدٍ حماد بفتح حاء مهمله و تشدید میم و وی پسر زید پسر درهم ازدی بصری
که حفاظ حدیث مبارک اجماع کردند بر جلالت و امامت وی و در سال نود
و هشت متولد شد و در ماه مبارک رمضان ببصره در سال یک صد و نود
و نه وفات یافت و نماز جنازه خواند بر وی اسحاق پسر سلیمان هاشمی که در زمان
زمان والی بصره از جانب هارون رشید بود و رویت کرده است حدیث مبارک
را از وی هشیم و ثوری و در میان وفات آن هر دو صد سال یا زیاده ازان
بود قَالَ اَنَا اَيُّوبُ وَ وی امام ابو بکر سجستانی بصری تابعی است سردار علماء
و فقهاء است که احوال آن در باب حلاوت الایمان گذشته وَيُونُسُ وَ وی
ابو عبد الله پسر عبید پسر دینار عبدی مولائی عبد القیس شافعی بصری بود
و قول علماء و فضلاء در وصف او بحسن حفظ و کثرت فضل معروف و مشهور است
محمد پسر عبد الله انصاری گفته که ندیدم من سلیمان را و عبد الله پسر علی پسر
عبد الله پسر عباس را و جعفر و محمد را که هر دو پسر سلیمان اند که برسید بهشتند
جنازه او را بر گردنهای خود پس گفت عبد الله روشنائی عالم بهین مرد
بود و در سال یکصد و سی و نه وفات یافت عَنِ الْحَسَنِ یعنی آن هر دو
روایت از حسن میکنند و حسن پسر ابی الحسن بصری تابعی است و نام مادر او
خیره بود بفتح خاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه که مولاة ام المؤمنین حضرت ام
سلمه رضی الله عنها بود و بسا اوقات مادر وی غائب می شد و حضرت
ام سلمه رضی الله عنها او را پستان در دهان میداد و وی می مکید آن پستان
را تا پائین می آمد و جاری می شد شیر و وی میخورد و نان و گفته اند که کمال
علم و فصاحت و تمام عقل و ظرافت و نهایت حکمت و هدایت و غایت صیانت

و در ایت از برکت ہمان شیر بود و وی عابد کامل و عارف فاضل صاحب
خوف بسیار از عذاب ایزد قہار بود و تمام عمر خود در گریہ بسیار از خوف پروردگار
گذشتاند و این بدعائی حضرت امیر المومنین و امام الاشجعین حضرت علی مرتضی
کرم اللہ وجہہ بود و وی در آخر خلافت عمر رضی اللہ عنہ متولد شد و حسن بصری
گفتہ کہ جنگ کردیم مایان بر دم خراسان و در انجا سہ صد نفر از اصحاب کرام
بودند و محمد پسر سعد گفتہ کہ حسن جامع عالم فقیہ عارف و عابد زاہد ثقہ صاحب
علم وافر در باطن و ظاہر بود و مثل وی در بصرہ خوش روی نبود تا آنکہ افتاد از دایہ
پس پیدا شد بہ بینی او آنچہ پیدا شد و وی آمد در مکہ شریفہ پس نشاندند مردم
او را بر تخت بزرگ و تمامی مردم مکہ شریفہ جمع شدہ کرد اگرد او نشستند پس
وی بحدیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بانہا بیان کرد و جمیع آمدم کہ مثل
کردند کہ وی عالم زاہد و عارف زاہد و صاحب فصاحت و بلاغت
و عظیم القدر و مرتبت بود و مردم را دعوت بخیر و ہدایت میکرد
و فضائل و مناقب وی بسیار ہست و در سال یکصد و شانزدہ وفات
یافتہ عَنِ الْاَحْنَفِ بْنِ قَیْسٍ احنف بر صیغہ اسم تفضیل بجاء مہملہ
و نون است و وی ابو بحر پسر قیس یعنی بصری تابعی است گفتہ اند کہ نام
او ضحاک است و بعضی گفتہ اند نام او صخرہ است و احنف لقب او ست
و وی یافتہ است زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را و ایمان آوردہ
است لکن وی را ندیدہ است و وی آمد بخدمت حضرت عمر رضی اللہ
عنہ و وی است کہ فتح کردہ است مرو را و رود را حسن بن
سیرین گفتہ اند کہ مایان در لشکر مسلمانان بودیم پس احنف گفت و قتے
بود از اوقات کہ طواف میکردم بخانہ کعبہ در خلافت حضرت عثمان رضی
اللہ عنہ ناگاہ گرفت دست مرا مردی از قبیلہ بنی لیث کہ آن مرد صحابی بود
پس آنمرد گفت کہ ای احنف ترا بشارت بدہم گفتم آری پس گفت آیا یاد داری
آن وقتی را کہ مرا رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم فرستادہ بود بسوی قوم تو کہ بنی سعد

پس من اسلام را برانها آشکارا میکردم و دعوت میکردم انها را بسوی اسلام و گوئی
که این مرد مایان را بسوی نیکی دعوت میکند و نمیگوید مگر سخن نیک و بعد از رجوع
بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این قصه را یاد کردم پس رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم فرمود اللهم اغفر للاحنف پس نیست هیچ چیزی که امیدوار تر باشد نزد
من از این سخن و احنف سردار بنی تیم در اسلام بود و بسیار حلیم بود تا انگه اهل عصر
در حلم بوی ضرب مثل میکردند و در سال شصت و هفت در کوفه وفات یافت
قال لفت احنف بحریر الطف ذهبت رفتم من یعنی قصد کردم لانصر هذا الرجل
تا انکه یاری کنم این مرد را مراد ازین مرد حضرت علی کرم الله وجهه است و بعضی گفته
اند که مراد حضرت عثمان رضی الله عنه است و لکن اول صحیح است زیرا که در صحیح
مسلم یعنی علیا بر سبیل تصریح آمده و مصنف نیز در کتاب فتن بسوی این اشارت
کرده که در انجا گفته اید نصرتا ابن عم الرسول صلی الله علیه وسلم فلقیني ابو بکرة
پس ملاقات کرد مرا ابو بکره که نام او نفیع بضم نون و فتح فا و سکون یا و مثناة
تحتانیه بود و وی پسر حارث پسر کلدة بفتح کاف و فتح لام و فتح دال مهمله لکن
معروف بکنیت شده و ابو بکره وی را ازان جهة گویند که وی در قلعه طائف اسلام
آورده بود و طاقت بیرون شدن ازان قلعه نداشت پس خود را از قلعه اویزان
کرد و بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بکره رسید لهذا اورا مکنی بابی بکره
نمودند و بعد ازان رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ویرا آزاد کردند پس وی از موالی
رسول مقبول است و روایت کرده شده است ازوی احادیث رسول صلی
الله علیه وسلم بمقدار یکصد و سی و دو حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه آنرا جمله آنها
سیزده ذکر کرده و وی روز جمل از هر دو فریق کوشش گرفته بود و وی بصره در سال
پنجاه و یک وفات یافت بدانکه درین اسناد دو لطیفه واقع شده اول آنکه
رجال این اسناد همه بصری اند دوم آنکه درین اسناد سه نفر از تابعین جمع
شده که بعضی انها روایت از بعضی دیگر میکنند و انها ایوب همراه یونس و احنف
و احنف اند و واقعه این حدیث چنان بود که احنف قصد کرده بود که همراه قوم خود
بپردن آید در روز جمل و جنگ نماید برفاقت حضرت علی رضی الله عنه دران روز

همراه مقابلان آن شیر خدا پس ابوبکره وی را منع نمود و استدلال کرد باین حدیث
مبارک پس احنف بازگشت چنانچه میگوید فقال پس گفت ابوبکره مرا این تزید کجا قصد
کردی که بروی قلت گفتم من در جواب آن انصر هذا الرجل که یاری میکنم این مرد را
که ابن عم رسول و زوج فاطمه بتول است و معنی کلام آنست که قصد میکنم مکانی را که یاری
بدهم ایاه مرا در ان مکان قال از جمع گفت ابوبکره مرا که پس بگرد از همین جا بسوی جای
خود و مرو بجای قتال و محاربه فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که
من بدرستی شنیدم من بگوش خود در رسول خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میفرمود
اذا التقی المسلمان وقتی که ملاقات کنند دو مسلمانان با یکدیگر بسیفیهما با برد و شمشیر
خود یعنی یک مسلمانان از یک طرف شمشیر کشیده برآید و دیگر از دیگر طرف و با یکدیگر مقاتله
و محاربه نمایند فالقاتل والمقتول پس کشنده و کشته هردو فی النار در آتش دوزخ اند
فقلت ابوبکره میگوید پس گفتم من چون این حدیث مبارک را از زبان رسول کریم بگوش
خود شنیدم یا رسول الله ای رسول خدا هذا القاتل این کشنده مستحق عذاب
دوزخ شد از جهت آنکه وی قتل کرده است و خون مسلمان ریخته فما بال المقتول
پس چه حال کشته شده است که وی نیز مستحق عذاب دوزخ شد با وجود آنکه وی مظلوم
است قال فرمود رسول محمود که مقتول از ان جهة مستحق عذاب شد که انه کان
حریصا حرص کننده علی قتل صاحبه بر کشتن صاحب خود که آن قاتل است یعنی آن
مقتول از طرف خود آن قاتل هیچ سر فرو نکرده لیکن دست و قوت او برابر نشد و
غلبه نیافت بلکه دست قاتل برابر شد و وی را کشت حاصل آنکه ان مقتول نیز در
حکم قاتل است از جهة آنکه آن استعداد تام در قتل صاحب خود کرده بود و اگر گفته
شود که در حدیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام وارد شده ان الله تجاوز لامتی ما حدثت
به انفسها ما لم یتکلموا به او یعملوا به و در حدیث دیگر آمده اذا هم عبدی بسیئة فلا تکتبوها
علیه پس مقتول بمجرد قصد چگونه داخل در آتش دوزخ شد جواب آنکه قصد وقتی که بمرتبه
عزم مصمم رسد البته بنده بآن ماخوذ می شود و آن عبارت از قصد کردن گناه است
بدل و وطن دادن بنفس است بر ان گناه اگر آن گناه بآن عزم صادر شود پس آن
بنده ماخوذ بآن گناه و عزم آن باشد و اگر عزم کرد و آن گناه بسبب منع مانع صادر نشد

پس آن بنده بمجرد آن عزم ماخوذ باشد پس بس و در حدیث مبارک مراد از
قصد مقتول همین عزم بالجزم است لهذا رسول علیه السلام لفظ حرص را در کلام
خود آورد و اگر گفته شود که حرص بر قتل گناه صغیره است و قتل گناه کبیره پس رسول
علیه السلام چگونه هر دو را در یک سلک مندرج کرد جواب آنکه مراد آنست که هر دو
جنس و خون آنرا محترم داند اگرچه تفاوت هر دو در صغر و کبر باشد و اگر گفته شود که
حق سبحانه جل شانه هر دو را از قاتل و مقتول مؤمن نام کرده در حالة التقاء نه در حالة
قتال و بعد آن و همچنان رسول علیه السلام آن هر دو را مسلم یاد کرده در حالة التقاء نه
در حالة قتال و بعد آن پس مقصود مصنف از آیه کریمه و از حدیث مبارک چگونه حاصل
شد جواب آنکه دلالة آیه کریمه بر آن مقصود واضح است زیرا که حق سبحانه جل شانه
آن هر دو را بعد از قتال برادر از برای سائر مسلمانان قرار داده است
و فرموده انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم پس معلوم شد که
آن هر دو را بعد از قتال برایان باقی اند و اما حدیث مبارک پس
محمول بر معنی آیه کریمه است و الله تعالی اعلم و اگر گفته شود که قاتل و مقتول
وقتی که از زمرهٔ اصحاب کرام باشند پس البته هر دو از اهل بهشت اند
زیرا که قتال آن جماعهٔ کرام از اجتهاد بود و مسئلهٔ اجتهاد چنان است
که مصیب را دو حسنه و مخطی را یک حسنه است و اجتهاد واجب الاتباع
است جواب آنکه این حدیث مبارک عام نیست بلکه محمول است بر
وقتی که آن قتال از اجتهاد نباشد و جنگهای اصحاب کرام همه مبنی بر اجتهاد
بودند پس حدیث مبارک آنها را شامل و متناول نیست و اگر گفته شود که بنا
برین تقدیر پس حضرت ابوبکر چرا احنف را منع از قتال کرد و خود نیز ممتنع
از ان قتال شد جواب آنکه آن نیز امر اجتهادی است پس حضرت ابوبکر
بنا بر اجتهاد خود منع و امتناع اختیار کرد پس وی نیز درین فعل صواب است
اگرچه مخطی باشد و اگر گفته شود که لفظ فی النار در حدیث مبارک وارد شده
است و وی مؤید قول معتزله است که گفته اند عقاب عاصی واجب
است جواب آنکه معنی قول فی النار آنست که آن هر دو بسبب این

فقا

فعل قبیح مستحق دخول آتش دوزخ اند اگرچه جائز است که خدای تعالی بکرم خود جنایت وگناه عفو نماید و آن هر دو را مواخذه نه نماید چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها. یعنی جزا او این است اگرچه لازم نیست که قاتل باین جزا جزا داده شود بلکه جائز است که خدای تعالی بکرم خود عفو نماید و وی را عذاب نه دهد

حدثنا سلیمان بن حرب بجاء مهمله مفتوحه و راء مهمله ساکنه و باء موحده تحتانیه و وی ابو ایوب ازدی بصری است که ذکر او در باب من کره ان یعود فی الکفر گذشته است قال انا شعبة پسر حجاج که امیر مؤمنان در حدیث است و احوال او در سابق گذشته عن واصل از واصل پسر حیان بجاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه است و وی اسدی کوفی از جمله ثقات معتبره است و در سال یک صد و پست و فات یافت هو الاحدب و او که آن واصل احدب است بحاء و دال مهملتین و باء موحده تحتانیه و احدب کوز پشت را گویند و در بعضی نسخها هو الاحدب نیامده عن المعرور فیر بعین مهمله و راء مهمله مکرره و وی ابو امیه پسر سوید بر وزن مصغر کوفی اسدی بود اعمش گفته که من دیدم وی را در حالی که عمر وی یک صد و پست سال بود و موهای سر و ریش وی سیاه بود قال قلت آن معرور لقیت ابا ذرا که ملاقات کردم من حضرت ابا ذر را بتقدیم زا بعجمه بر راء مهمله مشدده و وی را ابو ذر نیز گفته میشود و نام وی جندب بضم جیم و سکون نون و بضم دال مهمله و فتح آن پسر جنادة بضم جیم و بنون و بدال مهمله پسر سفیان غفاری منسوب بسوی غفار و غفار بکسر غین معجمه نام قبیله است از بنی کنانه و وی صحابی کبیر القدر و رفیع الاثر بود و در اسلام از جمله سابقین و زمره سالفین بود گویند که قبل از وی سه نفر باسلام مشرف شده بود و چهارمین وی است و بعضی گفته اند که پنجمین وی است و در مکه شریفه باسلام مشرف شده بود و بعد

وبعد ازان رجوع بسوی بلاد وطن خود نمود باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
بعد ازان بخدمت رسول مقبول در مدینه مقدسه وارد شد و در صحبت رسول مقبول
بود تا انکه رسول مقبول وفات یافت وانتقال از دار فنا بدار بقا نمود وحدیث
اسلام وی واقامت او نزد زمره در همین صحیح مبارک در باب اسلام صحابه
وفضائل آنها خواهد آمد انشاء الله تعالی ووی از اصحاب صفه هست وروایت کرده
شده هست ازوی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار دو صد وهشتاد
حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها چهارده ذکر کرده ودر سال سی ودو
در ربذه وفات یافت ونماز جنازه اورا وی عالم محمود عبد الله ابن مسعود خواند ووی را
در همان بقعه ربذه کفن کرده دفن نمود وبعد ازان عبد الله بن مسعود بمدینه مقدسه
آمد پس در انجا ده روز اقامت کرده بعد ازان ان عالم محمود نیز وفات یافت بالربذه
بربذه براء مهمله مفتوحه وباء موحده تحتانیه مفتوحه وبذال معجمه مفتوحه نام جائیست
که نزدیک ازمدینه مقدسه بر سه منزل ازان واقع است ویک منزل حاجیان
عراق ازدر همانجا میباشند ومذهب حضرت ابی ذر آن بود که ذخیره کردن انچیزی
را که زائد بر قدر قوت وحاجت آن وقت باشد حرام محض بر انسان است وعَلَيْهِ
حُلَّةٌ وحال انکه بروی لباسی بود مراد چادر واز اراست وعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ وبر غلام
زر خرید نیز لباسی بود مانند لباس حضرت ابی ذر رضی الله عنه وتفاوت میان هر دو
حله هیچ نبود وحله بضم حاء مهمله وتشدید لام ازار ورداء را گویند وحله هرگز بر لباس
اطلاق کرده نمیشود مگر وقتی که آن دو جامه باشد فَسَأَلْتُهُ پس پرسیدم من
حضرت ابا ذر را عَنْ ذٰلِكَ از همین شان که حله او وحله غلام او برابر بود واین
از جهت انسوال کرد که عادت عرب چنان بود که لباس غلام ادنی واسفل از لباس مولی
میبود وچون تساوی لباس غلام با مولی خلاف عادت بود لهذا ازوجه او
سوال نمود فَقَالَ پس گفت حضرت ابوذر إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا بدرستی من عیب
کردم یا دشنام کردم مردی را که آن مرد غلام زر خریده بود زیرا که سیاق
کلام دلالت بروی میکند وبعضی گفته اند که مرد مذکور حضرت بلال موذن مولی
حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بود فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ پس نسبت عار کردم آنمرد را

بالربذة وعليه حلة وعلى غلامه حلة فسألته عن ذلك فقال إني سابيت رجلا فعيرته بأمه

یا در او که مادر او عجمیه بود و وی را گفتم یا ابن السوداء یعنی ای فرزند زن حبشیه بعضی
شارحین گفته اند که این فا تفسیریه است یعنی سبب همین تعییر بود پس بس و دیگر
دشنام هر گز حضرت ابوذر بآن مرد نگفته بود و مغایرت معطوف با معطوف
علیه از جهة مفهوم کافی است و این در کلام عرب بسیار واقع می شود چنانچه حق سبحانه
جل شانه فرموده فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم زیرا که قتل انفس عین توبه بود
و چنانچه حق تعالی فرموده ونادی نوح ربه فقال رب الخ زیرا که قول عین ندا است
و دلالت میکند بر همین قول آنچه امام محمد بخاری رحمة الله علیه در کتاب آداب
ذکر کرده زیرا که در انجا آورده کان بینی وبین رجل کلام وکانت امه اعجمیة فثلبت
منها وظاهر آنست که دشنام اول واقع شده بود و تعییر بمادر زائد بروی است
و دلالت میکند بروی آنچه روایت کرده است امام مسلم که آورده قال عیرته
بامه ثلبت من سب الرجال سبوا اباه وهمه وبنابرین تقدیر پس این دشنام از
حضرت ابی ذر رضی الله عنه قبل از علم بتحریم دشنام صادر شده بود و این خصلة از
خصائل جاهلیت در وی تا آن حال باقی بود لهذا مصنف در کتاب ادب گفته
قلت علی ساعتی هذه من کبر السن قال نعم گویا تعجب کرد از خفاء حرمت دشنام
بروی با وجود بزرگی سالی وی پس ذکر کرد وجه بودن این خصلة از خصائل مذمومه
در شریعت محموده فقال لی النبی صلی الله علیه وسلم پس فرمود برای من پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم یا با ذر ای ایا ذر واصل این کلام یا ایا ذر بوده لکن همزه
از جهت تخفیف حذف کرده شد اعیرته بامه آیا عار کردی تو آن مرد را بمادر او
و این استفهام انبرای تقریر است یا از برای انکار بر سبیل زجر و توبیخ است
انک امرؤ فیک جاهلیة که در تو خوی از خوهای جاهلیت است و نیستی تو جاهل محض اخوانکم
خولکم برادرهای شما غلامان
و خادمان اند یعنی غلامها و خادمها برادرهای شما اند و اصل کلام خولکم اخوانکم بود
زیرا که مقصود حکم کردن است بر خادمان و غلامان بانکه برادرهای شما اند
لکن تقدیم اخوانکم بر خولکم از جهة اهتمام به بیان اخوت واقع شده یا از برای
حصر زیرا که اهل معانی گفته اند وقتی که هر دو از مبتدا دور معرفه باشند پس آن

قال لی النبی صلی الله علیه وسلم یا با ذر اعیرته بامه انک امرؤ فیک جاهلیة اخوانکم خولکم

ترکیب خانه احمر میکنند پس معنی آن شد که پس لا تحل الا اخوانکم و خولن بفتح
خا معجمه و فتح واو و بعدی ندمه و حشمه آمده جعلکم الله تحت ایدیکم کرد انیده
آنها را خدای تعالی زیر دستهای شما یعنی زیر قدرت شما یا زیر ملک شما و مراد
از اخوت نیز بر سبیل مجاز مطلق قرابت است زیرا که همه از اولاد حضرت
آدم علیه السلام اند چنانچه در حدیث دیگر آمده فانهم لحم و دمکم اشابکم یا اخوت
اسلام است و ممالیک کفرة در زیر این حکم از جهة تبعیت ممالیک مؤمنه
داخل اند یا این حکم مختص بممالیک مؤمنه است فمن کان اخوه تحت
یده پس هر کس که باشد برادر او زیر دست او یعنی زیر قدرت او یا زیر
ملک او فلیطعمه مما یاکل پس باید بخوراند او را از ان چیزی که خود
میخورد ولیلبسه مما یلبس و باید که بپوشاند او را از ان چیزی که میپوشد
خود فلیطعم بضم یا رشتاة تحتانیه است و همچنان ولیلبسه بضم یا مذکور است
اما یلبس پس بفتح یا مذکور است ولا تکلفوهم ما یغلبهم و تکلیف نکنید
آن برادرها را بآن چیزی که غالب شود آن چیز آنها را بلکه تکلیف بدهید آنها
را بآن چیزی که غالب بران چیز باشند یعنی تکلیف موافق طاقت
و قدرت و وسعت نمایید فان کلفتموهم و اگر تکلیف بکنید آنها را
بچیزی فاعینوهم پس یاری کنید آنها را در ان چیز و اگر گفته شود که این
امر مثلاثه از برای وجوب اند یا نه و همچنان این نهی از برای تحریم است یا نه
جواب آنکه اختلاف کرده اند علماء و فضلاء در او امر و ظاهر وجوب است لکن
جمهور بر انند که این اوامر از برای استحباب اند و ا نهی مذکور پس از برای
تحریم است باتفاق جمیع علماء و درین مقام یک نکته است و آن نکته آنست
که حق سبحانه جل شانه که مالک حقیقی است تکلیف مالا یطاق بر عباد فرموده
و در کلام خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس مالک مجازی را کجا
روا باشد که مملوک خود را تکلیف بالا یطاق نماید ابن بطال گفته که
در حدیث مبارک فوائد است اول منع کردن از فحش و دشنام غلامان
و خادمان و فرزندان و کنیزان و مسکینان و یتیمان و مزدوران و شاگردان

وجزآن که زیردست هرانسان باشد دویم تیزگردن براحسان بسوی
اصناف مذکوره سیوم آنکه فضیلت نیست هیچکسی را بر دیگری مگر باسلام
وتقوی چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده ان اکرمکم
عندالله اتقیکم ودرروایت کرده شده که رسول علیه السلام ازبرای ابی ذر
فرمود که آیا دیرا نسبت عار بسواد مادر کردی گفت آری پیغمبر علیه السلام
فرمود ما انت افضل من ذی الاحمر والاسود الا بان تفضل فی
دین وایضا روایت آمده که آن مرد دیگر حضرت بلال مؤذن بود پس روان
شد حضرت بلال بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وشکایت از
ابی ذر نمود وگفت ای رسول خدا ابوذر مرا نسبت عار بسواد مادر کرده پس رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم امر کرد حضرت بلال را که ابوذر را طلب کرده بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر گرداند پس وقتی که حضرت ابوذر بخدمت
رسول خدا آمد ودر رسید پس رسول علیه السلام فرمود ای اباذر آیا
نسبت عار کردی بلال را بسیاهی مادر او گفت آری رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که هرگز من گمان نداشتم که در سینهٔ تو چیزی از خوهای جاهلیت باقی
مانده باشد بعد ازین انداخت حضرت ابوذر جان خود را برزمین ورخساره
خود را بر خاک نهاد گفت سوگند است مرا بخدای پاک که هرگز رخساره
خود را ازین خاک برنمیدارم تا آنکه حضرت بلال پای خود را برخساره ابی ذر غفاری
نگذارد پس حضرت بلال پای خود را برخساره ابی ذر غفاری
گذاشت بعد ازان حضرت ابوذر رخسارهٔ خود را از خاک برداشته
تمام نودی گفته که درین حدیث مبارک اشارت است بآنکه لازم
است برانسان که بهمراه ثواب احسان نماید وتکلیف آنها باعمال
شاقه که خارج از طاقت وقدرت آنها باشند هرگز ننماید وایضا
اشارت است بسوی آنکه انسان را روا نیست که جان
خود را بلند گیرد برکسی دیگر اگرچه آن کسی
غلام وبنده زرخریده باشد وایضا

وایضا اشارت است بانکه امر کردن بمعروف و منع نمودن از منکر بر ایشان برحسب طاقت واستطاعت خود لازم است والله تعالی اعلم **باب**

ظلم دون ظلم باب است در بیان انکه بعضی از انواع ظلم ادنی و کمتر از ظلم دیگر می باشد یا انکه بعضی از ظلمها مغائر با یکدیگر میباشد حاصل انکه ظلم اقسام متنوعه و اصناف متغائره دارد و شک نیست که چنانچه مامورات در حسن متفاوت اند همچنان منهیات در قبح متفاوت اند چنانچه در کتب اصول آورده النهی فی اقتضاء القبح کالامر فی اقتضاء الحسن ومقصود مصنف آنست که چون معاصی بر مراتب مختلفه ثابت شدند پس البته طاعات نیز متفاوت شدند و چون اعمال وطاعات در ایمان بدلائل سابقه ولاحقه داخل شدند پس ثابت شد که ایمان قابل زیادت ونقصان است **حدثنا ابو الولید** وی هشام پسر عبد الملک طیالسی بفتح طاء مهمله وتخفیف یاء مثناة تحتانیه وکسر لام وبسین مهمله منسوب بسوی طیالسه است وی باهلی بصری احمد پسر عبد الله کفته کردی بصری است ودر باب حدیث ثقه است که روایت کرده است حدیث مبارک از هفتاد زن ورحلت بسوی او در تعلم احادیث نبویه بعد از وفات ابو داود طیالسی بود وبصره در سال دوصد وپست وهفت وفات یافت **قال انا شعبة** بضم شین معجمه بسیار بار کذشته بعد ازین امام محمد بخاری رحمة الله علیه از یک اسناد تحول وانتقال بسوی اسناد دیکر نمود لهذا صاح تحریر نمود یعنی ابرای این حدیث دو طریقه اند در یکی از انها تا شعبه یک واسطه است ودر دیکر دو واسطه ودر اول حدثنا ودر ثانی حدثنی کفت زیرا که امام بخاری رحمه الله وقت تحدیث در اول منفرد نبود ودر ثانی منفرد بود **وحدثنی بشر** بباء موحده تحتانیه مکسوره وبشین معجمه ساکنه وی ابو محمد پسر خالد عسکری معروف بفرائضی است ودر سال دوصد وپنجاه وسه وفات یافت **قال انا محمد** وی پسر جعفر وکنیت او ابو عبد الله هزلی بصری که مشهور بغندر است وغندر بضم غین معجمه ونون ساکنه وبفتح دال مهمله در قول مشهور ثابت شده وجوهری ضم دال مهمله نیز کفته واهل حجاز تشغیب را یعنی شور وغوغا کردن را غندرمی نامند ووی را غندر از ان جهة کفته اند که ابن جریج در بصره آمد ومردم بصره بروی جمع شدند پس بیان کرد حدیث

را از حسن و مردم انکار کردند بروی و محمد پسر جعفر مشاغبه و شور بسیار نزد وی میکردند پس گفت اسکت یا غندر و جالس یعنی خاموش باش ای مرد شوری و بنشین و شعبه شوهر مادر وی بود و در بصره در سال یکصد و سی و دو یا یکصد و نود و چهار وفات یافت عَنْ شُعْبَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ و وی امام کامل و همام فاضل ابو محمد پسر مهران اسدی کاهلی یعنی منسوب بسوی کاهل پسر حارث کوفی تابعی عمش است روایت کرده است حدیث را از بعضی صحابه کرام و سماع وی از صحابه کرام ثابت نشده یحیی پسر قطان گفته که عمش عابد بسیار و علامه اهل اسلام در علم و استنباط احکام بود و عیسی پسر یونس گفته که ندیدم هرگز در قرن خود و نه در قرن سابق احدی را مانند عمش و جماعه سلاطین بسیار نزد عمش حاضری شدند با وجود آنکه وی دائم فقیر و محتاج بود و یحیی پسر معین گفته که بود جریر وقتی که حدیث میخواند نزد عمش میگفت هذا الدیباج الحسن قانی و بود شعبه وقتیکه ذکر کرده می شد نزد وی عمش میگفت وی مصحف است و وی را مصحف از جهت کمال صدق میگفت و بود پدر وی از سبی دیلم و وی در سال شصت در بلده ری تولد شد و بعد ازان برداشته آورند بسوی کوفه پس خرید وی را مردی از بنی کاهل و آزاد کرد وی را و وی را سید المحدثین می نامند و در سال یک صد و چهل و هشت وفات یافت عَنْ اِبْرَاهِيمَ و آن امام اهل کوفه پسر عمران پسر یزید پسر قیس پسر اسود پسر عمرو پسر ربیعه پسر زهر پسر سعید پسر مالک نخعی کوفی تابعی که اجماع علماء بر امامت و جلالت وی منعقد شده و وی کامل در علم و فهم و فاضل در عمل و علم بود و وی حضرت عائشه ام المؤمنین را دیده لکن سماع وی ازان خاتون صالحه کامله ثابت نشده و وی اعور بود و مردم تحمل علم از وی کردند در حالیکه عمر وی هژده سال بود و شعبی وقت وفات نخعی گفت ما ترک احدا اعلم و لا افقه منه مردم گفتند و لا الحسن و لا ابن سیرین شعبی گفت و لا الحسن و لا ابن سیرین و لا من اهل البصره و الکوفه و الحجاز و در یک روایت و لا بالشام نیز آمده و اعمش گفته که ابراهیم بصیر در حدیث بود و وی وفات یافت بنجف از حجاج ظالم و حاضر شد بر جنازه وی مکرمفت نفر و در سال نود و شش وفات

عَنْ عَلْقَمَةَ بفتح عین مهمله و سکون لام و قاف مفتوحه و وی پسر قیس پسر
عبد الله نخعی کوفی و عم والدهٔ ابراهیم نخعی و مردم اورا مکنی بابی شبل میکردند
و هرگز برای وی ولد متولد نشده و علماء اتفاق کردند که وی عظمت جلیل
و رفعت قدر و کمال منزلت در علم و عمل داشت عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ از عالم
محمود عبد الله بن مسعود که صاحب مناقب بسیار و مفاخر بیشمار بود
و شمهٔ از احوال او در سابق گذشته و درین اسناد سه نفر تابعی کوفی
جمع شدند که بعضی از انها از دیگر روایت میکنند و آن اعمش و ابراهیم و علقمه
اند که هر یک از انها جلیل در فقه و علم و در زهد و علم بود قَالَ گفت عالم محمود
عبد الله بن مسعود لَمَّا نَزَلَتْ هرگاه نازل شد این آیه کریمه از قرآن مجید
که حق جل و علی شانه فرموده اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ یَلْبِسُوْٓا اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ
و تمام آیه کریمه چنان است که اولئک لهم الامن و هم مهتدون و معنی
آیت کریمه چنان است که آن کسانی که ایمان آوردند و خلط نکردند
ایمان خود را بهیچ ظلمی از ظلمها آنجماعه ایست که ثابت است ازبرای آنها
امن از قهر و عذاب و آنها راه یافتگانند قَالَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفتند یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اَیُّنَا
لَمْ یَظْلِمْ یعنی کیست از مایان که ظلم و عصیان در ایمان و ایقان نکرده
زیرا که عصمت از گناهان خاصهٔ انبیاء ان است و این بنابران گفتند که مراد
از ظلم مطلق معصیت نیست فَشَقَّ ذٰلِکَ عَلَیْهِمْ دشوار داشتند فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰی پس نازل
کرد خدای تعالی برای ایشان قرآن پرور دکار و دفع کردن آن دشواری این
آیه کریمه که اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ بدرستی که شریک آوردن همراه حق
سبحانه جل شانه هر آئینه ظلمی بزرگ است و هیچ ظلمی دیگر از شرک فوق و زیاده
نیست زیرا که شریک آوردن مخلوق عاجز را با خالق قادر در استحقاق عبادت
و جزا آن تجاوز کمال از حد اعتدال است و ظلم در اصل لغه عبارت است از نهادن
شئ در غیر موضع خود پس باین آیه کریمه حق جل و علی شانه بیان فرمود که مراد از
ظلم در آیه سابقه شرک است نه مطلق عصیان پس تنوین در قول و بظلم از برای

تنویع و تعظیم است و معنی او بظلم عظیم هست یعنی نیامیختند ایمان خود را بظلم بزرگ که آن شرک است یعنی ایمان خود را منزه از شرک نگهدارند پس ثابت است از برای آنها امن و اهتداء و در صحیح مسلم چنان روایت کرده قالوا اینا لم یظلم نفسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس هو کما تظنون انما هو ما قال لقمان لابنه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و در بعضی کتب دیده شده که چون این آیه قرآن از برای بیان نازل شد اصحاب کرام فرحت تمام نمودند زیرا که کمال عسر بکمال یسر مبدل شد پس رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود الشرک فیکم اخفی من دبیب النمل و اگر گفته شود که خلط شرک و ایمان هرگز متصور نیست زیرا که آن هر دو ضدین اند در یک محل بیک وقت جمع نمی شوند جواب آنکه مراد آنست که صفة کفر و صفة ایمان را در ذات خود خلط و جمع نکنند که کفر متاخر به بدل ایمان متقدم در ذات خود پیدا کنند پس حاصل معنی آن شد که کافر نشدند پس از ایمان خود چنانچه حق سبحانه جل شانه در آیت دیگر فرموده وکفروا بعد اسلامهم و احتمال دارد که مراد از عدم خلط ایمان بکفر عدم نفاق باشد زیرا که در نفاق هر دو از کفر و ایمان بحسب ظاهر و باطن جمع می شوند اگرچه باعتبار تحقیق هر دو جمع نمی شوند و آبن بطال گفته که در حدیث مبارک فائده عظیمه هست و آن آنست که مغفرت راجح میشود بر مجمل و ایضا استدلال کرده است باین حدیث مبارک آن کسی که گفته است حکم کلام عموم است تا وقتیکه دلیل خصوص بیاید و الله اعلم

باب علامات النفاق

باب است در بیان امارات نفاق که وی امر مشترک است و چون سابق ازین مصنف بیان کرد که مراتب کفر متفاوت اند و همچنان انواع ظلم پس درین باب بیان نمود که نفاق نیز همچنان مراتب متفاوته دارد و نفاق در لغة عبارت است از مخالفة باطن مر ظاهر را پس آن مخالفة اگر در اعتقاد ایمان باشد پس آن نفاق بکفر است و اگر نه اینچنین باشد پس همین را نفاق عمل گویند. و در دین فعل و ترک هر دو مندرج اند و مراتب وی متفاوت است

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ أَبُو الرَّبِيعِ وَدِي پسر داؤد زهرانی براء معجمه مفتوحه وبهاء ساکنه
وبراء مهمله وبنون منسوب بسوی زهران پسر کعب عتکی بفتح عین مهمله وفتح تاء
مثناة فوقانیه وبکاف منسوب بسوی عتیک پسر از دبفتح عین مهمله کنیتی بابو
الربیع بفتح راء مهمله وکسر باء موحده تحتانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه اول در
بغداد سکونت اختیار کرده بود وبعد ازان انتقال کرد بسوی بصره وبصره در سال
دوصد وسی وچهار وفات یافت قَالَ أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ پسر ابی
کثیر انصاری ابو اسحاق قاری زرقی بضم زاء معجمه وفتح راء مهمله منسوب بسوی
بنی زُرَیق که بطن از انصار است وَهُوَ ثِقَةٌ است که احادیث او بعضی از صحاح
صحاح آورده اند قَالَ أَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ ابو سهیل کنیت
نافع است ووی عم مالک پسر انس است که صاحب مذهب است ومعروف
است عَنْ أَبِيهِ نافع روایت میکند از پدر خود که مالک مذکور است یعنی مالک
پسر ابی عامر اصبحی مدنی تابعی که جد امام مالک مشهور است ودر سال یکصد ودوازدهم
سال وفات یافت عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ احوال وی در سابق گذشته ورجال
این اسناد بغیر از ابی الربیع همه مدنی اند عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
فرمود آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ علامت ونشانی منافق سه خصلت اند واز همین
جاست که آیه قرآن را باسم آیته نام کردند زیرا که وی علامت انقطاع یک
کلام از کلام دیگر است واوردن لفظ آیت برصیغه مفرد بنا بر اراده جنس است
یا بنا بر انست که از اجتماع سه خصلت یک آیته حاصل میشود ولکن اول اخوب
ولایق است بصنعت مصنف که ترجمه باب بلفظ جمع آورده وتعقیب کرده اورا
باین متن حدیث که شاهد بروی است وابو عوانه در صحیح خود روایت کرده بلفظ علامات
المنافق واگر گفته شود که ظاهر از لفظ این حدیث مبارک حصر است پس چگونه توفیق
شود درمیان این حدیث مبارک ودرمیان حدیث دیگر که می آید بلفظ اربع
من کن فیه الخ جواب انکه درمیان دو حدیث مبارک هرگز تعارض نیست
زیرا که از نشمار کردن خصلتی شی لازم نیاید که آن علامت آن شی باشد مع ذلک
در روایت مسلم از ابی هریره وارد شده است آنچنانی که بسبیل صراحت بر عدم

حصر دلالت میکند زیرا که لفظ وی چنان واقع شده من علامة المنافق ثلاث
وهمچنان طبرانی از حضرت ابی سعید خدری آورده و وقتی که لفظ حدیث اول حمل
کرده شود بر انچه درین دو لفظ حدیث آمده هرگز از محل اشکال وارد نشد زیرا که
بنا برین تقدیر مقصود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بیان علامات نفاق است
پس در بعضی اوقات بعضی از علامات بیان فرمود و در وقت دیگر بعضی دیگر
ذکر کرد و در بعضی تفاسیر در قول حق سبحانه جل شانه جاعل الملائکة رسلا
اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع آورده که عدد هرگز دلالت بر حصر نمیکند لهذا
حق سبحانه جل شانه بعد ازین متصل فرمود یزید فی الخلق ما یشاء پس بنا
برین تقدیر عدم تعارض دو حدیث مبارک واضح تر شد و اگر گفته شود که بنا
برین تقدیر حرمت ما فوق چهار زوجه ثابت نشد بقول حق سبحانه جل شانه
فرموده فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع با وجود انکه مستمسک
در نفی حل ما فوق اربعه همین آیه کریمه است جواب انکه حرمت ما فوق اربعه
از سکوت ثابت شده نه از عدد دلالن السکوت فی موضع البیان یفید الحصر
والاختصاص اما در آیه کریمه دیگر پس حق سبحانه جل شانه در لاحق وی فرمود
یزید فی الخلق ما یشاء فافهم والله اعلم اذا حدث کذب وقتی که سخن
گوید دروغ گوید و حدث به تشدید دال مهمله ماخوذ از تحدیث است واذا
وعد اخلف وچون وعده کند پس خلاف کند و وفا نکند بانچه وعده
کرده است مگر بجهة ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این همه بر تقدیر یست که وعده
به نیت خلاف ننماید و فی اعهد از مکارم اخلاق است واذا اؤتمن خان و وقتیکه
امانت نهاده شود چیزی یا سخنی را نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت
کند و اگر گفته شود که وعده نیز تحدیث خاص است و خاص بسبب عطف از عام
خارج نمیشود پس آیت نفاق دو شدند نه سه جواب انکه هرگاه لازم وعد
اخلاف بود که آن گاه فعل باشد و لازم تحدیث کذب بود که هرگز فعل نمیباشد
لهذا هردو را متغائر اعتبار کرده باشد بسبب تغائر لوازم آنها یا انکه خلف وعده
از جهة کمال قبح در زیر کذب داخل نیست بلکه حقیقة دیگر است که هرگز زیر کذب

مندرج نیست چنانچه حضرت جبرئیل عطف بر ملائکه شده در تنزل حق سبحانه
جل شانه من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل کویا حضرت جبرئیل
از جهة کمال شرافت حقیقة دیکر را ملائکه شده و رسول علیه السلام اقتضا
برین سه علامات ازان جهة نمودند که این سه خصائل ذمیمه بر سائر خصائل قبیحه
تنبیه می نمایند زیراکه اصل دیانت و اساس صیانت منحصر در سه چیز است
یکی قول دویم فعل سیوم نیت پس رسول علیه السلام بر فساد قول تنبیه بکذب
نمود و بر فساد فعل تنبیه بخیانت نمود و بر فساد نیت تنبیه بخلف کرد زیراکه
خلف وعده وقتی از علامات نفاق می شود که قصد و خلف مقارن ازبرای
وعد باشد و اکر وا عد عازم بر وفا باشد لکن از سبب تعرض مانع
خائف وعده متحقق شد پس آن از علامات نفاق نیست خصوصا وقتی
که بران تاسف نماید بدانکه جماعه از علماء محققین این حدیث مبارک
از جمله مشکلات شمرده اند زیراکه بسیاری از مسلمانان که تصدیق رسول
مختار در جمیع احکام و اخبار متقارن با اقرار آن دارند کاه کاه این خصائل
ثلاثه در وی متحقق میشوند مع ذلک حکم بکفر و نفاق آنها کرده نمی شود زیراکه
این حکم مخالف اجماع است و در حل این اشکال قول رجال افکار دقیقه و افکار
عمیقه نموده اند بعضی کفته اند که مراد از نفاق درین محل عدم از نفاق کفر و نفاق عمل
است چنانچه سابق ازین در سلک تقریر و سمط تحریر کذشته و بعضی کفته اند
که مراد ازین حدیث مبارک نیست که این خصائل ثلاثه علامات از برای
نفاق اند واز وجود علامت لازم نمی آید وجود ذی علامت چنانچه ابر
علامت باران است ولازم نیست که هر وقت ابر موجود شود باران
سیل لزوم موجود شود و بعضی کفته اند که معنی نیست که این خصال ثلاثه
از نفاق اند و صاحب این خصائل ثلاثه مشابه بمنافقان است و متخلق
باخلاق آنها اکرچه منافق حقیقی نباشد و بعضی کفته اند که مراد از اطلاق
نفاق بر خصائل ثلاثه انذار و تحذیر و زجر و تخویف است از ارتکاب
این خصائل و اکتساب این رزائل و محمول بر ظاهر نیست و مثل

این در کلام شارع بسیار وارد می شود چنانچه آمده الجماعة سنة مؤکدة لا تخلف عنها الا منافق و بعضی گفته اند که ... است که این حدیث مبارک محمول است بر وقتی که خصائل ثلاثه عادت از برای آن شخص شوند و در طبع وی مثل امر جبلی مرکوز شوند و آثار وجود او قرار یابند و مثل لازم گردند پس البته آن شخص منافق است چنانچه کلمهٔ اذا دلالت برین می نماید زیرا که وی مقتضی تکرار فعل است و بعضی گفته اند که حذف مفعول دلالت بر عموم و اطلاق میکند پس گویا آن خیر الانام علیه السلام فرموده اذا حدث فی کل شیء کذب فیه اذا وعد ماهیة التحدیث کذب فیه و همچنین در قول خود و اذا وعد فاخلف و اذا اؤتمن خان گویا فرموده و اذا وعد تحقق منه الاخلاف فی کل وعد او اذا تحقق ماهیة الوعد تحقق الاخلاف یا فرموده و اذا اؤتمن وجد الخیانة منه فی کل امانة او اذا تحقق ماهیة الائتمان تحقق الخیانة و شک نیست که مثل این شخص منافق است که در هر تحدیث دروغ گوید و هر وعده را خلاف کند و هر امانت را خیانت نماید و بعضی گفته اند که حدیث مبارک محمول است بر آن کسی که این خصائل ثلاثه بروی غالب شوند و آن کسی باین خصائل ثلاثه تهاون و استخفاف نماید پس البته آن کسی فاسد الاعتقاد خواهد بود و این نکته اگرچه در غیر خصائل ثلاثه از رذائل قبیحه نیز متحقق است لکن تخصیص این ثلاثه از جهة غلبهٔ وقوع واقع شده و این جمیع اجوبه مبنی بر آنست که الف و لام در قول المنافق از برای جنس باشد و بعضی گفته اند که آن الف و لام از برای عهد است و اشارت است بسوی منافق معین مشخص یا اشارت است بسوی جماعهٔ منافقین که در وقت سید المرسلین بودند و تمسک باحادیث ضعیفه نموده لکن جواب اول باصواب است و وی را عالم پسندیده امام قرطبی پسندکرده و استدلال بروی کرده بقول حضرت عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما که وی از حضرت حذیفه رضی الله عنه سؤال کرد

وگفت بل قری فی شیأ من النفاق زیرا که این قول شاهد است بر انکه مراد از نفاق نفاق عمل است نه نفاق کفر از جهة انکه تحقق شائبه نفاق کفر در ذات آن عالم کامل که عمده از اصحاب کرام بود محال وممتنع است وایضا توصیف آن بخالص در حدیث مبارک دیگر که فرموده کان منافقا خالصا تائید همین جواب می نماید وقریب است بجواب اول انچه بعضی از علما گفته اند که نفاق بر دو نوع است اول نفاق شرعی است که آن عبارت از اضمار کفر واظهار اسلام است ودیگر نفاق عرفی است که آن عبارت است از مخالفة باطن بظاهر ودر حدیث مبارک همین مراد است حکایت کرده شده که مردی از بصره بمکه شریفه از برای ادای حج ومناسک درآمد ودر همان جا در مجلس عطا پسر رباح نشست پس گفت آن مرد شنیدم من از حسن بصری که میگفت من کان فیه ثلاث خصال لم تحرج ان اقول انه منافق پس عطا از برای آن مرد گفت که وقتی رجوع کردی بسوی حسن بگو از برای وی که عطا بر تو سلام می خواند وبعد ازان میگوید که چه میگوئی در حق فرزندان یعقوب علیه السلام که برادران یوسف علیه السلام بودند زیرا که آنها در تحدیث دروغ گفتند ودر وعده خلاف کردند ودر امانت خیانت نمودند پس از قول تو معلوم شد که آنها منافق بودند العیاذ بالله چون آن مرد رجوع بسوی بصره کرد ودر مجلس حسن درآمد وظاهر کرد قول عطا را بروی پس حسن بسیار خوش حال شد وگفت جزاک الله خیرا بیشتر گفت برای یاران خود از اسمعتم منی حدیثا فاصنعوا ما صنع اخوکم حدثوا به العلماء فما کان منه صوابا فمنی وان کان غیر ذلک رد واعلی جوابه ومنقول است از مقاتل پسر جبان که وی سوال کرد سعید پسر جبیر را ازین حدیث مبارک وگفت که این حدیث مبارک فاسد کرده است بر من معیشت من زیرا که من یقین میدانم که من ازین خصائل ثلاثه سالم نیستم پس خنده کرد سعید پسر جبیر وگفت در غم وانده انداخته بود مرا پیش ازین انچه ترا غمناک کرده پس آمدم من بخدمت حضرت ابن عمر وابن عباس پس احوال خود را بران هر دو ظاهر وهویدا ساختم پس آن هر دو خنده کردند وگفتند سوگند است ما یان را بخدای پاک که ما یان مثل تو غمناک بودیم چون این حدیث

مبارک از رسول پاک شنیدیم در فهم و ادراک آن متحیر و پریشان ماندیم پس سوال
کردیم از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پس خنده کرد و فرمود مالکم منه اما قولی
اذا حدثت کذب فذلک فیما انزل الله علی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون واما
اذا وعد فاخلف فذلک فی قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا
الله ما وعدوه واما اذا ائتمن خان فذلک فیما انزل الله تعالی انا عرضنا الامانة و انتم
برآء من ذلک حدثنا قبیصة بن عقبة بفتح قاف و کسر باء موحده
تحتانیه و صاد مهمله است و عقبه بضم عین مهمله و قاف ساکنه است و آن پسر
عامر سوائی بضم سین مهمله و تخفیف واو و کسر همزه که واقع بعد از الف است
منسوب بسوئی سواة پسر عامر و وی از عباد صالحین و عبادفالحین و وی بود
در سلسله از بنی عامر بن صعصعه امام نووی گفته بس است در امامت و جلالت
وی احتجاج امام محمد بخاری بوی در موضعی دیگر که مغائر این موضع اند اما درین موضع
پس ذکر او بطریق متابعت وارد شده نه بطریق اصالت لکن بعضی از محققین
گفته اند که ذکر او در اینجا بطریق متابعت نیست زیرا که این حدیث مبارک
مخالف حدیث مقدم است از جهة لفظ و از جهة معنی زیرا که در میان ثلاث
و اربع کمال اختلاف است و لفظ خالص نیز درین حدیث مبارک زائد است و در سال
دو وجد و یازده وفات یافت قال انا سفیان و بحرکات ثلاثه در سین مهمله آمده لکن
مشهور ضم است و آن امام کبیر الشان و جلیل البرهان عارف سبحانی عالم ربانی کامل
در متابعت رسول اکرم و مستنبط احکام از نصوص بر وجه احکم یعنی ابو عبد الله
پسر سعید ثوری که منسوب بسوئی ثور است که یکی از اجداد وی است کوفی و وی
از جملهٔ تبع تابعین است و علماء و صلحا اتفاق کردند که آن رفیع از جهة منزلت
و کثیر از جهة علوم و در رایت و بلیغ در فطانت و هدایت بود و آن قائم بحق بود
و در متابعت حق خوف از لوم لائم نداشت ابن عاصم گفته که سفیان ثوری
امیر مؤمنان در باب حدیث است و ابن مبارک گفته که نوشتم من
حدیث مبارک را از یکهزار و از صد شیخ پس ننوشتم از احدی که آن افضل
و اکمل از ثوری باشد و سفیان بن عیینه گفته که من یکی از جمله غلامان ثوری ام

حدثنا قبیصة
بن عقبة
انا سفیان

وذهیب مقدم میکرد سفیان ثوری را در حفظ وضبط برهمام سالک امام مالک
وروایت کرده شده که ابوجعفر خلیفه بسوی مکه شریفه پیرون شد و پیش
خود جماعه حشاشین را فرستاد وگفت هرجائی که دیدید سفیان ثوری را پس
بر سر دار کنید او را پس آن جماعه چون بمکه شریفه پیش از ابوجعفر خلیفه
رسیدند و استاده کردند چوب را وآواز کردند که سفیان ثوری کجاست و در
همان وقت سر سفیان در کنار فضیل بن عیاض و پای او در کنار سفیان بن
عیینه بود پس آن هر دو گفتند یا ابا عبد الله لا تشمت بنا الاعداء پس سفیان
بسوی استار خانه کعبه آمد وگفت برئت منهما ان دخل ابوجعفر پس ابو جعفر
مرد پیش از انکه درآید در مکه شریفه و بعد ازان انتقال کرد سفیان از مکه شریفه
بسوی بصره در حالی که وی پنهان بود و در همانجا بوقت عشاء در سال یکصد
وشصت وفات یافت عَنِ الْاَعْمَشِ وی سلیمان پسر مهران بکسر میم کوفی
تابعی که احوال آن در باب ظلم دون ظلم گذشته عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُرَّةَ بضم میم
وتشدید راء مهمله همدانی بسکون میم وایضا کوفی خارفی نجا همجمه وبراء مکسوره و
بغاء روایت کرده است حدیث مبارک را ازوی جماعه ثقات و در سال یکصد
وفات یافت عَنْ مَسْرُوْقٍ وی پسر اجدع باجیم وبدال وعین مهملتین همدانی
تابعی کوفی است گفته شده که هیچ زن همدانیه مثل مسروق ولد نزائید ووی
مسروق ازان جهة گویند که وی در حالت صغر دزدی کرده شده بود بعد ازان
وی را یافتند ومیگویند شنیدم من رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را که
میفرمود الاجدع شیطان است مسروق بن عبد الرحمن لهذا در دیوان بابن عبد
الرحمن ثبت یافته واجدع از محکم ترین سوآنا بود که در سواری اسپ ضرب المثل
بود و وی پسر خوهر عمرو پسر معدیکرب است و مسروق علم را اکثر از حضرت عائشه
ام المؤمنین تعلیم نموده و قتی که حدیث را روایت ازان خاتون صالحه میکرد
میگفت حدثتنی الصدیقة بنت الصدیق حبیبة رسول الله صلی الله علیه وسلم المنزل
براتها من السماء و در سال شصت و دو یا شش مسروق وفات یافت عَنْ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو پسر عاص صحابی کبیر قرشی که احوال او در باب اسلم

المسلمون الخ گذشته در رجال این اسناد همه کوفی اند مگر ابن عمر و در ین
اسناد سه نفر از جملهٔ تابعین که بعضی از انها از دیگر روایت کردند و آن سه نفر
اعمش و ابن مره و مسروق اند اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اَرْبَعٌ
چهار خصلة اند مَنْ کُنَّ فِیْهِ هر ان کسی که متحقق شوند آن چهار خصلة در وی
کَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا باشد آنکسی منافق خالص یعنی صرف و ساده بی
آمیزش ایمان یعنی مشابه کامل باشد بامنافقان وَمَنْ کَانَتْ فِیْهِ خَصْلَةٌ هر
کسی که موجود شود در وی یک خصلتی ازان چهار خصال کَانَتْ فِیْهِ خَصْلَةٌ
مِنَ النِّفَاقِ باشد در وی یک خوی از نفاق حَتّٰی یَدَعَهَا تا انکه بگذارد آن خصلة
را و آن چهار خصلة این است اِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ چون امانت سپرده شود شئ را
یونی را عتماد کرده شود بر وی خیانت کند وَاِذَا حَدَّثَ کَذَبَ و چون
سخن کند در وغ گوید وَاِذَا عَاهَدَ غَدَرَ و چون عهد بندد بشکند و عهد شکستن
نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص ازو است وَاِذَا خَاصَمَ
فَجَرَ و چون جدل کند و پیکار کند باهم در وغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند و تحقیق
این حدیث مبارک از حدیث سابق معلوم شده تَابَعَهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ
متابعت کرده است سفیان را شعبه از اعمش و معنی متابعت در سابق گذشته
و ین متابعت مقیده است نه مطلقه از جهة انکه گفته است عن الاعمش و ایضا
این متابعت ناقصه است نه تامه از جهة انکه متابعت از وسط اسناد ذکر
کرده نه از اول و شعبه بضم شین مهمله چند بار ذکر او گذشته و احوال اعمش نیز
گذشته **بَابُ قِیَامِ لَیْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْاِیْمَانِ** باب است در بیان آنکه
ایستادن در شب قدر از جهة ادا عبادت باکمال حذر از ایمان است
و در قیام بجز از رفع چیزی روا نیست و وی را شب قدر ازان جهة گویند که ملائکه
کرام بامر ایزد علام اقدار و ارزاق و آجال بندگان که دران سال ظاهر خواهند
شد در قید تحریر می آرند یعنی پروردگار غلام بران جماعه کرام اشیاء مذکوره را
اظهار کرده اند و انها را بر اشیاء مذکوره مطلع کرده اند و امر می کند انجماعه ابرار را بانچه وظیفه
انهاست و همین مراد است از قول حق سبحانه جل شانه که فرموده فِیْهَا یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ

یا از جهت آن وی را شب قدر گویند که قدر و شرافت وی نزد حق سبحانه جل
شانه بس عظیم است که در شان آن فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر یا از جهة آنکه
هر کس که درین شب مشتغل بعبادت حق باشد البته آن کس عند الله صاحب قدر
و شرف میگردد یا از جهة آنکه طاعات را درین شب قدری است در ترقی
درجات و محو خطیئات که در سائر شبها نیست امام نووی گفته که علماء و
فضلاء اختلاف کردند در وقت آن شب پس جماعه از انها گفتند که آن شب
منتقل است که در دو سال در یک شب نمی آید و بهمین جمع کرده میشود در میان
احادیث مبارکه که دلالت بر اختلاف اوقات آن شب میکنند و این قول
مالک و احمد و جز انها است لیکن گفتند که آن شب انتقال نمیکند مگر در عشره
اخیره از ماه مبارک رمضان و بعضی گفته اند که در کل ماه مبارک رمضان انتقال
میکند و بعضی گفته اند که آن شب معین است هرگز انتقال نمیکند در جمیع سالها
بعضی گفته اند که آن شب معین در تمام سال است و این قول ابی حنیفه
و صاحبان او است و بعضی گفته اند که آن شب معین در تمام ماه مبارک رمضان
است و این قول ابن عمر است و بعضی گفته اند که آن شب معین در عشره
وسطی از ماه مبارک رمضان است و بعضی در عشره اخیره گفتند و بعضی گفته اند
که آن شب در اوتار آن و بعضی در اشفاع آن گفته اند و بعضی گفته اند که آن شب
بیست و سیوم یا بیست و هفتم از ماه مبارک رمضان است و این قول
حضرت ابن عباس است و بعضی گفته اند که آن شب هفدهم یا بیست و یکم
یا بیست و سیوم از ماه مبارک رمضان است و بعضی گفته اند که آن بیست و سیوم
از ماه مبارک است و بعضی گفته اند که آن شب بیست و چهارم از ماه مبارک است
و این قول محکی از حضرت بلال و ابن عباس است و بعضی گفته اند که آن شب
بیست و هفتم است و این قول جماعه بسیار از اصحاب کبار است و زید پسر
ارقم گفته که آن شب هفدهم است و بعضی نوزدهم گفته اند و این قول محکی از حضرت
علی کرم الله وجهه است و بعضی گفته اند که آن شب آخر از ماه مبارک است
و بعضی گفته اند که آن شب مرفوع شده است زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

در وقتی که جدال کردند دو فرمود رفعت لکن این قول غلط است زیرا که
آخر همان حدیث مبارک دلالت میکند بر انکه مراد از رفع آن رفع بیان علم
تعیین آن شب است نه رفع وجود آن زیرا که در آخر حدیث مبارک مذکور فرمود
وعسی ان یکون خیرا لکم التمسوها فی التسع والسبع انتهی کلامه لکن برین مذکور وارد
میشود که مذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله مخالف است از برای آنچه ذکر کرد است وی و ایضا
مخالف است از برای مذهب صاحبین وی زیرا که در منظومه گفته بیت ولیلة القدر
بکل الشهر ✤ دائرة وعینها قادر ✤ وتوی گفته که اجماع کرده است هر ان کسی که قائل
بوجود اوست که آن شب تا آخر دهر باقی است چنانچه بسیاری از صالحان رویت وی
کرده است وحکمت در اخفاء وی آنست که تا فرقه مؤمنین وزمره مسلمین احیاء جمیع شبهای
ماه مبارک رمضان نمایند واگر ظاهر می شد شاید در غیر آن شب سستی وتقاعد
میکردند وباقی بیان لیلة القدر در موضع خود خواهد آمد انشاء الله تعالی وچون قبل ازین مقدم
بیان علامات نفاق وقبح آن بیان کرد الحال در بیان علامات ایمان وحسن آن شروع
نمود پس گفت باب قیام لیلة القدر من الایمان باب الجهاد من الایمان آه حَدَّثَنَا أَبُو
الْيَمَانِ بیاء مثناة تحتانیه ووی حکم پسر نافع که بیان آن در حدیث هرقل گذشته
قَالَ أَنَا شُعَيْبٌ بروزن مصغر پسر حمزه بجاء مهمله وزا معجمه مصغی که ذکر او در سابق
در حدیث هرقل گذشته قَالَ أَنَا أَبُو الزِّنَادِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وذکر
رجال این اسناد بهمین ترتیب در باب حب الرسول گذشته قَالَ گفت ابوهریره
که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ يَقُمْ
لَيْلَةَ الْقَدْرِ هر کس که قائم شود در شب قدر اگر گفته شود رسول علیه الصلوة والسلام
در اینجا لفظ مضارع آورد ودر ما بعد وی لفظ ماضی آورد زیرا که در انجا فرمود من قام
رمضان ومن صام رمضان پس وجه چیست جواب انکه چون قیام رمضان وصیام
آن متحقق الوقوع بود لهذا تعبیر بلفظ ماضی فرمود تا دلالت بران نماید بخلاف قیام
شب قدر که وی متیقن نیست لهذا وی را بلفظ مستقبل یاد فرمود واگر گفته
شود که جزاء در تیقام چرا مطابق شرط نیاورد بلکه جزا را بصیغه ماضی ذکر کرد جواب
انکه تا دلالت کند که مغفرة متیقن الوقوع ومتحقق الثبوت است بمجرد فضل پروردگار

حدثنا ابو اليمان
قال انا شعيب
قال انا ابو الزناد
عن الاعرج عن
ابي هريرة قال
قال رسول الله
صلى الله عليه
من يقم ليلة القدر

برنبد ما نیکوکار و اگر گفته شود که لفظ من یقم لیلة القدر مقتضی از برای قیام تمام شب
قدر هست یا کافی هست در وی اقل آنچیزی که اسم قیام دران شب اطلاق
کرده شود در وی جواب آنکه بعضی ائمه گفتند که اقل کافی هست تا بجدی که گفته اند
داخل هست درین کلام آن کسی که نماز عشاء را ادا نماید لکن صحیح آنست که استیعاب
شب در قیام شرط نیل این فضیلت هست زیرا که مبتدا بحسب عرف از قول قام اللیلة
قیام تمام شب هست و مؤید این قول هست آنچه در کتب اصول فقه آورده اند
که فرق درمیان تقدیر کلمهٔ فی و ذکر وی آنست که اول دلالت بر استیعاب میکند
نه ثانی پس گفته می شود صمت السنة مکروه گیکه تمام سال روزه بگیرد بخلاف آنکه
گوید صمت فی السنة که آن تصدیق کرده میشود بروزه بعضی از روزهای سال ایماناً
از جهة تصدیق بانکه آن قیام حق و طاعت هست و موجب ثواب و قربت هست
و احتساباً و از جهة طلب ثواب و اراده رضاء پروردگار ثواب نه از جهة ریاء و خوف
و مانند آن زیرا که انسان گاه میکند چیزی را که میداند که آن رشت هست لکن نمیکند او را از
جهة اخلاص بلکه از جهت ریاء یا خوف یا مانند آن میکند و درین کلام رسول
علیه السلام تیز کردن جمیع انام هست بر قیام ماه مبارک رمضان و بر اخلاص در
جمیع اعمال تا قادر ذوالجلال آنهارا قبول نماید و ایماناً و احتساباً هر دو مفعول له
یا تمیز اند غفر له ما تقدم من ذنبه بخشیده میشود برای وی آنچیزی را که
پیش گذشته از گناه او و اگر گفته شود که کلمه ذنب عام هست و شامل هست آن
گناه را که در حقوق عباد واقع شده باشد پس لازم آید ازین حدیث مبارک که
بقیام شب قدر حقوق عباد نیز بخشیده میشوند با وجود آنکه علماء تصریح کردند که حقوق
عباد هرگز بخشیده نمیشود مگر باداء یا برضاء صاحب حق پس چگونه توجیه خواهد
بود تا منافات درمیان حدیث مبارک و قول علماء نباید جواب آنکه لفظ
این حدیث اگرچه تقاضا میکند که حقوق عباد نیز بخشیده میشود لکن از ادلهٔ
خارجیه قطعیه معلوم شده که حقوق عباد بغیر از رضاء صاحب حق بخشیده نمیشود
پس لفظ این حدیث مبارک عام هست لکن آن عام مخصص بحق خدای پاک هست
و حقوق عباد مخصوص ازان عام اند بدلالت اجماع یا مانند آن و نیمی گفته که شاید مراد

از حدیث مبارک آن باشد که آن قائم نخشیده می شود بعد از علم یقینی که وی را
حاصل شده که آن شب شب قدر هست قیام نماید این بطال گفته که این حدیث
حجت هست بر آنکه اعمال از ایمان اند زیرا که رسول علیه السلام قیام را ایمان گردانید

بَابُ الْجِهَادِ مِنَ الْإِيمَانِ

باب هست در بیان آنکه جنگ کردن
همراه کفار به کردار برای اعلاء کلمهٔ خدای تعالی از ایمان هست و آوردن این
باب هست در میان قیام لیلة القدر و در میان قیام وصیام رمضان با وجود
آنکه مناسبت در میان آنها ظاهر است بنا بران هست که التماس لیلة القدر
محافظة زائده و مجاهده تامه میخواهد مع ذلک گاه موفقت آن شب میسر
میشود و گاه نمیشود همچنان مجاهد طلب شهادت و اعلاء کلمهٔ حق میکند و گاه
مقصود وی حاصل میشود و گاه حاصل نمی شود پس هر دو مناسب شدند بآنکه هر دو
از باب مجاهده اند و مقصود اصلی از برای صاحب آن گاه حاصل میشود و گاه حاصل
نمی شود پس آنکسی که قائم از برای التماس لیلة القدر می شود ماجور هست
و اگر موفقت کرد آن شب را البته ثواب وی بیشتر و بزرگ تر باشد
پس مجاهد نیز همچنان است که طالب از برای شهادت است که اصل سعادت
هست اگر یافت آن را پس ثواب وی بیشتر باشد و اگر نیافت هم ماجور
هست و اشارت میکند بسوی این آرزو بردن حضرت رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم شهادت را چنانچه فرمودند لوددت انی اقتل فی سبیل الله ثم
احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل پس مصنف رحمة الله تعالی علیه درین مقام باب
جهاد بر سبیل استطراد ذکر کرد بعد ازان رجوع کرد بسوی قیام رمضان
زیرا که نسبت آن بقیام لیلة القدر نسبت عام باخاص هست بعد ازان
ذکر صیام رمضان کرد زیرا که وی از جملهٔ ترک هست بخلاف قیام که وی
از جملهٔ افعال هست و دیگر آنکه شب پیش از روز هست زیرا که عدم
پیش از وجود هست در ممکنات و بسوی همین حق سبحانه و تعالی شانه اشارت
کرده هست بقول خود که فرموده و جعل الظلمات والنور و ایضا
قول رسول علیه الصلوة والسلام نیز برین دلالت میکند که فرمودند

ان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی ومن اخطأ ضل وشاید اشارت کرده است مصنف که قیام مسنون از اول شب ازماه مبارک رمضان است زیرا که بعضی علماء درین اختلاف کردند حدثنا حرمی بفتح حا مهمله وفتح راء مهمله ویاء مشناة تحتانیه مشدده بن حفص پسر عمر وعتکی قسملی بفتح قاف وسین مهمله ساکنه وبمیم مفتوحه بصری ودی درسال دوصد وپست وسه وفات یافت قال انا عبد الواحد که پسر بشر است وگفته میشود ودی را ابو عبیده پسر زیاد بیاء مشناة تحتانیه عبدی مولائی عبد القیس بصری که معروف به تقفی است ودر سال یکصد وهفتاد وهشت وفات یافت قال انا عمارة بضم عین مهمله وتخفیف میم پسر قعقاع بدو قاف وبدو عین مهمله پسر شبرمة بضم شین معجمه وسکون باء موحده وتحتانیه وضم راء مهمله وتای که فی است که ازوی جماعه ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند قال انا ابو زرعة بضم زاء معجمه وسکون راء مهمله وبعین مهمله ونام او هرم یا عمرو یا عبد الله یا عبد الرحمن است بن عمرو بن جریر که وی پسر عمرو پسر جریر پسر عبد الله بجلی بفتح موحده وفتح جیم کوفی است قال سمعت ابا هریرة گفت ابو زرعه شنیدم من حضرت ابا هریره را که روایت کرد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود انتدب الله تعالی سرعت بثواب کرد ونیک جزا داد خدای تعالی یا اجابت کرد یا ضامن شد وکفیل شد چنانچه در روایت مسلم ضمن الله آمده ودر بعضی روایات کفل الله آمده یعنی واجب کرد خدای تعالی از روی تفضل ومحقق کرد واین موافق است از برای قول حق سبحانه جل شانه که فرمود ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة لمن خرج فی سبیله برای آن کسی که بیرون آید در راه پروردگار برای جنگ کفار بدکردار لا یخرجه الا ایمان بی در عالمی که بیرون نمی آرد او را مگر ایمان بوی لکن عدول از غیبت بسوی تکلم کرد واین را در اصطلاح اهل بلاغت التفات می نامند یا این کلام بر سبیل حکایت از حق سبحانه جل شانه وارد شده

فقهه است ابن مالک که ظاهر به بدل یا اشتمال تحتانیه ها بود پس از تاویل مخلص نیست
که آن تقدیر هم فاعل است که آن مشتق از قول و منصوب بر حال باشد پس تقدیر
کلام چنان است انتدب الله لمن خرج فی سبیله قائلا لا یخرجه الا ایمان بی
و تصدیق برسلی و پیروی نمیکند وی را مگر تصدیق برسولان من یعنی پیروی
شدن وی از برای طلب غرض و عوض نباشد بلکه باعث بروی مجرد ایمان بخدا
و رسول او باشد که در نصوص امر بجهاد کفار وارد شده و مراد از رسل یا جمیع رسولان
است زیرا که ایمان بجمیع رسولان لازم است قال الله تعالی لا نفرق بین
احد من رسله یا مراد خاتم النبیین و حبیب رب العالمین است و جمع از برای
تعظیم و تکریم است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده انا نحن نزلنا الذکر
و انا له لحافظون ان ارجعه بانیکه پس میگردانم او را و ارجعه بفتح همزه و کسر جیم
است و ان ارجع متعلق بانتدب بحذف جار است و تقدیر کلام چنان است
تکفل بان ارجعه و ان ارجعه بر سبیل حکایت از خدا تعالی وارد شده است
بما نال بآن چیزی که نایافت و رسید و لفظ ماضی از جهة آن وارد شده که وعده
حق سبحانه جل شانه متحقق الوقوع و متیقن الثبوت می باشد و شایسته خلف در
وی محال و ممتنع است قال الله تعالی ان الله لا یخلف المیعاد و من اجر او
غنیمة از مزد و ثواب پس بس و این بر تقدیری است که هیچ چیزی را از
غنیمت نیابد یا از غنیمت بامر مذکور پس کلمه او از برای تنویع است و از برای
منع خلو است نه از برای منع جمع و همچنان در قول او او ادخله الجنة که معطوف
بر قول ان ارجعه است یعنی یا ضامن شده است بانیکه داخل میکنم و در آرم وی را
در بهشت و اگر گفته شود که ایزد منان جمیع مؤمنان را در باغهای جنان داخل
خواهد کرد پس وجه اختصاص مجاهدان بدخول جنان چیست جواب آنکه
مراد آنست که حق سبحانه جل شانه جماعه مجاهدین را که بشهادت مستعد
شدند داخل میگرداند در جنان نزود موت و نقلت بلا تراخی و مهلت چنانچه
حق جل و علی شانه فرموده بل احیاء عند ربهم یرزقون یا آنکه مراد از دخول جنت
دخول آنها نزد دخول سابقین و مقربین است که بغیر از حساب و عذاب و غیره

از مواخذه و عقاب بر سیات داخل دار ثواب خواهند شد زیرا که شهادت کفارت
از برای گناهان است حاصل قول رسول مقبول آنکه مجاهد را دو حالت است یا سلامت
یا شهادت و دخول جنت در حالت ثانیه است و بر تقدیر سلامت یا همراه غنیمت قانع
شود یا خالی رجوع نماید و اجر در حالت ثانیه است و غنیمت در حالت اولی و مراد از
حدیث مبارک آنست که حق سبحانه جل شانه ضامن شده از برای آنکسیکه
بصدق نیت و اخلاص از برای جنگ کفار بدر کرد از پیرون نشود بآنکه وی را برحال
بگیرد رساند پس یا مستعد بشهادت خواهد شد پس در آید در بهشت یا رجوع کند
بمزد و ثواب پس بس یا رجوع کند باجر و غنیمت پس معلوم شد که کلمه او از
برای منع خلوست نه از برای منع جمع وَلَوْلَا اَنْ اَشُقَّ عَلٰی اُمَّتِیْ داکر دشوار
نمیکردم بر امت خود و شق بضم شین معجمه است مَا قَعَدْتُ خِلٰفَ سَرِیَّةٍ
نمی نشستم من دنبال هیچ فوجی از لشکر اسلام بلکه همراه هر فوج خود می رفتم
از برای رفع درجات و نیل سعادات و دفع خطیات لکن از جهت دشواری
امت این را موقوف کردم تا آنکه این رفتن همراه هر قطعه لشکر اسلام واجب
الاتباع بر انها نشود و سَرِیَّة بفتح سین مهمله و کسر را مهمله و تشدید یا شناه
تحتانیه آمده و آن قطعه لشکر را گویند وَلَوَدِدْتُ و هر آئینه آرزو میکردم
اَنْ اُقْتَلَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلَ اینکه کشته شوم من در راه خدای
تعالی پس باز زنده کرده می شدم پس باز کشته می شدم در راه خدای تعالی
ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلَ پس از ان باز زنده کرده می شدم پس ازان باز کشته
می شدم و اگر گفته شود که در روادة رسول علیه السلام است را هیچ مشقتی نیست از جهت
انکه غایت مافی الباب وجوب متابعت بر امت در روادة مذکوره است در روی
هیچ مشقت نیست جواب آنکه عدم مشقت در روادة مذکوره ممنوع است و بر
تقدیر تسلیم جواب آنکه نسیاً اوقات روادة مذکوره منجر میشود بسوی وجوب انچه
دوست کرده شده است یعنی انچه متعلق روادة مذکور است یا آنکه لام در قول او
لوددت جواب قسم محذوف و در تحت جزا لولا امتناعیه داخل نیست و اگر گفته
شود که قرار بر حالة حیات است پس رسول علیه السلام نهایت را بر قتل چرا مقرر

فرمودند جواب آنکه مراد از قتل شهادت است و آن حیات دائمی است پس
از نجهة ختم نمود رسول مقبول حال را بروی یا آنکه احیا از برای جزا در شرع شریف
معلوم است پس حاجت بسوی و داد تا و نشد زیرا که وی ضروری الوقوع است
و اُحیا بضم همزه است و کلمهٔ ثم از برای تراخی در رتبه آمده نه در زمان زیرا که منتهی بصول
مرتبه پس از مرتبه است تا آنکه منتهی شود بسوی فردوس اعلی آنام نووی گفته که در
حدیث مبارک فوائد است اول بیان فضل جهاد همراه اهل کفر و فساد از برای
کافه عباد است دویم آنکه فضل شهادت در راه پروردگار غیر محدود است و ثواب
وی غیر معدود و سیوم تیز کردن است بر خلوص نیت و حسن عقیدت که مدار قبول
طاعت و قربت بروی است چهارم آنکه سید عالم صلی الله علیه وسلم شفقت
کامله و رحمت بالغه در حق امت خود داشت که هرگز بهیچ وجه از وجوه رواداری
مشقت و دشواری بآنها نمیکرد پنجم آنکه طلب کردن در راه خدای تعالی مستحب و
مسنون است ششم آنکه وَدِدْتُ گفتن یعنی من آرزو دارم برای کار خیر که یقین
میداند که آن حاصل نخواهد شد جائز است هفتم آنکه وقتی که در مصلحت معارضه کند
پس ابتدا را باهم از هر دو لازم است و بعضی از مصالح از برای مصلحتی راجحه ترک
کرده میشود و همچنان از برای خوف مفسده که زائد بران باشد نیز ترک کرده
میشود و هشتم آنکه سعی کردن در ازالهٔ مکروه و مشقت از جماعه مسلمین امر مهم است
فائده علما گفته اند که اگر فضل جهاد بظاهر در قتال کفار بکردار است اما قتال
لغات نیز داخل در وی است و همچنان قتال در اقامت امر بمعروف و نهی از
منکر و مانند آن ابن بطال گفته که این حدیث مبارک نیز حجة است بر انکه ایمان اعمال
است از جهة انکه ایمان باعث چون مخرج آمد در راه وی شد پس البته خروج
در راه خدای تعالی ایمان باعث است زیرا که عرب تسمیه میکند شئی را باسم آنچیزیکه
این شئی از سبب وی موجود شود چنانچه باران را سماء گویند از جهت انکه آن
از آسمان نازل می شود **باب** تَطَوُّعُ قِيَامِ رَمَضَانَ مِنَ الْإِيمَانِ باب
است در بیان آنکه تکلف کردن قیام و بیداری در ماه مبارک رمضان یعنی
در شبهای وی از ایمان است و تطوع بی شک مرفوع است

ومراد از وی در اصل تکلف در طاعة است و در عرف فقها عبارت از تنفل است
حدثنا اسمعیل گوید پسر ابی اویس اصبحی مدنی است و وی خواهرزاده
امام مالک مشهور است قال حدثنی مالک امام مالک مشهور که صاحب مذهب
است عن ابن شهاب که وی زهری است عن حمید بروزن مصغر بن
عبد الرحمن پسر عوف که یکی از عشره مبشره است پس وی قرشی زهری
مدنی است و مادر وی خواهر حضرت عثمان بن عفان بود رضی الله عنه
و از اول مهاجرات بود که در راه خدای تعالی از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه
هجرت کرده بود و در سال نود و پنج یا یکصد و پنج وفات یافت عن ابی
هریرة و رجال این اسناد همه مدنی اند ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود من قام رمضان
هر کس که بایستاد در ماه مبارک رمضان بطاعت و احسان و مراد قیام در شبهای
آن ماه مبارک است و عرف برین شاهد است ایمانا از برای ایمان یا از
جهت ایمان یا در حال ایمان و مراد از ایمان درین مقام تصدیق رسول
علیه السلام است در جمیع اخبار و احکام یا تصدیق بانکه آن قیام حق و طاعت
است یا تصدیق بانکه آن قیام سبب مغفرت آثام است و علماء راسخین
حمل کرده اند قیام را بر اداء صلوة تراویح و متبادر ازین کلام بحسب افهام استیعاب
است چنانچه قاعده اصول فقه نیز مؤید همین است نووی گفته که تراویح
محصل از برای این فضیلت اند و این فضیلت منحصر در تراویح نیست بلکه در هر
وقت از شبهای مبارکه ادای تطوع نماید این فضیلت وی را حاصل می شود
و درین عبارت اشارت است بانکه لفظ رمضان گفتن بی اضافة شهر جائز
است و احتسابا از برای طلب ثواب از آله ثواب نه از برای غرضی
از اغراض نفسانیه و هواجس شیطانیه غفر له ما تقدم من ذنبه بخشیده میشود
برای وی آن چیزی را که پیش گذشته است از گناه او و مشهور آنست که مراد
درین حدیث مبارک و مشابه وی مثل حدیث غفران گناهان بوضوء و بروزه
نگهداشتن روز عرفه مغفرت صغائر است نه کبائر چنانچه در حدیث وضوء آمده

ما لم یات بکبیرة و ایضا در حدیث دیگر آمده که الصلوات الخمس و الجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان کفارات لما بینهن اذا اجتنب الکبائر و این تخصیص از این جهة واقع شده که علما اجماع کردند بر آنکه کبائر ساقط نمی شوند مگر بتوبه یا بحد **بدانکه** این حدیث مبارک در قیام ماه رمضان وارد شده و حدیث دیگر در صیام آن وارد شده که صوم عرفه کفارة سنتین و ایضا وارد شده رمضان الی رمضان کفارة لما بینهما و العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما و ایضا آمده من وفق تامینة تامین الملائکة تغفر له ما تقدم من ذنبه پس مراد از این احادیث مبارکه آنست که هریک از این خصائل مذکوره صالح از برای تکفیر صغائر هست اگر صغائر موجود باشند و اگر صغائر موجود نباشند چنانکه صاحب این خصائل صغیر باشد که هرگز تکلیف شرعی بوی ثابت نشده باشد یا صاحب این خصائل موفق باشد که هرگز صغیره از وی صدور نیافته باشد مثل انبیاء کرام علیهم السلام در حالت نبوت و رساندن پیغام یا آنکه صغیره از وی صادر شده باشد لکن بعد از آن بصدق دل توبه کرده باشد یا آنکه صغیره کرده باشد و وی را التفات بجسته کرده باشد که آن حسنه وی را محو کرده باشد چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ پس صور مذکوره از برای صاحب این خصائل رفع درجات حاصل خواهد شد و بعضی علما گفته اند که از کبائر وی تخفیف کرده میشود اگر آنها از برای فاعل این خصال باشند و بعضی علما گفته اند که قیام تمام شب مکروه هست لکن مراد آنها کراهیت دوام بر آن قیام است نه کراهیت قیام یک شب یا دو شب یا مانند آن زیرا که علما اتفاق کردند که قیام تمام شب عید و مانند آن مستحب و افضل است **باب** صَوْمُ رَمَضَانَ اِحْتِسَابًا مِنَ الْاِیْمَانِ باب هست در بیان آنکه روزه نگهداشتن ماه مبارک رمضان از برای طلب ثواب از ایمان است و مصنف ایمانا و احتسابا را در ترجمه باب تکلفت از جهة آنکه احتساب مستلزم ایمان است یا از جهت اختصار زیرا که عادت وی چنان جاری شده که در ترجمهای باب اقتصار و اختصار اختیار میکند و صوم در لغة مطلق امساک را گویند و در شرع عبارت است از نگهداشتن خود از خوردن و نوشیدن و از مجامعت نمودن از صبح صادق تا شب غاسق با نیت

خالصه که شائبه شرک و ریا در آن مخلوط نباشد حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَّامٍ وآن محمد
پسر سلام بیکندی بخاری است وصحیح تخفیف لام وی است اگرچه تشدید آن نیز
آمده قاری قطنی گفته که نیست در اسما بتخفیف لام مگر عبد الله بن سلام صحابی و ذکر وی
در باب انا اعلمکم بالله گذشته قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ بضم فا و فتح ضاد معجمه پسر
غزوان بفتح غین معجمه و سکون زا معجمه پسر جریر ضبی بفتح ضاد معجمه و تشدید با موحده
تحتانیه منسوب بسوی ضبه پسر اُدّ و کنیت وی ابو عبد الرحمن است و گفته شده
که غزوان بنده رومی بود پس خریدوی را مردی از ضبیه پس آزاد کرد و یرا و در کوفه
در سال یکصد و پنجاه و نه یا نود و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيْدٍ که
آن قاضی مدینه مقدسه بود و در اول حدیث درهمین صحیح گذشت عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ
وی ابو عبد الله پسر عبد الرحمن پسر عوف که یکی از عشره مبشره است قرشی مدنی تابعی
امام جلیل و همام جمیل که یکی است از فقهای سبعه مدینه مقدسه یک قول و احوال
وی نیز در اول کتاب گذشته عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ صَامَ رَمَضَانَ هر که روزه
بگیرد ماه مبارک رمضان را اِيْمَانًا وَّاحْتِسَابًا از جهت ایمان و از جهت طلب ثواب
غُفِرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ بخشیده میشود از برای وی آن چیزی را که پیش گذشته
است از گناه او و باقی تحقیقات راز در حدیث سابق طلب نمائی که آنجا درین
مقام نیز جاری اند و اگر گفته شود که معذور مانند مریض و جز آن وقتی که نیت او صادق
باشد که اگر بوی عذر لاحق نمی شد البته روزه نگاه میکند آیا درین حکم داخل است
یا نه جواب آنکه داخل است چنانچه ائمه عظام تصریح کردند بانکه مریض وقتیکه
ادراک کند نماز را نشسته پس ویرا ثواب نماز قائم حاصل می شود **بَابُ**
اَلدِّيْنُ يُسْرٌ باب است در بیان آنکه دین رسول خدا صلی الله علیه و سلم
آسان است پس لفظ دین مرفوع است وَ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و باب است در بیان قول پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرموده اَحَبُّ
اَلدِّيْنِ اِلَى اللّٰهِ محبوب ترین دینها بسوی خدای تعالی اَلْحَنِيْفِيَّةُ طریقه ایست که
منسوب به سوی حنیف است یعنی ملت حضرت ابراهیم خلیل است و حنف در اصل لغت

بمعنی میل کننده است از باطل بحق و حضرت ابراهیم علیه السلام را ازان جهة حنیف
گویند که وی میل کرده بود از عبادت اوثان بسوی طاعت رحمن در زمان
اشتهار کفر و طغیان و در بعضی نسخ الحنیفیة بغیر از یاء وارد شده یعنی همچنان
ملتی که آن ملت مائل از باطل بحق است السَّمْحَة و طریقه ایست که آسان باشد و شائبه
حرج و تنگی در ان نباشد و آن ملت محمدیه و شریعت مصطفویه است زیرا که
در شان وی حق سبحانه جل شانه فرموده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و دین
دین محمدی از نسبت سائر ملل و ادیان بسهل دارقی است چنانچه قول حق جل
و علی شانه که فرموده ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا از ان
خبر میدهد چنانچه گفته اند که توبه بنی اسرائیل بقتل النفس و سفک دم بود و توبه
این امت مرحومه به تاسف و ندم است و هر کسی که از بنی اسرائیل
گناه در پوشیده کی میکرد ظاهر می شد در پیشانی وی یا نوشته بر دروازه
وی که فلان کس در باطن گناه فلانی کرد و عقوبت وی چنان
است و کفارت وی فلان کار است پس ما را میگفت مباشر
آن کفارت نمی شد هرگز آن نشانی از پیشانی آن یا از دروازه ای
آن زائل و مضمحل نمی گشت و نماز آن جماعه بغیر از ملک و مسجد روا
نبود و ایضا وقت فقدان آب تیمم بر تراب هرگز جائز نبود و جامهای آن
جماعه وقتی که نجس می شدند هرگز نجس پاک نمی شدند بلکه بجز از
قطع و بریدن هیچ علاج نبود اگرچه آن جامه نفیس و بیش قیمت می بود
و ایضا هر کس که ازان جماعه طلاق میکرد زن منکوحه خود را پس وی را
دیگر زن روا نبود تا آنکه آن زن مطلقه می مرد و زکوة برانها در سال
بقدر ربع مال بود و غیر ازین مذکوره که آصار در شرائع سابقه
بودند پر در دکار به برکت رسول مختار آن آصار شاقه از امت
ضعیفه مرحومه موقوف کرد و احکام سهلة الوجود بر حمت وجود
مشروع نمود حدثنا عبد السلام بتخفیف لام کنیت ابو
ظفر بفتح ظاء معجمه و فتح فاء که وی از دی بصری بود

و در سال دو صد و بیست و چهار وفات یافت بن مُطَهَّر بروزن اسم مفعول از تطهیر لطا و مهمله هست قال انا عُمَر بن عَلِیّ وی پسر علی پسر عطا پسر مقدم بفتح دال مهمله مشدده مقدمی بصری و کنیت او ابو حفص و در سال یک صد و نود وفات یافت عَمْرو بن مَعْدان بفتح میم و سکون عین مهمله بن مُحَمَّد پسر سعد الغِفَارِیّ منسوب بسوی غفار که بکسر غین معجمه هست و وی حجازی که از وی امام محمد بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت حدیث مبارک کرده اند عَن سَعِید بن ابی سَعِید بسکون عین مهمله المَقْبُرِیّ بضم باء موحده تحتانیه و فتح آن منسوب بسوی مقبره که در مدینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود زیرا که وی مجاور بآن مقبره بود و بعضی گفته اند که منزل او نزدیک مقابر بود و بعضی گفته اند که امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه وی را بر کندن قبور گمارده بود و وی مکاتب بود از برای زنی که از بنی لیث بود و ابن سعد گفته که وی ثقه هست لیکن چون بزرگ سال شد حدیث وی قبل از موت وی چهار سال مختلط شد و پدر وی در اول خلافت هشام پسر عبد الملک وفات یافت و ابن قتیبه گفته که وی مملوک بود از برای مردی که از بنی جُنْدَع بود بضم جیم و فتح دال مهمله و بعین مهمله و آن بطن از بنی لیث هست مکاتب کرده بود وی را آن مرد بر چهل هزار بز در خلافت عمر پسر عبد العزیز در سال صد و فات یافت نووی در شرح صحیح مسلم گفته که هر یکی را از پدر و پسر مقبری گویند اگرچه مقبری از اصل پدر هست و در باء موحده تحتانیه مقبری سه حرکات جائز است لکن کسر و غریب هست عَن اَبی هُرَیرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّم قَالَ فرمود اِنَّ الدِّینَ یُسرٌ بدرستی که دین و آئین من آسان هست بلکه از جهة کمال اسانی عین یسر هست وَلَن یُشَادَّ الدِّینَ اِلَّا غَلَبَهُ هر کس مغالبه و مقابله کرده نشود دین را مگر آنکه غالب میشود دین آن مقابل را و در بعضی روایات آمده ولن یشاد الدین احد الا غلبه آمده یعنی تعمق نمیکند هیچ کسی در دین بار تکالیف اعمال شاقه و ترک افعال سهله مگر آن کس عاجز شود و مغلوب کرده دین با وجود آنکه پسر هست بروی غالب آید یا معنی آنست

ر ملت و شریعت من آسان است لیکن اگر کسی خواهد که بر شریعت غالب آید
یعنی بجمیع اعمال و افعال شریعت عمل نماید هرگز طاقت آن کس نخواهد شد و دین
و شریعت بروی غالب خواهد آمد بسبب فوت بعضی از اعمال شریعت و یشاد احتمال
دارد که بر صیغهٔ معلوم باشد یا مجهول و بر هر تقدیر روی به تشدید دال مهمله ماخوذ
از شدت است یعنی هرگز سخت کرفته نمیشود دین را یا سخت نکیرد هیچکسی دین را
با وجود آنکه وی آسهل است کمر غالب می شود دین وی را یعنی هر کس که اختیار
کند عمل را بغریمت که صعب و شاق است و ترک نماید عمل را برخصت که آسهل
و ارفق است البته آن کس مغلوب خواهد شد این منیر کفته که درین حدیث مبارک
علمی است از اعلام نبوت زیرا که بتحقیق بر سبیل مشاهده رسیده که هر کس طالب
نهایت دین و هدایت باشد البته آن کس قبل از وصول بغایت منقطع کردد
و مقصود از ین حدیث مبارک منع از طلب اکمل و احوط در باب عبادت نیست
زیرا که وی در شریعت محمودہ از امور ممدوحه است بلکه مقصود منع از افراط است
که منجر بسوی ملال کردد یا از مبالغه در تنفل است بوجهی که موجب بسوی ترک افضل
یا بسوی احراج فرض موقت از وقت باشد چنانچه شخصی تمام شب در نماز
نفل قیام اختیار نماید تا بحدیکه خواب بروی غالب آید پس فرض نماز صبح را قضا
کند یا با جماعت ادا نکند فَتَدَبَّرْ فَإِنَّهُ دَقِيقٌ پس لازم کیرید صواب را در قول و فعل و
تجاوز نکنید از حد اعتدال و توسط بسوی درجه افراط و تفریط وَقَارِبُوا وَسَدِّدُوا
باشید در طرق ریاضت و عبادت از جهة آنکه وصول بنهایت نمیتوانید
یا آنکه نزدیک بایکدیکر در الفت و محبت باشید و بایکدیکر مساعدت در
اقوال و موافقت در افعال اختیار نمائید یا آنکه نزدیک کنید عمل خود را بحد
اکمل اکر چه بنفس اکمل و افضل وصول نتوانید یا آنکه سعی بلیغ نمائید در طاعت که
موجب قربت و وصلت ببارکاه عظمت است وقارِبُوا بباء موحده تحتانیه
است نه بنون وَأَبْشِرُوا مژده دهید مثواب جزیل بر عمل دائم اکر چه قلیل
باشد یا بشارت دهید آن کس را که در عمل عاجز از اکمل و افضل باشد و اتیان
بشیر به از برای تفخیم و تعظیم است و ابشروا بقطع همزه است اکر چه بماضی است

که ابشر و بالضم شین معجمه ماخوذ از بشر بمعنی ابشار باشد و استعینوا وطلب یاری کنید بر دوام عبادت و قیام ریاضت بالغدوة به پگاه و غدوه بفتح غین معجمه است جوهری گفته که غدوه سیر اول روز را گویند که در میان نماز غداة و طلوع آفتاب باشد والروحة به پگاه و روحه بفتح عبارت از سیر است که بعد از زوال باشد و شیء من الدلجة و به چیزی از سیه آخر شب و دلجه بفتح دال مهمله و ضم آن و اسکان لام عبارت از سیر آخر شب است و بعضی گفته اند که دلجه عبارت از سیر تمام شب است لهذا من تبعیضیه در وی آورده شد و این قول رسول مقبول مانند قول پروردگار مسئول است که فرموده اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل و این اوقات را سه رکعانات ازان جهت تخصیص فرمود که طیب از جمله اوقات ازبرای مسافر همین اوقات است پس گویا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باین کلام درین مقام تشبیه داد عامل را بمسافر بر سبیل استعاره و مخاطب کرد مسافری را که بسوی یک مقصد سفر نموده باشد پس ویرا بر اوقات نشاط متنبه ساخت زیرا که مسافر وقتیکه تمام شب و روز سیر کند البته عاجز میشود و بمقصد خود نمیرسد و وقتی که درین اوقات نشاط سیر کند پیشک وی را مداومت بر مسافرت ممکن باشد و بمقصد خود واصل گردد و این استعاره بسیار حسن و لطیف واقع شده زیرا که دار دنیا درحقیقت دار غفلت است بسوی آخرة چنانچه رسول علیه السلام فرموده ما انا فی الدنیا الا کراکب ظل تحت شجرة ثم راحها و مصنف این حدیث مبارک را ازان جهة آورد که این حدیث مبارک مناسب ازبرای احادیث سابقه است زیرا که آن احادیث مبارکه متضمن ترغیب اند در قیام و صیام و در جهاد و قتال پس اراده کرد که بیان نماید که اولی و افضل ازبرای عامل آنست که درین اعمال صراعتدال و توسیط بجز از افراط و تفریط اختیار نماید تا دوام بران اعمال میسر گردد و ازسبب ملال ترک آن اعمال بالکل حاصل نیاید **باب الصلوة من الایمان** باب است در بیان آنکه نماز از ایمان است پس لفظ الصلوة مرفوع است **وقول الله عز وجل** و در بیان قول خدای که غالب مدرک شد که فرموده **وما کان الله لیضیع ایمانکم** پس لفظ قول مجرور است و معنی آیه کریمه چنان است که

آنرا نیست خدای تعالی تا که ضایع کند ایمان شما را یعنی صلوتکم عند البیت
امام بخاری میگوید که مراد میکند خدای تعالی بلفظ ایمان نماز را نزد خانه و چون
اطلاق ایمان بر نماز صحیح شد ثابت شد که احوال از ایمان اند و ایمان قابل
زیادت و نقصان است نووی گفته که این قول مشکل است از جهة آنکه مراد از صلوة
درین مقام نماز بسوی بیت المقدس است پس لائق در عبارت و تقریر چنان بود
که مصنف در تفسیر میگفت یعنی صلوتکم الی بیت المقدس و مراد وی ازین کلام
بسبیل جزم و انصرام همین است پس عبارت وی را بر مراد وی بطریق تاویل
مطابق باید کرد و بعضی گفته اند که درین عبارت انیقه مصنف بسوی یک دقیقه
اشارت کرده است و بیان آن دقیقه بعبارت لطیفه چنان است که علماء و فضلاء
اختلاف کردند در جهتی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در وقت ادای صلوة
مکتوبه بمکه شریفه توجه میفرمود پس حضرت ابن عباس و تابعان وی گفته اند
که رسول علیه الصلوة والسلام نماز را بسوی بیت المقدس ادا میکرد لکن مع
ذلک پشت بسوی کعبه نمیکرد بلکه خانه کعبه را میان جان خود و میان بیت
المقدس میکرد انید و بعضی دیگر گفته اند که بسبیل اطلاق نماز بسوی بیت
المقدس ادا میکرد و بعضی گفته اند که نماز را بسوی خانه کعبه ادا میکرد چون آن
منبع رسالت بسوی مدینه مقدسه هجرت کرد استقبال بسوی بیت المقدس
شروع نمود و این قول ضعیف است و لازم می آید ازین قول که نسخ دو
بار در یک حکم شرعی واقع شود و قول اول اصح و اکمل است از جهت آنکه وی
جامع هر دو قول است و حاکم و غیره از محدثین وی را تصحیح کرده اند از حضرت ابن
عباس پس مراد امام محمد بخاری ازین عبارت اشارت است بسوی آنکه قول اول
که اصح است ثابت است بر سبیل جزم و یقین که نماز رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
نزد بیت الله یعنی خانه کعبه بسوی بیت المقدس بود و ازوی بطریق فحوی خطاب
و دلالت معلوم شد که چون نماز بسوی بیت المقدس نزد خانه کعبه ضائع نشد پس
بطریق اولی لازم آمد که نمازی که بسوی بیت المقدس ادا کرده شد در حالیکه خانه کعبه از جای
آن نماز غائب و دور باشد ضائع نباشد و این تقریر بسیار مستحسن است

بنا بر این نزدیک مراد از بیت در قول مصنف عند بیت خانه کعبه است بخلاف
تقریر نووی که مراد از وی بیت المقدس است حدثنا عمرو بن خالد
پسر فروخ نجار معجمه است وکنیت وی ابو الحسن حرانی که ساکن مصر بود
و در همان بقعه در سال دو صد و پست وفات یافت قال انا زهیر
بر وزن مصغر که کنیت او ابو خیثمه بفتح خاء معجمه و تقدیم یاء مثناة تحتانیه
بر ثاء مثلثه و وی پسر معاویه کوفی ساکن جزیره بود و در سال یکصد و
هشتاد و دو یا سه وفات یافت قال انا ابو اسحاق که وی ابو اسحاق سبیعی
بفتح سین مهمله و کسر باء موحده تحتانیه منسوبست بسوئی سبیع که جد قبیله است
و آن سبیع پسر صعب است و آن یکی از همدان است و نام ابو اسحاق عمرو
پسر عبد الله پسر علی همدانی کوفی تابعی است که جلیل و جمیل بود و تولد وی
در زمانی شد که مدت نه سال از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه
باقی مانده بود احمد بجلی گفته که سمع کرده است ابو اسحاق سبیعی حدیث مبارک
را از مقتدا شیخ که غیر وی از انها هر گز روایت نکرده و در سال یکصد و پست
و شش یا هفت یا هشت از نه وفات یافت عن البراء به تخفیف راء
مهمله و بدان بر قول مشهورست و بعضی بقصر راء مهمله نیز گفته اند و وی ابو عمارة
بضم عین مهمله و تخفیف میم است و بعضی ابو عمرو گفته اند و بعضی ابو الطفیل و وی
پسر عازب پسر حارث انصاری اوسی حارثی مدنی است روایت کرده
شش و هشت حدیث رسول مختار مقدار سه صد و پنج حدیث که امام
بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها سی و هفت ذکر کرده و وی نازل شد بکوفه
و در زمان معاویه پسر زیاد در همان بقعه وفات یافت و پدر وی عازب
بعین مهمله و زای معجمه نیز صحابی بر قول مشهورست و وی فتح کرده
است ری را در سال پست و چهار و همراه حضرت علی رضی الله عنه بجمل
و صفین حاضر شد آن النبی صلی الله علیه وسلم کان بدرستی پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم بود اول ما قدم المدینة در اول آمدن وی بمدینه مقدسه یا
در اول وقتی که نزدیک شد بقصد آمدن بود مدینه مقدسه و مراد ازین مدینه مدینه رسول

مجوز

مقبول صلی الله علیه وسلم هست و از برای وی نامهای بسیار هست یثرب و طیبه
بفتح طا و یا و مشناة تحتانیه و طامه و دار و طب و طیبه ازان جهت
گویند که وی پاک و خالص از شرک هست یا از برای آنکه مردم در وی عیش
طیب میکنند و دار وی را ازان جهت گویند که مردم در وی استقرار یافته اند
و مدینه از جهت اجتماع خلق میگویند نزل علی جدوده نازل شد بر پدر کلانهای
خود که از جانب مادر بودند او قال اخواله یا گفت حضرت برا به بدل اجداد
اخوال و اخوال جمع خال هست و خال برادر مادر را گویند و این شک از ابی
اسحاق هست من الانصار که آن اجداد یا اخوال از جماعه انصار بودند
و در اطلاق اجداد و اخوال مجاز هست زیرا که انصار اقارب رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم از جهة مادری بودند از جهت آنکه مادر عبد المطلب پسر
هاشم که جد رسول مقبول هست از انصار بود و نام او سلمی دختر عمر که از بنی عدی
بن نجار بود در رسول مقبول وقت وصول بدینه مقدسه اول بر بنی مالک بن
نجار نازل شده بود و آنها برادران بنی عدی بن نجار بودند پس بنا بر این
تقدیر درین کلام دو مجاز هست و انه صلی و بدرستی که آن پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم نماز خواند قبل بیت المقدس بجانب بیت المقدس قبل بکسر
قاف و فتح باء موحده تحتانیه یعنی جهة و جانب هست و مقدس بفتح میم و سکون
قاف بر صیغه ظرف یعنی مرجع هست زیرا که آن مکان متبرک مرجع مردم هست و این
مکانی هست که مردم در انجا از گناهان پاک می شوند یا از عبادت بتان پاک
میکردند و مشهور بضم میم و فتح دال مهمله مشدده بر صیغه اسم مفعول از تقدیس
بمعنی تطهیر هست پس بنا بر این تقدیر اضافت بیت بسوی مقدس از قبیل اضافت
موصوف بسوی صفت هست مثل مسجد الجامع و گاه بر صیغه اسم فاعل از تقدیس
نیز آمده و در استعمال بیت المقدس بسیل توصیف نیز آمده ستة عشر او
سبعة عشر شهرا نازده یا هفده ماه این شک و تردد در روایت زهیر
واقع شده و در روایت ابی نعیم شانزده ماه بی شک آمده و در روایت طبرانی
از عمرو بن عوف و از ابن عباس هفده ماه بی تردد آمده پس وجه جمع و توفیق

درمیان روایات آنست که هرکس که ماه قدوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ماه تحویل قبله را جمع کرده یکماه حساب کرده و ایام زائده را لغو کرده پس آن کس البته جرم بشانزده ماه کرده و هرکس که آن هر دو ماه را جدا جدا حساب کرده جزم کرده که آن هفده ماه است و هرکس که تردد در حساب آن دو ماه کرده البته آن شک کرده زیرا که قدوم آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باجماع علما در ماه ربیع الاول بود و تحویل قبله در سال دویم بشهر رجب المرجب در نصف آن ماه بود و قول صحیح همین است و بروی است جمهور علما و درین مقام روایات شاذه و اقوال غیر مشهوره دیگر نیز هستند که در بعضی شروح ذکر شده وَكَانَ وبود در سول خدا صلی الله علیه وسلم یُحِبُّهُ که پسند می آمد او را و دوست میکرد اَنْ تَكُوْنَ قِبْلَتُهُ وَقِبْلَةَ الْبَيْتِ اینکه باشد قبلهٔ او وقت ادا صلوة جانب خانه کعبه چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام الله خبر داده و فرموده قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها ازجهة آنکه این آیه کریمه در تحویل قبله است که سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که می گفتند محمد صلی الله علیه وسلم رو بقبلهٔ ما نماز میکذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است و اقدم از دو قبله است و درین باب سخن با حضرت جبرئیل گفت و جبرئیل متوجه مقام خود گشت سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات از پی وی بآسمان میکریست و منتظر وحی حق بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه مبارکه آورد و معنی وی آنست که بدرستی ما میبینیم گردانیدن روی ترا بر جهة آسمان برای انتظار وحی پس هرآئینه گردانیدیم ترا البته و متوجه ساختیم باآن قبله که تو میخواهی آن را و وحی پسندی وَاِنَّهُ صَلّٰى و بدرستی آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز کرد اَوَّلَ صَلٰوةٍ صَلَّاهَا صَلٰوةَ الْعَصْرِ اول نماز که ادا کرد آن را جهة خانه کعبه بعد از تحویل قبله از بیت المقدس بخانه کعبه نماز دیگر یعنی اول نماز ناکه سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از تحویل قبله بخانه کعبه ادا نموده بود بکمال نشاط و خوشی آن نماز دیگر بود و اول منصوب است از جهة آنکه آن مفعول از برای صلی واقع شده و صلوة العصر نیز منصوب بنابر بدلیته است و آبن مالک او را برفع خوانده و درین کلام شیء معقد رست که از برای کمال وضوح ذکر کرده نشده و تقدیر

کلام چنان است اول صلوة صلاها متوجها الی الکعبة صلوة العصر وصلی معه قوم
و نماز گذارد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گروهی از مؤمنان فخرج رجل ممن
صلی معه پس بیرون شد یکمرد از انکسانیکه نماز گذارده بودند همراه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم وآن مرد عبّاد پسر بشر بود وعباد بفتح عین مهمله وتشدید باء موحده تحتانیه
است وبشر بکسر باء موحده تحتانیه وسکون شین معجمه است وبعضی گفته اند که آن مرد عباد
پسر بهیک وبهیک بفتح نون وکسر هاء است فمر علی مسجد پس گذشت آن مرد بر
اهل یک مسجد وهم راکعون درحالی که آن اهل مسجد در رکوع نماز عصر یا در نماز عصر بودند
پس بنا بر این تقدیر مراد از مسجد مسجد قبا نیست بلکه مسجد دیگر است که در مدینه متعدد
بود و اهل آن مسجد از بنی حارثه بودند زیرا که اهل مسجد قبا هرگز از تحویل قبله خبر نشده
اند مگر در نماز صبح بدیگر روز چنانچه امام بخاری رحمة الله علیه از ابن عمر روایت کرده
بین الناس بقباء فی صلوة الصبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قد انزل علیه اللیلة قرآن وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها
و احتمال دارد که مراد از مسجد مسجد قبا باشد و مراد از نماز نماز صبح باشد لکن کلمه
فاء هرگز مساعدت وموافقت نمیکند این توجیه را زیرا که آن دلالت بر عدم تراخی
و مهلت مینماید فقال پس گفت آنمرد از برای اهل آن مسجد اشهد بالله گواهی میدهم
و سوگند میخورم بخدای تعالی لقد صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه
بتحقیق نماز خواندم من همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل مکة بسوی
مکه شریفه یعنی بسوی خانه کعبه که در مکه شریفه است لهذا گفت فدارُوا
کما هم قبل البیت پس کردیدند چنانچه آنها بودند بجانب خانه کعبه
یعنی آنها بی تراخی و مهلت بر همان حال وهیئت که در نماز در رکعت داشتند
روی بجهت خانه کعبه گشتانیدند وکانت الیهود وبود قبل ازین جماعه
یهود قد اعجبهم که بتحقیق بسیار خوش آمده بود خوش حال کرده بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم آنها را و برین تقدیر قول او اذ کان
یصلی قبل بیت المقدس بدل اشتمال از ضمیر اعجب است که
راجع است بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحتمال

واحتمال دارد که فاعل اعجب کلمهٔ اذا آمده باشد و در روی ضمیر مستتر بنا شد و معنی آن
باشد که پسند آمده بود آنها را وقتی که بود خدا رسول صلی الله علیه وسلم نماز میخواند
دران وقت بسوی بیت المقدس و حاصل معنی اول نیز باین معنی راجع میشود زیرا که
مقرر شده در علم نحو که بدل بمنزلهٔ تکریر عامل هست و این از جهتهٔ آن جماعه یهود را
پسند آمده بود که بیت المقدس قبلهٔ آن جماعه بود چون رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم متوجه در صلوة بجهتهٔ آن شد البته از جهتهٔ موافقت قبله بسیار خوشحال
شدند و اَهْلُ الْكِتَابِ بود جمیع اهل کتاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
خوشحال کرده بود آنها را پس اهل الکتاب معطوف بر الیهود هست و ظاهر آنست
که مراد باین قول جمیع اهل کتاب هست و این کلام از قسم عطف عام بر خاص هست
و سائر اهل کتاب در حکم اعجاب تابع یهود از ان جهتهٔ کرده شدند که بیت المقدس
قبلهٔ یهود بود نه سائر اهل کتاب پس اعجاب آنها تابع اعجاب یهود شد و احتمال
دارد باین قول نصاری باشد و این از قسم اطلاق عام بر بعضی افراد بقرینهٔ مقابله باشد
زیرا که اکثر شنائع و تقابح یهود در استعمال نصاری هست و احتمال دارد که واو بمعنی
مع باشد و معنی آن باشد وقتی که رسول مقبول نماز میخواند بجانب بیت المقدس همراه جماعه
اهل کتاب که آن جماعه نیز نماز خود را بجهتهٔ بیت المقدس میخواندند زیرا که قبل آنها بیت
المقدس بود و این معنی سالم از تکلف هست فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ پس هر گاه
گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم بامر حق روی مبارک خود را در نماز با نیاز از بیت
المقدس بجانب خانهٔ کعبه اَنْكَرُوْا ذٰلِكَ بد دانستند آن جماعهٔ یهود ان گردانیدن
روی رسول مقبول را و پسند آنها نشد و مقصد تصریح کرده که منکران جماعهٔ یهود بودند پس
پس و مراد از جماعهٔ سفهاء ناس در کلام حق سبحانه جل شانه که فرموده سیقول السفهاء من الناس
ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها همان جماعهٔ یهود هست قَالَ زُهَيْرٌ گفت زهیر راوی اَنَا
اَبُوْ اِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ که خبر داد مرا ابو اسحاق شیخی از حضرت براء پسر عازب رضی
الله عنه فِیْ حَدِیْثِهٖ هٰذَا در حدیث خود که همین حدیث مذکور هست و این کلام احتمال
دارد که امام بخاری رحمة الله علیه بر سبیل تعلیق ذکر کرده هست و احتمال دارد که در زیر
تحدیث سابق داخل باشد خصوصا وقتی عطف بحذف حرف جائز باشد و مقولهٔ قال قول اوست

ثم مراد

که گفته اند و مات علی القبلة که بدرستی شان آن بود که مرده بود بر همان قبله پیت
المقدس قبل ان تحول پیش از انکه گردانیده شده بود آن قبله را بسوی خانه کعبه
و رجال مردهای بسیار و این فاعل هست از برای مات و قتلوا و کشته شده
بودند و ذکر قتل بعد از موت در روایت زهیر وارد شده شده است پس
پس چنانچه حاکم تصحیح نموده از حضرت ابن عباس که آن مرده ها ده نفر بودند
که بعد از فرضیت صلوة و قبل از تحویل قبله مرده بودند پس از جماعة قریش در
مکه شریفه عبد الله پسر شهاب زهری و مطلب پسر از هر زهری و سکران پسر
عمرو عامری مرده بودند و در زمین حبشه حطاب بجا مهمله پسر حرث تمیمی و عمرو پسر
امیه اسدی و عبد الله پسر حرث سهمی و عروه پسر عبد العزی عدوی و عدی پسر
نضله عدوی مرده بودند و از جماعة انصار براء پسر معرور بمهملات و اسعد
پسر زراره بتقدیم زا معجمه برا مهمله وفات یافته بودند و اتفاق محدثین بران
واقع شده که این ده نفر در همان مدت مردند و در همان مدت ایاس پسر
معاذ اشهلی مرده بود لکن در اسلام وی اختلاف هست و هر گز در هیچ
روایات نیافتم که قبل از تحویل قبله بعضی نفر از زمره مسلمین بقتل رسیده پس
لفظ زهیر که او قتلوا گفته اگر محفوظ باشد پس احتمال دارد که بعضی نفر از اهل اسلام در غیر
جهاد عام کشته شده باشد لیکن آن مشهور نشده باشد و نام وی در ضبط نیامده
باشد از جهة انکه دران وقت اعتبار بتاریخ در نهایت قلت بود بعد ازین در
مغازی یافته شد یکمردی را که در اسلام او اختلاف است و نام او سوید پسر
صامت هست زیرا که ابن اسحاق ذکر کرده که سوید ملاقات کرد همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم در عقبه پیش از ملاقات جماعة انصار پس رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم نظر کرد باسلام را بر وی پس سوید گفت که بدرستی این قول
هر آئینه حسن هست و بعد ازان باز گشت بسوی مدینه مقدسه و در وقت بعاث
بضم با موحده تحتانیه و بعین مهمله و آخر وی ثاء مثلثه کشته شد و واقعه بعاث
قبل از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم واقع شده بود گفت ابن اسحاق
پس قوم او میگفت لقد قتل و هو مسلم پس بنا بر ین احتمال دارد که مراد از مقتول

و مات علی القبلة قبل ان تحول و قتلوا

همان مرد بود نه یا شد واحتمال دارد که مراد از قتل همان موت باشد لکن چون
آن مردها در راه خدای تعالی بکمال ریاضت وطاعت مرده اند پس ازان
جهة تعبیر ازان موت بقتل واقع شد فَلَمْ نَكْفُرْ پس نمیدانستیم مَا نَقُولُ فِيهِمْ
که چه گوئیم در حق آنها که آیا عبادت آنها که قبل از تحویل قبله کرده بودند ضایع
است یا ضایع نیست فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى پس نازل کرد خدای تعالی این
آیهٔ کریمه که فرموده وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ونیست خدای تعالی
تا که ضایع کند نماز شما را که قبل از تحویل قبله بجانب بیت المقدس خوانده بودید
واگر گفته شود که سیاق کلام حضرت براء رضی الله عنه آن بود که گفته می شد ایمانهم
بلفظ غیبت پس سبب عدول ازان بسوی خطاب چیست جواب آنکه مقصود
ازین کلام تعمیم حکم ازبرای جمیع امت باشد خواه زنده باشند خواه مرده خواه
حاضر باشند خواه غائب لیکن احیا را خطاب کرد بنا بر تغلیب احیا حاضرین
بر ماسوای آنها وتغلیب بسیار در کلام عرب می آید نکته درین حدیث
مبارک فوائد عجیبه وفرائد غریبه اند اول آنکه صلوة ازایمان است ومندرج در ایقان است
دویم آنکه نزول آینده بر اقارب قبل از نزول بر اجانب مستحب وافضل است
سیوم آنکه آوردن تغییر بعضی احکام ازبرای رعایت مصلحت جا
است چهارم بیان شرافت رسول مختار وکرامت آن در بارگاه پروردگار
است که حق ذوالجلال قبل از سوال رسول باکمال را محبوب ومطلوب
عطا میکرد پنجم آنکه اصحاب کرام حرص تمام بر دین واسلام
وکمال شفقت ومرحمت بر برادران خود داشتند چنانچه نظیر این مسئله
ازبرای آن جماعه در تحریم خمر واقع شده چنانچه آن نیز از حدیث
حضرت براء صحیح شده پس نازل شد قول حق سبحانه جل شانه لیس علی
الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا تا قول پروردگار جل ش
والله یحب المحسنین وقول پروردگار جل شانه که فرموده انا لا نضیع اجر
من احسن عملا وازبرای ملاحظه همین معنی دقیق مصنف رحمة الله علیه
تعقیب کرد این باب را باب حسن اسلام المرء وبسیاری علما ازین

نکته غافل اند ششم آنکه دوستی انتقال از یک حال بحالی که اعلی و اکمل
از اول باشد قادح در رضا نیست بلکه نزد اهل حق مطلوب و محبوب است هفتم آنکه
نسخ در احکام شرعیه بقرآن و احادیث نبویه جائز است هشتم نسخ در
حق مکلف قبل از تبلیغ ناسخ ثابت نمی شود زیرا که اهل آن مسجد بعد از
نسخ بعضی نماز خود را پیش از رسیدن خبر نسخ بسوی بیت المقدس ادا
نمودند و آن صحیح شد و نهم آنکه ادای یک نماز بدو جهت روا است اما
بشرطی که هر دو مستند بسوی دلیل باشد مثلا شخصی به تحری و اجتهاد در
نماز متوجه بیک جهت شد بعد ازان در میان نماز اجتهاد دوی متغیر بدیگر جهت
شد پس لازم است که در همان نماز بهمان جهت دیگر متوجه شود تا بگذرد
اگر در چهار رکعات اجتهاد وی بچهار جهات متغیر شد پس لازم است
بران شخص که در هر چهار رکعات متوجه بچهار جهات گردد و دهم بیان
شرافت کعبه بر سائر اماکن متبرکه است و بعضی علما باین حدیث مبارک
استدلال کرده اند بر انکه قبول خبر واحد در حق عمل واجب است
لکن این استدلال ضعیف است زیرا که اصحاب کرام بمجرد خبر آن
یک مرد نگریدند بلکه از دیگر قرائن نیز معلوم کردند که قبله محول
شده و آنها را بتحویل قبله قطع و جزم حاصل شده از جهة آنکه آنها قبل
ازین متوقع بودند که تحویل قبله بجزم و یقین خواهد شد زیرا که رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم توجه بسیار بدرگاه پروردگار داشت و آن جماعه
کرام جزم تام داشتند که حق سبحانه بل شانه توجه رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم را ضائع نمیکرداند **فائده** علما اختلاف کردند که استقبال
بیت المقدس بقرآن ثابت بود یا بسنت لکن صحیح آنست که آن استقبال
بسنت ثابت شده پس بنا بر ین فائده جلیله حاصل شد و وجه
آنست که نسخ سنت بقرآن جائز است این بطال گفته که آیه مذکوره
قاطع ترین دلیلهاست که مذهب جهمیه و مرجیه را باطل میکرداند زیرا که
آن هر دو فرقه گفته اند که اعمال باسم ایمان نام کرده نمی شوند

ودرین آیه کریمه بر سبیل صراحت تسمیهٔ اعمال بایمان شد باب
حسن اسلام و ما یتبع باب هست در بیان نیکوی اسلام مرد و حسن مجاورت بنابر
اضافت باب بسوی وی قال مالک گفته هست عالم جن و انس امام مالک
بن انس و این تعلیق هست بلفظ جازم از امام عالم محب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه زیرا که امام بخاری عصر امام مالک را هرگز نیافته و این منقطع نیست
زیرا که وی موصول هست از جهات دیگر که صحیح اند لکن امام بخاری ذکر آن از سبب
کمال شهرت نکرد و چگونه این سخن برین وجه نباشد و حال آنکه عادت امام
بخاری معلوم شده که آن در باب حدیث کمال احتیاط میکند و هرگز جزم نمیکند
مگر بثبوت یا ثبوت و اگر گفته شود که مثل این حدیث را در اصطلاح محدثین منقطع
میگویند یا متصل جواب آنکه منقطع گویند از جهة آنکه اسناد وی متصل نیست
لکن حکم وی حکم متصل هست در صحت و احتجاج بآن از جهة آنکه عادت بخاری
معلوم شده که در باب حدیث کمال احتیاط میکند و اگر گفته شود که مثل این حدیث
مرسل هست پا نه جواب آنکه این مبنی بر اختلاف اصطلاح هست پس اهل حدیث
مرسل را بمعنی منقطع تفسیر میکنند پس نزد آنها البته منقطع هست و اما اهل اصول
میگویند که مرسل عبارت هست از قول تابعی که گوید قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم و بعضی از انها گفته اند قول لعل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برین
تقدیر البته آن مرسل نیست این بطال گفته که حذف کرد امام محمد بخاری رحمه الله
بعضی را از اسناد این حدیث مبارک و آن مشهور از امام مالک در غیر موطا
باین عبارت هست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم الکافر فحسن اسلامه
کتب الله له کل حسنة کان زلفها وکان عمله بعد الحسنة بعشر امثالها الی سبعمائة
ضعف والسیئة بمثلها الا ان یتجاوز الله عنها و این را دارقطنی از نه طرق روایت
کرده و ثابت کرده پس وی صحیح هست اگرچه امام بخاری رحمة الله علیه در
دیگر موضع ازین کتاب مبارک وصل کرده اخبرنی زید بن اسلم که خبر داد مرا
تنها زید پسر اسلم بر صیغهٔ تفضیل از سلامة هست و وی ابو اسامه قرشی مکی
تابعی مولای حضرت عمر بن الخطاب هست ان عطاء بن یسار اخبره بدرستی

عطار پسر سیار بفتح یا مشناة تحتانیه و سین مهمله خرد اد او راوی ابو محمد مدنی مولای ام المؤمنین حضرت بی بی میمونه است و ذکر احوال هر دو در باب کفران العشیر گذشته اَنَّ اَبَا سَعِیْدِ الْخُدْرِیَّ اَخْبَرَهٗ بدرستی حضرت ابو سعید خدری خبر داد او را اَنَّهٗ سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ بدرستی آن شنیده است رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود و اگر گفته شود که عدول از صیغهٔ ماضی بسوی صیغهٔ مضارع در یقول از چه سبب واقع شده است با وجود آنکه این قضیه ماضیه است و ایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی است جواب آنکه غرض در عدول استحضار قضیهٔ ماضیه است گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع است و قصد وی اطلاع مردم است بر سبیل تاکید و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه واقع شده که فرموده اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ از جهة آنکه فکان نفر مود اِذَا اَسْلَمَ الْعَبْدُ وقتی که اسلام آرد بنده از بندگان حق سبحانه جل شانه و اعتقاد بخدا و رسول خدا اختیار و قبول نمود و این حکم عام است در حق مرد و زن لکن تخصیص مرد از جهة شرافت و تغلیب است فَحَسُنَ اِسْلَامُهٗ پس نیک کرد اسلام او با عتقاد و اخلاص او یعنی در اسلام داخل شد بحسب ظاهر و باطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام و دین آنچه لیست که آمده در حدیث جبرئیل امین در تفسیر احسان که سید مرسلان فرموده اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ یَرَاکَ یعنی مراد کمال متابعت در اخلاص حق سبحانه جل شانه بطاعت و قربت و نهایت مراقبه از برای آن نماید و نووی گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آرد بر وجهی که محقق و بریئ از شرک باشد و قول او یکفر الله است و حسن بضم سین مهمله است و صحیح همین است و احتمال دارد که بفتح سین مهمله مهمله شده از باب تفعیل ماخوذ از تحسین باشد و درین هنگام اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد و معنی آنکه پس نیک گرداند آمرزد بر وجه ابلغ و اکمل اسلام خود را یُکَفِّرُ اللّٰهُ عَنْهُ کفارت میکند خدای تعالی و ستر مینماید از آن بنده و یکفر بتشدید فا و ضم را مهمله است زیرا که کلمهٔ اذا اگرچه از

جمله دوات شرط است لکن جواب را جزم نمیدهد و جواب بر صیغهٔ مضارع آورد با وجود آنکه شرط بر صیغهٔ ماضی بود زیرا که آن ماضی نیز بسبب کلمهٔ اذا بمعنی مستقبل است و در روایت بزار کفر الله بصیغهٔ ماضی آمده پس هر دو از شرط و جزا موافق شدند کُلُّ سَیِّئَةٍ هر بدی و گناه را کانَ زَلَفَها که بود آن بنده که پیش کرده بود آن بنده آن گناه را یا آنکه کسب کرده بود قبل ازین آن بنده آن گناه را و زلفها بتشدید لام است و صاحب مشارق بتخفیف لام ضبط کرده و امام بخاری رحمة الله علیه در روایت خود کتابت حسناتی که مقدم از اسلام بودند ساقط کرده و در جمیع روایات دیگر ثابت شده پس بعضی علما گفته اند که مصنف عمداً و قصداً وی را ساقط کرده است زیرا که آن مخالف قواعد و مناقض عقاید است و ماذری گفته که تقرب هرگز از کافر صحیح نیست و آن کافر شتاب نمی شود بر عمل صالح که در حال کفر و شرک مباشرت کرده باشد زیرا که از شرط تقرب عرفان و ایمان است و کافر اهل از برای آن نیست و قاضی عیاض نیز قول او را ثابت کرده و تائید داده و امام نووی این قول را ضعیف کرده و گفته که مذهب محققین و متقین آن است که کافر چون کسب کند افعال جمیله را چنانچه صدقه و صله رحم باشد پستر آن کافر اسلام آورد و بر اسلام وفات یافت البته ثواب آن افعال جمیله نوشته می شود از برای وی بلکه بعضی از علما اجماع درین باب نقل کرده اند و ما بودن این قول مخالف از برای قواعد پس ممنوع است از جهة آنکه کافر در شرع شریف بعضی از افعال کافر در دنیا معتد به میباشند چنانچه کفارة ظهار که هرگز لازم نیست اعاده آن بعد از اسلام بلکه همان کفارت که در حالت کفر ادا کرده است کافی است انتهی کلامه لکن حق آنست که لازم نمی آید از نوشتن ثواب از برای آمرد در حال اسلام بنا بر تفضل و اکرام از جناب ایزد علام که آن ثواب جزاء عمل او باشد که در حالت کفر از وی صادر شده باشد و آن عمل عند الله مقبول باشد و حدیث مبارک متضمن از برای کتابت ثواب است نه از برای قبول اعمال و ایضاً احتمال دارد که قبول اعمال معلق باسلام آن کافر باشد پس حاصل آن شد که اعمال کافر که

در حالت کفر از و صدور یافته باشد بدرجهٔ قبول میرسند بشرطی که بعد ازین اسلام آرد و اگر نه اینچنین باشد پس آن اعمال مردود ند و جزم کرده است ابراهیم حربی و ابن بطال و جز آنها از قدماء و ابن منیر و قرطبی از متاخرین بانچه که جزم کرده است امام نووی ابن منیر گفته که مخالف از برای قواعد اسلام آنست که از برای اعمال صالحه ثواب در حالت کفر نوشته شود اما اگر خدای تعالی بطریق تفضل و انعام بعد از تشرف باسلام ثواب آن اعمال که از ان شخص در حالت کفر صادر شده اند عطا نماید و ملائکه کرام را امر بکتابت ثواب آن نماید پس هیچ مانعی ازان نیست چنانچه برهان مسلم اگر از ابتداء تفضل و اکرام نماید در حالتی که هیچ عملی از اعمال صالحه صدور از وی نیافته باشد پس هیچ کس وی را مانع نمیست و چنانچه حق سبحانه جل شانه بر کسی که در زمان حال عاجز از عمل شده باشد تفضل و عطاء نماید ثواب آن اعمال صالحه که در حالت قدرت باختیار و قوت آنها از آن شخص مباشرت میکرد پس هر گاه که جائز شد کتابت ثواب عمل که صادر نشده باشد و شرائط آن بالکل متحقق نشده باشد ابن بطال گفته از برای خدا ثابت است آنکه تفضل بر بندهای خود نماید و هیچکس را بروی مجال اعتراض نیست و تحقیقات درین مقام بسیار چنانچه از تفاسیر معلوم می شوند وکان بعد ذلك القصاص و میباشد مجازات و مکافات بعد از حسن اسلام که راس طاعات است و قصاص بکسر قاف عبارت از مقابله شئ باشئ دیگر است دوی مرفوع است بنا بر انکه وی اسم ان برای کان است و بعد ذلك خبر مقدم از برای وی است و جائز است که لفظ کان تامه باشد و قصاص فاعل از برای وی باشد و سیاق کلام اگرچه مستدعی بود که لفظ مضارع آورده شود لکن رسول علیه الصلوة و السلام

وکان بصیغة ماضی یاد فرمود تا دلالت کند بر انکه این سخن متحقق الوقوع است گویا
در سابق زمان واقع شده چنانچه ازبرای همین نکته لطیفه حق تعالی در کلام خود
در بسیار مواضع تعبیر از مستقبل بصیغه ماضی کرده چنانچه فرموده ونادی اصحاب
الجنة ونادی اصحاب الاعراف ونادی اصحاب النار وجزآن الحسنة بعشر
امثالها که هر نیکی جزا داده می شود به چندان خود والحسنة مبتداء است وبعشر خبر
وی واین جمله مستینافیه است که واقع شده است جواب ازبرای سائل که
آن سوال از ماقبل این کلام ناشی شده گویا سوال کرد که قصاص ومجازات
بعد ازین چگونه است جواب داد که هریک از حسنات مجازات ومکافات
کرده میشود به چندان خود الی سبعمائة ضعف تا هفت صد وچند واین
متعلق بمقدر است وتقدیر کلام چنان است که منتهیة الی سبعمائة ضعف
ومنتهیة حال از ضمیری است که مستتر در بعشر است واین سخن ماخوذ است از
قول حق سبحانه جل شانه که فرموده مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم ماوردی حکایت کرده که بعضی از علماء ورهطی از فضلاء
بظاهر این حدیث مبارک تمسک نمودند وگفتند که تضعیف از هفت صد تجاوز
نمیکند ووارد می شود بر ان جماعه ورد میکند قول آنهارا قول حق سبحانه جل شانه که
فرموده والله یضاعف لمن یشاء لکن بعضی از محققین گفتند که آیه کریمه محتمل از برای
دو امر است اول آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند آن مضاعف
را یعنی دوچند میکند ان دوچند شده را باین وجه که میکرداند آن مضاعفه را بمقصد
ثانی آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند بمقصد را باینکه زیاده
میکند بران بمقصد از فضل وکرم خود وآیه کریمه بر احتمال ثانی رد ازبرای آن قول می
شود نه بر احتمال اول ومصرح در رد آن قول حدیث ابن عباس است که مصرح رحمه الله
علیه در کتاب رقائق آورده که لفظ آن چنان است کتب الله له عشر حسنات الی
سبع مائة ضعف الی اضعاف کثیرة والسیئة بمثلها وهر بدی وگناه نوشته میشود
وجزاء داده می شود بهم چند ومانند خود یعنی در گناه تضعیف هرگز نیست بلکه بمقابله

یک آنرا و یک مواخذه و یک عذاب الا شاء الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه تجاوز
نماید و عفو کند خدای تعالی ازان بدی پس درین وقت یک عذاب نیز نخواهد
بود و در بعضی کتب الا ان یعفو الله و هو الغفور وارد شده لکن حکم مذکور ثابت
در عزم نیست از جهة آنکه رسول علیه السلام فرمود و من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له واحدة
و من عملها کتبت له عشرة پس درین حدیث مبارک یا مراد افعال جوارح
است چنانچه متبادر است یا عزم مخصوص است بحدیث مذکور فرموده اند من هم
و اگر گفته شود که برین تقدیر لازم می آید که درمیان عزم حسنه و عزم سیئه هیچ فرق
نباشد جواب آنکه در عدم فرق هیچ محال نیست بلکه رسول مقبول صلے
الله علیه وسلم که فرموده الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی مؤید عدم فرق است
و بعضی گفته اند که فرق درمیان دو عزم آنست که بعزم حسنه ثواب همان حسنه
می شود و بعزم سیئه عقوبت آن سیئه نوشته نمی شود بلکه عقوبت عزم آن
سیئه مثلاً اگر عزم نماز یا صدقه کرد ثواب همان نماز یا صدقه نوشته می شود و اگر
عزم زنا یا شرب خمر و تفصیل این مسئله در مقام خود خواهد شاء الله تعالی **فائده**
درین حدیث مبارک رد است بر فرقه خوارج که بر مرتکب کبیره حکم بکفر میکنند
و ایضا رد است بر فرقه مرجیه و معتزله که قطع و یقین کردند بعقاب صاحب کبیره
و قتی که بغیر از توبه بمیرد و عفو را جائز نمی دانند و گفته اند که مرتکب کبیره و قتی که
قبل از توبه بمرد پس مخلد فی النار خواهد بود حاصل آنکه اول این حدیث مبارک
رد میکند بر کسی که قائل بزیادت و نقصان ایمان نیست زیرا که حسن باعتبار
درجات مختلف و متفاوت می شود و آخر این حدیث مبارک رد میکند بر فرقه
خوارج و معتزله و ایضا حدیث مبارک دلالت میکند که فضل و رحمت حق سبحانه و تعالی
شامل در حق بندگان غالب بر قهر و سخط است چنانچه حدیث قدسی وارد شده که
سبقت رحمتی غضبی و از همین جا بهشت بهشت عدد و دوزخ بهفت قرار داده
شد و الله تعالی اعلم **حدثنا اسحاق بن منصور** پسر بهرام بفتح باء موحده
تحتانیه و کنیت او ابو یعقوب دوی کوسیج از اهل مرو بود که اول سکونت
درنیشاپور کرد بعد ازان انتقال بحجاز و عراق و شام کرد و دوی یکی از امامان

الا ان یتجاوز الله عنها حدثنا اسحاق بن منصور
نزد پس عقوبت عزم در ذمه آن عزم می شود و نوشته میشود نه عقوبت زنا و یا شرب خمر

اهل حدیث است و در سال دو صد و پنجاه و یک به نیشاپور وفات یافت
قَالَ اَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ پسر همام پسر نافع که ابو بکر حمیری بکسر حا و اهمله و سکون
میم و فتح یا و شناة تحتانیه منسوب بسوی حمیر پسر سبا پسر یشجب پسر یعرب است
و وی مولای هم یمانی صنعانی است و وی شیخ سفیان است معمر گفته
که عبد الرزاق بن همام نخلیق ان یضرب الیه اکباد الابل احمد بن صالح گفته
که از احمد بن حنبل پرسیدم و گفتم آیا دیدی هیچکسی را که خوشتر در صورت
و سیرت از عبد الرزاق پسر همام باشد پس گفت هرگز مثل وی ندیدیم
امام بخاری رحمة الله علیه گفته که وی در سال دو صد و یازده در بقعهٔ یمن
وفات یافت و از وی روایت کرده است حدیث مبارک جماعه کثیره و غیره
قَالَ اَنَا مَعْمَرٌ بفتح هر دو میم که در میان آنها عین مهمله ساکنه فاصله واقع
شده و وی ابو عروه بصری که در میان سکونت داشت و ذکر وی در اول
کتاب گذشته عَنْ هَمَّامٍ بفتح ها و تشدید میم وی ابو عقبه پسر منبه
پسر کامل یمانی صنعائی ذمار بکسر ذال معجمه منسوب بسوی ذمار که قریه
است در میان برد و منزل از صنعاء ابناوی که منسوب بسوی ابناء است
و ابناء قوم از اولاد فرس در میان است و آن قومی است که فرستاده
بود آنها را با دشاه کسری بهراه سیف پسر ذی یزن بسوی ملک حبشه
در میان از برای جنگ و قتال پس غالب شدند بر حبشه و اقامت کردند
در میان و در همانجا ماندند و وطن گرفتند و ابناوی بفتح همزه پس از ان
نون و بعد از الف واو است و همام برادر کلان از وهب بن منبه است
و در سال یک صد و سی و یک بصنعاء وفات یافت عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم اِذَا اَحْسَنَ اَحَدُکُمْ اِسْلَامَهُ وقتی که نیک کند یکی از شما اسلام
اسلام و انقیاد خود را و در روایت مسلم از عبد الرزاق آمده اذا احسن اسلام
احدکم گویا این روایت بحسب معنی است زیرا که این لازم از برای اول است
و این خطاب اگرچه بحسب ظاهر از برای حاضرین است لکن حکم آن عام از برای

حاضران و غائبان باجماع علماء است لیکن در کیفیت تناول اختلاف است
که آن بحقیقة لغویه یا بحقیقة شرعیه یا بر حقیقة عرفیه یا بر سبیل مجاز است فکل
حسنة پس هر نیکی و این کلام اشارت است بآنکه الف و لام در قول رسول
علیه السلام که در حدیث سابق بلفظ فائق فرمودند الحسنة بعشر امثالها از برای
استغراق است چنانچه در ترجمه تقریر نمودیم یغفلها کار کند یکی از شما آن حسنه را
و این لفظ دلیل واضح و برهان لائح است بر انکه مراد از حسنه در حدیث
سابق حسنه معمول است نه حسنه منویه زیرا که بمجرد عزم و قصد حسنه بدان
چند ان خود نوشته نمی شود و این موافق است از برای انکه قول از اهل
اصول مقرر کرده اند که مطلق و مقید وقتی که وارد شوند در حکم واحد که در حادثه واحده
باشد البته مطلق محمول بر همان مقید میباشد و این باتفاق علماء حنفیه
و شافعیه است تکتب له نوشته کرده میشود از برای آن یکی و این
قول دلالت میکند بر انکه قول رسول علیه السلام در حدیث سابق که فرموده
بعشر امثالها متعلق به تکتب است بعشر امثالها بده چندان خود الی سبعمائة
ضعف در حالی که منتهی شود آن نیکی بسوی هفت صد و چند و کل سیئة یعملها
یکتب له بمثلها و هر بدی و گناه که کار کند یکی از شما آن بدی و گناه را
البته نوشته می شود آن بدی برای آن یکی بمانند خود و این قول دلالت میکند
بر انکه سیئه را بدون عمل هرگز اعتداد نیست و تحقیق این کلام از حدیث
مقدم حاصل می شود و درین حدیث مبارک استثناء ذکر نشد لکن آن بقرینه
حدیث سابق مراد است چنانچه از قاعدهٔ اصول که الحال ذکر کردیم معلوم میشود
و امام مسلم در روایت خود زیاده کرده حتی یلقی الله عز وجل و بعضی از علماء محققین
گفته که درین حدیث مبارک اسلام بحسن موصوف شد و حسن شئ زاید بر ماهیت الشئ
میباشد پس محقق شد که آن حسن در اعمال است و اما نفس اعتقاد پس هرگز قبول نمیکند زیادت
را و الله تعالی اعلم **باب** احب الدین الی الله ادومه باب است در بیان آنکه
محبوب ترین دین و آئین بسوی خدای معین همیشه ترین آن دین است و مراد
مدام ازین باب استدلال است بر انکه ایمان اطلاق بر اعمال می شود زیرا که

مراد از دین عمل است و دین حنیفی متحد با اسلام است و اسلام مرادف از برای ایمان
است پس مقصود مصنف باین قدر صحیح شد و مناسبت این باب از
برای ماقبل خود آنست که رسول علیه السلام درین حدیث مبارک فرمود علیکم
بما تطیقون و قبل ازین مقدم ذکر کرد که حسن اسلام باعمال صالحه است پس درین
باب تنبیه کرد که مجاهده نفس تا بحد مغالبه مطلوب نیست و بعضی ازین معنی
در باب الدین یسر نیز گذشته است و درین باب چیزیست که در همان باب نیست
چنانچه واضح میکنم ان شاء الله تعالی و اگر گفته شود که دوام قابل از برای تقلیل نیست زیرا که
آن عبارت از شمول ازمنه و اوقات است پس معنی لفظ ادوم چیست جواب
آنکه مراد از دوام دوام عرفی است نه حقیقی و آن قابل است از برای کثرت و قلت
و محبت خدا مر دین را عبارت از اراده رسانیدن ثواب بران دین است حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وی ابوموسی بصری که معروف بزمن است و ذکر وی در باب
من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قَالَ أَنَا يَحْيَى که آن یحیی پسر سعید قطان است
عَنْ هِشَامٍ بکسر ها و تخفیف شین معجمه وی پسر عروه ابوالمنذر مدنی تابعی است
که در سال یکصد و چهل و شش ببغداد وفات یافت و در مقبره خیزران مدفون
شد قَالَ أَنَا أَبِي هشام گفت خبر داد مرا پدر من که عروه پسر زبیر است و وی ابو
عبدالله مدنی تابعی جلیل القدر و جلیل الاثر است و آن یکی از فقهای سبعه است که
در مدینه مقدسه بودند و احوال وی در ابتدای کتاب ذکر شده عَنْ عَائِشَةَ از حضرت
عایشه صدیقه که مادر مؤمنان و خاله وی است و نام مادر عروه اسماء بود و والد
وی حضرت زبیر بود و جد وی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و احوال حضرت
خاتون صالحه حضرت عائشه در حدیث دویم ازین کتاب گذشته أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم درآمد بر
حضرت عائشه وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ و نزد وی زنی بود و نام آن زن حولاء بحاء مهمله
و مد و نون ساکن احول دختر تویت بدو تاء مثناة فوقانیه بر صیغه مصغر پسر حبیب بفتح
احاء مهمله پسر اسعد پسر عبدالعزی از کروه ام المومنین حضرت خدیجه کبری بود
قَالَ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این کلام بر سبیل استیناف جواب از سوال

مقدار واقع شده باشد یا سالی پرسیده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که
داخل شد از زن مبارک چه گفت و در بعضی روایات نقال لفظاً واقع شده
و آن ظاهر است من هدیه کیست این زن قالت گفت آن خاتون صالحه
حضرت عایشه فلانه که این زن فلانه زن است کنایت کرد از حولاء هدیه
و عبد الرزاق در روایت معمر از هشام زیاده کرده است حسنة الهیئة تذکر و
یاد کرد حضرت عائشه صدیقه و تذکر بفتح تاء مثناه فوقانیه است و فاعل روی
ضمیر است که راجع بسوی حضرت عائشه است و در بعضی روایات یذکر بضم یاء
مثناة تحتانیه بر صیغه مجهول آمده و بر این تقدیر من صلوتها مفعول از برای وی است
من صلوتها از نماز آن زن یعنی حضرت عائشه نزد رسول مقبول یاد کرد و بیان
کرد که آن زن نماز بسیار میخواند و ادا مینماید و در بعضی روایات آمده لاتنام
باللیل و در بعضی روایات وزعموا انها لاتنام باللیل آمده و این دلالت میکند
بر آنکه این سخن را حضرت عائشه صدیقه از غیر خود نقل کرد و اگر گفته شود که در حدیث
باب از روایت هشام چنان ذکر کرد که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حضرت
عائشه در آمد و نزد وی آن زن حاضر بود و در روایت زهری آمده که حولاء
گذشت بحضرت عائشه رضی الله عنها پس توفیق هر دو روایت چگونه خواهد بود
یا باین وجه باشد که آن زن ماژه غیر از حولاء باشد و آن نیز از بنی اسد باشد
یا آن زن ماژه همان حولاء هدیه باشد لکن قصه وی متعدد و متکرر شده باشد
جواب آنکه زن یکی است و قصه یکی است چنانچه از روایت محمد بن اسحاق
معلوم می شود که وی در همین حدیث مبارک آورده است مرت برسول الله
صلی الله علیه وسلم الحولاء بنت تویت پس وجه توفیق آنست که آن حولاء در
اول حال نزد حضرت عائشه بود پس هر گاه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حضرت
عائشه در آمد ایستاد آن حولاء چنانچه در روایت آینده که از حماد پسر سلمه است می
آید پس هر گاه آن زن ایستاد از برای آنکه بیرون آید پس آن زن در وقت ذهاب
در رفتار خود بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم گذشت تثنیه ابن منیر گفته که حضرت
عائشه مامون بود که از سبب مدح در حال مواجهه آن زن البته در فتنه واقع

قوله ذکر یذکر ذکرا من باب نصر ینصر ضد نسی ینسی نسیانا من باب علم یعلم
قوله فی حال مواجهة آن زن ای فی حال کون آن زن بحیث یواجه وجه عائشة

نخواهد شد لهذا او را رو برو مدح کرد لکن در روایت حماد پسر سلمه در همین
حدیث مبارک از هشام آنچنان وارد شده است که دلالت میکند بر انکه حضرت
عایشه این سخن را هرگز یاد نکرد مگر بعد از انکه آن زن بیرون شد و غائب شد و لفظ
وی چنان است کانت عندی امرة فلما قامت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من هذه یا عائشة قلت یا رسول الله هذه فلانة وهی اعبد اهل المدینة بعد ازان ذکر
کرد تمام حدیث مبارک را قال فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مه باز ایست ای
عایشه و جان خود را نگهدار ازین سخن جوهری گفته که مه کلمه ایست که مبنی بر سکون است
و آن اسم بمعنی فعل است که آن اکفف است گفته میشود مهمهة وقتی که تو وی را زجر
کنی از یک چیزی و دار وردی گفته که اصل این کلمه ما هذا است و این لفظ انکار است
لکن بعضی حروف ازان اصل طرح کردند و گفتند مه پس دو کلمه را یک کلمه گردانیدند
و بعد ازین احتمال دارد که این زجر از برای حضرت عایشه صدیقه باشد و مقصود از کلام
نهی و منع آن باشد از انچه یاد کرد از مدح آن زن بکثرت ریاضت و عبادت و احتمال
دارد که مراد از نهی ازان فعل باشد چنانچه بعضی از امامان دین بهمین احتمال بر سبیل یقین
اخذ نمودند و گفته اند که صلوة خواندن در تمام شب مکروه است چنانچه در جای خود
خواهد آمد انشاء الله تعالی علیکم بما تطیقون لازم گیرید شما بآنچیزی که طاقت
دارید آن چیز را و مراد انست که لازم گیرید آن اعمال را که طاقت مداومت و مواظبت
بر انها داشته باشید و علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا و حق در عبارت آن بود
که علیکن میگفت زیرا که خطاب درین کلام همراه نساء بود لیکن حکم را تعمیم نمود و از
جهة شرافت تغلیب داد ذکور را بر اناث و این کلام با عتبار منطوق تقاضا
میکند از برای هر با قتصاد و توسیط که مغائر است برای افراط و تفریط است تا طاقت
عباد بر مواظبت آن میسر گردد و با عتبار مفهوم تقاضا میکند نهی را از تکلیف ما لا یطاق
قاضی عیاض گفته که این نهی احتمال دارد که خاص به نماز تمام شب باشد و احتمال
دارد که عام باشد برای جمیع اعمال شرعیه باشد فوالله پس سوگند است مر انجناب
را تعالی و درین کلام دلالت است که سوگند خوردن بغیر طلب روا است بلکه مستحب
است وقتیکه آن سوگند از برای تفخیم و تعظیم امری از امور دین باشد یا تیز

کردن بران امر باشد یا از برای تنفیر از محذور باشد چنانچه در کتب فقه مذکور است
لَا یَمَلُّ اللّٰهُ حَتّٰی تَمَلُّوا که ملال نمیکند خدای تعالی تا آنکه ملال کنید شما ویَمل و تملوا بفتح
میم در هر دو جا است ویَمل بیاء مثناة تحتانیه و تملوا بتاء مثناة فوقانیه و ملال در
حقیقت بمعنی استثقال نفس از یک شئ و تنفر از ان شئ بعد از محبت آن شئ است
لکن علماء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که مراد از ملال خدای تعالی ترک ثواب
بر عمل است و مراد از ملال فحاطبین ترک عمل است و این مجاز از قبیل اطلاق اسم بر
مسبب است زیرا که ملال از شی سبب ترک آن شئ است پس معنی کلام آن
شد که حق سبحانه جل شانه از کمال رافت و مرحمت ثواب عمل را ترک نمیکند
تا آنکه شما ترک عمل نمائید و هروی گفته که معنی آنست که خدای تعالی قطع نمیکند فضل
و نوال را تا آنکه شما ملال در سوال نمائید و بعضی گفته اند که از عدم اعطاء ثواب بر اعمال
تعبیر بلفظ ملال بر سبیل مزاوجه و مشاکلة نمودند چنانچه در قول حق سبحانه جل
شانه وَجَزٰٓؤُا سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا بطریق مشاکلة جزاء سیئه ربسیئه تعبیر نموده شد و مانند
این در کلام عرب و فصحاء بسیار واقع می شود و بعضی گفته اند که معنی کلام آنست
که متناهی نمیشود حق الهی بر شما تا آنکه متناهی کرد جهد و طاقت شما قبل ازان
پس تکلیف نکنید از اعمال و افعال مگر بآنچه ی طاقت شما باشد پس از انتهاء
کنایت کرده شد ملال از جهت آنکه هر کس که قوت وی متناهی میشود
و از فعل عاجز می شود البته آن فعل را ملال کرده ترک مینماید و این
تمام تحقیق که ذکر کردیم مبنی بران است که کلمهٔ حتی در حقیقت خود باشد
که آن انتهاء غایت است و بعضی علماء بسوی تاویل آن کلمه میل کرده اند
پس بعضی گفته اند که آن کلمه بمعنی اذا است پس معنی آن باشد که خدای
تعالی ملال نمیکند وقتی که شما ملال کنید و این مثل قول بلیغ است که
گوید لا ینقطع حتی ینقطع خصومه زیرا که اگر آن خصم منقطع شود و قتی که
خصوم آن منقطع شوند پس ویرا هیچ فضیلتی و زیادتی بر خصوم نشد
با وجود آنکه این کلام مستعمل از برای مزیت و زیادت آن کس
بر خصوم است پس معلوم شد که کلمهٔ حتی بمعنی اذا است و ازوردی

گفته که حتی درین مقام بمعنی واو است پس تقدیر کلام آن شد که لا یمل و تملّون
پس نفی کرد ملال را از ایزد متعال که صاحب فضل و نوال است و ثابت کردانید ملال
را از برای مخاطبین که جمیع مکلفین اند و بعضی گفته اند که حتی بمعنی حین است لکن تاویل
اول انیق و اجری بر قواعد است وکان احب الدین الیه ما دووم است محبوب
ترین دین و ما این بسوی خدای معین و ما داوم علیه صاحبه آنچیزی که مداومت
و مواظبت نماید بران چیز صاحب آن دین لکن مراد از مداومت مواظبت عرفی
است از جهة آنکه مداومت حقیقی که عبارت از شمول جمیع ازمنه و اوقات است
از بشر محال و ممتنع است امام نووی گفته که قلیل از طاعت و قربت بسبب دوام
و مواظبت بر کثیر منقطع اضعاف مضاعفه زائد می شود ابن جوزی گفته که عمل دایم
محبوب ایزد قائم از دو جهة شده اول آنکه تارک عمل بعد از دخول مانند تارک
و صل بعد از وصول است لهذا وعید تمام از رسول علیه السلام آمده در حق آنکسی
که حفظ کند آیتی از قرآن بعد ازان فراموش کند آن را از دل و جنان دوم آنکه
مداوم خیر و قربت ملازم از برای خدمت است و نیست آنکسی که ملازمت باب
در هر روز کند اگرچه در یکوقت باشد مانند آنکسی که یک روز کامل ملازمت باب
نماید بعد ازان منقطع گردد و در روایت مسلم چنان آمده وان احب الدین الی الله
ما دووم علیه وان قل و مراد از دین دین حق است زیرا که نزد اطلاق متبادر همان
دین است و درین حدیث مبارک اشارت است بسوی قول حق سبحانه جل شانه
که فرموده و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها
حق رعایتها و حضرت ابن عمر رضی الله عنهما چون از عمل ضعیف می شد پشیمان می شد
بر تکرار و مراجعتی که بهمراه رسول علیه السلام در باب تخفیف کرده بود و میگفت لیتنی
قبلت رخصة رسول الله صلی الله علیه وسلم و هرگز قطع نمی شد از علی که التزام کرده
بود آن عمل را امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد بسیار است اول آنکه
اعمال باسم دین نام کرده می شوند دوم آنکه استعمال مجاز در کلام فصحاء و بلغاء
جائز است زیرا که اطلاق ملال بر ایزد متعال بر سبیل حقیقت محال است و دیگر
آنکه سوگند خوردن بی استحلاف جائز بلا کراهت است بی اختلاف وقتی که در دے

تفخیم و تعظیم امری از امور دین متین باشد یا تیز کردن بر طاعت و قوت تا تغیر
از امر محذور و ممنوع باشد و دیگر آنکه مداومت در عمل و طاعت دموئیت درزهد
و عبادت افضل و اکمل است اگرچه آن عمل اقل باشد و دیگر آنکه رسولی اکرم صلی الله علیه
وسلم کمال شفقت و مرحمت بر امت ضعیفهٔ خود داشت که بکمال عنایت آنها را رشد
و هدایت بسوی اسهل و ارفق میکرد تا آنها را موظبت بی مشقت بر همان عمل ممکن
و میسر باشد و نفس را نشاط کمال و حضور در اعمال بی شائبهٔ ملال حاصل گردد
از جهة آنکه دوام بر هر شاق محال و دشوار است **باب زیادة الایمان**
و نقصانه باب است در بیان افزون شدن ایمان و کم شدن آن و این مطلوب را
مصنف اراجهة تکرار نمود تا دلائل کثیره بر آن مطلوب معلوم شود و قول الله عز
و جل و باب است در بیان قول خدای تعالی که فرمود و زدناهم هدی
زیاده کردیم اصحاب کهف را در دی هدایت به ثبات و استقامت و شک
نیست که هدی عین ایمان یا مستلزم از برای آن است و بر هر تقدیر بر زیادت
وی زیادت ایمان حاصل شد و یزداد الذین امنوا ایمانا و زیاد گردد آن کسانی
را که ایمان آورده اند از روی ایمان یا زیاده کند عدت آن ملائکه عظام آنکسانی
را که ایمان آورده اند از روی ایمان و ازین هر دو آیة کریمه نقصان ایمان نیز بر سبیل
التزام و برهان معلوم شد از جهة آنکه مقرر است نزد طبایع سلیمه و عقول مستقیمه
که هر آنچیزی که قابل از برای زیادت است قابل نقصان نیز است و عکس این حکم نیز ثابت
است و اگر گفته شود که مصنف این هر دو آیه کریمه را در اول کتاب الایمان ذکر
فرمود پس وجه اعاده و تکرار چیست جواب آنکه اعاده آن دو آیه کریمه درین مقام
از برای توطیه آیهٔ ثالثه است تا معنی کمال بر وجه واضح در همان آیهٔ ثالثه معلوم گردد
زیرا که این هر دو آیه کریمه دلالت بر سبیل صراحت بر زیادت ایمان و هدایت میکنند
و بر سبیل التزام بر نقصان ایمان دلالت میکنند بخلاف آیهٔ ثالثه که دلالت بر کمال
میکند و کمال نص صریح در زیادت نیست بلکه مستلزم از برای نقص است پس پس
و استلزم نقص مستلزم از برای قبول زیادت است لهذا مصنف گفت فاذا ترک شیئا
من الکمال فهو ناقص و از جهة غایت همین نکته عجیبه و دقیقهٔ غریبه مصنف در اسلوب آیه

ثالثه عدول از اسلوب دو آیهٔ کریمه کرد که در اول و قول الله در اسلوب دو آیه
مبارکه گفت و در ثانی در اسلوب آیه کریمه ثالثه و قال گفت و باین تقریر رائق
و تحریر فائق مندفع شد اعتراض آن کسی که اعتراض بر مصنف کرده بآنکه در
قول حق سبحانه جل شانه اکملت لکم دینکم هرگز دلیل بر مقصود مصنف نیست
زیرا که اکراکمال بمعنی اظهار حجت بر مخالفین یا بمعنی اظهار اهل دین بر مشرکین
باشد پس این کلام درین هنگام تعلق بمقصود مصنف ندارد پس حجت
چگونه شود و اگر بمعنی اکمال فرائض باشد. پس لازم آید که ایمان قبل از
اکمال ناقص بود پس تر لازم آید که هر کسی که از اصحاب کرام قبل ازین زمان
وفات یافتند پس ایمان آنها ناقص باشد و این محال است زیرا که
ایمان همیشه تام بود و همین دفع اعتراض را واضح میکند جواب قاضی ابوبکر
بن عربی که گفته نقص امر نسبی است لکن بعضی از افراد آن نقصی است
که موجب ذم نمیشود و بعضی موجب ذم میکرد د و اول است که آن باختیار
باشد چنانچه کسی وظائف دین متین را دانسته ترک آنها نماید و ثانی
آن نقصی است که بغیر از اختیار باشد چنانچه کسی که نداند یا مکلف نشود
و این نوع از نقصان مذموم نیست بلکه محمود است از جهة آنکه دل او اطمینان
تام داشت بر انکه اگر در ایمان زیادت حاصل آید بے تانی و تامل قبول
آن می نماید و این شان اصحاب کرام است که قبل از نزول فرائض
وفات یافتند و محصل جواب آنکه نقص نیست آن جماعهٔ عظام صوری است
در تتبه کمال از برای آنها معنوی است وَقَالَ وفرمود رب معبود در کلام
محمود اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ امروز که روز عرفه حجة الوداع است کامل
کردم از برای شما ای جماعهٔ مسلمانان دین و آئین شما را فَاِذَا تَرَكَ شَيْئًا مِنَ
الْكَمَالِ فَهُوَ نَاقِصٌ پس وقتی که ترک کرد و کذاشت کسے چیزی را از کمال
ایمان پس آن کس ناقص است در ایمان یا آن ایمان او ناقص است حَدَّثَنَا
مُسْلِمٌ بلام مکسوره خفیفه دوی ابو عمرو پسر ابراهیم فراهیدی قصاب بصری
اکر کاه کاه مشهور بشحام است و فراهیدی بفتح فا و براء مهمله مکسوره و بهاء و یا

قال الله اليوم اكملت لكم دينكم فاذا ترك شيئا من الكمال فهو ناقص فهو ناقص مسلم

شناة تحتانیه ساکنه و بدال مهمله و ابن اثیر بذال معجمه گفته بطن از اقوادست
و ازهمینهاست خلیل پسر احمد نحوی و وی روایت کرده است حدیث را
از هفتاد زن و در سال دو صد و بیست و دو وفات یافت قال انا هشام
بکسر ها و تخفیف شین معجمه و وی ابو بکر پسر ابو عبد الله ربعی بفتح با
موحده تحتانیه بصری دستوائی بفتح دال مهمله و اسکان سین مهمله و بعد
ازان تاء مثناة فوقانیه مفتوحه و آخر آن همزه بلا نون است و بعضی دستبائی
بقصر و نون گویند منسوب بسوی دستوا که کوره از کورا هواز است یا
دیه است ابو داؤد طیالسی گفته که دستوائی امیر مؤمنان در باب حدیث
است امام احمد پسر حنبل گفته که وی ثقه است که هرگز از مثل وی سوال
کرده نمیشود و در سال یک صد و پنجاه و یک یا دو یا سه یا چهار وفات
یافت قال انا قتادة عن انس و احوال این هر دو در سابق گذشته
در رجال این اسناد همه بصری اند از جهة آنکه حضرت انس رضی الله عنه در آخر
عمر سکونت بصره داشت و وفات در همانجا یافت عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود یخرج من النار
بیرون می آید یا بیرون کرده می شود از آتش دوزخ و یخرج بفتح اول و ضم را
مهمله وارد شده و بعکس آن نیز مروی شده و قول اخر جوا تائید ثبات نمی
میکند من قال لا اله الا الله آنکسی که گفت یا آنکسی را که گفت لا اله الا الله یعنی نیست معبود
بحق بجز از ذات که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و در بعقول اشارتست بآنکه نطق
و اقرار بتوحید پروردگار شرط است و اگر گفته شود ذکر رسالت در کلمه مبارک نکرد
با وجود آنکه وی نیز ضرورست جواب آنکه مراد مجموع است و جزء اول علم از براے
تمامی کلمه شریفه شده چنانچه کسے گوید که من قل هو الله احد خواندم و مراد تمام سوره مبارکه باشد
و فی قلبه وزن شعیرة من خیر و حال آنکه در دل برابر یک دانه جو از نیکی باشد که آن ایمان است
چنانچه بدل لفظ خیر در بعضی روایات لفظ ایمان آمده زیرا که خیر در حقیقة آنچیزیست که بنده را بسوے خدا یعنی نزدیک
نماید و آن نیست بجز از ایمان و اگر گفته شود که وزن در غیر اجسام متصور نیست ایمان را تشبیه بجسم در اول
داده شد بعد ازان بعضی از خواص جسم بسوی آن مضاف کرده شد که آن وزن است

اقواد

قال انا هشام

قال انا قتادة

عن انس عن النبی

صلی الله علیه

وسلم قال

یخرج من النار

من قال لا اله

الا الله وفی قلبه

وزن شعیرة من

خیر

وشل این بادر عرف بلغاء استعاره بالکنایه می نامند وَیُخْرَجُ مِنَ النَّارِ دیرون
می آید از آتش دوزخ یا بیرون کرده میشود از ان آتش مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
آن کسی که گفت یا آن کسی را که گفت لا اله الا الله وَفِیْ قَلْبِهٖ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَیْرٍ
و حال آنکه در دل وی بمقدار یک دانه گندم از نیکی یعنی از ایمان باشد و مقتضای
این عبارت آنست که دانه گندم خورد از دانه جو است زیرا که رسول علیه السلام مقدم
کرد شعیره را بعد از این ذکر بره کرد بعد ازان ذره یاد کرد و چنانچه ذره از دانه گندم
خورد است پس از سیاق کلام لازم آمد که همچنان دانه گندم خورد از دانه جو باشد
وبره بضم باء موحده تحتانیه وتشدید راء مفتوحه ثابت شده وَیُخْرَجُ مِنَ النَّارِ
دیرون می آید یا بیرون کرده می شود از آتش دوزخ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ آنکسی
که گفت این کلمه شریفه یا آن کسی را که گفت این کلمه شریفه وَفِیْ قَلْبِهٖ وَزْنُ ذَرَّةٍ
مِنْ خَیْرٍ وحال آنکه در دل وی قدر ذره از نیکی یعنی از ایمان باشد و ذره بفتح
ذال معجمه وتشدید راء مهمله مفتوحه است و شعیره بضم شین معجمه وتخفیف راء مهمله مفتوحه
تصحیح کرده و شاید باعث بروی آنست که آن نیز از جمله حبوب است پس مناسب
شد شعیره و بره را و بر هر تقدیر وی عبارت از هبا و غبار است که در شعاع آفتاب
مثل سرهای سوزن می باشند و بعضی گویند که آن مورچه سرخ است که بسیار خورد
و ریزه میباشد و مراد از وی اقل و اصغر اشیاء موزون است و مروی است از حضرت
ابن عباس رضی الله عنه که گفته اذا وضعت کفک فی التراب ثم نفضتها فالساقط هو الذر
و گفته شده که چهار ذره برابر یک دانه خردل می شوند و مصنف در اواخر توحید از حضرت
انس حدیث مرفوع آورده ادخلوا الجنة من کان فی قلبه خردلة ثم من کان فی قلبه ادنی
شیء پس معنی ذره همین است ابن بطال گفته که مهلب گفته است ذره اقل موزونات است
و آن در حدیث مبارک تصدیق است که هرگز در وی هیچ نقص داخل نمی شود و آنچه
در شعیره و بره از زیادت بر ذره است پس آن زیادت در اعمال است که مکمل تصدیق اند
نه در نفس تصدیق و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اضافت کرده است این
اجزاء را که زائد اند در شعیره و بره بسوی قلب پس ازین معلوم شد که زیادت
در نفس تصدیق است نه در اعمال جواب آنکه چون ایمان تام عبارت از قول و عمل است

وعمل هرگز بغیر از نیت مثمر فائده نیست و نیت بدل می باشد پس جائز شد که نسبت کرده شود عمل را بسوی دل زیرا که تمامش بتصدیق دل هست و ازین اجزاء اعمال گاه تصریح کرده شد بلفظ خیر و گاه بلفظ ایمان و این شائع است و غیر مهلب گفته ذره و خواهران او احتمال دارند که در نفس تصدیق باشند از جهة آنکه قول لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بتصدیق دل و مردم در تصدیق دل متفاوت اند زیرا که جائز است در نفس تصدیق زیادت بسبب علم و معاینت اما زیادت آن بسبب علم پس ثابت است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده ایکم زادته هذه ایمانا و اما زیادت او بسبب معاینه پس بقول حق تعالی که فرموده ولکن لیطمئن قلبی و قول پروردگار که در کلام خود فرموده ثم لترونها عین الیقین که حق تعالی این رتبه را زائد بر رتبه علم الیقین گردانید تیمی گفته که امام بخاری رحمة الله علیه استدلال کرفته باین حدیث مبارک بر نقصان ایمان زیرا که آن ایمان برای بعضی مردم بقدر شعیره میباشد و از برای بعضی بقدر دانه پس باشد و اول زیاده از ثانی است و همچنان بزه زائد از ذره است پس معلوم شد که ایمان قابل نقصان است انتهی کلامه لکن برین لازم است که چنانچه نقصان ایمان ازین حدیث مبارک معلوم شد همچنان زیادت آن نیز معلوم می شود پس تخصیص بنقصان تحکم است نووی گفته که در حدیث مبارک فوائد است اول استدلال برانکه در ترجمة باب یاد شده دوم دیگر انکه طائفه از عصاة موحدین در آتش دوزخ داخل می شوند و دیگر آنکه صاحب کبیره از جملهٔ موحدین است و بارتکاب کبیره از دائره ایمان خارج نمی شود و مخلد فی النار نمیکردد و دیگر آنکه معرفت دل بغیر از کلمه و کلمه بغیر از اعتقاد در ایمان کافی نیست قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ گفت ابو عبد الله که امام محمد بخاری است و مقولهٔ قول اوست قَالَ اَبَانٌ گفته است ابان بفتح همزه و تخفیف با موحده تخمینا که آن ابو یزید بصری است اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اِیْمَانِ مَکَانَ خَیْرٍ خبر داده است ما یان را قتاده سدوسی از حضرت انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلفظ من ایمان به بدل لفظ خیر و دیگر هیچ تفاوت در میان روایت دی و روایت سابقه نیست و مقصود

قال ابو عبد الله وقال ابان حدثنا قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم من ایمان مکان خیر

مصنف ازین کلام تقویت حدیث مبارک است چنانچه در سائر متابعات میباشد
ودیگر بیان آنچه درین روایت آمده که آن لفظ ایمان بدل خیر واقع شده و دیگر بیان
احتجاج باین حدیث مبارک است حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ بر تشدید با موحده
تحتانیه وکنیت وی ابوعلی و وی پسر صباح پسر محمد بزار بزا معجمه مشدده
بعد ازان براء مهمله که واسطی است و در بغداد سکونت داشت و در سال دو
صد و چهل و نه وفات یافت قَالَ اِنَّهُ سَمِعَ جَعْفَرَ بْنَ عَوْنٍ گفت حسن که بدرستی
آن شنیده است جعفر پسر عون را که قرشی مخزومی کوفی است
و در سال دو صد و شش وفات یافت قَالَ اَنَا اَبُو الْعُمَيْسِ بضم عین مهمله و بفتح
میم و بسین مهمله و آن عتبه پسر عبد الله پسر عتبه پسر عبد الله پسر مسعود هذلی
کوفی است که ازوی جماعۀ ثقات روایت حدیث کرده اند قَالَ اَنَا قَيْسُ بْنُ
مُسْلِمٍ و آن ابو عمرو جلیل کوفی است که در سال یکصد و پست و وفات یافت
عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ که آن عبد الله پسر شهاب پسر عبد الشمس بجلی
بفتح باء موحده تحتانیه و بجیم مفتوحه احمسی کوفی است و وی دیده است
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و جنگ کرد در خلافت شیخین سی و سه از جنگ
ها سریه و در سال هشتاد و سه وفات یافت عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ که شمه از مناقب
ایشان در ابتدا ء کتاب گذشته اَنَّ رَجُلًا بدرستی یکمردی مِنَ الْيَهُودِ از جماعه
یهود و آن مرد کعب احبار است و مصنف رحمة الله علیه در کتاب مغازی
ان ناسا من الیهود روایت کرده و در تفسیر قالت الیهود آورده پس
حمل کرده شود که یک جماعۀ از یهود در وقت سوال کعب احبار
حاضر بود و کعب احبار از زبان آنها تکلم کرد و ترجمه نمود قَالَ لَهُ گفت
از برای حضرت عمر رضی الله عنه يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ای سردار جمیع مومنان
اٰيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ آیه بزرگی است در کتاب شما یعنی در قرآن مجید تَقْرَءُونَهَا
که می خوانید شما آن آیه کریمه را لَوْ عَلَيْنَا اگر بر ما یان مَعْشَرَ الْيَهُودِ جماعه یهود
نَزَلَتْ نازل می شد آن آیه کریمه لَاتَّخَذْنَا هَا آنرا هر آینه میگرفتیم مِثْلَ ذٰلِكَ
الْيَوْمِ مثل آن روز را یعنی آن روز را چنانچه میگویند فلان لا یعمل و مراد

حدثنا الحسن قال انا الصباح قال انا جعفر بن عون قال انا ابو العميس قال انا قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب ان ناسا من اليهود قالت لو علينا معشر اليهود نزلت هذه الآية لاتخذنا يوم نزلت عيدا

انت لا تتخل بیاشد یا آنکه چون مثل آنروز عید کرفته شد پس آن روز نیز
عید کرفته شد عیدًا عید بزرک و عید را ازان جهة کویند که در هر سال عود میکند
و مکرر می کردد و آیت مبتدا است و فی کتابکم صفة او و تقرؤنها صفة بعد از صفة
و تقدیر لو علینا نزلت لو نزلت علینا است زیرا که لو داخل نمی شود مکر بر فعل و نزلت
که مذکور است مفسر ازبرای آن مقدر است و لا تتخذ تا مثل ذلک الیوم عیدا جزا
ازبرای شرط است و جملهٔ شرطیه خبر ازبرای مبتدا است و معشر الیهود منصوب
براختصاص است و تقدیر کلام چنان است اعنی معشر الیهود یعنی مرادمی کیرم
من ازمایان که مدلول کلمهٔ نا در علینا است جماعه یهود را و دریجا ترکیب نحوی
بوجه دیکر نیز هست پس لازم است که استنباط بفکر ثاقب نماید هرکسی که بران
اطلاع خواهد و عید بر قول بعضی عبارت از کمال سرور و خوشی است که لازم ازبرای
روز عید است قال کفت حضرت عمر رضی الله عنه مرآنمرد را ای آیة و کدام آیت بزرک
است آن آیه کریمه که اکر بر شما جماعهٔ یهود نازل می شد آن روز نزول را
عید میکرفتید قال کفت آنمرد که آن آیه کریمه این قول خدای تعالی است
که فرموده الیوم اکملت لکم دینکم امروز کامل کردم برای شما ای
جماعهٔ مسلمانان دین و آئین شما را و آنچه محتاجید شما بسوی آن و رباب
تکلیف از تحلیل حلال و تحریم حرام و توقیف جمیع ناس بر شرائع
و قوانین قیاس و اتممت علیکم نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خود را
که آن اکمال دین است زیرا که هیچ نعمتی از اسلام اتم و اهم نیست و رضیت
لکم الاسلام دینا و پسند و خوشنود کردم اسلام را ازبرای شما ازجهة
دین یعنی اسلام را از جمیع ادیان برکزیدم و دین مرضی اسلام است پس
بس قال الله تعالی و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة
من الخاسرین قال کفت حضرت عمر رضی الله عنه مرآنمرد را قد عرفنا ذلک
الیوم بتحقیق میشناسیم مایان آنروز را و المکان الذی نزلت فیه و میشناسیم
آن جائی را که نازل شده است این آیه کریمه در ان جائی علی
النبی صلی الله علیه و سلم

عید
عیدا قال آیة
الیوم
اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا
قال قد عرفنا
ذلک الیوم
و المکان الذی
نزلت فیه علی
النبی صلی الله
علیه وسلم

بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ و حال آنکه آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده بود بکوه عرفات در روز عرفه و عرفه بر کوه عرفات نیز اطلاق کرده می شود چنانچه بر روز عرفه اطلاق کرده می شود و در اینجا مراد اول است لکن چون آن وقوف بعرفات بغیر از روز عرفه نمی شود پس نیز معلوم شد که روز نزول آیه کریمه روز عرفه بود و آن روز عرفه را عرفه را ازان جهة گویند که حضرت ابراهیم خلیل از بارگاه رب الجلیل دران روز بکرم و یقین دانسته بود که آنچه دیده بود از هر قبیل و کشتن فرزند خود از جانب حق است و باصواب است و آن کوه را عرفات ازان جهة گویند که حضرت آدم و حوا بعد از خروج از جنت و هبوط بسوی زمین بعد از مدت مدید در همانجا یکدیگر را شناخته بودند یَوْمَ الْجُمُعَةِ در روز جمعه بضم میم و سکون آن و فتح آن و آن روز را جمعه ازان جهة گویند که مردم دران روز از برای ادای نماز جمع می شوند یا ازان جهة آنکه حضرت آدم و حوا دران روز بایکدیگر جمع شدند و اگر گفته شود که مطابقة درمیان سوال و جواب چگونه حاصل شد و حال آنکه آمده در سوال گفته بود لا نتخذنا عیدا و آن امیر مؤمنان جواب بمعرفت وقت و مکان داد و نگفت جعلناه عیدا با وجود آنکه مطابق آن سوال در جواب این مقال بود جواب آنکه درین روایت اکتفا باشارت در جواب فرمود اما در روایت ابن اسحاق پس تنصیص و تصریح در جواب آمده زیرا که لفظ وی چنان است نزلت یوم الجمعة یوم عرفة وکلاهما بحمد الله لنا عید اما حاصل آنکه در روز نزول آن آیه کریمه از برای ما جماعه سلیمه دو عید است نه یک عید و اگر گفته شود که قصه این آیه کریمه چگونه بر ترجمه باب دلالت میکند جواب آنکه چون این قصه دلالت کرد که این آیه کریمه در روز عرفه بروز جمعه در حجة الوداع نازل شد و آن آخر زمان بعثت و آوان اتمام شریعت بود پس ازان معلوم شد که قبول ایمان زیادت و نقصان را امری نیست ثابت در زمان ختم شریعت و تغییر و تبدیل از جانب پروردگار جلیل و جناب رسول جلیل بهیچ وجه از وجوه بروی نیامده و باین تقریر و تحریر مطلوب مصنف قوی شد

بَابُ الزَّكٰوةِ مِنَ الْاِسْلَامِ

باب است در بیان آنکه زکوة از اسلام است و زکوة در عرف شرع عبارت است از مال مقدر که از نصاب

بیرون کرده می شود و صرف کرده می شود بر جماعه مستحقین که در آیه کریمه مذکورند
و کاه کاه اطلاق کرده میشود بر بیرون کردن آن مال و صرف کردن بآن جماعه
اهل استحقاق و مراد درین مقام همین معنی است ولفظ الزکوة مرفوع بر ابتدا است
ومن الاسلام خبر او وقول الله تعالی وباب است در بیان قول خدای که بلند است
از جهة ذات و صفات که فرموده وما امروا، مرکزده نشدند اهل کتاب از
برای هیچ چیزی الا لیعبدوا الله مگر از برای آنکه عبادت کنند و پرستش نمایند
خدای تعالی را مخلصین له الدین درحالیکه خاص کننده باشند برای آن خدای
طاعت و قربت را از شائبه سمعه و ریا، حنفاء درحالی که میل کننده باشند
از ضلالت بسوی هدایت ویقیموا الصلوة و مگر از برای آنکه ادا کنند نماز با نیاز
با خالص از برای پروردگار بی نیاز و این از باب عطف خاص بر عام است و در وی
بیان فضیلت صلوة و زکوة بر سائر عبادات است و معنی اقامة صلوة در ضمن
عبارات در سابق گذشته وذلک و این مذکور که مسطور شده ای مخاطب
دین القیمة دین و آئین ملة مستقیمه و طریقه مستویه است که هیچ اعوجاج
و کجی در وی نیست حدثنا اسمعیل پسر ابی اویس و گفت اسماعیل پسر عبد الله
اصبحی مدنی خواهرزاده امام مالک است و امام مالک شیخ و خال وی است و ابو
اویس پسر عم مالک است و در باب تفاضل اهل الایمان ذکر او گذشت قال حدثنی
مالک بن انس گفت اسماعیل حدیث کرد مرا تنها امام مالک پسر انس عن عمه
از عموی خود که آن ابی سهیل نافع مالک است و آن نافع پسر
مالک پسر ابی عمر مدنی است عن ابیه از پدر خود که مالک مذکور است و این
از جمله لطائف است زیرا که اسماعیل روایت میکند از خال خود و آن خال از عم خود
و آن عم از پدر خود پس این اسناد مسلسل با قارب است چنانچه مسلسل بلد است
از جمة آنکه رجال اسناد این حدیث مبارک همه مدنی اند آنه سمع طلحة بن
عبید الله بدرستی آن پدر او که مالک است شنید طلحه را که پسر عبید الله پسر عثمان
پسر عمر قرشی تیمی مکی مدنی است و کنیت او ابو محمد و وی از عشره مبشره و آن از
جمله هشت نفر است که سبقت کردند بسوی اسلام و ثوری گفته که وی از جمله پنج نفر

وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة وذلك دين القيمة حدثني مالك بن انس عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه سمع طلحة بن عبيد الله

است که بدست حضرت صدیق عتیق رضی الله عنه اسلام آوردند و آن برادر زاده ابو بکر
صدیق است جمیع مشاهد از بدر همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و در بدر
حاضر نشده بود زیرا که رسول علیه السلام او را فرستاده بود همراه سعید پسر زید تا هر دو
معلوم کنند خبر قافله قریش را که همراه ابو سفیان بود پس عود کردند و بازگشتند
آن هر دو در روز ملاقات ببدر و وی را رسول اکرم صلی الله علیه وسلم طلحة الخیر
وطلحة الجود وطلحة الفیاض نام کرد و وی را طلحة الطلحات نیز گویند و حضرت ابو بکر
صدیق مسمی بعتیق وقتی که یاد میکرد روز اُحد را میگفت آن روزی است که تمام این را
طلحه بود از جهة آنکه حضرت طلحه دران روز جان خود را وقایه از برای رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم کرده بود و بدست خود نگاه میکرد رسول علیه السلام را تا آنکه شل شد بگفت
او در همان روز پست و چهار جا بر جان خود زخم خورد و بعضی گفته اند که هفتاد و پنج زخم
واز وی روایت کرده شده احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار
سی و هشت حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها چهار حدیث ذکر کرده
و بروز جمل در سال سی و شش کشته شد و عمر وی شصت و چهار سال بود گفته اند
که در روز جمل وی را بعضی صفوف کوشه گرفت پس وی را تیر رسید و از پای
وی عرق نسا بر برید پس مثل سیلاب خون روان شد و هرگز ایستاده
نشده تا آنکه وفات یافت و مروان پسر حکم اقرار کرد که حضرت طلحه را
وی تیر زده و التفات کرد بسوی ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه
و گفت بعضی را از قاتلان پدر تو کشتیم و ترا ازان ها کفایت نمودیم و حضرت
عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت که طلحه از جمله آنکسان است که حق سبحانه جل شانه
درشان آنها فرموده فمنهم مَن قضی نحبه و ما بدلوا تبدیلا و در یک روز در راه پروردگار
مقدار صد هزار درهم بر جماعه فقرا تصدق نمود و روایت است از حرث است که حضرت
طلحه زمین خود را به مقابله هفت صد هزار درهم فروخت و تمام شب که آن مال
نزد او بود مهموم و مغموم بود چون صباح روز شد جمیع آن مال را بر جماعه مستحقین
صرف نمود تا بحدیکه پیش وی یکدرهم نماند از آن قبیله گفت که بعد از وفات وی را
بعنظره قره دفن کردند چون مدت هی سال گذشت دختر حضرت طلحه پدر خود را

درخواب دید که شکایت از نمی وتری میکند ووی راگفت که مرا ازین
جائی نمناک ببرون کنید پس بامر آن دختر وی را بیرون کردند تازه وتر
که او وی هیچ نمی نرفته بود مگر چند موی از جانب ریش وی و در زمان بجهت
ببصره ودفن کرده سعد وقبر وی در انجا مشهور و معروف است بقوله
که میگفت جاءَ رَجُلٌ آمد یک مرد ی مِن اَهلِ نَجدٍ از مردمان نجد و در اکثر نسخ
من اهل نجد ثابت نشده و نجد بفتح نون از بلاد عرب آن راگویند که از تهامه بلند
است تا زمین عراق و این بطال و دیگران جزم کردند که آن مرد نجدی ضمام بکسر
ضاد معجمه پسر ثعلبه که رسول بنی سعد پسر بکر بود اِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثائِرُ الرَّاْسِ پراکنده سر یعنی پراکنده
موی یا در حالی که آن مرد پراکنده سر یعنی موی بود و اطلاق سر بر موی یا از
جهة مبالغه است یا از جهت اطلاق اسم محل بر حال است چنانچه اطلاق سماء
بر باران مینمایند از جهت آنکه باران از آسمان پیدا می شوند و فرود می آید
واحتمال دارد که کلام بر حذف مضاف باشد و تقدیر کلام چنان باشد ثائر
الراس چنانچه مفسرین بهر دو احتمال تصریح کردند در قول حق سبحانه جل شانه که
فرموده واسال القریة تَسْمَعُ در حالی که می شنید یم ونسمع بنون لنا بر روایت مشهور
ثابت شده ودر بعضی روایات یَسْمَعُ بضم یا و شناة تحتانیه و فتح میم آمده
یعنی در حالی که شنیده می شد دَوِیَّ صَوْتِهِ دوری وسختی آواز وی
در هوا و بلندی آن ودوی بفتح دال مهمله وکسر واو وتشدید یا و شناة
تحتانیه در مشهور آمده اگرچه ضم دال مهمله نیز حکایت کرده شده و مراد
از دوی آواز شدید است که از وی هیچ معلوم ومفهوم نگردد چنانچه
آواز مگس وغیره و این از جهت آن گفته که آن مرد از دور آواز
کرده بود وَلَا نَفْقَهُ مَا یَقُولُ و نمی فهمید یم آنچه میگفت آنرا و نسخه برمشهور و
از روایات بنون آمده و در بعضی نسخه بیاء و شناة تحتانیه بزنا مجهول آمده یعنی فهم
نمیشد آنچیزیرا که میگفت حَتّٰی دَنَا تا آنکه نزدیک شد از رسول خدا علیه الصلاة والسلام
شریف آمده فَاِذَا هُوَ یَسْاَلُ پس ناگاه آن مردمی پرسید عن الاسلام

از اسلام یعنی از فرائض اسلام که مفروض اند بران کسی که تصدیق و اقرار بتوحید
پروردگار و تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار نماید لهذا هر دو شهادت را
ذکر نکرد زیرا که آنمرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از شرائع اسلام پرسید نه از
حقیقت آن و احتمال دارد که آن مرد رسول علیه السلام را سوال از حقیقة اسلام
کرده باشد و رسول علیه السلام هر دو شهادت را در بیان ذکر کرده باشد لکن
راوی این حدیث که حضرت طلحه است آنرا نشنیده از جهة بعد مکان یا شنیده
لکن بروی نسیان طاری شده یا اختصار کرده از جهة آنکه شهادت نزد هر کس معلوم
است و آن مرد موصوف بآن بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب آن سائل خمس صلوات فی
الیوم واللیلة که آن فرائض اسلام پنج نماز ها اند در روز و شب فقال پس گفت آنمرد
هل علی غیرها که آیا لازم است بر من چیزی جز آن پنج نماز در شب و روز قال
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا نیست چیزی لازم بجز پنج نماز ها بر تو در روز و
شب الا ان تطوع مگر آنکه از خود براری و تنفل کنی و معنی این است که مگر شروع
کنی در تطوع و نفل زیرا که درین هنگام اتمام آن مشروع واجب و لازم است
زیرا که حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده ولا تبطلوا اعمالکم و از جهة آنکه اتمام
حج مشروع باجماع علما لازم است و این حدیث مبارک قبل از وجوب صلوة و تراویح
شده یا آنکه وتر تابع نماز عشا است و امانماز جمعه پس قائم مقام نماز ظهر است لهذا وقت
فوت جمعه قضاء ظهر لازم است و امانماز عید پس از فرائض یومیه نیست بلکه از فرائض
سنویه است و آن خارج از ما نحن فیه است زیرا که سوال از واجبات یومیه است پس بس
و ازین حدیث مبارک معلوم شد که وجوب نماز شب که او را تهجد میکویند در حق امت
ضعیفه منسوخ است و این سخن مجمع علیه است اما نسخ آن در حق رسول صلی الله علیه وسلم
مختلف فیه است و درین قول رسول علیه السلام تیسیر کردن بر امت خیرات و علام تسهیل
بر فعل واجبات است و تطوع به تشدید طاء مهمله و تشدید واو است و اصل و تتطوع
بدو تاء مشاة فوقانیه است پس تاء را بطاء بدل کرده ادغام نمودند و در بعضی روایات
بحذف یکی از دو تاء و به تخفیف طاء نیز آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خمس صلوات فی
الیوم واللیلة
فقال هل علی
غیرها فقال لا الا
ان تطوع قال
رسول الله صلی
الله علیه وسلم

وجوب صلوة و تراویح
و وتر و عید منسوخ شد
و وجوب وتر از ان فقط
است

فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وصیام رمضان دیگر از فرائض اسلام
روزه نگهداشتن ماه مبارک رمضان است و قول او وصیام رمضان معطوف
است بر خمس صلوات و جمله سوال و جواب معترضه است قال گفت آنمرد هل
علی غیره او یا بر من لازم است روزه غیر از روزه ماه مبارک رمضان قال لا
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست لازم در ذمه تو غیر از ماه مبارک رمضان
الا ان تطوع مگر آنکه از طرف خود براری و زیاده کنی پس واجب نیست روزه
گرفتن روز عاشورا اعم از آنکه قبل از فرضیت ماه رمضان واجب باشد یا نه قال
گفت راوی که حضرت طلحه است وذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم
الزکوة او یاد کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای آن مرد زکوة را یعنی رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از برای آن مرد فرمود دیگر از فرائض اسلام زکوة است و این عبارت
از جهة آنکه راوی فراموش کرده بود آن الفاظ را که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بران الفاظ تصریح فرموده بود یا التباس دران الفاظ بروی واقع شد و در
کلام اشارت است بانکه مراعات الفاظ مشروط است در روایت و اگر در بعضی الفاظ
التباس بر راوی واقع شود پس لازم است که در ضمن کلام تنبیه بران نماید چنانچه
راوی این حدیث کرده فقال هل علی غیرها پس گفت آنمرد یا لازم است بر من هیچ
چیز از زکوة قال لا الا ان تطوع فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست لازم
بر ذمه تو لازم نیست مگر آنکه از خود براری و زیادت کنی وصدقه فطر و ضحیه در حکم
زکوة اند و انفقه ذوی الارحام پس واجب اصلی نیست چنانچه در موضع خود
مقرر شده قال گفت حضرت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد هو
یقول و حال آنکه وی میگوید والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه بخدا زیاده
نمیکنم بر ین فرائض که مذکور اند و نه کم میکنم ازان ها و صاحب این حال ناجی است
بی شبه اگرچه بترک سنن مبتلی بود و بترک نوافل از مرتبه خیرات و درجات عالیات
محروم یا مراد زیاده بر عدد شروع است و نقصان ازان مثل زیادت رکعة و نقصان
آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نمیکنم در قبول یا این سائل رسول
قومی بود پس سوگند خورد که زیاده و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود

وصیام رمضان
فقال هل علی غیرها
قال لا الا ان
تطوع قال
وذکر رسول الله
صلی الله علیه
وسلم الزکوة
فقال هل علی غیرها
قال لا الا ان
تطوع قال
فادبر الرجل وهو
یقول والله لا ازید
علی هذا ولا انقص
منه

یا این کلام کنایت است از مبالغه در رشدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت
کلام مراد نیست فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و فیروزی یافت
این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام
وی مفهوم می شود پس فوز و فلاح برین معنی بصدق این نیت است و آن صدق
بفتح همزه نیز روایت آمده و چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنها را برای وی و هما ناکرچ دران وقت فرض نشده
بود یا آن مرد از اهل حج نبود و بالجمله مراد وی نفی نماز و روزه و زکوة بود چنانچه
فرمود و ازینجا لازم نیامد که هیچ چیزی در اسلام دیگر فرض نباشد پس تمسک
شافعیه باین حدیث مبارک بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح و امثال آن از انچه
ایشان ذکر کرده چیزی نباشد و در روایت مسلم افلح و ابیه ان صدق او دخل
الجنة و ابیه ان صدق آمده و این کلام قبل از نهی و منع از حلف آباء وارد
شده یا مراد مجرد تاکید است نه تلفظ زیرا که عادت عرب بران جاری شده
بود که این کلمه را در مقام تاکید استعمال در محاورات خود میکردند و ابن بطال
گفته که قول رسول علیه السلام ان صدق دلالت میکند برانکه اگر صدق در انچه
التزام کرده منتفی شود پس فلاح نیز منتفی شود پس ازین لازم آمد که قول فرقه
مرجیه باطل است و اگر گفته شود که در حدیث مبارک ذکر منهیات هرگز نیامده
پس فلاح بجز از اجتناب منهیات چگونه ثابت شود جواب آنکه ابن
بطال گفته که این حدیث مبارک قبل از ورود فرائض نهی واقع شده
و این سخن از وی عجیب است زیرا که وی جزم کرده که سائل مذکور
ضمام است و از جمیع اقوال مقدم قولی است که گفته اند که ضمام در سال پنجم
از هجرت بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وارد شده است و شک
نیست که اکثر منهیات قبل ازین ثابت شده اند پس صواب در جواب آنست
که منهیات در عموم قول او فاخبره بشرائع الاسلام داخل و مندرج است
نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه روزه بجز از ماه رمضان

مثل روزه عاشورا و جز آن واجب نیست و این سخن مجمع علیه است و دیگر آنکه لفظ رمضان گفتن بی اضافت لفظ شهر بسوی آن جائز است و دیگر آنکه در مال حق لازم بجز از زکوة نیست و دیگر آنکه سوگند خوردن بغیر از طلب آن و بغیر از ضرورت جائز است زیرا که آن مرد بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغیر از طلب و ضرورت سوگند خورده آنحضرت بروی انکار نکرد تتمیم گفته که مصنف رحمة الله علیه تخصیص کرد این حدیث مبارک را در بیان آنکه زکوة از ایمان است باوجود آنکه این حدیث مبارک دلالت میکند بر آنکه صلوة و صیام نیز از ایمان است دو وجه تخصیص آنست که در غیر این باب در حق صلوة و صیام بجز این حدیث مبارک باحادیث دیگر مستغنی شده اما در باب زکوة بجز این حدیث مبارک نیافته لهذا تخصیص بآن کرده **باب** اِتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ مِنَ الْاِیْمَانِ باب است در بیان آنکه پیروی کردن جنازه از ایمان است و اتباع به تشدید تا مشاة فوقانیه است و جنائز جمع جنازه بکسر جیم و فتح آن آمده لکن کسره آن افصح است و جنازه ماخوذ از جنز بمعنی ستر است و مصنف ختم بیان شعب ایمان برین باب ازان جهة کرده که این حال نیز آخر احوال دنیا و خاتمه آن است حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَنْجُوْفِیُّ پسر سوید پسر منجوف بفتح میم و سکون نون و جیم و بفاء و کنیت او ابو بکر سدوسی بصری منجوفی منسوب بسوی منجوف که جدوی است و در سال دو صد و پنجاه و دو وفات یافت قَالَ اَنَا دِحٌ بفتح راء مهملة و سکون واو و جاء مهملة و وی پسر عباد پسر علاء بصری قیسی که منسوب بسوی قیس پسر ثعلبه است ابن مدینی گفته قومی هست از محدثین که نشو و نما از اول عمر تا آخر آن در طلب حدیث یافتند و روح از انجمله است که از وی جماعه کثیره از ثقات روایت حدیث کرده اند و در سال دو صد و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا عَوْفٌ وی پسر ابی جمیله بفتح جیم و وی را از جهة فصاحت باین اسم خاص کرده اند کنیت وی ابو سهل است و نام پدر وی بند و یه بباء موحده مفتوحه پس نون ساکنه پس بدال مهمله مضمومه پس واو و پس بیاء مثناة تحتانیه و بعضی گویند که نام او بنده بمعنی عبد است و وی هجری بفتح هاء و جیم منسوب بسوی هجر که قاعده ارض بحرین است بصریست و وی معروف باعرابی بفتح همزه است

باب اتباع الجنائز من الایمان
حدثنا احمد بن عبد الله بن علی المنجوفی
قال انا دح
قال انا عوف



وی در اصل اعرابی نبود و وی را عوف صدیق گفته می شد و در سال یکصد و چهل و شش یا هفت وفات یافت عَنِ الْحَسَنِ وی حسن بصری است که افضل تابعین در قول بعضی از علماء است و احوال وی در باب المعاصی من امر الجاهلیة گذشته و مُحَمَّدٍ واز محمد که پسر سیرین واز جملهٔ خیار تابعین است و کنیت وی ابو بکر بصری است و کنیت سیرین ابو حمزه است و بعضی گفته اند که وی معرب شیرین بشین معجمه بمعنی حلو است و محمد بن سیرین بنده و عبد از برای حضرت انس پسر مالک بود و وی او را بر بست هزار مکاتب کرد پس وی بدل کتابت را بر نجوم آن ادا کرد و آزاد شد و نام مادر او صفیه است که مولاة حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و محمد سی نفر را از جلهٔ اصحاب کرام ملاقات کرد و یافت و از انها استفادهٔ علم نمود و وی در سنهٔ تولد یافت که دو سال از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه باقی مانده بود و وی هرگز رو نمیکند نقل حدیث مبارک را یعنی وی حدیث میکرد بر همان حروف و الفاظ که شنیده بود و وی عالم کامل و عامل فاضل امام همام در علوم و معارف و در زهد و ورع و فقه و سخا معروف کثیر در عبادت کبیر در ریاضت بود و وی را علم عبادت می گفتند و وی بزار بود و بدین که بر ذمهٔ وی لازم بود محبوس شده بود و بعضی گفته اند که سبب حبس وی آن بود که وی خریده بود زیت را بچهل هزار درهم پس در یک مشکی از انها موش یافت پس تمام زیت را ریخت و ثمن آن بر ذمه وی لازم گشت و باقی ماند و بعضی گفته اند که در عصیر موش را یافته بود و بوی صمم بود و وی برادر سعید یحیی و انس است که پسرهای سیرین اند لکن وقتی که ابن سیرین اطلاق کرده شود پس مراد محمد می باشد و روایت کرده است محمد از یحیی و یحیی از انس و این از جملهٔ عجائبات است زیرا که آنها برادرند که بعضی از انها از دیگر روایت میکند و وی در بصره در سال یک صد و شانزده وفات یافت و وفات وی بعد از وفات حسن بصری بصد روز اتفاق افتاد و وی مهارت تام در باب تعبیر خواب داشت ابن مدینی گفته که اصح اسناد ها اسناد محمد بن سیرین از عبیده بفتح عین مهمله و کسر باء موحده تحتانیه از علی است عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ حسن و محمد هر دو روایت میکنند از حضرت ابی هریره و سمع حسن از حضرت ابی هریره ثابت نشده پس قول مصنف عن ابی هریرة متعلق

بمحمد است پس بس یا این حدیث مرسل است و رجال این اسناد همه بصری اند مگر حضرت
ابی هریره رضی الله عنه آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود من تبع جنازة مسلم هر کس که پیروی کرد و دنبال
رفت جنازه مرد مسلمان را و در بعضی نسخها اتبع آمده و این قول دلیل واضح است که
مشی دنبال جنازه باید کرد چنانچه مذهب امام ابو حنیفه همین است و آنچه در بعضی روایات
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و شیخان پیش از جنازه نیز راه میرفتند پس در ابتدا بود
یا از برای بیان جواز است و آنچه بعضی شافعیه گفته اند که تابعان جنازه شفعا اند برای
میت اند لهذا در دعا میگویند و قد جئناک شفعاء له و حق شفیع آنست که مقدم بر مشفوع
له باشد پس معارض است بآنکه تابعان جنازه سائلان از برای میت اند و حق سائل
آنست که متاخر باشد از جهة استجداء لهذا امام ابو حنیفه گفته که افضل در صفوف جنازه قدام
است و افضل در صفوف نماز فرض تقدم است زیرا که نماز فرض از برای تعظیم است و
لائق است که انسان در تعظیم ایزد منان سابق باشد اما نماز جنازه از برای سوال
مغفرت است و انسان را لائق است که در سوال لاحق باشد ایمانا از جهة گرویدن
باینکه آن اتباع حق است و احتسابا و از جهت طلب ثواب از جناب پروردگار توانا
نه از جهة غرضی دیگر از اغراض نفسانیه از ریا و سمعت و جز آن و تحقیق این هر دو لفظ
و کیفیة دلالت آنها بر ترجمه باب در بابها که تعلق برمضان دارند گذشته است
و کان معه و باشد آن کس همراه آن مسلم و در بعضی روایات معها آمده یعنی
باشد آن کس همراه آن جنازه حتی یصلی علیها تا آنکه نماز خواند بران جنازه یا تا آنکه
نماز خوانده شود بران جنازه و یصلی بکسر لام است و در بعضی روایات بفتح لام
آمده پس بر روایت اولی ثواب موعود حاصل و موجود نشود مگر برای آن کسی که
نماز جنازه ادا نماید و بر ثانی آن ثواب از برای تابع حاصل گردد اگرچه نماز جنازه
نخواند اما اگر شخصی قصد نماز جنازه کرد لکن وی را مانع پیش آمد و از ادای نماز جنازه محروم
ماند پس البته آن ثواب برای او حاصل است و یفرغ من دفنها تا آنکه فارغ
گردانیده شود دفن آن جنازه و یفرغ بضم اول و فتح را مهمله آمده و در بعضی
روایات بعکس آن آمده یعنی تا آنکه فارغ شود از دفن آن جنازه و ازین روایت

آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من تبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا وکان معه حتی یصلی علیها ویفرغ من دفنها

معلوم شد که دو قیراط بمجموع نماز و دفن حاصل می شود و بجز نماز یکی از دفن یک قیراط حاصل می شود و قول معتمد علیه همین است فَاِنَّهُ یَرْجِعُ مِنَ الْاَجْرِ پس بدرستی که آن پیروی کننده باز میگردد از مزد و ثواب بِقِیْرَاطَیْنِ بدو حصه کُلُّ قِیْرَاطٍ مِثْلُ اُحُدٍ که هر حصه ازان دو حصه مثل کوه احد است که بزرگ و سه یا بزرگ کوه از مدینه مقدسه واقع شده و قیراط بکسر قاف در اصل لغت نصف دانق را گویند که آن عبارت از یخ جو است و اصل او قِرَّاط به تشدید را مهمله است لهذا جمع او بر قراریط آمده پس یک راء را بیاء بدل کردند مثل لقط و دینار و مراد در اینجا حصه است لهذا در رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آن حصه را بیان کردند و فرمودند که آن حصه مثل کوه احد است و آحد بضم همزه و سکون حاء مهمله و بدال مهمله است وَمَنْ صَلّٰی عَلَیْهَا و هر کس که نماز خواند بران جنازه ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ اَنْ تُدْفَنَ پس برگشت آن کس پیش ازانکه دفن کرده شود آن جنازه فَاِنَّهُ یَرْجِعُ پس بدرستی آن کس باز میگردد از مزد و ثواب بِقِیْرَاطٍ بیک حصه که نصف آن دو حصه باشد تَابَعَهُ عُثْمَانُ الْمُؤَذِّنُ متابعت کرده است آن روح را عثمان که مؤذن بمسجد جامع بصره بود و معنی متابعت در سابق گذشته است و غرض ازو ی تقویت حدیث مبارک است و عثمان پسر هیثم پسر جهنم پسر عیسی پسر حسان عبدی بصری و کنیت او ابو عمرو روایت کرده است امام محمد بخاری رحمة الله علیه ازو ی بسیار جا ها بلا واسطه قَالَ اَنَا عَوْفٌ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ گفت عثمان خبر داد مارا ان را عوف از محمد پس بس از حضرت ابی هریره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند آن حدیث مبارک که بسوی روایت کرده است و ظاهر از لفظ نحوه چنان مفهوم میگردد که حدیث عثمان مانند حدیث روح است در معنی نه در لفظ نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است که آن تیز کردن است هر مسلمان را بر نماز جنازه و اتباع جنازه میت و حضور دفن او

بَابُ خَوْفِ الْمُؤْمِنِ مِنْ اَنْ یَحْبَطَ عَمَلُهُ وَهُوَ لَا یَشْعُرُ

باب است در بیان ترسیدن بنده مؤمن از ان که

محو کرده شود عمل او یعنی باطل کرده شود ثواب او و حال آنکه وی شعور و ادراک
ندارد بآن و مناسبت این باب با قبل خود آن است که چون حدیث
سابق مذکور شد که حصه ثواب اتباع جنازه برای آن کس حاصل
می شود که غرضش طلب ثواب باشد نه مراعات اهل آن
جنازه و مانند آن پس درین باب اشارت کرد
بسوی آنکه گاه گاه عارض می شود بر مرد آنچه باطل می کند
ثواب وی را در حالی که وی را شعور و آگاهی بآن نمی باشد
و مصنف خاص این باب را از برای رد فرقه مرجیه آورده هر چند که از
ابواب سابقه رد آنها نیز معلوم می شود لکن در همان ابواب دیگر
اهل بدعت همراه مرجیه نیز در رد شریک اند و مقصود درین باب
رد فرقه مرجیه علی الخصوص است و مرجیه بضم میم و کسر جیم و بعد از ان
یاء مهموزه است و تشدید آن یا رمشاة تحتانیه بجز از همزه نیز روا است
و آن ماخوذ از ارجاء بمعنی تاخیر است و آن فرقه را مرجیه ازان جهت گویند
که آنها اعمال را از ایمان مؤخر کردند پس گفتند که ایمان عبارت از
تصدیق دل است پس بس و جمهور آنها نطق و اقرار را شرط نکردند
و از برای جماعه عصاة اسم ایمان مقرر کرده اند و گفته اند همراه ایمان
هیچ گناه ضرر نمیکند بهیچ وجهی از وجوه و مقالات آن فرقه در کتب اصول
مشهور اند و مراد از حبط درین مقام حبط نسبی است نه حبط حقیقی و حبط
حقیقی عبارت از ابطال عمل بجمیع وجوه است و نسبی عبارت از ابطال
آن ببعض وجوه است و این ازجهت آن گفته شد که بنده مؤمن وقتی
که از درکات نیران خارج شده و در درجات جنان داخل شد
البته ثواب اعمال و اقوال بفضل ایزد متعال بوی عائد گردد و توقف
منفعت اعمال قبل ازین حال و تعذیب آن بنده مؤمن ابطال آن
اعمال است فی الجمله پس قول طائفه احباطیه باطل و مندفع شد که آنها نسبتی
درمیان دو قسم احباط میکنند و بر عاصی حکم کافر مینمایند و آنها معظم قدریه اند

وَقَالَ ابْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ وگفته است عالم کوفی ابراهیم تیمی که از زبده تابعین و عمدهٔ عالمین صاحب زهد و ریاضت و ورع و عبادت بود و وی پسر یزید پسر شریک است وکنیت او ابو اسماء است وثقه از ثقات است که آن جبر عالم را حجاج ظالم کشته بود امام عش گفته که مرا ابراهیم تیمی گفت که من از مدت چهل شبانه روز هیچ چیزی نخوردم مگر یک دانه انگور و در سال نود و دو وفات یافت ما عَرَضَتْ ظاهر و آشکارا انکردم در درونه نمودم قَوْلِی سخن خود را عَلَی عَمَلِی بر فعل خود کَاَنِّی الْاَخْشَیٰ مگر ترسیدم اَنْ اَکُوْنَ مُکَذِّبًا از اینکه باشم مشابه بکذبان که تکذیب بحق میکنند و این از جهة آن گفته که آن وعظ و نصیحت را برای مردم میکرد و در عمل بر وجه اکمل سعی نمیکرد و حق سبحانه جل شانه در قرآن مجید مذمت کرده قومی را که بغیر خود امر معروف و نهی از منکر میکنند و خود در عمل تقصیری نمایند چنانچه فرموده کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ و این بر تقدیری است که لفظ مکذب بکسر ذال معجمه باشد چنانچه در روایات مشهوره ثابت شده و اگر آن لفظ بفتح ذال معجمه باشد پس معنی آن باشد که ترسیدم از آنکه مرا تکذیب دهد هر کسی که عمل مرا مخالف قول بیند و بگوید که اگر تو در قول خود صادق می بودی البته عمل مخالف قول خود نمیکردی و این را از جهت آن گفت که وی واعظ بود پس درین کلام تنبیه است بر آنکه واعظ را لازم است که اول خود در عمل کوشد بعد ازان وعظ بمردم کند و ازین قول ترس از حبط ظاهر است وَقَالَ ابْنُ اَبِیْ مُلَیْکَةَ وگفته است پسر ابی ملیکه بر صیغهٔ مصغر که وی عبد الله پسر عبید الله پسر ابی ملیکه است وکنیت او ابو بکر تیمی مکی احول بود و وی قاضی از برای عبد الله پسر زبیر بود و موذن وی از برای پنج نماز بود و در آخر حال مفقود شد و حال وی معلوم نشد و در سال یکصد و هفده وفات یافت اَدْرَکْتُ گفت که یافتم مِنْ ثَلٰثِیْنَ سی نفر را مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ از یاران پیغامبر صلی الله علیه وسلم که از جمله و اکمل آنها عائشه و خواهر او اسماء و ام سلمه و عبادله اربعه و ابو هریره و عقبه پسر حارث و مسور پسر مخرمه بودند بلکه اجل آن عظام حضرت علی پسر ابی طالب و حضرت سعد پسر ابی وقاص بود کُلُّهُمْ که هر یک ازان ها یَخَافُ النِّفَاقَ عَلٰی نَفْسِهِ

وقال ابن ابی ملیکة ادرکت ثلثین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کلهم یخاف النفاق علی نفسه

میترسید نفاق را بر جان خود یعنی نفاق عمل را نه نفاق کفر را مَا مِنْهُمْ اَحَدٌ بنود از ان
جماعه کرام هیچ یکی یَقُولُ که میگوید اَنَّهُ که بدرستی آن یکی عَلٰی اِیْمَانِ جِبْرَئِیْلَ
وَمِیْکَائِیْلَ بر ایمان حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل ثابت است یعنی هیچکس
از انها جزم نمیکند که ایمان وی از شائبه نفاق پاک و مبری است چنانچه ایمان حضرت
جبرئیل و میکائیل منزه از غلط ریا و نفاق است و درین کلام اشارت است بسوی انکه
آن جماعه کرام قائل به تفاوت درجات ایمان بودند پس قول مرجیه باطل شد که ایمان
صدیقان و ایمان عوام مؤمنان یکست و این جماعه مذکوره خوف و ترس از نفاق عمل
میکردند و از غیر آن جماعه مذکوره خلاف درین باب هرگز نقل نشده پس مثل اجماع
سکوتی شد و این خوف از جهة آن بود که بسا اوقات عارض میشود در اعمال
مؤمن آنچه منافی از برای اخلاص باشد و آن نمیداند و از خوف وقوع لازم نمی آید
بلکه خوف انجماعه کرام بر سبیل مبالغه در ورع و تقوی است رضی الله عنهم اجمعین و این
بطال گفته که خوف از جهة آن نمودند که عمرهای ایشان دراز شدند و در مردم تغییر دیدند
که کارهای قبل ازین نداشته بودند و بر انکار آن قدرت و توانائی نداشتند پس ترسیدند
از انکه مداهن و منافق باشند و ایضا گفته که عمل بنده مؤمن وقتی بگذرد از شعور
حبط میشود که گناه را حقیر داند و آن گناه نزد خدای بصیر بزرگ و کبیر باشد و دین کرد
و یاد کرده می شود عَنِ الْحَسَنِ از حضرت امام حسن بصری رحمة الله علیه و مصنف
رحمة الله علیه درین مقام لفظ تمریض نه از جهة آن آورد که وی جزم بصحت اینقول
نداشت بلکه از جهت آن آورد که وی چون متن را بمعنی ذکر میکند یا در متن اختصار
نماید پس عادت وی چنان است که صیغه تمریض را ذکر مینماید زیرا که در ذکر متن
بمعنی یا بر سبیل اختصار را اختلاف علماء است مَا خَافَهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ نمیترسد از نفاق مگر
بنده مؤمن وَلَا اَمِنَهُ اِلَّا مُنَافِقٌ و ایمن نشد نفاق را هیچکس مگر منافق و نووی
گفته که معنی این کلام آن است نمیترسد از این دمنان مگر کسی که از اهل ایمان باشد
و ایمن نشود از عذاب پروردگار مگر آن کسی که منافق باشد زیرا که حق سبحانه جل شانه
فرموده و لمن خاف مقام ربه جنتان و ایضا فرموده فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون و این کلام اگرچه در واقع صحیح است لکن بمقصود مصنف ملائم نیست بلکه ملائم

ما منهم احد
یقول انه
ایمان جبرئیل
وميكائيل
ما خافه الا مؤمن
ولا امنه الا منافق

معنی منافق است چنانچه سیاق کلام حسن بصری ازان خبر میدهد چنانچه
در روایت معلی پیدا آمده که شنیدم من از حضرت حسن بصری که
میگفت بخدای واحد میکرد و میگفت ما مضی مومن قط و لا بقی الا هو من
النفاق مشفق و لا مضی منافق قط و لا بقی الا و هو من النفاق من و ایضا
حضرت حسن میگفت من لم یخف النفاق فهو منافق و ایضا از هشام آمده که
شنیدم من از حضرت حسن بصری که میگفت و الله ما مضی مومن و لا بقی
الا و هو یخاف النفاق و ما امنه الا منافق لکن مصنف رحمة الله علیه درین
عبارت اختصار کرد پس از سبب اختصار آنجماعة اجبار واقع شدند
در انچه واقع شدند و خافه در اصل خاف منه بود لکن حرف جار را حذف
کرده و فعل را وصل کردند و این را در اصطلاح نحاة حذف و ایصال گویند
و همچنین حال است در و امنه یعنی امن منه و آمنه بفتح همزه و کسر میم است
و مَا یُحْذَرُ و باب است در بیان انچیزی که ترسانده شود ازان چیز
پس موصول مع الصلة معطوف بر خوف است مِنَ الْاِصْرَارِ عَلَی لتقاتل
از اصرار نمودن و دوام کردن بر جنگ کردن و من ازبرای بیان است وَ
الْعِصْیَانِ مِنْ غَیْرِ تَوْبَةٍ و از نافرمانی کردن بجز از توبه و در بعضی نسخها
بدل تقاتل نفاق آمده لکن اول مناسب ازبرای قول و قتاله کفروا تا فی
ازبرای سابق لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ازبرای فرمودن خدای که غالب
و بزرگ است وَلَمْ یُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوْا وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و اقامت
و مداومت نمی نمایند بر انچیزی که کردند از گناه حال آنکه آنها میدانند حال
آن کسی را که مداومت بر گناه نمایند یعنی توبه و استغفار نکنند زیرا که بروایت
صحیح از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وارد شده ما اصر من استغفر و ان
عاد فی الیوم سبعین مرة و آیه کریمه چنان است و الذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله
و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون یعنی و متقیان آن کسانند که وقتی که میکنند
یا زیادتی یا ظلم می کنند بر جانهای خود یاد می کنند خدای تعالی را پس آمرزش

پنجوا هند از برای گناهان خود و کیست که بیامرزد گناهان را بجز از خدای تعالی یعنی کسی نیست بجز از ذات حق سبحانه جل شانه که آمرزش کند گناهان را و آن کسانند که مداومت و مواظبت نمی کنند بر انچه کرده بودند از گناهان بلکه توبه مینمایند و استغفار میخواهند و حال آنکه آنها میدانند یعنی اصرار بر گناه در حالت علم نمینمایند پس ازین آیه کریمه معلوم و مفهوم می شود که هر کس استغفار نکند و توبه ننماید بلکه اصرار بر گناه اختیار نماید البته آن کس محل خوف و خطر باشد حدثنا محمد بن عمر عن عبد الرحمن مهملا و بدوران مهملة و عمرة پسر ابو ربد را مهملة مکسوره و بیا موحده تحتانیه و کنیت وی ابو ابراهیم و بعضی گفته اند ابو عبد الله و وی سامی بسین مهملة منسوب بسوی سامت پسر نوی پسر غالب قرشی بصری است و در سال دو صد و شانزده یا سیزده وفات یافت قال انا شعبة بضم شین معجمه پسر حجاج و اهلی که احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عن زبید مصغر زبد بزا و معجمه و بیا موحده تحتانیه که کنیت او ابو عبد الرحمن پسر حارث پسر عبد الکریم یامی منسوب بسوی یام که قبیله ایست و یام بیا و شناة تحتانیه و وی کوفی است امام بخاری رحمة الله علیه گفت که وی در سال یکصد و پنجاه و دو وفات یافت قال گفت زبید سألت ابا وائل که پرسیدم من ابو وائل را بهمزه پس از الف و نام وی شقیق پسر سلمة تابعی مخضرم اسدی کوفی است که عهد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را یافته بود و بعضی گفته اند که مخضرم آنرا گویند که هر دو از زمان جاهلیت و زمان اسلام را یافته باشد و در سال یک صد و هفت یافت در خلافت عمر بن عبد العزیز عن المرجئة از قول طائفه مرجئه و از معتقد آنها که گفته اند حق سبحانه جل شانه آن کسی را که گفت لا اله الا الله در هیچ معصیتی از معاصی عذاب نکند و هیچ معصیتی ضرر نمیکند هیچ عمل صالح را و ایمان صدیق و عاصی برابر است و مرجئه بضم میم و سکون را و مهملة و کسر جیم که بعد آن همزه است و ازین قول معلوم شد که بدعت ارجاء از قدیم است فقال پس گفت ابو وائل حدثني عبد الله حدیث کرد مرا آنها عالم محمود عبد الله پسر مسعود که صحابی جلیل القدر و جمیل الاثر است و احوال وی در اول کتاب الایمان گذشته ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ دشنام دادن
مسلمان بیرون شدن از طاعت حق است و سباب بکسر بین مهمله و بباء
موحده تحتانیه است و وی سخت از سب است و آن عبارت است از انکه بگوید در
شان یکدیگر چیزی را که در وی نیست تا آنکه عیب لاحق شود بوی و بعضی گفته اند
که سباب مثل قتال است و در بعضی روایات به بدل لفظ مسلم مؤمن آمده و فسوق
بضم فاء و سین مهمله است قال الله تعالی فلا رفث ولا فسوق و آن سخت تر از عصیان
است قال الله تعالی وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان و ازین قول مبارک معلوم
شد که حق تسلم بر مسلم بس عظیم است و هر کس که مسلمان را بی حق شرعی دشنام دهد
فاسق و مستحق عذاب است پس قول مرجیه باطل شد که گفته اند هیچ گناه با ایمان
ضرر نمیکند و ازین تقریر معلوم شد که جواب ابو وائل بسوال سائل که سوال از
معتقد فرقه مرجیه کرده بود مطابق است گویا ابو وائل گفته که قول مرجیه باطل است
و چگونه حق شود. قول آنها و حال آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این قول فرمودند
که بر سبیل تصریح دلالت میکند که دشنام دادن مسلمان ضرر میکند و دشنام دهنده
را مستحق عقوبت گرداند وَقِتَالُهُ کُفْرٌ و کشتن مسلمان کفر است و ازین قول
نیز رد بر فرقه مرجیه معلوم می شود و مراد رسول علیه السلام ازین کلام مبالغه است
در تهدید بر قتل مسلمان و رد بر فرقه مبتدعان و مراد حقیقت کفر نیست و امثال
این مبالغه در کلام شرع بسیار می آید چنانچه آمده الجماعة سنته مؤکدة لا تخلف عنها
الا منافق و این از جهة آنست که دلائل شرعیه قطعیه قائم اند بر انکه بنده بگناه
کبیره کافر نمیگردد چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و چنانچه حدیث شفاعت است و جز آن پس تمسک
خوارج باین قول در تکفیر مرتکب کبیره صحیح نیست یا گوئیم که اطلاق کفر بر قتال از جهة
مشابهت است زیرا که کشتن مسلمان از شان کافر است یا گوئیم مراد از کفر کفر لغوی
است که آن عبارت از پوشیدن است و این از جهة آن باشد که حق مسلمان
بر مسلمان دیگر آنست که اعانت و یاری در حوائج بوی نماید و آزار خود را از وی دور
نگهدارد و چون وی را ایذا رساند و کشت او را پس البته آن حق را پوشیده کرده باشد

سباب المسلم فسوق وقتاله کفر

یا گوئیم که مراد از کفر نزدیک شدن است باو در آل و عاقبت اگر توبه از ان نماید
بسبب آن کرفتار در کفر و انکار خواهد شد یا گوئیم مراد از قتال استحلال قتال
و استخفاف است لکن برین جواب این قول مطابق از برای ترجمه باب نمی آید
و ایضا فرق در استحلال سباب و استحلال قتال نیست بلکه مستحل هر دو کافر است
و عبارت حدیث مبارک بر فرق دلالت میکند و آثار رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
که مروی شده است لعن المسلم کقتاله پس مناسب این حدیث مبارک نیست بلکه مؤید
است نزاکه مشبه به در اکثر احوال اقوی و ازید از مشبه میباشد پس مراد آنست که هر دو
غایت تاثیر میکنند لعن در عرض و قتال در نفس والله تعالی اعلم حدثنا قتیبة هو
ابن سعید حدیث کرد ما یان را قتیبه بروزن مصغر که آن پسر سعد ثقفی است
و احوال وی در باب اسلام من الاسلام کذشته قال انا اسمٰعیل بن جعفر
و وی ابراهیم انصاری مدنی متوفی ببغداد است که احوال او در باب علامة المنافق
کذشته عن حمید بضم حا مهمله پسر عبیده بضم عین پسر تیر بکسر تا و مثناة فوقانیه
و سکون یا و مثناة تحتانیه یعنی سهم است و بعضی کفته اند پسر تیره و حمید حمیری
بصری است و وی مولی از برای طلحة الطلحات بود و وی شهور بحمید طویل بود
اصمعی کفته که وی در از نبود لیکن در اسمائهای آن شخص بود که وی را حمید قصیر
می کفتند پس از جهة تمیز وی را حمید طویل کفتند عن انس که خادم سید انس بود
قال اخبرنی عبادة بن الصامت کفت حضرت انس خبر داد مرا تنها حضرت عباده
پسر صامت که یکی از نقباء در شب عقبه بود احوال وی در باب علامة الایمان
حب الانصار کذشته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج که بدرستی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بیرون شد یخبر بلیلة القدر که خبر دهد ما را در حالی که خبر
به دهد از شب قدر که کدام شب است پس قول او یخبر ما حال است یا استیناف
جواب از سوال سائل که کویا کفت از برای چه چیز رسول مقبول بیرون آمد جواب
داد از برای آنکه تا خبر دهد اصحاب کرام را از شب قدر فتلاحی رجلان من
المسلمین پس منازعت و مخاصمت کردند میان خود دو مرد از مسلمانان
ابن وجیه کفت که یکی از انها عبد الله پسر ابی حدرد بجاء مهمله مفتوحه بعد از ان

حدثنا قتیبة
معن بن سعید
قال انا اسمٰعیل
بن جعفر عن حمید
عن انس قال
اخبرنی عبادة
ابن الصامت ان
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
خرج یخبر بلیلة
القدر فتلاحی
رجلان من
المسلمین

بدال مهمله سائله بعد ازان براء مهمله مفتوحه بعد ازان بدال مهمله نیز و دیگر کعب
پسر مالک بود که بود برعبدالله دین ازبرای کعب وکعب طلب میکرد
ازوی دین خود را پس آن هر دو منازعت کردند و بلند کردند آواز
خود را در مسجد فقال پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم انی خرجت
که بدرستی من بیرون شدم لاخبرکم بلیلة القدر تا آنکه خبر دهم شما را
بتعیین شب قدر فرأته تلاحی و بدرستی که کفتکو و مخاصمت کرد فلان
و فلان فلانی و فلانی که نام آن هردو مرد یاد فرمود فرفعت پس رفع
کرده شد آن شب یعنی علم و تعیین آن چنانچه آخر حدیث مبارک دلالت
بآن میکند وعسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد آن رفع
بهتر و خوشتر ازبرای شما ازجهت آنکه اجتهاد تام در حال ابهام در طلب آن
شب نمائید پس ثواب عظیم نزد رب کریم ازبرای شما حاصل شود فالتمسوها
پس طلب کنید آن شب قدر را فی التاسعة در بیست و هفتم از ماه مبارک
رمضان والتاسعة و در بیست و نهم آن ماه قرآن والخامسة و در بیست و پنجم
آن ماه رحمت و غفران و اگر گفته که تقیید بیست و رمضان از کجا معلوم شد
زیرا که درین حدیث مبارک هر سه عبارت مطلق اند و آن هر دو در لفظ
مذکور نیستند جواب آنکه از احادیث دیگر معلوم شده که آنها دلالت میکند
که آن شب در عشره اخیره ماه مبارک رمضان بود اگر گفته شود که این حدیث
رسول اداب مطابق ترجمهٔ باب چگونه واقع شد جواب آنکه درین حدیث
مبارک مذمت خصومة هست و بیان آنست که صاحب خصومة ناقص است ازجهة
آنکه وی از سبب اشتغال بخصومة از خیر بسیار محروم میکرد خصوصا وقتیکه در مسجد باشد
و در وی بلند کردن آواز بحضور رسول مقبول صلی الله علیه وسلم باشد بلکه لبسا اوقات منجر
بسوی حبط اعمال صالحه میکرد چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده ولا تجهروا له
بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون **باب** سؤال جبرئیل
النبی صلی الله علیه وسلم باب هست در بیان سوال نمودن حضرت جبرئیل پیغمبر جمیل را
صلی الله علیه وسلم عن الایمان از حقیقة ایمان و اذعان والاسلام والاحسان و از اسلام

وحسان وجبرئیل ملک معروف است که از درگاه پروردگار بر رسول مختار وحی
می آورد وعلم الساعة واز علم قیامت وقیامت را ساعة ازان جهة گویند که ناگاه
واقع خواهد شد یا ازجهة سرعت حساب یا ازجهة طول آن پس برین تقدیر آن تسمیه
است که عبارت است از تسمیهٔ یک ضد باسم ضد دیگر چنانچه از برای اسود کافور گویند یا از
جهة آنکه آن روز با وجود طول ودر رای نزد پروردگار باری مثل یکساعت است
واگر گفته شود که مقتضای مقام در نظم وکلام آن بود که گفته می شد ووقت الساعة به بدل
علم الساعة زیرا که سوال از وقت قیامت واقع شده ازجهة آنکه در سوال واقع شده
متی الساعة جواب آنکه لفظ وقت مقدر است وقرینه روی کلمه متی است واما علم
آن پس لازم از برای سوال است وبیان النبی صلی الله علیه وسلم له وباب است
دربیان کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر آن وقت قیامت را واگر گفته شود که رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم هرگز بیان نفرموده وقت قیامت را بلکه علم وقت آن
خاص به پروردگار عالمیان گردانیده جواب آنکه حکم کردن رسول مقبول بآنکه علم وقت
قیامت را بجز از خدای تعالی هیچ کس نمیداند بیان از برای وقت اوست یا آنکه
اکثر در حکم کل است پس بیان اکثر بیان مجموع است ثم قال پس فرمود رسول
محمود جاء جبرئیل آمده بود حضرت جبرئیل علیه السلام یعلمکم درحالیکه تعلیم
میکرد شما را امر دینکم کار دین شما واگر گفته شود که مصرحه الله در نیمقام تغییر
اسلوب کلام چرا نمود وعطف کرد جملهٔ فعلیه را بر اسمیه جواب آنکه مقصود از کلام اول بیان
ترجمهٔ باب است واز کلام ثانی بیان کیفیت استدلال است ازان برانکه همه ان دین است
پس تغایر اسلوب از برای تغایر مقصود است فجعل پس گردانید رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
ذلک کله دینا این همگی وتمامی را دین واگر گفته شود که دانستن وقت قیامت وتفویض
تعیین وقت آن بسوی ایزد مستعان از ایمان واز عانست یا آنکه اکثر احکم کل داده چنانچه درمقام
سابق گذشته وما بین النبی صلی الله علیه وسلم یعنی کردانید همگی را دین همراه آنچیزی که بیان کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاده بود ندمن الایمان از ایمان واین متعلق است به بین کرد
تعالی وهمراه بیان قول خدا تعالی که فرموده ومن یبتغ غیر الاسلام دینا وهرآنکس که طلب کند بجز از
اسلام دین وآئین را فلن یقبل منه پس هرگز قبول کرده نمیشود آن دین را از آن کس

وعلم الساعة
وبیان النبی صلی
الله علیه وسلم
له وباب
جبرئیل فجعل
ذلک کله
دینا وما
بین قبل منه

پس لفظ واو در قول مصنف رحمة الله علیه و مابین بمعنی مع است واز برای عطف نیست تا آنکه در زیر ترجمهٔ باب داخل آید زیرا که از برای حکایت وفد عبد القیس را و این قول پروردگار را هیچ دخلی در ترجمهٔ باب نیست پس گوید گفته جعل ذلک دینا مع مابین النبی صلی الله علیه وسلم من الایمان که آن چیزی اسلام است از جهة آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در قصهٔ آنها ایمان را باسلام تفسیر کرد و مع قوله تعالی ومن یبتغ آه از جهة آنکه این آیه کریمه نیز دلالت میکند بر آنکه ایمان و اسلام یک است پس معلوم شد ازین کلام که دین و ایمان و اسلام متحد اند و مقصود مصنف رحمة الله علیه از آوردن این کلام همین است پس باین تقریر مندفع شد وهم آن کسی که وهم کرده که قصهٔ عبد القیس در ترجمهٔ باب ذکر شده و بعد ازین حدیث قصهٔ آنها در بیان ترجمهٔ باب هرگز نیامده و این مخالف عادت مصنف است فافهم حدثنا مُسَدَّد بفتح دال مشدده بر صیغه اسم مفعول از باب تفعیل و کنیت او ابو الحسن پسر مسرهد بن اسدی بصری که احوال او در باب من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قال حدثنا اسمٰعیل بن ابراهیم که معروف است بابن عُلَیَّة بضم عین مهمله و فتح لام و فتح یا و شناة تحتانیه مشدده و کنیت او ابو بشر بصری است که ولی بغداد در آخر خلافت هارون رشید شده بود و در همان بغداد وفات یافت و در مقابر عبد الله پسر مالک مدفون شد و احوال او در باب حب الرسول من الایمان گذشته لکن امام محمد بخاری رحمة الله علیه در همانجا وی را بکنیت یاد کرد و گفت ابن عُلَیَّة و درین مقام بنام یاد کرد از جهة کمال ضبط و امانت و تمام حفظ و دیانت زیرا که در هر مقام بهر وجهی که از شیوخ بخاری رسیده بود بهمان وجه اداء نمود قال اخبرنا ابو حَیَّان التَّیْمِیُّ حیان بفتح حاء مهمله و تشدید یا و شناة تحتانیه ماخوذ از حیات است یا از حین و بر تقدیر اول غیر منصرف است و بر ثانی منصرف و آن یحیی پسر سعید پسر حیان کوفی تیمی است یعنی منسوب بسوی تیم بفتح تا و شناة فوقانیه و سکون یا و شناة تحتانیه پسر مُرّة پسر کعب که از قریش بود و از وی روایت کرده است ایوب و اعمش که آنها هر دو از جملهٔ تابعین با وجود آنکه وی تابعی نیست و این از جملهٔ فضائل وی است احمد پسر عبد الله گفته که وی ثقه صالح صاحب سنت است در سال یکصد

و چهل و پنج وفات یافت عَنْ اَبِی زُرْعَةَ بضم ذال معجمه و سکون راء مهمله و بعین مهمله و نام او هرم پسر عمرو پسر جریر بجلی کوفی که احوال او در باب الجهاد من الایمان گذشته عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ گفت حضرت ابی هریره رضی الله عنه کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بَارِزًا ظاهر و آشکار یَوْمًا در یک روزی از روزها لِلنَّاسِ پیش از برای مردم یعنی رسول مکرم در مجلس همراه مردم نشسته بود در روزی او جهی که همراه هیچکس ملتبس نبود بلکه رسول مختار در همان مجلس از جمیع اغیار ممتاز بود چنانچه در روایت ابی فروه آمده که اول او چنان وارد شده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس بین اصحابه فیجیء الغریب فلا یدری ایهم هو فطلبنا الیه ان نجعل له مجلسا یعرفه الغریب اذا اتاه قال فبنینا له دکانا من طین کان یجلس علیه انتهی و از همین روایت استنباط کرده عالم سنی امام قرطبی رحمة الله علیه که نشستن عالم متقی بر مکان عالی که مختص بآن عالم باشد از برای تعلیم مردمان و مانند آن مستحب و فضل است فَاَتَاهُ رَجُلٌ پس آمد وی را مردی یعنی فرشته در صورت مردی و در کتاب تفسیر مصنف رحمة الله آورده اذ اتاه رجل بیشه و در روایت ابی فروه آمده فانا بجلوس عنده اذ اقبل رجل احسن الناس وجها و اطیب الناس ریحا کانّ ثیابه لم یمسها دنس و در روایت مسلم از حضرت عمر رضی الله عنه آمده بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ طلع علینا رجل شدید بیاض الثوب شدید سواد الشعر و در روایت ابن حیان سواد اللحیة آمده لا یری علیه اثر السفر و لا یعرفه منا احد حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم فاسند رکبتیه الی رکبتیه و وضع کفیه علی فخذیه و اگر گفته شود که صاحب رای صواب حضرت عمر بن الخطاب چگونه علم و معرفت حاصل کرد که آن مرد راهیچکس از صحابه بطام نشناخت جواب آنکه از غلبهٔ ظن خود معلوم کرده یا از قول جماعهٔ حاضرین در مجلس سید مرسلین مفهوم کرده باشد بلکه همین احتمال صواب است از جهة آنکه در روایت عثمان بن غیاث در همین حدیث مبارک چنان وارد شده فنظر القوم بعضهم الی بعض فقالوا ما نعرف هذا و مهد در روایت حدیث مبارک در روایت عماره پس قطع چنان وارد شده که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود سلونی فهابوا ان یسئلوه فجاء رجل فجثا در زوایت ابن

عن ابی زرعة
عن ابی هریرة
کان النبی صلی
الله علیه وسلم
بارزا یوما
فاتاه رجل

ابن منده آمده بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب اذ جاء رجل الخ پس گویا امر رسول باکمال مردمان را بسوال درمیان خطبه واقع شده بود وظاهر این روایت دلالت بران میکند که آمرد صاحب فطنت درحال خطبه آمده بود پس آمدن وی یا موافق زمان انقضاء خطبه بود یا ذکر کرد این قدر را درحالت جلوس و تعبیر کرد از وی راوی بخطبه فقال پس گفت آمرد ما الایمان چیست ایمان وحقیقت آن و در کتاب تفسیر از مصنف رحمة الله علیه آمده یا رسول الله ما الایمان قال جواب فرمود رسول محمود صلی الله علیه وسلم از برای آن مرد الایمان ان تؤمن بالله ایمان این است که بگروی بخدا تعالی بذات وصفات ثبوتیه وسلبیه وی وتنزیه وتقدیس ذات حق سبحانه جل شانه از جمیع نقائص وعیوب وامارات حدوث واگر گفته شود که حضرت جبرئیل چگونه قبل از اسلام بر رسول جمیل ابتداء بسوال وکلام نمود جواب آنکه ازجهة مبالغه کردن در اخفاء حال خود یا ازجهة آنکه معلوم کرد که اعلام دادن واجب نیست بلکه سنت است یا آنکه حضرت جبرئیل این وقت ورود بر سید المرسلین سلام داده لکن راوی نقل نکرده واین جواب اخیر معتمد وصحیح است زیراکه ثابت شده است در روایت ابی فروه پس از قول او کان شیابه لم یسمها دنس آمده حتی سلم من طرف البساط فقال السلام علیک یا محمد فرد علیه السلام قال ادن یا محمد قال ادن فما زال یقول ادن مرارا ویقول له ادن و در روایت عطاء از حضرت ابن عمر چنان آمده که آن مرد گفت السلام علیک یا رسول الله ووجه جمع درمیان دو روایت آنست که آمرد اول ابتداء وآغاز بنام مبارک آنسرور ممتاز کرد وبعد از انخطاب کرد وگفت یا رسول الله ودر روایت قطبی آمده السلام علیکم یا محمد واز ان استنباط کرده که مستحب است برآنکس که درمجلس درآید که اول تعمیم اهل مجلس بسلام نماید وبعد ازان تخصیص نماید بسلام هرکس را که میخواهد تخصیص آن وتقدیم سوال از ایمان ازانجهة واقع شده که آن اصل واساس جمیع اعمال صالحه است بعد ازان سوال اسلام آغاز کرد زیراکه وی مصدق وشاهد دعوی ایمانست وبعد ازان احسان سوال نمود زیراکه آن متعلق بآن هردو است ودر بعضی روایات سوال اسلام مقدم برسوال ایمان آمده وآن مبنی برانست که اسلام امر ظاهریست وایمان امر باطنی پس آغاز از جهة کمال امتیاز بامر ظاهری نمود بعد ازان انتقال بسوی امر باطنی نمود

وَمَلٰئِکَتِہٖ وایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانیه اند وقادر اند بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدااند که بی فرمانی نکنند اورا و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی صفات ایشان که در کتاب وسنت واقع شده است وَبِلِقَائِہٖ و تصدیق آری بدیدار خدا تعالی در آخرت نووی گفته که مراد از لقاء رؤیة خدای تعالی در آخرت نیست از جهة آنکه هیچ یکی از مردمان قطع وجزم بدیدار خدا تعالی ندارد زیرا که رویت پروردگار مختص است بآنکسی که بر ایمان وفات یابد و خاتمه و عاقبت خود احدی را بجز از انبیاء کرام علیهم السلام معلوم نیست لکن در این قول نووی نظر است زیرا که قطع وجزم رؤیت را برای جان خود درین مقام هیچ دخلی نیست بلکه لازم است که اعتقاد نماید که رؤیت پروردگار در سرای آخرت حق است وَرُسُلِہٖ و اینکه ایمان آری برسولان او تعالی که حق سبحانه جل شانه بکمال عنایت ورحمت خود انجناب را فرستاده از برای تکمیل و هدایت خلق و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده ایشان را بمعجزات باهرات و آیات ظاهرات و واجب است ایمان آوردن بجمیع انبیاء کرام علیهم السلام و اکرار بنبوت یکی از انبیاء کرام انکار نماید پس آن منکر کافر مطلق است و واجب است احترام و تنزیه ساحت ایشان از وصمة نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خورد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی و همین است قول مختار و آنچه از بعضی مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل برادران یوسف و داؤد علیهم السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست خطاء و نسیان است و صحیح آنست که برادران یوسف علیه السلام پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید پروردگار رحمید بآدم علیه السلام نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد بندهٔ خود هرچه خواهد بکوید دیگری را مجال نیست که تواند گفت و اینجا ادبی است که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت بعضی انبیاء که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و ذلتی و انکساری صادر گردد که مهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم

وَبِلِقَائِہٖ وَرُسُلِہٖ

مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آنست که هر چه خبر مرتبهٔ الوهیت
وصفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را
شامل و در همه رأسخ و کمال و کامل و آن تؤمن بالبعث و اینکه ایمان آری بانکه
برانگیختن مردها از گورها از برای حساب و جزا حق است پس فرق در میان لقا و بعث
آنست که لقا بعد از اتصال بسوی دار جزا باشد و بعث قبل ازان قال گفت پس مفرد
و سوال کرد از رسول احد ما الاسلام چیست حقیقت اسلام قال گفت فرمود رسول کامل
در جواب آن سائل که الاسلام ان تعبد الله ولا تشرک به شیئا اسلام این است
که پرستش کنی خدای تعالی را که معبود بالحق است و شریک نیاری بآن خدا تعالی
در ذات و صفات و عبادات نه بشرک جلی و نه بشرک خفی نووی گفته که احتمال دارد
که اراده کرده شود بعبادت معرفت خدای تعالی پس درین هنگام عطف صلوة
و جزآن بر عبادت از جهة داخل کردن آنها در اسلام است و احتمال دارد که مراد
از عبادت مطلق طاعت باشد و عطف صلوة و جزآن از قبیل عطف خاص بر عام باشد
و در روایت حضرت عمر رضی الله عنه چنان آمده الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله و اسلام در لغة بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و
رغبت و تسلیم شدن مر کسی را بی سرکشی و اعتراض و در شرع شریف عبارتست
از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور
شوند پس اسلام هم ظاهر اعمال است و ایمان تام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع
اسلام و ایمان است و آنچه در کتب عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یکی است
بآن معنی که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو هم از مسلمان
نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمرهٔ ایمان و فرع آن است و علماء را درین مسئله
کلام بسیار است و تحقیق این است که گفته شد و ظاهر از روایت حضرت عمر
رضی الله عنه که لفظ ان تشهد واقع شده آنست که تکلم بلفظ شهادت شرط است
در اسلام پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجائی لفظ اشهد لفظ اعلم آرد مسلمان
نشود و لیکن بضرورت ازدین متین معلوم شده است که اگر مجرد لا اله الا الله
محمد رسول الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغهٔ اشهد در احادیث شریفه

شریعة واقع شده است پس بلفظ بان اولی و اصوب باشد و نفی شرک بهمراه عبادت
از جهة آن ضم کرده شد که جماعة کفار بدکردار عبادت پروردگار در حالة نماز
میکردند و پرستش بتان همراه از مستبعدان نیز مینمودند زعم میکردند که بتان شریک
ایزد منان در استحقاق عبادت اند و دویم از ارکان اسلام نماز است چنانچه فرمود
وَتَقِيمُ الصَّلٰوةَ و اینکه برپاداری نماز یا نیاز را خالص از بهر پروردگار بی نیاز و مراد
یا قامت صلوة گذاردن او است و درست بتعدیل ارکان و محافظت
شرائط و سنن و آداب آن و تقیم بضم تا مشتق فوقانیه مشتق از تقویم یعنی راست
ساختن است چنانچه گویند اقام العود راست ساخت چوب را گرچ بود یا مراد
مداومت و مواظبت بر آنست و جد و جهد نمودن دران مشتق از اقامت بمعنی مقیم
شدن یا از قیام سوق بمعنی رایج و گرم شدن بازار سیوم از ارکان اسلام
برآوردن زکوة مال است چنانچه فرمود وَتُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ الْمَفْرُوضَةَ و اینکه ادا
کنی زکوة را که فرض کرده شده است بر تو بعضی گفته اند که بقید مفروضه احتراز کرد از
زکوة مجله که پیش از گذشتن سال ادا نماید زیرا که آن در وقت ادا مفروض
نیست و بعضی گفته که احتراز از صدقه نفلیه است که اطلاق زکوة بران صدقه نیز
آمده و زکوة در لغت بمعنی نماء و تطهیر است و دادن زکوة سبب نماء و زیادة
مال و برکت دران و موجب طهارة مال و طهارت صاحب او است از رذیلة بخل
و امساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز احتمال دارد گویا گواهی میدهد بصحت ایمان
و صدق دعوای محبت پروردگار تعالی چهارم از ارکان اسلام روزه رمضان
داشتن است چنانچه فرمود وَتَصُومُ رَمَضَانَ و اینکه روزه داری ماه مبارک
رمضان را و صوم در لغة بمعنی امساک یعنی نگهداشتن و در شرع شریف
عبارت است از نگهداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضی علماء و سفیان
ثوری از نیشان است و نگاه داشتن اندغیبت نیز پس غیبت کردن نزد ایشان
شکننده صوم است و روزه کامل آنست که جمیع اعضاء و جوارح را از زنا فرمود
شرع باز دارد و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن و سوختن و چون
در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند

واین وجه برتقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که تعیین اسماء شهور مینمودند دران ماه هوای گرم و تابستان بود و الله اعلم و بعضی از محققین گویند که وی را رمضان ازان جهة گویند که وی سوزنده گناهان است یعنی جمیع گناهان از انسان سوخته شوند و آن انسان پاک و مبرا از جمیع آنها گردد و این فضل عظیم از پروردگار کریم در حق این امت مرحومه است و ازین کلام معلوم شد که تلفظ بلفظ رمضان بی اضافت لفظ شهر بسوی آن جائز است **فائده** درین حدیث مبارک ذکر حج نشده و این پنجم از ارکان اسلام است بعضی گفته اند که حج دران وقت هنوز فرض نشده بود و این قول مردود است بآنچه در روایت عمر رضی الله عنه آمده که ان رجلا فی آخر عمر النبی صلی الله علیه وسلم جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان حدیث مبارک را تا آخر بدرازی ذکر کرد و ایضا در روایت حضرت عمر رضی الله عنه آمده و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلا آمده بلکه در روایت سلیمان تیمی بعد از قول او و تحج عبارت زائده نیز آمده و آن این است و تغتسل و تغسل من الجنابة و تتم الوضوء پس اولی این است که حمل کرده شود این حدیث مبارک را بر اختصار و اقتصار و این را امام محمد بخاری رحمة الله علیه جائز میداند چنانچه سابق ازین گذشته **قال** گفت آن مرد سائل **ما الاحسان** ای رسول کامل چیست حقیقة احسان چون در بسیاری آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آن را درجه عالی نهاده و مرتبهٔ کمال دانسته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بکمال و تمام مبین کرده شود و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را و بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان و چنانچه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا باینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف اینصورت ظلم است بنفس و بدی کردن است باو و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادات و آن بحقیقة شرط کمال است بلکه شرط صحت اسلام و ایمان است **قال** گفت آن رسول کامل در جواب آن سائل در بیان حقیقت احسان

قال کا راجع قال

الاحسان ان تعبد الله کانک تراه احسان عبادت کردن است خدای تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و فرو رفتن از ان مرتبه مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه یراک پس اگر نیستی تو باین حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را بآن صفت که حاضر باشی از نکه می بیند وی ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت اعمال و احوال و ادب و طمانیت و عدم التفات بیمین و شمال لازم حال خود بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال اوست که بایستاد و باشد بی قیدی و ترک ادب بروی تنگ کرد و دانکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال بادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کامل تر از مقام تمام عابدان است ثم فثم و بالجمله در طاعت سه مرتبه است یکی همان قدر که ابراء ذمه کند از اداء واجب چنانکه قضاء واجب کرد دو دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضاء و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از شوق و ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود بالاتر از همه آنست که در مشاهده معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است و محاذاة معنوی که بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنور انیت آن منور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله تعالی و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرة استنباط میتوان نمود که در دنیا به تراکم حجب جسمانی از ان محجوب و محروم است و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد و لهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت بر اداء نماز در اول وقت و آخر آنکه میقات رویت باریست تعالی در بهشت یعنی تا ملکه شهود ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رؤیت بصری گردد که قوت بصر در وی دران نشاة ابداع خواهد یافت بدانکه مبنای دین متین و کمال آن بر کلام و فقه و تصوف است و بعد از شریف بیان این هر سه مقام کرده ایم اشارتست باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و باسلام اشارتست بفقه که متضمن اعمال و احکام شرعیه و فرعیه است و باحسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله

الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک

وجمیع معانی تصوف که جمیع مشایخ طریقت اشارت بآن کرده اند باین راجع
است وکلام وفقه وتصوف لازم یکدیگراند که هیچ کس بی دیگری تمامی نپذیرد وصورت
نه بندد زیراکه احکام الهی بی فقه شناخته نمی شود وفقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل
بی صدق توجه تمامی نپذیرد وهردو بی ایمان صحیح نگردد ومثال روح وجسد که هیچکدام
بی دیگری وجود نگیرد وکمال نپذیرد واز اینجا فرمود امام مالک رحمة الله علیه من
تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن لم یتفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع
بینهما فقد تحقق کمال جمعیت اینست وباقی همه زیغ وضلال است والتوفیق من
الله الکریم المتعال وچون احکام ومقامات قرب ویقین همه مبین کشت اشارت
بقیام قیامت ووجود علامات وامارات آن کرد تا تنبیه کردد وباعث شود
بر التزام عبادت وتحصیل کمال چنانچه فرمود قال گفت آنمرد از برای رسول احمد
وسوال از رسول محمود نمود متی الساعة که کرم وقت قیامت قائم خواهد شد
وساعة در لغة بمعنی پاره از زمان غیر معین ومحدود در اصطلاح اهل حساب بنجوم یکجزء
از بیست وچهار جزو از روز وشب وقیامت را ساعة گویند ووجه آن در سابق
گذشته قال فرمود رسول کامل در جواب سوال آن سائل ما المسئول عنها یا علم
من السائل نیست آنکسی که پرسیده شد واورا از وقت قیام ساعت دانا تر از
کسی که پرسنده است یعنی من از تو دانا تر بدان وقت نیستم یعنی من وتو هردو
برابریم در نادانستن او ودرین اشارت است بآنکه انسان را لازم است وقتی که سوال
کرده شود از چیزی که علم وی بآن چیز نیامده باشد اینکه تصریح بعدم علم خود نماید وعلم آن
چیز بسوی خدا تعالی مفوض کرداند واین از علم است وکمال ورع همین است واکر
گفته شود که حضرت جبرئیل از رسول جلیل از وقت ساعة چکونه سوال نمود وحال آنکه وی
میدانست که علم وقت قیامت بجز از ذات اقدس هیچکس نمیداند جواب آنکه وی
متنبه میکرد جماعه حاضرین را که علم وقت قیامت احدی بجز از ذات اقدس نمیداند
تا اعتقاد خود را باین سخن راسخ نمایند وباز از سوال آن جان خود را نکهدارند وساخت
عن اشراطها او زود است که خبر میدهم ترا از علامات وامارات آن قیامت ونشانهای
او اذا ولدت الامة ربتها وقتیکه بزاید دختر کنیز مالک ومربی خود را پس آن

قال متی الساعة
قال ما المسئول
عنها باعلم من
السائل وسئول
عن اشراطها
اذا ولدت
ربتها

نشانی قیامت است در تاویل و بیان مراد از این عبارت شراح ذی فطانت
را اقوال است اکثر بر انند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه
را دکان که نسبت بمادران خود بجهة نسب پدران مولی و سید اند و حکم مالک
دارند یا باعتبار انکه اموال آدمی بعد از موت صاحبش مرورا جع باولاد است یا باعتبار
تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا بدلالت آن بعرف و عادة
و علامت بودن این حال مر قیامت را یا بجهة وجود ترفه و تنعم و خروج از دائرهٔ
توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مقتضی بخروج از انتظام
احوال و فساد و اختلال است یا بجهة استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بندا آوردن
و اسیر ساختن ایشان شاید که در میان بعضی از اولاد مادران خود را بندکرده و اسیر
مناغته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرد و که مادران ایشان اند خود دائم و مستمر
بر انها مالک باشند و اگر ظاهر کرد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهة انکه کثرت جهاد
باعث استیلاء مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی
را زوالی و پستی است منجر و مفضی بانقطاع دور دولت اسلام گردد که علامة قیام قیامة
است یا بجهة استلزام سوء ادب اولاد با مهات و عقوق آنها و معامله کردن
ایشان مثل معامله املاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلاء بر بلاد کفر
در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آنست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد
جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته و اگر دران وقت
نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آیند دور نباشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم فرمود بعثت انا و الساعة کهاتین و بلفظ ماتین اشارت بسوی دو انگشت
خود سبابه و وسطی کردند و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلاء بیشتر از پیشتر
گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است ببیع امهات اولاد در آخر زمان بعضی
احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام شاید که بکثرت تداول ایدی
و تردد دشتران بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی
گویند که این کنایت است از زایدن و اماان ملوک و هرا را که چون ملوک و حکام
شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان مُلاک و سادات شوند

نسبت بآنها این نیز در آخر زمان پیدا خواهد شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس
در رؤسا و اکابر و اکثر گفته شود که ربتها بتا اگر برای تانیث میباشد بچه جهة گفت
وربتها نگفت و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش
آنکه موصوفش نفس بتسمیه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث
است و نیز رب نگفت از جهة تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه
اطلاق رب باضافت بغیر وی سبحانه آمده و یا مراد بنت است و چون حکم در
وی اینچنین است در این طریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها بجای ربتها آمده و بعل
نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز بمعنی توجیهات مذکوره صادق است
چنانچه کنیزکی است در بند کفار آورده و او را مادر خود ناداشته تزوج نمایند و وطی
کنند یا در صدر اول اباء و استنکاف داشتند از وطی اما رو رغبت میکردند در خرائد عام
وَاِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الْاِبِلِ الْبُهْمِ فِی الْبُنْیَانِ و وقتی که تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر
چرانندگان شتران سیاه یا چرانندگان سیاه در بناها و خانها پس این نشانی قیام قیامت
است یعنی فقراء و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و مذلت در بیابانها میکذرانیدند
معزز و مبجل و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانهای بلند بنا کنند و به
یکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامة قیامت است و نشان آخر زمان است که موجب
اختلال است و بی انتظام مهمات عالم و باعث عزت و بزرگواری ارازل و
وجهال و سبب حقارت و اهانت اعاظم و اکابر و علماء است آورده اند که ذوالقرنین
در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که اباء جداً مورث و مناسب حال
هر طائفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را در ان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت
و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا
آنکه باشد بهره ور ارجمند ترین مردم در دنیا لئیمان و بی خردان و نیز آمده است
که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب
پوشیده نماند که علامات قیامت از صغری و کبری بسیارند چنانچه در باب بیان اشراط
ساعت خواهد آمد انشاء الله تعالی لکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد که
در اینمقام این قدر کافی است و باقی را در جای دیگر بیان فرمود و بهم بضم باء موحده

تحتانیه جمع ابهم است و ابهم سیاه خالص را گویند و بهم بضم میم و کسر آن ریاست آمده لکن بر اول صفت رعاة است و بر ثانی صفة ابل است و ابل را باین صفت ازان جهت یاد کرد که بدترین شتران شتر سیاه است و خطابی گفته که معنی آن است وقتی که فخر میکنند بر یکدیگر چرانندهای مجهوله که شناخته نمی شوند از جهت نسب و حسب چنانچه گویند ابهم الامر وقتی که حقیقت آن امر معلوم نشود و اما بهم بفتح با پس خطاست از جهة انکه با فتح آن در غنم مستعمل می شود نه در ابل فی خمس یعنی داشتن وقت قیام قیامت داخل و مندرج است درین پنج چیز ها که لا یعلمهن الا الله که نمیداند آن پنج چیز را هیچکسی جز از خدای تعالی ثم تلا النبی صلی الله علیه وسلم پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان آن پنج چیز که جز از خدای تعالی هیچکسی نداند این آیه کریمه را که حق سبحانه جل شانه فرموده ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام الآیة یعنی بدرستی که خدای تعالی نزد وی است نه نزد غیر او دانستن قیامت که کی خواهد رسید و کدام وقت خواهد آمد و نزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد و میداند خدای تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر است یا دختر و آخر آیه کریمه چنان است و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و نمیداند هیچ ذاتی که بکدام قطعه زمین میمیرد و وفات یابد و مراد آن است که این پنج از امور غیب اند که جز خدای تعالی کسی آنها را نداند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بلکه آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند و آگاه گرداند بوحی و الهام و بعضی محققین گفته اند که از برای غیب مبادی و لواحق اند و بر مبادی آن هیچکس اطلاع نیابد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و اما لواحق پس ظاهر گرداند خدای تعالی آنها را بعضی از دوستان خود بوجهی از وجوه و باین قدر بیرون آمد وی از غیب مطلق و این وقتی است که روح مقدس منور گردد و اشراق و نورانیت او زیاده گردد بسبب احتراس نفوس از ظلمت عالم حس و از جهة جلا شدن آئینه دل است از زنگ طبیعت

وبسبب آنوجهت و مداومت بر علم و عمل و فیضان انوار الهیه تا قوی گردد نور
وکمال انبساط در فضای دل حاصل گردد پس انعکاس یابد در نوی نقوشی که در
لوح محفوظ مرتسم شده و اطلاع می یابد بر مغیبات و تصرف نماید در اجسام عالم سفلی
بلکه تجلی میکند فیاض اقدس بسبب معرفة که بهترین عطایا است پس چگونه غیر حق جل
شانه منجلی و واضح نگردد قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من
رسول ولفظ الآیة احتمال دارد که منصوب باشد بتقدیر اعنی الآیة یا مرفوع باشد بنا بر
ابتدا. وخبرش محذوف باشد ای الآیة مقروة الی آخرها یا مجرور باشد بحذف حرف
جار ای الی الآیة یعنی الی آخر الآیة ثُمَّ اَدْبَرَ پس پشت داد آن مرد و بیرون آمد
از مجلس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ثُمَّ قَالَ پس فرمود آن رسول اوّاب از برای
جماعة اصحاب رُدُّوْهُ پس بیارید آنمرد را نزد من پس اصحاب کرام بیرون رفتند
تا آنمرد را پس بیارند فَلَمْ یَرَوْا شَیْئًا پس ندیدند هیچ چیز را و هیچکسی را نیافتند
حاصل آنکه آنمرد غائب شد از نظر اصحاب کرام دوی را نیافتند و شیئا از جهة
مبالغه فرمودند گویا فرمودند هیچ چیز را ندیدند نه ذات او را و نه اثری را از آثار
او پس آن جماعة اصحاب کرام باز بمجلس رسول علیه السلام رجوع کردند فَقَالَ
پس فرمود رسول علیه السلام از برای آن جماعة کرام هٰذَا جِبْرِیْلُ این مرد غائب
جبرئیل امین است جَاءَ که بدرستی آمده بود یُعَلِّمُ النَّاسَ دِیْنَهُمْ در حالیکه تعلیم
کند مردمانرا دین و آیین آنها امام بخاری رحمة الله علیه میگوید قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ
گفت ابو عبد الله که کنیت ولیت جَعَلَ کُلَّ ذٰلِكَ مِنَ الْاِیْمَانِ گردانید رسول
خدا صلی الله علیه وسلم این جمیع مذکور را از ایمان در قول خود که فرموده یعلم الناس
دینهم والله اعلم بالصواب **بَابٌ** ودر بعضی نسخها باب نیامده و گویا
آن نسخه ما ترجیح داده بآنکه سوال حضرت جبرئیل از ایمان که ترجمه باب اول است
تعلق باین حدیث بهیچ وجهی ندارد پس ادخال این حدیث در تحت آن ترجمه صحیح
نیست لکن بعضی محققین گفته اند که نفی تعلق این حدیث تام در نیمقام نیست زیرا که
در نسخه باب بی ترجمه ثابت شد پس آن بمنزله فصل از ماقبل است و در وی
تعلق فی الجمله با ماقبل ضروری است و اگر ثابت نشد پس تعلق متعین است و این حدیث

تعلق دارد بقول او در ترجمه باب که گفته جعل ذلک کلمة دینا و وجه تعلق آنست که در
حدیث هرقل ایمان را باسم دین یاد کرد و پس معلوم شد که دین و ایمان متحداند
و همین است مقصود مصنف رحمة الله علیه و اگر گفته شود که استدلال باین حدیث
صحیح نیست زیرا که آن منقول از هرقل است و وی کافر بود جواب آنکه این قول را
هرقل از رای و اجتهاد خود نگفته بلکه از کتب سابقهٔ انبیا که علیهم السلام خبر داده و
و ایضا این حدیث را باصحاب کبار خوانده شد و هیچکسی از انها انکار بران نکرد بلکه
استحسان کردند قول او را و ایضا هرقل از اهل کتاب بود و در شرح انها ایمان و دین متحد
بودند و شرائع سابقه حجت اند که ما را عمل بانها لازم است ما دامیکه نسخ آنها ثابت نشده
باشد و لیکن بنابر انکه آن شریعت مایان است چنانچه در علم اصول محقق شده حَدَّثَنَا
اِبْرٰهِیْمُ بْنُ حَمْزَةَ بجاء مهمله و بزاء معجمه پسر محمد پسر مصعب پسر عبد الله پسر زبیر
پسر عوام قرشی مدنی ابن سعد گفته که وی ثقه و صدوق است و در ربذه بسیار می آمد
و اقامت میکرد و در وی و حاضر می شد در عیدین بمدینه مقدسه و در سال دو صد
و سی و فات یافت قَالَ اَنَا اِبْرٰهِیْمُ بْنُ سَعْدٍ و کنیت او ابو اسحاق پسر سعد
پسر ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف قرشی مدنی است و در بغداد والی بیت المال شد
و در همانجا وفات یافت و احوال او در تفاضل اهل الایمان گذشته عَنْ صَالِحٍ
و کنیت او ابو محمد پسر کیسان غفاری مدنی است و احوال او در آخر قصه هرقل گذشته
عَنِ ابْنِ اَبِیْ شِهَابٍ و وی امام ابو بکر محمد پسر مسلم پسر عبد الله پسر شهاب قرشی
زهری مدنی است که احوال او در حدیث سیوم ازین کتاب مبارک گذشته
عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ و وی پسر عتبه پسر مسعود امام که یکی از فقهاء سبعهٔ مدینه
مقدسه است و احوال او در حدیث پنجم ازین کتاب مبارک گذشته اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ
عَبَّاسٍ اَخْبَرَهٗ بدرستی که حضرت عبد الله بن عباس خبر داد او را و احوال حضرت
عبد الله که بهترین امت و سردار مفسرین است در حدیث چهارم ازین کتاب مبارک
گذشته فَقَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ سُفْیَانَ پس گفت حضرت عبد الله پسر عباس که خبر داد
مرا انها ابو سفیان پسر حرب که نام او صخر است و احوال او در حدیث ششم
ازین کتاب مبارک گذشته اَنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهٗ که بدرستی هرقل گفته بود از

برای وی وهرقل بکسرها و فتح را مهمله وسکون قاف نام بادشاه روم است ولقب قیصر است چنانچه قبل ازین گذشته هَلْ يَزِيدُونَ اَمْ يَنْقُصُونَ آیا زیاده می شوند تابعان رسول عالمیان بمرور زمان یا کم می شوند آن تابعان فَزَعَمْتَ اَنَّهُمْ يَزِيدُونَ پس گمان کردی و در جواب گفتی که بدرستی آنها روز بروز زیاده می شوند و در روایت سابقه فذکرت آمده بود و معنی هر دو یکی است وَكَذٰلِكَ الْاِيمَانُ حَتّٰى يَتِمَّ وهمچنان است ایمان که روز بروز زائد میشود تا آنکه تمام شود و بدرجه کمال برسد و در روایت سابقه وکذلک امر الایمان وارد شده بود و حاصل یکی است وَسَاَلْتُكَ وپرسیدم من ترا ای ابا سفیان هَلْ يَرْتَدُّ اَحَدٌ مِنْهُمْ آیا مرتد میشود و باز میگردد هیچ یکی از انها یعنی از تابعان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سَخْطَةً لِدِينِهِ از برای قهر کردن وبد دانستن دین او بَعْدَ اَنْ يَدْخُلَ فِيهِ پس از انکه می در آید در ان دین فَزَعَمْتَ اَنْ لَا پس در جواب گفتی اینکه مرتد نمیشود هیچکسی از دین او بعد از در آمدن در وی از برای بد دانستن دین وی یعنی اول هرگز هیچکسی مرتد نمیشود و بالفرض والتقدیر اگر کسی مرتد شود پس از برای غرضی از اغراض دنیویه مرتد میشود نه از برای بد دانستن دین او وَكَذٰلِكَ الْاِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ وهمچنان است ایمان وقتی که می آمیزد کشادگی روی و خوشی او دلها را و بشاشة بفتح باء موحده تحتانیه است لَا يَسْخَطُهُ اَحَدٌ قهر نمیکند و بد نمیداند او را هیچکسی وامام محمد بخاری رحمة الله علیه آن حدیث طویل را که در بدء وحی کرده است درین مقام اختصار کرده وآن جائز است بنا بر انکه غرض او درین مقام همین قطعه بود و آن اتحاد دین و ایمان است وباقی تحقیقات این حدیث در سابق گذشته

بَابُ فَضْلِ مَنِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ

باب است در بیان فضیلت آن کسی که طلب پنداری و پاکی نماید از برای دین خود از نقائص و قبائح شرعیه و مراد مصنف رحمة الله علیه آنست که ورع از جمله مکملات ایمان و متممات ایقان است حَدَّثَنَا اَبُو نُعَيْمٍ بضم نون بر صیغه مصغر وی فضیل بفتح فاء و سکون ضاد معجمه و لام پسر دکیر بضم دال مهمله و فتح کاف و آن لقب است و نام او عمر پسر حماد قرشی تیمی بلخی است و وی مولای طلحه پسر عبید الله کوفی ملائی بضم میم است و وی شیوخ بسیار داشت

ابو نعیم گفت که شریک شدم همراه ثوری در چهل یا پنج شیخ و وی بر تعلیم
حدیث چیزی را از مال دنیوی میگرفت پس مردم وی را ملامت کردند وی
در جواب گفت ملامت میکنید شما مرا بر گرفتن مال در حدیث و حال آنکه
در خانهٔ من سیزده نفر اند که طلب نفقه از من مینمایند و در خانهٔ من یک نان
نیست پس این اخذ از جهت ضرورت است و بعد از وفات دیده شد ویرا در خواب
پس پرسیده شد که حق سبحانه جل شانه با تو در اخذ مال بر تعلیم حدیث چه معامله
کرد پس گفت یافت مرا صاحب عیال پس عفو کرد از من تقصیر من و بسیار محکم
و راسخ زبان خود بود در علم و عمل و در سال دو صد و شصت و شش یا نوزده وفات
یافت قال انا زکریا بهرد و وجه از قصر و مد آمده و وی ابو یحیی سپرا بی
زائده که نام او خالد پسر میمون همدانی کوفی است و در سال یک صد و چهل و
هفت یا هشت یا نه وفات یافت عن عامر یعنی شعبی بفتح شین معجمه است
و کنیت او ابو عمرو پسر شراحیل همدانی کوفی که ذکر او در باب المسلم من سلم المسلمون
گذشته قال سمعت النعمان بن بشیر گفت عامر شنیدم من بگوش خود
نعمان بن بشیر را و نعمان صحابی پسر صحابی است که آن بشیر بباء موحده تحتانیه
و بشین معجمه است و بشیر پسر سعد پسر ثعلبه انصاری خزرجی کوفی است و نام مادر
او عمره دختر رواحه که خواهر عبد الله بن رواحه بود و آن نیز از جمله صحابیات است
و وی اول مولود است در انصار که بعد از قدوم رسول مختار بمدینه بزرگوار
تولد شده و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مختار بمقدار
یک صد و چهل حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه شش حدیث
آورده و وی از جمله آن کسان است که حدیث مبارک را از رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم در حالت صبا و خوردی برداشته و در حالت بلوغ ادا نموده
و وی را حضرت معاویه رضی الله عنه عامل کرده بود اول بر شهر حمص بعد ازان بر شهر کوفه
پس ازان ویرا عامل کرده بود یزید پس هر گاه یزید مرد وی نزیری کردید پس اهل حمص مخالفت او
کردند پس بیرون کردند ویرا از شهر حمص در دنبال او رفتند و ویرا در دیهی از دیهات حمص
و ناگهان کشتند و این مقدمه در سال شصت و چهار واقع شد بدانکه رجال این اسناد همه کوفی اند

يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ که میگوید نعمان پسر بشیر
که من شنیدم بگوش خود رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگوید ولفظ سمعت
دلالت میکند بر بطلان قول آنکسی که سماع نعمان بن بشیر را از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم صحیح نمیداند اَلْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ که حلال خالص که در وی شبهه حرمت
نباشد ظاهر و آشکار است وحرام صرف که در وی شائبه حلیت نباشد ظاهر و آشکار است
وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ و در میان آن هر دو چیزهائند که در اشتباه می اندازد سامع
و مستعمل را که آیا آنها از جمله حلال اند یا از جمله حرام و این بنابران باشد که دلائل از هر دو
طرف قائم باشند و در ظاهر متعارض باشند بوجهی که متنبه نمیشود بر حال آن اشیاء
مگر اندکی از علماء و فضلاء و در بعضی روایات مشبهات بروزن مفعلات به تشدید
عین مفتوحه آمده پس معنی آن باشد که در میان حلال و حرام اشیاء اند که مشبه بغیر خود
میباشند یعنی اشیاء حلال که مشبه بحرام باشند و اشیاء حرام که مشبه بحلال باشند
و حکم آنها بر سبیل تعیین معلوم نباشد و این از جهت عدم وضوح دلائل حل و حرمت باشد
و در بعضی روایات شبهات جمع شبهه آمده و شبهه عبارت از شی ٔ است که مشابه بغیر خود
باشد و عین آن نباشد نووی گفته که معنی این کلام رسول علیه السلام آنست که اشیاء
بر سه قسم اند بعضی از انها حلال خالص اند که هیچ شبه و خفاء در حل آنها نیست چنانچه
نان و فواکه و کلام و مشی و جز آن و بعضی از انها حرام محض اند که هیچ اشتباه در حرمت
آنها نیست چنانچه خمر و میته و دم و زنا و کذب و جز آن و بعضی شبهات اند که هیچ یکی
از حل و حرمت آنها واضح نیست لهذا بسیاری از مردمان آنها را نمیشناسند و اما علماء
و فضلاء پس می شناسند احکام آنها بنص قرآن یا حدیث سید مرسلان یا بالقیاس
و جز آن پس وقتی که شی ٔ متردد در میان حل و حرمت باشد و نص و اجماع در ان شی ٔ
منتفی باشند پس البته مجتهد در ان شی ٔ اجتهاد میکند پس بسبب آن اجتهاد لاحق میکند آن
شی ٔ را بحلال یا بحرام بدلیل شرعی پس اگر لاحق بحلال کرد پس آن شی ٔ نزد آن مجتهد حلال
باشد و اگر بحرام لاحق کرد پس آن شی نزد آن مجتهد حرام باشد و گاه گاه دلیل آن مجتهد خالی
از احتمال خطا نباشد پس بهر تقدیر ورع و پرهیزکاری در ترک آن شی ٔ باشد و آنچیزی
که در وی از برای مجتهد هیچ چیزی از حل و حرمت بعد از صرف اجتهاد و بذل وسع

خود ظاهر نشد پس آن شبهه است و اختلاف علماء است در ان چیزی بعضی حکم بحل آن کردند
و بعضی بحرمت آن و بعضی میل بتوقف اختیار نمودند لا یعلمها کثیر من الناس پس گفته اند
آن اشیاء مشتبهه را حکم آنها بسیاری از مردمان که آن اشیاء داخل در حلال اند
یا مندرج در حرام و لفظ کثیر دلالت میکند بر انکه مجتهدان میدانند احکام آنها را نیز لکن این
بنا بر اغلب است زیرا که گاه گاه نزد مجتهد دلیل حل و حرمت متعارض می شوند
و ترجیح یکی از انها معلوم نمیشود چنانکه گذشته فمن اتقی الشبهات پس هر آن کسی
که پرهیز کرد از شبهها و جان خود را نگهداشت از انها فقد استبرء لعرضه و دینه
پس تحقیق طلب پیراری و پاکی از نقص نمود برای عرض خود و دین خود و لفظ دین اشارت
است بآنچه تعلق بخدای تعالی دارد و عرض اشارت است بآنچه تعلق بمردمان دارد
و این از جهة آن فرمود که هر کس معروف باجتناب شبهات شد پس قول طاعن
در حق وی هرگز مقبول نمیشود و درین کلام اشارتست بسوی آنکه هر کسی که در کسب
و معاش خود از شبهه پرهیز و احتیاط نمی کند پس البته جان خود را در معرض طعن
قرار داد و خود را از برای طعن سپر ساخت و درین اشارتست که انسان را
لازم است که محافظت تمام بر امور دین و احکام و بر مروت همراه انام نماید
و در بعضی روایات فمن اتقی الشبهات آمده و این مناسب بمتن سابق است
و من وقع فی الشبهات و هر کسی که واقع شد در اشیاء مشتبهه و جزاء شرط
محذوف است که از قرینه مقام معلوم میشود و تقدیر کلام چنان است و من وقع
فی الشبهات فقد وقع فی الحرام چنانچه در روایت دارمی که از جمله شیوخ امام
بخاری است صریحا وارد شده و این بر تقدیریست که کلمه من شرطیه باشد و معنی
آن باشد که هر کسیکه واقع شد در اشیاء مشتبهه پس بدرستی واقع شد در حرام
و اگر کلمه من موصوله باشد پس تقدیر کلام چنان باشد و من وقع فی الشبهات
فهو کراع یرعی حول الحمی و اختلاف روایات در لفظ مشتبهات
مثل سابق است کراع یرعی حول الحمی مثل چراننده ایست که می چراند
حیوانها را گرد آن قطعه که نگاه کرده شده است از غیر و منع کرده شده است غیر را
از دو همی بکسر حاء مهمله و فتح آن عبارت از جای است که امام مسلمانان مخصوص

از برای خود کرده باشد و غیر خود را از آن منع نموده باشد یُوشِكُ اَنْ یَّقَعَ فِیْهِ نزدیک است که بیندازد حیوانات خود را در وی یُوشِكُ بضم یاء و شین معجمه بمعنی یقرب است و آن صفت را عی است یا استیناف است اَلَا اِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى آگاه باشید که بدرستی برای هر پادشاه یک جای خاص است که او نگاه کرده شده باشد از جمیع اغیار و در اختصاص تمثیل بحمی نکته لطیفه است و آن اینست که عادت ملوک عرب چنان بود که یک جائی را از برای چرانیدن مواشی خود محفوظ میکردند و اگر کسی از اغیار در آن مکان مواشی را میچرانید او را وعید بعذاب سخت میکردند پس رسول علیه السلام از برای آنها تمثیل بآن چیزی نمود که آن معروف و مشهور نزد آنها بود تا بفهم نزدیک تر باشد پس هر کسی که از پادشاه میترسد البته مواشی خود را از آن مرعی دور نگاه میدارد و نزدیک آن مرعی نمیگذارد از جهة ترس آنکه مبادا که یکوقت مواشی بسرعت تمام در آن مرعی بیفتد و در وعید پادشاه گرفتار آید و هر کس که از وعید پادشاه نمیترسد آن نزدیک از آن مرعی مواشی خود را میچراند و وی مبالات از افتادن آن مواشی در آن مرعی ندارد پس البته بناگاه آن مواشی بغیر از اختیار او در آن مرعی می افتند و بسبب آن در عقوبت پادشاه گرفتار آید پس همچنان کسی که تناول شبهات نماید البته آن کس بحرام گرفتار آید اَلَا اِنَّ حِمَى اللّٰهِ فِیْ اَرْضِهٖ مَحَارِمُهٗ آگاه باشید که نگاه کرده خدای عزوجل در زمین او محرمات و محظورات اند که آن ترک مامورات و جبه و فعل منهیات محرمه باشد و در بعضی روایات فی ارضه نیامده و کلمهٔ الا از برای تنبیه است و تکریر بر آن دلیل است بر عظم شان مدخول او اَلَا وَاِنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةً آگاه باشید و بدرستی در جثهٔ انسان هر آئینه یک پارچه گوشت است اِذَا صَلَحَتْ وقتی که نیک باشد آن پارچه گوشت صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهٗ نیک میشود آن جثه همگی و تمامی آن جثه وَاِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهٗ و وقتی که خراب و گمراه شود آن پارچه گوشت خراب و گمراه شود آن بدن همگی و تمامی آن حاصل آنکه تمام بدن انسان در صلاح و طغیان تابع آن پارچه است اَلَا وَهِیَ الْقَلْبُ آگاه باشید که آن پارچه گوشت دل است و آن پارچه را قلب از آن جهة گویند که در امور بسرعت تقلب و تصرف می نماید یا از جهة آنکه وی خلاصهٔ جمیع بدن است و خلاصه هر شی را قلب گویند یا از جهة آنکه در جسد

اَلَا اِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى اَلَا اِنَّ حِمَى اللّٰهِ فِیْ اَرْضِهٖ مَحَارِمُهٗ اَلَا وَاِنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةً اِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهٗ وَاِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهٗ اَلَا وَهِیَ الْقَلْبُ

بوضع مقلوب نهاده شده و اذا صلحت و فسدت هر دو بفتح عین کلمه اند اما مضارع
آنها مضموم العین است و امام فراء ضم عین کلمه را در ماضی صلح حکایت کرده و با تفاق
جمیع علماء ضم داده می شود آن را وقتی که صلاح هیئت لازمه است و صفت طبعیه گردد
و کلمه اذا دلالت بر تحقق وقوع میکند و تخصیص قلب باین شان ازان جهت واقع
شد که وی امیر و سلطان بدن است و بصلاح امیر تمام اهل مملکت موصوف
بصلاح میگردند و درین کلام تنبیه تام است بر تعظیم قدر قلب بر سائر بدن انسان و تنبیه کردن
است بر اصلاح آن و اشارتست بسوی انکه طیب کسب را اثر و دخل است در اصلاح
قلب و استدلال کرده شده باین حدیث مبارک و بقول حق سبحانه جل شانه
که در کلام خود فرموده فتکون لهم قلوب یعقلون بها بر انکه محل عقل دل است نه سر
و درین مسئله اختلاف است و مذهب شافعی و جمهور متکلمین آن است که
محل وی دل است و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته که محل عقل دماغ است و نقل کردند
قول اول را از فلاسفه و ثانی را از اطباء و دلیل اطباء آن است که وقتی
که دماغ فاسد شود عقل نیز فاسد میشود و این دلیل تام نیست بر قاعده
آنها زیرا که دماغ آلة است و فساد آلة مقتضی از برای فساد ذی آلة نیست و بر قاعده
ما اهل سنت نیز تام نیست زیرا که خدای تعالی عادت خود جاری کرده
است بفساد کردن عقل نزد فساد شدن دماغ با وجود آنکه عقل در وی نباشد
و آن محل او نباشد و گفته اند که اول نقطه که از نطفه بوجود آید مضغه دل است
و ازوی جمیع قوی بظهور آیند و ازوی پیدا میشوند ارواح و ازوی ادراک
و تعقل پیدا آیند این بطال گفته که این حدیث اصل است در حمایت ذرائع و در
وی است آنکه عقل در دل است نه در سر و آنچه در سر است پس منشاء او از دل
است و در وی است آنکه هر که از شبهات احتراز نکرد پس راه یافته شد
بسوی عرض و دین او پس جائز است رد روایت او و قدح در شهادت او و لو
گفته که نیست در میان این حدیث مبارک دلالت بر انکه عقل در دل است
و استدلال کرده شده باین حدیث مبارک بر انکه اگر کسی سوگند خورد که وی
گوشت نخواهد خورد پس خورد پارچه دل را پس آن کس حانث شود

و از اینجا معلوم میشود که مراد از قلب در حدیث مذکور دل است
و استدلال کرده شده باین حدیث بر آنکه عقل در دل است
و در حاشیه بعضی نسخ مصححه بخط بعضی محققین
مسطور است که مراد از قلب در حدیث مذکور
دل است و استدلال کرده شده باین حدیث
بر آنکه عقل در دل است

امام غزالی رحمة الله علیه گفته که با وشاهان عصر مایان ظالمان اند که هیچ چیز را بر وجه شرعی اخذ نمیکنند پس معاملت آنها حلال نیست و همچنان حلال نیست معاملت آن کسانیکه تعلق بحق آنها دارند چنانچه قاضیان و جزآن و حلال نیست تجارت در بازارهائی که بنا کرده اند آنها را بغیر حق بجبر و تعدی بر خلق و بستبراد دین و ورع آنست که اجتناب کرده شود از مرابط و مدارس و از پلها و مساجدها که بنا کردند و پیدا نمودند بالهای که مالک آنها معلوم نیست عافانا الله منها و الله تعالی اعلم

فائده این حدیث مبارک از جوامع الکلم است ابن عربی گفته که ممکن است که انتزاع کرده شود ازین حدیث مبارک جمیع احکام را قرطبی گفته از جهة آنکه این حدیث مبارک مشتمل است بر تفصیل در میان حلال و غیر او و ایضا محتوی است بر تعلق جمیع اعمال بدل چنانچه رسول علیه السلام فرمودند انما الاعمال بالنیات و از همین جهة ممکن است رد جمیع احکام بسوی این حدیث مبارک

باب

اداء الخمس من الایمان باب است در بیان آنکه ادا پنجم حصه از غنیمت از ایمان است و خمس بضم خا معجمه است و همین مراد است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه تا آخر آیه کریمه و بعضی گفته اند که در نیمقام خمس بفتح خا معجمه روایت کرده شده و مراد آنست که ادا کردن پنج چیز از ایمان است و آن پنج قواعد اسلام است که مذکور شدند در قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که فرموده بنی الاسلام علی خمس لکن این قول از صواب بعید است از جهة آنکه حج درینجا ذکر نشده و ایضا قواعد بجز از ادا خمس غنیمت همه در سابق مذکور شدند و درین مقام چیزی زائد بجز از ادا خمس غنیمت ذکر نشده پس معین شد که مقصود بذکر درین مقام همان خمس است و وجه بودن ادا از ایمان ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی

حدثنا علی بن الجعد بفتح چیم و وی امام ابو الحسن جوهری بغدادی است ابن معین گفته که او عالم ربانی بود خلف پسر سالم گفته که رفتم من و ابن معین و احمد پسر حنبل بسوی وی پس حدیث کردمایان را بهر چیزیکه نوشتیم از وی در حالیکه وی حافظ بود و وی متهم بقول جبر بود و وی مدت شصت سال باقیماند که یک روز روزه میگرفت و یکروز افطار میکرد و در سال دو صد و سی وفات یافت

و دفن کرده شد و مقبره باب حرب که در بغداد است قال انا شعبة
بضم شین معجمه که امام معروف بابی بسطام بود و امام شافعی گفته اگر شعبه نمی بود
هر آئینه شناخته نمی شد حدیث در عراق و احوال او در باب المسلم من سلم
المسلمون گذشته عن ابی جمرة بجیم و را مهمله و نام او نصر پسر عمران پسر نوح
پسر مخلد ضبعی بضم ضاد معجمه و فتح باء موحده تحتانیه از بنی ضبیعة بضم اول بر صیغه مصغر
و آن بطن از بنی عبد القیس اند ابو جمره گفت خبر تخریب بیت الله بمن رسید
پس بیرون آمدم بمکه شریفه و آمدم و رفت کردم بسوی حضرت ابن عباس رضی الله
عنه تا آنکه مرا شناخت و انس گرفت بمن پس دشنام داد مرا یکروز نزد وی
حجاج ظالم را پس گفت مباش یاری کننده از برای شیطان رجیم پس تر رجوع
کردم بسوی بصره پس بیرون آمدم من بسوی خراسان مسلم پسر حجاج گفته که
وی مقیم بود به نیشاپور پس تر بیرون آمد بسوی شهر مرو بعد ازان بازگشت بسوی
سرخس و در همان سرخس در سال یک صد و بیست و هشت وفات یافت
و ابن قتیبه گفت که در بصره وفات یافت و بعضی حفاظ حدیث گفته اند که شعبه
روایت حدیث میکند از هفتاد مرد که آنها روایت از حضرت ابن عباس میکنند و
تمامی آنها ابو حمزه بحاء مهمله و زاء معجمه اند مگر این راوی که نصر پسر عمران است پس آن
بجیم و را مهمله است و خطاء گفته اند که نیست در صحیحین جمره و ابو جمره بجیم مگر همین راوی
و حاکم ابو احمد گفته که نیست در محدثین کسی که کنیت او ابو جمره باشد سوای نصر پسر عمران
پس وی از افراد است و پدر وی عمران مرد جلیل القدر قاضی بصره بود و اختلاف کرده
شده که آن صحابی است یا صحابی نیست قال کنت اقعد مع ابن عباس پس گفت
ابو جمره که بودم من که اول خود می نشستم همراه حضرت ابن عباس رضی الله عنه و در اقعد
حکایت حال ماضیه است و مصنف رحمة الله گفت فیجلسنی علی سریره پس می نشاند
حضرت ابن عباس مرا بر تخت خود که می نشست آن خود بروی فقال پس گفت
حضرت ابن عباس اقم عندی اقامت کن نزد من و پیش من باش حتی اجعل لک سهما من
مالی تا آنکه بگردانم من از برای تو حصه معین از مال خود فاقمت عنده شهرین پس اقامت کردم
من نزد او دو ماه و مصنف رحمة الله علیه سبب اکرام حضرت ابن عباس مرا مورا بیان کرده

قال انا شعبة
عن ابی جمرة
قال کنت اقعد
مع ابن عباس
فیجلسنی علی سریره
فقال اقم عندی
حتی اجعل لک
سهما من مالی
فاقمت عنده
شهرین

که غندر از شعبه روایت کرده ولفظ چنان است کنت اترجم بین ابن عباس وبین الناس
وابن صلاح گفته که ترجمه عبارت است از تعبیر کردن یک لغت بلغت دیگر و قرطبی گفته که
درین دلیل است برانکه حضرت ابن عباس در ترجمه بقول یک شخص کفایت میکرده وابن
منیر استنباط کرده است ازین حدیث که اخذ اجرت بر تعلیم جائز است از جهة انکه حضرت
ابن عباس فرمود حتی جعل لک سهما من مالی ثم قال پس گفت حضرت ابن عباس از برای
من وسبب تحدیث ابن عباس برای ابی جمره در روایت غندر از شعبه بعد از قول او بین
الناس وارد شده ولفظ او چنان است فاتت امرأة تسأله عن نبیذ الجر فنهی عنه
فقلت یا ابن عباس انی انتبذ فی جرة خضراء نبیذا حلوا فاشرب منه فیقرقر بطنی فقال
لا تشرب منه وان کان احلی من العسل وچون ابو جمره از قبیلهٔ عبد القیس بود و حدیث
عبد القیس مشتمل بود بر نهی از نبیذ کرفتن در کوزها پس مناسب شد ذکر آن حدیث از برای
وی و درین دلیل است برانکه منسوخ شدن تحریم نبیذ کرفتن در جرار تا وقتیکه روایت اینحدیث
نرسیده بود بدان وفد عبد القیس که بدرستی جماعهٔ رسولان قبیلهٔ عبد القیس وآن قبیله
را عبد القیس ازان جهة کویند که در اصل نام پدر کلان ایشان است واهل عرب اکثر قبائل
را بنامهای پدر کلان یاد می کنند زیرا که عبد القیس پسر افصی بهمزه مفتوحه وبفاء ساکنه وبصاد مهمله
پسر دُعی بدال مهمله مضمومه وعین مهمله ساکنه ویا بنسبت پسر جدیله بجیم مفتوحه پسر اسد پسر
ربیعه پسر نزار است لما اتوا النبی صلی الله علیه وسلم چون کاه آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم قال من القوم او من الوفد کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیست این قوم
یا فرمود کیست این جماعهٔ رسولان واین شک از راوی است که رسول علیه السلام بکدام
لفظ ازین دو لفظ تکلم فرمودند ونووی کفته وفد جماعه ایست که برکزیده شود برای پیش
فرستادن بحضرت عظماء وکبراء واحدآن وافد است وآن وفد عبد القیس که مذکور شد چهارده
سوار بودند که کلان آنها اشج بود وصاحب تحریر در شرح صحیح مسلم بعضی آنها را بنام یاد
کرده وکفته که از انها بود منذر پسر عائذ ووی همان اشج مذکور است ومنقذ پسر حیان
ومزبده پسر مالک وعمرو پسر مرحوم وحرث پسر شعیب وعبیده پسر همام وحرث
پسر جندب وصحار پسر عباس بضم صاد مهمله وبجاء مهمله وبعد از ان کفت که مطلع نشدیم
بعد از تتبع واستقراء بسیار بر اسماء باقین لکن ابن سعد از جمله آنها عقبه پسر جزء وذکر

کرده و در سنن ابی داؤد قیس پسر نعمان عبدی آورده و در مسند بزار و تاریخ ابن ابی
خیثمه جهم پسر قثم یاد کرده و در مسند احمد و ابن ابی شیبه رسیم عبدی بر صیغه مصغر
ثبت نموده و در معرفة ابی نعیم جویریه عبدی ذکر کرده و در ادب بخاری زارع پسر عامر
عبدی آورده پس این شش نفر باقی از عدد مذکوراند و آنچه نووی ذکر کرده که آنها چهارده
سوار بودند دلیل آن نیاورده و در کتاب معرفة ابن منده از طریق هود عنصری و آن بعین
جمله مفتوحه و صاد مهمله مفتوحه منسوب است بعصر که آن بطن از قبیله عبد القیس است از پدر
کلان مادری او که مزبده است چنان آورده و در روایت کرده که چنانکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم بحدث اصحابه اذ قال لهم سیطلع لکم من هذا الوجه رکب هم خیر اهل المشرق فقام عمر فلقی
ثلاثة عشر راکبا فرحب و قرب و قال من القوم قالوا وفد عبد القیس پس شاید که یکی از چهارده نفر
مذکور سوار مستقل نبود بلکه پیاده بود یا دنبال دیگر از نفرهای مذکور سوار بود و اما آنچه
روایت کرده است دولابی و غیر او از طریق ابی خیره بفتح خا معجمه و سکون یا
مثناة تحتانیه و بعد آن راء مهمله صباحی و آن بضم صاد مهمله که بعد آن باء موحده تحتانیه مخففه
و بعد از الف حاء مهمله منسوب است بسوی صباح که بطن از قبیله عبد القیس است
که گفت کنت فی الوفد الذین اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم من وفد عبد القیس
وکنا اربعین رجلا فنهانا عن الدباء والنقیر الحدیث پس جمع و توفیق در میان این روایت
و روایت سابقه آن است که از جمله آنها سیزده نفر مذکور سردار آن وفد مسطور
بودند لهذا آنها سوار بودند و باقی از انها تابعان آن رئیسان بودند لهذا آنها سوار نبودند
و در جمله اخبار ذکر جماعه از عبد القیس واقع شده که آنها زائده بر نام بزرگهای
مذکورند بعضی از انها برادر زارع مذکور است که نام او مطر بود و پسر خواهر او که
نام وی ذکر نشده و این دو را بغوی در معجم خود ذکر کرده و بعضی از انها
مشمرج سعدی که ابن اسکن از وی حدیث روایت کرده که وی همراه
وفد عبد القیس آمده بود و بعضی از انها جابر پسر حریث و خزیمه پسر
عبد عمرو و همام پسر ربیعه و جاریه که اول وی جیم است پسر جابر
و اینها را ابن شاهین در معجم خود ذکر کرده است و بعضی از انها نوح پسر
مخلد پدر کلان ابی جمره است چنانچه سابق گذشته و الله

واللہ اعلم قالوا ربیعۃ گفتند این قوم ربیعہ اند و ربیعہ در اصل نام پسر نزار پسر معد پسر عدنان بود لکن الحال در استعمال نام آن قبیلہ گشتہ کہ از نسل وی اند و این را از جہت آن گفتند کہ عبد القیس از اولاد ربیعہ است چنانچہ از سابق معلوم شدہ پس درین کلام تعبیر از بعض بکل واقع شدہ زیرا کہ قبیلہ عبد القیس بعض از ربیعہ اند و مصنف رحمۃ اللہ علیہ در کتاب الصلوٰۃ از ابی جمرہ چنان آوردہ و گفتہ فقالوا انا ہذا الحی من ربیعۃ ابن صلاح گفتہ کہ قول او ہذا الحی منصوب بر اختصاص است و تقدیر کلام چنان است وانا و نعنی ہذا الحی من ربیعۃ وحی در اصل منزل قبیلہ را گویند پس قبیلہ را نام کردہ شد بآن اسم زیرا کہ بعضی از مردم قبیلہ تحیہ و تسلیم بعضی دیگر میکنند فقال پس فرمود آن تاج رسولان از برای آن جماعۂ رسولان مرحبا بالقوم او لوفد مرحبا مر قوم را یا این وفد را و مرحب جائی فراخ را گویند و این کلمہ را از برای اکرام و استیناس آیندہ گویند یعنی در آمدی جای فراخ و گاہی اہلا و سہلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی اہل خانہ خود را و جای نرم ملائم را دعسکری آورده کہ اول کسی کہ لفظ مرحبا تلفظ نموده سیف پسر یزن بود غیر خزایا ولا نادمی آمدید در حالی کہ رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمان و حسرت نہ بینید و این دعای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است مر آن قوم را و مقصود ازین دعا آنست کہ آنہا بر ضا و رغبت خود اسلام آورند بجز از جنگ و محاربہ و بجز از ہر چیز کہ آنہا را رسوا و شرمندہ نماید و خزایا بفتح خا معجمہ جمع خزیان است و آن مردی است کہ وی را رسوائی رسیدہ باشد و ندامی بفتح نون جمع ندمان بمعنی نادم است فقالوا پس گفتند آنجماعۂ رسولان از برای آن سید رسولان یا رسول اللہ ای فرستادہ خدای عزوجل و درین قول دلیل است بر انکہ آنجماعہ قبل ازین قول مشرف باسلام بودند چنانچہ قول آنہا کفار مضر و قول آنہا اللہ و رسولہ اعلم نیز دلالت بران میکند انا لا نستطیع ان نأتیک کہ بدرستی ما نمیتوانیم کہ بیائیم تراد بخدمت تو مشرف شویم الا فی الشہر الحرام مگر در جنس ماہ حرام پس شامل شد ہر چہار ماہ حرام را و آن ماہ ذیقعدہ و ذی حجہ و محرم و رجب است کہ عرب دران ماہہا با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربہ را درین ماہہا حرام می دانستند بجہت تعظیم داشتن این ماہہا و زائران بیت اللہ را ہمین میکردانیدند از بیم دشمنان در راہہا و در بعضی روایات الا فی شہر الحرام باضافت

آمده و برین تقدیر آن از قبیل اضافت موصوف بصفت است مانند مسجد الجامع
و مصنف رحمة الله علیه در کتاب مغازی بلفظ شهر الحرام و در مناقب بلفظ کل
شهر حرام آورده و برین هر دو تقدیر جنس ماه مراد نهاشد و بعضی گفته اند که لام در شهر
الحرام از برای عهد است و مراد ازان شهر رجب است پس بس و در روایت بیهقی
تصریح بآن واقع شده زیرا که لفظ وی چنان است و کانت مضر یبالغ فی تعظیم رجب
لهذا در حدیث ابی بکره اضافت کرده شده است بسوی آنها جائی که گفته رجب مضر
و ظاهر آنست که آنها ماه رجب را بزیادت تعظیم خاص میکردند اگرچه جنگ و محاربه
را در سه ماه حرام دیگر حرام می دانستند و درین کلام دلیل است بر آنکه اسلام عبد القیس
متقدم بر قبائل مضر بود و آن قبائل در میان عبد القیس و مدینه مقدسه واسطه حائل بودند
و بود مساکن عبد القیس در میان بحرین و آنچه متصل و تابع آنست از اطراف عراق
لهذا مصنف در کتاب علم آورده و انا نائتیک من شقة بعیدة و آین قبیله گفته
که شقه بضم اول سفر را گویند و زجاج گفته که نهایت مقصود را گویند و ایضا دلالت میکند
بر سبقت اسلام آن قبیله آنچه مصنف روایت کرده است در جمعه از ابن عباس
رضی الله عنه که گفت ان اول جمعة جمعت بعد جمعة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی مسجد عبد القیس بجواثی من البحرین و جواثی بضم جیم و بعد از الف ثاء مثلثه
قریه مشهوره است برای عبد القیس است و آداء آن جمعه بعد از رجوع وفد بسوی آنها
بود و ازین معلوم شد که آنها از جمیع دیهات سبقت باسلام کردند و بیننا
و بینک هذا الحی من کفار مضر و حال آنکه حائل و حاجب است میان
ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نام قبیله است
مقابله ربیعه که از اولاد مضر بن نزار پسر معد پسر عدنان بودند و در میان ربیعه و
مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم نجدت
تو آمد و از شرائع پرسید امر کن ما را بحکم محکم و اضح که در وی اجمال و اشکال
نباشد یا عمل کننده میان حق و باطل تخبر به من وراءنا خبر دهیم بآن حکم کسانی
را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان گذاشته آمدیم و من وراءنا
بفتح میم و همزه است و در بعضی روایات بکسر هر دو نیز آمده و قد دخل به الجنة

و در ایم بعمل بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخجر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت
است وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِبَةِ و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که در آنها بیاید فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ
عَنْ أَرْبَعٍ پس فرمود آنحضرت آنها را بچهار خصلت و منع نمود آنها را از چهار خصلت أَمَرَهُمْ
بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ امر کرد آنها را بایمان آوردن بخدای تعالی تنها قَالَ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ آیا میدانید که چیست
ایمان آوردن بخدای تعالی تنها قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ گفتند که خدا و رسول
خدا داناتر است و این ادب اصحاب کرام بحضرت رسول علیه السلام بود که چون
آنحضرت از چیزی پرسیدی در جواب آن این کلمه گفتندی اگرچه آن چیز را خود
نیز میدانستند قَالَ گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدای شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ گواهی دادن است از صدق دل بآنکه نیست معبود
بالحق موجود بجز از خدای تعالی و بآنکه بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده
خدا تعالی است از برای تبلیغ احکام بکافه انام وَإِقَامُ الصَّلَاةِ و اداء کردن
نماز در اوقات مخصوصه وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ و دادن زکوة بمصارف معدوده
وَصِيَامُ رَمَضَانَ و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و تفسیر ایمان باین چهار چیز
دلیل است بر آن که مراد بان در اینجا اسلام است و ایمان و اسلام متحد اند از جهة آنکه
تفسیر کرد ایمان را در اینجا بآنچه تفسیر کرد اسلام را در حدیث سابق و ذکر حج از ان جهة
نکرد که حج هنوز دران وقت فرض نشده بود زیرا که وفد عبد القیس در سال هشتم
سال فتح مکه شریفه بخدمت رسول اکرم آمده بودند و فرضیت حج در سال نهم
از هجرت ثابت شده یا آنکه آنها استطاعت حج نداشتند زیرا که کفار مضر
میان آنها و میان بیت الله حائل و حاجب واقع شده بودند لکن درین
وجه خیر دارد می شود آنکه لازم نمی آید از عدم استطاعت در حال عدم اخبار
بآن تا عمل کرده شود بآن نزد امکان و ایضاح در شهر حرم مکرده می شود و آنها ذکر
کردند که در آن شهر مامون میباشند و هیچکس از کفار مضر وغیره آنها را متعرض بقتال
و محاربه نمی شوند لکن ممکن است که گفته شود چون آن وفد از رسول علیه السلام سوال

کردند که خبر دهد آنها را بآن عمل که بفعل آن در بهشت در آیند پس اقتصار کرد بران چیزی
که فعل آن در حال ممکن باشد و قصد اعلام بجمیع احکام که واجب بران جماعه بود از
جهة فعل و ترک نفرمود چنانچه در مناهی اقتصار بر انتباذ در اوعیه مخصوصه فرمود و
با وجود آنکه بعضی از منهیات سخت تر از انتباذ مذکور در تحریم اند بنا بر انکه اکثر استعمال
و تعاطی آنها همان فعل قبیح بود یا آنکه ذکر حج نیز در بعضی روایات شاذه آمده
چنانچه در روایت ابی قلابه رقاشی از ابی یزید هروی از قره لفظ وان تحجوا البیت
الحرام در همین حدیث آمده وَاَن تُعطُوا الخُمُسَ مِنَ المَغنَمِ و امر کرد بانکه بدهید
خمس را یعنی پنجم حصه را از غنیمت و این را بران چهار زیاده کرد از جهت
اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بودند و همیشه محاربه می کردند با کفار
مُضر و بعضی گفته اند که نخستین آن چهار اقامت صلوات است که باعطاء
خمس چهار می شود و ذکر شهادت از برای تبرک است زیرا که آن
قوم مؤمن بودند و مقربان و بر این وجه اعطاء خمس داخل ایمان باشد و همین
است مقصود مصنف و قاضی بیضاوی گفته که ظاهر آن است که این
پنج امور تفسیر از برای ایمان است و ایمان یکی از چهار امور است که امر کرده
شده است بآنها و سه امور باقیه را راوی حذف کرده از جهة نسیان یا از جهة
اقتصار و ابن عربی گفته که احتمال دارد که صلوة و زکوة یک شئ حساب
کرده شود از جهت مقارنت آن هر دو در کتاب الله در ذکر و اکثر مواضع
و احتمال دارد که اداء خمس داخل در اتیاء زکوة باشد زیرا که آن نیز بیرون کردن
مال معین است لکن از جهت اهتمام از زکوة جدا ذکر کرده شد و الله تعالی اعلم
وَنَهَاهُم عَن اَربَعٍ و منع کرد آنها را از چهار چیز و این جواب هست از سوال
اشربه و گفته شد که مراد بدان اشربه است در ظروف مخصوصه پس نهی کرد از چهار
ظروف چنانچه فرمود عَنِ الحَنتَمِ نهی کرد از حنتم بفتح حاء مهمله و سکون نون و
فتح تاء مثناة فوقانیه کوزه سبز و الدُّبَّاء بضم دال مهمله و
تشدید باء موحده ممدوده یعنی کدو و وی نیز از ظروف
خمر است یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند

وَالنَّقِیرِ وَنَهَی کَرد از نقیر بفتح نون از نقر یعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است که بکاوند
و در وی نبیذ اندازند وَالْمُزَفَّتِ وَنَهَی کرد از مزفت و مزفت بضم میم و فتح زا معجمه و
فتح فا مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زا معجمه و سکون فا پیه لیست
که بکشتی و مانند آن مالند تا آب نگذارد و آن را فاز و قیر نیز گویند وَنَهَی ازین
ظروف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهة مبالغه در احتراز از تشبیه بشاربان
خمر و اوانی آن یا نهی هست از نبیذ و نقیع انداختن دران زیرا که شدت و اسکار درانها
بیشتر می آید و لهذا در حدیث آمده هست که انتباذ در مشکها کنید بجهة آنکه
اشتداد و اسکار دران دیر میکشد و کمتر می آید و با وجود آن جمهور برانند که
حرمت این در ابتدا اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد
آن پیشتر بود بعد ازان این حکم منسوخ شد وَقَالَ وگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اِحْفَظُوهُنَّ یاد دارید این احکام را یا این اشیاء را وَاَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَکُمْ
و خبر دهید بانها کسانی را که پس شما اند و قصهٔ عبد القیس چنان بود که منقذ بلفظ اسم
فاعل و نون و قاف و ذال معجمه پسر حباب بحاء مهمله مفتوحه و باء موحده تحتانیه
از جمله سرداران آن قبیله بود و جای تجارت او مدینه مقدسه بود پس در وقتی از
اوقات در مدینهٔ مقدسه نشسته بود ناگاه رسول انس و جان سید نوع انسان شرف
موجودات و اکرم مخلوقات رسول پر نور بروی مرور کرد پس منقذ از برای تعظیم
و تکریم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از جای خود برخواست پس رسول محمود صلی الله
علیه وسلم از برای وی فرمود ای منقذ اطوار قوم تو بر چه منوال است پس رسول
علیه السلام وی را از اعیان و اشراف قوم او پرسید و جدا جدا نام هر یکی را ازانها گرفت
و وی شنید و احوال هر یکی را ازو پرسید چون آن مرد رشید بچشم سر این حال را
دید و بفهم عقل خود سنجید در همان مکان بی توقف و تعطل اسلام آورد و از رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم سورهٔ فاتحه را قرا باسم ربک تعلیم گرفت بعد
ازان رحلت بسوی هجر کرد و رسول محبوب بدست وی مکتوب بسوی جماعهٔ عبد
القیس نوشته فرستاد چون بآن مکان رسید احوال خود را چند روز معدود و
مکتوب رسول محمود را از قوم خود اخفا نمود پس مطلع شد بروی زن او که دختر منذر

منذر پسر عائذ بدان مجبور بود و حال آنکه منقذ نماز با نیاز ادا مینمود و آن هر دو
سوره مبارکه را مکرر میخواند و آن زن وی را بدید انست پس منقذ از اظهار آن
حال زن خود را منع صریح نمود بعد ازان آن زن آن مقدمه را برای پدر خود منذر
یاد کرد و گفت شوهر من از ابتدا تا آن مدت که از یثرب آمده گویا مرا طلاق داده
و روی و دست و پای خود را میشوید و بر سر مسح میکند و روی بجهت قبله کرده
پشانی خود را بر زمین می نهد پس منقذ با منذر در راه ملاقات کرد پس جنبک کردند
میان خود در ان راه و گفتگو نمودند و منقذ تمام حقیقت خود را بر منذر واضح و روشن
گردانید پس اسلام در دل منذر جای گرفت پس ترمذ مکتوب آن محبوب صلی الله
علیه وسلم از منقذ گرفت و آن مکتوب شریف بسوی قوم خود برد که آن قوم را
عصر بفتح عین مهمله و صاد مهمله گویند پس آن مکتوب شریف را بران قوم خود خواند
پس تاثیر اسلام در دل آن همگی واقع شد و آن همه با سلام مشرف شدند و همه اجماع
و اتفاق نمودند بر انکه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم سیر نمایند و بخدمت او
مشرف شوند پس از جمله آنها چهارده سوار متوجه بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم شدند و سردار آنها منذر عصری بود پس هرگاه از مدینه مقدسه نزدیک شدند رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم از برای همنشینان خود فرمود اما کم قد عبد القیس خیر اهل
المشرق و فیهم الاشج مراد کرد از اشج منذر زیرا که در روی وی اثر شجه و زخم بود
بدانکه در ین حدیث مبارک فوائد نفیسه از احکام شریفه ثابت است اول آنکه
فرستادن رسولان بسوی امامان در امور مهمه مستحسن است دویم آنکه استعانت
عالم کامل باخیر خود در تفهیم حاضران و فهم نمودن انوانها چنانچه حضرت عبد الله پسر
عباس میگوید فضل است سیوم آنکه لفظ معاشر کلان از راوی مذکور است چهارم
آنکه تیز کردن مردمان بر تبلیغ علم لائق است و پنجم آنکه قبول یک شخص در فتوی
و ترجمه و خبر قبول است ششم آنکه عمل در غنیمت واجب است خواه غنیمت قلیل
باشد خواه کثیر اگرچه امام در لشکر آنچنان غنایمان نباشد و هفتم آنکه اخذ اجرة
و مزد بر تعلیم علم کراهت شدید لازم است هرگاه مراد کرده شود تعلیم را که فریضه کفایه
بر یاد گرفتن علم و الله تعالی اعلم **باب** ما جاء ان الاعمال بالنیة

بعضی از اسامی بعضی از اصحاب

بعضی از اسامی بعضی از اصحاب

باب کیف کان بدء الوحی

والحسبة باب است در بیان آنچه آمده است که بدرستی ثواب اعمال متقارن به نیت وطلب ثواب است پس استدلال کرد بحدیث حضرت عمر رضی الله عنه برانکه ثواب اعمال به نیت است و بحدیث حضرت عبد الله پسر مسعود برانکه ثواب اعمال بحسبه است وحسبه بفتح حاء بمعنی مزد و ثواب و چشم داشتن است از خدای عز وجل وهم ازان حسبه بکسر حاء مهمله بمعنی مزد است وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى و برای هر مردان چیزی است که نیت کرد و این قول در زیر جاء داخل است فَدَخَلَ فِيهِ الْإِيمَانُ وَالْوُضُوءُ وَالصَّلٰوةُ وَالزَّكٰوةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ پس داخل شد در انچه آمده است ایمان و وضو و نماز و زکوة و حج و روزه و جمیع احکام شرعیه از مناکحات و معاملات و جراحات زیرا که قصد در همه شرط است لهذا اگر کسی بلفظ بعت یا رهنت یا نکحت یا طلقت بنا بر سبقت لسان بغیر قصد تکلم نماید هرگز هیچ چیزی ازانها صحیح نشود و اگر کفته شود بعضی از احکام شرعیه بغیر از قصد ثابت شوند چنانچه اتلاف مال غیر بغیر از قصد موجب ضمان است پس استغراق احکام چگونه صحیح شود جواب آنکه این از قبیل ربط احکام باسباب است و آن محتاج بقصد نیست چنانچه باتلاف صبی ضمان در مال وی لازم می شود هر چند که او از اهل قصد نیست و قول مصنف فدخل از قول اداة نه از تتمه جاء و در بعضی نسخها قال ابو عبد الله فدخل آمده و آن اوضح است و قول والوضوء اشارت است بانکه نیت در وضو شرط است چنانچه مذهب جمهور علماء همین است واستدلال کردند بر اشتراط نیت در وضوء بادله صحیحه که وارد شده اند بر سبیل تقریر بوعد ثواب بر وضو پس قصد لازم شد در وضو تا وی ممتاز از غیر خود شود و ثواب موعود بر وی حاصل آید و اوزاعی و ابو حنیفه و جز انها کفته اند که نیت در وضوء شرط نیست زیرا که آب بالطبع مطهر است پس وضوء در وسیله بودن از برای صحت صلوة محتاج به نیت نیست لکن در وضوء در عبادت شدن و ترتب ثواب بر وی محتاج به نیت است چنانچه از حدیث الاعمال بالنیات مستفاد میشود و از ادله صحیحه مذکوره معلوم می شود و انچه بعضی از علماء شافعیه نقض بر مذهب امام ابو حنیفه به تیمم نمودند که آن نیز مثل وضوء وسیله است بسوی صلوة باوجود انکه حنفیه نیت در وی شرط کرده اند پس مندفع است بانکه تیمم بخاک است و خاک بالطبع ملوث است

نه مطهر لهذا محتاج به نیت شد اما وضو پس باب است و آب بالطبع مطهر است نه ملوث
لهذا محتاج به نیت نشد و ایضا تیمم در لغت عبارت از قصد است پس قصد چگونه از وی
منفک شود بخلاف وضو که آن عبارت از طهارت است و قصد امر خارج است
از وی و آمادر شان صلوة پس جمیع علماء اتفاق کردند که نیت در وی شرط است و
همچنین زکوة لیکن زکوة با خذ سلطان نیز ساقط می شود اگرچه صاحب مال نیت آن
نکرده باشد زیرا که سلطان قائم مقام صاحب مال است و آما حج پس منصرف می شود
بسوئی فرض آن کسی که حج کرده باشد از غیر خود از جهة دلیل خاص که آن حدیث حضرت
عبد الله بن عباس در قصه شبرمه آمده و در قول او و الصوم اشارت است بر رد قول
آن کسی که نیت را در روزه شرط نمی گوید و آن قول زفر است و حج را بر صوم تقدم از ان
جهة کرد که صحیح نزد مصنف در حدیث بنی الاسلام علی خمس تقدم حج بر صوم است
چنانچه گذشته و قال الله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته و حال آنکه
فرمود خدای تعالی در کلام خود که بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که هر
یک کار می کند بر شاکلهٔ خود پس قول مصنف رحمه الله و قال الله آه جمله حالیه
است نه معطوف و مصنف رحمة الله علیه شاکله را که در آیت کریمه
واقع شده تفسیر کرد و گفت علی نیته لکن حرف تفسیر را حذف کرد چنانچه
عادت اوست پس معنی آیت کریمه چنان شد که هر کس عمل می کند بر حسب نیت
خود یعنی جزاء عمل هر یک موافق نیت اوست و مراد مصنف آن است که آیه
کریمه نیز دلالت میکند بر آنکه اعمال بحسب نیت اند پس مقوی شد برای قول او
فارجع فیه کذا و کذا و تفسیر شاکله به نیت منقول است از حسن بصری و از معاویه
بن قرة و قتاده و مجاهد گفته که مراد از شاکله طریقه است و بعضی گفته اند که مراد طبیعت
است لهذا بعضی اصحاب کرام گفته اند که امیدوار ترین آیه کریمه از آیات کلام الله
این آیت است زیرا که ازین آیه کریمه معلوم میشود که بنده بسبب اقتضاء نفس اماره
که در طبع و جبلت وی هر کوز هست معصیت می کند و خدای تعالی بمقتضاء صفت
غفاریت که صفت ولیست مغفرت میکند هر گاه بنده عاصی طبع جبلیه خود نمی گذارد پس حق
سبحانه جل شانه صفت ذاتیهٔ خود کجا می گذارد و قال النبی صلی الله علیه وسلم

وقال الله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته علی نیته وقال النبی صلی الله علیه وسلم

و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه شریفه لا هجرة بعد الفتح ولکن جهاد و نیة یعنی نیست هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه پس از فتح مکه شریفه ولیکن بعد از فتح جنگ است همراه کفار بدکردار و نیت است که هر کس موافق نیت خود جزا داده میشود و این قول نیز از برای تقویت ماقبل است که در سابق گفته فدخل فیه کذا و کذا حدثنا عبد الله بن مسلمة بفتح میم و لام وی یعنی است نام مالک گفته است بهترین اهل زمین است و احوال او در باب من الدین الفرار من الفتن گذشته قال ثنا مالک امام مالک که مشهور در شرق و غرب است عن یحیی بن سعید انصاری عن محمد بن ابراهیم تیمی عن علقمة بن وقاص لیثی که احوال هر یکی ازین ثلاثه در حدیث اول ازین کتاب مبارک گذشته و این همه تابعین اند که بعضی از یک دیگر روایت میکنند و رجال این اسناد همه مدنی اند عن عمر و مناقب ایشان در اول کتاب گذشته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الاعمال بالنیات جمیع اعمال و افعال ثابت بحسب نیت است و اگر گفته شود که ازاله نجاست محتاج به نیت نیست پس تقسیم این حدیث مبارک چگونه صحیح شود جواب آنکه آن از جمله ترکها و عدمها است نه از جمله افعال و اعمالها و اگر گفته شود که اعتداد زن که از وی شوهر وفات شده باشد اگر آن زن بوفات وی عالم نباشد هم منقضی می شود با وجود آنکه وی قصد نکرده است جواب آنکه آن نه از قسم فعل است و نه از قسم ترک از جهة آنکه وی عبارت است از انقضاء مدتی که از ان مدت برات رحم معلوم شود و بنده را در وی هیچ دخلی نیست و اگر گفته شود که بعضی از علما گفته اند که اگر شخصی بر سر کوه عرفات ایستاده شود و آن شخص در خواب باشد یا اغما او را عارض شده باشد وقوف او جائز باشد و حال آنکه نیت در انجا مفقود است جواب آنکه نیتی که آن شخص نزد احرام کرده بحکم است و جواب حال باقی است و همان نیت کافی است و هر کسی که آن وقوف را صحیح نمیداند پس وی را احتیاج بجواب نیست ولکل امرئ ما نوی و برای هر مرد جواب آنچیزی است که قصد کرد فمن کانت هجرته الی الله و رسوله یعنی پس هر که باشد هجرت او سوی خدا و رسول او و هجرت در لغت عبارت

است از انتقال از وطن اصلی بوطن دیگر فَهِجْرَتُهُ اِلَی اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ پس هجرت او
مقبول است بسوی خدا و رسول او یعنی رب جلیل او را ثواب جزیل خواهد داد
وَمَنْ کَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلٰی دُنْیَا یُصِیْبُهَا او کسی که باشد هجرت او بسوی متاع دنیا که
بدست آن دنیا را أَوِ امْرَأَةٍ یَنْکِحُهَا یا بسوی زنی که نکاح میکند او را فَهِجْرَتُهُ اِلٰی
مَا هَاجَرَ اِلَیْهِ پس هجرت آن کسی واقع است بسوی آن چیزی که آن کسی هجرت
کرده بود بسوی آن چیز که آن دنیا است یا زن و نزد پروردگار تعالی هیچ ثواب
مرتب بر ان هجرت نیست و چون هجرت از رؤس اعمال صالحه بود رسول علیه السلام
حال او را بیان و تفصیل نمود تا حال سائر اعمال بطریق اولی معلوم شود و باقی تحقیقات
این حدیث مبارک در ابتداء این کتاب گذشته حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ
حجاج بفتح مهمله و جیم مشدده پسر منهال بکسر میم و سکون نون و بهاء و لام است
و کنیت او ابو محمد انماطی سلمی بصری است و در سال دویست و شانزده یا هفده
وفات یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه قَالَ اَنَا عَدِیُّ بْنُ ثَابِتٍ بعضی
گفته اند که وی پسر قیس پسر خطیم بخا بمعجمه مفتوحه انصاری کوفی است امام احمد
گفته که وی ثقه است ابو حاتم گفته که وی صدوق است و امام مسجد شیعیها در
کوفه و قاضی آنها بود و در سال یکصد و شانزده وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ
عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ یَزِیْدَ گفت عدی که شنیدم من عبد الله پسر یزید را که کنیت
او ابو موسی و وی انصاری صحابی خطمی است و او جد مادری است از برای عدی
مذکور پس گویا عدی گفته که سمعت جدی و او در سال حدیبیه حاضر شده بود و عمرو
دران سال هفده سال بود و والی کوفه شد در عهد ابن زبیر و در همان کوفه
بهمان عهد وفات یافت و گفته شده که یزید پدر پسر حصین پسر عمرو پسر حرث پسر
خطمه بفتح خا معجمه و سکون طا مهمله است و وی را خطمه از ان جهة گفتند که وی
یک شخص را بر پیشنی زده بود و اگرنه پس اسم محض او عبد الله است روایت کرده
شده است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار پست و
هفت حدیث که امام بخاری رحمة الله از جمله آنها دو حدیث آورده عَنْ
اَبِیْ مَسْعُوْدٍ که نام او عقبه بضم عین مهمله و سکون قاف و باء موحده تحتانیه است

هجرته الی الله
فهجرته الی الله
ورسوله
هجرته الی ما
کانت هجرته الی
دنیا یصیبها
او امرأة ینکحها
فهجرته الی ما هاجر
الیه حدثنا
حجاج بن منهال
قال انا شعبة
قال انا عدی
قال انا ثابت قال
بن وثابت قال
سمعت عبد
الله بن یزید
عن ابی مسعود

وی پسر عمر پسر ثعلبه انصاری خزرجی است که بر عقبه ثانیه همراه هفتاد نفر بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود واو از همه آنها خورد بود و جمهور محدثین گویند که آن بر غزوه بدر حاضر نشده بود و بدری وی را از انجهت گویند که وی در بدر سکونت کرده بود و امام بخاری رحمة الله علیه می گوید که وی بغزوه بدر حاضر شده بود و روایت کرده شد از وی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و دو حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله ده ذکر کرده و اکثر سکونت در شهر کوفه داشت و وی را حضرت علی کرم الله وجهه بر همان کوفه وقت بیرون آمدن خود بصفین خلیفه ساخت و در همان کوفه و بعضی گفته اند بمدینه مقدسه در سال سی و یک و بعضی گفته اند در سال چهل و یک وفات یافت عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اِذَا اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلٰى اَهْلِهٖ وقتیکه خرچ کند یکمرد معین مال را برعیال خود خواه آن مال قلیل باشد خواه کثیر يَحْتَسِبُهَا در حالیکه طلب ثواب و جزاء از آن نفقه نماید فَهُوَ لَهٗ صَدَقَةٌ پس آن خرچ کردن از برای آن مرد صدقه ایست و مقصود ازین کلام تشبیه آن نفقه بصدقه است در اصل ثواب نه در کمیت و کیفیت آن و مراد از اهل درین مقام اولاد و زوجات است نه اعم از ان زیرا که چون انفاق در هر واجب مثل صدقه شد و شک نیست که او اگد میباشد پس لازم می آید که نفقه غیر واجبه مثل صدقه است بطریق اولی امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول تیز کردن است براخلاص که موجب نجات و خلاص از درکات و یه و سبب فوز بدرجات جنات عالیه است دوم دیگر آنکه احضار نیت در جمیع اعمال ظاهری و باطنی لازم است و مراد او در دست بر طائفه مرجیه که میگویند که ایمان عبارتست از اقرار زبان نه اعتقاد جنان و در قول رسول علیه السلام يحتسبها دلیل است براینکه نفقه بر عیال از ملک و مال اگرچه از جمله افضل طاعات و اکمل سعادت است لکن آن وقتی نفقه طاعت کرد که قصد از وی رضاء پروردگار بی غلط شائبه ریاء و جز آن باشد و همچنین حکم نفقه بر جان و مهمان و یتیمان و مسکینان و چهارپایگان که اگر نیت طاعت خالص باشد البته آن طاعت است والا نه پس آن خارج از طاعت است حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ حکم بفتح کاف ابو الیمان حمصی بهرانی است قَالَ اَنَا شُعَيْبٌ بروزن مصغر پسر ابی حمزه بزاء

مجمعه قرشی حمصی است و احوال این هر دو در حدیث هرقل گذشته عَنِ الزُّهْرِيِّ که آن ایضا شهاب است که ذکر او بسیار بار گذشته قَالَ حَدَّثَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ لعنت زهری که حدیث کرد مرا عنها عامر پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود چنانچه گفته عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ که یکی از عشره مبشره است و قرشی زهری مستجاب الدعوة و فارس اسلام است و احوال این هر دو و از پدر و پسر در باب ان لم یکن الاسلام علی الحقیقه گذشته و درین اسناد سه نفر زهری مدنی اند أَنَّهُ أَخْبَرَهُ بدرستی آن حضرت سعد خبر داد او آن عامر را أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود إِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تو بدرستی تو هرگز خرج نمیکنی هیچ خرجی را اندک باشد آن یا بسیار و خطاب عام است از برای هر مسلمان که اهلیت خطاب داشته باشد تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ که طلب میکنی تو بآن نفقه روی خدا تعالی را و این حدیث از جمله متشابهات است که در مثل این حدیث علماء منقسم بدو قسم اند یکی مفوضه و دیگر ماوله چنانچه وجه را ماول بذات یا رضا نماید و حق در مثل این حدیث تفویض است و وقف کردن بر الا الله در قول حق سبحانه جل شانه و ما یعلم تاویله الا الله إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا مگر مزد داده می شوی تو بآن نفقه و ثواب بر ان نفقه مرترا حاصل آید و تقدیر کلام چنان است که هرگز صرف نمیکنی هیچ نفقه را که طلب کنی بآن روی خدا را در هیچ حالی از احوال مگر در حالی که مزد داده می شود تو بر ان نفقه و در بعضی نسخها بدل بها علیها آمده حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فَمِ امْرَأَتِكَ تا آن چیزی را که می کرد انی تو در دهن زن خود پس تو بر وی نیز مزد داده شده و این مبنی بر ان است که کلمه حتی عاطفه است بر تنفق نه جاره و قید معطوف علیه معتبر در معطوف می باشد و احتمال دارد که کلمه حتی ابتدائیه باشد و تقدیر کلام چنان باشد ما تجعل فی فم امراتک فانت ماجور فیه پس لفظ ما تجعل مبتدا است و قول فانت ماجور فیه خبری است لکن حذف کرده شده و از برای که حال و مقام بر ان دلالت میکند و اگر گفته شود که مفهوم این حدیث دلالت میکند بر انکه اگر کسی ادای واجب بر سبیل ریا نماید آن را هیچ ثواب نباشد

جواب آنکه این سخن حق است آری عقاب از وی ساقط می شود اگرچه ثواب
وی را حاصل نشود امام نووی گفته این حدیث مبارک بیان از برای قاعدهٔ
جمه است و آن این است که هر کس اراده کند بعمل خود روی خدای تعالی را البته ثواب
از برای فاعل حاصل آید اگرچه در ضمن آن عمل حظ نفس از لذة و جز آن باشد لهذا رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم تمثیل او به نهادن لقمه در دهن زوجه نمود زیرا که معلوم بضرورت
و بدیهه است که آن در اغلب احوال بحظ نفس و غلبه شهوة میباشد پس هرگاه اجر
و ثواب مرتب شد بر عملی که در وی حظ نفس باشد و آن عمل طاعت و قربت
گردید و بدرجهٔ قبول رسید پس چیست گمان تو بآن عمل که خالصا لوجه الله باشد
و شائبه حظ نفس از لذة و جز آن مخلوط بآن نباشد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
تمثیل بلقمه نمود از برای مبالغه نمودن در تحقیق این طاعت مذکوره زیرا که وقتی که ثابت
شد مزد و ثواب در لقمه زوجه خود پس چیست گمان تو بآن کس که طعام بدهد لقمه را
بمحتاجی یا او را پارچه نان یا درست نابد هدیا کاری از کارهای نیک نماید که در
معنی آن باشد یا عمل کند همراه نفس عبادات بدنیه که مشقت و ریاضت آنها زیاده
از مشقت لقمه باشد پس البته ثواب اکمل و جزاء افضل بطریق اولی مرتب
خواهد شد **باب** قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باب است در بیان
قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده الدِّينُ النَّصِيحَةُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ
الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ یعنی معظم دین و عماد او اخلاص است از برای خدا و رسول
او و از برای امامان جماعهٔ مسلمانان و از برای عامهٔ آنها و این جمله منقول قول
است و چون عامهٔ مسلمانان اتباع امامان بودند و هست مقال حاصل جزای آنها
نبود پس مصنف رحمة الله علیه اعادهٔ لام جاره در قول خود و عامتهم نکرد و این
حدیث از جملهٔ تعلیقات امام بخاری است و او را روایت کرده امام مسلم
از تمیم داری که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الدین النصیحة قلنا لمن
قال لله و لکتابه و لرسوله و لائمة المسلمین و عامتهم و نیست از برای تمیم در این
صحیح مبارک سنن رجوع بسلم مدنی جز این حدیث مبارک طاهر این حدیث اولی
است و این حدیث عظیم الشان مشتمل است بر اکثر اسلام و ایمان پروی

و خطابی گفته که کلمهٔ نصیحت کلمهٔ جامع است که معنی او جمع کردن خیر و نفع از برای
منصوح له است و او از مختصرات اسماء کلام است بوجهیکه در کلام عرب هیچ لفظی نیست
که استیفاء کند معانی این کلمهٔ مفرده چنانچه در کلمهٔ فلاح گفته اند که هیچ کلمه جامع تر از
برای خیر دنیا و آخرت در کلام عرب نیست و بعضی گفته اند که معنی نصیحت خالص کردن
و صفا نمودن است چنانچه گویند نصحت العسل وقتی که او را از موم صاف و پاک نمایند
یعنی دین صاف و پاک کردن قول کلام است از غش و باطل و بعضی گفته اند که معنی
نصیحت دوختن است چنانچه گویند نصح الرجل ثوبه وقتی که آن جامه را بسوزن بدوزد
پس معنی آن شد که دین دوختن پر اکندگی برادر خود است پس تشبیه داده اند
فعل ناصح را در پند یکه او تحری میکند از صلاح منصوح له بآن چیزی که بند کرده میشود
از مورخهای جامه و از همین است توبه نصوح گویا گناه پاره میکند جامهٔ دین متین را
و توبه و پشیمانی میدوزد آن را و مراد از نصیحت سه راجع میشود بسوی ایمان آوردن
بخدای تعالی و نفی شرک از و ترک الحاد و زندقه در صفات او و توصیف او بصفات
جلال و جمال و پاک نمودن او از عیوب و نقائص و قیام بطاعت او و اجتناب از
معصیت او و دوستی کردن همراه کسی که مطیع او باشد و دشمنی کردن همراه
کسی که عاصی او باشد و اعتراف نمودن بنعمتهای او و شکر ادا نمودن بر آنها
بقدر استطاعت و اخلاص در جمیع افعال و اقوال و حرکات و سکنات از برای ذات
پاک او و حقیقت جمیع این اضافات راجع به بنده میشود در نصیحت نفس خود و نفع
آنها عائد بوی میشود نه براکه حق سبحانه غنی از نصح ناصح و از جمیع مخلوقات است
و اما نصیحت از برای کتاب خدا جل شانه پس عبارت است از تصدیق آوردن باینکه
او کلام خدا و تنزیل اوست که کلام هیچ مخلوق مشابه با و نیست و هیچکسی قدرت ندارد
که مثل آن کلام بیارد و تعظیم کردن او و خواندن او که لائق خواندن او باشد
و ادا حروف آن در تخارج او در وقت تلاوت و تصدیق آوردن باینکه او روی
است و فهم کردن علوم او و عمل کردن بمحکم او و تسلیم نمودن بمتشابه او
و بحث کردن از ناسخ و منسوخ او و عام و خاص و حقیقت و مجاز او و جز آن
و پراکنده کردن علوم او در میان خلق و خواندن مردم بسوی و اما نصیحت

ازبرای رسول او پس ایمان آوردن است برسالت او و تصدیق آوردن بجمیع آنچه
از درگاه حق سبحانه جل شانه آورده که همه حق و ثابت است و اطاعت کردن
او در اوامر و نواهی و اعراض کردن از مخالفت او و نصرت کردن باو در حالة حیات
و ممات و تعظیم کردن حق او و زنده کردن سنت او و تلطف نمودن در تعلیم و تعلم
سنت او و خوئی کرفتن باخلاق سنیه او و تادب کرفتن بآداب او و محبت
اهل بیت و اصحاب او و اما نصیحت ازبرای ائمه پس یاری کردن آنها بر حق
و اطاعت آنها در وی و پند کردن آنها بعدل و انصاف و اعراض کردن از محاربه
آنها بشمشیر و مانند آن و نماز کذاردن در پس آنها و جنک کردن همراه مخالفان آنها
و ادا کردن صدقات بسوی آنها اما این تقریر بنا بر مشهور واقع شده که مراد
از ائمه اصحاب حکومت مثل خلفاء و ولاة اند و اکر مراد از ائمه علماء دین باشند چنانچه
بعضی محدثین تاویل بآن کردند پس نصیحت آنها قبول کردن آنچیزیست که روایت
کرده باشند و تقیید آنها در احکام دنیک کمان کردن بآنها و اما نصیحت عامه
پس ارشاد آنهاست بسوی مصالح دینیه و اخرویه و دفع و منع نمودن ایذاء از آنها
و تعلیم نمودن آنها آن چیزی راکه نمیدانند و یاری نمودن آنها بر کار نیک و تقویے
و پوشیدن عیوب و عورات آنها و انفاق کردن بر آنها و دوست داشتن
برای آنها آنچیزے راکه برای جان خود دوست دارد از خیر و قوله تعالی اذا
نصحوا لله ورسوله و باب است در بیان قول خدای تعالے که فرموده اذا نصحوا
لله ورسوله و مصنف رحمة الله علیه این آیه کریمه را ازبرای تائید و تقویت حدیث
مبارک مذکور آورده و اول آیه کریمه چنان است لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی
ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله یعنی نیست بر جناح
ضعیفان و نه بر جناح مریضان و نه بر آنکسانی که نمی یابند آنچیزی راکه خرج کنند بر جان
و راحلهٔ خود هیچ حرجی و کناهی در پس ماندن از معرکه جنک و قتال و قتی که نصیحت کنند
آنها از برای خدای تعالی و رسول او بایمان و طاعت در خلوت و جلوت چنانچه قبول
ناصح میکنند یا باآنچیزی که قدرت و استطاعت آنها باشد از قولی یا فعلے که صلاح مسلمانان
و فلاح مؤمنان دران باشد و سبب نزول این کریمه چنان است که چون حق سبحانه

جل شانه در غزوه تبوک آیه کریمه انفروا خفافا و ثقالا نازل کرد و معنی وی آن است که بیرون شوید از برای جنگ تبوک سبک باران و گران باران و پیران و جوانان و قویان و ضعیفان و غنیان و فقیران و سواران و پیادگان و صحیحان و مریضان و بعد ازان وعید شدید در حق متخلفین از جهاد نازل کرد و بعضی از یاران مخلصان ضعیف و بیمار و کور و نادار بودند پس آن جمع شده و گریه کرده بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند ای رسول خدا ما را طاقت وعید خدای تعالی نیست و سامان رفتن نیز نیست حق جل و علی شانه از برای عذر آنها این آیه کریمه فرستاد و فرمود لیس علی الضعفاء تا آخر آیه کریمه و وجوب قتال در شان آنها که ثابت بآیه اولی شده بود باین آیه کریمه منسوخ کرد و درین وجوب پستر نسخ در شان آنها تاکید و تایید وجوب قتال است در شان صحیحان و قویان و غنیان

حدثنا مسدد بفتح دال مشدده بر صیغه اسم مفعول از باب تفعیل که ذکر او در سابق گذشته قال حدثنا یحیی و وی پسر سعید قطان بصری است که تمهید حدیث مبارک از برای اهل عراق کرده و احوال او در باب ان یجیب الا خیه ما یحب لنفسه گذشته عن اسمعیل و وی پسر عبد الله پسر ابی خالد بجلی کوفی تابعی است که احوال او در باب اسلم من سلم گذشته قال حدثنی قیس بن ابی حازم کفت اسماعیل که حدیث کرد مرا آنها قیس پسر ابی حازم بجا مهمله و زاء معجمه و کنیت او ابو عبد الله احمسی کوفی بجلی تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر و وی زمانه جاهلیت یافته بود و آمده بود از برای بیعت رسول مختار پس بقدیر پرورد کار رسول مختار در مدینه بزرگوار انتقال بدار القرار نموده و حال انکه وی در راه بود و حدیث مبارک را از هر فرد از عشره مبشره کرده باشد و بعضی گفته اند که از عبد الرحمن پسر عوف سمع حدیث نکرده ابو داود گفته که وی سخی ترین مردمان و عاقلترین مردمان بود و از خصائص وی آنست که وی روایت کرده است حدیث مبارک را از جماعه اصحاب کبار که ازانها هیچکس جز او روایت نکرده بعضی از انها پدر او و مرداس اسلمی است و ابو حازم پدر او صحابی است و در سال نود و چهار یا هفت یا هشت وفات یافت عن جریر بن عبد الله

حدثنا مسدد
قال حدثنا یحیی
عن اسمعیل
قال حدثنی
قیس بن ابی حازم
عن جریر بن عبد
الله

شنید و جز او هیچکس معلوم نیست که سمع حدیث از هر فرد از عشره مبشره

جریر بفتح جیم کنیت او ابو عبد الله بجلی بفتح باء موحده و تحتانیه و جیم منسوب بسوی بجله که دختر صعب پسر سعد بود و قبیله معروفه را النسبت باو کردند و روایت کرده شد از جریر احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار صد حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها نه ذکر کرده و وی نازل شد در کوفه و سکونت کرد بآن شهر پس ازان انتقال کرد بسوی قرقیسیا و در هما جا بسال پنجاه و یک وفات یافت و حضرت عمر رضی الله عنه میگفت که جریر یوسف این امت مرحومه است یعنی در کمال حسن و جمال و در تحمل اثقال و جریر اسلام آورد در سالی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در همان سال وفات یافت جریر گفته که اسلام آوردم من پیش ازموت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و دیوین بنا و سه نفر جمع شدند که کنیت هر سه ابو عبد الله است و آن هر سه ثوبی اند و این از جمله نوادر و غرائب است قال کفت جریر بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مبایعه بر صیغه مفاعله ازان جهة آورده که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وسلم وعده ثواب و از طرف آن جریر التزام طاعت در هر باب بود علی اقام الصلوة باداء کردن نماز بانیاز و ایتاء الزکوة و بر دادن زکوة مفروضه بمصارف معدوده مشهوره و الکتفاء بر ذکر صلوة و زکوة از جمله ارکان اسلام ازان جهة کردند که آن هر دو اشهر و اظهر ارکان اند و جل عبادات بدنیه و مالیه اند و در روایت مسلم از جریر آمده بایعت النبی صلی الله علیه وسلم علی السمع و الطاعة فلقنني فیما استطعت و النصح لکل مسلم پس بنا بر ین روایت روزه ماه رمضان و حج مندرج در سمع و طاعة است و النصح لکل مسلم در نصیحت کردن برای هر مسلمان و تفسیر نصیحت در سابق بتفصیل گذشته و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بر ترجمه باب هر گز دلالت نمیکند جواب آنکه دلالت میکند بر بعضی از ترجمه باب که مستلزم بعضی دیگر است زیرا که نصیحت کردن ازبرای برادر مسلمان از جهة اسلام البته فرع ایمان بخدای تعالی و رسول او است خطابی گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نصیحت کردن را ازبرای هر مسلمان شرط کردند در دین بوجهی که مبایعت کرده

شارب بر شش شیشه و زکوة لهذا مقارنت کرده اورا با آن هر دو در ذکر و شک
نیست که اطلاق لفظ دین بران هر دو واقع شده چنانچه در سابق گذشته
و این بطلان گفته آدرین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه نصیحت مسمی باسم دین
در اسلام میشود دوم دیگر آنکه دین واقع می شود بر عمل چنانچه واقع می شود بر قول و ایضا
گفته که نصیحت کردن فرض کفایه است اگر بعضی از جماعهٔ مسلمانان بآن قیام نماید
از همه آنها ساقط گردد و اگر هیچ یکی از انها او را ادا نکند همه در گناه گرفتار آیند
مثل نماز جنازه و آن نصیحت بر قدر وسع و طاقت لازم است اما وقتی که ناصح بعلم
یقینی میداند که منصوح له نصیحت او را قبول خواهد کرد و اطاعت امر او مینماید و وقتی
که ناصح بر جان خود از مکروه مامون باشد و اگر خوف و ترس از ایذاء نداشته باشد
پس درین هنگام بر وی لازم نیست و گفته شده که هیچ مردی ناصح از برای خدا
در رسول او نمی باشد مگر آنکسی که اول نصیحت را بر جان خود آغاز کند و در طلب
علم سعی و اجتهاد تمام نماید تا بشناسد آنچیزی را که واجب است بر وی و
حافظ طبرانی روایت کرده که جریر مولای خود را امر کرد بآنکه بخرد از برای وی
یک اسپ را پس آن مولی اسپی را از برای وی بمقابله سه صد درهم خرید چون
جریر آن اسپ را دید و وی را ثمن او معلوم گردید پس آمد به نزد صاحب اسپ
و وی را گفت که اسپ تو بهتر است و ازین ثمن زیاده می ارزد پس چیزی
زیاده کن بران ثمن پس آن صاحب اسپ بوی گفت که این زیاده کردن
مفوض بسوی تو است هر قدری که مرضی تو باشد زیادت کن پس جریر
صد درهم را بران ثمن زیاده کرد باز همان قول سابق را برای صاحب اسپ
اعاده نمود و وی همان جواب را برای او مکرر یاد کرد پس صد دیگر زیاده نمود حاصل
آنکه زیاده میکرد تا آنکه او را بعوض اسپ او هشت صد درهم داد و وی را مردم از
سبب زیادت ثمن پرسیدند پس در جواب گفت با بیعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی النصح لکل مسلم یعنی نفع رسانیدن بمسلمان نیز از نصیحت است
و عادت جریر خنان بود که وقتی که قیمت میکرد بیعه را مشتری را بجمیع
عیوب آن بیعه اعلام میکرد بعد ازان خیار میداد او را پس گفته شد مر وی را

وقتی که تو این کار کردی هرگز هیچ تو ناخدا نخواهد شد پس در جواب گفت بایعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی النصح لکل مسلم حدثنا ابو النعمان وی محمد پسر فضل
سدوسی بصری که معروف بعارم بعین مهمله و راء مهمله است ابو حاتم گفته وقتی که ترا
حدیث کند عارم پس خنم گن بروی و بشهر بصره در سال یک صد و بیست و چهار
یا شش وفات یافت قال انا ابو عوانة بفتح عین مهمله و واو و خاء معجمه و الف و نون
است که در اول کتاب پیش از قصه هرقل ذکر او گذشته عن زیاد بن علاقة
زیاد بفتح زاء معجمه و یاء مشناة تحتانیه و علاقه بکسر عین مهمله و قاف پسر مالک ثعلبی
بثاء مثلثه کوفی است و کنیت او ابو مالک است و در سال یکصد و بیست و پنج وفات
یافت سمعت جریر بن عبد الله که شنیدم من جریر پسر عبد الله را یوم مات
المغیرة بن شعبة در روزی که مرد و وفات یافت مغیره پسر شعبه و مغیره بضم میم و کسر او
او است پسر شعبه بضم شین معجمه ثقفی کوفی است که در سال خندق اسلام آورده بود
و بیعت کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد و سی
و شش حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه ده حدیث آورده و در سال
پنجاه از هجرت در کوفه بطاعون وفات یافت در حالی که والی بر کوفه از جانب حضرت
معاویه بود و قبل ازین او را حضرت عمر رضی الله عنه والی بر بصره کرده بود گفته اند که وی
اول کسی است که دیوان بصره نهاد و اگر گفته شود که جریر ذات است و مسموع
آواز و حرف میباشد پس قول راوی سمعت جریرا چگونه صحیح شد پس ترقیام
را هیچ دخل در هر سماع نیست جواب آنکه بتقدیر کلام چنان است که سمعت
جریرا حمد الله و آنچه در ما بعد این کلام مذکور است مفسر او است و باقی شرح
از برای کیفیت حمد و ثنا است قام الیتاد جریر فحمد الله پس ستود
خدای تعالی را بر صفات و افعال جمیله و اثنی علیه و یاد کرد آن ذات مقدس را
بخوبی و نیکوئی و احتمال دارد که مراد از حمد وصف او بتجلی کمالات و فضائل باشد
و از ثنا لغت او بتخلی از نقائص و رزائل پس اول اشارت بسوی صفات وجودیه
شد و ثانی اشارت بسوی صفات عدمیه تنزیهیه و قال و گفت بعد از حمد و ثنا
و علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له و لازم گیرید شما ترسیدن خدا تعالی

را در حالی که آن ذات مقدس تنها است نیست انباز و همتا از برای او و علیکم اسم از اسماء افعال است بمعنی الزموا و الوقار و السکینة و لازم گیرید حلم و سنگینی را و آرام دلی را و وقار بفتح واو است بمعنی حلم و رزانت است و سکینة بفتح سین مهمله بمعنی سکون و دعة است و تخصیص نصیحت بحلم و سکون از ان جهة نمود که اکثر وفات امراء مودی بسوءِ فتنه و بلاء و اضطراب مردمان و هرج مرج میگردد و ذکر اتقاء از ان جهت کرد که وی راس هر کار خیر است حتی یاتیکم امیر حتی تا آن که می آید شما را یک امیر به بدل این امیری که وفات یافته که آن مغیره پسر شعبه بود و مفهوم مخالف غایت درین مقام مراد نیست زیرا که مدلول آن مفهوم آن است که مامور به منتهی می شود بآمدن امیر و این صحیح نیست زیرا که آن مامور به بعد از آمدن امیر نیز بطریق اولی لازم است و شرط مفهوم مخالف نزد آن کسی که قائل باو ست آنست که او را مفهوم موافق معارض نشود چنانچه در کتب اصول فقه مذکور است فانما یاتیکم الآن پس جز این نیست که می آید شما را آن امیر دیگر الحال و در همین ساعت اگر از لفظ آن مراد حقیقت او باشد پس آن امیر نفس جریر است زیرا که رویت کرده شده که مغیره نزد وفات خود خلیفه کرد جریر را بر کوفه و بعضی گفته اند که پسر خود را خلیفه کرد بود که آن عروه پسر مغیره است و اگر مراد از وی مجاز باشد بمعنی مدة قریبة ازان پس آن امیر دیگر زیاده است از جهة آنکه چون خبر وفات مغیره حضرت معاویه را رسید پس نوشت بسوی زیاد که نائب او بود بر بصره که میرکند بسوی کوفه و بر ان کوفه امیر باشد ثم قال پس گفت جریر را استعفوا الامیر کم که طلب عفو کنید شما از خدای تعالی برای امیر خود که قبل ازین بود و الحال وفات یافته و استعفوا بعین مهمله آمده و در بعضی روایات و استغفروا بغین معجمه و زیادت را بعد آمده فانه کان یحب العفو پس بدرستی آن امیر شما بود که دوست میداشت عفو را از تقصیرات مردم و این از جهة آن گفت که حق سبحانه جل شانه همراه هر شخص روز قیامت آن معامله میکند که آن شخص در حیات خود همراه مردم معامله میکرد چنانچه مثل مشهور است کما تدین تدان و بعضی گفته اند کما یکتال یکال پس حق سبحانه جل شانه هر کسی را باحسن اخلاق و اعمال در روز قیامت بفضل و عدالت جزاء حسنی خواهد داد ثم قال پس گفت حضرت جریر را اما بعد فانی لیت و البنی صلی الله علیه

هرچیزی که موجود و متحقق شود پس از کلام مذکور پس نیست که بدرستی من آمدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قُلتُ أُبَایِعُکَ عَلَی الْإِسْلَامِ گفتم من مبایعت میکنم
ترا ای رسول خدا بر اسلام و انقیاد و او عاطفه را در قلت ترک نمود زیرا که او بدل
از آیت است یا استیناف است فَشَرَطَ عَلَیَّ پس شرط کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بر من و علی بر تشدید یا مفتوح است وَالنُّصْحِ لِکُلِّ مُسْلِمٍ و مبایعت میکنم
ترا یا رسول الله بر نصیحت کردن برای هر شخص مسلمان پس لفظ النصح مجرور است
بنا بر انکه وی معطوف است بر اسلام و مثل این را بعطف تلقینی می نامند یعنی تلقین
و تعلیم کرد آن جریر را رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنکه عطف نماید بر لفظ اسلام
نصح را یعنی ویرا آموخت که بگوید ابایعک علی الاسلام وعلی النصح لکل مسلم
و این مثل قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده انی جاعلک للناس
اماما قال ومن ذریتی و در بعضی روایات والنصح منصوب وارد شده و درین
هنگام وی معطوف بر مقدر باشد و تقدیر کلام چنان باشد که شرط علی الاسلام
والنصح لکل مسلم و درین کلام دلالت است بر انکه بیعت سنت است و بر انکه
شفقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بارهٔ امت خود بدرجه کمال بود
و معنی نصیحت در سابق گذشته و حاصل آن راجع است بسوی ادا نمودن
واجبات که بنسبت با خدا و رسول او و بنسبت بخواص مسلمانان و عامهٔ آنها
باشند فَبَایَعْتُهُ عَلَی هٰذَا پس عقد مبایعت و التزام متابعت کردم آن
رسول مقبول را بر همین مذکور که آن اسلام و نصح هر دو اند وَرَبِّ هٰذَا الْمَسْجِدِ
سوگند است مرا به پروردگار این مسجد کوفه که الحال من درین مسجد متمکن ام
و این کلام مشعر است بآنکه خطبهٔ او در مسجد کوفه بود و بعضی گفته اند که مراد ازین
قول اشارت بمسجد حرام است و تائید میکند او را روایت طبرانی که در وی
لفظ ورب الکعبة وارد شده و ذکر این کلام از برای آن نمود تا تنبیه بر
شرف مقسم به حاصل آید تا باعث قوی بر قبول متحقق شود اِنِّی لَنَاصِحٌ
لَّکُمْ بدرستی من هر آئینه نصیحت کننده ام از برای شما و درین
اشارتست بآنکه او وفا کرد بآن چیزی که بروی همراه رسول مقبول صلی الله علیه

قلت یا جعلک علی
الاسلام بشرط
علی والنصح
لکل مسلم
فبایعته علی هذا
ورب هذا المسجد
انی لناصح
لکم

وسلم مبایعت نموده بود و بآنکه کلام او صادق و خالص از اغراض فاسده است
ثم استغفره انه کان توابا طلب بخشش خواست از جمله تقصیرات بدرگاه مجیب الدعوات
و فرود آمد از منبر و درین کلام اشارتست بآنکه خطبه او بر منبر آن مسجد بود و بعضی گفته
که نزل یعنی قعد است و دلیل بر وی آن است که او در مقابله قائم واقع
شده فائده تقیید مسلم در حدیث مبارک از برای اغلبیت است زیرا که نصح
از برای کافر نیز حسن است و آن باین وجه است که آن کافر را دعوت باسلام نماید
و اگر از وی طلب مصلحت و مشورت کند او را اشارت بصواب نماید خاتمه
کتاب ایمان و مقدمه آن مشتمل است از احادیث مرفوعه بهشتاد و یک
حدیث باکمر آنها در بدء وحی پانزده حدیث و در ایمان شصت و شش حدیث
که مکرر آنها سی و سه حدیث اند و آنها در متابعت بصیغه متابعه یا تعلیق بیست
و دو اند در بدء وحی هشت و در ایمان چهارده و از موصول مکرر هشت و از تعلیقی
که در هیچ جا موصول نشده سه اند و بقیه این که آن چهل و هشت حدیث اند
موصول بغیر تکرار اند الحمد لله علی تمام کتاب الایمان

کتاب العلم

بسم الله الرحمن الرحیم این مکتوب حاضر فی الاوراق
ثابت است در بیان علم و عرفان و مصنف رحمة الله علیه این کتاب را بر سایر
کتب مقدم کرد زیرا که مدار جمیع آن کتب بر علم است و تقدیم کتاب ایمان برین
کتاب از انجهة کرد که ایمان اول واجب بر مکلف است یا از جهة آنکه ایمان افضل امور
بر سبیل اطلاق و اجل محاسن افعال و اخلاق است زیرا که او مبدء هر خیر علمی و عملی
و منشاء هر کمال جلی و خفی است یا از جهة آنکه ایمان عبارت از تصدیق است و تصدیق
اشرف علوم است و اما تقدیم کتاب وحی بر کتاب ایمان پس از ان جهة واقع
شده که معرفة ایمان و جمیع اموراتی که متعلق بدین اند موقوف بر وی است یا از
جهة آنکه وحی اول خیر است که از آسمان برین امت مرحومه نازل شده و مراد
از علم در ینمقام علم دین است که متعلق بکتاب مبین و حدیث متین باشد و آن
منقسم بدو قسم است مبادی و مقاصد مبادی آنست که موقوف علیه انبرای
معرفة کتاب و سنت باشد مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیه و مقاصد

آنچه متعلق باعمال واخلاق وعقائد باشد واینها همه علم معامله اند وعلم مکاشفه نوری است که بعد از سلوک طریق حق وصدق معامله یا بعد از جذبهٔ الهیه در دل افتد که بدان حقائق اشیاء وماهیات موجودات چنانکه در نفس الامر اند منکشف گردد ومعرفت ذات وافعال حق جل وعلی شانه مشاهده کرده واین را علم حقیقت وعلم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله تعالی علم مالم یعلم یعنی هرکه عمل کند بآنچه دانسته وخوانده است روزی کرداند وبخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته ونخوانده وذکر کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله اشارت باین معنی است علم ظاهر وباطن که گویند همین معنی دارد ونسبت هردو بیک دیگر نسبت تن وجان است وپوست ومغز وآیات واحادیث که درشان علم وفضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است برتفاوت مراتب ودرجات آن وچون حقیقت علم وماهیت او مشهور ومعروف بود لهذا بعضی از محققین گفته اند که او را تعریف جلی بدیهی نیست لکن از جهت کمال وضوح تحقیق حقیقت او بر بعضی مردم متعسر شده وخفی مانده وایضا بحث کردن از حقائق اشیاء وظیفهٔ این کتاب مبارک نبود پس ازین جهت مصنف رحمه الله تعالی علیه شروع در بیان احوال علم مانند فضل علم وجزآن نمود وگفت بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ باب است در بیان فضیلت علم ومراد بفضل علم کثرت ثواب اوست که بسبب آن ارتفاع درجات در جنات عالیات حاصل آید وقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وفرمودن خدای که غالب وبزرگ است در قرآن مجید که فرمود یَرْفَعِ اللهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ یعنی بلند می کند خدای تعالی آنکسانی را که ایمان آورند از شما بفتح ونصرت وحسن ثناء ومنزلت در دنیا وجای دادن آنها در قصور جنان وایصال آنها برتبهٔ رضوان در عقبی وبلند می کند خدای تعالی آن کسانی را که داده شده اند علم را بر سبیل تخصیص وتفرید از جهت درجات برانکسانیکه از علم محروم اند از جهة آنکه علم باوجود علو مرتبت ودنو منزلت مقتضی از برای عمل است که مزید رفعت وکمال درجت بوی حاصل آید لهذا اقتدا بعالم کرده می شود در افعال واقوال وحرکات وسکنات وبجز او اقتدا کرده نمی شود ودر حدیث مبارک آمده فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب وزید پسر اسلم در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه

بعضی علم را از حضوریات وبعضی از حصولیات ومکاشفات دانند

باب فضل العلم

وقول الله عز وجل یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات

ترفع درجات من نشاء گفته که مراد رفع درجات بعلم است حضرت امام ابو حنیفه در قول حق جل ثناءه انما یخشی الله من عباده العلماء قراءة برفع اسم الله و نصب علماء کرده بنا بر انکه لفظ خشیت مستعار است برای تعظیم است زیرا که معظم مهیب می باشد پس برین قراءة معنی آیت کریمه چنان شد که جز این نیست که تعظیم میکند خدای تعالی که خالق مخلوقات است از جمله خلائق فرقه علماء را سبحان الله ازین زیاده ترچه رتبهٔ رفیع خواهد که حق تعالی تعظیم آنها نماید والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی باخبری که کار می کنید شما خبردار است و این تتمه آیه سابق است بعضی شارحین محققین گفته اند که لفظ و قول الله ضبط نمودیم برفع بر سبیل استیناف یا عطف بر کتاب و قوله تعالی و قل رب زدنی علما و فرمودن خدائی که بلند است از جمیع عیوب و نقائص که فرموده و قل رب زدنی علما یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ای پروردگار من زیادت بکن مرا از روی علم پس خدائی پاک حبیب خود را امر فرمود که طلب زیادهٔ علم نماید پس معلوم شد که علم شئ جلیل القدر و جمیل الاثر است و در شباه آورده که در روز قیامت انسان از هر چیزی که کرده است در دنیا سوال کرده می شود مگر از علم زیرا که حق تعالی از برای حبیب خود فرمود و قل رب زدنی علما پس چگونه سوال نماید از و فائده مصنف رحمه الله تعالی بیچ حدیث درین ترجمه باب ذکر نکرد از جهة انکه هر طالب را تنبیه می کند بر انکه نزد او درین ترجمه هیچ حدیث ثابت نشده یا از جهت آنکه او بر سبیل تدریج احادیث مناسبه را بتر جمهای ابواب لاحق می کرد و ترجمهای ابواب مثل فهرست کتاب اول تالیف کرده بود و در بعضی آن ترجمها اتفاق لحوق واقع نشده و اول قول اهل عراق است و ثانی قول اهل شام چنانچه در سابق گذشته و اگر گفته شود که مصنف رحمة الله علیه بعد ازین در ترجمهٔ بیان فضل علم حدیث مبارک نقل خواهد پس وجه اول چگونه صحیح شود جواب آنکه مراد از فضل دران مقام غیر این فضل است که درین مقام مذکور است زیرا که مراد از فضل در همانجا زیادت علم است و مراد با و درین جا کثرت ثواب است فافهم **باب** من سئل علما باب است در بیان آن کسی که پرسیده شد علمی را و سئل بضم سین همله است و هو مشتغل فی حدیثه و حال آنکه وی مشغول در سخن خود باشد فاتم الحدیث پس تمام کرد آن کس سخن خود را ثم اجاب السائل

واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون وفعل الله تعالی حبیب وفعل العبد زادنی علما آیات من کتاب الله تعالی وقل رب زدنی علما وقد سئل علما وهو مشتغل فی حدیثه فاتم الحدیث ثم اجاب السائل

وظاهر الترجمة مطلوب فی فضل العلم وما ذکره المصنف رحمه الله تعالی لا یدل علی ذلک الا بالالتفات فتامل

پس از اتمام سخن خود جواب داد آن پرسنده را و در اتمام کلمهٔ فا، و در اجابت
کلمهٔ ثم ازان جهته واقع شده که اتمام بعد از اشتغال متصل بلا مهلته واقع میشود
بخلاف اجابت که لین بمهلته حاصل آید حدثنا محمد بن سنان بکسر سین مهمله
و تنوین وی ابو بکر باهلی بصری هست که از وی امام بخاری و ابو داؤد در روایت
کرده و در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قال انا فلیح بضم فا و فتح
لام و سکون یا، و شناة تحتانیه و بجا، مهمله پسر سلیمان پسر مغیره خزاعی مدنی هست و کنیت
او ابو یحیی و نام او عبد الملک و فلیح لقب اوست اعتماد کرده هست امام بخاری بروی
و مسلم و ابو داؤد و ترمذی از جهت روایت کرده اند و در سال یکصد و شصت و
هشت وفات یافت و چون عادهٔ محدثین بران قرار گرفته که هرگاه از برای
یک حدیث دو سند و باشد وارادهٔ میکنند انتقال را از یک سند با سند دیگر
پس صورت ح مینویسند تا دلالت بر تحول از یک سند با سند دیگر نماید
پس مصنف رحمة الله علیه چون اراده کرد که انتقال نماید از سند سابق با سند لاحق
لهذا صورت ح نوشت و بعضی گویند که او رمز است بسوی الحدیث و بعضی از حفاظ
عراق بدل آن حا، صحی مینویسند تا وهم نباشی نشود که از سند اول چیزی ساقط
شده و این بسیار مستحسن است و این حا، در صحیح مسلم بسیار است و در صحیح بخاری
کمتر و تحقیق این قبل ازین در سابق گذشته است فتذکر قال وحدثنی ابراهیم
بن المنذر گفت ابو عبد الله بخاری و حدیث کرد مرا تنها ابراهیم پسر منذر پسر
مغیره حزامی بجا، مهمله و بزا، معجمه قرشی مدنی و کنیت او ابو اسحاق و یحیی پسر معین
گفته که او ثقه هست و در سال دو صد و سی و شش وفات یافت حدثنا
محمد بن فلیح که کنیت او ابو عبد الله هست و در سال یکصد و نود و هفت وفات
یافت حدثنا ابی محمد پسر فلیح گوید که حدیث کرد مرا پدر من که فلیح بر صیغه
مصغر است و آن فلیح پسر سلیمان هست که ذکر او الحال گذشته قال حدثنی
هلال بن علی که مشهور بهلال بکسر ها، پسر ابی میمونه پسر ابی اسامه فهری
قرشی مدنی هست و در آخر خلافت هشام پسر عبد الملک وفات یافت عن عطاء
بن یسار بیا، شناة تحتانیه و بسین مهمله وی ابو محمد مدنی مولای میمونه بنت ابی

حدثنا محمد بن سنان
قال انا فلیح
ح
حدثنا ابو المنذر
حدثنا فلیح
حدثنی ابی قال حدثنی
هلال بن علی عن
عن عطاء بن
یسار

امیر المؤمنین است و او قاضی بود و در شهر اقوال در سال نود و چهار وفات یافت و احوال او در باب کفران العشیر گذشته عن ابی هریرة اختلاف کرده شده در نام او و نام پدر او و بر مقدار سی قول و مذبرای وی کربیه و کنیت باو کرده شده روایت کرده شد از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه چهار صد و شصت و شش حدیث آورده و از وی هشت صد مرد ثقه روایت حدیث مبارک کرده اند و حادث وی چنان بود که در هر روز دوازده هزار تسبیح میگفت والی مدینه مقدسه شش بار و در همانجا در سال پنجاه و هفت وفات یافت و در بقیع مدفون شد و ذکر احوال او در باب سابق در باب امور مالا گذشته و رجا این اسناد همه مدنی اند قال گفت حضرت ابی هریره بینما النبی صلی الله علیه ناگاه در یک وقتی از اوقات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی مجلس در یک مجلس از مجلسها که خود یحدث القوم حدیث میکرد بر وی را از یاران خود جاءه اعرابی آمد او در ایک مرد کوهستانی اعرابی منسوب بسوی اعراب است و اعراب ساکنان بادیه را گویند و اعراب جمع عرب نیست فقال پس گفت آن مرد اعرابی از برای آن رسول هاشمی متی الساعة که کی است روز قیامت و وجه تسمیه روز قیامت باسم ساعت در حدیث سوال حضرت جبرئیل گذشته فمضی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گذشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یحدث القوم که حدیث میکرد آن قوم را و در بعضی نسخها بحدیثه بحرف جر آمده یعنی گذشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحدیث القوم و از وی جواب آن اعرابی متوجه نشد فقال بعض القوم پس گفت بعضی از آن گروه یاران سمع ما قال شنید رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنچیزی را که گفت آن اعرابی فکره ما قال پس بکرده است آنچیز را که گفت آن اعرابی لهذا بسوی جواب سوال آن اعرابی متوجه نشد وقال بعضهم بل لم یسمع وگفت بعضی از ان جماعه که بلکه نشنید رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال آن اعرابی را از این جهة التفات بجواب او نه فرمود و لفظ قال تا اینجا جمله معترضه بفتح راء واقع شده است و این ماضی است حتی اذا قضی جدیثه یعنی گذشت رسول خدا

عن ابی هریرة
قال بینما النبی
صلی الله علیه
وسلم فی مجلس
یحدث القوم
جاءه اعرابی
فقال متی الساعة
فمضی رسول الله صلی
الله علیه وسلم
یحدث القوم
فقال بعض القوم
سمع ما قال
فکره ما
قال وقال بعضهم
بل لم یسمع
حتی اذا قضی حدیثه

صلی اللہ علیہ وسلم بحدیث آن قوم تا وقتی کہ ادا کردہ تمام نمود حدیث قوم را قَالَ اَیْنَ السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ گفت کہ کجاست آن پرسندہ از وقت قیامت و در بعضی نسخہا این اُرَاہُ السائل وارا ہ بضم ہمزہ بمعنی اظن است و آوار کلام راوی ہست کہ او میگوید گمان می کنم من کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم این السائل فرمود قَالَ ھَا اَنَا یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ گفت آن اعرابی کہ آگاہ باش من سائلم ای رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم وہا، حرف تنبیہ ہست قَالَ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم در جواب آن اعرابی و ترک عاطفہ در سوال و جواب ازان جہتہ واقع شدہ کہ اینمقام مقام مناولہ ہست و راوی حکایت میکند آن را زیرا کہ ہر گاہ اعرابی گفت آنچہ گفت سائلی آمد و سوال کرد کہ رسول علیہ السلام در جواب او چہ گفت پس جواب گفت کہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم و ہمچنین عکس آن و در بعضی نسخہا فقال کیف اضاعتہا بکلمہ فا آمدہ و با قی بی فا، و این مبنی بر آنست کہ سوال از کیفیت اضاعت متفرع بر ما قبل خود ہست لہذا او را تعقیب بفا کرد بخلاف با قی از اخوات وَاِذَا ضُیِّعَتِ الْاَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ پس وقتی کہ ضایع کردہ شد امانت را پس انتظار کن قیامت را در ان وقت یعنی آن علامت قرب قیامت ہست قَالَ فَکَیْفَ اِضَاعَتُھَا گفت آن اعرابی یا رسول اللہ پس چگونہ باشد ضایع کردن امانت قَالَ اِذَا وُسِّدَ الْاَمْرُ اِلٰی غَیْرِ اَھْلِہٖ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ سپردہ شد امر مسلمانان را بسوی غیر اہل آن یعنی بسوی آن کسے کہ لائق آن ہر نباشد پس انتظار کن قیامت را در ہمان ساعت و مراد از امر جنس امور ہست کہ تعلق بدین و آئین دارند مثل خلافت و قضاء و امارت و فتاء و جز آن و حق عبارت آن بود کہ لغیر اہلہ میگفت لکن بکلمہ الی ازان جہت آورد کہ تا دلالت کند کہ او متضمن معنی اسناد ہست و لفظ وُسِّدَ در اصل ماخوذ از وسادہ ہست و در عرب چنان عادت واقع شدہ بود کہ وقتی کہ امیری نشست بر پیش وی تکیہ می کردند و مناسبت این متن از برای کتاب علم آنست کہ تفویض امور دین بسوی نا اہل وقت غلبہ جہل و ضلال و رفع علم و کمال می باشد و مقتضائی وی آنست کہ ما دامی کہ علم قائم باشد پس در کار دین صحت ہست و رسول علیہ السلام تاخیر جواب از سوال امر دین کرد از جہت اشتغال بامری کہ اہم از جواب آن سوال بود یا از جہتہ انتظار

قَالَ اَیْنَ السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ فَقَالَ ھَا اَنَا یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ قَالَ فَاِذَا ضُیِّعَتِ الْاَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ قَالَ فَکَیْفَ اِضَاعَتُھَا قَالَ اِذَا وُسِّدَ الْاَمْرُ اِلٰی غَیْرِ اَھْلِہٖ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ

وحی یا از جهت اتمام حدیث سابق تا غلط و اشتباه بر سامعان نشود و این مقصود مصنف است یا از جهة تعلیم فوائد اول آنکه واجب است بر قاضی و مفتی و مدرس و حاکم که استبق را تقدیم نماید دوم دیگر آنکه از اداب متعلم آنست که سوال نکند معلم را مادامی که او مشتغل بحدیث یا جزآن باشد سیوم آنکه اتمام آن حدیث و جزآن و عدم قطع آن حقی است ثابت در ذمهٔ او و دیگر معلم را لازم است که متعلم رفیق نماید اگرچه آن متعلم جفا در سوال خود نماید یا جهل کند سیزدهم آنکه رسول علیه السلام آن اعرابی را زجر بر سوال هرگز نه فرمود و دیگر آنکه مراجعت همراه عالم در سوال و جواب جائز است ابن بطال گفته که درین حدیث وجوب تعلیم سائل است و قیام در قول او فانتظر الساعة از برای تفریع است یا جواب شرط محذوف است یعنی اذا کان الامر کذلک فانتظر الساعة و الله اعلم **باب** مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْعِلْمِ باب است در بیان آن کسی که بلند کند آواز خود را بعلم حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ او دی محمد پسر فضل سدوسی بصری که معروف بعارم است و در بعضی نسخها عارم ابن الفضل نیز آمده و عارم بمعنی است یعنی مبالغ در دین یا علم یا جزآن و آحوال او در باب الدین الخصیة گذشته حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ بفتح عین مهمله و او دی و ضاح است که ذکر او در باب بدء الوحی گذشته عَنْ أَبِي بِشْرٍ بکسر باء موحده و سکون شین معجمه و او دی جعفر پسر ابی ایاس پسر ابی وحشیه واسطی یا بصری است و در سال یکصد و بیست و سه یا چهار یا پنج وفات یافت عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ بفتح هاء است اگرچه کسر آن نیز حکایت کرده شده و او غیر منصرف است نزد اکثر از برای علمیت و عجمه و ماهک پسر بهزاد بفتح باء موحده تحتانیه و کسر آن و بزاء معجمه فارسی مکی است زیرا که وی در اصل از فرس بود بعد ازان سکونت بمکه شریفه کرده بود و از برای او ولد نبود و در سال یکصد و سیزده وفات یافت عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص قرشی است و عبد الله پیش از پدر خود اسلام آورده بود و تفاوت در میان پدر و پسر بحسب سال دوازده یا یازده سال است و در مکه یا طائف یا مصر در سال شصت و سه یا پنج یا هفت وفات یافت در ولایت یزید پسر معاویه و احوال او در باب المسلم من سلم گذشته قَالَ گفت عبد الله پسر عمرو تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس ماند از ما یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فِي سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا در یک سفری که سفر کرده بودیم ما یاران آن سفر را فَأَدْرَكَنَا

پس یافت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مایان را و الا حق شد بایان وَ قَدْ
اَرْهَقَتْنَا الصَّلٰوةُ و حال آنکه بدرستی فرو پوشیده بود مایان را نماز و وقت او
و معنی سنته گفته که نزدیک شده بود وقت او و آن نماز نماز عصر بود و در بعضی روایات
ارهقنا الصلوة بفتح قاف و رفع صلوة آمده بنا بر انکه صلوة مؤنث غیر حقیقی است
و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب صلوة آمده و برین تقدیر معنی آن باشد
که بدرستی ما تا خیر کرده بودیم نماز را وَ نَحْنُ نَتَوَضَّأُ و مایان وضو میکردیم و او ضوء
بضم و او عبارت از غسل اعضا و مسح سر است فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلٰى اَرْجُلِنَا پس زدیک
بود یم که مسح نمائیم مایان بر پاپای خود و تقابل جمع بجمع مقتضی از برای توزیع و
انقسام احاد بر احاد است پس از برای هر مرد رجل ثابت شد و رجل جنس است
شامل از برای واحد و اثنین و عقل مقصود را معین میکند خصوصا در چیزیکه محسوس باشد
و اگر گفته شود مسح بر پشت پای میباشد نه بر تمامی رجل جواب مراد از رجل بعض است
یعنی قدم نه کل و قرینه عرف شرعی است زیرا که معهود در شرع همین است
فَنَادٰى بِاَعْلٰى صَوْتِهٖ پس آواز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به بلند ترین آواز
خود وَيْلٌ لِلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ مَرَّتَيْنِ اَوْ ثَلٰثًا که هلاکت است یا چاه مخصوص برای پاشنها
پایا از آتش دوزخ این کلام را دو بار گفتند یا سه بار و لام جاره برا عقاب از
برای اختصاص است چنانچه در قول حق جل شانه دار دشده و ان اسائتم فلها
ولهم عذاب الیم مجیی سنته گفته که معنی کلام آنست که هلاکت است برای صاحبان
اعقاب و اهل آنها که در غسل آنها تقصیر نمایند از آتش دوزخ پس لفظ اهل محذوف
است چنانچه در قول حق جل و علی شانه و اسال القریة آمده و بعضی گفته اند مراد
اختصاص عذاب باعقاب است وقتی که تقصیر کرده شود در غسل آن و مصنف
رحمة الله علیه استدلال نمود بر جواز رفع صوت تعلیم بقول او فنادی باعلی
صوته و این استدلال وقتی تمام میشود که حاجت داعی باشد بسوی او از
بعد یا کثرت جماعت یا جز آن و استدلال کرده باین حدیث نیز بر مشروعیة
تکرار حدیث و اعاده آن از برای فهم سامعان و درین حدیث مبارک دلیل
است بر وجوب غسل رجلین از جهة آنکه وعید بنار در حق ما سبح آنجا فرمودند

واگر مسح کافی می بود هرآینه وعید شدید از برای تارک غسل آنها نمیکرد یا از جهة
آنکه هرکسی که قائل بمسح است قائل بوجوب مسح و عقاب نیست پس معلوم شد
که مراد غسل است و مسح که گفته اشارت ببوی تقلیل استعمال آب کرده زیرا که
پا نا محل اسراف آب است یا مراد از مسح غسل است بنا بر آنکه روایت کرده شده
از ابی زید انصاری که مسح در کلام عرب گاه اطلاق کرده می شود بر غسل
واگر گفته شود که ظاهر قول حق سبحانه جل شانه وامسحوا برؤسکم وارجلکم بر قراءة
جر دلالت میکند بر وجوب مسح رجل پس مطابقت در میان او و در میان
حدیث چگونه شود جواب آنکه قراءة جر معارض است بقراءة نصب پس در
وی تاویل ضرور شد و تاویل جر بمجاورة مانند قول آنها جحر ضب خرب اولی است
از تاویل نصب بمجاورت محل آن بر محل جحار و مجرور زیرا که او موافق از برای سنت مشهور و
است و احضر است دلالات بر وجوب غسل رجلین آنست که جمیع آنکسانی که وصف
کرده اند وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در مواطن متعدده همه متفق اند
بر غسل رجلین و بعضی علماء اصول گفته اند که چون قراءت نصب مشهور بود
حمل کرده شد او را بر حالت عدم تخفف که آن کثیر الوقوع است و چون قراءة
جر غیر مشهور بود حمل کرده شد او را بر حالة تخفف که قلیل و نادر است لکن برین
تقدیر مسح موزه بکتاب الله ثابت شد و مشهور آن است که مسح موزه ثابت
بسنت مشهور است چنانچه در متون کتب فقه آمده و قول او سکتما ما شک از
عبد الله بن عمرو است این بطال گفته که اصحاب کرام از برای طمع آمدن رسول
علیه السلام نماز را در وقت فاضل ترک نمودند تا ثواب جماعت همراه آن حضرت
صلی الله علیه وسلم یابند پس هرگاه وقت تنگ شد و از فوت صلوة ترسیدند
وضوء بر سبیل استعجال نمودند و مبالغه دران وضوء مراعاة نکردند پس برهین حال
رسول باکمال آن جماعة عظام را یافت و آنها را از جرو عقاب بر نقصان وضوء
نموده گفت ویل للاعقاب من النار پس این حدیث مبارک مفسر است از برای
قول حق جل وعلی شانه که فرموده وامسحوا برؤسکم وارجلکم زیرا که این حدیث
مبارک دلالت میکند که مراد در آیه کریمه غسل رجل است نه مسح آن و استدلال

در بین شارحان است
سر و قطع شود نیز خلف
خوانده شود با قیاس محل
بیفتاد من با قیاس محل
خود هر دو نصب و جر
و این بیان از آنکه عطف
بر الصاق وجود
کسر آن بر اقرب
جایز نیست و درین
هنگام آیه دلالت بر مسح باشد
کسر رجل مسح باشد
مشغول زیرا که مسح
در شرع شریف جایز
معنای نظافت آن شده
و در آیه کریمه غایت
و کرشد و کر تحقیق نموده
چنانچه مذکور شد
الی را بمعنی مع گرفته
رجل محل سر آن آید
بود و لهذا مسح را باید
تعلق را داد و گفت
و مسحوا الخ شد

کرده است خصم بانکه هرگاه حکم روی و دست در وضو غسل بود و حکم سر مسح و در تیمم ساقط شد هر یک از سر و پای پس معلوم شد که حکم پای بحکم سر مشابه است لکن جواب آنست که چون غسل رجل در حالة تخفف بحدیث مشهور یا بکتاب ساقط شد و وظیفه او دران حالت مسح شد پس سقوط او در تیمم بنا بران است حاصل آنکه ممسوح بودن او در بعضی احوال کافی از برای سقوط او در تیمم است از جهة آنکه مسح خلف از مسح مطلقا نمی شود بلکه از غسل مطلق می شود **باب** قَوْلِ الْمُحَدِّثِ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا باب است در بیان قول سخن گنندهٔ که گوید لفظ حدثنا یا لفظ اخبرنا یا لفظ انبانا پس مراد از محدث معنی لغوی است نه اصطلاحی که عبارت از مشتغل بحدیث نبوی است وَقَالَ لَنَا الْحُمَيْدِيُّ گفته است برای ما یان حمیدی بر صیغهٔ مصغر و یا بالنسبت و احوال او در ابتدا کتاب گذشته و او از اجل اصحاب سفیان بن عیینه بود و لفظ قال بر سبیل جزم دلالت بر سماع نمیکند اعم از انکه بزیادت کلمه لنا مقارن باشد یا نباشد پس آن در مرتبه کمتر از لفظ حدثنا و مانند آن باشد زیرا که او بر سبیل مذاکره گفته می شود و لفظ حدثنا و مانند آن جز این نیست که گفته میشود بر سبیل نقل و تحمل جعفر نیشا پوری گفته که در هر جا که امام محمد بخاری گوید قال لی فلان پس آن عرض و مناوله است كَانَ عِنْدَ ابْنِ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا وَسَمِعْتُ وَاحِدًا بود نزد سفیان پسر عیینه لفظ حدثنا و لفظ اخبرنا و لفظ انبانا و لفظ سمعت متحد و یک در معنی که هیچ تفاوت و تغایر درمیان آنها نیست چنانچه مقتضای لغت همین است و چون مصنف رحمة الله علیه این قول را ذکر کرد و بروی رد و اعتراض نکرد پس معلوم شد که مختار نزد او همین قول است و مذهب مسلم آنست که اطلاق لفظ حدثنا جائز نیست مگر برا آنچیزی که تلمیذ از شیخ شنیده باشد پس لفظ اخبرنا برا آنچیزی که تلمیذ بر شیخ خوانده باشد و مذهب شافعی و جمهور اهل مشرق همین است و قومی از متاخرین اصطلاح منعقد کردند بر اطلاق لفظ انبانا برا جازت پس وی ادنی در مرتبه از لفظ اخبرنا است و اما از لفظ سمعت پس موضوع از برای آنچیزی است که تلمیذ از شیخ شنیده باشد اعم از انکه حدیث شیخ همراه وی باشد یا غیر وی باشد این بطال گفته که طائفه از علما گفته که لفظ حدثنا در مقام مشافهه اطلاق می شود پس بس و لفظ اخبرنا بر مشافهه و کتابت و تبلیغ اطلاق می شود از جهت آنکه صحیح است

عطف تفسیر بر ست ۱۲ نور الحق

که قائل گوید اخبرنا الله فی کتابه بگذار وصحیح نیست که گوید حدثنا فی کتابه بگذار زیرا که درانجا مشافهه نیست وظاهری گفته که هیچ فرق وتفاوت نیافتم درمیان تحدیث واخبار در کتاب خدا یتعالی وسنت رسول او صلی الله علیه وسلم زیراکه حق سبحانه جل شانه در کتاب الله فرمود یومئذ تحدث اخبارها ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده اخبرنا تمیم الداری وخطیب بغدادی گفته که بلندترین عبارات درباب اسناد سمعت است پس ازان حدثنی بعد ازان اخبرنی بعد ازان انبانی است وقال عبد الله بن مسعود وفرمود عالم محمود عبد الله پسر مسعود که احوال او در سابق گذشته حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق که حدیث کرد مارا رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحال انکه وی راست کو ورست کرده شده است یعنی صادق در واقع ونفس الامر است ومصدوق نسبت بحق تعالی وخلق است یا آنکه صادق است دران چیزی که او گفته است ازبرای غیر خود ومصدوق است در انچیزی که غیر او یعنی حضرت جبرئیل ازبرای او گفته باشد یا آنکه صادق است در جمیع افعال خود پیش از نبوت زیراکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم درمیان اهل عرب قبل از نبوت مشهور بهمین معنی بود ومصدوق است پس از نبوت در جمیع انچه آورده است از وحی کریم واین جمله معترضه است نه حالیه ازجهت انکه صادقیت ومصدوقیت آن ذات مبارک را در جمیع احوال ثابت بود نه در بعضی احوال واین عبارت در حدیث خلق جنین وارد شده ومقصود ازآوردن این قول آنست که لفظ حدثنا از عبد الله بن مسعود وارد شده وقال شقیق عن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه وسلم کلمة وگفته است شقیق بفتح شین معجمه از عبد الله پسر مسعود که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سخنی ومقصود ازین کلام آن است که لفظ سمعت نیز از حضرت عبد الله مذکور وارد شده پس از کلام سابق وازین کلام معلوم شد که حضرت عبد الله مذکور گاه لفظ حدثنا در صیغ نقل واسناد می آرد وگاه لفظ سمعت استعمال درانجا می نماید پس واضح شد که در میان آن هر دو صیغه هیچ فرق وتفاوت نیست وشقیق نام ابو وائل است که ذکر او در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته ودر نیمه نام او هم مختصرا دشده وقال حذیفة حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین وگفته است حضرت حذیفه که حدیث کرد مارا رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو حدیث پس لفظ حدثنا ازو نیز منقول ومسموع

وقال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق

وقال شقیق عن عبد الله سمعت النبی صلی الله علیه وسلم کلمة

وقال حذیفة حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین

وظیفه پسریان انصاری صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان منافقان
بود که آنها را بی شناخت و منافقان را از زمره مؤمنان مخلصان جدا جدا میدانست
و این علم مختص بوی بود و او و پدر او همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در جنگ
احد حاضر شده بود و پدر او در همان روز بقتل رسید که او را مسلمانان بر سبیل خطا
کشتند و ازوی روایت کرده شده است بیست حدیث که امام بخاری رحمة الله
علیه متفرد شده از جمله آن بهشت حدیث حضرت عمر رضی الله عنه او را در خلافت
خود والی بر شهر مدائن کرده بود پس در همانجا سکونت و اقامت اختیار نمود و در
سال سی و شش وفات یافت وقال ابو العالیة عن ابن عباس عن النبی صلی
الله علیه وسلم فیما یروی عن ربه وگفته است ابو العالیه در روایت از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که روایت میکند آن پیغمبر او را از پروردگار
خود و ابو العالیه بعین مهمله و یاء مثناة تحتانیه نام او رفیع بضم راء مهمله و فتح فاء پسر
مهران ریاحی منسوب بسوی ریاح بیاء مثناة تحتانیه که قبیله از بنی تیم است
آزاد کرده بود او را زنی از ریاح و زمان جاهلیت و یافت و بعد از وفات
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بده سال اسلام آورد و ده سال نود و وفات یافت
وقال انس عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یروی عن ربه وگفته است حضرت
انس پسر مالک که خادم رسول خدا بود در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که روایت میکند او از پروردگار خود وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه
وسلم فیما یروی عن ربکم تبارک وتعالی وگفته است حضرت ابو هریره
در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که روایت میکند او آن چیز را
از پروردگار شما ای جماعه حاضران که آن پروردگار کثیر الخیر و بلند است از جمیع نقائص
و مقصود از ذکر این عبارات ثلاثه تنبیه بر حکم عنعنه است که آن وصل است نزد
ملاقی و ایضا اشارتست بسوی آن چیزی که ابن رشید ذکر کرده که روایت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پروردگار است پس بس خواه صحابی تصریح
کند باین یا تصریح نکند و برین دلالت میکند حدیث مذکور از حضرت ابن عباس
زیرا که در بعضی مواضع ازوی لفظ عن ربه نیامده و لفظ فیما در روایت ابو هریرة

در بعضی نسخها نیامده و اگر گفته شود که مصنف رحمة الله علیه ذکر انبا را نکرد با وجود
آنکه او را در ترجمه باب ذکر نمود جواب آنکه روایت شامل از برای جمیع اقسام
است پس انبا نیز مندرج است در روی حدثنا قتیبة بن سعید بلفظ تصغیر قتب است
که احوال او در باب افشاء السلام گذشته قال نا اسمعیل بن جعفر پیر ابی کثیر
انصاری مدنی که احوال او در باب علامة المنافق گذشته عن عبد الله بن دینار
که قرشی عدوی مولای ابن عمر بود و احوال او در باب امور الایمان گذشته عن
ابن عمر از حضرت عبد الله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی که رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم بصلاحیت او گواهی داده و او از جمله شش نفر است که آنها
بکثرت روایت از رسول مختار معروف و مشهور اند و در مکه شریفه بعد از حج
در سال هفتاد و سه وفات یافت و مناقب او بسیار است و از حد شمار خارج
است و بعضی احوال او در باب امور الایمان گذشته قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
إن من الشجر شجرة که بدرستی بعضی از جنس درخت درختی است لا یسقط
ورقها که نمی افتد گاهی برگ او ورق بفتح را مهمله است زیرا که بکسر را
مهمله در اهم مضروبه را گویند ولفظ مثل المسلم و بدرستی آن درخت مانند
مسلمان است و حال او مشابه بحال مسلمان است از جهة کثرت خیر و انتفاع
عام و از جهة بقا، ظل علی الدوام و طیب میوه بر جمله انام و وجود او بر سبیل
دوام زیرا که وقتی که طلع و شکوفه او بیرون می شود پس او خورده می شود
تا وقتی که او خشک شود و منافع او بسیار و فوائد بی شمار و موجود در جمیع اجزا
و ثمر او در جمیع احوال تا آنکه خسته او در علف دواب و لیف او در حبال
یعنی ریسمانها بکار آید پس آن تمام نفع محض است چنانچه مؤمن تمام خیر صرف است
از جهت کثرت طاعات و مکارم اخلاق و عادات و مواظبت بر صلوة و صیام
و قراءة و زکوة و ذکر قاضی الحاجات و سائر طاعات و اعمال مومن دائم اند چنانچه برگ
درخت خرما همیشه میباشد و وجه تشبیه همین صحیح است چنانچه در روایت
بزار آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مثل المؤمن مثل النخلة ما اتاک

منها فنفعک و اما آنچه بعضی گفته اند که وجه تشبیه آنست که درخت خرما چون سر او بریده شود
پس البته می میرد یا آن درخت بار نمی آرد تا از نر آبستن کرده نشود یا آن درخت می میرد و
وقتیکه غرق شود یا انکه از برای شکوفه وی بوی منی هست یا آنکه آن درخت عاشق میشود
یا آنکه آن درخت از جانب اعلی آب می نوشد پس همگی وجوه ضعیفه اند زیرا که این تشابهات
در جمیع افراد انسان از مسلم و کافر موجود اند و بمسلم مختص نیستند و ازین وجوه
ضعیف تر وجهی هست که بعضی گفته اند که وجه مشابهت آن هست که او از فضلهٔ
طینت حضرت آدم علیه السلام هست پیدا شده از جهة انکه با وجود عدم اختصاص
او بمسلم حدیث صحیح درین باب ثابت نشده و مثل یکسر میم و امکان ثا مثلثه
ثابت شده و در بعضی روایات بفتح آن هر دو آمده و معنی آن هر دو یکی هست
فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ پس حدیث کنید مرا و بیان کنید مرا که آن درخت موصوف
بصفت مذکوره کدام یکی هست و حدثونی بصیغهٔ جمع امر حاضر از باب تفعیل هست
فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي پس افتادند مردم در درختهای بیابانها و غافل شدند
از تفسیر آن درخت بدرخت خرما یعنی از سبب استیلاء دهشت دران وقت
بر افکار آنها و حشت کرفتند پس هر یک از ما معین تفسیر کردند آن درخت را بیک نوع
از درختهای بیابان و بعکس تفسیر آن درخت بدرخت خرما نکرد و در بعضی روایات
البوادی بحذف یا آمده قَالَ عَبْدُ اللهِ گفت حضرت عبد الله بن عمر که راوی این
حدیث هست وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ و افتاد در دل من و متحقق شد در ذهن من
که بدرستی آن درخت موصوفه درخت خرما هست و آبو عوانه از طریق مجاهد وجه
او را بیان کرده و گفته فظننت انها النخلة من اجل الجمار الذی اتی به و درین اشارتست
بسوی آنکه مُغَفَّل را لائق هست که در قرائن احوال که واقع نزد سوال اند تفطن نماید و مُغَفَّل را
لازم هست که مبالغه در تعمیه مراد نکند و قول او وَوَقَعَ آه مقولهٔ قول هست فَاسْتَحْيَيْتُ و
پس شرم کردم من از انکه من بگویم و تغیر نمایم که آن درخت درخت خرما هست
زیرا که من در تمام آن قوم خورد تر بودم و آن همه از من بزرگ سال بودند و در کتاب
الاطعمه مؤلف آورده که جملهٔ آنها حاضران ده نفر بودند و ابن عباس دهم آنها بود
و در باب حیاء در علم آورده قال عبد الله فحدثت ابی بما وقع فی نفسی فقال لان

تکون قلبها احب الی من ان تکون لی کذا وکذا حمر النعم ثم قالوا پس گفتند آن جماعه حاضران
حدثنا حدیث کن مایان را ما هی یا رسول الله که چیست آن درخت ای رسول خدا
قال فرمود رسول محمود هی النخلة که آن درخت موصوفه مسئوله درخت خرماست
بدانکه درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه عالم را لائق است که اذهان طالبان
را تجربه وامتحان کند بامسئوله غریبه ومسائل دقیقه اگر بفهم خود آنها دریافتند پس بهتر
وخوشتر واگر درنیافتند بیان بر سبیل توضیح وتصریح نماید وآنچه مروی شده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از اغلوطات نهی فرموده واغلوطات عبارت از مسائل صعبه ودقیقه است
پس محمول است بران مسائل که در انها نفع نباشد یا بران مسائل که بر سبیل تعنت مسئول
منه یا بر قصد تعجیز آن سوال کرده شود دوم دیگر تیز کردن است بر فهم در ادراک وعلم دوم دیگر
حیا کردن صغار بحضور کبار مستحب است لکن بشرطیکه مؤدی بفوت مصلحت
نشود لهذا حضرت عمر رضی الله عنه آرزو کردند که کاشکی فرزندان انها خاموشی نمیکردند وبیان
میکردند که ان درخت خرماست دوم دیگر آنکه درین حدیث مبارک دلیل است بر جواز بیع
جمار از جهت آنکه هر آنچه اکل او جائز است البته بیع او نیز جائز است دوم دیگر آنکه ضرب
اشباه وامثال از برای زیادت افهام وتصویر معانی معقوله بصور محسوسه تا آنکه
در اذهان راسخ وثابت گردد مستحسن است چنانچه حق جل وعلی شانه در کلام خود ضرب امثال
فرموده وگفته کذلک یضرب الله الامثال دوم دیگر آنکه لازم است بر صغیر که توقیر کبیر کند وتقدم
بروی در قول ننماید اگرچه بداند که قول او صواب است دوم دیگر آنکه درین اشارتست بآنکه
گاه گاه بر عالم کبیر خفی می شود آنچه ادراک میکند او را آن کسی که در مرتبه فهم وعلم از و کمتر
باشد زیرا که علم نعمت وموهبت از جانب حق است که مختص میکند بان هر کسی را که
میخواهد دوم دیگر آنکه تشبیه کردن یک شئی بشئی دیگر استدعا نمی کند که مشبه نظیر و مانند
مشبه باشد در جمیع وجوه زیرا که مؤمن را هیچ چیزی از جمادات ونباتات مماثل و
معادل نیست واستدلال کرده باین حدیث مبارک امام مالک برانکه محبت ثناء بر اعمال صالحه
هیچ قدح وخلل دران اعمال نمیکند وقتیکه اصل آن اعمال از برای وجه ایزد متعال باشد واین مستفاد
از تمنی حضرت عمر است وتمنای حضرت عمر رضی الله عنه از جهته واقعشده که انسان مجبول است بحسب طبع وفطرة بر
دوستی خیر از برای ما نحن فیه خود واولاد خود یا از جهته انکه فضیلت فرزند او در فهم وعلم ظاهر گردد یا وجود خوردی در سال

یا از جهت آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم قدر و رتبهٔ او زیاده کند یا از جهت آنکه رسول مقبول در حق فرزند دعا خیر از برای او زیاد علم و فهم نماید و دیگر آنکه در بحدیث مبارک اشارتست که دنیا و فانیه در چشم حضرت عمر رضی الله عنه بسیار حقیر و ذلیل بود در مقابله نمود حمر نعم را باظهار فهم یک مسئله که خورند او بران مطلع باشد مؤلف رحمة الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة شجرة طیبة اشارت کرده که ان درخت خرما است چنانچه در روایت نافع از ابن عمر آمده از رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آیه فقال اخبرونی ما هی قال ابن عمر فلم یخف علی انها النخلة فخفت ان اتکلم مکان سنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هی النخلة و وجه جمع در میانه این روایت و روایت سابقه آن است که حال چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاطر آورده شد در حالی که این آیه کریمه را خوانده بود و در حالیکه گویا شده بود ان من الشجرة شجرة و در روایت ابن عمر پس دریافتم از ابن عمر چنان آمده که ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من یخبرنی عن شجرة تشبه مثل المؤمن اصلها ثابت و فرعها فی السماء قرطبی گفته که تشبیه از ان جهت واقع شده که اصل دین مسلمان ثابت است و آنچه صادر می شود از او از علوم و اعمال خیر قوت مستطاب از برای ارواح است و آن مسلمان همیشه مشغول بدین خود می باشد و نفع گرفته می شود بهر چیزی که از مسلمان صادر شود در حالة حیات و در حالة ممات والله اعلم

باب طرح الإمام المسئلة على أصحابه

باب است در بیان اندا ختن شخصی که پیشوا و مقتدای به باشد مسئله را بر یاران خود لیختبر ما عندهم من العلم تا که تجربه و امتحان کند آن چیزی را که نزد آنها است که آن چیز علم و دانستن است حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و سکون خاء معجمه و فتح لام و دال ابو الهیثم قطوانی بفتح طاء مهمله منسوب بسوی قطوان که موضعی است در کوفه نجلی مولای هم که در سال دو صد و سیزده در کوفه وفات یافت روایت کرده است امام بخاری از وی و بعضی گفته اند که او شیعی بود قال انا سلیمان بضم سین بلال که او ابو محمد است و بعضی گفته اند که کنیت او ابو ایوب تیمی قرشی مدنی مولای عبد الله پسر ابی عتیق بود و او بسیار خوش صورت بود و عاقل و متقی والی کرده شد خراج مدینه مقدسه را و در همان مدینه مقدسه در سال یک صد و هفتاد و دو در خلافت هارون رشید وفات یافت قال انا عبید

اللهِ بْنُ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود از برای یاران
خود اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرًا لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا بدرستی بعضی از جنس درخت درختی
است که نمی افتد برگ او وَهِيَ كَذَا بدرستی آن درخت مِثْلُ الْمُسْلِمِ و بدرستی آن درخت
مانند مسلمان است و حال او مشابه حال مسلمان است حَدِّثُونِي مَا هِيَ حدیث
کنید مرا ای یاران من و بیان نمائید که آن کدام درخت است فَوَقَعَ النَّاسُ
فِي شَجَرِ الْبَوَادِي پس افتادند مردمان در درخت بادیها وَعَرَفْتُ سیعنی
تفکر کردند برحسب فکر خود آن درخت را بدرختهای بادیه و بیابان قَالَ
عَبْدُ اللهِ گفت عبد الله پسر عمر که راوی این حدیث است وَوَقَعَ فِي نَفْسِي
اَنَّهَا هِيَ النَّخْلَةُ و ثابت شد در ذهن من که بدرستی آن درخت موصوف درخت
خرما است و این مقوله قول است فَاسْتَحْيَيْتُ و پس شرم کردم من از جهة خورد
سالی خود ثُمَّ قَالُوا حَدِّثْنَا يَا رَسُولَ اللهِ مَا هِيَ پس گفتند یاران که حدیث
کن ما را ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خود بیان کن که کدام است آن درخت
قَالَ هِيَ النَّخْلَةُ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آن درخت موصوفه درخت
خرما است و مؤلف این حدیث مبارک را از جهة استفادة ترجمه این باب
مکرر آورده و تغییر رجال اسناد از جهة اختلاف مقامات واقع شده پس روایت
قتیبه مر بخاری را در مقام بیان معنی تحدیث بود و روایت خالد در مقام بیان
طرح مسئله بود لهذا امام بخاری رحمة الله علیه در هر مقام ذکر کرد شیخ خود را
که آن شیخ روایت کرده است او را آن حدیث و رهمان مقام از برای غرض
خاص سبحان الله چه قدر احتیاط در باب روایت حدیث میکرد مع ذلک در
تکرار تاکید هست و در هر دو روایت هیچ تفاوت نیست مگر در روایت اولی
حَدِّثُونِي بقاء آمده و در ثانیه حَدِّثُونِي بی فاء واقع شده والله اعلم **بَابُ**
الْقِرَاءَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الْمُحَدِّثِ باب است در بیان خواندن تلمیذ حدیث
و پیدا کردن او بر محدث یعنی حدیث کند که آن شیخ است و مصنف رحمة
الله علیه این باب از آن جهة آورده که بعضی از سلف هرگز اقدام نمیکردند مگر
بآنچه از زبان مشایخ می شنیدند و اما آنچه خود بر مشایخ میخواندند پس آنرا حجة نمیدانستند

لہذا امام بخاری رحمۃ اللہ علیہ باب ازبرای جواز قراءۃ تلمیذ برشیخ منعقد کرد و قول حسن و ثوری و مالک را آورد و عرض بر دو قسم است یکی عرض قراءت و دیگر عرض مناولہ عرض مناولہ آنست کہ طالب یک کتاب را پیش شیخ خود حاضر آرد پس آن کتاب را شیخ نظر کند و تامل نماید در حالیکہ آن شیخ عارف و بیدار باشد بعد ازان آن شیخ آن کتاب را با آن طالب خود پس دہد و از برای آن طالب گوید کہ واقف شدم من بر جمیع انچہ درین کتاب است و این کتاب را شخص فلانی از شخص فلانی مرا حدیث کردہ پس من ترا اجازت دادم کہ این کتاب را از من روایت کنی تا طالبان از تو فائدہ حاصل نمایند و عرض قراءت ظاہر است و درمیان عرض و قراءت عموم و خصوص است زیرا کہ قراءۃ طالب اعم از عرض او است اما عرض بغیر از قراءۃ واقع نمی شود زیرا کہ عرض عبارت است از انچہ مقابلہ کند طالب اصل شیخ خود را کہ همراہ وی است یا همراہ غیر وی بحضور شیخ پس آن اخص از قراءۃ است وَرَأَى الْحَسَنُ وَالثَّوْرِيُّ وَمَالِكٌ وَزَيْدٌ است امام حسن بصری و سفیان ثوری و امام مالک مدنی کہ احوال ہمہ آنہا در سابق گذشتہ الْقِرَاءَةَ جَائِزًا خواندن طالب را بر عالم و شیخ روا و معتبر در صحت نقل ازان شیخ وَاحْتَجَّ بَعْضُهُمْ و دلیل گرفتہ بعضی از اہل حدیث از سلف کہ آن حمیدی شیخ بخاری است فِي الْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ در جواز خواندن طالب بر عالم بِحَدِيثِ ضِمَامِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ضمام بکسر ضاد معجمہ و تخفیف میم و ثعلبہ بفتح ثاء مثلثہ و سکون عین مہملہ و فتح لام و با بموحدہ تحتانیہ مفتوحہ است او را قبیلہ بنی سعد رسول فرستادہ بودند بخدمت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم پس او از رسول علیہ السلام سوال از ایمان و اسلام کرد بعد ازان باز گشت بسوی قوم خود پس خبر داد آنہا را بقول رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم پس آنہا ہمگی و تمامی باسلام مشرف شدند حضرت ابن عباس گفتہ کہ نشنیدیم ما یان ہرگز بہیچ وافدی در رسولی کہ بہتر از ضمام پسر ثعلبہ باشد اَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کہ بدرستی آن ضمام گفت از برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آٰللّٰهُ اَمَرَكَ اَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ کہ آیا خدا تعالی امر کردہ است ترا ای رسول خدا بانکہ نماز خوانی و ادا کنی پنج نماز ہا را قَالَ نَعَمْ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ آری مرا خدا تعالی امر کردہ است باین پنج نماز کہ ادا میکنم قَالَ گفت آن بعضی حجۃ

وَرَأَى الْحَسَنُ وَالثَّوْرِيُّ وَمَالِكٌ
الْقِرَاءَةَ جَائِزًا
وَاحْتَجَّ بَعْضُهُمْ
الْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ
بِحَدِيثِ ضِمَامٍ
اَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
آٰللّٰهُ اَمَرَكَ اَنْ
نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ
قَالَ نَعَمْ قَالَ

گیرنده هذه بقراءة علی النبی صلی الله علیه وسلم پس این قول ضمام که گفته آلله امرک ان نصلی الصلوات خواندن او ست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تانیث اسم اشارت از جهة رعایت خبر ست و در بعضی نسخها قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باضافت مصدر بسوی مفعول آمده آخبر ضمام قومه بذلك که خبر داد ضمام قوم و گروه خود را بآن قول خود که خوانده بود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاجازوه پس اجازت داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاران او آن ضمام را یا اجازت کردند آن قوم خود او را و این اجازت آنها بعد از اسلام بود یا در میان آنها بعضی اشخاص مسلمان در همان روز بودند و فائده این کلام اشعار ست که قراءت طالب بر شیخ محدث معتبر است بوجهیکه نقل آن حدیث ازان شیخ بمجرد قراءت آن بر شیخ جایز نیست زیرا که مجرد قراءت بر شیخ بجز از انضمام جواز نقل ازوی دلالته بر مقصود نمیکند و احتج مالك و دلیل گرفته ست بر جواز قراءت حدیث بر محدث عالم سالک امام مالک رحمة الله علیه بالصك بمکتوبی یقرء علی القوم که خوانده میشود بر جماعتی از مردمان فیقولون پس می گویند آن مردم اشهد فلان که گواه گرفته ست مایان را بران مکتوب فلانی نام که نام او در همان مکتوب محرر شده و صك بفتح صاد مهمله و تشدید کاف مکتوب را گویند و انما ذلك قراءة علیهم و جز این نیست که آن اشهاد خواندن بر آنجاعه ست ابن بطال گفته که این حجة قاطعه ست زیرا که اشهاد بحسب حال اقوی از اخبار ست پس امام مالک قیاس کرد قراءة حدیث را بر شیخ بر قراءة مکتوبی که در وی اقرار مقرر نوشته میشود از جهة انکه شهادت بران مکتوب جائز شد بمجرد قراءة بران جماعه اگرچه آن جماعه تلفظ بآن مکتوب نکردند پس همچنان وقتی که خوانده شود حدیث را بر عالم و آن عالم اقرار بآن حدیث کند البته روایت آن حدیث ازان عالم صحیح باشد یعنی قیاس کرد روایت را بر شهادت و یقرء علی المقری و خوانده میشود قرآن مجید را بر خواننده یعنی معلم قرآن و یقرء بضم یا بمثناة تحتانیه ست فیقول القاری پس می گوید خواننده که متعلم قرآن ست اقرانی فلان که خوانانیده ست مرا و درس و تعلیم نموده مرا قرآن مجید فلانی متعری که معلم او ست و این کلام نیز از قول امام مالک ست و حاکم از مطرف روایت کرده ست که صحبت کردم من امام مالک را هفده سال پس ندیدم من هیچکسی را که امام مالک کتاب خود موطا را بر وی خوانده باشد بلکه همگی و تمامی انها بر امام مالک آن کتاب را میخواندند و الحال نیز عادت معلمین و مدرسین برین قرار گرفته

وچون مؤلف رحمة الله علیه قول امام حسن وسفیان و مالک را بسبیل تعلیق ذکر
کرده پس احتمال همان قول آنها را بطریق اسناد ذکر میکند لهذا گفت حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ
بْنُ مُوسَى عَنْ سُفْيَانَ قَالَ گفت سفیان ثوری إِذَا قَرَأَ عَلَى الْمُحَدِّثِ که وقتی که
بخواند طالب محدث که آن شیخ است فَلَا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ حَدَّثَنِي پس نیست هیچ
باک ثابت بروی ازین که گوید که حدیث کرد انشیخ مرا پس پس قَالَ گفت
ابو عبد الله بخاری سَمِعْتُ أَبَا عَاصِمٍ يَقُولُ گفت شنیدم من ابو عاصم را که میگوید
و ابو عاصم ضحاک پسر مخلد بفتح میم است شیبانی بصری که معروف و مشهور
به نبیل است ازجهة آنکه فیل در بصره آمده بود پس مردم از برای دیدن آن فیل
رفتند پس او را ابن جریج گفت که ای ابا عاصم تو چرا تماشا نمیکنی پس در جواب
گفت که من از تو عوض نمی یابم ابن جریج او را گفت انت نبیل یعنی مرد
آگاهی وصاحب فضل هستی یا ازجهة آنکه بینی او بزرگ بود و در بصره در سال
دوصد و دوازده وفات یافت و در لفظ سمعت اشعار نیست بآنکه ابو عاصم
حدیث کرده است او را زیرا که جائز است که وی حدیث کرده باشد او را و قصد
او استماع غیر بخاری باشد لهذا بعضی محدثین گفته اند که لفظ سمعت کمتر در مرتبه از
لفظ حدثني و اخبرني است عَنْ مَالِكٍ وَسُفْيَانَ از امام مالک وسفیان ثوری
الْقِرَاءَةُ عَلَى الْعَالِمِ وَقِرَاءَتُهُ سَوَاءٌ که خواندن طالب بر عالم و شیخ و خواندن
عالم بر طالب هردو برابرند در صحت نقل ازان شیخ و هیچ تفاوت درمیان
آنها نیست حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَّامٍ بتخفیف لام قَالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيُّ
که قاضی واسط بود عَنْ عَوْفٍ بفتح عین مهمله و بفا پس الف جمیله بجیم مفتوحه بصری
که معروف باعرابی بود او هرگز اعراب نبود او را عوف صدیق گفته می شد
احوال او در باب اتباع الجنائز من الایمان گذشته عَنِ الْحَسَنِ قَالَ از حسن
بصری که گفت آن حسن لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ که هیچ باک وگناه ثابت
نیست بخواندن طالب علم و عالم عبارت از شیخ است یعنی در صحت نقل ازین
شیخ آن خواندن هیچ نقصان نیست بلکه آن خواندن و خواندن عالم بر طالب برابر است
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ او ابو محمد تنیسی است که اصل او از دمشق بود

حدثنا عبید الله بن موسی عن سفیان قال اذا قرء علی المحدث فلا باس ان یقول حدثنی قال سمعت ابا عاصم یقول عن مالک و سفیان الثوری القراءة علی العالم و قراءته سواء حدثنا محمد بن سلام قال انا محمد بن الحسن الواسطی عن عوف قال لا باس بالقراءة علی العالم حدثنا عبد الله بن یوسف

و بعد ازان اقامت و سکونت به تمیس اختیار نمود و احوال او در ابتداء باب
وحی گذشته قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ و او پسر سعد پسر عبد الرحمن مصری فهمی است که احوال
او در حدیث ثانی از بدء وحی گذشته و یحیی پسر بکیر گفته که لیث در علم و فقه زیاده
تر از امام مالک است عَنْ سَعِيدٍ هُوَ الْمَقْبُرِيُّ که آن سعید مقبری است و مقبری
در اصل صفة پدر او است از جهة آنکه او مجاور مقبره بود بمدینه رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یا از جهت آنکه منزل او نزد مقابر بود یا از جهة آنکه حضرت عمر رضی الله عنه در عهد
خود او را بر کندن قبرها مقرر کرده بود و در باء مقبری سه لغات آمده لیکن کسر آن غریب
است و احوال او در باب الدین پیش گذشته عَنْ شَهْرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ
بنون مفتوحه و میم مکسوره است و ابن سعد او را از جمله صحابه ذکر کرده است و کنیت
شریک ابو عبد الله قرشی مدنی مردی مشهور و معروف از اهل حدیث است
که ازدی ثقات اهل حدیث روایت کرده اند و در سال یکصد و چهل و فات یافت
أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ که بدرستی شنیده است آن شریک انس بن مالک
خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را يَقُولُ که میگوید بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وقتی از اوقات مابان نشسته بودیم همراه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و اصل بینما این است که با و ما زائده متصل شده و جلوس بضم
جیم جمع جالس است مثل شهود و شاهد فِي الْمَسْجِدِ در مسجد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ ناگاه در آمد یکمردی بر شتر نر جمل بفتحتین است
فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِدِ پس فرو خوابانید آن شتر نر را در ان مسجد ثُمَّ عَقَلَهُ پس
بست بازو و ساق بهم دیگر آن شتر را بریسمان و ابن بطال ازین استنباط کرده
که بول شتران و سرگین آنها پاک است از جهة آنکه در مدت بودن او در مسجد
من از بول و سرگین کردن نهیست لیکن این مجرد احتمال است که در مقام استدلال
کفایت نمیکند و دفع میکند او را روایت ابو نعیم که آورده اقبل علی بعیره حتی اتی
المسجد فاناخه ثم عقله ثم دخل المسجد زیرا که این سیاق بر سبیل تصریح دلالت میکند
بر انکه آن مرد شتر را در مسجد مبارک داخل نکرده بود و صریح تر ازین روایت ابن
عباس است که لفظ او چنان است فاناخ بعیره علی باب المسجد فعقله ثم دخل پس بنابرین

قال حدثني الليث
عن سعيد هو
المقبري عن شريك
بن عبد الله بن
ابي نمر انه سمع
انس بن مالك
رضي الله عنه
يقول بينما نحن
جلوس مع النبي
صلى الله عليه
وسلم في المسجد
اذ دخل رجل على
جمل فاناخه في
المسجد ثم عقله

تقدیر در روایت حضرت انس مجاز بالحذف است و تقدیر کلام چنان است فاتاه فی ساحة المسجد یا مانند آن ثم قال بستر گفت آمد و ایکم محمد کیست از شما محمد صلی الله علیه وسلم والنبی صلی الله علیه وسلم متکئ بین ظهرانیهم و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تکیه کننده در میان آنها بود و ظهرانی بفتح ظا معجمه و فتح نون است و در فائق گفته که گفته می شود فلان بین اظهر القوم و بین ظهرانیهم ای بینهم و اقحام لفظ ظهر و زیادت او از ان جهة واقع شده که دلالت کند بر انکه اقامت آن رسول مختار در میان آنجماعه ابرار بر سبیل استظهار و استناد و استضار بود و مراد از صیغه تثنیه آنست که پشت بعضی از انها جانب پیش او بود و پشت بعضی جانب پس او پس آن مکتوف و محفوف از هر دو جانب است و کاه کاه استعمال کرده می شود در اقامه مطلقه و امازیادت الف و نون بعد از صیغه تثنیه پس از برای تاکید است چنانچه در نسبت زیاده کرده می شود و گفته می شود دفنساني و قتی که نسبت بسوی نفس میکنند و مانند ان و درین قول دلیل است بر انکه تکیه کردن امام در میان تابعان و استناد استاذ در میان شاگردان جائز است و ایضا دلیل است بر انکه ترک شائبه عجب و تکبر و فخر و تجبر در ذات انوران سرور نبود لهذا گفته بین ظهرانیهم فقلنا پس گفتیم در جواب آنمرد هذا الرجل الابیض المتکئ که محمد صلی الله علیه وسلم این مرد سفید رنگ تکیه کننده است در میان یاران جماعه حاضرین و مراد از ابیض آن بیاض است که مخلوط بسرخی باشد بلکه سرخی غالب بر ان باشد و مراد از حدیثی که در صفت و حلیه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم می آید که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سفید رنگ پس مراد سفید صرف و خالص است فقال له الرجل پس گفت از برای آن رسول محمود آن مرد معهود ابن عبد المطلب که ای فرزند عبد المطلب و نسبت رسول مقبول بسوی جد از جهت کثرت مودت و شهرت تربیت او واقع شده و این بفتح نون است زیرا که او منادی مضاف است و در بعضی روایات یا ابن بذکر حرف ندا نیز آمده فقال له النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت از برای آنمرد معهود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم قد اجبتك که تحقیق شنیدم من ترا یا مراد از ین عبارت انشاء اجابت است نه اخبار از ان یا رسول علیه السلام تقریر خود را از برای صحابه کرام در باب اعلام آنها از ان خیر الانام تا نزل منزله نطق و کلام کرد و این بسیار

لائق از برای مراد مصنف است و رسول علیه السلام او را باین کلام جواب داد و لفظ تم را در جواب نگفت زیرا که آمد در کمال تعظیم و تکریم که بشان رسول کریم مناسب و لائق بود رعایت نکرد از جهة آنکه در اول اشتر را در مسجد مبارک در آورد و در ثانی آن ذات اقدس را خطاب نمود بقول خود که ایکم محمد و یا ابن عبد المطلب و اگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه از ندا کردن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمثل ندا کردن سائر مردمان در قرآن مجید نهی و منع فرموده و گفته لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و ایضا در قرآن مجید نهی از سوال ایراد متعال فرموده و گفته لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و آمد اگر مسلمان بود پس چگونه اقدام براین کلام نمود جواب بعد از تسلیم کردن آنکه مراد از آیه کریمه مذکوره اولی نهی و منع از ندا مذکور هست آنست که آن مرد معذور بود از جهة آنکه هر دو از نهی مذکور بنوز دور از رسیده بود و در وی بقیه از خصائل و اخلاق اعراب باقی مانده بود لهذا صعوبت در سوال و جواب کرد چنانچه ظاهر و محقق شده از قول لاحق او که گفته فمشد علیک فی المسئلة و از قول که در روایت ثابت آمده و زعم رسولک انک تزعم لهذا در اول روایت ثابت از انس آمده که کنا نهینا ان نسال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن شئ فکان یعجبنا ان یجیئ الرجل من اهل البادیة العاقل فیساله و نحن نسمع و ابو عوانه زیاده کرده و کانوا اجرا علی ذلک مناپس معلوم شد که اصحاب کرام بر نهی مذکور عالم و واقف و عاقل بودند و اهل بادیه غافل و جاهل بودند فقال الرجل پس گفت آن مرد معبود از برای رسول محمود انی سائلک که بدرستی من پرسنده ام ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم از چند چیز فمشدد علیک فی المسئلة پس سخت کننده ام من بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم در سوال آن چیزها فلا تجدن علی پس خشم نکنی بر من فی نفسک در ذات خود و در دل خود و این کلام دلالت بر وفور عقل او می کند زیرا که او عذر خود را قبل از سوال تقدیم نمود از جهت آنکه وی را معلوم بود که بجز از مخاطبه شدیده مقصود او حاصل نخواهد شد و مصادر باب و جد یجد مختلف بحسب معانی اند پس در غضب موجده گویند و در مطلوب وجود و در ضاله وجدان و در حب وجد بفتح و او و در مال وجد بضم او و در غنی

فقال الرجل یا محمد انی رسولک الیهم و زعموا انک تزعم انک رسول الله الی الناس کلهم فقال صدقوا فقال فمن خلق السماء فقال الله فمن خلق الارض فقال الله فمن نصب هذه الجبال فقال الله فبالذی خلق السماء و خلق الارض و نصب هذه الجبال آلله ارسلک الی الناس کلهم فقال نعم

یعنی پدر ما یان ما که رسول کرده شده بود پس ما را بسوی قوم خود گفت که زعم میکنند قوم تو که تو زعم میکنی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی همه مردم پس گفت راست گفتند پس گفت که پس کیست آفریننده آسمان گفت خدا پس گفت که پس کیست آفریننده زمین گفت خدا پس گفت که پس کیست نصب کننده این کوهها گفت خدا پس گفت که پس بحق آن ذاتی که آفرید آسمان را و آفرید زمین را و نصب کرد این کوهها را آیا خدا فرستاده است ترا بسوی همه مردم گفت بلی

ودر غنی جده بکسر جیم و تخفیف دال مفتوحه و در مکتوب وجاده فقال سل عما بدا لک
پس گفت رسول محمود را برای آن مرد معهود که بپرس از هر آنچه ظاهر شد برای تو در ذهن
تو یعنی از هر چیز که دل تو میخواهد سوال کن فقال اسالک بربک وربّ من قبلک
پس گفت آن مرد معهود از برای آن رسول محمود که سوال میکنم من ترا به پروردگار
تو و پروردگار آن کسانی که پیش از تو بودند آیا الله ارسلک الی الناس کلهم
آیا خدای تعالی فرستاده هست ترا بسوی مردمان همگی و تمامی آنها و الله بد در
جمیع مواضع هست و همزه اولی از برای استفهام و استعلام هست چنانچه در قول
حق سبحانه جل شانه ء الله اذن لکم ام علی الله تفترون آمده فقال اللهم نعم
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد که امی بار خدایا آری
مرا خدای تعالی فرستاده هست بسوی جمیع مردمان و رسول علیه السلام از
جانب باری الانام اگرچه مبعوث بسوی جن و انس بود لکن اکتفا بر جماعه انس
درین مقام ازان جهت کرد که آن مرد در سوال تخصیص بجماعه اناس نموده بود
لهذا رسول علیه السلام در جواب نیز تخصیص بآن جماعه فرمود اما تخصیص ناس در
قول حق سبحانه جل شانه که فرموده و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و
نذیرا پس بنا بر عدالت و شرافت انسان واقع شده نه ازبرای نفی رسالت
از جماعه جان و دلیل بر عموم رسالت او قول پروردگار هست که در سوره فرقان
فرموده تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و جواب
سوال قول رسول باکمال هست که نعم فرموده و ذکر لفظ اللهم ازبرای تیمن و تبرک
هست گویا در دی استشهاد در همان مقال بذات ایزد متعال ازبرای
تاکید و تایید صدق و درستی او هست و اللهم در اصل یا الله بود پس حذف کرده شد
حرف ندا و راء در عوض او میم مشدد در آخر آورده شد فقال پس گفت آمد
معهود انشدک بالله سوال می کنم باو از بلند ترا بخدای تعالی و انشد بفتح همزه
وضم شین معجمه آمده ء الله امرک ان نصلی الصلوات الخمس فی الیوم واللیلة
آیا خدای تعالی امر کرده هست ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم بانکه نماز خوانی و ادا کنی
نمازهای پنج را در روز و شب و تصلی تا خطاب آمده و در بعضی روایات بنون بر صیغه

فقال سل عما بدا لک فقال
اسالک بربک
وربّ من قبلک
ء الله ارسلک الی
الناس کلهم
فقال اللهم نعم
فقال انشدک
بالله ء الله امرک
ان نصلی الصلوات
الخمس فی الیوم
واللیلة

متکلم آمده قاضی عیاض گفته که روایت نون اوجه است و تائید میکند او را
روایت ثابت که لفظ او چنان آمده ان علینا خمس صلوات فی یومنا ولیلتنا
و باقی حدیث را نیز برین سیاق آورده و توجیه اول آنست که هر آنچه واجب بر
بر رسول خدا است البته آن واجب است بر امت او نیز تا انکه دلیل اختصاص آن
حکم بذات مبارک آن سید اولی الغرم قائم شود و در بعضی روایات الصلوة
الخمس بصیغه مفرد آمده و آن مبنی بر اراده جنس است قال نعم گفت ای بار
خدایا آری خدای تعالی مرا امر کرده بانکه ادا نمایم پنج نماز را در شب و روز
قال گفت آنرا و انشدک بالله سوال میکنم ترا بخدای تعالی آلله امرک ان
تصوم هذا الشهر من السنة آیا خدا تعالی امر کرده است ترا بانکه روزه بگیری
تو این ماه مبارک رمضان را از هر سال پس الف و لام در السنة از برای
عموم و استغراق است و قول او هذا الشهر اشارت بسوی نوع آن ماه مبارک
است نه بسوی شخص معین ازان ماه قال اللهم نعم گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که ای بار خدایا آری مرا امر کرده است خدا تعالی به نکهد اشتن روزه
ماه مبارک رمضان از هر سال قال انشدک بالله گفت آنمرد که سوال میکنم
ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم بخدای تعالی آلله امرک ان تاخذ هذه الصدقة
من اغنیائنا فتقسمها علی فقرائنا آیا خدا تعالی امر کرده است ترا بانکه بگیری
تو این صدقه و زکوة را از توانگران ما یان پس قسمت کنی آن صدقه را بر فقیران
ما یان و تخصیص فقرا بذکر از جهت آن واقع شده که مصارف زکوة هشت
صنف اند و اغلب جمیع اصناف فقرا است یا از جهة مقابل کردن او با غنیا
فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم نعم پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که ای بار خدایا آری مرا امر کرده است که بگیرم این زکوة را از توانگران بعد از
ادراقسمت نمایم بر فقیران فقال الرجل پس گفت آنمرد معهود امنت بما جئت
به ایمان آوردم و تصدیق نمودم باانچه آمده تو بآن چیز از جانب حق بسوی کافه خلق
و احتمال دارد که این قول آن مرد اخبار باشد و آن مرد قبل ازین قول ایمان آورده بود
و مختار امام بخاری همین احتمال است و ترجیح داده است همین احتمال را قاضی عیاض

قال اللهم نعم
انشدک بالله
آلله امرک ان
تصوم هذا الشهر
من السنة قال
اللهم نعم
انشدک بالله
آلله امرک ان
تاخذ هذه الصدقة
من اغنیائنا
فتقسمها علی
فقرائنا
فقال النبی صلی
الله علیه وسلم
اللهم نعم فقال
الرجل امنت بما
جئت به

چانکه آمد در مجلس رسول علیه السلام بعد از انقیاد و اسلام حاضر شده بود از برای آنکه ثابت کرد اند از زبان رسول علیه السلام آنچه خبر داده بود او را رسول علیه السلام چنانچه در روایت مسلم وغیره از انس آمده فان رسولک زعم یعنی بدرستی رسول تو ای محمد صلی الله علیه وسلم که آنرا تو بسوی ما فرستادی گفت و در روایت ابن عباس آمده اتتنا کتبک و اتتنا رسلک آمده و استنباط کرده است از و حاکم اصل را در طلب علو اسناد زیرا که آمد شنید این کلام از رسول علیه السلام بر سبیل مشافهه و التفات نکرد بر مجرد صحت نقل احتمال دارد که قول او منشاء باشد و قرطبی همین احتمال را ترجیح داده چانکه آمد در قول خود زعم گفته و زعم عبارت از قولی است که بروی اعتماد نباشد اما بعضی شارحین گفته اند که درین نظر است از جهت آنکه زعم بر قول محقق نیز اطلاق کرده میشود چنانچه سیبویه در مقام احتجاج بسیار جا میگوید زعم الخلیل و مؤید احتمال اول یعنی بودن قول آمنت از جمله اخبارات نه انشاءات آنست که آمد سوال از دلیل توحید نکرد بلکه سوال از عموم رسالت و از شرائع اسلام نمود و اگر انشاء می بود البته طلب میکرد معجزه را که موجب از برای تصدیق می شد محقق کرمانی همچنان گفته و قرطبی برعکس این گفته پس استدلال بایین قول نموده بر صحت ایمان مقلد اگرچه هیچ معجزه از برای او ظاهر نشود و همچنان ابن صلاح اشارت کرده و الله اعلم

از زبان رسول علیه السلام

فائده حج درین روایت شریک ذکر نشده و مسلم وغیر او او را در روایت ثابت ذکر کرده و همچنان در روایت ابی هریره و ابن عباس نیز ذکر شده و ابن تین گفته که حج از جهته آن ذکر نشده که حج در همان وقت هنوز فرض نشده بود و حامل بروی آنست که جزم کرده است واقدی و محمد پسر حبیب برانکه آمدن ضمام در سال پنجم پیش از فرض شدن حج بود لکن این قول غلط است از چند وجوه اول انکه در روایت مسلم آمده که آمدن ضمام بعد از نزول نهی از سوال رسول علیه السلام در قرآن مجید بود و آیه کریمه نهی مذکور در سوره مائده است و نزول سوره مائده نهایت متاخرست دویم آنکه رسول مقبول هیچ رسولی را از برای دعوت اسلام نفرستاده مگر بعد از حدیبیه و معظم آن بعد از فتح مکه شریفه بود و سیوم آنکه در حدیث ابن عباس آمده که قوم ضمام اطاعت او کردند و همگی در انقیاد اسلام بعد از رجوع ضمام بسوی آن کروه انام در آمدند و معلوم است که بنو سعد در اسلام داخل نشده تند مگر پس از واقعه حنین و آن واقعه در ماه شوال سال هشتم متحقق گشته چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس صوب آنست که آمدن

ضمام در سال نهم بود و همین جزم کرده است ابن اسحاق و ابو عبید و دیگرانها و غافل شده
است بذر زرکشی کرج از جهت آن ذکر نکرد که آن معلوم نزد آنها در شریعت حضرت ابراهیم خلیل
الله بود کو یا آن مطالعه صحیح مسلم نکرده و آنا رسول من قومی و من فرستاده انکسام که پس
من اند من بفتح میم موصوله است و رسول مضاف بسوی او است و در روایت حضرت ابن
عباس آمده بعثت بنو سعد بن بکر ضمام بن ثعلبة وافدا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقدم علینا
و این قول دلالة میکند بر انکه وفادت در رسالت او متاخر بود زیرا که ابن عباس بعد از فتح مکه شریفه
بمدینه مقدسه آمده و مسلم در آخر حدیث زیاده کرده و کفته قال والذی بعثک بالحق لا ازید علیهن ولا
انقص فقال النبی صلی الله علیه وسلم لئن صدق لیدخلن الجنة و انا ضمام بن ثعلبة اخو بنی سعد بن بکر
و من ضمام پسر ثعلبه برادر فرزندان سعد پسر بکر پسر هوازن ام و بنی سعد بن بکر قبیله ایست که
دایهائی رسول مقبول اند و در همان قبیله رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از لبیمه شیر خورده و
عرب سعود قبائل بسیار اند بعضی از انها سعد تمیم و سعد هذیل و سعد قیس و سعد بکر اند و در این
حدیث مبارک فوائد بسیار اند که در بیان حدیث مبارک مذکور نشدند اول انکه عمل کردن
بخبر واحد صحیح است از جهة انکه ضمام انها بسوی آن کرده تنها که قوم او بودند رجوع کرد و آنها را بقبول
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم خبر داد پس آنها ایمان و تصدیق آوردند و انقیاد و اسلام اختیار کردند
دویم انکه نسبت شخص بسوی جد خود صحیح است وقتیکه آن جد از پدر معروف و مشهور تر باشد و از همین
باب است قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در روز حنین که فرمود انا ابن عبد المطلب و سیوم
انکه استخلاف برای محقق از برای تاکید و تائید جائز است چهارم انکه روایت اقران از یکدیگر
صحیح است زیرا که سعد و شریک هر دو در درجه واحده اند که هر دو تابعی مدنی اند ذکره موسی
وعلی بن عبد الحمید عن سلیمان عن ثابت عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا
روایت کرده است این حدیث مبارک را موسی پسر اسماعیل ابو سلمه منقری تبوذکی که احوال او
در باب بدء الوحی گذشته و علی پسر عبد حمید پسر مصعب ازدی ملی که او ابو الحسن کوفی است که در
سال دو صد و بیست و یک یا دو وفات یافت از سلیمان و سلیمان از ثابت و ثابت از انس
انس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باین معنی که سابق گذشته اگرچه در لفظ تفاوت و اختلاف است و در تمام
صحیح بخاری بجز این حدیث معلق از برای علی مذکور نیست و موسی پسر اسماعیل اگرچه از جمله شیوخ
امام بخاری است لکن احتمال دارد که در این مقام این حدیث روایت از وی بواسطه کرده باشد

لهذا را تعلیق کرد و فائده این عبارت استشهاد و تقویت ماتقدم است و در بعضی
نسخها لفظ بهذا نیامده حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا سلیمان بن المغیرة
او ابو سعید قیسی بصری است که در سال یکصد و شصت و پنج وفات یافت قال انا
ثابت پسر اسلم ابو محمد بنانی منسوب بسوی بنانه بضم با موحده و تحتانیه و بدو نون که
بطن از قریش است انس کفته که از برای خیر اهل اند و بدرستی ثابت از مفاتیح خیر است
و در سال یکصد و بیست و سه وفات یافت عن انس قال کفت حضرت انس کفام
سید جن و انس بود فینا فی القرآن منع کرده شدیم مایان در قرآن مجید از نسئال النبی
صلی الله علیه وسلم از انکه پرسیم مایان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از چیزی و آن آیه
نهی قول حق تعالی است که فرموده یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی ای انکسانیکه ایمان آورده اید سوال نکنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از چیزها
که اکر ظاهر و پیدا کرده شوند آنچیزها برای شما خفه میکند آنچیزها شما را و شما را در غم می اندازند
و سبب نزول این آیه کریمه چنان آوردند که چون نازل شد کریمه و لله علی الناس حج
البیت کفت سراقه پسر مالک آیا حج لازم است در هر سال پس سوال با کمال از جواب
آن سوال حراص کرد تا آنکه آن سه بار سوال را تکرار تا سه بار کرد بعد از ان
رسول با کمال در جواب آن مقال کفت که حج در هر سال بر مالکان مال فرض و لازم
نیست و اکر من میکفتم آری هر آینه او در هر سال لازم میشد و اکر در هر سال لازم
می شد بنده طاقت و استطاعت شما از برای آن طاعت وفا نمیکرد پس بکذارید
مرا مادامی که من کذارم شما را و از من هیچ چیز را سوال نکنید پس در همان ساعت حضرت
جبرئیل از جناب رب جلیل بر رسول جمیل این آیه کریمه آورد که یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا
عن اشیاء تا آخر و از ابن عباس آمده که روزی طبع رسول با کمال از کثرت سوال بسیار
ملال شده بود پس فرمود که امروز از هیچ چیزی سوال نکنید از من مکر جواب باصواب شما را
از ان چیز میکنم پس یکمردی کفت ای رسول خدا من کجا خواهم بود در رسول علیه السلام
فرمود در آتش دوزخ دیکر مردی کفت که ای رسول خدا پدر من کیست رسول
علیه السلام فرمود که پدر تو حذافه است و آن مرد در میان
مردمان پسر دیکر خوانده نمی شد پس

پس نازل شد یا ایها الذین امنوا لا تسالوا عن اشیاء الخ فکان یعجبنا پس بودکه
خوش و پسندمی آمدمایان را ان یجیئ الرجل من اهل البادیة انکه می آید مردی معین
از اهل بادیه وصحرا العاقل که آن مرد عاقل و عارف باشد تا سوال بروجه لائق کند
و جواب برطرز فائق شنود فیسئله پس سوال کند آن مرد آینده رسول خدا صلی
الله علیه وسلم را از هرچیزی که در دل او آید ونحن نسمع و مایان می شنیدیم سوال
آن مرد را و جواب رسول مقبول را فجاء رجل من اهل البادیة پس آمد یکروزی مردی
از اهل صحرا پس سوال نمود از رسول محمود فقال اتانا رسولك پس گفت آمزد کرای
رسول خدا آمده بود مایانرا در جای مایان فرستاده تو فاخبرنا پس خبر داد آن فرستاده
تو مایان را انك تزعم ان الله ارسلك که بدرستی تو میگوئی که بدرستی خدای
تعالی فرستاده است مرا بسوی جمیع مکلفین تا تبلیغ احکام از جناب ایزد منعام
بجمله آن صنف انام نمایم قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن
فرستاده من قال فمن خلق السماء گفت آن مرد باز پس کیست آن ذات که آفریده است
آسمانها را قال الله گفت رسول علیه السلام که آن آفریننده الله است یعنی ذاتی
که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال باشد قال فمن خلق الارض والجبال
گفت آن مرد باز پس کیست آن ذات که آفریده است زمین را و کوهها را قال
الله گفت رسول علیه السلام که آن ذات آفریننده آنها الله است قال فمن جعل
فیها المنافع گفت آمزد باز پس کیست آن ذات که گردانیده است دران زمین
یا کوهها نفعها را قال الله گفت رسول علیه السلام که آن ذات ذات الله است
قال فبالذی خلق السماء گفت آن مرد بعد ازان پس سوگند میدهم ترا بانخدا که آفریده
است آسمانها را وخلق الارض و آفریده است زمین را ونصب فیها الجبال و ایستاده
گرده دران زمین کوهها را وجعل فیها المنافع و گردانیده دران کوهها یا دران زمین
تمامی نفعها را ءالله ارسلك آیا خدای تعالی فرستاده است ترا بسوی جن و انس
قال نعم گفت سید مرسلان که آری مرا ایزد منان بسوی جمیع الس وجان فرستاده
قال فزعم رسولك گفت آن مرد که گفت فرستاده تو برای مایان ان علینا خمس صلوات
وزکوة فی اموالنا که بدرستی لازم است بر مایان پنج نمازها در هر شب و روز و لازم

برمایان زکوة در مالهای مایان قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستاده
من بدرستی برشما در هر شب و روز پنج نماز فرض است و لازم است برشما زکوة اموال اگر
بدرجه نصاب برسد قال بالذی ارسلک گفت آن مرد که سوگند میدهم ترا بآن خدائیکه فرستاده
است ترا بسوی کافهٔ انام آمرک بهذا الله آیا امر کرده است ترا باین مذکور از صلوة و زکوة
خدای تعالی و همزه استفهام درین کلام مقدر است قال نعم گفت رسول جمیل که آری
مرا رب جلیل از برای ثواب جزیل بآن صلوة و زکوة امر کرده است قال وزعم رسولک
گفت آمرد سائل از برای ان رسول کامل گفته بود برای مایان فرستادهٔ تو ای سردار رسولان
ان علینا صوم شهر فی سنتنا که بدرستی لازم است بر مایان روزه یکماه در سال مایان
قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستادهٔ من که بدرستی برشما لازم
است در هر سال روزهٔ ماه مبارک رمضان قال فبالذی ارسلک آلله امرک بهذا گفت
آن مرد پس سوگند میدهم من ترا ای رسول خدا بآنخدای که فرستاده است ترا بسوی
تمامی مردمان از انس و جان که آیا خدای رحمان امر کرده است باین روزه یک ماه
از هر سال قال نعم گفت رسول علیه السلام برای آن مرد که آری خدای تعالی امر کرده
است مرا بر روزه نگهداشتن یک ماه از هر سال قال گفت آن مرد سائل از برای
آن رسول کامل و زعم رسولک و گفته بود برای مایان فرستادهٔ تو ای سید
مرسلان ان علینا حج البیت من استطاع الیه سبیلا که بدرستی لازم است بر مایان
حج کردن و قصد نمودن آنخانه معهود که کعبه است بران کسی که طاقت داشت بسوی
آن خانه کعبهٔ راه را و این فرض عمر است و حج بکسر حاء مهمله و فتح آن آمده لکن اول
افصح است و قول او من استطاع بدل است از ضمیر متکلم که در علینا است چنانچه در قول
حق سبحانه جل شانه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدل از ناس است
قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستادهٔ من که بدرستی لازم است
برشما حج خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت نفقه راه و قدرت راحله دران راه داشته
باشد قال فبالذی ارسلک آلله امرک بهذا گفت پس سوگند میدهم من ترا ای محمد
بآن خدای که فرستاده است ترا بسوی خلق از برای تبلیغ احکام که آیا خدای تعالی امر کرده
است ترا باین حج مذکور قال نعم گفت رسول علیه السلام که آری خدای تعالی در عمر فرض

قال صدق قال بالذی ارسلک امرک بهذا آلله قال نعم قال وزعم رسولک انّ علینا صوم شهر فی سنتنا قال صدق قال فبالذی ارسلک آلله امرک بهذا قال نعم قال وزعم رسولک انّ علینا حج البیت من استطاع الیه سبیلا قال صدق قال فبالذی ارسلک آلله امرک بهذا قال نعم

کرده حج خانه کعبه را بران کسی که مستطیع راه آن باشد قال گفت آمد فوالذی بعثک بالحق پس سوگند می خخم من بآن خدای که فرستاده است ترا بدین راستی لا ازید علیهن ولا انقص که زیاده نمی کنم بر همین شیاء مذکوره و کم هم نمیکنم ازین اشیاء و تحقیق این عبارت در سابق گذشته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لئن صدق لیدخلن الجنة بر آئینه سوگند هست مرا نجدائیتعالے اگر راست گفت آمده می درآید او البته در بهشت و تحقیق این حدیث مبارک با فوائد او گذشته و چون مؤلف از بیان سماع و عرض فارغ شد شروع نمود در بقیهٔ وجوه صحت نقل که نزد جمهور معتبر اند و بعضی از انها مناولهٔ هست و گفت

باب

ما یذکر فی المناولة باب است در بیان آنچیزی که یاد کرده می شود در مناوله و مناوله در لغت بمعنی عطا دادن است و در اصطلاح اهل حدیث عبارت است ازان که شیخ طالب را کتاب بدهد و بگوید از برای آن طالب که این کتاب سماع من از فلانے نام هست یا این کتاب تصنیف من هست و ترا اجازت دادم که این کتاب را از من روایت کنی و این را مناولهٔ مقرون با جازت می گویند و نزد امام مالک و زهری و یحیی پسر سعید انصاری این مناوله قائم مقام سماع است پس طالب را جائز است در وی که لفظ حدثنا یا اخبرنا اطلاق نماید و جمهور بر انند که او در رتبه از سماع کمتر است اما مناوله که مجرد از اجازت باشد پس مذهب صحیح آن است که در وی روایت ازان شیخ صحیح نیست و مراد مؤلف از مناوله آنست که مقرون با جازت باشد

وکتاب اهل العلم بالعلم الی البلدان و باب است در بیان نوشتن صاحبان علم بمسائل علم بسوی شهرها و مکاتبه نیز از اقسام تحمل هست و آن عبارت ازان است که شیخ بخط خود حدیث را بنویسد یا اذن کند برای کسے که او وثوق و اعتماد بر وی دارد که آن حدیث را بنویسد بعد ازان بفرستد و برای طالب و اذن کند او را در روایت آن حدیث از و و مؤلف در میان این مکاتبت و مناوله مساوات کرده و بعضے علماء مناوله را بر مکاتبه ترجیح داده اند زیرا که اذن بر سبیل مشافهه حاصل هست در مناوله نه در مکاتبه

و قدما از علماء اطلاق لفظ اخبار دران هردو جائز دانستند و محققون گویند که بیان
آن شرط است و آن اولی است و بلدان بضم باء موحده تثنیه جمع بلد است و تخصیص
اهل بلدان ازان جهت نموده که در اغلب اهل قری و صحرای تابعان آنرا برای اهل بلدان
میباشند و قال انس و کفت خادم سیدنا و انس حضرت انس و این کلام
طرف از حدیث طویل است که در کتاب فضائل القرآن خواهد آمد انشاء الله تعالی
نسخ عثمان المصاحف نقل کرد و نوشت حضرت عثمان جمیع صحیفها را عثمان
بضم عین مهمله خلیفه ثالث از خلفاء راشدین رئیس قانتین صاحب کمال صمم ذی النورین
و معروف بتمام حیاء و احسان ملقب بذی النورین یکی از عشره مبشرین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین است و او پسر عفان پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد
مناف است که همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پدر چهارم ملاقات میکند
و در قدیم اقدم بانقیاد و اسلام نمود و بدست حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه باسلام
مشرف شد و از برای حفظ دیانت دو هجرت کرد اول بسوی حبشه دویم بسوی
مدینه مقدسه و ذو النورین او را ازان جهت گویند که دو دختر رسول اکرم صلی الله علیه
وسلم در عقد نکاح خود آورد و هیچ شخصی را از اولاد حضرت آدم علیه السلام میسر نشد
که دو دختر پیغمبر در عقد نکاح خود آرد بجز از وی اول حضرت خاتون رقیه را در سالی که
سن شریف عنصر لطیف آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسی و سه سال رسیده بود
نکاح کرد پس از برای او عبد الله پسر از ان خاتون تولد شد و آن خاتون در سال
دویم از هجرت رسول مختار بسوی مدینه بزرگوار نزد واقعه بدر وفات یافت
و عبد الله در سال چهارم وفات یافت و عمر او شش سال بود بعد ازان حضرت
خاتون ام کلثوم را در سال سه از هجرت رسول اکرم نکاح کرد و او را ازوی هیچ
تولد نشد و در سال نه از هجرت آن خاتون نیز وفات یافت و رسول علیه السلام
فرمود لو کانت عندنا ثالثة لزوجناها ایاه و در روایت ابی هریره آمده لو کن
عشرا زوجناهن عثمان و در روایت دیگر آمده لو کان لی اربعون ابنة زوجت
عثمان واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة و در روایت دیگر آمده لو ان لی مائة
بنت تموت واحدة بعد واحدة لزوجتها عثمان و حضرت عثمان بر سبیل دوام و استمرار

شب

شب زنده دار بود تا بجدیکه در یک شب بیک نماز ختم قرآن تمام میکرد و ایضا امام
الدهر بود امام قتاده گفت که حضرت عثمان در لشکر عسرت هزار شتر و هفتاد هزار
در راه خدای تعالی و هزار دینار داد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در همان روز
فرمود ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم دو بار یا سه بار این کلمه را تکرار فرمود و گفت
غفر الله لک یا عثمان ما اسررت و ما اعلنت و ما ابدیت و ما اخفیت و ما هو کائن الی
یوم القیامة بلکه در بعضی کتب آورده اند که حق سبحانه جل شانه ببرکت دعاء همان روز
از و حساب روز قیامت مرفوع گردانیده و در روز محاصره گفت که من رسول خدا
صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم پس فرمودند که ای عثمان بدرستی تو افطار
میکنی امروز نزد ما یان بلکه در بعضی روایات آمده که دران خواب دیدکه همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم حضرت ابو بکر و حضرت عمر نیز بودند و فرمود که انتظرنا یا
عثمان و لا تخبسنا فنحن ننتظرک و از جمله فضائل جلیله او آنست که گفت که ما تمنیت
منذ اسلمت و ما مسست فرجی بیمینی منذ بایعت بها النبی صلی الله علیه وسلم و ما
اکلت الکراث و نحوه منذ قرات القران یعنی در وقتی گفتم از ابتدای آن وقتی که
اسلام آوردم من و نمالیدم من فرج خود را بدست راست از ابتدای آن وقتی
که بیعت کردم با آن دست رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و نخوردم کندنا و مانند آن
از سیر و پیاز از ابتداء آن وقتی که خواندم بزبان قرآن مجید را و فضائل و مناقب
او بسیار است چنانچه شمه آنها در همین صحیح مبارک خواهد آمد روایت کرده شده
است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و چهل و شش حدیث
آورده و در روز جمعه در سال سی و پنج در وقتی که هژده روز از شهر ذیحجه گذشته
بود بقتل رسید و شهید شد و رسول علیه السلام قبل ازین در حالة حیات او را بشارت
بشهادت فرموده بود و حضرت عثمان در روز محاصره زور تمام داشت لکن
صبر کرد و جان خود را فدا کرد تا اول شمشیر در اهل اسلام از سبب ان کشیده نشود
و از عدی پسر حاتم روایت آمده که شنیدم من آوازرا در روزی که حضرت عثمان بقتل
رسید که منادی دران آواز میکفت ابشر یا ابن عفان بغفران بور رضوان پس التفات
کردم و ندیدم هیچکسی را و در روز شهادت قطره از خون او بر قول حق سبحانه جل شانه

فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم چکید وعمر او نود سال بود وبعضی گفته اند هشتاد ودو
سال بود ودر شب شنبه به بقیع مدفون شد ومدت خلافت او دوازده
سال بود فبعث بها الی البلدان پس فرستاد حضرت عثمان بآن مصحفها بسوی شهرها
سخاوی گفته که یک مصحف را بسوی کوفه فرستاد ویک مصحف را بسوی
بصره ویک مصحف را بسوی شام ویک مصحف را در مدینه مقدسه نگهداشت پستر گفته
که روایت کرده شد از حضرت عثمان رضی الله عنه که یک مصحف را بسوی بحرین ویک
مصحف را بسوی یمن ویک مصحف را بسوی مکه شریفه فرستاد پس بنابرین روایت
جمله آن مصاحف هفت اند ودر روایات درین باب مختلف اند وتحقیق آن است
که اول چهار مصحف بدست چهار کاتب نوشته شد پس سه مصحف را بسوی شهرهای
مذکوره فرستاد ویک مصحف را از انها بمدینه مقدسه نگهداشت بعد ازان سه مصحف دیگر
نوشته شد وآنها را بسوی شهرهای مذکور فرستاد وظاهر آنست که مصحف مدینه
مقدسه آن بود که او را زید پسر ثابت بدست خود نوشته بود از جهة آنکه او از جمله
کاتبان وحی در عهد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود پس خط او اولی است بآنکه
باشد اصل محفوظ در جوار آن ذات افضل بشر علیه الصلوة والسلام ودلالت این
قول بر تجویز روایت به مکاتبت واضح است زیرا که حضرت عثمان برای اهل آن
بلدان امر کرد که اعتماد بر همان مصاحف مکتوبه نمایند وماعدای آنها را ترک کنند وشک
نیست که مستفاد از ارسال آن مصاحف ثبوت اسناد صورت مکتوب است
بسوی حضرت عثمان نه ثبوت اصل قرآن زیرا که اصل آن نزد اهل بلدان شائع ومتواتر
ورای عبد الله بن عمر ویحیی بن سعید ومالك ذلك جائزا دیده است
حضرت عبد الله پسر عمر پسر خطاب ویحیی پسر سعید انصاری وامام مالک این مذکور
را از مناوله ومکاتبة روا در صحت نقل وروایت وازامام مالک روایت کرده شد
در وجوه تحمل که گفته اول درجه او قراءة طالب بر عالم است پستر قرات عالم است در حالیکه
طالب سامع باشد پستر آنست که عالم دفع کند کتاب خود را بسوی طالب وبگوید
برای آن طالب که روایت کن این کتاب را از من واحتج بعض اهل الحجاز ودلیل
گرفته است بعضی از اهل حجاز که آن حمیدی است وحجاز بکسر حاء مهمله وبجیم بلاد عرب را

فبعث بها الی البلدان ورای عبد الله بن عمر ویحیی بن سعید ومالك ذلك جائزا واحتج بعض اهل الحجاز

گویند که آنها در میان نجد و غور حائل و مانع واقع شدند امام شافعی گفته که آن بلاد مکه و
مدینه و یمامه و توابع آنهاست مانند خیبر از برای مدینه وطائف از برای مکه فی المناولة
در صحت مناولة بحدیث النبی صلی الله علیه وسلم بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و این حدیث را مؤلف بر سبیل تعلیق ذکر کرد حیث کتب در جائی که نوشته بود
رسول محمود لامیر السریة کتابا برای سردار یک پاره از لشکر مکتوب را
و نام آن امیر عبد الله پسر جحش بتقدیم جیم بر حاء مهمله اسدی که برادر حضرت خاتون
زینب ام المؤمنین بود که او را در سال دویم پیش از واقعهٔ بدر بر دوازده مرد
از مهاجرین رسول علیه السلام سردار کرده بود وقال وفرمود رسول محمود از
برای آن امیر معهود لا تقرأه مخوان تو این مکتوب ملفوف را حتی تبلغ مکان
کذا وکذا تا آنکه میرسی تو جا چنین و چنین همچنان در روایت جندب بر سبیل ابهام
آمده و در روایت عزوه آمده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از برای آن امیر
فرمود که وقتی که سیر کردی تو دو روز پس بگشا این مکتوب را و در آنجا بخوان
پس آن امیر چون در آنجا رسید و آن کتاب را خلاص کرد پس دید در وی که نوشته
بود ان امض حتی تنزل نخلة فتأتینا من اخبار قریش ولا تستکرهن احدا
و نخله نام جائی است و در روایت جندب آمده پس بازگشت از آن جائی دو
مرد و باقی ده مرد همراه آن امیر رفتند پس ملاقات کرد عمر پسر حضرمی را
و همراه او قافلهٔ تجارت قریش بود پس او را کشتند و او اول مقتول از کفار
در اسلام است و این کشتن او در اول روز ماه رجب بود و جمیع اموال که بهمراه
آن مرد قافله بود غنیمت کردند و این اول غنیمت در اسلام بود پس جماعه
مشرکان بر گروه مؤمنان او را عیب کردند که در شهر حرام قتال و اخذ
اموال کردند پس نازل کرد حق تعالی آیه کریمه یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه تا آخر
فلما بلغ ذلک المکان پس هر گاه رسید آن امیر آن جای معهود را که رسول محمود معین فرموده
بود قرأه علی الناس خواند آن کتاب را بر مردمان و اخبرهم بامر النبی صلی
الله علیه وسلم و خبر داد آن مردم را بامر پیغامبر خدا صلی
الله علیه وسلم که در آن مکتوب نوشته بود و وجه

فلما قرأ الکتاب مضی بامر النبی صلی الله علیه وسلم حتی تبلغ مکان کذا وکذا فلما بلغ ذلک المکان قرأه علی اصحابه واخبرهم بامر النبی صلی الله علیه وسلم

وجه دلالت این حدیث بر مطلوب واضح است از جهة انکه رسول مقبول آن امیر را مناولة کتاب کرد و هر کرد او را که در مکان معین بر یاران خود بخواند تا آنها بر وفق آن عمل نمایند پس در وی مناولة و معنی مکاتبه است و بعضی علماء اشکال کردند که عمل بآن کتاب از بخهه واجب شد که جماعة اصحاب کرام عادل بودند بخلاف ما سوای آنها لکن بعضی شارحین گفتند که شرط قیام حجت بمکاتبه آنست که آن کتاب مختوم باشد و حامل او مؤتمن و مکتوب الیه خط شیخ خود بشناسد دیگر شرطها که دافع ازبرای تو هم تغییر اند حدثنا اسمعیل و بن عبد الله که او مشهور به پسر ابی اویس مدنی است قال حدثنی ابراهیم بن سعد که او ابو اسحاق از سبط عبد الرحمن بن عوف مدنی است عن صالح که او پسر کیسان ابو محمد غفاری مدنی است عن ابن شهاب که آن زهری مدنی است عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود که آن عبید الله یکی از فقهاء سبعه است و احوال هر یکی از اینها در مقام خود گذشته ان عبد الله بن عباس اخبره که بدرستی عبد الله پسر عباس خبر داد عبید الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث بکتابه رجلا که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد بمکتوب شریفه خود مردی را که نام آمرد عبد الله پسر حذافه بجای مهمله مضمومه و ذال معجمه و بفا، مهمی است مؤلف مشکوة گفته که عبد الله پسر جزر بفتح جیم و سکون زا، معجمه که بعد آن همزه است و او ابو الحارث است که سکونت کرده بود در مصر و در بدر حاضر شده بود و در سال هشتاد و پنج بمصر وفات یافت و امره و امر کرده بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمرد را ان یدفعه بانکه بدهد آن کتاب را الی عظیم البحرین بسوی بزرگ و کلان بحرین و بحرین نام شهریست برکنار دریا نزدیک به بصره و نام آن عظیم منذر پسر ساوی بسین مهمله و فتح واو است و او را سید الکونین ملک البحرین یاد کند زیرا که سلطنت و ولایت مختص باهل اسلام و هدایت است و منتفی از اهل کفر و غوایت فدفعه عظیم البحرین الی کسری پس دهد آن مکتوب را بزرگ و حاکم بحرین بسوی بادشاه فارس نوشیروان گفته که کلمه فا، در قول او فدفعه معطوف بر مقدر است معه وده است و تقدیر کلام چنان است فذهب الی عظیم البحرین فدفعه الیه ثم بعثه العظیم الی کسری فدفعه الیه یعنی پس برد آن مرد آن مکتوب شریف را بسوی مرزبان بحرین پس رسانید آن مکتوب را بسوی او پس فرستاد او را این هدیه را بمناسبت آن مکتوب شریف بسوی

کسری پس داد و رساند آنرو کتاب را بپسوی کسری و این مثل آنست که رسول صلی الله
علیه وسلم بدست دحیه کلبی مکتوب شریف از برای هرقل بسوی عظیم بصری فرستاد
بعد ازان آن عظیم بصری بصاحبت دحیه کلبی همان مکتوب را بهرقل رساند و کسری
بکاف و فتح را لقب بادشاه فارس هند داو معرب خسروست یعنی صاحب
ملک وسیع فلما قرأه مزقه پس هرگاه خواندن آن کسری آن مکتوب حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم را پاره پاره کرد و آن مکتوب شریف را فحسبت ان ابن المسیب
قال پس پندارم من که بدرستی سعید پسر مسیب گفت و این کلام از قول راویست
فدعا علیهم پس دعا کرد بر انها یعنی بر کسری و تابعان او که اورا حامل بر پاره کردن
مکتوب شریف شده بودند رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول خدا صلی الله علیه
وسلم ان یمزقوا کل ممزق بانکه پاره پاره کرده شود آنها را و جدا کرده شود آنها را
هر نوع پاره کردن و هر قسم جدا نمودن و ممزق بفتح را مشدده مصدر ست ماخذ ممزقوا
یعنی پاره کردن و جدا نمودن ست و در مواهب لدنیه آورده که نوشت صلی الله علیه
وسلم مکتوب شریف را باین عبارت رایقه بسوی کسری بسم الله الرحمن الرحیم من
محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله ورسوله
و شهد ان الا الله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ادعوک بداعیة
الله فانی رسول الله الی الناس کلهم لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین اسلم تسلم فان
تولیت فعلیک اثم المجوس پس هرگاه مکتوب شریف آن عنصر لطیف بر کسری خوانده شد
پس او وی را پاره کرد چون این خبر بر رسول حمید رسید پس فرمود ممزق ملکه و محمد بن
اسحاق گفته که نوشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی کسری و قیصر اما کسری پس چون
خوانده شد مکتوب شریف را بروی پاره کرد و اما قیصر پس هرگاه خواند مکتوب را پس تعظیم
و تکریم کرد او را و پسندید او را پس نگاه کرد او را چون جواب کسری برسول مقبول رسید پس
فرمود ممزق ملکه و چون خبر هرقل رسید فرمود ثبت ملکه و آن کسری که پاره کرده بود
مکتوب شریف را پروین پسر هرمز پسر انوشیروان بود و هرکسی که گفته که او انوشیروان
بود پس غلط کرده است بعد ازین واقعه پرویز پسر او شیرویه کشت و بعد از قتل او
آن پسر درنگ نکرد مگر مدت شش ماه یا نه ازان او نیز هلاک شد و بیخ ملک آنها

شده وگفته شده که چون اپرویز به هلاک خود یقین کرد در همان وقت خزانه
دوا را بگشاد و بر حقه سم قاتل نوشت که این دوا نافع از برای جماع است و بچه او
شهرویه بسیار حریص بر جماع بود پس در هلاک پدر خود سعی و حیله کرد تا او را
بقتل رساند و چون پدر خود را کشت پس خزانه دوا را خلاص و وا کرد پس آن حقه
را دید و از آن حقه چشید و از سبب تناول آن سم خالص آن نیز مرد و اهل فرس زعم
کردند که پسر او از سبب تلهف و تاسف بر قتل پدر خود مرد و هرگز بعد از دعاء رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بر آنها به تمزیق و تفریق امری نافذ برای آنها قائم نشد بلکه اقبال
و دولت و بخت و شوکت از آنها ادبار نمود و شومی و نحوست بر آنها اقبال نمود
تا ملک آنها بدرجهٔ انقطاع رسید و هیچ یکی از آنها نماند و فتح بلاد آنها در زمان خلافت
حضرت عمر رضی الله عنه واقع شد و بادشاه آنها در آن زمان یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه
پسر اپرویز بود و دختر یزدجرد را حضرت امام حسین پسر حضرت علی کرم الله وجهه
نکاح کرد و نام آن دختر شهربانو بود و در بعضی کتب آورده که زوجه خسرو پرویز
شیرین نام بود و آن بحسن و جمال در اقران و امثال ممتاز بود اول بروی فرهاد عاشق
و مفتون شد چنانچه قائلی گفته بیت ای نصیحت گوی شیرین را بگو که از بام قصر
گل چو بر خسرو فشانی سنگ فرهاد زیر ✤ و ایضاً قائلی گفته بیت درد عاشق را دوائی
بهتر از معشوق نیست ✤ شربت بیماری فرهاد را شیرین کند ✤ بعد ازان از شدت فراق
او آن مفتون بیهوش و مجنون شد و تیشه را بر سر خود زده و از زخم همان تیشه مرد چنانچه
گفته شد بیت در اول سعی بیجا کرد فرهاد ✤ همان یک تیشه آخر بکار زد ✤ و بعد ازین واقعه
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مکتوب شریف فرستاده او را دعوت بسوی اسلام کرد پس
آن بدبخت غوی مکتوب شریف آن نبی پاره کرد و چون خبر شق آن مکتوب بآن رسول
محبوب رسید دعا نمود و فرمود اللهم مزقه کما مزق کتابی یعنی ای بار خدایا پاره کن
و خراب کردان ملک و بادشاهی او را چنانچه پاره کرده است او مکتوب مرا و دعائی رسول علیه السلام
بجناب پروردگار انام مستجاب شد پس شیرویه که پسر آن شقی بود از سبب مبتلا عشق همان شیرین شد
او را دریدتا آنکه او بجای پدر خود بر سریر سلطنت بنشیند و شیرین را در عقد نکاح خود آرد
و آنها ازین باک نمیکردند و شک نیست که حب دنیا سردار هر گناه است و آن شیرین بر سر خسرو

سم خالص

پرویز عاشق بود پس چون شیرویه پدر خود را بقتل رسانید و از شیرین طلب نکاح کرد پس آن شیرین او را گفت که صبر کن تا آنوقتی که من در مدفن خسرو پدر تو دریم و همراه او وداع کنم بعد از آن بهر وجهیکه مرضی تو باشد عمل خواهم نمود پس آن شیرین در مدفن پدر او درآمد و شمشیر پنهان گرفت و قبضهٔ آن شمشیر بر چهار چوب که بران مرده بسته بودند نهاد پستر شکم خود را بر کناره آن شمشیر نهاد و تکیه کرد بر همان شمشیر تا آنکه آن شمشیر حسام در شکم آن شیرین نام درآمد و آن زن در همان جا بر خسرو میت افتاد و مرد چون آن زن مرده شیرویه ازین واقعه آگاه شد تلهف و تاسف بسیار نمود که پدر خود را از جهت وصال این زن کشتم و آن وصال نیز مرا میسر نشد و از سبب همان تاسف هلاک شد و مرد بعد از آنحضرت سعد پسر ابی وقاص در عهد یزدجرد مملکت او را فتح نمود و یزدجرد در مرو کشته شد در سال بیست و یکم از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و اهل و عیال او بندی شده و دختر او شهربانو نام حضرت امام حسین پسر حضرت علی مرتضی در عقد نکاح خود آورد در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و بعضی از علمای پدر امام همام صاحب رای صائب در عمل و اخلاص ثاقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه پسر عم از برای خسرو پرویز است زیرا که نعمان پسر ثابت پسر طاؤس پسر هرمز پسر نوشیروان است و خسرو پرویز نیز پسر هرمز مذکور است و ایضا در نسب امام محمد که از اکابر تلامذه امام اعظم است و یکی از صاحبین است گفته اند که محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر طاؤس پسر هرمز مذکور است و الله اعلم

و در این حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ارسال مکتوب بسوی جماعه کفار بدکردار و دعوت آنها بسوی اسلام حسن است و دیگر آنکه عمل بکتابت خبر واحد جائز است و دیگر آنکه دعا کردن بر کفار بدکردار و قتیکه اساءة ادب کنند و اهانت دین نمایند جائز است آن بطال گفته که در حدیث مبارک آنست که برد اشتن یکمرد کتاب را بسوی عالم جائز است و برد اشتن دو شاهد در وی شرط نیست چنانچه قاضیان این زمانی کنند و این را قضاء از نجهة کردند که این زمان زمان فساد است پس از برای خفة خونها و حفظ فروجها و حفظ اموالها احتیاط کردند و دو شاهد شرط نمودند حدثنا محمد بن مقاتل بصیغة اسم فاعل از مقاتلة بقاف و تاء مثناة فوقانیه و او مروزی است که در اول بغداد بود و در آخر از زان انتقال بکه شریفه نمود و در همانجا مجاور شد و در سال دویست و شش و فات یافت ابو الحسین کنیت او است و محمد ابو الحسن است

قال نا عبد الله پسر مبارک قال نا شعبة بضم شین معجمه عن قتادة بفتح قاف ابو الخطاب سدوسی بصری که از اکابر تابعین است و در سال صد و هفده و فات یافت و از احوال او در رسالتی که نوشته ام سبب از برای قتاده گفته که گمان نمی کنم من که خدا تعالی آفریده است مثل تو عن انس بن مالک رضی الله عنه

قال کتب النبی صلی الله علیه وسلم کتابا یا کتب لهم کتابا بالفتح حضرت انس که نوشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایشان کتابا

الا مختوما که بدرستی آنمردم عجم یا اهل روم نمیخوانند هیچ مکتوبی را مگر در حالیکه آن مکتوب مهر کرده باشد

کتب او اراد ان یکتب یا قصد کرد بیکه بنویسد و این در شک راوی است و نسبت کتاب بسوی آن سید اهل رسالت یا بسبیل حقیقت است و صدور این کتاب از غیر امی معجزه است و منقول شده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود نوشته یا بر سبیل مجاز است یعنی کاتبا امر کتابت کرد و آن کاتب نامزد او نوشت و این کتاب یا بسوی عجم بود یا اهل روم و هر دو روایت صحیح آمده فقیل له پس گفته شد او را برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

وایں از جہتہ خوف کشف اسرار آنہا میکردند و درین اشعار بآن بود کہ باحوال معروضہ
آنہا لائق ہست کہ احدی جز آنہا مطلع نباشد فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ پس گرفت رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم از برای خود وطیار ساخت انگشتری از نقرہ و خاتم بفتح تا و شناۃ
فوقانیہ و کسر آن آمدہ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ کہ نقش آن انگشتری کلمۂ محمد رسول
اللہ بود یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرستادہ خدای تعالی ہست و محمد در اصل لغۃ ستودہ را
گویند كَانِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ گویا من می بینم بسوی سفیدی آن انگشتری در
حالی کہ آن انگشتر در دست مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود و اگر گفتہ شود کہ انگشت
در انگشتر باشد نہ انگشتر در انگشت پس این عبارت چگونہ صحیح شود جواب آنکہ این عبارت
از باب قلب ہست چنانچہ گویند عرضت الناقۃ علی الحوض شعبہ گوید کہ قُلْتُ لِقَلَّادَةَ
گفتم من از برای امام قتادہ واز و سوال کردم و این سوال از جہت آن کرد کہ قتادہ
تدلیس در حدیث میکرد و شعبہ تدلیس را نہایت بد میدانست پس ارادہ کرد کہ استثبات
کند از قتادہ لفظ سماع را مَنْ قَالَ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ کہ کیست آنکسی کہ گفتہ
کہ نقش آن انگشتری لفظ محمد رسول اللہ بود قَالَ اَنَسٌ گفت قتادہ کہ آن گوینده حضرت
انس ہست و غرض از آوردن این حدیث درین باب آنست کہ شرط عمل بکتاب
آنست کہ آن کتاب مختوم باشد تا امن از وہم تغییر و تبدیل حاصل آید و درین حدیث
مبارک فوائد ہست اول آنکہ ختم کتاب جائز ہست و دیگر آنکہ اتخاذ خاتم نیز جائز
ہست و سیوم آنکہ استعمال نقرہ از برای مردان در تختم جائز ہست چہارم آنکہ نقش
کردن خاتم نیز جائز ہست پنجم آنکہ نقش نام صاحب خاتم بلکہ نقش نام از نامہای خدای
تعالی جائز ہست و ششم آنکہ کتابت از برای اہل کفر و غوایت بسوی اسلام و اطاعت
مستحب ہست **بَابُ** مَنْ قَعَدَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ باب ہست در بیان
حال آنکسی کہ نشست او در جای کہ منتہی شود بآن مجلس وَمَنْ رَأَى فُرْجَةً فِي
الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا و باب ہست در بیان احوال آن کسی کہ دید کشادگی را در حلقہ
پس نشست او در آن حلقہ و درین مقام لفظ حلقہ از جہت آن اختیار کرد کہ تا مطابقہ
ہمراہ حدیثی آینده حاصل آید و در اول لفظ مجلس ذکر کرد تا دلالت کند کہ حکم حلقہ و
مجلس یک ہست و مناسبت این باب از برای کتاب علم آنست کہ مراد بحلقہ

علم است پس در اداب طالب داخل شد و فرجه بفتح فا فعله بمعنی مفعول است
چنانچه قبضه بمعنی مقبوض است حدثنا اسمٰعیل پسر عبد الله همچنین بفتح همزه و با
موحده و تحتانیه و حاء مهمله که مشهور بابی اویس است و او پسر خواهر امام مالک
است قال حدثنی مالک پسر انس که صاحب مذهب است عن اسحٰق بن عبد الله
بن ابی طلحة پسر سهل انصاری نجاری مدنی تابعی است امام مالک میگوید که در باب
حدیث مقدم بر وی نمیکرد و در سال یکصد و دو وفات یافت امام بخاری گفته
که بعضی گفته اند که آن در یمامه تلمذ ان ولایت بنی هاشم زنده بود و اول غلبهٔ دولت
آنها در سال یکصد و سی و دو بود و آن ابا مرة که بدرستی ابا مره بضم میم و راء مهمله
مشدده و نام او یزید بود مولی عقیل بن ابی طالب که آن آزاد کرده شده عقیل
پسر ابی طالب بود و آن مولای ام هانی بود لیکن از جهة ملازمت عقیل نسبت کرده
شد باو و آن ابا مره شیخ قدیم است و عقیل بفتح عین مهمله برادر عینی از حضرت مرتضی
علی بود و او از حضرت علی بیست سال بزرگ بود و در جنگ بدر همراه جماعه مشرکین
بر طریق اکراه حاضر شده بود و در همان روز بندی بدست مسلمانان شد بعد ازان
پیش از واقعه حدیبیه باسلام مشرف شد و در آخر لاحق شد بحضرت معاویه و در
دولت او بعد از نابینا شدن وفات یافت اخبرنی عن ابی واقد اللیثی خبر داد
او را ابو واقد بقاف مکسوره و دال مهمله لیثی بیاء مثناة تحتانیه بعد از ان ثاء مثلثه و
نام او حارث مدنی است که بر واقعه بدر حاضر شده بود در روایت کرده شده است از
وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار بیست و چهار حدیث که امام بخاری
رحمة الله علیه از جمله آنها همین یک حدیث آورده و بکه شریفه در سال شصت و دو
از هجرت وفات یافت و در مقابر مهاجرین دفن کرده شد انه رسول الله صلی الله
علیه وسلم که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بینما جالس در یکوقتی از اوقات
آن سرور کائنات نشسته بود و اصل بینما بین است و لفظ ما زیاده کرده شد بروی
و لهذا از جمله ظروف است که اضافت آنها بسوی جمله لازم است و آن جمله در اینجا
جالس است بتقدیر هو جالس چنانچه در بعضی از روایات مصرح آمده و عامل در
ظرف مفاجاة که مستفاد از ذا قبل است و التابع معه و هو حالکه مردمان

همراه آن سید انس وجان بودند اذا اقبل ثلاثة نفر ناگاه آمدند سه نفر بحضور آن خیرالبشر
و نفر مثل رهط اسم جمع است لهذا ممیز از برای جمع واقع شد چنانچه حق جل و علی شانه
فرموده تسعة رهط فاقبل اثنان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس پیش آمدند
دو نفر از جلد آن سه نفر بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ذهب واحد و پس
رفت یکی از انها و اگر گفته شود که اولا گفت اقبل ثلاثة و ثانیا گفت اقبل اثنان و ذهب
واحد پس درمیان این دو عبارت چگونه مطابقت حاصل شود جواب آنکه مراد از
اقبال در کلام اول اقبال از راه بسوی مجلس یا جهت انها است و مراد در ثانی اقبال
بسوی رسول با کمال صلی الله علیه وسلم است چنانچه در حضرت انس آمده فاذا ثلاثة
نفر یدخلون فلما رأوا مجلس النبی صلی الله علیه وسلم اقبل الیه اثنان منهم و استدار الثالث
ذاهبا قالت کفت راوی فوقفا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس ایستادند آن هر دو بحضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا در مجلس رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و در روایت موطا آمده فلما وقفا سلما و مؤلف
و این مقام و در صحوة ذکر سلام نکرده و در روایت موطا مستفاد می شود
که وقتی ابتدا بسلام کند و قائم بر قاعد سلام دهد و رد سلام بر ان هر دو و از ان جهة
ذکر نکرد که آن مشهور و معروف است یا آنکه از شخصی که مستغرق عبادت
باشد رد سلام از ان ساقط کرده و در هیچ روایت نیامد که آن هر دو نماز تحیه خواندند
از جهت آنکه هنوز نماز تحیه شروع نشده بود یا از جهت آنکه آن هر دو نفر
در ان حال دخول نماز تحیه نداشتند یا انها خواندند لکن راوی نقل آن نکرد و زیرا که اهتمام
او بیکر آن قصه بود یا از جهت آنکه آن وقت وقت نفل نبود بنا بر انکه نماز تحیه مثل
سائر نفل در اوقات مکروهه منع کرده شده و اما اذا هما فرأی فرجة فی
الحلقة فجلس فیها پس اما یکی از انها دو نفر پس دید کشادگی را در حلقه مجلس پس نشست
او در ان حلقه و حلقه با سکان لام هر شی مستدیر را گویند که خالی الوسط باشد و فتح
لام نادر است و ازین کلام مستفاد شد که حلقه کردن در مجالس ذکر و علم مستحسن است
و اینها سابق بسوی موضع احق بآن موضع است و اما الآخر فجلس خلفهم
و اما مرد دیگر از ان دو نفر پس نشست او در پس آن مردم مجلس و آخر بفتح خا هیچ است

اذا اقبل اثنان الی
فاقبل اثنان الی
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
وذهب واحد
قال فوقفا علی
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
فلما اتیا فرأی فرجة فی
الحلقة فجلس فیها
واما الآخر فجلس خلفهم

و درین کلام رد است بران کسی که گوید لفظ آخر مختص باخیر است زیرا که درین مقام اطلاق
بر ثانی کرده شده که بعد از وی ثالث اخیر است وَاَمَّا الثَّالِثُ فَاَذْبَرَ ذَاهِبًا وَاَمَّا یوم
ازان سه نفر پس پشت داد در حالیکه رونده بود و هرگز التفات بسوی مجلس رسول
مقبول نکرد یا گردید رونده فَلَمَّا فَرَغَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس هر گاه
فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خطبه تعلیم علم و ذکر و خیر آن که دران مجلس
شغل بآن داشت قَالَ فرمود رسول محمود اَلَا اُخْبِرُکُمْ آگاه باشید که خبر دهم
من شما را و الا کلمه تنبیه است و برابر است در وی که مخاطب مفرد یا مثنی یا جمع باشد
و احتمال دارد که همزه از برای استفهام باشد و لا از برای نفی و معنی آن باشد که آیا خبر ندهم
شما را و برین احتمال در کلام تقدیر است گویا کلام چنان است فقالوا اخبرنا فقال الا ان احدهم
الخ عَنِ النَّفَرِ الثَّلٰثَةِ ازان اشخاص که سه اند اَمَّا اَحَدُهُمْ فَاَوٰی اِلَی اللّٰهِ فَاٰوَاهُ اللّٰهُ
اما یکی ازان سه نفر پس جا کرفت بسوی خدا تعالی پس جا داد او را خدای تعالی و این آنکسی
است که در حلقه نشست یعنی آن منضم شد بمجلس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس جا
داد او را خدا یتعالی بنظر فضل او یعنی خدای تعالی او را منضم بسوی عفو و غفران و رحمت
و رضوان کردانید قرطبی گفته که روایت صحیح بقصر فعل اول و مد ثانی آمده و در لغة همین
مشهور است و حق سبحانه جل شانه در قرآن مجید اٰوٰی الفتیة بقصر همزه وَاٰوَیْنَاهُمَا الی
رَبْوَةٍ بدان ذکر کرده و قصر در هر دو و مد در هر دو نیز در لغة حکایت کرده شده
و درین کلام دلیل است بر انکه در مجالس علم و طلب بند کردن فرجه در خلال حلقه
مستحب و افضل است چنانچه در صلوة سد خلل صفوف افضل است و قدم کردن
از برای آن خلل جائز است مادامی که مؤدی به ایذاء مردم نکردد و اکر از ایذاء مردم
ترسد پس هر جا که جا یابد بنشیند چنانچه آن مرد دیم کرد و بران که هر کسی که در طلب
خیر از دحام نماید پس ثنا بروی جائز است وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَاسْتَحْیٰی وَاما مرد دیکر
پس طلب حیا و شرم کرد یعنی مزاحمت نکرد از سبب حیا از رسول علیه السلام
و از یاران عظام که دران مجلس حاضر بودند یا معنی آن است که طلب حیا کرد از
پس رفتن ازان مجلس متبرک و در دنبال اهل آن مجلس نشست و بدر نرفت چنانچه در روایت
حضرت انس صریح آمده و مضی الثانی قلیلا ثم جاء المجلس فَاسْتَحْیَی اللّٰهُ مِنْهُ

وَاَمَّا الثَّالِثُ فَاَدْبَرَ ذَاهِبًا
فَلَمَّا فَرَغَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
اَلَا اُخْبِرُکُمْ عَنِ النَّفَرِ
الثَّلٰثَةِ اَمَّا اَحَدُهُمْ فَاٰوَی
اِلَی اللّٰهِ فَاٰوَاهُ اللّٰهُ
وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَاسْتَحْیٰی
اللّٰهُ مِنْهُ

پس طلب حیا کرد خدای تعالی از وی یعنی او را رحمت کرد و از رحمت عقوبت
نگاه کرد او را وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَاَعْرَضَ فَاَعْرَضَ اللّٰهُ عَنْهُ و اما مرد دیگر پس روی
گردانید از این مجلس علیم و دگر پس روی کرد اینجا خدای تعالی از وی یعنی حق تعالی
بروی قهر و غضب کرد و این محمول بر آنکسی است که بی عذر از مجلس علم و ذکر اعراض نماید
لیکن این بیان وقتی است که آن مرد ذهب مرد مسلمان بود و احتمال دارد که آنمرد
منافق باشد در سول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حال او مطلع شده باشد چنانچه احتمال
دارد که قول او فاعرض الله عنه اخبار یا دعاء باشد و در روایت انس آمده فاستغنی
الله عنه و این مناسب باخبار است و اطلاق لفظ اعراض و جزآن در حق ایزد
سبحان بر سبیل مقابله و مشاکله است پس مر لفظی از انها حمل کرده میشود بر معنائی
که لائق بجلال حق سبحانه جل شانه باشد و فائده از اطلاق او بیان کردن شیئ بطریق
واضح است و درین قول مبارک دلیل است بر انکه اخبار از احوال اهل عصیان از جهة
زجر از فسق و طغیان جائز است و این از غیبت محرمه نیست و درین حدیث مبارک
آنست که ملازمة حلقهای ذکر و مجلسهای علم و نشستن عالم و ذاکر در مسجد افضل
است و ایضا ثابت است بران کسی که احتیا کند و در هر جا که آخر مجلس باشد بنشیند
و در بیچ طریقه از طرق این حدیث مبارک نام این سه نفر مذکور ثابت نشد و الله اعلم

باب قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

باب است در بیان قول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که فرموده است رُبَّ مُبَلَّغٍ اَوْعٰى مِنْ مُسْمِعٍ کم از کسی که رسانده
شود حدیث را بسوی کسی که آن کسی بسیار نگاه کننده و فهم کننده آن حدیث باشد از
رساننده موجود و متحقق میشود یا کم از کسی که رسانده شود حدیث را بسوی او نگاه دارنده
تر و دهنده تر است از رساننده و در کلام رب لغات بسیار است لکن مشهور از انها ضم را
مهمله و تخفیف باء موحده تحتانیه یا تشدید آن و لفظ مبلغ اول بفتح لام است و مراد ازوی
مبلغ الیه است و مبلغ ثانی بکسر لام است و این قول مؤلف که در ترجمه باب آورده معنی
حدیث مبارک است که بعد ازین او را باسناد ذکر کرده پس بر تقدیر او از قسم نقل حدیث
معنی است و احتمال دارد که این لفظ نزد مؤلف بطریق دیگر از طرق اسناد ثابت شده است
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بر صیغه اسم مفعول از باب تفعیل قَالَ اَنَا بِشْرٌ بکسر باء موحده تحتانیه

و سکون شین معجمه پسر مفضل پسر لاحق ابو اسماعیل بصری است و او ثقه و کثیر الحدیث است و عابد کامل و زاهد فاضل بود بحدیکه در هر روز چهار صد رکعت نماز ادا میکرد و او عثمانی بود و در سال یکصد و شصت و شش وفات یافت قال انا ابن عون یعنی عبد الله پسر عون بعین مهمله مفتوحه و نون پسر ارطبان بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح طا مهمله و تخفیف با موحده تحتانیه و نون بصری تابعی است که حضرت انس پسر مالک را دیده است ابو الاحوص گفته که ابن عون در عصر خود بنام سید القراء مشهور بود و فارجه گفت که صحبت کردم من ابن عون را مدت بیست و چهار سال پس ندانستم که فریشتگان بروی در نامه اعمال و کتابی نوشته باشند و هشام گفته که ابن عون راست ترین آدمیان در زمان خود بود و در سال یکصد و پنج وفات یافت عن ابن سیرین که او محمد ابو بکر انصاری مولای هم بصری تابعی است که یافته است سی نفر از صحابه کرام را و احوال او در باب اتباع الجنائز گذشته عن عبد الرحمن بن ابی بکرة که کنیت او ابو بکر بباء موحده تحتانیه مفتوحه و بکاء مهمله و براء مهمله است و او اول مولود است که در اسلام بصره تولد شده و در سال نود و ششش وفات یافت عن ابیه از پدر خود که آن ابو بکره است و نام او نفیع بضم نون و فتح فا پسر حارث پسر کلده بکاف و لام و دال مهمله مفتوحات ثقفی صحابی است و در بصره در سال پنجاه و یک وفات یافت و احوال او در باب المعاصی من الجاهلیة گذشته در رجال این سند همه بصری اند قال گفت ابو بکره پدر او ذکر النبی صلی الله علیه وسلم در حالیکه یاد کرد آن ابو بکره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را قعد علی بعیر که نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر شتر خود پس لفظ النبی منصوب است بنا بر انکه او مفعول از برای ذکر است و ضمیر ذکر را جع بسوی راوی است که آن ابو بکره است مثل ضمیر قال و جمله ذکر النبی صلی الله علیه وسلم حالیه است و ذو الحال ضمیر قال قول او قعد علی بعیره مقوله قال است و در بعضی نسخها دیده شده قال ذکران النبی صلی الله علیه وسلم قعد علی بعیره و این ظاهر است وامسک لانسان و نگاه کرد و گرفت یک آدم بخطامه او زمام ناقه با آن شتر و خطام بکسر خا معجمه بمعنی زمام است و زمام بکسر زاء معجمه مهار و رشته که در چوب بینی شتر بندند و بر و مهار بند شود و این شک از راوی است و آن ممسک

بعضی شراح گفته اند که حضرت بلال مؤذن آن و بعضی گفته اند او عمرو پسر خارجه است لکن صواب آنست که او ابوبکره است از جهت آنکه از طریق ابن مبارک از ابن عون بروایت چنان آمده که ابوبکره گفت خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی راحلته یوم النحر و امسکت یا گفت بخطامها یا گفت بزمامها و ازین تردید معلوم شد که این شک از ابی بکره بود بلکه ازان کسی است که در روایت این حدیث او پس از ابی بکره است و فائده از امساک زمام شتر نکهداشتن شتر از اضطراب است تا رکاب از و مشوش نشود و این کار بمکان منی در روز عید قربان در حجة الوداع بود فقال ای یوم هذا گفت رسول جهان افروز که کدام روز است این روز که مایان درمیان او موجودیم فسکتنا پس خاموش شدیم مایان و هیچ جواب برسول عالمیان نگفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان کردیم مایان انه سیسمیه بغیر اسمه که بدرستی آن رسول جهان افروز زود است که نام میکند آن روز را بنامی که آن نام سوی نام مشهور او باشد و آن نام مشهور یوم نحر است و درین کلام اشارتست که انسان جمیع امورات را بسوئی شارع تفویض نماید هرچند که آن امور متعارف و مشهور باشند قال الیس یوم النحر گفت رسول علیه السلام ایا نیست این روز روز نحر و قربان قلنا بلی گفتیم مایان در جواب آن صاحب فرقان که آری امروز روز نحر و قربان است قال ای شهر هذا گفت آن حضرت رسالت پناه که کدام ماه است این ماه که مایان درمیان اوئیم فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش شدیم مایان تا آنکه گمان کردیم مایان که بدرستی آن حضرت رسالت پناه زود است که نام می کند آن ماه را بغیر نام مشهور او قال الیس بذی الحجة گفت رسول علیه السلام که آیا نیست این ماه ذی الحجه نام کرده شده بذی حجه و این از قبیل اطلاق کل بر بعض است قلنا بلی گفتیم مایان ای رسول خدا آری این ماه مسمی بذی حجه است و در روایت مسلم و غیر او سوال از بلد نیز واقع شده قرطبی گفته سوال رسول با افعال از اشیاء مذکوره و سکوت اصحاب کرام بعد از هر سوال از انها از جهت استحضار افهام و اقبال تام بسوی آن و از جهت آنکه آگاه نماید که آنچه خبر داده می شود از و امر عظیم و جلیل است لهذا بعد ازین گفت فان دماءکم الخ قال فزعموا رسول محمود فارق دماءکم پس بدرستی

که خونهای شما و اموالکم و مالهای شما و اعراضکم و اعراض های شما بینکم در میان شما حرام اند و کلام بر حذف مضاف است و تقدیر کلام چنان است خان سفک دمائکم و انتهاک اموالکم و ثلب اعراضکم حرام یعنی بدرستی که ریختن خونها و گرفتن مالها و عیب کردن عرضها در میان شما حرام است و اعراض جمع عرض بکسر عین مهمله است و آن عبارت است از موضع مدح و ذم از انسان برابر است که در نفس ذات او باشد یا در سلف او و در این هنگام عبارت از مدح نسبت شخص بسوی افعال حمیده است و ذم از نسبت شخص بسوی اخلاق رذیله و بعضی گفته اند که عرض حسب را گویند یعنی قدح کردن در حسب حرام است مانند غیبت و جز آن کحرمة یومکم هذا مثل حرام بودن این روز شما که این روز نحر است فی شهرکم هذا در ماه شما که این ماه ذی حجه است فی بلدکم هذا در شهر شما که این مکه شریفه است و تشبیه حرمت آن اشیاء مذکوره بحرمة این اشیاء مسطوره از آن جهت واقع شده که حرمت این اشیاء نزد آن جماعة سامعین ثابت و مقرر بود بخلاف حرمة الفضل و مهمل و اعراض که آنها در زمانه جاهلیت این اشیاء را مباح میدانستند و از تضییع اینها هیچ باک نمیکردند لهذا رسول علیه السلام بیان فرمود که حرمت خون شما و مال و عرض او مانند حرمت بلد و شهر و یوم است بلکه زیاده از آن ها است لیبلغ الشاهد الغائب باید که برساند آن کسی که حاضر است در این مجلس آن کسی را که غائب از این محضر است و از این کلام معلوم می شود که تبلیغ واجب است و مراد از این کلام یا تبلیغ قول مذکور است پس بس یا تبلیغ جمیع احکام است فان الشاهد زیرا که بدرستی حاضر عسی ان یبلغ نزدیک است باین که میرساند من هو اوعی منه آن کسی را که آن کس نگاه دارنده تر و دانسته تر از و باشد پس آن سامع بحسن بصیرت استنباط احکام شرعیه از احادیث نبویه نماید که قوت فهم مبلغ با آن استنباط نرسد و از این کلام معلوم شد که در علماء متاخرین کاه کاه افضل و اکمل از فضلاء متقدمین ظاهر و بارز می گردد

فائده در این حدیث مبارک بعد از سوال فکتنا وارد شده

و نزد مؤلف درج از ابن عباس آمده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب الناس یوم النحر فقال ای یوم هذا قالوا یوم حرام پس این هر دو روایت بحسب ظاهر متعارض اند و وجه جمع آنست که جماعه سامعان دران مکان دو طائفه بودند طائفه از انها جواب داده بودند و ابن عباس در میان آنها بود و طائفه دیگر که ابو بکره در میان آنها بود جواب ندادند بلکه گفتند الله و رسوله اعلم یا آنکه روایت ابن عباس بمعنی است زیرا که مؤلف حدیث ابی بکره را در کتاب حج و فتن چنان آورده که هر گاه رسول علیه السلام فرمود الیس یوم النحر در جواب گفتند اصحاب کرام بلی یعنی آری این روز حرام است پس قول آنها بلی بمعنی یوم حرام بر سبیل استلزام است و غایت سخن آن است که ابو بکره چون نزدیک رسول علیه السلام بود و مهار شتر آن سرور عالم گرفته بود پس آن سیاق را همگی و تمامی نقل نموده و چون ابن عباس دور بود پس آن سیاق را مختصر کرده و بعضی در وجه توفیق گفته اند که احتمال دارد که آن خطبه متعدد و متکرر باشد لکن اگر مراد او آنست که آن خطبه در روز نحر مکرر شده است پس این سخن محتاج بدلیل است زیرا که نزد مؤلف در حدیث ابن عمر آمده ان ذلک کان یوم النحر بین الجمرات فی حجته و درین حدیث مبارک فوائد است که در بیان تحقیق او مذکور نشدند یکی از انها تیز کردن است بر تبلیغ علم از برای اهل فهم و تبیین علم بر ارباب جهل بدلیل عقل و نقل بر سبیل تنقیح و توضیح و همین میثاق است که حق جل و علی شانه از فرقه علماء و زمره فضلاء بر سبیل تخصیص گرفته چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام الله فرموده وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ لَتُبَیِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُوْنَهٗ و دیگر آنکه اخذ حدیث و نقل او از حاملی که جاهل باشد بمعنائی او جائز است و آن حامل نیز مثاب بر تبلیغ آن حدیث و محسوب در زمره علماء است و دیگر آنکه لازم است بر عالم که حرمت شئی حرام بر سبیل تاکید تمام بیان نماید چنانچه رسول علیه السلام در تشبیهات کردند و دیگر آنکه نشستن بر پشت دواب جائز است و قبح که حاجت بآن واقع شود و آنچه نهی درین باب وارد شده پس محمول است بر ان وقتی که آن نشستن بغیر ضرورت باشد و دیگر آنکه خطبه خواندن بر جای بلند بهتر و خوشتر است تا مردم بر وجه اکمل بشنوند و خطیب را بچشم خود به بینند و مسائل مهمات بهتر از ان جهت بود که رسول باکمال فارغ البال

حدیث را بیان نماید و بنگهداشتن شتر مشغول نکردد و الله تعالی اعلم **باب**
اَلْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ باب است در بیان انکه علم پیش از قول و عمل است یعنی علم
شرط است در صحت قول و صحت عمل پس هر دو از قول و عمل معتبر نمی شوند مکر بعلم پس علم
مقدم بران هر دو است زیراکه علم مصحح ازبرای نیت است که آن نیت مصحح ازبرای عمل
است و مولف تنبیه برین تقدم ازانجهة نمود که از قول علماء و عرفا، که همه کفته اند العلم
لاینفع الا بالعمل در وهم کسی واقع نشود که علم نسبت بعمل اهون و ادون است و آن
سبب کاهل و تساهل در طلب علم و فهم کردد و مراد مولف اینست که شی اول دانسته
می شود بعد ازان آن شی کفته میشود و کار کرده میشود و پس علم بحسب ذات خود مقدم بران
هر دو است چنانچه بحسب شرف نیز مقدم است بران هر دو زیراکه علم تعلق بدل دارد
و او شریف تر از جمیع اعضاء است **لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ** ازبرای فرمودن خدای که
غالب و بزرکست که فرموده **فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ** پس بدان
ای رسول خلق که بدرستی شان این است که نیست معبود بالحق مکر ذاتی که مستجمع جمیع
صفات کمال از جلال و جمال است و آمرزش خواه از درکاه آن آله ازبرای کناه خود
که آنعبارت از ترک اولی و لایق است یا کلام بر حذف مضاف است یعنی لذنب
امتک یعنی آمرزش خواه ازبرای کناه امت خود **فَبَدَءَ بِالْعِلْمِ** پس ابتداء و آغاز کرد
پروردکار بی نیاز اول به علم زیراکه در اول کفت فاعلم انه لااله الاالله و در ثانی کفت
واستغفر لذنبك پس علم را مقدم بر استغفار کرد و استغفار اشارت بسوی قول و عمل
است و این خطاب اکرچه بحسب ظاهر حال ازبرای رسول باکمال است لکن بحسب حقیقة
ازبرای امت متناول است سفیان بن عیینه بهمین آیه کریمه استدلال بر فضیلت
علم کرده است و از آیه کریمه معلوم میشود که علم بتوحید پروردکار واجب است بر کافه
انام و تقلید در وی جائز نیست و مذهب اکثر متکلمین اینست که ایمان مقلد در اصول
دین صحیح نیست یحیی بن کفته که معرفت اصول دین بر هر مکلف واجب است
و تقلید در وی جائز نیست از جهة انکه دلائل و واضح است **وَاَنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ**
الْاَنْبِيَاءِ و باب است در بیان انکه جماعة علماء آنها وارثان پیغمبرانند و این کلام اکر
از حدیثی است که ابو داود در جزء آن از حدیث ابی الدرداء [illegible]

حدیث در ظاهر نکرده لکن آوردن او او را در ترجمهٔ باب دلالت واضحه بر آن دارد که وی را اصل و شاهد ثابت است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و مناسبت او از برای ترجمه آنست که وارث قائم مقام مورث میباشد پس از برای وارث حکم مورث است در آنچیزی که او قائم مقام آن مورث شده و آن علم است و آن بفتح همزه است و در بعضی روایات بکسر آن بر سبیل حکایت نیز آمده و ورثوا العلم که وارث گردند پیغامبران علم را از برای علماء یا وارث شدند علما علم را از پیغامبران و این اختلاف در ترجمه مبنی بر آنست که ورثوا در مشهور بتشدید راء مفتوحه مروی شده و در بعضی روایات به تخفیف آن راء و بکسر آن نیز آمده لکن مؤید اول آنست که ترمذی و غیر او در حدیث مذکور روایت کرده اند که ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و انما ورثوا العلم و درین مقام ورثوا العلم جمله مستانفه است که جواب سؤال مقدر است گویا رسول الله علیه السلام فرمود علماء عظام وارثان انبیاء کرام اند سائلی آمد سوال کرد که علماء چه چیز را میراث از پیغامبران گرفتند جواب داد که ورثوا العلم فَمَنْ اَخَذَهٗ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ پس هر کسی که گرفت آن علم را البته گرفت آنکس بحصهٔ کامل از میراث پیغامبران و بهمین حدیث مذکور حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه استدلال بر حضرت فاطمه رضی الله عنها در باب فدک و جز آن کرد چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا و هر آنکسی که روان شد در راهی از راهها که آن راهها موصل بسوی تحصیل علوم دینیه باشد خواه آن قلیل باشد خواه کثیر یَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا که طلب میکند در آن راه یا در رفتن آن راه علمی را از علوم شرعیه سَهَّلَ اللّٰهُ لَهٗ طَرِيقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ آسان میکند خدای تعالی از برای آن سالک طالب راهی را از راههای بهشت یعنی در سرای آخرت یا در دنیا بآنکه توفیق اعمال صالحه رفیق او میگرداند که بسبب آن وصول بدرجات جنات عالیات بحصول آید یا آنکه درین کلام بشارت تمام از برای طالب علم بآنکه حق سبحانه جل شانه آن علم مطلوب را از برای او آسان خواهد کرد زیرا که طلب آن علم از جمله طرقی است که آن طرق موصل بسوی بهشت اند وقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ و فرموده است خدای که

غالب و بزرگ است و این کلام معطوف است بر قول مؤلف که قبل ازین گفته
لقول الله اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا جز این نیست که میترسد خدا تعالی را از
بندگان او انکسانی که عالمانند و ذات و صفات او را بقدر استطاعت میشناسند
ابن عباس رضی الله عنه گفته یعنی میترسد از ایزد مستعان انکسان که قدرت
و سلطان او میدانند و آنها فرقهٔ علماء اند و این انحصار در علماء ازان جهة واقع
شده که شرط خشیت و خوف دانستن آن ذات است که خاشی ازوی میترسد
و علم بصفات و افعال اوست پس هر کسی که عالم تر بآن ذات باشد البته خائف
تر باشد لهذا رسول علیه السلام فرمود که انا اعلمکم بالله و اخشاکم منه و امام ابوحنیفه
برفع الله و نصب العلماء خوانده بنا بر آنکه مراد از خشیت بر سبیل استعاره معنی
تعظیم است زیرا که معظم لازم است که مهیب باشد پس حاصل معنی آن شد که جز این نیست
که تعظیم میکند خدا تعالی بر عرش مجید خود از جملهٔ بندگان خود انکسانی را که عالم اند و قَالَ
تَعَالٰی وَمَا یَعْقِلُهَآ اِلَّا الْعٰلِمُوْنَ و فرمود خدائی که بلند است که فرموده و ما یعقلها
الا العالمون یعنی و نمی فهمد آن امثال را که ایزد متعال در کلام و مقال خود آورده مگر
انکسانی که عالم اند یعنی حسن آن امثال و فائده آنها تعقل و ادراک نمیکنند مگر انکسانی
که بر وجه لائق اشیاء را تدبر مینمایند و از رسول علیه السلام روایت شده که چون این
آیه کریمه خواند فرمود العالم من عقل عن الله فعمل لطاعته و اجتنب عن سخطه وَقَالَ
و فرمود خدای قهار بر سبیل حکایت از اهل نار وَقَالُوْا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ
مَا كُنَّا فِیْٓ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ و میگویند دوزخیان اگر بودیم مایان که میشنیدیم
از رسولان کلام را پس قبول میکردیم هر چه آنها میگفتند مثل شنیدن انکسی
که نگه میدارد و فهم مینماید یا تعقل و ادراک میکردیم پس تفکر در معانی و تدبر
در احکام و امثال مینمودیم مثل ادراک آنکسی که حق را از باطل جدا میکند نمی بودیم
مایان در شمار صاحبان نار که شعله زننده است یعنی از جملهٔ دوزخیان نمیبودیم پس حاصل معنی
آن شد که اگر مایان از اهل علم و فهم میبودیم البته آنچه بر مایان واجب بود میدانستیم پس عمل بآن میکردیم
و از سبب آن نجات ازین درکات مییافتیم وَقَالَ تَعَالٰی و فرمود خدائی که بلند است از ادراک افهام
خلق و از جمیع عیوب و نقائص هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ

که آیا برابرند در رتبه آنکسانی که میدانند و آن کسانی که نمی دانند یعنی برابر نیستند
بلکه رتبه علماء و فضلاء از جهلاء بزرگ و علیاء است وقال النبی صلی الله علیه وسلم
و فرمود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا هر آن کسی که اراده میکند
خدای تعالی با و نیکی را یفقهه فی الدین فهم میدهد اورا در دین و محکم میکرداند اورا
در یقین و در بعضی روایات لفظ فی الدین نیامده و احتمال دارد که مراد از فقه معنای
اصطلاحی باشد که آن عبارت است از فهم کردن احکام شرعیه عملیه از ادله تفصیلیه و انما
العلم بالتعلم و فرمود رسول علیه السلام که خیر این است که علم حاصل می شود با موختن آن
علم از انبیاء کرام و از علماء عظام که وارثان انبیاء کرام اند یعنی علم معتبر آنست که ما خوذ از
انبیاء کرام باشد و بجز از تعلیم آنها حاصل نمیکرد و اما غیر آن علم پس باطل و مزخرف است
و این قول مولف حدیث مرفوع است و از کلام خود او نیست که در روایت از معاویه
چنان آمده یا ایها الناس تعلموا انما العلم بالتعلم و الفقه بالتفقه و من یرد الله به خیرا یفقهه
فی الدین و ازین حدیث معلوم می شود که لفظ علم اطلاق کرده نمی شود مگر بر علم شریعت
لهذا اگر کسی وصیت کرد از برای علماء پس آن وصیت مقصور و محصور بر علماء تفسیر و
حدیث و فقه میشود چنانچه مشهور است بیت علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر ازین کرد خبیث ۱۲ وقال ابو ذر و گفت ابوذر غفاری بتقدیم زاء معجمه
بر راء مهمله که احوال او سابق در باب المعاصی من امر الجاهلیة گذشته لو وضعتم
الصمصامة که اگر بنهید شما شمشیر بر نده را و صمصام و صمصامه بفتح صاد اولی
شمشیر تیز قاطع را کونید علی هذه بر بین و اشار و اشارت کرد حضرت بلفظ بنده
الی قفاه بسوی پس کردن خود و قفا بقصر پس کردن را کونید داو مذکر و مؤنث
می شود ثم ظننت پس کمان کردم انی انفذ کلمة که بدرستی من میرسانم
و امضاء میکنم و اداء مینمایم سخنی را که سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم که شنیدم
من آن سخن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انفذ بضم همزه و کسر فاء و بذال معجمه بمعنی
امضاء و اتمام آمده قبل ان تجیزوا علی پیش از انکه کامل کنید شما کشتن را بر من و تجیزو
بضم تاء مثناة فوقانیه و کسر جیم که بعد آن یاء مثناة تحتانیه و زاء معجمه آمده لانفذنها
هر آئینه میرسانم من و امضاء مینمایم آن سخن را حاصل آنکه من مبلغم هر انچه را از رسول علیه

اسلام تحمل نمودم در هر حال و این با تنهاء د اتمام نمیرسد اگرچه من نزدیک بقتل و موت باشم و کلمه لو در ین مقام از برای مجرد شرط و تعلیق است و معنی امتناع مطلقا در اینجا ملحوظ نیست یا مراد آنست که انفاذ آن کلمه بر تقدیر وضع صمصامه موجود است و بر تقدیر عدم وضع آن بطریق اولی حاصل و متحقق است و این مانند قول رسول مقبول است که فرموده نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه و در ین کلام تیز کردن است بر طلب علم و برداشتن مشقت است در وی و صبر کردن است بر ایذاء مردمان از برای طلب ثواب و وجه صدور این قول از ابی زر غفاری آن بود که مالک پسر مرثد از پدر خود وصیت کرده که آمدم من روزی پیش ابی زر غفاری و حال آنکه او نزد جمره وسطی نشسته بود و مردم بسیار بر وی جمع شده بودند که از وی فتوی میطلبیدند پس آمدی را مردی پس ایستاد آن مرد بروی و گفت ای ابا زر آیا تو منع کرده نشدی از فتوی دادن پس حضرت ابو زر سر خود را بسوی او بلند کرد و گفت ای مرد آیا تو بر من رقیب هستی و در همانجا بعد ازان کلام گفت لو وضعتم الصمصامة الخ و در کتاب حلیه نیز روایت بر ین وجه آمده و در ان روایت بیان کرده که آن مانع مردی از قریش بود و آن کسی که او را از فتوی دادن منع کرده بود او حضرت عثمان بن عفان بود رضی الله عنه و سبب منع او آن بود که ابو زر در ملک شام بود پس همراه حضرت معاویه در تاویل قول سبحانه جل شانه که فرموده والذین یکنزون الذهب و الفضة تا آخر اختلاف کرد حضرت معاویه گفت که این آیه کریمه در شان اهل کتاب بر سبیل تخصیص نازل شده و ابو زر گفت که این آیه کریمه در شان اهل کتاب و اهل اسلام همه نازل شده پس حضرت معاویه بسوی حضرت عثمان رضی الله عنه مکتوب در ین باب فرستاد پس حضرت عثمان بسوی حضرت ابی زر مکتوب فرستاد تا آنکه منازعت واقع شد که بسبب آن منازعت حضرت ابو زر غفاری از مدینه مقدسه انتقال بسوی ربذه براء مهمله مفتوحه و باء موحده تحتانیه مفتوحه و ذال معجمه نمود تا بجدیکه در همانجا وفات یافت و این را نسائی روایت کرده و در ین دلیل است بر انکه ابو زر اطاعة امام وقتی که او را از افتاء منع کرده بود منکر نبود زیرا که وی میدانست که تبلیغ حدیث رسول بر وی واجب است از جهة

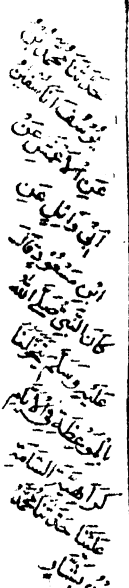
آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امر به تبلیغ فرموده و او شنیده بود وعید را در
حق آنکسی که علم حق را پوشیده کند چنانچه وارد شده من کتم علما الجم بلجام من نار
یوم القیامة وقول النبی صلی الله علیه وسلم و فرمودن پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
که فرموده و لیبلغ الشاهد الغائب و باشد که برساند آنچه از من شنیده است آنکسی که حاضر
درین مجلس است آنکسی را که درین مجلس نایان حاضر نیست پس رسول مقبول امر به تبلیغ
نمود و شک نیست که نزد عدم قرینه امر از برای وجوب است پس تبلیغ حدیث بر هر
سامع واجب شد و قال ابن عباس و گفت پسر عم خیر الناس یعنی حضرت ابن عباس در
تفسیر قول پروردگار که در کلام الله فرموده ولکن کونوا ربانیین چنان گفته که کونوا
ربانیین حکماء فقهاء یعنی مراد از ربانیین علماء و حکماء اند گویا حق تعالی فرموده ولکن
کونوا حکماء علماء و معنای عبارت آنست که باشید منسوب بسوی خدا تعالی یعنی باشید شما
مردم خدای و حضرت عبد الله چنان تفسیر کرده که باشید ظرفاء و علماء و علماء را ربانیین
ازان جهة گفته اند که از جهة کمال اخلاص و تعبد و شده تعلیم و تعلم آنها هرگز منسوب
نمی شود مگر بسوی رب جل و علی شانه یا از جهة آنکه آنها تربیت علم مینمایند و یقال
و گفته می شود الربانی الذی یربی الناس که ربانی آنکسی است که تربیت میکند مردم
را بصغار العلم قبل کباره بخورد علم پیش از بزرگ او مراد از صغار علم مسائل
جلیه است و مراد از کبار مسائل دقیقه او یا مراد از صغار علم بجزئیات است و از
کبار علم بکلیات یا مراد از صغار علم به بسائط و کبار علم بمرکبات است یا مراد از صغار علم
بفروع است و مراد از کبار علم باصول یا مراد از صغار علم بمقدمات مطالب است و
مراد از کبار علم به نفس آن مطالب است **فائده** مولف رحمة الله علیه درین باب حدیث
موصول نیاورد یا از جهة آنکه اکتفاء کرد بآنچه ذکر کرده است از آیات و احادیث و آثار
در زیر ترجمه باب یا از جهة آنکه درین مقام بیاض گذاشته از جهة اگر حدیث موصول نزد او ثابت
شد البته لاحق خواهد کرد لیکن تا وقت وفات میسر نشد

باب

ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولهم بالموعظة والعلم کیلا ینفروا

باب است در بیان آنچیزی که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم تعهد میکرد
آن جماعه اصحاب کرام را به پند و نصیحت و علم و معرفت تا آنکه ملول نکنند و دور نشوند

آنها از وعطف علم بر موعظة از قبیل عطف عام بر خاص است زیرا که علم شامل است برای موعظه وغیر او ست وذکر موعظه اولاً از آنجهة واقع شده که او در حدیث مبارک بر سبیل صراحت مذکور است و یتخوّل بخاء معجمه ولام است حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ که او ابو احمد بیکندی بباء موحده تحتانیه مکسوره وبیاء مثناة تحتانیه ساکنه پس بکاف مفتوحه پس بنون ساکنه پس بدال مهمله منسوب بسوی بیکند که دیه از دیهات بخارے است قَالَ اَنَا سُفْيَانُ یعنے سفیان ثوری زیرا که سفیان درین کتاب وقتی که سفیان مطلق ذکر کرده شود پس مراد باو سفیان ثوری میباشد عَنِ الْاَعْمَشِ که او ابو محمد سلیمان پسر مهران بکسر میم اسدی کاہلی کوفی تابعی است که احوال او در باب ظلم دون ظلم گذشته عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ که نام او شقیق بفتح شین معجمه پسر سلمه کوفی که زمان رسول مقبول یافته بود وندیده او را واو از اجل یاران عبد الله بن مسعود است واحوال او در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ که او صاحب علم واجتهاد بود قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبد الله پسر مسعود که بود پیغامبر محمود صلے الله علیه وسلم بر سبیل دوام : اسمرار يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْاَيَّامِ تعهد میکرد وقیام مینمود به پند ونصیحت در تمام روزها ویتخول بخاء معجمه وواو مشدده ولام است ودر بعضی روایات یتخوّن بنون بدل لام آمده ومعنی او با معنی یتخول متحد است وبعضی گفته اند که صواب یتخوّلنا بخاء مهمله است وبرین تقدیر معنی آنست که رسول علیه السلام تفحص میکرد احوال مایانرا که درحال نشاط وفراغ بال وعظ ونصیحت بروجه کمال میکرد از برای آنکه شائبه ملال واقع نشود چنانچه گفته کَرَاهِيَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا از برای مکروه دانستن رسول باکمال خلقی وملال را بر مایان فاصل آنکه رسول علیه السلام رعایت اوقات واحوال در وعظ ونصیحت بروجه کمال میکرد ومباشرت آن هر روز نمیکرد تا آنکه مایان را ملال وتنگی بال از ان قال حاصل نشود حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ بفتح باء موحده تحتانیه وشین معجمه مشدده پسر عثمان عبدی بصری است وکنیت او ابو بکر ولقب او بُنْدَار است ومشهور باین لقب شده ازجهة آنکه او در حدیث بندار بود



وبندار بضم با موحده تحتانیه وبسکون نون و بدال مهمله و برا مهمله محافظ را گویند
واصحاب اصول ستة از وی روایت حدیث کردند و در سال دوصد و پنجاه
وسه وفات یافت قال أنا یحیی بن سعید یعنی قطان ابو سعید تیمی بصری که امام احمد
پسر حنبل و یحیی پسر معین و علی پسر مدنی سوال میکردند او را از حدیث در حالیکه
آنها بر پای خود ایستاده می شد و هرگز از هیبت و عظمت او نمی نشستند
واحوال او در باب من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قال أنا شعبة
بضم شین معجمه او ابو بسطام پسر حجاج وسطی بصری است که احوال او در باب المسلم
من سلم المسلمون گذشته قال حدثنی ابو التیاح بتاء مثناة فوقانیه مفتوحه
پس از ان یاء مثناة تحتانیه مشدده و بجاء مهمله و او یزید پسر حمید بر صیغه تصغیر
حمد است ضبعی بضم ضاد معجمه و فتح باء موحده تحتانیه و بعین مهمله بصری است و در
سال یک صد و بیست و شصت وفات یافت بدانکه رجال این اسناد همه
بصری اند عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود آن رسول محمود یسروا
آسانی کنید در جمیع کارها ولا تعسروا و دشواری نکنید و فائده درین کلام تقریر
بذکر لازم از برای تقویت و تاکید است و قوی گفته که اگر رسول مختار بر یسر و اقتصار
میکرد هر آئینه صادق می آمد بر کسی که آسانی کند یک بار یا چند بار و دشواری نماید
بسیار بار لهذا رسول علیه السلام ولا تعسروا فرمود تا عسر و دشواری در جمیع احوال
مسلوب و منتفی گردد وبشروا و خوش کنید تمام مردم را و در لفظ بشروا رعایت
صنعت تجنیس با یسروا هست ولا تنفروا و نگریزانید مردم را از سبب کثرت انذار
تا انکه مفضی بملال و تشویش بال گردد و این حدیث مبارک از جوامع الکلم است و درین
حدیث مبارک اشارت است بانکه زجر و عتاب برعایت از برای اکتساب مصالح لازم است
که بروجه تلطف باشد نه بروجه تعنف تا قبول بروجه اکمل بران مرتب گردد و مطلوب
بروجه اتم حاصل آید باب من جعل لاهل العلم ایاما معلومة باب
است در بیان آن کسی که گردانید از برای اهل علم روزهای معینه تا در ان روزهای معینه
افاده علم از برای طالبان نماید و آن طالبان درین روزها از انکسی که معلم است استفاده
نمایند و در بعضی معلومات و در بعضی بوما معلوما آمده حدثنا عثمان بن ابی شیبة

یعنی عثمان پسر محمد پسر ابراهیم کوفی ابوالحسن عبسی بیاء موحده که تصنیف مسند و حدیث کرده ابو حاتم گفت شنیدم من که مردی سوال میکرد محمد پسر عبدالله پسر نمیر را از حال عثمان پسر ابی شیبه پس محمد در گفت آیا از مثل او سوال کرده می شود جزاین نیست که سوال کرده می شود از مثل مایان او دور تبه عالیه از مقام سوال است و در سال دو صد و سی و نه وفات یافت و شیبه بفتح شین معجمه است قال انا جریر بجیم مفتوحه و براء مهمله مکرره پسر عبدالحمید است و او ابو عبدالله ضبی که از حسب مولد رازی و از جهت نشو و نما کوفی است و در سال یک صد و هشتاد و هفت در شهر ری وفات یافت عن منصور پسر معتمر و کنیت او ابو عتاب بفتح عین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده کوفی است و او بسیار گریه در شب میکرد تا آنکه در آخر عمر از سبب گریه بسیار نابینا شد و عادت او آن بود که شب گریه بسیار میکرد چون صبح صادق منشق می شد و آفتاب طلوع می نمود روغن بسیار میمالید تا آنکه هر دو لب او برق می زد یوسف پسر عمر او را عامل بر کوفه کرده بود و او را تکلیف قلاده قضا نموده بود لکن او از ان تحمل بار ثقیل ابا آورد و امتناع کرد پس او را والی بر کوفه مقرر کرد و بعد از مقدمه شود ان باندک مدت وفات یافت و واقعه سودان در سال یکصد و سی و یک واقع شده بود عن ابی وائل بهمزه است که بعد او لام است و او شقیق است که ذکر او الحال گذشته است قال گفت ابو وائل کان عبدالله بود عالم محمود حضرت عبدالله ابن مسعود یذکر الناس که پند و نصیحت میکرد مردمان را فی کل خمیس در هر روز پنجشنبه یعنی در هر هفته یکروز پنجشنبه بمردم وعظ و نصیحت میکرد و دیگر روزها ترک بیان آن میکرد فقال له رجل پس گفت از برای او مردی و آن مرد یزید پسر معاویه نخعی است چنانچه از سیاق مولف در آخر کتاب الدعوات معلوم و مفهوم میگردد یا ابا عبدالرحمن که ای پدر عبدالرحمن و این کنیت عبدالله بن مسعود است زیرا که عبدالرحمن نام پسر اوست لوددت انک ذکرتنا کل یوم سوگند است مرا بخدای تعالی که هر آینه دوست دارم این طرز و عادت را که بدرستی تو پند و نصیحت کنی مایان را در هر روز و روز پنجشنبه را تخصیص بآن. بیان نکنی قال گفت ابن مسعود در جواب آمد معهود

قال آنا جریر
عن منصور
عن ابی وائل
قال کان عبد
الله یذکر
الناس فی کل
خمیس فقال له
رجل یا ابا عبد
الرحمن لوددت
انک ذکرتنا
کل یوم قال

اما انه یمنعنی من ذلک کراگاه باشید که بدرستی شان وحال این است که منع میکند مرا از همین تذکیر ونصیحت کردن در هر روز انی اکره ان املکم که بدرستی من بد میدانم آنکه ملال کنم وخسته نمایم من شمارا یعنی اگر من همیشه وعظ و نصیحت شمارا بیان کنم البته طبایع شما ازان ملال خواهد شد وان در قول او اما انه بکسر همزه است ودر قول او انی اکره بفتح او است وانی اتخولکم بالموعظة وبدرستی که تعهد وقیام میکنم من شمارا به پند ونصیحت وزجر از گناه وفضیحت کما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها چنانچه بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که تعهد وقیام میکرد مایان را آن موعظه ونصیحت مخافة السامة علینا ازبرای نرسیدن ملالت برمایان یعنی رسول علیه السلام استمرار ودوام بر وعظ وبیان احکام در بارهٔ اصحاب کرام نمیکرد تا مفضی بسوی ملال ومثمر تشویش بال نگردد پس من نیز درین باب اتباع رسول او اب مینمایم بلکه اولی وافضل است زیرا که هم اهل این زمان از هم اصحاب کرام قاصر تراند واز همین سبب علماء متاخرین سعی بلیغ در اختصار عبارات طویله کرده از فضلاء متقدمین نمودند چنانچه گفته شده خیر الکلام ماقل ودل **باب** من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین باب است در بیان آنکه هر آنکسی که اراده میکند خدای تعالی باو نیکی را فهم میدهد اورا در باب دین بدانکه طائفه از علماء مثل این را مرسل میگویند لکن حق آنست که وقتی ذکر کرده شود حدیث را مثلا وبعد ازان وصل کرده شود باو اسناد او پس آن حدیث مسند است نه مرسل ومذهب جمهور همین است حدثنا سعید بن عفیر بضم عین مهمله وفاء مفتوحه وبیاء مثناة تحتانیه ساکنه وراء مهمله وگفته شده که او سعید پسر کثیر پسر عفیر مولای هم است وکنیت او ابو عثمان بصری است واو اعلم مردمان بانساب وتواریخ بود وبسیار ادیب وفصیح وصاحب برهان صحیح بود که هرگز در نجابت او ملال حاصل نمیشد وهرگز علم او کم نمیشد ووی والی نقابت جماعهٔ انصار وقسمت کردن بر آن جماعهٔ ابرار در مصر بود ودر سال دو صد وبیست وچند وفات یافت قال انا ابن وهب یعنی عبد الله پسر وهب پسر مسلم مصری روایت کرده که همام سالک امام مالک هرگز در تمام عمر خود باحدی

مکتوب نوشته که آن مَعْنُون بعنوانِ فقیه باشد مگر بسوی عبد الله پسر وَهب
که مکتوب او را مَعْنُون بعنوان فقیه میکرد و نقل کرده شده از ابن وَهب که
من نذر کرده بودم که هر وقتی که من کسی را غیبت کنم پس بر من یک روزه لازم
باشد پس نفس من این روزهٔ یک روز را آسان میدانست و غیبت میکردم پس
ازان روزه نگاه میکردم چون دیدم که نفس من از سبب روزه از غیبت منع
نشد بعد ازان نذر کردم که هر وقتی که من غیبت کنم کسی را پس بر من تصدق
یکدرهم لازم باشد پس از سبب دوستی درهم نفس من از غیبت بالکل منع شد
و خوانده شد بروی بعد از چند روز احوالِ روز قیامت را پس
بیهوش افتاد بعد ازان تکلم نهیچ کلام نکرد تا آنکه بعد از چند روز
در مصر در سال یکصد و نود و نه وفات یافت عَنْ یُونُسَ پسر یزید
اَیلی بفتح همزه و یاء مثناة تحتانیه قُرَشی که احوال او در باب بدء الوحی
گذشته عَنِ ابنِ شِهَابٍ که زهری است قَالَ قَالَ حُمَیْدُ بْنُ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ گفت ابن شهاب که گفت حُمَید بر صیغهٔ مصغّر از حمد پسر عبد الرحمن
پسر عَوف که یکی از عشره مبشّره است و احوال او در اوائل کتاب وحی
مثل احوالِ ابن شِهاب گذشته سَمِعْتُ مُعَاوِیَةَ خَطِیْبًا که شنیدم من
از حضرت معاویه در حالی که او خطیب بود یعنی در حالیکه او خطبه و وعظ و نصیحت
بر مردم میخواند یَقُوْلُ که میگوید آن معاویه سَمِعْتُ اَلنَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ یَقُوْلُ که شنیدم من بگوش و هوش پیغامبر خدا صلے الله علیه وسلم را که میگوید
و معاویه پسر ابی سفیان صَخر پسر حَرب پسر اُمَیَّة پسر عبد الشمس پسر عبد
مَنَاف اموی قرشی است و مادر او هند دختر عُتبه پسر رَبیعه است
او و پدر او در واقعه فتح مکه شریف اسلام آورده بعد ازان از جملهٔ مؤلفة
القلوب بود و او یکی از کاتبان وحی از برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
بود و بعضی گفته اند که هیچ چیزی را از وحی برای رسول مقبول نوشته
بلکه مکتوبات آن سرور کائنات می نوشت و بعضی گفته اند که او قبل از وفات
سرور کائنات شش ماه و بعضی گفته اند ده ماه اسلام آورده

واو روایت حدیث از ابن عباس وابی سعید کرد واو والی ولایت شام پس از برادر خود یزید نام در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه کرده شد وهمیشه والی و حاکم دران مقام بود تا آنکه وفات یافت ومدت آن چهل سال بود مدت چهار سال یا مانند آن در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه وتمام مدت خلافت حضرت عثمان وعلی وحسن رضی الله عنهم وتمامی این مدت بیست سال تمام می شود بعد ازین در سال چهل ویکم امام حسن صلح نموده خلافت را باو تفویض نمود وبعد ازان کار حکومت او مستحکم ومستدم تا مدت بیست سال شد بعد ازان در سال شصت در دمشق وفات یافت وعمر او هفتاد وهشت سال بود ودر آخر عمر او را مرض لقوه عارض شده بود ودر روایت کرده شد از واحادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد وشصت وسه حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه هشت حدیث آورده او در آخر عمر خود میگفت یالیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم آل من هذا الامر شیئا وبود نزد او ازار رسول مختار ودرد او وپیراهن او وچیزی از موی مبارک وناخن او پس قبل از وفات وصیت کرد وگفت که مرا در قمیص رسول خدا صلی الله علیه وسلم کفن کنید ودرج کنید مرا در ردای مبارک او وازار بسته کنید مرا در ازار مبارک او وپر کنید هر دو سوراخ بینی من وهر دو جانب لبهای من ومواضع سجود از من بموی مبارک وناخن مبارک او شاید باین سبب ارحم الراحمین بر من مسکین مرحمت ومغفرت نماید پس بعد از وفات او برحسب گفته او عمل کردند سبحان الله او در اول حال فقر بوجه کمال داشت چنانچه در حدیث فاطمه بنت قیس آمده اما معاویة فرجل صعلوك لا مال له بعد ازان خدای تعالی او را برتبه ولایت ملک شام رسانید بعد ازان وقت وفات او را این تبرکات نصیب نمود مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ بِهٖ خَيْرًا هر انکسی که اراده میکند خدای تعالی با و نیکی بسیار را يُفَقِّهْهُ میکرداند او را فهیم وعلیم ویفقهه بتشدید قاف وسکون ها اولی هست فِي الدِّيْنِ در احکام شریعت وطریقت وحقیقت حسن بصری گفته که فقیه آن کسی هست که زاهد در دنیا وراغب در عقبی وبصیر در امور دین ومواظب در باب یقین ودائم وقائم در طاعت رب جلیل ومتابعت رسول جمیل باشد واز مفهوم این کلام معلوم جمله انام می شود که هر کس در

دین متین قواعد اسلام و شرائع احکام تعلم و استفاده ننماید پس آن کس بی شک
محروم از جمیع خیرات و ترقیدرجات است و این بیان ظاهر از برای فضل علماء
بر سائر ناس است و تعلم علم دین افضل از تعلم سائر علوم است وَاِنَّمَا اَنَا قَاسِمٌ و خبر
این نیست که من قسمت کننده ام علم را بر جمیع سامعان طالبان وَاللّٰهُ یُعْطِی و خدا
تعالی میدهد یعنی دهنده و بخشنده علم و مخصص ادراک و فهم خدای ذوالکمال است
که هر کس را میخواهد فهم کامل و علم فاضل نصیب نماید و از من بیان واضح و تبیان
لائح است پس پس چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده یختص برحمته من یشاء و ان
الفضل بید الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ابن حجر گفته که از همین جهت افضلیم
صحابه کرام متفاضل و متفاوت آمد با وجود آنکه رسول علیه السلام تبلیغ احادیث
و احکام به جمیع اصحاب عظام برابر فرمود بلکه بعضی از علماء عظام بعد از عصر صحابه کرام
در فهم و استنباط احکام از نصوص واضح کلام و احادیث افضل انام فائق و زاید بر انجماعه
کرام شدند چنانچه حدیث سرور کائنات علیه افضل الصلوات بران دلالت میکند که فرمود
رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و در قول او و الله یعطی دلالت
است بر انکه عطائی ایزد منان در هر ساعت و آن متجدد بر سبیل دوام و استمرار می شود
لهذا معطی بر صیغه اسم فاعل نگفت و بعضی گفته اند که معنی آنست که من قسمت کننده مال ام
و معطی آن مال ایزد متعال است پس اگر در قسمت تفاضل و تفاوت واقع شود پس هیچ
شکایت ازان در دلهای خود نیارید زیرا که او با مر پروردگار واقع شده است وَلَنْ
تَزَالَ هٰذِهِ الْاُمَّةُ قَائِمَةً عَلٰی اَمْرِ اللّٰهِ و همیشه خواهد بود این امت مرحومه من
ایستاده بر دین حق و راست که حق تعالی در کلام راست باآن امر کرده لَا یَضُرُّهُمْ
مَنْ خَالَفَهُمْ که ضرر نمیکند و نقصان نمی ساند آنها را آنکسی که مخالفت کند آنها را و بر
باطل اصرار اختیار نماید حَتّٰی یَاْتِیَ اَمْرُ اللّٰهِ تا آنکه می آید امر خدای تعالی یعنی قیامت
و مراد ازین غایت انتهای تکالیف دین حق است از جهة آنکه روز قیامت زمان
تکلیف نیست یا مراد ازین غایت تاکید تابید است چنانچه در قول حق سبحانه
جل شانه مادامت السموات والارض واقع شده و جایز است که این قول غایت
از برای عدم ضرر باشد و معنی آمدن امر خدا آمدن بلای خدا باشد یا برین تقدیر نیز مراد

از غائب تاکید عدم ضرر باشد و تا بید آن و معنی کلام آن باشد که لا یضرهم من خالفهم ابدا و اگر گفته شود که دجال لعین جماعهٔ مسلمین را پیش از روز قیامت قتل و هلاک میکند پس کدام ضرر این فائق باشد بهر بقی ضرر بر سبیل تابید چگونه صحیح شود جواب آنکه شهادت ضرر نیست بلکه از بزرگترین منافع در عقبی است و از مفهوم این حدیث مبارک معلوم میشود که حق از امت تجاوز نمیکند پس دلیل بر حجیت اجماع امت شد که آن یکی از ادله اربعه است و بعضی علماء باین حدیث مبارک استدلال کردند بر آنکه خلو عصر و زمان از مجتهد روا نیست و اگر گفته شود که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرموده لا تقوم الساعة حتی لا یقول احد الله الله و ایضا فرموده لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس پس توفیق و تطبیق این دو حدیث با حدیث مذکور چگونه حاصل آید جواب آنکه لفظا این دو حدیث اگرچه عام است لکن آن مخصوص باین حدیث شده پس معنی آنست که قائم نمی شود قیامت بر کسی که توحید خدای میکند در هیچ جا مگر در جای مخصوص که آن موضع مخصوص طائفه خواهد بود که بر دین حق قائم باشند و قائم نمی شود قیامت مگر بر شرار مردمان در هیچ جا مگر در مکان مخصوص که در آن مکان مخصوص جماعهٔ قائم بر حق تا قیام روز قیامت خواهد بود و بیان آن موضع مخصوص بر سبیل تصریح در حدیث ابی امامه باهلی وارد شده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خالفهم قیل و این هم یا رسول الله قال بیت المقدس و اکناف بیت المقدس و از مفهوم موافق این حدیث معلوم شد که مکه مشرفه و مدینه مقدسه نیز در این موضع مخصوص که مستثنی است مندرج اند از جهة آنکه اول مولد و موطن آن سرور عالم و محل کعبه معظم است و ثانی مسکن و مدفن آن رسول اعظم است و در بعضی احادیث نیز بر سبیل تصریح ذکر آن هر دو موضع مبارکه آمده و نووی گفته که مراد از امر الله در حدیث مبارک بادی است نزع و علائم که وقت قرب قیامت بر مردم می آید پس قبض کرده میشود روح هر مؤمن و مؤمنه و هیچکس از اسلام بر روی زمین زنده نخواهد ماند و این پیش از قیام قیامت است و اما دو حدیث دیگر پس محمول

برظاہر خود اند زیرا کہ آن وقت وقت قیام قیامت است و علماء و محدثین و فضلاء
و محققین اختلاف کردہ اند در تعیین این طائفہ کہ در حدیث مبارک مذکور شدہ
امام بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کہ این طائفہ اہل علم اند امام احمد پسر حنبل کہ آنہا اہل
حدیث اند و اگر اہل حدیث نباشند نمیدانم کہ آن طائفہ کدام مردم خواہند بود
و قاضی عیاض گفتہ کہ مراد امام احمد باہل حدیث اہل سنت و جماعت است
و نووی گفتہ کہ احتمال دارد کہ این طائفہ متفرقہ از انواع مؤمنان باشد پس بعضی از آنہا
مقاتل و محدث و بعضی زاہد و فقیہ میباشند و این حدیث مبارک بر سہ احکام شرعیہ
مشتمل است اول آنکہ تفقہ در دین افضل است و این حکم مناسب باب واب
علم است و دوم آنکہ معطی و بخشندہ درحقیقت ذات خدای تعالی است پس
و این حکم لائق بہ تقسیم صدقات است و سیوم انکہ بعضی افراد این امت مرحومہ
ہمیشہ بر دین حق باقی خواہند بود و این حکم مناسب بذکر علامات قیامت است
پس آوردن این حدیث مبارک در ہر سہ مقام مناسب است واللہ اعلم **باب**

فَضْلِ الْفَہْمِ فِی الْعِلْمِ باب است در بیان فضیلت فہمیدن در مسائل علم

حَدَّثَنَا عَلِیٌّ ہُوَ ابْنُ عَبْدِ اللّٰہِ او پسر عبد اللہ پسر جعفر پسر نجیح بفتح نون و کسر جیم و بجاء
مہملہ کنیت او ابو الحسن مشہور بابن مدنی است و او مولای عروہ پسر عطیہ سعدی بصری
است و اصل او از مدینہ مقدسہ بود و او امام معظم و مکرم در باب علم و حدیث بود و عادت
سفیان پسر عیینہ بر آن قرار گرفتہ بود کہ چون ابن مدنی از مجلس او بر میخواست او در ہمان
ساعت میگفت اذا قامت الخیل لم نجالس مع الرجالۃ و در ہمان وقت از مجلس خود بر
میخواست ابو حاتم گفتہ کہ ابن مدنی اعلم زمان خود بود و در سال دو صد و سی و چہار در عسکر یا
در بصرہ یا در سر من رای وفات یافت و ظاہر آنست کہ لفظ ہوا بن عبد اللہ از عزیزی است یا از
راوئی دیگر از رواۃ صحیح مبارک است **قَالَ** اَنَا **سُفْیَانُ** یعنی پسر عیینہ کہ ہمراہ ہشتاد نفر از تابعین
ملاقات کردہ و ہلالی کوفی است نہ سفیان ثوری زیرا کہ ابن مدنی ہرگز از ثوری روایت
نکردہ است **قَالَ قَالَ لِی ابْنُ اَبِی نَجِیْحٍ** بنون است چنانچہ احوال گذشتہ و نام ابی نجیح یسار بیاء
مثناۃ تحتانیہ و بسین مہملہ است و او عبد اللہ ثقفی مکی قدری است و در سال یکصد و سی و دو وفات
یافت **عَنْ مُجَاہِدٍ** پسر جبر بجیم مفتوحہ و بباء موحدہ ساکنہ کنیت او ابو الحجاج است

مجاہد گفتہ کہ عرض کردم من قرآن مجید را بر حضرت ابن عباس بمقدار سی بار و گفت
کہ حضرت ابن عمر بر کاب من وقت سوار شدن من میکرفت و بعد از سوار شدن
من جاہای مرا بر زین برابر میکرد و آمد در مکہ شریفہ بحالت سجدہ وفات یافت
و احوال او در اول کتاب الایمان گذشتہ بدانکہ مؤلف از مجاہد معنعن روایت
کرد و از ابن نجیح بلفظ قال روایت کرد زیرا کہ عادت امام بخاری رحمۃ اللہ علیہ
آنست کہ معنعن ذکر نمیکند مگر وقتی کہ ثابت شود سماع و بمجرد امکان سماع اکتفا
نمیکند مثل امام مسلم کہ او بمجرد امکان سماع اکتفا میکند پس معنعن اعلی در درجہ ہست
از قال از جہۃ آنکہ لفظ قال آورده میشود نزد مجاورہ کہ بر سبیل نقل و تحمل نباشد و در لفظ
لی اشارت ہست بسوی آنکہ او تنہا مجاورہ ہمراہ او کردہ امام بخاری گفتہ کہ ہر جا کہ
گفتم من قال لی فلان پس آن عرض و مناولہ ہست قال گفت مجاہد صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ
اِلَی الْمَدِیْنَۃِ ثُمَّ صَحِبْتُ کردم من عبد اللہ پسر عمر را رضی اللہ عنہما از مکہ شریفہ تا مدینہ
مقدسہ فَلَمْ اَسْمَعْہُ یُحَدِّثُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ پس نشنیدم
من او را در تمام راہ کہ نقل کند حدیث را از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اِلَّا حَدِیْثًا
واحدًا مگر یک حدیث و درین کلام اشارت ہست بسوی آنکہ بعضی اشخاص از صحابہ
کرام جان خود را از بیان حدیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نگاہ میکرد از ترس
زیادت و نقصان و بغیر از حاجت ہرگز بیان حدیث شریف نمیکردند و ابن عمر و والد
او در ہمین بعضی داخل ہست مع ذلک احادیث ابن عمر بسیار زیادہ از حد کثرت سوال
مردم از وی واقع شدہ و پس الحال در بیان آن یک حدیث شروع نمود و قال گفت
عبد اللہ بن عمر کُنَّا عِنْدَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ کہ بودیم ما یان نزد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فَاُتِیَ بِجُمَّارٍ پس آورده شد او را بشخم درخت خرما کہ خورده میشود
و آنی ابتدا بمیم و کسر تا و مشاۃ فوقانیہ ہست و جمار بجیم مضمومہ و میم مشدده بمعنی شحم
درخت خرما آمده فَقَالَ ابن فرمود رسول محمود اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرًا کہ بدرستی
از جنس درخت دانہ ہست مَثَلُہَا کَمَثَلِ الْمُسْلِمِ کہ حال عجیب آن درخت مانند
حال غریب مسلمان ہست در کثرت برکات از برای انتفاع مخلوقات پس بگویید
کہ آن کدام درخت است و مثل بفتح میم و ثا مثلثہ آمده فَاَرَدْتُّ اَنْ اَقُوْلَ ہے

النخلة حضرت عبد الله بن عمر میگوید پس قصد کردم سخن انگه بگویم در جواب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که آن درخت مسئول درخت خرماست فاذا انا اصغر القوم پس ناگاه من خورد تر از ان جماعه وکره بودم که در مجلس رسول علیه السلام وقت سوال حاضر بودند فسکت پس خاموش شدم من از جهة استیلاء حیاء اکابر بر من قال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از انکه فکر اصحاب کرام در درختهای بوادی رفت واز جواب باصواب عاجز شدند

باب الاغتباط فی العلم والحکمة

باب است در بیان رشک کردن کسی باکسی در علم وحکمت واغتباط از غبطه است وغبطه عبارت است از آرزو کردن کسی مثل آن نعمت را که خدای تعالی بر غیر آن کسی کرده بی آرزو کردن زوال آن نعمت از ان غیر وبهمین قید او از حسد ممتاز می شود زیرا که حسد عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت از محسود ووصال او به حاسد است وعلم وحکمت هر دو بیک معنی اند پس عطف حکمت بر علم از باب عطف تفسیری است وبعضی گفته اند که مراد از علم معنای عام است که هر دو را از ظن ویقین شامل است ومراد بحکمة العلم است که مختص بیقین باشد پس درین هنگام عطف مذکور از قبیل عطف خاص بر عام است وقال عمر وفرمود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه تفقهوا قبل ان تسودوا که فقیه شوید وفهم نمائید علم را پیش از انکه سردار کرده میشوید مردمان واین از جهة آن فرمود که اکثر سرداران از تعلم علوم شرعیه ننگ وعار میکنند وحیاء می نمایند که نزد عامهٔ مردمان در زمرهٔ جاهلان حساب کرده می شوند لهذا یکی پیر معین گفته ان عاجل الرياسة فانه علم کثیر ونمیدانند که سیادة بعلم ومعرفة حاصل میشود پس هر قدری که علم زائد شود بهمان قدر سیادة زائد می شود پس فاروق اعظم ازین کلام قصد کرده که تیز کند مردمان را بر تحصیل علم واز دیاد آن پیش از زمان سیادة تا انکه سیادة وقت حصولی خود معظم بسبب مقارنت علم کرود زیرا که جاهل بمنزله میت است وعالم بمنزله حی پس سیادة بی علم مثل جسد بلا روح است ودر بعضی روایات تفقهوا بدل تفقهوا آمده ومعنی هر دو یکی است وتسودوا بضم تاء مثناة فوقانیه وبفتح سین مهمله وتشدید دال مشدده ماخوذ از تسوید یعنی سیادت کردن است وامام مالک رحمه الله

ازهمین قول حضرت فاروق اخذ کرده وگفته من عیب القضاء ان القاضی اذا عزل لا یرجع الی مجلسه الذی کان یتعلم فیه وامام شافعی رحمة الله علیه گفته اذا تصدر الحدث فانه علم کثیر ومراد از سیادة در قول حضرت عمر رضی الله عنه اعم از تزویج است وتخصیص او به تزویج دور از صواب است زیرا که شاغل از علم گاه تزویج میباشد وگاه جز آن وشاغل منحصر در تزویج نیست ودر بعضی نسخهای صحیح بخاری بعد از قول مذکور این عبارت آمده وَقَالَ ابْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَبَعْدَ اَنْ تَسَوَّدُوا وَقَدْ تَعَلَّمَ اَصْحَابُ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ کِبَرِ سِنِّهِمْ وگفته ابو عبدالله امام محمد بخاری وفهم کنید علم را بعد از انکه سردار کرده شوید وسیادت و ریاست را مانع از تفقه ندانید وحال انکه بدرستی آموخته است اصحاب پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم علم دین را پس از کلان شدن سال آنها واین قول را مؤلف بعد از قول حضرت عمر رضی الله عنه ازان جهة آورده که احدی ازان قول نفهمد که سیادة منافی همراه علم است بلکه مراد ازان قول آنست که گاه گاه ریاست سبب ووسیله ازبرای منع علم میشود زیرا که رئیس حیاء میکند ازانکه درمجلس متعلمان بنشیند چنانچه قول امام مالک صریحا گذشته است واحتمال دارد که لفظ تسودوا در کلام بخاری بفتح تاء مثناة فوقانیه برصیغه ماضی باشد پس معنی آن باشد طلب کنید علم را بعد از سیاه کردن هیئت خود را ودور کردن سفیدی موی را به سیاهی او والله اعلم حَدَّثَنَا الْحُمَیْدِیُّ یعنی منسوب بسوی حُمید برصیغه مصغر که او ابوبکر عبدالله پسر زبیر پسر عیسی مکی قرشی صاحب شافعی است ودر اول اسناد این کتاب مبارک گذشته قَالَ اَنَا سُفْیَانُ یعنی پسر عیینه که چند بار گذشت قَالَ اَنَا اِسْمٰعِیْلُ ابْنُ اَبِیْ خَالِدٍ بخاء معجمه که نام او برمن یا سعد یا کثیر بثاء مثلثه است واو بجای یاء موحده مفتوحه وجیم مفتوحه احمسی بحاء مهمله وبسین مهمله است واو کوفی تابعی است که مسمی باسم میزان بود واو طحان بود واحوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عَلٰی غَیْرِ مَا حَدَّثَنَا بِهِ الزُّهْرِیُّ یعنی خبر داده است مایان را اسماعیل مذکور برغیر وجهی که حدیث کرده است مایان را به آن وجه امام زهری یعنی زهری حدیث کرده است سفیان را باین حدیث

بلفظی که آن لفظ مغائر است بآن لفظی که حدیث کرده است آن سفیان را با آن
لفظ اسماعیل مذکور و احتمال دارد که مغائرت در اسناد باشد یا در غیر آن و فائدهٔ این عبارت
تقویت حدیث و ترجیح اوست به تعدد طرق او و حدثنا بفتح تاء مثلثه است و الزهری مرفوع
است بنابر آنکه او فاعل از برای حدث است قال سمعت قیس بن ابی حازم قیس
بفتح قاف و سین مهمله ابو عبد الله پسر ابی حازم بحاء مهمله و زاء معجمه است و نام او عوف پسر
عبد الحارث صحابی بجلی احمسی کوفی است که احوال او در باب الدین النصیحة گذشته
قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد روا در هیچ چیزی
مگر در دو چیز یا نیست رخصت در حسد در هیچ چیزی مگر در دو چیز و مراد از حسد در
حدیث غبطه است یعنی نیست رشک کردن روا در هیچ چیز مگر در دو چیز لهذا
مؤلف در ترجمه او را تعبیر به اغتباط کرد و غبطه اگر در طاعت باشد پس محمود است چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و اگر در معصیت باشد پس مذموم
است و در همین مقام آمده ولا تتنافسوا و اگر در جائزات باشد پس مباح است پس در حدیث
گویا گفته است لا غبطة اعظم او افضل من الغبطة فی هذین الامرین خطابی گفته مراد از
حسد درین عبارت شدة حرص در رغبت بر سبیل کنایت است از جهة آنکه او سبب داعی
بسوی حسد است و مراد از حدیث مبارک ترغیب در تصدق مال و تعلیم علم و کمال است و
بعضی گفته اند که حسد درین حدیث مبارک مستعمل در معنی حقیقی است بعد ازین آن بعض دو
فرقه اند فرقه از انها گفته اند که این حدیث مبارک دلالت میکند بر اباحت نوعی از حسد و اخراج
آن نوع از حسد محظور پس گویا رسول علیه السلام فرمود که حسد اگرچه از جمله محظورات است
لکن حسد درین دو چیز از جملهٔ مباحات است از جهة آنکه این متضمن از برای مصلحت و منفعت
در دین متین است چنانچه کذب حرام است و در بعضی مقامات شرع رخصت در وی داده
از جهة تضمین او مر فائده را که آن فائده از آفته کذب فائق و زاید باشد لکن قول این فرقه
را بعضی از شارحان باطل کردند و فرقه از انها گفته اند که این کلام مثل قول ایزد
منعام است که فرموده لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس معنی آن شده که
حسد روا نیست مگر درین دو چیز لکن حسد درین دو چیز روا نیست پس حسد مطلقا روا نیست

قال سمعت قیس بن ابی حازم قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین

حاصل آنکه اگر حسد روا می بود هرآئینه روا می شد درین دو چیز و چون درین دو چیز روا نشد پس در سائر چیزها بطریق اولی روا نشد و این کلام از برای تاکید حرمت حسد صادر شد چنانچه شاعر گفته **شعر** ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم ✻ بهن فلول من قراع الکتائیب و در بعضی روایات فی اثنتین تا اینجا آمده و برین تقدیر معنی آنست که نیست حسد روا در هیچ خصلتی از خصائل مگر در دو خصلت **رَجُلٌ آتَاهُ اللّٰهُ** مالاً در مردی که داد او را خدای تعالی مال از مال حلال خواه آن مال اندک باشد خواه بسیار **فَسُلِّطَ** پس مسلط کرده شد آن مرد **عَلٰی هَلَکَتِهٖ** بر هلاک کردن آن مال و خرج کردن او **فِی الْحَقِّ** در مصرف حق که شارع دران جا امر کرده و لفظ تسلیط دلالت میکند بر قهر نفس که آن در اصل جبلت مطبوع بر بخل شده و لفظ هلکته دلالت میکند برانکه آنمرد هیچ چیز را از مال باقی نگذارد بلکه تمام آن مال را در راه ایزد متعال صرف و انفاق مینماید و چون ازین هر دو لفظ وهم تبذیر ناشی شد که آن عبارت است از صرف مال در مصارف منهیه پس آنها را بکمل بلفظ فی الحق کردانید تا آن وهم مدفوع و مرفوع گردد و در بعضی روایات فسلطه آمده و هلکه بفتح لام و فتح کاف بمعنی اهلاک آمده **وَرَجُلٌ آتَاهُ اللّٰهُ الْحِکْمَةَ** و در مردی که داد خدا تعالی او را حکمت معهوده که آن علم قرآن است یا جنس حکمت که آن رسیدن حق است در علم و عمل و در لفظ حکمت مبالغه است زیرا که او عبارت از علم متقن و محکم است بر حقائق مسائل و دقائق دلائل **فَهُوَ یَقْضِیْ بِهَا** پس آن مرد قضا میکند و حکم مینماید باآن حکمت در میان مردم **وَیُعَلِّمُهَا** و تعلیم میکند آن حکمت را از برای مردم و درین کلام تیز مبالغه است از جهة آنکه قضا در میان جماعة اناس و تعلیم آنها از خلافت نبوت و رسالت است **بدانکه** لفظ حکمت اشارت است بسوی کمال علمی و آن مقتضی می شود بسوی کمال عملی و قول او و یعلمها اشارت است بسوی تکمیل متعدی و ایضا فضیلت یا داخلیه است یا خارجیه و اصل فضائل داخلیه علم است و اصل فضائل خارجیه مال است لهذا رسول علیه السلام تخصیص بران هر دو نمود و ایضا فضائل یا قاصر اند یا متعدی و شک نیست که متعدیه افضل از قاصره اند لهذا رسول علیه السلام حث تمام برین دو خصلت که متعدیه اند نمود و اینجا عبادات یا بدنی اند یا مالی و عمدهٔ عبادات

رجل اتاه الله مالا فسلطه علی هلکته فی الحق ورجل اتاه الله الحکمة فهو یقضی بها ویعلمها

بدنی تعلیم و تعلم علم دینی است از جهة آنکه او تعلق بدل دارد که آن اشرف اعضاء
از بدن انسان است والله تعالی اعلم **باب** مَا ذُكِرَ فِي ذِهَابِ مُوسَى
فِي الْبَحْرِ إِلَى الْخَضِرِ باب است در بیان آنچیزی که یاد کرده شد در قصهٔ رفتن حضرت
موسی علیه السلام در دریا بسوی حضرت خضر و موسی علیه السلام معروف از اولی العزم
است و او را موسی از انجهة نام کرده شده که مود ر زبان آنها آب را گویند و شا
بشین معجمه شجره و درخت را گویند پس او را موسی ازان گویند که او گرفته شده بود
از آب و درخت چنانچه از قصه ایشان معلوم است و تقلیب شین معجمه بسین
مهمله از تصرفات است که اهل عرب نزد استعمال لغة غیر عربیه بمجاورات خود
تغییر و تبدیل مینمایند و او پسر عمران پسر یصهر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب
پسر اسحاق پسر ابراهیم علیهم السلام است و فضائل و شمائل او و احوالات او در قرآن
مجید وغیره شائع و ذائع است و خضر بفتح خا معجمه و کسر ضاد معجمه است و اسکان ضاد معجمه
بهمراه کسر خا معجمه و فتح آن نیز جائز است و این لقب او ست و سبب تلقیب او باین لقب
آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که او را خضر ازان جهة نامیده شد که او نشست
بر زمین خشک پس ناگاه آن زمین سبز شد و بعضی گفته اند که وجه تسمیه او بخضر آنست
که او چون نماز بالای زمین برای پروردگار بی نیاز ادا میکرد در یک قطعهٔ زمین پس بحکم رب
العالمین آن قطعه و گرداگرد او سبز میگردید و کنیت او ابو العباس و نام او بلیا با موحده
تحتانیه مفتوحه و لام ساکنه و یا مثناة تحتانیه پسر ملکان بفتح میم و سکون لام و بکاف
است و علماء و فضلاء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که او نبی مرسل است و بعضی
گفته اند که او نبی غیر مرسل است و بعضی گفته اند که او ولی است و بعضی گفته اند که او فرد
از نوع ملک بفتح لام است و استدلال کرده است آنکسی که به نبوت او قائل است بقول
حق سبحانه جل شانه که بر سبیل حکایت از خطر فرمود و ما فعلته عن امری و بآنکه او در علم
فائق و زائد از حضرت موسی کلیم الله بود چنانچه نص قرآن دلالت واضح بران میکند
و جائز نیست که ولی عالم از نبی باشد و جواب ازین هر دو وجه آنست که جائز است
آنکه در زمان وقوع واقعهٔ حضرت موسی و خضر پیغامبر دیگر موجود باشد و حق تعالی بسوی
آن پیغمبر وحی کرده باشد که امر نماید خضر را بافعالی که در کلام الله در قصهٔ حضرت موسی و خضر

عبرانی

باب ما ذکر فی ذهاب موسی فی البحر الی الخضر

مذکور شد و علم یک نبی جائز است که از علم نبی دیگر زائد باشد و ثعلبی سئول ذکر کرده که آیا حضرت خضر در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام بود یا بعد از و بمدت قلیل یا طویل بود و گفته است که او نبی صاحب عمر طویل بر جمیع اقران محجوب از چشمان است و بعضی گفته اند که او زنده است نمیرد تا وقتی که قرآن مرفوع شود و آن آخر زمان است و در آخر صحیح مسلم در احادیث دجّال آمده انه یقتل رجلا ثم یحیی و ابراهیم پسر سفیان گفته که گفته میشود که آن مرد حضرت خضر است و شیخ ابن صلاح گفته که جمهور علماء و صالحین بر آنند که او زنده است و نووی گفته که اکثر علماء بر انند که او زنده و موجود است و در میان یاران و صوفیه و اهل صلاح بر همین سخن متفق اند و حکایات آنها در رؤیت او و جمع شدن با او و گفتن از و سؤال و جواب او و در مواضع شریفه بسیار اند که در عدّ و حصر نمیگنجند و در کشاف آورده که حضرت خضر در ایام فریدون پیش از حضرت موسی علیه السلام بود و او بر فوج سابق از ذوالقرنین اکبر بود و تا ایام حضرت موسی علیه السلام باقی و زنده بود و ایضاً گفته که مراد از رحمت در قول حق سبحانه و تعالی شانه که فرموده و اتیناه رحمة من عندنا وحی است و اگر گفته شود که حاجت تعلیم دلالت میکند که موسی مذکور موسی بن عمران نبود بلکه شخصی دیگر بود چنانچه بعضی مفسرین گفته اند که آن موسی پسر میشا بود نه موسی پسر عمران زیرا که لازم است که نبی از اهل زمان خود اعلم و افهم باشد جواب آنکه هیچ نقصان نیست که یک نبی از نبی دیگر اخذ علم کند و قول الله تعالی و باب است در بیان فرمودن خدای که بلند از شریک و نقائص است که حضرت موسی علیه السلام مر حضرت خضر را بعد از ملاقات گفت هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا کیا پیروی کنم من ترا ای خضر بر آنکه تعلیم کنی تو مرا از آنچیزی که تعلیم کرده شده تو رشد را و در اکثر نسخها مما علمت رشدا نیامده بلکه بدل او لفظ الآیة نوشته شده حدثنا محمد بن عزیز الزهری عزیز بضم نین معجمه و براء مفتوحه مهمله مکرره پسر ولید پسر ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف است کنیت او ابو عبد الله قرشی زهری مدنی و در سرقند سکونت داشت و مشهور بغزیری بود قال انا یعقوب بن ابراهیم پسر سعد پسر عبد الرحمن پسر عوف کنیت او ابو یوسف قرشی زهری مدنی بود که در بغداد سکونت

داشت و در سال دو صد و هشت وفات یافت قَالَ أَنَا أَبِي گفت یعقوب که خبر داد مرا یان را
پدر من که او ابو اسحاق ابراهیم پسر سعد است که الحال مذکور شده عَنْ صَالِحٍ و چون صالح
باسم صالح از ثقات رواة بسیار بودند لهذا مؤلف گفت یَعْنِي ابْنَ كَيْسَانَ مراد میگیرد
ابراهیم راوی بصالح که از تور و ایت میکند صالح پسر کیسان را بفتح کاف و سکون یاء مثناة
تحتانیه پس ازان بسین مهمله واو تابعی مدنی که عمر او در وقت وفات یکصد و شصت
و چند سال بود و ابتداء کرده بود تعلیم علم را در وقتی که عمر او بنود سال رسیده بود و احوال
او در آخر حدیث هرقل گذشت عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که او ابو بکر محمد قرشی زهری مدنی است
حَدَّثَتْ حدیث کرد آن ابن شهاب زهری أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَهُ عَنِ ابْنِ
عَبَّاسٍ که بدرستی عُبَيْدَ اللَّهِ بر صیغه مصغر پسر عبد الله خبر داد او را از حضرت ابن عباس
رضی الله عنهما و این عُبَيْدَ اللَّهِ پسر عبد الله پسر عتبه بضم عین مهمله و بتاء مثناة فوقانیه
و بباء موحده تحتانیه پسر مسعود هذلی است و این عتبه برادر حضرت عبد الله بن
مسعود است و این عبید الله یکی از فقهاء سبعه است که بمدینه مقدسه بودند و
احوال او در اول قصه هرقل گذشته أَنَّهُ تَمَارَى که بدرستی جنگ و دعوی
کرد و تماری ماخوذ از مِرَاء براء مهمله بمعنی جنگ و بحث کردن است هُوَ آن
ابن عباس وَالْحُرَّ بْنَ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ و حر پسر قیس پسر حصن فزاری و حر بضم
حاء مهمله و تشدید راء مهمله و قیس بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و
حِصْن بکسر حاء مهمله و سکون صاد مهمله و نون است و فزاری بفتح فاء و زاء معجمه مخففه
پس ازان بالف بعد ازان براء مهمله است و حر مذکور صحابی است که او را مؤلف
نیز ذکر کرده است در قصهٔ او همراه حضرت عمر رضی الله عنه جای که گفته و کان الحر من النفر
الذین یدنیهم عمر رضی الله عنه یعنی بود حر از جمله آنکسانیکه نزدیک میکرد و بزرگی میداد
آنهارا حضرت عمر رضی الله عنه فِي صَاحِبِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ در رفیق حضرت موسی
علیه السلام یعنی آن صاحب که حضرت موسی علیه السلام بسوی او رفته بود و او را
گفته بود هل اتبعک علی ان تعلمن تا آخر آیه کریمه کدام شخص بود و نام او چه بود و مراد
درین مقام از صاحب فتی و خادم او که رفیق او وقت رفتن بود
نیست زیرا که او با تفاق یوشع پسر نون است قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

قال انا ابی یعنی
صالح یعنی ابن
کیسان من ان
ابراهیم بن سعد
ان عبید الله
ابن عبد الله
ابن عتبة بن
ابن عباس
ان الحر بن قیس
ابن حصن الفزاری
فی صاحب موسی
علیه السلام
قال ابن عباس

گفت سردار جماعهٔ اناس در تفسیر و حدیث ابن عباس رضی الله عنه هُوَ الخضرُ
که آن صاحب حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر است و مؤلف قول حر بن قیس را
ذکر نکرد که او گفته بود و لا وقفت علی ذلک فی شیء من طرق هذا الحدیث و این بحث
که در میان ابن عباس و حر پسر قیس واقع شده غیر آن بحث است که در میان سعید
پسر جُبیر بر صیغه مصغر و نوف بکالی در همین قصه واقع شده از جهة آنکه این بحث
در صاحب حضرت موسی علیه السلام واقع شده که آیا آن صاحب خضر است یا غیر او و آن
بحث در موسی واقع شده است که آیا آن موسی موسی پسر عمران است که کتاب توریة
بر وی خدای تعالی نازل کرده و بکلام خود او را برگزیده یا آن موسی پسر میشا بکسر میم
و سکون یاء مثناة تحتانیه و بشین معجمه است فَنَمَّرَ بِهِمَا اُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ پس گذشت
بآن هر دو ابی پسر کعب و اُبَی بضم همزه و فتح باء موحده تحتانیه و بیاء
مثناة تحتانیه مشدده پسر کعب پسر منذر انصاری خزرجی نجّاری بفتح نون و بکسیم مشدده
مردی بود قصیر و نحیف سفید سر و کوشت بود و در عقبه ثانیه و ما بعد آن از مشاهد
حاضر شده بود و او کاتب وحی در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود و او
یکی از جملهٔ شش نفر است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حافظ قرآن بودند
در رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود که بدرستی خدای تعالی امر کرد است مرا بآنکه بخوانم
من بر تو ای اُبی قرآن را و اُبی گفت که ای رسول جمیل رب جلیل نام مرا بزبان بی کیف
گرفت رسول علیه السلام گفت آری و در رین منقبت و فضیلت او را احدی از
مردمان شریک نیست و او یکی از جملهٔ فقهاء است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فتوی میدادند در احکام شرعیه و او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سید الانصار
نام کرده بود و حضرت عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین نام کذاشته بود و در روایت
کرده شد احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد و شصت و چهار
حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ آنها هفت حدیث آورده است و او در سال
هفده یا بیست یا سی بمدینه مقدسه وفات یافت فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ پس خواند
و طلبید آن اُبی را ابن عباس نزد خود و تقدیر کلام در اینمقام چنان است فقام الیه فسال
زیرا که حضرت ابن عباس معروف و مشهور بود در تاویب آنکسی که از و علم میگرفت

فدعاه ابن عباس

فقال پس گفت حضرت ابن عباس مر ابرای حضرت ابی ابن کعب تما ربیت انا وهذا جئنی
هذا که بدرستی من جنک و دعوی نمودم من و رفیق من که این حر پسر قیس است
فی صاحب موسی در صاحب حضرت موسی علیه السلام الذی سال موسی السبیل
الی لقیه آن صاحب که سوال کرده بود حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی راه را
بسوی ملاقات او و لقیه بضم لام و کسر قاف و یا ر شناة تحتانیه مشدده و بضمیر غائب
مجرورست هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا شنیدی تو رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم یذکر شانه که یاد میکند شان و حال آن صاحب را
قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابی که آری شنیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را که میگوید بینما در بین وقتی از اوقات موسی
فی ملاء من بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام در یک جماعتی از فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام بود و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است و معنای او
عبد الله است یعنی بنده خدا پس اسرا بمعنی عبد و ئیل بمعنی الله است اذ جاءه رجل
ناگاه آمد او را مردی که نام آن مرد معلوم نیست فقال پس گفت آن مرد هل تعلم احدا
اعلم منك که آیا میدانی تو هیچکس را که آن داناتر و فهمیده تر از تو باشد حاصل آنکه
هیچکس از تو در علم و فهم فائق و زائد است یا نه قال موسی پس گفت حضرت موسی علیه السلام
که نمیدانم من کسی را از خود عالم تر و فهمیده تر فاوحی الله الی موسی پس وحی کرد خدای
تعالی بسوی موسی علیه السلام بلی عبدنا خضر که آری بنده خاص ماکه خضر است
عالم تر و فائق تر از تو در فهم است و این کلام درین مقام بر سبیل حکایت از ایزد
منعام وارد شده و اگر نه اینچنین باشد پس لائق بسیاق کلام آن بود که عبدالله
میگفت و اضافت در وی از برای تعظیم و تکریم آن عبد است فسال موسی ربه
السبیل الیه پس سوال کرد حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود راه را بسوی آن
بنده تا از ان راه بآن خاص درگاه ملاقات نماید و بصحبت او مشرف گردد چنانچه
آمده که حضرت موسی علیه السلام گفت قاد للنی اللهم علیه فجعل الله له الحوت آیة
پس گردانیدند خدای تعالی از برای او ماهی را نشانی بر ملاقات آن بنده خاص درگاه
الهی و در قصه چنان آمده که حضرت موسی علیه السلام بباد گاه رب انام عرض نمود که

فقال
ما تما ربت انا
وصاحبی هذا فی
صاحب موسی
الذی سال
الی لقیه هل
سمعت رسول
الله صلی الله
علیه وسلم
یذکر شانه
قال نعم سمعت
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
یقول بینما موسی
فی ملاء من بنی
اسرائیل اذ جاءه
رجل فقال هل تعلم احدا
اعلم منك فقال موسی لا
فاوحی الله الی موسی بلی عبدنا
الی موسی خضر فسال موسی
ربه السبیل الیه
فجعل الله

ای پروردگار رحیم من آن بندهٔ کریم را که مطلب نام خطاب آمد که او را طلب کن
نزد سنگی دل پسندی باز بر سبیل تضرع و ابتهال سوال بدرگاه قادر ذوالجلال نمود
که ای پروردگار علیم مرا ملاقات با آن بندهٔ فهیم چگونه میسر گردد حق سبحانه جل شانه
فرمود که یک ماهی را در مکتل همراه خود گیر و هر جائی که آن ماهی گم کردی پس آن بندهٔ خاص
در همان جاست بعضی گفته اند که یکی از ماهیان نمک زده و خشک کرده همراه خود گرفت
و از برای خادم خود که آن یوشع پسر نون بود گفت که هر وقتی که تو گم کردی این ماهی را
پس مارا آگاه کن و حضرت موسی علیه السلام راه میرفت و انتظار در هر جا میکرد
که ماهی در کدام جا بحکم الهی مفقود میشود چون بجای مجمع البحرین رسید پس حضرت
موسی در انجا خوابید پس ناگاه در همان حال آن ماهی طپید و در دریا در آمد و غایب گردید
بعضی گفته اند که حضرت یوشع نان و ماهی را در یک مکتل برداشته بود پس آن هر دو
همان در شبی از شبهای نازل شدند نزدیک چشمهٔ آب که آن چشمه آب حیات
بود پس هر گاه آن ماهی را بحکم الهی بوی آن آب و سردی او رسید پس آن ماهی بحکم
الهی بسبب آن زنده شد و بعضی گفته اند که حضرت یوشع ازان چشمهٔ آب از برای غلبه
قربت و ثواب وضوء و طهارت ساخت پس از اعضای او ترشح آب بر آن ماهی
واقع شد پس آن ماهی بحکم الهی زنده شد و در آب دریا در افتاد وَقِيلَ لَهُ وگفته شد
از درگاه حق جل و علی شانه برای حضرت موسی علیه السلام اِذَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَارْجِعْ
که وقتی گم کردی ماهی را پس باز بگرد در همان جا فَاِنَّكَ سَتَلْقَاهُ پس بدرستی که تو
زود است که ملاقات کنی تو آن بندهٔ خاص را در همان جا و در لفظ اِرْجِعْ اشارت
است بسوی آنکه حضرت موسی علیه السلام از مکان گم شدن ماهی پیشتر خواهد گذشت
بعد ازان او را از آنجا بسوی این مکان پس خواهد آمد لهذا نگفت اذا فقدت الحوت
فانظر تجده هناک فَكَانَ يَتَّبِعُ پس بود حضرت موسی علیه السلام تفحص و استقرا و جست
و جو میکرد اَثَرَ الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ نشانی آن ماهی را در آن دریا که آن اثر عجیب و غریب
باشد فَقَالَ لِمُوسَى فَتَاهُ پس گفت از برای حضرت موسی علیه السلام جوان او و
خادم که آن یوشع بضم یا، مشناة تحتانیه و سکون واو و شین معجمه و بعین مهمله پسر
نون بر مثل نوح پسر افرایم پسر یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود و او را فتی

ازان جهة گفته شد که او خدمت حضرت موسی علیه السلام میکرد و او نائب مناب حضرت
موسی علیه السلام بعد از وفات او در نبوت و دعوت خلق بسوی حق شد یا از جهة آنکه او
اخذ علم از حضرت موسی علیه السلام میکرد و در بعضی کتب دیده شد که نام مادر یوشع
مریم دختر عمران بود پس بنا برین تقدیر او خواهر زادهٔ حضرت موسی علیه السلام است
و این قول یوشع انو برای حضرت موسی علیه السلام بعد ازان بود که هر دو صاحبان از جای
گم شدن ماهی در دریا پیشتر گذشته بودند چون مانده شدند حضرت موسی علیه السلام
غداء از فتی طلبید و گفت آتنا غداءنا آرایت خبرده و اعلام کن مرا آنچه رسید مرا اذ
اوینا و قتی که جا گرفتیم ما هر دو الی الصخرة نزد آن سنگ خاص و اشارت کرد باین
کلام بسوی آن سنگ که بعد از قطع چند فرسنگ حضرت موسی علیه السلام نزد آن خواب
وارام کرده بود و بعضی گفته اند که مراد آن سنگی است که نزد جوی زیت واقع شده فانی
نسیت الحوت پس بدرستی که من گم کردم ماهی را در همان جا یا فراموش کردم من
ذکر آن ماهی را از سبب عجائب که بقدرت الهی دران حال معاینه و مشاهده
کردم و ما انسانیه الا الشیطن ان اذکره و فراموش نگردانیده است
مرا آن ماهی یعنی یاد کردن او مگر شیطان زیرا که ان اذکره بدل از ضمیر غائب
است و این اعتذار از نسیان به اشتغال شیطان به وساوس ردیه و هواجس
وهمیه است و این حال اگرچه عجیب و غریب بود و نسیان در مثل این واقع نمیشود لکن
آن فتی چون مثل این واقعه از حضرت موسی علیه السلام بسیار دیده بود پس
اهتمام او باین عجیبه کمتر شد لهذا نسیان بروی طریان کرد و امید است که نسیان
از سبب استغراق آن جوان در استبصار انوار الهیه و انجذاب افکار
قلبیه بجناب مقدس پروردگار در مطالعهٔ صفات و آثار بود قال گفت
حضرت موسی علیه السلام از برای آن جوان صاحب احتشام ذلک ما کنا نبغ که آن
گم شدن ماهی بحکم الهی آنچیزیست که طلب میکردیم مایان از قطع منازل بیابان
از جهة آنکه آن علامت واضحه بود بر یافتن مقصود که غائب و مفقود بود که آن
ملاقات همراه آن بندهٔ خاص آله بود و این واقعه در جای جمع شدن دو دریا بود که
یکی از آنها دریای فارس و دیگر دریای روم بود فارتدا علی آثارهما قصصا

پس بازگشتند آن هر دو صاحبان از همان مکان که آن صالح جوان قول مذکور از
زبان گفت بر قدمهای خود در حالی که پیروی میکردند آن هر دو صاحبان قدمهای
خود را در آن میدان پیروی کردن یعنی آن هر دو متعجبان تمام رجوع بر همان اقدام خود
بسوی آن مقام که ماهی بحکم ایزد منعام در آن مقام گم شده بود نمودند فَوَجَدَا خَضِرًا
پس یافتند آن هر دو صاحبان حضرت خضر را در همان مکان و از این کلام نیز معلوم شد که آن
شخصی که حضرت موسی علیه السلام طلب راه بسوی آن از درگاه آله کرده بود حضرت خضر
بود چنانچه قول او بلی عبد نا خضر نیز دلالت واضحه بر آن میکند فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا
پس شد از حال آن هر دو از حضرت موسی و خضر علیهما السلام زیرا که حضرت موسی علیه السلام
آن خادم خود را که حضرت یوشع بود در وقتی که او را ملاقات همراه حضرت خضر میسر شد رخصت
کرد و خود تنها در صحبت حضرت خضر ماند الَّذِي قَصَّ اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ آنچیزی که قصه کرده است
و بیان نموده است او را خدای تعالی در کتاب خود یعنی در قرآن مجید که کلام ایزد حمید است
و آن قصه را ابن عباس در نیمقام بطریق استیعاب ذکر نکرد زیرا که مقصود باین قدر
حاصل شد از جهة آنکه معلوم شد که آن شخص که حضرت موسی علیه السلام سوال از درگاه ایزد
متعال کرده بود راه بسوی ملاقات او حضرت خضر است و باقی قصه را حواله بر قرآن
مجید کرد و انشاء الله تعالی در همین صحیح مبارک همین قصه خواهد آمد و در این حدیث مبارک
فوائد است اول آنکه مناظره و مباحثه کردن در علم جائز است لکن وقتی که بر سبیل تعصب
و تعنت نباشد بلکه از برای طلب حق و رشد باشد و دیگر آنکه نزد تحقق تنازع و تخاصم رجوع
بسوی اهل علم لازم است و دیگر آنکه بر هر عالم لازم است که حرص بر ازدیاد علم نماید و اکتفاء
بعلم حاصل خود ننماید چنانچه حضرت موسی علیه السلام اکتفاء بر علم خود نکرد بلکه از برای طلب
علم زائد تعجب حضرت خضر روان شد و دیگر آنکه تواضع لازم است اگرچه نفس او بدرجهٔ تزکیه
رسیده باشد زیرا که حق تعالی خطاب بر سبیل عتاب با و نمود وقتی که علم را رد بسوی ذات
او نمود بلکه خود را بعلم ستود بعد از آن خدای تعالی او را نشان داد بندهٔ از بندهای خود که علم
او فائق بود بر علم حضرت موسی علیه السلام بود و دیگر آنکه برد اشتن توشه در سفر لائق است
بر خلاف مذهب صوفیه و دیگر آنکه عمل کردن بخبر واحد لازم است بشرطیکه آن واحد صادق
و عادل باشد و دیگر آنکه سوار شدن در دریا از برای طلب علم بلکه از برای طلب کرامت علم بر است

حضرت آدم
فوجدا عبدا من عبادنا
فکان من شانهما
الذی قص الله
فی کتابه

نووی گفته که خدمت مفضول و متعلم از برای فاضل و معلم جائز است و متعلم را لائق است که در قضاء حاجت معلم سعی بلیغ نماید و این از باب کرفتن عوض بر تعلیم علم نیست بلکه از جمله آداب و مروت اصحاب و حسن معاشرت و کمال الفت و مودت است و دلیل بر این حمل آن جوان صالح است که زاد حضرت موسی علیه السلام برداشته بود و بعد

اعلم **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اللهم علمه الکتاب باب است در بیان قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از برای حضرت ابن عباس فرمود که ای بار خدایا بیاموز او را کتاب و قرآن در ترجمهٔ باب مؤلف ذکر لفظ حدیث نمود از جهت استدلال و تمسک نمودن باینکه جواز این قول مختص بابن عباس نیست و این حدیث را بر صورت تعلیق روایت کرد و اختلاف است در میان اهل حدیث که مثل این حدیث را که اسناد او در بعض اوقات متصل ذکر کرده شود مرسل می نامند یا نه حدثنا ابو معمر بفتح هر دو میم که در میان آنها عین مهمله ساکنه واقع شده و نام او عبد الله پسر عمرو پسر حجاج بصری مشهور بابی معمر متعدد بضم میم و فتح عین مهمله وی ثقه ثابت بود و متهم به قدر بود و در سال دو صد و بیست و چهار وفات یافت قال انا عبد الوارث پسر سعید پسر ذکوان بذال معجمه مفتوحه عنبری بنون و بباء موحده تحتانیه بصری معروف به تنوری است عبد الصمد پسر او گفت که من نشنیدم پدر خود را که در قدر کلام کرده باشد و مردم پسر او در ان باب در وقع گفتند و اقرار بروی نمودند و ببصره در سال یکصد و هشتاد و وفات یافت قال انا خالد پسر مهران بکسر میم خذاء بصری تابعی کثیر الحدیث است و منازل بضم میم و بنون و بزاء معجمه است و خذاء به تشدید ذال معجمه و بمد است گفته شده که هر کز او نعل ندوخته و نفروخته ولکن زنی از جماعه خذاء این در عقد نکاح خود آورده بود پس منسوب شد بسوی آنها ابن سعد گفته که او خذاء نبود لکن همراه خذاء این مجالست و مصاحبت میکرد لهذا منسوب بسوی آنها شد و او عامل بر اخذ عشر در بلده بصره شده بود و در خلافت ابو جعفر منصور در سال یکصد و چهل و یک وفات یافت

عن عکرمة یعنی عکرمه مفسر قرشی ابو عبد الله مولای عبد الله ابن عباس است محمد پسر سعد گفته که عکرمه علم بسیار و فهم بشمار داشت و او در علم بحر ذخار بود و لکن مردمان در حق وی بحث کرده اند یحیی پسر معین گفته که وقتی که دیدی کسی را که تکلم نماید

و من باب قول النبی صلی الله علیه وسلم اللهم علمه الکتاب حدثنا ابو معمر قال انا عبد الوارث و قال انا خالد عن عکرمة

طعن در حق عکرمه میکند پس متهم کن او را در اسلام امام بخاری گفته که نیست هیچکسی از اصحاب مایان مگر احتجاج میکند بقول عکرمه و ابو احمد پسر عدی گفته که منع نشدند مردم از روایت حدیث از عکرمه تا آنکه اصحاب صحاح در صحاح خود او را داخل کردند و گویند که از سعید پسر جبیر پرسیده شد که آیا کسی درین عصر در علم و فهم از تو فائق و زاید است گفت آری عکرمه از من در علم و فهم فائق و زائد است و در سال یکصد و چهار یا پنج یا شش یا هفت وفات یافت و هر گاه وفات یافت جمیع مردم گفتند الیوم مات افقه الناس عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ و رجال این اسناد اکثر با همه بصری اند از جهة آنکه عکرمه در اول حال در بصره بوده و همچنان ابن عباس سکونت در بصره کرده بود قَالَ گفت ابن عباس ضَمَّنِی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ضم کرد و پیوند نمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی جان خود و مؤلف در فضل ابن عباس الی صدره زیاده کرده و ابن عباس دران وقت غلام صاحب تمیز بود و بحد بلوغ نرسیده بود پس مستفاد شد که احتضان صبی قریب برسبیل شفقت و مرحمت جائز است وَقَالَ وفرمود رسول محمود در همان حال معهود اَللّٰهُمَّ عَلِّمْهُ الْکِتَابَ که ای بار خدایا بیاموزان این طفل جوان را معنای کتاب و قرآن و سبب این دعا از افضل جماعهٔ انبیاء آن بود که ابن عباس در خانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم در نوبت حضرت بی بی میمونه ام المومنین که خالهٔ او بود شب کرد تا نماز شب را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچشم خود مشاهده کند و بعد ازان بآن عمل نماید چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وقت مالوف و معهود خود بیدار شد اول در خلاء داخل شد چون ابن عباس دید که آن ذات مبارک در خلاء داخل شد پس بسرعت تمام آب وضو را پر کرده به نزدیک آن خلاء نهاد چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از خلاء بیرون شد و آن آب را دید پس فرمود که کدام کسی است که نهاده است این آب را پس حضرت بی بی میمونه گفت که این آب را ابن عباس نهاده است پس شفقت و مرحمت آن خیر الناس در بارهٔ حضرت ابن عباس بروجه اکمل بحرکت درآمد و در همان حال بدرگاه ایزد متعال بهین دعای مذکور خواست و گفت اللّٰهم علمه الکتاب و مراد از کتاب قرآن مجید است و مراد از تعلیم او اعم از حفظ الفاظ و فهم

قَالَ ضَمَّنِی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ اَللّٰهُمَّ عَلِّمْهُ الْکِتَابَ

معانی ظاهری و باطنی و استنباط احکام شرعیه از نصوص قطعیه و ظنیه است و در روایت
مسدد لفظ الحکمة به بدل الکتاب آمده و مراد از حکمت نیز قرآن است و احتمال
دارد که این واقعه دو بار بر سبیل تکرار واقع شده باشد پس مراد بکتاب قرآن و بحکمة
سنت باشد پس حاصل آن شد که بدعاء رسول کریم ابن عباس جامع علم
قرآن و علم سنت شد و در بعضی روایات شیخین آمده که رسول علیه السلام در دعاء
ما ثور فرمود اللهم فقهه فی الدین و در بعضی روایات غریبه آمده اللهم فقهه
فی الدین و علمه التاویل و این دعا خیر الناس در حق حضرت ابن عباس بدرگاه
رب الناس بی شک و بی شبهه مستجاب گردید چنانچه حال ابن عباس
در علم تفسیر و فقه دین شاهد صادق بر آنست زیرا که او بحر عمیق در علم و فهم و سرداد
مفسرین و سرتاج محدثان و ترجمان قرآن در میان اقران و در رتبهٔ علیا از فهم و
درجهٔ قصوی از علم بود ابن بطال گفته که ابن عباس بدعای سید المرسلین از
علماء راسخین در علم قرآن و سنت بود و در این حدیث مبارک تخصیص خلق است بتعلیم
قرآن و سنت و اشارت است بسوی آنکه علم کامل و فهم فاضل بدعاء مقرنان
ایزد منان حاصل آید هر چند که علم قاصر و فهم ناقص بسبب اکتساب نیز حاصل گردد
و اشارت است بسوی آنکه علم بخدمت معلمین و دعاء آنها صورت می بندد ولی آن
خدمت و دعا حصول علم و بقاء آن محال است و متعلم را لازم است که قبل از قول معلم عمل
بسوی خدمت نماید تا علم آن نافع گردد و رسول علیه السلام در دعاء خود می فرمود
اللهم انی اسالک علما نافعا و عملا متقبلا و رزقا طیبا بلکه از علم غیر نافع پناه بدرگاه الله
طلب کرد و گفت اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و آنجا همین جا است که گفته اند عمل
علم بی عمل حجت بر صاحب خود است نه حجت از برای او چنانچه گفته بیت علم اگر بردل زنی
یاری بود ✤ علم اگر بر تن زنی ماری بود ✤ پس اگر کسی خواهد که علم نافع از برای حاصل گردد
پس سعی بلیغ در مطالعه و خدمت استاذ و تعظیم و تکریم او نماید و دعاء گشایش علم از استاذ
خود گیرد و الله اعلم **باب** متی یصح سماع الصغیر باب است در بیان آنکه کدام
وقت درست میشود سماع طفل خورد حدیث را بوجهی که روایت آن حدیث جائز و صحیح باشد
و مراد مؤلف آنست که بلوغ در تحمل حدیث شرط نیست حدثنا اسمعیل

که او ابو عبد الله مشهور باین ابی اویس است و او خواهرزاده امام مالک است
و احوال او در باب تفاضل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ
عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ و احوال این
رُواة از جملهٔ ثقات چند بار در سابق گذشته و عُتبه بضم عین مهمله و اسکان تاء مثناة
فوقانیه و بفتح باء موحده تحتانیه است قَالَ گفت حضرت ابن عباس اَقْبَلْتُ پیش آمدم
من از برای ادا، صلوة که رئیس عبادات و راس سعادات است عَلَى حِمَارٍ بر خری
اِناثِ ماده و حمار بکسر حاء مهمله شامل از برای ذکر و مؤنث از نوع خر است و اتان
بفتح همزه و کسر آن شاذ است و تشدید تاء مثناة فوقانیه و بنون مختص مؤنث از این
نوع است وَاَنَا يَوْمَئِذٍ و من در همان روز قَدْ نَاهَزْتُ الْاِحْتِلَامَ تحقیق نزدیک
شده بودم بلوغ را و احتلام در اصل ماخوذ از حلم بضم حاء مهمله است و آن عبارت از خریست
که خواب کننده او را در خواب خودی بیند و مراد باو در این مقام حد بلوغ شرعی است
و ناهزت بزاء معجمه است و اختلاف کردند علماء و فضلاء در سن حضرت ابن عباس نزد
وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که ده سال بود و بعضی سیزده
سال و بعضی پانزده سال گفته اند وَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میخواند ببرد مان در وقت آمدن من
بِمِنًى در موضع منی نووی گفته در لفظ مناصرف و منع صرف هر دو جائز اند لهذا گاه بالف
نوشته می شود و گاه بیاء و بهتر صرف او و کتابت او بالف است و منا او را ازان
جهت گویند که آن موضعی است که ریخته می شود در و خونها از برای خدای تعالی و منی در اصل
لغة بمعنی ریختن است اِلَى غَيْرِ جِدَارٍ بسوی غیر دیوار یعنی پیش روی رسول مختار هرگز
چیزی از دیوار نبود و امام شافعی غیر جدار را بغیر ستره بر سبیل اطلاق تفسیر کرده یعنی
مراد از جدار مطلق حاجب و حائل است زیرا که در روایت بزار لفظ این حدیث چنان آمده
و النبی صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة لیس بشیء لیستره و ایضا قیاس کلام در این مقام دلالت
واضحه بران میکند زیرا که حضرت ابن عباس این حدیث مبارک را در مقام استدلال آورده است
بر انکه گذشتن شخصی پیش روی نماز کننده قطع نمیکند نماز او را و ایضا حدم انکار آن اهل
استبصار در مظنه انکار دلالت میکند بر بعد اشتدن امری که آن معروف و مالوف

قبل ازین زمان نبود و جواز مرور پیش روی مصلی همراه ستره مشهور بود پس اگر
درین صورت فرض کرده شود ستره دیگر غیر از دیوار البته این اخبار لغو و بی فائده
می شود فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ پس گذشتم من پیش روی بعضی از اهل صف
وَأَرْسَلْتُ الْأَتَانَ تَرْتَعُ و گذاشتم من خر ماده را که میگشت و میچرید و ترتع بدو
تا رشتاة فوقانیه که درمیان آنهارا جمله ساکنه فاصله آمد و بضم عین جمله است و
بعضی بکسر عین جمله بروزن تفتعل ماخوذ از رعی گفته اند یعنی اصل او ترتعی بوده است
و یا از اخیر حذف کرده شد از برای تخفیف لکن صحیح اول است و دلالت میکند بر
آنچه مؤلف در کتاب حج روایت کرده است و لفظ او چنان است که نزلت عنها
فرتعت وَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ و در آمدم من در صف یعنی در نماز اهل صف فَلَمْ يُنْكِرْ
ذَلِكَ عَلَيَّ پس انکار نکرد رسول مختار آن کار را بر من نه در نماز و نه بعد از فراغ از و
و در بعضی روایات لم ینکر بلفظ مجهول آمده یعنی انکار کرده نشد آن کار را بر من نه
رسول علیه السلام انکار کرد و نه غیر او از اصحاب کرام و درین کلام دلالت است
بر انکه مصلحة راجحه را مفسده خفیفه مقدم کرده شود زیرا که مرور پیش روی
مصلی مفسده خفیفه است و در آمدن در نماز مصلحة راجحه است و حضرت ابن عباس
استدلال بعدم انکار آن جماعة ابرار بر جواز آن کار کرد زیرا که موانع منتفی بودند در آن
وقت و دران مقام و اگر گفته شود که مانع از انکار اشتغال آن جماعة ابرار باداء نماز
فریضه بود جواب آنکه او نفی انکار ازان جماعة ابرار بسبیل اطلاق نموده و مخصوص
بحالت صلوة نکردانیده پس شامل شد مابعد نماز را نیز چنانچه شامل است حال تحقق
اورا و ایضا انکار باشارت در حال اداء آن عبادت ممکن بود و از همین کلام معلوم
شد که کمال اهلیت نزد تحمل حدیث شرط نیست چنانچه ترجمه باب همین است و جز این
نیست که کمال اهلیت نزد اداء آن حدیث شرط است و لاحق می شود درین باب
بصبی عبد و فاسق و کافر و حکایت ابن عباس از برای فعل رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم و تقریر او قائم کرده شد مقام حکایت قول او زیرا که درمیان هر سه امور
در شرائط اداء هیچ فرق نیست و اگر گفته شود که قید کردن مؤلف بصبا و صغر در ترجمه
باب مطابق حدیث ابن عباس نیست زیرا که ابن عباس قریب باحتلام بود و صبی

فمررت بين يدي بعض الصف وأرسلت الأتان ترتع ودخلت في الصف فلم ينكر ذلك علي

وسیر نبود جواب آنکه مراد از تغییر غیر بائع است وذکر صبی همراه او از باب توضیح
است والله اعلم حدثنا محمد بن یوسف آن ابو احمد بخاری بیکندی است قال
انا ابو مسهر بضم میم وسکون سین مهمله وکسر ها، وبراء مهمله نام او عبد الاعلی پسر
مسهر غسانی دمشقی گفته شده که دیده نشده هیچکسی در جای خود که قدر و مرتبه
او نزد اهل آن جا بلند و بزرگ باشد زیاده تر ازان که ابو مسهر در دمشق بود زیرا که
وقتی که او بسوی مسجد بیرون می آمد صف بصف مردم ایستاده میشدند و بردی
سلام می دادند و بوسه میکردند دستهای او را و باد شاه مامون در بارا محنت دوزا
بسوی بغداد برد بعد ازان در همان جا او را از برای قتل آوردند تا آنکه گوید که قرآن
مخلوق است پس او ازان قول ابا آورد چون دیدند و فهمیدند که او هرگز بخلق قرآن
قائل نمیشود پس او را در زندان انداختند پس در بغداد در سال دوصد و هژده
وفات یافت یحیی پسر معین گفته که از ابتداء آن وقتی که بیرون شدم من از دوا
انبار ما آن زمانی که باز رجوع کردم بسوی آن مقام ندیدم احدی را در علم کامل
و در فهم فاضل مانند ابی مسهر قال حدثنی محمد بن حرب بکار مهمله مفتوحه و
براء مهمله ساکنه و باء موحده تحتانیه او ابرش بود و ابرش آنرا گویند که در رنگ
او نکتهای خورد خورد مخالفه از برای سائر رنگ او باشد واو خولانی بفتح
خاء معجمه و بنون ساکنه حمصی بود وکنیت او ابو عبد الله واو والی قضاء دمشق شده بود
در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت قال حدثنی الزبیدی بضم زاء معجمه
و بفتح باء موحده تحتانیه و بسکون یاء مثناه تحتانیه و بدال مهمله کنیت او ابو الهذیل
و نام او محمد پسر ولید پسر عامر زبیدی شامی بود محمد پسر عوف گفته که او از
ثقات مسلمانان است و وقتی که بیارد تر احدیث زبیدی از زهری پس باو
تمسک کن و در شام در سال یکصد و چهل و هشت وفات یافت و زبیدی
منسوب بسوی زبید بر صیغه مصغر که نام او منبه پسر صعب بود عن الزهری
عن محمود بن الربیع بفتح راء مهمله و باء موحده مکسوره و سکون یاء مثناه تحتانیه
و بعین منقطه پسر سراقه بسین مهمله مضمومه و راء مهمله و بقاف خزرجی انصاری
بود و کنیت او ابو نعیم و بعضی گفته ابو محمد بود و داماد حضرت عبادة بضم عین

مهله پسر صامت است و در بیت المقدس سکونت اختیار کرده بود و در سال نود و نه
وفات یافت قال گفت محمود عقلت من النبی صلی الله علیه وسلم که یاد دارم
من از پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم وعقلت بفتح قاف آمده مجة اندا ختن
آب را از دهن مبارک مجها فی وجهی که انداخته بود در رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از دهن مبارک آن انداختن آب را از دهن در روی من و این کار را رسول محمود
همراه آن محمود معهود از جهة شفقت و ملاعبت کرد یا از جهة انکه در وجود او خیر و برکت
زیاده گردد چنانچه رسول علیه السلام همراه اولاد اصحاب کرام میکرد و آنا
ابن خمس سنین در حالی که من بچه پنج ساله بودم سقت دلوا من بئر آب دوچه یاد که
در سرای آنها بود و در بعضی روایات من بیر بدل دلو آمده و وجه جمع در میان
دو روایت آنست که آن آب بدلو از چاه گرفته شده بود بعد ازان او را پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم از دلو تناول و اخذ نمود و در روایت معمر آمده من دلو کانت
فی دارهم و لفظ مذکر و مونث استعمال مینمود و اگر گفته شود که این حدیث مبارک سه
برترجمه باب دلالت نمیکند جواب انکه استدلال کردند علماء محققین برای افاده یقین
برانکه انداختن آب دهن بروی و قتی که مصلحة و منفعت در وی باشد جایز است
و آن امر ظاهر است و مجرد آن از احکام شرعیه و اگر گفته شود که آیا حکم کرده میشود
که مانند این صبی صحابی است جواب آنکه آری زیرا که تعریف صحابی
بر و شی صادق است و آن تعریف اینست که مسلم رای النبی صلی الله
علیه وسلم فی الاسلام لهذا حسنین رضی الله عنهما در زمره صحابه باتفاق
علماء راسخین مندرج و منخرط اند و در ین حدیث مبارک فوائد است اول
انکه حاضر کردن صبیان در مجلس حدیث روا است و دیگر زیارت کردن امام
یاران خود را در سرای ایشان نیز روا است و دیگر آنکه ملاعبت امام صبیان آنها را
و ملاعبت او همراه آنها جایز است والله اعلم **باب**

الخروج فی طلب العلم باب است در بیان بیرون شدن در طلب
کردن علم و سفر کردن در او و دخل جابر بن عبد الله و کوچ کرده بود
نمود حضرت جابر پسر عبد الله خزرجی انصاری که صحابی مشهور است

واحوال او در باب بدر الوحی گذشته مسیبین شهر بسیر کردن یک ماه یا بیشتر
یکماه الی عبد الله بن انیس بسوی عبد الله پسر انیس بضم همزه بر صیغه مصغر از انس
پسر سعد جهنی بضم جیم و فتح هاء و آد حلیف جماعة انصار بود و او در عقبه همراه هفتاد نفر
اخیار از جماعة انصار بخدمت رسول مختار حاضر شده بود و در غزوه احد و مابعد او
از مشاهد همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و او را رسول مقبول تنها
سریه فرستاده بود و او هست که سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شب
قدر و روایت کرده شده هست احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم از او بمقدار
بیست و چهار حدیث که امام مسلم از جمله آنها یک حدیث در لیلة القدر آورد و امام
بخاری رحمة الله علیه هرگز از او روایت نکرده و در زمان خلافت حضرت معاویه
بملک شام در سال پنجاه و چهار وفات یافت فی حَدِیثٍ وَاحِدٍ در یک حدیث
یعنی از برای تعلم و استفاده یک حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابن بطال
گفته که آن حدیث ستر بر مسلم هست و غیر او گفته که حضرت جابر رحلت کرد از مدینه
مقدسه بسوی عبد الله پسر انیس پس یافت او را در ولایت شام که مقام انبیاء کرام
است پس شنید از او یک حدیث در باب مظالم و قصاص که در میان اهل جنت و نار
واقع شده از طریق عبد الله پسر محمد پسر عقیل ثابت شده که او شنید حضرت جابر را که میگفت
که رسید مرا از مردی حدیث بر سبیل اجمال که آنمرد آن حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم شنیده هست و آنمرد دور بود پس خریدم من یک شتر را بعد ازان بار خود را بران
شتر بستم پس سیر بردم بسوی آنمرد از برای استفاده آن یک حدیث بمقدار یکماه تا آنکه
رسیدم من بملک شام از مدینه مقدسه پس ناگاه آنمرد عبد الله پسر انیس بود پس گفتم
من انبرای بواب و دربان آن باب که بگوید از برای او که جابر بر دروازه ایستاده
گفت کدام جابر جابر پسر عبد الله پس گفتم من که آمدی جابر پسر عبد الله پس از خانه خود
بیرون آمده مرا بغل خود گرفت بعد ازان از حال من استفسار کرد پس گفتم که رسیده
بود مرا از تو که بدرستی تو از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم یک حدیث شنیده پس رسیدم
من ازانکه فوت شوم من پیش از شنیدن آن حدیث مبارک لهذا از مدینه مقدسه باین
بقعه متبرکه وارد شدم پس عبد الله پسر انیس گفت که شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را

کویکه

که میگوید یحشر الله العباد فینادیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب انا الملک
انا الدیان حدثنا ابو القاسم خالد بن خلی بفتح خاء معجمه وکسر لام و بیاء شناة تحتانیه
مشدده کلاعی بفتح کاف و بعین مهمله حمصی بود و در بعضی نسخها بعد از لفظ علی لفظ قاضی
حمص نیز آمده قال انا محمد بن حرب که الحال مذکور شده و او بلفظ خود ضد صلح
است قال الاوزاعی بفتح همزه و زا معجمه و عین مهمله نام او عبد الرحمن پسر عمرو پسر
یحمد بضم یاء شناة تحتانیه و سکون حاء مهمله و سین میم پسر عمرو دمشقی است و اهل شام
و مغرب قبل از انتقال بسوی مذهب امام مالک بر مذهب او بودند و او در دمشق
بیرون از دروازهٔ فرادیس سکونت میکرد بعضی گفته اند که او منسوب بسوی اوزاع
قبائل است یعنی قبائل متفرقه و او از قومی بود که آن از قبائل متنوعه جمع شده
بود و نام آن صاحب عقل و تمیز در ابتداء عبد العزیز بود لکن او بعد از علم و عرفان
خود را عبد الرحمن نام کرد و اصل او از سبایای سند بود و علماء و صلحاء بر امامت
او و بر علو مرتبت و کمال فضیلت او اتفاق و اجماع کردند و گفته اند که او در عمر خود
در هشتاد هزار مسئله از مسائل مشکله فتوی داد و از سفیان ثوری منقول است
که چون او را خبر آمدن اوزاعی رسید پس از برای استقبال او بیرون آمد تا آنکه
او را بمقام ذی طوی ملاقات کرد پس خلاصه کرد سفیان ثوری سر مهار آن شتر
را که اوزاعی بروی سوار بود از قطار شترها و او را بر کردن خود نهاد و چون جماعت
ناس میگذشت میگفت الطریق للشیخ یعنی بگذارید راه را از برای شیخ بزرگ یعنی دانا
و ابو اسحاق شیرازی گفته که اوزاعی فتوی از برای مردم داد و حال آنکه عمر او سیزده
سال بود و تولد او در بعلبک بود در سال هشتاد و هشت و در سال یکصد و پنجاه
و هفت وفات یافت در آخر خلافت ابی جعفر منصور و وارده شده که آن امام
همام روزی در حمام در آمد پس شیطان بر ان حمامی طریان نمود و از برای حاجت
خود رفت و در حمام را بروی بست چون رجوع کرد و آن در را خلاص نمود پس یافت
آن امام همام را که وفات یافته بود و بر دست خود تکیه کرده و بروی خود را بجهت قبله
متوجه نموده است پس بسیار گریه و حسرت کرد و گفت انا لله و انا الیه راجعون آنا
الزهری بضم زاء معجمه و ابن شهاب است و مؤلف از سلب کمال احتیاط و ضبط در

اورا بآن لفظ یاد کرده که شیخ او در وقت روایت اورا بآن لفظ یاد کرده است لهذا
گاه ابن شهاب میگوید وگاه زهری وگاه محمد بن مسلم وحال آنکه او یک شخص
است عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ
تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ كه بدرستی شان این است که جنگ
ومباحثه کرده آن ابن عباس وحر بن قیس پسر حصن که منسوب بسوی فزاره
است بضم فاء وفتح زاء معجمه والف وراء مهمله است ولفظ حر ضد عبد است فِي صَاحِبِ مُوسَى در رفیق
حضرت موسی علیه السلام که آن کدام شخص است آیا خضر است یا شخص دیگر است
ومراد از صاحب آن صاحب است که حضرت موسی از بارگاه آله طلب راه بری
ملاقات او کرده بود چنانچه عبارت آینده هر یکجا دلالت بآن میکند هَرَّ بِهِمَا اُبَيُّ
بْنُ كَعْبٍ پس گذشت بآن هر دو مذکورین حضرت اُبَی پسر کعب رضی الله عنه وابی
بضم همزه وتشدید یاء مشناة تحتانیه است فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ پس خواند او را طلبید او را
ابن عباس بسوی خود واز برای باس حرمت وتعظیم پیش او ایستاده شد
وسوال نمود منال پس گفت ابن عباس از برای اُبَی پسر کعب اِنِّي تَمَارَيْتُ
اَنَا وَصَاحِبِي هٰذَا که بدرستی من بهنگ ودعوی کردم من که این حر پسر قیس
است فِي صَاحِبِ مُوسَى در رفیق حضرت موسی علیه السلام الَّذِي سَأَلَ
السَّبِيلَ اِلَى لُقِيِّهِ آن رفیق که سوال کرده بود حضرت موسی علیه السلام راه
را از درگاه آله بسوی ملاقات او تا استفاده علم نماید از او وابن عباس نیافته
که آن شخص حضرت خضر است وحر پسر قیس میگفت که آن شخص دیگر است
ولقیه بضم لام وکسر قاف وتشدید یاء مشناة تحتانیه وبضمیر غائب مجرور است
هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذْكُرُ شَأْنَهُ آیا شنیدی
تو ای ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم راکه یاد میکند حال وقصه اورا قَالَ
اُبَيٌّ نَعَمْ گفت حضرت ابی که آری سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَذْكُرُ شَأْنَهُ که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راکه یاد میکند
حال وقصه او يَقُولُ میگوید واین بدل از یذکر است یا بیان او هست
اَيْضًا مُوسَى فِي مَلَإٍ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ در یک وقتی از اوقات حضرت

موسی علیه التسلیمات در جماعتی از فرزندان حضرت یعقوب بود اذ جاءه رجل ناگاه آمد او را مردی فقال پس گفت آمزد که ای موسی هل تعلم احدا اعلم منک آیا میدانی هیچکسی را در این عصر و زمان که در علم و عرفان زیاده تر از تو باشد قال موسی لا گفت حضرت موسی علیه السلام که نمیدانم من هیچکس را عالم تر از خود فاوحی الله تعالی الی موسی بلی عبدنا خضر پس وحی کرد خدای تعالی بسوی حضرت موسی علیه السلام که آری بنده خاص ما که آن خضر است عالم تر از تو است فسال موسی علیه السلام السبیل الی لقیه پس سوال کرد حضرت موسی علیه السلام از درگاه رب الانام راه را بسوی ملاقات آن بنده خاص که آن اعلم و افهم است تا از او استفاده علم غیر حاصل نماید فجعل الله له الحوت آیة پس گردانید خدا تعالی از برای حضرت موسی ماهی را علامت و نشانی و قیل له و گفته شد از جناب پروردگار سلام از برای حضرت موسی علیه السلام اذا فقدت الحوت فارجع که وقتی که گم کردی تو ماهی را پس بازگرد در همان جا فانک ستلقاه پس بدرستی که زود است ملاقات میکنی آن بنده خاص را که افهم و اعلم است در همان جا و کان موسی یتبع اثر الحوت فی البحر و بود حضرت موسی علیه السلام که پیروی میکرد و تفحص مینمود نشانی آن ماهی را در دریا که آن ماهی بحکم الهی در کدام جا از دریا غائب شود تا آن بنده خاص را در همان جا یابد چون حضرت موسی علیه السلام بمجمع بحرین رسید و در انجا خوابید و خادم او حضرت یوشع از چشمه آب حیات که در انجا قریب بود وضو ساخت و آب از اعضای وضوی او بر آن ماهی چکید پس آن ماهی بحکم الهی زنده شد و در آن دریا در آمد و غائب گردید خادم حضرت موسی علیه السلام گفت که الحال حضرت موسی را از خواب بیدار نمیکنم و در آرام او خلل نمی اندازم چون از خواب بیدار شد البته او را باین واقعه ماهی خبر خواهم داد چون حضرت موسی علیه السلام بیدار شد آن خادم جوان را نسیان طریان کرد و حضرت موسی را از آن حال خبر نداد پس هر دو بر طرز سابق بسیر راه متوجه شدند چون قدری از راه رفتند از غیاد و ماندگی بروجه کمال و تمام بر حضرت موسی علیه السلام عارض شد

وگفته اند که او قبل ازین در تمام راه مانده نشده بود چون بسیار مانده و گرسنه شد
از خادم غدا طلبید وگفت آتنا غدائنا پس در همان ساعت آن جوان صالح متنبه
شد واز حضرت موسی پرسید چنانچه گفت فَقَالَ فَتٰى مُوْسٰى لِمُوْسٰى پس گفت جوان
حضرت موسی که خادم او بود از برای حضرت موسی علیه السلام اَرَاَيْتَ اِذْ اَوَيْنَا اِلَى الصَّخْرَةِ
فَاِنِّيْ نَسِيْتُ الْحُوْتَ خبرده آنچه رسید مرا یا موسی وقتی که جا کرفتیم مایان بسوی
آن سنک معین که در میان ما و تو معهود است پس بدرستی من فراموش کردم
ماهی را دران مکان یعنی ماهی بحکم الهی در انجا غائب شده و من در قصد اخبار او
بودم لکن نسیان برمن طریان نمود و ترا خبر نکردم واز انجا تا باینجا روان شدیم وَمَا
اَنْسَانِيْهُ اِلَّا الشَّيْطٰنُ اَنْ اَذْكُرَهٗ و فراموش نکرد انیده است مرا یاد کردن
آن ماهی مکر شیطان که دور از رحمه رحمان است قَالَ مُوْسٰى ذٰلِكَ مَا كُنَّا
نَبْغِ فرمود موسی از برای آن فتی که آن کم شدن ماهی بحکم الهی انچیزیست که بودیم مایان
که می طلبیدیم اورا فَارْتَدَّا عَلٰٓى اٰثَارِهِمَا قَصَصًا پس بازگشتند آن هر دو صاحبان
بر قدمهای خود پی در پی فَوَجَدَا خَضِرًا پس یافتند آن هر دو صاحبان خضر را در
همان مکان که ماهی غائب و مفقود شده بود فَكَانَ مِنْ شَانِهِمَا مَا قَصَّ اللّٰهُ
تَعَالٰى فِيْ كِتَابِهٖ پس شد از قصه آن هر دو از حضرت موسی و خضر انچه بیان کرده است
خدای تعالی در کتاب خود یعنی قرآن و در همین کتاب مبارک نیز خواهد آمد انشاء الله تعالی
و تحقیقات این حدیث در سابق کذشته است **بَابُ** فَضْلِ مَنْ عَلِمَ وَعَلَّمَ
باب است در بیان فضل آنکسی که دانست او یعنی علم را خود حاصل کرد و تعلیم کرد او آنعلم را
بکسی دیکر حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ بعین مهمله و بعد همزه پسر کریب همدانی باسکان میم
و بدال مهمله کوفی مشهور بابی کریب بر صیغه مصغر کرب بباء موحده تحتانیه است و در سال
دوصد و چهل و هشت وفات یافت قَالَ اَنَا حَمَّادُ بْنُ اُسَامَةَ حماد بفتح حاء مهمله و
میم مشدده و بدال مهمله است و اسامه بضم همزه پسر زید کوفی قرشی است و کنیت او ابو
اسامه و او کثیر الحدیث و سمیع الروایت و صحیح الکتاب و ضابط حدیث بر وجه اکمل بود حماد
کفت که من بدو هشت که همین دو هشت است بعدد صد هزار حدیث نوشتم و او بکوفه
در سال دوصد و یک وفات یافت عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بريد بضم باء موحده تحتانیه

فقال فتى موسى
لموسى ارايت اذ
اوينا الى الصخرة فاني
نسيت الحوت وما
انسانيه الا الشيطان ان
اذكره قال موسى ذلك
ما كنا نبغ فارتدا على اثارهما
قصصا فوجدا خضرا
وكان من شانهما
ما قص الله تعالى في
كتابه باب
فضل من علم و
علم حدثنا محمد
بن العلاء قال
انا حماد عن اسامة
عن بريد بن
عبد الله

وفتح را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و بدال مهمله پسر عبد الله پسر ابی بردة پسر ابی موسی اشعری و او مکنی بابی بردة کوفی است که از وجاعهٔ ثقات روایت احادیث کردند عن ابی بُرْدَة بضم باء موحده تحتانیه و سکون راء مهمله و بدال مهمله و او عامر پسر ابی موسی که او عبد الله پسر قیس اشعری کوفی است عن ابی موسی که او ابو عبد الله پسر قیس اشعری است که در راه خدای تعالی از برای حفظ دین سه هجرت کرد اول از یمن بمکه شریفه و دویم از مکه شریفه بحبشه سیوم از حبشه بمدینه مقدسه و احوال این رواة در باب ای الاسلام افضل گذشته و درین اسناد لطف است و آن این است که بریة از جد خود روایت میکند و جد او از پدر خود روایت میکند و رجال این اسناد همه کوفی اند عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود مثل ما بعثنی الله به حال عجیبه و صفت غریبه آنچیزیکه که فرستاده است مرا خدای تعالی با آن چیز و مثل بفتح میم و فتح ثاء مثلثه و لام است من الهدی و العلم از رشد و هدایت و فهم و فراست و کلمهٔ من بیان است از برای کلمهٔ ما است و هدی عبارت از راه نمودن بخیر و فلاح است یا عبارت از دلالة موصله بسوی مقصود است و بر وفق اول وارد شده است قول حق سبحانه جل شانه فرموده و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی و بر وفق معنی ثانی وارد شده قول حق جل و علی شانه که فرموده انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و مراد از علم معرفة ادلهٔ شرعیه و چون هدی وسیله از برای علم بود لهذا رسول مکرم او را در ذکر مقدم نموده و جمع درمیان هدی و علم از جهت آن واقع شده که هدی نسبت بغیری باشد یعنی تکمیل غیر و علم نسبت بسوی نفس آن شخص می باشد یعنی کمال الشخص در ذات خود یا آنکه هدی دلالة است و علم مدلول آن دلالة است یا مراد از هدی و علم طریقه و عمل است لهذا وارد شده که من ازداد علما و لم یزدد هدی و قربا من الله لم یزدد من الله الا بعدا کمثل الغیث الکثیر مثل حال عجیبه باران بسیار است و لفظ غیث را از جهة اسماء باران ازان جهة یاد کرد که اعلام نماید بآنکه خلق مضطر و محتاج بسوی او باشد از جهة استیلاء یبوست بر جمیع قطعات زمین تا تنبیه حاصل آید بر آنکه بیان رسل رشد و علم را از برای امم وقت اضطرار و افتقار بعد از زمان فترت واقع میشود و چنانچه باران بسیار زده میکند زمین مرده و خشک شده را

عن ابی بردة
عن ابی موسی
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
مثل ما بعثنی الله به
من الهدی و العلم
کمثل الغیث الکثیر

پس همچنان رشد و علم که جاعه رسل از برای امم بیارایند زنده میکند دل
مرده را و بیرون میکند او را از ظلمات کفر و معاصی بسوی انوار ایمان و طاعات
اَصَابَ اَرْضًا که رسید آن باران بسیار زمینی را از زمینها و این جمله یا صفت از
برای نکرهٔ است بر تقدیری که الف و لام او زائده یا عهد ذهنی باشد یا حال از او است
فَكَانَتْ مِنْهَا پس بود از آن زمین و منها در اصل صفة از برای نقیة بود چون
مقدم شد حال از و گردید نَقِيَّةٌ قطعهٔ پاک و صاف و نقیه بنون و قاف است
و دیگر روایات خطا و غلط اند قَبِلَتِ الْمَاءَ که قبول کرد آن قطعهٔ پاک آب باران
را یعنی از جهت نرمی آن قطعه آب در اجزای وی در آمد و سرایت نمود و در بعضی روایات
قَبِلَتْ بیاء مثناة تحتانیه مشدده به بدل باء موحده تحتانیه مخففه بمعنی امسکت آمده
یعنی بند کرد و نگاه کرد آن قطعهٔ پاک آن آب را فَاَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ
الْكَثِيرَ پس رویانید آن قطعهٔ پاک گیاه و گیاه تر بسیار را و کلاء بهمزه بمعنی
نبات مطلق است خواه تر باشد خواه خشک اما عشب بضم عین مهمله و کلا بقصر
پس مخصص به تر اند چنانچه حشیش مخصص به خشک است و عطف عشب بر کلاء
درین کلام از باب عطف خاص بر عام است و باعث بر آن کثرت اهتمام
بشان آن خاص از افراد عام است وَكَانَتْ مِنْهَا اَجَادِبُ و بود بعضی
از آن قطعهٔ زمین قطعهای خشک و بی نبات و اجادب بجیم و دال مهمله است
و او جمع اجدب است و آن عبارت است از زمین سخت و درست که نگاه
میدارد آب در پشت را و از سبب سختی و درشتی آب بزودی در ته او نمی در آید
و فرو نمیرود و بسبب نبات بروی نمی روید و در رویت ابی ذر اجاذات بکسر همزه
و خاء معجمه و ذال معجمه و تاء مثناة فوقانیه در آخر آمده و آن جمع اجاذة است و آن
عبارت است از زمین که آب را نگهمیدارد و آن حجر گفته و بعضی اجاذب بجیم و
عباء معجمه و باء موحده تحتانیه صواب دانسته اند و معنای او نزدیک بمعنای اول
است و درین لفظ روایات دیگر نیز موجود اند لیکن نزد محققین آن همه مردود
اَمْسَكَتِ الْمَاءَ که بند کرد و نگاه داشت آن زمین یا آن اجادب آن آب
باران را فَنَفَعَ اللّٰهُ بِهَا پس نفع داد و سود مند کرد خدا تعالی بآن زمین یا

بآن اجاد ب النّاس آدمیان رافشربوا پس آشامیدند و نوشیدند آن آدمیان
آن آب را وسقوا و آب دادند تمام دواب خود را که بر روی زمین حرکت
میکنند وزرعوا و کشت کردند بآن آب زمین دیگر را که صالح و قابل از
برای زراعت بود و در صحیح مسلم ورعوا ماخوذ از رعی آمده یعنی
وچرانیدند حیوانات خود را و هر دو روایت صحیح اند ابن حجر گفته که
صواب روایت بخاری است زیرا که در روایت مسلم تشویش نشر
است از جهة آنکه شرب وسقی از برای قسم ثانی است ورعی از برای
قسم اول است واصاب منها طائفة اخری ورسید آن باران از ان
زمین گروهی و قطعهٔ دیگر را انما هی قیعان جز این نیست که آن قطعهٔ دیگر
زمین برابر و هموار است لا تمسك ماء ولا تنبت کلاء که نگاه نمی
دارد آن قطعه آبی را و نمیرویاند گیاهی و نباتی را و حاصل آنکه آن قطعهٔ
شور است و قیعان بکسر قاف جمع قاع است و قاع زمین هموار را گویند
فذلك مثل من فقه فی دین الله پس همین مذکور از اقسام زمین حال عجیبه
وصفة غریبه آنکسی است که فهم و ادراک کرد در دین خدا تعالی و فقه بضم قاف
وکسر آن آمده لکن اول بسیار مستحسن است زیرا که او دلالت میکند بر آنکه
فقه شرعی امر طبعی و خوی جبلی از برای او گردیده و نفعه ما بعثنی الله به و نفع داد
او را از ان چیزی که فرستاده است خدا تعالی مرا بآن چیز از هدایت و علم و درایت
وفهم فعلم پس خود دانست آنکس آن هدی و علم را و علم و آموخت غیر خود
را آن علم که از مشکوة نبوت و رسالت استفاده کرده بود و علم ثانی بتشدید
لام است و این قسم از نوع انسان مثل طائفهٔ اولی از اقسام زمین است
که آن قسم آب باران را قبول کرد و نبات و گیاه را رویانید از جهة آنکه قبول آب
اشارت بسوی حصول علم است و رویاندن گیاه اشارت بسوی تعلیم آن
علم است و مثل من لم یرفع بذلك راسا و حال آنکسی که بلند نکرد بآن چیزی
که خدا تعالی مرا بآن چیز فرستاده است سر را و از کمال عجب و تکبر و حمیه
و تجبر التفات بآن علم و هدایت در بدایت و نهایت نکرد

النّاس فشربوا
وسقوا ورعوا
واصاب منها
طائفة اخری انما
هی قیعان لا
تمسك ماء ولا
تنبت کلاء فذلك
مثل من فقه فی
دین الله ونفعه
ما بعثنی الله به
فعلم وعلم ومثل
من لم یرفع بذلك
راسا

وبعضی گفته اند که عدم رفع راس بعلم کنایت از عدم انتفاع بآن علم است و آن عدم
انتفاع از سبب عدم عمل کردن برحسب آن علم باشد یا از جهة اعراض کردن ازان علم
و میل کردن بسوی دنیا و فانیه و امور طاغیه باشد و لَوْ یَقْبَلُ هُدَی اللّٰهِ الَّذِیْ اُرْسِلْتُ
بِهٖ وقبول نکرد هدایت خدا تعالی را آن هدایتی که فرستاده شدم من بآن هدایت
در سول علیه السلام درین مقام ذکر عدم قبول علم نکرد از جهت آنکه عدم قبول هدی
مستلزم ازبرای عدم قبول علم است و این قسم از نوع انسان مانندان بقعه زمین
است که شوره است نه آب نگاه میکند و نه چیزی از نبات میروياند محقق نودی گفته
که معنی ازین مثل آنست که زمین منقسم به سه اقسام است و همچنان آدمیان نیز
متنوع بسه انواع اند پس قسم اول از زمین آنست که بباران خوب نفع پذیر شود
پس آب را جمع کرده بعد از انکه مرده بود و سیراب میکرد و بعد از انکه خشک شده بود و
میرویانید گیاه و نبات را پس مردمان و جمیع حیوانات از و نفع میگیرند و قسم اول
از نوع انسان عالم عامل و معلم فاضل است که او را هدی و علم از سید عالم صلی الله علیه
وسلم میرسد پس او را در حفظ و ضبط خود بروجه اکمل دارد تا انکه دل او با نوار آن علم
زنده کرده بعد ازان عمل بر وفق مقتضا بآن علم کند و آن علم را بغیر خود تبلیغ و تعلیم نماید
پس آن علم منتفع و نافع شده قسم دویم از زمین آنست که در ذات خود انتفاع
قبول میکند لیکن در او فائده زیاده نیست و آن نگاه کردن آب ازبرای انتفاع
اخیار است پس نفع میگیرد بآن آب مردمان و جمیع دواب که بر زمین جهنده اند
و همچنان قسم ثانی از نوع انسان آنست که علم و هدی را حفظ و ضبط میکند لیکن در ذهن
او ثاقب و فکر صائب ندارد و در استنباط احکام از کلام ایزد
علام و از حدیث رسول علیه السلام بر اجتهاد و استخراج احادیث در عمل متابعت نمیکند و بنا
حافظ آن علم ازبرای غیر خود از امور مهمه است پس علم دیگران را ازان اخذ نماید و
اجتهاد بحسب طاقت خود در وی بعمل نماید و بتعلیم و تبلیغ بدیگران مشغول باشد پس این قسم عالم
نافع غیر منتفع شده و او نیز از فایده تعالی و از ثوابه بهره بی نیست چنانچه رسول علیه
السلام فرموده نضر الله امرء سمع مقالتی فوعاها کما سمعها و قسم ثالث از زمین آنست که شوره باشد
نه خود انتفاع قبول میکند و نه نبات میروياند و نه آب ازبرای انتفاع غیر ازان و دواب

وما یقبل هدی الله الذی ارسلت به

نگاه میکند و همچنان قسم سیوم از نوع انسان آنست که بسماع علم انتفاع پذیری شنوند
و حفظ علوم از برای انتفاع غیر نیز نمیکنند پس این قسم غیر منتفع و غیر نافع شد پس قسم
اول اشارتست بعالمان و قسم ثانی اشارت بناقلان و قسم ثالث اشارت بآن
کسانیکه نه در زمره عالمان مندرج اند و نه در فرقه ناقلان منتظم و مخفی نباشد که دلالت لفظ
حدیث مبارک بر انقسام ناس بسه اقسام ظاهر و واضح نیست خطابی گفته که این حدیث مبارک
مثل هست که زده شده و بیان نموده شده از برای آن کسی که قبول کرد هدیت و درایت
را و خود آموخت بعد ازان او را به غیر تعلیم کرد پس او را بذات خود خدا تعالی بآن علم نفع
داد و غیر او را نیز نفع داد و از برای آن کسی که قبول نکرد هدیت و درایت را پس او انتفاع
قبول نکرد بعلم و انتفاع غیر از و نیز حاصل نشد پس ازین کلام بجمیع اهل افهام معلوم شد
که ناس بسه اقسام منقسم نیستند بلکه بسوی دو قسم منقسم اند و محقق طیبی گفته که اقرب
بسوی تحقیق و صواب قسمة ثانیه هست یعنی انقسام ناس بدو قسم از جهة آنکه قول او اصاب
منها طائفة معطوف بر قول اوست اصاب ارضا و لفظ کانت که ثانی هست معطوف بر لفظ
کانت هست که واقع در مقام اول هست پس ازین اولی منقسم شد بسوی نقیه و بسوی اجادب
و ازین ثانیه بر عکس اولی هست پس واوی که در کانت واقع شده ضم و تر بسوی و تر کرد
و واوی که در اصاب واقع شده ضم شفع بسوی شفع نمود چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه ان
المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المومنات واقع شده از جهة آنکه اول عطف طائفه اناث
بر جماعة ذکور کرد بعد ازان عطف کرد دو زوج ایمان را بر دو زوج اسلام پس همچنان در مقام
اول عطف کانت بر کانت کرد بعد ازان عطف کرد اصاب را بر اصاب پس حاصل آنست
که رسول علیه السلام درین کلام هر دو طرف را ذکر کرد یکی آنطرف که عالی در ابتداء و وصال باشد
و دیگر آنطرف که عالی در اعتوار و ضلال باشد پس تعبیر نمود از کسیکه قبول کرد هدی و علم را
بقول خود فقه فی دین الله و از کسیکه آن هر دو را قبول نکرد و اباء آورد بقول خود لم یرفع بذلک
راسا زیرا که مابعد آن هر دو که آن نفعه تا آخر خود در اول هست و لم یقبل هدی الله تا آخر خود در
ثانی هست عطف تفسیر یست از برای قول او فقه و قول او لم یرفع ﴿ این هذا جهة آنست
که فقیه آنکسی هست که علم حاصل کند و عمل بآن علم نماید بعد ازان غیر خود را تعلیم کند و واسطه
را که شد و ذکر نکرد و آن دو قسم اند یکی آنکه بعلم حاصل خود نفع گرفت و غیر او را از و نفع

حاصل نشد و دیگر آنکه نفع خود نگرفت ولیکن غیر خود را نفع داد مظهری در شرح مصابیح گفته که رسول علیه السلام در زمین سه اقسام ذکر نمود و در تقسیم ناس باعتبار قبول علم دو قسم بیان فرمود یکی آنکه فقیه باشد و نفع از و بغیر متعدی گردد و دوم آنکه از جهة کمال تکبر و تجبر التفات باو نکنند و این را بهمچنان از ان جهة کرد که قسم اول و ثانی از زمین مانند یک قسم است از جهة آنکه باو نفع گرفته میشود و قسم ثانی آنست که باو نفع گرفته نشود اصلا و بهمچنان ناس بر دو قسم اند یکی آنکه قبول میکند هدی و علم را و دوم آنکه قبول نمیکند و این کلام استدعا میکند که ناس در حدیث مبارک منقسم بدو قسم باشند یکی آنکه منتفع به باشد و دیگر غیر منتفع به آما در حقیقة کار پس ناس بر سه قسم اند پس بعضی از انها است که قبول میکند علم را بقدری که بآن خود عمل نماید پس بس و علم او بمرتبه افاده و تعدیت نمی رسد و بعضی از انها قبول میکنند و غیر را نیز تبلیغ و افاده میکنند و بعضی از انها از سر قبول نمیکنند و بعضی محققین گفته اند که لفظ حدیث مبارک احتمال دارد که ناس نیز منقسم بسه قسم شود بآنکه مقدر کرده شود کلمه من را قبل از لفظ نفعه یعنی من نفعه بقرینه عطف او بر من فقه چنانچه در قول شاعر که گفته شعر اَمِن یَهجُو رَسُولَ اللهِ منکم + ویمدحه وینصره سواء + زیرا که تقدیر او و من یمدحه و من ینصره است و درین هنگام فقیه بمعنی عالم لفظ مثلاً در مقابله اجاوب باشد و ثانی در مقابله نقیه باشد برسبیل لف و نشر غیر مرتب و من لم یرفع در مقابله قیعان باشد و اگر گفته شود که لفظ من را در قسم ثانی چرا حذف کرده شد جواب آنکه از جهة تنبیه کردن بر آنکه دو قسم اول اگرچه در واقع دو قسم اند لیکن در حکم یک قسم اند از جهة آنکه هر دو انتفاع فی الجمله دارند چنانچه نقیه و اجاوب را در حکم متحد گردانیده است لهذا در اجاوب عطف بلفظ اصاب نکرد و چون قسم ثالث مقابل از برای آن هر دو بود از جهة آنکه نفع بالکل مسلوب و منتفی در و بود لهذا کلمه من را در و ذکر نمود و گفت و من لم یرفع بذلک راسا چنانچه در قیعان عطف بلفظ اصاب نمود و این کمال تحقیق و تدقیق درین مقام عمیق است و ابن حجر گفته که طبقه علیا از علماء منحصر در فقهاء است و بقیه علماء از محدثین

وقراء وغیر آنها محسوب در طبقهٔ سفلی اند و آنها را اتباعان از برای طائفهٔ اولی گردانیده و صواب آنست که هر کسی که فائق بر اقران خود در فنی از علوم شرعیه باشد خواه از فروع فقهیه باشد خواه از غیر آن پس آنکس از ائمهٔ مجتهدین و از علماء راسخین و از زمرهٔ کاملین و مکملین است پس گویا ابن حجر ذاهل و غافل شده از قول امام همام حجة الاسلام غزالی رحمة الله علیه که گفته ضیعت قطعة من العمر العزیز فی تصنیف البسیط والوسیط والوجیز لکنه کما قال تعالی قد علم کل اناس مشربهم وکل حزب بالدیهم فرحون و درین حدیث مبارک لطافت است زیرا که رسول علیه السلام علی را که حاصل بوحی قطعی شود تشبیه داد بآب باران که نازل از آسمان میگردد از جهة آنکه هر دو سبب احیاء و زنده کی اند بآب باران زمین مرده زنده گردد و بعلم قرآن دل مرده زنده کرد و رسول علیه السلام ذات مبارک خود را بابر عام تشبیه داد چنانچه ابر وسیلهٔ وصول رحمت حق بر خلق است همچنان ذات مبارک او واسطهٔ در وصول فیض انوار و تجلیات برکاته مخلوقات است و اول تشبیه معقول بمحسوس است و ثانی تشبیه محسوس بمحسوس است و از همین است قول حق سبحانه جل شانه که فرموده والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا و این حدیث رسول مبارک مقتبس از قول ایزد تبارک است که فرموده انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا تا آخر و درین حدیث انواع از علم است اول ضرب امثال از برای اهل علم و کمال است و دیگر بیان فضل علم و تعلیم که اصل عظم و تکریم است و دیگر تیز کردن مردمان بر علم و تعلیم متعلمان است و دیگر آنکه اغراض ازان هر دو مذموم است و دیگر آنکه اشارت است بسوی آنکه استعداد علم و فیوضات مکتسب از برای مخلوقات نیست بلکه آن مواهب ربانیه و الطاف حقانیه اند و کمال آنها آنست که مستفاض از مشکوة نبوت و مستفاد از مرقات رسالت باشند پس آنکس که مستغل قرآن و حدیث سید مرسلان نباشد پس البته خیر و برکت ازان کس بالکل منتفی و مسلوب است و درین حدیث مبارک تحقیقات دیگر نیز بود لیکن از جهة ترس ملال خاطر طالبان ترک نمودیم والله اعلم

قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این کتاب مبارک است قَالَ اِسْحٰقُ عَنْ اَبِیْ اُسَامَةَ گفت اسحاق از ابی اسامه یعنی نقل کرد و روایت نمود اسحاق از ابی اسامه در حدیث مذکور وَکَانَ مِنْهَا طَائِفَةٌ قَبِلَتِ الْمَاءَ

این عبارت رانقه را پس این کلام مقولهٔ زبرای قال ست یعنی وبو دازان زین کرو بی
وقطعه که نوشید آب را و مقصود مولف ازین کلام انست که در روایت اسحاق
لفظ طائفه به بدل لفظ نقیه وارد شده و ایضا لفظ قیلت بفتح قاف وتشدید یا، مثناة
تحتانیه به بدل قبلت که بباء موحدهٔ تحتانیه بود واقع شده وبعضی ازشارحین درمیان
تفاوت دوروایت باول اکتفا کرده دیگران متعرض نشده وقیلت بیاء مثناه تحتانیه
ماخوذ از قیل ست وقیل در اصل عبارت از شرب نصف نهار ست لکن درینجا بر
سبیل مجاز مراد مطلق شرب قابلهٔ ست ومراد از اسحاق درین مقام اسحاق پسر راهویه
بهاء مفتوحه وواو مفتوحه وبیاء مثناة تحتانیه ساکنه ست وهاء مکسوره ست وبعضی او را
بهاء مضمومه وبسکون واو وبفتح یاء مثناة تحتانیه تصحیح کرده اند واو اسحاق پسر ابراهیم
پسر مخلد بفتح میم وسکون خاء معجمه بفتح لام ست وکنیت او ابو یعقوب حنظلی مروزی
ساکن نیشاپور ست عبد الله بن طاهر گفت که از و پرسیده شده که ترا ابن راهویه
از چه جهة میگویند پس او در جواب گفت ای امیر بدان که من در راه مکه شریفه متولد
شدم پس قوم مرو زه راهوی گفتند یعنی در راه تولد شده واو بفارسی راه ست وآو
یکی از ارکان مسلمین وعلم از اعلام دین وکامل در علم کتاب مبین وفاضل در فهم
حدیث سید المرسلین بود وبه نیشاپور در سال دوصد وسی وشست وفات یافت
واحتمال دارد که مراد باسحاق اسحاق پسر ابراهیم پسر نصر سعدی بخاری بجاء معجمه باشد
واو در سال دوصد وسی ودو وفات یافت یا مراد از اسحاق اسحاق پسر منصور پسر
بهرام کوسج مروزی باشد که در سال دوصد وپنجاه ویک وفات یافت وآین تردید
در اسحاق از نجهة واقع شده که امام بخاری درین کتاب مبارک از مر اسحاق نه کوراز
ابی اسامه روایت می کند زیرا که عشائی در کتاب خود گفته که وقتی که امام بخاری در کتاب خود
گوید حدثنا اسحاق حدثنا ابو اسامه بضم همزه واسحاق را معین نکند پس مراد او با سحاق یکی از سه
اسحاق نه کور ست وبعضی قال از نجهة گفت که او در رتبه کمتر از حدث واخبرست زیرا که او نزد
مذاکره استعمال کرده میشود نه نزد نقل وتحمل مع وفاق احتمال تعلیق نیز دارد زیرا که جائز
ست که امام بخاری ازابو اسامه بوسطه روایت کند و بعد سماع از اعلم قال ابو عبد الله قاع
یعلو الماء وا لصفصف المستوی من الارض واین عبارت در بعضی نسخها وارد

قال ابو عبد الله قاع
وصفصف یعلوهما الماء
والصفصف المستوی
من الارض

شده یعنی گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این کتاب است که قیعان در حدیث مذکور
ماخوذ از قاع است و قاع آن جزو زمین را گویند که بلند می شود او را آب و استقرار در وی نمی
یابد و صفصف آن جزو را گویند که برابر و هموار از زمین باشد و درین مقام اگرچه مقصود بیان
معنای قاع بود لکن بر سبیل استطراد ذکر معنی صصف نیز ضم نمود زیرا که مؤلف عادت خود را
بران جاری کرده که اعتناء و اهتمام مینماید بتفسیر آنچه واقع میشود در حدیث بالفاظیکه در قرآن
مجید واقع شده باشند **باب** رَفْعِ الْعِلْمِ وَظُهُورِ الْجَهْلِ باب است در بیان آن بلند
کردن علم از میان مردمان و ظاهر شدن جهل در میان مردمان و مقصود مؤلف ازین باب
تیز کردن مردم بر تعلم علم است زیرا که رفع علم از مردم متحقق نمیشود مگر بموت علماء و فوت
فضلاء چنانچه خواهد آمد و مادامیکه تعلم علم قائم و دائم باشد پس بر رفع علم حاصل نمی شود
و بیان کرد مؤلف که رفع علم ازین است از علامات ساعة است و قال ربیعة و گفت ربیعة
که مشهور بربیعة الرائی است و او ابو عثمان پسر فروخ بفاء و برا و مهملة مشدد مضموم
و بنخار معجمة قرشی مدنی تابعی فقیه و علیم بود و او کلام بسیار میکرد و میگفت الساکت بین الذئبة
و الاخرس یحیی پسر معین گفته که ندیدم کسی را که در عقل و علم فائق از ربیعه باشد و او مفتی
اهل مدینه مقدسه بود فتوی بود امام مالک رحمة الله علیه گفته که حلاوت نفقه رفت آن روزی
که ربیعه وفات یافت و او در دولت ابی العباس بمدینه مقدسه یا بانبار در سال یکصد و
سی و شش وفات یافت و مؤلف درین تعلیق صیغه جزم آورد تا مدلالت کند که این از
جمله تعلیقات صحیحه است نه مریضه لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يُضَيِّعَ نَفْسَهُ
یعنی لائق نیست برای هیچکسی که نزد او چیزی از علم باشد آنکه ضایع گرداند جان خود را
مراد آنست که هر کسی که در وی فهم و قابلیت علم متحقق باشد پس او را لائق نیست که جان
خود را مهمل گذارد و اشتغال بعلم ننماید تا آنکه او مؤدی بسوی رفع علم نگردد یا مراد او
تیز کردن عالم است بر تعلیم علم و پراکنده کردن او بر کسانیکه اهل و لائق او باشند تا آنکه
عالم قبل از تعلیم نمیرد پس رفع علم حاصل گردد یا مراد او آنست که عالم را لائق است که جان
خود را در میان مردمان مشهور و معروف گرداند تا مردمان علم او را از و استفاده
نمایند و علم او بعد از موت او باقی ماند و ضایع نگردد و بعضی گفته اند که مراد او آنست
که عالم را لائق است که تعظیم علم خود و توقیر او نماید پس جان خود را ذلیل و حقیر نزد هر غنی و

از برای طلب مال قلیل و کثیر نماید و بمعنی بسیار [illegible] مولف
معانی مقدمه انسب و لیق است حدثنا عمران [illegible] بن مهملة
پسر میسره بفتح میم و تشدید میمه کنیت او ابو الحسن بصری [illegible] و امد الوارث
پسر سعید پسر ذکوان نیمی بصریست و احوال او در [illegible] علیه و سلم
اللهم علمه الکتاب گذشته عن ابی النجاح بفتح [illegible] پس بیاد
مثناة تحتانیه مشدده و بجا مهمله نام او یزید بصری است ابو [illegible] کنیت
در بصره احدی دوست تر بسوی من آنکه ملاقات کم من [illegible]
از ابی النجاح بصری و احوال او در باب ما کان النبی صلی الله علیه و سلم یتواسم
گذشته عن انس در رجال این سند و همه بصری اند زیرا که حدیث انس بصری است
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
علامات و امارات قیامت و اشراط جمع شرط [illegible]
او بمعنی علامت و نشانی است و از جمع مکان [illegible]
زیرا که آنها علامت ممتازه از برای خود مقرر [illegible]
که آنها اعوان سلطان اند [illegible]
از جماعه مردمان نه تنها آن از سینه های حافظان [illegible]
عالمان و فاضلان بلکه مدت حاملان و فوت [illegible]
میشود جهل و بیشتر شدن ظلمه و بعد آن بیاد [illegible] یعنی نیستی
و بیشتر شدن بقدم با موحده بر شدن مثناة ماخوذ از [illegible] یعنی پراگنده کردن
آمده یعنی جهل پراگنده و منتشر در بین بشر میشود و در [illegible]
از نبات آمده یعنی میروید و نامی میگردد جهل [illegible]
و نوشیده میشود خمر و شراب را در میان مجالس [illegible]
بازارها و مسجد پاک و ننگ و عار ازان بدر نمیکند و گرفته نمیشود شرب خمر در
جمیع اعصار و ازمان بود و سر در عالم صلی الله علیه وسلم [illegible]
شرب آن حذر نمودند و بعضی گفته اند که شرب خمر تنها علامت قیامت نفرمودند

بلکه مجموع امور مذکوره درین حدیث مبارک علامت ازبرای قیامت مقرر فرمودند وتشرب
بضم تاء مثناة فوقانیه وفتح باء موحده آمده ویظهر الزنی وظاهر وبا هر وشائع ذائع میگردد
زنی درمیان عوام که کالانعام اند حدثنا مسدد قال انا یحیی بن سعید عن شعبة عن
قتادة عن انس مسدد بضم میم وفتح سین مهمله وبدو دال مهمله که اول انها مشدد ومفتوح است
ویحیی پسر سعید قطان تیمی است وشعبه بضم شین معجمه پسر حجاج که امیر مومنان در حدیث گفته میشود وقتاده
بفتح قاف اکه مفسر سدوسی است ورُوات این اسناد بهمین ترتیب در باب من الایمان ان یحب لاخیه
گذشته اند وهمه آنها بصری اند قال گفت حضرت انس لا احدثکم حدیثا که هرآینه
حدیث میکنم من البته شما را حدیثی لا یحدثکم احد بعدی که حدیث نمیکند شما را هیچکسی بآن حدیث
پس از من وحضرت انس این قول ازان جهة گفت که در آن هنگام احدی از صحابه کرام که سمع
حدیث وکلام از رسول علیه السلام کرده باشد در بلده بصره نمانده بود زیرا که حضرت انس آخر از صحابه کرام
در بصره وفات یافت پس خطاب درین کلام مستطاب ازبرای اهل بصره است واحتمال دارد که این
خطاب عام ازبرای جمیع انام باشد واین قول حضرت انس ازان جهة گفت که او این
حدیث مبارک در آخر عمر خود بمردم بیان نمود ودران وقت هیچکسی از
سامعان این حدیث مبارک زنده نمانده بود مگر ذات خود او یا این قول
را باخبار رسول علیه السلام معلوم کرده بود ابن بطال گفته که احتمال دارد
که حضرت انس این قول ازان جهة گفته باشد که آن صاحب فهم کامل وعلم
فاضل چون تغیر زمان ونقصان علم وعرفان دید پس در ظن او واقع شد که از
سبب فساد حال هیچکسی از ارباب کمال آن مردم را حدیث بیان
نخواهد کرد وتوجیه اول صواب است ولاحدثنکم بفتح لام است واو جواب قسم
محذوف ای واللہ لاحدثنکم بعد ازین قول مذکور حضرت انس آن حدیث را بیان کرد
وگفت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول که شنیدم من رسول
خدا صلے اللہ علیہ وسلم را که میگوید ان من اشراط الساعة ان یقل العلم و
یظهر الجهل که بدرستی بعضی از علامات قیامت آنست که کم واندک میشود علم
وبهدایت وظاهر وبسیار میشود جهل وضلالت ویقل بکسر قاف است
واگر گفته شود که قلت علم استدعاء میکند که چیزی از علم باقی میباشد

ویظهر الزنی وظاهر وبا هر
مسدد قال انا یحیی عن
شعبة عن قتادة
عن انس قال
لا احدثکم حدیثا
لا یحدثکم احد
بعدی سمعت
رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم
یقول ان من
اشراط الساعة
ان یقل العلم و
یظهر الجهل

وحدیث سابق دلالت بر رفع آن میکند و رفع آن وقتی متحقق می شود که هیچ چیزی ازو
باقی نماند پس جمع در میان دو حدیث مبارک چگونه حاصل آید جواب لفظ قلت کاه
استعمال کرده می شود و مراد ازو عدم میباشد یا آنکه آن بحسب اختلاف زمان
دو حدیث است پس در ابتداء علامات قیامت قلت علم پیدا می کردد و در آخر کار و انتهاء
علامات قیامت رفع علم و عدم او بالکل حاصل آید لهذا رسول مقبول علیه الصلوة والسلام در آن
حدیث دیگر ثبت الجهل فرمود و در پنج حدیث مبارک و یظهر الجهل و یکثر النساء و یقل
الرجال و بسیاری شوند زنان و کم می شوند مردان بعضی گفته اند که سبب او آنست
که فتنها و فسادها بسیار واقع میشوند پس قتل رجال بسیار می شود از جهة آنکه اهل قتال و
حرب و جدال صنف مردان است نه زنان و آبن عبد الملک گفته که این اشارت
است بسوی کثرت فتوح اسلام پس سبایا و بندیان از زنان کفار جا بلان بسیار
خواهند آورد پس یکمرتبه از صنف مسلمان سراری و موطوءات بسیار خواهد کرفت و ظاهر
آنست که این محض علامت است و از برای سبب دیکر نیست بلکه خدای تعالی چنان مقدر
کرده که در آخر زمان تولد زنان بسیار و تولد مردان کمتر باشد و کثرت زنان از علامات
قیامت مناسب است از برای تجهل و رفع علم و ظهور زنا از جهة آنکه زنان جامل شیطان
دناقصات عقل و دین اند حتی یکون لخمسین امرءة تا آنکه می شود از برای پنجاه
زن القیم الواحد یکمرد که قیام کند بتدبیر کارهای آنها و در لقیم اشارت است بقول
حق سبحانه جل شانه که فرموده الرجال قوامون علی النساء و احتمال آنکه مراد ازین عدد نه کور
حقیقت او باشد یا مجاز از کثرت و بسیار باشد و شاید سر درین آن باشد که اربعه کمال
نصاب زوجات است پس آن کمال بهراه زیادت یکعدد دروی اعتبار کرده شد
تا آنکه زاید بر کمال باشد پس مبالغه در کثرت از سبب آن حاصل آید یا آنکه اربعه عدد اصلیست
که ترکب و تالف عشره ازو ممکن است زیرا که دوی عدد واحد و اثنین و ثلاثه و اربعه
متحقق اند و چون اینها جمع کرده شوند ده حاصل میشود و دو اعشره مائت و از مائتین الوف
حاصل آید و علی هذا القیاس پس از بعد برین تقدیر حاصل از برای مراتب جمیع اعداد شد پس بر اصل
واحد دیکر زیاده کرده شد تا پنج شد بعد ازان هریک از ان پنج ده امثال خود حساب
کرده شد تا مائه کثرت و مبالغه در وی حاصل آید و بهمین تقریر مفسران تصریح

کرو ند در قول حق سبحانه و تعالی شانه که فرموده خمسین الف سنة و رسول علیه السلام فکر
این امور خمسه ازان جهة تخصیص نمود تا اشعار و اعلام حاصل آید باختلال ضروریات خمسه که
رعایت آنها در جمیع ملل و ادیان واجب است و بحفظ آنها اصلاح معاش و معاد و دفع
فتنه و فساد متحقق شود و آنها دین و عقل و نفس و نسب و مال است پس رفع علم مخل دین
است و شرب خمر مخل عقل و بال و قتل رجال بسبب فتنهای بسیار مخل نفس و ظهور زنا
مخل نسب و بال و اکثر احوال و اگر گفته شود که این امور مذکوره از چه سبب از علامات
قیامت شدند جواب آنکه خدای ذوالجلال خلق را مهمل نمیگذارد چنانچه فرموده ایحسب
الانسان ان یترک سدی و بعد ازین عصر و زمان بنوت و رسالت منقطع است پس
خراب عالم و تحقق قیامت معین شد و الله اعلم **باب** فَضْلِ الْعِلْمِ باب است
در بیان فضل علم و مراد از فضل درین مقام زیادتی است یعنی آنچه زیاده از علم باشد
و آن فضل که در اول کتاب العلم مذکور شده بمعنی فضیلت است پس و اهم تکرار مندفع شد
حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ بضم عین مهمله و فتح فا راست و احوال او در باب من یرد الله
به خیرا گذشته قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بثاء مثلثه پسر سعد امام کبیر مصریست عَنْ عُقَيْلٍ
بضم عین مهمله و فتح قاف و یاء ساکن و لام پسر خالد ایلی بفتح همزه و سکون مثناة تحتانیه
عَنِ ابْنِ شِهَابٍ یعنی زهری و احوال این همه در اوائل کتاب وحی گذشته عَنْ
حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ همزه بجاء مهمله و بزا معجمه پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب مکنی بابی
عماره بضم عین مهمله قرشی عدوی مدنی تابعی است که از دو جماعه ثقات روایت حدیث کرده
اند اَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ که بدرستی عبد الله پسر عمر
گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگوید بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ در یکوقتی از اوقات
من خواب کننده ام رَأَيْتُنِي بقدح آبین که آورده شدم من بکاسه شیر که دراین خیر
کثیرست وَأُتِيتُ بضم همزه است قَدَحِ لَبَنٍ پس نوشیدم من شیر را ازان کاسه حَتَّى إِنِّي
لَأَرَى الرِّيَّ تا آنکه بدرستی من هر آئینه می بینم سیری را وَالِي بکسر همزه است اگر کلمه
حتی ازبرای ابتدا باشد و بفتح لو ست اگر کلمه حتی جاره باشد فلام در لاری مفتوحه جواب
قسم محذوف است وَرِی بکسر را و فتح آن آمده و معنی هر دو یکیست و اگر گفته شود
که رِی از جمله مرئیات و مبصرات نیست پس معنی این کلام رسول علیه السلام چیست

باب فضل العلم
حدثنا سعيد بن عفير
عن الليث قال حدثني
عقيل عن ابن شهاب
عن حمزة بن عبد الله بن عمر
عن عبد الله بن عمر
قال سمعت النبي
صلى الله عليه
وسلم يقول
بينا انا نائم
رأيتني بقدح آبين
حتى اني
لأرى الري

جواب آنکه این کلام از قبیل استعاره است یعنی ری مثل جسم گردانیده شد پس بعضی
از خواص جسم مضاف کرده شد بسوی او که آن بودن او مرئی و منبسط است یا آنکه
رؤیت بمعنی علم است و اگر گفته شود که حق عبارت در ظاهر صیغهٔ ماضی بود که میگفت
حتی رأیت الری پس عدول از وی بصیغهٔ مستقبل از چه جهة است جواب آنکه از جهة
استحضار صورت رؤیت از برای سامعان تا اشارت حاصل آید بآنکه مرجع او
آن حالت است از جهة وقوع و حدوث یَخْرُجُ مِنْ اَظْفَارِیْ که بیرون می آید آن
شیر یا آن سیری از ناخنهای من و در بعضی روایات فی اظفاری آمده پس ظرف و اخن
یا منشاء خروج شد یا ظرف او و در تعبیر من اطرافی آمده و او بمعنای سابق است
ثُمَّ اُعْطِیْتُ فَضْلِیْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ پس بدادم من زیادتی و پس ماندهٔ خود عمر
پسر خطاب را و باقی او نوشید قَالُوْا فَمَا اَوَّلْتَهُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفتند اصحاب کرام
پس چه چیز تعبیر کردی آن خواب را که دیدی تو ای رسول خدا قَالَ الْعِلْمَ فرمود رسول
محمود که تاویل و تعبیر کردم علم را یا تاویل و تعبیر او علم است و تعبیر از لبن بعلم
ازان جهة واقع شد که هر دو در کثرت منافع مشترک اند و هر دو سبب از برای صلاح
پس لبن غذاء انسان و سبب صلاح ابدان است و علم غذاء ارواح و سبب
فلاح در دنیا و عقبی است چنانچه آمده من اراد الدنیا فلیتجر و من اراد الآخرة فلیتجر
و من اراد کلیهما فلیتعلم و درین حدیث مبارک دلیل است بر فضل و منقبت
و شرف منزلت حضرت عمر رضی الله عنه از جهة آنکه کمال نوع انسان بعلم و عرفان است
خصوصا علمی که حق و صائب از ذهن ثاقب باشد و علم حضرت عمر چون بقیهٔ علم
رسول مقبول بود پس بداهت و ضرورت از همین قسم است لهذا اکثر اوقات
رای او موافق وحی میشد و رسول علیه السلام فرمود ان الله ینطق علی لسان عمر
و دیگر آنکه تعبیر کردن خوابها جائز است و لازم است که در میان تعبیر از برای او
واقع شده بمناسبت و مشابهت رعایت کرده شود و اگر گفته شود که خوابهای
پیغامبران حق و وحی از بارگاه رحمان میباشند پس آیا این شرب لبن و آنچه تعلق باو
دارد در واقع متحقق شده بود یا بر سبیل تخییل فرمودند جواب آنکه در واقع متحقق شده
بود و هیچ بدی و خلل دروی نیست زیرا که او ممکن است و خدا تعالی بر هر موجود

ثُمَّ اُعْطِیْتُ فَضْلِیْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ
قَالُوْا فَمَا اَوَّلْتَهُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
قَالَ الْعِلْمَ

ممکن قادر است **باب** الْفُتْيَا وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى الدَّابَّةِ اَوْ غَيْرِهَا باب
است در بیان فتوی دادن در حالی که آن فتوی دهنده ایستاده بر دابه یا غیر آن دابه
باشد و مراد مؤلف آنست که عالم مفتی جواب از سوال طالب نماید اگرچه آن عالم
سوار باشد و او را معطل و مؤخر نکند و دابه در لغت هر آنچیزی است که بر زمین
میجنبد و می جهد و در عرف مطلق مرکوب را میگویند و بعضی او را خاص باسب و خر و بعضی
بخر کردند و مراد در ترجمه باب همین است و اگر گفته شود که در سیاق حدیث آینده
ذکر رکوب نیست پس آن حدیث چگونه مطابق و موافق از برای ترجمه باب شد
جواب آنکه مؤلف او را بر طریق دیگر حواله کرده که آن طریق دیگر را در حج ذکر
خواهد کرد زیرا که در انجا گفته فکان علی ناقته و فتیا بضم فاء و سکون تاء مثناة
فوقانیه و بعد از مثناة تحتانیه بمعنی فتوی بفتح فاء و واو است حَدَّثَنَا اِسْمٰعِيلُ
که مشهور به پسر ابی اویس اصبحی مدنی خواهرزاده امام مالک است که احوال او در
باب تفاضل اهل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكٌ که صاحب مذهب و معروف
است عَنِ ابْنِ شِهَابٍ یعنی زهری عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بصیغه تصغیر
او قرشی تیمی از مشاهیر تابعین و از افاضل عالمین و از جمله ثقات که بکثرت روایت
حدیث مشهور اند و در خلافت عمر پسر عبد العزیز که صاحب عدل و تمیز بود وفات
یافت عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ که قرشی سهمی زاهد عابد عالم عامل
صحابی پسر صحابی است ابو هریره گفت که نبود در اصحاب کرام احدی که زیاده
تر از من در روایت احادیث رسول علیه السلام باشد مگر عبد الله پسر عمرو
پسر عاص لیکن او حدیث مبارک را مینوشت و من نمی نوشتم روایت کرده شد
از و احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بقدر از هفتصد حدیث که از جمله
آنها امام بخاری رحمة الله علیه بیست و پنج حدیث آورده و قلت روایت حدیث از و از ان
جهة واقع شد که او در مصر سکونت اختیار کرد و در انجا وارد آن و طالبان کمتر بودند بخلاف
ابی هریره که سکونت و اقامت او در مدینه متعدده بود و در انجا وارد آن و سامعان در
هر عصر و زمان از هر ناحیه و مکان بسیار بودند لهذا احادیث مرویه از و بسیار شد و دیگر
احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

است فاومی بیدہ ان لاحرج پس اشارت کرد رسول کامل بدست مبارک خود
بانکہ نیست ہیچ حرج وگناہ برتو ای سائل یعنی رسول کامل از برای آن سائل حکم آن
واقعہ را باشارت دست مبارک بیان کرد وکلمۂ آن یا صلہ از برای قول او اومی
است یا آن تفسیریہ است زیراکہ در ایما معنی قول است ودر بعضی نسخہا ولاحرج
بواو وبدون ان آمدہ ودر بعضی فقال لاحرج آمدہ وبرین تقدیر قال بیان از برائے
اومی باشد واین کلام از باب اطلاق قول بر فعل باشد چنانچہ در حدیث لاحق واقع
شدہ کہ فسر مودہ فقال ہکذا بیدہ واحتمال دارد کہ حال باشد وتقدیر کلام چنان
باشد فاومی بیدہ قائلا لاحرج علیک پس درین ہنگام رسول علیہ السلام جمع کرد در
جواب آن سائل درمیان اشارت وعبارت لکن لایق بترجمۂ مولف اول
است قال گفت ہمان سائل یا سائل دیگر وانظہر ہمین احتمال اخیر است
زیراکہ در حدیث سابق گذشتہ خلقت قبل ان اذبح کہ سر تراشیدم من پیش ازانکہ
بکشم من وخون ازبرای قادیہ ہیچ نریزم پس آیا بسبب این ترک ترتیب شرعی برمن
چیزی لازم است فاومی بیدہ ولاحرج پس اشارت کرد رسول علیہ السلام بدست
مبارک یعنی ہیچ گناہ ووبال برتو نیست وتحقیق این حدیث مبارک گذشتہ
حدثنا المکی بن ابراہیم مکی بفتح میم وبکاف مشدد اسم است ونسبت نیست
واو از جملۂ کبار شیوخ امام بخاری است وکنیت او ابو السکن بفتح سین مہملہ وفتح
کاف وادلبسر ابراہیم پسر بشر بفتح باء موحدہ تحتانیہ وسکون شین معجمہ وبرای
مہملہ بلخی حنظلی تمیمی است واو در بغداد آمدہ بود پس در وقت رجوع کردن روایت
حدیث بمردم کرد واو گفت کہ من شصت حج کردم وشصت زن را نکاح کردم ودر
بیت اللہ دہ سال مجاورت نمودم وحدیث مبارک را از ہفدہ نفر تابعین نوشتم
وبہ بلخ در سال دوصد وچہارده وفات یافت قال الحنظلۃ بفتح حاء مہملہ وسکون
نون وفتح ظاء معجمہ ولام مفتوحہ پسر سفیان پسر عبد الرحمن قرشی کہ در باب دعاء کم
ایامکم گذشتہ عن سالم پسر عبد اللہ پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی کہ یکی از فقہاء
سبعہ مدینہ بود عن عبد اللہ پدر او وقتی کہ با آن پسر خود ملاقات
میکرد پس او را بکمال الفت ومحبت بوسہ میداد ومیگفت آیا تعجب میکنید

فاومی بیدہ ای قال لاحرج قال آن افعل ولاحرج قبل آن تفعل ولاحرج قال آن حلقت قبل آن تذبح ولاحرج قال آن ذبحت قبل آن ترمی ولاحرج ما سئل عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج قال سالیہ

از شیخی که بوسه میکند شیخ را و امام مالک گفته که در زمان سالم احدی از صالحان و عالمان نبود که در علم و فضل و در زهد و تقوی زیاده تر از و باشد و جامهٔ بقیمت دو درهم می پوشید و در باب الحیاء من الایمان گذشته قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت یقبض العلم گرفته میشود از زمین علم دین و آئین را بموت علماء و فوت فضلاء و یقبض بصیغهٔ مجهول است و یظهر الجهل و الفتن و ظاهر میشود جهل و نادانی و فتنها و فسادها که موجب خرابی و ویرانی است و در بعضی روایات و یظهر الفتن وارد شده و فتن بکسر فاء و فتح تاء شناة فوقانیه جمع فتنه است و یکثر الهرج و بسیار میشود فتنه و فساد در میان عباد از سبب کثرت تعصب و عناد و هرج بفتح ها و سکون راء مهمله و جیم آمده قیل یا رسول الله و ما الهرج گفته شد و پرسیده شد که ای فرستادهٔ خدای تعالی و چیست هرج فقال هکذا بیده پس اشارت کرد رسول علیه السلام همچنان بدست مبارک خود بعد ازان او را تفسیر کرد بقول خود فحرفها پس گردانید رسول مقبول دست مبارک خود را چنانچه گردانیده میشود شمشیر را در حالة زدن کانه یرید القتل گویا آن رسول علیه السلام قصد میکند بآن اشارت و تحریف کشتن را یعنی مراد از هرج قتل است یا بر سبیل حقیقت زیرا که هرج بزبان حبشه قتل را گویند چنانچه مؤلف در کتاب الفتن تصریح کرده یا بر سبیل مجاز زیرا که هرج در اصل وضع بمعنی فتنه است و قتل لازم از برای فتنه است و این زیادت و تفسیر از راوی واقع شده حدثنا موسی بن اسمعیل قال انا وهیب بصیغهٔ مصغر قال انا هشام بکسر ها و تخفیف شین معجمه پسر عروه پسر زبیر پسر عوام قرشی اسدی مدنی کنیت او ابو المنذر بود و در بغداد وفات یافت و در مقبرهٔ خیزران دفن شد و احوال او در اول کتاب الوحی گذشته عن فاطمة دختر منذر پسر زبیر پسر عوام که زوجهٔ هشام مذکور بود و آن زوجه از شوهر خود سیزده سال بزرگ بود عن اسماء از اسماء که جدهٔ آن فاطمه از جهة پدر بود و اسماء بفتح همزه و مد دختر حضرت ابو بکر و خواهر حضرت عائشه است رضی الله عنهم و آن از حضرت عایشه ده سال در عمر بزرگ بود

وروایت کرده شد از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقدار پنجاه و شش
حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه شش ده حدیث آورده و او را ذات النطاقین
ازانجهة گویند که چون حضرت رسالت پناه از مکه شریفه بسوی مدینه عظیمه بیرون شده و هجرت
کرد و حضرت ابوبکر رفیق او شد پس او آن هر دو را سفره آورد و فراموش کرد که از برای
آن سفره سداد کرد پس نطاق خود را دو نصف کرد و نصف را سداد از برای سفره و نصف
را حصام از برای قربه کرد و بعضی گویند که نصف را نطاق از برای خود کردند و او در عصر
قدیم پرشد آله عظیم مشرف باسلام شده بود و او بعد از هفده نفر در دائره اسلام داخل
شد و حضرت زبیر او را در مکه شریفه نکاح کرده بود پس ازان بمدینه مقدسه او را
طلاق داد و سبب طلاق آن بود که پسر او عبدالله روزی بر در خانه ایستاده شد چون حضرت
زبیر در آمد تا درون خانه درآید پس عبدالله او را منع کرد و گفت ای پدر من ترا هرگز نمیگذارم تا
آنکه طلاق دهی مادر مرا حضرت زبیر از تطلیق ابا آورد و عبدالله پدر خود را محکم گرفت
تا مادر او را طلاق دهد چون پدر مضطر شد پس طلاق داد و سوال کرده شد عبدالله را
از سبب آن طلاق پس در جواب گفت که مانند مرا هرگز مادری نمی باشد که وطی کرده شود
و بعضی گفته اند که او را حضرت زبیر روزی زده بود پس او فریاد کرد پیش پسر خود پس آن
پسر از برای فریاد رسیدن مادر خود آمد چون حضرت زبیر آن پسر خود را دید گفت املک
طالق پس پدر خود را محکم گرفت و گفت مادر مرا خلاص کن و طلاق بائن ده پس پدر آبا
آورد و او پدر خود را در همان جا نگاه کرد و عاجز ساخت تا آنکه مادر او را در همان
مکان خلاص نمود بعد ازین او پیش پسر خود عبدالله ماند تا آن وقتی که عبدالله را حجاج
ظالم کشت و بر سر دار کرد و این واقعه در مکه شریفه در سال نود و سه از هجرت رسول
مصطفی صلی الله علیه وسلم واقع شد و بعد از وفات بچه خود او به روز وفات یافت
و بعضی گفته اند پست روز بعد از انکه بچه او از چوب فرود آورده شد و عمر او صد سال بود
و او و بچه او و پدر او و جد او از جمله اصحاب کرام بودند و او در تعبیر خوابها بسیار واقفه و ماهر
بود و این علم را از پدر خود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعلیم کرفته بود قالت کنت
فی المهد ناما رأیت عائشة وهی تصلی که آدم من عائشه را که خواهر من بود در حالی که
او نماز میخواند و دار میکرد مرا از ین نماز کسوف است قلت ماشأن الناس

پس گفتم من که ای عائشه چیست حال مردمان درین ساعت واوان که مضطرب و پریشان اند
فاشارت رأسها الی السماء پس اشارت کرد حضرت عائشه رضی الله عنها بسر خود بسوی آسمان
یعنی جواب من سائله حضرت عایشه باشارت سر کرد و مراد کرفت که آفتاب منکسف شده
لهذا مردمان در تضرع و ابتهال نزدایزد متعال ایستاده اند فاذا الناس قیام و پس ناکاه
مردمان ایستاده بودند و زاری و دعا پیش پروردکار لایزال میکردند که حق تعالی آفتاب
را باز نور دهد کویا حضرت بی بی اسماء از حجره حضرت عائشه دید بسوی مردمان که در مسجد
مبارک ایستاده بودند پس درین کلام اطلاق ناس بر بعضی ناس است فقالت سبحان
الله پس کفت حضرت عایشه که پاکی است مرخدا را از جمیع عیوب و نقائص و این کلمه
وقت تعجب کفته می شود قلت ما آیة لکم کفتم من و سوال نمودم از حضرت عایشه که
آیا این علامت و نشانی است از برای عذاب مردمان یعنی این علامت و مقدمه
است از برای عذاب مردمان چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده و ما نرسل بالآیات
الا تخویفا یا این علامت و امارت از برای قرب قیامت است یا این علامه است
بر آنکه آفتاب مخلوق است و مسخر از برای قدرت خدای تعالی نیست اورا هیچ غلبه
و سلطنت بر غیر خود از مخلوقات بلکه اورا قدرت بر دفع نقص از ذات خود نیست
و اکر کفته شود که ارباب هیئت در باب کسوف آفتاب چنان آورده اند که چون
ماهتاب درمیان زمین و آفتاب نقاب و حجاب واقع شود پس درین هنکام جز
از رنک ماهتاب دیده نمیشود و در ذات خود آن ماه بی نور و سیاه است و این
واقعه متحقق نمیشود مکر در آخر ماه و قتیکه هر دو نیر در یکی از عقده راس و ذنب باشند
واذ برای او درزمین باشد پس آیا این قول اهل هیئت نزد علمای سنت
و فطنت وجهی از وجوه صحت دارد جواب آنکه جمیع این مقدمات ممنوع و مدفوع
اند و بر تقدیر تسلیم اکر غرض آنها آن باشد که پروردکار در اکثر اطوار عادت خود بران
قرار داده که چون آفتاب و ماهتاب در وقت مخصوص بمکان مخصوص سد البته
بتاثیر حق جل و علی شانه بطریق مذکور کسوف آفتاب واقع می شود چنانچه در
سائر ممکنات مذهب اهل حق همین است پس هیچ باک درین قول نیست
و اکر غرض آنها آن باشد که وقوع این واقعه از روی عمل و جب است و از برای او

آیا شانست آیا آن
است کاذا الناس
قیام و مقالت سبحان
الله قلت الخ

نافع نفی افتاب
یا السنة اهل ایه کرهش
این عاجز کرد لایق
نمی باشد و این
است کی حق سبحانه
جل شانه در کلام خود فرموده
یا ایها الناس فرسل
بجون فرون الیون
یکلمون یا یها جمعوا
دون الیون یسلبهم الذباب
شیئا لا یستنقذوه منه
ضعف الطالب والمطلوب

باعتبار ذات خود در وی تاثیر حقیقی است پس این قول باطل است زیرا که جمیع حوادثات مستند بسوی ارادهٔ خدا تعالی در ابتدا است و مؤثر حقیقی جز ذات واجب الوجود نیست فَاَشَارَتْ بِرَاْسِهَا اَنْ نَعَمْ پس اشارت کرد حضرت عائشه بسر خود یعنی آری که این علامت است حضرت بی بی اسماء میگوید فَقُمْتُ پس ایستادم من در نماز حَتّٰی عَلَانِیَ الْغَشْیُ تا آنکه بلند شد مرا حالتی که نزدیک بود باغماء و بیهوشی اشد و علانی در اکثر روایات به عین مهمله و تخفیف لام آمده و غشی بفتح غین معجمه و سکون شین معجمه و تخفیف یاء مثناة تحتانیه و بفتح غین معجمه و کسر شین منقطه و تشدید یاء مثناة تحتانیه نیز آمده و آن عبارت از طرفی اغماء است و مراد در اینجا ازو حالتی است که قریب به اغماء است بر سبیل مجاز لهذا گفت فَجَعَلْتُ اَصُبُّ عَلٰی رَاْسِیَ الْمَاءَ یعنی در همان حال آب ریختن تا آن حالت از من زائل گردد و در بعضی روایات تَجَلَّانِیَ الْغَشْیُ آمده یعنی تجلانی بتاء مثناة فوقانیه و جیم و لام مشدده بمعنی غطانی آمده یعنی پوشید مرا و غشی را اهل طب چنان تعریف کرده اند که آن مرضی است که معطل قوی محرکه و قوی حساسه است از جهة ضعف قلب و توجه روح بمکی و تمامی بسوی او فَجَعَلْتُ اَصُبُّ عَلٰی رَاْسِیَ الْمَاءَ پس گردانیدم و شروع نمودم من که میریزم بر سر خود آب را تا آن حالة طاریه از من زائل گردد فَحَمِدَ اللّٰهَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس ثناء و نداء کرد خدای تعالیٰ بر فعل جمیل پیغامبر خدا صلے الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند وَاَثْنٰی عَلَیْهِ و ثنا کرد با صفات جلال و جمال بر خدای لایزال ثُمَّ قَالَ پس بسوی جوشتر گفت مَا مِنْ شَیْءٍ لَمْ اَکُنْ اُرِیْتُهٗ هیچ چیزی نیست که نبودم من که نشان داده شوم او را و اُرِیتُه بضم همزه دگر راء مهمله است اِلَّا رَاَیْتُهٗ فِیْ مَقَامِیْ مگر دیدم من آنچیز را در جای من که اینجا است یعنی جمیع اشیاء را در اینمقام دیدم که آن اشیاء را قبل ازین مقام هرگز ندیده بودم حَتَّی الْجَنَّةَ وَالنَّارَ تا آنکه دیدم من بهشت و دوزخ را و درین مقام علماء محققین گفته اند که جائز است که سرور کائنات جمیع موجودات را بچشم سر در آن مقام شهود تام دیده باشد و ایزد و نائب از جمیع اشیاء نقاب و حجاب دور کرده باشد چنانچه ذات اقدس جل و علی حجاب را از بیت المقدس مسجد اقصی مرتفع کرد تا آنکه رسول

اکرم اوصاف اورا ازبرای مردم اظهار وبیان نمود و در علم کلام ازائمهٔ اهل اسلام
مقرر شده که دیدن امری است که خدا تعالی اورا در بیننده پیدا میکند وچیزی ازمقابله
ومواجهه وخروج شعاع ازحدقهٔ ابصار ووصول آن بسوی مبصر ومرئی وجزآن شرط
درروی نیست بلکه انفکاک واین شروط نزد عقل جائز است واگر گفته شود که ازین
کلام معلوم شد که رسول علیه السلام جمیع اشیاء را در آن مقام دید و شک نیست
که بعضی اشیاء ازجملهٔ آن اشیاء ازان قسم اند که دیدن آنها صحیح نیست پس
مدلول حدیث مذکور چگونه صحیح شود جواب آنکه علماء اصول وفضلاء قحول چنان آورده
که هیچ عام نیست مگر مخصوص شده چنانچه گفته اند که این قاعده نیز مخصوص شده
است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الله بکل شئ علیم واگر مسلم کنیم
که تخصیص در عام کلی مطرد نیست پس در کثرت تخصیص وشیوع آن در عام
هیچ شک وشبهه نیست ودلیل مخصص گاه عقل وگاه حس وگاه کلام وگاه عرف
میباشد پس درین مقام این لفظ عام را عقل تخصیص کرد یا شیائی که دیدن
آن اشیاء صحیح باشد یا عرف اورا تخصیص کرد بآن اشیاء که دیدن آنها لایق
باشد ازانچه تعلق بامر دین وجزاو وجزآن دارد واگر گفته شود که آیا درین کلام
دلالت ازبرای اهل اسلام است برآنکه رسول علیه السلام دران مقام ایزد
منعام را دیده است جواب آنکه دلالتی درین کلام دلالت است برانکه رسول مختار ذات پاک
پروردگار را دران مقام دیده است بلکه دلالت است برانکه شئ اوراشامل است وعقل وعرف وجزآنها استدعا
اخراج آن ذات جل شانه میکند اگرچه علماء را درین مسئله اختلاف است ولفظ مقام درین
مقام احتمال مصدر وزمان ومکان دارد فَاَوْحٰی اِلَیَّ پس وحی کرده شد ازجانب ایزد علام
برمن درهمین مقام اَنَّکُمْ تُفْتَنُوْنَ فِیْ قُبُوْرِکُمْ که بدرستی شما ازمایش کرده میشوید درگورهای
خود مِثْلَ اَوْ قَرِیْبًا آزمودن مانند یا نزدیک فاطمه راویه گوید لَا اَدْرِیْ اَیَّ ذٰلِکَ
قَالَتْ اَسْمَاءُ که نمیدانم ومراشک است که کدام ازین دو لفظ مذکور گفته
است اسماء یعنی لفظ مثل گفته یا بلفظ قریب نطق کرده واین جمله معترضه است
که درمیان مضاف ومضاف الیه واقع شده ومقصود راوی ازین کلام بیان شک خود
است ومضاف الیه ازبرای لفظ مثل یا قریب قول اواست مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِیْحِ الدَّجَّالِ

یعنی مانند فتنهٔ مسیح دجال یا نزدیک از فتنه دجال مراد رسول علیه السلام باین کلام
آن است که فتنه قبور بسیار صعب و دشوار است تا بحدیکه او مساوی از برای
فتنه دجال لعین بر روی زمین است یا نزدیک باو و این از جهت آن فرمود که
در دنیا، خانه حق جل و علی شانه فتنهٔ مثل فتنه دجال نیافریده چنانچه در حدیث مبارک
آمده ما خلق الله فی الدنیا من آدم الی قیام الساعة فتنة اکبر و اعظم من فتنة الدجال و از
همین جهت رسول کریم بجناب آله عظیم استعاذه و پناه از و میخواست و میگفت
اللهم انی اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و سید مرسلین آن دجال لعین را مسیح از انجهة
گفت که او سیر در تمام روی زمین مینماید یا از جهة آنکه او ممسوح العین است یعنی یک
چشم او بالکل مطموس و محو است و آن لعین را دجال از این جهت گویند که دجال در لغة
عرب کذب و تمویه و خلط حق بباطل گویند و آن لعین کذاب و مموّه و مخلط حق
بباطل است و این خود امر بدیهی است و توصیف مسیح بدجال درین مقال رسول
باکمال از انجهت کرد که تا او ممتاز کرد از حضرت عیسی پسر مریم که او را نیز مسیح
میگویند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته
و قول او مثل او قریبا بترک تنوین در اول و اثبات او در ثانی آمده ابن مالک
در توجیه این عبارت گفته که اصل این کلام مثل فتنة الدجال او قریبا من فتنة
الدجال بود پس مضاف الیه را از نعت مثل حذف کردند و لفظ مثل را که مضاف بود
بر حال خود باقی گذاشتند و این حذف از جهة آن جایز شد که ما بعد او دلالت
بر او میکند چنانچه شاعر گفته مصراع بین ذراعی و جبهة الاسد زیرا که تقدیر او بین ذراعی
الاسد و جبهة الاسد است و در بعضی روایات بترک تنوین در ثانی نیز
آمده و توجیه او آن است که او نیز مضاف بسوی فتنه است و اظهار حرف
جر در میان مضاف و مضاف الیه نزد یک جماعه از نحاة روا است یقال ما علمت
بهذا الرجل گفته می شود از برای هر یکی از اهل مقابر که چیست علم و یقین تو باین مرد
که شهر مصطفی است صلی الله علیه وسلم و آین کلام بیان از برای قول او تفتنون واقع
شده لهذا حرف عطف را ترک نمود و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اول جمع ذکر
کرد و گفت تفتنون فی قبورکم و در ثانی مفرد آورد و گفت ما علمک پس وجه چیست

یقال ما علمت بهذا الرجل

جواب آنکه کلام اول از قبیل مقابله جمع بجمع است و آن مفید توزیع و انقسام احاد بر احاد است
پس گوید یا رسول علیه السلام از برای هر یک جداجدا گفت انک تفتن فی قبرک بعد
ازان ما علمک گفت یا آنکه سوال از عام مذکور هر شخص را بر سبیل انفراد و استقلال کرده
میشود و همچنان بر ین منوال هر یک ازان سوال جواب خاص ممتاز است بخلاف
فتنه که آن عام و شامل است و چون این قول مذکور حکایت از قول ملائکه است برای
مقبور است پس ازینجهت رسول علیه السلام لفظ لی نگفت و گوینده این کلام دو فرشته
اند که آنها را منکر و نکیر گویند و آن هر دو در کلام خود گفته اند ما علمک برسول الله صلی الله
علیه وسلم تا آنکه مقبور ازان دو فرشته مشهور بتلقین اکرام رسول علیه السلام
و تعظیم او از جمله انام ننماید و تقلید آن هر دو نکند فَاَمَّا الْمُؤْمِنُ اَوِ الْمُوْقِنُ پس اما بنده
اذعان کننده یا ایقان آرنده لَا اَدْرِیْ اِنَّهُمَا قَالَتْ اَسْمَاءُ فاطمه را دید میگوید که
نمیدانم من که کدام ازین دو لفظ مذکور گفته است اسماء یعنی لفظ مؤمن گفته یا لفظ موقن
آورده و این جمله معترضه است چنانچه در سابق الحال گذشته فَیَقُوْلُ پس میگوید
آن بنده مؤمن در جواب قول آن دو فرشته هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ جَآءَنَا
بِالْبَیِّنٰتِ وَالْهُدٰی که این مرد محمد فرستاده خدا تعالی است که آورده بود ما یان را
بمعجزات ظاهرات که دلالت میکرد بر ثبوت نبوت و صدق رسالت او و بهدایت
که آن عبارت از دلالت است بر راه که آن راه موصل باشد بسوی مطلوب
و مقصود یا دلالت است که آن دلالت موصل بمقصود باشد فَاَجَبْنَاهُ وَاتَّبَعْنَاهُ
پس قبول کردیم او را و پیروی نمودیم او را مراد از اجابت قبول نبوت و رسالت
است و اعتقاد حقیت و اعتراف کردن بآن هر دو است و مراد از اتباع پیروی
کردن او است بآنچه از جانب حق بسوی خلق آورده است حاصل آنکه مراد از اجابت
علم است و مراد از اتباع عمل وَهُوَ مُحَمَّدٌ ثَلٰثًا و میگوید که این مرد محمد است سه مرتبه
دو بار لفظ محمد میگوید پس بس و یکبار محمد میگوید با وصف او که رسول الله صلی الله
علیه وسلم است و اگر گفته شود که چون این مجموع مذکور را آن مومن سه بار
بگفتار آرد پس لفظ هو محمد نه بار گفته شد نه سه بار و این خلاف واقع است
جواب آنکه قول او ثلثا از برای تاکید قول مذکور و اعاده شده پس آن لفظ مقول نشد

مگر سه بار فیقال پس گفته میشود از برای آن مؤمن فرخنده وجواب دهنده وگوینده همان دو فرشته سابق اند نم صالحا که خواب کن وآرام نما در حالی که تو نیک هستی یعنی تو نفع گیرنده باعمال وافعال واحوال خود از جهة آنکه صلاح شئ عبارت است از بودن آن شئ در حیز انتفاع قد علمنا ان کنت لموقنا به تحقیق دانسته بودیم که بدرستی شما این است که بودی تو هر آینه یقین کننده بآن مرد وآن مخففه از مثقله است وانما المنافق او المرتاب واما شخصی دودرونکی کننده یا شک کننده لا ادری انی ذلک قالت اسماء فاطمه راویه میگوید که نمیدانم که کدام از لفظ منافق یا مرتاب گفته است بی بی اسماء واین جمله معترضه میان کلمه اما وجواب او واقع شده وآن قول او است فیقول پس میگوید سمعت الناس یقولون شیئا فقلته که شنیده بودم مردمان راکه میگویند چیزی را درشان آمد پس گفتم من بتقلید مردمان نه بروجه ایقان آن چیز را ودر بعضی نسخها بعد ازین وذکر الحدیث آمده یعنی ذکر کرد شخص راوی این حدیث را تا آخر او وآن چنانچه در بعضی روایات دیگر آمده آنست که یقال له لا دریت ولا تلیت و یضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین ودرین حدیث مبارک مسائل متعدده از علوم متنوعه مندرج اند اول آنکه بهشت ودوزخ الحال مخلوق وموجوداند وعذاب قبر وسوال منکر ونکیر وخروج دجال حق وثابت است ودیگر آنکه در دیدن باعتبار عقل چیزی از مواجهه ومانند آن شرط نیست ورسول مقبول صلی الله علیه وسلم درهمان مقام خدای علام را دیده ودیگر آنکه هر کس که شک کند در راستی رسول خدا صلے الله علیه وسلم ودر صحت رسالت او پس آن کس کافر است ودیگر آنکه تخصیص عمومات نقلیه بخصصات عقلیه وعرفیه جائز است ودیگر صلوة کسوف وتطویل قیام درو واداء او در مسجد باجماعت مسنون ومستحب است واین حدیث مبارک حجت بر طائفه عراقیین است که آنها جماعة درین نماز نفی میکنند ومیگویند که این نماز نه برای زنان نیز مشروع است ودیگر آنکه حضور زنان ودیدن آنها مردان را در جماعات وسوال از نماز کننده روا است وکلام در نماز ممنوع است واشارت در نماز جائز است بلکه وقت حاجت مکروه هم نیست وتسبیح گفتن زنان در نماز جائز است واگر گفته شود که وقت حدوث واقعه جدیده تصفیح مشروع است از برای زنان نه تسبیح جواب آنکه مقصود از تخصیص تصفیح بزنان

آنست که تا مردان آواز آن زنان نشنوند و در ینمقام این قصهٔ در میان دو خواهر
واقع شده بود و در آن مکان احدی از جماعه رجال حاضر نبود یا آنکه تصفیح اولی است
و وجهی نیست و دیگر آنکه خطبه خواندن در نماز کسوف مستحب است و لایق است که
اول خطبه تحمید پروردگار مجید باشد این بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که هر
شخصی که اشارت کند بسر خود یا بدست خود یا بچیزی دیگر که بآن چیز اشارت معلوم و مفهوم
میشود پس آن جائز است و درین حدیث مبارک حجت است از برای امام مالک که
لعان زنی کرو کنگ و بیع و نکاح آن جائز میداند نووی گفته که درین حدیث مبارک
است آنکه غشی وضوء و طهارت را نمیشکند مادامی که عقل باقی باشد و این مجمول
است بر وقتی که افعال کثیره متوالیه متحقق نشوند و اگرنه پس نماز تباه خواهد شد و اگر گفته
شود که از کجا معلوم شد که غشی از برای اغماء در نماز حاصل بود جواب آنکه از تقدم
او بر خطبه معلوم شده و خطبه پس از نماز واسطه در میان آن هر دو واقع بود تقریر نکنه
فاء در قول او فحمد الله و اثنی علیه **باب** تَحْرِيضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى أَنْ يَحْفَظُوا الْإِيمَانَ وَالْعِلْمَ وَيُخْبِرُوا بِهِ مَنْ وَرَاءَهُمْ
باب است در بیان تیز کردن پیغامبر خدا صلے الله علیه وسلم رسولان قبیلهٔ عبد
القیس را بر آنکه یاد کنند آنها ایمان و علم را از رسول مقبول و خبر بدهند بآن
هر یک از ایمان و علم انکسانی را که پس آنها واقع اند از قوم آنها و تحریض بضاد معجمه
است و قَالَ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ و گفته است مالک پسر حویرث مصغر حارث پسر
حشنش بجاء مهمله مفتوحه و بشین معجمه مکرره کنیت او ابو سلیمان و آواقدام بر سر و ران ام
صلے الله علیه وسلم کرده بود و چند روز نزد او اقامت کرد بعد ازان رسول مقبول او را
اذن داد که رجوع بسوی اهل و عیال خود نماید روایت کرده شده از و پنج احادیث
از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که امام بخاری از جملهٔ آنها سه احادیث آورده و
به بلده بصره در سال نود و چهار وفات یافت قَالَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که گفت برای مایان پیغامبر خدا صلے الله علیه وسلم ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ که باز
گردید بسوی کسانهای خود و بستهای شما و اهلی جمع اهل است فَعَلِّمُوهُمْ
پس تعلیم کنید آنها را عقاید الهیه و مسائل شرعیه تا نجات از درکات و وصول

بدرجات ازبرای آنها حاصل کردد و در بعضی روایات فقط و هم بهدل معلوم هم آمده یعنی
پس پند و نصیحت کنید آنهارا حدثنا محمد بن بشار بباء موحده مفتوحه و بشین معجمه
مشدده پسر عثمان بصری که کنیت او ابو بکر و لقب او بندار است و احوال او در باب
ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولهم کذشته قال انا غندر بغین معجمه مضمومه و نون
ساکنه و دال مهمله مفتوحه بر قول اشهر او محمد پسر جعفر بندلی بصری که احوال او و سبب
تسمیه او باسم غندر در باب ظلم دون ظلم کذشته قال انا شعبة بضم شین معجمه عن ابی
جمرة بجیم و براء مهمله و او نصر پسر عمران ازافراد محدثین است که احوال او در باب
اداء الخمس من الایمان کذشته قال کنت اترجم بین ابن عباس و بین الناس کفت
ابو جمره که بودم من که ترجمه میکنم من در میان حضرت ابن عباس و در میان سائر ناس
فقال ان وفد عبد القیس اتوا النبی صلی الله علیه وسلم پس کفت حضرت ابن عباس
که بدرستی که رسولان قبیلهٔ عبد القیس آمده بودند پیغمبر خدارا صلی الله علیه وسلم فقال
من الوفد او من القوم پس کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کیست این جماعهٔ
رسولان یا کیست این کروه و این شک از راوی است قالوا ربیعة کفتند که مایان
ربعه ایم و این ازجهة آن کفتند که آنها از قبیلهٔ عبد القیس بودند و عبد القیس از اولاد ربیعه
بود قال مرحبا بالوفد او بالقوم کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جای فراخ
است بر جماعهٔ رسولان یا بکروه آیندکان و این شک از راوی است غیر خزایا
ولا ندامی درحالی که شرمنده و پشیمان شونده نباشند یعنی ازسبب تاخر اسلام و از
سبب بند شدن و احتمال دارد که این دعاء باشد فقالوا انا نأتیک من شقة
بعیدة پس کفتند آن رسولان که بدرستی مایم آییم ترا ای رسول خدا از سفر دور یا از مسافه
دور و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر و در میان مایان و در میان تو این
قبیله از کافران مضر واقع شده یعنی در میان مایان و میان تو یا رسول الله کافران
مضر حائل و دافع و حاجب و مانع واقع شده اند ولا نستطیع ان نأتیک الا فی شهر
حرام و طاقت نداریم مایان انکه بیائیم و بخدمت تو شرف شویم مکر در ماه حرام
که حرب و قتال و جنک و جدال دران ماه ممنوع باشد فمرنا بامر نخبر به من
وراءنا پس امر کن مایان را بامری که خبر دهیم بآن امر آن کسانی را که از پس مایان

حدثنا محمد قال انا غندر ح وحدثنا ابن بشار قال انا محمد قال انا شعبة ح وحدثنا ابن المثنی قال انا محمد قال انا شعبة عن ابی جمرة قال کنت اترجم بین ابن عباس و بین الناس فقال ان وفد عبد القیس اتوا النبی صلی الله علیه وسلم فقال من الوفد او من القوم قالوا ربیعة فقال مرحبا بالوفد او بالقوم غیر خزایا ولا ندامی فقالوا انا نأتیک من شقة بعیدة و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر و لا نستطیع ان نأتیک الا فی شهر حرام فمرنا بامر نخبر به من وراءنا

اند و در بعضی روایات بامر فصل آمده و من ورا ثنا بفتح میم است و قد خاب من افترى و در ایمایان بامتثال آن امر در بهشت فامرهم بارابع و نهاهم عن اربع پس امر فرمود رسول محمود آنها را بچهار چیز و منع کرد آنها را از چار چیز امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد آنها را باذعان کردن بخدای تعالی در حالی که او تنها و منزه از شریک است قال هل تدرون ما الایمان بالله وحده گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا میدانید که چیست تصدیق آوردن بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول او داناتر است قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گفت رسول علیه السلام که ایمان آوردن بخدای تعالی گواهی دادن از دل است بانکه نیست معبود بالحق بجز از ذات خدای که جامع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و بانکه محمد صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ خدا است واقام الصلوة وایتاء الزکوة و ادا کردن نماز بانیاز از برای پروردگار بی نیاز و ایتاء الزکوة و دادن زکوة مفروضه بمصارف معدوده و صوم رمضان و روزه نکبد بتمام ماه مبارک رمضان که او را پروردگار بشهر قرآن یاد کرده است و تعطوا الخمس من المغنم و آنکه بدهید شما بنجم حصه را از غنیمة و مغنم بفتح میم آن مال است که از حرب کفار حاصل شود و نهاهم عن الدباء و منع کرد رسول علیه السلام آنها را از دباء و دبا بضم دال مهمله و با موحده تحتانیه مشدده و بهمزه کدو را کویند والحنتم بجا مهمله و سکون نون و فتح تا و شناة فوقانیه کوزه سبز را کویند و المزفت و از چیزیکه طلا کرده شود بزفت و مزفته بزا مفتوحه و فا مشدده مفتوحه آمده قال شعبة گفت شعبه که راوی این حدیث است وربما قال وکاه کاه میکفت ابو جمره یا بسیار میکفت النقیر لفظ نقیر را و نقیر بنون مفتوحه و قاف مکسوره جذع منقور را کویند یعنی چوب درخت خرما که سوراخ کرده شده باشد و ربما قال المقیر وکاه کاه کفته یا بسیار بار در ذکر چهارم شی کفته لفظ مقیر و مقیر بفتح قاف و تشدید یا مشناة تحتانیه آن چیز را کویند که طلا کرده شود و یقیر یعنی قار و زفت چیزیست که مشابه قار است و عین قار نیست و سوال از مظروف بود پس جواب بظروف از قبیل ذکر محل و اراده حال است یعنی منع کرد از چیزی که در ظرف دباء و حنتم و بزفت

باشد قال احفظوه گفت آن سرور رسولان از برای آن جماعه رسولان که یاد کنید شما این قول مرا واخبروا من وراءکم وخبر بدهید شما باین قول آنکسانی را که دنبال شما اند ومن بفتح میم است وجمیع تحقیقات این حدیث مبارک گذشته در باب اداء الخمس من الایمان ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که تبلیغ علم از برای جاهلان بر ذمهٔ عالمان لازم است وآن تبلیغ در ابتداء ظهور اسلام فرض عین بود لکن امروز از جملهٔ فروض کفایه است زیراکه امروز اسلام ظاهر واحکام او باهر گشته ودیگر آنکه بر هر شخص لازم است که اهل وعیال خود را عقاید دینیه ومسائل شرعیه تعلیم نماید زیراکه لفظ من وراءکم عام است والله اعلم

باب الرحلة في المسئلة النازلة

باب است در بیان کوچ کردن در مسئلهٔ فرود آینده ودر حادثهٔ واقعه ورحلت بکسر راء مهمله است وفرق درمیان این ترجمه وترجمهٔ باب الخروج فی طلب العلم آنست که این ترجمه خاص است وآن عام است زیراکه این باب از برای طلب علم در مسئله خاصه است که واقع ونازل بشخص خاص شده وآن عام است ودر بعضی نسخها وتعیین اهله در ترجمه نیز آمده یعنی باب است در بیان آموزانیدن اهل خود لکن صواب حذف اوست ازجهة آنکه بیان او در لاحق می آید حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن مروزی که احوال او درباب ما یذکر فی المناولة گذشته قال انا عبد الله پسر مبارک مروزی همچنین پسر عیاش بشین معجمه گفته که نیست بر روی زمین از عالمین وعارفین مانند عبد الله پسر مبارک وبر سبیل یقین میدانم که بدرستی خدای تعالی نیافریده هیچ خصلتی از خصائل خیر مگر کمال او را کرد انیده دراین مبارک واحوال او در باب بدء الوحی گذشته قال انا عمر بن سعید بن ابی حسین عمر بدون واو است وحسین مصغر حسن است واو قرشی نوفلی مکی است اعدل امثال وافضل اقران خود بوده قال حدثنی عبد الله بن ابی ملیکة مصغر ملکه او عبد الله پسر عبید الله پسر ابی ملیکه زهیر پسر عبد الله تیمی قرشی مکی بود واحوال در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته عن عقبة بن الحارث عقبه بضم مهمله وسکون قاف وباء موحده پسر حارث بتاء مثلثه پسر عامر قرشی مکی کنیت او ابو سروعه بکسر سین مهمله وسکون راء مهمله وفتح واو وعین

قال احفظوه و... وراءکم ... کتاب العلم ... الخروج فی طلب العلم ... حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال انا عبد الله قال انا عمر بن سعید بن ابی حسین قال حدثنی عبد الله بن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث

مهملة است واو در روز فتح مکه بشرف باسلام مشرف شد روایت کرده است ازو امام بخاری بسند حدیث را انه تزوج بنتا لابی اهاب بن عزیز که بدرستی آن عقبه پسر حارث نکاح کرده بود دختری را که از برای ابی اهاب پسر عزیز بود و اهاب بکسر همزه و بباء موحده است و عزیز بعین مهمله مفتوحه و بزاء معجمه مکرره است و ابو اهاب مذکور در صحابهٔ کرام است و نام او معلوم نیست و نام آن دختر منکوحه غنیّة بفتح غین معجمه و کسر نون و بعد آن یاء مثناة تحتانیه مشدده و کنیت او ام یحیی است چنانچه در شهادات می آید فاتته امراة پس آمد آن عقبه را زنی از زنها که نام آن زن در کتابها معلوم نیست فقالت انی قد ارضعت عقبة والتی تزوج بها پس گفت آن زن که بدرستی من شیر دادم عقبه را و آن دختر را که نکاح کرد عقبه بآن دختر یعنی عقبه و زن منکوحهٔ او میان خود بایکدیگر برادر و خواهر رضاعی اند و نکاح آن هر دو جائز نیست فقال لها عقبة پس گفت برای آن زن عقبه ما اعلم انک ارضعتنی ولا اخبرتنی که نمیدانم من که بدرستی تو شیر دادی مرا و نه آگاه کردی تو پیش ازین مرا باین شیر دادن گویا او را متهم کرد و ارضعتني ولا اخبرتني بکسر تاء مثناة فوقانیه است و در بعضی نسخها آمده ارضعتني ولا اخبرتني بیاء مثناة تحتانیة بعد از تاء مثناة فوقانیه که آن یاء از اشباع کسرهٔ تاء فوقانیه حاصل شده فرکب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة پس سوار شد عقبه از مکه شریفه که سرای اقامت او بود بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که رسول مقبول در مدینه مقدسه بود از برای سوال کردن حکم شرع در واقعهٔ نازله فسأله پس سوال کرد عقبه رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از حکم حادثهٔ مذکوره فقال صلی الله علیه وسلم وکیف پس فرمود رسول محمود صلی الله علیه وسلم وچگونه نباشد ترا و مضاجعت میکنی و نزدیکی میکنی تو بسوی آن زن وقد قیل و حال آنکه گفته شد آنچه گفته شد که تو برادر رضاعی او هستی و این دور از ورع و مروت است و امام احمد بهمین حدیث مبارک استدلال کرده بر آنکه رضاع ثابت میشود بشهادت مرضعه بس بس وقتیکه او سوگند خورد

آنه تزوج بنتا لابی اهاب بن عزیز فاتته فقالت انی قد ارضعت عقبة والتی تزوج بها فقال لها عقبة ما اعلم انک ارضعتنی ولا اخبرتنی فرکب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة فسأله فقال صلی الله علیه وسلم وکیف وقد قیل

یعنی عقبه و زن منکوحهٔ او هر دو خواهر رضاعی اند

اکثر علماء و ائمه گفته اند که این قول محمول بر ورع و احتیاط است و حکم بثبوت رضاع و فساد نکاح نیست از جهة آنکه معارض، رافع و ادای شهادت نیست بلکه موجب اعتبار و استظهار است لکن مذهب شافعی آنست که شهادت چهار زن پس بس در ثبوت رضاع مقبول است و امام مالک گفته اند که شهادت دو زن کرده و امام ابو حنیفه گفته که ثبوت رضاع بشهادت یک مرد و دو زن ثابت می شود و شهادت زنان که خالی از مرد باشند در وی معتبر نیست و درین حدیث مبارک دلیل است بر انکه عدد در رضعات در ثبوت رضاع شرط نیست لهذا رسول علیه السلام با وی تعرض نکرد و از همین جا امام ابو حنیفه و امام مالک گفته اند که قلیل رضاع و کثیر او در افاده حرمت برابر اند و داؤد و ابو ثور گفته که اقل رضاع سه رضعات است و امام شافعی و احمد گفته که اقل رضاع پنج رضعات است که در هر بار طفل رضیع سیر گردد و از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت آمده که بود در آنچه نازل شده است بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عشر رضعات یحرمن فنسخت بخمس رضعات لکن محققین گفته اند که خمس رضعات نیز منسوخ شده بقول حق سبحانه جل شانه که وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ فَفَارَقَهَا عُقْبَهُ پس جدا کرد و گذاشت آن دختر ابی العاص را عقبه و مراد ازین مفارقت مفارقت صوری است زیرا که نکاح صحیح بر تقدیر ثبوت رضاع هرگز منعقد نمی شود و طلاق و مفارقت حقیقی مبنی بر وی است لکن محققین گفته اند که برین تقدیر نیز بر زوج لازم است که طلاق دهد تا نکاح غیر او بهمراه آن زن بر سبیل جزم جائز گردد و نکحت زوجا غیره و نکاح کرد آن زن بعد عقبه شوهر را که جز آن عقبه بود این بطال گفته که ازین حدیث معلوم شد که اصحاب کرام حرص تمام بر تعلیم علم و احکام داشتند در رضای ذات اقدس بر هوای نفس اخص مقدم میکردند امام شافعی گفته لو ان رجلا سافر من اقصی الشام الی اقصی الیمن لحفظ کلمة تنفعه فیما بقی من عمره لم ار سفره ضائعا و الله تعالی اعلم

باب الثناء فی العلم

باب است در بیان نوبت کردن با یکدیگر در تعلیم علم و تناوب بنون و ضم واو و ماخوذ از نوبة بفتح نون است حدثنا ابو الیمان قال انا شعیب برصیغه مصغر شعیب عن الزهری و احوال اینها در ابتداء وحی گذشته و در بعضی نسخها بعد ازین کلمه آمده و او تحویل است بسوی اسناد سابق و لاحق است لکن قبل از تمام اسناد سابق یا اثبات بسوی الحدیث یا صح است چنانچه تحقیق این در

فنارقها عقبة
وتزوجت زوجا غيره
باب الثناء في العلم
حدثنا ابو اليمان
قال انا شعيب
هي الزهري

در سابق گذشته وقال ابن وهب که او عبد الله پسر وهب است واحوال او
در باب من یرد الله به خیرا گذشته عن عبید الله بن عبد الله بن ابی ثور عبید الله
اول مصغر است وثانی مکبر وابی ثور بفتح ثا مثلثه است واو قرشی نوفلی تابعی است
که احوال او گذشته عن عبد الله بن عباس عن عمر رضی الله عنه واحوال این هر دو
بزبان فصیح در ابتدا رهمین صحیح گذشته واین تعلیق ابن وهب را ابن حبان وصل
کرده قال کفت حضرت عمر فاروق کنت انا وجار لی من الانصار که بود دم من
وهمسایه ازبرای من از جماعه انصار اخیار فی بنی امیة بن زید هر دو در بقعه قبیله بنی امیه
پسر زید کو بنی امیه بضم همزه نام قبیله است که دران بقعه مخصوصه سکونت میکرد ند
لکن بعد ازین نام کرده شد آن بقعه مخصوصه را بنام ساکنان ونازلان او وقسطلانی
کفته که نام آن همسایه عتبان پسر مالک است وهی من عوالی المدینة وآن بقعه
بنی امیه از عوالی مدینه مقدسه بود وعوالی مدینه عبارت از دیهات است که نزدیک
بمدینه مقدسه بجانب بالای از جهة مشرق واقع شده اند ونزدیکترین آن عوالی
آنست که برمسافة دو کروه یا سه کروه یا چهار کروه ازمدینه مقدسه واقع اند ودورترین
او آنست که برهشت کروه واقع شده وکنا نتناوب النزول علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وبودیم مایان که نوبت بایکدیکر میکردیم فرود آمدن را بر رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از برای تعلیم شرائع احکام وجزآن ینزل یوما له فرود می آید آن همسایه ورفیق
من در یکروز بخدمت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وانزل یوما وفرود می آیم من در یکروز
بصحبت رسول اعظم صلی الله علیه وسلم ولفظ نزول ازانجهة آورد که آن دیهات بلند وبالا
بودند ومدینه مقدسه پست نسبت بآنها واقع شده بود چنانچه لفظ عوالی دلالت بران میکند فاذا
نزلت جئته بخبر ذلك الیوم من الوحی وغیره پس وقتی که فرود می آمدم من بخدمت رسول
امین می آورد م من آن همسایه ورفیق را بحال آن روز از وحی وجزآن یعنی هرچه دران روز
متحقق می شد از وحی وجزآن از وقایع ومقالات در صحبت سرور کائنات پس آن همه را
وقت ملاقات که در اکثر اوقات آن شب بود پیش او بیان واظهار میکردم واذا نزل فعل
مثل ذلك ووقتی که فرود می آمد آن صاحب من بخدمت رسول مقبول میکرد او مانند آن کار کرد
من در نوبت خود کرده بودم یعنی جمیع مقالات ووقایعات که دران روز در صحبت سرور

انا ابو انس عن ابن شهاب یونس پسر یزید ایلی وهب شهاب زهری عن عبید الله آنا ابن وهب آنا یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن ابی ثور عن ابن عباس عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال کنت وجار لی من الانصار فی بنی امیة بن زید وهی من عوالی المدینة وکنا نتناوب النزول علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل یوما وانزل یوما فاذا نزلت جئته بخبر ذلك الیوم من الوحی وغیره وان نزل فعل مثل ذلك

کائنات واقع می شد آن همه را نزد ملاقات او بر من بیان میکرد و هر کسی که از آن هر دو
بصحبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجای خود می ماند پس او سعی در تحصیل نفقه واجبه
میکرد و بعد ازان وقت ملاقات آن هر دو مال حاصل را تقسیم میکردند تا انتظام
معاش و بدست صلاح معاد حاصل آید لکن فخر و سیادت از برای آن کسی بود که بخدمت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مشرف می شد چنانچه اکثر اصحاب کبار بر همین قرار کار
میکردند فَنَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ پس فرود آمد صاحب من که انصاری
بود یک روز در روز نوبت خود پس شنید که رسول با کمال کوشش و اعتزال
از ازواج مطهرات کرده پس آن صاحب عالی بسوی آن عوالی باز گشت پس آمد
بسوی دروازهٔ من فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا پس زد دروازهٔ مرا زدن سخت
و مثل این فارا فصیحه می گویند زیرا که او عطف بر مقدر است از جهة آنکه تقدیر کلام در بعض
چنان است فسمع اعتزال الرسول صلے الله علیه وسلم عن زوجاته فرجع الی العوالی
فجاء الی بابی فضرب به فقال اثمّ هو پس گفت آن صاحب من آیا در خانه او هست
یعنی در خانه حضرت عمر برادر من موجود هست و ثم بفتح ثا مثلثه هست فَفَزِعْتُ
پس ترسیدم من از جهة آنکه کوفتن باب بر خلاف عادت مقرر بوده و در کتاب
تفسیر قرآن وجه خوف و ترس بر سبیل بسط و تفصیل خواهد آمد که در انجا وارد شده
قال عمر رضی الله عنه کنا نتخوف ملکا من ملوک غسان فذکر لنا انه یرید ان یسیر
الینا و قد امتلأت صدورنا منه فتوهمت لعله جاء الی المدینة فخضت لذلک
فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ پس بیرون آمدم من از خانه و سرای بسوی او فقال قَدْ حَدَثَ
أَمْرٌ عَظِيمٌ پس گفت آن صاحب که به تحقیق پیدا شد امر و زامر بزرگ ذمراد گرفت
ازین اعتزال سرور کائنات از ازواج مطهرات و عظمت او از جهت آن است
که او منفذ است برای طلاق و فراق است و طلاق امر عظیم علی التخصیص طلاق رسول مقبول نسبت
بحضرت عمر رضی الله عنه از جهت آنکه دختر او از جمله ازواج مطهرات بوده و در بعضی روایات
بعد از قول او امر عظیم چنان آمده طلق رسول الله صلی الله علیه وسلم نساءه قلت قد ظن
ان هذا کائن حتی اذا صلیت الصبح شددت علی ثیابی ثم نزلت فقال گفت حضرت عمر
قد خلت علی حفصة پس در آمدم من بر حفصه و در بعضی نسخها لفظ قال پیش از قول او

فدخلت فیما مده لکن درین هنگام نیز لازم است که لفظ قال مقدر باشد والا نه پس لازم
می آید که این کلام از جمله قول انصاری باشد و این صحیح نیست از جهت آنکه داخل
بر حضرت حفصه حضرت عمر فاروق بود نه انصاری و حفصه بفتح خاء مهمله و سکون فاء و صاد
مهمله دختر حضرت عمر فاروق است و او از جمله ازواج مطهرات سرور کائنات است
و او اول زوجه خنیس بجا رجیم مضمومه و نون مفتوحه و سین مهمله سهمی بود و او همراه آن
زوج خود بهجرت در اسلام کرده بود بعد ازان آن شوهر وفات یافت و چون بیوه ماند
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او را خطبه کرد و در سال چهارم از هجرت او را بعقد
نکاح خود آورد و به کاه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او را طلاق داد و وحی بروی نازل شد
که ارجع حفصة فانها صوامة قوامة و انها زوجتک فی الجنة پس رسول مقبول او را رجوع نمود
روایت کرده شد ازان ام المؤمنین از احادیث سید المرسلین بمقدار شصت حدیث که از
جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه سه حدیث آورده و در سال چهل و یک ماه وفات
یافت و مروان پسر حکم نماز جنازه بروی خواند فاذا ذهبت تبکی پس ناگاه آن حضرت گریه
و نالهٔ بیکرد فقلت پس گفتم من و پرسیدم از و اطلقکن رسول الله صلی الله علیه وسلم
که آیا طلاق داده است شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کن خطاب از برای ازواج
مطهرات آن سرور کائنات است و در بعضی نسخها طلقکن بغیر همزه آمده لکن همزه استفهام
درین هنگام محذوف و مقدر است قالت لا ادری گفت حضرت حفصه که نمیدانم من که رسول
علیه السلام ازین مطهرات خود را طلاق داده یا نداده فقد خلت علی النبی صلی الله علیه وسلم
پس درآمدم من بغیر خدا صلی الله علیه وسلم تا حال را ازو معلوم نمایم فقلت وانا قائم
پس گفتم من در حالی که من ایستاده بودم اطلقت نساءک که آیا طلاق دادی تو ای
رسول خدا صلی الله علیه وسلم زنهای خود را قال لا گفت رسول مقبول که طلاق ندادم
من زنهای خود را فقلت الله اکبر پس گفتم من که خدا اعظم و بزرگتر است از جمیع موجودات است
و این کلام در محل تعجب استعمال کرده می شود و تعجب درین مقام ازانجهته بود که آنصاحب انصار
را عمر ازال رسول مقبول طلاق دانسته بود پس او حضرت عمر را بطلاق رسول مقبول خبر داد
لهذا حضرت عمر از افضل البشر سوال از طلاق کرد چون حضرت عمر از زبان آن سرور معلوم
کرد که او طلاق نداده و صاحب او در ظن خود خطا شده پس تعجب کرد و گفت الله اکبر

فذاهبی ابکی فقلت
اطلقت رسول
الله صلی الله علیه
وسلم قالت لا
اذهبی فقلت
علی النبی صلی الله
علیه وسلم فقلت
وانا قائم اطلقت
نساءک قال لا
فقلت الله اکبر

واز تحدیث مبارک معلوم می شود که اصحاب کرام حرص تمام بر تعلیم علم و احکام داشتند
و بر طالب علم لازم است که سعی کند در تحصیل معاش و آنچه او را ضرور لیست و سوال از مردمان
نکند و خبر واحد مقبول است و اصحاب کرام با قوال رسول علیه السلام بایکدیگر خبر میدادند و
میگفتند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و او را مثل مسند میکردانیدند از جهة آنکه جمیع
اصحاب کرام عدول و ثقات بودند و در وضع در میان آنها تحقق نمی شد و ایضا معلوم شد که زدن
در دروازه و در آمدن پدر بر دختر بابی اذن شوهر بائی انها و تفتیش از احوال آنها جائز است و الله
تعالی اعلم **باب** الْغَضَبِ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالتَّعْلِيمِ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ باب است در بیان
خشم و قهر کردن واعظ و معلم در پند کردن و آموزانیدن وقتی که به بیند از سامع و متعلم آنچه را
که بد میداند و واعظ و معلم حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ بفتح کاف و ثبا ثلثه ابو عبد الله عبدی بکسر
با موحده تحتانیه بصری که در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قَالَ أَنَا سُفْيَانُ ثوری
کوفی ابو عبد الله که امیر مومنان در باب حدیث بود و احوال او در باب علامات المنافق گذشته
عَنِ ابْنِ خَالِدٍ یعنی اسماعیل ابو عبد الله بجلی کوفی احمسی تابعی طحان که مسمی بمیزان حدیث است
و احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ بجاء مهمله و زای
معجمه ابو عبد الله احمسی کوفی بجلی محضری است که روایت حدیث از عشره مبشره کرده و احوال
در باب الدین النصیحة گذشته و این رجال همه مکنی بابی عبد الله اند و این از نوادر و غرائب
است عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ خزرجی بدری و او عقبه بضم عین مهمله پسر عمرو بن ثعلبه
و اصح آنست که او بدری از انجهة گفته می شود که او بر آب بدر سکونت میکرد نه آنکه بر
واقعه بدر حاضر شده بود و بعقبه ثانیه حاضر شده بود و احوال او در باب ما جاء ان الاعمال
بالنیات گذشته قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ گفت ابو مسعود که گفت مردی که ای رسول
خدا لَا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلَاةَ که نزدیک نیستم من که می یابم نماز را مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلَانٌ
از آنچه دراز میکند بما یان قرائت را فلانی نام قاضی عیاض گفته که این سخن مشکل است
زیرا که تطویل قراءة مستدعی از برای ادراک است نه از برای عدم ادراک بعد ازان گفته که
گویا الف زیاده کرده شده پس از کلمه لا دیا ادرک یعنی اترک است پس معنی آن شد
که هر آینه نزدیک هستم من که بیابم نماز را از جهت تطویل قراءة یا آنکه قریب نیستم که بگذارم
نماز را از جهة تطویل قراءة یعنی البته خواه مخواه او را می یابم و این توجیه او نیک است

لیکن اگر رویت همراه او مساعدة نماید و ابو الزناد پسر سراج گفته که معنی این کلام آنست که آن مرد ضعیف و نحیف بود و چون امام درازی در قیام نمود پس البته تا رسیدن بر رکوع ضعف آن مرد زیاده ترمی شد پس طاقت اتمام آن نماز همراه آن امام نداشت و این معنی بسیار پسندیده است لیکن آنچه مؤلف از قربانی از سفیان بهمین استناد کرده مساعدت با و نمیکند زیرا که فقط او چنان است انی لاتاخر عن الصلوة پس صحیح آنست که مراد آن مرد باین قول آن است که بسیار اوقات نزدیک باداء نماز با جماعت از سبب تطویل قراءة نمیشوم بلکه از جماعت از سبب تطویل قراءة پس میبائم و اختلاف علماء در نام شاکی و شکوعنه در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی ابو مسعود راوی میگوید فما رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا من یومئذ پس ندیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در هیچ پند و نصیحت که سخت تر از روی خشم و قهر باشد از آن روزی که این مرد این سخن گفت و قهر شد یعنی رسول علیه السلام در آن روز بسیار خشم و قهر کرد که کاهی در تمام عمر خود مثل آن خشم و قهر ابو مسعود از ذات مبارک آنسرور ندیده بود و این غضب شدید از جهة آن کرد که قبل ازین بحضرت رسالت از تطویل قراءت منع فرموده بود فقال پس فرمود رسول محمود یا ایها الناس ان منکم منفرین که ای مردمان بدرستی شما گریزدهنده اید مردمان را از اداء نماز با جماعت بسبب تطویل قراءت یعنی گویا غرض شما آنست که دوباره مردم نماز کنند کان اقدام بر جماعت از سبب تطویل قراءت ننمایند و خطاب بآن مطول قراءة بر سبیل تخصیص و انفراد نکرد تا کرم و لطف او در حق آن مطول بترک عتاب حاصل آید تا تعلیم احکام از برای جملهٔ انام حاصل آید و توهم تخصیص از میان مرتفع و مندفع گردد فمن صلی بالناس فلیخفف پس هر آنکسی که نماز میدهد بمردمان پس باید که سبکی و اسانی بمردمان نماید یعنی بر امام لازم است که تطویل نکند قراءت را در نماز بلکه تقلیل و تسهیل قراءت بر مقتدیان نماید فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة زیرا که در میان آن مردم بیمار و ضعیف و صاحب کار میباشد و تخفیف باینها لازم است و تخصیص این سه نفر از ان جهة واقع شده که این سه شامل از برای جمیع انواع تخفیف است زیرا که مقتضی از برای تخفیف یا در ذات شخص متحقق باشد یا خارج از و و آنچه در ذات او متحقق باشد یا بحسب ذات او باشد پس بسن یا باعتبار عارض و اول ضعف است و ثانی مرض و از حدیث مبارک معلوم شد که اگر امام تطویل کثیر در

فما رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا من یومئذ فقال یا ایها الناس ان منکم منفرین فمن صلی بالناس فلیخفف فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة

قراءة عادت کند پس تاخیر از جماعت جائز است و یاد کردن انسان بلفظ فلان و مانند آن
در محل شکایت بر سبیل حکایت جائز است و خشم و قهر کردن بر کسی که مخالفت در کار
دین متین و مجاوزت از حکم شرع مبین نماید جائز است و انکار کردن بر مرتکب منهیات
لازم است اگرچه آن منهی از جملهٔ مکروهات باشد نه از جملهٔ محرمات و تغییر کردن آنکسی را
که تطویل در قراءة در وقت امامت نماید و مقتدیان بآن تطویل راضی نباشند و گفتار
کردن در تغییر آن امام بمجرد کلام جائز است و امر کردن آن امام به تخفیف صلوة لائق
است و الله اعلم حدثنا عبد الله بن محمد ابو ابو جعفر حنفی بخاری سندی بفتح نون
است قال انا ابو عامر العقدی او عبد الملک عقدی بین مهمله و قاف مفتوحه
بصری است قال انا سلیمان بن بلال المدینی او ابو محمد او ابو ایوب مدنی
است و در بعضی نسخها مدنی آمده جوهری گفته که اگر نسبت کنی بمدینه رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم گوئی مدنی و اگر بسوی مدینه مضروب نسبت کنی گوئی مدینی بزیادة
یا مشاة تحتانیه و اگر بسوی مدائن کسری نسبت کنی گوئی مدائنی پس بنا برین تقدیر
مدینی صحیح نشود مگر آنکه سلیمان مذکور از مدینه رسول مقبول بود و حافظ ابو الفضل مقدسی
در کتاب الانساب گفته که گفت امام بخاری رحمة الله علیه مدینی آنکسی را گویند
که اقامت در مدینه مقدسه کرده باشد و هرگز کاهی از و بدا نشده باشد و مدنی
آنکسی است که در اصل از مدینه مقدسه بود باز از آن بجای دیگر رفته باشد پس بنا
برین تقدیر مدینی صحیح شد و احوال این هر سه روات در باب امور الایمان گذشته
عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ربیعه بفتح راء مهمله است و او معروف بربیعه رائی
بود و احوال او در باب رفع العلم گذشته عن یزید مولی المنبعث از یزید که مولای
منبعث بر صیغهٔ اسم فاعل از انبعاث بنون و باء موحده و عین مهمله و ثاء مثلثه است
و اتفاق کرده اند اهل حدیث که او ثقه در حدیث بود عن زید بن خالد الجهنی بضم
جیم و فتح هاء و نون منسوب بسوی جهینه پسر زید پسر لیث است و در کنیت او و قبیله
و وفات او اختلاف بسیار در میان علماء کبار واقع شده بعضی گفته اند که کنیت او
ابو طلحه است و بعضی گفته اند عبد الرحمن و بعضی گفته اند ابو زرعه و نزول جهنیه در رویثه مکه
بوده است او بود روایت کرده شده از و هشتاد و یک حدیث از رسول مقبول صلی الله

علیه وسلم که امام بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ انها پنج حدیث آورده و در کوفه نازل
بود و در همان کوفه یا بمدینه مقدسه در سال شصت و پنج یا هشت یا در سال هفتاد
و دو وفات یافت اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَاَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ که بدرستی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد و پرسید او را مردی از لقطه و لقط در اصطلاح
فقها عبارت از چیزی است که از شخصی ضایع شده باشد بسبب افتادن یا بسبب غفلة
و او را گرفته باشد شخصی دیگر و لقطه بضم لام و فتح قاف بر لغة مشهوره است و بعضی
بسکون قاف گفته اند و او بمعنی چیزیکه گرفته شده باشد فَقَالَ اِعْرِفْ وِکَاءَهَا
پس فرمود رسول علیه السلام که بشناس سر بند آن لقطه را و اعرف ما خوذ از
معرفة است نه از اعراف و وکاء بکسر واو و بد عبارت از چیزی است که بدان
کرده می شود بادو سر همیانی یا کیسه یا مشک یا جز آن اَوْ قَالَ وِعَاءَهَا یا گفته
است رسول علیه الصلوة والسلام وعاء را و این شک از زید راوی است
یعنی بشناس ظرف آن لقطه را و وعاء نیز بکسر واو است مثل وکاء وَعِفَاصَهَا
و بشناس عفاص او را و عفاص بکسر عین مهمله و بفاء عبارت از چیزیست
که در رو نقطهٔ انسان باشد اعم از انکه او از پوست باشد یا از خرقه یا جز آنها
جوهری گفته که او پوست است که بر سر قاروره می باشد و اما آن پوست
که در دهن آن قاروره در آمده باشد پس او را صمام بکسر صاد مهمله می گویند ثُمَّ
عَرِّفْهَا سَنَةً پس تعریف کن آن لقطه را از برای مردم بذکر نعوت و صفات او در محافل
و مجالس اول متصل و هر روز دو بار بعد ازان در هر هفته یکبار بعد ازان در هر ماه یکبار
در شهر آن لقطه ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا بعد از ان طلب نفع کن بآن لقطه یعنی بعد از یک
سال نفع کرفتن تو بآن لقطه جائز است فَاِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَاَدِّهَا اِلَیْهِ پس ازین اگر
آمد و پیدا شد صاحب و مالک آن لقطه پس برسان آن لقطه را بسوی او و لفظ رب
بر غیر الله تعالی اطلاق کرده نمی شود مگر در حالتے که مضاف باشد فَقَالَ
فَضَالَّةُ الْاِبِلِ گفت آن مرد پس گم شده شتر ها چیست حکم او در شرع انور فَغَضِبَ
حَتَّی احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ پس خشم کرد و قهر شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
تا آنکه سرخ شد هر دو رخساره مبارک او فَقَالَ اِحْمَرَّ وَجْهُهُ

یا گفت که سرخ شد روی مبارک او و این شک از راوی است و این خشم و قهر از رسول
اکرم از آنجهت واقع شد که رسول علیه السلام قبل ازین از التقاط آنها منع کرده بود یا آنکه سائل
در فهم قصور کرد پس قیاس کرد آنچیزی را که التقاط در وی معین نیست بر آنچه التقاط در وی
معین است فقال مالک ولها پس فرمود رسول علیه السلام که چیست از برای تو و
برای کم شده شتر یعنی چه میکنی تو بان شترها و غرض تو چیست از گرفتن آنها و معها
سقاؤها و حال آنکه همراه آن شترها مشکهای آنهاست و سقاء بکسر سین مهمله و بعد
مشک شیر و آب را گویند و مراد ازین سقاء درین جا مشکهاست ازجهت آنکه آنها در مشکها
مینوشند پس چند روز بهمان نوشیدن اکتفا می یابند و حذاؤها و همراه آنها نعلها آنهاست
و مراد درینجا خف آنهاست یعنی سپل شترها و حذاء بکسر حاء مهمله و بذال معجمه و بعد
ترد الماء وارد می شوند آن شترها آب را و ترعی الشجر و میچرند بنبز درخت را یا درختها را
فذرها پس بگذار آنها را حتی یلقاها ربها تا آنکه ملاقات کند آنها را مالک آنها حاصل
آنکه تو از چه جهة آنها را میگیری با وجود آنکه آنها با سباب تعیش خود مستقل اند و حقلال مذکور
مانع از التقاط هست لکن این سخن در شترهاست که در صحرا یافته میشوند و اما آن شترها که در
میان شهرها یافته شوند یا در دیهات شهرها پس التقاط و گرفتن آنها جائزست از برای
آنکه مانع آن مرتفع است و موجب آن قائم و آن بودن آنها در معرض تلف و هلاک
قال فضالة الغنم گفت آنمرد پس گم شده گوسپندها حکم آنها چیست قال لک او
لاخیک او للذئب گفت رسول مقبول که آن گم شده گوسپندها از برای تو است
یا از برای برادر تو یا از برای گرگ درنده هست یعنی اگر تو او را گرفتی و تعریف کردی یک
سال و مالک آن مال ظاهر و پیدا نشد پس آن گوسپند از برای تو است که استمتاع
گیری ازو و اگر مالک پیدا شد پس آن گم شده از برای اوست و آن برادر تو است
یا آنکه آن گم شده را اگر گرفتی و دیگر از مسلمانان گرفت او را گرفت و تعریف کرد
و مالک پیدا نشد پس آن گوسپند از برای آن ملتقط شد و آن نیز برادر تو است و اگر تو
هم نگرفتی و دیگر کسی او را نیز نگرفت و او در صحرا میگردد پس آن از برای گرگ درنده
است یعنی غالب آن است که آن را گرگ درنده خواهد خورد و ازین تقریر معلوم شد
که مراد از اخ در قول او لاخیک عام است که شامل از برای مالک و ملتقط دیگر هست و ازین

قال مالک ولها
ومعها سقاؤها
وحذاؤها ترد الماء
وترعی الشجر حتی یلقاها ربها
قال فضالة الغنم
قال لک او لاخیک او
للذئب

حدیث مبارک بحسب ظاهر معلوم شد که تملیک ملتقط جائز است و علت او بودن آن
لقطه در معرض ضیاع است تا این حکم مطرد باشد در هر حیوانی که از چریدن خود بغیر راعی
عاجز باشد پس فارق درمیان شتر و گوسپند استقلال بمعاش و عدم او ست و این حدیث
دلیل است بر آنکه اگر ملتقط یک سال تعریف کرد و مالک پیدا نشد پس ملتقط مالک
آن لقطه میگردد خواه ملتقط غنی باشد خواه فقیر و این مذهب شافعی و احمد است و حنیفه گفته
که غنی مالک آن نمیگردد و شافعیه گفته اند که این حدیث مبارک حجة بر حنیفه است درین
مسئله چنانچه در جواز التقاط شتران حجة بر آنها است لکن حنیفه گفته اند که مراد ازین
حدیث مبارک آنست که بعد از تعریف یکسال نفع کردن از برای ملتقط جائز نیست نه آنکه
بر سبیل حقیقت در ملک او در آید و مراد از لام در قول اولک او لاخیک همین معنی است یعنی
اختصاص باحاطه منافع بملتقط نه حقیقة تملیک و دلیل برین آنست که رسول مقبول فرمود ثم استمتع
بها فان جاء ربها فادّها الیه و اما جواز التقاط ابل پس از جهة صیانت مال مردم از ضیاع است چنانچه
التقاط گوسپند از برای همین جائز است و فرق درمیان آن هر دو آنست که اول جائز
است پس بس و ثانی جائز و مستحب است و آنکسانیکه قائل به تملیک ملتقط اند دو فرقه اند
بعضی گویند که به اختیار او در ملک او داخل می شود و بعضی گویند که بغیر اختیار او داخل در ملک
او می شود و بر همین قول است اکثر آنها و در شرح سنة آورده که علماء اختلاف کرده اند در حکم
اگر مدعی دعوی کند لقطه را که این لقطه از من است و ضائع او غاص او را تعریف کرده و آن تعریف
او مطابق آمد پس امام مالک و احمد گویند که آن لقطه را با آن مرد بغیر از اقامت بینه داده
شود و همین مقصود از تعریف و کار و غاص است و امام ابو حنیفه و شافعی گفته که اگر دال ملتقط
راستی آن واقع شود پس بغیر از بینه بسوی او دفع نماید و اگر نه پس لازم است که آن مدعی
بر دعوای خود اقامت بینه نماید بعد از ان ملتقط آن لقطه را بسوی او دفع نماید از جهة
آنکه احتمال دارد که تعریف آن از ملتقط شنیده باشد و آن را برابر باد و بیان کرده باشد
و ملتقط آن گفتن خود را با آن مدعی فراموش کرده باشد و الله علم حدثنا محمد العلاء
ابو کریب کوفی است قال انا ابو اسامة او حماد پسر اسامه کوفی است عن
بُرَید بضم باء موحده و بدال مهمله است عن ابی بردة او عامر پسر ابی موسی اشعریست
عن ابیه هو ابو موسی اشعری و احوال اینها در باب فضل من علم و علّم است قال گفت ابو موسی

حدثنا محمد العلاء قال انا ابو اسامة

اخری سُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ عَنْ اَشْیَاءَ کَرِہَہَا کہ پرسیدہ شد پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم را از چیزہای کہ بد دانست آن چیزہا را و این کراہت از انجہت بود کہ آن
سوال سبب از برای تحریم شئی مباح بر جماعہ مسلمانان بود پس بآن حرج و مشقت بجملہ
مسلمانان لاحق می شد یا آنکہ احتمال دارد کہ در جواب آن سوال چیزی باشد کہ سبب
ملال بر بال سائل یا خجلت آن باشد یا آنکہ دران اشیاء سوال از قیامت و مانند آن از مسائل
مشکلہ بود کہ بیان آنہا جائز نبود چنانچہ در حدیث ابن عباس در تفسیر سورت مائدہ خواہد
آمد فَلَمَّا اُکْثِرَ عَلَیْہِ غَضِبَ پس ہرگاہ بسیار کردہ شد آن سوال بر رسول یا کمال
خشم و ملال کرد یعنی چون اصحاب کرام از رسول علیہ السلام سوال آن اشیاء نمودند کہ
ہیچ حاجت و ضرورت بسوی آنہا نبود یا تعلق بحکم شرعی تکلیفی نداشت پس
رسول علیہ السلام خشم بران جماعہ عظام نمود ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ پس
فرمود آن رسول محمود از برای مردمان کہ بپرسیدای مردمان مرا از ہر چیزی کہ خواہید
تا من بوی ایزد وہاب جواب آن را بر ہیچ سوال بر شما بیان کنم و این از جہت
آن گفتہ شد کہ سرور کائنات بی اعلام خالق بریاست اطلاع بر جملہ مغیبات
نداشت قاضی عیاض گفتہ کہ ظاہر آنست کہ این قول از رسول مقبول صلے اللہ علیہ
وسلم بروجہ خشم و قہر صادر شدہ و در بعضی نسخہا عَمَّا شِئْتُمْ بحذف الف آمدہ فَقَامَ
رَجُلٌ پس گفت مردی کہ آن عبد اللہ پسر حذافہ بضم حاء مہملہ و ذال معجمہ و فاء و قرشی
سہمی بود چنانچہ در حدیث آینده می آید مَنْ اَبِی کہ کیست پدر من قَالَ اَبُوکَ
حُذَافَۃُ گفت رسول علیہ السلام کہ پدر تو حذافہ است فَقَامَ اٰخَرُ پس بپای استاد مرد دیگر
کہ آن سعد پسر سالم مولای ابی شیبہ بود فَقَالَ مَنْ اَبِی یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ پس گفت آن مرد
کہ کیست پدر من ای فرستادہ خدا فَقَالَ پس گفت رسول کامل در جواب آن قائل
اَبُوکَ سَالِمٌ مَوْلَی شَیْبَۃَ کہ پدر تو سالم مولای شیبہ است و شیبہ بفتح شین معجمہ و سکون
یاء مثناۃ تحتانیہ و بباء موحدہ فَلَمَّا رَاٰی عُمَرُ مَا فِی وَجْہِہَا پس ہرگاہ دید حضرت عمر
آنچہ در روی مبارک آن سرور بود از اثر غضب و خشم و قہر قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اِنَّا
نَتُوْبُ اِلَی اللّٰہِ عَزَّوَجَلَّ گفت کہ ای رسول خدا بدرستی ما باین توبہ می کنیم بسوی خدای
تعالی کہ غالب و بزرگ ست از جمیع آن چیزہا کہ موجب خشم و قہر تو باشند

و در حدیث آینده از حضرت انس می آید که حضرت عمر فاروق بر هر دو زانوی خود نشست
و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و وجه جمع آن است که حضرت
عمر رضی الله عنه در آن مجلس این هر دو کلام گفته و هریک از دو نفر صحابی چیزیکه
یاد داشت نقل کرده و دلیل بر اتحاد مجلس آنست که آن هر دو حدیث مبارک
در نقل قصهٔ عبد الله بسر خذافه مشترک اند و الله تعالی اعلم **باب**
مَنْ بَرَكَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ عِنْدَ الْإِمَامِ أَوِ الْمُحَدِّثِ باب است در بیان آن کسی
که فرو خوابانید بر هر دو زانوی خود نزد امام و مقتدا یا نزد حدیث کننده و برک
در اصل لغة فرو خوابانیدن شتر را گویند لکن درین مقام در آمدی بر سبیل مجاز
استعمال کرده شد و آن از قسم استعمال مقید در مطلق است حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ
قَالَ أَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ شعیب بر صیغه مصغر شعب
است و احوال این ها همه باین ترتیب در سابق گذشته أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حجره
مبارکه بیرون شد فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ پس ایستاد عبد الله پسر
حذافه بضم حاء مهمله و ذال معجمه و بفاء پسر قیس قرشی سهمی و او از جمله
مهاجرین سابقین است و مهاجرین سابقین آن کسانند که بیعت رضوان
را یافتند و بعضی گفته اند که آنها آن کسانند که بسوی دو قبله نماز کرده باشند
و او کسی است که او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمصاحبت مکتوب
شریف خود بسوی کسری فرستاده بود و آن کسری مکتوب شریف
آن عنصر لطیف را پاره کرد و حضرت علیه السلام در حق او دعا بهلاک کرد
چنانچه قصه آن گذشته فَقَالَ مَنْ أَبِي پس گفت که کیست پدر من یا رسول الله
قَالَ أَبُوكَ حُذَافَةُ فرمود رسول محمود که پدر تو حذافه است ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ
يَقُولَ سَلُونِي پس بسیار کرد آنکه می گوید رسول علیه السلام که بپرسید مرا
ای جماعهٔ عظام از هر چیزی که میخواهید و این کثرت قول از سبب خشم و قهر بود فَبَرَكَ
عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ پس فرو خوابانید حضرت عمر جان خود را بر هر دو زانوی خود
فَقَالَ پس گفت رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا

خوشنود شدیم مایان بخدا تعالی از جهة آنکه او پرورنده است وخوشنود شدیم
مایان باسلام وانقیاد از جهت دین وخوشنود شدیم مایان بمحمد صلی الله علیه وسلم
از جهة آنکه او پیغمبر است وحاصل قول حضرت عمر آنست که مایان بکتاب خدای تعالی
وسنت رسول مصطفی راضی شدیم وباین قدر از جمیع سوال اکتفا نمودیم واین قول
از جهة ادب واکرام رسول علیه السلام از برای شفقت بر مسلمانان گفت تا ایذا بر رسول
مقبول نرسانند ودر زیر وعید قول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الذین یؤذون الله
ورسوله لعنهم الله داخل نشوند چنانچه خواهد آمد واین بطال گفته که حضرت عمر فاروق از ان
سوالها نمود که سوالهای بر سبیل تعنت وتعصب وگاهی بر طریق شک وتردد میباشد
پس رسید که بسبب آن عقوبت از آسمان نازل نشود پس گفت رضینا بالله تا آخر پس
رسول محمود باین قول خشنود شد فسکت پس خاموش شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وخشم وقهر ازان سرور آرام گرفت چنانچه حق جل وعلی شانه فرموده ولما سکت عن موسی
الغضب خطابی گفته که معنی غضب رسول علیه السلام در هر دو حدیث مبارک اشکال
میکند زیراکه رسول علیه السلام فرموده لا یقضی القاضی وهو غضبان ودرین مقام در حالة
غضب خود حکم مفصل نمود جواب آنکه طبع مبارک آن سرور اکرم مانند طباع سائر مردم نبود
بلکه او انور واز هر بود پس قیاس او بطبع مردم صحیح نیست از جهة آنکه غلط در قول او وخطا در
فعل او برقرار نمیماند زیراکه او معصوم بحفظ ایزد متعال بود وآز همین قسم است آنچه حکم کرده
بود از برای حضرت زبیر تا آنکه انصاری محکوم علیه گفت ان کان ابن عمتک یا آنکه این
وعظ وتعلیم بود نه حکم وتفصیل وحاکم را جائز نیست که در حالت خشم قضا وحکم نماید ودر وعظ را
ومعلم را جائز نیست که در حالة خشم وعظ وتعلیم نماید وفرق آنست که در وعظ لازم است که او
در صورت خشمناک باشد از جهة آنکه او ترساننده است تا مردم سامعین از انذار او بترسند
وهمچنان معلم وقتیکه انکار کند وقهر نماید بران متعلم که سوء فهم از و دیده باشد زیراکه
آن بسیار اوقات داعی تر بسوی قبول سخن است واین زجر لازم در حق جمیع متعلمان
نیست بلکه مختلف بحسب اختلاف احوال متعلمان است وحاکم را لازم است که نرمی در
انفصال خصومات کند ودرشتی نکند از جهة آنکه ترس او در طباع مردم مرکوز است پس اگر در
وقت حکم سختی ودرشتی نماید پس مردمان از سبب استیلا خوف ودهشت بحضور او اظهار

حق کرده نمیتوانند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ والله اعلم

باب مَنْ اَعَادَ الْحَدِيثَ ثَلٰثًا لِيُفْهَمَ عَنْهُ باب است در بیان آن کسی که تکرار کند حدیث را سه بار تا آنکه فهم کرده شود آن سخن را از آن کس که مخاطب او باشد

باین ترجمه ردهست بر آنکسی که اعادهٔ حدیث را مکروه دانسته وطلب تکرار بر طالب بد دانسته واورا از بلادت وحماقت شمرده ودر اکثر نسخها لفظ عنه نیامده ویُفهم بضم یا وفتح هاء هست ودر بعضی روایات بکسرها آمده لیکن این وقتی صحیح می شود که لفظ عنه نباشد وبر تقدیر ثبوت او پس بفتح هاء هست پس بس فَقَالَ پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اَلَا وَقَوْلُ الزُّوْرِ که آگاه باشید وبزرگترین گناهان کبیره گفتن سخن دروغ است یعنی گواهی دادن بدروغ و اَلَا بفتح همزه وتخفیف لام حرف تنبیه هست وزور بضم زا معجمه بمعنی کذب ومیل کردن از حق هست واین کلام مؤلف اشارتست بسوی حدیثی که در کتاب شهادات ذکر خواهد کرد وآن چنان هست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِاَكْبَرِ الْكَبَائِرِ ثَلٰثًا قالوا بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله وعقوق الوالدین وجلس متکئا فقال الا وقول الزور فما زال یکررها حتی قلنا لیته سکت یعنی پس همیشه بود رسول خدا که مکرر میکرد این جمله را که الا وقول الزور باشد تا آنکه گفتیم مایان که کاشکی او خاموش شود یا آنکه همیشه مکرر میکرد این شهادت زور را بر سبیل تاویل قول بشهادت یا آنکه همیشه مکرر میکرد این خصلت ثالثه را که قول زور هست واین قطعه ایست که مؤلف بر سبیل تعلیق بطریق جزم او را ذکر کرده وقَالَ ابْنُ عُمَرَ وگفته است عبد الله پسر حضرت عمر بر سبیل خطاب که احوال او در سابق گذشته واین تعلیق صحیح از حدیث حجة الوداع است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خطبهٔ حجة الوداع هَلْ بَلَّغْتُ که تحقیق رسانیدم من ای پروردگار جمیع احکام واخبار که از درگاه تو بمن رسیده بود بجمیع مکلفان حاصل آنکه امتثال امر تبلیغ نمودم ثَلٰثًا سه بار یعنی گفت سه بار هل بلغت که تحقیق رسانیدم من جمیع رسالات را بجماعه مکلفین حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بفتح عین مهمله وسکون با موحده وبدال مهمله پسر عبد الله پسر عبد الصمد پسر عبد الصفار ابو سهل خزاعی بصریست ودر سال دوصد وپنجاه وهشت با هواز وفات یافت قَالَ اَنْبَاَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ یعنی پسر عبد الوارث پسر سعید پسر ذکوان ثوری بصری وکنیت او نیز ابو سهل هست ودر سال دوصد وهفت وفات یافت قَالَ اَنَا

عبد الله بن المثنی بضم میم و فتح ثاء مثلثه و نون مفتوحه مشدده پسر عبد الله پسر انس است که روایت کرده از عم خود ثمامه قال انا ثمامة عن انس ثمامه بضم ثاء مثلثه و به تخفیف هر دو میم و او پسر عبد الله مذکور که پسر انس پسر مالک است و او تابعی است و در جمیع این اسناد همه بصری اند عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان که بدرستی بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم و عادت آن سرور انور چنان مقرر شده بود اذا تکلم بکلمة و قتیکه کلام می کرد بسخنی اعادها مکررمی کرد و می گفت آن سخن را ثلثا سه بار از جهت آنکه بسیار اشخاص در مجلس مبارک او بودند که فهم آنها قاصر بود و بیک بار ذکر کردن آنها را فهم قول و حفظ او میسر نمی شد و رسول علیه السلام از جانب رب الانام مامور بود که بکافه انام تبلیغ احکام به بیان واضح و تمام نماید لهذا سه بار تکرار می کرد یا آنکه آن کلام نوعی از کلام مشکل بود پس رسول علیه السلام به تکرار رفع اشکال از آن کلام و دفع شبهه ازان مرام میکرد حتی تفهم عنه تا آنکه فهم کرده شود آن سخن را از ذات مبارک او و اذا اتی علی قوم فسلم علیهم سلم علیهم ثلثا و وقتی که می آمد رسول اکرم و وارد می شد بر یک گروهی پس سلام میداد بر انها سلام میداد بر انها سه بار پس قول او فسلم بمنزله شرط است و جواب او قول او وسلم است و سه بار سلام دادن شاید نزد استیذان باشد چنانچه از حضرت سعد آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و حال آنکه او در خانه بود پس رسول مقبول سلام داد پس او جواب نداد پشت رسول علیه السلام دوباره سلام داد بعد ازان بار سیوم سلام داد و او جواب نداد رسول علیه السلام از انجا برگشت پس ازان حضرت سعد از خانه خود بیرون شد و متابعت آنحضرت رسالت پناه نمود تا آنکه زود او را دریافت و گفت که ای رسول خدا من بگوش خود تسلیمات ثلاثه شنیدم و لیکن خاموش شدم از جهة آنکه خواستم که از تبرکات تسلیمات تو بسیار بمن برسد و ایضا بهر سلام مرا لذتی حاصل می شد که بسلام دیگر آن لذت هرگز حاصل نشده بود و ایضا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا استاذن احدکم ثلاثا فلم یؤذن له فلیرجع لکن در بن توجیه اشکال است زیرا که سلام استیذان دوباره مکرر کرده نمی شود و قتیکه اذن بسلام اول حاصل آمد و سیوم بار مکرر کرده نمی شود و قتیکه اذن بسلام ثانی حاصل آید و گفته اذا مقتضی آن برای تکرار فعل است بار بار و کان مستدعی آن برای استمرار و سلام دادن رسول مقبول بر در حضرت

اعتماد نادرست درغیر این موضع هرگز تیاده است پس توجیه صحیح در نیمقام آن است
که مراد این است که عادت رسول مقبول چنان قرار گرفته بود که وقتی که می آمد بر
یک گروهی پس اول سلام انداز برای استیذان بران گروه میداد و چون باذن آنها
بر سر آنها داخل میشد سلام تحیه بران قوم می داد و بعد ازان در مجلس می نشست و رسول مقبول
همراه آنها مشغول می شد چون مجلس تمام می شد پس رسول علیه السلام برهمان گروه
اتمام سلام و داع میکرد و این هر سه سلام در شریعت رسول علیه السلام مسنون اند این
بطال گفته که تکرار کلام و سلام از جهت آن بود که رسول علیه السلام ترسید که آن گروه
اتمام سلام و کلام آن سه روز تمام بهوش خود نفهمیده و بگوش خود نشنیده باشند یا از
جهت مبالغه در تعلیم و موعظه تکرار سلام میکرد و درین حدیث مبارک اشارت است بسوی
آنکه سنیهات خدا وندی است که با و بیان واضح واقع می شود و الله تعالی اعلم
حدثنا مسدد بوزن اسم مفعول از تسدید قال انا ابو عوانة بفتح عین مهمله عن ابی
بشر بکسر باء موحده و بشین معجمه عن یوسف بن ماهک بکسر ها عن عبد الله
بن عمرو پسر عاص و احوال همه در سابق گذشته قال کنت عبد الله پسر عمرو
تخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر که پس ماند رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در یک سفری سافرناه که سفر کرده بودیم مایان آن سفر را فادرکنا
پس یافت رسول خدا مایان را یعنی لاحق شد بمایان و ادرکنا بفتح کاف است
وقد ارهقتنا الصلوة و حال آنکه بدرستی مؤخر کرده بودیم مایان نماز را و در
بعضی نسخها و قد ارهقتنا الصلوة آمده یعنی و حال آنکه پوشیده بود مایان را
وقت نماز و آن نماز عصر بود و نحن نتوضأ و حال آنکه مایان وضو
میکردیم فجعلنا نمسح علی ارجلنا پس گردانیدیم و شروع نمودیم
مایان که مسح می کردیم بر پاهای خود فنادی بأعلی صوته
پس آواز کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلند
تر آواز خود و گفت ویل للاعقاب من النار
کبلاکیت است پاشنه ها را از آتش دوزخ مکرر قالها ثلاثا

قال نا ابو الوليد
عن ابی بشر
عن یوسف بن
ماهک عن عبد
الله بن عمرو
قال تخلف رسول
الله صلی الله
علیه وسلم فی
سفر سافرناه
فادرکنا وقد
ارهقتنا الصلوة
ونحن نتوضأ
فجعلنا نمسح
ارجلنا فنادی
بأعلی صوته ویل
للاعقاب من
النار مرتین او
ثلاثا

دو بار یا سه بار کلام مذکور را گفت و تحقیق این حدیث مذکور در باب من رفع صوته بالعلم گذشته و الله تعالی اعلم **باب** تَعْلِيمِ الرَّجُلِ أَمَتَهُ وَأَهْلَهُ باب است در بیان آموزانیدن مرد کنیز خود را و اهل و عیال خود را احکام شرعیه و امة بفتح همزه و میم خلاف حره را گویند و عطف اهل بر امه از باب عطف عام بر خاص است و مطابقة حدیث آینده از برای این ترجمه در کنیز بنص است و در اهل بقیاس زیرا که اهتمام در تعلیم فرائض و سنن و سائر احکام زیاده تر از اهتمام آن باو است حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ بتخفیف لام و احوال او در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله گذشته قَالَ أَنَا الْمُحَارِبِيُّ بضم میم و فتح حاء مهمله و بر اء مهمله و بباء موحده و یاء مثناة تحتانیه مشدده منسوب بجد اعلای خود محارب بن خصفة بن قیس عیلان و او پسر محمد کوفی است و در سال یکصد و هشتاد و نهم وفات یافت و نیست از برای او نزد امام بخاری مگر این حدیث مبارک و یک حدیث دیگر در عیدین قَالَ أَنَا صَالِحُ بْنُ حَيَّانَ او صالح پسر صالح پسر مسلم پسر حیان بحاء مهمله مفتوحه و یاء مثناة تحتانیه مشدده و نون و بالای هندی کوفی است و مؤلف او را منسوب بسوی جد پدر او کرد و مراد باین صالح صالح پسر حیان قرشی نیست و حیان منصرف و غیر منصرف است گفته اند که مردی بسوی بادشاه آمد و نام آن مرد حیان بود پس کسی از بادشاه پرسید أَمُنْصَرِفٌ حَيَّانُ أَمْ لَا پس بلد شاه گفت ان اکرمته فلا ینصرف و الا فینصرف و علماء توجیه او باین کرده اند که اگر بادشاه او را اکرام کرد پس گویا او را زنده کرد پس او در این هنگام ماخوذ از حی شد پس غیر منصرف شد زیرا که در آخر او الف و نون زائدتان اند و اگر او را اکرام نکرد پس گویا او را بلا کسوة گذاشت پس در این هنگام او ماخوذ از مین شد پس منصرف شد قَالَ قَالَ عَامِرٌ الشَّعْبِيُّ بفتح شین معجمه ابو عمرو همدانی که در باب المسلم من سلم المسلمون گذشت جَدِّي بْنُ أَبِي بُرْدَةَ یعنی ابو بردة اگر که نام او عامر شعبی کوفی است و پدر او ابو موسی اشعری است عَنْ أَبِيهِ از پدر خود ابو موسی اشعری که نام او ابو عبد الله است و احوال این هر دو در باب ای الاسلام افضل گذشته قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت پدر او که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ که سه مرد اند که از برای آنها دو مزد و دو ثواب است رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ یکی از اهل کتاب سه مرد همدی است

از اهل کتاب که ایمان آورد بپیغمبر خود و ایمان آورد بمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ثواب مضاعف از برای این مرد بایمان مضاعف حاصل شد و لفظ کتاب باعتبار مفهوم عام است لکن مراد درین مقام خاص است که آن توریة و انجیل است چنانچه در نصوص قرآن و احادیث شایع و ذایع است و بعضی گفته اند که مراد باد درین مقام انجیل است پس پس بعد ازین بعضی از محققین گفته اند که تخصیص مراد وقتی صورت می بندد که ملة نصرانیه ناسخ از برای یهودیه باشد لکن بعضی از محققین گفته اند که احتیاج بسوی اشتراط نسخ نیست از جهة آنکه حضرت عیسی علیه السلام را نیز در اعلام بسوی جمیع اشخاص بنی اسرائیل فرستاده بود پس هر کسی که همراه او ایمان آورده البته آن کس منسوب باو شد و هر کسی که باو ایمان نیاورد و بر یهودیة خود ماند البته آن کس مؤمن نشد پس او را حدیث مبارک شامل نشد زیرا که رسول علیه السلام شرط کرد در ان حدیث که آن کس بپیغمبر خود مؤمن باشد آری در وی داخل شد آن کسی که از بنی اسرائیل نبود و در ملة یهودیه بود یا آن کسی که بحضور حضرت عیسی حاضر نشد و دعوت او باو نیز نرسید زیرا که او یهودی مؤمن است از جهة آنکه او ایمان بحضرت موسی علیه السلام آورد و بعد ازان بهیچ پیغمبر را تکذیب نکرد پس هر یهودی که ازین دو وصف باشد و قت بعثت و نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را دریافت و بان رسول عالمیان نیز ایمان آورد پس البته او مندرج در حدیث مبارک است و از همین قسم است از عرب اهل یمن و غیر آن که در دین یهود ان داخل شده بودند و آنها را دعوت حضرت عیسی نرسیده بود زیرا که رسالت او مختص به بنی اسرائیل بود و درین هیچ اشکال نیست آری اشکال در جماعه یهود است که بحضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودند و بتحقیق ثابت شده که آیة مطابق از برای این حدیث مبارک قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده اُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ و این آیه کریمه در شان عبد الله بن سلام و رفیقان او در اسلام نازل شده چنانچه مفسران در تفسیر این آیه قرآن تصریح کردند و شک نیست که اینها از بنی اسرائیل بودند و به حضرت عیسی علیه السلام ایمان نیاوردند بلکه بر ملت یهودیه باقی و مستمر بودند تا آنوقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و بآن سرور عالم ایمان و اذعان آوردند و به تحقیق ثابت شد که اینها داده می شوند مزد و ثواب را دو بار و محقق طیبی گفته که احتمال دارد که این حدیث مبارک بر عموم و شمول خود باشد زیرا که

جایز است که طریان ایمان به رسول عالمیان سبب از برای قبول جمیع آن ادیان باشد
اگرچه آن ادیان منسوخ مارشند و ممکن است که گفته شود در حق این جماعه که بدینه مقیمه
بودند که دعوت حضرت عیسی علیه السلام باینها نرسیده زیرا که آن دعوت او در اکثر
بلاد نرسیده است پس آنها بر دین یهودیت مستمر و باقی بودند و به پیغمبر خود حضرت
موسی علیه السلام ایمان آورده بودند تا آنکه دین اسلام آمد پس ایمان آوردند به محمد صلی الله
علیه وسلم پس اشکال باین تقریر مرتفع شد و تخصیص اهل کتاب شاید از انجهته باشد که در
میان فرق کفار اهل کتاب و سایر کفار آنست که اهل کتاب محمد صلی الله علیه و سلم
را می شناسند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرمود یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَ
الْإِنْجِیلِ و فرموده الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس هر کسی
که از جمله آنها ایمان آورد و متابعت کرد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم البته او را دو اجر
و فضل بر سایر مؤمنان باشد و همچنان کسی که از انها تکذیب او می نماید گناه و بار او
سخت تر از گناه و بار سایر مردم باشد و مانند این حکم در حق ازواج مطهرات از سرور
کائنات وارد شده از بهت آنکه وحی از جناب پروردگار در خانه آنها بر رسول
مختار نازل می شده و اگر گفته شود که چرا ازواج مطهرات در حدیث مبارک
مذکور نشدند پس عدد چهار می شد جواب آنکه حکم آنها مختص بآنها است و این سه
امور که درین حدیث مبارک مذکور شدند عام و مستمر و باقی تا روز قیامت اند فائده
حکم زن کتابیه حکم مرد است چنانچه در اکثر احکام این سخن مطرد است وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ وَ
إِذَا أَدَّى حَقَّ اللهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ و دیم ازان سه مرد بنده ایست مملوک و قتی که ادا
کند حق خدای تعالی و حق مولاهای خود را و جمع موالی از انجهته فرمود که احتمال دارد که آن بنده
مملوک انی برای جمع موالی باشد یعنی آن مملوک مشترک باشد درمیان جماعه مردمان پس
بر ان بنده لازم است که حق جمیع موالی خود را ادا نماید و توصیف عبد بمملوک ازان
جهته کرد که جمیع ناس بنده خدا تعالی اند پس قصد کرد که این بنده را جدا از سایر بندگان
نماید پس او را توصیف بمملوک کرد و حق خدا تعالی آنچیزیست که در ذمه او از عبادات
لازم است مثل نماز و روزه و حق موالی امثال امر و خدمت آنها باشد و مولی اگرچه لفظ
مشترک است درمیان معانی کثیره لیکن مراد درینمقام از و سیّد است و اگر گفته شود

ازین کلام لازم می آید که اجر ممالیک بشرط مذکور دو چند از اجر سادات باشد و این بر سبیل اطلاق صحیح نیست جواب آنکه جائز است که ازین جهت اجر ممالیک دو چند از سادات باشد و اند برای سادات فضائل دیگر باشد که بسبب آن مستحق اضعاف اجر ممالیک باشند یا آنکه مراد ازین کلام تفضیل مملوکی است که هر دو حق را ادا نماید بر مملوکی که یکی را از ان دو حق ادا نماید و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک لازم می آید که اجر صحابی کتابی زائد بر اجر اکابر صحابه باشد و این سخن باجماع باطل است جواب آن که اکابر صحابه باجماع مخصوص ازین حکم اند یا بحدیث دیگر و هر صحابی که دلیل دلالت نمیکند بر زیادت اجر او بر صحابی کتابی پس التزام می کنیم که آن داخل زیر این حکم عام است وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ وسیوم از انها مردی است که بود نزد او دایه وکنیزی يَطَؤُهَا که وطی می کند و دخول می نماید آن کنیز را وَ اد آن است که وطی آن کنیز از برای آن حلال است خواه موطوءه بالفعل باشد خواه نباشد زیرا که اگر بر سبیل فرض آن مرد وطی نیز نکند و تادیب و تعلیم نماید هم از برای او دو اجر است فَأَدَّبَهَا پس ادب اموخت آن کنیز را یعنی احوال فضیله و اخلاق جمیله او را آموخت فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا پس نیک کرد ادب آموختن آن کنیز یعنی در آموختن ادب درشتی و ضرب بروی نکرد بلکه بر سبیل لطف و خوشی و نرمی و خوش خوئی تعلیم ادب نمود وَعَلَّمَهَا وتعلیم کرد آن دایه را احکام شرعیه و فرعیه فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا پس نیک کرد تعلیم آن کنیز را یعنی در میان تعلیم قهر و زجر بروی نکرد و او را بمرتبه کمال در علم حرام و حلال رسانید و اگر گفته شود که تادیب نیز در زیر تعلیم داخل است پس ذکر او جدا در مقابل او چگونه صحیح شد جواب آنکه تادیب امر عرفی است و تعلیم حکم شرعی یا اول دنیوی است و ثانی دینی ثُمَّ أَعْتَقَهَا پس آزاد کرد آن کنیز را فَتَزَوَّجَهَا پس ترا زاد کرد آن کنیز را پس نکاح کرد آن داه را یعنی اول او را از ملک رقبه خلاص کرد بعد ازان او را در ملک بضعه بند کرد فَلَهُ أَجْرَانِ پس از برای این مرد سیومی دو مزد و ثواب اند و تکریر این کلام درین مقام از برای کثرت اهتمام است و باعث او طول کلام در میان ثالث است و احتمال دارد که این ضمیر راجع بسوئے هر یک از سه مرد مذکور باشد و اگر گفته

واگر گفته شود که هر کسی که نماز کند در روزه او را، نماید پس آن کس نیز دو اجر یابد و همچنان هر کسی که جمع در میان دو کار نیک کند مستحق دو اجر گردد و همچنان ولد که حق خدای تعالی را و حق والد را ادا کند البته آن ولد مستحق دو اجر گردد پس جهت تخصیص این سه خصال چیست جواب آنکه فاعل هر یک ازین سه خصال جامع در میان دو امر است که در میان آن دو امر مخالفت عظیمه و مباینت جلیله است پس فعل آن هر دو امر فاعل ضدین است و عامل بد و کار متنافی است بخلاف سائر خصال که جمع ضدین در میان آنها نیست و اگر گفته شود که لائق است که از برای مرد اخیر چهار اجر باشد اجر تادیب و اجر تعلیم و اجر اعتاق و اجر تزوج بلکه لائق است که او را هفت اجر باشد جواب آنکه مناسبت این صورت ثالثه با دو صورت سابقه از انجهت است که در هر صورتی از انها جمع در میان امرین متنافیین است پس معتبر در ثبوت اجر در هر صورت از انها آن دو امر متنافی است نه سائر احوال و مظهری گفته که در صورت اخیره دو اجر مرتب بر اعتاق و نکاح است از جهة آنکه تعلیم و تادیب موجب اجر است در اولاد و خویشان و جمیع مردمان و تخصیص بکنیزها ندارد و بعضی گفته اند که دو اجر مرتب بر تعلیم و تادیب است از جهت آنکه کمال انسان باین دو چیز است ثم قال عامر وسئل کعت عامر شعبی که راوی این حدیث نبوی است اعطیناکها بغیر شیء که دادیم و تعلیم کردیم مایان ترا این مسئله بغیر از گرفتن چیزی از اموال دنیا و ظاهر آنست که مخاطب باین خطاب صالح است که این حدیث مبارک را از عامر شعبی تعلم کرده لکن صواب آنست که مخاطب باین خطاب مردی از خراسان است که از عامر شعبی سوال کرده بود از حال کسی که از او کنیز خود را بعد ازان همان کنیز معتقه را در عقد نکاح خود آورد چنانچه در ترجمه عیسی علیه السلام از همین کتاب مبارک خواهد آمد انشاء الله تعالی وقد کان یرزق وتحقیق بود قبل ازین حال برین منوال که سواری کرده می شد و کوچ نمودی شد فینقاد وها در مسئله که کمتر و اسان تر ازین مسئله باشد الی المدینة بسوی مدینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم واین سخن در عصر سید المرسلین و عهد خلفاء راشدین بود که جمیع اصحاب کرام بخدمت رسول علیه السلام در همان بقعه مبارکه مجتمع بودند و پس از مرور زمان مذکور اصحاب کرام منتشر در بلاد متفرقه و اماکن متعدده شدند زیرا که فتوح امصار در هر عصر از عصار از برای اهل اسلام بنصرت خالق انام میسر شد و در همان بلاد مفتوحه اصحاب کرام سکونت اختیار کردند و اهل هر شهر بعلماء

اطراف خود اکتفا کردند مگر آن کسی که طلب توسع در علم میکرد پس آن کس کوچ و رحلت بشهر دیگر میکرد چنانچه حدیث حضرت جابر درین باب گذشته و از همین جهته تعبیر کرد شعبی بقول خود کان با وجود آنکه از جمله کبار تابعین بود و اگر گفته شود که در ترجمهٔ باب تعلیم اهل نیز مذکور بود و در نیحدیث مبارک چیزی نیست که دلالت بر تعلیم اهل نماید جواب آنکه تعلیم اهل بر سبیل قیاس شرعی از تعلیم کنیز معلوم میشود یا آنکه ترجمه کرده بود و اراده کرده بود که لاحق کند حدیث مبارک را بآن ترجمه لکن در نیافت نودی گفته که در قول شعبی تحریض از برای طالب و سامع هست و بیان آنچه سلف صالحین بسوی بلاد بعیده مسافت مدیده از برای تعلیم یک حدیث نبوی قطع میکردند و آبن بطال گفته که در نیحدیث مبارک بیان فضل مدینه مقدسه هست و بیان آنکه آن بقعهٔ مبارکه معدن از برای علم و فهم هست و الله اعلم **باب** عظة الإمام النساء وتعليمهن باب هست در بیان پند و نصیحت کردن امام مردان زنهارا و آموزانیدن آنها وعظ مستفاد از قول او هست اتی اریتکن اکثر اهل النار لانکن تکثرن اللعن وتکفرن العشیر وتعلیم آنها مستفاد از قول او هست وامر بن بالصدقة گویا رسول مقبول زنان را تعلیم کرد که صدقه و انفاق مال در راه ایزد متعال سبب تکفیر گناهان آن جماعهٔ زنان هست و مقصود مؤلف ازین باب آنست که تعلیم اهل مختص بصاحب اهل نیست بلکه از برای بادشاه اعظم و نائب آن نیز مندوب و فضل هست حدثنا سليمان بن حرب بکاء مهمله و راء مهمله ساکنه و با موحده از دی بصریست که احوال او در باب من کره ان یعود فی الکفر گذشته قال انا شعبة بضم شین معجمه سیاتی گذشته عن ایوب پسر ابی مشیمه سختیانی بصری که در باب حلاوة الایمان گذشته قال سمعت عطاء بن ابی رباح بفتح راء مهمله و با موحده مخففه و بحاء مهمله قریشی مکی تابعی هست و از اجل فقهاء و اکمل علماء بود اسماعیل پسر امیه گفته که عطاء بسیار خاموشی میکرد چون تکلم بزبان میکرد گویا مروارید سفته از علم و حکمت میکرد و او مؤید بتایید حق ممتاز از جملهٔ خلق بود و هفتاد حج در حیات خود کرد و عمر او صد سال بود و در سال یک صد و چهارده یا پانزده وفات یافت قال سمعت ابن عباس قال اشهد علی النبی صلی الله علیه وسلم او قال عطاء اشهد علی ابن عباس گفت ابن عباس که گواهی میدهم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا گفت عطاء پسر ابی رباح گواهی میدهم من بر حضرت ابن عباس و این شک و تردید از راویست

باب عظة الإمام النساء وتعليمهن

حدثنا سليمان بن حرب قال انا شعبة عن ايوب قال سمعت عطاء بن ابي رباح قال سمعت ابن عباس او قال اشهد على ابن عباس

که لفظ اشهد از قول حضرت ابن عباس است یا از قول عطاء ولفظ اشهد دلالت میکند
بر جزم و یقین نزد اهل لغة و دین تا تاکید از برای تحقق مشهور و وثوق بوقوع او حاصل آید
اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیرون شد
از صفهای مردان بسوی صفهای زنان واین در روز عید فطر یا قربان بود بعد از رجوع
او از مصلی عید وَمَعَهُ بِلَالٌ و حال آنکه همراه آن حضرت رسالت حضرت بلال بود
و بلال بروزن هلال پسر رباح بفتح راء مهمله و بباء مخففه موحده و بحاء مهمله حبشی قرشی
تیمی است و کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمرو یا ابو عبد الرحمن یا ابو عبد الکریم است و او در زمان
قدیم اسلام برسول کریم آورده بود بلکه گفته اند که او اول کسی است که اسلام ظاهر کرد و او را
بر اظهار اسلام کفار عذاب تمام نمودند چون رسول با کمال آن حال بلال را دید فرمود
لوکان عندنا مال اشترینا بلالا پس حضرت ابو بکر از برای عم خیر الناس حضرت عباس گفت
که خرید کن بلال را از برای ما یان پس حضرت عباس به پیش سیده او آمد و او را
گفت که آیا مرضی تو هست که بلال را بما یان بفروشی و ما یان او را بخریم آن زن
قبیحه گفت که ای عباس چه میکنی با آن بلال که آن مرد خبیث است پس عباس گفت
که ترا با این مقال چه غرض هست اگر او را نمیفروشی ما او را میخریم پس آن زن قبیحه حضرت
بلال را بحضرت عباس فروخت و حضرت عباس او را بخدمت حضرت ابو بکر
روان کرد و حضرت ابو بکر او را قبول نمود ثمن را بحضرت عباس فرستاد حضرت ابو بکر او را
در همان ساعت در راه حق سبحانه جل شانه آزاد کرد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
فرمود رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله و بعضی گفته اند
که حضرت ابو بکر خود او را خرید و حال آنکه کفار بدکردار او را در زیر سنگهای بسیار دفن
کرده بودند و او در عهد رسول کریم مؤذن و مکبر بود چون رسول مقبول انتقال از دار فنا ببدار
بقا نمود پس حضرت بلال قصد بیرون نمودن کرد که از مدینه مقدسه بسوی بقعه شام انتقال نماید
پس حضرت ابو بکر رضی الله عنه او را گفت که رفتن تو از جوار رسول مختار بسوی بقعه شام
صلاح نیست بلکه بودن تو نزد ما یان بهتر و خوشتر است پس حضرت بلال گفت که ای
ابا بکر اگر تو مارا از برای جان خود آزاد کردی پس مرا پیش خود نگهدار و اگر از برای رب عباد
مرا عتق و آزاد کردی پس مرا بسوی خدائی تعالی بگذار پس حضرت ابو بکر گفت

که برو هر جائی که مرضی تو هست پس از برای جهاد بملک شام رفت واو همراه رسول اکرم
در جمیع مشاهد حاضر شده بود و آمیته پسر خلف از جمله آن کسان بود که حضرت بلال را از برای
اظهار اسلام تعذیب میکردند و او از همه سخت تر عذاب او را میکرد و پی در پی اورا
تعذیب می نمود آخر الامر بتقدیر پروردگار چنان بروز وظهور نمود که حضرت بلال در روز
بدر آن اُمیّه را بدست خود کشت پس حضرت ابو بکر صدیق چند ابیات گفت که یعنی از افتخار این
بیت است شعر هنیئاً زادک الرحمن فضلا ✤ فقد ادرکت ثارک یا بلالا ✤
و بعد از رسول مقبول از برای اَحَدی آذان نداد و چون از بقعهٔ شام بمدینه مقدسه باز آمد تا
زیارت مرقد رسول اکرم نماید پس جمیع اصحاب کرام او را باعث شدند که آذان گوید
پس آذان شروع کرد و پیش از تمام آذان نزد قول او اشهد ان محمدا رسول الله
اشارت بسوی مرقد مبارک آن سرور عالم کرد و از سبب شوق و ذوق
آن سرور عالم بیهوش افتاد و او آن تمام نکرد و روایت کرده شده از واحادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار چهل و چهار حدیث که از جملهٔ آنها امام بخاری
رحمة الله علیه دو حدیث غیر مسند آورده و مناقب او بسیار هست و در بلدهٔ
دمشق یا حلب در سال بیست و وفات یافت فظن انه لم یتزوج النساء پس گمان
کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی آن ذات مبارک نشوانده است زنها را یعنی وعظ
و نصیحت بجماعت زنها بیان نکرده بلکه وعظی که سابق ازین در عید بعد از خطبه کرده بود مختص بجماعت
مردان بود لهذا جماعهٔ زنها را جدا وعظ و نصیحت کرد چنانچه گوید فوعظهن پس پند و نصیحت کرد
رسول مقبول آن زنان را وامرهن بالصدقة و فرمود آنها را باداء صدقه تا او را بصارف
شرعیه صرف نموده شود چنانچه در روایت ابی سعید خدری آمده فقال یا معشر النساء تصدقن
فانی اُریتکن اکثر اهل النار فقلن وبم یا رسول الله قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر ولم یسمع
بضم یاء ماخوذ از اسماع هست و در بعضی نسخها لفظ نساء نیامده و آن باسم و خبر خود قائم مقام
دو مفعول ظن هست فجعلت المرأة پس شروع کرد زنی معینه از انها تلقی القرط که می اندازد
گوشوارهٔ خود را و قرط بضم قاف و سکون را عبارت از حلقه ایست که در میان
زمینه گوش خود زنها می اندازند و خاتم و انگشتر خود را و در خاتم کسر تاء
مشناة فوقانیه و فتح آن هر دو جائز است و بلال یاخذ فی طرف ثوبه

وشروع کرد حضرت بلال که میگیرد وجمع مینماید آن انداخته زنها را در طرف جامهٔ خود در چادر
خود و قال اسمٰعیل عن ایوب عن عطاء قال ابن عباس اشهد علی النبی صلی اللہ علیہ
وسلم وگفت اسماعیل پسر علی در اسناد حدیث سابق که آن مروی است از ایوب از عطا
که گفت ابن عباس که گواهی میدهم من بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ومراد مؤلف ازین
کلام آنست که اسماعیل محدث در ضمن اسناد حدیث مذکور لفظ عن در عطا آورده نه لفظ
سمعت ودر ابن عباس بلفظ قال اکتفا کرده ولفظ سمعت طرح کرده وایضا جزم کرده
که لفظ اشهد از کلام ابن عباس است پس بس واین کلام را بر سبیل متابعت ابراهیم
تقویت واستشهاد حدیث مذکور آورده واین کلام تعلیق از بخاری است زیرا که او
اسماعیل مذکور را ملاقات نکرده از جهة آنکه اسماعیل مذکور در سال وفات امام بخاری
که آن سال یکصد ونود وچهار سال باشد وفات یافت واحوال او در باب حب
الرسول من الایمان گذشته واحتمال دارد که این کلام معطوف بر قول او قال حدثنا
شعبة باشد پس مراد آن باشد که حدثنا سلیمان قال حدثنا اسماعیل پس برین تقدیر این
کلام از تعلیق خارج شد ومسند شد ابن بطال گفته که در حدیث مبارک فائدهٔ آنست که بر
امام لازم است که احوال مردم رعیت را تفحص نماید وآنها را تعلیم نماید ووعظ کند مردان
وزنان درین حکم برابرند وایضا درین حدیث مبارک دلیل است که صدقه سبب نجات
از درکات آتش دوزخ است محیی السنة گفته درین حدیث مبارک دلیل است بر انکه عطا بر زن
بی اذن شوهر جائز است واما آنچه روایت کرده شده از رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم
که فرموده لا یحل لامرءة عطیة الا باذن زوجها پس محمول است بر عطائیکه در غیر راه رشد
وهدیت باشد یا مراد آنست که از مال شوهر خود بی اذن او صرف کند اما از مال خود
پس جائز است که بی اذن شوهر خرچ نماید نووی گفته که درین حدیث مبارک فائدهٔ آنست که
وعظ زنها وبیان امور آخرت برانها وتعلیم احکام اسلام از برای آنها مستحب است وزنها
وقتیکه در نماز مردها حاضر شوند البته لایق است که آنها یک گوشه وکناره از مردها باشند
وصدقه نفلیه محتاج بایجاب وقبول نیست ودر روی مواطات کافی است وایضا در حدیث
مبارک دلیل است برانکه حرف صدقات عامه بسوی مصارف معینه مفوض با مام
است وایضا تصدق زن از مال خود بغیر اجازت شوهر خود روا است واین جواز منحصر در

در سیوم حصهٔ مال او نیست و امام مالک رحمة الله علیه گفته که صرف کردن زن از
مال خود بی اذن شوهر زیاده بر سیوم حصهٔ مال رد و نیست و دلیل بایان آنست که رسول
مقبول از زنان سوال نکرد که آیا این مال که شما صدقه کردید باذن شوهر ها مقترن
است یا نیست یا این مال زیاده از ثلث مال هست یا نیست و اگر حکم مختلف می بود هر آینه
سوال بروجه مذکور میکرد و بعضی گفته اند که ازین حدیث مبارک معلوم می شود که بیرون
کردن زنها که صاحب حسن و جمال نباشند در هر دو عید مستحب است و ایضا درین حدیث
مبارک دلیل هست بر انکه اصل در جماعه ناس عقل هست و در عقود و تصرفات صحت هست
زیرا که رسول علیه السلام تفحص نکرد از زنهای انداز نده که آن همه عاقل بالغ بودند
یا نبودند والله اعلم **باب الحرص علی الحدیث** باب است در بیان سخت نیازمندی
بر حدیث و حدیث در اصل لغة بمعنی جدید هست و مراد باو در عرف شرع آنچیزی هست
که نسبت کرده شود بسوی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم کویا ارادة کرده شده است
باو مقابله قرآن زیرا که او قدیم است حدثنا عبد العزیز بن عبد الله پسر یحیی اوسی
قرشی عامری مدنی که ابو القاسم فقیه هست قال حدثنی سلیمان پسر بلال که در باب
امور الایمان گذشته عن عمرو بن ابی عمرو بفتح عین مهمله و بواو در هر دو او ابو عثمان
مدنی مولای مطلب پسر عبد الله پسر حنطب بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله
و با موحده مخزومی قرشی هست که در اول خلافت ابی جعفر منصور وفات یافت
عن سعید بن ابی سعید المقبری بفتح با موحده و ضم او اگرچه اصل او ست واو
ابو سعید مدنی هست که در باب الدین پیش گذشته عن ابی هریرة و رجال این اسناد همه مدنی
اند انه قال یا رسول الله که بدرستی آن ابو هریره گفت که ای فرستاده خدای تعالی
و در بعضی نسخها قیل یا رسول الله آمده یعنی گفته شد که ای فرستاده خدای تعالی من اسعد
الناس بشفاعتک یوم القیمة کیست سعادتمند ترین مردمان بشفاعت تو ای سید
مرسلان در روز قیامت که روز حسرت و ندامت هست و شفاعة ماخوذ از شفع هست
و شفع عبارت از ضم کردن شی است بسوی مثل کویا مشفوع له فرد بود پس شفیع او را
شفع کرد بضم کردن جان خود بسوی او قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقد ظننت یا ابا هریرة هر آینه بدرستی کمان

کرده بودم من ای ابا هریره آن لا یسألنی عن هذا الحدیث احدٌ انکه نمی پرسد مرا از همین
حدیث هیچکسی اوّل و پیش تر از تو بلکه تو از همه مردم سابق ازین حدیث سوال
خواهی کرد لما رأیت من حرصک علی الحدیث ازبرای آن چیزی که دیدم آن پیر را که آن
حرص تو بر حدیث یا ازبرای دیدن آن بعض حرص ترا بر حدیث و آن گمان من الجا ایشان
واقع شده بعد ازان رسول علیه السلام بجواب سوال آن شروع کرد و فرمود اسعد
الناس بشفاعتی یوم القیمة که سعید ترین مردمان بشفاعت من در روز قیامت
من قال لا إله إلا الله آن کسی است که گفت لا اله الا الله یعنی نیست هیچ معبود بالحق
در جمله موجودات مگر ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و مراد
باین مقول تمام کلمه طیبه است یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله پس این کلام از قبیل
ذکر جزء است که مراد از و کل باشد چنانچه قائلی گوید قرأت الم یعنی خواندم من جمیع
سورهٔ مبارکه را یا گوید من الحمد لله خواندم مراد از او جمیع سورهٔ فاتحه باشد و مراد از قول
مذکور قول نفسانی است نه قول لسانی زیرا که اگر تصدیق بدل داشته باشد و بزبان
نگوید پس آن هم نیز بشفاعت سعید خواهد شد مخلصاً من قلبه یعنی در حالی که
اخلاص کننده باشد آن قائل از دل خود و در بعضی نسخها خالصا بدل مخلصا آمده یعنی در حالی
که آن قول خالص و ناشی از دل آن کسی باشد او نفسه یا از نفس و باطن او و این شک
از حضرت ابی هریره است و قول او من قال لا اله الا الله احتراز از مشرک است و قول
او خالصا من قلبه احتراز از منافق است و تقیید بناس برنفی شفاعت از نوع جن و نوع ملک
دلالت نمیکند زیرا که مفهوم لقب نزد جمهور علماء حجت نیست چنانچه در اصول فقه مذکور
است و اگر گفته شود که مشرک و منافق شایبه از سعادت ندارند و صیغه اسعد که اسم
تفضیل است دلالت می کند که نفس سعادت ازبرای آن هر دو نیز ثابت است جواب
آنکه اسعد درین مقام بمعنی سعید است یعنی اسم تفضیل بمعنی اصل فعل است یا آنکه تفضیل
بحسب مراتب است یعنی سعید ترین مردمان بشفاعت آن کسی است که بگوید
این کلمه طیبه باخلاص تام که به نهایت رسیده باشد و سعید بشفاعت آن کسی
است که بگوید این کلمه مبارکه را و اخلاص او بآن درجه نهایت نرسیده باشد
و قید بر اراده اخلاص مؤکد بالغ ذکر قلب است زیرا که معدن اخلاص

دل است پس فائده در ذکر آن تاکید است چنانچه صاحب کشاف در قول حق سبحانه جل شانه فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ تصریح کرده و تحقیق تفصیل مراتب آن است که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از برای جمیع خلق شفاعت بدرگاه حق جل و علی شانه خواهد کرد تا آنها از هول موقف آرام می گیرند و ایضا رسول مختار شفاعت از برای بعضی کفار به تخفیف عذاب بجناب ایزد وهاب خواهد کرد چنانچه در حق ابی طالب صحیح شده و ایضا شفاعت در حق بعضی از عصاة مومنان خواهد کرد تا آنها از آتش دوزخ بیرون آرد بعد از انکه آنها در وی داخل شده باشند و ایضا شفاعت می کند در حق آن مؤمنان که مستحق دخول آتش اند تا آنها هرگز داخل در آتش دوزخ نشوند و ایضا از برای بعضی مؤمنان شفاعت می کند تا آنها در بهشت بجز از حساب و کتاب درایند و ایضا از برای بعضی مؤمنان شفاعت می کند تا آنکه بعد از دخول بهشت حق تعالی درجات آنها بلند نماید پس اشتراک در نفس سعادت بشفاعت ظاهر شد و اسعد بآن شفاعت مؤمن مخلص است **بَابُ كَيْفَ يُقْبَضُ الْعِلْمُ**

باب است در بیان انکه چگونه قبض کرده و گرفته میشود علم را از مردم و **كَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ** و نوشت صاحب عدل و تمیز عمر پسر عبد العزیز که احوال و مناقب آن در اول کتاب الایمان گذشت **إِلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ** بسوی ابی بکر پسر حزم که فائق در فهم و جزم بود و کنیت او ابو محمد و او ابو بکر پسر محمد پسر عمرو پسر حزم بفتح حاء مهمله و سکون زاء معجمه الانصاری است و او نسبت کرده شده بسوی جد پدر خود و آن برای جد او عمرو صحبت است و آن برای پدر او محمد رویت و او تابعی مدنی است که او را صاحب عدل و تمیز عمر پسر عبد العزیز والی قضاء و امارت در عهد و خلافت خود بر مدینه مقدمه کرده بود و از همین جهت مکتوب خود را بسوی او فرستاد و نام او بجز ابو بکر معلوم نیست پس بعضی گفته اند که کنیت او عبد الملک یا ابو محمد است و نام او ابو بکر اصح است و بعضی گفته اند که نام او کنیت اوست و بمدینه مقدسه در سال یکصد و بیست وفات یافت **أُنْظُرْ** که به بین **مَا كَانَ** آنچیز را که بود **عِنْدَكَ** نزد تو یعنی در شهر تو **مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاکتبه پس بنویس او را یعنی فحص و تجسس بر وجه اکمل ز احادیث رسول افضل کرده آنها پاجمع کن فوبقبضه کتبت آرا فاذهبت دروس العلم وذهاب العلماء زیرا که بدرستی من ترسیدم کهنه شدن علم دین و رفتن ارباب یقین که اصحاب حفظ و ضبط اند و ازین قول مستفاد می شود ابتداء تدوین حدیث نبوی قبل ازین مردم اهل دین اعتماد بر حفظ و ضبط میکردند چون صاحب رای و تمیز عمر پسر عبدالعزیز از رفتن علم و برداشتن فهم بموت علماء حافظین و فوت فضلاء راسخین ترسید پس سعی کرد در تدوین حدیث نبوی تا مدت دهر تقاریا بد و از تغییر محفوظ ماند و زمان او بر سر صد سال ز هجرت رسول اکرم بود ولا تقبل الا حدیث النبی صلی الله علیه وسلم و قبول مکن مگر حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را یعنی در دیوان خود بجز از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشته مکن و در بعضی نسخها ولا تقبل بضم یا، مثناة تحتانیه و سکون لام یعنی قبول کرده نشود مگر حدیث رسول مقبول را صلی الله علیه وسلم ولیفشوا العلم و باید که افشا و اظهار کنند علماء علم را در میان مردم و لیفشوا بکسر لام و سکون او آمده و بضم یا، مضارع ما خوذ از افشا راست ولیجلسوا و باید که بنشینند علماء در مساجد و مدارس ما در میان از اجتماع علم را اخذ نمایند ولیجلسوا بسکون لام اولی و کسر آن و بفتح یا، مضارع و کسر لام ثانیه ما خوذ از جلوس است حتی یعلم من لا یعلم تا آنکه تعلیم کرده شود از علماء هر آن کسی را که نمیداند و نمیفهمد و یعلم اول بر صیغه مجهول از تعلیم است و یعلم ثانی بر صیغه معلوم از علم است و در بعضی نسخها لفظ اول نیز مثل ثانی بفتح یا، مضارع و تخفیف لام آمده یعنی تا آنکه بداند و بفهمد از علماء آن کسی که نمیداند و نمی فهمد فان العلم لا یهلک زیرا که بدرستی که علم هلاک و گم نمی شود و بر داشته نمی شود حتی یکون سرا تا آنکه باشد پوشیده و ما دامیکه ظاهر باشد هرگز گم نمی شود و نهلک بفتح یا، مضارع و بکسر لام است سبحان الله که درین کلام چه قدر نصایح و فوائد است حدثنا العلاء بن عبد الجبار و ابو الحسن عطار بصریست که در مکه سکونت اختیار کرده بود و در سال دو صد و دوازده وفات یافت قال انا عبد العزیز بن مسلم بکسر لام منقذ نسائی قسمی بفتح قاف و سکون سین مهمله و فتح میم است و او ساکن بصره بود کمی پسر اسحاق گفته که او از ابدال بود و در سال یک صد و شصت و هفت وفات یافت

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ قرشی عدوی مدنی که احوال او در باب امور الایمان گذشته
بِذٰلِكَ بتمامی آنچه ذکر کرده شده از روایت عمر پسر عبد العزیز تا قول او حتی یکون سرا
و در بعضی نسخهای صحیح مبارک آمده یعنی حدیث عمر بن عبد العزیز الی ذهاب العلماء پس
بنا بر ین تقدیر باقی کلام از قول مؤلف است که متصل پس از کلام عمر پسر عبد العزیز آورده
است و اگر گفته شود که عادت مولف چنان جاری شده که اسناد را مقدم بر حدیث
ذکر میکند و درین مکان کلام عمر پسر عبد العزیز را مقدم ذکر کرد و اسناد را مؤخر پس سبب
چیست جواب آنکه تا تنبیه شود که درمیان اسناد حدیث مبارک و اسناد اثر فرق است
حَدَّثَنَا اِسْمٰعِيْلُ بْنُ اَبِيْ اُوَيْسٍ بصیغه مصغر و سین مهمله که در باب تفاضل اهل الایمان
گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ مَالِكٌ که صاحب مذهب مشهور است عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ
هشام بکسر هاء و عروه بضم عین مهمله و احوال اینها در باب وحی گذشته عَنْ اَبِيْهِ که آن
عروه است عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ که احوال او در باب اسلم من سلم مسلمون
گذشته قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که میگوید اِنَّ اللّٰهَ لَا يَقْبِضُ
الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا که بدرستی خدای تعالی قبض نمیکند و نمیگیرد علم را از جهة سلب کردن و محو
کردن آن علم از سینهای مردمان وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ ولکن قبض می
کند علم را بقبض علماء و موت آنها یعنی از نزد سبحان علم و عرفان را قبض نمی کند از مردمان
به برداشتن آن بسوی آسمان و محو کردن او از سینهای مردمان بلکه او را اخذ میکند
بموت علماء و فضلاء و در حدیث ابی امامه آمده لما کان حجة الوداع قال قال النبی صلے
الله علیه وسلم خذوا العلم قبل ان یقبض و یرفع فقال اعرابی فکیف یرفع فقال الآن
ذهاب العلم ذهاب حملته ثلاث مرات ابن ماجه گفته که محو علم از صدور و نظر بقدرة پروردگار
جائز هست لکن حدیث مبارک بر عدم وقوع آن دلالت کرد و حضرت عبد الله بن
عباس در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا
چنان فرموده که نقصان زمین از اطراف و اکناف عبارت از موت علماء و فوت
فضلاء هست از جهة آنکه برکت بقعه زمین بوجود زمره عالمین هست چون آن زمره از زمین
بقعه وفات یافتند البته برکت آن بقعه ناقص و زائل می شود حَتّٰى اِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا
تا آنکه وقتی که باقی گذاشته نشد هیچ عالمی را یعنی خدای تعالی جمیع علماء را بقبض و موت

و مقصود مولف بدین تقدیر آنست که علاوه مذکور حدیث عمر پسر عبد العزیز را روایت کرده تا قول او ذهاب العلماء

گردد و هیچ عالمی نماند و این ترجمه وقتی است که لم یقبض بضم یاء مضارعه و فتح قاف خوانده شود و اگر بفتح آن هر دو خوانده شود پس معنی آن باشد تا وقتی که باقی نماند هیچ عالم و اگر بضم یاء مضارعه و کسره قاف باشد پس معنی آن باشد تا وقتی که باقی نگذشت خدای تعالی هیچ عالم را و عالم بر دو تقدیر اول مرفوع باشد و بر تقدیر ثالث منصوب و در روایات بر سه طریقه آمده اند اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا قال الغربری انا حجاج قال انا قتیبة قال انا جریر عن هشام و در باب هل یجعل للنساء

بر سه طریقه آمده اند اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا قال الغربری انا حجاج قال انا قتیبة قال انا جریر عن هشام و در باب هل یجعل للنساء

جهال را که هیچ شائبه ادراک و علم ندارند و در رؤس قاضیان و مفتیان نیز مندرج اند فسئلوا پس پرسیده می شوند آن سرداران جاهلان از احکام شرعیه و فسئلوا بضم سین است فافتوا پس فتوی میدهند مردمان را بغیر علم بجز از فهم و دانش فضلوا پس گمراه می شوند خود آنها و اضلوا و گمراه می کنند دیگر مردمان را و این حکم مختص بمفتیان جاهلان نیست بلکه قاضیان جاهلان را نیز شامل است از جهة آنکه حکم کردن بشئ مستلزم از برای فتوی است و اگر گفته شود که ضلال مقدم بر افتاء است پس معنی کلمه فا چگونه صحیح شود جواب آنکه مجموع مرکب از ضلال و اضلال معقب از افتاء است اگرچه جزء اول مقدم بر وی است یا آنکه ضلال که بعد از افتاء است غیر آن ضلال است که قبل از وی است از جهت آنکه او کامل و سخت تر از ضلال مقدم است و تحقیق توفیق این حدیث مبارک با حدیث سابق که در باب من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین گذشته در همان باب سابق از این گذشته است و در این حدیث مبارک تحذیر و تخویف است از سردار کردن جاهلان و تیز کردن مردمان بر حفظ علم و عرفان و تبیین آنکه ریاست حقیقیه به فتوی است نه بزور و دعوی و ذم کردن آن کسی که اقدام بر فتوی می کند و حال آنکه او علم بآن ندارد و ایضا در این حدیث مبارک دلالت است بر آنکه طالبی بودن زمان از مجتهد جائز نیست بخلاف فرقه حنابله که آنها خلو زمان را از مجتهد روا میدانند و الله تعالی اعلم قال الغربری گفت غربری بکسر غین معجمه و این از زیادات راوی از بخاری در بعضی اسانید است و این اندک است انا عباس قال انا قتیبة قال انا جریر عن هشام که خبر داد ما را عباس گفت که خبر داد ما را قتیبه بر صیغه تصغیر قتبه گفت قتیبه که خبر داد ما را جریر از هشام نحوه مانند آنکه پیش مالک و غرض از این کلام تقویت است

باب هل یجعل للنساء

يَوْمًا عَلَى حِدَةٍ فِي الْعِلْمِ باب هست در بیان آنکه آیا میکردند امام مسلمانان از برای
فرقه زنان روزی را بر تنهائی یکی از زمره مردان در بیان علم و عرفان و در بعضی روایات
یجعل مستقبل مجهول وارد شده و بر این تقدیر یوم مرفوع خواهد بود و معنی آن باشد که
باب هست در بیان آنکه گردانیده شود از برای زنها روز را بر تنهائی و جدائی از مردان
در بیان علم و وعظ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ هست که احوال او در باب المسلم من سلم
المسلمون گذشته قَالَ نَا شُعْبَةُ بضم شین هست قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ الْأَصْبَهَانِيِّ یعنی
عبد الرحمن پسر عبد الله اصبهانی کوفی که اهل او از اصفهان بود و وقتی که ابو موسی اشعری
آن بلده را فتح کرد او را از آن بلده بیرون شد و بکوفه سکونت کرفت و اصفهان بفتح همزه
و کسر آن و بیا موحده و دو بار و وجه آمده و اهل مشرق اصفهان بفا می گویند و اهل مغرب
به با موحده و او شهریست در عراق بزرگ که محدثان بسیار و مفسران بی شمار در دیه
بوده اند قَالَ سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ذَكْوَانَ بفتح ذال معجمه و سکون کاف در باب امور الایمان
گذشته يُحَدِّثُ که حدیث می کند آن ابا صالح عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ بضم خاء معجمه و
سکون دال مهمله که در باب من الدین الفرار من الفتن گذشته قَالَ گفت ابو سعید
خدری قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفتند زنهای مسلمانان از
برای پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم و در اکثر نسخها قال النساء آمده و هر دو
امر جائز است در هر سنادکه بسوئی ظاهر جمع واقع شود غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ که غلبه
کردند ما یان را بر تو ای رسول خدا مردان یعنی یا رسول الله همیشه شما یان در مجلس مردان
می باشید وَغَلَبَنَا بفتح باء موحده است والرجال مرفوع بنا بر فاعلیت اوست
فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ پس بگردان از برای ما جماعهٔ زنان یعنی معین و مقرر کن از برای
ما جماعهٔ زنان روزی را از ذات مبارک خود یعنی باختیار خود نه باختیار ما یان یا از
وقت ذات مبارک خود تا دران روز ما یان را تعلیم علم و بیان احکام و وعظ و نصیحت
کنید فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا پس وعده کرد رسول مقبول آن زنان را دران روز یعنی فرمود که
در فلان روز اگر خواست خدا باشد بر شما بیان علم و احکام و وعظ و زجر از آثام خواهم کرد
لَقِيَهُنَّ فِيهِ که ملاقات کرده بود رسول خدا آن زنان را دران روز یعنی دیده بود یا رسیده
بود نزد آنها فَوَعَظَهُنَّ پس نصیحت کرد رسول خدا آن زنها را وَأَمَرَهُنَّ

فِيهِ عَلَى حِدَةٍ فِي الْعِلْمِ
قَالَ نَا شُعْبَةُ قَالَ
حَدَّثَنِي ابْنُ الْأَصْبَهَانِيِّ
سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ
ذَكْوَانَ عَنْ أَبِي
سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ
قَالَتِ النِّسَاءُ
لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ غَلَبَنَا عَلَيْكَ
الرِّجَالُ فَاجْعَلْ
لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ
فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا
لَقِيَهُنَّ فِيهِ
فَوَعَظَهُنَّ
وَأَمَرَهُنَّ

وامر کردن آن زنهار اباو امر شرعیه وفا در نوعظهن فصیحه است وتقدیر کلام چنان است فوعظهن ونهاهن ونهیهن فوعظهن وامرهن وحذف ماموربه از برای ارادهٔ تعمیم است یا مراد آنست که امر من بالصدقة چنانچه در روایات دیگر درهمین حدیث آمده فکان بین فیما قال لهن در انچیزی که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای آن زنان یعنی آن وعظ رسول کریم مشتمل بر امور کثیره ومعانی جزیله بود لیکن در ضمن آن این سخن نیز مندرج بود که رسول محمود فرمود ما منکن امراة تقدم ثلثة من ولدها الا کان لها حجابا من النار نیست از شما هیچ زنی ودر بعضی روایات من امراة آمده تقدم ثلثة من ولدها که پیش میکند بسوی آخرت سه نفر را از اولاد خود یعنی سه نفر از اولاد او مرده باشند خواه هر سه ذکور یا اناث باشند یا مختلط باشند وتقدم بر تشدید دال مکسوره وبضم حرف مضارعه آمده وولد ها بضم واو وسکون لام جمع ولد هست الا کان لها حجابا من النار مگر باشد آن تقدیم سه نفر از جمله اولاد او برای آن زن پرده از آتش دوزخ ودر بعضی روایات حجاب بر رفع آمده وبرین تقدیر لفظ کان تامه باشد بمعنی حصل یعنی حاصل شد از برای آن زن پرده ومانع از آتش دوزخ ودر حیاتر از مؤلف الاکین لها وارد شده وبرین تقدیر ضمیر کن راجع بسوی نفس هست که آن زن مقدم از خود انها را فرستاده هست ودر اعتصام الاکانوا آمده وبرین هنگام ضمیر راجع بسوی اولاد متین هست فقالت امراة منهن گفت زنی که آن در مشهور ام سلیم تصغیر سلم مادر حضرت انس پسر مالک هست واثنین ودو نفر از اولاد که مرد باشند نیز از حجاب از آتش دوزخ باشند مثل سه نفر واین منصوبست بسبب عطف بر ثلاثه واین را عطف تلقینی گویند چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی وتقدیر کلام درین مقام چنان هست ما امراة تقدم اثنین من ولدها الا کان لها حجاب یعنی نیست هیچ زنی که پیش کند دو نفر را از اولاد خود مگر باشد آن پیش فرستادن آن دو نفر از اولاد پرده از برای او از آتش دوزخ گویا آن زن حصر در سه نفر فهمیده بود وطمع کرد در فضل وزیادت پس سوال کرد که آیا دو نفر نیز بسه نفر از اولاد لاحق اند یا لاحق نیستند ودر بعضی روایات واثنین بزیادت تاء تانیث آمده واین بنا بر آن هست که مراد از دو نفس هست فقال واثنین پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ودو یعنی نیست هیچ زنی که پیش

فرستاده است دو نفر را از اولاد خود مکرر باشند آن دو نفر از برای او برده از آتش دوزخ حاصل آنکه در حکم سابق دو نفر بسبب نفر لاحق اند حدثنی محمد بن بشار بالموحده مفتوحه وبشین معجمه مشدده در باب ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولهم گذشته قال انا غندر بضم غین معجمه وسکون نون وفتح دال مهمله وبراء مهمله در باب ظلم دون ظلم گذشته قال انا شعبة عن عبد الرحمن الاصبهانی عن زکوان عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا باین حدیث مبارک که الحال مذکور شد و مؤلف اسناد اول را یا از جهت علو درجه او مقدم کرد از جهت آنکه در اسناد اول در میان امام بخاری وشعبه یک نفر است که او آدم است بخلاف اسناد ثانی که در میان او وشعبه دو نفر ثابت شدند و در اول ابن اصبهانی مؤلف ذکر کرد و در ثانی عبد الرحمن بن الاصبهانی ذکر نمود از جهت محافظت بر کلام والفاظ شیوخ خود واین از کمال احتیاط او است وعن عبد الرحمن الاصبهانی قال سمعت ابا حازم بحاء مهمله وبزاء معجمه واو سلیمان مولای عزة بکسر عین مهمله وتشدید زاء معجمه اشجعی تابعی کوفی است که در ولایت عمر پسر عبد العزیز وفات یافت وهمراه حضرت ابی هریره پنج سال مجالست کرد عن ابی هریرة قال ثلاثة لم یبلغوا الحنث یعنی در طریق ابی هریره لفظ لم یبلغوا الحنث زیاده آمده یعنی نیست از شما هیچ زنی که پیش از خود فرستاده باشد سه نفر را از اولاد خود که نرسیدند گناه را یعنی بلوغ را از جهت آنکه گناه پس از بلوغ بر لسان نوشته میشود وغرض مؤلف ازین کلام دو فائده است یکی تمام کردن ابن اصبهانی است که در اسناد سابق مبهم واقع شده ودیگر آنکه در طریق ابی هریره لفظ لم یبلغوا الحنث زائد واقع شده دستور در روی آن است که قبل از بلوغ نسبت عقوق یا ولادکرده نمی شود پس اندوه وغم بر موت آنها البته سخت تر می باشد واو در قول او وعن عبد الرحمن از برای عطف بر عبد الرحمن سابق است پس حاصل آن شد که شعبه روایت میکند این حدیث مبارک را از عبد الرحمن بد و اسناد پس این حدیث موصول است نه معلق چنانچه کرمانی زعم کرده است ودر این حدیث مبارک بیان حرص زنهای اصحاب کرام بر تعلیم علم وتعریف احکام است وبیان آنکه وعده کردن بر قصد وفا نمودن جائز است وبیان آنکه اطفال مسلمانان در روضات جنان خواهند بود وهر کسی که از دو نفر از اولاد مرده باشند آن هر دو او را حجاب ونقاب

از آتش دوزخ خواهند بود و مرد و زن درین حکم برابرند زیرا که اگرچه در حدیث مبارک ذکر
زنان وارد شده اما جمیع مکلفین در احکام شرعیه برابرند مادامی که دلیل خصوص قائم نشود چنانچه
در علم اصول محقق شده و بیان آنکه سخن کردن زنان با جماعه مردان بشرط حاجت روا است
واللہ تعالی اعلم **باب** مَنْ سَمِعَ حَدِیْثًا فَلَمْ یَفْهَمْهُ فَرَاجَعَهُ حَتّٰی یَعْرِفَهُ باب هست
در بیان آن کسی که شنید بگوش خود حدیث مبارک پس نفهمید او را بهوش خود پس تکرار
کرد از محدث مبارک تا آنکه می شناسد او را بفهم و عقل خود و در بعضی نسخها فراجع آمده و در بعضی
فراجع فیه حَدَّثَنَا سَعِیْدُ بْنُ اَبِیْ مَرْیَمَ او سعید پسر حکم پسر محمد پسر ابی مریم حافظ جمحی بضم جیم
و فتح میم و بجا مهمله مولای ابو محمد بصریست کاه از و امام بخاری بی وسطه روایت کرده و گاه
بوسطه محمد پسر عبد الله ذهلی از و روایت کرده و در سال دصد و بیست و چهار وفات
یافت نقل کرده شده که روزی مردی پیش او آمد و سوال کرد از و که با و حدیث مبارک بیان
نماید پس بیان نکرد و سوال او را باجابت مقرون نکرد و با مردی دیگر در همان مقام آمد و سوال
بیان حدیث مبارک از و نمود پس در همان ساعت سوال او را باجابت رسانید و حدیث مبارک
بیان کرد مرد اول برخوست و گفت ای حافظ این مرد متاخر را اجابت کردی و با التفات
هرگز نکردی در جواب گفت که اگر تو با حمزه را از ابی حمزه ممتاز می شناختی که آن هر دو از
عبد الله بن عباس روایت حدیث برای ناس می کنند پس هر آئینه بمقارنت اجابت تخصیص
می نمودیم چنانچه این مرد دیگر را تخصیص کردیم قَالَ اَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ الْجُمَحِیُّ او نافع پسر عمر و پسر
عبد الحافظ قریشی مکی جمحی بضم جیم و فتح میم و بجا مهمله است و در سال یک صد و شصت و
نه وفات یافت قَالَ حَدَّثَنِیْ ابْنُ اَبِیْ مُلَیْکَةَ او ابو عبد الله پسر عبد الله پسر ابی ملیکه بر
وزن مصغر ملکه در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته اَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ که بدرستی حضرت خاتون صالحه حضرت عائشه منکوحه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کما حوال و مناقب او در ابتداء کتاب وحی گذشته کَانَتْ لَا تَسْمَعُ شَیْئًا بود بحالی
که نمی شنید هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم لَا تَعْرِفُهُ که نمی شناخت
و نمی فهمید آن چیز را اِلَّا رَاجَعَتْ فِیْهِ مگر تکرار می کرد در آن چیز حَتّٰی تَعْرِفَهُ تا آن که
بشناخت او را و بفهم خود می در آورد یعنی ان محبوبه حبیب رب العالمین هرگز از
تکرار دست نمی برداشت تا آن که فهم می کرد آن سخن را بر وجه کمال وَاَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ

علیه وسلم قال وبدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت یکروزی من خوض عذب که هر
کس که حساب کرده شد در روز قیامت باعمال خود عذاب کرده شد آن کس را حاصل آنکه
حساب ایزد وعقاب مستلزم عذاب وعقاب است چون این سخن بعهم آن خاتون صالحه رسید
تکرار کرد و پرسید چنانچه می گوید فقلت اولیس یقول الله عزوجل پس گفتم من که آیا حال
همچنان شده و تغیر نموده است خدای که غالب و بزرگست یا حال برین منوال شده و نیست
شان آنکه میگوید خدای که غالب و بزرگست در کلام خود و اگر گفته شود که همزه استفهام
درین کلام بر حرف عطف از جهت استدعاء صدارت مقدم شد پس معطوف
علیه درین مقام چیست جواب آنکه معطوف علیه مقدر است زیرا که
تقدیر کلام چنان است اکان ذلک ولیس یقول الله عزوجل فسوف
یحاسب حسابا یسیرا اول آیه کریمه چنان است فاما من اوتی کتابه
بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا یعنی پس هر کسی که داده شد کتاب
اعمال او را بدست راست او پس زود است که حساب کرده می شود آن کس را حساب
آسان پس ازین قول پروردکار چنان معلوم شد که اهل یمین نیز حساب کرده میشوند
والبته معلوم است که اهل یمین معذب بعذاب نخواهند بود قالت فقال گفت حضرت
عائشه چون من این سخن را گفتم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب
او وانما ذلک العرض جز این نیست که آن حساب یسیر ای عائشه ظاهر کردن و آشکارا
نمودن اعمال است مر صاحبان یمین را و آن عبارت از آن است که اصحاب
یمین گناهان خود را به یقین بشناسند بعد ازان رب العالمین از اصحاب یمین آن
گناهان را عفو و تجاوز نماید وذلک بکمر کاف است ولکن من نوقش الحساب
یهلک ولکن آن کسی که منازعه و استقصار کرده شد آن کس را در حساب
هلاک می شود او و نوقش بقاف معجمه ماخوذ از مناقشه بمعنی استخراج
است ومقصود ازو درینجا مبالغه در استیفاء است ومعنی آن است
که تحریر حساب مقتضی بسوی استحقاق عذاب زیرا که حسنات بنده
موقوف بر قبول اند و اگر رعایتی که مقتضی بقبول باشد واقع نشد
نجات از عذاب حاصل نخواهد شد و در یهلک

وزود هلاک رفع کاف وجزم آن هر دو جائز اند نووی گفته که قول او عذب دو معنی دارد یکی آنکه نفس مناقشه تعذیب است از جهة آنکه او مشتمل بر زجر و توبیخ است دویم آنکه آن مناقشه مفضی بسوی تعذیب باتش دوزخ است وتائید میکند اورا انچه در روایت دیگر هلک به بدل عذب آمده ودرین حدیث مبارک بیان فضیلت حضرت عائشه است از سبب آنکه او حرص کامل بر تعلیم علم داشت ورسول مقبول از تکرار او دل تنگ نمیشد از جهة آنکه او محبت بروجه کمال بآن صاحبه جمال داشت واثبات حساب وعرض عذاب است وبیان آنکه مناظره ومقابله سنت بکتاب جائز است وبیان آنکه مردمان متفاوت در حساب باشند والله تعالی اعلم

باب لیبلغ العلم الشاهد الغائب

باب است در بیان آنکه باید برساند حاضر غائب را علم از جهة آنکه علم مفعول ثانی است اگرچه در ذکر مقدم کرده شده والغائب مفعول اول است قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته ونقل کرده است آن قول مذکور را حضرت ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واین تعلیق از بخاری است که از برای تقویت حدیثی که در باب واقع است ذکر کرده ومانند این را مفصل میکویند ومراد ازین روایت یعنی است از جهة آنکه در هیچ روایت ذکر لفظ علم نیامده لکن مراد از امر تبلیغ علم است نه چیزی دیگر حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ هر دو در اول این صحیح مبارک گذشتند قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدٌ یعنی سعید مقبری که در باب الدین یسر گذشته عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ بضم شین معجمه وفتح را مهمله وبجا مهمله او خویلد تصغیر خالد پسر عمرو خزاعی عدوی کعبی است که پیش از فتح مکه شریفه اسلام آورده بود واو حامل لواء بنی کعب در روز فتح مکه شریفه بود روایت کرده شده ازوی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پست حدیث که امام بخاری از جمله آنها سه حدیث آورده ودر سال شصت وهشت بمدینه مقدسه وفات یافت اَنَّهُ قَالَ لِعَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ که بدر متی او کفت از برای عمرو نفتح عین مهمله پسر سعید پسر عاص پسر امیه قرشی اموی ابو عثمان مدنی معروف باشدق بود او نه از اصحاب کرام بود ونه از تابعین آنها باحسان واو پیر بود که بر عبد الملک پسر مروان پسر مروان آمده بود پس او را عبد الملک فریب داد واورا تمکین کرد وامان داد بعد ازان اورا از سال هفتاد بر طریق صابر کشت وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ درحالی که آن عمرو میفرستاد لشکرهای خود را بسوی مکه شریفه از برای جنگ عبد الله

باب ليبلغ العلم الشاهد الغائب
الثناء على الغائب
قاله ابن عباس عن النبي صلى الله عليه
وبه قال حدثنا عبدة
الله بن يوسف قال
حدثني الليث قال
حدثني سعيد عن
أبي شريح
وقال عمرو بن سعيد
الى مكة

ائذن لی ایها الامیر
احدث لک قولا
قام به النبی صلی الله علیه وسلم
الغد من یوم الفتح
سمعته اذناای
وابصرته عیناای
حین تکلم به
حمد الله واثنی
علیه بما هو اهله
ثم قال
ان مکة حرمها الله

پسر نه بیرار جهت آنکه او از مبایعت و مطاوعت یزید پسر معاویه امتناع و ابا کرده بود و خود را در حرم محترم نگاه کرده بود و عمرو مذکور والی از جانب یزید مسطور بر مدینه مقدسه بود و بعوث بضم باء موحده جمع بعث بمعنی لشکر است و مقوله قول مذکور قول اوست که گفته ائذن لی ایها الامیر که اذن و اجازت بده از برای من ای سردار و صاحب حکم احدث لک قولا قام به النبی صلی الله علیه وسلم تا بیان کنم من ترا سخنی که ایستاده شده بود بآن سخن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح در روز دویم از روز فتح مکه شریفه یعنی رسول علیه السلام در روز دویم از فتح مکه شریفه خطبه خواند در حالی که ایستاده بود و الغد منصوب بنزع خافض است و تقدیر کلام چنان است فی الغد من یوم الفتح و احد ذلک بجزم ثاء مثلثه است از جهة آنکه او جواب امر واقع شده است و قول او قام به النبی صلی الله علیه وسلم صفة از برای قول است و درین کلام حسن تلطف در انکار بر امراء جور و اشرار است تا باعث تر بر توجه آن امراء و داعی تر بسوی قبول آن قول باشد و حسن تلطف باشر از افعال ابرار است چنانچه قول حق سبحانه جل شانه وقت فرستادن حضرت موسی و هارون علیهما السلام را فرموده فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا سَمِعَتْهُ اُذُنَایَ که شنیده است آن قول را هر دو گوش من و مراد او مبالغه در حفظ آن قول است و بیان آنکه او این قول را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی واسطه اخذ کرده و درین کلام تاکید ظاهر است وَاَبْصَرَتْهُ عَيْنَایَ و دیده است او را هر دو چشم من حین تکلم به و قتیکه تکلم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن قول و درینجا فائده است که هر آنچه در بدن انسان از اعضاء دو باشند پس آن مؤنث است چنانچه گوش و چشم و دست و پای بخلاف بینی و مانند آن پس آن مذکر است حَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنٰی عَلَيْهِ که سپاس و ستایش کرد رسول کریم خدای عظیم را و ثنا گفت بروی و این مقوله از برای قولا واقع شده ثُمَّ قَالَ پس بتوجه خوشتر فرمود رسول محمود اِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللّٰهُ که بدرستی مکه شریفه حرام کرده است او را خدای تعالی و مراد باین تحریم مطلق تحریم است پس این کلام جمیع محرمات آن بقعه مبارکه را شامل شد و احتمال دارد که مراد باشد آنچه بعد ازین مذکور شده از نخیر تا خون و از قطع درخت وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ و حرام نکرده است او را مردمان یعنی تحریم آن بقعه عالی شان بوحی از زمان است نه باصطلاح مردمان و بسناد آن تحریم بسوی

حضرت ابراهیم در حدیث رسول کریم که فرموده ان ابراهیم حرم مکه را جهت آن واقع شده که او مبلغ آن تحریم از جانب پروردگار عظیم بود زیرا که حاکم بجمیع شرائع و احکام ذات ایزد علام است پس بس و اگر گفته شود که مکه شریفه محرم و مکرم از روزی بوده که خالق هر دو جهان زمین و آسمان دران روز آفریده بود چنانچه در حدیث مبارک آمده جواب آنکه چون بیت المعمور از زمین بآسمان وقت نزول طوفان مرفوع شد و حرمت مکه شریفه مندرس و منمحی شد و آن حرمت شریعت متروکه گردید تا آن زمانیکه او را حضرت ابراهیم خلیل بامر رب جلیل زنده گردانید پس ازینجهت منسوب بسوی او شد و بعضی گفته اند که معنی حدیث مبارک آن است که خدای تعالی در لوح محفوظ در روزی که آفرید بقدرت کامله خود آسمانها را نوشته بود که ابراهیم خلیل بامر رب جلیل مکه شریفه را محرم خواهد کرد فَلَا یَحِلُّ لِاَمْرِئٍ پس حلال و روا نیست ازبرای هیچ مردی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ که ایمان می آرد بخدای تعالی و بروز قیامت و اشیای که بآنها ایمان آوردن لازم است هرچند بسیارند لیکن تخصیص این دو چیز ازان جهت واقع شده که اول اشارت بسوی مبدء و ثانی بسوی معاد است و باقی اشیاء در زیر این دو چیز داخل اند و بعضی علماء باین قول رسول اکرم استدلال کرده اند بر انکه جماعه کفار را بکار مخاطب بفروع شرائع نیستند و جواب آنکه مراد رسول مقبول ازین قول آن است که امتثال مامورات و انزجار از محرمات از مؤمن حاصل آید و ازیهمین جهت کلام خود را مختص بمؤمن گردانید ازین کلام مستفاد نمی شود که غیر مؤمن مخاطب بفروع شرائع نیست و تو صیف بایمان مشعر است بانکه علة عدم مخالفة امر خدای تعالی و عدم حل آنچه خدای تعالی او را حرام کرده است ایمان است نه جز آن چنانچه در علم اصول مقرر شده اَنْ یَسْفِكَ دَمًا انکه میریزد دران مکه شریفه خون را یعنی قتل کردن دران بقعه مبارکه حرام است وَیَسْفِكَ بِهَا دَمًا است گرچه در آن نیز حکایت کرده شده و در بعضی نسخها بهما بدل فیها آمده وَلَا یَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً و قطع نکند بآن مکه شریفه هیچ درختی را یعنی قطع کردن درخت دران بقعه متبرکه نیز حرام است و کلمه لا درین کلام زائد است برای تاکید نفی حل است پس مندفع شد آنچه بعضی علماء اشکال کرده اند که لا یعضد معطوف بر یسفک است پس معنی کلام آن شده که لا یحل ان لا یعضد و این معنی صحیح نیست و مخالف مقصود است و وجه

دفع ظاهر است وتعضد بکسر ضاد معجمه است اگرچه ضم آن نیز حکایت کرده شده وبفتح دال مهمله فَاِنْ اَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْهَا پس اگر کسی رخصت کند در جواز ریختن خون دران بقعهٔ مبارکه ازبرای جنگ کردن رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران بقعهٔ مبارکه یعنی اگر کسی گوید که قتل وخون ریختن دران بقعه شریفه جائز است زیرا که اگر جائز نمی بود پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چگونه قتال میکرد وبهمین کلام تمسک کرفته آن کسی که کفته فتح مکه شریفه بقهر وغلبه شده وجواب آنها آن است که این کلام دلالت نمی کند براینکه رسول مقبول دران بقعه قتل کرد وخون ریخت واباحهٔ شئی مستلزم ازبرای وقوع آن نیست یا آنکه فتح بطریق قهر وغلبه بعد از وقوع حرب ونیزه زدن وتیر انداختن وشمشیر زدن می باشد وهیچ یکی ازین افعال دران معرکه واقع نشده واما قتل آن کسی که مستحق قتل خارج از حرم شده باشد پس آن از قتال در حرم نیست واما کسانی که کویند که مکه شریفه بطریق صلح فتح کرده شده پس تاویل این قول می کند ومیکوید که معنی این کلام آنست که اگر کسی رخصت کند در جواز قتل دران بقعه مبارکه ازبرای جواز قتال رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیرا که رسول مقبول در مکه شریفه داخل شده بود در حالی که قتل را جائز میدانست اگرچه حاجت بسوی آن واقع شود پس وقت حاجت هرکس را آن قتل جائز شد پس بنا بر ین تقدیر کلام بر حذف مضاف ازبرای قتال است وتقدیر کلام چنان است فَاِنْ اَحَدٌ تَرَخَّصَ لِجَوَازِ قِتَالِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْهَا وَ در قول وفان احد کلمه ان شرطیه است واحد فاعل ازبرای فعل محذوف است که تفسیر می کند او را ترخص که بعد ازین مذکور است وتقدیر کلام چنان است فان ترخص احد واین کلام مانند قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده وَاِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ اسْتَجَارَکَ فَاَجِرْهُ در ترخص ماضی معلوم است از باب تَفَعُّل ماخوذ از رخصت ورخصت عبارت از حکمی است که بعذر ثابت شده باشد باوجود قیام دلیل محرم اکر عذر نبود قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذِنَ لِرَسُوْلِهٖ وَلَکُمْ یَا اَذِنَ لَکُمْ پس بکوید در جواب آن کس که بدرستی خدائی تعالی اذن واجازت داده بود در قتال یا در جواز قتال واذن نکرده ازبرای شما

فَاِنْ اَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْهَا فَقُوْلُوْا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذِنَ لِرَسُوْلِهٖ وَلَمْ یَاْذَنْ لَکُمْ

وَاِنَّمَا اُذِنَ لِیْ فِیْهَا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ وَجُزْاین نیست که اذن داده بود پروردگار ازبرای
من دران مکه شریفه بقدر یک ساعة از روز واذن بفتح همزه است ودر بعضی روایات
بضم همزه نیز آمده ودر قول اول التفات است زیرا که کلام مطابق ازبرای سابق وانّما
اذن که بود ای اذن لرسوله ومراد از ساعت روز فتح مکه شریفه است ودر مسند احمد
از طریق عمرو پسر شعیب از پدر او از جد او آمده که آن وقت از طلوع آفتاب تا وقت
عصر بود وماذون له ازبرای رسول خدا قتال بود نه قطع درخت بلکه آن قطع درخت بر حرمت
اصلیه خود بود ثُمَّ هِیَ حَرَامٌ بِحُرْمَتِهَا الْیَوْمَ کَحُرْمَتِهَا بِالْاَمْسِ پس بازگشت حرمت آن مکه شریفه
در امروز مانند حرمت آن مکه در دی روز یعنی باز مثل سابق حرام شد تا روز قیامت ومراد
از الیوم روز معهود است که آن روز فتح مکه شریفه است زیرا که عود حرمت آن مکه شریفه
در روز فتح مکه بود نه در روزی که این قول از رسول مقبول صادر شد وهمچنان الف ولام
در الامس ازبرای عهد است یعنی آن دیروز که پیش از روز فتح مکه شریفه گذشته بود وَلْیُبَلِّغِ
الشَّاهِدُ الْغَائِبَ وباید که برساند این علم را از من آن کسی که حاضر درین مجلس است آن کسی را
که غائب ازین مجلس است وحاضر نیست پس تبلیغ علم واجب شد فَقِیْلَ لِاَبِیْ شُرَیْحٍ مَا قَالَ
عَمْرٌو پس گفته شد مر ابی شریح را که چه گفت عمرو پسر سعید در جواب تو وقتی که تو این
حدیث مبارک را باو تبلیغ نمودی قَالَ اَنَا اَعْلَمُ بِذٰلِکَ یَا اَبَا شُرَیْحٍ گفت عمرو که من بسیار داناترم از
تو ای ابا شریح بآن حدیث مبارک لَا یُعِیْذُ عَاصِیًا پناه نمیدهد آن مکه شریفه بی فرمان
را یعنی نگاه نمیکند شخصی را که حد شرعی بروی واجب شده باشد از اقامت آن حد بروی
بلکه حد شرعی در مکه شریفه بروی مانند سائر اماکن قائم کرده می شود وَلَا تُعِیْذُ بِفَتْحِ تَاءٍ مشناة
فوقانیه وضم ذال معجمه وَلَا فَارًّا بِدَمٍ وپناه نمیدهد گریزنده را بخون یعنی آن بقعه مبارکه مانع
از قصاص نیست وفار بفاء وراء مهمله مشدده است وَلَا فَارًّا بِخَرْبَةٍ وپناه نمیدهد کسی را
که گریزنده بدزدی باشد چنانچه گفته یعنی السَّرِقَة مراد میگیرد آن عمرو بلفظ خربه سرقه
را وخربه بفتح خاء معجمه واسکان راء مهمله وبباء موحده تحتانیه است ابن بطال گفته که خربه
بضم خاء معجمه عبارت از فساد است وبفتح او عبارت از سرقه ودزدی است ودرین کلام
عمرو نام تکلف کرد واورد در جواب ابی شریح کلامی را که ظاهرا و حق است ومراد گرفت
از و باطل را از جهة انکه صحابی مذکور نصب حرب را در مکه شریفه بروی انکار کرد پس او را جواب

داد که مکه شریفه منع نمیکند اقامت حد را و استیفاء قصاص و اخذ سارق را و این حکم نزد بیشتر
علماء صحیح است لیکن ابن زبیر هیچ چیزی از خصائل ذمیمه مذکوره مرتکب نشده بود بلکه ابن زبیر
اولی بخلافت و امارت از یزید و عبد الملک بود زیرا که بیعت مردم با ابن زبیر پیش از بیعت آن
هر دو واقع شده بود مع ذلک ابن زبیر صاحب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود قَالَ اَبُوْ
عَبْدِ اللّٰهِ خَرْبَةٌ جِنَايَةٌ وَبَلِيَّةٌ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک است
خربه مطلق جنایت و بلیه است و مراد از بلیه مطلق فساد است یا تهمت و در بعضی نسخها خیانت
بخاء معجمه و نون آمده یعنی مراد از خربه مطلق خیانت در دین است و در بعضی نسخها بجزیت
بجیم مکسوره و بزاء معجمه و بیاء مثناة تحتانیه نیز آمده و درین حدیث مبارک فوائد است
رجحانیت رفق بر عالم لازم است وقتی که او برامر انکار نماید در فعلی از افعال یا در قولی از
اقوال و ذکر تو کید در کلام بروجه ابلغ و احسن و مقدم کردن حمد و ثنا بر مطلوب و بیان
نمودن شرف مکه شریفه و ثابت کردن قیامت و خاص کردن رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم است ببعضی خصائص و قیاس کردن غیر بر رسول مقبول وقتی که دلیل خصوص قائم
نباشد و روا بودن نسخ زیرا که اباحت در حق رسول علیه السلام منسوخ بحرمت شد
و جواز مجادله و مخالفه تابعی از برای صحابی با اجتهاد و فضل ابی شریح از جهة انکه او متابعت
کرد امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را به تبلیغ علم از و والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ
بْنُ اَلْوَهَّابِ او ابو محمد حجبی بجاء مهمله مفتوحه و بجیم مفتوحه و بباء موحده بصری که در سال دو صد
و پست و هشت وفات یافت قَالَ اَنَا حَمَّادٌ بفتح حاء مهمله و تشدید میم پسر زید پسر درهم
بصری که در باب وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا گذشته عَنْ اَيُّوْبَ یعنی سختیانی که در
باب حلاوة الایمان گذشته عَنْ مُحَمَّدٍ یعنی ابن سیرین که در باب اتباع الجنائز گذشته
عَنِ ابْنِ اَبِيْ بَكْرَةَ وکه در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم رب مبلغ گذشته عَنْ اَبِيْ
بَكْرَةَ و احوال او در باب مذکور گذشته و ابی بکره بفتح باء موحده است و اسم او نفیع تصغیر
نفع است ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ یاد کرد ابو بکره که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و لفظ قال بدل از لفظ النبی است و تقدیر کلام چنان است ذکر قال النبی
صلی الله علیه وسلم یا درین عبارت اختصار است گویا ابو بکره حدیث کرد بحدیثی که یاد
کرد در ان حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و چیزیرا از کلام مبارک او و از جمله ان

قول اوست فَاِنَّ دِمَائَکُمْ وَاَمْوَالَکُمْ پس بدرستی کہ خونہای شما ومالہای شما وفا عاطفہ
است ومعطوف علیہ اول کلام است زیرا کہ اینحدیث مقطوع وجزو از احادیث طویل است
کہ بعض آن در باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم رُبَّ مبلغ گذشتہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود ای یوم ہذا فسکتنا حتی ظننا انہ سیسمیہ بغیر اسمہ فقال الیس یوم النحر فقلنا بلی فقال
ای شہر ہذا فسکتنا حتی ظننا انہ سیسمیہ بغیر اسمہ فقال الیس بذی الحجہ قلنا بلی قال فان
دمائکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام کحرمۃ یومکم ہذا تا آخر پس این معطوف بر کلام سابق است
کہ آن کلام در موضع خود مذکور ہست ودر اینجا اکتفا واقتصار بر مقصود کردہ شد کہ آن
بیان تبلیغ است قال محمد واحسبہ قال واعراضکم گفت محمد پسر سیرین وگمان
می کنم من پسر ابی بکرہ را کہ گفت پس از لفظ واموالکم لفظ واعراضکم را یعنی لفظ واعراضکم
نیز زائد بر اموالکم آورد یعنی خونہای شما ومالہای شما وعرضہای شما علیکم حرام
بر شما حرام اند کحرمۃ یومکم ہذا مانند حرام بودن روز شما کہ امروز ہست فی شہرکم ہذا
در ماہ شما کہ این ماہ ہست الا لیبلغ الشاہد منکم الغائب آگاہ باشید کہ باید برساند
کسی کہ حاضر است درین مجلس آن کسی را کہ غائب ازین محفل ہست وحاضر نیست
فقال محمد صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت محمد پسر سیرین کہ راست
گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گان ذلک متحقق بود این تبلیغ واگر
گفتہ شود کہ کلمہ ذلک اشارت بچہ چیز است وحال آنکہ ملفوظ نیست کہ اشارت بسوی
قول او لیبلغ الشاہد باشد زیرا کہ او امر است کہ آن نوعی از انشاء ہست وصدق
وکذب از خواص اخبار ہست جواب آنکہ احتمال دارد کہ روایت نزد ابن سیرین
لیبلغ بفتح لام اول باشد ودرین ہنگام او از جملہ اخبار باشد یا آنکہ امر در
معنی خبر باشد حاصل آنکہ این کلام در صورت امر است ومعنای او اخبار رسول
علیہ السلام ہست بآنکہ تبلیغ عام بعد ازین زمان واقع خواہد شد یا آنکہ اشارت ہست
بسوی تمام این حدیث وآن قول حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہست کہ فرمود
ان الشاہد عسی ان یبلغ من ہو اوعی منہ یا آنکہ اشارت بسوی ما بعد خود ہست
کہ آن تبلیغ ہست در ضمن قول اَلَا ہل بلغت یعنی تبلیغ رسول کریم بسوی امت خود
واقع ومتحقق شدہ واین مانند قول حق سبحانہ جل شانہ است کہ فرمودہ قال

فراق بینی و بینک الا هل بلغت آگاه باشید ای قوم من وای حاضران
مجلس من که به تحقیق رسانیدم من احکام را از جناب پروردگار بجانب شما
یعنی من بمقتضای قول حق سبحانه جل شانه که فرموده یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک عمل نمودم و الا به تخفیف لام از حروف تنبیه است مکرر تاکین
یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم الا هل بلغت دو بار پس الا هل بلغت
از کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم است و لفظ قال پیش از لفظ مرتین مقدر است
و تقدیر کلام چنان است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا هل بلغت مرتین و صحیح
نیست که مرتین متعلق بقال مذکور باشد و قول و فکان محمد جمله معترضه باشد زیرا که
ثابت نشده که مجموع این کلام مقول از برای محمد است و درین حدیث مبارک بیان
حرمت قتل و حرمت غصب و حرمت غیبت است و تکرار کردن کلام از برای تاکید و تقریر
است و سائر تحقیقات این حدیث مبارک و احکام او در باب قول النبی صلی
الله علیه وسلم رب مبلغ گذشته والله اعلم **باب** اثم من کذب
علی النبی صلی الله علیه وسلم باب است در بیان گناه آن کسی که دروغ
گفت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در احادیث باب تصریح به بیان اثم
نیست بلکه او مستفاد از وعید با آتش دوزخ است زیرا که او لازم او است
از جهت آنکه بی گناه در آتش دوزخ هیچکس داخل نخواهد شد **حدثنا علی**
بن الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله و بدال مهمله جوهری بغدادی است که در
باب اداء الخمس من الایمان **قال انا شعبة** بضم شین معجمه بسیار بار گذشته **قال**
اخبرنی منصور پسر معتمر ابو عتاب بفتح عین مهمله و تشدید تاء مثناة فوقانیه کوفی
است او صائم و متعبد و قائم و متهجد بود
دختر قتاده از برای پدر خود گفت که
ای پدر من آن ستونی که در سرای منصور
بود چه شد قتاده گفت که ای دختر من آن
ستون نبود بلکه آن منصور بود که علی الدوام
تمام شب نماز می خواند و او الحال وفات یافته

حدثنا علی بن الجعد قال انا شعبة قال اخبرنی منصور

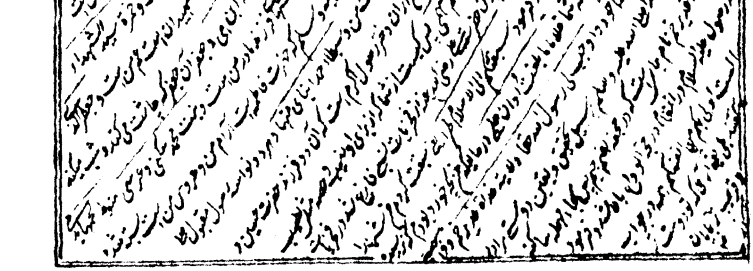
واو در باب من جعل لاهل العلم اياما گذشته قال سمعت ربعی بن حراش ربعی بکسر
را مهمله وسکون با موحده تحتانیه وکسر عین مهمله وتشدید یا مثناة تحتانیه وحراش
بکسر حا مهمله وبه تخفیف را مهمله وبشین معجمه است ودر هر دو صحیح مبارک حراش بحا مهمله جز
او نیست واو از کبار تابعین بود ودر هرگز او گاهی در وغ نمی گفت واز برای او دو فرزند
بودند که اطاعت حجاج ظالم نمیکردند وحجاج در صدد آن بود که آن هر دو را بیابد وبکشد
لیکن آن هر دو مختفی بودند وبدست حجاج نمی آمدند پس از برای حجاج گفته شد که پدر آن
هر دو گاهی در وغ نگفته اگر آدم خود را بسوی آن نفرستی واز وسوال کنی احوال آن هر دو
فرزند را البته آن هر دو بدست تو خواهند آمد پس حجاج ظالم آدم خود را بسوی او روان کرد واو
بحضور او آمد پس پرسید که فرزندان تو کجا اند پس او گفت که آن هر دو در خانه خود اند پس حجاج
گفت که از ان هر دو عفو نمودیم از سبب راستی تو وبعد ازان باز گاهی با آن هر دو تعرض نکرد
واو سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا انکه او را معلوم نشود که مرجع او به بهشت است
پس در تمام عمر خود هرگز خنده نکرد وچون مرد ووفات یافت پس بعد ازان خنده کرد واز
برای او دو برادر بودند یکی مسعود نام واو نیست که بعد از موت هیچ آدم مردم تکلم کرده بود و
سخنی کرده بود ودیگر ربیع نام واو نیز سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا او را معلوم
کرد که آیا او در بهشت خواهد بود یا نه چون او وفات یافت وغاسل از برای غسل او آمد
واو را غسل داد پس آن غاسل گفت که او از ابتداء غسل تا اتمام آن همیشه خندان بود ابن
مدنی گفته که از مسعود هیچ روایت کرده نشده مگر کلام او که بعد از موت خود با آن تکلم
کرده بود ورقبی بحسب لغة منسوب بسوی ربع بکسر را مهمله است وحراش جمع
حرش است وحرش در لغة اثر را گویند یقول سمعت علیا رضی الله عنه میگوید ربعی پسر
حراش که شنیدم من بگوش خود حضرت علی را که خشنود باد خدای تعالی از او واو حضرت
علی پسر ابی طالب پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف هاشمی مکی مدنی کوفی
امیر مؤمنان پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم است ونام ابو طالب در قول مشهور
عبد مناف است ونام مادر حضرت علی فاطمه دختر اسد پسر هاشم پسر عبد مناف است
وآن فاطمه اول زن هاشمیه است که از هاشمی ولد هاشمی آورد وآن فاطمه باسلام مشرف
شد وبعد ازان بهجرت در راه خدای تعالی از مکه مشرفه بسوی مدینه مقدسه کرد

و درحالت حیات سرور کائنات او وفات یافت و رسول علیه السلام بتوجه تمام نماز
جنازه بروی خواند و وقت دفن در قبر او خود فرود آمد و بدست مبارک خود در
لحد او را بجای امد سپرد و کنیت حضرت علی ابوالحسن مشهور است و رسول او را
او را کنی بابی تراب کرده بود لهذا حضرت علی باین کنیت بسیار خورسند و خوشنود
می شد و او برادر سرور کائنات بعقد موافات بود و رسول محمود او را بزبان خود فرموده است
اخی فی الدنیا والآخرة و منکوحه او حضرت فاطمه بتوکل بضعه رسول مقبول بود و در سال
دویم از هجرت رسول اکرم او را بعقد نکاح خود آورد و بعضی بعد از جنگ احد گفته اند
و عمر آن خاتون صالحه در وقت عقد و نکاح پانزده سال و پنج ماه بود و عمر حضرت علی بیست
و یک سال و پنج ماه بود و او سیدهٔ نساء مومنین و محبوبهٔ حبیب رب العالمین بود و رسول
علیه السلام فرمودان الله عزوجل امرنی ان ازوج فاطمة من علی بن ابی طالب و او پدر
سبطین یعنی حسن و حسین است و او اول خلیفه از هاشمیین و یکی از عشرهٔ مبشرین است
و او یکی از شش نفر است که سرور کائنات در وقت وفات از انها راضی و خوشنود
بود و انها را اصحاب شوری گویند و او یکی از خلفاء راشدین و از علماء زاهدین بود و او
شیر خدا بر لشکر اعداء در معرکه حرب و قتال و میدان جنگ و جدال بود و آن شیر خدا در علم
و فراست و علم و سیاست و کرم و سماحت و نظم و فصاحت و حسن و ملاحت
و زهد و ریاضت و ورع و عبادت و ظفر و شجاعت و عفو و براعت از اقران و امثال
فائق و زائد بود و در مقام تعهد و وفاء و توکل و رضا و انس و عطاء و محو و فناء و صحو و بقاء
و ورا و ورا و ورا و جز آن از مقامات اصطفاء و اجتباء بدرجه اکملیت فائز و ممتاز بود و او
مطلع انوار هدایت منبع اسرار ولایت مفتاح علوم الهیه مصباح معارف ربانیه بود
و او سابق بسوی اسلام از کافهٔ انام بود و علماء و فضلاء اختلاف کردند دران کسی که
اول اسلام بر رسول علیه السلام آورده بعضی گفته اند که آن حضرت خدیجه است و بعضی
گفته اند که آن حضرت ابوبکر است و بعضی گفته اند که آن حضرت علی است و بعضی گفته
اند که آن حضرت بلال است لیکن محققین در وجه توفیق این اقوال چنان تقریر کردند که
مراد آنست اول آن کسی که از ذکور احرار بالغین اسلام آورده حضرت ابوبکر است و اول
آن کسی که از صبیان عاقلین اسلام آورده حضرت علی است و اول از زنهای که اسلام

* و بعضی گفته اند که آنحضرت زید است *

آوردند حضرت خدیجه است و اول از معتقین زید پسر حارثه اسلام آورده و اول از
مملوکین حضرت بلال اسلام آورده و در وقت هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه رسول
کریم حضرت علی را خلیفهٔ خود کرده بود تا دران بقعهٔ مبارکه چند روز اقامت نماید و او را امامت
از آنحضرت رسالت کند بعد ازان با و ملاحق گردد و او همراه رسول مختار در جمیع معارک
و مشاهد حاضر بود مگر در جنگ تبوک بفتح تا و مثناة فوقانیه پس ازان بیاء موحده از جهة
رسول علیه السلام در انغزوه او را خلیفهٔ خود بر مدینه مقدسه گردانیده بود و او بخدمت رسول
کریم عرض کرد و گفت یا رسول الله مرا درین غزوه میان زنان و صبیان میگذارید رسول
علیه السلام به تلطف تمام فرمود آما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و او را در روز احد شانزده زخم از دست کفار بدکردار رسیده بود و در
روز خیبر رسول علیه السلام علم اهل اسلام با و داده بود و با صحاب کرام خبر داده بود که فتح خیبر
بدست او خواهد شد و واقع شد بهمان وجه که رسول علیه السلام خبر داده بود و گفته اند که
چون فحزیات حضرت معاویه بحضرت علی رسید حضرت علی غلام خود را گفت که هر آنچه من
املا و انشاء بر تو نمایم پس او را بسوی او نوشته بفرست بعد ازان بروی این ابیات املا کرد

شعر محمد النبی اخی وصهری ✣ وحمزة سید الشهداء عمی ✣ وجعفر الذی یمسی ویضحی
یطیر مع الملائکة ابن امی ✣ وبنت محمد سکنی وعرسی ✣ منوط لحمها بدمی ولحمی ✣ وسبطا
احمد ابنای منها ✣ فایکم له سهم کسهمی ✣ سبقتکم الی الاسلام طرا ✣ غلاما ما بلغت
اوان حلمی ✣ وواجب لی رسول الله حقا ✣ ولایته غداة غدیر خم ✣ انا البطل الذی لم تنکروه
یوم کریهة ولیوم سلم



وآن غلام این ابیات را نوشته بسوی حضرت معاویه فرستاد و بیهقی گفته که واجب هست بر آن کسی که شان حضرت علی را معلوم نباشد که این ابیات را حفظ کند تا در آنجمله از مفاخر حضرت علی واقف و آگاه گردد و احوال او در شجاعت و براعت مشهور هست و اما علم او پس بدرجه علیا و رتبهٔ قصوی رسیده که در احاطه بیان و تشریح اذهان نگنجد و رسول علیه السلام فرموده انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و حضرت علی رضی الله عنه فرموده لو شئت لالفاتحة توقرت سبعین و ایضا فرموده شعر رضینا قسمة الجبار فینا ✤ لنا علم و للجهال مال ✤ فان المال یفنی عن قریب ✤ و ان العلم یبقی لا یزال ✤ و اصحاب کرام از سرعت فهم و دقت علم او تعجب می کردند چنانچه روایت کرده شده که روزی حضرت علی کرم الله وجهه پای خود را در رکاب گذاشت تا سوار شود پس یک زن آمد و بر سبیل فریاد و تظلم گفت که ای امیر مومنان بدرستی برادر من شش صد دینار گذاشت و ازان ترکه مر ایک دینار داد ند پس حضرت علی مرتضی در جواب آن زن گفت که شاید برادر تو یک زوجه و مادر و دو دختر و دوازده برادر و تر اوارث گذاشته آن زن گفت که آری پس حضرت علی گفت تو حق خود را استیفا کردی بعد ازان سوار شد پس اصحاب کرام متعجب و متحیر ماندند و آورده اند که روزی حضرت علی بر منبر کوفه از برای خطبهٔ بالا شد پس شخصی آمد و سوال از مسئله فرائض کرد و گفت شخصی مرده و دنبال خود وارث یک زن و دو دختر و مادر و پدر گذاشته پس حکم او چیست حضرت علی بر سبیل فور جواب مسئلهٔ او را در ضمن خطبه مندرج کرد پس آن سائل بر سبیل تعنت گفت که آیا از برای زوجه ثمن نیست پس حضرت علی فرمود که ثمن او تسع کردیده و بر خطبهٔ خود باز گذشت و این مسئله را در علم فرائض از همین جهت مسئله منبریه گویند و آورده اند که یک نفر نصرانی بسوی او در آمد و گفت که شما در کتاب خود مینویسید و لبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین و ازدادوا تسعا و مایان در کتاب خود سه صد سال بدون زیادت می یابیم پس در میان دو کتاب مخالفت واقع شده حضرت علی بر سبیل فور فرمود که این سخن مستقیم هست سه صد سال در کتاب شما بر حساب یونانیان هست و کتاب ما آن بر حساب عربست و سه صد سال بحساب یونانیان سه صد و نه سال بحساب عرب می شود پس نصرانی متعجب شده و در همان ساعت ایمان آورد

وگفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله لهذا گفته که حضرت علی معجزه
از جمله معجزات سرور کائنات است ودر بعضی کتب دیده شده که وجه تخصیص او از جمله
اصحاب کرام بلفظ کرم الله وجهه آنست که ایزد علام قبل از ظهور اسلام روی کریم او را
از سجود صنم ذمیم نگاه داشته است بلکه تا آنکه در شکم مادر بود مادر خود را نگذاشت که پیش
بت سجده کند وصاحب سراج السالکین آورده که حضرت علی اسم کریم از جمله اسماء
الهٔ عظیم بسیار ورد میکرد لهذا او را بلفظ کرم الله وجهه تخصیص نمودند وحضرت عبد الله
پسر مسعود از رسول محمود روایت کرده که فرموده انظر الی وجه علی عبادة وعمار
پسر حصین گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی ورسول علیه السلام در روز غدیر
خم که نام جائیست در جحفه وقت رجوع او از حجة الوداع فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر
من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار وآین حدیث را شانزده نفر از
اصحاب کرام روایت کرده اند ودر روایت احمد آمده که این حدیث را از سی نفر از اصحاب
کرام شنیده شده است وازام المؤمنین ام سلمه روایت آمده که وقتی که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم خشم میکرد هیچکس بغیر از حضرت علی جرأت نمیکرد که همراه آن
سرور عالم سخن کند ورسول علیه السلام فرموده که بهشت مشتاق سه نفر است وآن علی
وعمار وسلمان اند ابن عباس گفته که هیچ جائی حق سبحانه جل شانه یا ایها الذین امنوا
نفرموده ونازل نکرده مگر حضرت علی امیر مؤمنان وشریف آنهاست وحق تعالی
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را در مواضع کثیره عتاب کرده وحضرت علی را یاد نکرده
مگر به خیر ونیکی وآبن عساکر گفته که در شان هیچ کسی از آیات کلام الله نازل نشده آنقدری
که در شان حضرت علی نازل شده که بدرستی در شان او سه صد آیت از کلام الله نازل
شده وآن همه را بیان کرده واز کرامات باهره او آنست که آفتاب بروی رد کرده
شده چون سر مبارک رسول کریم در کنار او بود ووحی بروی نازل می شد
وحضرت علی نماز عصر ادا نکرده بود پس وحی تمام نشد مگر وقتی که آفتاب غروب شد
پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ان علیا کان فی طاعتک وطاعة رسولک

فارد

فارود علیه الشمس پس دیهمان ساعت آفتاب بعد از غروب طلوع نمود و حضرت علی
نماز را ادا کرد بعد ازان آفتاب غروب شد و این حدیث را طحاوی و قاضی در شفاء
تصحیح کرده و شیخ الاسلام ابوزرعه گفته که این حدیث حسن است سبط بن جوزی
گفته که درین باب حکایت عجیبه و قصهٔ غریبه هست که ما را اجماعتی از مشایخ عراق
نقل کرده اند که آنها ابو منصور مظفر پسر ازد شیر واعظ قباوی را مشاهده کردند
که این قصه بر در آفتاب را بعد از ادا نماز عصر وی بیان کرد و فضائل اهل بیت را
ذکر نمود ناگاه ابری شدید در وی آفتاب را پوشید تا بحدیکه مردم گمان
کردند که آفتاب غروب شد پس ابو منصور واعظ بر سر منبر ایستاد و اشارت
بآفتاب کرد و این شعر خواند بشعر لاتغربی یاشمس حتی ینتهی ❊ مدحی لآل المصطفی
والبجله ❊ واثنی عنانک ان اردت ثناءهم ❊ النیت اذا کان الوقوف لا جله ❊
فکان للمولی وقوفک فلیکن ❊ هذا الوقوف لنخیله ولرتبله پس در همان ساعت ابر
از آفتاب دور شد و آفتاب طلوع نمود و از ابن عباس آمده که همراه علی چهار دهم
بود ند که جز آنها چیزی در ملک خود نداشت پس یک درهم را در شب صدقه
کرد یکی را در روز و یکی را در علانیه و یکی را در پوشیده تصدق کرد پس حق سبحانه
جل شانه آیه کریمه نازل کرد و فرمود الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا
و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون و اکثر تفسیر آورده
اند که سائلی در مسجد نبوی آمد و سوال کرد و حضرت علی رضی الله عنه در نماز بود پس انگشتر
خود را بسوی آن سائل در عین آن نماز در حالت رکوع انداخت و آن سائل او را گرفته
رفت پس حق جل وعلی شانه این آیه کریمه فرستاد انما ولیکم الله ورسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و حضرت معاویه از برائی
نماله پسر معمر گفت که ای خاله تو علی را از چه جهته دوست میداری گفت بسبب
سه خصال او را دوست میدارم یکی انکه وقت خشم و قهر حلم و عفو می کند دوم
انکه وقت قول و سخن راست می گوید و سیوم انکه وقت حکم عدل و انصاف بنا بر
آورده اند که یک کافری بود پهلوان و محارب بآن شاه مردان همراه او اتفاق افتاد
چون بعد از جدال تمام شیر خدا آن پهلوان را انداخت و شمشیر خود را از نیام کشیده تا آن

کافر را بکشد آن کافر خدو انداخت بروی حضرت علی چنانچه مولانا در مثنوی معنوی میگوید
بیت او خدو انداخت بر روی علی ✽ افتخار هر نبی و هر ولی پس حضرت علی شمشیر
را در نیام کرد و آن پهلوان را گذاشت و او را گفت که بیا جنگ را دوباره از سر گیریم
آن کافر مبارز متحیر شد و از سبب آن واقعه پرسید حضرت علی گفت که ما دامیکه تو خدو
نینداخته بودی جنگ و محاربه از برای خدای تعالی با خلاص تمام میکردم چون تو قت
انداختی بر روی من پس غیرت نفس نیز در ان عمل شریک شد لهذا او را گذاشته از سر
گرفتم تا عمل خالص از ریا از برای ذات کبریا حاصل کنم پس آن کافر از کمال اخلاص او متحیر
شد و باسلام مشرف شد و از جمله اسماء حضرت علی حیدر هست سهیلی گفته که قاسم بن ثابت
گفته که در تسمیه او بحیدر سه اقوال هست یکی انکه نام او در کتب قدیمه نام او اسد بود و اسد
حیدر را گویند دویم آنکه مادر او فاطمه دختر اسد وقتیکه او را زائید و پدر او در ان هنگام غائب
بود پس او را تسمیه بنام پدر خود کرد بعد ازان ابوطالب پدر او آمد و علی او را نام گذاشت
و بهمین معنی اشارت هست بقول حضرت علی کرم الله وجهه که در روز خیبر فرمود مصرع
انا الذی سمتنی امی حیدرة و سیوم آنکه او را در سن خوردی حیدر لقب میکردند از جهت
آنکه حیدر آنکسی را گویند که پر گوشت و بزرگ شکم باشد و حضرت علی در زمان صغر خود
بهمین صفت بود ند در روایت کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بمقدار پانصد و هشتاد و شش حدیث که امام بخاری از جمله آنها پست و نه ذکر کرده
و سوال اصحاب کبار در رجوع آنها بسوی فتوای آن شهسوار در مسائل مشکله و واقعات معضله
مشهور هست و کمال زهد و تقوی او معروف در میان خواص و عوام هست و حاصل از غلات او
در سال چهل هزار دینار بود و آن همه را در راه خدا تعالی صدقه کرد انیده بود و بروی از لباس
ازار غلیظ بود که به پنج درهم خریده بود و در وقت وفات ترکه هیچ چیزی نگذاشت مگر شش صد درهم
که او را طیار کرده بود تا بعوض آن کنیزی از برای خدمت خرید نماید و مناقب و فضائل او بسیار
است که در تعداد و شمار نمی آیند و احادیث وارده در فضل او درین صحیح مبارک و دیگر صحاح بسیار
اند و زمان ولایت و خلافت او پنج سال بود که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بشهر ذی حجه در
سال چهل و پنجم از هجرت رسول اکرم باو بیعت کرده شد ابن منیب گفته که هرکا و حضرت عثمان بر تبه
شهادت و بعنوان رسید اصحاب کرام و جز آنها از انام بسوی سرای حضرت علی آمدند پس گفتند که یا علی

این بگذرست تو آمدیم تا مبایعت همراه تو نمائیم زیرا که احق بخلافت توئی پس حضرت علی
رضی الله عنه فرمود که این کار خلافت مفوض بسوی اهل بدر است و هر کسی را که اهل بدر
مبایعت کردند پس خلیفه همان شخص است پس هیچ کسی از اهل بدر و خبر آنها از صحابه کرام باقی
نماندند مگر آمدند پیش حضرت علی تا مبایعت بر خلافت او نمایند چون حضرت علی این واقعه را
دید بسوی مسجد نبوی بیرون آمد و بر سر منبر بالا شد پس حضرت طلحه اول او را بیعت
کرد و بعد ازان جمیع اصحاب کرام او را بیعت کردند نووی گفته که علماء از حضرت علی رضی الله
عنه آثار بسیار نقل کردند که ازان آثار معلوم می شود که او سال قتل خود و ماه او و شب او
قبل از وقوع آن قتل دانسته بود و گفته اند که چون حضرت علی کرم الله وجهه بسوی نماز صبح
بیرون شد مرغان ان سرای جمع شده پیش روی او آمدند و آواز و فریاد کردند پس مردمان
اهل بیت آن مرغان را از پیش روی او راندند پس فرمود که بگذارید اینها را زیرا که این مرغان
نوحه کننده اند و اهل سیر گفته اند که چون نماز غده محاربه در میان حضرت علی و حضرت
معاویه طویل شد پس سه نفر از اشقیا خوارج مشورت کردند یکی عبد الرحمن پسر ملجم حمیری
مرادی و دیگر مبارک تمیمی و دیگر عمرو تمیمی و در مکه شریفه اتفاق بر سبیل تعاهد و تعاقد
نمودند بر انکه سه نفر را یعنی حضرت علی و معاویه و عمرو پسر عاص را قتل کنند و بکشند تا مخلوق
از جنگ و قتال آرام یابد پس ابن ملجم شقی گفت که قتل حضرت علی بذمه من باشد و مبارک
گفت که معاویه را من قتل میکنم و عمرو گفت که عمرو پسر عاص را من میکشم و سوگند با یکدیگر خوردند
که قتل این سه نفر مذکوره در شب یازدهم یا هفدهم از ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد
بعد ازان هر یکی ازان سه اشقیا متوجه بسوی شهر صاحب خود شد پس ابن ملجم شقی برای قتل
حضرت علی بکوفه آمده و یاران خود را از خوارج آن شهر ملاقات کرد پس مقصد خود را
بآن ها بیان نمود و گفت که این راز را با کس مگوئید و از جمله آن خوارج شبیب پسر بجره
اشجعی با آن شقی موافقت کرد پس چون شب جمعه در هفدهم ماه مبارک رمضان در
سال چهل متحقق شد حضرت علی رضی الله عنه وقت سحر بیدار شد و برای فرزند خود
امام حسن رضی الله عنه گفت که ای فرزند من امشب رسول خدا صلی الله علیه
وسلم را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله دیدیه که من از امت تو چه قدر
جفاء دیدم پس حضرت رسول علیه السلام فرمود ای علی تو برانها

برانهاد دعا کن پس گفتم من اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم وابدلهم بی شرا لهم منی و موذن
درآمد پس گفت الصلوة الصلوة پس شبیب خارجی بر حضرت علی حمله کرد و او را بشمشیر
زد پس شمشیر او خطا شد و بر دروازه افتاد و ابن ملجم شقی او را بشمشیر خود زد پس از جهه
او تا قرن او آن شمشیر در رسید و بدماغ او واصل گردید و آن هر دو گریختند پس شبیب
شقی بخانهٔ خود درآمد پس مردی از بنی امیه بروی درآمد و او را در همانجا کشت و اما ابن
ملجم شقی پس مردم از هر جانب بروی حمله کردند و مردی از همدان باو لاحق شد پس چادر
خود را بروی انداخت و شمشیر را از وی گرفت و او را گرفته به پیش حضرت علی آورد
پس حضرت علی بسوی آن شقی دید و گفت نفس مقابله نفس است پس و قتیکه من ازین
زخم مردم پس او را بکشید چنانچه او مرا کشت و اگر من از همین زخم سلامت ماندم پس فکر
خود را در حق وی می نمایم پس آن شقی را بحکم حضرت علی حبس کردند و نگهداشتند و حضرت
علی روز جمعه و شنبه زنده ماند و در روز یکشنبه در شب نوزدهم از ماه رمضان در
سال چهل و فات یافت و او را حضرت امام حسن و حسین و عبد الله بن جعفر
غسل دادند و محمد بن حنفیه آب بروی میریخت و او در سه جامه کفن کرده شده که درمیان
آن سه قمیص و پیراهن نبود و امام حسن نماز جنازه بروی خواند و هفت تکبیر گفت
و در کوفه بدار الاماره مدفون شد یا بدیهات بجائی که الحال زیارت کرده میشود
یا درمیان خانهٔ او و مسجد اعظم و درین مقام اقوال بسیار اند لکن صحیح آنست
که جائی قبر حضرت علی معین و معلوم نیست بلکه خدائی تعالی او را مخفی کرده تا اخ
خوارج نبش نکنند و ابن عساکر آورده که چون حضرت علی بشهادت رسید او را
بر شتر برداشتند تا بهمراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او را دفن نمایند پس
ناگاه در شبی از شبها در راه آن شتر گریخت و معلوم نشد که آن شتر کجا رفت
پس ازین جهت اهل عراق گویند که حضرت علی در ابر و سحاب است و عمر او
در روز وفات براصح اقوال شصت و سه سال است و در مستدرک از سدی
آورده که ابن ملجم شقی بر یک زن خارجیه عاشق بود که نام آن زن قطام بود پس آن
شقی او را در نکاح خود آورد و مهر او سه چیز مقرر کرد سه هزار درهم و کشتن حضرت
علی کرم الله وجهه و یک غلام و کنیز و درین قضیه فرزدق شاعر گفته

ابن ملجم او را بزخم شمشیر زد

شعر فلم ار مهرا ساقه ذو سماجة ✤ کمهر قطام بین عرب وعجم ✤ ثلثة الاف عبهم
وقتة ✤ وضربک علی بالحسام المصمم ✤ فلا مهر اغلی من علی وان علی ✤ ولا فتک الا
دون فتک ابن ملجم ✤ وگفته اند که چون آن شقی حضرت علی را زخم زد حضرت
علی گفت که فزت ورب الکعبة بعد ازان وصیت خود را نوشت چون از وصیت
فارغ شد پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد ازان هیچ کلام نکرد مگر آنکه
گفت لا اله الا الله محمد رسول الله وفات یافت وحضرت علی گندم رنگ میانه قد
سفید سر و سفید ریش وخوش روی مانند بدر بود ریشش ببیا آنبوه وطویل بود
وفضائل آن شیر خدا از حد احصا زائد است لیکن این شمه را از برای انتفاع مسلمانان
ذکر نمودیم وحب اهل بیت رسول مقبول مستدعی ذکر این فضائل بود آمام شافعی
گفته شعر لو کان الرفض حب آل محمد ✤ فاشهد الثقلان انی رافض ✤ وایضا گفته
انا نحن فضلنا علیا فانما ✤ رددا فضل بالتفضیل عند ذوی الجهل ✤ وفضل ابی بکر اذا ما ذکرته
رمیت بنصب عند ذکری الفضل ✤ فلازلت ذا رفض ونصب کلیهما ✤ یجبهما حتی
اوسد فی الرمل یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم که می گوید حضرت علی که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تکذبوا علی کذبا علی که دروغ نگوئید بر من
وافترا نکنید بر من اگرچه از برای من باشد وبعضی محققین گفته اند که معنی آنست
که نسبت نکنید دروغ را بسوی من پس جمیع انواع کذب را شامل شد وقول وعلی
هرگز از برای او مفهوم مخالف نیست زیرا که کذب از برای رسول کریم متصور
نیست از جهة آنکه از مطلق کذب منع فرموده وبعضی جاهلان مغتر شدند
پس در ترغیب وترهیب احادیث را وضع کردند وگفته اند که ما یان دروغ وافترا
بر رسول علیه السلام نکردیم بلکه این کار از برای تاکید شریعت وتائید طریقت کردیم
وندانستند که افترا بر رسول مقبول افترا بر خدائی مسئول است از جهة آنکه او اثبات

احکام از احکام شرعیه است فَلْیَلِجِ النَّارَ پس بدرستی هر انکسی که دروغ گفت
برمن فَلْیَلِجِ النَّارَ پس باید که داخل شود آنکس در آتش دوزخ و هر مدخول نار مسبب از کذب
ازان جهة گردانید که لازم امر الزام است و کذب بری سبب الزام بدخول نار است
یا آنکه این کلام بحسب لفظ و صیغه امر است و بحسب معنی و مراد خبر است و اگر گفته
شود که کذب بر سبیل اطلاق معصیت است و هر عاصی داخل آتش دوزخ خواهد شد
زیرا که حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرمود و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم
پس فائدهٔ تخصیص چه شد زیرا که این حکم عام و هر انکسی است که افترا بر کسی نماید
جواب آنکه شک نیست که کذب بر رسول اکرم بدتر از کذبی است که بر غیر او باشد
پس کذب بر رسول علیه السلام گناه کبیره است و بر غیر او صغیره و صغائر با جتناب کبائر
کفارت کرده میشوند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرمودان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیاتکم یا آنکه مراد از قول او و من یعص الله آه گناه کبیره است نه صغیره
نووی گفته که معنی این حدیث آنست که دخول نار جزای آن مقتری است اگرچه حق
جل و علی شانه کاه بوسع رحمت خود عفو از و نماید و او را در آتش دوزخ داخل نکند و
همچنان هر وعید بنار که در شان اهل کبائر از کفر و شرک وارد شده محمول بر آنست
که آن جزاء آنهاست و اگر خدای تعالی عفو نماید جائز است و اگر جزا دهد و در آتش دوزخ
داخل گرداند هم باز بیرون کردن از آتش دوزخ لازم است زیرا که تساوی در خلود
نار میان مؤمنان و کافران با دله قطعیه منتفی است حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِیْدِ او هشام پسر
عبد الملک طیالسی بصری شیخ الاسلام است که در باب حب الانصار گذشت قَالَ اَنَا
شُعْبَةُ بضم شین معجمه چند بار گذشته عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ جامع بجیم و شداد بفتح شین معجمه
و بدو دال مهمله که الف فاصله در میان آن هر دو واقع شده است و اول
ازان هر دو مشدد است او ابو صخره تابعی کوفی است و در سال یکصد و شهرده
وفات یافت عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَیْرِ پسر عوام اسدی قریشی
که جان خود را از خدائے تعالی شش بار خرید و در سال یکصد و بیست
و چهار وفات یافت عَنْ اَبِیْهِ از پدر خود که عبد الله پسر زبیر است و کنیت او ابو بکر
است و گفته شده که ابو خبیب بضم خاء معجمه و فتح باء موحدهٔ اولی و سکون یاء مثناة

تحمانیه و او صحابی پسر صحابی است و او امیر مؤمنان در بیس صالحان بود و او اول مولودی
است که در اسلام از برای مهاجران در مدینه مقدسه متولد شد که مادر او خاتون اسماء
دختر حضرت ابوبکر صدیق او را به قبا زائید و او را در همان حال بخدمت رسول
با کمال آورد پس رسول مقبول او را در کنار خود نهاد و دانه خرما طلبید و او را مضغ
کرده در دهن و کام او مالید پس ریق رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اول
از همه شیء در شکم او داخل شد بعد ازان رسول صاحب کمال دعاء و سوال بدرگاه
ایزد متعال از برای او کرد و او اطلس بود که ریش نداشت و روایت کرده اند ازوی
و سه احادیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که امام بخاری رحمة الله تعالی علیه
از جمله آن شش حدیث آورده و او یکی از چهار عبادله است که اهل اصول قول
آنها را مقدم بر قیاس عقول فحول می نامند و آنها عبد الله پسر عمر و عبد الله پسر
عباس و عبد الله پسر عمرو و عبد الله پسر زبیر اند و بعضی عبد الله بن مسعود به بدل
عبد الله پسر زبیر ذکر کرده اند و عبد الله پسر زبیر بسیار روزه دار و بسیار
عبادت بیدار و بسیار پوشنده کننده رحم و بسیار دانسته علم بود و آورده اند بسیار
عبادت و ریاضت میکرد که زمان عمر خود را بسه شب تقسیم کرده بود یک
شب در نماز در حال قیام و شب دیگر در حال رکوع و شب دیگر در حالت
سجود تا صباح ادا میکرد و ولایت افریقیه را او محاربه و مقاتله کرد پس با دشاه
شصت با در لشکر صد هزار و بیست هزار از برای جنگ و قتال آمد و لشکر مسلمانان
سیصد و بیست هزار بود چون عبد الله بن زبیر دید که با دشاه آنها از لشکر خود بیرون شده
آنها فوجی را از مسلمانان همراه خود گرفته قصد او کرد پس او را بهمه اهل کشت و فتح
همه مسلمانان بر دست او متحقق شد و چون یزید پسر معاویه مرد مردم اهل اسلام
پسر او را بیعت بر خلافت همراه او کردند و این واقعه در سال شصت و چهار واقع شده
مسلمانان در طاعت او اهل حجاز و یمن و عراق و خراسان جمع شده بودند و عمارت
مبارکه کعبه معظمه مجدد ذکر و حطیم را داخل بیت کرد و بر دمان خود او داشت
و حج ادا کرد و در خلافت باقی ماند تا آن زمانی که حجاج ظالم
بمکه شریفه در اول شب از ماه ذی حجه در سال

درسال هفتاد و دو حاضر شده و با او مقابله و مقاتله کرد و حجاج بر او هم حمله کرد و او را
محاصره کرد تا آن زمانیکه او را بسنگ انداخته شده رسید و او وفات یافت و جثه او را
بعد از وفات بر سر دار کرد و سر او را بسوی ملک خراسان برداشته شد قال
قُلْتُ لِلزُّبَيْرِ گفت عبد الله که گفتم من از برای زبیر که پدر من بود و زبیر بضم زا معجمه
مصغر پسر عوام به تشدید و او پسر خویلد تصغیر خالد پسر اسد پسر عبد العزی پسر قصی
پسر کلاب پس او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در قصی ملاقات می کند و او برادر
زاده حضرت خدیجه کبری است و او یکی از عشره مبشره دیگی از اصحاب ستة است که آنها
را اصحاب شوری گویند و او یکی از ان کسان است که دو هجرت در راه پروردگار
از برای طلب ثواب در دار قرار کرده اند و او حواری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و در شجاعت و سخاوت فائق از اقران و امثال خود بود و مادر او عمه رسول مقبول
است که آن صفیه دختر عبد المطلب است و آن مادر او نیز اسلام آورده بود
و او در اسلام بعد از سه نفر داخل شد و بعضی گفته اند بعد از پنج نفر بر دست حضرت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه و عمر او در وقت اسلام آوردن شانزده سال بود و چون او
اسلام و اذعان آورد عم او او را به خان معذب کرتا اسلام را گذاشته باز عود بکفر
نماید پس او با او آورد و اسلام را نگذاشت و بعد از ان هجرت بسوی زمین حبشه
کرد و در جمیع مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و از و هشت و سی
حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری
رحمة الله علیه از جمله آنها نه حدیث ذکر کرده و او اول کسی است که شمشیر
بر کردن کافران در راه ایزد مستعان برکشید و او در روز احد همراه آن رسول
احد ثابت ماند و او سفید رنگ و معتدل گوشت و سبک رخسار بود و
مناقب او بسیار اند و بعضی از انها در همین صحیح مبارک خواهد آمد انشاء الله
تعالی و حضرت زبیر در روز جمل قتال و جدال را گذاشت و پس گشت
پس گروهی از باغیان باو لاحق شدند و او را در وادی سباع
بناحیه بصره کشتند و در همانجا دفن کرده شد بعد از ان او را
بسوی بصره برداشته آوردند و در ان جا دفن کردند

کردند و قبر او در انجا مشهور است که زیارت کرده می شود انی لا اسمعک
که بدرستی من نمی شنوم ترا تحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم که حدیث
نقل کنی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کما یحدث فلان و فلان
چنانچه حدیث میکنند فلانے و فلانی و نام آن هر دو را گرفت و در روایت ابن
ماجه عبد الله بن مسعود یکی ازان دو نفر یاد کرده فقال اما انی لم افارقه
حضرت زبیر که آگاه باش که بدرستی من جدا نشدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ولکن سمعته یقول ولکن شنیده بودم آن رسول مقبول را که میگوید و کلمه ما بتخفیف
میم از حروف تنبیه و انی بکسر همزه است و مراد از عدم مفارقت عدم مفارقت
عرفیه است یعنی در سفر و حضر از و کاهی جدا نشدم و اگر گفته شود که او در وقت هجرت
بسوی زمین حبشه از و جدا شده بود جواب آنکه مراد او عدم مفارقت بعد از
ظهور اسلام است و آن مفارقت قبل از ظهور شوکت اسلام بود حاصل آنکه
بعد از ظهور ازان سرور پر نور کاهی جدا نشدم یا آنکه مراد از عدم مفارقت
در اغلب احوال است و در بعضی روایات لکنی بنون و قایه آمده منی کذب
علی که هر آنکسی که دروغ گفت بر من یعنی افترا و بهتان کرد بر من فلیتبوء
مقعده من النار پس باید طیار کند و بگیرد جای خود را از آتش دوزخ یعنی جای او
در آتش دوزخ خواهد بود فلیتبوء بکسر لام آمده و آن اصل است و بسکون لام نیز
آمد و ظاهر این کلام امر است و معنای او خبر است یعنی ان الله یبوء مقعده من
النار یعنی بدرستی که خدای تعالی می گیرد جای او را از آتش دوزخ یعنی جای از آتش
دوزخ از برای آن مقرری مقرر می کند و احتمال دارد که این امر بمعنی تهدید یا بمعنی
تهکم و استهزا و یا دعا بر فاعل آن کذب باشد یعنی بواه الله تعالی ذلک
یعنی جای بد هد الله تعالی او را در آتش دوزخ و احتمال دارد که امر بر حقیقت
خود باشد و معنی آن باشد که هر کس که دروغ بر رسول علیه السلام گفت پس باید که امر
کند جان خود را بگرفتن جای خود از آتش دوزخ و لازم است بروی این امر و اول
اولی است و طیبی گفته که درین کلام اشارت بسوی معنی قصد در گناه و جزا او است
حاصل آنکه چنانچه آن کس قصد در کذب عمد کرد پس باید قصد کند بجزا او جای گرفتن خود را

انی لا اسمعک
تحدث عن رسول
الله صلی الله علیه
وسلم کما یحدث
فلان و فلان
فقال اما انی
لم افارقه ولکن
سمعته یقول
من کذب علی
فلیتبوء مقعده
من النار

در آتش دوزخ و اگر گفته شود که هر کس قصد کذب بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم کند و آن سخن در واقع کذب نبود پس آن کس گناهکار می شود یا نمی شود جواب آنکه گنهکار می شود لیکن به سبب قصد کذب نه بسبب کذب زیرا که قصد معصیت معصیت است وقتیکه از درجه وسوسه تجاوز نماید پس او در تحت این حدیث مبارک مندرج نشد نووی گفته که این حدیث مبارک بر فوائد کثیره مشتمل است اول آنکه اخبار از شئی بر خلاف آن حال که آن شی بران حال در واقع و نفس الامر ثابت بران حال باشد کذب است خواه بر سبیل عمد باشد خواه بر سبیل خطا اگرچه مخطی باجماع علما گنهکار نیست و او را مواخذه نخواهد شد دوم آنکه افترا بر رسول کریم حرام عظیم است و او فاحشه عظیمه و از خصائل ذمیمه است ولیکن بسبب این کذب کافر نمیگردد مگر آنکه او را حلال داند و مشهور در میان علما همین مذهب است و از امام الحرمین حکایت کرده شده که آن کس بسبب آن کذب بر رسول کریم کافر گردد و خون او ریخته شود بعد ازین بدانکه هر کسی که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سبیل عمد در یک حدیث نماید انکس بی شک فاسق گردد و روایات او همگی و تمامی مردود گردد و اجتهام بآن روایات باطل شود پس آن کس اگر از آن کذب توبه نماید پس امام احمد و جماعتی از شافعیه گفته اند که روایت او هرگز هیچ وقت از اوقات قبول کرده نشود بلکه بر حرج او بر سبیل دوام حکم کرده شود ولیکن این قول مخالف است برای قواعد اهل است و مختار آنست که توبه او مقبول و روایت او صحیح است اما انکسی که کافر شود بعد از ان اسلام آورد پس روایت او باجماع جمیع علما مقبول است و سیوم آنکه افترا بر رسول خدا بر سبیل اطلاق حرام و نار و بست و فرق نیست در میان آن کذب که در حکمی از احکام شرعیه باشد و میان آن کذبی که در غیر آن حکم باشد چنانچه ترغیب و ترهیب در مواعظ و جمیع فراد آن کذب حرام و از بزرگترین کبائر است و گرامیه گفته اند که وضع حدیث در چیزی که حکم شرعی در وی نباشد جائز است و اما توقف حضرت زبیر در روایت حدیث و کثرت آن پس مبنی بر آن است که او از غلط و نسیان ترسید هر چند که بر غلط و ناسی گناه نیست لیکن گاه گاه آن هر دو منسوب بتفریط از جهت تساهل و مانند آن کرده می شود و گاه بعضی از

احکام شرعیه بناسی نیز تعلق می گیرند چنانچه ضمان متلفات وانتقاض طهارات
وصلوات وجزآنها پس احتمال دارد که این کذب از جملهٔ آنها باشد بدانکه این حدیث
مبارک درغایت صحة ونهایت قبول است وبعضی گفته اند که این حدیث متواتر است
وابوبکر صیرفی در رسالهٔ خود حکایت کرده که این حدیث مبارک را زیاده از شصت
نفر اصحاب کرام روایت کرده اند وبعضی از حفاظ گفته اند که این حدیث مبارک از شصت
ودو نفر اصحابی روایت کرده شده که در انها عشره مبشره داخل اند وجز این حدیث
معلوم نیست که عشره مبشره بر روایت او مجتمع ومتفق باشند وحدیث دیگر جز این
حدیث مبارک نیست که او را زیاده از شصت نفر صحابی روایت کرده باشند
وبعضی گفته اند که دوصد نفر از اصحاب کرام این حدیث مبارک را روایت کرده
اند شیخ ابن صلاح گفته که عدد راویان این حدیث مبارک همیشه در تزاید وتفاضل
اند ومانند این دیگر حدیث متواتر نیست وبعضی گفته اند که مثال از برای حدیث
متواتر جز این حدیث مبارک متحقق نشده والله اعلم حَدَّثَنَا اَبُو مَعْمَرٍ بفتح هردو
میم وسکون عین مهمله که فاصل درمیان ان هردو میم واقع شده وبرای مهمله که او
عبدالله پسر عمرو پسر ابی الحجاج بصری منقری است قَالَ اَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ
پسر سعید پسر ذکوان تیمی بصری است واین هردو در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم
اللهم علمه الکتاب گذشته اند عَنْ عَبْدِ الْعَزِیْزِ بن صهیب بضم صاد مهمله وفتح ها
بصری بنانی بضم با موحده وبعد دو نون که در باب حب الرسول من الایمان گذشته
قَالَ اَنَسٌ رضی الله عنه که گفت حضرت انس در حال این اسناد همه بصری اند انَّهُ لَیَمْنَعُنِیْ که بدرستی
شان این است که هرآئینه منع میکند مرا اَنْ اُحَدِّثَکُمْ حَدِیْثًا کَثِیْرًا از انکه حدیث
کثیر شما را حدیث بسیار از رسول مختار اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
از انکه بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مَنْ تَعَمَّدَ عَلَیَّ کَذِبًا
هرانکسی که در قصد کند بر من دروغ را یعنی دیده ودانسته بر من
دروغ گوید فَلْیَتَبَوَّاْ مَقْعَدَهٗ مِنَ النَّارِ پس باید که بسازد
وبگیرد جائی خود را از آتش دوزخ وحضرت
انس رضی الله تعالی عنه ترسید از انچه حضرت زبیر رسیده بود

انهذا التصریح بلفظ اکتار نمود پس تقلیل حدیث از اصحاب کرام از برای احتراز و احتیاط بود
مع ذلک حضرت انس از جملهٔ آن کسان است که روایت حدیث بسیار کرده اند از جهة
آنکه وفات او متاخر شده پس در باب حدیث احتیاج مردم باو واقع شد و پوشیدن
علم حدیث دران وقت او را ممکن نبود حدثنا المکی بن ابراهیم کمی بکاف
مشدده و یاء مثناة تحتانیه مشدده است و او هم است نه نسب چنانچ در سابق
گذشته و او از اکابر شیوخ امام بخاری است که حدیث مبارک را از هفده نفر
تابعین شنیده است که بعضی از انها یزید پسر ابی عبید است در باب من اجاب الفتیا
باشارة الید گذشته قال انا یزید بن ابی عبید یزید بر صیغهٔ مضارع معلوم از زیادت
است و عبید مصغر عبد است و او اسلمی مولای سلمه پسر اکوع است عن سلمة هو
ابن الاکوع از سلمه که او پسر اکوع و سلمه بسکون لام است و اکوع بفتح همزه و سکون
کاف و فتح واو و بعین مهمله است و او در لغة آن کس را گویند که طرف زند او که متصل
ابهام است کج باشد و نام اکوع سنان پسر عبد الله اسلمی مدنی بود و کنیت سلمه
ابو مسلم یا ابو ایاس یا ابو عامر بود و او به بیعت رضوان رسول علیه السلام را بیعت کرده
بود و او در جهاد هفت روز سه بار بهمراه رسول مختار مبایعت کرده بود اول بار در مردم
اولین و دویم بار در اوسطین و سیوم بار در آخرین و هفتاد و هفت حدیث رسول مقبول
ازوی روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ آنها پست و یک حدیث
آورده و او مرد شجاع و دلاور و تیر انداز و بهادر بود و او در ربذه سکونت کرده بود
و گفته شده که کرک درنده همراه او کلام کرد سلمه گفت که من یک کرک را دیدم که آهو
گرفته بود پس او را من طلب کردم تا آنکه از دهن او آهو را خلاص کردم پس آن کرک متوجه
شده بمن گفت که هلاکت باد ترا که قصد کردی بسوی روزی که خدای تعالی
مارا روزی داده بود و لقمهٔ من از دهن من گرفتی و او از یاران تو هم نبود پس گفتم من سبحان
الله عجب است که کرک سخن میگوید پس کرک گفت ازین تعجب زیاده تر آنکه رسول رب
العالمین و سید المرسلین در اصول درخت خرما دعوت حق میکند مردمان را
بسوی خدای تعالی و مردم او را قبول نمی کنند و عبادت بتان نمیگذارند
سلمه گفت پس در همان ساعت بخدمت رسول مقبول آمدم و اسلام آوردم و در

سال هفتاد و چهار وفات یافت وعمر او هشتاد سال بود قال سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت سلمه که شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که میگوید
مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ که هر آنکس که بگوید من آنچیزی را که نگفته بودم من آنچیزی را فَلْيَتَبَوَّأْ
مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ پس باید که طیار کند جای نشست خود را از آتش دوزخ ونسبت
کردن فعلی از افعال بسوی آن رسول صاحب کمال که او آن فعل هرگز نکرده
باشد در معنای این قول است زیرا که جرأت بر احداث شریعت دران نسبت
نیز متحقق است بدانکه اسناد این حدیث مبارک از اسانید عالیه است
از جهت آنکه رجال میان امام بخاری ورسول باری سه نفرند واین را ثلاثی
می نامند واول از ثلاثیات بخاری این حدیث مبارک است وجمیع ثلاثیات
بخاری زیاده از پنجست حدیث اند که بعضی محققین آنها را در تالیف جدا جمع کرده اند
حَدَّثَنَا مُوْسَى پسر اسماعیل بصری تبوذکی منقری است قَالَ اَنَا اَبُوْ عَوَانَةَ
بفتح عین مهمله وبه تخفیف واو ونون که نام او وضاح ازوضوح وابطی واحوال این
هر دو در ابتدا، وحی گذشته عَنْ اَبِيْ حَصِيْنٍ بفتح حاء مهمله وکسر صاد مهمله عثمانی گفته که
نمیدانم من شخصی را که نام او حصین یا کنیت او ابو حصین بفتح حاء مهمله باشد در صحیح بخاری
ومسلم بزاین مرد او عثمان پسر عاصم اسدی کوفی تابعی است ودر سال یکصد و
پنجست وهشت وفات یافت عَنْ اَبِيْ صَالِحٍ یعنی ذکوان سمان زیات مدنی که در
باب امور الایمان گذشته عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تَسَمَّوْا بِاسْمِيْ که نام کنید اولاد خود را بنام من وتسموا بر صیغه
امر از باب تفعل است وَلَا تَكْتَنُوْا بِكُنْيَتِيْ وکنیت نکنید آنها را بکنیت من ولا تکتنوا
بفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون کاف وبه تخفیف نون از مجرد است وبعضی گفته اند
که بضم تاء وکسر کاف وتشدید نون از باب تفعیل است ودر بعضی نسخها ولا تکتنوا
بزیادت تاء پس از کاف آمده ودرین هنگام او از باب افتعال است بدانکه علم بر سه
قسم است از جهت آنکه علم خالی نیست که قصد مدح یا ذم باو کرده شود یا نه واول را
لقب گویند وقسم ثانی خالی نیست که مصدر بمانند لفظ اب یا ابن کرده میشود یا نه واول را
کنیت گویند وثانی را اسم می نامند پس اسم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم محمد است

وکنیت او ابو القاسم ولقب او رسول الله و سید المرسلین است و علماء درین
مسئله اختلاف کرده اند پس اهل ظاهر گفته اند که کنیت کردن با بی القاسم از برای هیچکسی
جائز نیست بر ابر است که نام او محمد و احمد باشد یا نباشد و آنها بهمین حدیث مبارک
استدلال کرده اند و مذهب شافعی همین است و گفته اند که رسول علیه السلام مکنی با بی القاسم
ازان جهة شده که او در میان مردمان آنچنان را که از جناب پروردگار باو وحی شده قسمت
میکند و چیزکی را از انها در منزل خود از فضل و شرف نازل میکرداند و غنائم را بر مصارف
خود بر وجه مشروع قسمت میکند چنانچه روایت حضرت جابر بران دلالت میکند که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی فانی انما جعلت قاسما اقسم
بینکم و در قسمت مذکوره هیچ کسی با آن ذات مبارک شریک نیست لهذا تکنی بکنیت مذکور
بر سبیل اطلاق ممنوع شد و امام مالک گفته که کنیت کردن با بی القاسم مباح
است بر ابر است که نام آن شخص محمد و احمد باشد یا نباشد و نهی مذکور در حدیث مبارک
مخصوص بزمان حیات رسول مقبول است از جهة وقوع التباس بکنیت آن خیر الناس است
از جهت آنکه روایت کرده شده که در عهد رسول اکرم مردی بر در دیگر آواز کرد و گفت
ای ابو القاسم پس حضرت سرور کائنات التفات بسوی آن مرد داعی کرد پس او گفت
که ای رسول خدا من ترا باین کنیت نخواندم خبر این نیست که خواندم من فلانی را پس
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی چون بعد از وفات
سرور کائنات شائبه التباس نماند پس این حکم منسوخ شد و مؤید همین مذهب است آنچه از
حضرت علی روایت کرده شده که او از رسول علیه السلام پرسید و گفت یا رسول الله ان
ولدلی بعدک ولد اسمیه باسمک واکنیه بکنیتک رسول علیه السلام در جواب او فرمود که نعم
قاضی عیاض گفته که قول جمهور سلف و فقهاء امصار همین است و ابن حجر گفته که این نهی
از برای ادب و تنزیه است نه از برای تحریم و این قول ضعیف است از جهة آنکه اصل در نهی
تحریم است با وجود آنکه ایذاء رسول مقبول بر و مترتب است اگرچه در بعضی اوقات از حیات
آن سرور کائنات باشد و ایضا او معلل کرده نهی مذکور را بعلتی که دلالت بر اختصاص اسم
با آن ذات مبارک در حال وجود او میکند و گروهی از سلف گفته اند که نهی از تکنی با بی القاسم
مخصوص است بآن کسی که نام او محمد و احمد باشد پس بس و کنیت مذکوره از برای

آن کسی که نام او محمد و احمد نباشد جائز است زیرا که روایت صحیح از رسول فصیح آمده
که او نهی فرمود از جمع کردن میان اسم او و کنیت او و قول نجم آن است که تکنی
یا بی القاسم بر سبیل اطلاق ممنوع است و تسمیهٔ اولاد خود بنام قاسم نیز ناروا است
تا آنکه پدر او تکنی بابی القاسم نکرد چنانچه مروان پسر حاکم را چون این حدیث رسید
نام فرزند خود را تغییر داد و او را مسمی بعبد الملک گردانید و در اول نام او قاسم بود
و قول ششم آنکه تسمیهٔ اولاد بنام محمد ناروا است برابر است که کنیت آن مسمی
ابو القاسم باشد یا نباشد چنانچه درین باب حدیث از رسول اداب آمده
که لاتسمون اولادکم محمدا ثم تلعنونهم و این قول ضعیف است زیرا که درین حدیث
مبارک بر منع تسمیه بنام محمد دلالت نیست بلکه در رد اشعار است بآنکه
هر کسی که ولد خود را بنام محمد مسمی کند پس لازم است بر انکس که تعظیم آن ولد
بسبب این اسم مکرم نماید و معامله با و مانند معامله دیگران نکند چنانچه حدیث
آمده که رسول علیه السلام فرموده اذا سمیتم محمدا فلا تقبحوه و لا تحرموه و ایضا
خطیب آورده که رسول علیه السلام فرموده اذا سمیتم الولد محمدا فاکرموه و
اوسعوا له فی المجلس و لا تقبحوا له وجها و انچه آورده اند که حضرت عمر فاروق رضی الله
عنه بسوی کوفه نوشت که لاتسموا باسم النبی صلی الله علیه وسلم پس مطلق
نیست بلکه مقید است بآنکه حاصل شود بسبب او اهانت نام او صلی الله علیه وسلم
از جهت آنکه او شریک اوست در ان نام چنانچه سبب نهی مذکور بران دلالت میکند
زیرا که گفته اند که سبب نهی حضرت عمر رضی الله عنه آن بود که او شنیده بود مردی را
که از برای محمد پسر زید پسر خطاب دشنام میکرد پس حضرت عمر آن محمد نام را طلبید و گفت که
الحال رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسبب تو دشنام کرده شود سوگند بهت مرا نجد ایعاقبی ثم بعد ازین
تو بنام محمد خوانده نمیشوی و او را عبد الرحمن نام گذاشت و نووی گفته که اجماع کردند بر انکه تسمیه اولاد
بنام انبیاء کرام جائز است مگر انچه از حضرت عمر فاروق مقدم ذکر کردیم کلام او تمام شد لیکن انچه صواب
است در تحقیق قول حضرت عمر رضی الله عنه ما مقدم ذکر کردیم و امام مالک تسمیهٔ اولاد باسماء
مثل جبرائیل و میکائیل و مانند آن مکروه دانسته و مؤید است او را انچه امام بخاری از
عبد الله پسر جراد روایت کرده که سموا باسماء الانبیاء و لا تسموا باسماء الملائکة والله اعلم

وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ وهر کس که دید مرا در خواب فَقَدْ رَآنِي پس بدرستی دید مرا باصواب
یعنی هر کس که شمائل مرا در منام دید پس بدرستی عین مرا در عالم نظام دید لکن احکام شرعیه
مبنی بران رویت نشود تا آنکه آن کس محسوب در زمرهٔ اصحاب کرام نگردد و آنچه در ان
حالت شنیده باشد حجت بر غیر او نگردد و عمل بران غیر موفق آن سنوح لازم
نگردد و بعضی گفته اند که معنی آن است که هر کس مرا در خواب دید پس حق جل و علا
شانه او را توفیق رفیق گرداند تا مرا در بیداری خواهد دید یا در دنیا یا در آخرت چنانچه
حدیث حضرت ابی هریره بران دلالت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة لکن تعبیر کرد از صیغه مستقبل بصیغه ماضی تا دلالت
نماید بر انکه آن رؤیت در بیداری متحقق و متیقن است و بعضی گفته اند که این کلام بمعنی
اخبار است یعنی هر کس که مرا در خواب دید پس او را اخبار و اعلام نماید که خواب
او حق و راست است و باطل و شوریده نیست فَاِنَّ الشَّیْطَانَ لَا یَتَمَثَّلُ فِی
صُوْرَتِی زیرا که شیطان لعین بر سبیل یقین متمثل و متصور نمی شود در صورت
من یعنی شیطان نمیتواند که مشابه شود بمن در جمیات و صورت و از همین جا بعضی
گفته اند که معنی آنست که هر کس که دید مرا در هر صورتی که از صور ها باشد پس بدرستی
دید مرا بر سبیل حقیقت زیرا که ابلیس لعین قوت و استطاعت ندارد که مصور
بصورت من گردد و بر من در وغ و افترا نماید و مردمان را در غرور و فریب اندازد
و این از جمله خصائص و معجزات رسول مقبول است و حق سبحانه جل شانه معجزات بابرات
را از برای انبیاء کرام ممتاز از جملهٔ انام عطا کرده و چنانچه مصور شدن آن دیو رجیم بصورت
رسول کریم در حالت بیداری محال بود پس همچنان در حالت خواب نیز محال است
قاضی باقلانی گفته که معنی حدیث مبارک آنست که خواب آن کس صحیح از الطاف
رحمان است و از جملهٔ اضغاث احلام و تشبیهات شیطان نیست و گاه گاه آن
سرور عالم را بینده بر خلاف صفت معروفه می بینند مانند آن کس که آن ذات
مبارک را سفید ریش می بینند و گاه گاه او را دو شخص در یک آن و زمان می بینند
یکی از ان هر دو بجانب مشرق و دیگر بجهت مغرب می باشد و او را هر یک
در مکان خود می بیند پس رؤیت برین تقدیر بر حقیقت خود محمول

نحمول نیست وجمهور علما گفته اند که حدیث مبارک محمول بر ظاهر است ومانع
ازان حمل بحسب عقل ونقل نیست زیرا که عقل بر امکان دارد ونقل مؤید
کرد دو اما آنچه گفته که گاه رسول اکرم برخلاف صفت وهیئت خود دیده می شود
یا گاه در دو مکان در یک لحظه دیده شود پس جواب اوآنست که آن تغییر
در صفات است نه در ذات پس بالذات است که ذات او مرئی بر سبیل حقیقت
باشد وصفات او مخیل باشد یا بر جهة آنکه وجوب دیدن امری است که حق تعالی
او را در زنده خلق کند در دنیا یا در آخرت وکذلک ابصار وبودن مرئی ظاهر شرط
نیست بلکه علت وی وجود مرئی است پس بس تا آنکه اهل سنت وجماعت جائز
دانستند که نابینای شهر چین بیاید شهر اندلس را بیند وبصحیح دلیلی ازادله قائم
نشده که جسم مبارک رسول کریم در خاک فانی ورمیم شده بلکه در حدیث
مبارک آمده آنچه دلالت میکند بر آنکه جسم مبارک باقی برحال خود است وگفته اند
که اگر رسول کریم بر هیئت معروفه ودر صورت مذکوره دیده شود پس آن محتاج
بتاویل وتعبیر نیست بلکه گفته می شود که آن رای رسول نادی را بر سبیل اطلاق
دیده واما وقتیکه آن ذات مبارک بر غیر آن صفت مشهوره دیده شود چنانچه
از بعضی مشائخ مستفاد است که او رسول علیه السلام را میت در قطعه از زمین
مسجد دیده پس البته آن محتاج بتاویل وتعبیر باشد چنانچه خواب مذکور را تعبیر
کرده بودند که آن قطعه از زمین مغصوبه بود یا آنکه محلوکه بود لیکن بر قواعد شرع
رسول کریم صحیح نبود پس گویا رسول مقبول دران قطعه میت بود ومن احیاها
فکانما احیا الناس جمیعا وهمچنان درست است آنچه حضرت امام اعظم کوفی رحمة الله
علیه رسول اکرم را در خواب دیده بود جهیکه آن امام همام استخوان های مبارکه متفرقه
را از رسول علیه السلام جمع می نماید پس محمد بن سیرین از برای آن امام همام تعبیر کرد
وگفت که تو امام جماعه مسلمین وسردار ائمه مجتهدین وجامع از برای معانی
احادیث نبوی که مختلف درمیان اصحاب کرام باشند ومتفرق درمیان تابعین عظام خواهی
شد وامثال این از برای صالحین وعارفین واز برای علماء واولیا بسیار واقع شده اند وعارف
ابی حمزه گفته که هر کس که رسول علیه السلام را در صورت حسنه دید پس آن از جهت حسن دین او است

واگر در وقت دیدن اندامی از اندامهای مبارک تغیر یا نقص باشد پس آن از جهت خللی در دین آن رائی است وحق همین است واین سخن مجرب کرده شده زیرا که رسول علیه السلام نورانی است مثل آئینه که معقل باشد پس هرکس ذات خود را بجمیع صفات محسوسه در وی می بیند و درین فائده عظیمه از برای رائی است از جهت آنکه او را معلوم شود که در دین او خللی و نقصانی هست یا نیست و بعضی از علماء تعبیر چنان گفته اند که اگر رسول علیه السلام را رائی بر صورت شیخ بیند پس آن نهایت سلیم است واگر بر صورت جوان بیند پس او غایت حریص است و شخصی از شیخ بدرالدین زرکشی سوال کرد که رسول علیه السلام در یک لحظه و آن در اقطار متباعده دیده می شود پس این چگونه صحیح شود و حال آنکه دین رسول مقبول حق است پس جواب داد که رسول علیه السلام سراج نورانی است و آفتاب از نور آن رسول اکرم انموذج در عالم محسوسات است پس نور آن سرور عالم در جمیع عوالم مثل نور آفتاب درین عالم است و چنانچه آفتاب در یکساعت بهرکس در شرق و مغرب و بصفات مختلفه دیده میشود پس همچنان رسول علیه السلام بحکم ایزد علام در اماکن متفرقه و باصفات مختلفه دیده میشود و چه خوش گفته آنکسی که گفته شعر کالبدر من ای النواحی جئته * یهدی الی عینیک نورا ثاقبا * و ابو حامد غزالی گفته که نیست معنی حدیث مذکور آنکه هرکس که دیدمرا در خواب پس بدرستی آن کس جسم من و بدن من دید بل مراد آنست که آن کس دیدمثالی را که آن مثال آلت کرد یدار برای ایصال معنی که در ذات من است بسوی آن رائی بلکه بدن در حالت بیداری نیز آلة ایست برای نفس پس حق آنست که هرکس که او را می بیند پس مثال حقیقة او و مثال روی مبارک او می بیند پس آنچه دیده شد روح رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیست و نه شخص مبارک او بلکه مثال اوست بر تحقیق و درین مقام بسیار تحقیق و تدقیق کرده و حق سبحانه و تعالی در کتاب اعلی فرموده الله لطیف بعباده یرزق من یشاء پس سوال میکنم که حق تعالی مایان را بلطف عمیم خود دیدار آنسرور انبیاء نصیب مایان گردانید و کمل کرداند و مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّدًا و هرکس که دروغ گفت بر من در حالی که قصد کننده آن دروغ باشد یعنی دیده و دانسته بر من دروغ گفت فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ پس باید که طیار کند جای نشست خود را

از آتش دوزخ و مؤلف این حدیث مبارک را تمام ذکر کرد و اختصار در وی اختیار نکرد
چنانچه داب و عادت اوست تا تنبیه حاصل آید بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام موجب
آن وعید شدید است برابر است که آن کذب در بیداری باشد یا در خواب والله اعلم
بالصواب **تنبیه** احادیث این باب را مؤلف بروجه احسن والیق ترتیب داد
از جهت آنکه ابتدا کرد بحدیث حضرت علی کرم الله وجهه که در وی مقصود این باب
بود بعد ازان مثنی کرد او را بحدیث حضرت زبیر که دلالت میکند بر آنکه اصحاب کرام محترز تمام
از کذب بر رسول علیه السلام میکردند بعد ازان مثلث کرد او را بحدیث حضرت انس که
دلالت میکند بر آنکه امتناع اصحاب کرام از اکثار تحدیث از رسول علیه السلام بود که آن مفضی
بسوی خطا کردن از اهل تحدیث از جهت آنکه آنها مامور بتبلیغ احادیث از رسول علیه
السلام بودند بعد ازان برای تائید آن حدیث حضرت سلمه آورد و ختم کرد بحدیث حضرت
ابی هریره که دلالت میکند بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام حرام است و برابر است که سماع
از ذات مقدس در حالة بیداری باشد یا در حالة خواب و بیرون کرده است امام بخاری
حدیث من کذب علی در جائز از حدیث مغیره و در اخبار بنی اسرائیل از حدیث عبد الله
پسر عمرو پسر عاص و امام مسلم بر تخریج حدیث حضرت علی و انس و ابی هریره و مغیره نیز با او
اتفاق کرده و مسلم او را از حدیث ابی سعید نیز آورده و ایضا در غیر صحیحین از حدیث حضرت
عثمان بن عفان و ابن مسعود و ابن عمر و ابی قتاده و جابر و زید پسر ارقم نیز صحیح شده
و وارد شده این حدیث باسانید حسنه از حدیث حضرت طلحه بن عبید الله و سعید پسر زید
و ابی عبیده پسر جراح و معاذ بن جبل و عقبه بن عامر و عمران بن حصین و سلمان فارسی و معاویه
بن ابی سفیان و رافع بن خدیج و طارق المحاربی و سائب بن یزید و خالد بن
عرفطه و ابی امامه و ابی قرصافه و ابی موسی غافقی و عائشه پس این جماعه سی نفر
از اصحاب کرام رواة این حدیث اند و ایضا وارد شده از پنجاه نفر صحابه کرام
که جز آن جماعه مذکوره اند و بعضی چهل گفته اند و بعضی شصت و بعضی هشتاد
و بعضی نود و جز آن تا آنکه جماعتی گفته اند که این حدیث متواتر است و بجز این
مثال از برای متواتر یافته نشده و بعضی گفته اند که امثله متواتر
بسیار اند بعضی از انها حدیث من بنی لله مسجدا و حدیث من

بر خفین و رفع یدین و شفاعت و حوض و رؤیت خدا تعالی در آخرت و حدیث
الائمة من قریش و جزآنها والله المستعان **باب** کتابة العلم باب است
در بیان نوشتن علم و عادت مؤلف چنان مقرر شده که در احکام مختلف فیه
جزم و یقین بیک طرف نمیکند و این ترجمه از همین قسم است زیرا که سلف درین
ترجمه اختلاف کرده اند بعضی از انها عمل بآن کرده اند و بعضی آنرا ترک نموده اند اگرچه
بر جواز کتابت علم اجماع منعقد شده بلکه برای استحباب و بعید نیست که واجب باشد
برانکس که خوف از نسیان داشته باشد و بجز تبلیغ علم معین باشد حدثنا ابن سلام بتخفیف
لام واو محمد ابو عبدالله بیکندی که در کتاب الایمان گذشته قال انا وکیع بفتح واو و کسر کاف
و بعین مهمله پسر جراح بجیم مفتوح و براء مهمله مشدده و الف بصم راء مهمله و فتح همزه و بسین
مهمله واو عالم جلیل و عالی جلیل از تبع تابعین و راس حافظین است و اقامة او بکوفه و اصل
او از نیشاپور یا از سمرقند یا از اصبهان بود حماد پسر زید گفته که وکیع ارجح از سفیان بود
امام احمد گفته که ندیدم من هیچکسی که در ضبط علم و حفظ حدیث فائق از وکیع باشد و او را
ندیدم کاهی که شک در حدیث کرده باشد مگر یک روزی و حال آنکه او هرگز کتاب
و رقعه نداشت و گفته که وکیع دوست تر بسوی من از یحیی پسر سعید است از جهة آنکه
وکیع صدیق از برای حفص پسر غیاث بود چون او والی قضاء شد وکیع اورا بالکل ترک
نمود و یحیی پسر سعید رفیق از برای معاذ پسر معاذ بود چون او بر تبه قضاء منصوب شد
یحیی پسر سعید او را ترک نکرد و ابن معین گفته که ندیدم من هیچکسی را که افضل و اکمل
از وکیع باشد و او فتوی بقول امام اعظم ابی حنیفه میداد و او شیئ کثیر از ان خبر کبیر سمع کرده
و او در روز عاشوراء در حالة احرام انی حج در سال یکصد و نود و هفت کشته شد عن سفیان
احتمال دارد که سفیان ثوری باشد و احتمال دارد که سفیان بن عیینه باشد زیرا که
وکیع روایت حدیث ازان هر دو کرده و آن هر دو از مطرف روایت میکنند لیکن
اول اولی است زیرا که روایت وکیع از وی بسیار است و احوال این هر دو
چند بار گذشته عن مطرف بضم میم و فتح طاء مهمله و کسر راء مهمله مشدده و بفاء
پسر طریف بطاء مهمله مفتوحه کوفی است و کنیت او ابو بکر است و او گفته که مرا پسند
نمی آید که یک دروغ بگویم اگرچه تمام دنیا بعوض آن یک دروغ مرا حاصل گردد

داود پسر علیه گفت که نمی شناسم هیچ عربی وعجمی را که افضل از مطرف باشد و در سال یکصد وچهل و دو وفات یافت عَنِ الشَّعْبِیِّ بفتح شین معجمه ابو عمرو عامر کوفی تابعی جلیل القدر که در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عَنْ اَبِی جُحَیْفَةَ بضم جیم و فتح حا مهمله وسکون یا تحتانیه وفاء است واو وهب پسر عبد الله سوا بضم سین مهمله و تخفیف واو وجد کوفی است واز وی چهل و پنج حدیث از احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها چهار حدیث آورده واورا حضرت علی کرم الله وجهه بسیار تعظیم وتکریم میکرد واو را وهب الخیر و وهب الله می نامید واورا بسیار دوست میداشت واعتماد کلی بروی می کرد واورا بر بیت المال بکوفه موکل کرده بود ودر حین وفات سرور کائنات او به بلوغ واحتلام نرسیده بود واو در کوفه در سال هفتاد و دو وفات یافت قَالَ قُلْتُ لِعَلِیٍّ گفت ابو جحیفه که گفتم من از برای حضرت علی و پرسیدم من از و هَلْ عِنْدَکُمْ کِتَابٌ که آیا نزد یک شما مکتوب از رسول محجوب است که شما را رسول محجوب بآن مکتوب مختص ومنفرد کرده باشد وخطاب درین کلام از برای حضرت علی است وجمع از برای تعظیم وتکریم آن جناب عالی واقع شده یا آنکه خطاب از برای او وجمیع اهل بیت است واین سوال ابو جحیفه ازان جهت کرد که گروه شیعه گمان می کردند که رسول مصطفی علی مرتضی را واهل بیت خود را باسرار وحی خاص کرده که آن اسرار بغیر آنها هرگز بیان نکرده وایضا ابو جحیفه علم وتحقیق ودرک وتدقیق را پیش آن شاه علی وشهنشاه ولی آن قدر می یافت که یافتن آن بجز از وی ممکن نبود لهذا سوال مذکور نمود فَقَالَ لَا پس گفت حضرت علی که نیست نزد ما یان کتاب جدا از رسول خدا و مؤلف در کتاب جهاد زیاده کرده والذی فلق الحبة وبرء النسمة یعنی حضرت علی گفت که سوگند است مرا بآن خدای که شگافت دانه را از زمین وپیدا کرد دم مخلوق را لکه نزد ما یان مکتوب جدا ازان محبوب خدا نیست اِلَّا کِتَابُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مگر کتاب خدائی که غالب وبزرگست یعنی قرآن مجید که کلام ایزد حمید است اَوْ فَهْمٌ اُعْطِیَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ یا مگر فهمی که داده شده او مر مسلمان را از لطف پروردگار جل شانه اَوْ مَا فِی هٰذِهِ الصَّحِیْفَةِ یا مگر آنچیزیست که درین

کتاب است و آن کتاب بقبضهٔ شمشیر آن حیدر کرار آویزان بود از جهت احتیاط یا اختصار
یا از جهت انفراد او بسماع آن صحیفه و سبب مقارنت صحیفه بشمشیر آن بود که اشعار و
اعلام از برای خاص و عام حاصل آید که مصالح دین اسلام تنها بشمشیر حسام مرتبط نیست
بلکه گاهی بقتل و گاهی بعقل و گاهی بعفو تحقق شود پس لایق آنست که هریک بر وفق شرع
در موضع خود وضع کرده شود و اِسْتِثْنَاء در قول او الا کتاب الله استثناء مفرغ متصل
است از جهة آنکه مفهوم از کتاب نیز در حکم کتاب است پس کتاب مرفوع است
و اعطیه بر صیغه مجهول بضم همزه و فتح یاء مثناة است و مفعول اول او رجل مسلم و ثانی
ضمیر متصل است قَالَ قُلْتُ وَمَا فِي هٰذِهِ الصَّحِيفَةِ گفت ابو جحیفه که گفتم من از
برای حضرت علی کرم الله وجهه که چه چیز است درین کتاب قَالَ گفت حضرت علی
الْعَقْلُ که درین کتاب دیة است وَدِيَة را بعقل ازان جهت نامیدند که عادت
عرب چنان مقرر بود که شتران دیت را بکر دیگر دیگر ای والی مقتول بسته میکردند
وعقل در اصل لغة بمعنی بستن است ومراد بقول او العقل احکام ومقادیر و اصناف و اسنان
او است وَفِكَاكُ الْأَسِيرِ و دیگر درین کتاب خلاص کردن بندی است و مقصود
ازین کلام ترغیب در تخلیص او است وبیان آنکه او از اعمال صالحه است که
اهتمام تمام باو لائق است وفکاک بکسر فا بمعنی تخلیص است و اسیر بمعنی مأسور است
یعنی کسیکه بقد بکسر قاف و بدال مهمله بسته کرده شده باشد و قد تسمه و دوال را
گویند و این ازجهت آن گفته اند که عادت عرب چنان بود که بندی را به تسمه و دوال
بسته میکردند وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ و دیگر درین کتاب آنست که کشته
نشود مسلمان بعوض کافر و در بعضی روایات ولا یقتل آمده و درین کلام عطف جمله
بر مفرد است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده که فرموده فیه آیات بینات
مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا و این حدیث مبارک دلالة میکند که قتل مؤمن بمقابله
کافر بر سبیل قصاص جائز نیست بر ابراست که آن کافر حربی باشد یا ذمی و اینقول اکثر
اهل علم است و مذهب امام مالک و شافعی واحمد همین است و مذهب امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که مؤمن بکافر ذمی بر سبیل قصاص کشته شود ازجهت آنکه
روایت کرده عبد الرحمن سلمانی که ان رجلا من المسلمین قتل رجلا من اهل الذمة فامر رسول

قَالَ قُلْتُ وَمَا فِي هٰذِهِ الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ وَفِكَاكُ الْأَسِيرِ وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ

الله صلی الله علیه وسلم بقتل قتل قاضی بیضاوی گفته که این حدیث منقطع است
واحتجاج بایحدیث صحیح نیست وایضا این حدیث خطاست ازجهت آنکه گفته اند
که آن قاتل عمرو پسر امیه بود وتحقیق شده که بعد از رسول صاحب کمال چند سال زنده
بود وایضا ایحدیث باجماع علماء واتفاق فضلاء متروکست زیراکه روایت کرده
شده که آن کافر مقتول رسول ازجانب کفار بسوی رسول مقبول بود پس آن کافر
مستامن شد نه ذمی واجماع علماء منعقد شد بر انکه قتل مسلم بمقابله کافر مستامن
جائز نیست وبعد ازین مذکور میکونیم که اگر این حدیث صحیح باشد پس او منسوخ است
زیراکه روایت کرده شده که واقعه مذکوره پیش از فتح مکه شریفه بوده ورسول خدا
صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه شریفه در خطبهٔ خود بکعبهٔ معظمه فرموده بود ولا
یقتل مؤمن بکافر ولا ذو عهد فی عهده انتهی کلامه لکن محققین گفته اند که در کلام قاضی
بیضاوی نظراست بوجوه متعدده اول آنکه قائل را میرسد که گوید که احتمال دارد که
رسول علیه السلام امر بقتل آن مرد کرده باشد بعد ازان آن مرد گریخته باشد وقتل
نشده باشد وراوی گمان کرده باشد که آن کشته شده پس قول او مقدم از قول
راوی است که بروفق زعم خود گفته ودویم آنکه لازم نمی آید از اثبات رسالهٔ آن مرد اعطا
ذمیه او زیراکه جائز است که امر وبعد از ادا رسالهٔ بجناب آنحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم رجوع بسوی کفار بدکردار کرده باشد وبعد ازان بار دیگر آمده باشد وذمی شده
باشد وسیوم آنکه مراد از کافر در قول او ولا یقتل مسلم بکافر حربی است نه ذمی ودلیل
بروی آنست که ورود ایحدیث مبارک در وقت فتح مکه شریفه بود وشافعیه در
استدلال بر عدم قتل مسلم بذمی چنان آورده اند که درمیان مسلم وذمی در وقت
جنایت مساواة نیست وجریان قصاص بدون مساوات جائز نیست بخلاف ذمی کسر
ذمی دیگر را قتل کند بعد ازان قاتل اسلام آورد پس قصاص درین صورت لازم است
زیراکه مساوات درمیان قاتل ومقتول در وقت جنایة متحقق است وایضا گفته اند
که کفر منع از برای دم است پس شبهه درخون ذمی پیدا شد پس مؤمن باو قتل کرده نشود
زیراکه هیچ شبهه درخون او موجود نیست وجواب از اول آنکه مساوات
در عصمة میان مسلم وذمی نظر به تکلیف یا دار ثابت است وجریان قصاص مبنی بر دو

واز ثانی آنکه مسیح از برای دم کفر محارب است نه کفر مسالم و قتل ذمی بذمی دلالت
بر انتفاء شبهه می کند از جهة آنکه شبهه چون در محل ممکن شود پس اختلاف متناول
مختلف نمی شود و مراد با آنچه روایت از رسول علیه السلام کرده اند که فرموده لا یقتل
مسلم بکافر ولا ذو عهد فی عهده کافر حربی است نه ذمی و عطف از برای مغایرة است
حاصل آنکه قول او ولا ذو عهد معطوف بر مسلم است و شک نیست که ذو عهد بکافر
حربی کشته نمی شود اما بکافر ذمی کشته میشود و اگر مراد از کافر عام باشد که کافر
ذمی را نیز شامل باشد پس جریان قصاص درمیان دو ذمی نیز صحیح نباشد و این سخن
باجماع علما منتفی است و اگر گفته شود که جائز است که مراد بذی عهد نیز معاهد مسلم
باشد جواب آنکه این ممنوع است از جهت آنکه عطف دلالت بر مغایرت میان
معطوف و معطوف علیه می کند و مغایرت معتد به آن وقت حاصل شود که مراد
از ذی عهد ذمی باشد نه مسلم و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بجز ذمی عهد نیز
آمده یعنی لا یقتل مسلم بکافر ولا ذی عهد فی عهده جواب آنکه روایت شاذ است
و بر تقدیر صحت او نیز معطوف بر مؤمن است نه بر کافر و جز برای مجاورت است
چنانچه در قول آنها جحر ضب خرب واقع شده و باقی تحقیقات در کتاب جهاد
خواهد آمد انشاء الله تعالی و در روایت نسائی آمده که دران صحیفه مکتوب بود
المؤمنون تکافؤ دماءهم ویسعی بذمتهم ادناهم الحدیث و مسلم آورده که دران صحیفه
مکتوب بود المدینة حرم الحدیث و در بعضی طرق آمده از وکه دران صحیفه مکتوب بود
لعن الله من ذبح لغیر الله و احمد آورده که در وفرائض صدقه بود و جمع درمیان این
روایات آنست که جمیع این مذکور دران صحیفه مکتوب بود و پس هریکی از
راویان نقل کرد آن چیزی را که یاد داشت ابن بطال گفته که درین حدیث
مبارک رد است بر فرقه متشیعه که دعوی میکنند که حضرت علی وصی از برای
نبی است و او مخصوص بعلم است که رسول علیه السلام او را بر سبیل تخصیص و انفراد
تعلیم کرده و آن علم را جز او کس نمیداند زیرا که حضرت علی رضی الله عنه در اول گفت که نزد
من جز از کتاب خدا نیست پس حواله کرد علم را بر فهمی که مردمان در وی بحسب درجات
و استعدادات مختلف اند و ذات خود را تخصیص نکرد بچیزیکه وجود آن در غیر او ممکن

نباشد و درین حدیث مبارک دلیل است براینکه عالم فهیم را جائز است که بفهم خود استنباط احکام از کلام ایزد علام و حدیث رسول علیه السلام نماید بشرطیکه آن استنباط موافق ازبرائی اصول شرعیه باشد و براینکه کتابت احکام ازبرای جمله انام مباح است و براینکه سوال کردن از امام در چیزی که متعلق بخاصیت او باشد جایز است حَدَّثَنَا اَبُو نُعَیْمٍ اَلْفَضْلُ بْنُ دُکَیْنٍ ابو نعیم بضم نون و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه است و فضل بفتح فاء و سکون ضاد معجمه و دکین بضم دال مهمله و فتح کاف و یاء ساکنه است و او جامع فضل و فقاهت و دین و امانت است و او کامل در علم و تقوی و در حفظ و فتوی بود و در باب فضل من استبرء لدینه گذشته قَالَ اَنَا شَیْبَانُ و بفتح شین معجمه پسر عبد الرحمن ابو معاویهٔ نحوی بصری تیمی است که به بغداد در سال یک صد و شصت و چهار وفات یافت و در مقبره خیزران یا در باب تین دفن کرده شده عَنْ یَحْیٰی یعنی یحیی پسر ابی کثیر بفتح کاف و ثاء مثلثه است و او از عباد و زهاد بود و در سال یکصد و بیست و نه یا یکصد و سی و دو وفات یافت عَنْ اَبِیْ سَلَمَةَ بفتح سین مهمله و فتح لام عبد الله پسر عبد الرحمن پسر عوف است که در کتاب وحی گذشته عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوْا رَجُلًا مِّنْ بَنِیْ لَیْثٍ که بدرستی قبیلهٔ خزاعه کشته بودند مردی را از قبیلهٔ بنی لیث و مراد انست که یکمردی از قبیلهٔ خزاعه مردی را از بنی لیث کشت و نام این قاتل خراش پسر اُمَیَّهٔ خزاعی است و نام آن مقتول که در جاهلیت کشته شده احمر بود اما نام آن کسی که از بنی لیث در اسلام کشته شده بود پس نام آن معلوم نیست و خزاعه بضم خاء معجمه و بزاء معجمه نام قبیله است از ازد بفتح همزه و سکون زاء معجمه و بدال مهمله و آن قبیله را خزاعه ازان جهة گویند که چون قبیلهٔ ازد از مکه شریفه بیرون شدند و در بلاد متفرقه متفرق شدند قبیلهٔ خزاعه از انها پس ماندند و اقامت بمکه شریفه اختیار کردند و خزع در اصل لغة بمعنی پس ماندن است گفته میشود خزع فلانٌ عن اصحابه یعنی پس ماند فلانی از یاران خود فَقُتِلَ مِنْهُمْ قَتِیْلٌ یعنی کشته شد از ایشان یک نفر بمقابله یک نفر کشته شده ازان قبیلهٔ خزاعه که کشته بودند بنی لیث آن مقتول را یعنی بنی لیث یک نفر را از خزاعه اول قتل کرده بودند بعد ازان خزاعه بعوض آن مقتول یک نفر را از بنی لیث قتل کردند فَاُخْبِرَ بِذٰلِكَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس خبر داده شد باین

حدثنا ابو نعیم و حدثنا الفضل بن دکین قال انا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان خزاعة قتلوا رجلا من بنی لیث فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم

قتل کو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را خبر بصیغہ ماضی مجہول است فرکب راحلتہ
پس سوار شد رسول علیہ السلام بر شتر خود کہ او صلاحیت داشت بانکہ آن ذات مبارک
را از یک منزل بمنزل دیگر ببرد فخطب پس خطبہ خواند فقال پس گفت در ان خطبہ ان
اللہ حبس عن مکۃ الفیل کہ بدرستی خدای تعالی بند کرد از مکہ شریفہ پیل جماعہ شریرہ
را یعنی خدای تعالی بر سر اصحاب فیل مرغی ابابیل را فرستاد کہ آنہا را بسنگہا از سنگ
وگل می انداختند او القتل یا خدای تعالی بند کرد از مکہ قتل و کشتن را کہ حق جل وعلی شانہ
فرموده و من دخلہ کان آمنا و این از شک راوی است کہ در حدیث مبارک لفظ فیل
بفا یعنی پیل آمده یا لفظ قتل مصدر قتل تقیل آمده و این ہر دو لفظ از نوع تجنیس اند اجعلوہ
علی الشک و بکردانید شما این لفظ را بر شک و تردد کذا قال ابو نعیم الفیل او القتل
ہمچنان گفتہ ابو نعیم راوی فیل یا قتل را بلفظ شک و این کلام را مؤلف از انجہت زیاده کرد
کہ تا معلوم کردد کہ شک و تردد در ین لفظ از شیخ اوست و در بعضی نسخہا قال ابو عبد اللہ
پیش از قول او اجعلوہ علی الشک آمده و در ین ہنگام آن قول از مقولہ مؤلف باشد
چنانچہ بر اکثر نسخہا از مقولہ ابو نعیم است و لفظ الفیل او القتل منصوب بیان از برای
لفظ کذا است و غیرہ یقول الفیل و غیر ابو نعیم میکوید لفظ فیل را بفا بر سبیل جزم و یقین
و شک و تردد در آن لفظ نمیکند و مراد بغیر انکسی است کہ رفیق ابو نعیم است در روایت
ایندیث مبارک از شیبان و آن عبید اللہ پسر موسی است و آن کسی است کہ رفیق
شیبان در روایت ایندیث مبارک از یحیی است و آن حرب پسر شداد است چنانچہ
از مؤلف بیان او در کتاب الدیات خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی و مراد بحبس فیل حبس
اہل فیل است و سلط علیہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والمؤمنون
و بر گماشتہ شد بر اہل مکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را و مؤمنان را و سلط
بضم اول و رفع رسول و مؤمنون بواو عطف بر رسول است و در بعضی نسخہا سلط
بصیغہ معلوم و نصب رسول و مؤمنین بیا آمده و در بعضی نسخہا علیہا بدل
علیہم آمده الا و انہا لم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی آگاہ باشید
کہ بدرستی خدای تعالی پیل را از مکہ شریفہ بند کرده بود و بدرستی آن مکہ
شریفہ حلال نشده برای ہیچکس پیش از من و حلال نخواہد شد برای ہیچکس

پس ازمن دو او در قول او و انها را برای عطف بر مقدر است و تقدیر کلام چنان است الا ان الله حبس عنها الفیل و انها لم تحل لاحد الخ و مراد از عدم حلال آنکه شریفه عدم حلال
قتال دران بقعه مبارکه است و در بعضی روایات و لم تحل لاحد بعدی
آمده و لن تحل نیز آمده لکن کلمه لن و لا انسب باستقبال است الا و انها
احلت لی ساعة من نهار اکاه باشید و بدرستی آن مکه شریفه حلال کرده
شده بود از برای من در یکساعت از روز فتح مکه شریفه و مراد از ساعت قطعه
زمان است که در سابق مذکور شده الا و انها ساعتی هذه حرام اکاه
باشید و بدرستی که آن مکه شریفه در ساعة من که این ساعت تکلم است حرام
است زیرا که آن ساعة بعد از فتح آن بقعه مبارکه بود و لا یختلی شوکها
و بریده نشود خار آن مکه شریفه را و چون قطع شوک دران بقعه مبارکه جایز
نشد پس قطع غیر او از اشجار مثمره بطریق اولی جایز نشد و یختلی نجا بمعجمه آمده و لا
یعضد شجرها و قطع کرده نشود درخت آن بقعه مبارکه را و لا یلتقط ساقطتها
الا لمنشد و برنگیرد از زمین افتاده آن بقعه مبارکه را است یعنی لقطه او را یعنی حلال
نیست گرفتن او مگر از برای آن کسی که تعریف کند آن افتاده باشد و مراد
از منشد معرف است زیرا که طالب را ناشد گویند نه منشد و در شرح سنة
آورده که قطع شوک موذی مانند غوغ از حرم جایز است مثل حیوان موذی
که قتل او در حرم جایز است پس این از باب تخصیص حدیث بقیاس است و ایضا
قطع خشک نیز جایز است مانند شکار مرده و اما از برای یابنده لقطه در حرم پس
تعریف است بر سبیل دوام و اصح هیچ حال مالک او نشود و بتصدق کردن او
برفقراء و امثال آن نیز جایز نیست تا آنکه مظفر بصاحب آن لقطه شود بخلاف لقطه
سائر بقعها و این اظهر قول شافعی است و امام مالک و اکثر علماء گویند که در لقطه
حل و حرم هیچ تفاوت در احکام نیست و معنی قول او الا لمنشد آنست که او
تعریف لقطه حرم مدت یکسال کامل مثل تعریف لقطه دیگر بقعها نماید و این از جهة
دفع توهم است که کسی توهم نکند که حرم موضع غربا است پس اگر در
وقت موسم تعریف کرد و مالک او پیدا نشد پس تملک او جایز باشد

وچرانیدن بہایم در کلاء حرم نزد شافعی جائز است ونزد امام ابو حنیفہ واحمد جائز نیست
فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ پس ہر آنکسی کہ کشتہ شد پس آن مقتول یعنی اہل او اولیای
ثابت بہ بہترین دو نظر است یعنی از دو چیز ہر کدام را در فکر ونظر خود بہتر دانند ہمان را
اختیار کنند وخطابی گفتہ کہ درین کلام حذف ہست وتقدیر کلام چنان است فمن
قتل لہ قتیل وسائر روایات دلالت برین میکنند وقتل بضم قاف است وبعد ازان
شروع در بیان آن دو چیز کرد پس فرمود اِمَّا اَنْ يُعْقَلَ یا آنکہ دیت داده شود واما
اَنْ يُقَادَ اَهْلُ الْقَتِيْلِ ویا آنکہ تمکین وقدرت برانند قود وقصاص داده شود اہل مقتول
را واولیاء او را وقیاد بقاف یعنی اقتصاص کہ مراد از وتمکین بر استیفاء قصاص است
ودر روایت مسلم اما ان یفادی بفاء وزیادتی پس دال مہملہ آمده وثعوب آن است
کہ روایت بر دو وجہ آمده ہر کس کہ در سابق اما ان یعقل یا خوذ از عقل یعنی دیت تصحیح
کرده پس در نجا یقاد بقاف خوانده وہر کس کہ در سابق یقتل بقاف وتا وشناة یا خوذ
از قتل خوانده پس در نجا یفادی بفاء وزیادت تصحیح نموده وحاصل ہر دو وجہ تفسیر
نظرین بقصاص ودیت است وقصاص کرفتن در حرم شریف نزد امام شافعی
جائز است لکن لفظ حدیث مبارک دلالت بر اثبات ونفی او نمی کند وامام
ابو حنیفہ گفتہ کہ ہر کسی کہ بروی قتل بر سبیل قصاص یا بر سبیل حد واجب شود
پس پناه آرد بحرم پس استیفاء آن قصاص یا حد از و در حرم جائز نیست زیرا کہ
حق سبحانہ جل شانہ فرموده وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا لیکن او را در حرم طعام داده نشود
وبا او بیع وشراء طعام کرده نشود تا آنکہ مضطر کرد پس از حرم بیرون آید واو بر سبیل
قصاص یا بر سبیل حد کشتہ شود بدانکہ مراد از قتل در حدیث مبارک آن قتل
است کہ بر سبیل عمد وعدوان باشد از جہت آنکہ اقتصاص بجز آن متصور نمی شود
واگر گفتہ شود کہ ہر کاه نزد امام شافعی اقتصاص در حرم جائز شد پس رسول
علیہ السلام از جہت انکار بر قبیلہ خزاعہ کرد باوجود آنکہ سبب خطبہ رد کردن بر فعل
آنہا بود پس بس جواب آنکہ احتمال دارد کہ آنہا غیر قاتل را از نبی لیث کشتہ باشند
چنانچہ عادت جاہلیت بر ہمین منہاج مقرر بود وگفتہ اند کہ درین حدیث مبارک
بر روایت قاف نزد اہل انصاف حجت قوی از برای امام شافعی است

فمن قتل فهو بخير النظرين ان يعقل او يقاد اهل القتيل

برانکه والی میت درمیان قصاص واخذ دیت مخیراست وولایت جبرکردن
والی رابرسرجانی برهریکی ازان دوکارکه مرضی اواستقرار بران کیرد درشرع
انورثابت است وآنام مالک گفته که نیست ازبرای والی مکرقتل یاعفوازجانی
وولی راخذدیت بی رضاءجانی جائزنیست واهل عراق گفته اند که حق اومعین در
قصاص است پس بس واکرقصاص راگذاشت پس اخذدیت ازبرای اوجائزنیست
وایضا درین حدیث مبارک دلالة است برانکه موجب قتل عمدیکی ازدوچیزاست
یادیت یاقصاص واین یکی ازدوقول شافعی است وقول دویم ازوبااکثرعلماء
موافق است واوآن است که موجب اوقصاص است پس بس ودیت ببدل او
باختیاروواجب کردد زیراکه حق سبحانه جل شانه درکلام خودفرموده یاایها الذین
آمنوکتب علیکم القصاص فی القتلی فجاءَ رَجُلٌ مِّنْ اَهْلِ الْیَمَنِ پس آمدمردی ازاهل یمن
که نام اوابوشاه بشین معجمه وهاء منون است ونام اوجزابوشاه معلوم نشده فقالَ
اُکْتُبْ لِیْ یَارَسُوْلَ اللّٰهِ پس کفت آنمزدکه بنویس ازبرای من ای رسول خدا آنچه درین
خطبه مبارکه است فقالَ اُکْتُبُوْا لِاَبِیْ فُلَانٍ پس کفت رسول علیه السلام ازبرای
اصحاب کرام که بنویسید ازپدرای فلان یعنی ابی شاه آنچه درین خطبه متحقق است فقالَ
رَجُلٌ مِّنْ قُرَیْشٍ پس کفت مردی ازقریش که آن مردحضرت عباس عم رسول خیرالناس
است اِلَّا الْاِذْخِرَ یَارَسُوْلَ اللّٰهِ مکراذخرای رسول خدا واین کلام ازافرادمستثنا
نیست بلکه این کلام تلمقین باستثناء است کویاحضرت عباس کفت قل یارسول
الله لاتختلی شوکها ولایعضد شجرها الا الاذخر یعنی بکوای رسول خداکه بریده نشود خاراآن
بقعهٔ مبارکه وقطع کرده نشود درخت اوراکمرکیاه ازخررا که قطع آن جائزنیست حاصل
آنکه یارسول الله اذخررااز جلهٔ آن اشیاءکه قطع آنها حرام است استثناءنمائی تاقطع
آن جائزباشد واذخربکسرهمزه وسکون ذال معجمه وکسرخاءمعجمه وبراءمهمله نام کیاهیست
معروف که خوشبوه ومالوف است فَاِنَّا نَجْعَلُهٗ فِیْ بُیُوْتِنَا وَقُبُوْرِنَا زیراکه بدرستی
مایان می کردانیم اورا درخانهای مایان ودرکورهای مایان یعنی آن کیاه اذخررا برباههای
خانهابرسرچوبهامی اندازیم وباذسوراخهای لحدهاکه متخلل درمیان خشتها باشند بند
می نمائیم فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِلَّا الْاِذْخِرَ اِلَّا الْاِذْخِرَ پس فرمود

فجاء رجل من اهل الیمن فقال اکتب لی یارسول الله فقال اکتبوا لابی فلان فقال رجل من قریش الا الاذخر یارسول الله فانا نجعله فی بیوتنا وقبورنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا الاذخر الا الاذخر

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مگر کیاہ اذخر مگر کیاہ اذخر کہ قطع آن دران بقعہ
مبارکہ جائز است و این استثناء از کلام سابق است و فصل میان او و میان مستثنی
منہ قلیل و یسیر است و تکریر از برای تاکید و تقریر است حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰہِ
کہ ابن مدنی است و در باب الفہم فی العلم گذشتہ قَالَ لَنَا سُفْیَانُ بحرکات
ثلثہ در سین مہملہ و مراد از و در ین مقام سفیان پسر عیینہ بضم عین تصغیر عین
است و او در ابتداء این کتاب گذشتہ قَالَ اَنَا عَمْرٌو او پسر دینار ابو محمد مکی
جمحی بضم جیم و فتح میم و بحاء مہملہ تابعی یکی از ائمہ مجتہدین و از اصحاب مذاہب معتبرین
است ابن عیینہ گفتہ کہ سمع یک حدیث از و مرا بسیار پسند و خورسند ہست از
بیست حدیث کہ از غیر او سمع کنم و در سال یکصد و پست و شش وفات یافت
قَالَ اَخْبَرَنِیْ وَھْبُ بْنُ مُنَبِّہٍ وہب بفتح او و سکون ہا و منبہ بضم میم و فتح
نون و کسر باء موحدہ مشدد پسر کامل صنعانی تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر و عالم
کامل بکتب الٰہیہ ماضیہ بود و او گفتہ کہ من نود و دو کتاب از کتب الٰہیہ منزلہ خواندم
و او از ابناء فرس ہست کہ بادشاہ کسری آنہا را بسوی یمن فرستادہ بود و بعضے
گفتہ اند کہ اصل او از ہرات است و در سال یکصد و چہار دہ وفات یافت
عَنْ اَخِیْہِ از برادر خود ہمام بفتح ہا و تشدید میم پسر منبہ و او نیز تابعی است
و او بزرگ از وہب بود لیکن وفات او مؤخر از و شد زیرا کہ او در سال یکصد
و سی و یک وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ اَبَا ھُرَیْرَۃَ یَقُوْلُ گفت آن برادر وہب
کہ شنیدم من حضرت ابی ہریرہ را کہ میگوید مَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَکْثَرُ حَدِیْثًا عَنْہُ مِنِّیْ کہ نیست ہیچکس از اصحاب پیغمبر خدا صلے
اللہ علیہ وسلم کہ بسیار تر و زیادہ تر از روی حدیث از ان رسول اکرم از من
باشد یعنی احدی از اصحاب کرام در نقل حدیث از رسول علیہ السلام زائد و فائق
بر من نیست بلکہ من از ہمہ اصحاب در روایت حدیث مبارک زیادہ تر میکنم اِلَّا مَا
کَانَ مِنْ عَبْدِ اللّٰہِ بْنِ عَمْرٍو مگر آنچہ بود از عبد اللہ پسر عمرو پسر عاص کہ او
روایت حدیث مبارک از من بیشتر میکرد و احوال او در سابق گذشتہ
فَاِنَّہٗ کَانَ یَکْتُبُ وَلَا اَکْتُبُ پس بدرستی کہ آن عبد اللہ بود کہ مینوشت

حدیث مبارک راوی نوشتم من و این کلام دلیل ست بر انکه انچه نزد عبد الله
پسر عمرو از احادیث افضل البشر بود بیشتر ازان بود که نزد حضرت ابی هریره ازان
احادیث بود و مستفاد میشود از ذکه حضرت ابی هریره جزم و یقین داشت
بر انکه از جمله اصحاب کرام بجز از عبد الله در روایت احادیث رسول علیه السلام
هیچکس از و بیشتر نبود و عبد الله در باب مذکور از و فائق و زائد بود و حال آنکه
احادیث مرویه از عبد الله بسیار کمتر از احادیث ست که از حضرت ابی هریره
روایت کرده شد پس علماء محققین سبب اورا بوجوه متعدده بیان کرده اند اول
انکه عبد الله بسیار مشتغل بعبادت و ریاضت بود و اشتغال او بتعلیم و روایت
کمتر بود لهذا احادیث مرویه از و کم آمدند دویم آنکه اکثر سکونت و مقام بعد از
فتوح امصار ببلده مصر یا طائف بود و رحلت طالبان علم و حدیث بسوی آن دو
دیار کمتر بود و حضرت ابو هریره سکونت بمدینه مقدسه داشت و مردمان از
هر ناحیه وارد آن بقعه ناحیه بسیار می شدند و طالبان اقامت را در جوار
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسیار میکردند لهذا احادیث حضرت ابی هریره
بیشتر از احادیث عبد الله آمدند و این از کثرت طالبان و وفرت حاملان از
حضرت ابی هریره ظاهر می شود امام بخاری رحمة الله علیه ذکر کرد که راویان حدیث
مبارک از حضرت ابی هریره هشتصد نفر از تابعین کرام بودند و این قدر کثرت
رواة ثقات از برای احدی از اصحاب کرام واقع نشد و سیوم آنکه رسول
علیه السلام دعا بجناب ایزد علام از برای حضرت ابی هریره بعدم طریان عارض
نسیان کرده چنانچه زود خواهد آمد و چهارم آنکه عبد الله در بقعه شام مظفر بکتب
کثیره از کتب اهل کتاب شده بود پس مطالعه تمام دران کتب میکرد و از سبب آن
اشتغال تعلیم احادیث نبوی و روایت آنها از و کمتر واقع شد تابعه معمر
عن همام عن ابی هریرة متابعت کرد پس منبه را معمر بعین ساکنه درمیان دو میم
در روایت اینحدیث مبارک از همام از حضرت ابی هریره و بیهقی در مدخل از حضرت ابی هریره بسناد
خود آورده که عبد الله بن عمرو اذن و اجازت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواست تا کتابت
حدیث مبارک نماید پس رسول مقبول اورا اجازت داد و این حدیث مبارک معارض ست با انچه مروی

عن همام
عن ابی هریرة

از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود لا تکتبوا عنی شیئا غیر القرآن
و او را مسلم آورده پس وجه جمع و توفیق در میان آن دو حدیث مبارک آن است
که نهی مذکور مختص بوقت نزول قرآن است تا خوف التباس قرآن بغیر خود مرفوع
و مدفوع گردد و اذن بکتابت وارد در غیر آن وقت مخصوص است یا آنکه نهی مذکور
وارد است در جمع کردن کتابت قرآن با غیر آن در یک چیز و اذن ثابت است
در جدا کردن کتابت غیر قرآن از قرآن در دو چیز یا آنکه نهی مقدم در وقت خوف التباس
قرآن با غیر او بود بعد ازان اذن ناسخ ازبرای او شد از جهت امن از وقوع التباس
مذکور و بعضی گفته اند که نهی مذکور مختص بآن کسی است که اعتماد بالکل بر کتابت نماید
و حفظ و ضبط را بالکل بگذارد و اذن ازبرای آن کسی است که اعتماد بر حفظ و ضبط
نماید و اعتماد بر کتابت نکند و بعضی گفته اند که حدیث ابی سعید علیل است نزد ایشان
موقوف بر ابی سعید است و این را امام بخاری و غیر او ذکر کرده اند علما گفته
اند که روی از صحابه کرام و از تابعین عظام رحمهم الله کتابت حدیث مبارک را مکروه
دانستند و مستحسن دانستند که حدیث مبارک از انها بحفظ و ضبط گرفته شود چنانچه
خود آنها بحفظ و ضبط گرفتند لیکن چون هم راویان قاصر شده و امامان دین از ضباط
علم و یقین رسیدند پس شروع در تدوین و تصنیف نمودند پس اول آن کسی که تدوین
حدیث رسول این کرد ابن شهاب زهری است که بر سر صد سال بامر صاحب
عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز تدوین کرد بعد ازان تدوین از ائمه دین بسیار شد پس در
تصنیف بسیار شد و خیر کثیر ازبرای صغیر و کبیر حاصل گردید و لله الحمد حمدا کثیرا حدثنا یحیی
بن سلیمان پسر یحیی پسر جعفی است کنیت او ابو سعد ساکن مصر بود و در سال دو صد
و سی و هفت وفات یافت قال حدثنی ابن وهب یعنی عبد الله پسر وهب پسر مسلم
ابو محمد مصری است که در باب من یرد الله به خیرا گذشته قال اخبرنی یونس عن
ابن شهاب یونس پسر یزید ایلی قرشی مولای حضرت معاویه است و ابن شهاب زهری
است که تمام قرآن مجید را در هشتاد شب حفظ کرد و اکر او نمی بود هر ائمه جمیع سنتها
مسئول مقبول از مدینه مقدسه کم می شد و احوال این هر دو گذشته عن عبید الله بن عبد الله
عبید الله اول مصغر و ثانی مکبر و احوال او در کتاب وحی گذشته عن ابن عباس انه قال

حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس انه قال

که بدرستی حضرت ابن عباس گفت لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ کہ
هرگاه سخت و درشت شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درد او و در مرض موت او و در
حدیث سعید پسر جبیر آمده که آن شدت درد در روز پنجشنبه پیش از موت رسول
جهان افروز بدت چهار روز بود قَالَ ائْتُونِي بِكِتَابٍ گفت آن رسول اوّاب
که بیارید مرا کتاب یعنی آلات کتاب مانند قلم و دوات پس درین کلام مجاز بالحذف
است چنانچه در قول حق جل و علی شانه وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ آمده و باین حذف تصریح در
روایت صحیح از مسلم آمده که گفت رسول علیه السلام ائتونی بالکتف والدواة یعنی
بیارید مرا باستخوان شانه و دوات زیرا که مردم عرب در استخوانهای شانه مینوشتند
أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا تا آنکه بنویسم من از برای شما مکتوب را یعنی امر کنم کسی را بنوشتن
او از جهت آنکه رسول علیه السلام اُمّی بود پس درین کلام نیز مجاز است و در مسند احمد
آمده که مامور باین کتابت صاحب شجاعت حضرت علی بود یا آنکه این کلام بر ظاهر و حقیقة
خود است و معنی آنست تا بنویسم بدست خود از برای شما مکتوب را و آن آنکسی را گویند
که کتابت را بر وجه حسن و لطافت نداند نه آنکسی است که هرگز قدرت بر نفس کتابت
نداشته باشد و صحیح شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود نوشته
و اکتب بجزم باء موحده و رفع او آمده است لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ که گمراه نشوید شما پس از ان
کتاب ابدًا هیچ گاهی وَلَا تضلوا بحذف نون آمده بنا بر آنکه او جواب از برای شرطیه است
است و تقدیر کلام چنان است که ان اکتب لکم وعلمتم به لا تضلوا بعده و در بعضی روایات
ان لا تضلوا آمده و او واضح است یعنی لئلا تضلوا نووی در شرح صحیح مسلم آورده که
بدان ای مرد مسلمان که نبی آخر الزمان معصوم از کذب و بهتان و مامون از تغییر احکام شرعیه
اصلیه و فرعیه در حالت صحت و مرض بود و ایضا او معصوم از ترک بیان آنچه ایزد متعال
او را امر به بیان آن فرموده بود و تبلیغ آن را واجب بروی کرده بود و او معصوم از
امراض بدنیه و آلام جسمانیه بود زیرا که در روی نقصان منزلت و افساد شریعت نیست
بلکه بسبب آن درجات عالیه حاصل آید و تحقیق ثابت شده که رسول علیه السلام جاذو
کرده شده بود تا آنکه در خیال رسول باکمال واقع می شد که او کاری کرده با وجود آنکه
او هرگز آن کار نکرده بود و درین حال هیچ کلام آن سرور انام در باب احکام مخالف از

برای سابق صادر شد چون این سخن معلوم و مفهوم کردی پس بدانکه علما اختلاف
کردند دران کتاب که رسول او اب قصد کرده بود که او را بنویسد پس بعضی گفته اند
که مراد او تصریح در امر خلافت بود تا الی ان معین را از برای منصب خلافت مبین
گرداند تا دران منصب منازعت و مخاصمت واقع نشود لیکن بعضی محققین گفته اند
که این قول دور از صواب است از جهت آنکه تنصیص بر خلافه حضرت ابوبکر یا عمر یا
یا عباس محتاج بکتابت نیست بلکه مجرد قول آن رسول هدی کافی واز برای مطلوب
وافی بود مع ذلک اشارة بخلافه حضرت ابوبکر به نیابت امامة وصراحت بعبارت
کرده چنانکه فرموده یابی الله والمسلمون الا ابابکر آری اگر گفته شود که قصد رسول
علیه السلام آن بود که خلافت مستمره را از برای مستحقان او و تعیین یک یک را
از مستحقان او تا خروج مهدی بنویسد هر آئینه وجه وجیه باشد لکن اراده حق سبحانه
جل شانه چنان متعلق شد که این کار از خلق مستور ماند نه منشور و مشهور و در کتاب
خدا همین مسطور بود و بعضی گفته اند که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی
را که مهمات احکام از برای فرقه انام بیان نماید تا اختلاف و نزاع مرتفع گردد لیکن
بعضی محققین گفته اند که در زمان رسول علیه السلام اختلاف و نزاع نبود تا آن
بکتابت مرتفع و مندفع گردد و امور سائر از زمان که متاخر از زمان رسول علیه السلام
اند پس اختلاف در هر مکان واقع خواهد شد و رسول علیه السلام خبر بوقوع آن داده
و فرموده اختلاف امتی رحمة و ایضا فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و ایضا
فرموده علیکم بالسواد الاعظم و ایضا فرموده وان افتراق المفتون و ایضا حق سبحانه
جل شانه فرموده ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم مع ذلک
احکام شرعیه که در مدت پست سال متفرق بودند چگونه منصوص و ملخص در میان
یکساعت میشدند بوجهیکه اختلاف امتی در انها متصور نشود این سخن بسیار بعید
است آری اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی را که
در وی بیان کند بعضی احکام را که در ازمنه مافیه متحقق شده اند که مذکور در کتب سابقه
و محفوظ بر السنه سالفه نبود پس بعید از کمال رافت و مرحمة آنحضرت رساله بر کافه
امة از ائمه و عامه نباشد یا اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد

کتابی را که دران کتاب بیان فرقهٔ ناجیه نماید و تفصیل فرقهای ضاله از خوارج و معتزله
و از رافضه و سائر مبتدعه کند تا امتیاز حق از ضلال بوجه اتم و کمال حاصل گردد هر آئینه
بعید از صواب نخواهد بود قال نحن نقول حضرت عمر که در تقدیر بعد امثل ز فراست
اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بحالی رسیده که غالب شده او را درد و عِنْدَنَا کِتَابُ اللّٰهِ و نزد ما یان کتاب
است حَسْبُنَا که پس و کافی است ما یان را آن کتاب خدا و حاجت بکتاب دیگر نیست
زیرا که در قرآن مجید ایزد حمید جمیع احکام شرعیه اصلیه و فرعیه بهمراه وعد و وعید
بیان کرده بلکه جمیع امور که نظام معاش و صلاح معاد بآنها منوط است مبین به تبیان
و اضح و برهان لائح کرده چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ
تِبْیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ و ایضا فرموده مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتَابِ مِنْ شَیْءٍ و ایضا فرموده اَلْیَوْمَ
اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ الآیة و ایضا فرموده وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِینٍ
و مقصود حضرت عمر فاروق ازین کلام تخفیف بر رسول علیه السلام است و رد
است بر انکسے که همراه او درین باب منازعة و مخاصمت همراه او میکرد و غرض
او مباحثه همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نبود و بنی بر جهالت نبود که حضرت عمر رضی
الله عنه بنور بصیرت فهم کرده بود که امر رسول بقبول در قبول و اتوانی بکتاب از
برای ندب است نه از برای وجوب و این امر از باب اراده نمودن بسوی اصلح است
و آن کتاب محتاج به تطویل کتابت است و مباشرت نفس کتابت دران حالة
از منع رسالة دشوار بود پس تطویل بطریق اولی مفضی باید آن رسول اعلی
خواهد بود و خطابی گفته که مقصود حضرت عمر رضی الله عنه باین کلام آن بود که اگر
رسول علیه السلام تنصیص و تصریح نمود بآنچه مزیل از برای خلاف باشد البته آن
فضیلت علماء باطل و اجتهاد معدوم و مضمحل گردد لیکن ابن جوزی گفته
که تنصیص بر یک شی یا بر اشیاء معدود مستلزم از برای بطلان اجتهاد
و عدم فضیلت علماء نیست از جهت آنکه حوادثات غیر متناهیه اند و از
امکان حصر خارج اند فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند اصحاب کرام بحضور رسول علیه
السلام بعضی از انها گفتند که کتاب را پیش رسول علیه السلام بیارید تا بنویسد و از امر او تجاوز نکنید

قال عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع عندنا کتاب الله حسبنا واختلفوا

وبعضی اشارت بمنع از برای غلبهٔ وجع کردند چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه گفته بود
وکثر اللغط وبسیار شد آواز وشور ولغط بفتح لام وسکون غین معجمه وفتح آن وطاء
مهمله بمعنی آواز است که مبنی او مفهوم ومعنی آن معلوم نشود قال قوموا عنی فرمود رسول
محمود که بخیزید از پیش من زیرا که قصد کتابت را الحال ترک کردم واعتماد نمودم بر کتاب
وسنت که نزد شما متحقق است ولا ینبغی عند نبی تنازع ولائق نیست نزد هیچ پیغمبری
جنگ وکشتکو با یکدیگر کردن بلکه لائق نزد او مبادرت بسوی امتثال امر وانقیاد است
واین کلام جائز است که از جملهٔ حدیث مرفوع باشد وآنچه روایت آمده که ولا ینبغی عندی
التنازع مؤید همین احتمال است وجائز است که از قول حضرت ابن عباس مدرج در حدیث
مبارک باشد وظاهر ومتبادر همین احتمال است واز امر فرمودن رسول علیه السلام اصحاب
کرام را بقیام از ان مجلس وترک کتابت معلوم شد که هر اول از رسول مقبول بر احتیاط وندب
بود لهذا رسول صاحب کمال بعد ازین هر وقت مقام چند روز زنده ماند وباز عود بسوی آن امر
ننمود واگر واجب می بود هرگز او را از برای اختلاف ترک نمیکرد چنانچه تبلیغ را از برای
مخالفت مخالفان ترک نکرد فخرج ابن عباس وهو یقول پس بیرون آمد حضرت
ابن عباس در حالیکه او می گوید وظاهر این کلام دلالت می کند بر انکه حضرت ابن عباس
دران مجلس وانجمن حاضر بود ودر همان حالت از ان مجلس بیرون شد در حالیکه گوینده
این قول بود وحال در واقع همچنان نیست بلکه این قول از حضرت ابن عباس نزد نقل این
حدیث مبارک می گفت چنانچه مؤلف در باب اعتصام وجز آن در روایت معمر
آورده قال عبید الله فکان ابن عباس یقول پس وجه روایت حدیث این باب آنست
که چون حضرت ابن عباس این حدیث مبارک بعبید الله بیان نمود پس او از ان مکان که عبید
الله را دران مکان حدیث کرده بود در همان ساعت واز ان بیرون شد در حالیکه میگفت
ان الرزیة کل الرزیة که بدرستی مصیبت کمال وتمام آن مصیبت وفرزیه بفتح
راء مهمله وکسر زاء معجمه که پس ازان یاء ساکنه است وبعد ازان همزه وگاه گاه تسهیل کرده
شود همزه را پس یا را مشدده کرده شود ومعنی آن مصیبت است ما حال بین رسول
الله صلی الله علیه وسلم وبین کتابه آنچیزیست که پرده کرد آن چیز درمیان رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ودرمیان کتاب او یعنی کمال مصیبت آنچیزیست که حائل ومانع گردید

گردید از نوشتن آن کتاب مستطاب که رسول علیه السلام امر کرده بود تا آنکه شما نه بنویسند
و بروی آن کتاب بنویسند پس حضرت ابن عباس مائل شد بسوی قولی که مخالف از برای
قول حضرت عمر فاروق و تابعان او بود و در روایت سلیمان از ابن عباس چنان آمده
که رسول صاحب کمال بعد ازین قیل و قال اصحاب کرام را بسه خصال امر کرد و گفت اخرجوا
المشرکین من جزیرة العرب و أجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم یعنی بیرون کنید مشرکان
را از ولایت عرب و اکرام و عطا کنید و لطف و ضیافت نمائید رسولان را از هر قومی که
بیایند بانیند آنچه بودم من که اکرام و عطا میکردم آنها را تا از برای غیر آنها الفت و محبت
باسلام پیدا شود سفیان راوی گفت که سلیمان مذکور گفت که ابن عباس از بیان خصلة
ثالثه را ذکر کرد لیکن من او را فراموش کردم و بعضی از محدثین گفته اند که آن امر ثالث
تجهیز لشکر اسامه پسر زید بود و بعضی گفته اند که امر ثالث آن بود که رسول علیه السلام
فرمود لا تتخذوا قبری وثنا و طائفه شیعه که فرقه شیعه اند چنانکه گفته اند که سرور کائنات
در مرض وفات آلات کتابت را طلبید تا تنصیص بر خلافت حضرت علی و تصریح بر وصایت
او نماید پس حضرت عمر از دماغ آمد و در انجا مبدء شور و شغب واقع شد چون رسول کریم
این اختلاف عظیم را شنیدند پس بقهر تمام فرمود که بخیزید از پیش من و دور شوید و آن کتابت
را موقوف گردانید و ایضا گفته اند که حضرت عمر از امر آن خیر البشر اعراض کرد بلکه بر آن
اعتراض کرد که کتاب خدا کافی و وافی است و باین امر هیچ احتیاج نیست و مثل این
شخص چگونه صالح از برای رتبه خلافت و منصب رشادت باشد و این زعم باطل از
کمال جهل و عدم فهم و عقل ناشی است زیرا که حضرت عمر فاروق وزیر و مشیر از برای
رسول میر بود و متواتر شده که رسول علیه السلام در وقت انقطاع وحی و اعلام از جانب
ایزد علام در هر کار مشورت با صحاب کرام میکرد چنانچه در قصه بنی النضیر و در آیت حجاب
و در اداء صلوة بر عبد الله پسر ابی که رئیس منافقان بود و چنانچه در حدیث آمده که فرستاد
رسول کریم حضرت ابی هریره را تا آنکه بشارت تمام بمردمان بدهد بآنکه هر کس که گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله پس آن کس در بهشت داخل شد و حضرت عمر فاروق حضرت ابی
هریره را از تبلیغ این بشارت بمردمان منع کرد از جهت رعایت مصلحت که بخصوصه
فکر خود در کتمان آن بشارت دیده و نسبا وقات سرور کائنات اورا اشرف

بقبول قول میکرد پس آن اعدل اصحاب بنا بر عادت خود جاری شد و برای تاقب
و فکر صائب معلوم کرد که مامور باین امر از جملهٔ اموری است که تعلق بمشورت و مصلحة
دارند و این امر ناشی از رسول هادی بحسب رأی اقدس کردیده و او درین فکر صائب
بود زیرا که اکر این امر از جانب پروردکار میبود هرآئینه رسول مختار او را مینوشت
و از برای اختلاف حضرت عمر و مردمان هرکز ترک نمیکرد زیرا که تبلیغ احکام الهیه
بر رسول علیه السلام واجب بود و ترک واجب از رسول اکرم محال و مستبعد است
پس کویا شیعه شیعه کمان میکنند که رسول علیه السلام از حضرت عمر در حالة نزول موت
و توجه او بعالم قدس ترسید و این ظن بر رسول عالمیان از مرد مسلمان در حیز امکان نیست
و اما توقف حضرت عمر فاروق در احضار آلات کتابت پس از جهت آن بود که قصد او تخفیف
بر رسول علیه السلام از غلبه درد و شدت او بود و اما قول آنها که رسول علیه السلام
تنصیص بر خلافت حضرت علی میکرد پس این قول از قبیل رجم بالغیب است تعجب است
که چکونه دانستند آنچه در دل رسول علیه السلام مکتوم بود و آن را ننوشت تا اطلاع
مردم حاصل نماید و چرا جائز نیست که شاید آن امر تنصیص بر خلافت حضرت ابو بکر
باشد چنانچه در صحاح آمده که رسول اکرم صلے الله علیه وسلم فرمود ائتونی بقرطاس
اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف فیه اثنان پس کفت که یابی الله والمؤمنون الا ابابکر
و ایضا این قول آنها مخالف بآن قول آنهاست که رسول خدا صلے الله علیه
وسلم در حجة الوداع در روز غدیر خم تنصیص و تصریح بر خلافة حضرت علی کرد زیرا که
درین مقام اعتراف تام بآن کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرکز
قبل از مرض موت خود نص بر خلافة حضرت علی نفرموده بلکه مبادرت آن است که رسول
علیه السلام قصد نوشتن این سه امور کرده بود که در آخر حدیث مبارک امر بآنها
فرمود پس کفت اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب تا آخر و اما آنچه آن فرقه شیعه
در همین حدیث مبارک آوردند که حضرت عمر رضی الله عنه کفت ان نبینکم هجر و باین
کلام نسبت هذیان بسوی رسول عالمیان کردند پس این از ملحقات رافضه و مجرد افترا
بران اعدل اصحاب است و در صحاح و غیره از کتب معتبره هرکز نیامده و اکثر این
وجوه ازان در تحقیق این حدیث مبارک ذکر کردیم مفهوم میشود و در تحقیق حدیث مبارک

دلالة بر جواز کتابت علم واضح است و ایضا دلالة میکند بر انکه بسبب اختلاف موجب حرمان از خیر کردد چنانچه در قصه دو مرد آمده که آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند پس تعیین ایة القدر مرفوع شد و ایضا دلالة میکند بر انکه اجتهاد بحضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم جائز بود و یا قی ابحاث این حدیث در اواخر سیره نبویه از کتاب مغازی خواهد آمد ان شاء الله تعالی

بَابُ

اَلْعِلْمِ وَالْعِظَةِ بِاللَّيْلِ باب است در بیان تعلیم کردن علم و وعظ و نصیحت در شب و مؤلف درین باب تنبیه کرد بر انکه نهی از حدیث بعد از ادا نماز عشاء محمول است بر انکه کند حدیث در احادیث رسول رب العالمین نباشد

حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ صدقه بفتح صاد مهمله و فتح دال مهمله و بقاف پسر فضل مروزی است و کنیه او ابو الفضل است و در سال دو صد و بیست و شش وفات یافت قَالَ اَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ یعنی سفیان پسر عیینه عَنْ مَعْمَرٍ بدو میم که در میان آنها عین مهمله ساکنه فاصله واقع شده عَنِ الزُّهْرِيِّ یعنی ابن شهاب و احوال اینها در ابتدا کتاب کذشته عَنْ هِنْدٍ بکسر ها و سکون نون دختر حارث فارسیه است و بعضی کفته اند که قرشیه است که از وی جماعه ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ از ام المومنین خاتون صالحه حضرت ام سلمه بفتح سین مهمله و فتح لام از ازواج مطهرات سرور کائنات است و نام او هند دختر ابی امیه است و او فخر و میه است که پس از واقعه بدر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعقد نکاح خود آورد و او در زمان خود فائق در حسن صورت و زائد در خلق و سیرت بود و او را رسول علیه السلام بعد از ابو سلمه نکاح کرد و سه صد و هشتاد و هشت حدیث رسول علیه السلام از و مروی شده که امام بخاری هر جمله آنها سیزده حدیث آورده و او در راه خدای تعالی دو هجرت کرد اول از مکه مشرفه بحبشه و ثانی از حبشه بدینه مقدسه و بعضی کفته اند که اول نی از مهاجره که در مدینه مقدسه بمصاحبت زوج خود ابو سلمه داخل شد و ابو سلمه در سال چهارم یا سیوم از هجرت رسول اکرم وفات یافت و ام سلمه قبل ازین زمان از رسول علیه السلام شنیده بود که نیست هیچ کسی از مسلمانان که او را مصیبتی فرسد مصائب زمان بر سد پس بکوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها مکر خدای کریم از لطف عمیم او را خلف از ان مصیبة بهتر و خوشتر عطا کند ام سلمه کفت که چون ابو سلمه وفات یافت پس من در خاطر دل خود کفتم که کدام شخص مسلمانان بهتر از ابو سلمه در نسب و حسب باشد

لیکن من آن دعا که از رسول و انبیا شنیده بودم می گفتم پس خدای کریم بلطف عمیم
رسول رحیم مرا بعوض ابو سلمه خلیفه نصب کرد پس از برای خطبهٔ خاطب پسر ابی سلمه را
بسوی من فرستاد و در بعضی روایات آمده که اول او را حضرت ابو بکر رضی الله عنه
خطبه کرد پس او را باز آورد بعد ازان حضرت عمر رضی الله عنه او را خطبه کرد پس او نیز را باز آورد
بعد ازان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از طرف خود یک آدم از برای خطبه بسوی او فرستاد
پس آن خاتون صالحه گفت که مرحبا برسول الله صلی الله علیه وسلم لیکن در من سه خصلت
موجود اند یکی آنکه من در غیرت سخت تر از زنهای دیگرم دوم آنکه من طفلان خورد سال
ام سیوم آنکه هیچکسی از والیان من درین مکان مقدس موجود نیست تا او مرا نکاح
کرده بدهد پس حضرت عمر فاروق ازین سخن بسیار خشم کرد پس رسول کریم صلی الله علیه وسلم
خود نزد آمد و گفت که ای ام سلمه هر انچه از غیرت یاد کردی پس من دعا به درگاه خداوند
کرد که حق تعالی آن غیرت را از تو دور کند و هر انچه از طفلان یاد کردی پس حق تعالی
آنها را بلطف و احسان خود کفایت خواهد کرد و هر انچه از اولیاء و اکفاء خود ذکر کردی
پس درمیان آنها احدی نیست که مرا مکروه داند پس ام سلمه از برای فرزند خود گفت که تو
را برسول علیه السلام نکاح کن پس آن فرزند او را برسول علیه السلام نکاح کرده داد
و نکاح او واقع شد در ماه شوال از همان سال که ابو سلمه ارتحال از قید حیات بسوی حمات
کرده بود و او در سال پنجاه و نه وفات یافت و در بقیع مدفون شد و حضرت ابو هریره
نماز جنازه بر وی خواند و از جمیع ازواج مطهرات سرور کائنات متاخر در وفات شد و در
بعضی نسخها بعد از ام سلمه یعنی صورت عاری آمده و او اشارتست بسوی تحویل از اسناد
سابق بطرف اسناد لاحق یا آشارتست بسوی عائل و حاجب درمیان دو اسناد صاحب
یا اشارتست بسوی الحدیث و تحقیق این در سابق گذشته و عمرو و یحیی بن سعید
عن الزهری و حدیث کرد مایان را عمرو پسر دینار یکی همچی که در باب سابق الحال گذشته
و یحیی پسر سعید انصاری که در اول این کتاب گذشته از زهری که پسر شهاب است
پس قول مولف و عمرو همزه او معطوف بر معمر است و تقدیر کلام چنان است معمر ثنا صدقة
بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة عن عمرو و یحیی بن سعید عن ابی سلمة عن ام سلمة الخ و از زنانی که هندند کورست
و در بعضی نسخها عن هند نیز آمده و اگر گفته شود که امام بخاری شرط میکند که شیوخ حدیث

مشهور باشند و مجهول بودن آنها هر گز صحیح نیست پس درین مقام بنسخه اولی چگونه روایت از مجهول کرد جواب آنکه در متابعات جائز است آنچه در اصول جائز نیست و در ینمقام این کلام بر سبیل متابعت ذکر شده یا آنکه آن زن مجهول نیست بلکه معلوم است که آن هند است بقرینه ذکر او در سابق بسند دیگر از ام سلمة قالت استیقظ النبی صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه که بیدار شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خواب ذات لیلة در شبی از شبها و لفظ ذات زائد است برای تاکید است زمخشری گفته که این عبارت از قبیل اضافة مسمی بسوی هم است فقال سبحان الله پس گفت رسول علیه السلام پاکی است خدارا از جمیع عیوب و نقائص و این کلمه در مقام تعجب استعمال کرده می شود و بعضی از نحاة گفته اند که این از الفاظ تعجب است ماذا انزل اللیلة من الفتن که چه چیز است که نازل و فرو کرده شد در امشب و کلمه ماذا استفهامیه است که متضمن از برای معنی تعجب و تعظیم است وما فتح من الخزائن و چه چیز خلاص و وا کرده شد از خزانها و رحمتها و از رحمت بخزائن تعبیر کرد و از جهت متابعت قول حق سبحانه جل شانه فرموده خزائن رحمة ربی اما تعبیر از عذاب بفتن از جهته آن واقع کرده که فتنها سبب از برای نزول عذاب اند و حاصل آنکه رسول علیه السلام در آن خواب و منام دید که بعد از وفتن و محن و فتوح خزائن و امصار از برای اصحاب کبار واقع خواهد شد و وقت بیداری حقیقت آن منام بطریق تعبیر یا الهام معلوم کرد یا آنکه این سخن در بیداری بران سرور انام یا قبل از خواب یا بعد از منام وحی کرده شد و این معجزه از معجزات آن سرور کائنات است زیرا که وقوع فتنها مشهور و نزول بلا منشور است و فتح خزائن و ملک معادن نیز واقع شد وقتی که اصحاب کرام تسلط تام بر فارس و روم یافتند یا یقظوا صواحب الحجر بیدار کنید زنهای صاحبان حجرها را یا بیدار شوید ای صاحبان حجرها و مراد از صاحبات حجرها ازواج مطهرات آن سرور کائنات است از جهة آنکه در ان حال از جمله خلائق هیچکس حاضر نبود یا این از باب ابدا نضیف ثم بمن تحول آمده و یقظوا بفتح همزه بلکه آن آمده و صواحب منصوب است بنا بر انکه او مفعول به است یا منادی است

که حرف ندا از و حذف شده و حجر بضم حاء مهمله و فتح جیم جمع حجره است و آنها منازل ازواج
مطهرات قُرْبَ کَاسِیَةٍ فِی الدُّنْیَا عَارِیَةٍ فِی الْآخِرَةِ یعنی بسیار زنهای لباس
پوشنده در سرای دنیا برهنه شونده در سرای آخرت شناختم من آنها را و رب بضم را
مهمله و فتح با موحده مشدده حرفی از حروف جاره است و در اصل موضوع از برای
تقلیل است و گاه گاه در تکثیر نیز استعمال میشود چنانچه درین مقام از جهت آنکه این کلام
نعت و وصف از برای زنان است و زنان اکثر از اهل نیران اند و متعلق او در اکثر
احوال فعل ماضی محذوف میباشد چنانچه درین مقام تقدیر کلام چنان است قُرْبَ
کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة عرفتها و مراد آنست که آن زنان که جامهای باریک
می پوشند و آن جامها مانع از ادراک رنگ پوست و بدن آنها نمیشوند البته در آخرت
معذب بفضیحت و برهنگی خواهند شد یا آنکه آن زنها که ثیاب رقیقه و نفیسه در دنیا
می پوشند البته آنها در آخرت برهنه از حسنات از سبب اسراف و ترک صدقات
خواهند شد و درین کلام اشارت کرد رسول علیه السلام بسوی آنچیزی که موجب از برای
استیقاظ از ازواج مطهرات بود یعنی لایق نیست که ازواج مطهرات از ذکر حق جل و علی
غافل شوند و اعتماد نمایند که ما یاران ازواج مطهرات از سرور کائنات هستیم و از حدیث مبارک معلوم شد که سبحان
نزد تعجب جائز است لکن به نیت ذکر ایزد بارے بعد از بیداری و آیضا بیدار
کردن مرد اهل و عیال خود را از برای ذکر خدای تعالے فاضل و مستحسن است و ایضا
معلوم شد که آن شب نوبت حضرت ام سلمه بود و الله تعالی اعلم باب
التَّمَطِّی بِالْعِلْمِ باب است در بیان سخن گفتن در شب پیش از خواب به علم
و بیان او و سمر بفتح سین مهمله و میم است و بعضی گفته اند که صواب اسکان
میم است از جهت آنکه او اسم فعل است حَدَّثَنَا سَعِیْدُ بْنُ عُفَیْرٍ بضم عین
مهمله و فتح فا و قاف حَدَّثَنِی اللَّیْثُ پسر سعد فهمی است قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ الرَّحْمٰنِ
بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ پسر مسافر کنیت او ابو الولید مصری بود و او مولای لیث
و بزرگ تر از و در سال بود و در سال یکصد و بیست و هفت وفات یافت
عَنْ سَالِمٍ یعنی پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب وَأَبِی بَکْرِ بْنِ أَبِی حَثْمَةَ
بفتح حاء مهمله و سکون ثاء مثلثه و نام او عبد الله پسر حذیفه است و آبو بکر

بگفت خود است واو تابعی قرشی عدوی است ان عبد الله بن عمر قال
صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء که بدرستی حضرت عبد الله
پسر حضرت عمر رضی الله عنهما گفت که نماز خواند و امامت کرد ما یان رسول خدا
صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را و عشاء را بنسبت عین مهمله آن نماز است که وقت او
بعد از غروب شفق سپید و شفق عبارت است از سفیدی که بعد از سرخی در افق
پیدا گردد و این نزد امام ابو حنیفه است و شافعی و یاران امام ابو حنیفه
گویند که شفق همان سرخی است که قبل از سفیدی حادث آید و در بعض
روایات لفظ بدل بنا آمده یعنی نماز کرد در جائی که آن رسول علیه الصلوة و
السلام امام از برای ما یان بود و فی اخر حیاته در آخر زندگی خود فلما سلم
قام پس چون سلام داد رسول علیه السلام ایستاده شد فقال ارایتکم
لیلتکم هذه پس گفت رسول علیه السلام که آیا دانستید یا آیا دیدید شما
شب خود را که این شب است و جواب این کلام محذوف است و تقدیر
کلام چنان است قالوا لم قال فاضبطوا یعنی اصحاب کرام گفتند که
آری ما شناختیم این شب را رسول علیه الصلوة والسلام گفت پس یاد
کنید و نگهدارید و فراموش نکنید این شب را یعنی آنست که خبر بدهید شما مرا
شب خود را که این شب است یعنی بیان کنید بمن که این شب کدام
شب است فان رأس مائة سنة پس بدرستی شان این است که سر
صد سال و در بعضی روایات علی رأس مائة سنة آمده یعنی بر سر صد سال یعنی نزد
انتهاء صد سال منها یعنی ازین سالها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد باقی
و زنده نمی ماند ازان کسیکه او بر پشت زمین موجود و زنده است امروز هیچکس
بلکه این زنده ها همه تا انتهاء صد سال خواهند مرد و قول او علی ظهر الارض احتراز
از فرشتگان است زیرا که آنها در آسمان اند و همچنان حضرت عیسی علیه
الصلوة والسلام در آسمان زنده است و ایضا احتراز از حضرت خضر است
از جهت آنکه او بر دریا است نه بر زمین و ایضا احتراز از ابلیس است
از جهة آنکه او یا در هواست یا در آتش نه بر پشت زمین

ان عبد الله بن عمر قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء فی آخر حیاته فلما سلم قام فقال ارایتکم لیلتکم هذه فان رأس مائة سنة منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد

و ایضا ابن بطال گفته که رسول علیه السلام اصحاب کرام را باین کلمه تنبیه کرد که مدت عمر دنیا شما قلیل است نه طویل پس بر شما لازم است که جهد تمام در طاعت ایزد علام نمایید و سستی و تغافلی در عبادت و ریاضت نکنید و الله اعلم حدثنا آدم یعنی پسر ابی ایاس تمیمی قال انا شعبة بضم شین معجمه قال انا الحکم بکاف مفتوح مشدد مکسور پسر عتیبه بضم مهمله و فوقانیه تصغیر عتبه پسر ناس و کنیت او ابو محمد یا ابو عبد الله است و او مولای یک زنی از بنی هذیل است و او کوفی فقیه عالم قانت مجاب الدعوات بود و او در عصر خود در فقه و علم فائق بود و وقتی که او بمدینه مقدسه می آمد مردم از پی او بسیار می رفتند رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی میگذاشتند تا آنکه او نماز خود را ادا نماید و او در سال یک صد و سیزده یا چهارده وفات یافت قال سمعت سعید بن جبیر بضم جیم و فتح باء موحده و ابجی کوفی است که او را حجاج ظالم کشت عن ابن عباس قال گفت ابن عباس بت فی بیت خالتی که شب کردم در خانه خال خود میمونة بنت الحارث که ام المؤمنین میمونه دختر حارث بتاء مثلثه ساکنه است و او را رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سال ششم یا هفتم از هجرت بعقد نکاح خود آورده و نام مادر او هند دختر عوف پسر زهیر پسر حارث پسر حماط پسر جمیر است و او را رسول مکرم در حرم معظم بعد از غزوه خیبر در حالیکه معتمر بود نکاح کرد و او قبل از رسول صلعم نزد ابی رهم پسر عبد العزی بود و بعضی گفته اند که نزد خویطب پسر عبد العزی بود و بعضی گفته اند که نزد فروه پسر عبد العزی بود و او آخر از جمیع ازواج مطهرات آن سرور کائنات است و رسول مقبول هیچ زنی را بعد از ان نکاح نکرد و از و چهل و شش حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری شصت و سه حدیث از جمله آنها آورده او در سال پنجاه و یک و بعضی گفته اند در سال شصت و شش وفات یافت در مکانیکه رسول عالمیان او را در ان مکان بعقد نکاح خود آورده بود و آن موضع سرف بفتح سین مهمله و کسر را مهمله و بفاء است و عبد الله بن عباس پسر عم خیر الناس بر وی نماز جنازه خواند و در قبر او فرو بست و او در دفن نمود و او خواهر لبابه بضم لام و با موحده منفرده مادر دختر حارث اول یه است که آن لبابه زوجه حضرت عباس و مادر اولاد او عبد الله و فضل و خزاعی بود و او اول زنی است که بعد از هجرت نزد یک گبری سلام آورده بود و رسول علیه السلام از برای زیارت او می آمد

و آورد ام الفضل و لبابه کبری یکونند و خواهر خورد او لبابه صغری هست که مادر خالد بن
ولید هست. زوج النبی صلی الله علیه وسلم که آن میمونه جفت و منکوحه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بود و کان النبی صلی الله علیه وسلم عندها فی لیلتها
و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزد او در شب نوبت او فصلی النبی صلی الله علیه وسلم
العشاء پس نماز خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز عشا را یعنی نماز خفتن را و کلمه فا
در قول او فصلی در میان مجمل و مفصل آمده از جهت آنکه تفصیل بعد از اجمال می باشد
چنانچه زمخشری ذکر کرده در قول حق سبحانه جل شانه فان نار و افان الله غفور رحیم
ثم جاء الی منزله پس آمد از مسجد مبارک بسوی منزل خود یعنی در خانه حضرت میمونه
در شب نوبت در آمد فصلی اربع رکعات پس نماز خواند چهار رکعات را ثم نام
پس خواب شد ثم قام پس ایستاد و بیدار شد ثم قال قام العلیم پسر گفت که
خواب کرد طفل خورد و آن خیر الناس مراد ازین طفل ابن عباس کرد و تصغیر از برای کمال
شفقت و مرحمت کرد و این کلام احتمال دارد که اخبار از برای حضرت میمونه باشد یا استعجاب
و استعلام بحذف همزه استفهام باشد او کلمة تشبهها یا فه مود رسول محمود
کلمه را که مشابه باشد آن کلمه این کلمه مذکوره را و این شک از حضرت ابن عباس هست
و مراد از کلمه درین مقام کلام تام هست از جهت آنکه واجب هست که مقوله قول کلام
تام باشد و گاه گاه کلمه بر کلام اطلاق کرده میشود چنانچه کلمه شهادت میگویند ثم قام پسر
ایستاد از برای نماز فقمت عن یساره پس ایستاده شدم من از جانب چپ او تا در ان
نماز اقتدا بر رسول علیه السلام نمایم فاخذ بذنبی من ورائه فجعلنی عن یمینه پس گردانید رسول علیه السلام مرا از
جانب راست خود ثم صلی خمس رکعات پس نماز خواند پنج رکعات را ثم صلی رکعتین
پس نماز کرد دو رکعت را گمان نکنند که دو رکعة را از پنج رکعات جدا کرد و نه گفت ثم
صلی سبع رکعات از جهت آن که رسول علیه السلام آن پنج رکعات را بیک سلام و دو رکعة
را بسلام دیگر ادا کرده بود یا از جهت آنکه پنج رکعات را باقتدا ابن عباس ادا کرده
بود و دو رکعة دیگر را بی اقتدا و اتمام شد کلام اول لیکن این کلام مبنی بر آن هست
که آن دو رکعة نیز از جمله نماز شب بود و این سخن اگرچه محتمل هست لیکن فصل کردن آن
دو رکعت بر سنت فجر اولی و الیق هست تا آنکه ختم نماز شب به نماز وتر فصل آید

کُنتُ نائماً پس خواب کرد حتی سَمِعتُ غَطِیطَهُ تا آنکه شنیدم من او را و در راز
چنی آن ذات مبارک اَو خَطِیطَهُ یا خطیط او را راوی شک کرد که لفظ خطیط بغین
معجمه یا بخا معجمه آمده و معنی هر دو یک است و بعضی گفته اند که غطیط آواز است که از
خواب کننده همراه نفس بیرون می آید و از تردد نفس شنیده میشود و آن آواز
قوی می باشد بخلاف خطیط که آن آواز ضعیف میباشد ثُمَّ خَرَجَ اِلَی الصَّلٰوةِ پیغمبر
بیرون آمد بسوی نماز بامداد و ازین کلام معلوم میشود که نوم آن منبع رسالة ناقض
از برای وضوء و طهارت نبود و این از جمله خصائص رسول اکرم است ازجهة آنکه
هردو چشم او خواب میکردند و دل او خواب نمیکرد بلکه دل او همیشه بیدار بود
پس اگر حدث واقع می شد البته محسوس و معلوم او میگردید یا آنکه درین کلام حذف باشد
و تقدیر کلام چنان باشد ثم توضاء ثم خرج الی الصلوة و ازین حدیث مبارک معلوم شد
که اداء نماز نافله باجماعة و عمل یسیر در صلوة و اقتداء کردن دنبال آن کسی که نیت امامة
نکرده باشد جائز است و ایضا شب کردن اطفال نزد محارم اگرچه آنها نزد شوهرهای خود
باشند جائز است و ایضا محل ایستادن مأموم واحد طرف راست از امام است و اگر جانب
چپ ایستاده شود پس او را امام بطرف راست ایستاده کند و ایضا نماز صبی جائز است و نماز
شب یازیاده رکعة است و ایضا تصغیر از برای شفقت و ذکر کردن بصفت جائز است
لهذا رسول علیه السلام نام الغلیم گفت و نام عبد الله نگفت **فائدة** مناسبت حدیث
حضرت ابن عمر از برای ترجمهٔ باب ظاهر است ازجهت آنکه او بعد از لفظ صلی العشاء
لفظ قام فقال آورده اما حدیث ابن عباس پس بنا بر عتبار ظاهر مناسب برای ترجمهٔ باب نیست
پس ابن منیر گفته که احتمال دارد که بقول رسول علیه السلام نام الغلیم سمر ثابت شود و احتمال
دارد که ارتقاب ابن عباس احوال خیر افناس را مراد گرفته باشد و چنانچه تعالم از قول میشود همچنان
تعالم بفعل حاصل آید پس ابن عباس گویا سمر کرد شب خود را در طلب علم و کرامتی زیاده کرده و گفته
که مراد انچیز نیست که مفهوم میشود از گردانیدن رسول علیه السلام ابن عباس را از جانب چپ بجانب
یمین کو یا رسول علیه السلام از برای او گفت قِف عن یمینی لیکن این همه توجیه ضعیف اند از
جهت آنکه بعد در یکیبن متکلما اسام نمیکوبند و آسماعیلی گفته که ابعد وجوه مذکوره وجه اخیر
است ازجهت آنکه تکلمی که بعد از بیداری از خواب در شب حاصل شود او را سمر نمیکوبند

وبعضی گفته اند که مراد بجاری آنست که اقارب چون با یکدیگر جمع میشوند البته درمیان آنها سخنها در شب از برای آنست و موانست واقع میشوند و حدیث رسول علیه السلام همه آنعلم و فوائد است و اولی ازین همه توجیهات آنست که مناسبت با ترجمه باب مستفاد از لفظ دیگر در همین حدیث معین است که آن لفظ از طریق دیگر آمده و مؤلف این کار را بسیار میکند تا تنبیه حاصل آید که اهتمام به تتبع طرق حدیث و نظر در مواقع الفاظ روات بر محدثان لازم است و این توجیه اولی از انچه شد که تفسیر حدیث بحدیث اولی است از تفسیر او بظن اگرچه آن ظن قوی باشد و چیز ازین نیست که مؤلف در اینمقام مراد کرفته انچیزیرا که در بعضی از طرق همین حدیث واقع شده و آن بر سبیل تصریح و دلالة بر سم میکند و آن آنست که مؤلف در کتاب تفسیر از ابن عباس آورده که گفت ابن عباس بحث فی بیت میمونة فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة ثم رقد پس الحمد لله که ترجمه تمام شد و احتیاج بسوی اعتساف و رجم بظن نشد و الله تعالی اعلم

باب حفظ العلم

باب است در بیان یاد کردن علم و مؤلف درین باب چند چیز را از خبر حضرت ابی هریرة ذکر کند زیرا که او از جمیع اصحاب کرام در حفظ و ضبط احادیث از رسول علیه السلام فائق و زائد بود امام شافعی گفته ابو هریرة احفظ من روی الحدیث فی عصره و حضرت ابن عمر ترحم بر حضرت ابی هریرة در جنازه او میکرد و گفت کان یحفظ علی المسلمین حدیث النبی صلی الله علیه وسلم و حدیث ثالث ازین باب دلالة میکند بر انکه حضرت ابی هریرة بجمیع محفوظ خود از احادیث نبویه روایت نکرده با وجود انکه موجود از احادیث او بسیار زائد بر احادیث غیر او است که آن غیر نیز احادیث کثیره روایت میکند حدثنا عبد العزیز بن عبد الله اویسی مدنی است قال حدثنی الامام مالک صاحب مذهب مشهور است عن ابن شهاب که آن زهریست عن الاعرج که ابو داود عبد الرحمن پسر هرمز قرشی است و احوال او در باب حب الرسول گذشته علماء گفته اند که جائز است ذکر راوی بلقب و یا صفت او اگرچه آن راوی را مکروه داند و قتیکه مقصود تعریف او باشد نه تنقص و تعریف بآن و قتی حاصل شود که از راوی مشهور بآن لقب و صفت باشد عن ابی هریرة قال انکم تقولون کفت ابو هریرة که بدرستی مردمانیکه میگویند بزبان اکثر ابو هریرة که بسیار کرد از جمیع مردمان روایت حدیث را از رسول عالمیان و اینکلام از باب حکایت کلام ناس است یا از قبیل وضع مظهر موضع مضمر است زیرا که تتمه ظاهر آن بود که میگفت اکثر و لولا آیتان فی کتاب الله عز وجل و اگر نمیبود دو آیت متحقق و ثابت در کتاب خدا یعنی آیتان عالمان را بر ترک استماع حدیث تحدیث بآیات و روایت نمیکردم من هیچ حدیثی را از احادیث نبویه یعنی بلکه داعی بر ترک روایت آیت کریمه از کلام باری شده اند ثم تلا ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینت والهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتاب

راوی می گوید پرسیدم از حضرت ابی هریره این آیه کریمه را الی قوله الرحیم و تمام قول او که فرموده الرحیم و تغییر از لفظ ماضی بصیغهٔ مضارع در قول او یتلوا از جهت استحضار صورت تلاوت است گویا او در تلاوت بود و در بعضی روایات ثم تلا براصل خود آمده و تمام و در آیه کریمه بالفظ و ترجمه عظیمه چنان است که حق تعالی در حق علماء یهود چون که لغت رسول کریم را که آن عظیم در توریت به بیان واضح و برهان لائح نازل کرده بود و آنها بنا بر حسد و عناد کتمان آن حق از عباد کردند و همچنان آیه رجم را و غیر آن محرف و پنهان از جمیع مردمان کردند میفرماید ان الذین یکتمون بدرستی آن کسانیکه پنهان می کنند از مردمان ما انزلنا آن چیزی را که فرو فرستادیم مایان باعطاف و الطاف لی پایان من البینات از معجزات ظاهرات و از آیات باهرات و الهدی و از هدایت و در توریت من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کردیم او را بکلمات و اضحات للناس از برای مردمان فی الکتاب در میان توریت اولئک یلعنهم الله این کرده مذکور کردهی اند از مخلوقات که میرانند آنها را از رحمت و درجات خدای که جامع جمیع کمالات است و یلعنهم اللاعنون و لعنت می کنند آنها را لعنت کنندگان از فرشتگان و الا الذین تابوا مگر آن کسانیکه توبه کردند از آن کتمان و اصلحوا و نیک کردند اعمال را در حالت ستر و اعلان و بینوا و بیان کردند باوضع بیان آن چیزی را که از حق کتمان کرده بودند فاولئک اتوب علیهم پس این جماعت کسانند که قبول می کنم توبه را برایشان و انا التواب الرحیم و من توبه قبول کننده عاصیان و رحمت کننده بر طاغیان این است معنی قول حضرت ابی هریره آن است که حق جل و علی شانه در این دو آیه قرآن مجید ذم و وعید شدید در حق کسانی که حق را پنهان می کنند بیان کرد و اگر این ذم شدید در حق کتمان علم نمی کرد پس من هیچ حدیث را از رسول کریم روایت نمی کردم لکن چون بستار حق و کتمان حرام شد البته اظهار و بیان واجب شد لهذا کثرت روایت پدید آمد زیرا که احادیث نبویه نزد ابی هریره بسیار بود لهذا از حضرت ابی هریره سبب کثرت احادیث نزد خود بیان کرد و گفت انا اخوانا من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق و انا کنت الزم رسول الله یعنی برادران ما از مهاجرین بودند

حال آنها بوجهی بود که مشغول می کند آنها را دست بر دست زدن یعنی عقد و بیعت
کردن در بازارها و مراد از اخوت اخوت اسلام است چنانکه حق سبحانه بل شانه فرمود
انما المؤمنون اخوة و جمع در قول او اخواننا از جهة آن واقع شده که مراد کرفت با وذات
خود را و امثال خود را و مهاجران آن کسانند که هجرت کردند از مکه شریفه بسوی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و یشغلهم بفتح یا و مع هذا بهتر است و ضم یا نیز حکایت کرده
شده لکن آن شاذ است و صحیح باسکان فا است و آن در اصل لغت عبارت
از زدن دست بر دست است و عادت عرب چنان بود که نزد عقد بیع دست
بر دست میزدند حاصل آنکه مهاجران اشتغال بتجارت داشتند و اخواننا من
الانصار کان یشغلهم العمل فی اموالهم و بدرستی برادران ما از انصار بود
حال آنها که مشغول می کرد آنها را کار کردن در مالهای خود یعنی آنها بکشت زراعت
مشغول بودند و انصار آن اصحاب اند که از مدینه مقدسه بودند و مهاجران را در وطن
و املاک خود جائی دادند و بهمراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم معاونت و یاری
کردند و ان ابا هریرة کان یلزم رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدرستی که
ابو هریره بود که لازم میکرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و هرگز از وی کاهی
جدا نمی شد و درین کلام التفات است زیرا که نسق کلام مقتضی آن میکرد که و انی بکویم یشبع
بطنه از برای سیر کردن شکم خود و تشبع بلام تعلیل در اکثر روایات است و بعضی ورا
بباء موحده در اول تصحیح کردند و مؤلف در بیوع زیاده کرده که ابو هریره کفت و کنت
امرءا مسکینا من مساکین اهل الصفة و حاصل این کلام آنست که ابو هریره قانع بقوت
خود بود و مشتغل بتجارت و زراعت نبود و یحضر ما لا یحضرون و حاضر می شود از
احوال رسول مختار آن چیزی را که حاضر نمی شوند مهاجران و انصار و یحفظ ما لا یحفظون
و یاد می کند از اقوال رسول مختار آنچیزی را که یاد نمی کنند مهاجران و انصار و این کلام
اشارت بسوی مسموعات است چنانچه کلام سابق اشارت بمشاهدات است
و حاصل آنکه مهاجران صاحب تجارات بودند و انصار صاحب زراعات و همت ابی هریره
بالکل مصروف بسوی تعلم علم بود و دران تعلم قناعت در قوت اختیار کرده بود
تا آنکه اکتفا میکرد بچند لقمها که پشت او را قائم و راست نکهدارند زیاده ازین حرص

وان اخواننا من الانصار کان یشغلهم العمل فی اموالهم
آبا هریرة کان یلزم رسول الله صلی الله علیه وسلم
یشبع بطنه
یحضر ما لا یحضرون
یحفظ ما لا یحفظون

میکرد و شب و روز ملازم آنحضرت رسالت از برای طلب علم و درایت بود و هرگز از ان
خیر البشر در سفر و حضر جدا و غائب نمی شد تا آنکه متاع قلیل از دنیای فانیه حاصل نماید
و احوال او را هوش و اقوال او را کوش می کرد و اگر گفته شود که این حدیث معارض
است با آنچه از حضرت ابی هریره سابق گذشته که عبد الله بن عمرو در کثرت حدیث
از وفائق و زائد است جواب آنکه عبد الله از جهة تحمل حدیث زائد بود و ابو هریره
از جهت روایت حدیث فائق بود پس تعارض مدفوع شد و اگر گفته شود که عبد
الله مذکور نیز در عموم مهاجرین داخل است پس چگونه او در تحمل حدیث زائد باشد
جواب آنکه او از جهت ضبط حدیث مبارک بکثابت زائد بود و ابو هریره از جهة
مطلق سماع و حفظ زائد بود چنانچه در حدیث ثانی از همین باب می آید که ابو
هریره هرگز فراموش نکرد چیزی را که شنید و این حفظ کامل از برای غیر او هرگز
میسر نشد نه عبد الله را و نه احدی را از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین
و از این حدیث مبارک فضیلت کامله از حضرت ابی هریره معلوم شد و ایضا معلوم
شد که تقلیل از دنیای فانیه افضل است و ایضا اختیار تورع و قناعت و ایثار تعلم
علم و درایت بهتر و خوشتر است و ایضا اخبار انسان بفضیلت خود جائز است
وقتیکه او مضطر گردد بآن بیان و ایضا کثرت احادیث و تجارت و عمل جایز است
و اقتصار بر شبع جائز است و کاه و از مند و بات و کاه از واجبات بحسب اختلاف
اشخاص و اوقات می شود حدثنا احمد بن ابی بکر قاسم پسر حارث پسر زراة
بتقدیم زا معجمه بر راء مهمله پسر مصعب پسر عبد الرحمن پسر عوف زهری ابو مصعب
مدنی ست و او فقیه مدینه مقدسه بود و در سال دوصد و چهل و دو وفات یافت
قال انا محمد بن ابراهیم بن دینار او ابو عبد الله مدنی جهنی ست و او مالکی از فقهاء مدینه
مقدسه بود امام شافعی گفته که در اصحاب مالک هیچکسی از و زائد در فقه نبود و در سال یک
صد و هشتاد و دو وفات یافت عن ابن ابی ذئب بکسر ذال معجمه او محمد پسر عبد الرحمن
پسر مغیره پسر حارث پسر ابی ذئب قرشی عامری مدنی ست امام شافعی گفته که افسوس
و اندوه نکردم بر احدی که از من فوت شد مثل آن اندوه و افسوس که بر لیث و ابن ابی ذئب
کردم و احمد گفته که ابن ابی ذئب افضل از مالک بود مهدی او را بغداد آورد تا آنکه در آن

بقعه روایت حدیث بمردم کرد بعد ازان رجوع کرد بمدینه مقدسه و در همان رجوع بکوفه
در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت عَنْ سَعِیْدِ الْمَقْبُرِیِّ بضم باء موحده و او پسر
ابی سعید مقبری مدنی است که در باب الدین پیر گذشته عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ؓ در رجال این
اسناد همه مدنی اند قَالَ قُلْتُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفت حضرت ابی هریره که گفتم من
تنها وجد از برای رسول خدا که ای رسول خدا اِنِّیْ اَسْمَعُ مِنْكَ حَدِیْثًا كَثِیْرًا
اَنْسَاهُ بدرستی من میشنوم بگوش از تو حدیث بسیار را که فراموش میکنم او را
یعنی من محبت و شوق و الفت و ذوق بسمع و حفظ حدیث مبارک بسیار دارم لکن
چون سمع میکنم پس فراموش میکنم یعنی طریان نسیان بر من از جمیع افراد انسان
فائق و زائد است و نسیان عبارت از جهل است که بعد از علم عارض گردد و فرق در
میان نسیان و سهو آنست که نسیان عبارت است از زوال صورت مدرکه از قوت
حافظه و مدرکه و سهو عبارتست از زوال صورت مدرکه از قوت حافظه نه مدرکه و فرق
در میان سهو و خطا آنست که سهو آنست که صاحب او بادنی تنبیه متنبه گردد
بخلاف خطا که صاحب او بادنی تنبیه متنبه نگردد فَقَالَ پس فرمود رسول محمود
اُبْسُطْ رِدَاءَكَ که پهناکن چادر خود را فَبَسَطْتُهٗ پس پهناکردم آن چادر خود را
یعنی امر رسول شفیع را بامتثال سریع مقارن و شفیع کردم فَغَرَفَ بِیَدَیْهِ
پس برگرفت بهر دو دست مبارک خود و در روایت دیگر بیده فیه آمده گویا رسول
خدا صلی الله علیه وسلم قبض میکرد چیزی را و می انداخت او را در چادر او که او مبسوط
انداخته بود و غرف منه ذکر نکرد از جهت آنکه آن غرفه اشارت محضه بود و قول
او فغرف بغین معجمه است و مقصود ازین کلام آن است که رسول مختار فیضان
انوار از دل پرسرار کرد پس ابو هریره کامل در حفظ و ضبط شد بحیثیکه بعد ازین هیچ
چیز را در تمام عمر خود فراموش نکرد ثُمَّ قَالَ ضُمَّهُ پس گفت جمع کن او را
رسول محمود که فراهم آورد و جمع کن آن چادر مبسوط را و ضم بضم نون و جیم و میم است
و ضم میم و کسر او نیز جایز است لیکن با اسکان ما و کسر او فَضَمَمْتُهٗ پس فراهم
آوردم من بحکم رسول آن چادر مبسوط را فَمَا نَسِیْتُ شَیْئًا بَعْدُ پس
فراموش نکردم من هیچ چیزی را از حدیث مبارک و خزان پس ازین فَضَمَمْتُهٗ

واین معجزه ظاهر از رسول طاهر است زیرا که نسیان از لوازم انسان است تا بحدیکه گفته شده الانسان مشتق من النسیان واگر گفته شود که چون ابو هریره از طریق نسیان رارا من وامان شد پس عبد الله بن عمرو چگونه اکثر از و در حدیث شد جواب آنکه آن اکثریت قبل ازین قضیه بود و لفظ بعد بضم دال از جهت قطع اضافه آمده و در بعضی روایات بعده باضافه آمده حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ اَنَا اِبْنُ اَبِي فُدَيْكٍ بِهٰذَا یعنی حدیث کرد ما را ابراهیم پسر منذر که در اول کتاب علم گذشته گفت ابراهیم پسر منذر که خبر داد مایان را پسر ابی فدیک باین حدیث مذکور و ابو فدیک بضم فا و فتح دال مهمله نام او دینار است و در سال دوصد و فات یافت و قَالَ يَحْذِفُ بِيَدِهِ فِيهِ وگفت ابن فدیک لفظ یحذف بیده بدل قول او فعرف بیده و معنی یحذف بیده آنست که در حالی می انداز در رسول علیه السلام بدست خود و ایضا گفت ابن فدیک با فراد لفظ بیده درین حدیث حَدَّثَنِي اِسْمٰعِيلُ یعنی پسر ابی اویس که چند بار گذشت قَالَ حَدَّثَنِي اَخِي که آن برادر عبد الحمید پسر ابی اویس اصبحی مدنی قرشی است و در سال دوصد و دو وفات یافت عَنِ ابْنِ اَبِي ذِئْبٍ عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ بضم با عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو هریره که یاد کرفتم من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وِعَائَيْنِ دو ظرف واین از قبیله ذکر محل واراده حال است یعنی یاد کرفتم دو نوع را از علم پس توهم معارضه این قول با قول سابق او که گفت کنت لا اکتب مرفوع و مدفوع شد و جزاین نیست که مراد او آنست که اگر نوشته شود محفوظ او را از حدیث مبارک البته پر کند دو ظرف را و احتمال دارد که حضرت ابی هریره محفوظ خود را از حدیث املا کرده باشد بر کسی که اعتماد داشت باو پس آن کس از برای او نوشته باشد و پر کرده باشد دو ظرف را لکن توجیه اول اولی است و در مسند احمد از حضرت ابی هریره آمده حفظت ثلاثة اَجْرِبَةٍ بَثَثْتُ منها جرابین یعنی یاد کرفتم از رسول مقبول بی دو بسط سه انبان را از علم که پراکنده کردم از ان سه انبان دو انبان را و این مخالف نیست از برای حدیث باب که مؤلف در کتاب آورده زیرا که او حمل کرده شود بر انکه یکی از ان دو ظرف بزرگتر از ظرف دیگر بود بوجهیکه چیزی کرد آنچه در ظرف بزرک بود دو انبان را و ظرف خورد از ان دو ظرف پر می کرد یک انبان را فَاَمَّا اَحَدُهُمَا

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال انا ابن ابی فدیک بهذا حدثنی اسمعیل قال حدثنی اخی عن ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی هریرة قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین فاما احدهما

فبثثته بس ایالک ازان دو ظرف پس پراکنده کردم و ظاهر ساختم او را در میان مردمان
واما الآخر فلو بثثته قطع منی هذا البلعوم و اما دیگر ازان دو ظرف پس اگر پراکنده کنم
من او را البته بریده شود از من این رگ را که مجرای طعام است و این کنایت از قتل و سر
بریدن است و بلعوم بضم باء موحده رگی است که راه از برای رسیدن طعام بشکم است
و آن را مری نیز گویند و فقها گفته اند که حلقوم مجرای نفس است و مری مجرای طعام و شراب
است و او زیر حلقوم است و بلعوم زیر حلقوم است و این بطال گفته که بلعوم عبارت
از حلقوم است و او مجرای نفس بسوی شش است و مری مجرای طعام و شراب بسوی
معده است پس آن متصل بالحلقوم است و علماء محققین گفته اند که مراد حضرت ابی هریره
باین دعا که مخفی کرده در میان مردم منتشر و مشتهر نکرده آن احادیث است که در انها
اشراط ساعت و آنچه رسول علیه السلام معلوم کرده بود از فساد دین و تغییر احوال و
تضییع حقوق ایز د متعال و بعضی گفته اند که آن احادیث است که در انها اسامی امراء جور
و احوال آنها و ذم آنها مبین شده بود و حضرت ابی هریره بعضی ازان احادیث بسبیل
کنایت ذکر می کرد و از ترس هلاک جان خود تصریح بآنها نمی کرد چنانچه می گفت اعوذ بالله
من راس الستین و امارة الصبیان و اشارت میکرد باین کلام بسوی امارت یزید پسر
معاویه از جهت انکه آن امارت او در سال شصت از هجرت رسول اکرم بود و حق سبحانه
جل شانه دعاء حضرت ابی هریره مقرون باجابت کرد که قبل ازان امارة بیک سال
وفات یافت و طائفه صوفیه و اهل معرفت گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق است
و مراد بثانی علم اسرار و انوار که مصون از اغیار است و مختص بعلماء عارفین و فضلاء
زاهدین و در همین مقام شیخ ابو حامد از برای زین العابدین شعر در منهاج گفت شعر
یا رب جوهر علم لو ابوح به ✤ لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ✤ ولاستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یاتونه حسنا ✤ و بعضی از عالمان زاهدان و فاضلان عارفان گفته اند
که دعاء ثانی علمی است مکنون و سری است مصون که از اصحاب ظاهر مصروف و بر ارباب
باطن مکشوف است و او نتیجه خدمت و ثمره حکمت است و بجز از خواصان بحار مجاهده
و مستغرقان انوار مشاهدات احدی ظفر و فتح بآن نمی یابد زیرا که او اسرار متمکنه در
قلوب اند که حصول آنها بعد از ریاضت تامه صورت می بندد و انوار مکمنه در غیوب انند

که انکشاف آنها بی تصفیل دلها محال و ممتنع است و اهل غفلت ازان اسرار و انوار در معرض انکار و محل ادبار اند که شائبه ادراک و آثار ازان انوار ندارند و بعضی از عارفان گفته که هر کسی که او را نصیب ازین علم اسرار نباشد ترس سوء خاتمه باو ملصق است و دیگران گفته اند که هر کسی که محب از برای دنیای فانیه و متبع از برای هوای نفسانیه و مطیع از برای وساوس شیطانیه باشد پس هر گز فائز و واصل باین علم کامل نگردد و عارف دیگر گفته که هر کسیکه دو خصلت در وی موجود باشند پس دو حرف ازین علم بروی مکشوف و مشهود نشود یکی از ان کبر و دویم بدعته است و چه خوش گفته آنکسی که گفته شعر تنافس اهل الجود فی طلب المجد ✤ وحثوا مطایا الشوق فی مخلص القصد ✤ وواصلوا العزم والسیر فی طلب العلی ✤ ففازوا بطیب الوصل من دوحتی نجد ✤ بحار الحیا والعلم والحلم والتقی ✤ ویار السخا والفروالشکر والحمد ✤ کنوز الصفا والعشق والصدق والولا ✤ لهم من بحار الغیب ورد علی ورد ✤ علیهم سلام الله ماهبت الصبا ✤ قبل ابتسام الصبح فی طالع سعد ✤ وتبین علم باطن است که سعدا بآن مسعود شده اند چنانچه آمده ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله و امید داریم که ایزد علام بفضل واکرام مایان را حظ تمام ازین نوع علم ببرکت حدیث رسول علیه السلام نصیب کرداند والله تعالی اعلم

باب الانصات للعلماء

باب است در بیان خاموش بودن و کوش کذاشتن از برای عالمان حدثنا حجاج بفتح حاء مهمله و تشدید جیم قال انا شعبة بضم شین معجمه قال اخبرنی علی بن مدرک بمیم مضمومه و دال مهمله ساکنه و کسر راء مهمله و کاف نخعی کوفی است و در سال یک صد و بیست و خامس یافت عن ابی زرعة بزاء معجمه مضمومه پس راء مهمله ساکنه که نام او هرم بفتح هاء و کسر راء مهمله است و او پسر عمر پسر جریر است پس روایت او از جد خود است عن جریر بفتح جیم و راء مکرره مکسوره است و در باب الدین النصیحة گذشت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت در حجة الوداع یعنی در حجی که آخر از حجهای آنسرور عالم بود و بعد ازان حج دیگر نکرده و او را حجة الوداع ازانجهت گویند که رسول کریم دران حج مردمان را وداع کرده بود و مشهور در حجة الوداع فتح حاء مهمله و واو است استنصت الناس طلب

خاموش شدن و گوش گذاشتن کن مردمان را تا آنکه بگوش بشنوند و بهوش بفهمند
آنچیزی را که من بیان بافصح لسان می نمایم و درین قول دلالت است بر آنکه خاموش
شدن و گوش گذاشتن بحضور عالمان که مبین معانی احادیث و قرآن اند مستحب است
و در بعضی روایات لفظ له بعد از لفظ قال آمده یعنی چنان وارد شده که ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال له فی حجة الوداع استنصت الناس و بعضی بران انکار کردند از جهت
آنکه جریر قبل از وفات رسول منیر پچهل روز اسلام آورده و منذری توقف اختیار کرده
زیرا که لفظ له در طرق صحیحه ثابت شده لکن اکثر علما ذکر کرده اند که اسلام او در ماه مبارک
رمضان در سال دهم از هجرت رسول عالمیان بود پس حضور او در حجة الوداع در
حالت سفر بهمراه رسول علیه السلام ممکن شد و هیچ خلل و زلل در نحدیث مبارک نیست
فقال پس گفت رسول عالمیان لا ترجعوا بعدی کفارا که نکرد ید شما ای مردمان
پس از وفات من کافران یعنی مانند جماعه کافران و مثل آن جماعه منکر ان
یضرب بعضکم رقاب بعض که میزنند بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را یعنی
یکدیگر را قتل نکنید و میان خود خون ریزی نکنید چنانچه کافران این کار می کنند
و بعضی گفته اند که مراد ازین کافران جماعه مرتدان است که حضرت ابو بکر صدیق بتوفیق
رفیق آنها را بقتل رسانید و بعضی گفته اند که کفر درین مقام محمول بر حقیقت است
و معنی آنست که شما بعد از من کافران نشوید بسبب استحلال قتل و خون ریختن یکدیگر
قاضی عیاض گفته که یضرب برفع باء روایت آمده و هر کسی که او را لهسکون با تصحیح نمود
پس معنی چنان گفته که شما فعل نکنید مثل فعل کافران و مشابه نشوید بآنها تا آنکه بزنند بعضی
از شما گردن بعضی دیگر را و بعضی مبتدعه بانحدیث مبارک بر انکار حجیت اجماع استدلال
کردند و گفته اند که رسول کریم باین کلام شریف جمیع امت خود را از کفر منع فرمود و اگر اجماع
جمیع امت بر کفر جائز نمیبود هرآئینه رسول کریم منع ازان نمیفرمود لکن علما جواب کرده اند که
امتناع اجماع جمیع امت بر کفر متفق بخبر صادق شده که رسول علیه السلام فرموده لا تجتمع امتی
علی الضلالة نه از جهت عدم امکان او و کدام ضلالة از کفر فائق و زائد است و خطابی گفته که
مراد از کفار لابسان سلاح است چنانچه گفته میشود تکفر الرجل اسلاحه یعنی پوشید مرد اسباب و آلات جنگ را و لباس
سلاح را در لغة عرب کافر گویند و الله تعالی اعلم **باب** ما یستحب للعالم اذا سئل ای الناس اعلم

فقال لا ادری فقال ا
بعلمی فی کذا فقال
فیضرب بعضهم
فیضرب بعض
رقاب بعض
ما انکفرا
ازا اصحل آتی
از ایشان

باب است در بیان آن چیزی که مستحب است یا مستحب کرده شده است از برای عالم
در تقریر جواب سائل وقتی که سوال کرده شود او را که آیا کدام شخصی از اشخاص ناس عالم تر و فهمیده
تر از غیر خود است فَیَکِلُ الْعِلْمَ اِلَی اللّٰهِ تَعَالٰی پس تفویض کند و باز گذارد علم را بسوی خدای
که بلند است از جمیع عیوب و تقائص و قاد در قول او فیکل تفسیر یه است پس تقدیر کلام چنان
است ما یستحب للعالم هو الوکول و در بعضی نسخها ان یکل آمده و واضح است حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ جعفی که در باب امور الایمان گذشته قَالَ اَنَا سُفْیَانُ یعنی پسر عیینه
که در اول کتاب گذشته قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرٌو یعنی پسر دینار که در باب کتابة العلم گذشته
قَالَ اَخْبَرَنِیْ سَعِیْدُ بْنُ جُبَیْرٍ تصغیر جبر که در باب امور الوحی گذشته قَالَ قُلْتُ لِابْنِ
عَبَّاسٍ گفت سعید که گفتم من از برای ابن عباس که پسر عم خیر الناس است اِنَّ نَوْفًا
الْبِکَالِیَّ یَزْعُمُ که بدرستی نوف بکالی گمان می کند و نوف بفتح نون و سکون واو است
و بکالی بکسر باء موحده و تخفیف کاف نزد جمهور ثابت شده و بعضی بفتح باء موحده
و تشدید کاف یا به تخفیف او تصحیح نمودند و صواب اول است و آن قول محققین است
و بر هر تقدیر او منسوب به بکال است که آن یک بطن از قبیلهٔ حمیر بکسر حاء مهمله
و سکون میم و فتح یاء شناة است و این نوف نوف پسر فضاله است و او فرزند
زن کعب احبار است و بعضی گفته اند که فرزند خواهر او است و مشهور اول است
و کنیت او ابو یزید و بعضی ابو رشید گفته اند و او عالم حکیم و قاضی حلیم و از برای اهل
دمشق امام فهیم بود اَنَّ مُوْسٰی صَاحِبَ الْخَضِرِ لَیْسَ بِمُوْسٰی بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ که بدرستی
حضرت موسی که صاحب حضرت خضر بود نیست آن موسی بنی اسرائیل یعنی موسی پسر
عمران پسر یصهر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب نیست که آن کلیم الله بود و در
بعضی نسخها صاحب الخضر نیامده لکن آن مراد است چنانچه مؤلف در کتاب التفسیر آورده
اِنَّمَا هُوَ مُوْسٰی اٰخَرُ جز این نیست که آن موسی که همراه حضرت خضر صحبت کرده بود و قصهٔ
آن ایزد رحمان در میان قرآن یاد کرده موسی دیگر است که آن موسی پسر میشا بکسر
میم و بشین معجمه پسر افرایم پسر یوسف علیه السلام پس مراد از موسی مسمی بموسی است
پس او نکره شد ازین جهة متصرف شد زیرا که علمیته از و زائل شد و آبن الملک او را از قبل
نکره محققه گردانیده پس باین تقریر مندفع شد آنچه اعتراض کرده شده که علم چگونه مضاف

فیکل امره الی الله
قال حدثنا عبد
الله بن محمد قال
انا سفیان قال
حدثنا عمرو
قال اخبرنی سعید
بن جبیر قال قلت
لابن عباس ان
نوفا البکالی
یزعم ان موسی
لیس بموسی
الخضر انما هو
موسی آخر
موسی بنی اسرائیل
احد

بسوی بنی اسرائیل شود و چگونه موصوف بلفظ آخر شود و حال آنکه او منکر وحی است
فقال کذب عدو الله پس گفت حضرت ابن عباس که دروغ گفت دشمن خدا
یعنی نوف بلکه آن موسی که صاحب حضرت خضر بود همین موسی بنی اسرائیل است
که آن کلیم الله بود و این کلام از ابن عباس بر وجه زجر و تغلیظ صادر شده نه بر سبیل
اعتقاد و تقریر بآنکه آن نوف دشمن خدا بر سبیل حقیقه است و جز این نیست که این
قول از و صادر شده او برای مبالغه کردن در انکار قول او از جهت آنکه قول او مخالف
است برای قول رسول کریم بود و آن قول نزد ابن عباس بغایت صحت رسیده بود
و قرینه بر عدم ارادهٔ حقیقه این کلام آن است که این کلام از حضرت ابن عباس
در حالت خشم و قهر صادر شده و در حالت خشم مراد از الفاظ حقیقه نمی باشد
بعد ازان ابن عباس گفت حدثنی ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم
که حدیث کرد مرا آنها ابی پسر کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بضم همزه و فتح
باء موحده و تشدید یاء مثناة تحتانی جمیل القدر و جلیل الاثر که ذکر آن در باب ماذکر
فی ذهاب موسی گذشته قام موسی النبی خطیبا فی بنی اسرائیل که ایستاده
شد حضرت موسی پیغمبر مشهور در حالیکه سخن در ردی کننده بود در بنی اسرائیل
یعنی حضرت موسی خطبهٔ فصیحه که مشتمل بر موعظ بلیغه بود بر جماعه بنی اسرائیل خواند و از
همین کلام معلوم شد که آن موسی پسر عمران است نه موسی پسر میشا زیرا که موسی
پسر میشا پیغمبر نبود فسئل ای الناس اعلم پس پرسیده شد که کدام شخص از اشخاص
ناس عالم و داناتر است فقال انا اعلم پس گفت حضرت موسی که من عالم تر و داناتر
ازم یعنی در اعتقاد خود فعتب الله علیه پس عتاب کرد خدای تعالی بر و یعنی این قول را
از و پسند نکرد نه آنکه او را بر ین مواخذه کرد زیرا که مواخذه انبیاء کرام مستحیل است اذ
کفر یؤدی العلم الیه و قیل که رد نکرد یا از جهت آنکه رد و نکرد علم را بسوی خدای تعالی
و لائق بآن پیغمبر چنان بود که خدای تعالی عالم تر است از جهت آنکه او عالم بجمیع معلومات
است بخلاف مخلوقات که آنها عالم ببعضی از معلومات به توفیق پروردگار اند چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده و ما یعلم جنود ربک الا هو و در بعضی روایات الی الله آمده
فاوحی الله تعالی الیه پس در همان خطه وحی خدای تعالی وحی و پیغام بسوی حضرت

۱۱ انه قال که بدرستی
رسول محمود در زبان
مبارک ذوسوا

عدو
فقال کذب
ابی کعب
الله حدثنی ابی
بن کعب عن النبی
صلی الله علیه و
قام موسی النبی
خطیبا فی بنی
اسرائیل فسئل
ای الناس اعلم
فقال انا اعلم
فعتب الله علیه
اذ لم یرد العلم الیه
فاوحی الله
الیه
تعالی

موسی علیه السلام فرستاد اِنَّ عَبْدًا مِّنْ عِبَادِیْ که بدرستی بنده از بنده های خاص من
بِمَجْمَعِ الْبَحْرَیْنِ که ثابت است در جای جمع شدن دو دریا و آن جائی است که دریای
فارس و روم از جانب مشرق در آن جا جمع می شوند هُوَ اَعْلَمُ مِنْكَ که آن بنده من
عالم و دانا تر از تو است و ظاهر این کلام دلالت میکند بر انکه حضرت خضر پیغمبر مرسل است
زیرا که اگر این چنین نباشد پس لازم می آید تفضیل عالی بر اعلی و این باطل است
لهذا زمخشری آورده که احتیاج موسی بسوی تعلیم از غیر خود دلالت می کند بر انکه آن
موسی پسر میشا است نه موسی پسر عمران چنانچه گفته شده زیرا که واجب است
که نبی عالم تر از اهل زمان خود باشد و جواب داده که هیچ عیب و نقصان نیست
که نبی اخذ علم از نبی دیگر کند لیکن درین جواب اشکال است از جهت آنکه مستلزم نفی
آنچیز است که او قبل ازین او را ثابت کرده بود و حق آن است که مراد ازین اطلاق
اعلمیت آن بنده بامر مخصوص است و شاهد برین قول حضرت خضر است که بعد ازین
می آید که گفته انی علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه انت و انت علی علم علّمکه الله لا اعلمه
و اما قول آنها که لازم است که نبی اعلم از زمان خود باشد پس مراد از اهل زمان آن مردم
است که آن نبی را حق سبحانه جل شانه بسوی آن مردم فرستاده باشد نه مطلق اهل
زمان و شک نیست که حضرت موسی بسوی حضرت خضر مرسل نبود پس نقض باو وارد نشد
اگر حضرت خضر عالم تر بر سبیل اطلاق باشد اگر گوئیم که او نبی مرسل است یا عالم تر از او
در امر مخصوص باشد اگر گوئیم که او نبی یا ولی است و باین تقدیر اشکالات کثیره منحل شد
و از اوضح دلائل بر نبوت حضرت خضر قول او است و ما فعلته عن امری و لائق است که اعتقاد
نبوت او راسخ در ذهن انسان باشد تا آنکه اهل باطل او را بسوی قول باطل خود وسیله نکنند
که ولی افضل از نبی است عاشا و کلا و ابن بطال درین مقام اقوال کثیره از سلف آورده
که دلالت میکنند بر انکه دعوی کردن در باب علم محذور است و تیز کردن مر عالم را بر انکه
بگوید لا ادری و آن نمیرد روی اشکال کرده که سیاق مثل این قوال درین مقام لائق نیست و توهین
بر ینوجه در واقع است از جهت آنکه قول حضرت موسی علیه السلام مثل قول سائر ناس نیست
و نتیجه قول آنحضرت مانند نتیجه قول سائر مردم نیست زیرا که نتیجه قول آنها کبر و عجب است
و نتیجه قول آنحضرت تیز کردن طالبان علم است بر تواضع و بر انکه تخت آنها بر طلب علم

قال یا رب وکیف
الی یارب فقیل له
ان حملا حوتا فی مکتل
فاذا فقدت الحوت فهو
فانطلق وانطلق
معه بفتاه یوشع
بن نون وحملا
حوتا فی مکتل

ازان حضرت هست وایضا ابن بطال استدلال بانحدیث کرده براینکه اعتراض کردن بعقل برشرع نارواست وبدان میرگفته که این استدلال او خطاست ازجهة آنکه اعتراض حضرت موسی بظاهر شرع بود نه بحکم عقل وچون واقعه همچنان شد پس درینحدیث حجة ثابت شد براینکه اعتراض کردن برشرع بشرع جائزاست اگرچه مقدمهٔ شرع اول در نفس الامر مستقیم باشد قَالَ یَا رَبِّ وَکَیْفَ اِلَیْهِ گفت حضرت موسی علیه السلام که ای پروردگار من وچگونه باشد وصول من بسوی آن بنده خاص که اعلم ازمن هست واین کلام ازکمال اشتیاق بملاقات آن بندهٔ خاص درگاه آله است فَقِیْلَ لَهٗ پس گفته شد ازجانب ایزد علام ازبرای حضرت موسی علیه السلام اِحْمِلْ حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ گیر بردار همراه خود ماهی را درزنبیل بزرگ بعضی گفته اند که آن ماهی قدید وبریان بود وگفته اند مکتل بکسر میم وسکون کاف وفتح تا، مثناة فوقانیه وبلام زنبیل بزرگ را گویند که پانزده صاع برد فَاِذَا فَقَدْتَّهٗ پس وقتی که گم کردی آن ماهی را دریک جائی فَهُوَ ثَمَّ پس آن بنده خاص که اعلم وافهم ازتواست درهمان جاست فَانْطَلَقَ پس روان شد حضرت موسی علیه السلام وَانْطَلَقَ مَعَهٗ بِفَتٰهُ وروان کرد حضرت موسی علیه السلام همراه خود مرد جوان وخادم خود را وآن مرد بسبب صحبت ومتابعت او وازجهت خدمت ومطاوعت درو قت حیات او مستحق اطلاق اسم فتوت وبعد ازممات او مستعد برتبهٔ نبوت شد حاصل آنکه او را ازصحبت صحبت وقوت خدمت ارتقاء ازمدارج فتوت بمعارج نبوت حاصل گردید چنانچه مشهوراست من خَدَمَ خُدِمَ بعدازبیان فتوت بیان نبوت کرد وگفت یُوْشَعَ بْنِ نُوْنٍ که آن جوان نام او یوشع پسر نون بود وآن یوشع پسر نون پسر افرایم پسر یوسف پسر یعقوب علیهما السلام بود واو خواهرزاده حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام بود ویوشع بضم یاء تحتانیه مثناة وسکون واو وبفتح شین معجمه وبعین مهمله است ونون بدونون است که نون اولی ازان هردو مضموم است ودر بعضی نسخها آمده قال ابو عبد الله یقال بالسین وبالشین یوسع ویوشع یعنی گفت ابو عبد الله بخاری که یوسع بهر دو وجه آمده به سین مهمله وبه شین معجمه وَحَمَلَا حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ وبرداشتند

دو برداشتند آن هر دو یعنی موسی و رفیق او ماهی را همراه خود در زنبیل بزرگ حتی کانا
عند الصخرة تا آنکه شدند آن هر دو نزد آن سنگی که بکناره دریا بود و گفته اند که نزد
آن صخره چشمه بود که او را عین الحیات تسمیه می کنند از جهت آنکه آب آن چشمه بهیچ چیزی از
جنس حیوان میت نمیرسید مگر آن بحکم الهی زنده می شد و حتی اذا رکبا فی السفینة تا نهادند
آن هر دو سر خود را از سبب غلبهٔ اعیاء و ماندگی قطع راه فنامایا پس خواب کردند
آن هر دو نزد آن صخره فانسل الحوت من المکتل پس گذشت و بیرون شد آن ماهی
از آن زنبیل و در اکثر تفاسیر چنان آورده اند که چون آن ماهی نسیم و روح از آب آن عین
حیات یافت بحکم الهی زنده گردید و در آب افتاد و بعضی گفته اند که حضرت یوشع
از آن عین حیات طهارت از برای ادای صلوة گرد پس از اعضای او قطرهٔ آب بران ماهی
چکید آن ماهی بحکم الهی زنده گردید و از جای خود جنبید و لیکن این مبنی بر آنست که حضرت
یوشع بیدار بود و موسی علیه السلام در خواب بود چنانچه رسول مختار در شب غار در خواب
بود و حضرت ابو بکر رضی الله عنه بیدار بود و مشهور نزد مفسرین نیز همین قول است
و در حدیث مبارک آمده که آن هر دو خواب کرده بودند پس توجیه اول صحیح و وجیه
شد فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس فرا گرفت آن ماهی راه خود را در آن دریا
مسلک و منفذ یعنی آن ماهی در آن راه داخل شد و میان آن مستتر و پنهان شد
در بعضی روایات آمده که آن ماهی راست بر روی آب میرفت و فرجه در آب مانند
کوچه می ماند و در بعضی روایات آمده که آن ماهی بحکم الهی بقعر دریا رفت و آنجا که این
ماهی میرفت فرجه مانند کوچه در آب می ماند حاصل آنکه حق جل و علی شأنه بقدرت کامله
خود جریان آب را بران ماهی بند کرد و بعضی از اجزاء آب مرتفع بر اجزاء دیگر از و شد تا آنکه
آن آب مثل طاق شد لهذا تعجب از برای حضرت موسی علیه السلام و حضرت یوشع
حاصل گردید چنانچه گوید وکان لموسی وفتاه عجبا و بود هنگر فتن ماهی راه را بروجه
مذکور از برای حضرت موسی و جوان او عجب و حیرانی و آن تعجب از جهت زنده شدن
آن ماهی و بند شدن جریان آب دریا بران ماهی بود فانطلقا بقیة لیلتهما و یومهما
پس روان شدند و رفتند آن هر دو از نزد آن صخره بسوی مکان دیگر در بقیهٔ شب خود
و روز خود و لیلة مجرورست بنابر انکه او مضاف الیه از برای بقیه واقع شده و اما لفظ

یوم پس احتمال دارد که مجرور باشد بنا بر انکه او معطوف بر لیلة باشد و احتمال دارد که منصوب
باشد واو معطوف بر لفظ بقیه باشد و بر این تقدیر مراد سیر تمام روز است نه بعضی
ازان و در کتاب تفسیر از مؤلف آمده بقیة یومها و لیلتها و ظاهر همین است زیرا که او بعد
ازین فلما اصبح گفته است و شک نیست که صبح بعد از شب می شود لیکن احتمال دارد
که مراد از قول او فلما اصبح صبحی باشد که بعد از شبی طلوع کرده باشد که آن شب متصل
آن روز باشد که آن هر دو در تمام آن روز سیر کرده بودند فَلَمَّا اَصْبَحَ پس هرگاه صبح کرد
حضرت موسی علیه السلام و داخل شد در وی قَالَ مُوْسٰی لِفَتٰهُ اٰتِنَا غَدَآءَنَا گفت حضرت
موسی علیه السلام از برای جوان خود که بیار مایان را طعام چاشت مایان که عبارت
از همان ماهی است لَقَدْ لَقِیْنَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا هر آینه تحقیق ملاقات کردیم
مایان از سفر خود که این سفر است رنج و مشقت را یعنی گرسنگی و ریاضت را وَکَمْ
یَجِدْ مُوْسٰی مَسًّا مِّنَ النَّصَبِ حَتّٰی جَاوَزَ الْمَکَانَ الَّذِیْ اُمِرَ بِهٖ و نیافت حضرت
موسی علیه السلام هیچ مساس و چیزی را از رنج و تعب تا آنکه تجاوز کرد آن جایی
را که امر کرده شده بود آن حضرت را بآن جا از جانب پروردگار یعنی سبب لحوق
نصب و تعب بآن حضرت رسالت آن بود که تا گرسنه گردد و طلب طعام
چاشت نماید و ماهی فراموش شده را یاد نماید لهذا گاهی او را قبل ازین رنج و مشقت
نرسیده بود و امام قشیری در تفسیر خود آورده که چون این سفر آن حضرت سفر
مشقت و تادیب بود از جهة آنکه این سفر از برای استکشار علم بود و حال طالب
علم حال مشقت و ادب است لهذا او را رجوع و گرسنگی لاحق گردید و آنحضرت گفت
لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا و وقتی که آن حضرت از برای انتظار سماع کلام خدا تعالی
سی روز روزه گرفت و سفر نمود و این سفر سیر الی الله بود لهذا او را گرسنگی و مشقت
لاحق شد و چون حضرت موسی علیه السلام طلب طعام چاشت نمود و جوان او دید
که ماهی در زنبیل بزرگ نیست و یقین آن جوان حاصل گردید که ماهی نزد آن صخره
غائب شده فَقَالَ لَهٗ فَتٰهُ پس گفت برای حضرت موسی جوان و خادم او
اَرَءَیْتَ اِذْ اَوَیْنَآ اِلَی الصَّخْرَةِ فَاِنِّیْ نَسِیْتُ الْحُوْتَ اعلام و خبر کن مرا آنچه رسید مرا
وقتیکه جای گرفتیم مایان بسوی آن سنگ مغهود که مایان هر دو نزد آن سنگ خواب

کرده بودیم پس به تحقیق فراموش کردم و گذاشتم من در همان جا آن ماهی را و آن
قصه اگرچه از جمله عجائب و غرائب بود لیکن با ستیلاء وساوس شیطان اورا فراموش
کرد مع ذلک امثال این معجزات باهرات را از و بسیار دیده بود قَالَ مُوسٰی گفت حضرت
موسی علیه السلام از برای جوان خود ذٰلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ آن گم شدن ماهی آنچیز نیست
که بودیم مایان که طلب میکردیم اورا از جهت آنکه او علامت یافتن مطلوب ومقصود
بود یعنی مطلوب مایان ازین سفر موضعی بود که دران موضع آن ماهی بحکم الٰهی گم شود
تا آن بنده خاص درگاه آله را دران موضع ملاقات نمائیم واستفاده علم از آن بنده
حاصل کنیم فَارْتَدَّا عَلٰی آثَارِهِمَا قَصَصًا پس بازگشتند آن هردو بر اقدامها خود در حالیکه
پیروی و تتبع میکردند آن هردو علامات اقدام خود را پیروی کردن یعنی از همان
راهی که رفته بودند باز پس گشتند فَلَمَّا انْتَهَیَا اِلَی الصَّخْرَةِ پس هرگاه رسیدند آن
هردو بسوی آن سنگ که آنها نزد او خواب کرده بودند وماهی در انجا بحکم الٰهی در انجا غائب
شده بود اِذَا رَجُلٌ مُسَجًّی بِثَوْبٍ ناگاه دران مکان مردی بود پوشانیده جان خود را بیک
جامه یا پوشانیده شده بیک جامه مثل پوشانیدن مرده یعنی آنمرد جان خود را از سر تا پای
بیک جامه پوشیده بود اَوْ قَالَ تَسَجّٰی بِثَوْبِهٖ یا گفت که پوشیده بود آن مرد تمام جان
خود را بجامه خود مثل میت واین شک از راوی است چون حضرت موسی علیه السلام معلوم
کرد که آن بنده اعلم وافهم همین مرد است فَسَلَّمَ مُوْسٰی پس سلام داد حضرت موسی
علیه السلام بران مرد که آن حضرت خضر بود فَقَالَ الْخَضِرُ پس گفت حضرت خضر وخضر بر قول
مشهور بفتح خاء معجمه وکسر ضاد معجمه آمده وَاَنّٰی بِاَرْضِکَ السَّلَامُ واز کجاست یا چگونه است
باین زمان تو ای مخاطب سلام کردن واین از جهت آن گفت که چون او حضرت موسی را
دران زمین خرابه وویرانه دید بعید دانست علم او بسلام کردن ومعنی آنست که از کجاست
این سلام درین بیابان که هرگز احدی درین مکان سلام کردن را نمی شناسد پس تو کیستی
که این سلام داد ی بمن فَقَالَ اَنَا مُوْسٰی پس گفت حضرت موسی که من موسی ام یعنی نام من
موسی است فَقَالَ مُوْسٰی بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ پس گفت حضرت خضر که تو موسی بنی اسرائیل
هستی یعنی آن موسی که حق سبحانه جل شانه او را مرسل بسوی جماعه بنی اسرائیل کرده
ومراد از بنی اسرائیل اولاد حضرت یعقوب است از جهة آنکه اسرائیل نام او بود

قال موسی ذلک قال ذلک ما کنا نبغ علی اثارهما قصصا فلما انتهیا الی الصخرة اذا رجل مسجی بثوب فسلم موسی فقال وانی بارضک السلام قال انا موسی فقال موسی بنی اسرائیل

ومعنی او بندهٔ خاص خدا است که در لغت عربی مرادف او عبد الله است قال نعم
گفت حضرت موسی که آری من همان موسی نبی اسرائیل ام چون معرفت بایکدیگر
پیدا کردند قال گفت حضرت موسی مر حضرت خضر را هل اتبعك آیا صحبت و متابعت
کنم من ترا علی ان تعلمن مما علمت رشدا بر شرط آنکه بیاموزانی تو مرا از آنچیزی
که تعلیم کرده شدی تو آنچیز را از جانب پروردگار علمی که صاحب رشد و هدایت
باشد پس قول او رشدا مفعول به از برای تعلمن است و تقدیر کلام چنان است
که ان تعلمنی علما ذا رشد قال انك لن تستطیع معی صبرا گفت حضرت خضر که بدرستی
تو ای موسی هرگز طاقت نداری همراه من صبر را یعنی تعلیم تو از من مشکل است از جهة آنکه
استطاعت صبر از تو در صحبت من منتفی است بعد ازین آن مقدمه را مدلل کرد
و گفت یا موسی انی علی علم من الله علمنیه لا تعلمه انت ای موسی که بدرستی
من ثابت بر علمی از خدای تعالی هم که تعلیم کرده است خدای تعالی آن علم را
بمن که نمیدانی تو آن علم را و انت علی علم علمکه الله لا اعلمه و تو ثابت بر علمی
هستی که تعلیم کرده است ترا آن علم خدای تعالی که نمیدانم من آن علم را یعنی
من بتعلیم حق بباطن خود علم اسرار غائبه میدانم و بر وفق آن عمل می نمایم و چون
آن علم بر تو مخفی است پس تو طریق اعتراض و انکار با دل و اله پیش خواهی گرفت
و هیچ استبعاد در ین تخصیص نیست چنانچه حق سبحانه جل شانه بفضل عظیم و لطف
عمیم خود ترا مختص بیک نوع از علم کرده که هرگز آن در ادراک من نیامده و همچنان
خدای تعالی مرا مطلع بعلم کرده که آن علم بفهم تو نیامده پس چگونه صحبت و متابعت
میان ما و تو درست آید این کار بانتظام نمی انجامد قال ستجدنی ان شاء الله صابرا
ولا اعصی لك امرا گفت حضرت موسی که زود است که می یابی مرا ای خضر اگر خواهد
خدای تعالی صبر کننده و بی فرمانی نمیکنم از برای تو هیچ امری را از امرهای تو یعنی
صبری کنم از انکار و سوال و از بحث و مقال بود در جمیع امور متابعت و مطاوعت
تو اختیار خواهم کرد و از مخالفت امر تو و مخاصمت در فعل تو اجتناب
خواهم کرد پس خضر گفت که ای موسی که اگر متابعت من میکنی
پس میپرس مرا از چیزی که من او را بفعل بیارم تا آنکه من

قال نعم قال آصل
انبعك علی ان
تعلمن مما علمت
رشدا قال انك
لن تستطیع معی
صبرا یا موسی
انی علی علم من الله
علمنیه الله لا تعلمه
انت وانت علی
علم علمكه
الله لا اعلمه قال
ستجدنی ان شاء
الله صابرا ولا
اعصی لك امرا

من خود بیان او پیش تو نایم فانطلقا یمشیان علی ساحل البحر پس روان شدند
آن هر دو هر می رفتند آن هر دو بر کنارهٔ آن دریا و چون یوشع تابع بود پس او را
ذکر نکرد و اکتفا بذکر اصل نمود لیس لهما سفینة درحالی که نبود از برای آنها کشتی
که بران کشتی از دریا عبور نمایند فمرت بهما سفینة پس گذشت بآن هر دو یک کشتی
از کشتیها یعنی آن کشتی بر سر آنها برابر آمد فکلموهم ان یحملوهما پس گفت کو کردند
آن هر سه نفر از حضرت موسی و خضر و یوشع آن اهل کشتی را بانکه بردارند آنها آن هر دو
را بر کشتی و آنها را بسوی کنارهٔ دیگر از دریا ببرند و در قول خود فکلموهم اشارت
بسوی آن کرد که حضرت یوشع نیز همراه حضرت موسی و خضر بود و در قول خود ان یحملوهما
اکتفا بر ذکر اصل کرد چنانچه در کلام سابق اکتفا بذکر اصل کرده بود فعرفوا الخضر
پس شناخته شد حضرت خضر را بالصلاح و فلاح از جهت آنکه او در صورت عباد
و هیأت زهاد بود فحملوهما بغیر نول پس برداشتند آن اهل کشتی آن
هر دو را بغیر مزد و اجرت از جهت طلب یمن و برکت و نول بفتح نون
واسکان واو اجرت کشتی را گویند فجاء عصفور پس آمد گنجشکی و عصفور
بضم عین مهمله است فوقع علی حرف السفینة پس نشست بر کنارهٔ آن کشتی
و حرف در لغت طرف را گویند فنقر نقرة او نقرتین فی البحر پس زد منقار
خود را آن گنجشک یکبار یا دو بار در آن دریا فقال الخضر یا موسی پس گفت
حضرت خضر که ای موسی ما نقص علمی و علمك من علم الله نبست نقصان علم من
و علم تو از علم خدای تعالی الا کنقرة هذا العصفور فی البحر مگر مانند یکبار
منقار زدن این گنجشک ازین دریا یعنی نسبت علم من و علم تو بسوی علم پروردگار
مانند نسبت آنچیزیست که این گنجشک بیک منقار زدن او را از دریا کرفته بسوی
تمام این دریا و این کلام بر سبیل تقریب بسوی افهام است و الا نه چنین باشد پس نسبت
علم آن هر دو بسوی علم خدا اقل و احقر از نقرهٔ عصفور است بلکه هیچ نسبت در میان علم
آن هر دو و علم خدائی پاک نیست چنانچه گفته اند چه نسبت خاک را با عالم پاک
و این تعریض از حضرت خضر برای حضرت موسی است که هیچکسی را از بندگان لایق نیست
که دعوای علمیت و افهمیت نماید بلکه او را تفویض بجناب پروردگار نماید تا آنکه حضرت موسی

فانطلقا یمشیان
علی ساحل البحر
لیس لهما سفینة
فمرت بهما سفینة
فکلموهم ان یحملوهما
فکلموهم ان یحملوهما
فعرفوا الخضر
بغیر نول فجاء
عصفور فوقع
علی حرف السفینة
فنقر نقرة
نقرتین فی البحر
فقال الخضر یا موسی
ما نقص علمی و علمك
من علم الله الا
کنقرة هذا العصفور
فی البحر

عجب بعلم خود نه نماید واین تعریض معارن تعیر است فصعد الخضر الی لوح من الواح السفینة پس قصد کرد حضرت خضر بسوی یک تخته از تختهای آن کشتی فقلعه پس کند آنرا، خود آن تخته را و آن کشتی را بمکنساند فقال موسی پس گفت حضرت موسی و صبر نکرد و در اعتراض شروع نمود قوم حملونا بغیر نول کرد وی که برداشته بودند مایان را بر کشتی بغیر از مزد واجرت ولطف واحسان بما یان کردند عمدت الی سفینتهم قصد کردی تو بسوی کشتی آنها فخرقتها پس دراندی تو آن کشتی را و گفته اند که حضرت خضر تیشه را بدست خود کرفت پس یک تخته را از تختهای کشتی قطع کرد و قلع نمود و حضرت موسی بجامهٔ خود بند میکرد و گفت اهل کشتی با احسان کردند و بغیر از اخذ اجرت ما را سوار کردند وتو بعوض آن کشتی آنها را شکستاندی لتغرق اهلها تا غرق کنی اهل آن کشتی را یعنی آن کسان را که در کشتی موجود اند هر آئینه بدرستی تو آوردی کار بزرک قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت حضرت خضر که آیا نگفته بودم من که بدرستی تو هرگز طاقت نداری همراه من صبر را و اعتراض و سوال را بر افعال من خواهی کرد آخر الامر بهمان وجه واقع شد که من گفته بودم قال لا تؤاخذنی بما نسیت گفت حضرت موسی که گیر و کرفت مکن مرا بآن چیزی که فراموش کردم من او را و لا ترهقنی من امری عسرا و فرو مپوشان مرا از کار من دشواری را یعنی بر من متابعت و مطاوعت خود را دشوار مکن و او را آسان کردان به ترک مناقشه و چشم پوشیدن که فعل اهل اکرام است فکانت الاولی من موسی نسیانا پس بود این مسئلهٔ اولی از حضرت موسی علیه السلام فراموشی و در بعضی روایات نسیان برفع آمده یعنی این سوال اول از حضرت موسی بر وجه نسیان صادر شده بود از جهة آنکه طریان نسیان بر نوع انسان غالب است تا آنکه گفته اند که الانسان مشتق من النسیان فانطلقا پس روان شدند آن هر دو عالیشان از همان مکان فاذا غلام یلعب مع الغلمان پس ناگاه یک بچهٔ خورد سال بازی میکند همراه اطفال خورد سال فاخذ الخضر پس گرفت حضرت خضر برأسه من اعلاه بسر او از جانب بالای او فاقتلع رأسه بکلاه پس کند حضرت خضر کاسه سر او را بدست خود و او را کشت ماحصل آنکه سر او را بسوی خود کشید و از بیخ او را کند و نام آن غلام خیشور بود پس در همان دم حضرت موسی علیه السلام سوال کرد فقال موسی اقتلت نفسا زکیة پس گفت حضرت موسی که آیا کشتی ای خضر نفس

پاک را که هرگز گناه روبروی تو نکرده یا آنکه بدرجه بلوغ نرسیده بغیر نفسی بجز از کشتن
نفس دیگر را یعنی آن نفس شخص دیگر معصوم الدم را نکشته تا آنکه او بر سبیل قصاص کشته
شود پس این کار منکر را آوردی قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت حضرت
خضر که آیا نگفته بودم از برای تو ای موسی که بدرستی تو هرگز طاقت نداری تو
همراه من صبر را قال ابن عیینة وهذا اوکد گفت سفیان پسر عیینه که راوی این حدیث
و مبارک است و این قول حضرت خضر در بار دویم موکد تر از قول اول او است از جهة
انکه لفظ لک درین بار زیاده آورده است و در روی مخاطبه و عتاب بر رفض
حمیت است و بر قلة صبر در بار دویم است و تمام این آن است
که حضرت موسی علیه السلام گفت که اگر بعد ازین بار از تو سوال کردم
پس صحبت مرا ترک نمائی فانطلقا پس روان شدند آن هر دو
بزرگوار ازان مکان همواره حتی اذا اتیا اهل قریة تا وقتیکه آمدند آن
هر دو اهل دیه را و براینها وارد شدند و آن دیه انطاکیه یا ایله است و آن بعید
ترین زمین از آسمان رفیع است استطعما اهلها طلب طعام کردند آن
هر دو اهل آن دیه را فابوا ان یضیفوهما پس ابا آوردند آن مردم اهل دیه از انکه
مهمانی کنند آن هر دو را یعنی طعام بانها ندادند ازجهت آنکه اهل آن دیه بخیل
و لئیم الطبع بودند فوجدا فیها جدارا پس یافتند آن هر دو در ان دیه دیواری
را یرید ان ینقض که نزدیکی میکند بانکه بیفتد و بسنادارده بسوی جدار بر سبیل
مجاز بالمشارفه است فاقامه پس ایستاده کرد حضرت خضر آن دیوار را قال
الخضر بیده فاقامه اشارت کرد حضرت خضر بسوی آن دیوار بدست خود پس
ایستاده کرد او را یعنی آن دیوار را حضرت خضر بدست خود مس کرد پس آن جدار
بحکم پروردگار مستوی و همواره ایستاده شد و حضرت خضر اگرنی است پس این
معجزه است و اگر ولی است پس این کرامة است و آن حال حال اضطرار و افتقار
بسوی طعام و غذا بود و آن هر دو را حاجت افتاده بود بسوی آخر ترین کسب
انسان یعنی آن سوال است چون حضرت خضر آن دیوار را بی اخذ اجرت و بدل مؤنت
قائم کرد حضرت موسی بسرعت تمام گفت چنانچه میگوید فقال له موسی پس گفت

برای حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا اگر میخواستی
اصلاح آن دیوار هر آینه میگوفتی برو مزد را یعنی چرا اصلاح دیوار بی اجرت کردی
که این کار سخت بود و این مردم همراه ما هیچ مروت و احسان نکردند از اینها لازم بود
گرفتن اجرت بر اصلاح مثل این دیوار از جهت آنکه گفته اند که طول و درازی آن
دیوار صد گز بود قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ گفت حضرت خضر که این سوال ثالث
سبب فراق و جدائی درمیان من و میان تو است الحال عذر تو نمانده از جهة آنکه
در بار دویم خود گفته بودی که اگر بعد ازین سوال از افعال تو نمایم پس صحبت میان
ما و تو موقوف باشد قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم يَرْحَمُ اللّٰهُ مُوسٰى رحمت کند خدای تعالی حضرت موسی را لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ
هر آینه دوست داشتیم صبر او را در صحبت حضرت خضر یعنی گاشکی او صبر میکرد و اعتراض
و سوال نمیکرد و حضرت خضر عجائب و غرائب بروی اظهار میکرد وَدَدْنَا بکسر دال اولی
است و لَوْ در قول او لو صبر مصدریه است یعنی آن صبر و همین حکم است در هر جای که کلمه
لو بعد از فعل مودت آید مفسری در قول حق سبحانه جل شانه وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ
گفته و دوادت مانک حَتّٰى يَقُصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا تا آنکه بیان کرده می شد بر ما یان
از حال و قصه آن هر دو را یقص بر صیغه مستقبل مجهول از قص است و از بعضی عارفان
و زاهدان روایت آمده که ملاقات او همراه حضرت خضر اتفاق افتاد پس آن عارف
ازان حضرت سوال کرد از انچه درمیان او و درمیان حضرت موسی علیه السلام واقع شده
بود پس حضرت خضر گفت که اگر حضرت موسی علیه السلام صبر میکرد هر آینه او را نشان میدادم هزار
کار از عجائب و غرائب لکن او تعجیل کرد و از سبب آن تعجیل اظهار آن هزار عجائب و غرائب دیگر تعطیل افتاد
وَقَالَ الْفِرْيَرِيُّ وگفت فربری بکسر فاء و سکون باء موحده حَدَّثَنَا هٰذَا
الْحَدِيثَ عَلِيُّ بْنُ حَشْرَمٍ که حدیث کرد ما یان را بایں حدیث مذکور علی پسر حشرم بفتح حاء مهمله و سکون
شین معجمه و فتح راء مهمله و میم قَالَ أَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ وَقَالَ گفت علی که خبر داد ما را سفیان
بن عیینه باسناد خود مانند آن که گذشته و غرض ازین کلام تقویت حدیث مذکور است فَائِدَةٌ بدانکه
این حدیث مبارک را حضرت ابن عباس برای دو قول مختلف بکار روایت کرده و قول او چنان بود که ویکلف ابن سعید
که فتاده مذکور شد و موسی بن میشا بود نه موسی کلیم الله کتابت توریت بر وی نازل شد پس دو اد از کدام جا از حدیث معلوم

بعضی گفته اند که از قول او در ابتدا حدیث قام موسی نبی الله خطیبا معلوم شد از جهة
انکه موسی پسر میشا پیغمبر نبود لیکن در تقریر زاهدی بر سبیل تصریح آورده که موسی
پسر میشا نیز پیغمبر بود پس بنا بر ین تقدیر توجیه مذکور صحیح نشد پس توجیه صحیح آن است
که در خاطر این فقیر قلیل البضاعة می آید والله اعلم که آن رد از قول او فتاه یوشع بن نون معلوم
از جهت آنکه بر سبیل تواتر و یقین معلوم جمیع اهل دین شده که حضرت یوشع پسر نون
صاحب و خادم حضرت موسی کلیم الله بود و صاحب و خادم موسی پسر میشا نبود و از این
حدیث مبارک معلوم شد که رحلت از برای طلب علم مستحب است و توشه

گرفتن از برای راه سفر و سفر کردن جائز است و طلب علم و ادب همراه عالم و حرمة
مشائخ و ترک اعتراض و مقال با آنها و حمل کردن افعال و اقوال آنها که در فهم بحسب
ظاهر بری آید بر محملهای حسنه و وفا کردن بعهود آنها و اعتذار از مخالفت آنها افضل
خواه برسبیل استحباب است و اجاره کردن در رکوب سفینه بغیر اجرت برضاء مالک جائز است و عمل بظاهر
خطر از بهر تا انکه مبین شود خلاف او و کذب عبارت از خبر دادن است بر خلاف واقع
تعارض نکند پس اعظم از انها بارتکاب اخف آنها دفع کرده شود چنانچه خرق سفینه را حضرت
جماعة بر سبیل قصد و عمد باشد خواه بر سبیل سهو و ذهول باشد و ایضا وقتیکه دو مفسده
است برای دفع غصب او مرتکب شده و ایضا درین حدیث مبارک اصل عظیم از برای
است که کند پس اعظم
جمیع مسلمین است و آن آنست که تسلیم و انقیاد بجمیع انچه شارع آورده است واجب
از جهت انکه اگرچه حکمت بعضی ازان از برای عقول ظاهر نمی شود و در فهم اکثر مردم نمی آید و گاه گاه
حکمة بتقدم او را نمی فهمند چنانچه سر قدر باشد و دلیل براین اصل قتل غلام و خرق سفینه است
که اینحدیث آنکه بحسب صورت هر دو فعل منکر اند و در واقع و نفس الامر صحیح و در هر یک وی
حکمة بینه و ظاهر است لیکن بتعلیم حق معلوم می شود لهذا گفته و ما فعلته عن امری و دیگر اصول
که اینحدیث مبارک مبنی علیه از برای آنها بسیار ند که بعضی از انها در باب ماذکر فی ذهاب
موسی گذشته **باب** مَنْ سَاکَ وَهُوَ قَائِمٌ عَالِمًا جَالِسًا باب است در بیان
آن کسی که سوال کرد در حالیکه آن کس ایستاده باشد عالم نشیننده را و مراد مولف
آنست که وقتیکه شخص قائم از عالم جالس سوال کند پس آن عالم در جمله آن کسان که محل
قیام رجال پیش خود دارند داخل نمی شود بلکه جائز است بشرطیکه او مامون از عجب باشد

حدثنا عثمان او پسر محمد پسر ابراهیم پسر خواستی بخا معجمه مضمومه وواو مخففه وسین مهمله
ساکنه وتاء مثناة فوقانیه پس ازان بیاء مثناة تحتانیه وکنیت او ابوالحسن مشهور باسم ابی
شیبه است قال انا جریر بفتح جیم وبراء مهمله مکرره پسر عبدالحمید ابو عبدالله است
عن منصور پسر معتمر پسر عبدالله پسر ربیعه بضم راء مهمله وتشدید یاء مثناة تحتانیه ابو عتاب
بعین مهمله وتاء مثناة فوقانیه عن ابی وائل که آن شقیق بفتح شین معجمه وبدو قاف
ابو سلمه است واحوال این همه در باب من جعل الاهل العلم ایاما گذشته ورجال این اسناد
همه کوفی اند عن ابی موسی که او عبدالله پسر قیس اشعری که صاحب سه هجرت است
اول ازیمن بسوی مکه شریفه ازبرای ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ودویم از
مکه شریفه بسوی حبشه وسیوم ازحبشه بسوی مدینه مقدسه واحوال او در باب ایمان
الاسلام افضل گذشته قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو موسی
اشعری که آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله پس گفت
آنمرد که ای رسول خدای تعالی ما القتال فی سبیل الله عزوجل چیست جنگ
کردن در راه خدای که غالب وبزرگست فان احدنا یقاتل غضبا یکی ازمایان جنگ میکند ازجهة خشم وقهر ویقاتل حمیة و جنگ می کند ازجهة ننگ
وغیرت وعار وحمایت وغضب حالتی است که عارض می شود نزد جوش کردن خون از
برای ارادهٔ انتقام کردن وحمیة عبارت ازننگ وغیرت ومحامات ازعشیرت وبعضی گفته
اند که آن عبارت ازحفظ حرمة است وبهر تقدیر پس کلام اول اشارتست بسوی مقتضا
قوة غضبیه وکلام ثانی اشارت بمقتضای قوة شهوانیه است یا کلام اول ازجهت
دفع مضرت است وکلام ثانی ازجهت جلب منفعة است فرفع الیه راسه پس بلند کرد
رسول کامل بسوی آن سائل سر مبارک خود را قال وما رفع الیه راسه رسول
الله گفت ابو موسی وبلند نکرد بسوی آن مرد سر مبارک خود را رسول الله صلی الله علیه
وسلم ازبرای هیچ چیزی الا انه کان قائما مگر ازجهت آنکه بود آن مرد سائل
ایستاده ورسول علیه السلام نشسته فقال پس فرمود رسول محمود درجواب آن
مردمعهود من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا هر ان کسی که جنگ کرد همراه کفار
بدکردار ازجهت آنکه باشد کلمهٔ خدای تعالی که آن دعوت او بسوی اسلام است

آن کلمه بلند و غالب هُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ پس آنکس باجنگ آنکس در راه خدای است
که غالب و بزرگ است یعنی جنگ و قتال اگر بنیت آن باشد که دین حق غالب
و بلند بر سائر ادیان گردد پس آن قتال در راه ایزد متعال است و بروی ثواب موعود
برجهاد مترتب شود و اگر بنیت دیگر باشد پس آن در راه پروردگار نیست و خالی
از ثواب است و حاصل جواب رسول او اب آنست که قتال در راه خدا قتالی است
که منشاء او قوة عقلیه باشد نه قوة غضبیه و نه قوة شهوانیه و انحصار قوی انسان
درین سه اقسام در موضع خود مذکور است این بطال گفته که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم جواب سوال آن سائل بلفظ سوال او نکرد از جهت آنکه غضب و حمیه گاهی
از برای خدای تعالی می باشد و او کلام مشترک بود پس او را رسول مقبول جواب
بمعنی داد نه بلفظ سوال او از برای قصد افهام او و ازدفوع التباس جواب بروی ترسید
اگر تقسیم میکرد وجوه غضب و حمیت را بروی و این کلام از جوامع الکلم است که ایزد عظیم
رسول کریم را عطا کرده نووی گفته که درین حدیث مبارک بیان آنکه اعمال موجب
ثواب بنیات صالحات می شود و فضل و ثواب که موعود و وارد در مجاهدین شده
مختص بآنکسی است که جنگ کند از برای اعلاء اسلام نه از برای غرضی دیگر از اغراض نفسانیه
که در وی هیچ ثواب نیست و ایضا جائز است که مستفتی ایستاده باشد و مفتی
نشسته لکن وقتی که در انجا عذر یا حاجت باشد و ایضا لائق است که متکلم بر مخاطب
اقبال تام نماید والله اعلم **بَابُ السُّؤَالِ وَالْفُتْيَا عِنْدَ رَمْيِ الْجِمَارِ** باب است
در بیان جواز سوال مستفتی و فتوی دادن مفتی نزد انداختن سنگریزه ها و فتیا بضم فا
است و جمار بکسر جیم جمع جمره است و او یکی از جمرات مناسک است و آن جمرات
سه اند و جمره سنگریزه را گویند حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ بضم نون و فتح عین مهمله و نام او فضل
پسر دکین بضم دال مهمله و فتح کاف کوفی یمنی است و در باب من استبرء لدینه گذشته
قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ماجشون بفتح جیم و کسر او و عبد الله مدنی فقیه
تیمی است که ساکن بغداد بود و در سال یکصد و شصت و چهار وفات یافت و مهدی
بروی جنازه خواند و در مقابر قریش دفن شد و ماجشون لفظ فارسی است و ابراهیم ماجشون
از ان جهت نام کردند که هر دو رخساره او سرخ بودند پس بزبان فارسی او را مایکون نامند

تهاوند بعد ازان اهل مدینه اورا معرب کردند و ماجشون گفته اند و دار قطنی گفته که اورا ماجشون ازان جهة لقب کردند که سرخی در روی خود داشت و گفته شده که سکینه بضم سین مهمله دختر امام حسین فرزند حضرت علی کرم الله وجهه اورا ملقب باین لقب کردانید عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ طَلْحَةَ پسر عبد الله ابو محمد قرشی تیمی است که در باب الفتیا و هو واقف علی الدابة گذشته عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو پسر عاص قرشی که چند بار گذشته قَالَ رَأَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ الْجَمْرَةِ گفت عبد الله که دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را نزد جمره عقبه از جهت آنکه لفظ جمره چون بر سبیل اطلاق ذکر شود پس مراد از وجمره عقبه باشد یا نزدیک جمره از جمرات ثلاثه وَهُوَ یُسْأَلُ در حالی که آن رسول مقبول پرسیده میشد از مسائل شرعیه بعد ازان تفصیل آن مسئول کرد فَقَالَ رَجُلٌ یَا رَسُولَ اللهِ نَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِیَ پس گفت مردی که ای رسول خدا کشتم من شتر را پیش ازانکه می اندازم من جمره را پس بر من ازجهت ترک این ترتیب چیزی لازم می شود یا نمی شود قَالَ ارْمِ وَلَا حَرَجَ گفت رسول مقبول که الحال بینداز آن جمره را و هیچ گناه و جزا بر تو لازم نیست قَالَ آخَرُ یَا رَسُولَ اللهِ حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَنْحَرَ گفت مرد دیگر که ای رسول خدا سر خود را تراشیدم من پیش ازانکه بکشم من شتر را پس آیا بر من چیزی لازم می شود قَالَ انْحَرْ وَلَا حَرَجَ فرمود رسول محمود که الحال شتر را بکش و هیچ گناه و جزا بر تو لازم نیست فَمَا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ قُدِّمَ وَلَا أُخِّرَ پس پرسیده نشد در ان روز از رسول جهان افروز از هیچ چیزی دیگر إِلَّا قَالَ افْعَلْ وَلَا حَرَجَ مگر گفت رسول مقبول که بکن آن کار را که نکردی و هیچ وبال و تنگی بر تو نیست و تحقیق این حدیث مبارک در باب الفتیا و هو واقف علی الدابة گذشته و مقصود ازین باب آن است که عالم اگرچه مشغول در طاعت و عبادت باشد سوال مسئله از مسائل شرعیه از و محظور و ممنوع نیست مادامی که آن عالم مستغرق در عبادت نباشد و الله تعالی اعلم

بَابُ قَوْلِ اللهِ تَعَالَی وَمَا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا

که مقدم و مؤخر کرده شود ۱۲

عن الزهری عن عیسی بن طلحة عن عبد الله عن عمرو قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم عند الجمرة وهو یسأل فقال رجل یا رسول الله نحرت قبل أن أرمی قال ارم ولا حرج قال آخر یا رسول الله حلقت قبل أن أنحر قال انحر ولا حرج فما سئل عن شیء قدم ولا أخر إلا قال افعل ولا حرج

من العلم إلا قلیلا

باب است در بیان فرمودن خدای که بلند از عیوب و نقائص است که فرموده و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا یعنی داده شده شما از علم بروح مگر اندک حدثنا قیس بن حفص قیس
بفتح قاف وسکون یا مشناة تحتانیه و بسین مهمله است و حفص بحاء مهمله مفتوحه و فاء
ساکنه و بصاد مهمله و حفص پسر قفاع بدو قاف و بدو عین مهمله واو دارمی ابو محمد بصری
است که در سال دوصد و سیت و هفت وفات یافت قال انا عبد الواحد
بحاء مهمله کنیت ابو بشر بکسر باء موحده وسکون شین معجمه پسر زیاد بکسر زاء معجمه و بیاء
مثناة تحتانیه است که در سال یکصد و هفتاد و شش وفات یافت قال انا الاعمش سلیمان
بن مهران که کنیت او ابو محمد است و احوال او گذشته عن ابراهیم پسر یزید نخعی عن علقمة
پسر قیس نخعی دایی و عم والده ابراهیم نخعی بود و این هر سه نفر تابعی کوفی حفاظ متقی بودند که احوال
اینها در سابق در باب ظلم دون ظلم گذشته عن عبد الله پسر مسعود که صحابی جلیل القدر
وجلیل الاثر بود و احوال او در ابتدا کتاب الایمان گذشته قال بینا انا امشی مع النبی
صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله که در بعضی اوقات من راه میرفتم همراه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی خرب المدینة در جائی ویرانه مقدسه و خرب بفتح خاء معجمه و کسر راء مهمله
و بر عکس آن نیز آمده و مؤلف در غیر این موضع بحاء مهمله و در آخر ثاء مثلثه روایت
کرده وهو یتوکأ علی عسیب معه و حال آنکه او تکیه میکرد بر چوب درخت خرما
که برنیا ورده بود که همراه او بود و عسیب بفتح عین مهمله شاخ خرما را گویند که میوه بر نیاورده
باشد فمر بنفر من الیهود پس گذشت بچند اشخاص از جماعه یهود دو نفر به تحریک عباد
از عدد رجال است از سه تا ده و نام آن چند نفر معلوم نشده فقال بعضهم لبعض
پس گفت بعضی از ان جماعه یهود از برای بعضی دیگر سلوه عن الروح که به پرسید محمد را صلی
الله علیه وسلم از روح که آنچه چیز است وقال بعضهم لا تسألوه وگفت بعضی ازان
جماعه از برای دیگران که سوال نکنید او را از روح لا یجیئ فیه بشیء تکرهونه تا که
نیارد در جواب آن سوال شما را بچیزی که بد میدانید آن چیز را و لا یجیئ مجزوم بر جواب
نهی است و احتمال دارد که مرفوع بر وجه استیناف باشد گویا سائلی از انها سوال کرد
که از چه جهة او را سوال نکنیم جواب او بایں کلام داد وقال بعضهم لنسألنه وگفت بعضی
دیگر از انجماعه که به آیینه سوال می کنم البته او را از روح فقام رجل منهم پس استاد یکمرد

ازان جماعه یهود فقال یا ابا القاسم ما الروح پس گفت آنرا که ای ابا القاسم چه
چیز است روح وحقیقت او چیست فمکث پس خاموش شد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم حضرت عبد الله گوید فقلت انه یوحی الیه پس گفتم من در دل خود و معلوم
کردم که بدرستی شان این است که وحی کرده می شود از جناب پروردگار بسوی
او و این ازجهة آن معلوم کرد که حال رسول با کمال در رسالت وحی ممتاز از سائر احوال
بود ازجهت شدت وجریان عرق در رستان سخت سرد و جزآن چنانچه در ابتدا
این کتاب گذشته فقمت پس ایستاده شدم ازپیش رسول خدا تا تشویش بروی
از سبب وجود من در حالة وحی واقع نشود یا آنکه ایستاده شدم من عامل و حاجب
درمیان رسول اکرم وآن جماعه یهود فلما انجلی عنه پس هرگاه منکشف شد آن و
از رسول مقبول یعنی آن حالت ازوی دور شد ووحی تمام شد قال ویسئلونک عن
الروح قل الروح من امر ربی وما اوتوا من العلم الا قلیلا گفت رسول علیه السلام
وخواند این آیه کریمه را که حق سبحانه جل شانه فرمود ویسئلونک الخ وترجمه او آنست
که سوال میکنند جماعه یهود ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم از حقیقت روح بگو ای محمد صلی
الله علیه وسلم درجواب آنها که روح ثابت ازامر پروردگار من است یعنی
او ازجملة مخلوقاتست که موجود بامر کن بجز ازماده وبجز از تولد از اصل شده وبعضی
گفته اند که معنی آنست که روح حادث بامر تکوین پروردگار من است گویا آن
جماعه ازسوال از قدم وحدوث او کرده بود واگر گفته شود که دلالت بر حدوث از
کجا ازین کلام مستفاد میشود جواب آنکه او مستفاد است ازجهة آنکه امر مسبوق
بارادة می باشد چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده انما قولنا لشیء اذا اردناه الآیة
وانما امره اذا اراد شیئا الآیة وهمین معنی مراد آن کسی است که گفته که معنی قول او
من امر ربی من خلق ربی است یعنی روح از خلق پروردگار من است وقدیم نیست
وبعضی گفته اند که معنی آنست که روح از علم پروردگار من است یعنی از معلومات
اوست که برین علم احدی را بجز از ذات خود اطلاع واگاه نداده وعلم او مختص بذات
اقدس اوست واکثر مفسرین گفته اند که روح مسئول عنه عبارت از روح است
که بآن حیوان زنده می شود وبعضی گفته اند که او عبارت از خلقی است روحانی

که آن بزرگتر از ملک است و بعضی گفته اند که آن خلقی است بر هیأت ناس و بعضی گفته
اند که آن عبارت از جبرئیل است و بعضی گفته اند که عبارت از حضرت عیسی است و بعضی
گفته اند که او عبارت از قرآن مجید است و معنی قول او من امر ربی آنست که او از وحی
پروردگار من است و ما اوتوا من العلم الا قلیلا و داده نشده اند این مردم از علم آنچه
مگر علم اندک یا دادن اندک یا مگر از شما اندک و مراد از مردم غائبین جماعه
یهود است یا جمیع مخلوق است و این علم قلیل از آن جهت شد که مردم را بتوسط
حواس سلیمه علم مستفاد می شود از جهة آنکه معارف نظریه را عقل کسب از ضروریات
می کند که آن ضروریات ذر اغلب اوقات از احساس جزئیات حاصل آیند
لهذا گفته اند من فقد حسا فقد فقد علما و اکثر اشیا را حس ادراک نمیکند و نه چیزی را
از احوال او که آن احوال معرف از برای ذات و حقیقت او باشند و این قول اشارتست بسوی آنکه روح از جمله آن اشیاء است که معرفت آنها ممکن نیست مگر
بعوارضی که آن عوارض ممیز باشند او را از آنچه التباس او بآن واقع می شود لهذا در
جواب اقتصار بر قول او من امر ربی کرد چنانچه حضرت موسی علیه السلام جواب
فرعون را که گفته بود و ما رب العالمین بذکر صفات رب العالمین کرد و گفت رب
السموات والارض و ما بینهما ان کنتم موقنین و رویت کرده شده که چون رسول علیه
السلام در جواب آنها تکلم باین کلام کرد پس آنها گفتند که آیا این علم مخصص بما یان است
پس رسول علیه السلام فرمود که ما و شما در این عدم علم مساوی ایم پس گفتند
که شان تو بسیار متعجب است کاهی میگوئی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
و کاهی این قول میگوئی که منافی آن قول است پس این آیه کریمه نازل شد که تحقیق
جل شانه فرموده و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام تا آخر آیه کریمه و این قول ناشی
از سوء فهم و تدبر و قلت علم و تفکر است از جهة آنکه حکمة انسانیه مستدعی و مقتضی
از برای آنست که انسان بفیض رحمان تعلیم کند از خیر و حق آنقدری که قوت بشریه
متحمل او تواند شد بلکه آن قدری که باو نظام معاش و معاد از برای او حاصل آید و آنقدر علم نسبت
بمعلومات خدا تعالی که غیر متناهی اند قلیل و اندک است که باآن خیر دارین از برای انسان حاصل
گردد و او به نسبت او کثیر است قال الاعمش هکذا فی قرائتنا گفت اعمش که

قال الاعمش هکذا فی قرائتنا

راوی اینحدیث مبارک است که همچنان بصیغه غائب در قول او و ملاو توا ثابت است در قراءات مایان و این از جهت آن گفت که در قراءة مشهوره و مالو تیم بصیغه خطاب آمده این بطال گفته که علم روح علمی است که حق تعالی نخواسته که احدی را از مخلوقات مطلع و آگاه گرداند و این دلیل است برانکه بعضی از جمله علوم آن قسم اند که هیچکسی را از انبیاء کرام و چه جز آنها از علماء عظام مطلع و آگاه نکرده بلکه ان مختص بذات احد او ست والله اعلم **باب** مَنْ تَرَكَ بَعْضَ الْاِخْتِيَارِ باب است در بیان آن کسی که گذاشت بعضی شی برگزیده را یعنی آن کسی که فعل شی مختار را یا اعلام بآن شی ترک کرد مخافة أن يقصر فهم النّاس از جهة ترس آنکه کوتاه شود فهم مردمان ازان فيقعوا في أشدّ منه پس واقع میشوند مردمان در چیزیکه سخت تر از ترک آن مختار باشد. و در بعضی نسخها فی شر را مهمله آمده و در بعضی ازانها فی شر نیز آمده حدّثنا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى پسر بادام که در اول کتاب الایمان گذشته عَنْ إِسْرَائِيلَ پسر یونس پسر ابی اسحاق سبیعی همدانی کوفی است و کنیت او ابو یوسف بود احمد بن حنبل گفته که او شیخ و ثقه است و امام احمد از حفظ و ضبط او تعجب میکرد در سال یکصد و شصت و فات یافت و او حدیث مبارک را از جد خود ابو اسحاق سبیعی بفتح سین مهمله و کسر باء موحده سمع کرد و نام او ابو اسحاق عمرو پسر عبد الله است و ذکر آن ابو اسحاق در باب الصلوة من الایمان گذشته عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ که جد اسرائیل مذکور است عَنِ الْأَسْوَدِ یعنی اسود پسر یزید پسر قیس نخعی خال ابراهیم نخعی است که زمان رسول مقبول را دریافت و او را دید و در سال هفتاد و پنج بکوفه وفات یافت و هشتاد حج و عمره در سفر خود ادا کرد و در هیچ سفر جمع در میان آن هر دو نکرد و همچنان پسر او که عبد الرحمن پسر اسود است در هشتاد حج و عمره سفر کرد و او کاهی در میان آن هر دو جمع نکرد این قتیبه گفته که پسر او در تلبیه میگفت لبیک انا الحجاج بن الحجاج داود در هر روز هفتصد رکعة نماز از برای پروردگار بی نیاز ادا میکرد و او مفت استخوان دنبوست خاکستر کوشت شده بود و مردم اهل عصر اسود را باهل جنت می نامیدند و در رواة این هنتاد همه کوفی اند قَالَ قَالَ لِي ابْنُ الزُّبَيْرِ گفت اسود که گفت از برای من عبد الله پسر حضرت زبیر که او اول مولود است که در اسلام بعد از هجرت از مهاجرین تولد شده و او امیر مؤمنان و سید حضرت صدیق اکبر است

راوی اینحدیث مبارک است که همچنان بصیغه غائب در قول او و ملاو توا ثابت است در قراءات مایان و این از جهت آن گفت که در قراءة مشهوره و مالو تیم بصیغه خطاب آمده این بطال گفته که علم روح علمی است که حق تعالی نخواسته که احدی را از مخلوقات مطلع و آگاه گرداند و این دلیل است برانکه بعضی از جمله علوم آن قسم اند که هیچکسی را از انبیاء کرام و چه جز آنها از علماء عظام مطلع و آگاه نکرده بلکه ان مختص بذات احد او ست والله اعلم **باب** مَنْ تَرَكَ بَعْضَ الْاِخْتِيَارِ باب است در بیان آن کسی که گذاشت بعضی شی برگزیده را یعنی آن کسی که فعل شی مختار را یا اعلام بآن شی ترک کرد مخافة أن يقصر فهم النّاس از جهة ترس آنکه کوتاه شود فهم مردمان ازان فيقعوا في أشدّ منه پس واقع میشوند مردمان در چیزیکه سخت تر از ترک آن مختار باشد. و در بعضی نسخها فی شر را مهمله آمده و در بعضی ازانها فی شر نیز آمده حدّثنا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى پسر بادام که در اول کتاب الایمان گذشته عَنْ إِسْرَائِيلَ پسر یونس پسر ابی اسحاق سبیعی همدانی کوفی است و کنیت او ابو یوسف بود احمد بن حنبل گفته که او شیخ و ثقه است و امام احمد از حفظ و ضبط او تعجب میکرد در سال یکصد و شصت و فات یافت و او حدیث مبارک را از جد خود ابو اسحاق سبیعی بفتح سین مهمله و کسر باء موحده سمع کرد و نام او ابو اسحاق عمرو پسر عبد الله است و ذکر آن ابو اسحاق در باب الصلوة من الایمان گذشته عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ که جد اسرائیل مذکور است عَنِ الْأَسْوَدِ یعنی اسود پسر یزید پسر قیس نخعی خال ابراهیم نخعی است که زمان رسول مقبول را دریافت و او را دید و در سال هفتاد و پنج بکوفه وفات یافت و هشتاد حج و عمره در سفر خود ادا کرد و در هیچ سفر جمع در میان آن هر دو نکرد و همچنان پسر او که عبد الرحمن پسر اسود است در هشتاد حج و عمره سفر کرد و او کاهی در میان آن هر دو جمع نکرد این قتیبه گفته که پسر او در تلبیه میگفت لبیک انا الحجاج بن الحجاج داود در هر روز هفتصد رکعة نماز از برای پروردگار بی نیاز ادا میکرد و او مفت استخوان دنبوست خاکستر کوشت شده بود و مردم اهل عصر اسود را باهل جنت می نامیدند و در رواة این هنتاد همه کوفی اند قَالَ قَالَ لِي ابْنُ الزُّبَيْرِ گفت اسود که گفت از برای من عبد الله پسر حضرت زبیر که او اول مولود است که در اسلام بعد از هجرت از مهاجرین تولد شده و او امیر مؤمنان و سید حضرت صدیق اکبر است

واحوال او در باب اثم من کذب علی النبی صلی الله علیه وسلم گذشته کانت عائشة که بود حضرت عایشه زوجهٔ رسول مختار بسبیل دوام واستمرار تُسِرُّ الیک حدیثاً کثیراً پوشیده میکرد بسوی تو حدیث بسیار از رسول مختار و تستر بضم تا ماخوذ از سرار ست فضاحدثتک فالکعبة پس چیست آنچه حدیث کرد حضرت عایشه ترا در شان خانه کعبه و کعبه او را ازان جهت گویند که کعبه ماخوذ از کعوب است و کعوب عبارت از نشوز است و نشوز بلندی را گویند و آن قطعه بلند از زمین بود و چون گفته که او را از جهت تربیع کعبه گویند چنانچه گفته می شود بردٌ مکعب ای مربع و بعضی گفته اند از جهت توسط او در قطعهٔ زمین او را کعبه گویند قلت قالت لی قال النبی صلی الله علیه وسلم اسود می گوید که گفتم من از برای عبد الله پسر زبیر که گفت حضرت عایشه از برای من که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عائشة لولا ان قومک حدیث عهدهم ای عایشه اگر نه آن بود که بدرستی کرده تو جدید و نو است زمانه آنها یا گفت آنها اسود چون باین قدر کلام تکلم شد قال ابن الزبیر یکفر گفت عبد الله پسر زبیر و تغییر کرد حدا شته مذکور را بجداشت بکفر پس کلام ابن زبیر لفظ بکفر است پس بس و باقی کلام از تتمهٔ حدیث اسود ست و بعضی گفته اند که لفظ بکفر در حدیث مبارک بود لکن اسود راوی او را فراموش کرد بود پس او را ابن زبیر یاد داد و اشعار نمود بآنکه این حدیث مبارک مرا نیز معلوم است و قول او لنقضت احتمال دارد که اسود این را هم فراموش کرده باشد و تا آخر حدیث مبارک قول ابن زبیر باشد و احتمال دارد که از قول اسود باشد چنانچه ذکر کردیم و ظاهر هم همین احتمال است و احتمال دارد که اسود اول حدیث ذکر کرده باشد و باو اشارت تا آخر او کرده باشد چنانچه قائلی گوید که من الم ذلک الکتاب خواندم و مراد از و تمام سوره بقره گیرد پس آن حدیث را ابن زبیر تا آخر بیان کرد لنقضت الکعبة هر آئینه باز بنا میکردم از سر نو خانه کعبه را فجعلت لها بابین پس میکردیم از برای آن کعبه دو دروازه بابا یدخل الناس منه که یکدری باشد که در آیند مردم ازان در بسوی خانه کعبه و بابا یخرجون منه و دری باشد که بیرون آیند آن مردم ازان در و در بعضی نسخها بابا منصوب بر سبیل بدل از بابین آمده ففعله عبد الله بن الزبیر پس کرد آن کار

مذکور را عبد الله بن زبیر یعنی عبد الله بن زبیر بنای قدیم را از خانه کعبه نقض کرد و بنای
جدید از برای او صنع نمود و او را دو باب کرد اینچنانچه رسول مقبول فرموده بود
این بطال گفته که گاه گاه امر معروف ترک کرده می شود وقتی که ترسیده شود
که آن امر معروف سبب از برای فتنه و ضلال قوم میگردد و از سبب انکار آنها او را آبو
الزناد گفته که رسول مقبول ترسید از انکه آن تجدید بنای خانه کعبه را دلهای مردمان
انکار خواهند کرد از سبب آنکه آنها قریب عهد بکفر بودند و هنوز خصائل کفر بالکل از
دل آنها محو زائل نشده بود پس گمان خواهند کرد که این کار را از جهة آن بنا کرد تا منفر
بفخر و استقلال بزرگی بخواز سائر مردم شود و در روایت آمده که چون قریش بنا کردند کعبه
را در زمان جاهلیت پس در تعیین آن کسی که حجر اسود را در موضع خود بنهد منازعت
و مخاصمت کردند آخر الامر اتفاق آنها بران قرار گفت که هر کسی بعد ازین زمان از افراد
نوع انسان درین مکان بر سر مایان طالع و وارد گردد پس آن کس حکم در میان است و هر چه
که او را بنهد درست است پس ناگاه درین هنگام رسول علیه السلام بر جمله آن انام
طلوع و بروز نمود پس در رای رسول علیه السلام چنان آمد که آن حجر را در یک جامه بنهاد
و هر قبیله را از قبائل قریش امر کرد که کناره و گوشهٔ آن جامه بدست خود گیرند تا آنکه احدی
از انها بفخر و بزرگی مستقل و منفرد نگردد و چون شبهه استقلال بفخر و جلال مرفوع شد
ابن زبیر آن کار معهود را متحقق و موجود نمود نووی گفته که درین حدیث فوائد و قواعد
است اول آنکه مصلحت و مفسدت چون بایکدیگر متعارض شوند و جمع درمیان فعل مصلحت
و ترک مفسدت متعذر شود پس ابتدا کردن باهتم ازان هر دو لازم است ازجهة آنکه
رسول مختار بجماعة ابراز اخبار کرد بانکه رد کردن کعبه معظمه بسوی قواعد حضرت ابراهیم علیه
السلام مصلحت هست ولیکن او را معارض شده مفسدت که آن بزرگتر ازان مصلحت است
و آن ترس فتنه و ضلال بعضی کسان از اهل اسلام است که آنها قریب العهد بکفر بودند
و در اسلام آنها رامدت مدیده نگذشته و هنوز آنها را رسوخ اسلام و احکام آن پدید نشده
ازجهت آنکه آنها تغییر بنای قدیم از کعبهٔ امر عظیم می شمردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
ازهمین جهة او را ترک نمود دوم آنکه بر ولی امیر لازم است که مصالح رعیت را رعایت
نماید و اجتناب نماید از اموری که تولد ضرر در امور دین یا دنیا نماید مگر امور شرعیه مانند کوتاه

و اقامت حدود و سیوم آنکه بر امیر و ولی لازم است که همراه رعیت چنان معامله
نماید که الفت و محبت دلهای آنها فحدم نفرت آنها پیدا آید و علماء محققین گفته اند که خانه
کعبه پنج بار بر سبیل تکرار بنا کرده شده اول بار فرشتهای بزرگوار او را بنا
کردند دویم بار حضرت ابراهیم خلیل بامر رب جلیل او را بنا کرده سیوم بار جماعه قریش
در زمان جاهلیت و آوان فترت بنا کرده بودند و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
دین بنا حاضر شده بود و دران حال عمر آن صاحب جمال سی و پنج سال بود چهارم بار
عبد الله بن زبیر او را بنا کرد پنجم بار حجاج بن یوسف او را بنا کرد و بنا همان ظالم تا امروز
در عالم مستمر و باقی بحکم پروردگار باقی مانده و آورده اند علماء محققین که رئیس اهل توحید
با دشاه هارون رشید از امام مالک پرسید که در رای و اجتهاد شما چگونه واقع می شود
آیا مصلحت است که بنای حجاج ظالم را از کعبه منهدم سازم و باز او را بسوی بنای عبد
الله بن زبیر رد نمایم امام مالک او را گفت که من ترا ای امیر مومنان سوگند به خدای عالمیان
میدهم که آن بنا را بر وضع و بنا خود بگذاری تا آنکه او جای بازی از برای با دشاهان نکرد
و هر با دشاهی که بخواهد بنا قدیم را نقض نماید و بنا جدید را در موضع آن وضع
نماید پس هیبت آن بیت معظم از سینهای مردم مرتفع گردد پس هارون
رشید تعرض از برای بنا جدید نکرد و همان بنای حجاج ظالم در میان عالم تا حال
مستمر و دائم و مشید و قائم ماند و الله اعلم

باب من خص بالعلم قوما دون قوم کراهیة ان لا یفهموا

باب است در بیان آن کسی که خاص کرد
آن کس به تعلیم علیم کرده ی را بخبر از کرده دیگر از جهت مکروه دانستن انکه نخواهند
فهمید آن کرده دیگر آن علم را یعنی آن قوم دیگر از فهم آن علم بسبب ضعف
عقول و قلت استعمال علوم عاجز و قاصر اند و کراهیت باضافه است نه بتنوین
و ترجمه این باب از ترجمه باب سابق نزدیک است و فرق همین است که این
در اقوال است و آن در افعال یا اعم از اقوال و افعال و قال علی رضی الله عنه
و گفت حضرت علی که خوشنود باشد خدای تعالی از و و مناقب او در باب اثم
من کذب علی النبی صلی الله علیه وسلم گذشته حدثوا الناس بما یعرفون
که حدیث کنید مردمان را بآن چیزی که بشناسند آنها و بفهمند آنها او را یعنی

کلام همراه مردمان بر قدر عقول آنها نماید و آن سخن که در فهم آنها نمی گنجد بیان او با آنها نکنید و حدثوا بصیغة امر از باب تفعیل است و بعرفون بیاء مثناة تحتانیة اَتُحِبُّوْنَ اَنْ یُّکَذَّبَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ آیا دوست میدارید آنکه نسبت دروغ کرده شود خدای تعالی را و رسول او را زیرا که چون شخصی شنید آنچیزرا که در فهم او نمی آید مانند آنچیزی که او ممکن نباشد و در اعتقاد او مستحیل باشد البته آن کس از عان بوجود آن چیز نمیکند پس وقتی که اسناد کرد آن چیز را بسوی خدا تعالی و رسول او پس تکذیب آن هر دو لازم می آید و تحبون بتاء مثناة فوقانیه است و یکذب بر صیغه مجهول از تکذیب است و درین قول حضرت علی دلیل جلی هست بر انکه قول متشابه لائق نیست که نزد عوام کالانعام ذکر کرده شود و مثل اوست قول حضرت عبد الله بن مسعود که گفته ما انت محدثا قوما حدیثا لا تبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة و این قول او را امام مسلم روایت کرده است حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ مُوْسٰی پس بادام که الحال گذشته عَنْ مَعْرُوْفٍ او پسر خربوذ بفتح خاء معجمه و تشدید راء مهمله مفتوحه و ضم باء موحده و آخر او ذال معجمه است و او تابعی صغیر کبیر است و نیست از برای او و برای ابی الطفیل در تمام صحیح بخاری حدیثی دیگر غیر این موضع عَنْ اَبِی الطُّفَیْلِ بطاء مهمله مضمومه و فاء مفتوحه و او عامر پسر واثله بکسر ثاء مثلثه لیثی کنانی هست که در سال اُحد تولد شد و مدت هشت سال از حیات رسول با کمال یافته و از وی نه حدیث از رسول مقبول روایت کرده شد و او از شیعه حضرت علی بود و سالکین طریقه او بعد ازان بمکه شریفه مقیم شد و بهمان بقعه مبارکه در سال یکصد و یک و دو وفات یافت و او آخر از جمیع اصحاب کرام بر روی زمین وفات یافت عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ که پسر عم رسول مقبول هست و احوال او در سابق گذشته بلفظ یا بنقول که در سابق از حضرت علی گذشته و این اسناد از جمله عوالی اسناد از نجا زنیست از جهة انکه این اسناد ملحق بثلاثیات هست زیرا که راوی ثالث از وصحابی هست و تا اخیر اسناد از حدیث از متن از جهة واقع شد که تا فرق درمیان اسناد حدیث و خبر و اسناد او تبیین کرده آید یا آنکه ذکر متن داخل در سخت ترجمه باب است و وقوع اسناد مقدم بر متن و در بعضی نسخها مؤید این توجیه است یا انکه مؤلف اشارت کرد که هر دو از تقدیم اسناد بر متن و تاخیر او از وجائز هست حَدَّثَنَا اِسْحٰقُ بْنُ اِبْرَاهِیْمَ

یعنی اسحاق پسر راهویه که در باب فضل من علم و علم گذشته قال انا معاذ بن هشام معاذ بهیم مضموم است و هشام بکسر ها و شین معجمه مخففه و هشام پسر ابی عبد الله دستوائی بهره و بعضی بنون و بعضی بیا و شاة تحتانیه گفته اند و ابو بصری است که در سال دو صد و فات یافت و پدر او هشام در باب زیادة الایمان و نقصانه گذشته قال حدثنی ابی که آن هشام مذکور است عن قتادة و ذکر او در باب من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قال انا انس بن مالك ان النبی صلی الله علیه وسلم و معاذ ردیفه علی الرحل قال بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه حضرت معاذ بضم میم پسر جبل انصاری سوار در پس پشت او بر پالان شتر بود فرمود و احوال معاذ در ابتدا و آخر ایمان گذشته یا معاذ بن جبل گفت ای معاذ پسر جبل قال لبیك یا رسول الله گفت حضرت معاذ که ایستادم من در طاعت و خدمت تو ای رسول الله ایستادن بعد از ایستادن و سعدیك و مساعدت و یاری می کنم ترا ای رسول خدا یاری کردن بعد از یاری قال یا معاذ گفت بار دویم که ای معاذ قال لبیك یا رسول الله و سعدیك گفت حضرت معاذ بار ثانی در جواب رسول هادی همان قول مذکور را که در بار اول گفته بود قال یا معاذ قال لبیك یا رسول الله و سعدیك بار سیوم نیز بر وجه سابق سوال و جواب واقع شد ثلثا گفت حضرت معاذ یا گفت رسول خدا یا گفت آن هر دو قول مذکور را سه بار قال گفت رسول اکرم ما من احد یشهد گفت نیست هیچکسی که گواهی میدهد بزبان ان لا اله الا الله بانکه نیست معبود بالحق موجود در جمله اکوان مگر خدای که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و ان محمدا رسول الله و بانکه محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خدای تعالی است صدقا من قلبه در حالی که آن گواهی راست از دل او باشد یعنی شهادت لسان ناشی از اعتقاد جنان باشد و درین قید اشارت است بر شهادت منافقان است که آن بر مواطات قلب نبود الا حرمه الله علی النار مگر حرام می کند آن کس را خدای تعالی بر آتش دوزخ و حرم بر صیغه ماضی ازان جهت آورد که آن حرمة متحقق الوقوع است گویا آن حرمة قبل ازین قول متحقق شده چنانچه در بعضی اخبار آمده که اول حق سبحانه جل شانه بنده را از عذاب خود نجات میدهد بعد ازان آن بنده را توفیق رفیق گرداند تا آن بنده کلمه مبارکه را بزبان خود جاری نماید و مراد از تحریم درین مقام منع است چنانچه در قول حق سبحانه

بل شانه وارد شده و حرام علی قریة اهلکناها و قول او لا رحمة الله استثنا از اعم صفات است
یعنی نیست هیچکسی که گواهی میدهد در حالیکه کامل باشد بعضی از صفات باشد مگر بصفة تحریم
مذکور قال یا رسول الله گفت حضرت معاذ که ای رسول خدا افلا اخبر بها الناس آیا
نگفتی تو ای رسول خدا این سخن مذکور را پس خبر ندهم من باین سخن مذکور مردمان را
پس لا اخبر مرفوع معطوف بر مقدر هست و تقدیر کلام چنان است اقلت ذلک فلا
اخبر بها الناس فیستبشروا پس خوش شوند آن مردم و بشارت عبارت از ایصال
خبر خوشی بسوی کسی است تا آنکه اثر شادی بر پیشانی او پیدا آید و اما قول پروردگار
فبشرهم بعذاب الیم پس از قبیل تهکم یا از قبیل تجرید است فقال ذایتکلوا
پس گفت رسول علیه السلام که آن وقتی که خبر دادی تو بقول مذکور مردمان را تکیه و اعتماد
میکنند آنها بر مجرد شنیدن بهادت و اشتغال باعمال صالحه ترک خواهند کرد پس مردم را بقول
مذکور خبر دادن اعلام مده و در بعضی روایات میگوید ابنون و نعم کافته آمده یعنی آن وقت
منع میکنند جان خود را از عمل و اخبرها معاذ عند موته و خبر داد حضرت معاذ آن
مقاله مذکوره را بردمان نزد موت خود یعنی وقت نزدیک شدن موت خود تاثما
از برای دور کردن جان خود از گناه که آن کتمان حق است از جهة آنکه بیان حق بر علماء
واجب و لازم است چنانچه حق جل علی شانه در کلام خود فرموده و اذ اخذ الله میثاق الذین
اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه و نظیر در موقف راجح بودن معاذ است اگرچه احتمال دارد
که راجح بسوی رسول مقبول باشد و در اخبار عند موته در هر احتمال تاخر از موت او هست
و در اول مجهول است معنی حقیقی است و قول او و اخبرها آه مدرج در حدیث مبارک است و مدرج
بکسر راء اسم فاعل است و اگر گفته شود که حضرت معاذ اجتناب از کتمان حق کرد چگونه
اجتناب نکرد از گناهی که او را از سبب بیان حدیث مبارک حاصل شد از جهة آنکه او رسول
علیه السلام منهی بقول خود اذا یتکلوا کرده بود و جواب آنکه آن نهی مقید باتکال و اعتماد
و ترک اعمال بود پس وقتیکه قید زائل شد مقید نیز زائل شد و حضرت معاذ بر سبیل
جزم و یقین دانسته بود که مردم در ان ایام که رسول علیه السلام بحدیث مبارک
بیان نمود قریب عهد باسلام بودند و هنوز استقامت تام بر احکام اسلام آنها
حاصل نشده بود چون بعد ازین مدت قیم و ثابت و حریص بر عبادت شدند

پس حضرت معاذ بیان آن حدیث بر دم کرد زیرا که خوف اشکال دران وقت زوال یافته بود یا آنکه او دانسته بود که این نهی از برای تنزیه است نه از برای تحریم یا آنکه نهی از اخبار رسول مختار قبل از ورود امر پروردگار به تبلیغ بود و حضرت معاذ بعد از ورود امر به تبلیغ حدیث مذکور را روایت کرده و امید است که آن منع و نهی از برای مردم عوام بود نه از برای خواص که صاحب رای و اجتهاد باشند حدثنا مُسَدَّدٌ بر صیغهٔ اسم مفعول از تسدید است و چند بار گذشته قال انا معتمر بیم مضمومه و عین مهمله ساکنه و تا مثناة فوقانیه مفتوحه و بیم مکسوره و برا مهمله پسر سلیمان پسر طرخان بطا مهمله مفتوحه و را مهمله ساکنه و بجا معجمه و نون و او ابو محمد بصری است که در سال یکصد و هشتاد و مفت وفات یافت قال سمعت ابی گفت معتمر که شنیدم من پدر خود را که سلیمان مذکور است و پدر او از جملهٔ عباد مجتهدین و زهاد مرتاضین بود که تمام شب بوضوء نماز عشاء نماز را برای خدا ادا میکرد و او و پسر او معتمر تمام شب در مساجد میگشتند و پدر معتمر در سال یکصد و چهل و سه وفات یافت قال سمعت انس بن مالک و رجال این اسناد همه بصری اند قال ذکر لی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لمعاذ گفت حضرت انس خادم سید جن و انس که یاد کرده شد از برای من از کسی که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت از برای حضرت معاذ و لفظ ذکر استدعا میکند که این حدیث تعلیق از حضرت انس است و این اگرچه بحسب ظاهر روایت از مجهول است لیکن منافات بصحت ندارد از جهة آنکه متن این حدیث مبارک ثابت از طریق دیگر شده من لقی الله لا یشرک به شیئا دخل الجنة که هر کس که ملاقات کرد خدای تعالی را روز قیامت در حالیکه شریک نمیکند بآن خدا تعالی هیچ چیزی را در آید آنکس در بهشت و اگر گفته شود که حق کلام آن بود که لم یشرک به میگفت یعنی شریک نکرده بود آنکس بخدای تعالی در دنیا نه آنکه لا یشرک به گوید یعنی شریک نمی آرد آنکس بخدای تعالی در آخرت از جهة آنکه شرک در سرای آخرت متصور نیست جواب آنکه چون بر ان کس صادق شد که شریک نکرد بخدای تعالی نزد انتقال او از دنیا بآخرت البته بروی صادق شد که شریک در آخرت بخدای تعالی نکرد یا آنکه قول و لقی الله بر حذف مضاف است یعنی لقی اجل الله یعنی در حالة موت بخدای تعالی امدی

را شریک نمیکند و هنوز یک مناقشه مانده و آن اینست که عدم شرک بخدای احد بی اقرار
به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم آنکس را در آخرت نفع نخواهد داد جواب آنکه این
کلام از قبیل قول آنها است من توضا صح صلوته و مراد آنست که هر کس وضو کرد نماز
او نزد وجود سائر شرائط صحت صحیح است پس معنی کلام درین مقام آن شد که هر کس
ملاقات کرد خدای تعالی را بتوحید نزد ثبوت ایمان بسائر انچیزها که ایمان بانها لازم
است البته داخل خواهد شد در بهشت قال الا ابشر به الناس گفت حضرت معاذ که آیا
بشارت ندهم بخبر مذکور مردم را تا خوش حال شوند قال لا گفت رسول علیه السلام
که بشارت نده مردمان را بخبر مذکور و خبر مذکور با نها بیان و مشهور مکن ایذانا خوف
ان یتکلوا از جهت آنکه میترسم من از انکه تکیه و اعتماد کنند مردمان بر همین خبر
و ترک اعمال صالحه نمایند و این کلام استیناف است جواب از سوال مقدر واقع شده
گویا حضرت معاذ پرسید که چرا بشارت ندهم مردمان را بخبر مذکور پس رسول علیه السلام
در جواب او فرمود که من میترسم که بخبر و سماع این خبر اعمال صالحه را ترک خواهند کرد
بعضی محققین گفته اند که فرقه مبطله مباحیه این دو حدیث مبارک را وسیله بسوی طرح
تکالیف و رفع احکام و ابطال اعمال میگیرند و اعتقاد میکنند که مجرد شهادت و عدم اشراک
کافی است در نجات از درکات عقاب و انجاح بدرجات ثواب و ایضا تمسک میکنند
باین دو حدیث مبارک فرقه مرجئه و این اعتقاد مستلزم از برای طی بساط شریعة
نبویه و ابطال حدود و زواجر سمعیه می شود و مفضی میشود بسوی آنکه تکلیف شارع
حکیم به ترغیب در طاعات و ترهیب از معاصی و جنایات بی طائل بلکه باطل باشد و موجب
است از برای انخلاع از ربقهٔ دین و از قید شریعة متین و خروج از ضبط و ولوج در خبط و کذا شائع
مردم مهمل و معطل که بعضی از انها در بعضی موج کند بی مانع و دافع و این مفضی بسوی خراب دنیا و عقبی
گردد و الله اعلم و بعضی گفته اند که این قول مذکور قبل از نزول فرائض بود پس هر کسیکه دران وقت
بمجرد شهادت می آورد پس مدرستی ادا کرده بود انچیزی را که بروی واجب شده بود و چون فرائض
نازل شد آنهم داخل در واجبات شدند پس قول مذکور کافی نبرای فراغ ذمه نشد پس از برای مرجئه
تمسک باین دو حدیث مبارک حاصل نشد و بعضی گفته اند که شهادت بی صدق دل مفید نجات نیست
و صدق دل بخبر از ادای حقوق آن حاصل نمیشود و در بین دو حدیث دلیل است بر انکه سوال شد دو شخص یکی از انها

قال الا ابشر به الناس
ان یتکلوا قال لا
ایذانا خوف ان
یتکلوا

وبرانکه حضرت معاذ صاحب عزت ومنزلت نزد آن حضرت رسالت بود واگر گفته شود
که این دو حدیث مبارک بر تخصیص شخص واحد بعلم دلالت کرد که آن حضرت معاذ است
وترجمهٔ باب از برای تخصیص قوم بود پس چگونه مطابق شدند جواب انکه مقصود از ترجمه
باب تخصیص مطلق است اعم ازانکه بشخص واحد باشد یا زیاده ازان و قول حضرت
ابی هریره حفظت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین تا آخر پس نیز مناسب از
برای ترجمهٔ باب است از جهتهٔ انکه رسول علیه السلام او را از جملهٔ انام بعلم اسرار بسبب
فیضان انوار مختص گردانیدند لیکن مولف او را درین مقام ذکر نکرد واکتفا بذکر سابق نمود
یا انکه او اثر بود واین خبر از افضل البشر وشمک نیست که حدیث نبوی از قول صحابی راجح وقوی
است والله اعلم **باب** الْحَيَاءِ فِي الْعِلْمِ بابست در بیان حیا وشرم کردن
در تعلیم علم وتعریف حیا در باب من قعد وجه اسناد او بسوی خدا تعالی گذشته
وقَالَ مُجَاهِدٌ گفت مجاهد بضم میم وها مکسوره که در اول کتاب الایمان گذشته لَا يَتَعَلَّمُ
الْعِلْمَ مُسْتَحْيٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٌ نمی آموزد علم دین را شرم کننده وکلان کننده جان خود را
از جهت آنکه حیا وشرم او را از استکشاف مسائل واستفسار دلائل منع می کند
وکبر وعجب او را از ملازمت علما ومدارست فضلا دفع می کند وقَالَتْ عَائِشَةُ وگفت حضرت
عائشه صدیقه دختر حضرت صدیق اکبر که مناقب آن در ابتدا کتاب وحی گذشته نِعْمَ النِّسَاءُ
نِسَاءُ الْأَنْصَارِ نیک وخوب اند آن زنهاکه زنهاء انصار اند سائلی گفت که از چه جهة زنهای انصار
از سائر زنان خوب اند پس در جواب گفت لَمْ يَمْنَعْهُنَّ الْحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ که منع
نکرد آنهارا شرم وحیا از انکه فقیه شوند در علم دین ومعرفت احکام او بر سبیل یقین
یعنی آنها سعی جزیل در طلب علم جمیل از رسول جلیل میکردند تا آنکه در دین متین فقیه وصاحب
یقین شدند وحیا وشرم از سوال ومقال آنها را منع نکرد تا آنکه سوال از رسول مقبول کردند
از ان چیزهای که در عرف از سوال واستکشاف آنها حیا کرده می شود وقول او وقالت عائشه
معطوف بر قول او قال مجاهد است اگرچه جائز است که معطوف لا یتعلم باشد حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
سَلَامٍ به تخفیف لام بیکندی که در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله گذشته
قَالَ أَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ که او محمد پسر خازم بخاء معجمه وزاء معجمه مکسور است که در باب المسلم من سلم
المسلمون گذشته قَالَ أَنَا هِشَامٌ بکسر ها وتخفیف شین معجمه عَنْ أَبِيهِ که آن عروه پسر زبیر

قال انا هشام عن ابیه

پسر عوام است و ذکر هشام و پدر او در ابتدا کتاب و وجی گذشته عن زینب بنت ام سلمة او دختر عبد الله پسر عبد الاسد است که کنیت آن عبد الله ابو سلمة بود لیکن از جهت شرافت نسبت کرده شد او را بمادر از جهة آنکه او ربیبه رسول مقبول بود و از جهة آگاه کردن بر آنکه این روایت او از مادر او است و نام او در ابتدا حال برة بود لیکن رسول باکمال او را تغییر داد و او را زینب نام گذاشت و او در زمان خود در علم و فقاهت و ورع و صیانت از سایر زنان فائق و زائد بود و بعد از واقعهٔ حرّه او وفات یافت و امام بخاری از و یک حدیث روایت کرده عن ام سلمة بفتح لام از ازواج مطهرات مبرّرات کائنات است و احوال او در سابق گذشته قالت جاءت ام سلیم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه که آمد ام سلیم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ام سلیم بضم سین مهمله بر صیغه مصغر سلم دختر ملحان بهیم مکسوره و نجاریه انصاریه نام او سهله یا رمیله یا رمیثة بثاء مثلثه یا ملیکه یا رمیصا و بعد از مهمله و جمیع اینها بر صیغه مصغر بخلاف نام اول صحیح شده اند در اول او را مالک پسر نضر بصاد مهمله نکاح کرده بود که آن پدر انس بن مالک است پس او از برای آن مالک انس را پسر زائید بعد ازان در حال شرک او از و قتل شد بعد ازان او اسلام آورد پس خطبه کرد او را ابو طلحه انصاری و هنوز او مشرک بود پس آن لئیم سلیم او را بسوی اسلام دعوت کرد پس ابو طلحه اسلام آورد و چون حال او سعد گشت ام سلیم او را گفت که من ترا نکاح میکنم و از تو مهر نمیخواهم از جهت اسلام تو پس نکاح کرد او را ابو طلحه و از ام سلیم از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چهارده حدیث روایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها سه حدیث آورده و او از فاضلات صحابیات و از نساء قانتات بود فقالت یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق پس گفت ام سلیم که ای رسول خدا بدرستیکه خدای تعالی حیاء و شرم نمیکند از حق یعنی امتناع و ترک نمی کند از حق مانند ترک کردن شرم کننده از مایان و این اعتذار است از تصریح او بآن چیزی که منقبض می شوند نفوس از و خصوصا بحضور آن منبع نبوت و رسالت و حاصل آنکه ایزد منان ما حسن بیان بر مایان بالطاف بی پایان اظهار ساخته که حق از آن قسم است که در ستکشاف آن شرم و حیاء کرده نشود و سوال آن از جمله آن حق بود که او را ضرورت مضطر بسوی آن کرده او را فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت پس آیا لازم میشود بر زن از غسل بضم غین معجمه و قتی که احتلام

عن زینب بنت ام سلمة عن ام سلمة قالت جاءت ام سلیم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت

شود آن زن و شیطان لعین او را در خواب بازی دهد فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا رأت الماء یعنی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آری غسل بروی واجب و لازم است وقتیکه ببیند آن زن در حالت بیداری از خواب آب را یعنی منی را پس اگر مرد یا زن در خواب بیند که انزال واقع شده بعد ازان در وقت بیدار شدن بر جان یا فرش و لباس خود منی را ندید پس غسل بر انها لازم نیست آبن منیر گفته اما مرد و زن در حالت بیداری پس مختلف در حکم اند پس بر مرد غسل لازم نشود تا آنکه آب منی به بیند یا التقاء ختانین واقع شود اما زن پس اگر لذت انزال بی از التقاء ختانین یا بد پس غسل بروی لازم شود هر چند که آب منی نه بیند از جهت آنکه آب منی از زن نفوذ در داخل فرج او میکند و نزدیک نیست که بیرون شود از و آن آب چیزی مکرز د پر شدن در حالت حیض فغطت ام سلمة یعنی وجهها پس پوشید حضرت خاتون ام سلمه یعنی روی خود را از کثرت حیاء و شرم و قول او فغطت ام سلمه از کلام زینب بحسب ظاهر است و احتمال دارد که از کلام ام سلمه باشد و این کلام درین هنگام از قبیل التفات است و اگر نه چنان باشد پس حق کلام آن بود که میگفت فغطیت وجهی و اما قول او یعنی وجهها پس از کلام عروه یا راوی دیگر است وقالت یا رسول الله او تحتلم المرأة و گفت ام سلمه که ای رسول خدا آیا میگوئی تو این سخن را یا آیا زن می بیند آب را و احتلام میشود زن و در بعضی نسخها و تحتلم بی همزه استفهام آمده لکن در معنی او مراد است قال نعم گفت رسول علیه السلام که آری بر زن احتلام واقع می شود تربت یمینک بخاک ملوث و آلوده شود دست راست تو و این دعا بروی نیست بلکه خبر است که حقیقت او مراد نیست بلکه مراد ازین کلام انکار بر شئی معهود یا زجر از و یا ذم بروی یا تیز کردن بر و یا اعجاب باد بحسب اختلاف مقامات در محاورات می باشد و تربت بکسر را مهمله است و مراد ازین مطلق دست است و احتمال دارد که مراد معنی حقیقی از و باشد فبم یشبهها ولدها پس بچه چیز مشابه می شود آن زن را ولد او یعنی اگر آب از زن انزال نمیشد پس مشابهت ولد بآن چگونه حاصل می شد لکن مشابهت ولد بآن زن متحقق و ثابت است پس البته انزال آب منی از زن متیقن شد و چون انزال آب منی از و متحقق شد پس انزال او در هر دو حالت از خواب و بیداری متحقق گشت زیرا که مقتضی

فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا رأت الماء فغطت وجهها وقالت یا رسول الله او تحتلم المرأة قال تربت یمینک فبم یشبهها ولدها

درحالت خواب ازپرای وجود انزال متحقق است وقال آنکه مانع معدوم است وآن دلیلی
است که مقتضی ازبرای تخصیص انزال بحالت بیداری باشد وحاصل آنکه ولد مشابه
بادر نمیشود یعنی زن دختر نمی زاید مگر وقتیکه آب منی از زن غالب برآب منی
مرد نزد مجامعت شود چنانچه مشابه به پدر خود آن وقت شود که آب منی از
مرد غالب برآب منی زن شود این بطال گفته که مراد امام بخاری ازین باب
بیان آنست که حیا که مانع از علم باشد مذموم است لهذا ابتداء بقول مجاهد و
عایشه نمود اما وقتی که حیا، بروجه توقیر وجلال باشد پس آن مستحسن است
چنانچه حضرت ام سلمه حیا کرد وروی خود را پوشید ومعنی قول او ان الله لا
یستحیی آنست که خدای تعالی نمیگذارد بیان حق را ازجهت آنکه معنی حقیقی
ازبرای لفظ حیا، درستعمال انقباض بر تغیر احوال است وآن برایزد متعال
ممتنع ومحال است ودرین حدیث مبارک دلیل است برانکه حیا، مقتضی نیست
که از طلب حقایق منع شود وبرانکه احتلام در جماعهٔ زنان نادر در بعضی زمان
واقع می شود لهذا او را حضرت ام سلمه انکار کرد وبرانکه حکم مرد درعدم وجوب
غسل بمجرد احتلام مثل حکم زن است ازجهت آنکه حکم رسول مقبول بریک فرد از
جماعهٔ مکلفان حکم برجمیع مکلفان است مگر وقتی که مخصص از دلیل شرعی وارد شود حدثنا
اسمٰعیل یعنی پسر ابی اویس که ازخال خود امام مالک روایت میکند ودرباب
تفاضل اهل الایمان گذشته قال حدثنی مالک که صاحب مذهب مشهور است
عن عبد الله بن دینار قرشی که درباب امور الایمان گذشته عن عبد الله بن عمر
ازحضرت عبد الله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی که احوال او گذشته ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت ان من الشجرة شجرة
لا یسقط ورقها که بدرستی از جنس درخت درختی است که نمی افتد برگ او مانند سائر درختها که
برگ آنها می افتد وهی مثل المسلم وآن درخت مانند مرد مسلمان است درکثرت خیر ومنفعت
ووفرت برکة حدثونی ما هی بیان کنید مرا که آن درخت کدام است وحدثونی بصیغة امر از تحدیث است
فوقع الناس فی شجر البادیة پس افتادند مردم در درخت بیابان یعنی فکر آنها بسوی درختهای بیابان رفت ووقع فی
نفسی انها النخلة وافتاد در دل من فهم من بدرستی آن درخت مسؤل عنه درخت خرما است قال عبد الله فاستحییت

گفت حضرت عبد الله پسر عمر که پس شرم کردم و نگفتم که آن درخت درخت خرماست
آخر الامر چون اصحاب کرام از بیان آن درخت عاجز آمدند فقالوا یا رسول الله اخبرنا
بها پس گفتند که ای رسول خدا خبر بده ما را بآن درخت یعنی خود بر وجه تلطف بر ما آن
بیان کن که آن کدام درخت است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هی النخلة
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آن درخت درخت خرماست قال عبد الله
فحدثت ابی بما وقع فی نفسی گفت حضرت عبد الله که پس حدیث کردم پدر خود را یعنی
عمر را رضی الله عنه بآنچه افتاده بود قبل ازبیان رسول کریم در دل من که آن درخت درخت
خرماست لیکن از جهت حیا و شرم خورد سالی او را نگفتم فقال لان تکون قلتها پس گفت
پدر من که به آنینه آنکه می بودی تو در وقت حال موصوف بآنکه گفته بودی در زمان ماضی
تو آن نخله را یعنی اگر گفته بودی قبل از بیان رسول هاشمی که آن درخت معهود درخت
خرماست هر آئینه می بود آن قول تو الحال احب الی من ان یکون لی کذا و کذا
دوست تر و پسندتر بسوی من ازان که می باشد از برای من چنین و چنان از حمر نعم و خزائن
از اموال کثیره عرب و عجم و کان تکون بفتح لام است و کذا کنایت از عدد مبهم است
ابن بطال گفته که در حرص حضرت عمر فاروق و آرزو کردن او بآنکه جواب سدید فرزند
او رسول کریم را بآنچه در دل آمده بود از مسائل فقه آن هست که حرص مرد بر غالب
شدن فرزند او در باب علم بر شیوخ کبار جائز است و بعضی گفته اند که تمنای حضرت
عمر از جهة امید آن بود که رسول علیه السلام خورسند و خوشنود شود باصابت فرزند او
در رای و فهم پس دعا از برای او کند و درین حدیث مبارک دلالت آنست که افضل مکاسب
دنیا فرزند موفق و عالم است و تحقیقات این حدیث مبارک در سابق گذشته والله اعلم

باب من استحیا فامر غیره بالسؤال

باب هست در بیان آن کسی که شرم و حیا کرد پس امر کرد غیر خود را به پرسیدن مسئله تا جواب آن مسئله را معلوم کرد حدثنا
مسدد بروزن اسم مفعول از تسدید قال انا عبد الله بن داود پسر عامر خریبی بر صیغه مصغر
منسوب بسوی خریبه بخا منقطه و بباء موحده که محله در بصره است و کنیت او ابو محمد یا ابو
عبد الرحمن همدانی است و او گفته که در تمام عمر خود من هرگز دروغ نگفتم مگر یکبار در خورد
سالی که پدر من از من پرسید که بسوی مکتب رفتی پس گفتم من که آری رفتم و حال آنکه نرفته

بودم و در سال دویست و سیزده وفات یافت عَنِ الْاَعْمَشِ پیر مهران که گذشته
عَنْ مُنْذِرِ الثَّوْرِيِّ بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه پس راء یعلی بفتح یاء مثناة تحتانیه
و سکون عین مهمله و فتح لام و واو ابو یعلی ثوری بثا، مثلثه کوفی است و گفته که من ملازمت
و مواظبت بر مصاحبت محمد بن حنفیه اختیار نمودم تا آنکه بعضی از اولاد او گفت که این
مرد غلبه کرد ما یان را بر پدر ما یان از و جماعهٔ ثقات روایت حدیث مبارک کردند
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ او محمد پسر حضرت علی پسر ابی طالب هاشمی است و کنیت او ابو
القاسم و معروف بابن حنفیه است و حنفیه مادر او است که نام او خوله دختر جعفر حنفی یمامی
است و آن خوله سبی بنی حنیفه بود گفت حضرت علی رضی الله عنه من از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پرسیدم که ای رسول خدا اگر بعد از وفات تو از برای من فرزند تولد شود
آیا او را من مسمی باسم تو و مکنی بکنیت تو نمایم رسول علیه السلام فرمود که آری و او در خلافت
حضرت عمر فاروق در وقتیکه دو سال از خلافت او باقی مانده بود تولد شد و بعضی گفته اند
که هیچکس معلوم نشده که روایت او از حضرت علی رضی الله عنه اکثر و اصح باشد از روایت
محمد بن حنفیه و در سال هشتاد و یا هشتاد و یک یا یکصد و چهار رده وفات یافت
و حضرت علی را دوست بسیار میداشت عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و در این اسناد اعمش
تابعی از منذر غیر تابعی روایت میکند و دو مرد اول بصری و دو مرد اوسط کوفی و دو مرد
آخر هاشمی و حجازی اند قَالَ كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً گفت حضرت علی که بودم من مرد صاحب
مذی بسیار و مذاء بتشدید ذال معجمه بر صیغه مبالغه است و مذی عبارت از آب رقیق است که
نزد تقبیل و ملاعبت بی دفق و شهوت بیرون آید و فتور و سستی در عقب او می آید و بسا اوقات
احساس بخروج آن نمیشود و آن در زنان بیشتر از مردان می باشد و در لفظ مذی سکون ذال
معجمه و کسر آن و تشدید یاء مثناة تحتانیه و تخفیف آن جائز است و هر دو وجه اول افصح
و اشهر اند و همچنان حال است در لفظ منی و ودی و منی معروف است و ودی عبارت
از آب سفید غلیظ است که بعد از بول از سبب برودت بیرون می آید فَاَمَرْتُ الْمِقْدَادَ
پس امر کردم من مقداد را بکسر میم و سکون قاف و بدو دال مهمله
که میان آنها الف فاصله واقع شده و آن مقداد پسر اسود است و بر عبد یعقوب از این جهت
گفته می شود که آن اسود او را تربیت کرده بود یا آنکه او را پسر خود خوانده بود یا آنکه

مادر او را نکاح کرده بود و او را کندی از انجهت گفته می شود که او کشته بود شخصی را در بحرا
پس از انجا بسوی کنده گریخت پس همراه آنها سوگند کرد پس رسید در میان آنها
خون دیگر را پس از انجا بسوی مکه شریفه گریخت پس همراه اسود حلیف شد
و او از سابقان اصحاب کرام در صحبت رسول علیه السلام بود و در احکام اسلام
انقیاد تام داشت و او در واقعه بدر همراه آن خیر البشر حاضر شده بود بلکه گفته
اند که هیچ سوار همراه رسول مختار از مهاجران و انصار در ان واقعه جز او نبود و بعضی
گفته اند که حضرت زبیر نیز سوار در ان واقعه همراه رسول مختار بود و ترمذی روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که بدرستی خدای تعالی امر کرد مرا
بدوستی چهار نفر و خبر داد مرا که آن چهار اخیار را از جمله ابرار دوست میدارم
و آن علی و مقداد و ابوذر و سلمان اند و ازدی چهل دو حدیث روایت
کرده شده و نزدیک مدینه مقدسه او وفات یافته بود بعد از ان او را مردمان
بسوی مدینه مقدسه برداشته برکزدنهای خود آوردند در سال هشتاد و
سه در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و مقداد از جهت نسب پسر عمرو پسر
ثعلبهٔ بهرانی بود و گاه گفته میشود او را مقداد پسر عمرو پسر اسود بر سبیل نسبت
او بسوی پدر حقیقی و بسوی پدر ادعائی چنانچه گفته میشود محمد بن علی بن الحنفیة
بر سبیل نسبت بسوی مادر و پدر او آن یَسْئَلُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ آنکه
سوال کند رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حکم مذی که آیا در وی مثل منی غسل بضم
غین معجمه لازم میشود یا وضوء در وی کافی است و حضرت علی خود سوال از رسول صاحب
جمال نکرد زیرا که حضرت فاطمهٔ بتول دختر رسول مقبول زوجه او بود فَسَئَلَهُ پس پرسید
مقداد رسول حمید را از حکم آن مذی وگفت یا رسول الله مذی موجب غسل است
یا وضوء فَقَالَ فِیْهِ لَوُضُوْءٌ پس گفت رسول علیه السلام در جواب او که در مذی
وضوء است و غسل نیست یعنی مذی موجب وضوء است نه موجب غسل و ظاهر
آنست که این کلام حضرت علی سماع از رسول علیه السلام کرد و او در وقت سوال مقداد
نزد رسول مختار حاضر بود لهذا نگفت قال المقداد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و احتمال
دارد که او این کلام از مقداد سماع کرده باشد و حکم او بحدیث حکم مرسل صحابی

باشد و در بن حدیث مبارک دلیل است بر جواز استنابة و استفتاء و جواز اعتماد بر خبر واحد و استحباب حسن معاشرت با اجتهاد و استحباب آنکه زوج بحضور اقارب زوجه انگیزی را که تعلق بجماع دارد یاد نکند والله اعلم

باب ذکر العلم والفتیا فی المسجد

باب ذکر العلم والفتیا فی المسجد باب است در بیان یاد کردن علم و فتوی در مسجد یعنی مباحثه کردن در مسائل شرعیه در مساجد الیه جائز است و از جهة رفع صوت در آنها ممنوع نیست و فتیا بضم فا رایست حدثنی قتیبة بن سعید قتیبه تصغیر قتبه است و او در باب السلام من الاسلام گذشته قال انا اللیث بن سعد که در اول کتاب وحی گذشته قال انا نافع مولی عبد الله بن عمر بن الخطاب که آن نافع معتق عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود و نافع پسر سرجس بسین مهمله مفتوحه و برا ساکنه و جیم مکسوره و بسین مهمله است و اصل او از مغرب بود و بعضی گفته اند که اهل او از نیشاپور بود و بعضی از کابل و بعضی از کوه طالقان گفته اند حضرت عبد الله او را در بعضی مغازی خود یافته بود امام مالک گفته که وقتی که سماع کنی نافع را که از عبد الله حدیث میکند پس حاجت بسوی سماع از غیر او نیست و صاحب عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز او را بسوی مصر فرستاده بود تا او اهل آن بلده را تعلیم سنن و آداب نماید و او بدینه مقدسه در سال یکصد و هفده وفات یافت عن عبد الله بن عمر ان رجلا قام فی المسجد بدرستی که مردی ایستاده شد در مسجد مقدس نبوی و نام آن مرد معلوم نشده فقال یا رسول الله پس گفت آمرد در سوال که ای رسول خدای متعال من این تامرنا ان نهل از کجا امر میکنی ما یان را بانکه بلند کنیم آواز را به تلبیه و احرام را از انجا بسته کنیم یعنی میقات مکانی که هم است و نهل بضم نون و کسر هاء مشتق از اهلال است و اهلال در اصل لغت بمعنی بلند کردن به تلبیه است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در همان مسجد یهل اهل المدینة من ذی الحلیفة که بلند کنند اهل مدینه مقدسه آواز خود را به تلبیه یعنی احرام بسته کنند اهل مدینه مقدسه از ذی الحلیفه بضم حاء مهمله و فتح لام مصغر حلفه بلام مفتوحه مانند قصبه است و آن نام یک نبات است که در آب میروید و جمع او حلفاء است و ذی الحلیفه نام موضعی است که بر ده منزل از مکه شریفه واقع شده

باب ذکر العلم والفتیا فی المسجد
حدثنی قتیبة بن
سعید قال انا اللیث
بن سعد قال انا
نافع مولی عبد
الله بن عمر بن
الخطاب
ان رجلا قام فی المسجد
یا رسول الله من
این تامرنا ان نهل
فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یهل اهل
المدینة من ذی
الحلیفة

یا وقتی گفته که آن بریک کروه از مدینهٔ مقدسه واقع شده و نووی گفته که برشش کروه از مدینهٔ مقدسه ثابت است وَيَهِلُّ أَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ واحرام بسته کنند اهل شام از جحفه و جحفه بضم جیم وسکون حاء مهمله نام موضعی است درمیان مکه و مدینه زادهما الله شرفا بسوی جانب شام که محاذی بئر ذوالحلیفه است واو برشش یا هفت منزل ازمکه شریفه است و نووی گفته که او بر سه منزل ازمکه شریفه است وآن نام دیه ازدریا است وآن دیه بزرگ وکلان بود وَيَهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ قرن واحرام بسته کنند اهل نجد از قرن و نجد بفتح نون وسکون جیم بلاد عرب راگویند که آن بلاد مرتفع از زمین تهامه تا زمین عراق واقع شده اند واودر باب الزکوٰة من الاسلام گذشته و قرن بفتح قاف واسکان راء نام کوهی است مدور واملس مانند بیضه که سایه کننده برعرفات است وگفته اند که جوهری درصحاح خود دو جا غلط شده اول آنکه گفته که قرن بفتح راء است وحال آنکه او بسکون راء است دوم آنکه گفته که اویس قرنی منسوب بسوی او است وحال آنکه اویس قرنی منسوب بسوی قبیله ایست که اورا بنو قرن گویند نه بسوی مکانی وآن کوه مذکور بر دو منزل ازمکه شریفه است ونزدیکتر ین جمیع مواقیت بسوی مکه شریفه همین است قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيَهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ وگفت عبدالله ابن عمر وزعم میکنند دیگر راویان این حدیث که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود این کلام را ویهل اهل الیمن من یلملم ویمن نام بلاد مشهوری است ویلملم بفتح یا مثناة تحتانیه است وفتح لام ومیم نام کوهی است ازکوههاتهامه که بردو منزل ازمکه شریفه واقع شده والملم به بدل یا مثناة بهمزه نیز آمده وقول او وقال ابن عمر معطوف بر لفظ عن عبدالله بن عمر بحسب معنی است گویا گفته قال نافع قال عبدالله وقال یزعمون واحتمال بعید دارد که این تعلیق ازبخاری است وهمچنان است حکم قول او وکان ابن عمر واما وادی که در قول او ویزعمون آمده پس ازبرای عطف مقدر است وتقدیر کلام چنان است قال ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ذلک ویزعمون الخ وتقدیر این معطوف علیه لازم است زیراکه واو درمیان قول ومقول وهرگز واقع نمیشود ومراد اززعم یا قول محقق است یا مراد بمعنی مشهور او است وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ وبود حضرت عبدالله بن عمر که میگوید ودرین کلام استحضار قول سابق او ست لَمْ أَفْقَهْ هٰذِهِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وقال أهل الشام من الجحفة وقال من قرن وقال نجد من قرن وقال ابن عمر وقال ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ويهل أهل اليمن من يلملم وكان ابن عمر يقول لم أفقه هذه من رسول الله صلى الله عليه وسلم

یعنی این کلام را از آنحضرت بر سابق نشنیده ومعنی او آنست که احرام بسته کنند اهل یمن از یلملم نه

که فهم نکردم ونشناختم این مقاله وجملهٔ اخیره را که راویان اورا بهمراه سابق ضم میکنند یعنی قول وبهل یا الیمن من یلملم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم من سمع نکردم یا فهمی نکفته که یمن مشتمل بر نجد وتهامه است وهمچنان حجاز ووقتی که نجد بر سبیل اطلاق ذکر کرده شود پس مراد نجد حجاز باشد ومیقات هر دو نجد قرن است ووقتی که گفته شود که میقات یمن یلملم است پس مراد تهامهٔ او باشد نه کل یمن والله اعلم **باب** مَنْ اَجَابَ السَّائِلَ بِاَكْثَرَ مِمَّا سَاَلَهُ **باب** است در بیان آنکسی که جواب داد پرسنده را به بسیار تر وزیاده تر از انچه پرسیده بود او آنکس را این میرکفته که مقصود ازین ترجمه آنست که مطابقت جواب با سوال لازم نیست بلکه جائز است که سوال خاص باشد وجواب عام ومناط واعتبار بر عموم لفظ است نه بر خصوص سبب واین از جهت آن جائز شد که جواب مشتمل بر سوال وفائده زائده شد واز همین مقام معلوم شد که مفتی را چون شخصی سوال کند واو داند که سائل جواب مرا بسوی محل غیر سوال متعدی خواهد کرد پس لازم است بران مفتی که جواب را مفصل کند تا آن التباس از سائل دفع شود لهذا کفت فان لم یجد نعلین پس کویا آنکس سوال کرد او را از حالهٔ اختیار پس او جواب داد او را از ان حالت واورا در جواب بیان حالت اضطرار زیاده کرد وآن حالت اضطرار نیز اجنبی محض از سوال نیست از جهت آنکه سفر مقتضی اینرا ست واما آنچه در کلام اکثر اهل اصول واقع شده که واجب است که جواب مطابق سوال باشد پس مراد بمطابقه نفی زیادت نیست بلکه مراد آن است که واجب است که جواب مفید از برای حکم مسئول عنه باشد ابن دقیق عید کفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که عدول از غیر منحصر بسوی منحصر از برای طلب ایجاز واختصار مستحسن است از جهت آنکه سائل از ملبوس سوال کرد پس رسول علیه السلام او را جواب بغیر ملبوس فرمود زیرا که اصل در اشیاء اباحت است واکثر سرور کائنات جمیع ملبوسات را از برای او ذکر میکرد البته کلام دراز می شد بلکه احتمال داشت که بعضی از سامعان تمسک بمفهوم آن میکرد پس او را محصور بحر میکرد حَدَّثَنَا آدَمُ پسر ابی ایاس تمیمی که در باب المسلم من سلم کذشته قَالَ نَا ابْنُ اَبِي ذِئْبٍ بکسر ذال معجمه وبهمزه ساکنه وبباء موحده محمد پسر عبد الرحمن مدنی است واحوال او در باب حفظ العلم کذشته عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واحوال اینها کذشته

بعد ازین مؤلف صورت ح نوشت تا اشارت شود بسوی تحویل از سناد سابق
بسوی اسناد لاحق وبحث او چند بار در سابق گذشته والزهری وخبر داد مارا ان
را ابن ابی ذئب از ابن شهاب زهری پس قول او والزهری مجرور است بنا بر انکه
او معطوف بر نافع است از جهت آنکه ابن ابی ذئب از زهری روایت می کند
نه از سالم وآدم روایت از ابن ابی ذئب میکند نه از زهری عَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سالم پسر عبد الله پسر حضرت عمر پسر خطاب است
امام احمد گفته که صحیح تر از اسانید آنکه روایت کند زهری از سالم وسالم از پدر خود
واحوال اینها گذشته اَنَّ رَجُلًا سَاَلَهُ که بدرستی مردی پرسید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم را ونام آن مرد معلوم نشده مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ آن چیزی را که می پوشد
او را شخصی که احرام بسته باشد بعمره یا بحج یا آنکه گفت آنمرد در سوال که ای رسول
صاحب جمال چه چیز است که می پوشد او را محرم ومحرم آنکس را گویند که داخل در
حج یا در عمره شده باشد از جهت آنکه او داخل در حرمت شد زیرا که او حرام کننده است
بر جان خود آن چیزی را که قبل ازین از برای او حلال بود مانند شکار وجز آن ویلبس بفتح با
از حد علم یَعْلَمُ آمده فَقَالَ پس فرمود رسول کامل در جواب آن سائل لَا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ
وَلَا الْعِمَامَةَ وَلَا السَّرَاوِيلَ که نپوشد آن محرم پیراهن را ونه دستار را ونه زیر جامه را
ولا یلبس بضم سین وکسر او آمده وبر تقدیر اول او نفی بمعنی نهی است وبر تقدیر ثانی
بر صیغه نهی است وعمامه بکسر عین مهمله است وسراویل لفظ عجمی است بر قول مشهور
وَلَا الْبُرْنُسَ ونه پوشد کلاه دراز را وبرنس بضم باء موحده وسکون راء مهمله وضم
نون عبارت از کلاه دراز است که حاجیان ومعتمران او را در ابتداء اسلام می پوشیدند
ومراد از و مطلق کلاه است وهر انچه سر را بپوشد مگر انچه در عرف از لبس شمرده نشود
مانند نهادن تنگ بار بر سر وجز آن وَلَا ثَوْبًا مَسَّتْهُ الْوَرْسُ اَوِ الزَّعْفَرَانُ ونه پوشد
جامه که رسیده باشد او را ورس یا زعفران وورس بفتح واو وسکون راء مهمله عبارت
از نباتی است زرد رنگ که در طایف یمن میباشد وباو رنگ کرده می شود جاهارا
واز وغمره بضم غین معجمه وسکون میم از برای صفائی روی گرفته می شود وآن نبات را
اسپیک گویند وزعفران بفتح زاء منقوطه معروف ومشهور است ودر بعضی روایات

ولا تلبسوا ثوبا برفع آمده وبرین تقدیر او مفعول لم یسم فاعله از برای فعل مقدر است وتقدیر کلام چنان است ولا یلبس ثوب واگر گفته شود که برین روایت وجه عدول در عبارت از طریقه سابقه چیست جواب آنکه طیب بر سبیل اطلاق بر مرد وزن در حالت احرام حرام است پس رسول علیه الصلوة والسلام این حکم را عام از برای محرم ومحرمه کرد بخلاف جاهانی مذکوره که آنها بر رجال حرام اند پس بس فان لم یجد النعلین فلیلبس الخفین پس اگر نیافت هر دو نعل را از برای هر دو پای خود پس کوتاه بپوشد هر دو موزه را در هر دو پای خود ودر قاموس آورده که نعل بفتح نون وسکون عین مهمله هر انچیزی است که نگاه کرده شود با وقدم را از زمین آبن اثیر گفته که نعل آنچیزی است که امروز در عرف مردم ادرا باسم تاسومه می نامند ولیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین وکوتاه قطع نماید آن هر دو موزه را وقت پوشیدن تا آنکه باشند آن هر دو زیر تر از هر دو شتالنگ واگر گفته شود که وقت فقدان نعل لبس موزه واجب است چنانچه ظاهر امر دلالت بران میکند یا واجب نیست جواب آنکه واجب نیست ازجهت آنکه این امر مشروع از برای تسهیل شده پس مناسب از برای تثقیل چگونه شود بدانکه رسول علیه السلام در اثنای کلام بذکر قمیص وسراویل تنبیه بر جمیع ملبوسات نمود وبذکر ورس وزعفران تنبیه بر جمیع اقسام طیب نمود علماء محققین گفته اند که حکمت در تحریم لباس مذکور بر محرم آنست که تا او از ترفه وتجمل مصروف وبصفت تخشع وتذلل موصوف بود وتا او از رؤیت احرام خود در جمیع اوقات پند گیرد ومواظبت بر اذکار وعبادات ومداومت بر افکار وریاضت ومبالغت از ارتکاب محظورات از خوف خالق مخلوقات نماید وتا یاد کند بهیأت خود موت ولباس اکفان را وبعث در روز قیامت در حالة پائی برهنگی وتن برهنگی بسرعت تمام بسوی داعی وحکمة در تحریم طیب آنست که تا جان خود را از زینتهای دنیا فانیه دور کند وزاد وراحله از برای سفر آخرت باقیه طیار نماید وایضا طیب داعی بسوی جماع است وجماع در احرام بنص قطعی حرام است وایضا طیب منافی از برای حاجی است از جهة آنکه او شعث وغبر پیدا شده نه الطیب والنور تا آنکه قصد او بالکل متوجه بسوی آخرت باشد وعلماء مجتهدین در قطع موزه اختلافی کرده اند

فان لم یجد النعلین فلیلبس الخفین وقوله ولیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین

انام احمد گفته که قطع موزه واجب نیست زیرا که حدیث حضرت ابن عباس که گفته من لم یجد نعلین فلیلبس خفین مطلق آمده و مقید بقطع نیست اصحاب او زعم میکنند که حدیث حضرت عبد الله بن عمر که در و تصریح امر از رسول فصیح بقطع آن هر دو آمده منسوخ بحدیث حضرت ابن عباس است و دیگر آنکه قطع کردن تضییع مال است و او حرام باتفاق اهل کمال است و جمهور علما گفته اند که مطلق بر مقید حمل کرده شود و زیادت در روایت از ثقه صاحب دریت مقبول است و اضاعت مال در صرف آن بمصارف منهیه می شود اما در جای که شرع انور در صرف آن وارد شده پس شک نیست که آن اضاعت نیست بلکه آن حق است که اذعان و امتثال بر سبیل استعجال بآن واجب است والله اعلم مؤلف گفت آخر کتاب العلم این مذکور آخر کتاب علم و تمام او است و در بعضی نسخها اول کتاب الوضوء نیز آمده یعنی این مقام اول کتاب وضوء و شروع آن است **خاتمة** بدانکه کتاب علم مشتمل شد بر یک صد و دو از احادیث مرفوعه نبویه بعضی آنها در متابعات بصیغه تعلیق و خبر آن ذکر کرده شد و آن هژده اند و آن تعلیقات که مؤلف آنها را هر کز در جای دیگر وصل نکرده چهار اند یکی از آنها کتب لابی شریحة و دویم رحل جابر الی عبد الله بن انیس و سیوم قصه ضمام در رجوع او بسوی قوم خود و چهارم حدیث انما العلم بالتعلم و باقی از ین هشتاد حدیث اند که همه آنها موصول اند پس مکرر از انها شانزده حدیث اند و باقی شصت و چهار حدیث غیر مکرر اند و مسلم مؤلف را در تخریج احادیث مذکوره موافقت کرده مگر در شانزده حدیث و آن چهار احادیث معلقه مذکوره اند و پنجم حدیث حضرت ابی هریره اذا وسد الامر الی غیر اهله و ششم حدیث حضرت ابن عباس اللهم علمه الکتاب و هفتم حدیث او در زج کردن پیش از رمی جمار و هشتم حدیث عقبه بن حارث در شهادت مرضعه و نهم حدیث انس در اعاده کلمه سه بار و دهم حدیث ابی هریره اسعد الناس بشفاعتی و یازدهم حدیث حضرت علی کرم الله وجهه در صحیفه و چهاردهم حضرت ابی هریره در بودن او اکثر صحابه از روی حدیث و پانزدهم حدیث ام سلمه ماذا انزل اللیلة من الفتن و شانزدهم حدیث حضرت ابی هریره حفظت و عاین قدر او بموافقت مسلم موافقت او بر تخریج اصل حدیث از صحابی است اگرچه بعضی از مخالفات در بعضی سیاقات واقع شده باشد و ایضا در ین کتاب علم از جمله آثار که موقوف بر اصحاب

ا حدیث حضرت پیغمبر من کذب علی و دوازدهم حدیث سلمه من یقل علی و سیزدهم

کرام ائمه یا علماء عظام که بعد از صحابه بوده اند پس آن بیست و دو اثر هر چهار از جمله آنها موصول اند و باقی همه معلق اند این رشید گفته که ختم کرد امام بخاری کتاب علم را از صحیح بخاری به باب من اجاب السائل باکثر مما سال عنه از جهت اشارت بسوی آنکه او در جواب بغایت و نهایت رسیده از جهة عمل به پند و نصیحت و اعتماد بر صحیحیت نیت والحمد لله که حق سبحانه جل شانه توفیق رفیق کرد اینده تا شرح کتاب سبب وحی و کتاب ایمان و کتاب علم تمام شد و امیدواریم که ایزد کریم بلطف عمیم اسباب میسر کرداند که این شرح را تا آخر این کتاب تمام کرداند و بعد ازین در شرح این صحیح مختار عادت خود را بران قرار دادیم که هر راوی از رواة ثقات زاد رسابق احوال او بیان کردیم هرگز بعد ازین بذکر او متعرض نشویم و از آنچه ذکر او در سابق نگذشته احوال او را در ضمن اسناد بیان نمایم بعون الله و توفیقه مولف عادت گفته

کتاب الوضوء بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی این مکتوب ثابت است در بیان وضوء باب ما جاء فی الوضوء باب است در بیان آنچه آمده است در شان وضوء و قول الله عز وجل باب است در بیان آنچه آمده در قول خدائی که غالب است و بزرگست که فرموده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ای انکسانیکه ایمان آوردند بخدائی تعالی و برسول او و بجمیع آنچه ایمان آوردن بآن واجب است وقتیکه ایستاده شوید شما بسوی اداء نماز پس اول بشوئید روهای خود را و دستهای خود را تا آرنجهای آنها و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاهای خود را تا هر دو شتالنگ

بدانکه احکام شرعیه اصلیه و فرعیه را ایزد منان از برای مصالح بندگان برسبیل تفضل و احسان مشروع کرده است و آن احکام یا دینی اند که تعلق بعبادات و طاعات دارند و یا دنیوی اند که تعلق ببایعات و مناکحات و جز آنها از معاملات دارند و شک نیست که احکام دینیه اشرف از احکام دنیویه اند از جهت آنکه مقصود از خلق اهل افهام او ایشان احکام است و ایضا امتثال آن احکام از برای هر واحد از انام موجب است از برای حصول سعادات ابدیه و وصول بدرجات سرمدیه و از جمله آنها صلوة مقدم بر سائر عبادات است از جهة آنکه اخبار و آثار و اجماع فقها بر اعظمیت دلالة بر افضلیت او شهادت بر اقدمیت او میکنند و ایضا او در هر روز پنج بار در خیر تکرار واقع می گردد و شک

نیست که آن صلوة موقوف بر طهارت و نظافت است و طهارت بر دو قسم است
صغری و کبری صغری وضوء از حدث است و کبری غسل از جنابت است و احتیاج بوضو
اشد و ازید است لهذا مؤلف کتاب وضوء را مقدم بر سائر کتب احکامیه گردانید و لفظ
وضوء در اصل لغة بمعنی حسن و نظافة است بضم واو و از وی مراد معنی مصدری باشد
که آن عبارت از پاک کردن است و بفتح واو عبارت از آبی است که بآن طهارت
کرده شود و قلیل در هر دو بفتح واو گفته و صاحب مطالع در هر دو بضم او حکایت
کرده و بکسر واو عبارت از ظرفی است که آب وضوء در و باشد و در اصطلاح فقهاء
عبارت از غسل اعضاء ثلثه و مسح راس است و چون آیه کریمه مذکوره دلیل بر فریضة
وضوء بود لهذا مؤلف او را در ترجمهٔ باب مقدم ذکر کرد و مؤلف بقول خود ما جاء
اشارت بسوی اختلاف سلف در معنی آیهٔ کریمه مذکوره پس اکثر ازانها گفته اند که تقدیر
کلام درین مقام چنان است اذا قمتم الی الصلوة محدثین پس قید حدث معتبر و مراد است
بالمقصود اصلی بسبب اشتغال بمقدمات فوت نشود و ایضا دلالة النص ناطق و شاهد
است برانکه حدث شرط از برای وجوب وضوء است زیرا که حق سبحانه جل شانه در آیت
تیمم فرموده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا تیمم را مقرون بذکر حدث کرده و آن بدل از وضوء است
و نص در بدل نص است در اصل و ذکر حدث را در آیة وضوء مضمر ازان جهة کرد که تا
آیت طهارت بذکر حدث دانسته لازم نیاید چنانچه حق جل و علی شانه در ابتداء سورهٔ
بقره فرمود هدی للمتقین و نکفت هدی للضالین الضائرین الی التقوی بعد الضلال تا
ابتداء آن سورهٔ مبارکه بذکر ضلالة واقع نشود و بعضی گفته اند که امر در آیت وضوء
عام از برای محدث و غیر محدث است و در کلام حذف و تقدیر نیست لیکن آن امر
در حق محدث مفید وجوب است و در حق غیر محدث مفید ندب و بعضی گفته اند که این
امر مفید از برای وجوب بر سبیل اطلاق در ابتداء بود بعد ازان آن منسوخ شد و آن
مندوب گشت و دلیل آوردند برین قول آنچه روایت کرده شده از عبد الله بن
حنظلة الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بالوضوء لکل صلوة فلما
شق علیه وضع عنه الوضوء الا من حدث و آنچه روایت کرده شده از بریدهٔ

انصاری که کان النبی صلی الله علیه وسلم یتوضا عند کل صلوة فلما کان یوم الفتح
صلی الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر انک فعلت شیئا لم تکن تفعله قال عمدا
فعلته یعنی از برای بیان جواز این کار را بر سبیل قصد کردم ولیکن در نسخ احکام
سوره مائده کلام هست وبعضی از دو حدیث مذکور جواب کردند که وجوب وضوء
از برای هر نماز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چنانچه بخاری وابو داود
وترمذی از انس بن مالک روایت کردند که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت
میکردیکی را از ما بایان وضوء ما دامیکه محدث نمی شدیم ونیز دارمی از حضرت عثمان
رضی الله عنه آورده که گفت وضوء می کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
هر نماز ودر روایت احمد وابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضوء کردن از برای هر نماز طاهر
باشد یا غیر طاهر وچون شاق آمد بروی امر کرده شد بسواک نزد هر نماز ونهاده
شد از وی وضوء مگر از حدث والحال در مقال بسوئی تغییر قول ایز د متعال رجوع
نمودیم پس معنی قول او اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا آنست که ای جماعه مؤمنان
وقتی که اراده وقصد کنید شما قیام را بسوی نماز پس بر شما لازم است که بشوئید
تا آخر واین از باب ذکر مسبب واراده سبب خاص هست از جهت آنکه هر فعل
اختیاری مسبوق بقصد واراده هست واین قسم مجاز شائع در استعمال عرب
وشارع هست وبعضی گفته اند که مراد از صلوة در آیه کریمه وضوء هست از جهت
آنکه او سبب نماز هست ومعنی کلام آنست که وقتیکه ایستاده شوید شما بسوی وضوء
پس غسل کنید وغسل عبارت از اسالة است ومسح از اصابت ووجوه جمع وجه است ووجه
عبارت است از منتهائی منبت موی سر در اغلب اشخاص تا زنخ وتا هر دو شحمه
گوش زیرا که او مشتق از مواجهت است ومواجهت بر همین قدر مذکور واقع میگردد
ومرافق جمع مرفق هست ومرفق آرنج را گویند وهر دو مرفق وهر دو کعب داخل اند فرض
غسل اند نزد مابیان بخلاف امام زفر که او شستن آنها را فرض نمیداند او میگوید که غایت
در زیر مغیا داخل نمی شود چنانچه شب در باب روزه وما میگوییم که این غایت

ازبرای استقاط ماورا غایته است ازجهت آنکه اگراین غایته نمیبود هرآئینه استیعاب
میکرد وظیفه غسل کل محل را وآن غایته که درباب صوم واقع شده ازبرای امتداد حکم تا
آن غایته ست زیرا که لفظ صوم را مساک یکساعت اطلاق کرده می شود وآیدی جمع
یدست وآن ازسرانگشتها تاشانه است ومسح عبارت ازامرار دست تراست وکلمه
بارجون درآلته داخل شود استیعاب آن آلته شرط نباشد ازجهته آنکه مقصود بالذات آلته
نیست بلکه آلته وسیله ازبرای مقصود است پس کفایت کند ازوآنچه بمقصود وسیله گردد
اگرچه آن بعضی ازو باشد وچون برمحل داخل آید چنانچه درقول وتعالی برؤسکم پس آن محل
نیز مشبه بآلته کرده واستیعاب اوشرط نباشد پس مراد بعض شد پس مفروض نزد امام
شافعی درمسح سر مطلق بعض است اگرچه قلیل باشد لیکن بعد ازانکه اورا مسح درعرف
شمرده شود ازجهت آنکه او متیقن است ونزد امام ابوحنیفه مسح چهارم حصه ست ازهرطرفکه
باشد ازجهت آنکه روایت کرد مغیره پسر شعبه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
آمد برخاک توده قومی پس بول کرد ووضو اکرد ودست ترمالید برپشانی خود وهردو موزه
خود وکتاب الله درحق بعض مجمل بود پس اینحدیث بیان آن مجمل شد واگرگفته شود که حدیث
مغیره دلیل ازبرائی حنفیه نیست ازجهته آنکه دلالته میکند که مسح عین ناصیه فرض است ودعوی
قدر ربع برسبیل اطلاق است جواب آنکه حدیث مبارک احتمال تعیین ناصیه دارد واحتمال
دارد که مراد ازو بیان مقدار باشد پس بس واگراورا حمل برتعیین نمائیم پس او نسخ باشد واگر بر
بیان مقدار اورا حمل نمائیم پس او بیان باشد وشک نیست که خبر واحد صالح ازبرای بیان
کتاب الله است واز برای نسخ او صالح نیست پس حمل کردیم اورا برانچه او صلاحیت او دارد
نه برانچه او صلاحیت آن ندارد ونزد امام مالک مسح تمام سر فرض است لیکن آنچه ذکر کردیم
حجت بردی است درباشتراط استیعاب واما تحقیق قول وتعالی وارجلکم الی الکعبین پس
درباب من رفع صوته بالعلم نزد قول او ویل للاعقاب من النار گذشته قال ابوعبد
الله وبین النبی صلی الله علیه وسلم ان فرض الوضوء مرة مرة گفت ابوعبدالله
بخاری وبیان کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی فرض وضوء دراعضاء مغسوله
یک یک بارست واحتمال دارد که مؤلف به بیان مذکور اشارت بانچیزی باشد که بعد
ازین از حضرت ابن عباس روایت کرده که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضوء

کرد یک یک بار و این بیان فعل از برای مجمل کتاب الله واقع شد از جهت آنکه امر
مقتضی از برای طلب نفس فعل است و بر تعدد و تکرار و تعیین عدد از اعداد او را هرگز دلالت
نیست پس شارع به فعل بیان کرد که یکبار را برای ایجاب و زیادت بر ان از برای استحباب است
و اما حدیث ابی بن کعب که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد یک یکبار و گفت
هذا وضوء لا یقبل الصلوة الا به پس در وی بیان مجمل میرود از قول و فعل است لیکن او حدیث
ضعیف است که او را ابن ماجه تخریج کرده و از برای طرق دیگر نیز اند لیکن همه ضعیف اند
و مرة مرة مرفوع بر خبریت است و احتمال دارد که منصوب باشد و مفعول مطلق باشد
و تقدیر کلام چنان باشد فرض الوضوء غسل الاعضاء غسلا مرة مرة و تکریر لفظ مرة مرة از برای
تاکید و تقریر است یا از برای تفصیل و تغییر یعنی فرض وضوء غسل وجه یکبار و غسل دست
یکبار و بر همین قیاس غسل رجل یکبار چنانچه گفته شود توبت الکتاب بابا بابا یعنی فرض وضوء
در هر فرد وضوء یکبار است یعنی فرض وضوء در وضوء زید یکبار است و در وضوء عمرو یکبار
و بر همین قیاس وضوء بکر و جز آنها و وضوء نماز فجر یکبار است و وضوء نماز ظهر یکبار و بر همین قیاس
سائر صلوات پس تفصیل یا نظر به اجزاء وضوء است یا نظر بجزئیات او و توضأ مرتین
مرتین و وضوء کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دو دو بار یعنی هر عضوی را از اعضاء
مغسوله رسول مختار دو دو بار از جهة مبالغه در تطهیر و تنظیف شست و آن را نور علی نور
خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفة اجر دانسته چنانچه در حدیث زرین از عبد الله
بن زید آمده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وقال هو نور علی نور و ثلثا
ثلثا و وضوء کرد سه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه دران است و اسباغ وضوء که در
احادیث مبارکه امر بآن واقع شده نزد اکثر علماء همین است و در بعضی روایات آمده که هذا
وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و در بعضی روایات آمده و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و ثلثا در بعضی
نسخها بدون تکرار آمده و در بعضی نسخها ثلثة ثلثة بها آمده و کرر ذلک علی الثلث و زیاده نکرد در غسل
اعضاء مغسوله رسول مختار بر سه بار یعنی در هیچ حدیث صحیح از رسول فصیح نیامده که رسول مختار
غسل را تکرار زیاده بر سه بار کرده بلکه وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ذم آنکس که زیاده بران کند چنانچه از عمرو بن شعیب آمده که ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ
ثلثا ثلثا ثم قال من زاد علی هذا او نقص فقد اساء و ظلم و اسناد او جید است لیکن مسلم

اینحدیث را در جملهٔ منکرات عمرو بن شعیب شمرده از جهت آنکه ظاهر او ذم نقص از سه بار میکند و جواب داده شده که نقص امر نسبی است و اسناده در حدیث مذکور متعلق بنقص است فظاهر بزیادت و بعضی گفته اند که در کلام حذف است و تقدیر او چنان است که من نقص من واحدة و مؤید است او را آنچه روایت کرده است ابو نعیم از طریق مطلب بن حنطب حدیث مرفوع را که رسول مقبول گفته الوضوء مرة و مرتین و ثلاثا فان نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطأ و این حدیث مرسل است که رجال او ثقات است و بعضی گفته اند که جمیع رواة او ثقاة اتفاق نکرده اند بر ذکر نقص بلکه اکثر آنها اقتصار کرده اند بر قول او من زاد پس بس چنانچه ابن خزیمه در صحیح خود و جز آن روایت کرده و شمنی از فتاوی ظهیری نقل آورده که هر که بیکبار شستن اکتفا کند بعضی گویند که او آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به و صحت احادیث وارده در آن و امام محمد در موطا خود میگوید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد و میگوید که قول امام ابو حنیفه همین است انتهی وَكَرِهَ أَهْلُ الْعِلْمِ الْإِسْرَافَ فِيهِ وَأَنْ يُجَاوِزُوا فِعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مکروه دانسته اصحاب علم و ارباب فهم اسراف کردن را در وضوء و مکروه دانسته تجاوز نمایند مردمان در وضوء فعل پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و مؤلف باین قول خود اشارة بسوی آنچه ابن ابی شیبه اخراج کرده از طریق هلال بن یساف که از تابعین است که نقل کرد فی الوضوء اسراف و لو کنت علی شط نهر جار و از ابن مسعود که گفته است لیس بعد الثلاث شیء و امام احمد و جماعه از آنها گفته اند که زیادت بر سه بار جائز نیست و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادة بر ثلاث را و اگر زیاده کند حرام نمیگویم و صحیح از مذهب وی کراهة زیادة ست و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوء است چنانچه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است از جهت آنکه تسویه در میان قربت مقصوده و غیر مقصوده صحیح نیست

باب لا تقبل صلاة بغير طهور

باب در بیان آنکه قبول کرده نمی شود هیچ نمازی را بغیر از طهارت خواه آن طهارت وضوء باشد خواه غسل و این ترجمه لفظ حدیث ست که او را مسلم از ابن عمر و ابو داود از طریق ابی الملیح پسر اسامه روایت کرده و از برای اینحدیث مبارک طرق بسیار است لیکن در ان طرق همه چیزی بر شرط

بخاری نیست لهذا اقتصار بر ذکر او در ترجمه باب کرد و در باب آورد آنچه قائم مقام او باشد و ظهور بضم طاء مهمله است حدثنا اسحاق بن ابراهیم الحنظلی بفتح حاء مهمله و اسکان نون و بظاء معجمه مفتوحه و ابن اسحاق معروف بابن راهویه است قال انا عبد الرزاق قال انا معمر بفتح هر دو میم که میان آنها عین مهمله فاصله آمده عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث حتی یتوضا که قبول کرده نمی شود نماز آن کسی که محدث شد تا آنکه وضو کند بعد ازین تمرا و بعدم قبول عدم صحت است زیرا که قبول عبارت است از ترتب غرض بر چیزی که آن غرض مطلوب از آن چیز باشد و شک نیست که غرض از نماز فراغ ذمه و امتثال امر ایزد متعال است پس و قتیکه این معنی منتفی شد البته صحت نیز منتفی شد و بعضی او را تفسیر کردند که او عبارة است از بودن عبادت بر وجهیکه موجب از برای ترتب ثواب باشد تا دفع شود باین مراد آنچه وارد شده که عبد و قتی که از مولی خود آبق شود نماز او قبول نشود و همچنان حال شارب خمر لیکن این در حدیث ابی هریره مفرد است از جهة آنکه قبول خاص است پس از نفی او نفی صحة لازم نمی آید و بعضی از فضلا گفته اند که از حدیث ابی هریره لازم می آید که نمازی که در حالة حدث واقع شود صحیح شود و قتی که بعد ازان وضو واقع شود اگر چه بار خدایا مکر آنکه گفته شود که اجماع او را دفع می کند لیکن از برای قائل است که گوید که ممکن است که دفع کرده شود اشکال مذکور را از نفس شارع و این اولی از تمسک بدلیل خارج است و آن باین طور است که قول او حتی یتوضا غایة از برای صلوة گردانیده شود نه از برای عدم قبول و معنی کلام چنان باشد که نماز یکی از شما و قتیکه محدث شود تا آنکه وضو کند قبول کرده نمی شود و این نهایت دقة است و الله اعلم و مراد از قول او من احدث مطلق محدث است خواه پیش از نماز محدث باشد یا در میان نماز محدث شود و مراد از نماز در قول او صلوة من احدث صورت نماز است یا نماز حقیقی بلکه لیکن باعتبار ما کان چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه و آتوا الیتامی اموالهم واقع شده

حدثنا اسحاق بن ابراهیم الحنظلی قال انا عبد الرزاق قال انا معمر عن همام عن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث حتی یتوضا

ومراد از قول دحتی یتوضا مطلق طهارت است پس شامل شد وضوء را وتیمم را وغسل را قال
رجل من حضرموت گفت یکمردی که آمد از بلدهٔ حضرموت بود وحضرموت بفتح حاء مهمله
وسکون ضاد منقوطه وفتح راء مهمله وفتح میم وتاء نام شهریست در ملک یمن ونام قبیله نیز آمده
ودر بعضی تفاسیر آورده که چون حق سبحانه جل شانه قوم حضرت صالح علیه السلام را بر جفه هلاک کرد
بعد ازان آنحضرت از دیار شود اعتزال کرد وبعبادت پروردگار خود می کرد تا آنکه وارد شده
ببقعه حضرموت چون آنحضرت دران بقعه وارد شد موت بروی آمد ودر همانجا وفات یافت
لهذا آن بقعه را باسم حضرموت خاص کردند یعنی حضر موت صالح ترجمه آنست که حاضر وموجود شد
موت حضرت صالح علیه السلام درهمان مکان ما الحدثت گفت که حدث چیست یا ابا هریرة
یعنی ابا هریرة قال فساء او ضراط گفت که حدث فسی است از مقعد یا تیز از واست
وفساء بضم فاء وبمد خاء وضراط بضم ضاد معجمه وطاء مهمله است وآن هر دو مشترک اند در بودن
آن هر دو بادی که بیرون از دبر وگوں می آید لیکن فساء آنست که بدون صوت وآواز
باشد وضراط آنست که باصوت وآواز باشد ومراد حضرت ابی هریره باین کلام مطلق
خارج است سبیلین است پس راجع شد این قول او بسوی آنکه روایت آمده که از رسول
علیه السلام پرسیده شد که یا رسول الله حدث چیست گفت ما خرج من السبیلین وحضرت
ابی هریره تعمیم باعم باخص ازان جهت کرد که تا تنبیه حاصل آید به بیان اخف بر احکام اغلظ
بر طریق اولی واحتمال دارد که گفته شود که خارج نجس از مخرج معتاد واآنچه منظنه از برای او
باشد باجماع علما حدث است پس حضرت ابی هریره بر سبیل مثال اشارت باو کرد چنانچه
گفته میشود الاسم زید او کزید ومثل این مقال را در اصطلاح اهل کمال تعریف بالمثال می نامند
یا گفته شود که حضرت ابی هریره عالم بود بانکه سائل عارف بود بسائر انواع حدث وجاهل
بود ببودن این دو قسم از حدث لهذا اکتفا در بیان حدث بآن هر دو کرد ودر حدیث
مبارک از مسائل فقه است که صلوة بجز از طهارت جائز نیست ونماز جنازه وعیدین وخراج
مندرج در وی است ودیگر آنکه شافعیه گفته اند که طواف کعبه بجز از طهارت جائز نیست
از جهت آنکه سرور کائنات اورا باسم صلوة نامید پس فرمود الطواف صلوة لکن سلام
در کلام در وی مباح است وحق آنست که محققین گفته اند که حدیث مذکور از جمله احادیث
وحق سبحانه جل شانه در کلام خود ما مطلق طواف کرده وفرموده وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ

پس زیادت بآن خبر واحد بر کتاب ایزد واحد جایز نیست و اختلاف کردند علماء اهل ظاهر
در آنچه موجب از برای وضوء و اظهار شست بر سه اقوال اول آنکه موجب از برای او حدث
است و وضوء بحدث واجب میشود لیکن وجوب موسع نه مضیق دویم آنکه وضوء واجب
نمیشود مگر زود قیام بسوی نماز سیوم آنکه هر دو امر مذکور واجب میشود و این قول ثالث
ارجح است بدانکه آخر حدیث مبارک قول اوست حتی یتوضأ و باقی ادراج است
و ظاهر آنست که آن از ادراج از همام است والله اعلم **باب** فَضْلِ الْوُضُوءِ
باب است در بیان فضیلت وضوء و طهارت و بزرگی طهور و نظافت وَالْغُرُّ
الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ و باب است در بیان آنکه روی سپیده و دست و پای
سپید کرده شده ثابت از آثارهای وضوء است یعنی نشانهای سفیدی روی و دست
و پای از آثار وضوء است و برین تقدیر لفظ باب مضاف بسوی جمله باشد یعنی باب
فضل الوضوء و باب هذه الجملة و قول وَالْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مرفوع است بر ابتداء و قول او مِنْ آثَارِ
الْوُضُوءِ خبر او است یا آنکه باب است در بیان آنکه غر محجلها مفضلها و محجلها از آثار وضوء
بر سائر اعضا باشند و برین تقدیر قول او مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ متعلق بقول وَالْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ باشد
و خبر او محذوف مانند مفضلون و جز آنها باشد و احتمال دارد که قول او الغر المحجلون
مرفوع باشد بر سبیل حکایت از آنچه وارد شده که رسول علیه السلام فرموده انتم الغر
المحجلون من آثار الوضوء و در بعضی نسخها و الغر المحجلین مجرور آمده و او ظاهر است و تقدیر
کلام چنان است و باب فضل الغر المحجلین من آثار الوضوء حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ
بضم باء موحده و فتح کاف قَالَ أَنَا اللَّيْثُ عَنْ خَالِدٍ او پسر یزید مصری فقیه اجل و مفتی
اجل و تابعی اکمل بود در سال یکصد و سی و نه وفات یافت عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ
و او لیثی ابو العلاء مصری است که در مصر تولد شده در مدینه معتقد نیشو و نما یافت
بعد ازان باز در خلافت هشام پسر عبد الملک بسوی مصر رجوع کرد و در سال یکصد و سی
و هفت یافت عَنْ نُعَيْمٍ الْمُجْمِرِ بضم نون و فتح عین مهمله و سکون یاء و شناء تحتانی پسر
عبد الله است و مجمر بضم میم اول و کسر میم ثانی مشدد بوی سوزنده را کویند و او عدنی
مولای حضرت عمر بن الخطاب بود و او را مجمر ازان جهة کویند که او تجمیر کردن مسجد
نبوی را یعنی بخور میکرد او را بغور و مانند آن و گفته که من همراه حضرت ابی هریره مجمر

کرد مدت پست سال ابراهیم حربی گفته که شنیدم من آنکه بدرستی حضرت عمر رضی الله
عنه ابا سعید مقبری را بر کندن قبرها مقرر کردانیدند پس نام کرده شد او را مقبری و نعیم را
بر بخار کردن عود و مانند آن در مسجد نبوی مقرر کردانیدند پس نام کرده شد او را
مجمر و نووی گفته که مجمر بر سبیل حقیقت صفت است از برای پدر او عبد الله است
و نعیم را مجمر بر سبیل مجاز میگویند از جهت آنکه او پسر آنست قَالَ رَقَيْتُ مَعَ أَبِي
هُرَيْرَةَ عَلَى ظَهْرِ الْمَسْجِدِ گفت نعیم که بالا شدم من همراه حضرت ابی هریره بر پشت
مسجد محترم از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و رقیت بکسر قاف است و صاحب
مطالع فتح قاف را بهمزه و بجز از همزه حکایت کرده پس سائلی از نعیم سوال
کرده که آن حافظ حدیث نبوی بر پشت بام آن مسجد نبوی چه کرد جواب داد که
وقت آنکه وضو کرد و طهارت ساخت باز آن سائل عود کرد و گفت که حضرت ابی
هریره دران مقام از نوع کلام چه گفت پس جواب داد قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ گفت که بدرستی من شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
را که میگوید و لفظ مضارع درین موضع واقع شده از برای استحضار صورة ماضیه
یا حکایت از و تا کرده چنین باشد پس اصل در کلام قال بلفظ ماضی بود از آنجهت
که بدرستی کرده من و امت دو قسم است یکی امة دعوة است که آن عبارة
است از جمیع آنکسانیکه ایزد علام رسول علیه السلام را بآنها مبعوث کرده خواه
مومن باشند خواه کافر و دویم امت اجابة است که آن عبارت ازان
کسانی است که تصدیق و اذعان باو کرده باشند و این مختص بمسلمانان است
و مراد درین مقام همین معنی است یُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خوانده می شوند در
روز قیامت یا نام کرده می شوند در روز قیامت غُرًّا پیشانی سپید یا درخشان
که آنها سفید پیشانی باشند یعنی سفید روی و غره بضم غین معجمه و تشدید راء
مهمله جمع اغر است یعنی صاحب غره و غره در اصل لغة عبارت از لمعه سفید
است که در پیشانی اسپ میباشد بعد ازان استعمال در شهرت و جلال و طیب
ذکر و مقال کرده شده و مراد بآن غره درین مقام نوری است که در روهای
امة محمد صلی الله علیه وسلم در روز قیامت باشد مُحَجَّلِينَ دست و پای سفید

کرده شده یا در حالیکه دست و پای سفید کرده شده باشند من آثار الوضوء
از علامتهای و نشانیهای وضوء و مجمل بجا مهمله بعد ازان یکیم مشدده ماخوذ از تجمیل
است و آن عبارت از سپیدی است که در سه پای از پایهای اسپ باشد و او در
اصل ماخوذ از حجل بکسر حاء مهمله است و آن در زبان اهل مقال عبارت از خلخال است
و مراد از و درین مقام نیز نور تام است که در دست و پای انسان مسلمان بحکم ایزد
مستعان در روز قیامت از سبب وضوء و طهارت باشد و بهمین حدیث مبارک
از اهل کمال جلیلی استدلال بران کرده که وضوء و طهارت از خصائص این امت است
و درین بحث و نظر است زیرا که نزد مؤلف ثابت شده و در قصه خاتون سارہ
بهمراه آن بادشاهی که اورا باجر مادر حضرت اسماعیل داده بود که بدرستی آن بادشاه
بی انتباه در میان سرای خود چون قصد قرب و نزدیکی بسوی آن خاتون صالحه
کرد پس آن خاتون صالحه ایستاده شد و وضوء کرد و نماز را ادا کرد و در
قصه جریج راهب نیز ثابت شده که بدرستی او ایستاده شد و وضوء ساخت
و نماز ادا کرد پستر کلام کرد همراه غلام با مریز علام و گفت که ای غلام پدر
تو کیست آن غلام گفت که پدر من فلان راعی است پس ظاهر آن است
که آنچه مختص باین امت است آن غره و تحجیل است نه اصل وضوء و
طهارت و بعضی از علماء اعتراض کرده اند بر جلیلی بحدیث رسول علیه السلام
که فرموده هذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی لیکن این حدیث ضعیف
است و از جهة ضعف احتجاج و تمسک باو صحیح نیست و ایضا احتمال دارد که
وضوء از خصائص انبیاء کرام و این امت رسول علیه السلام باشد و هم سائر
انبیاء را در و شرکت نباشد و لیکن این منقوض بقصه جریج مذکور است و قول او
من آثار الوضوء بضم واو است و احتمال دارد که بفتح او باشد و مراد باو آب وضوء
باشد فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ اَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ پس هر که قدرت
و توانائی دارد از شما آنکه دراز کند سپیدی روی خود را پس باید که کند آنرا یعنی پس در
راور رسول علیه السلام درین کلام اکتفاء بذکر غره از ذکر تحجیل نمود از جهة
آن که ذکر یکی از انها دلالت می کند بر دیگری و این در

واین در کلام عرب بسیار شائع وذائع است چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده سرابیل تقیکم الحر والبرد وقصد ما بر ذکر غره با وجود آنکه لفظ او مؤنث است از جهة آن کرد که محل غره اشرف از اعضا وضوء واول موقع نظر از بدن انسان است ودر روایت مسلم ذکر هر دو امر آمده ولفظ او چنان است فلیطل غرته وتحجیله ودر نفی از بعضی علما نقل کرده که لفظ غره گاه گاه بر هر یک از غره وتحجیل اطلاق کرده می شود واین بطال گفته که حضرت ابی هریره ذکر غره کرده ومراد از تحجیل گرفته از جهة آنکه در وجه اطالت بزیادت در غسل وطهارت ممکن نیست ودرین نظر است زیرا که قول او مستلزم اینست که بر ای قلب لغة ثابت است وآنچه او نفی کرده ممنوع است زیرا که اطالة در وجه نیز ممکن است مانند که شسته شود او را تا صفحه گردن مثلا واختلاف کرده اند علما که چه قدر از تطویل مستحب در تحجیل است بعضی گفته اند که تا شانه وزانو مستحب است واین از حضرت ابی هریره بر سبیل روایت ودرایت ثابت شده واز ابن عمر بطریق فعل وبعضی گفته اند که زیادت تا نصف بازو ونصف ساق مستحب است وبعضی زیاده ازین گفته اند ابن بطال گفته که طائفه از مالکیه گفته اند که زیادت بر مرفق وکعب مستحب نیست از جهة آنکه رسول علیه السلام فرمود من زاد علی هذا فقد اساء وظلم جواب آنکه مراد از قول او من زاد زیادت در حد مراد است پس بس وقرینه بروی سیاق کلام است ودر روایت مسلم صریح در استحباب است پس بمجرد احتمال قول مذکور معارض همراه آن روایت صحیح نمیشود واما آنچه آنها دعوی کرده اند که علما برخلاف مذهب ابی هریره اجماع کرده اند پس آن مردود است بآنچه نقل کردم از حضرت ابن عمر واما آنچه تاویل کرده اند آنها اطالة مطلوبه را بدوام وضوء مرغوبه بر وضوء پس مدفوع است بآنکه راوی بمعنی حدیث که او را روایت کرده عالم تر از غیر خود است وچگونه این سخن نباشد ومحال آنکه او تصریح کرد بر رفع آن بسوی شارع وتصریح کرده است باستحباب آن اطالة جمعی کثیر از سلف واکثر شافعیه وحنفیه ومحققین گفته اند که رسول علیه السلام فلیفعل گفت وثلثت فلیطل از جهة اختصار واحتراز از تکرار ومراد از حدیث مبارک آنست که امت من وقتی که خوانده می شوند بر رؤس اشهاد یا بسوی جنت از جمله عباد البته آنها باین علامت مقرون یا باین اسم موسوم باشند ودر حدیث مبارک فوائد است اول آنکه وضو کردن بر پشت بام مسجد جائز است واز باب وضوء در مسجد است وقومی او را

مکروه دانسته اند و اکثر علماء اورا جایز دانسته اند و دیگر بیان فضل وضو است و مؤلف اورا در ترجمهٔ باب یاد کرده است از جهة آنکه چون فضل مذکور حاصل نفرموده و تحصیل از سبب زیادت بر قدر واجب شد پس باداء واجب چه قدر ثواب عظیم از آله کریم حاصل خواهد شد و دیگر آنکه اسباغ وضو امر مطلوب است والله تعالی اعلم **باب** لَا يَتَوَضَّأُ مِنَ الشَّكِّ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ باب است در بیان آنکه وضو نکند متوضی از سبب شک تا آنکه طلب یقین نماید و شک در اصطلاح فقهاء عبارت از اعتقادی است که هر دو طرف از و متساوی باشد و ظن عبارت از طرف راجح و وهم عبارت از طرف مرجوح و اما باعتبار لغة پس هیچ فرق در میان آن هر سه نیست و یقین عبارت از اعتقاد جازم که مطابق از برای واقع و ثابت باشد حَدَّثَنَا عَلِيٌّ پسر عبد الله قال أَنَا سُفْيَانُ پسر عیینه قَالَ أَنَا الزُّهْرِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ بفتح یاء مشاة تحتانیه وَعَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ عباد بفتح عین مهمله و تشدید باء موحده و بدال مهمله پسر تمیم پسر زید پسر عاصم الضاری مازنی است بعضی گفته اند که او صحابی است از جهة آنکه او گفته انا یوم الخندق ابن خمس سنین لکن قول مشهور آنست که او تابعی است و صحابی نیست عَنْ عَمِّهِ از عم او که عبد الله پسر زید پسر عاصم صحابی است که در واقعهٔ احد و مابعد او از مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و در شهود او بواقعهٔ بدر اختلافست و او از جملهٔ اصحاب قاتل مُسَيْلَمَةَ کذاب بود که همراه وحشی پسر حرب در قتل او شریک بود زیرا که وحشی آن کذاب لعین را بحربهٔ خود نزده بود بعد ازان عبد الله او را بشمشیر خود کشت و او در روز حرّهٔ بدینهٔ مقدسه در سال شصت و سه کشته شد و او غیر عبد الله پسر زید پسر عبد ربه است که او صاحب خواب است که در مقدمهٔ اذان دیده بود و درین حرف بعضی اکابر غلط شده و اگر گفته شود که قول وعن عمه متعلق بسعید و عباد هر دو هست یا متعلق بعباد هست پس بس جواب آنکه او بحسب ظاهر متعلق هر دو هست زیرا که سعید سمع حدیث از عبد الله مذکور بسیار کرده و اگرچه احتمال دارد که اینحدیث بسعید مرسل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد أَنَّهُ شَكَى إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ که بدرستی عم او شکایت و اظهار کرد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنمرد را که آنمرد خیال کرده میشود بسوی او أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَوٰةِ که بدرستی او می یابد

چیزی معین را از حدث مانند باد و جز آن در میان نماز که آیا آن مرد بمجرد آن خیال
از نماز خود بر گردد یا در اشتغال آن نماز مستقیم باشد و بسوی آن شک و خیال
التفات نکند و شکی بر صیغه معلوم آمده چنانچه در طرق دیگر بر سبیل تصریح آمده که
آن عم گفت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل پس بنا برین
شاکی همان راوی است و در مسلم شکی بضم شین معجمه آمده چنانچه او را نووی
ضبط کرده و گفته که راوی نام شاکی نگرفته و الرجل بضم لام بنا بر حکایت است
واو و ما بعد او در محل نصب است و یخیل بضم اول و فتح خاء معجمه و تشدید یاء شناة
اخیره مفتوحه آمده و آن بمعنی ظن است و ظن درین مقام بمعنی عام است که شامل
است مر آن اعتقاد را که مساوی الطرفین باشد یا یکی از دو طرف آن راجح باشد
و دیگر مرجوح و معنی قول او انه یجد الشیء فی الصلوة آنست که آن مرد میابد چیزی را
خارج از دبر خود در نماز چنانچه در روایت اسماعیلی صریح آمده و لفظ او چنان است
یخیل الیه انه یخرج منه شیء و درین کلام احتراز است از وجدان شیء مستقذر بنام خاص او
چنانچه عادت فصحاء عرب از جهة استحیاء بران واقع شده فقال لا ینفتل او لا ینصرف
پس فرمود رسول محمود که نگردد از نماز و لفظ او از برای شک است و آن شک بحسب
ظاهر از عبد الله بن زید است و معنی هر دو لفظ یکی است زیرا که ینفتل ماخوذ از انفتال
بمعنی انصراف است حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه می شنود آواز را یا میابد بر
سبیل جزم و یقین باو راو مراد رسول علیه السلام باین کلام قصر حکم بر دو نوع مذکور
از حدث نیست بلکه جواب را رسول کامل خارج بر وفق سوال سائل کرده و نفی ماسوای
او از و لازم نیاید چنانچه در کتب اصول محقق شده بلکه گوئیم که هر آنچه خارج از سبیلین
شود در معائی او است و گاه گاه از مصلی باد خارج می شود و او از سبب اصمیت و خشمیت
آواز آن نمی شنود و بوی آن در نمی یابد و حاصل آنکه و قتیکه معنی وسیع تر از اسم
باشد البته حکم دائر بر معنی باشد نه بر اسم و این اصل عظیم در شرع رسول کریم است
که هر آنچه بجزم و یقین ثابت باشد آن بشک مرفوع و زائل نگردد چنانچه کسی که یقین داشت
بکار خیر پس شک در وی فراهم آن یقین نمیشود و فروع این اصل بسیار است چنانچه
در کتب فقه مذکور اند و از امام مالک آمده که اگر شک در حدث کرد بعد از تیقن طهارت

پس وضوء جدید بروی لازم است و دلیل آورده که مایان از جانب ایزد مستعان
مامور شدیم بآنکه نماز را بوضوء یقینی ادا نمائیم پس بطریان شک در طهارت آن نماز
باطل شد چنانچه متوضی برسبیل اضطجاع خواب کرد پس وضوء بروی باجماع لازم
کرد و شک نیست که خواب در ذات خود حدث نیست بلکه او از اسباب
حدث است که گاه حدث باو متحقق شود و گاه نی شود پس همچنان وقتی که مصلی
در حدث شک کرد یقین طهارت از و زائل شد لیکن حدیث مذکور حجت
بروی است و ایضا امام مالک گفته که چون شخصی درمیان نماز باشد پس او را
شک عارض شد پس آن کس بر نماز خود امضا کند و بسوی شک التفات نکند
و این قول او معارض از برای قول اول او است و محیی سنت گفته که معنی حدیث
مبارک آن است که بر نکرد و آن کس از نماز تا آنکه او یقین بحدث کند از جهة
انکه استماع صوت یا وجود ریح شرط نیست و الله تعالی اعلم **باب**
التخفیف فی الوضوء باب است دربیان جواز تخفیف در وضوء **حدثنی** علی بن
عبد الله قال انا سفیان پسر عیینه عن عمرو پسر دینار قال اخبرنی کریب
بضم کاف و فتح را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و با موحده و او پسر ابی
مسلم قرشی هاشمی مولای عبد الله که کنی با بی رشدین بکسر را مهمله و سکون شین
معجمه و کسر دال مهمله و با مثناة تحتانیه و نون است و رشدین نام پسر او
است و بمدینه مقدسه در سال نود و هشت وفات یافت عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم نام که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواب کرد
حتی نفخ تا آنکه دمید و آواز از بینی کشید ثم صلی پس نماز خواند و ربما قال و بسا او قات
گفت ابن عباس به بدل عبارت مذکوره اضطجع حتی نفخ ثم قام فصلی که رسول صلعم
دراز کشید تا آنکه آواز دمید پس بر خاست و ایستاده شد پس نماز خواند یعنی به بدل تمام اضطجع
گفت و ثم قام زیاده نمود و این مقوله از برای قال است ح یعنی الحدیث مراد او
حدیث آینده تا آخر است و تحقیق این گذشته ثم حدثنا به سفیان مرة بعد مرة
عن عمرو عن کریب عن ابن عباس قال یعنی گفت ابن مدنی پسر حدیث کرد مایان
را بآنحدیث سفیان پسر عیینه یکبار بعد از بار دیگر از عمرو از کریب از ابن عباس که گفت

تابع التخفیف فی الوضوء حدثنی علی بن عبد الله قال انا سفیان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی کریب عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم نام حتی نفخ ثم صلی وربما قال اضطجع حتی نفخ ثم قام فصلی ثم حدثنا به سفیان مرة بعد مرة عن عمرو عن کریب عن ابن عباس قال

ومراد مولف ازین عبارت آن است که سفیان محدث اول بار آن حدیث را مختصر
نقل کرد بعد ازان اورا بار دیگر مطول روایت کرد بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ لَيْلَةً
که شب کردم من نزد خواهر مادر من که آن میمونه دختر حارث است و ریک شب و میمونه
حرم محترم از رسول مکرم است و احوال او در سابق گذشته و او خواهر اُبابه بضم لام
و بدو با موحده دختر حارث هلالیه است که زوجهٔ عباس و مادر عبد الله و فضل و جز
آن است و اورا ام الفضل گویند فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّيْلِ پس ایستاد
و بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شب و این قول مجمل بود پس اورا مفصل کرد
بقول خود فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ قَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس هرگاه
موجود و متحقق شد بعضی از ان شب ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی
نسخها کلمهٔ فی به بدل کلمهٔ من آمده و معنی هر دو یک است فَتَوَضَّأَ مِنْ شَنٍّ مُعَلَّقٍ
پس وضو کرد از مشکی که اویزان کرده شده بود در ان خانه و شن بفتح شین معجمه
و تشدید نون است و در بعضی روایات معلقه بتاء تانیث آمده و آن بمعنی
برتاویل شن بقربه است وُضُوءً خَفِيفًا وضو سبک و همین لفظ دلالة بر ترجمهٔ
باب میکند يُخَفِّفُهُ عَمْرٌو وَيُقَلِّلُهُ موصوف بصفت تخفیف میکند اورا عمرو پسر
دینار و موصوف بصفت تقلیل میکند آن عمرو او و این کلام در الفاظ ابن عباس
مدرج از سفیان بن عیینه است و فرق در میان تخفیف و تقلیل آن است که اول از باب
کیف مقابل زبرای تثقیل است و ثانی از باب کم مقابل زبرای تکثیر ابن بطال گفته که مراد
به تخفیف غسل تمام اعضا باب قلیل است و مراد از تقلیل اکتفا بر یک بار است
و این ادنی است از انچه نماز با و جایز می شود و محدث اورا خفیف ازان جهت گفت
که امید است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از جهة فضل و طلب ثواب جزیل
وضو نه بار میکرد و اقتصار بر یک بار نسبت به بار تخفیف است و این نیز گفته
که مراد به تخفیف عدم کثرت شک است وَقَامَ يُصَلِّي و ایستاد که نماز میکند فَتَوَضَّأْتُ
نَحْوًا مِمَّا تَوَضَّأَ پس وضو کردم من وضوئی که آن مثل و مانند بود از انچه وضو کرده
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در مماثلة مساوات از جمیع وجوه شرط نیست
چنانچه بعضی گفته اند ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ پس آمدم من پس ایستاده شدم

من جانب چپ او و گهگاه قال سفیان و بسا اوقات می گفت سفیان به بدل لفظ عن یساره عن شماله لفظ عن شماله را در معنی هر دو لفظ متحد اند و شمال بکسر شین معجمه خلاف یمین گویند و بفتح آن بادی هست که از ناحیه قطب می آید و او را خلاف جنوب گویند و این نیز اوراج از ابن مدنی است فحولنی عن یمینه پس گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا طرف راست خود ثم صلی ما شاء الله پس نماز خواند رسول مصطفی آنچه خواسته بود خدای تعالی و در اینجا اعداد رکعات را معین نکرد ثم اضطجع فنام پس تدر دراز کشید خود را پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دمید آواز را ثم اتاه المنادی پس آمد او را آواز کننده فاذنه پس اعلام کرد او را و در بعضی روایات یاذنه بلفظ مضارع بدون فاء آمده بالصلوة بنماز فقام معه پس ایستاد آن رسول داعی همراه آن منادی یا ایستاد آن رسول منان همراه آن ایذان الی الصلوة بسوی نماز بر سبیل نیاز فصلی و کما یتوضاء پس نماز ادا کرد همراه مردم و وضو نساخت سفیان بن عیینه گوید فقلنا لعمرو پس گفتیم مایان برای عمرو پسر دینار ان ناسا یقولون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تنام عیناه ولا ینام قلبه که بدرستی بسیار او آدمیان میگویند که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتی بود که خواب میکرد چشم او و خواب نمیکرد دل او بلکه دل او بر سبیل دوام و استمرار بیدار بود لهذا وضو را تازه نکرد قال عمرو گفت عمرو پسر دینار سمعت عبید بن عمیر یقول که شنیدم من عبید پسر عمیر را که میگوید و عبید مصغر عبد است و عمیر مصغر عمرو است و آن عبید پسر قتاده لیثی ابو عاصم مکی است بعضی گفته اند که او رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیده و همراه او صحبت کرده و اما قاضی از برای اهل مکه بود و پیش از ابن عمرو فات یافت و از وجاعه از ثقات رویت حدیث مبارک کرده اند رؤیا الانبیاء وحی که دیدن انبیاء کرام چیزی را در منام وحی قطعی است که احتمال خطاء در ان محال است چنانچه دیدن آنها در بیداری وحی است پس هیچ فرق در میان خواب و بیداری در حق آن برگزیدها باری نیست پس ثابت شد که وضوء رسول او اب بطریان خواب ناقض نشود بعد از ان در رؤیا بالضم را، مهمله مانند رُجی مختص است برؤیتی که در خواب باشد چنانچه رأی مختص بدل در رؤیت بچشم است بعد ازان عبید بران قول مذکور استدلال بکلام ایزد متعال

کرد چنانچه مؤلف میگوید ثُمَّ قَالَ پس تر خواند بعید قول خدای تعالی را که بسبیل حکایت
از حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود انی اری فی المنام انی اذبحک که ای پسرک
من بدرستی می بینم در خواب که بدرستی من ذبح و قربان میکنم ترا ای فرزندک
من و شک نیست که ذبح ولد از جمله محرمات قطعیه است پس اگر خوابهای انبیاء
کرام وحی قطعی نمیبود البته اقدام بر ذبح ولد حضرت ابراهیم علیه السلام را بمجرد
خواب جائز نمی شد و بارتکاب آن حق سبحانه جل شانه او را مدح بخضوع و انقیاد
تمام ممتاز از کافه انام در احسن کلام نمی کرد لکن انبیای کرام علیهم الصلوة
والسلام معصوم از منهیات اند و خالق موجودات از جمله مخلوقات به ثنای
جمیل و ثواب جزیل حضرت ابراهیم خلیل را در کلام جلیل یاد کرده پس دلیل
قاطع و برهان ساطع شد برانکه منام انبیای کرام وحی قطعی از اینرو علام
است واللہ اعلم **بَابُ اِسْبَاغِ الْوُضُوْءِ** باب است در بیان اتمام
وضوء وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وگفت عارف جبر عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما اِسْبَاغُ
الْوُضُوْءِ الْاِنْقَاءُ که اتمام وضوء پاک کردن است یعنی اسباغ وضوء وطهارت
عبارة از تنقیه و نظافت است از اوساخ و نجاست و این از قبیله تفسیر شیء بلازم
است زیرا که اتمام بحسب عادت مستلزم است از برای انقاء و طهارت است
و ابن منذر باسناد صحیح روایت کرده که حضرت ابن عمر می شست هر دو پای
خود را در وضوء هفت بار و گویا او مبالغه دران هر دو میکرد نه در سائر اعضاء وضوء
ازجهت آنکه در اغلب اوقات آن هر دو محل اوساخ و نجاسات می باشند زیرا که
راه رفتن پای برهنه عادت آنها بود حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم و
سکون سین مهمله و فتح لام عَنْ مَالِكٍ عَنْ مُوْسَى بْنِ عُقْبَةَ بضم عین مهمله و
سکون قاف و با، موحده ابو محمد اسدی تابعی مولای عبد اللہ پسر زبیر
پسر عوام است و در سال یک صد و چهل و یک وفات یافت عَنْ كُرَيْبٍ
تصغیر کرب مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ که آن کریب مولای عبد اللہ بن عباس است
و ذکر او الحال گذشته عَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ اسامه بضم همزه پسر زید مولای
رسول اکرم صلی اللہ علیه وسلم پسر حارثه قضاعی کلبی مدنی است و مادر او ام

وقال ابن عمر اسباغ الوضوء الانقاء حدثنا عبد اللہ بن مسلمة عن مالك عن موسى بن عقبة عن كريب مولى ابن عباس عن اسامة بن زيد

ام ایمن که نام او برکة است و آو مولات از برای پدر رسول علیه السلام عبد الله پسر
عبد المطلب بود و او دایه و پرورندهٔ آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بود چنانچه فرمود ام ایمن امی بعد امی و آسامه و پدر او وجد او از جملهٔ اصحاب
رسول اواب اند و او و پدر او هر دو مولای رسول مقبول بودند و آو را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم عامل کرده بود و عمر او دران حال هژده سال بود و رسول با کمال
وفات یافت و عمر او دران حال بیست سال بود و از وی روایت کرده شده است
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد و بیست و هشت حدیث
که امام بخاری از جملهٔ آنها چهده حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل او و پدر او
بسیار اند و او بوادی قری نازل و مقیم شد و درهمان مکان بعد از قتل حضرت
عثمان براصح اقوال از اهل کمال وفات یافت و این حدیث مبارک در موطاء
امام مالک ثابت است و رجال اسناد او همه مدنی اند انه سمعه یقول
که به درستی که شنید اسامه را که می گوید دفع رسول الله صلی الله علیه
وسلم من عرفة که روان شد بیکبار رسول مختار و فرود آمد بسرعت تمام
رسول علیه السلام از کوه عرفه که در روز عرفه حاجیان بران کوه ایستاده میشوند
و وقوف بران کوه از جملهٔ ارکان حج است چنانچه رسول علیه السلام فرمود من
وقف بعرفة فقد تم حجه و آن کوه را چنانچه عرفات می نامند قال الله تعالی
فاذا افضتم من عرفات همچنان اسم عرفه نیز بر و اطلاق میکنند یا معنی آنست
که پائین آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و باز گشت از وقوف روز عرفه
که بکوه عرفات می باشد بسوی مزدلفه و منی و عرفه روز نهم از ماه ذی حجه است حتی
اذا کان بالشعب تا وقتی که رسید براهی که دران کوه معروف و مشهور نزد حاجیان
است و شعب بکسر شین معجمه و سکون عین مهمله آمده نزل فرود آمد فبال پس بول
کرد ثم توضأ پس وضو کرد و لم یسبغ الوضوء و تمام و کامل نکرد وضوء را و یسبغ
بضم یا از اسباغ است حاصل آنکه وضوء خفیف نمود فقلت الصلوة
یا رسول الله پس گفتم من که آیا اراده میکنی یا اذا میکنی
نماز را ای رسول خدا چنانچه در روایت اصیلی آمده الصلوة

أتصلي يا رسول الله والصلوة منصوب بفعل مقدر است يعني اتريد الصلوة او تصلي الصلوة
وبرين تقدير حرف استفهام درين كلام محذوف است قال فرمود رسول محمود صلعم
أمامك كه نماز پيش تو است يعني نماز را در مزدلفه ادا خواهيم كرد وامامك بفتح همزه است
فركب پس سوار شد از انجا بر راحلهٔ خود فلما جاء المزدلفة نزل پس هرگاه آمد
مزدلفه را فرود آمد از راحلهٔ خود و مزدلفه نام موضعي مخصوص است كه نزديك بمكه شريفه
است واو را جمع نيز مي نامند وتسميه او باين دو اسم آنست كه حضرت آدم عليه السلام
بهمراه خاتون حوا در همانجا جمع شد و نزديك شد باو و ازدلاف در لغة نزديك
شدن را گويند پس لفظ مزدلفه بفتح لام صيغه اسم مكان است فتوضأ فاسبغ الوضوء
پس وضو كرد دران مكان پس تمام كرد وضو را و بعضي گفته اند كه درين قول دليل است
كه اعادهٔ وضو جائز است اگرچه درميان دو وضو فاصله نباشد ليكن درين قول نظر
است زيرا كه احتمال دارد كه رسول عليه السلام درميان آن راه محدث شده باشد
فائدة احمد بن حنبل بيرون كرده كه آن آبي كه رسول او اب دران شب وضو ساخت
آن آب زمزم بود پس ازو استفاده شد كه استعمال آب زمزم بجز از نوشيدن نيز روا است
ثم اقيمت الصلوة پستر اقامت كرده شد نماز را فصلى المغرب پس نماز خواند رسول
عليه السلام نماز شام را ثم اناخ كل انسان بعيره في منزله پستر نشانيد وفرو خوابانيد
هر آدم از اصحاب كرام شتر خود را در جائي فرود آمدن خود ثم اقيمت العشاء پستر
اقامة كرده شد نماز خفتن را و عشاء بكسر عين مهمله و بد عبارت از نمازي است كه
بعد از غروب شفق واجب ولازم ميكرد فصلى پس نماز كرد رسول عليه السلام نماز عشاء
را ولم يصل بينهما و هيچ نماز ادا نكرد درميان آن هر دو نماز يعني نماز مغرب و عشاء
خطابي گفته كه درين حديث مبارك تخصيص عموم اوقاتي است كه آنها موقت ومقرر
از براي پنج نماز اند به بيان فعل رسول عليه السلام و دليل است بر انكه جايز نيست ادا
كردن پس از فرود آمدن از عرفه پيش از رسيدن بمزدلفه روا نيست ولازم است بر انها
كه نماز مغرب وعشاء را جمع كنند چنانچه رسول عليه السلام از براي كافه انام بفعل خود
بيان كرد و بقول خود نيز بيان كرد واگر نماز پيش از رسيدن بمكان مزدلفه جائز مي بود
رسول عليه السلام البته او را از وقت اوكه موقت در آيام بود مؤخر نميكرد وليكن در نيقول

او بحث است از جهة آنکه فعل رسول علیه السلام که مجرد از قرائن باشد دلالت نمیکند بر ندب و استحباب و اما قول او که گفته که اگر نماز پیش از رسیدن بمزدلفه جائز میبود البته رسول علیه السلام او را از وقت مقرر خود او مؤخر نمیکرد پس ممنوع است زیرا که آن فعل رسول علیه السلام جائز است که از برای بیان جواز تاخیر یا بیان استحباب تاخیر باشد از جهة آنکه اصل عدم جواز است و ایضا خطابی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه نماز دیگر در میان نماز مغرب و عشا نیست و اذان از برای هیچ یکی از ان دو نماز مسنون نیست بلکه از برای هر یکی از ان دو نماز اقامت جدا کرده شود و ایضا در ین حدیث مبارک دلیل است بر انکه عمل یسیر در میان دو نماز قاطع از برای نظام جمع آن دو نماز نیست از جهة قول او که گفت ثم اناخ کل انسان و لکن سخن و کلام دران هر دو نکنند و لکن درین قول او نیز بحث است زیرا که درین حدیث چیزی نیست که دلالة کند بر قطع عمل کثیر و عدم قطع عمل یسیر بلکه دلالة میکند بر عدم قطع بر سبیل اطلاق برابر است که آن عمل کثیر باشد یا یسیر و همچنان نیست در ین حدیث مبارک انچه دلالة کند بر انکه تکلم میان آن دو نماز جائز نیست و حکم جمع تاخیر همین است زیرا که در واتصال دو دلالة شرط نیست و اما مسئلهٔ اذان پس ثابت شده است در روایت جابر رضی الله عنه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع نماز خواند بمزدلفه نماز مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامة و زیادتی که از ثقه منقول باشد مقبول است و در ین حدیث مبارک نیست مگر عدم تعرض از برائی اذان و دروی تعرض از برای عدم اذان هرگز نیست و از ین حدیث مبارک نیز معلوم شد که رسول علیه السلام وضوء اول را از ان جهت اسباغ نکرد که غرض او با آن طهارت اداء نماز نبود و چون در باد و یم غرض آنرا ورا داء نماز بود لهذا در ان بار اسباغ وضوء کرد و ایضا در ین حدیث مبارک دلیل است بر انکه وضوء کردن از برای دوم بر طهارت مشروع است از جهة آنکه رسول مقبول با وضوء اول هیچ نماز ادا نکرد و اما آن کسی که گفته که مراد بوضوء درین مقام استنجا است نه وضوء شرعی پس قول او باطل است از جهة آنکه در روایت دیگر آمده فجعلت اصب علیه و یتوضا و از جهة آنکه درین روایت گفته و لم یسبغ الوضوء مع ذلک حمل لفظ وضوء بر وضوء شرعی لازم است زیرا که در موضع خود مقرر شده که چون از برای لفظ دو معنی باشد

یک معنی شرعی و دیگر معنی لغوی پس حمل آن لفظ بر معنی شرعی واجب است و بعضی گفته اند که درین حدیث مبارک حجة است برانکه نفل در سفر نکنند لیکن تقریب او تمام نیست ازجهت آنکه درین حدیث دلالة است برانکه نفل دران مقام درمیان آن دو نماز نکنند و بر ترک مطلق نفل در مطلق سفر دلالت نمیکند این بطال گفته که معنی قول او در بار اول که گفته و لم یسبغ الوضوء آن است که وضو را یک یکبار کرد از جهت تعجیل دفع حاجیان بسوی مزدلفه پس رسول مقبول اراده کرد که وضو را کند و وضوئیکه رفع حدث کند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بی طهارت هیچ گاه باقی نمانده و در جمیع احوال در مناجات قادر ذوالجلال اشتغال داشت والله تعالی اعلم **باب** غسل الوجه بالیدین من غرفة واحدة باب است درمیان شستن روی بهر دو دست از یک بار برگردن دست بآب و مراد مولف باز ازین باب تنبیه است برانکه در اعتراف شرط نیست که بهر دو دست باشد و غرفه بفتح غین معجمه مصدر است و بضم او بمعنی مغروف است و آن عبارت از پری کف دست است و قول او واحدة تاکید است برای وحدت که مفهوم از تاء غرفه می شود چنانچه تصریح کردند در قول حق سبحانه جل شانه نفخة واحدة

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ بسیار ابی زهیر بغدادی که کنیت او ابو یحیی و او معروف بصاعقه است گویا ازجهت سرعت حفظ و شدت ضبط او را بصاعقه تشبیه داده اند و او مفتی ضابط و مقری حافظ بود در سال دوصد و پنجاه و پنج در ماه شعبان وفات یافت

قَالَ أَنَا أَبُو سَلَمَةَ الْخُزَاعِيُّ مَنْصُورُ بْنُ سَلَمَةَ ابو سلمه بفتح سین مهمله و فتح لام است و خزاعی بضم خا معجمه و زا معجمه و او منصور پسر سلمه بسین مفتوحه و لام مفتوحه پسر عبد العزیز پسر صالح بغدادی است و او یکی از ثقات حفاظ و کبار ضباط است بیرون آمد بسوی پس بمصیصه در سال دوصد و پست وفات یافت قَالَ أَنَا ابْنُ بِلَالٍ بروزن هلال یعنی سُلَيْمَانُ مراد میکند باین بلال سلیمان را که احوال او در باب امور الایمان گذشته و این کلام احتمال دارد که از محمد بن عبد الرحیم باشد یا از ابو سلمه

بخاری عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح لام عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ بفتح یا و شناة تحتانیه و سین مهمله عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ پس آنکه نوشاند

فضل وجهه
رأسه فغرفة
من ماء
فمضمض به
واستنشق

بدرستی ابن عباس وضو کرد فغسل وجهه پس شست روی خود را و این فا تفصیلیه است که میان مجمل و مفصل می آید پس سائلی آمد و سوال کرد که چگونه شست روی خود را گفت اخذ غرفة من ماء گرفت ابن عباس یک کف دست پر از آب و در بعضی نسخها فاخذ آمده و برین تقدیر فا تفسیریه باشد فمضمض بها پس جنبانید در فراخی دهن آب را با آن غرفه فاستنشق و داخل کرد از ان غرفه آب را در بینی و اگر گفته شود که مضمضه و استنشاق در غسل وجه داخل نیستند پس چگونه داخل کرد او را در تحت آن جواب آنکه آن هر دو را نیز حکم وجه داد از جهت آنکه آن هر دو در وجه اند اگرچه مواجهت در میان آنها کاه کاه واقع میشود لهذا آن هر دو در غسل از جنابت فرض شدند لیکن مراد بوجه در قول اول عام از وجه مفروض و مسنون است و دلیل بر وی آن است که راوی ذکر وجه را بعد از ذکر مضمضه و استنشاق بغرفه مستقله مکرر کرد و بر قول مشهور از جمهور کرد انیدن آب در دهن در مضمضه شرط نیست لیکن مبالغه در مضمضه مسنون است و مبالغه در ان نزد بعضی عبارت از غرغره است و نزد بعضی عبارت از پر کردن دهن باب و کمال استنشاق بر سانیدن آب است بسوی داخل سوراخ بینی و جذب کردن او به نفس بسوی اعضائی او و بدانکه در کیفیت جمع مضمضه و استنشاق پنج وجه است اول آنکه آن هر دو بیک غرفه جمع نماید که اول از ان یک غرفه مضمضه کند سه بار بعد ازان از همان غرفه استنشاق کند سه بار دوم آنکه جمع کند میان آن هر دو بیک غرفه لیکن اول مضمضه کند پستر استنشاق کند بعد ازان باز از همان غرفه اول مضمضه کند پستر استنشاق کند و لفظ راوی احتمال این هر وجه دارد سیوم آنکه مضمضه و استنشاق نماید بسه غرفه که از هر یک غرفه اول مضمضه پستر استنشاق کند و چهارم آنکه فصل کند میان آن هر دو بدو غرفه پس مضمضه کند از یک غرفه سه بار پستر استنشاق از غرفه دیگر سه بار و پنجم آنکه فصل کند میان آن هر دو بشش غرفه اول سه غرفه مضمضه کند سه بار پستر سه غرفه دیگر استنشاق کند سه بار واضح آن است که فصل وجه رابع است و گفته شده که آن وجه ثالث است و اتفاق کردند بر انکه مضمضه بر هر قول مقدم بر استنشاق است لیکن

لیکن اختلاف کردند کہ آن تقدیم واجب است یا سنت زیرا کہ آن ہر دو عضو مختلف اند یا سنت است مانند تقدیم عضو راست بر چپ و اینجا اختلاف کردند در مضمضہ و استنشاق بر چہار مذہب پس مذہب امام مالک و شافعی آنست کہ آن ہر دو در وضو و غسل مسنون اند و مشہور نزد امام احمد آنست کہ آن ہر دو در ان ہر دو واجب اند و مذہب امام ابی حنیفہ آنست کہ آن ہر دو در غسل واجب و در وضو سنت اند و مذہب داؤد ظاہری آنست کہ استنشاق واجب در وضو و غسل و مضمضہ سنت در ان ہر دو ہست و این بطال گفتہ کہ دلیل مذہب اول آنست کہ فرض در وضو نیست مگر آنچہ او را ایزد در قرآن در میان قرآن ذکر کردہ یا او را رسول علیہ السلام واجب بر کافہ انام گردانیدہ یا اجماع علماء کرام بران واقع شدہ و ہمہ دران ہر دو منتفی اند و ایضا وجہ آن چیز است کہ ظاہر باشد نہ آنچہ باطن باشد لہذا شستن باطن ہر دو چشم واجب نشد و دلیل امام ابی حنیفہ آنست کہ رسول علیہ السلام فرمود تحت کل شعرۃ جنابۃ فبلوا الشعر وانقوا البشرۃ و شک نیست کہ شستن موی بینی بجز از استنشاق و شستن دندان و بزہ و لب بجز از مضمضہ حاصل نمیشود پس آن ہر دو واجب شدند در غسل نہ در وضو و نیز ثم دو الف از یک جہۃ در حکم ظاہر اند لہذا اگر یکی طعام دران ہر دو بنہد موجب فطر نگردد و اگر زنی شیر در دہان و بینی طفلی بنہد بی آنکہ در شکم وی رود حکم رضاع ثابت نگردد و ہمچنین بنہادن خمر دران ہر دو حد واجب نگردد و بوقوع نجاستہ دران ہر دو شستن واجب شود و از یک جہۃ در حکم باطن اند لہذا بابتلاع ریق و نخامہ روزہ باطل نشود و ہمچنان نزد حس آن ہر دو نزد انفتاح ثم ظاہر ند و نزد انطباق ثم باطن اند پس ما آن ہر دو را در غسل فرض مقرر کردیم و در وضو سنت از جہت رعایت ہر دو جہت و بعکس این حکم نکردیم زیرا کہ در آیت غسل فاطہروا بصیغۃ مبالغہ آمدہ و در وضو فاغسلوا بدون مبالغہ آمدہ و ایضا در عکس آنکہ حرج بسیار لازم می آید و ایضا حدیث از حضرت عایشہ رضی اللہ تعالی عنہا آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد و مضمضہ و استنشاق نکرد و فرمود کہ ہذا وضوء لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ و دلیل آنکسی کہ در بشرہ واجب کردہ آنست کہ حق سبحانہ جل شانہ فرمودہ ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا چنانچہ در وضو و نیز ہمچنان فرمودہ پس ہر آنچہ دیگری ازان دو طہارت

واجب شد البته دیگر نیز لازم شود و دلیل فارق آنست که بدرستی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مضمضه در فعل آورده و امر باو نکرده و استنشاق کرده و امر باو نیز فرموده
وگفته اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر و امر رسول علیه السلام اقوی از فعل او است
ثم اخذ غرفة من ماء پستر گرفت ابن عباس یک کف دیگر از دست پر از آب فجعل
بها هکذا پس کرد اینچنان بآن غرفه آب همچنان و چون هکذا مبهم بود پس او را بیان نمود
وگفت اضافها الی یده الاخری ضم کرد آن غرفه را بسوی دست دیگر خود فغسل
بها وجهه پس شست بآن غرفه روی خود را و در بعضی روایات بها آمده یعنی
بآن هر دو دست خود ثم اخذ غرفة پستر گرفت ابن عباس یک کف دست
دیگر پر از آب فغسل بها یده الیمنی پس شست بآن غرفه دست راست خود را ثم
اخذ غرفة اخری من ماء پستر گرفت یک غرفهٔ دیگر از آب فغسل بها یده الیسری
پس شست بآن غرفهٔ دیگر دست چپ خود را ثم مسح برأسه پستر مسح کرد و مالید دست
تر بسر خود و ازین کلام معلوم شد که آب جدا گرفتن از برای مسح سر لازم نیست بلکه جایز
است که مسح کند برطوبت دستری که از عضو مغسول باقی مانده باشد از جهة آنکه
غرفه مستقله از برای او ذکر نکرد ثم اخذ غرفة من ماء پستر گرفت یکغرفه دیگر از آب
فرشش علی رجله الیمنی حتی غسلها پس پاشید آن آب را بر پای راست خود تا آنکه
شست آن پای را و درین کلام تنبیه است بر آنکه اسراف در آب نکند از جهة آنکه
لفظ رش که دلالت بر تقلیل آب میکند در طهارت پای ذکر کرد با وجود آنکه پای
منغمر اسراف است ثم اخذ غرفة اخری فغسل بها رجله پستر گرفت غرفه دیگر
را پس شست بآن غرفه پای خود را یعنی بها الیسری مراد میکرد باین پای ثانی
پای چپ را و ظاهر آنست که این قول از کلام عطا نیست بلکه از راوی دیگر است
که آن زیاد است ثم قال پستر گفت ابن عباس پس عرض خیر الناس هکذا رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم که همچنان دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که وضو
میکرد این بطال گفته که در بعض حدیث مبارک هست که وضو یک یکبار است و نیز
در روی است که آب مستعمل طاهر و مطهر است از جهة آنکه اعضا چون یکبار شسته
شوند پس بدرستی آن آب که اول جزو از عضو را ملاقات کند البته مستعمل گردد

باوجود آنکه آن آب در سائر اجزاء آن عضو جاری میکردد واورا طاهر می سازد جواب آنکه
مادامی که آب متصل بعضو باشد مستعمل نمیکردد والله تعالی اعلم **بَابُ التَّسْمِيَةِ**
عَلَى كُلِّ حَالٍ وَعِنْدَ الْوِقَاعِ باب است دربیان کفتن بسم الله بر هر حال ونزد
جماع وعموم از حدیثی که آورده است درین باب برسبیل ظاهر وعبارت مستفاد
نیست لیکن بطریق دلالت نص ازو مستفاد می شود ازجهت آنکه چون تسمیه درحال
جماع مشروع شد پس درسائر احوال بطریق اولی مشروع شد ودرین اشارت است
بسوی آنکه آنچه وارد شده از کراهت ذکر خدای تعالی در دو حالة یکی درحالت خلاء
دیکر درحالت جماع ضعیف است لیکن درین بحث است ازجهت آنکه کراهت
برتقدیر صحت منافی نیست مرحدیث باب را زیرا که او محمول برارادة جماع است
نه برحقیقت اوچنانچه طریقه دیکراز دو دلالة بران میکند **وِقَاع** بکسر واو است **حَدَّثَنَا**
عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ أَنَا جَرِيرٌ بجیم مفتوحه وبراء مکرره **عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ**
أَبِي الْجَعْدِ بفتح جیم وسکون عین مهمله وبدال مهمله اورافع اشجعی تابعی کوفی است
که درسال صد وهفت یافت **عَنْ كُرَيْبٍ** تصغیر کرب **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ** بعد
ازان کریب کفت **يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یعنی میرساند ابن عباس
باین حدیث مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث موقوف برابن
عباس نیست بلکه مسند ومرفوع بسوی رسول خیر الناس است لیکن احتمال دارد
که آن بواسطه باشد بوجهی که ابن عباس این حدیث مبارک شنیده باشد از صحابی
دیکر وآن صحابی دیکراز رسول مقبول شنیده باشد یا بی واسطه **قَالَ** فرمود رسول
محمود **لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ** اکر بدرستی یکی ازشما وقتی که بیاید زن خودرا
یعنی همراه او مجامعت کند لیکن ازجهت کمال حیاء اورا برسبیل کنایت ذکر کرد
قَالَ کفت این دعاء مذکور را که کفت **اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ**
مَا رَزَقْتَنَا که ای بار خدایا کوشه وکناره کن مارا از شیطان وکناره شیطانرا
ازانچه روزی دادی مارا یعنی از نسل وولد مایان وازین دلیل است برانکه رزق
مخصوص بغذا نیست **فَقُضِيَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ** پس حکم کرده شود یا مقدر کرده شود درمیان
آن مجامع واهل او وولدی را خواه فرزند باشد خواه دختر که **لَمْ يَضُرَّهُ** ضرر نرساند اورا شیطان

آن ولد را یعنی شیطان نمیتواند که آن ولد را هیچ وجهی ازوجوه ضرر رساند بلکه آن
ولد صالح وفالح باشد وقول او لم یضره جزای از برای کلمه لوست ودر وحرکات
ثلاثه درا مهمله جائز است ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک تیمن کردن
وبرانگیختن است بر ذکر خدای تعالی در هر حال ودر وی است که تسمیه نزد ابتدا
هر عمل مستحب است تا تیمن وتبرک حاصل کرده واستشعار آید برانکه میسر هر
عمل خدای تعالی است وازبرای همین اورا امام مالک نزد ابتدای وضو مستحب
دانسته وبعضی گفته اند که تسمیه در ابتدا وضو فرض است زیرا که رسول علیه
السلام فرموده که لا وضو لمن لم یسم جواب آنکه امام احمد گفته که در باب اشتراط
تسمیه در وضو هیچ حدیثی صحیح نشده واگر مسلم نامیم که حدیث مذکور صحیح است
پس معنی او آنست که کمال وضو نیست برای کسی که تسمیه نگوید چنانچه قول او
لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد محمول بر همین معنی است وایضا نزد غسل از جنابت آن معنی
نیز اورا واجب نمیگرداند زیرا که اجماع بران منعقد شده که کسی که غسل کرد وضو
نکرد ونماز خواند پس نماز او صحیح وتمام است والله تعالی اعلم **باب** ما یقول
عند الخلاء باب است در بیان آنچه گویند نزد آمدن جای وخلا بفتح خا معجمه وبد جا
نقض آمدن را گویند از جهة آنکه انسان در وی خلوت میکند حدثنا آدم قال انا
شعبة بضم شین معجمه عن عبد العزیز بن صهیب بضم صاد مهمله وفتح ها قال سمعت
انسا یقول گفت عبد العزیز که شنیدم حضرت انس بن مالک را که میگوید در قول او
یقول استحضار قول است کان النبی صلی الله علیه وسلم که بود
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی عادت آن رسول مختار بر سبیل استمرار
آن بود اذا دخل الخلاء گفت وقتی که می درآمد در جای نقض طهارت
می گفت ومراد آن است که وقتی که اراده دخول خلا می کرد می گفت
ازجهت آنکه ذکر نام ایزد علام دران مقام بعد از دخول غیر مستحسن است
وینز تا موافق ومطابق بار وایت دیگر شود که ذر و لفظ اراده بر سبیل تصریح ذکر
وتصحیح یافته چنانچه می آید اللهم انی
أعوذ بك من الخبث والخبائث

ای ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال بدرستی من پناه میگیرم بتو از نرهای شیطانان و از مادهای آنان و تخصیص استعاذه بوقت دخول خلاء ازان جهة کرد که آن مکان محضر شیطانانست زیرا که ترک کرده می شود در و ذکر خدای ذو الجلال و خبث بضم خا معجمه و ضم باء موحده جمع خبیث است و خبائث جمع خبیثه و مراد باول ذکور شیاطین و بثانی اناث است و خبث بسکون باء موحده نیز روایت آمده و درین هنگام مراد از و کفر باشد و مراد از خبائث مطلق شیاطین و مقصود رسول علیه السلام درین استعاذه اظهار عبودیت بپارگاه ربوبیة و تعلیم از برای امت بود و معمر این حدیث مبارک را از عبد العزیز بن صهیب چنان روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اذا دخلتم الخلاء فقولوا بسم الله اعوذ بالله من الخبث والخبائث و زیادة تسمیه بخ درین روایت یافته نشده تابعه ابن عرعرة عن شعبة متابعت کرد آدم را محمد پسر عرعره بدو عین مهمله مفتوحه و برا مهمله مکرره از شعبه بضم شین معجمه یعنی چنانچه حدیث مذکور را آدم پسر ابی ایاس از شعبه روایت کرده همچنان محمد پسر عرعره او را باسناد مذکور از شعبه روایت کرده و این متابعت تامه است و مقصود از و تقویت صحت حدیث مذکور است و قال غندر عن شعبة اذا اتی الخلاء و گفت غندر بضم غین معجمه و سکون نون و فتح دال مهمله در قول مشهور از شعبه مذکور در حدیث مسطور لفظ اذا اتی الخلاء ببدل اذا دخل الخلاء یعنی و قتیکه آمد خلاء را و در باقی حدیث متحد با آدم است و این استشهاد است نه متابعت و مؤلف او را بر سبیل تعلیق ذکر کرد زیرا که مؤلف زمانه او را درنیافته بلکه او پیشتر از زمانه مؤلف وفات یافت و قال موسی عن حماد اذا دخل و گفت موسی پسر اسماعیل از حماد بلفظ اذا دخل و حماد بجاء مهمله مفتوحه و بمیم مشدده پسر سلمه بفتح لام پسر دینار ابو سلمه ربعی است و او از جمله ارباب کمال از زمره ابدال شمرده می شود و علامه ابدال آنست که هیچ ولدی از برای آنها متولد نمیشود و حماد مذکور هفتاد زن نکاح کرد و از برای او هیچ ولد متولد نشد و در سال یکصد و شصت و هفت وفات یافت رحمه الله روایت کرده است از و حدیث را جماعه ثقات کما مر امام بخاری که او بر سبیل متابعت او را ذکر کرده پس بس و حماد مذکور حدیث مسطور را از عبد العزیز و عبد العزیز از انس روایت کرده پس

پس این متابعت ناقصه است نه متابعت تامه وقال سعید بن زید انا عبد العزیز اذا اراد ان یدخل گفته است سعید پسر زید پسر درهم که خبر داد ما را ان عبد العزیز بلفظ اذا اراد ان یدخل بدل اذا دخل یعنی وقتیکه قصد میکرد آنکه درآید در خلاء و بعضی از ثقات حدیث سعید را ضعیف میدانند و مؤلف روایت از و از برای استشهاد کرده و در سال وفات ابن سلمه او نیز وفات یافت و این نیز تعلیق از مؤلف است زیرا که او بسعید لاحق نشده پس اول متابعت تامه است و ثانی استشهاد است که ملفق همراه اسناد اول در راوی ثانی است و ثالث متابعت ناقصه است و رابع استشهاد است که ملفق همراه اسناد اول در راوی ثالث است والله تعالی اعلم

باب وضع الماء عند الخلاء

باب است در بیان نهادن آب در جائی که قضاء حاجت انسانیه ضروریه در و کرده شود و خلاء بفتح خاء معجمه و بمد در اصل لغة عبارت از مکان خالی است لیکن بسبیل مجاز استعمال کرده شود در جای که طیار کرده شود از برای قضاء حاجت انسانیه

حدثنا عبد الله بن محمد قال انا الهاشم بن القاسم که او ابو النضر بضاد معجمه ساکنه تمیمی لیثی کتانی است خراسانی است که در بغداد فرود آمده بود و قیصر لقب او شد و او ثقه از ثقات کبار است که اهل بغداد باو فخر میکردند و در بغداد در سال دوصد و هفت وفات یافت قال انا ابو قاع مؤنث اورق او پسر عمری لیثی کوفی ابو بشر است و گفته شده که اصل او از خوارزم بود و بدین سکونت اختیار نمود و در سال یکصد و شصت و نه وفات یافت عن عبید الله بن ابی یزید عبید الله تصغیر عبد است و یزید ماخوذ از زیادت است و او مکی است که در سال یکصد و بیست و شش وفات یافت عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل الخلاء نه بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درآمد در جائی قضاء حاجة انسانیه فوضعت له وضوء پس نهادم من از برای او آبی را که باو وضوء نماید و وضوء بفتح واو است قال من وضع هذا فرمود رسول محمود بعد از بیرون آمدن از خلاء که کیست آنکسیکه نهاده است این آب وضوء را فاخبر پس خبر داده شد رسول مقبول را که این آب را ابن عباس نهاده و مخبر با نحضرت ام المؤمنین میمونه

دختر حارث است که خاله ابن عباس است و اخبر بصیغه ما فی مجهول از اخبار است فقال
پس فرمود رسول محمود دعا بدرگاه آله نمود اللهم فقهه الذین که ای خدایا
عالم محکم گردان او را یعنی ابن عباس را در دین متین تیمی گفته که درین حدیث مبارک
استحباب مکافات بدعا است و ابن منیر گفته که مناسبت دعای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از برای ابن عباس تبقفه در دین با فعل او که آن نهادن آب است نزد خلا
آنست که ابن عباس درمیان سه امور متردد شد یا داخل شود در خلا و آب را در همان
جا برسول علیه السلام برساند یا آب را نزد باب خلا نهد تا رسول مقبول او را از نزدیکی
بگیرد یا هیچ کاری نکند پس شق ثانی را بعقل سلیم و فکر مستقیم او فق دید از جهت
آنکه در اول تعرض از برای اطلاع بر عورت است و ثالث مستلزم است از برای
حصول مشقت بالحضرت در طلب آب طهارت و ثانی سالم تر ازان هر دو است
پس همان ثانی را بعقل آورد پس دلالت کرد بزرگا او پس مناسب شد که دعا
کرده شود از برای او تبقفه در دین متین تا آنکه نفع کثیر از برای خلق غفیر حاصل کرود
و همچنان شد و واقع مطابق آن آمد و باقی مباحث این حدیث مبارک در کتاب
العلم گذشته والله تعالی اعلم **باب لا یستقبل القبلة لغائط او بول**
باب است در بیان آنکه روی نکند بسوی قبله یعنی جهت او وقت قضاء حاجت
انسانیه یا وقت بول الا عند البناء جدار او نحوه کمر نزد بنا نزد دیوار یا مانند آن
یعنی استقبال قبله در غائط و بول محظور و ممنوع است مگر نزد بنائی که در انجا دیوار یا مانند
آن از سکهای کلان و چوبهای فراوان و جز آن که بآن ستر و حجاب حاصل آید پس
درین هنگام استقبال قبله در غائط و بول مباح است و در بعضی نسخها و لا بول
آمده و او غیره به بدل او نحوه آمده و آن هر دو متقارب اند و در بعضی نسخها و لا یستقبل
بصیغه مستقبل مجهول نیز آمده و قول او جدار بدل از بناء است حدثنا آدم قال ثنا
ابن ابی ذئب قال انا الزهری عن عطاء بن یزید اللیثی جندعی کنیت او ابو یزید یا ابو
محمد مدنی است و بعضی شامی گفته اند از جهت آنکه او در رمله شام سکونت کرده
بود و در سال یک صد و هفت وفات یافت عن ابی ایوب الانصاری
که نام او خالد پسر زید پسر کلیب خزرجی صحابی جلیل القدر و جمیل الاثر که در بدر

وعقبه وجمیع مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود ورسول خدا صلی الله
علیه وسلم در وقت قدوم خود بمدینه مقدسه بروی مدت یکماه نزول کرد
بعد ازان مسکنهای رسول مقبول ومسجد او بنا کرده شد واو برابن عباس
ببلده بصره وارد شد پس ابن عباس باو گفت که ای ابوایوب من الحال
ازمسکن وماوی خود ازبرای تو بیرون می آیم چنانچه تو ازبرای رسول مقبول از
مسکن وماوی خود برآمده بودی پس تمام سرای خود بمع متعلقات او ازبرای
او وپست هزار درهم وچهل عبید ازبرای او داد وکنیت او برسم او
غالب درستعمال شده واز وروایت کرده شده احادیث رسول خدا صلے
الله علیه وسلم بمقدار یکصد وپنجاه حدیث که امام بخاری از جمله آنها هشت
حدیث آورده واو همراه حضرت علی رضی الله عنه درجنگهای او رفیق بود ودرسال
پنجاه درحالیکه او غازی بود به ولایت قسطنطینیه وفات یافت وقصه او
آن است که چون حضرت معاویه به قسطنطینیه به پسر خود یزید داد واورا
بسوی آن ولایت باسپاه وحشمت فرستاد وابوایوب نیز همراه
او برقصد غزا روان شد چون درانجا رسید بیمار ومبتلا گردید پس هرگاه
موت وفوت او نزدیک شد پس گفت وقتی که من مردم پس مرا همراه خود بر
دارید ووقتی که شما همراه اعادی دین مقابله کردید وصفهای جنگ ترتیب دادید
پس مرا درزیر اقدام خود دفن نمائید پس وصیت او را نافذ کردند وکار برو فق گفته
او آوردند وقبر او را انجا نزدیک بدیوار قسطنطینیه تا امروز معروف ومعظم است که مردم همانجا استسقا
ازاله سماء میکنند پس آب باران به فضل پروردگار برانها نازل کرده شود قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوایوب انصاری که فرمود رسول خدا صلے الله علیه وسلم اذا اتی
احدکم الغائط که وقتیکه بیاید یکی ازشما جای نقض آبدست را وغائط درصل لغة جای منخفض وپست
را گویند که از قطعهٔ زمین باشد وعادت مردم عرب آن بود که قضاء حاجة انسانی را در مکان منخفض
وپست میکردند بنابران او را کنایت ازو کردند که تا اسم قبیح برسبیل تصریح برزبان جاری
نشود فلا یستقبل القبلة پس روی نکند بسوی جهة قبله معهوده که آن کعبه معظمه است
ولایستقبل بکسر لام است ازجهت آنکه کلمهٔ لا ناهیه است ولا یولها ظهره

ونکرداند بسوی آن قبلهٔ معهوده پشت خود را تا تعظیم و تکریم قبلهٔ مشرفه از سبب وجهه بجاسته مختل نشود شَرْقًا اَوْ غَرْبًا روی آرید بسوی مشرق یا روی آرید بسوی مغرب و این خطاب از برای اهل مدینه است و از برای آن کسی که قبلهٔ او بر سمت شمال یا جنوب باشد فاما آن کسی که قبلهٔ او بجانب مشرق یا جهت مغرب باشد پس وقت قضاء حاجت روی خود را از ان دو جهت بسوی جانب شمال یا جنوب گرداند و درین حدیث مبارک نهی از استقبال قبله و استدبار آن آمد و اهل علم در و اختلاف کردند پس جماعه حنفیه از انها گفته اند که نهی مذکور عام است و حرمت استقبال قبله و استدبار آن در صحراء و بنیان برابر است از جهت آنکه علت حرمت که آن نگهداشتن حرمت قبله مکرمه است در هر دو جا برابر است و دیگران گفتند که نهی از استقبال و استدبار بسوی قبلهٔ مختص است فاما در بنیان پس بآن هر دو هیچ باک نیست و مذهب شافعی و جماعهٔ علماء نظام همین است و این از جهت آنست که صحراء خالی از شخص مصلی نمیباشد یا از جنس فریشته یا از نوع جن یا از صنف بشر پس گاهی چون در وقت غائط یا بول استقبال قبله یا استدبار کند بسا اوقات نظر مصلی بر عورت آنکس واقع می شود و علة نهی همین است و این معنی در بناء موجود نیست از جهت آنکه خشوش محضر شیاطین و مذهب ابی داؤد ظاهر ست آنست که استقبال قبله در هر دو از صحراء و بنیان حرام است و استدبار در ان هر دو جائز و این یکی از دو روایت امام ابی حنیفه احمد است و اگر گفته شود که نیست درین حدیث باب آنچه دلالت کند بر استثنائی که در ترجمهٔ باب مذکور ست جواب انکه لفظ غائط بحسب حقیقة عبارت از مکان منخفض است که در قطعه زمین میباشد و شک نیست که ارتفاع و انخفاض در زمین بصحراء می باشد نه در بنیان یا آنکه استقبال قبله و استدبار آن متحقق نمیشود مگر در فضاء و صحراء و اما در دیوار و ابنیه پس استقبال باعتبار عرف مضاف بسوی آنها میباشد نه بسمت قبله و تائید این جواب آنست که آن امکنه که مهیا از برای نقض طهارت اصالح از برای اداء نماز نمی باشند پس قبله در همان امکنه بهیچ حال متحقق نشد یا آنکه آن استثناء مستفاد از حدیث ابن عمر است که در باب لاحق می آید از جهت آنکه جمیع احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم

مانند یک شئی اند چنانچه قرآن مجید مانند یک آیت است لیکن درین هنگام از برای انفصال ترجمها هیچ معنی و توجیه باقی نمی ماند والله تعالی اعلم **باب** مَنْ تَبَرَّزَ عَلَى لَبِنَتَيْنِ باب است در بیان آن کسی که برازو غائط کرد بر دو خشت و تبرز تفعل از برز بفتح باء موحده بمعنی فضاء واسع است و باین لفظ کنایت کردند مانند غائط از انچه از دبر بیرون آید و لبنتین بفتحتین بفتح لام و کسر باء موحده و فتح نون تثنیه لبنه است و در لبنه فتح لام و کسر باء موحده آمده و اسکان باء موحده همراه فتح لام و کسر او نیز جایز است

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ أَنَا مَالِكٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبَّانَ بجاء و حاء مهملة مفتوحه و باء موحده مشدده و نون او انصاری مازنی نجاری بکسر مدنی تابعی است و از برای او حلقه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود و او عالم بارع و مفتی متورع ثقه از ثقات کثیر الحدیث از سرور کائنات بود و بمدینه مقدسه در سال یک صد و پست و یک وفات یافت عَنْ عَمِّهِ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ و احوال او الحال قبل ازین مذکور شده و اختلاف کردند که او صحابیست یا صحابی نیست و پدر او که حبان است پسر منقذ پسر عمرو است و از برای او و پدر او صحبت همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت است و در حبان اختلاف است که او منصرف است یا غیر منصرف اگر ماخوذ از حبن بکسر باء موحده باشد پس منصرف است و اگر ماخوذ از حبب باشد پس غیر منصرف است عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ که بدرستی آن واسع بود که میگوید همچنان گفته است کرمانی ولیکن بعضی محققین گفته اند که ضمیر راجع بسوی عبد الله بن عمر است یعنی بود عبد الله بن عمر که می گوید چنانچه مسلم در روایت باو تصریح کرده و اما کلمه فا که در قول او فقال آمده پس سبب او آنست که ابن عمر قول اول از مردمان آورد در حالی که او منکر آن قول بود بعد ازان سبب انکار بیان کرد بانچه روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَنَّ نَاسًا يَقُولُونَ که بدرستی بسیار مردمان میگویند از برای هر کسیکه صلاحیت خطاب داشته باشد یا از برای عبد الله بن عمر و اشارت کرد باین قول بسوی آنانکه گویند که نهی از استقبال قبله در استدبار آن عام است چنانچه او مروی است از ابی ایوب و ابی هریره و معقل اسدی و جز آنها إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ که وقتیکه نشستی تو بر حاجت تو کنایت از

باب من تبرز على لبنتين

لبنتين تثنية حل ثنا

عبد الله بن يوسف

قال انا مالك

عن يحيى بن سعيد

عن محمد بن حبان

عن عمه واسع بن

حبان عن عبد

الله بن عمر انه

كان يقول ان

ناسا يقولون

اذا قعدت على

حاجتك

براز و مانند آن کرده و ذکر قعود از جهت آن رافع شده که اغلب در قضاء حاجت قعود است و اگرنه حکم قیام نیز همچنان است فَلَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ پس روی مکن بسوی جهت کعبه معظمه و روی نیاز بسوی بیت المقدس نیز و مقدس بفتح میم و سکون قاف و بضم میم و فتح دال مشدده آمده فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ پس گفت حضرت عبد الله پسر عمر لَقَدْ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا که سوگند است مرا که بدرستی بالا شدم من در یکروزی بر پشت خانه که از برای مایان بود و در زیادت لاحقه می آید که آن خانه خواهر او حفصه ام المومنین بود و طریق جمع و توفیق آنست که عبد الله اضافت بیت بسوی خود بر سبیل مجاز کرد از جهت آنکه او خانه خواهر او بود یا آنکه اضافت بسوی حفصه از آن جهت است که آن خانه بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفصه را در سکونت داده بود و آن خانه مستمر در دست او بود تا آنکه او وفات یافت پس میراث کرده شد آن خانه را از و و اضافت بسوی خود نظر بمآل و عاقبت حال کرد زیرا که در آخر حال عبد الله وارث خواهر خود شد و دیگر برادران او از میراث او محروم ماندند از جهت آنکه او خواهر عینیه از برای او بود و دیگر کسے از وارثان او نماند که عبد الله را مانع از استیعاب شود فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى لَبِنَتَيْنِ مُسْتَقْبِلًا بَيْتَ الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ پس دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بر دو خشت در حالیکه روی کننده بود بسوی جهت بیت المقدس وقت قضاء حاجت خود پس معلوم شد که استقبال بیت المقدس در وقت غائط محظور نیست و مقصود حضرت ابن عمر باین صعود و ارتقاء اطلاع بر حال رسول با کمال در همان حال نبود بلکه از برای کار ضروری دیگر بر بام بالا شده بود پس التفات او ناگاه بر حضرت رسالت پناه در حاجت گاه افتاد چنانچه در روایت بیهقی از نافع از ابن عمر بر سبیل تصریح این سخن تصحیح یافته آری چون رؤیته عالم فهیم در رسول کریم بلکه از قصد و اراده اتفاق افتاد پس دوست داشت که آن رؤیت او خالی از فائده و عاری از عائده نباشد پس این حکم شرعی را حفظ و ضبط نمود و گویا آن عالم شبح پشت آن رسول مطهر را دیده بود لهذا تامل نیفتاد مذکوره او را روا شد

فَلَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ
فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ
عُمَرَ لَقَدْ ارْتَقَيْتُ
يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ
آن فَرَأَيْتُ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ عَلَى لَبِنَتَيْنِ
مُسْتَقْبِلًا بَيْتَ
الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ

و این کلام دلالت میکند که ابن عمر بر تتبع احوال آن خیر الناس بسیار حریص و رغبت داشت تا ازان احوال احکام شرعیه از اصلیه و فرعیه استنباط نماید والحق همچنان بود قال گفت عبد الله بن عمر از برای واسع اَعَلَكَ مِنَ الَّذِينَ يُصَلُّونَ عَلَى أَوْرَاكِهِمْ که امید است که تو ازان کسانیکه نماز میخوانند بر سوی رانهای خود و اورک جمع ورک است و ورک عبارت ازان چیزی است که در میان ران باشد فَقُلْتُ لَا أَدْرِي وَاللَّهِ واسع میگوید پس گفتم من از برای عبد الله بن عمر که نمیدانم من سوگند است مر الجنداى تعالی که من از جمله آنها هستم یا نیستم یا نمیدانم من سنت را در استقبال سوی بیت المقدس قَالَ مَالِكٌ گفت امام مالک يَعْنِي الَّذِي يُصَلِّي وَلَا يَرْتَفِعُ عَلَى الْأَرْضِ يَسْجُدُ وَهُوَ لَاصِقٌ بِالْأَرْضِ که مراد میکرد عبد الله بن عمر بقول خود الذین یصلون علی اوراکهم هر آنکسی را که نماز میکند و بلند نمیشود در حالت سجده از زمین باز اورا تفسیر کرد که آن کس سجده میکند در حالیکه او چسپنده باشد بر زمین یعنی آن کسی که شکم خود را به میان سرین خود میچسپاند در وقتی که او سجده کند و این حالت خلاف هیئت مشروعه در حالت سجود است و این کلام احتمال دارد که از قول امام بخاری باشد که او را بر سبیل تعلیق نقل کرده باشد و احتمال دارد که باشد از کلام عبد الله بن یوسف که این حدیث را از امام مالک روایت کرده و بر قول علماء و بخاریین فضلا وجه مناسبت این مسئله که عبد الله بن عمر از برای واسع ذکر کرد با مسئله سابقه مشکل شده بعضی گفته اند که ابن عمر بقول خود الذی یصلی علی ورکیه کنایت کرده از شخصی که عارف به سنت نبویه نباشد از جهت آنکه نماز بر ورک نمیکند مگر آن کسی که جاهل بسنت نبویه باشد گویا عبد الله بن عمر از برای واسع گفته که ای واسع تو ازان کسانیکه سنت نبویه را نمی شناسند و نمی دانند زیرا که اگر تو واقف از سنت نبویه می بودی البته می شناختی فرق را در میان فضا و خرآن یا فرق را در میان استقبال کعبه معظمه و استقبال بیت المقدس و این توجیه از برای کرمانی است و تکلف در و بسیار است و آنچه ظاهر در مناسبت است آن چیزی است که امام مسلم در اول این حدیث مبارک آورده

قال مالک الذین یصلون علی اوراکهم فقلت لا ادری والله قال مالک یعنی الذی یصلی ولا یرتفع علی الارض یسجد وهو لاصق بالارض

در روایت از واسع کرده که واسع گفت کنت اصلی فی المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس فلما قضیت صلوتی انصرفت الیه من شقی فقال عبد الله یقول الناس و ذکر کرد ابن عمر حدیث را تا آخر او که در متن مذکور شده پس گویا ابن عمر در حالت سجود از واسع چیزی را که نزد او محقق نبود پس سوال کرد او را بعبارت مذکوره و ابتدا بقصه اولی از آن جهة کرد که آن قصه ماخوذ از روایت مرفوعه بود و نزد او محقق بوده و لهذا او را بر آن امر مظنون مقدم کرد مع ذلک ظهور مناسبت میان این دو مسئله مخصوصه ممتنع نیست و جائز است که از آن هر دو مسئله یکی را بدیگری تعلق خاص باشد بآنکه آن شخصی سجده میکرد در حالی که شکم خود را بهر دو ورک خود می چسپاند گویا آن شخص گمان کرده بود که استقبال قبله بفرج خود در هر حال ممتنع است و احوال نماز چهار اند قیام و رکوع و سجود و قعود و در آن هر چهار احوال بجز از حالة سجود انضمام فرج در میان هر دو ورک ممکن است پس آن شخص دید که در الصاق شکم بهر دو ورک ضم فرج است پس او بر سبیل ابتداع آن کار کرد و مسنون خلاف او بوده و تستر جان به ثیاب در وقتی است پس تبرکا ابن عمر تابعی را بحکم اول حدیث بیان کرد او را بحکم ثانی بر اشارت نمود تا او را متنبه سازد بر آنچه دیده بود او را در آن نماز که بحضور او دلالت کرده بود و اما قول واسع که لا ادری هست پس دلالت می کند بر آنکه نزد او هیچ شعور و اگاهی نبود بهیچ چیزی از آنچه ابن عمر گمان کرده بود باو لهذا ابن عمر تغلیظ زجر آمیز برای او نکرد و الله اعلم

باب خروج النساء الی البراز

باب است در بیان بیرون آمدن زنان بسوی براز و براز بفتح باء موحده در اصل لغة فضاء واسع را گویند لکن در استعمال کنایه از حاجت کرده شود خطابی گفته که اکثر رواة بکسر باء موحده گویند و آن غلط است حدثنا یحیی بن بکیر تصغیر بکر قال انا اللیث قال حدثنی عقیل تصغیر عقل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ازواج النبی صلی الله علیه وسلم بدرستی که ازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و عایشه که راویه این حدیث است نیز داخل درین حکم است چنانچه اهل اصول تصریح کرده اند کن یخرجن باللیل بودند که بیرون می آمدند در شب اذا تبرزن و قتیکه براز و قضاء حاجت میکردند الی المناصع بسوی مناصع و مناصع بنون و کسر صاد مهمله و عین مواضع مخصوصه مشهوره اند که خارج

از مدینه مقدسه بناحیه بقعه بقیع اند که دران مواضع از برای قضاء حاجت انسانیه خلوت
کرده می شود و او جمع منصع است که ماخوذ از نصوع بمعنی خلوص است و آن موضع
را ازانجهت باین نام مسمی کردند که در انها انسان از فضلهای بدنیه خلاص می شود و باز
آن خاتون صالحه حضرت عائشه او را تغییر کرد و گفت وهو صعید اطیب و آن مناصع
خاکی و میدانی است فراخ تر و افراد ضمیر ازان جهت واقع شده که مناصع المحال
علم و نام از برای آن اماکن مخصوصه شده یا انکه مراد مجموع مناصع است یا انکه ضمیر
راجع بسوی منصع است که از مناصع مفهوم می شود و صعید عبارت از خاک است
و بعضی از روی زمین گفته اند و افیح بفاء و حاء مهمله فضاء واسع را گویند فکان عمر
یقول للنبی صلی الله علیه وسلم پس بود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که می گوید از برای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احجب نساءک که پرده کن زنهای خود را و منع نما حرمهای
خود را از بیرون آمدن از خانها فلم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل پس
نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد این کار را یعنی رسول بمقبول قول عمر فاروق
عمل نمیکرد و حرمهای خود را از بیرون آمدن منع نمیفرمود فخرجت سودة بنت زمعة
زوج النبی صلی الله علیه وسلم لیلة من اللیالی عشاء پس بیرون آمد بی سوده
دختر زمعه که او منکوحه پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم در یک شبی از شبها در وقت
شبانگاه که درمیان مغرب و فجر میباشد و عشاء بکسر عین مهمله است وکانت امرأة
طویلة و بود آن سوده زنی دراز قدی که در شب تاریک نیز شناخته می شد و سوده
بفتح سین مهمله ام المؤمنین دختر زمعه بفتح زاء منقوطه و فتح میم و فتح عین مهمله است
و ابن زبیر گفته که از اکثر اهل حدیث و فقهاء شنیدیم که بسکون میم می گویند زمعه
پسر قیس است و او قرشیه عامریه است که در زمان قدیم بر رسول کریم ایمان آورد
بود و او در اول حال در زیر پسر عم خود سکران پسر عمرو بود و آن شوهر او نیز اسلام آورده
بود و بعد ازان هر دو یکجا هجرت از مکه شریفه بسوی حبشه کرده بودند و بعد ازان باز رجوع
بسوی مکه شریفه نموده بودند چون باز دو در مکه شریفه آمدند شوهر او سکران پسر عمرو وفات یافت
پیشتر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم او را بعقد نکاح خود آورد و بمکه شریفه باو داخل
شد و این مقدمه بعد از وفات ام المؤمنین حضرت خدیجه و قبل از عقد ام المؤمنین

عائشه رضی الله عنها واقع شد و بعد ازان او بهجرت بدینه مقدسه کرد و چون او بزرگ سال شد رسول با کمال قصد کرد که او را طلاق دهد پس او از رسول محمود سوال نمود که او را طلاق ندهد و روز نوبت خود را از برای حضرت عائشه کرد و گفت یا رسول الله مرا بس هست آنکه مبعوث و محشور شوم در زمرهٔ ازواج مطهرات تو در روز قیامت پس رسول پاک او را نگاه کرد و طلاق نداد و ازو بمقدار پنج احادیث از رسول مختار روایت کرده شده که امام بخاری از جملهٔ آنها دو حدیث آورده و او بدینه مقدسه در آخر خلافت حضرت عمر فاروق وفات یافت و بعضی گفته اند در زمان حضرت معاویه در سال پنجاه و چهار وفات یافت فنادا ها عمر پس آواز کرد او را عمر فاروق و او را گفت الا تا عرفناک یا سودة که آگاه و خبردار باش که بدرستی شناختیم ما یان ترا ای سوده حرصا علی ان ینزل الحجاب و این قول را حضرت عمر گفت از برای حرص کردن بر انکه نازل شود و فرود آید حجاب و ستر از جانب خدای لایزال و ازین حدیث مبارک معلوم شد که ازواج مطهرات آن سرور کائنات از برای قضاء حاجت در شب و ظلمت بیرون می آمدند چنانچه در حدیث خاتون صالحه حضرت عائشه صدیقه در حدیث افک می آید فخرجت معی ام مسطح قبل المناصع و هو متبرزنا و کنا لا نخرج الا لیلا الی لیل نیتر آیت حجاب نازل شد بعد ازان آنها جان خود را بجا نهاده میپوشیدند لیکن در بعضی اوقات شخاص و ذوات آنها بر سبیل امتیاز معلوم می شدند لهذا حضرت عمر فاروق در بار دویم بعد از نزول آیهٔ حجاب از برای سوده دختر زمعه گفت اما والله ما یخفین علینا بعد ازان امکنهٔ قضاء حاجت در میان خانها کرفته شدند پس در همان امکنه جان خود را مستور میکردند چنانچه بر سبیل تصریح در حدیث حضرت ام المؤمنین عائشه در قصهٔ افک آمده و کفته و کان ذلک قبل ان یتخذ الکنف و قصهٔ انک پیش از نزول آیت حجاب بود چنانچه می آید انشاء الله تعالی فانزل الله عز و جل آیة الحجاب پس نازل کرد خدای تعالی که غالب و بزرکست آیهٔ حجاب را و ابو عوانه از طریق زبیدی از ابن شهاب زیاده کرده و آورده فانزل الله آیة الحجاب یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم تا آخر آیت کریمه و زود است

فنادا ها عمر الا قد عرفناک یا سودة حرصا علی ان ینزل الحجاب فانزل الله عز و جل آیة الحجاب

که می آید سبب نزول این آیة کریمه آنست ام المؤمنین زینب دختر جحش بتقدیم جیم
برحا اهمله بود چون رسول مقبول بروی ولیمه کرد و سه نفر از اصحاب کرام در
همانخانه رسول مختار پس ماندند و در انجا سخن با یکدیگر میگفتند و رسول محمود شرم حیا
مینمود و آنها را به بیرون آمدن امر نفرمود پس آیت حجاب از بارگاه ایزد وهاب
نازل شد و در حدیث حضرت عمر می آید که گفتم من از برای خیر البشر که ای رسول
مختار هریک از نیک و بد گرد اربرزنهای تو می آید پس اگر آنها را امر بحجاب و ستر
فرمائی هر آئینه بهتر و خوشتر خواهد بود پس آیه حجاب از جانب ایزد وهاب نازل
شد و ابن جریر در تفسیر کبیر خود از طریق مجاهد که عالم زاهد بود چنان آورده که در
بعضی اوقات سرور کائنات همراه یاران طعام میخورد و حضرت عایشه نیز طعام
همراه ایشان میخورد ناگاه دست یکدیگر از ان جماعه بدست آن خاتون صالحه در
رسید پس طبع رسول مختار از ان کار ملول گردید پس آیه حجاب از زم الکتاب
نازل شد و طریق جمع و توفیق در میان این روایات آنجا عتقات نست
که اسباب نزول آیته حجاب متعدد و متکثر بود ند و آخرترین آنها قصهٔ حضرت زینب
بود از جهت آنکه نص صریح در کلام مفیض بر قصه او دلالت میکند یا آنکه مراد بآیه حجاب
در بعضی از ان اسباب قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده یا ایها النبی قل لازواجک
و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن یا قول او ست که فرموده و قل
للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و
لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا یبدین زینتهن تا آخر آیه کریمه حدثنا کریبا مقصور
و محمد و دجائز است و او پسر ابی زکریا پسر صالح لؤلوی ابو یحیی بلخی ست و او حافظ و
ضابط در حدیث سید المرسلین و فقیه و مجتهد در احکام شرع مبین بود و در سال دصد و
سی وفات یافت و نزد قتیبه پسر سعید مدفون شد قال نا ابو اسامة بضم همزه که ان حماد
پسر اسامه کوفی ست عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال فرمود از برای زنهای خود اذن کنن ان یخرجن فی حاجتهن
اذن و اجازت داده شد از جانب ایزد رحمان از برای شما جماعه زنان
بانگه بیرون شوید شما در حاجت خود و اذن بصیغه ماضی مجهول است

حدثنا ابو کریب قال نا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لهن ان یخرجن لکن ان تخرجن فی حاجتکن

و در بعضی روایات قدا فون بزیادت لفظ قدا آمده و تفسیر این حدیث و تحقیق او
خواهد آمد انشاء الله تعالی قال هشام و گفت هشام پسر عروه که راوی این حدیث مبارک
است یعنی البراز له مراد میکند از آنحضرت بلفظ حاجت که در روایت حدیث مذکور شده
براز و غائط را و این تعلیق از مؤلف است و احتمال دارد که از قول ابو اسامه راوی باشد
ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که تصرف زنان در مصالح و حاجات
ضروریه روا است و مراجعت ادنی همراه اعلی در انچه ظاهر گردد بر وکه آن صواب است
نیز جائز است بشرطیکه قصد او تعنت نباشد و نیز در وی است بیان فضیلت حضرت
عمر فاروق که رای او موافق وحی شد و نیز در وی است که کلام کردن مردان
همراه زنان در راه روان از برای ضرورت جائز است و نیز در وی است که تغلیظ کردن
در قول از برای کسیکه قصد خیر دارد است و نیز در وی است که وعظ و نصیحت در
کار دین هر مرد را از برای مادر خود بسبیل یقین جائز است از جهة آنکه خاتون سوده
از امهات مؤمنان بود و نیز در وی است که رسول علیه السلام در جمیع احکام انتظار
وحی از ملک علام میکرد لهذا حرمهای خود را امر بحجاب قبل از ورود آیه کتاب
نه فرمود با وجود آنکه حاجت بسوی او ظاهر و واضح بود و همچنان اذن از
برای جماعه زنان به بیرون آمدن بسوی بیابان بفکر صائب خود نفرمود
والله تعالی اعلم **باب** البَرَازِ فِي الْبُيُوتِ باب است در بیان براز
و غائط کردن در میان خانها و مقصود مؤلف ازین باب آنست که بیرون
آمدن از برای زنان امر مستمر نشد بلکه بعد ازین خلاء ها در خانها کرفته شد
پس زنان از بیرون آمدن مستغنی شدند مکرر از برای ضرورت حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ الْمُنْذِرُ
قَالَ أَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ انس بفتح همزه و نون پسر عیاض بکسر عین مهمله و تخفیف یاء
مثناة تحتانیه و اخر ضاد معجمه ابو ضمره لیثی مدنی است و در سال دو صد و فات یافت
عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ تصغیر عبد است و او پسر عمر پسر حفص پسر عاصم پسر عمر پسر خطاب ابو عثمان قرشی
مدنی است و در سال یکصد و چهل و نه وفات یافت عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ عَنْ وَاسِعِ بْنِ
حَبَّانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ و رجال این اسناد همه مدنی اند قَالَ گفت عبد الله پسر عمر رَقِيتُ
فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ که بالا شدم من یکروز بالای خانهٔ خواهر خود که حفصه است و در بعضی روایات ظهر بیت

خفته آمده و احوال خفته در باب تأدیب در علم گذشته لِبَعْضِ حَاجَتِهِ از برای بعضی از
حاجات خود و اجمال و اوکه آن قضاء حاجت انسانیه یا جزآن باشد فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْضِي حَاجَتَهُ پس دیدم من بچشم خود رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که قضاء میکند حاجت خود را یعنی خود را یعنی در خلا چنانچه روایت دیگر بروی
دلالت میکند مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ در حالتیکه پشت کننده بسوی جهت خانه کعبه بود
مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ روی کننده بسمت شام یعنی بیت المقدس واحتمال دارد که
استدبار قبله از خصوصیت پیش از ورود نهی و منع از آن واقع شده بود یا آنکه
آن استدبار از برای عذری واقع شده بود که دران مکان متحقق و ثابت بود
یا آنکه در حق رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خصوصیتی بود خاصه و جمال استغراق آن سرور عالم
در مطالعه جلال و جمال ایزد ذی الجلال و ازین حدیث مبارک معلوم شد که شام
و بیت المقدس در معنی بسبب مارسیده اند زیرا که آن هر دو در یک جهت اند
حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَنَا يَحْيَى يَعْنِي ابْنُ هُرْمُزَ بْنِ پسر زادان بزار معجمه پستر
بدال مجمه ابو تالد واسطی است و او یکی از ائمه اعلام در احادیث و احکام بود که ببغداد
در مجلس سماع او هفتاد هزار نفر می بود و بواسطه در سال دو صد و شش وفات یافت
و یزید ماخوذ از زیادت است قَالَ أَنَا يَحْيَى پسر سعید انصاری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ
حِبَّانَ عَنْ عَمِّهِ وَاسِعِ بْنِ حِبَّانَ أَخْبَرَنِي خبر داد مرا واسع محمد مذکور را أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ
أَخْبَرَهُ که بدرستی عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما خبر داد واسع مذکور را قَالَ لَقَدْ ظَهَرْتُ
ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى ظَهْرِ بَيْتِنَا گفت عبد الله که هر آئینه بالا شدم من در روزے
بر پشت بام خانه مایان که آن همان خانه خواهر او حفصه است و تحقیق این
در سابق گذشته فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَاعِدًا عَلَى لَبِنَتَيْنِ
مُسْتَقْبِلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ پس دیدم من بچشم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
در حالیکه نشیننده بود بر دو خشت از برای قضاء حاجت ضرور یه روی کننده بسوی
بیت المقدس و درین روایت که پیش است استدبار قبله بر سبیل تصریح ذکر نشد لیکن
در حکم مذکور است از جهت آنکه در مدینه مقدسه است بقبال بیت المقدس مستلزم است
از برای استدبار بکعبه مشرفه و تحقیق این حدیث مبارک در باب من تبرز علی لبنتین گذشته

واللہ اعلم **بَابُ الْاِسْتِنْجَاءِ بِالْمَاءِ** باب است در بیان مالیدن دست در جای
حدث بآب و شستن آن مخرج باو و همزه در لفظ استنجا از برای سلب است و نجو
آنچیزی را گویند که از شکم انسان بیرون آید و بعضی گفته اند که استنجاء عبارت است
از کشیدن چیزی از جائی خود و خلاص کردن او از انجا و این معنی لغوی او است
اما معنی اصطلاحی عبارت از دور کردن نجوه یعنی نجاست و عذره است از یکی از
دو مخرج بسنگ یا کلوخ یا بآب **حَدَّثَنَا** ابو الولید **هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ** انا
شُعْبَةُ عَنْ ابی **مُعَاذٍ** بضم میم و بذال منقوطه **وَاسْمُهُ عَطَاءُ بْنُ** ابی **مَيْمُونَةَ** و نام ابو
ابی معاذ عطاء پسر ابی میمونه انصاری است و او مولای انس بن مالک بود
که ببصره بعد از طاعون در سال یک صد و سی و یک وفات یافت **قَالَ سَمِعْتُ**
اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ گفت ابو معاذ که شنیدم من انس پسر مالک را که میگوید
و رواة این اسناد همه بصری اند **كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا خَرَجَ**
لِحَاجَتِهٖ که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بیرون می آمد بسوی صحراء از برای
قضاء طبیعت خود **اَنَا وَغُلَامٌ** منی آمدم من و کودکی دیگر که آن ابن مسعود
یا بلال یا ابی هریره است معنا **اِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ** در حالیکه همراه ما میان آبدستان
پر از آب بود و آداوه بکسر همزه مثل مطهره بفتح میم ظرف آب را گویند و این مینگفته
که درین کلام حجت است از برای مشائخ صوفیه صافیه است که گفته اند تحمیل بسوی
خدمت سقایات و اعانت فقراء بر طهارت مستحب است و ایضا دلیل
است بر انکه این کار و خصلت از برای آن هر دو عادت بود **يَعْنِي يَسْتَنْجِي**
بِهٖ مراد می گیرد انس بن مالک که دور میکرد رسول اواب بآن آب نجاست
را از موضع حدث و این کلام صادر از یکی از رواة این حدیث شده
و ظاهر آنست که او از کلام عطاء است و بعضی گفته اند که از کلام ابو الولید است
و اگر گفته شود که احتمال دارد که آن آب از برای استنجاء باشد و احتمال دارد
که از برای وضوء باشد پس چگونه این حدیث مبارک دلیل بر ترجمه باب
شد از جهت آنکه قول او یستنجی به از قول راوی است نه از لفظ حدیث
جواب آنکه مولانا بدر الدین مالکی گفته که در لفظ حدیث مبارک بجز از قول

راوی اشارت است بسوی آنکه مقصود از اداوه استنجا بود نه وضوء از جهت آنکه اگر مقصود از وضوء می بود البته آن هر دو محتاج بسوے آوردن آن اداوه بسوی رسول مقبول نمی شدند بلکه رسول مقبول خود بسوی مکان آن هر دو می آمد زیرا که دور رفتن از برای نفس وضوء و طهارت هیچ معنی ندارد و قول راوی ما خوذ از همین اشارت است و الله تعالی اعلم

بَابُ مَنْ حَمَلَ مَعَهُ الْمَاءَ لِطَهُورِهِ باب است در بیان آن کسے که بردارد همراه خود آب را از برای آنکه طهارت و نظافت نماید بآن آب و در بعضی نسخها حمل بر صیغه مجهول آمده و طهور بفتح طا، مهمله عبارت از آبی است که باو طهارت کرده می شود و بضم او عبارت از فعل تطهیر است و مشهور همین است اگرچه بعضے از ثقات بفتح او در هر دو یا بضم او در هر دو نیز حکایت کرده اند و در بعضی للطهور بدون ضمیر آمده وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وگفت ابو الدرداء بدو الف بهمزه ممدوده بعد از دال مفتوحه و در داء نام دختر او هست و او مشهور باین کنیت شده و نام او عویمر پسر زید پسر قیس و بعضے گفته اند عویمر پسر مالک پسر عبد الله پسر قیس انصاری خزرجی بود و او از جمیع اهل دار خود آخر اسلام آورد و اسلام او بسیار خوش و کامل بود و او مرد عالم عاقل و عارف فاضل بود و حضرت عمر او را در رزق و وظیفه همراه اهل بدر ملحق کرده بود از جهت آنکه او در علم جلالت و در فقه سیادت داشت و روایتے کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلے الله علیه وسلم بمقدار یکصد و نود و نه حدیث که امام بخاری از جمله آنها پنج حدیث آورده و او در خلافت حضرت عثمان والی قضاء دمشق در بقعه شام شد و بها نجا در سال سی و یک یا دو وفات یافت و قبر او در باب صغیر بدمشق مشهور و معروف است أَلَيْسَ فِيكُمْ صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالطَّهُورِ وَالْوِسَادَةِ که آیا نیست در شما ای مردم عراق صاحب نعلین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صاحب آن آب که آنحضرت منبع رسالت است بآن آب طهارت و نظافت می کرد و صاحب سر که رسول علیه السلام سر باو می کرد و مراد ابو الدرداء باین صاحب عبد الله بن مسعود است

واورا صاحب نعلین از انجهة گفت که رسول ﷺ میدانست که او در حالت قیام میپوشید
وچون رسول علیه السلام در جای می نشست زود عبد الله بن مسعود در کربیان پیراهن
خود آن هر دو را داخل می کرد پس صاحب نعلین بر سبیل حقیقت آنحضرت منبع رسالة
است وبر سبیل مجاز عبد الله بن مسعود است از جهت آنکه او حامل هر دو نعلین مبارک
آن سرور عالم بود وظهور درین مقام بفتح طاء مهمله است پس بس از جهة آنکه مراد از دو درین
مقام ابی است که رسول علیه السلام باو طهارت ونظافت میکرد نه غیر آن آب وشهور
در مناقب عبد الله بن مسعود صاحب السواد است بتقدیم سین بر واو لیکن در کتاب فضائل
صحابه می آید که لفظ سواد وسواد هر دو بیک معنی اند وگویا آن هر دو لفظ از باب قلب اند
ومقصود ازین هر دو لفظ آنست که او صاحب سر او وصاحب خلوت همراه آنحضرت
منبع رسالت است گفته می شود در کلام عرب ساودته مساودة وسوادا ای ساررته
یعنی راز وخلوت کردم من اورا یعنی همراه او واحتمال دارد که حمل کرده شود لفظ وساده را
بر معنی بالین لیکن این ثابت نشده والله اعلم وابو الدرداء این قول را از برای مردم
عراق وقتی گفت که بعضی از مردم عراق از وسوال وبعضی مسائل کردند پس گفت آیا
نیست در میان شما ای مردم عراق صاحب نعلین تا آخر یعنی عبد الله بن مسعود که عالم
محمود است در میان شما مردم موجود است پس سوال مسائل از آن عالم کامل چرا نمیکنید
تا شما را حاجت بعالم دیگر نماند من نماند یعنی مردم عراق باوجود آن عالم متبحر محتاج باهل
شام وعالم دیگر نیستند حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بجای جمله مفتوحه وبرای مهمله ساکنه
وبباء موحده قَالَ أَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ كَانَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که
بیرون می آمد لبسوی صحرا از برای حاجت خود تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلَامٌ مِنَّا پیروی میکردم من
اورا من وکودکی دیگر که از مایان بود مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ در حالیکه همراه ما یان مطهره پر
از آب بود وَمِنَّا او از غلام عالمه محمود عبد الله بن مسعود است وکاه وبرغیه صغیر یعنی بزغاله
بر سبیل مجاز اطلاق کرده می شود واین مجاز متعارف است آیا نمی بینی که حضرت رسول
محمود عبد الله بن مسعود در مکه شریفه فرمود در حالیکه او بزرگوار نبود هیچ اینکه او نیک
غلام معلم ومراد حضرت انس از قول منا آنست که آن غلام از مایان جماعة الصحابه یاران

رسول عالمیان بود یا از خواص و خادمان آن رسول رحمان بود و امار وایت اسماعیلی
که در وی من الانصار آمده پس آن از تصرف راوی است چون آن راوی در روایت
لفظ منا سمع و در روایت کرد پس او را بر قبیلهٔ انصار حمل و بر قرار داد و او روایت بمعنی نجزاز
مبنی کرد پس گفت من الانصار یا آنکه مراد از انصار جمیع اصحاب کبار از رسول مختار است
و این اطلاق در استعمال نیز شائع و ذائع است اگرچه در عرف عام مختص بجماعهٔ اوس
و خزرج شده و بعضی گفته اند که مراد از غلام در حدیث انس حضرت ابی هریره است چنانچه
ابو داؤد از حضرت ابی هریره روایت کرده که گفت ابو هریره که کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی رکوه فاستنجی به ثم مسح یده علی الارض و اتیته بعنزه
و مشک آب خورد را گویند و مؤید این احتمال آن است که حضرت انس در روایت دیگر
او را موصوف بصفت صغر کرده پس بعید است که آن غلام عبد الله بن مسعود باشد و بعضی
گفته اند که آن غلام حضرت بلال بود و بعضی گفته اند که او از جماعهٔ انصار بود و الله اعلم و در
روایت اسماعیلی از شعبه چنان آمده فاتبعه و انا غلام بتقدیم واو بلفظ انا لکن صحیح از روایت
انا و غلام بتقدیم لفظ انا بزواو عاطفه است و الله تعالی اعلم **باب** حمل العنزة
مع الماء فی الاستنجاء باب است در بیان برداشتن عصا خورد همراه آب در استنجا
و عنزه بفتح عین مهمله و فتح نون و بزا معجمه عبارت از عصا ییست که کوتاه از نیزه باشد
و بعضی گفته اند که آن حربه قصیره را گویند و در روایت کریمه در آخر این حدیث واقع
شده العنزة عصی علیها زج بزا معجمه مضمومه پس ژ بجیم مشدده آمده و او معنی سنان
بکسر سین مهمله آمده یعنی آهن بن تیز و در طبقات ابن سعد آمده که آن عنزه را پادشاه
نجاشی از برای آن رسول هاشمی هدیه و تحفه فرستاده بود و این مؤید است بآنکه
او بر هیئت حربه بود زیرا که از آلات حبشه عصا بهمان هیئت است چنانچه در باب
عیدین خواهد آمد انشاء الله تعالی **حدثنا** محمد بن بشار بیا هوز و شین منقوطه
مشدده قال انا محمد بن جعفر که مشهور بغندر است عن عطاء بن ابی میمونة
سمع انس بن مالک یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء
که بود در سول خدا صلی الله علیه وسلم که می در آمد در خلاء و موضع حاجت و خلاء ممدود است
فاحمل انا و غلام پس بر میدارم من و کودکی دیگر اداوة من ماء مطهره یعنی کوزه چرمین

پر از آب و عنزة و چوبی را که بزرگ از عصا و خورد از نیزه بود یعنی از ما دو نفر کوزه آب
را از برای رسول آب برمیداشت و دیگری آن چوب را و رسول علیه السلام انچه
آن همان چوب را برمیداشت که رسول عالمیان در وقت قضاء حاجت دور از مردمان
میرفت تا بجائیکه آن ذات مبارک را یاران بچشم خود میدیدند پس از برای دفع هر دشمن
و هوام او را همراه خود میبرد یا از جهت آنکه زمین سخت را بآن نرم میکرد و از ترشش
بول جان خود را نگهمیداشت و بعضی گفته اند از جهت آنکه تا بآن چوب در وقت
ادا نماز بصحرا ستره و حجاب نماید یستنجی بالماء که استنجا می کند بآن آب یعنی پاک
میکرد رسول محمود آن جای مهجور را با آن آب تابعه النضر متابعت کرد او را
یعنی محمد بن جعفر را نضر بفتح نون و ضاد معجمه ساکنه پسر شمیل از اعلم عالمان و از
تبع تابعان بود و او ساکن در شهر مرو بود و او در روایت حدیث از شعبه مشهورتر
از سائر مردمان بود و او امام در علوم عربیه بود و در سال دوصد و سه یا چهار وفات
یافت و ظاهر آنست که این تعلیق از امام بخاری است زیرا که در وقت وفات
نضر امام بخاری در عمر نه سال رسیده بود و شاذان بشین معجمه و بذال معجمه و نون
و او و لقب اسود پسر عامر ابو عبد الرحمن شامی ساکن بغداد است و او در سال دو
صد و هشت وفات یافت و معنای شاذان بلغة فارسیه فرحان است و احتمال
دارد که امام بخاری این را روایت از او بواسطه یا بی واسطه کرده باشد پس این متابعة
تامه است یا ناقصه عن شعبة از شعبه و این تعلق بهر دو از نضر و شاذان است و باین
حدیث مبارک استدلال کرده مولف بر غسل بول چنانچه می آید و در این حدیث
است آنکه استخدام احرار جائز است خصوصا وقتی که نگاه کرده شوند از برای آن
خدمت تا تمرن و عادت بر تواضع آنها را حاصل شود و در وی است که خدمت
معلم شرف از برای متعلم است زیرا که ابو الدرداء صاحب روایت و درایت
عبد الله بن مسعود را بآن خدمت مع کرده و نیز در وی حجت بر ابن حبیب است
که او استنجا باب منع میکند از جهت آنکه آب مطعوم است زیرا که آب مدینه
مقدسه شیرین بود و بعضی از علما دلیل باین حدیث کرده اند بر آنکه وضوء از
ظرفهای آب نه از جوهای آن و نه از حوضها مستحب است و این استدلال

دقتی مستقیم می شود که رسول علیه السلام جوبهای وحوضهای آب یافته
باشد وازانها بسوی ظرفهای آب عدول کرده باشند واین متحقق نشده والله تعالی
اعلم **باب** النَّهْيِ عَنِ الْاِسْتِنْجَاءِ بِالْيَمِينِ باب است دربیان منع
کردن ازدور کردن نجاست ازمخرج معهود بدست راست ومؤلف تعبیر
بلفظ نهی ازانجهت کرد که اواشارت کرده بسوی آنکه بروی ظاهر ومعلوم نشده
که این نهی ازبرای تحریم است یا ازبرای تنزیه وعلما را اختلاف دروی واقع
شده ومحل اختلاف انجاست که دست مباشر آن بآلت دیگر باشد مانند
آب وجزآن اما مباشرت آن بی آلت پس حرام است بی خلاف ودست
چپ دروی مانند دست راست است حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ معاذ بضم
میم وفضالة بفتح فا وضاد معجمه است قَالَ اَنَا هِشَامٌ هُوَ الدَّسْتَوَائِيُّ
واین کلام ازمؤلف است عَنْ يَحْيَى بْنِ اَبِي كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِي
قَتَادَةَ که کنیت او ابوابراهیم است ودرسال یکصد وپنج وفات یافت عَنْ
اَبِيهِ یعنی ابی قتادة که نام او حارث بتاء مثلثه است واو پسر ربعی بکسر را
مهمله وسکون باء موحده سلمی بفتح سین مهمله ولام منسوب خزرجی انصاری
فارس رسول خدا صلی الله علیه وسلم که درغزوه احد وخندق ومابعد آنها
ازسائر مشاهد همراه رسول شاهد حاضر بود وروایت کرده شده ازو احادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد وهفتاد حدیث که امام بخاری
ازجمله آنها پانزده حدیث آورده وبراصح اقوال بمدینه مقدسه درسال پنجاه وچهار
وفات یافت وبعضی بکوفه گفته اند وحضرت علی کرم الله وجهه نماز جنازه بروی
خواند واز جمله آن کسان است که کنیت آنها بنام آنها غالب شده قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابوقتاده که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم اِذَا شَرِبَ اَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الْاِنَاءِ وقتی که بیاشامد
وبخورد آب را یکی ازشما پس باید که دم نزند درظرف آب درسول
ممهود این نهی ازان جهت فرمود که تا برود آب بسبب حرارت
نفس کم نشود ودر دفع تشنگی خلل واقع نکرده بانکه

باب النهی عن الاستنجاء بالیمین حدثنا معاذ بن فضالة قال انا هشام هو الدستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء

یا انکه احتمال دارد که بهم او نفس آب دهن یا آب بینی یا بخار رد وی مخلوط گردد پس آن
آب بوی بد ازان کسب کند و طبع ازان نفرت ورزد پس طریقه آنست وقتی که شارب
اراده کند که دراشامیدن آب نفس گیرد پس باید که دهن خود را از کاسهٔ آب بردارد پس نفس
گیرد بعد ازان بار دیگر دهن خود بر کاسهٔ آب بگذارد و آب بخورد و حضرت انس رسید
جن و انس روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود مصوا الماء مصا و لا تعبوه عبا یعنی
بمکید آب را مکیدن چنانچه طفل شیر را از پستان مادر می مکد یعنی کم کم بخورید و پر دهن
نخورید او را پر دهن خوردن زیرا که بزخ جگر از پر دهان خوردن آب پیدا می شود چنانچه
در حدیث دیگر آمده اکباد من العب و در نهایه آورده که عب عبارت است از آب
خوردن بیک نفس و در بیضاوی گفته که آب خوردن بسه دفعه دافع تر از برای
تشنگی و بسیار قوی بر هضم است و ضعف معده و ضعف اعصاب از و کمتر حادث
آید و در شمائل روایت آورده که رسول آداب بسه نفس آب میخورد پس معنی
حدیث آنست که آب را باید که بسه نفس بخورد و در هر بار کاسه را از دهن خود
جدا کند و نفس بکشد باز آن آب خورد و لا یتنفس لیکون سیرا است و رفع او نیز
جائز است وَاِذَا اَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِيْنِهٖ وَلَا يَتَمَسَّحْ بِيَمِيْنِهٖ و وقتی
که بیاید یکی از شما جا قضاء حاجت را پس دست نکند عضو مخصوص خود را بدست
راست و نمالد او را بدست راست خود و مراد از مسح منفی استنجا است از جهة انکه
مؤلف روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اذا بال احدکم فلا یاخذ ذکره بیمینه
ولا یستنج بیمینه و اگر گفته شود که استنجا بسنگ و کلوخ چگونه کند از جهت آنکه اگر سنگ
و کلوخ را بدست چپ گیرد و ذکر را بدست راست پس لازم می آید مس ذکر بدست
راست و آن منهی عنه است و اگر بعکس این کار کند همچنان مس ذکر بدست راست
لازم می آید جواب آنکه طریقهٔ او چنان است که ذکر را بدست چپ خود گیرد و او را
مسح کند و بمالد بر دیوار یا بر سنگ و کلوخ بزرگ بوجهیکه دست راست هرگز متقذر
نشود و طیبی گفته که نهی از استنجا کردن بدست راست مختص بدبراست و نهی از مس
مختص بذکر است پس ایراد و اشکال از اصل باطل شد لیکن آنچه او دعوی کرده که نهی
از استنجا بدست راست مختص بدبر است مردود است و مس اگرچه مختص بذکر در

نص است لیکن وبر سبیل قیاس با ولاحق است و تخصیص بر ذکر دلالت بر نفی
ماسوای او نمیکند بلکه حکم فرج زن نیز همچنان است و ذکر را بذکر از ان جهت مخصوص
کرده شد که در اغلب استعمال رجال مخاطب در کلام شارع می باشند از جهت
شرافت وزنها شقائق واشمال رجال اند در جمیع احکام مگر آنجائیکه دلیل شرعی قائم
بر تخصیص باشد پس جواب آنست که ذکر را بدست چپ خود بگیرد بر یک چیزی
که او را بدست راست خود نگاه کند و آن دست راست او ساکن و برقرار باشد
پس البته او را استنجی بیمین و ماس با وشمرده نشود و هرکس که دعوی کند که درین صورت
استنجا بدست راست لازم می آید پس آن غلط است از جهت آنکه شک نیست
که آن مستنجی درین صورت مثل آنکسی است که بدست راست بر دست چپ خود
در حالت استنجا آب ریزد و شک نیست که او را مستنجی بیمین گفته نمیشود پس این
نیز همچنان است و قول او لامیس بفتح سین و کسر او است و رفع او نیز جائز است
و همچنان قول او ولا یتمسح بسکون حا است و رفع او نیز جائز است و الله تعالی اعلم

باب لا یمسک ذکره بیمینه اذا بال باب است در بیان آنکه بند نکند
ذکیر و عضو مخصوص خود را بدست راست خود وقتی که بول کند و مولف باین ترجمه
باب اشارت کرد بسوی آنکه نهی مطلق از مس ذکر بیمین که در باب سابق ذکر یافته
محمول بر مقید است که آن حالة بول است پس ماسوای ازان مباح است و بعضی
علما گفته اند که در ماسوای آن حالت نیز ممنوع است از جهت آنکه مظنه حاجت
مختص بحال استنجا نیست و تخصیص نهی بحالة بول از انجهة واقع شده که مجاورشی را
حکم آن شی دادن می شود پس هر گاه استنجا بیمین ممنوع شد پس مس آلت او نیز ممنوع
شد تا آنکه مادهٔ او از بیخ قطع شود و استدلال کرده شد بر اباحت آن بقول رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که از برای طلق پسر علی فرمود وقتی که او از رسول علیه السلام
از مس ذکر خود سوال کرد که انما هی بضعة منک و این قول دلالت بر جواز و اباحة
در جمیع احوال میکند لیکن حالت بول باین حدیث صحیح بیرون شده و ما عدای او بر اباحة
مانده لیکن بعضی علما گفته اند که حمل مطلق بر مقید متفق علیه در میان علما نیست و هر کسی
که مطلق را حمل بر مقید میکند پس در میان او شروط بسیار برقرار داده لیکن این دقیق

گفته که محل اختلاف آنجائی است که مخارج حدیث متغایر باشد بوجهیکه او را در حدیث
مختلف شمرده شود اما وقتی که مخرج حدیث متحد باشد و اختلاف در وی از سبب
رواة تفات واقع شود پس لائق است که در انجا مطلق محمول بر مقید بی اختلاف
باشد زیرا که تقیید درین هنگام زیادتی از راوی عادل باشد و او به اتفاق مقبول است
حدثنا محمد بن یوسف پسر واقد تقاف و بدال مهمله و کنیت او ابو عبد الله فریابی
بکسر فاء و سکون راء مهمله و بیاء مثناة تحتانیه و بالف پس بیاء موحده منسوب بسوی
فریابه که معموره از شام است و او افضل عصر خود و اکمل دهر خود بوده و در سال دوصد
و دوازده وفات یافت قال انا الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله
بن قتادة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال و لو ذا بال احدکم فلا یاخذن
ذکره بیمینه که وقتیکه بول کند کسی از شما پس باید که نگیرد البته عضو مخصوص خود را
بدست راست خود فلا یاخذن بفتح ذال بنقطه و بتشدید نون مؤکده و این مطابق
است برای قول مؤلف است که در ترجمه باب لا یمسک گفته و بعضی علماء ازین حدیث
استنباط کرده اند که استنجاء کردن بدستی که دران دست اکثر باشد و دران اکثر
نام خدای تعالی منقوش باشد ممنوع است زیرا که استنجاء بدین از جهت تشریف و
تعظیم بدین ممنوع شده و نام خدای تعالی لایق و احق بتعظیم و تشریف است پس استعمال
او در حالة استنجاء بطریق اولی ممنوع شد و بعضی گفته اند که حکمت در منع کردن از
استنجاء بدست راست آنست که دست راست از برای خوردن طیار و مهیا است
پس او را اگر در حالت استنجاء استعمال نماید ممکن است که او را گاه نزد خوردن یاد نماید پس
باو متاذی گردد و طبع او نفرت نماید و باین حکمت اشارة میکند انچه وارد شده که ایمن
للاکل و الیسار للاستنجاء و لا یستنجی بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود
و لا یتنفس فی الاناء و دم نزند در ظرف آب و این جمله خبریه مستقله یا معطوفه بر مجموع
شرط و جزاء است اگر کلمه لا نافیه باشد و اگر ناهیه باشد پس معطوفه است و لازم نمی
آید از تقیید معطوف علیه بچیزی که معطوف نیز مقید بآن باشد از جهت آنکه تنفس تعلق
بحالة بول ندارد و احتمال دارد که حکمت در ذکر او درین مقام آن است که غالب
از اخلاق مؤمنان اقتداء بافعال رسول علیه السلام است و عادت رسول علیه السلام

آن بود که وقتی که بول میکرد در عقب بلاد وضو میساخت و ثابت شده که آن ذات مبارک از بقیهٔ آب وضو میخورد و تنفس در ظرف آب مختص بحالهٔ آب خوردن است چنانچه سیاق روایت سابقه بر آن دلالت میکند والله تعالی اعلم **باب الاستنجاء**

باب استنجاء باب است در بیان دور کردن نجاست بسنگها و مقصود مؤلف باین ترجمه باب رواست برکسی که گوید که استنجا مختص بآب است و دلیل برین رد قول رسول علیه السلام است که استنفض فرموده زیرا که مراد از استنفاض استنجاء است چنانچه در آیهٔ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ ابو الولید ازرقی است قَالَ نَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ كَيْسَانَ الْمَكِّيُّ عَنْ جَدِّهِ که آن سعید پسر عمرو پسر سعید پسر عاص پسر اُمیّهٔ قرشی اُموی است و این همان سعید پسر عمرو است که والی بر مدینه مقدسه بود و فوجهای لشکر بسوی مکه شریفه بر عبد الله پسر زبیر میفرستاد و او معروف باشدق بود چنانچه در حدیث ابی شریح خزاعی قبل ازین گذشته و این عمرو در زمان عبد الملک پسر مروان بر بلده دمشق متغلب شده بود پس عبد الملک او را بکشت و اولاد او را بسوی مدینه مقدسه سیر کرده روان نمود و چون دولت بنی عباس ظاهر گشت اولاد او سکونت در مکه شریفه اختیار نمودند و در همانجا ماندند پس درین اسناد دو نفر مکی و دو نفر مدنی اند

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو هریره که پیروی کردم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و اتبعت بکسر همزه و تشدید تا، مشتاة فوقانیه مفتوحه آمده و خروج لحاجته و حال آنکه بیرون آمده بود او آن سرور عالم از برای قضاء حاجت بشریه و این کنایت از غائط است فَكَانَ لَا يَلْتَفِتُ پس بود رسول علیه السلام که التفات نمیکرد بسوی چپ و راست وقت خروج خود بسوی حاجت و در بعضی روایات و کان بواو آمده فَدَنَوْتُ مِنْهُ پس نزدیک شدم من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اسماعیلی زیاده آورده که ابو هریره گفت اَسْتَأْنِسُ وَأَتَنَحَّنَحُ تا مانوس شوم من باو فقالت ابو هریره فَقَالَ رَبِّي أَحْجَارًا پس گفت رسول علیه السلام که ای ابا هریره طلب کن از برای من سنگها را و الغنی بهمزه وصل مکسوره از ثلاثی مجرد است و در بعضی روایات جزء قطع مفتوحه آمده و مراد از و نیز همان معنی اول است اَسْتَنْفِضُ بِهَا تا آنکه

تا آنکه بیفشانم من جان خود را با آن سنگها یعنی استنجا کنم یا آنها مضطر شوم گفته که استنفاض بمعنی استخراج است و باو از استنجا کنایه کرده شد او نحوه یا گفت رسول علیه السلام مانند آن لفظ مذکور چنانچه در روایت اسماعیلی لفظ استنجاء بدل استنفض واقع شده و این تردد از بعضی رواة است و قول او نحوه منصوب است زیرا که او مقوله قول است ولا تأتني بعظم ولا روث و نیاری مرا باستخوانی و نه سرگینی گویا رسول حمید در ذهن خود ترسید از آنکه ابو هریره از قول او استنجی فهم نماید که هر آنچه دور کننده اثر نجاست باشد کافی و وافی است و به احجار مختص نیست پس رسول علیه السلام او را باین کلام آگاه گردانید که استخوان و سرگین بسوی آن ذات مبارک نیارد و ما سوای آن هر دو جائز است که بیارد و تخصیص باحجار ندارد و بعضی از حنابله و ظاهریه گفته اند که استنجا مختص باحجار است و اگر مختص باحجار نمیبود پس البته رسول علیه السلام نهی را مختص باستخوان و سرگین نمیکرد بلکه آن نهی را عام میکرد که شامل میشد ما سوای احجار را پس معلوم شد که تخصیص احجار بطلب از جهة آن بود که احجار در آن مقام بسیار بودند نه از جهت نفی حکم از ما سوای آنها و مؤلف در کتاب بعث درین حدیث مبارک زیاده آورده که چون رسول علیه السلام از حاجت خود فارغ شد ابو هریره گفت که ما بال العظم والروث قال هما من طعام الجن پس ظاهر ازین تعلیل رسول جمیل اختصاص منع استنجا بآن هر دو است از برای جمیع مطعومات آدمیان بآن هر دو بسبیل قیاس لاحق کرده شد بر سبیل اولی و همچنان اشیای که معظم و محترم باشند چنانچه اوراق کتابهای علم و باید دانست که استخوان طعام از برای نفس جنها است و آن چنان است که فرقه جن بر استخوان گوشت زیاده تر از ان گوشت می یابند که قبل از خوردن آدمیان بران استخوانها بود اما بشرطیکه آن استخوانها ملوث نشوند و سرگین طعام از برای چهارپایهای آنفرقه است چنانچه ابو نعیم در دلائل روایت آورده که ان الجن سالوا هدیته من صلی الله علیه وسلم فاعطاهم العظم والروث فالعظم لهم والروث لدوابهم و حاکم در دلائل آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در لیلة الجن از برای عبد الله بن مسعود فرمود اولئک جن نصیبین ما وانی فسالونی الزاد فمتعتهم بالعظم والروث فقال ما یغنی عنهم ذلک یا رسول الله قال انهم لا یجدون عظما الا وجدوا علیه لحمه الذی کان علیه یوم

و نحوه و انا یعنی
بعظم و روث

أخذ ولا وجد وارد وثانا الوجد وافيه حيله الذى كان فيه وازين معلوم مى شود كه در روث
نيز طعام نفس فرقه جن است وبعضى گفته اند كه علة نهى از استنجا بعظم آن است كه استخوان
صاف وهموار ميباشد پس ازالهٔ نجاست وافاده طهارت باو متحقق نشود وعلت نهى
از استنجا بروث آنست كه سركين نجس است پس ازالهٔ نجاست باو چگونه متصور
شود بلكه باو زيادت نجاست حاصل شود ونيز ازين بعض بر سبيل قياس شرعى
بعظم لاحق كرد دآنچه ورمعنى اوست مانند زجاج وآلمس وبروث لاحق كرده هرآنچه نجس
ومتنجس باشد ومويد است ازبراى قول اين بعض آنچه دار قطنى از حديث ابى هريره روايت
كرده كه ان النبى صلى الله عليه وسلم نهى عن الاستنجى بروث او بعظم وقال انهما لا يطهران
ودرين كلام رد است بركسى كه گويد كه استنجا باستخوان وسركين جائز ميشود هرچند كه
آن منهى عنه است وبعضى گفته اند كه علة نهى از استنجا باستخوان آنست كه كيدن او
وفائدن او نزد حاجت ممكن است وبه استنجا آن امكان باستماع منقلب كردد
وبعضى گفته اند كه علة نهى از استنجا باستخوان آن است كه او بسا اوقات مخرج ارحم
كند اين بطال گفته كه امام مالك وكوفيان گويند كه استنجا سنت است ازجهة آنكه
سنك مثل آب تنقيه نميكند وچون اقتصار بر احجار جائز شد باوجود آنكه اثر غائط
بنوز باقى مى باشد پس معلوم شد كه ازالهٔ نجاست سنت است وامام شافعى واحمد
بسوى آن رفته اند كه استنجا فرض است ودليل آنها آنست كه رسول خدا صلى الله عليه
وسلم امر فرمود كه استنجا بسه سنك كنيد وهر نجاست كه در شرع مقارن بعد كردد
پس ازالهٔ آن واجب است مانند دلوغ سك وخبر آن حضرت ابى هريره ميكويد
فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي پس آوردم من رسول خدا را سنكها بطرف جامهاى خود
يا بجنس جامهٔ خود فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ پس نهادم من آن سنكها را بسوى پهلوى آنحضرت
رسالت پناه صلى الله عليه وسلم وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ وكردانيدم من روى خود را از آن
ذات مبارك فَلَمَّا قَضَى پس هركاه قضا كرد حاجت خود را يعنى فارغ شد از و
أَتْبَعَهُ بِهِنَّ پيروى كنانيد خود را با آن سنكها يعنى لاحق كردانيد جان خود را با آن سنكها
واين كنايت از استنجا است ودرين حديث مبارك است آنكه اتباع سادات از
براى ادا خدمات جائز است هرچند كه سادات امر صريح باداء خدمات نكرده باشند

فأتيته بأحجار بطرف ثيابي
فوضعتها إلى جنبه
وأعرضت عنه
فلما قضى أتبعه
بهن

وآنکه استخدام امام او بعضی اشخاص جایز است وآنکه لایق هست که روی خود را از قضا
کننده حاجت بگرداند واورا اعانت نماید بر احضار آنچه باو استنجا نماید تا
آنکه بعد از فراغ بسوی طلب آنچیز محتاج نگردد والله تعالی اعلم **باب** لا یستنجی
بروث باب است در بیان آنکه استنجا کرده نشود به سرگین ودر بعضی شروح آورده
که لفظ باب بتنوین هست ولا یستنجی بضم اول است حدثنا ابو نعیم بضم نون وفتح
عین مهمله است قال انا زهیر بصیغه مصغر است ابن عیینه گفت که در کوفه مثل
او در علم وفضائل وکرم وفواضل نبود امام احمد گفته که زهیر از معادن علم است
لیکن در حدیث او از ابی اسحاق سبیعی ضعف هست از جهة آنکه او در آخر بعد از اختلاط
ابی اسحاق سمع حدیث از و کرده عن ابی اسحاق سبیعی بفتح سین مهمله وکسر باء
موحده قال لیس ابو عبیدة ذکره گفت ابو اسحاق که نیست ابو عبیده که ذکر کرد
در روایت نمود این حدیث را از پدر خود وآبو عبیده بر صیغه مفرد عامر تابعی پسر عبد الله
بن مسعود صحابی جلیل القدر وجلیل الاثر است ولکن عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه
ولیکن عبد الرحمن پسر اسود یاد کرده روایت نمود آن حدیث مبارک را از پدر
خود که آن اسود پسر یزید نخعی که صاحب عبد الله بن مسعود هست واسود بفتح همزه است
وعبد الرحمن کوفی از خیار تابعین وزهیر فاضلین بود ودر هر روز هفتصد رکعة
نماز ادا میکرد واو بر سبیل دوام نماز عشاء وفجر با یک وضو میخواند واز کثرت عبادة
ووفرت ریاضت پوست واستخوان شده بود وآبو اسحاق سبیعی عدول از روایت
ابی عبیده بسوی روایت عبد الرحمن اختیار کرد از جهت آنکه ابو عبیده بر صحیح اقوال
سمع حدیث از پدر خود نکرده پس آن روایت منقطعه باشد بخلاف روایت عبد الرحمن
که آن موصول است ونزد ترمذی ابو اسحاق مذکور همین حدیث را از ابی عبیده از
پدر او عبد الله بن مسعود روایت کرده پس بنابرین مراد ابو اسحاق درین مقام بقول
خود که گفته لیس ابو عبیدة ذکره آنست که من همین حدیث را در ینمقام وزمان از ابی
عبیده روایت نمیکنم بلکه از عبد الرحمن روایت میکنم اگرچه در مقام وزمان دیگر همین
حدیث را از ابی عبیده روایت میکنم انه سمع عبد الله یقول که بدرستی آن پدر
او که اسود است شنید عبد الله بن مسعود را که میگوید اتی النبی صلی الله علیه وسلم

الفاظ که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جائی پست و مغاک را یعنی را برای قضاء حاجة انسانیه فامرنی ان ایتیه بثلثة احجار پس فرمود مرا آنکه بیارم من او را سه سنگها تا بآنها استنجا نماید و این حدیث موافق است بحدیث سلمان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا یستنج احدکم باقل من ثلثة احجار و این را مسلم روایت کرده و امام شافعی و احمد و اصحاب حدیث باین حدیث تمسک کردند و شرط نمودند که در استنجا از سه سنگ کم نکند لیکن وقتی که تصفیه و پاکیزگی بسه سنگ حاصل نشود پس زیاده از سه سنگ استعمال نماید تا آنکه تنقیه تام آن مقام حاصل آید و درین هنگام طاق کردن مستحب است زیرا که رسول علیه السلام فرموده و من استجمر فلیوتر و واجب نیست از جهت آنکه در روایت حسنه ازابی داؤد زیادت بر قول مذکور آمده که رسول علیه السلام فرمود و من لا فلا حرج و باین تقریر تحقیق حاصل شد جمع و توفیق میان روایات که از رجال ثقاة درین باب وارد شدند خطاب بگفته اگر مقصود تنقیه آن مکان بود هر آئینه اشتراط عدد خالی از فائده میبود پس هر گاه لفظ عدد شرط شد و تصفیه و انقاء در وازجهت معنی معلوم شد دلالت کرد آن کلام بر وجوب بودن هردو امر از عدد و انقاء نظیر این عدت باقراء است از جهت آنکه عدد یعنی سه قراء شرط است اگرچه براءة رحم بیک قرء متحقق می شود لیکن حنفیه گویند که ذکر این عدد از برای آن واقع شده که در اکثر اوقات و حالات تطهیر تام آن مقام بسه سنگ حاصل میشود نه از برای آنکه این عدد معین شرط است بلکه شرط انقاء آن مقام است و دلیل برین آنست که اگر تنقیه تام آن مقام بانیغدد حاصل نشود پس لازم است که زائد بران عدد استعمال نماید تا انقاء بر سبیل کمال حاصل آید و ازین واضح شد که عدد معین در استنجا مشروط و مسنون نیست

فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ پس یافتم من دو سنگ را وَالْتَمَسْتُ الثَّالِثَ فَلَمْ أَجِدْهُ و طلب کردم من سنگ سیوم را پس نیافتم من او را فَأَخَذْتُ رَوْثَةً پس گرفتم من بجای سنگ سیوم یک دانه سرگین را ازجهت آنکه آن هم مثل سنگ خشک بود و نشف رطوبات نجسه می کند و ابن خزیمه درهمین حدیث آورده که آن سرگین خر بود

وتیمی گفته که روث مختص است بباقچه موجود شود از اسپها و استرها و خرها پس بس
فَاَتَیْتُهُ بِهَا پس آوردم یعنی نزد او بآن هر سه چیز که آن دو سنگ و یک سرگین بود فَاَخَذَ
الْحَجَرَیْنِ وَاَلْقَی الرَّوْثَةَ پس گرفت رسول علیه السلام از دست من آن دو سنگ را
و انداخت آن یکدانه سرگین را و طحاوی باین کلام استدلال کرده بر انکه سه سنگ
شرط نیست از جهت آنکه اگر آن عدد شرط میبود البته رسول علیه السلام سنگ
سیومی از عبد الله طلب میکرد لیکن او غافل شده از انچه ابو اسحاق از علقمه از عبد الله بن
مسعود در همین حدیث مبارک روایت کرده زیرا که در روی چنان آمده فالقی الروثة
وقال انها رکس ائتنی بحجر و رجال او همه ثقات اند و اگر گفته شود که ابو اسحاق سمع حدیث
از علقمه نکرده جواب آنکه گوییم که ثقه است سمع او را از علقمه باین حدیث ثابت کرده
و بر تقدیری که سمع او از علقمه ثابت نشود پس اینحدیث مرسل ابی اسحاق باشد و مرسل
نزد مخالفین حجت است و نزد ما یان نیز وقتی که قوی گردد و مسند باشد از طریق
دیگر چنانچه امام شافعی گفته لا اقبل الا مرسل سعید بن المسیب فانی تتبعتها فوجدتها
مسانیدَ و اینحدیث ازین قبیله است و در استدلال طحاوی هنوز بحث دیگر باقی
است زیرا که احتمال دارد که رسول علیه السلام در طلب سنک سیومی اکتفا بر امر
اول کرده باشد از جهة آنکه امر بطلب سنک وارد شده بود لهذا تجدید بطلب
ثالث نفرمود یا احتمال دارد که بطرف یکی ازان دو سنک موجوده اکتفا کرده باشد
زیرا که مقصود از سه سنک سه مسحه است و این حاصل است اگرچه بیک سنک باشد
و دلیل بر صحت این آنست اگر شخصی بطرف سنکی مسح کرد و او را انداخت پس شخصی دیگر
آمد پس بطرف دیگر از همان سنک مسح کرد هر آئینه هر دو را باتفاق جائز باشد و ابو
الحسن مالکی گفته که روایت کرده شده که عبد الله او را و او را بسنک سیومی لیکن صحیح
نشده و اگر صحیح باشد پس استدلال از برای آن کسی که سه عدد شرط نمیکند قائم است
از جهت آنکه رسول علیه السلام در هر دو موضع اکتفا بکمتر از سه عدد کرد پس از برای هر یک
از ان دو موضع کمتر از سه عدد حاصل شد و لیکن در روی نیز نظر است از جهت آنکه زیادة
ثابت است چنانچه قبل ازین تحقیق نمودیم و گویا آن زیادت از حدیث ابی هریره
و سلمان است و الله اعلم وقال هذا رکس و فرمود که این دانه سرگین پلید است

پس از الرنجاست باد حاصل نمی شود بلکه از دیاد آن حاصل می آید و رکس درین مقام بکسر را مهمله و اسکان کاف است پس گفته شده که آن لغته در رحبن بحیم است چنانچه ابن ماجه در همین حدیث رحیم بحیم روایت کرده و بعضی گفته اند که رکس رجیع را گویند و او را رکس از انجهت گفت که او رد کرده شده از حالت طهارت بسوی حالة نجاست و اولی آنست که گفته شود که او رد کرده شده از حالت طعام بسوی حالة روث ابن بطال گفته که رکس بکاف هرگز در لغة دیده نشده لکن ابن مالک گفته که معنی رکس رد است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده اُرْكِسُوا فِيهَا یعنی رد کرده میشوند در ان فتنه پس گویا رسول محمود از برای عبد الله ابن مسعود در جواب فرمود که این دانه سرگین رد بر تو است یعنی او را باز پس بگیر که او بکار من نمی آید تمام شد کلام ابن مالک و بر تقدیری که ثابت شود آنچه او گفت هر آئینه رکس بفتح را مهمله باشد گفته میشود از رکسه رکسا اذا رددته و در روایت ترمذی هذا رکس نجسا آمده و این مؤید از برای قول اول است و نسائی بسیار غریب و عجیب گرفته که گفته پس از ین حدیث مبارک الرکس طعام الجن و این اگر در لغت ثابت شود پس مزیل از برای اشکال از اصل است و در بعضی روایات هذا رکس آمده و ثانیا باعتبار مشار الیه است که آن روثه است و تذکیر باعتبار خبر است که آن رکس است وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ وگفت ابراهیم پسر یوسف که ابراهیم در سال یکصد و هفتاد و هشت وفات یافت عَنْ اَبِيْهِ از پدر خود که آن یوسف پسر ابی اسحاق سبیعی است و در سال یکصد و پنج وفات یافت عَنْ اَبِيْ اِسْحَاقَ از ابی اسحاق سبیعی که پدر یوسف است پس ابراهیم از جد خود روایت میکند و قول او حَدَّثَنِيْ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ مقوله قال است یعنی گفت ابراهیم که حدیث کرد مرا عبد الرحمن بحدیث مبارک مذکور و این عبد الرحمن پسر اسود است که ذکر او الحال گذشته و این متابعت ناقصه است که مؤلف او را بر سبیل تعلیق ذکر کرد و اگر گفته شود که در ابراهیم مذکور ثقات حدیث تکلم کرده اند چنانچه عباس از یحیی گفته که ابراهیم چیزی نیست و نسائی گفته که ابراهیم قوی نیست پس مؤلف چگونه از و نقل حدیث کرده جواب آنکه بر داشته میشود در متابعات آنچه برداشته

وقال ابراهيم بن يوسف عن ابيه يوسف عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

نمیشود در اصول روایات والله تعالی اعلم **باب** الوضوء مرة مرة باب است
در بیان پاک کردن هر اندام یک یکبار حدثنا محمد بن یوسف قال انا سفیان مراد ازو
ثوری است وراوی ازو فریابی است نه بکندی عن زید بن اسلم بر صیغه افعل تفعیل
عن عطاء بن یسار عن ابن عباس قال کنت ابن عباس توضا النبی صلی الله علیه وسلم
مرة مرة که وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یک یکبار و مرة مرة منصوب بر ظرفیة
است یعنی در یک زمان واگر دو بار یا زیاده ازو هر اندام را از اندامهای وضو داشت
البته وضو ساختن در دو زمانه یا زیاده ازو تحقق می شد از جهت آنکه از برای هر بار شستن
زمان مغائر از برای شستن بار دیگر لازم است **باب** الوضوء مرتین مرتین
باب است در بیان طهارت کردن دو دو بار از برای هر اندام حدثنا الحسین بن عیسی
حسین بصیغه تصغیر پسر عیسی پسر حمران بضم حا مهمله طائی ابو علی کوفی بکاف مهمله بسطامی
که در نیشاپور سکونت می کرد و در همان نیشاپور در سال دویست و چهل و هفت وفات
یافت قال انا یونس بن محمد پسر سلم واو مودب ابو محمد بغدادی حافظ حدیث
است و در سال دویست و هشت وفات یافت قال انا فلیح بن سلیمان فلیح بضم فا
و فتح لام و سکون یا تحتانیه و بجا مهمله است عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو
بن حزم بجا مهمله و زا معجمه ساکنه است واو ابو محمد مدنی انصاری تابعی است امام احمد
گفته که حدیث او شفا است و در سال یک صد و سی و پنج وفات یافت عن عباد
بن تمیم عباد بتشدید با موحده پسر تمیم پسر زید پسر عاصم انصاری است و در بودن
او صحابی اختلاف است عن عبد الله بن زید پسر عاصم انصاری است پس او عم از
برای عباد است ان النبی صلی الله علیه وسلم توضا مرتین مرتین که بدرستی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وضو کرد دو شست هر اندام مبارک را از اندامهای وضو دو دو
بار **باب** الوضوء ثلثا ثلثا باب است در بیان طهارت ساختن هر اندام وضو
را سه بار حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی بضم همزه و فتح واو و سکون یا
تحتانیه و بسین مهمله است قال انا ابراهیم بن سعد که سبط عبد الرحمن بن عوف است
عن ابن شهاب ان عطاء بن یزید ماخوذ از زیادة است اخبره ان حمران بضم حا مهمله
و سکون میم و را مهمله مولی عثمان اخبره یعنی حمران که مولای حضرت عثمان بود خبر داد

عطار را آنکه رای عثمان بن عفان که بدرستی او دید حضرت عثمان پسر عفان را و او امیر المؤمنین عثمان پسر عفان پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد الشمس پسر عبد مناف است اُمَوی قرشی است که روایت کرده شده است از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و چهل و شش حدیث که امام بخاری از جمله آنها یازده حدیث آورده و در روز اول از شهر محرم در سال بیست و چهار خلیفه کرده شده و در روز جمعه به شش روز هم ماه ذی حجه در سال سی و نهم مقتول شد. و او را اسود تجنیبی بتاد شاه فوقانیه و کسر جیم و سکون یا تحتانیه و با موحده مصری کشت و در شب شنبه به بقعه بقیع مدفون شد و عمر او هشتاد و دو سال بود و بروی حکیم پسر حزام جنازه کرد و باقی مناقب و احوال او در سابق گذشته دعا بإناء که خواند و طلبید ظرف آب را که مهیا از برای وضوء و طهارت بود فأفرغ پس ریخت آب را از ان ظرف علی کفیه ثلث مرار بر هر دو کف دست خود سه بار فغسلهما پس شست آن هر دو کف را سه بار و درین اشارت است که شستن هر دو دست پیش از در آوردن آنها در ظرف آب مستحسن است اگرچه بعد از خواب نباشد از برای احتیاط ثم أدخل یمینه فی الإناء پستر در آورد دست راست خود را در همان ظرف آب فمضمض پس جنبانید آب را در دهن خود و فاء در قول او فمضمض فصیحه است و تقدیر کلام چنان است فاند الماء منه و ادخله فی فیه فمضمض و استنثر و بینی افشاند و پاک از مخاط کرد و در بعضی روایات و استنشق بدل و استنثر آمده و لفظ واو عاطفه اگرچه بر ترتیب دلالت نمیکند لیکن تقدیم ذکر مضمضه بر ذکر استنثار یا استنشاق خالی نیست از اشارت بسوی آنکه مضمضه مقدم بر استنشاق است ثم غسل وجهه ثلاثا پستر شست روی خود را سه مرتبه و حکمت در تاخیر کردن غسل وجه از دست شستن و مضمضه و استنشاق با وجود آنکه او اول فرض است که در آیت وضوء ذکر شده آن است که دست آلت تطهیر است پس لازم است که او اول شسته شود و ایضا بگرفتن آب در دست رنگ آب معلوم میشود و با ندانستن او در دهن

فتوضأ علی آثار عثمان بن عفان
شباب آن عطاء
عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف
عثمان مولی آل عثمان
اخبرنی حمران انه رأی
عثمان بن عفان
دعا بإناء فافرغ
دعا بإناء فافرغ
علی کفیه ثلث
مرات فغسلهما
ثم ادخل یمینه فی
الإناء فمضمض
واستنثر ثم غسل

در دهن طعم و مزه او مدرک گردد و به بینی گردن او بوی آن مکشوف شود لهذا مضمضه و استنشاق را مقدم بر غسل وجه کردند تا احتیاط کلی در ادا، فرض بر سبیل یقین حاصل کرده و حکمت استنثار در باب لاحق خواهد آمد انشاء الله تعالی وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلٰثَ مِرَارٍ و شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها سه بار یعنی هر یک را یکبار راست آرنج شستن مقدم بر چپ کرد چنانچه در روایت معمر از زهری در رصوم المؤلف آورده و همچنان قول در هر دو پای است ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ بستر دست تر مالید بر خود و تحقیق دخول باء بر محل در سابق گذشته و ازین کلام معلوم شد که تثلیث در مسح مسنون نیست و اگر مسنون بیود او را نیز سه بار ادا میکرد و ایضا بسا اوقات در تثلیث مسح منقلب بغسل میکرد و ایضا مسح دلالت بر تخفیف میکند پس قیاس او بر غسل صحیح نیست و ایضا مقصود از تکرار غسل تکمیل غسل است و در مسح تکمیل باستیعاب در یکبار حاصل شده پس حاجت به تکرار واقع نشد و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که معلوم نکردیم هیچ یکی را از سلف که گفته باشد که مسح کردن سه بار مسنون است و دلک در غسل نزد اکثر علماء شرط نیست و امام مالک در بعضی اقوال او را شرط دانسته ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلٰثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ بستر شست هر دو پای خود را سه بار تا هر دو شتالنگ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بستر گفت حضرت عثمان که فرمود در رسول خدا تعالی الله علیه وسلم مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوْئِيْ هٰذَا که هر کس که وضو کرد مانند وضو من که این وضو است یعنی مانند این وضو که من او را به ترتیب خاص ادا نمودم ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ بستر نماز خواند و ادا کرد دو رکعت را لَا يُحَدِّثُ فِيْهِمَا نَفْسَهُ در حالیکه سخن نمیکند در ان هر دو رکعت نفس خود را یعنی جان خود را بچیزی از امور دنیا بر سبیل عزم و قصد مصمم اما آنچه از خواطر ردیه بی عزم و اختیار بر انسان در حالت ادا، صلوة طاری میکردند پس آن معاف اند و هیچ خلل و منع در حصول این فضیلته ذکوره واقع نمیکند غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ آمرزیده و بخشیده میشود برای آنکسی آنچه پیش گذشته از جنس گناه و نافرمانی او و ظاهر این کلام صغائر و کبائر را عام است لیکن علماء محققین او را مخصوص بصغائر کردند از جهة آنکه در غیر این روایت همین کلام مقید باستثناء کبائر وارد شده و این در حق آن کسی است که صغائر و کبائر هر دو را معتاد شده باشند اما آنکسی که از و بجز از صغائر چیزی از کبائر نمیداند

نشده باشد پس البته آن صغائر باین نماز از و بخشیده می شوند و اما آن کسی که از و بجز از کبائر گناهی سر نزده پس از و بسبب این نماز تخفیف از ان کبائر کرده شود بآن مقداری که از برای صاحب صغائر ثابت است و اما آن کسیکه از برای وی نه صغائر است و نه کبائر چنانچه انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام پس البته بسبب این نماز درحسنات آنها زیادت کرده شود و این کلام دلالت میکند که ادا دو رکعت نماز پس از وضوء و طهارت مستحب است وَعَنْ اِبْرَاهِيْمَ وعبد العزیز اویسی روایت کرد از ابراهیم پسر سعد پس این قول مؤلف معطوف است بر قول او اخبرنا ابراهیم بن سعد یا حدثنی ابراهیم بن سعد و بنا برین تقدیر پس این حدیث از مؤلف معلق نیست قَالَ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ که گفت صالح پسر کیسان بفتح کاف قَالَ ابْنُ شِهَابٍ که گفت پسر شهاب یعنی زهری وَلٰكِنْ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ عَنْ حُمْرَانَ که روایت کرد حدیث مذکور را بر وجه مسطور ولیکن عروه بضم عین مهمله پس زبیر حدیث میکند از حمران بضم حاء مهمله بر وجه دیگر یعنی عطاء و عروه هر دو شیخ از برای ابن شهاب اند و آن هر دو حدیث مذکور را از حمران مولای حضرت عثمان بر وجه مختلف روایت کرده اند پس عطاء او را بر یک وجه روایت کرده چنانچه در سابق گذشته و عروه بر وجه دیگر روایت کرده چنانچه میگوید فَلَمَّا تَوَضَّأَ عُثْمَانُ پس هر گاه وضو کرد حضرت عثمان پسر عفان قَالَ لَاُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيْثًا هر آئینه حدیث میکنم من شما را حدیثی از رسول عالمیان لَوْلَا اٰيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوْهُ اگر نمی بود یک آیه کریمه از قرآن حدیث نمیکردم من شما را آن حدیث از رسول عالمیان ولیکن از سبب وجود آن آیه قرآن بیان آن حدیث رسول عالمیان بر من واجب شد لهذا بیان میکنم و میگویم سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که شنیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میگوید لَا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ که وضو نمیکند هیچ مردی فَيُحْسِنُ وُضُوْءَهُ پس نیک میکند وضوء خود را یعنی جمیع فرائض و سنن را در ان وضوء رعایت کند وَيُصَلِّي الصَّلٰوةَ و ادا میکند نماز فرض را و در روایت مسلم فیصلی هذه الصلوات الخمس آمده اِلَّا غُفِرَ لَهٗ مَا بَيْنَهٗ وَبَيْنَ الصَّلٰوةِ مگر بخشیده میشود از برای او آنچه از گناه در میان او و بعد از فعل مذکور و در میان فعل مذکور از و در میان آن نماز که در عقب او می آید چنانچه مسلم در روایت هشام بن عروه از عروه آورده و گفته

وعن ابن وهب عن يونس قال
قال صالح بن كيسان
قال ابن شهاب
ولكن عروة يحدث
عن حمران
قوله عن حمران مولاه
قوله حدثكموه
قوله ما
قوله سمعت
قوله صلى الله
عليه وسلم
قوله لا يتوضأ
قوله رجل
قوله ويصلي الصلاة
قوله ما بينه
وبين الصلاة

وبعضی گفته اند تا آنکه تمام کند نماز ثانی را تا شامل شود آن تقصیرات را که در نماز
دویمی واقع آید و ازین حدیث مبارک معلوم شد که تعلم فرائض وضو و سنن
و آداب او امر مهم و معظم است و هر انسان را لائق است که وضو و طهارت
کند بر وجهیکه نزد جمیع علماء صحیح باشد چنانچه حرص کند بر تسمیه و نیت و مضمضه و استنشاق
و استنثار و استیعاب مسح سر و مسح هر دو گوش و دلک اعضاء و توالی در وضو
و ترتیب بر وجه منصوص در جمیع اعضاء وضو و جز آن که علماء راسخین و فضلاء
ثاقبین در فرضیت آن اختلاف کرده اند قال عروة الآیة اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ
مَا اَنْزَلْنَا گفت عروه که شیخ ابن شهاب است که آن آیت که حضرت عثمان در قول
خود لولا آیة ماحدثتکموه یاد کرده قول حق سبحانه بل شانه است که فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ
یَکْتُمُوْنَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنٰتِ تا قوله اولئک یلعنهم اللاعنون یعنی حق سبحانه تعالی درین آیته
قرآن ذم وعید در حق کاتمان علم بیان فرموده پس معلوم شد که تبلیغ علم واجب
است و این آیه کریمه اگرچه در حق علماء اهل کتاب نازل شده لیکن اعتبار از برای عموم
لفظ است نه از برای خصوص سبب چنانچه در اصول فقه محقق شد و مانند این قول حضرت
عثمان از برای حضرت ابی هریره در کتاب علم گذشته و حضرت عثمان ترک تبلیغ این
حدیث در حق آنها بر تقدیر عدم وجود آیه کریمه در قرآن ازان جهة میکرد که برانها از اعتذار
بران وضو و ترک سائر اعمال صالحه میرسید و امام مالک در موطا این حدیث
مبارک را از هشام پسر عروه گرفته و در روایت او تعیین آیه کریمه وارد نشده لیکن باجتهاد
خود گفته که من گمان میکنم که مراد حضرت عثمان آیه کریمه در قول او لولا آیة قول حق سبحانه
جل شانه است که فرموده وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ
و لیکن آنچه عروه راوی ذکر کرده است اولی بجزم و یقین است و قول او قال عروة تعلیق
از بخاری است و احتمال دارد که مقوله از برای ابن شهاب باشد والله تعالی اعلم

باب الاستنثار فی الوضوء

باب است در بیان افشاندن پنی در وضو او استنثار استفعال
از نثر است و آن نزد جمهور عبارت است از طرح آبی که او را اول بخود کشیده باشد
و بعضی گفته اند که او عبارت است از بیرون کردن آب پنی از نهایت پنی ذکر عثمان و
و عبد الله بن زید و ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم یاد کرده است

اورا

او را یعنی روایت کرده استنثار را حضرت عثمان و عبد الله پسر زید انصاری و عبد الله
پسر عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن مستحب آنست که استنثار بدست چپ نماید
و حدیث عثمان گذشته و حدیث عبد الله صحابی پسر زید خواهد آمد و حدیث ابن عباس
اشارة است بسوی آنچه احمد و ابو داود و حاکم وغیره از حدیث ابن عباس روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود استنثروا مرتین بالغتین او ثلاثا حدثنا
عَبْدَانُ بفتح مهملة وسکون باء موحده وبدال مهملة ونون آنا عَبْدُ اللهِ پسر مبارک قَالَ
اَنَا یُونُسُ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ اَخْبَرَنِی اَبُوْ اِدْرِیْسَ او عائذ الله بهمزه وبذال معجمه است اَنَّهُ
سَمِعَ اَبَا هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ که بدرستی آنحضرت فرمود که
مَنْ تَوَضَّاَ فَلْیَسْتَنْثِرْ هر کسی که وضو کند پس کو بینی خود را تا مجری نفس که با و قرارت و تلاوت
است منقی و مصفی کرده و مخارج حروف بر وجه صحیح ادا کرده شود و جمهور بر انست
که این امر از برای ندب و استحباب است از جهة آنکه ترمذی روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از برای یکمرد کوهستانی فرمود توضأ کما امرک الله یعنی وضو
کن چنانچه فرموده است ترا خدای تعالی پس او را حواله بر آیه کریمه فرمود و در آیه کریمه
ذکر استنشاق و استنثار نیست لیکن احتمال دارد که مراد از امر خدا اعم از آیه کریمه باشد
از جهت آنکه خدای تعالی امر کرده است بمتابعت نبی و امتثال سنن و افعال او چنانچه
فرموده واطیعوا الرسول و فرموده وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و
هیچکس از وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل نکرده که او مضمضه و استنشاق
را ترک کرده پس باین تقریر مردود شد قول آنکسی که گفته مضمضه در وضوء واجب نیست
و تمسک در دی حدیث مذکور کرده لیکن جواب آنست که اگر بانحدیث آن هر دو را واجب کنیم
پس زیادت بر کتاب الله باین خبر واحد لازم می آید و آن صحیح نیست زیرا که زیادت
نزد حنفیه نسخ است و نسخ کتاب الله بخبر واحد صحیح نیست چنانچه در کتب اصول فقه مفصل
شده و در بعضی روایات ذکر عدد نیز آمده که بلفظ او چنانست و اذا استنثر فلیستنثر
وتر او مؤلف از ابی هریره در باب بدء الخلق آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ فلیستنثر ثلاثا فان الشیطان یبیت علی خیشومه
وبناء بر این تقدیر پس مراد باستنثار در وضوء از برای تنظیف

وبرائی استیقظ از برای شیطان است ومَنِ استجمر فلیوتر وهر کسی که استنجا بسنگها کند پس
باید که طاق کند یعنی بسه سنگ یا پنج یا هفت استنجا کند واین امر نیز از برای استحباب
است وازین نیز معلوم می شود که در استنجا عدد مسنون شرط نیست چنانچه امام
شافعی گوید که در وسه سنگ یا مانند آن شرط است ومؤید عدم اشتراط عدد معین
است آنچه در سنن از حدیث صحیح آمده که رسول علیه السلام فرمود ومَن استجمر فلیوتر
من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج پس قول خطابی باطل شد که گفته که مراد بوتر در حدیث
مبارک واحد نیست از جهة آنکه عبارت از واحد فرد است زیرا که او زیادة صفت
بر اسم است واسم بکمتر از واحد حاصل نمیشود پس معین شد که مراد از وآن عدد
فرد است که زائد بر واحد باشد وادنی متیقن از وسه است پس سه شرط در استنجا
شد ووجه بطلان او آنست که این تقریر او مقابل ومعارض از برای حدیث صحیح مذکور
است واستجمر ماخوذ از استجار است واستجمار عبارت از استعمال جمره که عبارت از حجره
صغیر است والله تعالی اعلم **باب** الاستجمار وتر اباب است در بیان
استعمال کردن سنگهائی خورد در استنجا در حالیکه آنها طاق باشند حدثنا
عبد الله بن یوسف قال انا مالك عن ابی الزناد بکسر زا معجمه وبنون وبدال مهمله عن
الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود اذا توضأ
احدکم فلیجعل فی انفه ماء وقتیکه وضو کند یکی از شما پس باید که بگرداند در بینی
خود آب را ثم لینثر پس تر باید که بیفشاند بینی را وآب جذب کرده را یا آب بینی را
از وبیرون کند وقول ولینثر بر وزن لیفتعل ازین روایت آمده ودر بعضی روایات لینثر
بثلاثة بعد از نون ساکنه از مجرد آمده وهر دو در معنی متحداند ومَنِ استجمر فلیوتر وهر کسی
که استعمال سنگها در استنجا کند پس باید که طاق کند واذا استیقظ احدکم من نومه
ووقتی که بیدار شود یکی از شما از خواب خود فلیغسل یده قبل ان یدخلها فی
وضوئه پس باید که بشوید دست خود را پیش از انکه در آرد آن دست را در آب وضو خود
ووضو بفتح واو عبارت از آب وضو است بضم واو است ودر روایت مسلم چنان آمده
فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها واین روایت در بیان مراد واضح تر از روایت دخال
است زیرا که آنکه در بعضی از دخال هیچ کراهة مترتب نمیشود مانند آن کسی که داخل کرد دست

خود را در ظرف بزرگ پس آب گرفت از وی ظرف خورد بو چیکه مس نکرد دست او
آب را و لفظ نوم در قول او من نومه عام است و جمهور علما و شافعی بعموم او استدلال
کرده اند بر انکه دست شستن پس از هر خواب مستحب است و امام احمد بن حنبل او را
بخواب شب مخصوص کرده از جهت آنکه رسول علیه السلام در اخر این حدیث و کلام
فرمود این باشت یده و شک نیست که حقیقت بیت بجز از شب متحقق نشود و ایضا
در روایت ابی داود آمده اذا قام احدکم من اللیل و در روایت مسلم اذا قام احدکم
الی الوضوء اعین بصبح آمده لیکن تعلیل از رسول جمیل استدعا میکند که خواب روز نجواب
شب ملحق شود و تخصیص خواب شب در حدیث مذکور از جهت کثرت و غلبه است
پس جمهور امر مذکور را بر ندب حمل کرده اند و امام احمد او را محمول بر وجوب در خواب
شب کرده نه در خواب روز و از در یک روایت استجباب شستن دو دست
در خواب روز آمده اما اجماع و اتفاق کردند بر انکه اگر غوطه دارد بخز از غسل دست خود را
در آب هیچ ضرر و نقصان در آب نمیکند و اسحاق و داود و طبری گفته اند که آن آب
نجس می شود و قرینه صارفه از برای امر مذکور از حمل کردن بر وجوب نزد جمهور سنت
که رسول علیه السلام در این حدیث و کلام تعلیل کرد بامری که مقتضی از برای شک و تردد
است از جهة آنکه شک استدعا نمیکند وجوب را در این حکم از برای استصحاب اصل
طهارت و بقاء او بر حال سابق و ابو عوانه بر عدم وجوب استدلال کرده بوضوء رسول
خدا صلی الله علیه وسلم از مشک آویزان بعد از برخواستن او از خواب چنانچه در حدیث
ابن عباس می آید لیکن بر وی وارد میشود که قول واحد کم تقاضا میکند اختصاص او را
بغیر آن ذات مبارک سرور عالم صلی الله علیه وسلم و جواب کرده شده بانکه از رسول
مقبول صحیح شده که هر دو دست خود را در حالت بیداری قبل از در آوردن آنها در ظرف
آب می شست پس استحباب او پس از خواب بسبیل اولی ثابت شد و ترک او در مکان
مذکور از برای بیان جواز است و ایضا در همین حدیث بر روایت مسلم و ابی داود در موده
فلیغسلها ثلاثا و در یک روایت ثلاث مرات آمده و تقیید بعدد در غیر نجاست عینیه دلالت
میکند بر استحباب بودن آن و در روایت عام از ابی هریره نزد احمد واقع شده فلا یغمس
یده فی الوضوء حتی یغسلها و نهی در وارد از برای تنزیه است چنانچه ذکر کردیم اگر گرد مستحب

است واگر ترک کرد مکروه است واین همه درحق آنکسی است که از خواب بیدار شود
اما آنکسی که بیدار باشد پس فعل غسل از برای او مستحب است از برای حدیث حضرت عثمان
وعبد الله پسر زید وترک او مکروه نیست زیرا که نهی در وضو وارد نشده فان احدکم اذا
نام زیرا که بدرستی یکی از شما وقتی که خواب کرد یضاوی گفته که باعث بر امر بغسل
احتمال نجاست است از جهة آنکه شارع وقتی که ذکر میکند حکمی را و پس ازان اوصاف ذکر
علت مقارن کند بی شک دلالة میکند که آن حکم ثابت است از برای آن علة است
چنانچه در حدیث محرم که افتاد پس ازان مرد فرمود فانه یبعث یوم القیامة ملبیا واین
قول بعد از نهی کردن از تطییب فرمود پس دلالة کرد که علة نهی محرم بودن او است
لا یدری این باتت یده نمیداند که کجا شب گذرانیده است دست او واز این
کلام معلوم شد که علة نهی احتمال ملاقات دست او است مر چیزی را که آب را
نجس کند ومقتضای او آنست که هر کس شاک ومتردد در وضو باشد اگرچه بیدار باشد
ملحق باو است ومفهوم او آنست که هر کس که به یقین داند جای شب کردن دست
خود را چنانچه شخصی قبل از خواب بر دست خود خرقه به پیچاند بعد ازان بیدار شود
وآن خرقه بر حال خود باشد پس اگر ترک کند آن غسل را پس مکروه نباشد اگرچه
غسل مستحب است چنانچه در بیدار وچون امام مالک گفته که این امر از برای
تعبد است پس البته در میان شاک ومتیقن فرق نمیکند ودلیل کرفته باین حدیث
مبارک بر انکه در میان ورود آب بر نجاسته ودر میان ورود نجاست بر آب
فرق است وبر انکه نجاست در آب تاثیر میکند واین صحیح است لیکن تاثیر نجاسته
در تنجیس آب اگرچه آن آب متغیر نشود خالی از بحث وکلام نیست زیرا که مطلق تاثیر
نجاست بر خصوص تاثیر نجاست بر وجه تنجیس دلالت نمیکند چنانچه گفته اند العام
لا دلالة له علی الخاص پس احتمال دارد که کراهت متیقن سخت تر از کراهت مظنون
باشد واین را بن دقیق عید گفته ومراد او آنست که درین کلام دلالة قطعی
نیست بر انکسی که میگوید که آب نجس نمیشود مگر بتغیر ومراد از قول او این باتت
یده آنست که او نمیداند که کجا شب کرده است دست او از جثة او امام شافعی
گفته که عادت آن مردم چنان بود که استنجا در استنجا بسنگها می کردند واستنجا باب

نمیکردند و شهرهای آنها سخت گرم بود پس بسا اوقات یکی از انها وقت خواب عرق میکرد پس استعمال دارد که دست او بر محل نجاست یا بر خون حیوان یا بر قدر نجس پس آن طواف کند و او آگاه نشود و ابو الولید باجی بروی اعتراض کرده گفته که ازین لازم می آید که نام جامهٔ خود را نیز غسل کند زیرا که این احتمال در وی نیز ثابت است وجواب کرده شده او را بدو وجه اول آنکه این قول محمول است بر انکه عرق در دست باشد نه در محل و ثانی آنکه مستیقظ از خواب قصد نمیکند که جامهٔ خود را در آب غوطه دهد تا امر کرده شود او را بغسل او بخلاف دست که او محتاج بسوی غسل اوست و این جواب قوی تر از اول است و دلیل بر انکه اختصاص این بمحل استنجا نیست انچیز یست که او را روایت کرده است خزیمه از ابی هریره در آخر همین حدیث که رسول علیه السلام فرمود این باشد که باشد دست منه و در یخدش مبارک فوائد است اول آنکه عمل باحتیاط در باب عبادات اولی و لایق است دویم آنکه کنایت کردن از چیزی که در ذکر صریح او طلب حیا کرده شود مستحسن است و نیکه بآن کنایت افهام مراد حاصل شود و بعضی علماء فوائد بعیده و ازین حدیث مبارک استنباط کرده اند بعضی از انها آنست که موضع استنجا مخصوص برخصه است در جائز بودن نماز با وجود بقاء اثر نجاست بر دے و بعضی از انها آنست که وضوء از خواب واجب میشود و بعضی از انها آنست که بس ذکر وضوء را نقض میکند و بعضی از انها آنست که آب قلیل بدر اوردن دست در وی مستعمل نمیکرد و این برای آن کسی که قصد کند وضوء را و بعد این فوائد ظاهر است والله تعالی اعلم **باب** غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ وَلَا يَمْسَحُ عَلَى الْقَدَمَيْنِ باب است در بیان شستن هر دو پای و مسح کرده نشود بر هر دو قدم بلکه آن هر دو را بشویند و لا یمسح بضم یا است حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ أَنَا أَبُو عَوَانَةَ به تخفیف واو عَنْ أَبِي بِشْرٍ بکسر باء موحده و سکون شین معجمه عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ بکسر هاء و فتح او عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ تَخَلَّفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَتَخَلَّفْتُ مَعَهُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنَّا فِي سَفَرٍ كه پس ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ما یان در یک سفرے فَأَدْرَكَنَا پس یافت رسول مقبول ما یان را و ادرک بفتح کاف است وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الْعَصْرُ

باب غسل الرجلين ولا يمسح على القدمين
وقال ابو عبد الله مسح وقال حاتم بن وردان عن ابي عوانة عن ابي بشر عن يوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال تخلف النبي صلى الله عليه وسلم عنا في سفر فادركنا وقد ارهقتنا العصر

وچنان آنکه یافته و پوشانده بود مایان را نماز عصر وا بر تقنا العصر بضم قاف و رفع عصر است
و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب عصر آمده چنانچه در سابق گذشته این ابطال
گفته که اصحاب کرام تا خیر آن نماز از اول وقت کرده بودند از برای آنکه رسول خدا صلے
الله علیه وسلم بانها لاحق شود پس آن نماز را همراه او بر سبیل اقتدا وا دا نمایند پس چون
وقت تنگ شد تعجیل بسوی وضو کردند و از جهت تعجیل انباغ وضو نکردند چنانچه
گوید فجعلنا نتوضأ و نمسح علی ارجلنا پس گردانیدیم مایان که وضوء میکردیم و دست
تری مالیدیم مایان بر پاهای خود پس رسول علیه السلام این کار را بر انها انکار کرد
چنانچه گفت راوی فنادی بأعلی صوته پس آواز کرد رسول علیه السلام به بلند تر آواز
خود ویل للاعقاب من النار که هلاکت است یا وادی خاص است از برای این پاشنها
پائی یعنی برای این پاره ها از آتش دوزخ و همین حدیث بهمین اسناد در باب من رفع
صوته بالعلم و در باب من اعاد الحدیث ثلاثا در کتاب علم گذشته و هیچ تفاوت در میانه
نیست مگر در راوی اول از جهت آنکه راوی اول درین باب موسی است و در باب
من رفع صوته بالعلم ابو النعمان و در باب من اعاد الحدیث ثلاثا مسدد است و مؤلف
از همین حدیث مبارک انتزاع و استنباط کرده که سبب انکار رسول علیه السلام بر اصحاب
کرام مسح هر دو پائی بود نه اقتصار بر غسل بعضی از رجل همذا در ترجمهٔ باب و المسح علی القدمین
گفت و این ظاهر روایت است که متفق علیها است و در افراد مسلم چنان آمده فانتهینا الیهم
و اعقابهم بیض تلوح لم یمسها الماء پس تمسک کرد باین روایت آنکسی که باجزاء مسح قائل
است و میگوید که انکار رسول علیه السلام از سبب ترک تعمیم مسح تمامی پای بود لیکن روایت
متفق علیها راجح تر است پس این روایت بر سبیل تاویل حمل کرده میشود بر انکه معنی قول او لم یمسها
الماء آنست که نرسیده بود و آن اعقاب را آب غسل اگرچه او را بر سبیل استیعاب آب مسح
رسیده بود تا جمع و تطبیق در میان دو روایت حاصل آید و نیز قائل بمسح مسح عقب بر سبیل
تعیین واجب نمیکند پس حدیث مبارک حجت بروی است طحاوی گفته که هر کار رسول
مربه بر سبیل تعمیم آنها را بغسل هر دو پائی امر فرمود بوجهیکه ازان هیچ لمعه باقی نماند پس معلوم
شد که فرض بل و فریضه او غسل است نه مسح و ابن منیر مروزی اعتراض کرده و گفته که تعمیم
مستلزم از برای غسل نیست زیرا که مسح عام کرده می شود بمسح و فرض او غسل نیست لیکن

این سخن بر مذهب امام مالک درست می آید که گفته مسح تمام سر فرض است و اما بمذهب امام ابو حنیفه و شافعی درست نمی آید زیرا که نزد امام ابی حنیفه مسح ربع راس فرض است و نزد امام شافعی مسح مطلق بعض چنانچه قبل ازین گذشته عبد الرحمن پسر ابی لیلی گفته که اصحاب کرام از رسول انام اجماع و اتفاق کرده اند بر انکه وظیفه رجل غسل است نه مسح و تحقیقات اینحدیث مبارک و فوائد او در کتاب العلم گذشته والله تعالی اعلم **باب** المضمضة فی الوضوء یاب است در بیان انداختن آب بدهن در طهارت و نظافت قاله ابن عباس و عبد الله بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است و نقل کرده است آن مضمضه را در وضوء عبد الله پسر عباس و عبد الله پسر زید انصاری از ان پیغمبر باد صلی الله علیه وسلم و حدیث عبد الله پسر عباس از رسول خیر الناس بر سبیل صراحت و اول طهارت گذشته و حدیث عبد الله پسر زید انصاری از ان رسول هادی در باب من تمضمض واستنشق خواهد آمد و این کلام درین مقام تعلیق از امام بخاری است اگرچه در مقام دیگر او را مسند کرده حدثنا ابو الیمان قال انا شعیب مصغر شعب عن الزهری قال اخبرنی عطاء بن یزید عن حمران بضم حاء مهمله و سکون میم مولی عثمان بن عفان که آن حمران مولی از برای حضرت عثمان پسر عفان بوده انه رای عثمان دعا بوضوء که بدرستی آن حمران دید حضرت عثمان پسر عفان را که خواند و طلب کرد باب وضوء و طهارت از جهة تعلیم کردن راه رشد و هدایت و وضوء بفتح واو است فافرغ علی یده من اناءه پس ریخت آن عمده اصحاب بر دست خود از ظرف همان آب فغسلهما ثلث مرات پس شست آن هر دو را بر سبیل تکرار سه بار ثم ادخل یمینه فی الوضوء پس در داخل کرد دست راست خود را در همان آب وضوء و طهارت و وضوء درین مقام نیز بفتح واو است ثم تمضمض پس آب در دهن کرد و استنشق و آب در بینی کرد و استنثر و افشرد بینی را تا مخاط از و بیرون آید ثم غسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ویدیه الی المرفقین ثلثا و شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها سه بار ثم مسح برأسه پس دست تر مالید بسر خود یک بار و ازین معلوم شد که تثلیث در مسح مسنون نیست ثم غسل

کل در غسل ثلثا پست شست هر پای را از دو پای خود سه بار و در بعضی روایات کلتا جلیه
آمده و در بعضی کل رجله آمده و حاصل همه تعمیم غسل از برای هر رجل است و در اینجا ترک
ذکر غایت از برای شهرت و اکتفاء برآیت واقع شده ثم قال رأیت النبی صلی
الله علیه وسلم یتوضأ نحو وضوئی هذا پس گفت حضرت عثمان پس عقان
که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو میکند مانند وضوء من که این وضو
است و او را بحضور شما کردم و وضوء ازینجا بضم واو است وقال و فرمود رسول
محمود من توضأ نحو وضوئی هذا که هر کس که وضو و طهارت کرد مانند وضوء من
که این وضوء است ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه پس نماز کرد دو
رکعت را در حالی که سخن نمیکند در ان و در رکعت جان خود را بچیزی از امور دنیا
که مخل از برای خشوع و خضوع اند و بعضی گفته اند که مراد باین کلام اخلاص تام است
و بعضی گفته اند که مراد ترک عجب و فخر است تا از سبب آن گرفتار مهلکه اورا عارض نگردد
و شیطان رجیم از رحمت ایزد رحیم بسبب کبر و فخر شده چنانچه در تفاسیر و تواریخ
مذکور و مشهور است غفر الله له ما تقدم من ذنبه می بخشد خدای تعالی از برای
آن کس از چیزی را که پیش گذشته است از گناه او و تعبیر از مستقبل بماضی از برای
تحقق وقوع و تیقن ثبوت واقع شده و این شائع است و اکثر علماء او را مختص بصغائر
دانسته اند و تحقیقات این حدیث مبارک الحال در سابق گذشته و تفاوت میان این
حدیث مبارک در مقام سابق و درین مقام لاحق هیچ چیزی نیست مگر آنکه در ینمقام
لفظ و استشق و لفظ رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ نحو وضوئی هذا زائد واقع شده
و علماء گفته اند که این قسم وضوء در ابتدای اسلام واقع شده و الله تعالی اعلم

باب غسل الاعقاب

باب است در بیان شستن پاشنهای پای و کان ابن سیرین و بود محمد پسر سیرین که از اکابر تابعین و از علماء راسخین بوده و سیرین بکسر سین مهمله و سکون
هر دو یا مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و نون است یغسل موضع الخاتم اذا توضأ که میشوید
جای انگشتری را از دست و قتیکه وضوء میکرد او و جزا شرط بحسب ظاهر کان است
و احتمال دارد که یغسل باشد و یغسل از برای افاده دوام و استمرار و حکایت حال ماضیه بر
سبیل استحضار واقع شده و خاتم بفتح تا مثناة فوقانیه و کسر آن آمده و مناسب

ذکر غسل و وضع خاتم در باب غسل اعقاب است که آن هر دو داخل در زیر بساع وضوء اند یعنی آن هر دو از یکملات و متممات وضوء و طهارت اند لهذا یکی را ازان دو در باب دیگر مؤلف ذکر کرده حدثنا آدم بن ابی ایاس بکسر همزه و تخفیف یا مشناة تحتانیه و بسین مهمله قال انا شعبة بضم شین معجمه قال انا محمد بن زیاد بکسر زا معجمه و به تخفیف یا مشناة تحتانیه و بدال مهمله بعد الف زائده و او ابو الحارث قرشی مجلی است که از اصل مدنی بود و سکونت بصره کرد تا آنکه وفات یافت و او مولی از برای عثمان پسر مظعون بظا معجمه بود و از وجماعه از ثقاة رویت حدیث سرور کائنات کرده اند قال سمعت ابا هریرة رض و کان یمر بنا و الناس یتوضاون من المطهرة گفت محمد پسر زیاد که شنیدم من حضرت ابا هریره را و حال آنکه بود آن ابا هریره که میگذرد بما یان و مردمان وضوء و طهارت میکردند از مطهره و مطهره بکسر میم و فتح او است فقال پس گفت حضرت ابو هریره و این کلام مفسر از برای ما قبل است اسبغوا الوضوء که کامل کنید وضوء و طهارت را و ازین معلوم شد که آنمردم اسباغ وضو نکرده بودند فان ابا القاسم صلی الله علیه وسلم قال ویل للاعقاب من النار زیرا که حضرت رسول علیه السلام گفت که هلاکت است یا وادی است برای پاشنهای معهوده از آتش دوزخ و درینجا ذکر رسول علیه السلام بکنیت کرد از جهت آنکه ابو القاسم کنیت رسول مقبول است زیرا که قاسم نام فرزند سرور عالم است و بعضی گفته اند که ابو القاسم او را از انجهة کونید که او قاسم علم و رحمت حق از برای مردم است و از ینجهت مستفاد میشود که عالم را لائق است که استدلال کند بر انچه او فتوی میدهد تا در ذهن سامع بر وجه کمال واقع شود و تخصیص اعقاب از جهة صورت سبب واقع شده و الا نه حکم جمیع اعضاء برهمین منوال است که تساهل در اسباغ آنها کردن موجب از برای ترتب همین وعید است و از همین جهت اثر ابن سیرین در ترجمه باب ذکر نمود که او جای انگشتری را می شست زیرا که آب بان نمیرسد و فیکله انگشتری تنگ باشد و الله تعالی اعلم **باب** غسل الرجلین فی النعلین و لا یمسح علی النعلین

باب است در بیان شستن هر دو پای در دو نعل و بیان انکه مسح نکند بر دو نعل خود چنانچه بر دو موزه مسح میکنند و در حدیث مبارک که مؤلف در ین باب آورده تصریح به مدعای مذکور نیست ولیکن

ولیکن او از قول او بتوضا فیها ما خود است زیرا که اصل در وضو غسل است و ایضا لفظ فیها دلالت بر غسل میکند زیرا که اگر مراد مسح می بود هر آئینه علیها میگفت

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ بضم باء موحده تحتانیه عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ بهرد وجیم و هر دو لفظ مصغر اند اول مصغر عبد و ثانی مصغر جرج و آن ظرفی است که مشابه به جرج میباشد و او تیمی مدنی است که از و جماعه ثقات روایت کرده اند أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ که بدرستی آن عبید گفت از برای حضرت عبد الله پسر عمر خطاب که يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ای پدر عبد الرحمن و اباعبد الرحمن کنیت عبد الله بن عمر است لیکن الف از برای تخفیف حذف کرده شد رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا که دیدم من ترا که میکنی تو چهار چیز را لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ تَصْنَعُهَا که ندیدم من هیچ یکی را از یاران تو که میکنند آن چهار چیز را یعنی هیچکسی از اصحاب رسول علیه السلام آن چهار کار نمیکند و از تو آن هر چهار صادر می شود و مراد باصحاب کرام درین مقام آن کسانند که ابن جریج آنها را رویت و مشاهده کرده نه مطلق اصحاب و احتمال دارد که مراد آن باشد که آن چهار کار را بر سبیل اجتماع هیچ یکی از اصحاب نکرده اگرچه بعضی را از ان چهار کار بعضی از اصحاب کرده باشند قَالَ وَمَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ گفت عبد الله بن عمر و کدام اند آن چهار چیز ای پسر جریج که من میکنم آنها را و احدی از یاران من نمیکند فَالَ رَأَيْتُكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِيَّيْنِ گفت ابن جریج که دیدم من ترا ای عبد الله که دست نمی کنی از چهار ارکان خانه کعبه مگر دو رکن یانی را و دو رکن شامی را دست نمیکنی از دو رکن یانی برسبیل تغلیب عبارت از رکن یانی و رکن عراقی است که حجر اسود در همان رکن عراقی است و او را عراقی از جهت گویند که او بطرف عراق واقع است چنانچه یمانی بجهت یمن و شامی بجهت شام واقع اند و یمانین به تخفیف یا، شناه در لغت فصیح مشهوره آمده اگرچه تشدید آن در لغة قلیله حکایت کرده شده و صحیح تخفیف است زیرا که او منسوب به یمن است و یکی را از دو یا، نسبت مبدل بالف کرده اند پس اگر یمانی به تشدید یا، گفته شود البته لازم می آید اجتماع در میان بدل و مبدل منه و آن جائز نیست و آن کسی که او را تشدید میکند بر ین بنا، میکند که آن الف زائده است و گاه گاه الف در نسبت زیاده

کرده می شود مانند نون که در صنعانی زیاده کرده شده وَتَرَاتِيكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ وديدم من ترا ای عبد الله که میپوشی تو نعلها را که موی ندارند ویکسر بفتح باء موحده است و نعال بکسر نون جمع نعل است وسبتیه بکسر سین مهمله وسکون باء موحده است وعبد الله بن عمر در کلام خود اشارت به تفسیر آن کرده که گفته لیس فیها شعر جوهری گفته که سبت بکسر سین عبارت از پوست کاوست که بقرظ دباغت کرده شود وازان نعال سبتیه کرفته می شود وابن وهب گفته که نعال سبتیه سیاه وبی موی بودند وعادت عرب آن بود که نعال غیر مدبوغه پر موی میپوشیدند وغیر مدبوغه در طائف وجزآن درست کرده می شدند وآن نعال را اهل رفاهیت از عرب میپوشیدند پس بس وَتَرَاتِيكَ تَصْبَغُ بِالْحُفَّرِ وديدم من ترا ای عبد الله که رنک میکنی جامه را بزردی زیرا که حضرت عبد الله در اخبار کفته که رسول مختار رنک بزردی کرده وهرکز از رسول علیه السلام منقول نشده که او موی را رنک کرده وبعضی کفته اند که مراد رنک موی است از جهة آنکه از عبد الله بن عمر نقل واثر صحیح آمده که او ریش خود را زرد رنک کرده بود واحتجاج کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زرد رنک کرد ریش مبارک خود را پس بورس زعفران واین را ابو داود در روایت کرده وتصبع بضم باء موحده وفتح آن آمده وَتَرَاتِيكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلَالَ وديدم من ترا ای عبد الله وقتیکه میباشی تو بمکه شریفه بلند آواز میکنند مردمان به تلبیه وقتی که می بینند ماه ذیحجه را از برای داخل شدن در احرام وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى يَكُونَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وبلند نمیکنی تو اورا به تلبیه یعنی نمی درائی تو باحرام تا آنکه میباشد ومتحقق میشود روز هشتم از ماه ذیحجه حاصل آنکه مردمان در اول روز از ماه ذی حجه احرام بسته میکنند وتو در روز هشتم از ماه مذکور احرام بسته میکنی واز جواب عبد الله بن عمر ظاهر کشت که او احرام بسته نمیکرد تا آن وقتی که سوار می شد وقصد بسوی منی میکرد در روز هشتم ذیحجه را ترویه از انجهة کویند که مردم دران روز آب را برمی داشتند از مکه شریفه بسوی عرفات واو بین تقدیر ما خوذ از رویة است یعنی برداشتن آب وسیراب شدن باو هست یا آنکه ابراهیم خلیل الله در شب همان روز بقربان کردن فرزند خود خواب دیده بود یا آنکه حضرت ابراهیم خلیل در همان روز متفکر

وَتَرَاتِيكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ

وَتَرَاتِيكَ تَصْبَغُ بِالْحُفَّرِ

وَتَرَاتِيكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلَالَ

وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ

يَوْمُ التَّرْوِيَةِ

ومتردد بود که آیا خواب قربان کردن فرزند از جانب پروردگار است یا نیست
چون شب نهم شد و باز خواب را بهمان وجه دید پس او را جزم و یقین حاصل شد
که این خواب الهام از جناب حق است لهذا آن روز را عرفه نام کرده شد چون شب
دهم شد باز همان خواب را بر وجه سابق دید پس در صباح فرزند خود را گرفته بصحرا
برد تا قربان کند و دران روز از طرف خود در قربان کردن فرزند هیچ تقصیر نکرد
لیکن حق سبحانه جل شانه بر سبیل تفضل و تلطف فرزند او را فرج نگاه کرد و عوض
او قوچی فرستاد چنانچه در قرآن مجید ایزد حمید بر رسول وحید بیان کرده قال عبد
الله گفت عبد الله بن عمر در جواب پسر جریج اما الارکان فزنی تواریه رسول
الله صلی الله علیه وسلم یمس الا الیمانیین اما مقدمه ارکان کعبه پس چنان است
که بدرستی من ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که دست کند و استلام
نماید مگر دو رکن یمانی را پس دوست دارم که درین فعل متابعت رسول مقبول
کنم در رکن عراقی را که اسود است بر طریق تغلیب نیز مانی کرد چنانچه در سابق
گذشته و اما النعال السبتیه فانی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یلبس النعال التی لیس فیها شعر و یتوضا فیها فانا احب ان البسها و اما مقدمه نعال
سبتیه پس چنان است که دیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که میپوشید
نعال را لیکن آن نعال را که نباشد در میان آنها چیزی موی و وضو میکند در همان
نعال بی موی پس از جهت متابعت آن سرور عالم من دوست میدارم
انکه می پوشم آن نعال بی موی را و درین کلام اشارت است بسوی تفسیر
نعال سبتیه که آن عبارت است از نعالی که موی نداشته باشد بسبب آنکه پوست
آنها مدبوغ باشد و ظاهر از قول او یتوضا فیها آنست که رسول علیه السلام در حالت
وضو آن نعال را از پای نمیکشید بلکه وضو میکرد و پای مبارک او در همان نعال
بود و لیکن نووی گفته که مراد آنست که رسول علیه السلام وضو میکرد و بعد از اتمام
او آن نعال را می پوشید در حالی که هنوز هر دو پای مبارک تر بودند و خشک
نشده بودند و چون متها در از وضو غسل است و در الفاظ حدیث فیها گفت و علیها
نگفت استدلال مؤلف بهمین حدیث مبارک بر ترجمه باب تمام شد چنانچه در

سابق گذشته وَاَمَّا الصُّفْرَةُ فَاِنِّیْ رَاَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَصْبُغُ بِهَا وامّا مقدمه زردی عمامه یا موی پس چنان است که بدرستی من دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که رنگ میکند بآن زردی لهذا من آن رنگ را دوست میدارم ویصبغ بضم باء موحده وفتح آن مثل سابق آمده وَاَمَّا الْاِهْلَالُ فَاِنِّیْ لَمْ اَرَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُهِلُّ حَتّٰی تَنْبَعِثَ بِهٖ رَاحِلَتُهٗ وَاَمَّا مقدمه بلند کردن آواز به تلبیه در روز ششم ازماه ذیحجه پس چنان است که بدرستی ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که بلند میکند آواز خود را به تلبیه و در احرام در آید تا آنکه می برانگیخت او را مرکب او از شتر خواه نر باشد خواه ماده یعنی تا آنکه مرکب او برابر و هموار ایستاده می شد و این کنایت است از ابتداء و شروع کردن در افعال حج یعنی رسول علیه السلام عقد احرام آن وقت می کرد که دران وقت شروع در افعال حج و رفتن بسوی او میکرد و آن روز ترویه است یعنی روز ششم ازماه ذیحجه زیرا که مردم در همین روز از مکه شریفه بسوی منی از برای ادا مناسک و افعال حج میروند و مذهب شافعی همین است و علماء دیگر گفته اند که افضل آنست که احرام در روز اول ازماه ذی حجه بسته کنند و اهل بضم یاء شناة تحتانیه است والله تعالی اعلم **بَابُ** التَّیَمُّنِ فِی الْوُضُوْءِ وَالْغُسْلِ باب است در بیان ابتداء کردن بعضو راست در وضوء وغسل وغسل بضم غین و فتح او آمده و مشهور آنست که مفتوح مصدر است ومضموم اسم از برای فعل مخصوص است و نووی گفته که اکثر مواز غسل آب باشد پس آن مضموم است و در مصدر ضم و فتح هر دو جایز اند و بعضی گفته اند که اگر مصدر غسله باشد بفتح غین باشد واگر بمعنی اغتسال باشد پس آن بضم او است چنانچه گفته میشود غُسْلُ الْجُمُعَةِ مسنون وَاَمَّا غسل بکسر غین پس آن اسم است از برای آنچیزی که بآن شسته میشود از خطمی وجز آن حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بفتح دال مشدده قَالَ اَنَا اِسْمٰعِیْلُ قَالَ اَنَا خَالِدٌ عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِیْرِیْنَ بکسر سین مهمله و راء مهمله و اسکان هر دو یاء شناة و نون است و ام هذیل انصاریه فقیهه بصریه خواهر محمد بن سیرین است و او در حدود صد سال وفات یافت عَنْ اُمِّ عَطِیَّةَ بفتح عین مهمله و کسر طاء مهمله و فتح یاء شناة مشدده است و نام او نسیبه بضم نون و فتح سین مهمله و سکون یاء شناة تحتانیه و باء موحده بوده و این عین بفتح نون ذکر عین گفته و آنرا تعلب اسم بیعه انصاریه

ام عطیه

روایت کرده شد از وی احادیث رسول مقبول بمقدار چهل حدیث که امام بخاری
از جملهٔ آنها هفت حدیث آورده قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لهن یعنی گفت ام عطیه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای آن زنان که ام عطیه
در میان آنها بود فی غسل ابنته در غسل دختر خود که آن زینب است و او بزرگ تر از
دختران رسول عالمیان بود که ابدأن بمیامنها و مواضع الوضوء منها که ابتدا کنید
البته ای زنان در غسل او به جهات راست آن دختر و به جاهای وضوء از ان دختر یعنی
در غسل اول اعضاء راست و مواضع وضوء از و بشوئید و باقی اعضاء را و اطراف
چپ را بعد از ان بشوئید و مؤلف طرفی را از حدیث مبارک ذکر کرد تا واضح شود
که مراد بلفظ تیمن در حدیث آینده از حضرت عایشه ابتدا کردن بطرف راست است
و دیگر کردن چیزی بدست راست و دیگر قصد تبرک پس تعیین مراد لازم است
و ابدان بفتح همزه و ثانی و نون ثقیله است حدثنا حفص بن عمر حفص بفتح حاء مهمله
است و سکون فاء و بعد او مهمله پسر عمر پسر حارث پسر منجره بفتح سین مهمله و سکون
خاء معجمه و بفتح باء موحده و براء است و او حفصی بصری بود و سفید سر و سفید ریش بود
امام احمد گفته که او صادق ثابت است که بروی هیچ خوف از طعن نیست و به بصره
در سال دویست و پنج وفات یافت قال انا شعبة بضم شین معجمه قال اخبرنی
اشعث بن سلیم اشعث بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح عین مهمله و ثاء مثلثه
پسر سلیم بصیغه تصغیر سلم از شیوخ ثقات کوفیان است که در سال یکصد و بیست
و پنج وفات یافت قال سمعت ابی گفت اشعث که شنیدم من پدر خود را که آن
سلیم پسر اسود است و او تابعی کوفی محاربی بضم میم و بجاء مهمله و براء مهمله مکسوره
و بباء موحده است و کنیت او ابو الشعثاء است و شهرت او بکنیت زیاده تر از شهرت
او بنام است و او از کبار تابعین مثل مسروق قرین است پس سلیم و مسروق هردو هم
قرین اند چنانچه اشعث و شعبه هردو قرین اند عن مسروق و او پسر اجدع کوفی است
که اسلام آورده بود قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یافته است صدر
اول از اصحاب کبار و حضرت ام المؤمنین عایشه او را پسر خوانده بود و او را دختری
بود که او را نیز نام عایشه بود لهذا کنیت او بابی عائشه مشهور شده عن عائشة

قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لهن فی غسل ابنته
ابدأن بمیامنها و مواضع الوضوء منها
حفص بن عمر قال انا شعبة قال اخبرنی
اشعث بن سلیم
قال سمعت ابی
عن مسروق
عن عائشة

زیادکردن لفظ تیمن مشعر
است و معانی بسیار
دارد که ان شاء الله ذکر کرده
بلطف راست است

قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ گفت حضرت عایشه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بوضعی که خوش میکند اورا ابتداء کردن بطرف راست و یُعجبه بضم یا، مشتق است فی تَنَعُّلِهٖ در پوشیدن نعل خود وَتَرَجُّلِهٖ ودر شانه کردن موی مبارک خود ودر بعضی طرق وسنواکه نیز آمده وَطُهُوْرِهٖ ودر وضو، خود یا در آب وکه پاک کننده است فی شَانِهٖ کُلِّهٖ در حال خود تمامی او یعنی در جمیع احوال وافعال ابتداء کردن را بطرف راست خوش میداشت واین از جهت آن بود که رسول با کمال نیک وخوب فال دوست میداشت لهذا ابتداء بیمین وراست میکرد از جهت آنکه اصحاب یمین اهل جنت اند پس بس ودر اکثر روایات قول او فی شانه کله بی واو آمده ودر روایت ابو الوقت بواو آمده وصاحب عمده برهمان روایت اعتماد کرده شیخ تقی الدین گفته که او عام مخصوص البعض است زیرا که در وخول خلاء وخروج از مسجد وجزآن از بعضی افعال ابتداء کردن به یسار آنها واهل اصول گفته اند ما من عام الا وقد خص منه البعض وقد خص منه ایضا ان الله بکل شی علیم لیکن تاکید شان بقول او کله دلالت بر تعمیم میکند زیرا که تاکید مجاز را رفع میکند پس ممکن است که گفته شود که حقیقت شان آنچیزی است که فعل مقصود باشد واینجه در وابتداء به یسار مستحب است پس او از افعال مقصوده نیست بلکه او یا از جمله تروک است یا از افعال غیر مقصوده وتمام این تحقیق مذکور بر تقدیر اثبات واو در قول او فی شانه است واما بر تقدیر اسقاط او پس قول او فی شانه کله متعلق به یعجبه است نه بتیمن پس تقدیر کلام چنان است یعجبه فی شانه کله التیمن فی تنعله تا آخر یعنی پسندی آمد رسول خدارا در جمیع احوال ابتداء کردن بطرف راست در تنعل وترجل وجزآن وترک نمیکرد اورا در حال حضر ودر حال سفر ودر حال فراغ ودر شغل ومانند آن وطیبی گفته که قول او فی شانه بدل از قول او فی تنعله باعاده عامل است وتنعل وترجل وطهور ازجهت آن ذکر کرد که تنعل تعلق به پای دارد وترجل تعلق بسر دارد وطهور مفتاح ازبرای ابواب عبادت است پس گویا تنبیه کرد بر جمیع اعضا پس مانند بدل کل از کل شد لیکن در روایت مسلم قول او فی شانه کله مقدم بر قول او فی تنعله آمده پس بنابرین تقدیر بدل بعض از کل شد وجمیع آنچه مقدم کردیم همین است بظاهر سیاق که دارد درین مقام است لیکن مؤلف در لمعه بیان از طریق

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن في تنعله وترجله وطهوره في شانه كله

عبد الله بن مبارک از شعبه کرده که شیخ او شعث کاهی حدیث میکرد و اقتصار بر قول او فی شانه کله میکرد و کاهی بر قول فی نعله اقتصار میکرد و اسماعیلی از طریق غندر از شعبه زیاده کرده که حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها کاهی مجمل میکرد و کاهی مبین و مفصل پس بنابرین اصل حدیث مبارک آنچنین است که ذکر کرد از نعل و جزآن و مؤید است اورا روایت مسلم از طریق ابی الاحوص و ابن ماجه از طریق عمرو بن عبید که آن هر دو از اشعث بجز از قول او فی شانه کله روایت کرده اند و کویا روایتی که در و اقتصار بر قول او فی شانه کله واقع شده پس آن از قبیله روایت بمعنی است و درین حدیث مبارک فوائد اند اول آنکه ابتداء کردن بجانب راست از سر در ترجل و غسل و حلق مستحب است دویم آنکه ابتداء کردن بپای راست در نعل و به پای چپ در ازاله او مستحب است سیوم آنکه ابتداء بدست راست در وضو و ابتداء کردن بجانب راست در ترجل و غسل مستحب است و استدلال کرده شده بانحدیث مبارک برانکه ادا کردن نماز بر جانب راست از امام و در میمنه مسجد و اکل و شرب بدست راست کردن مستحب است تنبیه مؤلف این حدیث مبارک را در جمیع آن مواضع آورده نووی کفته که قاعده مستمره در شریعت منوره آنست که هر آنچه از ارباب تکریم و تزیین است پس ابتداء بیمین بر سبیل تعین مستحب است و آنچه بضد او هست ابتداء به یسار نزد عامه اعصار مستحب است و ایضا کفته که علماء و فضلاء اجماع کردند بر انکه تقدیم یمین سنتی است که هر کس اورا مخالفته کند فضل از و فوت شود و وضوء او تمام شد کلام نووی و مراد او بعلماء علماء اهل سنت و جماعة اند و اکر نه پس مذهب شیعه شیعه وجوب تقدیم یمین است و غلط کرده اند مرتضی که از زمره شیعه است پس اورا بامام شافعی منسوب کرده کویا آن کمان کرده که این وجوب لازم است از قول امام شافعی که ترتیب در اعضاء وضوء واجب است لیکن امام شافعی در هر دو دست و در هر دو پای ترتیب واجب نکفته زیرا که آن هر دو بمنزله یک عضو اند و آن هر دو در لفظ قرآن جمع کرده شده لیکن مشکل می شود بر اصحاب او که آب را مستعمل می کویند وقتی که نقل کند آن آب از یک دست بسوی دست دیکر با آنکه کفته اند که آب تا وامیکه متردد بر عضوی از اعضاء باشد پس اورا مستعمل کفته نمیشود و در بیان علم اسنی و تجرید قول وجوب را منسوب به فقهای سبعه کرده و این

تصحیف از شیعه شنیعه است و در کلام رافعی آمده آنچه وهم میکند که امام احمد قائل بوجوب
تقدیم یمین است ولیکن این قول از هیچ کدام از و معلوم نشده بلکه شیخ مرفق
در مغنی گفته که مایان در عدم وجوب تقدیم یمین هیچ خلاف نمیدانیم و عدم وجوب مذکور
متفق علیه است والله تعالی اعلم **باب** التیمم اذا حانت الصلوة
باب است در بیان طلب کردن آب وضوء و طهارت وقتی که نزدیک شود نماز
یعنی وقت او که دران وقت نماز متحقق می شود و وضو بالتسبیح او بر مذهب
جمهور است وقالت عائشة وگفت حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها و این
یک طرف از حدیث او است که در قصهٔ نزول آیت تیمم وارد شده و در کتاب
تیمم خواهد آمد انشاء الله تعالی **حضرت الصبح** که حاضر شده بحکم خالق صبح صادق
و تاخیر فعل حضور بنابران واقع شد که مراد از صبح صلوة صبح است **فالتمسوا الماء**
پس طلب کرده شد آب طهارت را و **فالتمس** بر صیغهٔ ماضی مجهول است و در بعضی روایات
فالتمسوا بصیغهٔ جمع ماضی معلوم آمده **فلم یوجد** پس یافته نشد آن آب **فنزل التیمم**
پس نازل شد تیمم یعنی حق سبحانه تعالی آیه کریمه در اقامهٔ تیمم مقام وضوء نازل
کرد و آن قول حق تعالی است که فرموده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم
من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
منه و مراد از عدم وجود آب در آیه کریمه عدم قدرت بر استعمال او هست هرچند بسبب
نزول آیه کریمه نایافتن آب است و فوائد و قصه این حدیث مبارک بتفصیل در کتاب
تیمم خواهد آمد انشاء الله تعالی و مراد مؤلف در نیمقام از آوردن یکطرف حدیث استدلال
بر آنست که طلب آب از برای طهارت پیش از دخول وقت نماز واجب نیست از جهة
آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر اصحاب کرام از جهت تاخیر طلب آب طهارت
انکار و ملامت نفرمود پس ازان معلوم شد که آن تاخیر جایز است و طلب آب از برای
طهارت پیش از درآمدن وقت نماز واجب نیست **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال انا
مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه قال کنت انس
پسر مالک خادم آن ذات مبارک رأیت النبی صلی الله علیه وسلم که دیدم من
بچشم خود و مخبر خدا را صلی الله علیه وسلم **وحانت صلوة العصر**

باب وان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا برؤسکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون وقول الله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا

عائشة حضرت الصبح فالتمس الناس فامر فجيء بالماء فتوضأ فنودي بالصلوة فصلى فلما انصرف اذا هو برجلين فحمد الله وأثنى عليه

حدثنا عبد الله بن يوسف قال انا مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك انه قال كنت انس بن مالك رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وحانت صلوة العصر

وحال انکه بدرستی که نزدیک شد نماز عصر و در بعضی روایات وحان آمده فالتمس الناس الوضوء پس طلب کردند مردمان آب را از برای طهارت فلم یجدوا و پس نیافتند آن آب را و مولف در روایت افتاده بیان کرده که این واقعه در زوراء بفتح زاء معجمه واقع شده و آن بازاری است بمدینه مقدسه زادها الله شرفا و در بعضی روایات فلم یجدوه باظهار ضمیر آمده فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء پس آورده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بظرفی که در وی آب بود تا طهارت کند بآن آب و در روایت ابن مبارک آمده فجاء رجل بقدح فیه ما یسیر یعنی پس آورد یکمرد کاسه را که در ان کاسه آب اندک بود و یعنی آن آب بآن قدر نبود که رسول علیه السلام در ان کف مبارک خود بر سپیل انبساط غوطه دهد پس انگشتان مبارک را بایکدیگر ضم کرد و فاتی بر صیغهٔ ماضی مجهول است ولفظ وضوء بفتح و او است فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الاناء یک و پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ان ظرف آب دست مبارک خود را و اگر گفته شود که ذکر انا ء مقدم نگذشته پس چگونه اشارت بسوی او صحیح شد جواب انکه لفظ وضوء دلالت بر وی میکند زیرا که ظرف آب از برای آب لازم است و امر الناس ان یتوضاوا منه و امر کرد رسول علیه السلام مردمانرا بانکه وضوء و طهارت کنند از ان ظرف آب که دست مبارک خود را در ان ظرف آب نهاده بود قال انس و گفت حضرت انس که راوی این حدیث مبارک است فرایت الماء ینبع من تحت اصابعه پس دیدم من بچشم خود آب را در حالی که بیرون می آید و جاری می شود از زیر انگشتان مبارک آنسرور عالم صلی الله علیه وسلم و ینبع بفتح اول و ضم با، موحده است و کسر آن موحده و فتح او نیز آمده حتی توضاوا من عند آخرهم تا آنکه وضوء کردند آنها یعنی آنکسانی که آنها در آخر آنها بودند و حاصل آنکه تمامی مردمان که در ان مکان حاضر بودند وضوء کردند کرمانی گفته که کلمهٔ حتی از برای تدریج است و کلمهٔ من جاره از برای بیان و معنی کلام آنست که وضوء کردند مردمان تا آنکه وضوء کردند آن کسانیکه آنها نزد آخر آنها بودند و این کنایت از جمیع مردم است یعنی همگی و تمامی از مردمان وضوء کردند و ازین کلام او معلوم می شود که ضمیر غائب که در قول او توضاوا مبهم است و مفسر او قول او من عند آخرهم واقع شد چنانچه در قول نعم رجلا زید یا ربّه رجلا ضمیر غائب مبهم است و تمییز تفسیر او واقع شده باز کرمانی گفته که کلمهٔ عند بمعنی کلمه

فی است ازجهة انکه کلمه عند هرچند که دلالة بر ظرفیة خاصه می کند لیکن مبالغه اقتضا آن میکند که او درین مقام از برای مطلق ظرفیة است پس کویا او کفته الذین هم فی آخرهم وتیمی کفته که معنی کلام آنست که وضو کردند آن جماعة تا آنکه رسید نوبت باخر آن مردم ونووی کفته کلمه من درین مقام بمعنی الی است واین لغة است وکرمانی بروی اعتراض کرده که این لغة شاذه است وبعد ازان کفته که کلمه الی هرکز روا نیست که برعند داخل شود ولازم می آید بر تیمی ونووی که قردا خیر داخل در زیر حکم وضوء داخل نشود لیکن بر کرمانی وارد می شود که از امتناع دخول کلمه الی برعند لازم نمی آید که دخول کلمه من که بمعنی الی باشد عند نیز ممتنع باشد وبر توجیه نووی ممکن است که کفته شود له لفظ عند زائد است بدانکه در بعضی روایات آمده که جمیع آن مردم هشتاد نفر بودند لیکن حضرت انس کفته که اکر مایان صد هزار نفر میبودیم هرآئینه آن آب از برای وضو مایان کفایت میکرد ودر بعضی روایات زیاده از هشتاد آمده وبر هر تقدیر این معجزه واضحه از برای رسول علیه السلام بوده واین معجزه قوی تر از معجزه حضرت موسی علیه السلام است که عصای خود را برسنک میزد واز وی آب بیرون می آمد زیرا که بیرون آمدن آب از سنک معروف ومشهور است اما بیرون آمدن آب از انکشتان معهود ومشهور نیست بلکه از انکشتان بیرون آمدن خون مشهور است وایضا حضرت موسی علیه السلام اول عصائی خود را برسنک میزد بعد ازان آب ازان سنک بیرون می آمد اما از انکشتان مبارک رسول علیه السلام بیرون می آمد فائده درکیفیت نبع آب دو احتمال است یکی انکه آب از ذات انکشتان مبارک آنسرور عالم بیرون می آمد وجاری می کشت واین قول اکثر علماء است دویم انکه آب راحق سبحانه جل شانه در ذات خود بسیار کرد تا آنکه جوش میکرد از میان انکشتان مبارک آنسرور عالم پس آنکه آب از نفس انکشتان مبارک بیرون می آمد واین هردو معجزه ظاهره وآیه باهره اند وقاضی عیاض کفته که این قصه نبع آب از عدد کثیر از رواة ثقات وجم غفیر از اصحاب سرور کائنات روایت کردند بلکه از هیچ یکی ازانها انکار درین باب منقول نشده پس این معجزه ملحق بمعجزات قطعیه آن سرور کائنات است والله تعالی اعلم

باب الماء الذی ینجس

کاب ذکر الماء الذی ینجس

شعر الانسان باب است در بیان حکم آن آب که شسته میشود بآن آب موی آدمی را
که آن آب طاهر است یا نجس و مؤلف اشارة کرد که آن طاهر است زیرا که در بعضی اوقات
موی از غسل کننده در آب واقع میشود پس اگر آن موی نجس میبود البته آن
آب نیز بملاقات او نیز نجس می شد و هرگز از رسول خدا صلی الله علیه وسلم منقول
نشده که آن ذات مبارک در غسل خود از افتادن موی مبارک خود پرهیز میکرد
بلکه نقل صحیح از رسول فصیح آمده که آن سرور عالم اصول موئی مبارک خود را طلب
میکرد چنانچه می آید و این در اکثر اوقات مقضی بسوی افتادن بعضی از موهای مبارک
واقع می شود پس دلالت کرد که آن طاهر است و این قول جمهور علماء است و جماعتی
گفته اند که آن نجس است و این طریقه عراقیین است وکان عطاء لا یری بأسا ان یتخذ منها الخیوط والحبال و بود عطا پسر ابی رباح بفتح راء مهمله که تابعی
و از اجل فقهاء است و در سال یکصد و پانزده وفات یافته که نمی پسندد بآن تجارت
باکسی بانکه گرفته شود از ان موی انسان رشتها و ریسمانها و قول او ان یتخذ
بدل از ضمیر مجرور که در لفظ به واقع شده چنانچه در قول عرب مررت به المسکین
آمده پس حاصل کلام آن شد که لا یری باسا باتخاذ الخیوط والحبال من الشعر و در
بعضی نسخها لفظ به نیامده و آن ظاهر است و فرق در میان خیط و حبل آن است
که خیط رقیق باشد و حبل غلیظ حاصل آنکه عطا گفته که انتفاع بموهای آدمیان که در
میان منی ترشیده می شوند جائز است و خیط بافتن و حبل تافتن از انها از برای
استعمال جائز است پس معلوم شد که طاهر اند زیرا که استعمال شئی نجس جائز نیست
وسؤر الکلاب وممرها فی المسجد وأکلها و باب است در بیان حکم پس خورده
سگها و گذشتن آنها در مسجد و خوردن آنها و سؤر مجرور است زیرا که او معطوف است
بر قول والماء و در بعضی نسخها و اکلها نیامده و بر تقدیر وجود او از قبیله اضافة مصدر
بسوی فاعل است وقال الزهری اذا ولغ الکلب فی اناء لیس له وضوء غیره یتوضأ به و گفت زهری که وقتی که لیسد سگ در ظرف آبی که نیست از برای
آن انسان متوضی آبی غیر آن که بآن وضو کند البته وضو کند بآن آب که پس خورده
سگ است یعنی آن طاهر است و مؤلف درین ترجمه باب میان دو مسئله

جمع کردیکی حکم بموی آدمی و دیگر حکم بقیهٔ کلب پس مسئلهٔ اولی را و اثر او را اول
ذکر کرد بعد ازان مثنی کرد او را بذکر مسئلهٔ ثانیه و اثر آن وقال سفیان هذا الفقه
بعینه یقول الله عز وجل فلم تجدوا ماء فتیمموا وهذا ماء ولفت سفیان ثوری
که این فقه و حکم شرعی مشتمل و ذات خود میفرماید خدای که غالب و بزرگست در
کلام خود که فرموده فلم تجدوا ماء فتیمموا یعنی پس اگر نیابید آب را پس تیمم نمائید پس
حق جانه جل شانه تیمم را معلق بعدم وجود آب کرد و پس خورد و سگ آبست پس
تیمم نزد وجود او جائز نشد و وضو کردن باو معین شد لیکن وارد می شود برین
قول که مراد از وجود آب طاهر است زیرا که مقصود حصول طهارت چنانچه حق
تعالی فرموده ولکن یرید لیطهرکم و آب نجس مفید از برای طهارت نیست بلکه باو
زیادت نجاست حاصل کرد و بعد ازانکه سفیان تائید قول هری بیان کرد و گفت
وفی النفس منه شیء یتوضأ به ویتیمم و در ذهن من از و یعنی از پس خورده
سگ چیزی ثابت است که وضو کند باو و تیمم نماید پس از و از جهت کمال
احتیاط و جا حاصل کلام ثوری آنست که لفظ ما در قول او فلم تجدوا ماء نکره ایست
که در سیاق نفی واقع شده پس عام شد و خاص نشد و دلیل شرعی
و آن درین مقام منتفی است پس عام بر عموم خود باقی ماند و شک نیست که پس خورد
سگ آب است از جهت آنکه آب بحر دن خوردن سگ از حقیقت خود منقلب
نمیگردد و نجس شدن او بلوغ سگ متفق علیه میان علماء نیست و بعد ازان
از رای و اجتهاد خود از جهت کمال احتیاط تیمم بروے زائد کرد
و ابن حبیب مالکی بروی اعتراض کرده که ثوری در جواز توضی باو شرط
کرد که آب دیگر موجود نباشد و این شاهد قطعی است بر نجاست
او زیرا که آب طاهر وضو کردن باو جائز است اگرچه آب دیگر طاهر
موجود باشد و جواب آنکه استعمال غیر او که مختلف فیه نباشد
اولی و افضل است از استعمال آن آب که مختلف فیه باشد اما وقتی
که جز او آب موجود نباشد و متوضی معتقد از برای طهارت او
باشد پس عدول از وضوء با و بسوئے تیمم روا نباشد

وقال سفیان هذا الفقه بعینه یقول الله عز وجل فلم تجدوا ماء فتیمموا وهذا ماء

واینچه سفیان ثوری فتوی به تیمم بعد از وضوء کرده پس از جهة آنست که او در رای و اجتهاد خود آن آب را مشکوک دانسته زیرا که اختلاف علماء راسخین در وی بسیار متحقق شده پس احتیاط در عبادت کرد و حکم نمود که تیمم را بعد وضوء باو ضم نماید چنانچه حکم آب مشکوک همین است و اعتراض کردند بعضی فقهاء بانکه جسد متوضی پیش از استعمال آن آب بی شک طاهر بود و بعد از استعمال و آن جسد در طهارت مشکوک میکرد لهذا بعضی از اعلام در بیان احکام چنان گفته که اولی آنست که آن آب بریزد بعد ازان تیمم کند والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمٰعِيل پسر درهم هندی بنون مفتوحه و دال مهمله کوفی و کنیت او ابو غسان بغین معجمه پس سین مهمله مشدده او عالم متقن و فاضل محسن و صالح عابد و عارف زاهد از ائمه محدثین و از کبار عابدین بود یحیی بن معین از برای امام احمد گفت که اگر ترا خوش آید که حدیث مبارک را از مردی نوشته کنی که در دل تو سیچ شائبه از ریب و طعن نباشد پس او را از مالک نوشته کن او در سال دو صد و نود و دو وفات یافت قَالَ نَا إِسْرَائِيل یعنی ابو یوسف پسر یونس پسر ابو اسحاق سبیعی همدانی که احوال او در باب من ترک بعض الاخبار گذشته عَنْ عَاصِمٍ یعنی احول پسر سلیمان ابو عبد الرحمن بصری که بمدائن قاضی بود و در سال یکصد و چهل و یک وفات یافت عَنِ ابْنِ سِيرِينَ پسر محمد پسر سیرین بکسر سین مهمله و یاء مثناة تحتانیه ساکنه که در میان آنها راء مهمله فاصله واقع شده قَالَ قُلْتُ لِعَبِيدَةَ گفت محمد پسر سیرین که گفتم من از برای عبیده بفتح عین مهمله و کسر باء موحده که او ابو مسلم پسر عمرو سلمانی بفتح سین مهمله و سکون لام کوفی تابعی و او در عهد رسول علیه السلام مشرف باسلام شده بود و اسلام او پیش از وفات آنسرور کائنات بدو سال متحقق شده بود لیکن او رسول خدا را ندید و او حاجب از برای حضرت علی رضی الله عنه بود و وقتی که یک مسئله از مسائل دین بر قاضی شریح مشکل میشد او را مینوشت بسوی عبیده و هر چه عبیده مینوشت بآن عمل می نمود و در سال هفتاد و دو وفات یافت عِنْدَنَا شَيْءٌ مِنْ شَعْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نزد ما یان چیزیست از موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم أَصَبْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنَسٍ که رسیده ... یافتیم او را از جهة حضرت انس که خادم سید جم و انس بود و لفظ قِبَل بکسر قاف

حدثنا مالك بن اسمعيل قال انا عبد العزيز بن ابي سلمة عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة قال قلت يا رسول الله ان لكل نبي حرما وان حرمي المدينة فمن احدث فيها حدثا او آوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

وفتح باموحده است اوّمن قبل اهل آنیس یا از جانب اهل حضرت انس مذکور واین شک
از ابن سیرین است فقال پس گفت عبیده لان تکون عندی شعرة منه احب الیّ
من الدنیا وما فیها هرآئینه آنکه باشد نزد من یک موی مبارک از رسول علیه السلام
پسندتر و خوش تر است بسوی من از دنیا و آنچه در و یست و اگر گفته شود که اینحدیث
مبارک چگونه بترجمهٔ باب دلالت کند جواب آنکه او دلالة بر طهارت موی کرد
از جهت آنکه اگر موی پاک نمیبود البته او را حضرت انس نگاه میکرد و البته او نزد عبیده
خوش تر از دنیا و آنچه در وی است نمیبود و وقتی که موی پاک شد پس آن آب که باو موی
شسته شد نیز پاک بی شک شد زیرا که حکم غساله حکم مغسول است واین رد است از
امام محمد بخاری رحمة الله علیه بر ان کسی که میگوید که موی انسان در همان زمان که از بدن
او جدا شود پس آن نجس است و اگر آن موی در آب افتد البته آن آب پلید کرد حدثنا محمد
بن عبد الرحیم قال انا سعید بن سلیمان که او ابو عثمان واسطی ساکن بغداد بود
و او ثقه کبیر و صاحب حدیث کثیر بود و شصت حج در عمر خود از برای رضای حق سبحانه
بجا شانه ادا کرد و امام بخاری بواسطه از و در توحید و جز او روایت کرده و در سال
دو صد و بیست و پنج وفات یافت قال انا عباد بفتح عین مهمله و تشدید باء موحده
پسر عوام به تشدید واو است و کنیت او ابو سهل واسطی و او ثقه صدوق است که در
سال یکصد و هشتاد و پنج وفات یافت عن ابن عون از عبد الله پسر عون بفتح عین
مهمله و بنون عن ابن سیرین عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما حلق
بر آنسه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه تراشید سر خود را یعنی امر کرد سر
تراشنده را تا بتراشد سر مبارک او را و این در حجة الوداع بود کان ابو طلحة اوّل
من اخذ من شعره بود حضرت ابو طلحه انصاری اول آن کسی که گرفت از موی مبارک
او و ابو طلحه کنیت زید پسر سهل است انصاری بخاری بجیم شمرده در مقدمه عقبه و جمیع
مشاهد همراه رسول شاهد حاضر بود او نقیب از نقباء انصار نزد رسول مختار بود و روایت
کرده شده از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار نود و دو حدیث که امام
بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ آنها سه حدیث آورده و رسول محمود در شان ابی طلحه فرمود صوت
ابی طلحة فی الجیش خیر من فئة یعنی آواز ابو طلحه در لشکر مسلمانان بهتر از آواز جماعه مردمان

اوّمن قبل اهل
آنیس فقال
ان یکون
شعرة منه
احب الیّ
من الدنیا
وما فیها حدثنا
محمد بن عبد
الرحیم قال انا
سعید بن سلیمان قال
انا عباد عن ابن
عون عن ابن
سیرین عن انس
ان رسول الله
صلی الله علیه
وسلم لما حلق
بر آنسه ان
ابا طلحة اوّل من
اخذ من شعره

ست واو بمدینه مقدسه در سال سی و دو وفات یافت و حضرت عثمان پسر عفان
نماز جنازه بر وی کرد و آو ست شوهر ام سلیم مادر حضرت انس پس حضرت انس پسر مالک
ربیب ابوطلحه انصاری است و ابو عوانه در صحیح خود این حدیث مبارک را آورده
و لفظ او چنان است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر الخلاق فحلق راسه و دفع
الی ابی طلحة الشق الایمن ثم حلق الشق الآخر فامره ان یقسمه بین الناس یعنی رسول
محمود امر فرمود سر تراشنده را پس تراشید آن سر تراشنده بحسب امر رسول مقبول
و داد آن و رساند بسوی ابی طلحه جانب راست را از سر یعنی موی جانب راست بحضرت
ابوطلحه داد پس تراشید جانب دیگر را از سر مبارک یعنی طرف چپ را پس امر
کرد رسول مقبول ابوطلحه را که قسمت کند موی آن طرف را میان مردمان و در
روایت مسلم چنان آمده که لما رمی الجمرة و نحر نسکه ناول الحالق شقه الایمن ثم
دعا ابا طلحة فاعطاه ایاه یعنی رسول مقبول هرگاه رمی کرد جمره عقبه را و کشت قربانی
خود را در موضع منی داد سر تراشنده را جانب راست خود را از سر مبارک پستر
خواند ابوطلحهٔ انصاری را پس داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم موی آن طرف
او را و مسلم از روایت هشام چنان آورده که انه قسم الایمن فیمن یلیه الشعرة و الشعرتین
و اعطی الایسر ام سلیم یعنی قسمت کرد موی جانب راست را از سر مبارک
در انکسانیکه نزدیک او بودند یک موی و دو موی یعنی بعضی را از مردمان یک
موی داد و بعضی را دو موی داد و داد موهای جانب چپ را بام سلیم منکوحه
خود که مادر حضرت انس بود و در میان این روایات هیچ تناقضی نیست و طریق توفیق
و توفیق میان آنها آنست که رسول علیه السلام موی هر دو طرف را از سر مبارک با بوطلحه
انصاری داد پس هر آنچه از جانب ایمن بود پس او را ابوطلحه بموجب امر رسول مقبول میان
مردمان تقسیم نمود و اما جانب ایسر را پس ابوطلحه بمنکوحهٔ خود ام سلیم داد و نووی گفته
که درین حدیث مبارک است آنکه ابتدا کردن بطرف راست از سر محلوق مستحب
ست و این قول جمهور علماء است و درین قول از برای امام ابوحنیفه رحمة الله علیه
خلاف است که او ابتدا کردن را بطرف راست از سر محلوق مستحب نمیداند و ایضا
در وی است که موی آدمی طاهر است و قول جمهور علماء همین است و ایضا در وی

است که انسان تبرک بموی رسول عالمیان نماید و ایضا در وی است که مواسات
همراه اصحاب در عطایا و هدایا مستحسن است و ایضا در وی است که مواسات مستلزم
ازبرای مساوات نیست و در وی است آنکه تفضیل ازبرای کسیکه والی قسمت
باشد جائز است و اختلاف کردند که نام آن حالق چه بود پس بعضی گفته اند که او معمر
پسر عبد الله بود و بعضی گفته اند که او خراش پسر امیه بود و خراش بکسر خا معجمه
و شین معجمه است و صحیح آنست که خراش حالق در مقدمه مدینه بود اگر گفته شود
که این حدیث مبارک را به ترجمه باب چه تعلق است جواب آنکه او دلالت کرد
بر طهارت موی از جهت آنکه آنموی را ابو طلحه انصاری گرفت و رسول علیه السلام
او را امر به تقسیم فرمود پس آن آبی که شسته شود بآن موی انسان نیز طاهر شد
و مطلوب همین است و اگر گفته شود که این طهارت شاید از جمله خصائص موی
مبارک آن سرور عالم باشد جواب آنکه حکم جمیع مکلفین از رسول علیه السلام و جزاو در
احکام تکلیفیه مادامیکه دلیل تخصیص شرعی قائم نشود برابر نده و در اینجا آن دلیل منتفی است
و این مسئله در علم اصول فقه محقق و مقرر شده و الله تعالی اعلم **باب**
إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا باب است در بیان حکم
آنکه وقتیکه بنوشد سگ در ظرف یکی از شما پس کوتاه بشوید آن کس ظرف را هفت بار
حدثنا عبد الله بن يوسف قال انا مالك عن ابي الزناد بكسر الزاء المعجمة ونون است
عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال که بدرستی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا شرب الكلب که وقتیکه بنوشد سگ در
روایات اذا ولغ بدل از اذا شرب آمده و ثعلب گفته که ولوغ عبارت از آنست که سگ زبان خود را در آب و چیز
و جز آن از مائعات داخل کند و اگر شوربه را پیش از آنکه بنوشد یا بنوشد و کمی گذارد که از آن شئی که سگ آن زبان
خود را داخل کرده غیر مائع باشد پس او را لحق گویند و اگر آن شئی ظرف فارغ باشد پس آنرا لحس گویند و ذکر ولوغ در
حدیث مبارک از غلبه وقوع است و اگر چنین نباشد پس حکم لعق و لحس نیز مثل حکم ولوغ است فی اناء احدکم در ظرف
یکی از شما هر ظرفیکه باشد و مفهوم ایکلام خارج میکند آب متنجس را و بهمین قول گفته است در ای پس طاهر گردد یا پاک
که چون غسل از برای تنجیس است پس ادله احکام در آب قلیل جاری میشود نه در آب کثیر و مسلم در همین حدیث زیاده کرده و گفته
فلیرقه و این تائید میکند که غسل ازبرای تنجس است بجهة آنکه اراقه اعم از آنست که آن شئی آب شیر طعام و اگر طاهر موجود در ظرف

زیرا که ضایع کردن مال ممنوع است فلیغسله پس باید که بشویند آن ظرف را وظاهر این کلام دلالت بران میکند که بسبیل فور و سرعت او را بشویند لکن جمهور علماء او را محمول بر استحباب کرده اند مگر از برای آن کسی که اراده کند استعمال آن ظرف را سبعا هفت بار و در روایت مالک تتریب یعنی خاک آلوده کردن آن ظرف نیامده و در روایت دیگر اولیهن بالتراب آمده و در روایت دیگر احدیهن بالتراب آمده و در روایت دیگر اولیهن او اخریهن بالتراب آمده و در روایت دیگر و عفروه الثامنة بالتراب آمده و طریق جمع و توفیق در میان روایات مذکوره آنست که لفظ احدیهن مبهم است پس محمول بر یکی از دو معین باشد و همچنان کلمهٔ او در روایت دیگر برای ابهام دلالت میکند اگر کلمهٔ او در نفس خبر باشد و اگر کلمهٔ او از برای شک راوی باشد پس روایت آنکسی که معین کرده اولی است از روایت آنکسی که مبهم آورده پس باقی نماند مگر روایت اولیهن و روایت اخریهن و آن هر دو متعارض اند پس در ترجیح یکی ازان دو نظر کردیم پس روایت اولیهن را راجح تر از جهت اکثریة الحفظیة یافتیم پس عمل بآن کردیم و دیگر را ترک نمودیم یا آنکه روایت اولیهن بر بیان اکمل و افضل نمودیم در روایت اخریهن بر بیان جواز و اباحة و امار روایت و عفروه الثامنة بالتراب پس اگرچه صحیح است لیکن از جهة ضعف خود بار وایات سابقه متعارض نتواند شد و معنی کفته اند که مراد از و آنست که در یک بار از هفت بار او را با خاک آلوده کنید لیکن چون این بار عمل تتریب زائد بر عمل تغسیل شد پس او را قائم مقام دو بار کرده اند و تتریب را با ششم مقرر کرده اند این ملک کفته که استعمال دو طهور در ولوغ سک از جهت آن واقع شد که نجاست او غلیظ تر از سائر نجاسات است و اگر دو سک یا سه سک یا یک سک هفت بار لیسند پس صحیح آنست که هفت بار شستن از برای جمیع آنها کافی است و این مذهب امام شافعی است و نزد امام ابی حنیفه بعد از ولوغ سک سه بار شستن پاک میکند و حاجت بسوی خاک آلوده کردن نیست مانند سائر نجاسات و در شرح سنة آورده که مذهب اکثر محدثین آنست که وقتیکه ولوغ کرد سک در آبی یا در مائعی پس حکم او آنست که هفت بار شسته شود البته بطریقه یکی از انها مکدر بخاک باشد و در شرح کبیر از امام مالک آورده که از غیر ولوغ سک شستن لازم نیست از جهة آنکه سک نزد امام مالک پاک است بشستن از ولوغ مجرد تعبد است که بنص صریح مخالف قیاس ثابت شده

واصحاب امام ابی حنیفه گفته اند که حکم او مانند حکم سائر نجاسات است یعنی سه بار شسته شود و حاجت بسوئی خاک آلوده کردن نیست زیرا که ابن عدی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا ولغ الکلب فی انا احدکم فلیهرقه ولیغسله ثلث مرات و چون این معارض از برای روایت تسبیع شد شک نیست که تشدید در امر کلاب و امر بقتل آنها در ابتدا اسلام بود پس مناسب شد که حدیث هفت بار در همان وقت واقع شده پس حدیث سه بار متاخر از و واقع شد پس ناسخ شد و هفت بار منسوخ شد و ایضا عمل کردن ابی هریره که راوی حدیث تسبیع است بر خلاف آنچه روایت کرده بود شاهد قطعی است بر انکه آن مروی او متروک و منسوخ شده زیرا که ترک قطعی از برای راوی محال است و اگر گفته شود که خبر واحد ظنی است نه قطعی چنانچه در علم اصول فقه معلوم شده جواب آنکه آن ظنیت او نسبت بغیر راوی اوست اما خبر واحد نسبت بآن راوی که او را از رسول علیه السلام شنیده است پس قطعی است نه ظنی تا آنکه باو گمان احد منسوخ شود پس ازین مذکور معلوم شد که راوی ترک نمیکند عمل را بمروی خود مگر وقتیکه او عالم به ناسخ او باشد از جهت آنکه قطعی بجز از قطعی ترک کرده نشود پس ترک کردن عمل از راوی بمنزله روایت اوست از برای ناسخ و طحاوی از حنیفه درین باب بر تحقیق سابق زائد آورده و گفته که قدره در نجاسته سخت تر از پس خورده سگ است و چون سه بار غسل در قدره کفایت کرد پس در ولوغ سگ بطریق اولی کفایت کند و آنچه گفته شود که این قول طحاوی قیاس فاسد است زیرا که در مقابله نص صریح از رسول فصیح واقع شده پس جواب آنست که این از قسم دلالت نص است نه قیاس و ایضا آن نص صریح در ابتدا اسلام بود بعد ازان منسوخ شد چنانچه قبل ازین نگذشته و قیاس در مقابله نص منسوخ صحیح است و ایضا طحاوی گفته که بر شافعیه لازم می آید که هشت بار شستن لازم باشد تا عمل بحدیث عبد الله پسر مغفل حاصل آید و او را مسلم بیرون کرده و لفظ او چنان است فاغسلوه سبع مرات وعفروه الثامنة بالتراب و بعضی از شافعیه اعتذار از عدم عمل بآن حدیث چنان کرده که اجماع علماء بر خلاف او منعقد شده لیکن درین اعتذار نظر است از جهته آنکه ثابت شده که امام حسن بصری قائل باو است و حرب کرمانی روایت از امام احمد بن حنبل کرده که او نیز قائل باو است و ایضا گفته پس به تقدیر هر گز قائل

و دار قطنی بسند صحیح از علا موقوف بر حضرت ابی هریره روایت کرده که اذا ولغ الکلب فی الاناء اهرقه ثم غسله ثلث مرات بچه

نیستند ما وجود آنکه بعضت بار شستن در قول مشهور نزد آنها واجب است
و این از جهت آنست که ترتیب در روایت امام مالک نیامده و قرائنی از مالکیه
ثقه است که احادیث مبارکه در ترتیب صحیح شدند پس چیزانی است که مالکیه چگونه
باو قائل نشدند و از امام مالک روایت آمد که امر به تسبیح از برای ندب است
و مشهور نزد اصحاب مالک آنست که آن امر از برای وجوب است لیکن از
برای تعبد است زیرا نکه سگ نزد آنها طاهر است و در یک روایت از امام مالک آمده
که آن نجس است لیکن قاعده او آنست که آب پلید نمیشود مگر به تغیر پس تسبیح از برای
نجاست واجب نشد بلکه از برای تعبد لیکن وارد می شود بروی آنچه در روایت مسلم
از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود طهور اناء احدکم زیرا که طهارت
یا از حدث می شود یا از خبث پس بس دو حدث بر اناء نیست پس خبث معین شد
و جواب داده شده که حصر مذکور ممنوع است از جهت آنکه تیمم حدث را رفع نمیکند
و از برای او طهور مسلم گفته شده و ایضا طهارت بر غیر مذکور نیز اطلاق کرده میشود
چنانچه حق سبحانه جل شانه فرمود وخذ من اموالهم صدقة تطهرهم و رسول علیه السلام فرمود
السواک مطهرة للفم و جواب از اول آنکه تیمم ناشی از حدث است و چون قائم
شد مقام آنچه پاک میکند حدث را یعنی وضو پس او را باسم طهور مسمی کردند و اما
نزد آنکسی که میگوید که تیمم رافع از برای حدث است پس این ایراد از اصل بروی
وارد نمی شود و جواب از ثانی آنکه الفاظ چون دایر در میان حقیقت لغویه و حقیقت
شرعیه باشند پس محمول بر حقائق شرعیه کرده شوند زیرا که معانی لغویه در عرف شرع
معانی مجازیه اند پس چگونه بروی الفاظ محمول کرده شوند با وجود امکان معانی حقیقیه
و آنچه بعضی مالکیه گفته اند که مامور بغسل از ولوغ او سگی است که گرفتن او محظور و محرم
است نه آن سگی که گرفتن او ماذون و مباح است ضعیف است از جهت آنکه
او موقوف است بر ثبوت آنکه نهی از گرفتن سگ مقدم است بر امر بغسل و آن هرگز ثابت
نشده و ایضا او موقوف قرینه ایست که دلالت کند بر آنکه مراد در حدیث مذکور سگ
غیر ماذون فیه است از جهت آنکه متبادر از نام در قول الکلب آنست که او از برای تعریف
جنس یا تعریف ماهیة است پس حمل کردن او بر عهدی بی شک محتاج بدلیل است و همچنان

آنچه بعضی مالکیه فرق میان سگ بدوی و حضری کردند و آنچه بعضی ازانها دعوی کردند
که وجوب تسبیع مخصوص بسگ کرنده است نیز ضعیف است ازجهت عین همان
دلیل که در ضعف قول سابق گذشته و اعتراض دیگر برین قول کردند که سگ کرنده
هرگز بآب نزدیک نمیشود پس سؤر او نجس نباشد چگونه هر غسل از ولوغ او کردن
رشد ازین اعتراض جواب داده که سگ کرنده بعد از استحکام کرندگی در سوخ او در روی
بآب نزدیک میشود اما در ابتداء حال پس اجتناب کلی از آب او را لازم نیست
بلکه گاه گاه در ان حال بآب نزدیک می شود و این تعلیل اگرچه در وی مناسبت
است لیکن مستلزم تخصیص است بی دلیل شرعی اما تعلیل بنجاست و پلید کردن پس اقوی
و احکم است زیرا که او در معنی منصوص است و از حضرت ابن عباس تصریح آمده که غسل
از ولوغ کلب ازجهت آنست که او رجس است یعنی ذات او پلید است و مشهور
از مالکیه آنست که درمیان ظرف آب و ظرف طعام فرق است پس آب ریخته شود
و ظرف شسته شود و طعام خورده شود و بعد ازان ظرف انرا برای محض تعبد شسته
شود زیرا که امر بارانه عام است پس طعام از و مخصوص شد بانچه وارد شده از نهی کرد
از اضاعهٔ مال و اهل تحقیق او را معارضه کردند و گفتند که نهی از اضاعه مال مخصوص من امر بارانه
است نه بعکس آن و این راجح تر است زیرا که اجماع منعقد بران شده که ارانه آنچه در و
نجاست افتد از قلیل مائعات لازم است اگرچه ثمن او عظیم باشد پس ثابت شد
که عموم نهی از اضاعهٔ مال مخصوص است نه عموم امر بارانه و بعد ازین ما میگوئیم که چون
نجاسته سؤر سگ ثابت شد پس احتمال دارد که آن از برای نجاسته عین او باشد و احتمال
دارد که از برای نجاسته طاریه باشد مانند خوردن میته و لبوی هر دو احتمال اصحاب کجا از
علماء کرام و فضلای عظام رفته اند و هر یکی را نجاست از محل نجاست متعدی بسوی
مجاور او میشود لیکن بشرطیکه آن مائع باشد و برانکه مائعات نجس میشوند وقتیکه در جرم
آنها نجاست واقع شود و برانکه ظرفی که متصل آن مائع است نیز نجس میشود
والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا اِسْحَاقُ پسر راهویه قَالَ اَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ پسر
عبد الوارث قَالَ اَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِينَارٍ راوی مدنی عدوی
مولی از برای عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود قَالَ سَمِعْتُ اَبِي

حدثنا اسحاق
قال انا عبد الصمد
قال انا عبد العزيز
بن عبد الله بن
دينار قال
سمعت ابي

(در واجبات اند کور
مقام خود مذکور اند و
در نجاسات سباع کلام
است بر انکه حکم

گفت عبد الرحمن کر نشنیدم من پدر خود را که آن عبد الله بن دینار مذکور است عن ابی
صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا رای کلبا که بدرستی مردی
از مردمان دید سگی را از سگها یاکل الثری در حالیکه میخورد آن سگ خاک نمناک را از شدت
بفتح ثاء مثلثه است من العطش از سبب تشنگی فاخذ الرجل خفه پس گرفت آن مرد موزه خود
فجعل یغرف له باء پس کردانید و شروع کرد آن مرد که بر میکید آب را از چاه برای آن سگ بآن
موزه حتی ارواه تا آنکه سیراب کرد او را فشکر الله له پس نعمت و ثنا کرد او را خدای
علام نزد ملائکه کرام یا پس جزا داد او را خدای تعالی یا قبول کرد او را خدای تعالی از برای فعل مذکور
که از وصادر شده بود فادخله الجنة پس داخل کرد آن مرد را در بهشت و بر تقدیری
که مراد از شکر جزا باشد پس این کلام از باب عطف خاص بر عام است یا کلمه فا تفسیریه است
پنجاه در قول حق سبحانه بل شاه فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم واقع شده و در این حدیث
مبارک دلالت است بر آنکه ثواب بر احسان بسوی غیر انسان از سائر نوع حیوان مترتب است
هر چند که آن حیوان احس و انجس باشد چنانکه مفهوم شده است در این حدیث مبارک دلیل است بر آنکه در
امر کردن بکشتن سگها که امر عظیم بود آنچه ذکر یافته است هر چند که آن مامور بقتل باشد و همچنان حکم
ثابت است در حق بندیان کفار بر گردار نووی گفته که ثواب به احسان کردن بسوی
حیوانی که محترم محظور باشد حاصل میکرد و اما حیوان که مامور بقتل او باشیم
مانند کافر حربی و سگ گزنده و مرتد پس لازم است بر مایان که امتثال امر شرع کنیم و او را
قتل نمائیم و ذکر کرده شود که این حدیث مبارک چگونه بر ترجمه باب دلالت کرد جواب آنکه قیمی
گفته که بعضی از علماء مالکیه گفته اند که مراد امام محمد بخاری با ورد ن این حدیث مبارک بیان
آنست که سور سگ پاک است از جهت آنکه آمد موزه خود را از آب پر کرد و آن
سگ را آب داد و شک نیست که سؤر آن سگ در آن موزه باقی مانده باشد و نماز
لباس او را نماز و جز آن بجز از غسل مباح دانست از جهته آنکه در حدیث مبارک ذکر غسل
نیامد لیکن در این قول نظر است زیرا که معلوم نشده که آن مرد در زمان بعثت رسول
علیه السلام بوده پس شاید که پیش از آن زمان باشد یا بعد از آن باشد لیکن پیش از ثبوت
و تقرر حکم سؤر کلاب باشد یا آنکه بوده بر فرض آن موزه را بعد از آن نپوشیده باشد یا آنکه
او را شسته باشد و بعد از آن پوشیده باشد و در فکر این فقیر می آید که مؤلف حدیث

مبارک را دلیل بر طهارت سؤر کلاب از نجاسته کرده باشد که خدای تعالی آنرا بسبب فعل مذکور بخشید و او را بهشت رسانید و اگر سؤر کلاب نجس میبود البته آن مرد بسبب فعل مذکور موزه پاک خود را نجس و پلید کرده باید و این فعل محرم و محظور است پس چگونه سبب ترتب جزا بر خود می شد بلکه از دست موجب عقاب می شد پس معلوم شد که سؤر کلاب پاک است والله اعلم وقال احمد بن شبیب بفتح شین معجمه و بد و با موحده که در میان انها یا مثناة تحتانیه فاصله واقع شده و او پسر سعید بصری تمیمی است که در سال دوصد و پست و نه وفات یافت انا ابی پدر من که آن شبیب مذکور است و او از اصحاب یونس بود که بسوی مصر از برای تجارت میرفت و کتاب او کتاب صحیح است عن یونس عن ابن شهاب قال حدثنی حمزة بن عبد الله عن ابیه انه کان آن حمزه بجای مهله و زا و معجمه روایت میکند از پدر خود که آن عبد الله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی است قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمر که بودند سگها که پیش می آمدند و پس میرفتند در مسجد معظم رسول مکرم در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک پس نبودند اصحاب کرام در وقت رسول علیه السلام که می پاشند باب هیچ چیزی از همان مسجد معظم که از رسول مکرم بود و در قول و فلم یکونوا یرشون مبالغه ایست که در قول فلم یرشوا نیست نظیر او آنست که حق سبحانه جل شانه در کلام الله فرموده وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما یعذبهم الله وهمچنان در لفظ رش مبالغه است که او را بر لفظ غسل مختار کرد زیرا که در رش جریان آب مفقود است بخلاف غسل که جریان آب در وی شرط است پس نفی رش ابلغ از نفی غسل است وهمچنان در لفظ شیئا مبالغه است زیرا که او نکره است که در زیر نفی واقع شده پس عام شد و بهمه مبالغات از جهته مبالغه کردن است در طهارت سؤر سگها از جهته آنکه غالب در نسل این صورت آنست که لعاب سگها میرسد بسوی بعضی از اجزاء مسجد معظم و چون رسول علیه السلام او را مقرر کرد و امر بغسل نفرمود پس معلوم شد که سؤر سگها طاهر است ولیکن در وی نظر است از جهت آنکه رسول علیه السلام او را مقرر از ان جهت کرد که طهارت مسجد امر متیقن بود و نجاست او امر مشکوک و یقین به ظن مرتفع نمیشود پس چگونه بشک

مرتفع شود واگر ذلالت او بر طهارت سؤر کلاب مسلم کنیم پس دلالة او معارض نمیشود
مر دلالت منطوق حدیث مبارک را که بر سبیل تصریح ناطق بنجاست است چنانکه رسول علیه
السلام در بیان احکام فرمود فلیغسله سبعا وبعد ازین گوئیم که چون اقبال و ادبار آن
کلاب در مسجد رسول او اب بر سبیل استمرار خالی از وقوع و بوقوع لعاب بسوی اجزاء مسجد
نبود پس همچنان البته غالب از همان اقبال و ادبار بوالگردن آن کلاب دران بقعه
متبرکه نیز بود پس لازم آید ازین قول که بول کلاب نیز پاک باشد پس معلوم شد که
این قول متروک الظاهر است یا منسوخ است زیرا که اتفاق علماء بران واقع شده
که بول سگ نجس است لیکن برین تقریر وارد می شود که بعضی علماء سگ را از جمله ماکولا
لحم حساب کرده و بول آنچه خورده می شود گوشت او پاک است و چگونه این سخن
نباشد و حال آنکه جمعی از علماء عظام گفته اند که بولهای جمیع حیوانات بجز از آدمی طاهر است
چنانچه در باب غسل البول خواهد آمد انشاء الله تعالی و ممکن است که در دفع این ایراد گفته
شود که مراد از اتفاق علماء اتفاق جمیع علماء نیست بلکه اتفاق آن علماء که نزاع در
طهارت سؤر کلاب و نجاست آن کرده اند پس ظاهر آنست که غرض مؤلف از
ایراد این حدیث مبارک درین مقام بیان آن است که گذشتن سگها در مساجد
جائز است و نجاست و قتی که خشک شود مکان را نجس و پلید نکرداند پس بین باوجود
آنکه مؤلف این حدیث مبارک را بلفظ قال نقل کرده نه بلفظ حدثنی و مانند آن واو
از همه درجات پست تر است والله اعلم حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ حفص بکاء مهمله وصاد
مهمله است قَالَ اَنَا شُعْبَةُ عَنْ اَبِي الشَّعْثَاءِ بفتح فاء او عبد الله پسر سعید است
و در بعضی نسخها بسکون فاء آمده عَنِ الشَّعْبِيِّ بفتح شین معجمه عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ
عدی بفتح عین مهمله و کسر دال مهمله و بیاء مشناة تحتانیه مشدده پسر حاتم بکاء مهمله و کسر
تاء مشناة فوقانیه پسر عبد الله طائی که مکنی بابی طریف بفتح طاء مهمله و کسر راء مهمله
است واو بخدمت آن منبع رسالت در سال هفتم از هجرت وارد شده و اسلام آورد
و پدر او حاتم طائی است که در میان خواص و عوام مشهور بکرم و احسان است
و از عدی روایت آمده که گفت که داخل نشدم بر من وقت هیچ نمازی از نمازها
مگر من مشتاق بر درجه کمال بسوی وی بودم و رسول علیه السلام او را تکریم

تمام میکرد وقتی که او بر رسول کبار داخل می شد و بر فتوح عراق در زمان حضرت
عمر فاروق حاضر بود و آونان را از برای مور چها ریزه ریزه میکرد و میگفت که
این مور چها همسایه از برای مایان اند و از برای آنها بر سر مایان حق لازم هست
و او را در میان اصحاب کرام باسم جواد یاد میکردند و رویت کرده شده است
از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار شصت و شش حدیث که امام
بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها سه حدیث ذکر کرده و او در کوفه در زمان مختار
وفات یافت و عمر او در ان زمان یکصد و بیست سال بود و بعضی از فضائل او
در همین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و او شوق شکار بسیار از حد شمار زیاد است

قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ارسلت کلبک المعلم وذکرت فکل واذا اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسه

قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل فکل واذا اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسه

قَالَ سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عدی که پرسیدم من پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم از حکم شکار سگها چنانچه جواب سوال و اب، وی دلالت
می کند قَالَ اِذَا اَرْسَلْتَ كَلْبَكَ الْمُعَلَّمَ فَقَتَلَ فَكُلْ گفت رسول علیه السلام
وقتی که فرستادی و خلاص کردی سگ خود را که آن سگ تعلیم کرده شده است
شکار را پس گشت آن سگ شکار را و نخورد از و پس بخور تو از ان شکار که آن حلال
است و معلم آن سگ را گویند که ممتنع شود از شکار کردن و دویدن بمنع کردن
صیاد و تیز شود و بدود به تیز کردن و خلاص کردن او و بنال شکار و خود از ان
شکار نخورد نه یکبار بلکه بسیار بارها نخورد و در اطلاق لفظ کلب دلیل است بر اباحة
شکار جمیع سگهای که معلم باشند اعم از انکه سیاه باشد یا جز آن و امام احمد گفته که شکار
سگ سیاه حلال نیست زیرا که او شیطان است و در قول او فقتل دلیل است بر انکه در ان
شکار حیات نمانده باشد زیرا که اگر در ان شکار حیات مستقره مانده باشد پس باتفاق
علماء لازم است که صیاد او را ذبح کند و اگر او را ذبح نکند و آن شکار بعد ازان بمرد
پس آن حرام است و مراد از قول او اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل آنست که سگ خود نخورد
زیرا که قول او و اذا اکل فلا تاکل قسیم و مقابل او واقع شده و حمل اکل این قسم صید از جهة آنست
که درین هنگام سگ شکار را از برای صاحب خود نگاه کرده و حق سبحانه جل شانه فرموده فَكُلُوا مِمَّا
أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذَا اَكَلَ فَلَا تَاكُلْ و وقتیکه خورد آن سگ از ان شکار پس نخور تو
از ان فَاِنَّمَا اَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ پس جزا این نیست که نگه کرد او آن سگ از ان شکار را

برجان خود نه برصاحب خود وشرط حلیت آنست که برای صاحب خود بند کند قلت ارسل کلبی فاجد معه کلبا آخر گفتم من بار دیگر از برای رسول مقبول که میفرستم من سگ خود را دنبال شکار پس می یابم من همراه آن سگ خود سگی دیگر را که هر دو بر قتل صید جمع شدند پس حکم آن شکار درین صورت چیست آیا خوردن آن شکار حلال است یا حرام قال فلا تاکل گفت رسول علیه السلام پس مخور تو از ان شکار که حرام است فانما سمیت علی کلبک ولم تسم علی کلب آخر پس جز این نیست که نام خدای تعالی کرفتی تو برسگ خود ونکرفتی تو نام خدای تعالی برسگ دیگر که آن سگ را غیر تو ارسال کرده یا خود رفته وشک نیست که نام خدای تعالی کرفتن برسگ در وقت ارسال شرط از برای حلیت صید او ست واز ین حدیث مبارک معلوم شد که در حلال بودن صید سگ چهار شرط اند اول سلام صیاد دویم بودن سگ معلم سیوم بند کردن صید برصاحب خود که سگ خود از ان نخورد وچهارم آنکه نام خدا کرفتن وقت ارسال سگ وعلماء مستنبطین ائتلاف کردند که تسمیه واجب است یا سنت پس امام شافعی آنست که تسمیه سنت است پس اکر صیاد بر سبیل عمد یا سهو تسمیه ترک کند صید حلال است واهل ظاهر از علماء برانند که تسمیه واجب است پس اکر او را عمدا یا سهو ترک نمایند صید حرام باشد ومذهب امام ابی حنیفه آنست که اکر تسمیه بر سبیل سهو ترک کرد پس صید حلال است واکر بر سبیل عمد ترک کرد پس صید حرام است از جهة آنکه حق سبحانه جل شانه فرموده ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وشک نیست که در صورت سهو تارک را فاسق نتوان کفت وایضا حق سبحانه جل شانه فرمود الا ما ذکیتم وتزکیه بجز از تسمیه نمیشود ومولف این حدیث مبارک صید را در سه مقام آورده استدلال باو بر طهارت سؤر کلب نموده ووجه دلالت او آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای عدی پسر حاتم اذن داد که هر اینه سگ شکار کند پس او بخورد واو را مقید نکرد بشستن جائیکه دهن سگ باو رسیده باشد واز همین جا امام مالک کفته که چکونه متصور میشود که لعاب سگ نجس باشد وشکار او حلال وطاهر واسماعیلی کفته که سیاق حدیث مبارک ازبرای آنست که قتل صید زکوة او ست ودر روی تعرض از برای نجاست ونفی او نیست واز همین جهت رسول علیه السلام او را امر فرمود که بشوید آن خون

که از زخم ناب سگ بیرون شده باشد لیکن او را موکل و مفوض کرد بسوی آنچه مقرر شده نزد او که شستن خون واجب است پس شاید شستن آن موضع از صید که دهن سگ بآنجا رسیده باشد نیز مفوض کرده باشد بسوی آنچه مقرر شده نزد او که شستن آنچه دهن سگ باو مس کرده باشد واجب است این میگفته که نزد شافعیه مقرر است که کار چون باب نجس آب داده شود بعد ازان بآن کار دگشته شود پس البته آن مذبوح نجس شود و مذهب آنها آنست که ناب کلب نجس العین است و حال آنکه آنها موافقه کردند مایان را بر انکه زکوة شرعیه مزکی را نجس نمیکند و اعتراض کرده شده بر وی بانکه لازم نمی آید از اتفاق علماء بر انکه ذبیحه کمزدن سگ نجس نمیکرد ثابت شدن اجماع بر انکه آن ذبیحه هرگز متنجس نمیکرد پس آنچه الزام داده اند آنها را به تناقض آن لازم نیست و ایضا در همین مسئله نزد آنها اختلاف است و مشهور آنست که شستن جائی کزیدن سگ واجب است و انجا مقام موضع بسط این مسئله نیست و الله تعالی اعلم

باب

مَنْ لَمْ يَرَ الْوُضُوْءَ اِلَّا مِنَ الْمَخْرَجَيْنِ اَلْقُبُلِ وَالدُّبُرِ باب است در بیان آنکسی که نمی بیند و اعتقاد نمیکند وجوب وضوء را از بیرون آمدن هیچ چیزی از مخارج بدن مگر از دو مخرج از قبل و دبر و مؤلف اشارت کرد باین باب بسوی خلاف رای آنکسی که وضوء واجب میداند از آنچه بیرون می آید از غیر آن دو مخرج مانند قیی و حجامت و جز آنها و بعضی شارحین گفته اند که ممکن است که گفته شود که نواقض وضوء که معتبر اند راجع بسوی مخرجین می شود پس خواب مظنه خروج ریح است و مس ذکر و مس زن مظنه خروج مذی است لیکن در ذهن این فقیر می آید که در قهقهه در وسط نماز این سخن صحیح نمی آید و قبل بضم قاف و با موحده و دبر بضم دال مهمله و با موحده است و آن هر دو بدل از مخرجین اند بقوله اللہ عز وجل اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَآئِطِ برای فرمودن خدائی که غالب و بزرگست که اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَآئِطِ یعنی یا آمدکی از شما از جائی پست و مغاک پس جل شانه وجوب وضوء و یا تیمم معلق کرد بر آمدن از غائط و آن مکانیست پست و مغاک از زمین پس شامل شد هر دو را از قبل و دبر بر سبیل اولویت از خارج از سبیلین است و قَالَ عَطَآءٌ فَمَنْ يَّخْرُجُ مِنْ دُبُرِهِ الدُّوْدُ اَوْ ذَكَرَهُ نَحْوُ الْقَمْلَةِ يُعِيْدُ الْوُضُوْءَ وگفت عطاء هر که بیرون آید از دبر او کرم یا از ذکر او مانند شپش باید که اعاده کند وضوء را

باب من لم ير الوضوء الا من المخرجين القبل والدبر
وقال الحسن ان عرك ذكره بيده فانزل فليس عليه الا الوضوء
وقال ابن عباس اذا ادخل يده في فرجه فعليه الوضوء
وقال طاوس اذا جامع فاكسل ولم ينزل فعليه الوضوء
وقال عطاء فمن يخرج منه الدود او ذكره نحو القملة يعيد الوضوء

که بیرون می آید اندک باد کرم معروف یا از ذکر او بفتح ذال معجمه و فتح کاف مانند شش
اعاده کند آن کس وضوء را یعنی وضوء او شکست و این تعلیق از امام بخاری است و قمله
بفتح قاف و سکون میم واحد قمل است و آن معروف است و امام مالک گفته که آنچه از
قبل و دبر بر سبیل ندرت خارج شود بر وجه مرض پس آن وضوء را نقض نمیکند مانند
استحاضه و سلسل بول و مذی و سنگ و خون و همچنان بیرون آمدن کرم از دبر و شپش از
ذکر مرد وضوء را ناقض نیست مگر آنوقتی که همراه او چیزی از حدث بیرون آید نقل کرده است
این سخن را ابن بطال وقال الحسن ان احد من شعره او ظفاره او خلع خفیه فلا وضوء
علیه و گفت امام حسن بصری اگر کرفت متوضی از موی خود یا از ناخنهای خود یا کشید متوضی
هرد و موزه خود را پس نیست وضوء لازم بر وی یعنی این چیزها موجب ازبرای نقض وضوء
نیستند لیکن در صورت کشیدن موزه شستن پای پس بس لازم می شود از جهت
انکه مسح باطل شد و حدث سابق عائد شد زیرا که موزه ساتر حدث از پای بود زائل
شد و این نیز تعلیق از مؤلف است وقال جابر بن عبد الله اذا ضحك في الصلوة
اعاد الصلوة ولم يعد الوضوء و گفت حضرت جابر پسر عبد الله که صحابی مشهور است
که وقتی که خنده کند شخصی در میان نماز باز کرداند آن نماز را و باز نکرداند وضوء را یعنی نماز
او فاسد میشود و وضوء او نمی شکند و این قول او موافق است ازبرای مذهب حنفیه است
که گفته اند خنده قهقهه در میان نماز مبطل است ازبرای نماز و وضوء است و ضحک مبطل است ازبرای
نماز است پس بس و تبسم مبطل است ازبرای هیچ یکی ازان هر دو نیست و فرق میان آنها
آن است که در مطلق خنده ظهور دندان لازم است و آن ظهور دندان یا همراه آواز متفاوت
است یا نیست ثانی تبسم است و اول یا بوجهی باشد که همسایها آن آواز را می شنوند
یا نمی شنوند اول قهقهه است و ثانی ضحک وقال ابو هريرة لا وضوء الا من حدث
و گفت حضرت ابو هریره که وضوء نیست واجب مگر از حدث و این قول متفق علیه در میان
ائمه علماء است لیکن مؤلف تخصیص حضرت ابی هریره ازان جهت کرد که او حدث را
تفسیر کرده بضرطه مانند آن که خارج از مخرج معتاد باشد گویا او گفته لا وضوء الا من الخارج
من السبيلين ويذكر عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان في غزوة
ذات الرقاع و یاد کرده شد از حضرت جابر انصاری که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بود در جنگ ذات الرقاع بکسر راء مهمله و آن جنگ را ذات الرقاع از ان جهت
گویند که رقاع نام درختی است در جای که آن غزوه در انجا واقع شده بود یا از جهت
انکه رقاع و خرقها دریده قبا آنجا بود یا آنکه قدمهای اصحاب کرام در راه مشقوق شده بود
پس خرقها بران پاها پیچیده بودند تا آنکه خاک بآن شتها نرسد و تفصیل او در کتاب المغازی
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این نیز تعلیق است لیکن چون جزم مؤلف باو حاصل نبود
او را بصیغه تمریض یاد کرده فَرُمِیَ رَجُلٌ بِسَهْمٍ پس انداخته شد مردی را به تیری فَرُمِیَ
بضم را مهمله است فَنَزَفَهُ الدَّمُ پس جاری شد او را خون بسیار فَرَكَعَ وَسَجَدَ وَمَضَى
فِي صَلَوتِهِ پس رکوع کرد و سجود نمود آمد و گذشت در نماز خود مجمل این قصه آن بود که
رسول او اب در شعبی از شعاب فرود آمد پس فرمود که کیست از مردمان که امشب
پاسبانی ما بان نماید پس مردی از مهاجرین اختیار و مردی دیگر از جماعه انصار ایستادند پس بر
دهن آن شعب از اول تا آخر شب ایستادند و آن هر دو چوکی و پاسبانی شب را
میان خود تقسیم کردند پس مهاجری خواب کرد و انصاری بیدار ایستاد و نماز را
شروع نمود پس مردی از دشمنان نزدیک آن مکان آمد پس آمد و انصاری را دید و گمان
او تیری انداخت پس آن تیر بانصاری رسید پس انصاری او را کشید و بر نماز خود مستمر
و باقی ماند باز آمد پس کردید و او را دویم بار تیر زد پس انصاری مثل بار اول کار کرد پستر
او را آمد به تیر سیومی زد پس انصاری آن تیر را کشید و رکوع و سجود کرد و بر نماز
خود گذشت بعد ازان او رفیق خود را بیدار کرد پس هرگاه آن مهاجری دید خونی را که باد
از زخم تیر چسپیده بود پس گفت چرا مرا بیدار نکردی در اول وقتی که آن دشمن ترا
تیر انداخته بود پس انصاری گفت که من بودم در نماز و در ان نماز سوره کهف میخواندم
پس من دوست ندانستم که آن سورت را قطع نکنم و نگذارم تا او را تمام کنم و بیهقی در دلائل
انصاری مذکور را بنام عباد پسر بشر مقرر کرده و مهاجری مذکور را عمار پسر یاسر وَدَلَّ
الْحَسَنُ مَا زَالَ الْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ فِي جِرَاحَاتِهِمْ و گفت امام حسن بصری که همیشه بوده مسلمانان
که نماز میخواندند در زخمهای خود و مراد مؤلف باوردن این دو قول آنست که بیرون آمدن
خون در نماز مبطل نیست برای آن نماز از جهت آنکه آن انصاری باوجود خون مشغول
بنماز بود و مسلمانان همیشه در میان زخمهای خود نماز میخواندند

و نقل صحیح آمده که حضرت عمر رضی الله عنه نماز را ادا کرد در حالیکه زخم او مثل فواره خون
بیرون میکرد پس معلوم شد که خون سائل ناقض از برای وضوء نیست و مذهب شافعی
همین است و اگر گفته شود که انصاری مذکور چگونه امضاء بر نماز خود کرد و حال آنکه خون
بر بدن او یا جامهٔ او موجود باشد و پرهیز کردن از نجاست در بدن و جامه واجب است
جواب آنکه خطابی گفته که احتمال دارد که آن خون ازان زخم بر سبیل دفق جاری شده
باشد بوجهیکه بدن طاهر و جامهٔ او را چیزی از وی نرسیده باشد لیکن این احتمال بعید است از جهة
آنکه قولی را که باین احتمال بعید از وصادر شده باشد اصل از برای حکم کلی تقرر کردن که خروج
خون بر سبیل اطلاق موجب از برای نقض وضوء نیست مخالف رای عقل سلیم و طبع مستقیم است
و احتمال دارد که آن خون جامهٔ او را رسیده باشد مگر بقدری یسیر که آن در شرع شریف معاف
باشد ولیکن بر تو مخفی نباشد که این نیز مجرد احتمال است و بعضی از شافعیه گفته اند که حدیث انصاری
مذکور حجت و دلیل است بر آنکه خروج خون ناقض از برای وضوء و مبطل از برای نماز نیست
و مذهب حنفیه آنست که ناقض و مبطل است از جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود الوضوء من کل دم سائل و قال طاؤس و گفت طاوس پسر کیسان یمانی که او ابو
عبد الرحمن حمیری از ابناء فرس است و او از کبار تابعین و خیار صالحین در علم و جید
و در حلم فرید صاحب ورع و تقی از اعلام هدی بود و در روزتر ویه بمکه شریفه در سال
یکصد و شش وفات یافت و هشام پسر عبد الملک نماز جنازه بروی کرد
یحیی بن معین گفته که نام او ذکوان بود و او را طاؤس از جهة گفته اند که او طاوس
قراء و علماء بود یعنی از جهت صورت و فراست زینت اهل بیت بود و محمد بن
علی و گفت محمد پسر علی پسر حسین پسر حضرت علی پسر ابی طالب هاشمی مدنی که ابو جعفر
مشهور باقر است و او را باقر ازان جهة گویند که او جمیع علوم را شکافته بود یعنی محیط بحقائق
و دقائق آنها و غالب بر انها شده بود پس باقر در اصل باقر العلوم بود یعنی شکافنده
جمیع علوم ظاهری و باطنی و فرزند او امام جعفر صادق بود و تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر
بود و در سال یکصد و چهارده وفات یافت و احتمال دارد که مراد بمحمد پسر علی محمد بن
حنفیه باشد و لکن صحیح اول است و عطاء و اهل الحجاز و گفت عطا و اهل حجاز یعنی
مالک و شافعی و مانند آنها لیس فی الدم وضوء که نیست در خون و بیرون آمدن

آنچه از آن جامه را از جای خود بعلت پسر کشیده باشد و بدن او را از آن خون نرسیده باشد

قال محمد بن علی و عطاء و اهل

آنچه از آن و وضوء

او وضو ولیکن قول این جماعه معارض نمیتواند شد از برای آنچه تمیم داری روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الوضوء من کل دم سائل وعصر ابن عمر
بثرة فخرج منها دم فلم یتوضأ وشپلید عبد الله پسر عمر دانه خورد پس بیرون
شد ازان دانه خونی پس وضو تازه نکرد ونماز خواند وکلام برین فعل مثل کلام بر قول
جماعه سابقه است وبثرة بفتح باء موحده وسکون ثاء مثلثه است وقرق ابن ابی
اوفی دما فمضی فی صلوته انداخت از دهن خود پسر ابی اوفی خون را در میان
نماز پس گذشت در نماز خود واورا تباه نکرد واسم ابن ابی اوفی عبد الله پسر ابی
اوفی بر وزن عطشی است واو صحابی پسر صحابی بود ودر بیعت رضوان وما بعد او
از مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود واو آخر مدینه مقدسه بود تا آنکه در همان
بقعه مبارکه وفات یافت واز دو نود وپنج حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مروی شده که امام بخاری از جمله آنها پانزده حدیث آورده ودر حق آنها رسول محمود
بزبان مبارک فرمود اللهم صل علی ابی اوفی واو آخر از جمیع اصحاب کرام در کوفه
وفات یافت در سال هشتاد وهفت وچشم او در آخر عمر نابینا شده بود وقال ابن
عمر والحسن فیمن احتجم وگفت عبد الله بن عمر وامام حسن بصری در حق آنکسی که خون
گرفت لیس علیه الا غسل محاجمه که نیست بر سر او لازم هیچ چیزی مگر شستن
جائهای خون وامام ابو حنیفه واحمد گفته که وضو بر آنکسی لازم هست وابو اللیث گفته که
بس هست او را آنکه مسواک کند ونماز خواند ونشوید حدثنا آدم ابن ابی ایاس قال انا ابن
ابی ذئب قال انا سعید المقبری بضم باء موحده وفتح او عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال العبد فی صلوة که همیشه باشد بنده خاص در
نماز ما کان فی المسجد مادامی که باشد آن بنده در مسجد معین ینتظر الصلوة
که انتظار میکند آن نماز را ومراد آنست که او در ثواب نماز هست مادامیکه او منتظر آن
نماز هست واگر نه اینچنین باشد پس کلام ومانند او آن کس را نارواميبود وتنکیر در لفظ
صلوة از برای تنویع هست یعنی در نوع نماز که او را انتظار مینماید یعنی او در نماز فجر است
هر گاه انتظار فجر میکند وباقی نمازها نیز بر همین قیاس هست ما لم یحدث مادامیکه
حدث طاری برو نشود فقال رجل اعجمی پس گفت یکمرد که در عربیة فصیح نبود

وقرق ابن ابی اوفی دما فمضی فی صلوته وقال الحسن وابن مسعود لیس فیمن احتجم الا غسل محاجمه ابن ابی اوفی قال انا ابن ابی ذئب قال انا سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال العبد فی صلوة ما کان فی المسجد ینتظر الصلوة فقال رجل اعجمی

اعم از انکه در اصل عربی بود یا نبود و احتمال دارد که این مرد عجمی آن حضرت می باشد که ذکر او در سابق گذشت ما الحدث یا ابا هریرة که چیز است حدث ای ابا هریرة قال الصوت گفت حضرت ابو هریره که حدث آواز معهود است یعنی الضرطة مراد میکند حضرت ابو هریره باآواز معهود تیز را یعنی بادی که باآواز بلند از مقعد بیرون شود و آورا درین مقام تفسیر کرد و مؤید است او را آنچه در روایت ابی داود آمده که گفته لا وضوء الا من حدث او ریح گو یا گفته لا وضوء الا من ضراط او فساء یعنی وضو نیست مگر از باد بلند آواز یا پست آواز از مقعد و تخصیص این هر دو در ذکر از جهت آن واقع شده که در مسجد جز آن هر دو از متوضی بیرون نمی شود پس ظاهر آنست که سوال از حدث خاص واقع شده که در اغلب اوقات وقوع آن در نماز اتفاق می افتد حدثنا ابو الولید قال انا ابن عیینة عن الزهری عن عباد بفتح عین مهمله و تشدید باء موحده و من تمیم انصاری عن عمه از عم خود که آن عبد الله پسر زید پسر عاصم صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا که نگردد مصلی از نماز خود تا آنکه می شنود آوازی را از مقعد یا می یابد بادی را از همان مخرج و این حدیث با تحقیقات و معنی در باب لا یتوضا من الشک گذشته و مؤلف او را درین مقام آورد زیرا که او دلالة واضحه دارد بر حصر کردن ناقض وضو، بانچه از سبیلین خارج شود حدثنا قتیبة بن سعید مصغر قبة قال انا جریر بن عبد مقرونه و برا مهمله مکسوره مکرره است عن الاعمش عن منذر بضم میم و سکون نون و ذال معجمه مکسوره ابی یعلی بفتح یا، شناة تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح لام و نام پدر منذر نیز یعلی است الثوری بثاء مثلثه و برا، مهمله عن محمد بن الحنفیة قال قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه کنت رجلا مذاء گفت که گفت حضرت علی بن ابی طالب که خوشنود باد خدا ایستعالی از و که بودم من مردی بسیار مذی کننده یعنی از من مذی بسیار بیرون می شد فاستحییت ان اسال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس شرم کردم من از انکه سوال نمایم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از حکم بیرون آمدن مذی که باو غسل جمیع بدن واجب است یا نیست از جهة آنکه دختر رسول مقبول حضرت فاطمه بتول در خانه من بود فامرت المقداد بن الاسود پس امر کردم مقداد پسر اسود را که از رسول مقبول حکم خروج مذی سوال نماید فسأله پس پرسید مقداد رسول را از حکم آن فقال فیه الوضوء پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

که در ندی ونمود است نه غسل واین حدیث مبارک باجمیع تحقیقات در سابق گذشته ومؤلف اورا درین مقام ازجهت آن آورده که وضو از مذی واجب است وآن خارج ازیکی ازدو مخرج است رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ واین را ازبرای تقویة مؤلف ذکر کرد حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ بحاء مهمله مفتوحه وفا، ساکنه وبعاد مهمله قَالَ حَدَّثَنَا شَيْبَانُ بفتح شین معجمه عَنْ يَحْيَى پسر ابی کثیر بفتح کاف عَنْ اَبِي سَلَمَةَ بفتح سین مهمله ولام اَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ اَخْبَرَهُ یسار بفتح یا، تحتانیه وبراء مهمله اَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ اَخْبَرَهُ اَنَّهُ سَاَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ که بدرستی آن زید پسر خالد پرسید حضرت عثمان پسر عفان رضی الله عنه قُلْتُ اَرَاَيْتَ اِذَا جَامَعَ وَلَمْ يُمْنِ گفتم من که خبر ده مرا وقتیکه جماع کند کسی ومنی نکرد یعنی منی ازو خارج نشد پس حکم او چیست که وضو واجب شود یا غسل ویمن بضم یا، مشتاة تحتانیه وسکون میم وکسر نون است قَالَ عُثْمَانُ گفت حضرت عثمان که حکم او آنست يَتَوَضَّاُ كَمَا يَتَوَضَّاُ لِلصَّلٰوةِ وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ که وضو کند آنکسی چنانچه وضو میکند از برای نماز ومیشوید عضو مخصوص خود را یعنی بروی غسل واجب نشود بلکه واجب است بروی وضو وازالهٔ نجاست بقیه از بدن خود وقول او كما يتوضا للصلوة بیان از برای آنست که مراد بوضو شرعی است نه لغوی وحکم این مسئله در آخر کتاب غسل خواهد گذشت وجود خول خشفه در قبل یا دبر غسل واجب شود اعم ازانکه انزال شود یا نشود ودرسان مقام بیان نمائیم که این حدیث حضرت عثمان منسوخ است وما مخ او امر بغسل است واگر گفته شود چون این حدیث مبارک منسوخ شد پس استدلال مؤلف باو چگونه صحیح شود جواب آنکه منسوخ از عدم وجوب غسل است امر وضو پس باقی است زیرا که او در زیر غسل مندرج است وحکمت در امر وضو پیش از وجوب غسل یا ازجهت آنکه جماع مظنهٔ آن برای خروج مذی است یا ازبرای ملامسهٔ زنان است وبهین تقریر مناسبت این حدیث مبارک از برای ترجمهٔ باب ظاهر شد قَالَ عُثْمَانُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت حضرت عثمان که شنیدم من آن قول مذکور را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم زید راوی گوید فَسَاَلْتُ مِنْ ذٰلِكَ عَلِيًّا وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَاُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ فَاَمَرُوْهُ بِذٰلِكَ

پس پرسیدم من از حکم مذکور حضرت علی را و حضرت زبیر را و حضرت طلحه را و حضرت ابی
بضم همزه و فتح باء موحده و تشدید یاء یا، مشناة تحتانیه پسر کعب را که خوشنود باد خدای
تعالی از انها پس حکم کردند همه او را بآن حکم مذکور که وضوء در صورت مذکوره واجب
می شود نه غسل پس قول او فسالت از مقوله زید راوی است نه از مقوله حضرت عثمان
رضی الله عنه حدثنا اسحاق بن منصور قال انا النضر بنون مفتوحه و بضاد معجمه ساکنه
قال انا شعبة بضم شین معجمه عن الحکم بحاء مهمله مفتوحه و کاف مفتوحه عن ذکوان
ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل الی رجل
من الانصار که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد آدم خود را بسوی
مردی از انصار تا آنمرد بخدمت رسول مختار حاضر شود و مسلم انمرد را عتبان بکسر عین
مهمله و سکون تاء مشناة فوقانیه نام کرفته و لفظ او آنست که ابو سعید کفت خرجت
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب عتبان فخرج یجر ازاره فقال النبی صلی
الله علیه وسلم اعجلنا الرجل پس ذکر تمام حدیث مبارک و این عتبان مذکور پسر مالک
انصاری است و در صحیح ابی عوانه آمده که آنمرد پسر عتبان بود و اول اصح است
و ابن اسحاق روایت کرده که نام آنمرد صالح بود پس این روایات متعدده بر تعدد
واقعه محمول اند و اکرنه چنین باشد پس طریق مسلم اصح است و این قصه بر رافع بن
خدیج نیز واقع شده چنانچه او را احمد بیرون کرده لیکن اصوب در تفسیر مبهم که در کتاب
بخاری واقع شده آنست که آنمرد عتبان است و الله تعالی اعلم فجاء فیقطر
پس آنمرد در حالیکه سر او قطره قطره می افکند یعنی آب از سر او قطره قطره از اثر غسل
فرو می آمد و اسناد تقطر بسوی راس مجازی است از قبیل سال الوادی فقال النبی
صلی الله علیه وسلم لعلنا اعجلناک پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر آنمرد را
که شاید ما بتو در این تحقیق مایان شتابی کردیم تراپیش از فارغ شدن حاجت
و از اجماع بودن این کلام دلالت است بر انکه کرفتن تعرائن جائز است زیرا که آن صحابی
چون از اجابت بقدر مدت اغتسال درنمک کرد پس البته آنمرد از معهود خود مخالفت
کرد و آن معهود سرعة اجابت از برای آن مشیع رسالت است پس چون رسول مقبول
بروی اثر غسل دید معلوم کرد که آنمرد مشغول بغسل بوده احتمال داشت که آنمرد کشیده

حدثنا اسحاق منصور قال انا النضر قال انا شعبة عن الحکم عن ذکوان عن ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل الی رجل من الانصار فجاء ینقطر فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلنا اعجلناک

باشد جان خود را پیش از انزال از برای سرعت اجابت یا انزال کرده بود پس سؤال واقع شد از همان و درین قول دلیل است برانکه دوام بر طهارت مستحب است از جهة آنکه رسول مختار تا خیر اجابت را بر وی انکار نکرده و کویا این مقدمه پیش از ایجاب اجابت بود زیرا که تاخیر واجب از برای او مستحب جائز نیست و در قصه چنان آمده که عثمان طلب از رسول عالمیان کرده بود آنکه رسول علیه السلام در خانه او بیاید پس در همان خانه نماز بخواند تا آنکه او آنجائی را مصلی از برای خود مقرر نماید چنانچه در موضع خود خواهد آمد پس احتمال دارد که او همین واقعه باشد و او غسل از انجهة مقدم کرد تا آنکه او مهیا از برای نماز کردن همراه رسول علیه السلام باشد فَقَالَ نَعَمْ پس گفت آنمرد که آری تعجیل کردید مرا از قضاء حاجت جماع فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا اُعْجِلْتَ پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وقتیکه شتابی کرده شوی تو از انزال در جماع پس مفارقت کنی اهل خود را پیش از انزال و اعجلت بضم همزه و کسر جیم است و در بعضی روایات عجلت بی همزه آمده اُقْحِطْتَ یا بند کرده شدی تو از نزول آب منی یعنی جماع کردی و آب منی از تو بیرون نیامد و از همین جا عرب کویند قحط المطر یعنی بند کرده شده باران را و قحط الارض یعنی زمین نباتا خود را بیرون نیاورد و در بعضی روایات اقحطت بهمزه بر وزن اعجلت آمده کرمانی گفته که کلمة اَوْ از برای شک راوی نیست بلکه او از کلام رسول با کمال ادب برای بیان حکم عدم انزال است اعم از انکه آن عدم انزال باعتبار امری باشد که آن از ذات آن شخص ناشی باشد یا باعتبار امری باشد که آن از خارج ناشی شده باشد و این منبی بر آنست که یکی از آن دو همزه از برای تعدیه است و اکر نه اینچنین باشد پس کلمة اَوْ بی شک از برای شک است فَعَلَيْكَ الْوُضُوْءُ پس لازم است بر تو وضوء نه غسل و وضوء مرفوع است بنا بر انکه او مبتدا است و خبر او مقدم است بروی که آن فظ علیک است تَابَعَهُ وَهْبٌ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ متابعت کرد نضر را وهب پسر جریر پسر حازم بصری که در حالت انصراف از حج بر شش کروه از بصره وفات یافت و از انجا برداشته به بصره دفن کرده شد در سال صد و شش و معنی متابعت و فائده او در سابق کذشته وَلَمْ يَقُلْ غُنْدَرٌ وَيَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ الْوُضُوْءُ و نگفت غندر بضم غین معجمه و فتح دال مهمله که او محمد پسر جعفر است

فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا اُعْجِلْتَ اَوْ اُقْحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوْءُ تَابَعَهُ وَهْبٌ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ وَلَمْ يَقُلْ غُنْدَرٌ وَيَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ الْوُضُوْءُ

ویحیی پسر سعید لفظ وضوء را یعنی غندر و یحیی پسر سعید قطان هر دو این حدیث مذکور را
از شعبه بهمین اسناد و متن روایت کردند لیکن لفظ وضوء را آن هر دو ذکر نکردند و نگفتند
فعلیک الوضوء بلکه گفتند فعلیک پس بس و برین تقدیر نیز لفظ وضوء مبتدا محذوف
باشد و حذف او جائز است زیرا که قرینه قائم است و مقدر نزد قیام قرینه مانند ملفوظ
است والله تعالی اعلم **بَابُ التَّحَلُّلِ لِمَوْضِئِ صَاحِبِهِ** باب است در بیان
آنرد یکه وضوء دهد رفیق خود را و یوضئی بکسر ضاد مشدده پس ازان بهمزه است حَدَّثَنَا
ابْنُ سَلَّامٍ بتخفیف لام که آن محمد است قَالَ اَنَا یَزِیْدُ بْنُ هَارُوْنَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیْدٍ
عَنْ مُوْسَی بْنِ عُقْبَةَ بضم عین مهمله و سکون قاف عَنْ کُرَیْبٍ مصغر کرب
مَوْلَی ابْنِ عَبَّاسٍ که آن کریب مولی ابن عباس است برای حضرت ابن عباس است عَنْ اُسَامَةَ
بْنِ زَیْدٍ اسامه بضم همزه است اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا
اَفَاضَ مِنْ عَرَفَةَ چون برگشت رسول الله صلی الله علیه وسلم از کوه عرفه و آن کوه را عرفه نیز گویند چنانچه اورا عرفات گویند یا
آنکه رجوع از وقوف روز عرفه که بر عرفات میباشد عَدَلَ اِلَی الشِّعْبِ میل کرد
بسوی راهی مخصوص دران کوه و شعب بکسر شین معجمه است فَقَضَی حَاجَتَهُ
پس قضا کرد حاجت بشریه خود را که آن کنایت از غائط است قَالَ اُسَامَةُ
فَجَعَلْتُ اَصُبُّ عَلَیْهِ وَیَتَوَضَّأُ گفت حضرت اسامه پسر زید پس کردانیدم و شروع
کردم من که می ریزم من آب را بر رسول مقبول و حال انکه وضوء میکرد به آن
آب آن ذات مبارک فَقُلْتُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَتُصَلِّیْ پس گفتم من که ای رسول
خدای تعالی آیا نماز میخوانی تو درین مقام که وضوء کردی فَقَالَ الْمُصَلَّی
اَمَامَكَ پس گفت رسول علیه الصلوة والسلام که جای نماز پیش از تو است
یعنی مزدلفه و مصلی بفتح لام است و امامک بفتح همزه و فتح میم است و این حدیث
مبارک در باب اسباغ وضوء گذشته مؤلف اورا درین مقام از انجهة آورد که
او استدلال میکند باو بر انکه متعانة باغیر در وضوء جائز است لیکن آن کسی که کراهة
اورا مختص بغیر مشقت یا احتیاج فی الجملة می کند استدلال او باین حدیث اسامه
یا بحدیث مغیره مستقیم نمی شود زیرا که آن هر دو حدیث در سفر بود ند و ابن منیر گفته

که وضو را دادن مرد رفیق خود را مؤلف قبل از ین یعنی آب بروی کردن زیرا که آن هر دو در معنی اعانت شریک اند حدثنا عمرو بن علی عمرو بفتح عین مهمله پسر علی پسر بحر بباء موحده مفتوحه پس بکاء مهمله ساکنه پسر زینهر بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء تحتانیه و زاء معجمه است واو ابو حفص صیرفی فلاس باهلی بصری معروف به سقاء است و به عسکر در سال نود و صد و چهل و نه وفات یافت قال حدثنا عبد الوهاب پسر عبد المجید ثقفی بصری عمرو بن علی گفته که علة عبد الوهاب در هر سال تا پنجاه هزار بود و در سال همه را خرج میکرد بر اصحاب حدیث و تا سال دیگر نزد وی چیزی ازان علة نمی ماند و در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت قال سمعت یحیی بن سعید قال اخبرنی سعید بن ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف قرشی تابعی که او قاضی بدینه مقدسه بود و صائم الدهر و قائم اللیل بود که همیشه ختم میکرد تمام قرآن مجید را در روز و شب و در سال یکصد و بیست و هفت وفات یافت ان نافع ابن جبیر بن مطعم اخبره جبیر بضم جیم و فتح باء موحده و سکون تحتانیه و مطعم بضم میم و سکون طاء مهمله و کسر عین مهمله است واو قرشی نوفلی تابعی مدنی است و بدینه مقدسه در آخر خلافت سلیمان پسر عبد الملک در سال نود و نه وفات یافت انه سمع عروة بن المغیرة بن شعبة مغیره بضم میم و شعبه بضم شین معجمه است و درین اسناد روایت اقران در دو موضع است زیرا که یحیی و سعید هر دو تابعی صغیر اند و نافع پسر زبیر و عروه پسر مغیره هر دو تابعی وسط اند پس درین اسناد چهار نفر تابعی در یک نسق جمع شدند و این از جمله نوادر است انه کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر که بدرستی آن مغیره بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از سفرها وانه ذهب لحاجة که و بدرستی آن سرور عالم رفت بسوی جائی از برای حاجتیکه برای او بود یعنی از برای قضاء حاجت بشریه آنسرور عالم رفت وان مغیرة جعل یصب الماء علیه وهو یتوضأ و بدرستی که مغیره شروع کرد که میریزد آب را بر آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در حالیکه آن سرور عالم وضو میکند فغسل وجهه ویدیه پس شست آن سرور عالم روی مبارک خود را و هر دو دست مبارک خود را

وفا در قول او نفس تفصیل از برای مجمل است چنانچه صاحب کشاف گفته که فاء در قول
حق سبحانه بل شانه فان فاؤا فان الله غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم
تفصیل از برای مجمل قول او است للذین یؤلون من نسائهم وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى
الْخُفَّيْنِ و مسح کرد بر سر خود و مسح کرد بر هر دو موزه خود و درین کلام اشارتست بانکه
مسح کردن بر موزه جائز است و جائز نیست که یک پای را بشوید و دیگر را مسح کند و اگر
گفته شود که چرا لفظ مسح مکرر کرد نه لفظ غسل جواب آنکه مقصود بذکر مسح خفین بیان
تاسیس قاعدهٔ شرعیه دیگر است لهذا تصریح کرد که مسح کردن بر سبیل استقلال از افعال
وضوء است بخلاف مقدمهٔ غسل که آن مقرر بنظم نص قرآن است والله تعالی اعلم

بَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ بَعْدَ الْحَدَثِ وَغَيْرِهِ

باب است در بیان خواندن قرآن
بعد از عروض نجاست حکمیه صغیره و جز آن از مظان حدث یا بابست در بیان خواندن
قرآن بعد از حدث اصغر یا جز آن قرآن مانند سلام و سائر اذکار پس از حدث وقال منصور
عن ابراهیم وگفت منصور پس معتمر از ابراهیم نخعی لا بأس بالقراءة فی الحمام که هیچ باک
وگناه نیست بخواندن قرآن مجید در میان حمام واین را مخصوص بذکر از انجهة کرد که اغلب
آنست که اهل حمام اهل حدث میباشند و حسن بصری وطائفه از علماء قراءة قرآن را در حمام
مکروه دانسته اند و درین روایت از حضرت علی سند آورده اند که حضرت علی کرم
الله وجهه فرمود لیس البیت الخلاء ینتج فیه الحیاء ولا یقرء فیه آیة من کتاب الله تعالی
و بعضی علماء کراهت آن قراءت را از امام ابی حنیفه حکایت کرده اند لیکن هر دو صاحب
او محمد پسر حسن و مالک گفته اند که قراءة قرآن در حمام مکروه نیست از جهة آنکه دلیل
در وی هرگز وارد نشده و بکتب الرسالة علی غیر وضوء و هیچ باک نیست بنوشتن
رساله و پیغام بغیر وضوء پس قول او بکتب الرسالة بیاموخته مکسوره و کاف فتوحه مخفوف
است بر بالقراءة و مراد از رساله آن رساله ایست که خالی از قرآن و اذکار نباشد پس قول
او علی غیر وضوء متعلق بکتابت است نه بقراءة در حمام از جهت آنکه اختلاف در رساله
حمام بر سبیل اطلاق است نظر بآنکه اکثر اوقات بیکه در حمام درآیند محدث میباشند نه آنکه آن حکم
مقید بحدث است وکتب رساله را از جهت تخصیص بذکر کرد که اغلب در رسائل ابتداء
کردن به بسمله است پس مسائلی وجهم کرد که شاید آن بجز از وضوء مکروه باشد لیکن ممکن

است که گفته شود رسالت هنگام تلاوت نبود پس همراه قرائت چگونه در حکم مساوی
باشد وقال حماد وگفت حماد بجای مهملة مفتوحه وبمیم مشدده عن ابراهیم از ابراهیم نخعی
ان کان علیهم ازار اگر باشد بر جنس آنکسانیکه در حمام ابدا ازار نپوشیده اند علیهم پس سلام مدهید
برانها والا فلا تسلموا علیهم واگر نه چنین باشد پس سلام مکنید برانها حاصل آنکه اگر هر یکی
از آن کسانی که در حمام اند شلوار جدا نپوشیده باشد پس سلام دادن برانها جائز واگر چنین
نباشد پس سلام دادن برانها یا از جهة آنکه بر طریقه بدعت مستقیم اند یا از جهت آنکه سلام
دادن برانها مقتضی انست برای جواب است وجواب از انها ممنوع است زیرا که
لفظ بسلام در وی ذکر خدای تعالی است از جهت آنکه سلام از جملهٔ اسماء مبارکه
حسنی است یا آنکه لفظ سلام علیکم از قرآن است وآن کسی که برهنه ازار است
پس البته انکسی مشابه است برای آن کسی است که در خلاء باشد وبهمین تقریب موجه
می شود ذکر این اثر در ترجمه این باب والله اعلم بالصواب حدثنا اسماعیل قال
حدثنی مالك عن مخرمة بفتح میم وسکون خاء معجمه وفتح راء مهمله وبمیم بن سلیمان
عن کریب مولی ابن عباس اخبره ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما اخبره
انه بات لیلة عند میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی حضرت ابن
عباس گذرانید شبی را نزد حضرت میمونه که جفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بود وهی خالته وآن خاتون خواهر مادر حضرت ابن عباس بود فاضطجعت فی
عرض الوساد تو ابن عباس میگوید که من دراز گشیدم در جانب پهنائی آن بالشت
که در انجا بود واضطجع رسول الله صلی الله علیه وسلم واهله فی طولها وپهلوی
نهاد بزرین رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم واهل او که آن ام المومنین میمونه
باشد در درازی آن بالین فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خواب کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا انتصف اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل وقتی که نیم شد آن شب او
قبله بقلیل یا پیش نزدیم شب باندک وقت او بعده بقلیل یا پس از نیم شب
باندک وقت استیقظ رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدار شد از خواب
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فجعل یمسح النوم عن وجهه پس شروع کرد که میمالید
خواب را از روی مبارک خود بدست مبارک خود ومراد آنست که مسح

میکند اثر خواب را از روی مبارک از قبیل اطلاق سبب بر مسبب یا مراد آنست
که مسح میکند هر دو چشم منور خود بهر دو دست مطهر خود از قبیل اطلاق اسم حال بر محل
ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ پس بر خواند ده آیه کریمه را که آن ده
آخر آیات سوره مبارکه آل عمران اند که اول آنها قول خدای تعالی است که فرموده اِنَّ
فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ تا آخر آن سوره
مبارکه ثُمَّ قَامَ اِلٰى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ پس بر خاست بسوی مشکی آویزان که دران مکان بود
و تانیث لفظ معلقه مبنی است بر تاویل شن بقربه فَتَوَضَّأَ مِنْهَا پس وضو کرد از ان
مشک آن ذاتی که معطر تر از مشک بود فَاَحْسَنَ وُضُوْءَهٗ پس نیک کرد وضوء خود را
یعنی جمیع سنن و مستحبات وضوء ادا کرد ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي پس بر خاست بوجه خوشتر ایستاد آن
چه البشر در حالیکه نماز با نیاز را برای پروردگار می نیاز ادا میکند قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ پس
گفت حضرت ابن عباس فَصَنَعْتُ كَمَا صَنَعَ خَيْرُ النَّاسِ فَقُمْتُ پس ایستاده شدم من فَصَنَعْتُ
مِثْلَ مَا صَنَعَ پس کردم من و بجا آوردم من از افعال مانند آنچه کرده بود او را رسول الکمال
یعنی من هم آن ده آیه کریمه را از آخر آن سوره مبارکه خواندم و بعد ازان وضوء بر وجه
اکمل مثل آن رسول اجل کردم ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ اِلٰى جَنْبِهٖ بعد ازان بردم من جان
خود را پس ایستادم من بسوی پهلوی مبارک آن محبوب ایزد تبارک فَوَضَعَ يَدَهُ
الْيُمْنٰى عَلٰى رَاْسِيْ پس نهاد دست خود را بر سر من وَاَخَذَ بِاُذُنِي الْيُمْنٰى وکرفت
بگوش راست من يَفْتِلُهَا در حالیکه می تابد آن گوش مرا و این کار را برای اظهار محبت
یا تنبیه بر ازاله غفلت بود فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ
ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ پس نماز خواند دو رکعت پستر دو رکعت دیکر پستر دو رکعت دیکر
پستر دو رکعت دیکر پستر دو رکعت دیکر که این همه دوازده رکعته میشوند
و این نماز تهجد بود ثُمَّ اَوْتَرَ آنگه پستر نماز وتر را ادا کرد و آن یک رکعته یا سه رکعته است
ثُمَّ اضْطَجَعَ پستر پهلوی مبارک نهاد بر زمین آن محبوب رب العالمین حَتّٰى
اَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ تا آنکه آمد او را اعلام کننده از برای نماز فرض پس ایستاده
شد و آن مؤذن حضرت بلال است فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ خَفِيْفَتَيْنِ پس نماز کرد
دو رکعت سبک را یعنی دو رکعته نماز خواند و قراءة را دران دو رکعت دراز

نکرد بلکه اندک کرد و این دو رکعة سنت فجر است ثم خرج فصلی الصبح پس بیرون آمد
بسوی مسجد مبارک پس نماز کرد بامداد را با مردمان این بطال گفته که درین
حدیث مبارک دلیل است بر آنکه تلاوت قرآن بی وضوء بر مردمان مکروه
نیست زیرا که رسول مقبول این ده آیه کریمه را پس از بیدار شدن از خواب پیش
از تجدید طهارت تلاوت کرد و ابن منیر بروی اعتراض کرده و گفته که این قول
متفرع بر آنست که خواب رسول اوب ناقض از برای وضوء و طهارت باشد
و در واقع امر چنین نیست زیرا که رسول علیه السلام بافصح کلام فرمود تنام عینای
ولاینام قلبی و اما وضوء و طهارت آن منبع رسالة بعد ازان زمان پس امید است
که آن وضوء بر وضوء باشد تا آنکه نور بر نور زائد شود یا احتمال دارد که آن سرور عالم
را بعد از بیدار شدن از خواب حدث عارض شده باشد و لیکن بعضی محققین گفته اند
که این اعتراض چیدنیست بنسبة قول ابن بطال که گفته بعد قیامه من النوم زیرا که او
معین نکرد که رسول علیه السلام در خواب محدث شده بود چون رسول علیه
السلام خواب خود را معقب بوضوء کرد پس ظاهر آنست که او را البته حدث
طاری شده و از بودن نوم او غیر ناقض لازم نمی آید که در حالة خواب او هرگز محدث
نشده باشد اگر حدث واقع می شد او بآن حدث آگاه میشد بخلاف دیگر مردمان
که شعور مطلق در حالة خواب از انها منتفی است و آنچه دعوی کرد ند از تجدید وضوء
وجز آن پس اصل عدم او است و در این حدیث مبارک است آنکه خواب کردن محرم
نزد زن جائز است اگرچه شوی آن زن نزد او باشد و آنکه نماز تهجد مندوب است
و خواندن ده آیه کریمه مذکوره وقت بیدار شدن از خواب مستحب است و آنکه پیچ دادن
و تافتن گوش اطفال جائز است و آنکه آمدن مؤذن بسوی امام از برای اعلام
جائز است و آنکه تخفیف دو رکعة نماز قبل از صلوة صبح مسنون است و آنکه در شب
افضل در نوافل آنست که بر سر هر دو رکعت سلام دهد و سائر تحقیقات این حدیث مبارک
در سابق گذشته و اظهر آنست که مناسبة این حدیث مبارک برای ترجمه باب ازان جهة
است که مضاجعة همراه اهل در فراش از علامة خالی نمیباشد و ممکن است که گرفته شود از قول ابن
عباس فصنعت مثل ما صنع و مؤلف مراد نکرده که نوم آن سرور عالم ناقض از برای وضوء است

زیرا که نزد او در آخر همین حدیث مبارک در باب التخفیف فی الوضوء خواهد آمد ثم اضطجع فنام حتی نفخ ثم صلی والله تعالی اعلم **باب** مَنْ لَمْ یَتَوَضَّأْ إِلَّا مِنَ الْغَشْیِ الْمُثْقِلِ

باب است در بیان آنکسی که وضو نکند از هیچ بیهوشی مگر از بیهوشی سنگین کننده پس استثناء مفرغ است و غشی بفتح غین معجمه و سکون شین منقطه است و مثقل بضم میم و اسکان ثاء مثلثه و کسر قاف است و مراد مولف با ایراد این باب رد است بر آنکسی که میگوید که غشی بر سبیل اطلاق ناقض است از برای وضوء و طهارت است حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ قَالَ حَدَّثَنِی مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنِ امْرَأَتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ عَنْ جَدَّتِهَا أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِی بَكْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنَّهَا قَالَتْ أَتَیْتُ عَائِشَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت بی بی اسماء که آمدم من خواهر خود عایشه را که منکوحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم است حِینَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ وقتیکه گرفته شد آفتاب فَإِذَا النَّاسُ قِیَامٌ یُصَلُّونَ وَإِذَا هِیَ قَائِمَةٌ پس ناگاه مردمان ایستاده بودند در حالیکه نماز میخواندند و ناگاه آن حضرت عایشه صدیقه ایستاده بود که نماز میکند فَقُلْتُ مَا لِلنَّاسِ پس گفتم من از برای حضرت عائشه و پرسیدم از وکه چه چیز است از برای مردم که ایستاده نماز میخوانند فَأَشَارَتْ بِیَدِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ پس اشارت کرد حضرت عایشه بدست خود بطرف آسمان وَقَالَتْ سُبْحَانَ اللَّهِ وگفت که پاکی است مر خدای تعالی را از جمیع نقایص و این کلمه از برای تعجب از قدرت حق تعالی گفت فَقُلْتُ آیَةٌ پس گفتم که نشانه این آیت و علامت است فَأَشَارَتْ پس اشارت کرد حضرت عایشه بسر خود آن نعم که یعنی آری که آیت بزرگست و در بعضی روایتهای نعم آمده فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِی الْغَشْیُ سماکوید پس ایستادم من تا آنکه پوشید ما را حالت بیهوشی این بطال گفته که غشی مرضی ست که از سبب طول تعب و کثرت وقوف عارض میشود و آن قسمی از اغماء است ولیکن سبکتر از اغماء میباشد لهذا ناقض است از برای وضوء و مبطل است از برای نماز نیست وَجَعَلْتُ أَصُبُّ فَوْقَ رَأْسِی مَاءً و شروع کردم من که میریزم بر بالای سر خود آبی را از جهت دفع کردن آن غشی و این ریختن آب دلالت میکند بر آنکه آن بیهوشی بسیار نبود و بحد اغماء نرسیده بود زیرا که حواس او در آن حال هنوز مدرکه بودند و این قدر ناقض است از برای وضوء نیست و اگر بسیار میبود هر آینه مانند اغماء می شد و وضو را باجماع نقض

میکرد فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم حمد الله واثنی علیه پس
چون باز گشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ستایش کرد خدای تعالی را و ثنا گفت
بر وی ثم قال پس از حمد و ثنا ایزد متعال گفت ما من شیء کنت لم اره الا قد
رایته فی مقامی هذا حتی الجنة والنار که نیست هیچ چیزی که بودم که ندیده بودم اورا
قبل ازین زمان و مکان مگر بدرستی که دیدم من آن چیز را در جای ایستادن من
که این جا است تا آنکه بهشت و دوزخ را درین مقام دیدم ولقد اوحی الی انکم
تفتنون فی القبور و هر آئینه بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من در همین مقام که
بدرستی شما ازموده و مبتلا کرده میشوید در گورها مثل او قریبا من فتنة الدجال
فتنه که آن فتنه مانند یا نزدیک باشد از دجال اعین لا ادری ای ذلک قالت
اسماء فاطمه راوی گوید که نمیدانم که کدام ازین دو لفظ گفته است بی بی اسما
آیا لفظ مثل گفته یا لفظ قریب یوتی احدکم فیقال ما علمک بهذا الرجل که آمده
می شود یکی از شما پس گفته میشود مر او را یعنی دو فرشته منکر و نکیر نزد او می
آیند و او را می گویند که چیست یقین تو درین مرد یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زیرا که در همان وقت و حال صورت رسول با کمال را نزد میت حاضر و آشکارا کنند
فاما المؤمن او الموقن پس اما بنده اذعان کننده یا یقین کننده فاطمه راوی گوید لا ادری
ای ذلک قالت اسماء که نمیدانم که کدام ازین دو لفظ گفته است حضرت اسما لفظ مؤمن
گفته یا لفظ موقن فیقول هو محمد رسول الله پس میگوید که این مرد محمد فرستاده
خدای تعالی است جاءنا بالبینات والهدی که آمده بود ما یان را بآیات ظاهرات
و معجزات باهرات و بهدایت و درایت و بیان راه رشد و ظرافت فاجبنا و امنا
واتبعنا پس اجابت کردیم و کردیدیم و پیروی نمودیم مایان اورا فیقال له پس گفته میشود
مر او را که جواب مذکور از سوال مسطور داد نه صالحا که خواب کن درین گور در حالیکه
تو نفع کرنده باعمال و احوال خود فقد علمنا ان کنت لمؤمنا پس تحقیق دانسته
بودیم مایان قبل ازین جواب تو که بدرستی هستی تو هر آئینه ایمان آرنده و اما المنافق
او المرتاب و اما مرد منافق یا شک کننده فاطمه راوی گوید لا ادری ای ذلک قالت
اسماء که نمیدانم ازین کفته است بی بی اسما فیقول لا ادری سمعت

النّاس يقولون شيئاً فقلته پس میگوید که نمیدانم که این مرد کدام شخص است شنیده بودم
مردمان را که میگویند چیزی را پس گفتم من آنچیز را و تحقیقات ایحدیث مبارک در کتاب
العلم گذشته **باب** مَسْحِ الرَّأْسِ كُلِّهِ باب است در بیان کردن مسح سر
همگی و تمامی او و در بعضی نسخها لفظ کله نیامده و قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ
و در بیان قول خدای که غالب و بزرگست که فرموده و امسحوا برؤسکم یعنی و مسح کنید
سرهای خود را و قال سَعِيدٌ وگفت سعید پسر مسیب بفتح یا تحتانیه مشناة مشدده
که افضل تابعین و اکمل عالمین بود اَلْمَرْأَةُ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ تَمْسَحُ رَأْسَهَا که زن مانند مرد است
در مسح کند سر خود را و این لفظ احتمال دارد که مراد آن باشد که زن تمام سر خود را
مسح کند چنانچه بر مرد لازم است که تمام سر خود را مسح نماید و احتمال دارد که مراد آن باشد
که زن در وجوب اصل مسح سر مانند مرد است وَسُئِلَ مَالِكٌ پرسیده شد از امام
مالک را که عالم سالک و عابد ناسک بود اَيُجْزِئُ اَنْ يَمْسَحَ بَعْضَ رَأْسِهِ که آیا کفایت
کند آنکه مسح کند متوضی برخی را از سر خود یا لازم است که تمام سر خود را مسح کند
فَاحْتَجَّ پس حجت گرفت و تمسک کرد بر عدم اکتفا مسح برخی از سر بِحَدِيثِ عَبْدِ
اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ بحدیث عبد الله پسر زید پسر عاصم انصاری مازنی که آن حدیث
دلالت میکند بر انکه مسح تمام سر فرض است و مسح بعضی از وکفایت نمیکند و آن
حدیثی است که در متن می آید حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ عَمْرِو
بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ عَنْ اَبِيهِ که آن یحیی پسر عمارة پسر ابی حسن است و نام او تمیم پسر
عبد عمر است و از برای جدوی ابی حسن صحبت همراه رسول مقبول ثابت است و ابن
عبد البر جزم کرده که از برای پدر او عمارة نیز آن صحبت ثابت است و ابو نعیم گفته که
درین کلام نظر است و در رجال این اسناد سوای عبد الله بن یوسف همه مدنی اند
اَنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ که بدرستی مردی گفت از برای عبد الله پسر
زید انصاری و آن مرد عمرو پسر ابی حسن است پس بنابرین در قول مؤلف
وَهُوَ جَدُّ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى یعنی و آن مرد سائل جد عمرو پسر یحیی است مجاز است
از جهت آنکه او عم پدر او بود و او را جد از انجهت نامید که او بمنزله جد است و آنچه بعضی
توهم کردند که ضمیر هو در قول او هو جد عمرو بن یحیی راجع بسوی عبد الله بن زید است

غلط محض است زیرا که عبد الله بن زید هرگز جد عمرو مذکور نیست نه بر سبیل حقیقت و نه بر سبیل مجاز و اما آنچه صاحب کمال و اتباعان او ذکر کرده اند که عمرو بن یحیی پسر دختر عبد الله بن زید است پس آن غلط است که نشاء او همین روایت است از جهة انکه ابن سعد ذکر کرده که نام مادر عمرو مذکور حمیده دختر محمد پسر ابی اس پسر بکیر است وغیر او گفته که مادر او ام النعمان دختر ابی حبه است پس صحیح آنست که ضمیر هو در قول مذکور راجع بسوی مرد است ومقوله قال قول او است که گفته اَتَسْتَطِیعُ اَنْ تُرِیَنِی کَیْفَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَتَوَضَّأُ آیا طاقت داری تو بانکه نشان بدهی بچشم مرا که چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکند فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَیْدٍ نَعَمْ پس گفت عبد الله پسر زید از برای آن مرد سائل که آری طاقت دارم من بانکه نشان بدهم ترا بچشم کیفیت وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد عبد الله مذکور آب را فَاَفْرَغَ عَلٰی یَدَیْهِ پس ریخت آن آب را اول بر دست خود فَغَسَلَ یَدَیْهِ مَرَّتَیْنِ پس شست دست خود را دو بار و ابو نعیم فغسل یدیه بصیغة تثنیه آورده و افراد در روایت امام مالک محمول بر اراده جنس یدست و در روایت ثقاة جزء امام مالک ثلاثا آمده یعنی شست هر دو دست خود را سه بار و آن ثقاة همه حافظ از برای احادیث مبارکه اند پس زیادت آنها مقدم بر حافظ واحد است که آن امام مالک است و از این حدیث مبارک معلوم شد که شستن هر دو دست پیش از داخل کردن آنها در ظرف آب مسنون است هر چند که داخل کننده خواب نکرده باشد ثُمَّ اَدْخَلَ یَدَهُ فِی الْاِنَاءِ هر دو دست در بیک مقام هر دو کف اندیس بس تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلَاثًا پس آب انداخت در دهن خود و بیرون کرد آب را از بینی سه مرتبه و در بعضی روایات مضمض و استنشق و استنثر آمده و شک نیست که استنثار مستلزم است از برای استنشاق است و عکس این ثابت نیست و در روایة وهیب پس از قول او ثلاثا ثبلاث غرفات زائد آمده و استدلال کرده است باو انکسی که میگوید که جمع کردن میان مضمضه و استنشاق از هر غرفه مستحب است و در روایت خالد بن عبد الله که فرود بعد ازین می آید چنان آمده و مضمض و استنشق من کف واحدة

پس بنا برین تصریح شد در جمع کردن میان آن هر دو در هر بار بخلاف روایت ذهب
که آن احتمال توزیع و تقسیم بدون تسویه دارد و نزد مؤلف در روایت سلیمان
پسر بلال در باب الوضوء من النور چنان آمده فمضمض واستنشق ثلاث مرات
من غرفة واحدة واز و استدلال گرفته شده که جمع میان آن هر دو بغرفه واحده مستحب
است لیکن در وی بحث است از جهت آنکه مخرج در هر دو حدیث متحد هست و زیادتی
از ثقات معتبر و مقدم است و در طریق مسلم از خالد مذکور چنان آمده ثم ادخل یده
فاستخرجها فمضمض پس باو استدلال کرده شده که مضمضه مقدم بر استنشاق
است زیرا که او معطوف بفا تعقیبیه شده که دلالة بر وصل و عدم مهلة میکند لیکن درین
بحث است از جهة آنکه استنشاق بر مضمضه معطوف بحرف واو شده و واو دلالة
بر مطلق جمع میکند پس فاء داخل بر مجموع مضمضه و استنشاق است نه بر مضمضه پس بس
ثم غسل وجهه ثلاثا پستر شست روی خود را سه بار و درین غسل وجه سه بار روایات
هر کز مختلف نشده اند و لازم می آید ازین کلام بر امام مالک که استدلال کند باین حدیث
بر وجوب ترتیب میان اعضاء وضوء چنانچه او استدلال میکند باو بر وجوب مسح
تمام سر بنا بر انکه لفظ ثم در جمیع افعال درین حدیث مبارک آمده زیرا که آن به دو حکم در
آیه کریمه مجمل بود و او را سنت بفعل بیان کرد و حال آنکه امام مالک قائل بوجوب ترتیب
میان اعضاء وضوء نیست ثم غسل یده مرتین مرتین الی المرفقین پستر شست
هر دو دست خود را دو دو بار تا دو آرنج آنها و جمیع روایات که از عمرو بن یحیی مروی اند
متفق اند بر انکه شستن هر دو دست دو دو بار بود لیکن از مسلم در روایت عبد الله
پسر زید از طریق جبان بن واسع چنان آمده که اول دست راست خود سه بار شست
پستر دست چپ سه بار شست پس آن محمول است بر انکه آن وضوء را از عبد الله بن
زید بار دیگر بوده و در روایات صحیحه دیگر نیز آمده که رسول علیه السلام اعضاء وضوء را
سه بار شست و زیادة از حافظ ثقه معتبر است پس زیادت حدیث مبارک چگونه
معتبر نباشد و در بعضی روایات الی المرفق بصیغه مفرد آمده و این مبنی است بر انکه مراد
از و جنس مرفق است و علماء و فضلاء مجتهدین اختلاف کردند که شستن مرفق
فرض است یا فرض نیست امام زفر گفته که فرض نیست زیرا که غایت در زیر حکم میفتا

داخل نمیباشد چنانچه شب در قول حق سبحانه جل شانه اتموا الصیام الی اللیل داخل در صوم نیست و بعضی علماء همین قول را از امام مالک نیز حکایت کرده اند و جمهور گفته اند که شستن آن فرض است و کلمه الی در آیه کریمه بمعنی لفظ مع است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه ولا تاکلوا اموالکم الی اموالکم بهمین معنی واقع شده لیکن بروی اعتراض کرده اند که این خلاف ظاهر است و جواب داده اند که اگرچه او خلاف ظاهر است لیکن قرینه دالله بروی موجود است و آن قرینه آنست که ما بعد کلمه الی از جنس ما قبل است و صحیح آنست که محققین گفته اند که غایت بر دو قسم است یکی آنکه از برای امتداد حکم مغیا تا غایت میباشد و این وقتی باشد که آن حکم قبل از ذکر غایت ممتد نباشد و درین هنگام غایت در زیر مغیا داخل نمیباشد چنانچه در قول حق جل و علی شانه اتموا الصیام الی اللیل واقع شده زیرا که لفظ صوم بر امساک یکساعت اطلاق کرده می شود و دوم آنکه از برای استغاط ماورا، غایت باشد این وقتی باشد که مغیا قبل از ذکر غایت ممتد و متناول از برای غایت باشد تا آنکه ذکر غایت مستفید باشد و قول حق سبحانه جل شانه الی المرافق و آنچه در حدیث مبارک الی المرفقین آمده از همین قسم است زیرا که اسم ید در لغت اطلاق کرده می شود بر آنچه از انگشت تا شانه است و دلیل بروی حدیث حضرت عمار است که آن تیمم تا شانه کرده بود پس قول الی المرافق از برای آن مذکور شد تا باقی ید تا شانه از وظیفه فرض غسل ساقط و خارج شود و مرفق در وظیفه داخل باشد زمخشری گفته که کلمه الی دلالت بر معنی غایت بر سبیل اطلاق میکند اما دخول آن غایته در زیر مغیا یا خروج آن از و پس امری است که دائر بهمراه دلیل میباشد پس در قول حق جل و علی شانه اتموا الصیام الی اللیل دلیل بر عدم دخول غایت در زیر مغیا نهی از وصال صوم است و در قول قائل حفظت القران من اوله الی آخره دلیل بر دخول غایته در زیر مغیا آنست که کلام مذکور از برای حفظ جمیع قرآن وارد شده و در قول حق سبحانه جل شانه الی المرافق هیچ دلیل بر دخول او یا خروج او در زیر مغیا قائم نیست پس جمهور علماء اخذ باحتیاط کرده اند و امام زفر عمل بتیقن نموده تمام شد کلام زمخشری و ممکن است که استدلال کرده شود بر دخول آن هر دو در وظیفه غسل ید بفعل آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم زیرا که دار قطنی از حدیث حضرت عثمان در صفت وضوء آورده که فغسل یدیه الی المرفقین حتی مس اطراف العضدین

واز حضرت جابر آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ دار الماء علی مرفقیه واز وائل بن حجر آمده وغسل ذراعیه حتی جاوز المرفق واز ثعلبه بن عباد از پدر خود آمده ثم یغسل ذراعیه حتی یسیل الماء علی مرفقیه پس این احادیث مبارکه در مرتبه خود تقویت یکدیگر میکنند واز همین جا اسحاق پسر راهویه گفته که کلمه الی در آیه کریمه احتمال آن دارد که بمعنی مع باشد پس سنت بنویه بیان کرد که آن کلمه در آیه کریمه بمعنی مع است امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچکسی را که در ایجاب دخول مرفقین در وضوء خلاف کرده باشد پس بنابرین تقدیر امام زفر محجوج باجماع علماء سابقین شد وهمچنان آنکسانیکه از اهل ظاهر این قول را بعد از وگفته اند واین قول از امام مالک بسبیل تصریح هرگز ثابت نشده بلکه اشهب از وکلام محتمل نقل کرده و مرفق بکسر میم وفتح فا عبارت از استخوانی است که در آخر زراع بلند واقع شده و آورام مرفق ازان گفته اند که با ورفق ونفع در تثلیه کردن ومانند آن میشود ثم مسح رأسه بیدیه پس مسح کرد سر خود را بهر دو دست خود فاقبل بهما واذبر پس پیش آورد باآن هر دو دست وپس برد باآن هر دو واین طباع لفظ کله بعد از لفظ راسه زیاده کرد ودر روایت خالد پسر عبد الله براسه بزیادت با آمده قرطبی گفته که با از برای تعدیه است وجائز است حذف او واثبات او چنانچه گوئی مسحت راس الیتیم ومسحت برسه وگفته شده که با از جهت آن داخل شد که فائده کند معنی دیگر را واو آن معنی آنست که غسل مقتضی از برای مغسول آست ومسح در لغة ممسوح به را تقاضا نمیکند پس کرحق جل وعلی شانه وامسحوا برؤسکم الماء پس این عبارت محمول بر قلب است وتقدیر کلام چنان است وامسحوا رؤسکم بالماء پستر اقبال وادبار هر دو دست را بیان کرد وگفت بدأ بمقدم راسه حتی ذهب بهما الی قفاه کرابتدا کرد در مسح بهر جانب پیشینه سر خود تا آنکه برد آن هر دو دست خود را بسوی جانب پسینه سر خود ثم ردهما الی المکان الذی بدأ منه پستر پس آورد آن هر دو دست را بسوی آنجائیکه ابتدا کرده بود در اول مسح از انجا که آن مقدم سر است وچون قول او بدأ بیان از برای اقبال وادبار بود لهذا حرف عطف را درمیان نیاورد وظاهر آنست که این کلام از حدیث مبارک است

ومندرج از امام مالک نیست پس درین کلام حجت است برانکسی که گوید که سنت در مسح
سر آنست که ابتداء بمؤخر سر کند تا آنکه انتهاء بسوی مقدم سر نماید و حکمت درین اقبال و
ادبار استیعاب هر دو جهت موی سر بمسح است پس بنا برین تقدیر استیعاب منحصر
شد بانکسی که صاحب موی باشد و مشهور ازان کسان که تعمیم را واجب دانند
آن است که اولی واجب است و ثانی سنت و از همین جا ظاهر شد که استدلال
بانحدیث مبارک بر وجوب تعمیم ضعیف است والله سبحانه اعلم وتغسل رجلیه
پسر شست هر دو پای خود را و در روایت وهیب الی الکعبین نیز آمده چنانچه زود
می آید پس مطلق این حدیث مبارک محمول بران مقید شد زیرا که حادثه و حکم هر دو متحد
اند و بعضی گفته اند که در نحدیث مبارک ذکر غایت نکرد از جهت آنکه اعتماد بران
کرد که آن غایت در کلام الله مذکور و مشهور است و بحث درین غایت مانند آن
بحث است که در قول الی المرافق گذشته و کعب عبارت از استخوانی است که در
ملتقی قدم و ساق بلند واقع شده و از امام ابی حنیفه نیز محکی شده که آن استخوانی ست که در
پشت پای بر جای بستن شراک واقع شده و صحیح اول است زیرا که در نزد اهل لغة همان
معنی مشهور است و ایضا قاعدهٔ کلیه نزد علماء مقرر است که مقابلهٔ جمع بجمع اقتضا میکند
تقسیم احاد را باحاد پس بنا برین قاعدهٔ لازم می آید که در هر پای دو کعب باشند و آن
بر معنی اول مستقیم میشود نه بر معنی ثانی و از واضح ترین دلیلها بر ارادهٔ معنی اول
از لفظ کعب حدیث نعمان بن بشیر است که در صفة صف نماز وارد شده که دروی آمده
فرایت الرجل منا یلزق کعبه بکعب صاحبه و بانحدیث مبارک امام مالک استدلال
بر وجوب مسح تمام سر کرده و تقریر او چنان است که قول حق سبحانه جل شانه
وامسحوا برؤسکم مجمل است زیرا که احتمال دارد که مراد ازین قول مسح تمام سر
باشد بنا برانکه کلمهٔ با زائده باشد و احتمال دارد که مراد از و مسح بعضی از سر
باشد بنا، برانکه آن کلمه تبعیضیه باشد پس رسول علیه السلام بفعل بیان کرد که مراد
اول است لیکن ما بان در وجوب او میگوییم که این احتجاج تام نیست زیرا که
جمیع آنچه در نحدیث مبارک ذکر یافته واجب نیست از جهة آنکه در نحدیث
مبارک مضمضه و استنشاق نیز مذکورند و آن هر دو واجب نیستند

واگر گفته شود که آن هر دو در مذهب بعضی از فقهاء نیز واجب اند پس جواب آنکه آن نزد ما این مسلم نیست و بر تقدیر تسلیم پس در رد احتجاج مذکور میگوئیم که در حدیث مذکور تثلیث در مضمضه و استنشاق نیز مذکور است و آن باتفاق جمیع علماء و فقهاء واجب در وضوء نیست و همچنان تثلیث در غسل وجه و در غسل یدین فرض نیست و اگر گفته شود که فعل مسح بیان از برای قول حق سبحانه جل شانه و امسحوا برؤسکم واقع شده و بیان تابع مبین در وجوب و مانند او میباشد پس وجوب مستفاد از بیان بودن او است بخلاف تثلیث و تثنیه جواب آنکه پس بنا بر این تقدیر لازم می آید که ابتداء کردن از مقدم راس بهر دو دست باز رد کردن آن هر دو دست بآن جائیکه ابتداء از و کرده است واجب باشد و آن باتفاق هر گز واجب نیست و بعد ازین میگوئیم که تثلیث و تثنیه نیز بیان از برای قول حق سبحانه جل شانه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم واقع شده و آیضا اگر مسح تمام سر فرض میبود پس البته اکتفاء در روی بمقدار ناصیه جائز نمی شد و حال آنکه در حدیث مشهور از مغیره ثابت شده که رسول علیه السلام در مسح سر اکتفاء بمقدار ناصیه کرد پس حق آنست که قول حق سبحانه جل شانه و امسحوا برؤسکم امر بایجاد ماهیت مسح است اعم از انکه آن در ضمن مسح تمام سر باشد یا در ضمن بعضی از و پس او مجمل در حق مقدار شد پس شافعی گوید که ادنی آنچه اطلاق اسم مسح بر و کرده شود کفایت میکند و امام ابوحنیفه گوید که حدیث مشهور که آن حدیث مغیره بن شعبه است بیان کرده که مفروض در مسح قدر ناصیه است و این حدیث مبارک در بیان کمال وضوء وارد شده نه در بیان فرائض و دلیل برین سخن احادیث دیگر اند که در میان آنها هر گز ذکر اقبال و ادبار وارد نشده و آیضا فرق است در میان قول مسحت المندیل و قول مسحت بالمندیل که در اول مسح تمام مندیل لازم است بخلاف ثانیه که در وی مسح بعض نیز کافی است چنانچه در سابق گذشته و اگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه فرموده و لیطوفوا بالبیت العتیق و طواف ببعض صحیح نمیشود جواب آنکه طواف ببعض بیت متصور نیست و اگر گفته شود در آیه تیمم حق سبحانه جل شانه فرموده فاغسلوا وجوهکم و حال آنکه مسح تمام وجه شرط است جواب آنکه او از جهته آن شرط است که تیمم خلف از وضوء است و در وضوء غسل تمام وجه لازم است پس در تیمم مسح تمام وجه لازم شد زیرا که خلف مخالف نو برای اصل نمیباشد این ابطال گفته که

مرحومه اجماع کردند بر انکه هر کس که تمام سر را مسح کرد پس آن مودی از برای فرض است
و در حق آنکسی که بعضی سر را مسح کند اختلاف کردند پس استیعاب واجب شد تا آنکه
فرض وضوء بر سبیل یقین ادا شود و خصم را نظیر رسد که باو معارضه بالقلب نماید و بگوید
که امت مرحومه اجماع کردند بر انکه اقل آنچه اطلاق اسم مسح بروی یابد واجب است
از جهة آنکه آنکسی که قائل کل یا ربع است آن کس نیز قائل باقل است باز یادة واصل
ابراء ذمه ازو است پس اقتصار بر سبیل یقین واجب شد پس بس و اگر گفته شود که از چه جهة
در مضمضه و استنشاق و غسل وجه لفظ ثلاثا ذکر شد و در غسل ید لفظ مرتین ذکر شد
و در مسح و غسل رجل هر گز عدد ذکر نشد جواب آنکه تا تنبیه حاصل آید بر انکه جمیع امور
از افراد و تثنیه و تثلیث جائز اند و اقل آنچه باو امتثال حاصل آید یک بار است و اکمل
مراتب او سه بار و وسط او دو بار و درین دلیل است بر انکه مخالفت میان اعضائی
وضوء جائز است که بعضی را ازان یکبار و بعضی را دو بار و بعضی را سه بار بشوید و وضوء
برین نمط صحیح است لیکن اکمل تثلیث است و رسول علیه السلام در بعضی اوقات مخالفت
آن اکمل نمود تا بیان جواز ما سوای او حاصل آید و اگر گفته شود که بیان حاصل بقول
می شود جواب آنکه بیان بفعل واقع تر در نفوس و دور تر از تاویل است **بد انکه** میل
امام محمد بخاری رحمة الله علیه بسوی وجوب استیعاب در مسح سر است از جهت آنکه
ظاهر قرآن مجید را دال بروی در ترجمه باب کرده اند و محیی السنة در شرح سنت گفته
که قرآن مجید مسح تمام سر را واجب میکند و سنت نبویه او را بمقدار ناصیه مخصوص کرد
پس مسح کمتر از ناصیه ساقط نمی شود و بعضی علما گفته اند که دلالة قرآن بر استیعاب
ممنوع است بلکه لفظ قرآن دلالت بر عدم استیعاب میکند چنانچه استقراء کلام
عرب بروی شاهد است این بطال گفته که مراد از کلمه ثم در جمیع این حدیث مبارک
مهلة نیست بلکه مراد اخبار از صفة غسل است و او درین مقام بمعنی واو است و در
حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ریختن آب بر هر دو دست یکجا در ابتداء وضوء
مسنون است دویم آنکه آمدن امام بسوی بعضی اشخاص رعیت جائز است و سیوم
آنکه استعانت در اصغاء آب بغیر خود جائز بدون کراهت است چهارم آنکه تعلیم بفعل
نیز متحقق می شود پنجم آنکه باخراف از آب قلیل از برای تطهر آب را مستعمل نمی گرداند از جهة

آنچه در روایت وهیب وجزآن گفته ثم ادخل یده فغسل راسه واما اشتراط نیت اغتراف
پس درین حدیث مبارک دلالت بر اشتراط و برنفی او نیست وابوعوانه در صحیح خود
بایحدیث مبارک استدلال کرده براینکه تطهر بآب مستعمل جائز است وتوجیه او آن
است که نیت در یحدیث مبارک ذکر نشده واز برای اغتراف دست خود را داخل
کرد وامام غزالی گفته که بمجرد اغتراف آب مستعمل نمیگردد زیرا که استعمال جز این نیست
که از مغترف منه واقع میشود والله تعالی اعلم **باب** غسل الرجلین الی
الکعبین باب است در بیان شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ حدثنی
موسی قال انا وهیب مصغر وهب عن عمرو عن ابیه واین همان عمر پسر یحیی
مازنی است که ذکر او الحال ورسابق گذشته قال شهدت عمرو بن ابی حسن
گفت پدر او که حاضر شدم من عمرو پسر ابی حسن را درحالیکه سال عبد الله بن
زید عن وضوء النبی صلی الله علیه وسلم پرسید وبود عبد الله پسر زید را از
وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بتور من ماء پس طلب کرد عبد الله
ظرفی را وینه را یا ظرف سنگین را آب وتور بفتح تا رفوقانیه وسکون واو وراء
مهمله هست فتوضا لهم وضوء النبی صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد عبد
الله از برای آنها مانند وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیکن از جهة کمال
مشابهت او را عین وضوء رسول مقبول برسبیل مبالغه گفت فاکفاء علی
یده من التور پس باز گردانید وریخت بردست خود آب را از بمان ظرف
روین یا سنگین واکفا فعل ماضی معلوم از باب افعال هست ودر بعضی روایات
علی یدیه بصیغه تثنیه آمده فغسل یدیه ثلثا پس شست در ابتدا حال هر دو دست
خود را سه بار ثم ادخل یده فی التور پس تر واخل کرد دست خود را فمضمض
واستنشق واستنثر ثلث غرفات پس آب در دهن کرد وآب در بینی کرد وآب از بینی بیرون
کرد سه بار کرفتن آب بکف دست واین کلام دلیل است از برای آنکه
نه گویند که استنثار مغایر است از برای استنشاق است وصواب همین است وقول
او ثلاث غرفات احتمال دارد که آن سه غرفه از برای مضمضه جدا باشد واز
برای استنشاق جدا واحتمال دارد که سه غرفه از برای آن هر دو باشد وظاهر

همین است و درین مقام پنج وجوه در باب غسل الوجه بالیدین گذشته ثُمَّ اَدخَلَ یَدَهُ فَغَسَلَ وَجهَهُ ثَلثًا پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب پس شست روی خود را سه بار ثُمَّ اَدخَلَ یَدَهُ فَغَسَلَ یَدَیهِ مَرَّتَینِ اِلَی المِرفَقَینِ پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب پس شست هر دو دست خود را دو بار تا آرنج آنها و مراد ازین کلام آنست که هر یک را از دو دست خود دو بار شست نه آنکه دو دست خود را دو بار شست بآن معنی که هر یکی را از دو دست خود یک بار شست ثُمَّ اَدخَلَ یَدَهُ فَمَسَحَ رَاسَهُ پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب پس مسح کرد سر خود را فَاَقبَلَ بِهِمَا وَاَدبَرَ مَرَّةً وَاحِدَةً پس پیش آورد آن هر دو دست خود را و پس برد آن هر دو را یک بار ثُمَّ غَسَلَ رِجلَیهِ اِلَی الکَعبَینِ پستر شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ و بیان کرد درین روایت آنکه تجدید اغتراف از برای هر عضو است و تبیین آنکه اغتراف یکی از دو دست بود و همچنین او در سائر روایات است و لیکن در روایت این عساکر از طریق سلیمان پسر بلال ثم ادخل یدیه بصیغه تثنیه آمده چنانچه می آید و نیست این تثنیه در روایت ابی ذر و نه اصیلی و در هیچ روایتی از روایاتی خارج از صحیح این سخن را نوودی گفته و گمان آنست که آن ظرف آب خورد بود و اگرنه اینچنین بودی پس اغتراف بهر دو دست آسان تر و نزدیک تر از جهة تناول است چنانچه شافعی گفته

بَابُ اِستِعمَالِ فَضلِ وَضُوءِ النَّاسِ

باب است در بیان کراهیت زیادت آب وضوء مردمان و مراد بفضل آن آبی است که پس از فراغ از وضوء در ظرف باقی میماند و احتمال دارد که مراد از فضل آن آب باشد که از متوضی می پرد و پراکنده می شود و لفظ وضوء بفتح واو است وَاَمَرَ جَرِیرُ بنُ عَبدِ اللهِ اَهلَهُ وامر کرد جریر بفتح جیم و برا اهله که پسر عبد الله اهل و عیال خود را اَن یَتَوَضَّاُوا بِفَضلِ سِوَاکِهِ بآنکه وضوء کنند باقی زیادت از چوب مسواک او از اراک و جز آن مانده باشد مراد از فضل مسواک آبی است در ظرف تنگ که در و چوبی از اراک و جز آن ترکرده میشود تا آنکه او نرم شود پس گفته اند که این محمول است بر انکه آن تغیر نمیکند آب را و مراد مولف آنست که این صنع او را تغیر نمیکند

وهمچنان مجرد استعمال نیز آب را تغییر نمیکند پس تطهیر بان ممتنع نشد وسواک
بکسر سین مهمله آمده حدثنا آدم انا شعبة انا الحکم بکاف مفتوحه پس بکاف
مفتوحه قال سمعت ابا جحیفة رضی الله عنه بضم جیم و فتح حاء مهمله و سکون یاء تحتانیه
وفا یقول خرج علینا النبی صلی الله علیه وسلم بالها خرج میگوید ابو جحیفه که بیرون
آمد برما یان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وقت استواء و نیم روز که آن وقت
شدت گرمی است واین واقعه در سفر بود لهذا نماز ظهر را دو رکعت ادا کرد فالی بوضوء
پس آورد شد پیغمبر خدا را باب وضوء و وضوء بفتح واو است فتوضا فجعل الناس یاخذون
من فضل وضوئه پس وضوء کرد رسول عالمیان پس شروع کردند مردمان که
میگیرند از بقیه آب وضوء او فیتمسحون به پس می مالیدند آن آب را بر بدن خود از
برای تیمن و تبرک فصلی النبی صلی الله علیه وسلم الظهر رکعتین والعصر رکعتین
پس نماز گزید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز پیشین را دو رکعت و نماز دیگر را دو رکعت
برسبیل قصر وبین یدیه عنزة و حال آنکه پیش روی آن ذات مبارک چوبی بود
خورد از نیزه و بزرگ از عصا ولفظ عنزه بفتحات ثلاث است وتحقیق این در سابق
گذشته وقال ابو موسی رضی الله عنه وگفت ابو موسی اشعری که خوشنود
باد خدا تعالی از و دعا النبی صلی الله علیه وسلم بقدح فیه ماء که طلب کرد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم کاسه را که در و آب بود فغسل یدیه و وجهه فیه پس شست
هر دو دست خود را و روی مبارک خود را در ان کاسه آب و مج فیه و آب از دهن
مبارک انداخت در وی ثم قال اشربا منه پس فرمود که بنوشید شما هر دو از ان کاسه
آب وافرغا علی وجوهکما و نحورکما و بریزید آن آب را بر روهای خود و بر سینهای
خود و نحور جمع نحر است و نحر موضع قلاده را گویند که از سینه باشد واین قول ابو موسی
اشعری طرفی است از حدیث مطول که مولف اورا در کتاب المغازی می آرد واول
او چنان است که ابو موسی اشعری گفت که کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة
ومعه بلال فاتاه اعرابی تا آخر او وازین معلوم شد تفسیر دو لفظ مبهم که آن لفظ
اشربا و افرغا است که آن هر دو نفر ابو موسی اشعری و بلال اند حدثنا علی بن عبد
الله اخبرنا یعقوب بن ابراهیم بن سعد حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی

مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ گفت محمود پسر ربیع بفتح را مهمله و کسر باء موحده
وسکون یا مثناة تحتانیه انصاری که ذکر او در سابق گذشته هُوَ الَّذِي مَجَّ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بِئْرِهِمْ و آن محمود آنکسی است که آب
از دهن انداخت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روی او در حالیکه او طفل خورد
بود از چاه آنها یعنی محمود و قوم او که چاه داشتند و قول او و هو الذی مج تا آخر از
کلام ابن شهاب است که او را برای تعریف شیخ خود یا تشریف او آورده و مقوله محمود
قول اوست و اذا قوبلنا که بعد ازین می آید قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ گفت ابو عبد الله بخاری
که مؤلف این کتاب است وَقَالَ عُرْوَةُ این کلام مقوله قول ابی عبد الله است یعنی و گفت
عروه بضم عین مهمله پسر زبیر عَنِ الْمِسْوَرِ از مسور بکسر میم و سکون سین مهمله و فتح
واو و پسر مخرمه بفتح میم و سکون خاء معجمه و فتح راء مهمله زهریست و او پسر دختر عبد الرحمن
ابن عوف است و رسول علیه السلام بحکم ایزد علام مقبوض شد و او در ان حال
هشت سال عمر داشت و سماع او از رسول علیه السلام صحیح و ثابت شده و از واحاد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده بمقدار پنجاه و دو که امام بخاری
رحمة الله علیه از جمله آنها شش حدیث آورده و در زمان محاصرهٔ حجاج ظالم او را
سنگی از سنگهای منجنیق رسید در حالی که او در حجر نماز میکرد پس پنج روز درنگ کرد
و بعد از ان بهمان زخم وفات یافت و آن سال شصت و چهار بود و عُرْوَةُ و غیره و از غیر
مسور که آن مروان پسر حکم است چنانچه در کتاب الشروط از مؤلف می آید پس قول مؤلف
و غیره مجرور است بناء بر انکه او معطوف بر مسور است و عادت مؤلف چنان درین صحیح واقع
شده که هرگز از مروان مذکور روایت بغیر از تصدیق مسور پسر مخرمه نمیکند و این از جهت
آنست که مسور مذکور و مروان مزبور هر دو میان خود عداوت بر وجه کمال داشتند پس
تصدیق مسور مر مروان را دلالت میکند بر کمال صدق آن مروی و این از کمال احتیاط مؤلف
اوست که بر روایت مروان تنها اعتبار نمیکند و اگر گفته شود که این روایت از مجهول است
پس اعتبار بآن نیست جواب انکه غالب آنست که عروه روایت نمیکند مگر از عادل پس
حکم آن حکم معلوم است و ایضا او مذکور بر سبیل متابعت است و در تابع متحمل می شود آنچه
در غیر او متحمل نمی شود و اگر گفته شود که این تعلیق است از بخاری پس چه جواب انکه او

عطف بر قول ابن شهاب است گویا کلام چنان است قال ابن شهاب اخبرنی
محمود و قال عروة یُصَدِّقُ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُما صاحِبَهُ در حالیکه نسبت راستی میکند هر یکی
ازان هر دو مر صاحب خود را یعنی هر یکی از مسور بن مخرمه و محمود تصدیق یکدیگر میکنند یعنی
محمود پسر ربیع بتصدیق مسور پسر مخرمه میکند و مسور بتصدیق محمود میکند و لفظ یصدق
الخ نیز از کلام ابن شهاب است و مقولهٔ هر یکی از محمود و صاحب او قول اوست
وَاذا تَوَضَّأ هر دو از محمود و مسور صاحبی اند و هر یکی ازانها در سن صغیر و در قدر
کبیر بود وَاذا تَوَضَّأ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ
و وقتی که وضو میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزدیک بود اصحاب کرام
که جنگ کنند و بکشند یکدیگر را بر آب وضوء آن رسول مقبول و این مبالغه است
در میل و رغبت آنها بر آب وضوء رسول مقبول از جهت تیمن و تبرک والا نه
چنین باشد پس قتل حقیقی بر سبیل قطع در میان آنها واقع نشده اگرچه رسول
مقبول لائق آن بود که جان بذل کرده در زیر خاک دو قدم مبارک او و فدا
کرده شود ارواح را و بذل کرده شود اشباح را پیش روی او صلی الله علیه وسلم
و در بعضی نسخها کانوا بدل کادوا آمده حَدَّثَنا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ يُونُسَ او ابو مسلم
بغدادی مستملی است که از حفاظ و ضباط است و بموت ناکهانی در سال دو صد
و بست و چهار وفات یافت یافت حَدَّثَنا عَامِرُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ کوفی که بمدینه مقدسه نازل
شد و در همان بقعهٔ مبارکه در خلافت هارون رشید در سال یکصد و هشتاد
و شش وفات یافت عَنِ الْجَعْدِ بفتح جیم و سکون عین مهمله و بدال مهمله
پسر عبد الرحمن پسر عروه پسر اوس مدنی کندی است که از برای جعید بروزن مبعد
جعد نیز گفته می شود قال سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سائب بر
وزن هم فاعل از سیب بسین مهمله و بیاء مثناة تحتانیه و باء موحده است و یزید
ماخوذ از زیادت بمعنی او کندی است و از سائب منقول است که حج کردم
من همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجة الوداع را و دران وقت عمر من هفت
سال رسیده بود و از وی پنج احادیث از رسول مقبول مروی شده که امام
بخاری رحمة الله علیه همگی و تمامی آنها را آورده و بمدینه مقدسه در سال نود و یک

یُصَدِّقُ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُما صاحِبَهُ
وَاذا تَوَضَّأ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ كَادُوا
يَقْتَتِلُونَ عَلَى
وَضُوئِهِ حَدَّثَنا
عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ
يُونُسَ قالَ حَدَّثَنا
عامِرُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ
عَنِ الْجَعْدِ قالَ
سَمِعْتُ السَّائِبَ
بْنَ يَزِيدَ رَضِيَ
اللهُ عَنْهُ

وفات یافت جعید گفته که دیدم من سائب بن یزید را در حالی که سن او به نود
وچهار سال رسیده بود و در این حال او چابک و معتدل در قامته وقوی بود
وگفت که نفع نکرد فتم من از گوش و چشم خود تا حال مگر بدعای رسول بخال
صلی الله علیه وسلم یَقُولُ که میگوید آن سائب پسر یزید ذَهَبَتْ بِی خَالَتِی
اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که ببرد مرا خواهر مادر من نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فَقَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ ابْنَ اُخْتِی وَقِعَ پس گفت آن
خاله من که ای فرستاده خدای عزوجل که بدرستی که فرزند خواهر من صاحب درد پای
است وَقِعَ بفتح واو وکسر قاف وتنوین بر صیغه صفة مشبهه است ودر بعض
روایات وَقَعَ بصیغه ماضی معلوم واقع شده ابن بطال گفته که معنی او آن است
که فرزند خواهر من واقع شده است بیماری فَمَسَحَ بِرَأْسِی وَدَعَا لِی بِالْبَرَکَةِ
پس مسح کرد رسول مقبول سر مرا و دعا کرد از برای من به برکة در جان ومال
ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوْئِهِ پس وضو کرد رسول علیه السلام پس نوشیدم
من از بقیه آب وضو او وَضُوء بفتح واو است ثُمَّ قُمْتُ اِلَی ظَهْرِهِ پس
ایستادم من بسوی پشت او فَنَظَرْتُ اِلَی خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَیْنَ کَتِفَیْهِ
پس دیدم من مهر نبوت را میان هر دو شانه او وخاتم بکسر تا، شناة ماخوذ از ختم
است ومعنی او آن شی است که دلالت بر ختم نبوت میکند ودر بعضی روایتها خاتم
بفتح تا، شناة آمده واو عبارت از چیزی است که ختم کرده شود با وچیزی را چنانچه
حق سبحانه جل شانه در کلام اند فرموده ولکن رسول الله وخاتم النبیین
وقاضی بیضاوی گفته که مهر نبوت اثر وعلامتی است در میان دو شانه مبارک
آن سرور عالم صلے الله علیه وسلم که با و نعت کرده شده در انحضرت
صلی الله علیه وسلم در کتب متقدمه وصحف متدرسه وآن علامتی بود
که با و شناخته می شد آن حضرت صلے الله علیه وسلم که به تحقیق
او همان پیغامبر موعود ورسول معهود است وآن نیز صیانتی از برای نبوت
آن سرور عالم از طعن و قدح بود چنانچه ختم از برای شبی مختوم صیانت
می باشد مثل زینت الحجلة مثل تکمه خانه عروس

وزربکسر زاء معجمه پس براء مهمله مشدده عبارت از یک کمه نیست از کمهای قمیص و حجله
بفتح حاء مهمله پس بجیم مفتوحه یکی از احجال عروس است و آن خانه نیست مانند قبه که مزین
کرده میشود بجامها و تختها و پردها از برای عروس و از برای او کمهای بزرگ می باشند
و این قول مشهور را زعلماء جمهور است و بعضی گفته اند که مراد از حجله طائری معروف است
که آنرا کبک کوهند و مراد از زر او پنجه او است پس معنی آن شد که مانند پنجهٔ کبک
بود و مؤید این قول آنست که در حدیث دیگر مثل پنجة الحمامة آمده قاضی عیاض گفته
که این مهر نبوت اثر آن شق است که دو فرشته آن ذات مبارک را در میان دو شانه
شق کرده بودند لیکن این سخن باطل است از جهة انکه شق در سینه مبارک آنحضرت و عالم بود
پس بس و مراد مؤلف استدلال باین احادیث مبارکه است بر انکه آب مستعمل پاک است
و نجس نیست چنانچه قول امام ابی یوسف است که آن نجس است و امام شافعی از امام محمد
بن حسن حکایت کرده که امام ابو یوسف از ان قول رجوع کرد پس از بعد از مدت دو ماه
باز بسوی آن قول رجوع نمود و از امام ابی حنیفه در آب مستعمل سه روایت آمده اول آنکه
او طاهر است و طهور نیست و این روایت محمد بن حسن از و است و همین قول
امام محمد بن حسن و قول جدید امام شافعی است دوم آنکه او نجس است لیکن
نجاست خفیفه و همین روایت امام ابی یوسف از و است و سیوم انکه او نجس است
لیکن نجاسته غلیظه و این روایت حسن لؤلوی از و است و این احادیث مبارکه
رد بر این دو قول اند زیرا که به شئ نجس هرگز تیمن و تبرک جسته نمیشود و حدیث
خ اگرچه در وی تصریح بوضو نیست لیکن توجیه او آنست که وقتی همراه آب شئ
پاک مخلوط کرد پس در طهارت آن آب هیچ خلل عارض نشود و همچنان آن آب
که با و آب دهن مخلوط شود پاک است از برای حدیث مجه و ابن منذر گفته که اجماع
اهل علم بران واقع شده که آن تری که بر اعضاء متوضی باقی میماند و آنچه از و بر
جامهٔ او میچکد پاک است و این دلیل قوی است بر انکه آب مستعمل پاک است
و اما آنکه او پاک کننده نیست پس بحث در وی در باب ما ینقض من غسل الجنابة
در کتاب غسل ان شاء الله تعالی

باب من مضمض واستنشق من غرفة واحدة

باب است در بیان آنکسی که آب در دهن کرد و آب در بینی

باب من مضمض واستنشق من غرفة واحدة

کرد از یک کف آب حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بر صیغهٔ اسم مفعول از تسدید اَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ
اللّٰهِ پسر عبد الرحمن واسطی ست وکنیت او ابو الهیثم است واو برابر وزن خود نقره در
راه خدای تعالی صدقه داد ودر سال یکصد ونود ونه وفات یافت اَنَا عَمْرُو بْنُ
یَحْیٰی عَنْ اَبِیْهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَیْدٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ اَفْرَغَ مِنَ اِنَاءٍ عَلٰی یَدَیْهِ
فَغَسَلَهُمَا که بدرستی آن عبد الله پسر زید ریخت آب را از ظرف آب بر هر دو دست خود
پس شست آن هر دو دست را ثُمَّ غَسَلَ اَوْ مَضْمَضَ پس شست دهن خود را یا مضمضه
کرد واین شک از مسدد ست وَاسْتَنْشَقَ مِنْ کَفَّةٍ وَاحِدَةٍ واب کرد در بینی
از یک کف دست ودر بعضی روایات بکف آمده ودر بعضی نسخها بغرفة واحدة فَفَعَلَ
ذٰلِكَ ثَلٰثًا پس کرد این کار را یعنی مضمضه واستنشاق را از یک آب کرد سه بار
فَغَسَلَ یَدَیْهِ اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ پس شست هر دو دست خود را تا هر دو
آرنج آنها دو دو بار ودرین رویت غسل وجه ذکر نکرد وحال آنکه او در روایت مسلم
وغیر او ثابت است وَمَسَحَ بِرَاْسِهٖ ومسح کرد سر خود را مَا اَقْبَلَ وَمَا اَدْبَرَ آنچه را
که پیش از سه بود واز آنچه زاید پس بود یعنی تمام سر خود را مسح کرد وغسل جلیه رجلین
اِلَی الْکَعْبَیْنِ وشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ آنها ثُمَّ قَالَ پس گفت عبد
الله هٰکَذَا وُضُوْءُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که همچنان بود وضوء رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که من آنرا الحال بحضور شما بفعل آوردم **بَابٌ**
مَسْحِ الرَّاْسِ مَرَّةً باب است در بیان مسح کردن سر یکبار ودر بعضی نسخها مسح آمده
حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بجاء مهمله مفتوحه وبراء مهمله ساکنه وباء موحده قَالَ اَنَا
وُهَیْبٌ تصغیر وهب اَنَا عَمْرُو بْنُ یَحْیٰی عَنْ اَبِیْهِ شَهِدْتُ عَمْرَو بْنَ اَبِی حَسَنٍ سَاَلَ
عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ زَیْدٍ عَنْ وُضُوْءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که حاضر بودم من عمرو
پسر ابی حسن را در حالیکه سوال کرد او عبد الله پسر زید را از وضوء رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد آب را ودر بعضی نسخها بتور من ماء آمده فَتَوَضَّاَ
لَهُمْ پس وضو کرد از برای آنمردم که در آنجا حاضر بودند فَکَفَاَ عَلٰی یَدَیْهِ پس
چپه کرد ریخت آن آب را بر هر دو دست خود ودر بعضی نسخها فاکفاه آمده فَغَسَلَهُمَا
ثَلٰثًا پس شست آن هر دو دست را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ یَدَهُ فِی الْمَاءِ پس تر داخل کرد

دست خود را در همان ظرف آب فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلاث غرفات
من ماء پس آب کرد بدهن وآب کرد بینی وافشرد بینی را سه بار بدو کف دست
از آب ثم ادخل یدہ فی الاناء پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب
فغسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ثم ادخل یدہ فی الاناء پستر
در آورد دست خود را در همان ظرف آب فغسل یدیه الی المرفقین مرتین
مرتین پس شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها دو دو بار ثم ادخل
یدہ فی الاناء پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب فمسح برأسه
پس مسح کرد سر خود را فاقبل بیدیه پس پیش آورد هر دو دست خود را
وادبر بهما وپس آورد بآن هر دو دست ثم ادخل یدہ فی الاناء پستر
داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب فغسل رجلیه پس شست هر دو
پای خود را وفرق درمیان این حدیث مبارک وآن حدیث که در باب غسل
الرجلین الی الکعبین گذشته آنست که درین حدیث مبارک لفظ مرتین مکرر
واقع شده وکلمه با در قول وامسح برأسه زائد آمده وایضا ثم ادخل یده فی الاناء
نیز زائد آمده ولفظ مرة واحدة ولفظ الی الکعبین ناقص واقع شده واگر گفته
شود که در تکرار لفظ مرتین چه راز تاکید فائده دیگر هست یا نیست جواب آنکه این
عبارت نص صریح است در آنکه هر دست دو بار شسته شود واگر گفته شود
که دلالت این حدیث مبارک بر ترجمه باب از کدام جا حاصل شد جواب آنکه از
اطلاق قول او مسح برأسه حاصل شد چون که او را مقید بدو بار یا سه بار نکرد
واگر گفته شود که اولی وانسب درین ترجمه باب ذکر روایت موسی از وهیب
بود نه زهیر که در وتصریح بلفظ مرة واحدة واقع شد جواب آنکه شک نیست
که دلالت آن روایت بدین مطلوب ظاهر تر هست لیکن اهل حدیث سیاق کلام را
نیز اعتبار میکنند پس شاید که سیاق حدیث ابی موسی از برای آن نبود که مسح سر
یکبار هست اگرچه دال بر وی بود بخلاف سیاق حدیث سلیمان که آن از برای
تبیین غرض بود ودلیل قطعی بر عدم تثلیث مسح سر آنست که بسا اوقات مسح سر تکرار میشد بغسل
کرد چنانچه در کتب صحاح ثابت ومسطور است حدثنا موسی ثنا وهیب ثنا عمرو بن یحیی قال سمعت

که مسح کرد بسر خود یکبار و آسناد این آنست که مذکور در اول باب است گویا موسی گفته که وهیب باسناد مذکور بعینه این حدیث را روایت کرد لیکن در وی تصریح بلفظ مرة در مسح سر آمده و جمهور علما از همین حدیث استدلال کرده اند بر آنکه مسنون در مسح سر یک بار مسح است والله تعالی اعلم

باب وُضُوْءِ الرَّجُلِ مَعَ المَرْاَتِهٖ

باب است در بیان طهارت کردن مرد معین همراه زن خود و در بعضی نسخها مع المرأة آمده و لفظ وضوء بضم واو است زیرا که مراد از و در ین مقام فعل است و فضل وُضُوْءِ المَرْاَةِ و باب است در بیان آبی که در ظرف زائد از وضوء زن مانده باشد پس لفظ وضوء درین مقام بفتح واو است و قول او و فضل مجرور است از جهة آنکه معطوف بر قول او د وضوء الرجل است و تَوَضَّأَ عُمَرُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ بِالْحَمِیْمِ و وضو کرد حضرت عمر فاروق که خوشنود باد خدای تعالی از و بآب گرم و حمیم در لغت آب گرم شده را گویند پس او فعیل بمعنی مفعول است و ازین جا حمام را باسم حمام نامیده اند زیرا که هر کسی که در وی داخل شود البته آن کس گرم شود و تماحب تب را محموم گویند زیرا که بدن او گرم می باشد و عبد الرزاق باسناد صحیح چنان آورده که ابن عمر کان یتوضأ بالحمیم و یقتسل منه و مناسبت این مسئله از برای ترجمه باب آنست که غالب در عادات مردم چنان است که در هر چیزی که مرد میکند البته اهل او در ان کار تابع میباشند پس مؤلف باین قول اشارت کرد که قول آن قائل که میگوید که طهارت کردن زن با پنجه زیاده از آب وضوء مرد مانده باشد روا نیست مرد و است زیرا که ظاهر آنست که زن حضرت عمر فاروق بفضل آب او وضو میکرد یا همراه او یکجا وضو میکرد پس مناسب شد قول مؤلف که در ترجمه باب گفته وضوء الرجل مع امراته یعنی از یک ظرف و اجماع کردند علما بر آنکه طهارت کردن بآب گرم جائز بلا کراهة است کراهت که از ابن مجاهد که او آنرا مکروه دانسته و قول او و من بقیة نضحانیة معطوف بر قول او بالحمیم یعنی وضو کرد حضرت عمر فاروق از خانه نصرانیه که بر دین حضرت عیسی علیه السلام بود و در روایت کریمه من بیت نصرانیة آمده و همین باعث شده بر شارح کرمانی که گفته مقصود ازین کلام یک قضیه است یعنی وضو کرد حضرت عمر رضی الله عنه از فضل زن نصرانیه بآب گرم زیرا که او پس خورده او را پاک میدانسته پس مقصود در ینمقام ذکر جواز استعمال پس خورده نصرانیه است و ذکر حمیم از برای بیان واقع آمده لیکن از کتب صحاح معلوم شده که آنها در دو مختلف و متغایر اند و مناسبة اول همراه ترجمه باب بیان کردیم اما ثانی پس مناسبت از برای قول او و فضل وضوء المرأة

زیراکه حضرت فاروق اعظم وضو کرد باب نصرانیه واز و استفسار نکرد پس دلیل واضح شد بر انکه وضو کردن باقی که از وضو از زن مسلمه زیاده مانده باشد جائز است زیراکه حال مسلمه کمتر از نصرانیه نیست و معلوم شد از این نقل فاروق اعظم که استعمال آبها اهل کتاب در طهارت بی استفسار جائز است امام شافعی گفته که وضو کردن باب مشرک و بغضل وضو او جائز است مادامیکه در وی نجاست معلوم نشود و ابن منذر گفته که ابراهیم نخعی منفرد شده بانکه استعمال آب زن وقتیکه آن زن جنب باشد مکروه است حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما انه قال بدرستیکه گفت عبد الله بن عمر کان الرجال والنساء یتوضئون فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیعا که بودند جنس مردان وزنان که وضو میکنند در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تمامی در یکجا و ازین کلام مستفاد میشود که صحابی چون فعل کند در زمان رسول مقبول پس حکم او رفع است و صحیح همین است زیراکه ابو سعید و جابر استدلال بر اباحت عزل کردند و گفتند که اصحاب کرام عزل میکردند و حال آنکه در ان وقت قرآن مجید نازل میشد و اگر آن ممنوع میبود البته نهی از و در قرآن مجید وارد می شد و چون وارد نشد معلوم شد که آن مباح است و ظاهر از قول او جمیعا آنست که آنها تناول آب در یک حالة میکردند و بعضی گفته اند که معنای او آنست که مردان وزنان همه در یک مکان وضو میکردند مردان جدا وضو میکردند و زنان جدا لیکن آنچه در روایت ابن ماجه از امام مالک و در همین حدیث مبارک لفظ من انا واحد آمده رد میکند قول این بعض را و این بعض اجتماع مردان اجنبی را با زنهای اجنبیه در یک ظرف بعید دانسته و جواب داده است ابن تین از و که معنای این کلام آنست که اول مردان وضو میکردند بعد از ان آنها از انجا میرفتند و زنها می آمدند و بعد از ان در همان ماء وضو میکردند لیکن این سخن خلاف آنچیزی است که ظاهر و متبادر است از قول او جمیعا زیراکه اهل لغة گفته اند که جمیع ضد فرق است و اولی در جواب آنست که گفته شود که اجتماع مردان و زنان پیش از نزول آیه حجاب هیچ مانعی نیست اما بعد از نزول و پس نقض بذوبات و محارم است و اگر گفته شود که تمسک باین حدیث

حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما انه قال کان الرجال والنساء یتوضئون فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم

مبارک صحیح نیست زیرا که فعل بعضی حجة شرعیه نیست جواب آنکه تمسک باجماع نیست
بلکه تمسک بتقریر رسول علیه السلام است و در موضع خود محقق و مقرر شده که فعل
صحابه حجة است خصوصا و قتیکه آن فعل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنها
صادر شود و اگر گفته شود که چرا از قسم سکوتی نباشد جواب آنکه اجماع دران وقت
متصور نیست زیرا که اجماع حجة نیست مگر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و اگر گفته شود که بحدیث چگونه بر ترجمه باب دلالة کرد زیرا که آن ترجمه مرکب از دو
جزء است جواب آنکه برامر اول بحدیث بر سبیل صراحت دلالة میکند و بر امر ثانی
بحسب التزام ابن بطال گفته که ائمه علما گفته اند که وضوء کردن مرد بفضل وضوء
زن و غسل و جائز است مگر امام احمد بن حنبل که او آن را جائز نمیداند ابن قصار گفته
که حدیث ابن عمر ساقط میکند مذهب او را زیرا که مردان و زنان چون از یکظرف
وضوء کردند البته مرد فضل وضوء زن را مستعمل بی شک شد و اگر گفته شود که معارض
است او را آنچه مروی شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از آنکه وضوء کند
مرد بفضل وضوء زن جواب آنکه امام بخاری و جز او از ثقات گفته اند که آن حدیث
ضعیف است یا آنکه مراد نهی آن آب است که از اعضاء زن فضل شده ساقط کردد
یا آنکه نهی از برای استحباب است نه از برای ایجاب والله تعالی اعلم **باب** صب النبی
صلی الله علیه وسلم وضوءه علی المغمی علیه باب است در بیان ریختن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم آب وضوء خود را بر کسی که بیهوشی واقع شده بود بردی و وضوء
بفتح واو است و مغمی علیه بضم میم و اسکان غین معجمه آن کسی را گویند که او را آفت اغماء
رسیده باشد و اغماء و شی در معنی متحد است و تعریف مغمی علیه در باب من اجاب
الفتیا باشارت الید گذشته و بعضی گفته اند که فرق در میان جنون و نوم و اغماء
آنست که جنون عبارت از زوال عقل است و نوم عبارت از استتار او و اغماء
عبارت از الغور او حدثنا ابو الولید انا شعبة عن محمد بن المنکدر بضم میم و
سکون نون و بکاف مفتوحه و بدال مهمله مکسوره و آخر تیمی قرشی تابعی است که جامع در
میان زهد و علم و جود و حلم بود و از اجل علما و اکمل صلحا، بود سفیان گفته که محمد بن
منکدر از معادن صدق و از مخازن رفق بود و او مجمع صالحان و ملجا عالمان بود و

باب صب النبی صلی الله علیه وسلم وضوءه علی المغمی علیه
حدثنا ابو الولید حدثنا شعبة عن محمد بن المنکدر

واحدی در قبول واپنه از منع رسالة از وفائق نبود و در سال یکصد و سی و یک وفات یافت
و مقدر رخال از برای حضرت عایشه صدیقه بود پس روزی شکایت فقر و احتیاج خود
بسوی او کرد حضرت عایشه صدیقه در جواب او گفت که اول آنچه پیش من آید او را بسوی
تو میفرستم پس او را اول پنج هزار درهم آمد و آن ده هزار را بسوی او فرستاد پس او از
جلا همان مبلغ کنیزی را خرید و همان کنیز از برای او محمد ولد آورد و او اعلم زمان بسیار گردید
آنان در میان اقران بود قال سمعت جابرا رضی الله عنه یقول جاء رسول الله صلی
الله علیه وسلم یعودنی وانا مریض گفت محمد پسر منکدر که شنیدم من جابر را که
خوشنود باد خدای تعالی از و که میگوید آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه می
پرسید مرا در حالیکه من بیمار بودم لا اعقل که فهم و ادراک نمیکنم من چیزی را و مولف
در کتاب طب چنان آورده فوجدنی قد اغمی علیه فتوضا وصب علی من وضوئه پس وضو
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ریخت بر من از آب وضو خود فعقلت پس بهوش و
ادراک آمدم من در همان ساعت فقلت پس گفتم من و سوال نمودم یا رسول الله
لمن المیراث که ای رسول خدا برای کیست میراث من بعد از مرگ من انما یرثنی کلالة
جز این نیست که وارث میشود مرا کلاله یعنی وارثی که آن از برای من ولد و والد نیست
و لفظ کلاله واقع بر وارث و مورث منه میشود پس بر تقدیر اول و عبارت از آن باشد
که آن وارث نه ولد از برای میت باشد و نه والد و بر تقدیر ثانی عبارت از آن میت
باشد که پس از مرگ خود وارث ولد و نه والد گذاشته باشد و در این حدیث مبارک
او عبارت از وارث است فنزلت آیة الفرائض پس نازل شد آیه فرائض که آن
آیه کریمه بست که حق تعالی فرموده یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة تا آخر
سوره و احتمال دارد که مراد بآیة فرائض آیه مواریث بر سبیل اطلاق باشد و فرائض
عبارت از حصص مقدره است که حق سبحانه جل شانه آنها را در کتاب خود بیان کرده
ابن بطال گفته که این حدیث مبارک دلیل است بر انکه آبی که در وضو کرده شود پاک
است از جهة انکه اگر آن آب نجس میبود هرگز او را رسول علیه السلام بر حضرت جابر نمیریخت
لیکن بر این وارد می شود که احتمال دارد که رسول علیه السلام از آنچه در ظرف باقیمانده با
ریخته باشد بر وی و در این حدیث مبارک دلیل است بر انکه رقیه کردن صالحان مر آب را

زبرای بیمار مستحسن است و امید برکت و شفاء در وی کرده می شود و خوردن آن آب بحکم ایزد و باب از برای آن بیمار نفع کلی دارد و بر انکه عبادت اکابر مراصاغر را فضیلت بسیار دارد اگرچه مریض آن را ادراک نکند و در حدیث مبارک دلیل است بر انکه دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر علت و بیماری را دور میکند بلکه توسل بآن ذات مقدس بجناب بارگاه ایزد متعال موجب شفاء هر مریض است چنانچه وارد شده که هر کسیکه بنبوی ندای حاجتی دارد و دست میدارد که آن حاجة قضا شود پس اول وضو گیرد و بعد مسنون کند و بعد ازان دو رکعة نماز ادا کند و بعد ازان رو بقبله نشسته بگوید اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه و در اینجا آن حاجت خود را در دل مشخص نماید و بسوی آن اشاره کند فتقضی لی اللهم فشفعه فی و در این وقت نور چشم این فقیر حقیر در مرض صعب گرفتار شده حق سبحانه جل شانه او را به برکة آن رسول کامل و مکمل شفاء کامل و عاجل از جمیع امراض ظاهری و باطنی نصیب کرداند و بفراق آن قرة العین این عاجز را مبتلی نکند که این عاجز طاقة تحمل آن ندارد و آن نور چشمی را بر وفق نامه او مسرور و سعید گرداند آمین یارب العالمین فان خزائنک وسیعة کثیرة **باب الغسل والوضوء فی المخضب والقدح والخشب والحجارة** باب است در بیان شستن تمام بدن و طهارت کردن در لگن و تغار و در کاسه و چوب و در سنگها و لفظ غسل بضم نمیشود و فتح او نیز جائز است و وضوء بضم واو است و مخضب بکسر میم و سکون خاء معجمه و فتح ضاد معجمه و پس ازان باء موحده عبارت از ظرفی است که در وی جامه شسته شود و مذهر مخضر که باشد و گاه الحاق بر مطلق ذکر کرده شود اعم از انکه آن ظرف خورده باشد یا بزرگ و قدح در اکثر از چوب میباشد و نسبت میان مخضب و قدح و چوب و سنگ عموم و خصوص من وجه است حدثنا عبد الله بن منیر بضم میم و کسر نون و براء مهمله است و او عبد الرحمن مروزی است که عالم زاهد و عارف بود و در سال دو صد و چهل و یک وفات یافت سمع عبد الله بن بکر و ابو وهب بصری است که در بغداد سکونت داشت و در بصره تبعه در خلافة مامون در سال دو صد و شصت و وفات یافت قال انا حمید بضم حاء مهمله تصغیر حمد است عن انس بن مالک قال کانت لنا ام سلیم و هی ام انس خمر بی الطویل کر بیاورد شد فاکفی نماز حصر فقام من کان فی البیت الی حصیر لنا فنضحه بماء فصلی علیه رکعتین ثم ثبت الدعاء لاهله

آصفیه

پس ایستاد هر انکسی که بود نزدیک سرای یعنی سرای او نزدیک بود اسوی
اهل و عیال خود تا در انجا وضو کند و قول والی اهله متعلق است بقول او فقام و بقی
قوم و باقی ماند کردهی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و انها هر گز از مجلس او غائب
نشدند فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء پس آورده
شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنی از سنگ که در و آب بود و لفظ اتی بضم همزه است
و قول و من حجارة از برای جنس آن مخضب آمده فصغر المخضب ان یبسط فیه کفه و
پس خورد شد آن لکن از انکه پهنا شود در و کف دست مبارک رسول خدا صلی
الله علیه وسلم یا از انکه پهنا کند رسول مقبول در و کف دست مبارک خود را یعنی آن
ظرف خورد بود که در و کنجایش پهنا کردن دست نبود و صغر بفتح صاد مهمله و ضم غین
معجمه است و در روایت اسماعیلی آمده فلم یستطع ان یبسط کفه من صغر المخضب
و این کلام دلالت واضحه دارد بر انکه مخضب کاه کاه بر ظرف خورد اطلاق کرده
می شود چنانچه قبل ازین بیان کردیم فتوضا القوم کلهم پس وضو کرد آن گروه
که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باقی مانده بودند همگی و تمامی ازان آبه که در ان
ظرف خورد بوده و این معجزه ظاهر از برای رسول طاهر بود قلنا کم کنتم گفتیم مایان
و سوال کردیم از حضرت انس رضی الله عنه که بچه مقدار بودید شما جماعه که نزد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم باقی مانده بودید و ازین معلوم شد که حضرت انس نیز در ان گروه
بود قال ثمانین و زیادة گفت حضرت انس که بودیم مایان هشتاد نفر و زیاده ازان
و مباحث این حدیث مبارک در باب التماس الوضوء گذشته اند حدثنا محمد
بن العلاء بعین مهمله و بدال مهمله است انا ابو اسامة بضم همزه و بسین مهمله عن برید
بباء موحده و براء مهمله و بدال مهمله بر صیغه تصغیر برد است عن ابی بردة بضم باء موحده و
سکون راء مهمله و بدال مهمله است عن ابی موسی رضی الله عنه و این اسناد بعینه در
باب فضل من علم و علم گذشته و هیچ تفاوت نیست مگر در میان حماد زیرا که او
در انجا بکنیت ذکر شده و در ان مقام باسم محض و رجال این اسناد همه کوفی اند
ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا بقدح فیه ماء که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم طلب کرد کاسه را که در و آب بود و قدح بفتح قاف و دال مهمله است فغسل

یدیه و وجهه فیه پس شست هر دو دست مبارک خود را در وی مبارک خود را در ان
کاسه آب و مج فیه و آب از وی بین مبارک انداخت در ان کاسه آب و این حدیث
مبارک دلالت میکند بر انکه غسل بفتح غین معجمه در کاسه جایز است و دلالت نمیکند
بر انکه وضو یا غسل بضم غین معجمه در کاسه جایز است حدثنا احمد بن یونس قال
انا عبد العزیز بن ابی سلمة بفتح لام انا عمرو بن یحیی عن ابیه عن عبد الله بن زید
رضی الله عنه قال اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله پسر زید
که آمد مایان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاخرجنا له ماء فی تور من صفر
پس بیرون کردیم مایان از برای او آبی را در ظرفی از رویین و تور بفتح تاء مثناة
فوقانیه و سکون واو عبارت از ظرفی است که در و آب خورده میشود و آن را
بهندوستانی کتوره گویند و صفر بضم صاد مهمله و کسر آن و سکون فاء رویین را
گویند و در بعضی روایات عبد العزیز بعد از قول او من صفر قول خود ای نحاس جید
زائد آورده فتوضأ لنا فغسل وجهه ثلثا پس وضو کرد از ان آب پس شست روی
مبارک خود را سه بار و درین کلام حذف است و تقدیر کلام چنان است فمضمض
و استنشق چنانچه در روایات دیگر بران دلالت میکند از جهة انکه مخرج متحد است
و یدیه مرتین مرتین و شست هر دو دست مبارک خود را دو دو بار و مسح
برأسه و مسح کرد بسر خود فاقبل به و ادبر پس پیش کرد بان مسح سر و پس کرد
بادیعنی همه را مسح کرد و غسل رجلیه و شست هر دو پای خود را و مباحث این حدیث
مبارک در سابق گذشته و اگر گفته شود که مؤلف در ترجمه این باب لفظ تور را
ذکر نکرده پس مناسب آن بود که این حدیث مبارک را در باب لاحق می آورد
و درین باب از چه جهت ذکر کرد جواب آنکه آن تور برنگ و شکل کاسه بود
لهذا این حدیث مبارک را درین باب آورد یا از جهة آن آورد که آن سنگین بود
زیرا که صفر از جنس سنگ است حدثنا ابو الیمان انا شعیب عن الزهری بضم زاء
معجمه قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بضم عین مهمله و سکون تاء مثناة
و باء موحده و عبید الله اول مصغر است و ثانی مکبر ان عائشة رضی الله عنها قالت
له بدرستی حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم

که بر گاه سنگین شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی بیماری او سخت شد چنانچه میکوید وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ وسخت شد درد او اِسْتَاذَنَ اَزْوَاجَهُ اذن او اجازت خواست از ازواج مطهرات خود فِی اَنْ یُمَرَّضَ فِیْ بَیْتِیْ در انکه خدمت کرده شود او را در بیماری او در خانه من یا در انکه دور کرده شود بیماری او را در خانه من وَیُمَرَّضَ بفتح راء مهمله وتشدید او است فَاَذِنَّ لَهُ پس اذن داد ند جمیع از واج مطهرات از برای آن سرور کائنات واین کلام دلیل است بر انکه قسم بر رسول علیه السلام واجب بود و احتمال دارد که رسول علیه السلام این کار از برای تطییب دلهای از واج مطهرات کرده باشد وَاَذِنَّ بفتح همزه وکسر ذال معجمه وتشدید نون مفتوحه است فَخَرَجَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از خانه آن حرم محترم که نوبت او بود بسوی خانه حضرت عائشه صدیقه درمیان دو مرد تَخُطُّ رِجْلَاهُ فِی الْاَرْضِ که خط میکردند هر دو پای مبارک او در زمین واین از کمال ضعف بود که از سبب مرض بیماری شده بود یعنی آنحضرت هر دو پای خود را چنان میکشید که صورت خط بر روی زمین حادث می شد و تخط بضم خاء معجمه وتشدید طاء مهمله است و رجلا فاعل او است و در بعضی روایات بر صیغه مجهول آمده بَیْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ درمیان عباس که عم خیر الناس است ومرد دیگر وعباس پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است واو ابو الفضل هاشمی عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود واو در سن دو سال بزرگ رسول باکمال بود و یا سه سال چنانچه بعضی از اهل کمال گفته اند واو سردار جلیل و هشیار جمیل میان جماعه قریش قبل از اسلام بود و عمارت مسجد حرام و سقایه او قبل از عهد اسلام مفوض باو بود واو همراه رسول شفیق در شعب عقبه قرین و رفیق بود و عقد مبایعه رسول مختار همراه جماعه انصار محکم کرد و در واقعه بدر همراه مشرکان حاضر شده بود و در همان روز اسیر دست مسلمانان شد و بعد از ان اسلام آورد و بعضی از اهل تحقیق چنان تدقیق کرده اند که او قبل از واقعه بدر بر رسول علیه السلام آورده بود لیکن در مکه شریفه اسلام خود را پوشیده میداشت و چون رسول علیه السلام هجرت از ان بقعه متبرکه بسوی مدینه مقدسه کرد او نیز عزم مؤکد بر ان کرد که بمدینه مقدسه رود و بر رسول خدا ملحق کرده لیکن آن منبع رسالت او را امر کرد که بمکه شریفه اقامت اختیار کند از جهت انکه او اخبار مشرکان بر رسول عالمیان مینوشت و بآن تقویت او

برای مسلمانان حاصل می شد و از و بقدر سی و پنج از احادیث رسول مختار
مروی شده که امام بخاری از جمله آنها دو حدیث آورده و او در واقعه حنین همراه
رسول ثقلین حاضر بود و وقتی که دران واقعه مردمان هزیمت خورده بودند او همراه
رسول علیه السلام ثابت و محکم مانده بود باز وجد انشده پس او را رسول علیه السلام
امر فرمود که در مردم آواز بیاز کشتن آنها نماید پس آواز کرد او مردی بلند آواز بود پس
مردمان رجوع نمودند و باز بر کاب رسول علیه السلام ایاب نمودند بعد ازان جمله بر بشرکان
حمله کردند پس آنها را شکست دادند و او معتدل در قامه و مکمل در صورت و سیرت بود
و بمدینه متقدسه در سال سی و دو وفات یافت و عمر او دران حال شصت و دو سال
بود و قول دوم ابن عباس و رجل آخر بدل است از قول او پس رجلین قال عبید الله فاخبرت
عبد الله بن عباس فقال پس گفت عبید الله راوی که پس خبر دادم من بقول حضرت عائشه صدیقه
عبد الله بن عباس را فقال پس گفت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از برای من افقه هری
من الرجل الآخر که آیا میدانی ای عبید الله و میفهمی که کدام کس بود آن مرد دیگر که همراه حضرت
عباس یک پهلوی آن سرور کائنات بود قلت لا گفتم که نمیدانم و نمیشناسم که آن
مرد دیگر کدام کس بود قال محمد علی بن ابی طالب گفت عبید الله بن عباس که آن مرد
دیگر حضرت علی پسر ابی طالب کرم الله وجهه بود پس حاصل آن شد که آن حضرت
رسالت پناه در میان آن دو میان حضرت عباس و حضرت علی بود و کانت عائشة
تحدث ذلك و بود حضرت عائشه صدیقه که حدیث میکند و لیکن کلام از مقوله عبید الله راوی
است و از مقوله عبد الله بن عباس نیست و احتمال دارد که عبید الله راوی یقول از حضرت
عائشه صدیقه شنیده باشد پس این مبتدا باشد و احتمال دارد که این تعلیق از عبید الله باشد آن
النبی صلی الله علیه وسلم قال بعد ما دخل بیته که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت بعد
از انکه داخل شد در خانهٔ خود که آن حضرت عائشه صدیقه بود و در بعضی روایات بیتها آمده و بر بن تقدیر
اضافت بیت بسوی حضرت عائشه صدیقه بر سبیل مجاز است از جهت آنکه او سکونت در انخانه داشت
واشتد وجعه و بعد از انکه سخت شد درد او و مقوله قال قول دوست که گفته اهریقوا علی من سبع
قرب که بریزید آب بر جان من از جهت مشکها و اهریقوا بفتح همزه و سکون ها است و او در اصل یریقوا
از باب فعال است لیکن ها را از برای تاکید زیاده کردند و در بعضی روایات هریقوا بفتح ها و بدون همزه

قال محمد بن اسماعیل البخاری
عبد الله بن عباس هذا
فقال الله تعالی
الرجل الآخر
لا قال محمد علی بن
آبی طالب کرم الله
عائشة تحدث
آن النبی صلی الله
علیه وسلم قال
فضل ما دخل بیته
واشتد وجعه
آهریقوا علی من
سبع قرب

و در بعضی روایات اربعتوا آمده و تخصیص سبع از جهة تیمن و تبرک باین عدد واقع شده
زیرا که این عدد در بسیار امور شرعیه و در اصل خلقت دخل دارد ثم فلل
اَوْ کَیْتُهُنَّ که واکرده شده بندهای آن مشکها و این از جهة آن
فرمود که آب مشکها در اول پاک تر و صاف تر میباشد زیرا که وران هنگام دستهای
مردمان او را مس نکرده باشد یا از جهت آنکه مشکها بر نام خدا بسته کرده میشود و بر نام
خدا واکرده میشوند پس تخصیص آن مشکها که بندهای آنها واکرده نشده باشد از جهة
آن واقع شده که تا آن مشکها جامع از برای تمام ذکر در بستن آنها و خلاص آنها باشند
و ظاهر آنست که این از برای تداوی بود زیرا که در روایت دیگر آمده لعلی استریح
فاعهد یعنی شاید که من آرام یابم از شدت درد و بیماری پس وعده و وصیت کنم مردمان
را و در آخر حیات خود لعلی اعهد الی الناس شاید که من عهد کنم و وصیت نمایم بسوی مردمان
و بعضی شارحین گفته اند که آن سرور کائنات از ازواج مطهرات ریختن آب بر جان
پاک ازان جهت طلب کردند که مریض در بعضی امراض بریختن آب قوی گردد و بعضی
امراض از و زائل گردند چنانچه فرموده اند الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء فَاجْلِسَ فِی
مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس نشانده شد رسول علیه السلام
را در لگنی و تغاری که آن لگن و تغار از برای حفصه منکوحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بود و در روایت عائشه من نحاس زیاده آمده و درین دلیل است بر رد قول آنکسی
که میگوید که غسل کردن و وضو ساختن در ظرف روئین مکروه است چنانچه این قول
از ابن عمر ثابت شده و امام عطا گفته که خیر درین نیست که مکروه از نحاس ریخ او است
ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَیْهِ تِلْکَ پستر شروع کردیم مایان که میریزیم بر بدن آن سرور عالم
ازان آب هفت مشک را یعنی بر وفق قول و عمل نمودیم حَتَّی طَفِقَ یُشِیْرُ إِلَیْنَا تا آنکه
شروع کرد رسول علیه السلام که اشارت میکند بسوی ما ازواج مطهرات آن قَدْ فَعَلْتُنَّ
یا آنکه تحقیق کردید شما ای ازواج مطهرات من آنچه من امر کردم شمارا یعنی فرمودم مارا بجای
آوردید ثُمَّ خَرَجَ إِلَی النَّاسِ پستر رسول علیه السلام بیرون آمد از خانهٔ خود بسوی مردمان
پس نماز کرد بایشان و وعظ نصیحت نمود بایشان چنانچه در آخر کتاب مغازی می آید انشاء الله
تعالی و در حدیث مبارک دلیل است بر انکه هبه کردن بعضی ازان انبا غنیمت خود را

از برای انباغ دیگر جائز است چنانچه گذشته که سوده بنت زمعه نوبت خود را از برای
حضرت عایشه صدیقه بخشیده بود و ایضا از این حدیث مبارک معلوم شد که وعظ
و نصیحت و امر و وصیت امر مستحسن است و ایضا معلوم شد که ریختن آب بر بیماری به
نیت تداوی و قصد شفا مسنون است لهذا این فقیر درین هنگام امر کرد که بر نور
چشمی ام محمد سعید آب بریزند و او را غسل دهند بامید آنکه او را شاید حق سبحانه جل شانه
بلطف عمیم خود شفای کامل و عاجل ببرکت رسول علیه السلام نصیب نماید اللهم اشف
شفاء کاملا عاجلا غیر آجل من کل داء ظاهری و باطنی بحرمة الرسول الامی العربی الهاشمی سید
الکونین و حبیب الثقلین محمد الحسن و الحسین **باب** الوضوء من الثور باب است
در بیان طهارت کردن از ظرفی که مشابه طاس باشد و بعضی گفته که ثور عین طاس
است و در حدیث حضرت انس در معراج آمده فاتی بطست من ذهب فیه ثور من ماء
و ازین معلوم میشود که آن هر دو مغایر اند و احتمال دارد که آن هر دو مرادف باشند و
طاس بزرگ تر از تور باشد و ثور بفتح تا رشناة فوقانیه و سکون واو و ست حدثنا خالد
بن مخلد بفتح میم و سکون خا معجمه و فتح لام و دال مهمله انا سلیمان حدثنی عمرو بن یحیی
یعنی عن ابیه قال کان عمی یکثر من الوضوء گفت عمرو پسر یحیی که بود عم من یعنی
عمرو پدر ابی حسن که بسیار میکند از وضوء و آن عمرو پسر ابی حسن عم از برای عمرو پسر یحیی بر
سبیل حقیقت است چنانچه در سابق گذشته فقال لعبد الله بن زید رضی الله عنه
اخبرنی کیف رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتوضا پس گفت عم من از برای عبد الله
پسر زید که خوشنود باد خدای تعالی از و که خبر ده مرا چگونه دیدی تو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
را که وضوء میکند فدعا بتور من ماء پس طلب کرد عبد الله پسر زید بظرفی که مشابه طاس
بود از آب فکفا علی یدیه پس چپه کرد و ریخت آن آب را بر هر دو دست خود
فغسلهما ثلث مرات پس شست آن هر دو دست را سه بار ثم ادخل یده
فی التور پس دست را داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب که مشابه طاس بود فمضمض
و استنثر پس آب بدهن کرد و مینی را فشرد و ذکر استنشاق از انجهت نکرد که استنثار مستلزم
است استنشاق است ثلث مرات من غرفة واحدة سه بار از یک کف دست از
آب و قول او من غرفة واحدة متعلق بقول او فمضمض و استنثر است اگرچه احتمال دارد که بقول

و ثلاث مرات متعلق باشد و معنی آن باشد که او جمع کرد سه بار از یک کف دست آب
و اول موفق تر از برای سائر روایات است پس آن اولی است ثُمَّ اَدْخَلَ یَدَیْهِ پستر
داخل کرد هر دو دست خود را فَاَغْرَفَ بِهِمَا پس آب گرفت بآن هر دو فَغَسَلَ وَجْهَهُ
ثَلٰثَ مَرَّاتٍ پس شست روی خود را سه بار ثُمَّ غَسَلَ یَدَیْهِ اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ
پستر شست دو دست خود را تا دو آرنجهای آنها دو دو بار ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِهِ مَآءً پستر
گرفت بهر دو دست خود آب را فَمَسَحَ رَاْسَهُ پس مسح کرد سر خود را فَاَدْبَرَ بِیَدَیْهِ وَاَقْبَلَ
پس پس برد هر دو دست خود را و پیش آورد بآن هر دو و بعضی علماء باین حدیث مبارک
استدلال کردند بر انکه ادبار در مسح سر مقدم بر اقبال است و جواب او آن است که
حرف واو بحسب وضع بر ترتیب دلالت نمیکند مع ذلک در روایت سابقه تقدیم اقبال
بر ادبار آمده جای که گفت فاقبل بهما و ادبر و فعل سول بشیر در تقدیم و تاخیر مختلف از ان
جهت شد که تا امت خود را تعلیم سنت نماید و تیسیر و توسع نیز از برای آنها بیان نماید
ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَیْهِ پستر شست هر دو پای خود را فَقَالَ هٰکَذَا رَاَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَتَوَضَّاُ پس گفت عبد الله بن زید که همچنان دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم که وضو میکند و مباحث این حدیث مبارک در سابق گذشته حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ
بر صیغه اسم مفعول از تسدید اَنَا حَمَّادٌ بر تشدید میم عَنْ ثَابِتٍ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ
و رجال این اسناد همه بصری اند اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دَعَا بِاِنَآءٍ قَدْرِ مَا
که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواند و طلب کرد ظرفی را از آب فَاُتِیَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ
پس آورده شد او را بکاسه فراخی وَاُتِیَ بضم همزه است و قدح بفتح قاف و دال مهمله است
و رحراح بر اهمله مفتوحه پس بکا اهمله ساکنه پس بر اهمله پس بکا اهمله که الف فاصله درمیان
آنها واقع شده شئ وسیع و فراخ را گویند فِیْهِ شَیْءٌ مِنْ مَآءٍ که در ان کاسه چیزی اندکی
از آب بود و تنوین در لفظ شئ از برای تقلیل و کلمه من از برای تبعیض است فَوَضَعَ اَصَابِعَهُ
فِیْهِ پس نهاد رسول مقبول انگشتان مبارک خود را در ان آب که در میان کاسه
بود قَالَ اَنَسٌ گفت حضرت انس خادم سید من و انس فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ اِلَی الْمَآءِ پس
گردانیدم من یعنی شروع نمودم من که به پنجم بسوی آن آب یَنْبَعُ مِنْ بَیْنِ اَصَابِعِهِ
که جاری میشود و بیرون می آید از میان انگشتان مبارک او و ینبع بضم باء موحده

وکسر آن و فتح آن آمده است قال انس فحزرت من توضأ ما بین السبعین الی الثمانین
گفت حضرت انس پس تخمینه و اندازه کردم من آن کسانی را که وضوء از ان آب کردند
بودند بمقدار آنچه در میان هفتاد تا هشتاد از اعداد واقع اند یعنی آن کسان زیاده
از هفتاد و کمتر از هشتاد بودند و در سابق از روایت خمید گذشته که آنها زیاده از هشتاد
نفر بودند پس وجه جمع و توفیق آنست که حضرت انس جازم و ضابط بعدد معین نبود بلکه
او جازم بآن بود که آنمردم زائد از هفتاد نفر بودند پس بس و آوشک می کرد در انکه آنها
بهشتاد رسیدند و متجاوز ازان شدند یا کمتر از هشتاد بودند پس بنا بر ظن خود که جزم
بمجاوزت کرد گاهی بنا قصت پس در هر وقت حسب ظن خود خبر داد یا وجه توفیق
آن است که آنها قضایای متعدده و قصهای متنوعه در اماکن مختلفه و احوال متغایره
بودند پس در هر واقعه اخبار مطابق نفس الامر بیان کرد و دیگر مباحث این حدیث مبارک
در باب التماس الوضوء گذشته خطابی گفته که رحراح آن کاسه را گویند که پهنا باشد
و قعر او نزدیک باشد و این رنگ کاسه آب بسیار را نمیگنجاند و درین مقدمه
آیه ظاهره و معجزه باهره از برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود بلکه گفته اند
که این معجزه رسول مصطفی از معجزه حضرت موسی که آن انفجار آب از سنگ
بود وقتی که او عصای خود بران سنگ میزد کامل تر و بالغ تر در اعجاز است
زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ موافق طبع سنگ است چنانچه معهود
است و بیرون آمدن آب از انگشتان آدمی موافق طبع انسان نیست بلکه
موافق طبع او آن است که از و خون می برآید چنانچه معهود است و ایضا حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام در انفجار آب محتاج بزدن عصا بود و حضرت رسول
مایان صلی الله علیه وسلم در وی محتاج بزدن هیچ چیزی نشد بلکه بی زدن
و بی آنه آب از انگشتان آن منبع رسالت جاری شد و اگر گفته شود که ذکر تور در حدیث
مبارک کجا واقع شد تا این حدیث مبارک مناسب از برای ترجمه باب آید جواب آنکه
تور عبارت از ظرفی است که در و آب خورده شود و او بر قدح رحراح صادق است والله
تعالی اعلم **باب** الوضوء بالمد باب است در بیان طهارت کردن بمد و بضم
میم و تشدید دال مهمله عبارت از پیمانه ایست که در و رطل و ثلث رطل میگنجد و این نزد اهل حجاز

قال انس فحزرت من توضأ ما بین السبعین الی الثمانین

باب الوضوء بالمد

یا آن پیمانه ایست که در رود در طل میکنجد و این نزد اهل عراق است امام شافعی بحدیث حضرت
انس که الحال در باب سابق گذشته استدلال کرده بر رد قول آنکسی که گوید که آب
در وضوء مقدر بقدر معین از آب است و وجه دلالت آنحدیث مبارک بر رد قول آن
قائل آنست که اصحاب کرام ازان کاسه آب وضوء کردند و آن مقدر بمقدار معین بود
زیرا که آن آب نابع از انگشتان مبارک آنسرور عالم بود و قدر او از اصحاب کرام معلوم
نبود پس دلالت کرد که مقدار معین در وضوء مسنون نیست لهذا مؤلف آن حدیث
مبارک را تعقیب بباب الوضوء بالمد نمود حَدَّثَنَا اَبُو نُعَیْمٍ مسعر انا مِسْعَرٌ بکسر میم و
سکون سین مهمله و فتح عین مهمله و براء مهمله پس کدام بکاف مکسوره و بدال مهمله و او
ابو سلمه هلالی کوفی است نعیم گفته که مسعر شکاک در حدیث خود بود و اعمش گفته که شیطان
مسعر او را ضعیف می کند و او را در شک می اندازد و شعبه گفته که ما میان مسعر و اصحف
مینا میدیم از جهت کمال صدق او و احمد گفته که حدیث مسعر حدیث اهل صدق است
و ابراهیم بن سعد و سفیان چون در یک چیز اختلاف میکردند با یکدیگر میگفتند که بیا
برویم پیش مسعر هر کس را که او تصدیق کند پس او صادق است و در سال یکصد و پنجاه
پنج وفات یافت حَدَّثَنِی ابْنُ جُبَیْرٍ بفتح جیم و سکون با موحده است و مراد با و سعید
جبیر است زیرا که مراد با و عبید الله پسر عبد الله پسر جبیر است قَالَ سَمِعْتُ اَنَسًا
رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ و در بعضی نسخها انس بدون الف آمده و حواف حذف الف از و از
برای کثرت تخفیف است یَقُولُ کُنَّا میگوید کان النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَغْتَسِلُ که بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکند و تمام بدن خود می شوید او کان یَغْتَسِلُ یا بود
که تمام بدن خود میشوید و این شک از ابن جبیر است در انکه حضرت انس لفظ النبی صلی الله
علیه وسلم ذکر کرد یا نکرد و در انکه بغسل مجرد گفت یا بغتسل از باب افتعال گفت و فرق در میان
غسل و اغتسال آنچیزیست که در میان کسب و اکتساب است که در ثانی مبالغه در جد و قصد
است نه در اول لهذا حق سبحانه بل ثناء نه فرمود لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت زیرا که نفس
بحسب طبع خود میان سیار بسوی سیات دارد یا بتصاع بصاع و آن عبارت از چهار امداد است
خمسة امداد پنج مد باد حاصل آنکه از پنج مد زیاده نمیکرد و از چهار مد کم نمیکرد گویا حضرت
انس مطلع شده بر انکه رسوا مقبول در انتقال زیاده از پنج مد یا کم از چهار مد استعمال کرده

حدثنا ابو نعیم حدثنا مسعر عن ابن جبیر قال سمعت انسا رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یغتسل او کان یغتسل یا بتصاع الی خمسة امداد

باشد زیرا که در روایت مسلم از حضرت عایشه صدیقه آمده که او در رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از یکظرف غسل میکردند و آن یکظرف فرق بود آن عیینه و امام شافعی و جز آن
ناگویند که فرق عبارت از سه صاع است و ایضا مسلم روایت کرده که رسول علیه السلام
اغتسال میکرد از ظرفیکه در وسه مد از آب جای می شد پس معلوم شد که درین مقدمه
حال رسول علیه السلام مختلف بر قدر حاجت بود و تیوضا بالمد وضو میکند بچهار
رطل یا دو رطل و مثلثان او آن بطال گفته که اهل عراق بسوی آن رفته اند که صاع عبارت
از هشت ارطال است و مد عبارت از دو رطل و مذهب حنفیه همین است و اهل حجاز بسوی
آن رفته اند که صاع عبارت از پنج ارطال و ثلث رطل است و مد عبارت از رطل و ثلث
او است و مذهب شافعیه همین است و اهل عراق احتجاج کردند بانچه مروی شده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو میکرد بدو رطل و غسل میکرد بصاع پس در صدقه
فطر نزد حنفیه نصف صاع عراقی واجب است و آن دو من است و من چهل استار و استار
چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا فی شرح الوقایة **بدانکه** علما
اختلاف کردند که وضو با آب کمتر از مد و غسل با آب کمتر از صاع جایز است یا نیست
پس گروهی گفته اند که آن جایز نیست زیرا که حدیث رسول مقبول بآن وارد شده و جمهور
گفته که جایز است و مقدار مد در وضو و صاع در غسل واجب نیست و جز این نیست که در
حدیث مبارک اخبار از آن قدر آب وارد شده که آنحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را کفایت میکرد نه آنکه احدی را کمتر از و جایز نیست و مقصود از آن اخبار تنبیه
است بر رعایت اقتصاد و ترک اسراف در استعمال آب و مستحب از برای آنکسی که قادر
بر اسباغ وضو و غسل با آب قلیل باشد آنست که آب قلیل استعمال نماید و اسراف در نکند
زیرا که اسراف ممنوع و محظور است نووی گفته که جمیع اهل اسلام اجماع بران کردند که
در آب مقدار معین در وضو و غسل محدود نیست بلکه در و آب قلیل و کثیر کفایت میکند و تنکه
شرط غسل موجود شود و آن جاری شدن آب بر اعضا است و مستحب آنست که در وضو
کم از مد و در غسل کم از صاع نکند و الله تعالی اعلم **باب المسح علی الخفین** باب است
در بیان مسح کردن بر پر دو موزه این منذر گفته که در باب مسح موزه در میان اصحاب
رسول کرم هیچ اختلاف نیست از جهة آنکه از هر سی که روایت انکار او نیامد پس البته روایت

باب المسح علی الخفین

اثبات اوازو نیز آمده وابن عبد البر گفته که نمیدانم من هیچ یکی را از سلف که انکار او کرده باشد ورویت انکار او از و آمده باشد مگر از امام مالک مع ذلک روایات صحیحه از و نیز تصریح باثبات او میکنند و امام شافعی در کتاب ام انکار بسیار بر مالکیه در انکار او کرده ومعروف الحال نزد مالکیه درین باب دو قول اند یکی جواز مسح بر خفین بسبیل اطلاق دویم جواز او از برای مسافر بجز انعیم و بعضی گفته اند که توقف امام مالک در مسح حال اقامت در حال خود بود اما فتوای او در حق مردم بر جواز بود و مثل این منقول از ابی ایوب انصاری هست در مواهب لدنیه میگوید که جمعی از حفاظ حدیث مبارک تصریح کرده اند که مسح خفین بتواتر وارد شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علماء راویان آن را جمع کرده و از هشتاد در گذشته و عشره مبشره داخل ایشان شمرده اند گفته که مسح بر موزه جائز است بسنت مشهوره و از امام ابی حنیفه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم من بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت مسح خفین از رسول خدا صلی الله علیه وسلم میکنند و روایتی دیگر از و آمده که چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مسح مرفوعا و موقوفا و ابن مبارک گفته که مردی می آید و می پرسد از مسح خفین شک می افتم که از اهل هوا نباشد اما آنکه بعضی علماء قراءة جر را در واو علکم حمل بر مسح کرده اند و قراءة نصب را بر غسل خالی از خدشه نیست چه مسح خفین مثبتا بکبعین باتفاق علماء نبود و امام حسن بصری فرمود که حدیث کرد مرا هفتاد نفر از صحابه که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آن را اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی گوید که میترسم من کفر را بر انکس که اعتقاد مسح خفین نکند و از امام ابی حنیفه نیز مثل این آمده و این منذر گفته که علماء در اختلاف کرده اند در انکه افضل مسح بر خفین است یا افضل کشیدن خفین و شستن قدمین است و انچه مرا اولی و اجری ظاهری شود آن است که مسح اولی است زیرا که اهل بدع از روافض و خوارج در و طعن کرده اند و آحاد انچه در و مخالفان طعن نهند از سنن رسول اکرم افضل و احسن است از ترک او و خفین تثنیه خف بضم خاء معجمه است و تشدید فاء. حدثنا قبیصة بن الفرج الصبغ بفتح صاد

حدثنا قبیصة بن الفرج

وسکون ضاد مهمله و فتح باء موحده و یکین معجمه پسر فرج بجیم ست واو ابو عبد الله
فقیه قرشی مصری اموی است که در سال دصد و پنجاه و شش وفات یافت
ابن یونس گفته که او از اولاد عبید مسجد ست و عادت بنو امیه چنان بود که عبید و
بندگان از برای خدمت مسجد میخریدند و اصبغ از اولاد آنها ست و آن در علم و فضل
وجید و در حفظ و ضبط فرید بود عن ابن وهب یعنی عبد الله پسر وهب بفتح واو
واو آنکسی است که از و تقلید قضا طلب کردند پس جان خود را بجنون ساخت
و احوال او گذشته قال حدثني عمرو بن سواد پسر مازث است و او ابو امیه فقیه
مودب انصاری مصری ست ابو زرعه گفت که در عراق نظیر از برای او در حفظ و ضبط
نبود ابن بکیر گفته که من بدینه مقدسه آمدم پس دران بقعه متبرکه من امام مالک را ملاقات
کردم پس گفت از کجا می آئی گفتم از مصر گفت غواص ذرّ در مصر چه حال دارد گفتم غواص
در رکدام کس ست گفت عمرو پسر حارث ست و در سال یکصد و چهل و هشت وفات
یافت قال حدثني ابو النضر بفتح نون و سکون ضاد معجمه که او سالم پسر ابی
امیه قرشی مدنی ست و او مولی از برای عمر و پسر عبد الله تیمی و کاتب او بود
و در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت عن ابی سلمة بفتح لام بن عبد
الرحمن عن عبد الله بن عمر عن سعد بن ابی وقاص و معظم رجال این اسناد
قریشی و فقهای اعلام اند و اول آنها مصری اند و آخر آنها مدنی عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه مسح علی الخفین که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرد
بر دو موزه خود و ازین معلوم شد که مسح کردن بر یک موزه و شستن پای
دیگر بعد از کشیدن موزه از و جائز نیست و ان عبد الله بن عمر قال عمر عن
ذلک و بدرستی حضرت عبد الله پسر حضرت عمر فاروق پرسید پدر عمر را از همین
سخن که سعد بن ابی وقاص از برای او روایت کرد یا پرسید از مسح رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و این کلام معطوف است بر قول او عن عبد الله بن عمر پس او
موصول است و قتی که او را حمل کنیم بر انکه ابو سلمه او را از عبد الله شنیده باشد
و اگر نه این چنین نباشد پس ابو سلمه مدرک از برای این قصه نبود و این حدیث
مبارک را بعد از طریق دیگر از ابن عمر بیرون کرده و لفظ او چنان است

حدثني عن ابن وهب قال
حدثني عمرو بن سواد
حدثني ابو النضر
عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن عن
عبد الله بن عمر
عن سعد بن
ابي وقاص عن النبي
صلى الله عليه
وسلم انه مسح
على الخفين وان
عبد الله بن عمر
سال عمر عن
ذلك

قال عبد الله بن عمر روایت سعد بن ابی وقاص مسح علی خفیه بالعراق حین توضا فانکرت ذلک علیه فلما اجتمعنا عند عمر قال لی سعد سل ابالک پس ذکر کرد قصه را فقال نعم پس گفت حضرت عمر که آری روایت سعد بن ابی وقاص صادق و ثابت است یا آری پیغمبر خدا صلی الله مسح کرده است بر موزه خود را ذا حدثک شیئا سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم فلا تسال عنه غیره وقتی که حدیث کند ترا چیزی را حضرت سعد پسر ابی وقاص از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس سوال مکن از ان چیز جز او را زیرا که او صادق بالغ است و نقل او کمال وثوق دارد و درین کلام دلیل است بر انکه عمل کردن بخبر واحد واجب است و اگر گفته شود که خبر واحد مفید از برای ظن است پس بس پس فائده سوال تقویت ظن است و تقویت ظن نیز مطلوب است پس حضرت عمر فاروق چرا او را از سوال منع کرد جواب انکه خبر واحد وقتیکه محفوف بقرائن باشد پس آن مفید از برای یقین میباشد و درین وقت احتیاج بسوال نمیباشد زیرا که در سوال هیچ فائده نیست یا آنکه این کلام کنایت از تصدیق است گویا حضرت عمر گفته اذا حدثک سعد شیئا عن النبی صلی الله علیه وسلم فصدقه یعنی وقتیکه حدیث کند ترا حضرت سعد چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس نسبت صدق و راستی کن او را و ابن بطال گفته که اجماع کردند علماء و صلحا بر انکه مسح خفین جائز است و خوارج گویند که جائز نیست از جهة آنکه قرآن مجید باو نازل نشده و شیعه شیعه گفته اند که جائز نیست زیرا که حضرت علی کرم الله وجهه امتناع از و کرد و حجت جماعه اهل صلاح آنست که اصحاب کرام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر از و جدا نمی شدند و آنها روایت انرا کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر خفین کرد امام حسن بصری گفته که ما را هفتاد نفر از اصحاب کبار روایت از رسول مختار کردند که او مسح بر خفین کرد پس باری شد مجری تواتر و حدیث مغیره پسر شعبه هر غزوه تبوک بود و آن غزوه آخر ترین جنگهای رسول مقبول است و سوره مائده پیش ازان غزوه نازل شده پس نسخ شد باین تقریر قول آنکسی که گوید که آیه وضوء مدنی است و مسح خفین بآن آیه کریمه منسوخ شده و حضرت جریر حدیث کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر خفین کرد این دلیل واضح است بر انکه مسح بر خفین منسوخ نیست زیرا که او بعد از نزول سوره مائده اسلام آورده و قوم ازین متعجب می شدند از جهت آنکه حدیث مغیره در مسح خفین

فقال نعم اذا حدثک شیئا سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم فلا تسال غیره

وار دو در سفر شده بود پس استعمال حریر او را در حضر باعث تعجب از برای آنها شد
خطابی گفته و درین دلالت ثبت بر انکه اصحاب کرام نسخ سنت را بقرآن جائز میدانستند
نووی گفته که هرگاه اسلام جریر متاخر بود پس دانستیم که حدیث او معمول به نیست و حدیث
او مبین آن شد که مراد بآیهٔ مائده غیر صاحب خف است پس سنت مخصص از برای آیه
مائده شد و قال موسی بن عقبة بضم عین مهمله و سکون قاف و با موحده است و او
مدنی تابعی صاحب مغازیست و در سال یکصد و چهل و یک فات یافت و این تا تعلیق
از امام بخاری است پس این کلام درین هنگام معطوف بر قول او حدثنی عمرو است اخبرنی
ابو النضر ان ابا سلمة اخبره ان سعدا که بدرستی حضرت سعد بن ابی وقاص او را خبر
داده که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر موزهٔ خود کرد پس خبر ان محذوف
است و دال بر وی قرینهٔ مقام و سیاق است و تقدیر کلام چنان است ان سعدا
اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم مسح علی الخفین فقال عمر لعبد الله نحوه پس گفت حضرت
عمر فاروق از برای پسر خود عبد الله مانند آن قول مذکور که آن قول او ست اذا
حدثک شیئا سعد الخ پس لفظ فقال معطوف بر مقدر است و دلیل بر وی ماقبل و سیاق
است و تقدیر کلام چنان است قال لعبد الله بن عمر فانکر ذلک علیه فقال عمر لعبد
الله بعد مجیئه الیه حدثنا عمرو بن خالد الحرانی عمرو بواو و پسر خالد پسر فروخ بفتح فا
و تشدید را مهمله مضمومه و بنا منقطه ابو الحسن حرانی است و حران بفتح حا مهمله
و تشدید را مهمله موضعی است بجزیره کمیان عراق و شام است و او در مصر در سال
دو صد و پست و نه وفات یافت انا اللیث و این اسم مرادف اسم است
عن یحیی بن سعید عن سعد بن ابراهیم عن نافع بن جبیر بضم جیم و فتح با موحده عن عروة
بضم عین مهمله بن المغیرة عن ابیه المغیرة بن شعبة بضم شین معجمه عن رسول الله صلی
الله علیه وسلم انه خرج لحاجته که بدرستی بیرون آمد از برای حاجت خود در باب
لاحق می آید که این مقدمه در سفر بود و در مغازی از مؤلف می آید که این مقدمه در غزوه
تبوک بود و این مقدمه نزد نماز فجر بود و مراد از حاجت غائط است فاتبعه المغیرة
بإداوة فیها ماء پس پیروی کرد او را مغیره پسر شعبه بمطهره که در ان مطهره آبی
بود و اتبعه بفتح همزه و سکون تا مشتق از باب افعال است و در بعضی روایات فاتبعه

بسقوط همزه و تشدید تا از باب افتعال آمده و مؤلف در کتاب جهاد می آرد که مغیره را رسول خدا
امر کرده بود که او را پیروی کرد اند مطهره و دران جا زیاده کرده و گفته فانطلق حتی توارى
منی یقضی حاجته ثم اقبل فتوضا و امام احمد از طریق دیگر از مغیره آورده که مغیره گفت ان الماء
الذی توضا به اخذه المغیرة من اعرابیة صبیة من قربة کانت من جلد میتة پس او را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم گفت که سلها فان کانت دبغتها فهو طهور پا پس مغیره از دو سوال
کرد و آن گفت ای و الله لقد دبغتها و آداو نیکسر همزه است فصب علیه حین قضی
من حاجته پس ریخت مغیره آب را از ان مطهره بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی
که فارغ شد او از حاجت انسانیه خود فتوضا و مسح علی الخفین پس وضو کرد و مسح
کرد بر دو موزه خود و مؤلف در کتاب جهاد زیاده آورده و گفته و علیه جبة شامیة و آبو
داؤد آورده من صوف من جهاب الروم و مؤلف در باب الرجل یوضئ صاحبه زیاده
برین آورده فصلی و جهه و بدیه و ازین معلوم شد که کلمهٔ فا در قول او فصلی تفصیلیه است
و مراد از قول او توضا وضوء بکیفیة مذکوره است نه آنکه هر دو پای راشست و خفین را
باو دست مسح کرده که اقتضا بر فرائض وضوء جز از سنن نوجائز است خصوصا در جای
که محل از برای آب قلیل باشد مانند سفر و احتمال دارد که رسول علیه السلام غسل رجل هم
کرده باشد لیکن مغیره او را ذکر نکرده باشد و در ین حدیث مبارک فوائد است اول
آنکه دور رفتن در قضاء حاجت انسانیه تا آنکه از چشم مردمان غائب گردد مستحسن
است دویم آنکه دوام بر طهارت مستحب زیرا که رسول علیه السلام مغیره را امر کرد تا
او را تبع بآب کند و در وقت رجوع وضوء بآن آب کرد سیوم آنکه استعانت بغیر خود
در باب طهارت جایز است و چهارم آنکه شستن آنچه میرسد دست را از نجاست
غلیظه مستحب است و دور کردن او بجز از آب کفایة نمیکند و یاری طلب
کردن برازالهٔ رائحهٔ او بخاک و مانند او کاه استنباط کرده می شود از وکه آنچه از
معتاد پراکنده شود پس او بجز از آب زائل نمیشود و پنجم آنکه نفع گرفتن به پوست میتة
دمتی که او دباغت کرده شود جائز است و ایضا نفع گرفتن بجا مهای کفار بدکردار جائز است
تا وقتی که یقین به نجاسة آنها متحقق شود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم جبهٔ
رومیه را پوشید و استفسار از و نکرد و بهمین محقق و قطعی استدلال کرده بر انکه صوف

فصلی حین قضی من حاجته
فتوضا و مسح علی الخفین

بموزه

بموت نجس نمیشود زیراکه آن جبه شامیه بود و شام هنوز دران وقت سرای کفر بود و اهل شام میتات را میخوردند قشیم ز دهنت بران کسی که گوید که مسح خفین بآیهٔ وضوء منسوخ شده زیراکه آیه وضوء در غزوه مریسیع نازل شده و این قصه در غزوهٔ تبوک بوده و غزوه تبوک باتفاق جمیع علماء متاخر از غزوه مریسیع بود و حدیث جریر نیز دلالت بر عدم نسخ مینماید چنانچه بیان کردیم و هفتم آنکه تشمیر در سفر و پوشیدن جاههای تنگ در آستین بهتر زیراکه آنها برسفر اعون است و هشتم آنکه لایق آنست که مواظبت برسنن وضو کند تا آنکه در سفر نیز مراعات آنها نماید و نهم آنکه خبر واحد در احکام مقبول است اگرچه آن یک نفر زن باشد اعم ازانکه عموم بلوی بآن باشد یا نباشد زیراکه رسول علیه الصلوة والسلام خبر زن اعرابیه قبول کرد و الله تعالی اعلم حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ مصغر نعم أنا شَيْبَانُ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بفتح لام عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ بلفظ تصغیر الضَّمْرِيِّ بفتح ضاد معجمه و سکون میم و برای مهمله مدنی است و او برادر رضاعی از برای عبد الله پسر مروان بود و او از کبار تابعین و اجل عالمین بود و در سال نود و پنج وفات یافت أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ که بدرستی او پدر یعنی عمرو پسر امیه ضمری کنانی خبر داد او را و عمرو مذکور در واقعه بدر و احد همراه مشرکان از برای جنگ مؤمنان آمده بود چون مشرکان از هم برگشتند پس او بخدمت رسول عالمیان آمد و اسلام آورد و او از مردمان عرب بکفایت و شجاعت ممتاز و بقوت و سخاوت سرفراز بود و آورا رسول هاشمی بسوی بادشاه نجاشی که ملک حبشه بود همراه مکتوب شریف خود فرستاد و او آن مکتوب دلخواه را بآن بادشاه رساند و او را دعوت باسلام میان زمره انام کرد پس آن بادشاه از صدق دل باسلام مشرف شد و از و بمقدار بیست حدیث از رسول مختار مروی شده و امام بخاری از جمله آنها دو حدیث آورده و او در دمشق در سال شصت وفات یافت أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ که بدرستی آن پدر او دیده بود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح میکند بر دو موزه خود وَتَابَعَهُ و متابعت کرده است شعیب را حذف

حدثنا ابو نعيم ثنا شيبان عن يحيى عن ابي سلمة عن جعفر بن عمرو بن امية الضمري ان ابا ه اخبره ان رای النبی صلی الله علیه وسلم يمسح على الخفين وتابعه شعيب حذف

بفتح خاء مهمله وسکون راء مهمله بُنْ شَدَّادٍ بفتح شین منقطه وتشدید دال مهمله ضرب
بصری عطار یا قصاب یا قطان است ولیو حافظ کامل وضابط فاضل از روات ثقات
بود وذر سال یکصد وشصت ویک وفات یافت وآبان ع ومتابعت کرده است
شیبان را ابان بفتح همزه وخفت باء موحده وهرکس که اورا منصرف دانسته میگوید
که همزه او اصل است والف او زائده ووزن او فعال مانند غزال است وهرکس که اورا غیر منصرف
دانسته برعکس مذکور میگوید که همزه او زائده است والف او اصل بدل از یاء است
ووزن او فعل است وادر یزید قطان بصری است امام احمد گفته که او ثابت تر
در تمام مشایخ است عَنْ یَحْیَی از یحیی پسر ابی کثیر که یکی از اعلام محدثین است ومعنی
متابعت وفائده او در سابق گذشته وحدیث حرب نزد نسائی وطبرانی موصول
است وحدیث ابان نزد احمد وطبرانی موصول است وذکر این متابعت تعلیق از
امام بخاری است حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بفتح عین مهمله وسکون باء موحده ودال مهمله
ومنون لقب از برای عبد الله پسر عثمان عتکی حافظ است أَنَا عَبْدُ اللهِ یعنی پسر
مبارک أَنَا الْأَوْزَاعِيُّ بفتح همزه وبزا منقطه عَنْ یَحْیَی پسر ابی کثیر عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بفتح لام
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى
عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ گفت پدر او که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح میکند بر دستار
خود وبر دو موزه خود وَتَابَعَهُ ومتابعت کرده او را زاعی را مَعْمَرٌ بفتح هر دو میم پسر راشد
عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَمْرٍو یعنی متابعت کرد او زاعی را معمر در متن نه در اسناد
واز همین سبب مؤلف اسناد را بار دویم ذکر کرد تا ظاهر کرد که در اسناد معمر ذکر جعفر نیست
قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عمرو که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که مسح میکند بر دستار خود وبر دو موزه خود لیکن مؤلف قول او رأیت مسح علی عمامته وخفیه
حذف کرد واورا بر سابق حواله کرد وباین حذف اشارت کرد که میان اوزاعی ومعمر
هیچ تفاوت در متن نیست ودر بعضی نسخهای ضعیفه آن قول مذکور شده ابن بطال
گفته که اصیلی گفته که ذکر عمامه در حدیث مبارک خطائی اوزاعی است زیرا که شیبان
اورا از یحیی روایت کرده وذکر عمامه هرگز نکرده وآن شیبان را حرب وابان
متابعت کرده وهر سه آنها همراه اوزاعی مخالفت کرده پس تغلیب جماعت بر واحد

واجب شد واما متابعت معمر از برای او زراعی پس آن مرسل است زیرا که ابو سلمه از عمر و
سمع حدیث نکرده مع ذلک در روایت عبد الرزاق از معمر ذکر عامه هرگز وارد نشده
پس در ان متابعت هیچ حجتی نیست لیکن بعضی محققین از شارحین گفته که سماع ابی
سلمه از عمر ممکن است زیرا که عمر و بمدینه مقدسه در سال شصت وفات یافت و ابو سلمه
نیز مدنی و هر گز او موصوف به تدلیس نشده و او سمع حدیث از خلقی کرده که آنها
پیش از عمر و مذکور وفات یافته اند و بگیر پس اشیخ به تشدید چیم از ابی سلمه روایت
کرده که ابو سلمه جعفر پسر عمر و پسر امیه بسوی پدر خود فرستاد تا از و سوال از همین
حدیث مبارک کند پس او رجوع کرد بسوی او و خبر داد او را بهمین حدیث مبارک
پس جائز است که ابو سلمه بعد ازین زمان همراه عمر و مذکور جمع شده باشد و بگوش خود
اینحدیث مبارک را نیز از و شنیده باشد و ازین هیچ مانعی نیست زیرا که آنها حرص
تمام بر اجتماع در مسجد نبوی داشتند و قبل ازین ذکر کردیم که ابن منده اینحدیث را
از معمر ذکر کرده و ذکر عامه نیز وارد شده و بر تقدیری که او زراعی بذکر عامه
منفرد باشد پس نسبت خطا کردن باو خطا است زیرا که آن زیادت از ثقه حافظ
است و آن مقبول و معتبر است خصوصا وقتیکه منافی از برای روایت رفیقان
نباشد چنانچه در ما نحن فیه از همین قسم است و رد کردن روایات صحیحه باین تعلیلات
ضعیفه هیچ معنی ندارد و سلف اختلاف کردند در معنی مسح بر عمامه پس بعضی گفته اند که دلیل
رسول علیه السلام مسح بر ناصیه کرد و بعد ازان او را کمال مسح عمامه کرد اینهمه در روایت
مسلم آمده آنچه دلالت برین سخن میکند و مذهب جمهور علما آنست که اکتفاء کردن بر مسح
عمامه بجز از مسح ناصیه جائز نیست و باو فرض وظیفه سر ادا نمیشود خطابی گفته که حق سبحانه
و تعالی مسح سر را فرض کرده و حدیث مبارک که در مسح عمامه آمده محتمل از برای تاویل است
پس متیقن را از برای محتمل ترک کرده نشود و قیاس کردن مسح عمامه بر مسح موزه بسیار
بعید از صواب است از جهة آنکه کشیدن موزه از پای دشوار است و کشیدن دستار
از سر دشوار نیست و اعتراض کرده شده بر وی باینکه انچه گفتی نیکه اکتفاء بر مسح عمامه جائز نیست
شرط کردند در جواز آن بحق مشقت را و کشیدن آن مانند موزه و طریق او آنست که آن
عمامه محنک مانند عمائم عرب باشد و لکن چنین نباشد پس آنها نیز او را جائز نمیدانند و دلیل

بر جواز او آورده اند که سر عضوی است که فریضه او در تیمم ساقط میشود پس بر عائل او
که دستار است مسح جائز شد مانند هر دو قدم و آنها گفته اند که آیه کریمه نفی این مسح
نمیکند و خصوصا نزد آنکسی که لفظ مشترک را بر حقیقت و مجاز او حمل میکند زیرا که هر کسی
که گفت قبلت راس فلان یعنی بوسه کردم من سر فلانی را پس آن کس البته راست
گو کرده شود بوسه کردن او اگرچه آن بوسه بر سر عائل او باشد مانند دستار و خز
آن داود زاهی و ثوری در یک روایت و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابن خزیمه و ابن
منذر و جز آنها بسوی همین قول رفته اند و ابن منذر گفته که این مسح عمامه از حضرت
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ثابت شده و به تحقیق صحیح شده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده ان یطع الناس ابا بکر و عمر یرشدوا ولیکن جمهور ارسد که گویند
که آن مسح آنها بر عمامه بعد از مسح ناصیه بود چنانچه در مسح عمامه رسول علیه
السلام گفته شده زیرا که حضرت ابو بکر و عمر از برای رسول خدا تابع تر بودند و الله
تعالی اعلم **باب** اذا دخل رجلیه وهما طاهرتان باب است در بیان
وقتی که داخل کرد کسی هر دو پای خود را در دو موزه خود و حال
آنکه آن هر دو پای پاک از حدث باشند حدثنا
ابو نعیم مصعر نعم انا زکریاء بقصور مد هر دو جائز اند عن عامر و او تابعی لوفی
است و او گفته که یافتم من پانصد نفر از اصحاب کرام بلکه زیاده ازان و آن همه میگفتند
علی و طلحة و الزبیر فی البخته عن عروة ابن المغیرة عن ابیه رضی الله عنه قال
کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت پدر او مغیره که بودم من همراه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از اسفار او فاهویت لانزع خفیه پس
اشارت کردم من بدست خود تا انکه بکشم من از دو پای مبارک او دو موزه
او را ابن بطال گفته که درین اشارة است بانکه خدمت عالم بر سبیل سرعة الیق و حسن
است و از برای خادم لائق است که پیش از امر مخدوم خود قصد و اراده بسوی خدمت
او نماید و بانکه فهم کردن مراد از اشارت و رد کردن جواب از و لازم است زیرا که رسول
علیه السلام امر فرمود دو عهما چنانچه گفته فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس
گفت رسول علیه السلام که بگذار آن هر دو موزه را زیرا که من در آوردم آن هر دو پای

باب اذا ادخل رجلیه وهما طاهرتان
حدثنا ابو نعیم حدثنا زکریاء عن عامر عن عروة ابن المغیرة عن ابیه رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فاهویت لانزع خفیه فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین

خود را درین هر دو موزه در حالیکه آنها پاک از حدث بودند فمسح علیهما پس مسح کرد رسول علیه السلام بران هر دو موزه و موزه ها آنها را از پای خود نکشیدند و مراد از طهارت در قول او طاهرین طهارت کامله شرعیه است و مذهب جمهور علماء همین است و دلیل او ظاهری درین مسئله مخالفت همراه جمهور کرده و گفته وقتی که بر پای متوضی نزد پوشیدن موزه نجاسته حقیقیه نباشد پس مسح خفین از برای او جائز است و اگر تیمم کند و بعد ازان موزه را بپوشد مسح خفین از برای او روا نیست زیرا که تیمم مبیح است و رافع حدث نیست و درین مسئله اصبغ همراه جمهور مخالفت کرده و اگر متوضی هر دو پای خود را شست پس ازان موزه را پوشید بعد ازان وضو را بر باقی اعضاء او تمام کرد پس مسح خفین او را نزد امام شافعی مباح نیست و همچنان نزد آنکسی که همراه او در وجوب ترتیب در اعضاء وضو موافق است و همچنان نزد آنکسی که او را در وجوب ترتیب موافق نیست زیرا که طهارت شرعیه متجزی نمیشود لیکن صاحب هدایه از حنفیه گفته که شرط جواز مسح خفین پوشیدن آن هر دو بر طهارت کامله است و مراد از طهارت کامله در وقت حدث است نه در وقت لبس پس درین صورت مذکوره وقتیکه متوضی وضوء بعد از لبس خفین کامل کرد بعد ازان او محدث شد پس او را مسح کردن بر موزه جائز است زیرا که او در وقت حدث بر طهارت کامله است و آنچه بعضی شارحین گفته که این حدیث مبارک حجة است بروی زیرا که طهارت قبل از لبس موزه شرط از برای جواز مسح کرد و آنچه معلق بشرط باشد صحیح نمیشود مگر نزد وجود شرط و آن خود مسلم کرده که مراد طهارت کامله است پس آن بر حنفیه تمام نیست زیرا که حنفیه قائل بمفهوم مخالف در تعلیق بشرط نیستند و اگر متوضی وضوء با ترتیب دیگپای خود را شست پس دران یک پای موزه را پوشید پس پای دویم راشست و موزه دران پوشید پس نزد اکثر علماء او را مسح بر موزه روا نباشد و سفیان ثوری و جمیع کوفیان و مزنی صاحب شافعی و مطرف صاحب مالک و ابن منذر و خراز اورا جائز دانسته اند زیرا که بروی صادق است که او هر دو پای را در خفین داخل کرد در حالیکه آنها دو پاک اند بعضی وی اعتراض کرده اند حکمی که مرتب بر امر مشترک باشد یکی از آن دو فرد عند بعضهم کرده از جهة آنکه احتمال مذکور باقی است باز گفته لیکن و گر فرض کرده شود همراه دلیلی که دلالت میکند بر آنکه طهارت شرعیه متجزی نیست البته آن اعتراض نتیجه قوی میشود فالله مسح خفین خاص بوضوء است و از جمیع وجوه و مساغ در اقتسام باجماع علمانیست و الله اعلم

باب است در بیان آنکسی که وضو نکرد از گوشت بز و گوسفند و از نمکخان بر سبیل
اطلاق و تخصیص بر گوشت شاید از انجهت کرد تا آنکه مانند او و آنچه کمتر از و باشد مندرج در و
بر سبیل اولی شود و اما آنچه فوق از و است پس شاید که او اشارت کرده بسوی استثناء
گوشت شتر از و زیرا که آن کسی که او را از عموم جواز خاص کرده پس او را معلل به شدت دسومة
و پیه او کرده لهذا او را مقید بمطبوخیت نکرده و در روی دو حدیث نزد مسلم اند دقول احمد
و ابن خزیمه و جماعتی از محدثین شافعیه همین است و آن تین که در احادیث باب ذکر سویق
هر گز نفیست و جواب او آنست که آن بر سبیل اولی دخل شده زیرا که آنحضرت وضو از گوشت
بز و گوسفند نکرد با وجود آنکه آن دسومة دارد پس عدم وضو از سویق بر سبیل اولی ثابت
شد یا شاید مؤلف اشارت کرده بسوی آنچه مشی که در باب لاحق می آید و اکل
ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لحما فلم یتوضأوا و خورد حضرت ابو بکر صدیق و
حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذی النورین که خوشنود باد خدای تعالی از انها گوشت
را پس وضو نکردند حضرت ابو بکر پسر ابی قحافه پسر عامر پسر عمرو پسر کعب پسر سعد پسر تیم
پسر مرة است که همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مره ملاقات میکند و او
خلیفه اول از برای رسول اکمل و صدیق و رفیق از برای رسول شفیق بود و افضل مردمان
بعد از پیغمبران است و نام او عبد الله پسر ابی قحافه است و نام پدر او عثمان است و مادر او
ام الخیر دختر صخر است و پدر و مادر او هر دو قرشی اند و هر دو مشرف باسلام بخدمت رسول
علیه السلام شده اند علماء گفته اند که چهار شصت در صحبت رسول علیه السلام از آل ابو بکر داخل
شدند و آن مانند عبد الله پسر اسماء دختر حضرت ابو بکر پسر ابی قحافه است که جمله این چهار
کس از اصحاب کرام اند و همه از نسل یکدیگر اند و این رتبه رفیعه از برای احدی از اصحاب گرام
جز او میسر نشده و او را از جهت کمال حسن مسمی باسم عتیق کردند یا از جهت آنکه او معتق ایزد
و مأمن از آتش و انواع عذاب بود یا از جهت آنکه نسب او خالص از شوائب عیب بود و او
اول از جمیع مردمان اسلام بر سول عالمیان آورد و او در راه ایزد منعام در صحبت رسول علیه
السلام بهجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه کرد و در جمیع مشاهد با همراه رسول شاهد
حاضر بود و بعد از وفات آن سرور کائنات او والی خلافت در ولایات مدت دو سال
بحکم ایزد متعال بود و او بانقضاء آن مدت خلافت من آن منبع رسالت را کامل کردند پس

عمر او در حال وفات وانتقال شصت وسه سال بود و وفات او در سال سیزدهم از هجرت
رسول اکرم بود و در مسجد نبوی حضرت عمر فاروق بر وی نماز جنازه کرد و در حجره حضرت
عایشه صدیقه نزد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دفن شد و این فخر عظیم از برای اوست
واز وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد وچهل و دو حدیث مروی
شده که امام بخاری از جمله آن هفده حدیث آورده و این تقلیل حدیث از و از جهت
آن بود که او بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مشتغل باصلاح امور اهل اسلام
وتقتال اهل ردت بحد تمام بود با وجود آنکه مدت حیات او بعد از وفات سرور کائنات
قصیر بود و اکر نه او از جمیع اقوال و افعال و احوال آن رسول باکمال واقف تر از جمیع اصحاب
کرام بود زیرا که او از اول عهد نبوت آن منبع رسالت تا حین وفات او کاهی از صحبت
و رفاقت او جدا نشده و فضائل و مناقب او در احاطهٔ بیان و تصویر اذهان نمیکنجد لیکن بعضی
از انها در ینمقام بیان نمائیم تا جماعه مسلمانان از دست ننهند شوند و این فقیر حافظ محمد احسن واعظ
را در دعا بخیر خود یاد نمایند حضرت جابر پسر عبد الله کفت که رسول علیه السلام فرمود که ابو بکر از
من است و من از و پس هر کس که دوست میدارد او را البته انکس رفیق ما یان در بهشت
باشد و از حضرت ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که چون ابو بکر متولد شد
ملائکه عظام بشارت بایکدیکر بتولد او دادند و حق سبحانه جل شانه بسوی بهشت عدن نظر کرد
وکفت که مرا سوکند است بعزت و جلال خود که داخل نمیشود در تو مکر آن کسی که دوست
دارد این فرزند مولود را که امشب از شکم مادر متولد شده و از حضرت انس آمده که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر وزن کرده شود ایمان ابو بکر صدیق با ایمان جمیع مؤمنان
جز از پیغمبران هر آینه ایمان او زیاده و سنکین باشد بر ایمان جمیع مؤمنان زیرا که از
پشت حضرت آدم علیه السلام احدی جز از پیغمبران پیرون نشده که آن بهتر از ابو بکر باشد
و از حضرت عایشه صدیقه آمده که ابو بکر بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آمد پس رسول
علیه السلام او را کفت انت عتیق الله پس از ان روز نام او عتیق مشهور شد و از
حضرت عبد الله بن عمر آمده که رسول علیه السلام از برای حضرت ابو بکر فرموده که انت
صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار و در روایت صحیح آمده که رسول مختار از برای او در غار فرمود
یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما و از حضرت علی کرم الله وجهه آمده که رسول خدا

DISTRICT : AMBALA

AMBALA-133201
STD CODE- 0171

Aggarwal Rice Mills
Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840477, 2530477
Contact Person: Ashok Gupta
Mobile: 09416020477

Ambala Rice Mills
Jain College Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph: 0171-3091129
Contact Person: Tarlochan S.

Atma Rice Agro Foods
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Phone: 0171-3291913,
2840589, 2532049
Contact Person: Rajesh Bansal
Mobile: 098120-37725

Baljeet Agro Rice mill
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph: 0171-2840601, 2532845
Contact Person: Rahul
Mobile: 094162-25656

Bhagat Rice Mills
Neneola Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2855417
Contact Person: Ashok. K. Singla
Mob.: 098120-05217, 092156-45717

Bhagwati Rice Mills
Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840480, 2531453,
2551298
Contact Person: Chander Gupta
Mobile: 098969-25155

Bharat & Company
Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2890854, 2555284
Contact Person: Bharat Kumar
Mobile: 098963-00188

Gagan Rice Mill
Hissar Road, Ambala-133201 (Hr.)
Mobile: 09416020937

Ganeshi Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-6450465, 2519907
Sheller: 0171-2840625
Contact Person: Naresh Kumar
Mobile: 092158-28600

Gopal Agro Foods
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph: 0171-2840629
Contact Person: Sunil Kumar

G.S. Agro Foods
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840640, 2530398
Contact Person: Rajinder Kr.
Mobile: 098121-60001

Jay Vee Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515680, 2515681
2840501
Contact Person: Satpal Gupta
Mobile: 09416428920

Khosla Rice Mill
Circular Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518680, 2518132
Contact Person: Rajesh Khosla
Mobile: 098120-56822

Mahabir Rice & Dal Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph: 0171-2840680
C.P.: Dharam Pal Jain
Mobile: 094160-20590
Mohinder Jain
Mobile: 094160-28700

Mahesh Dal & Rice Mill
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2251871, 2515872
Contact Person: Jatinder Kumar
Mobile: 099920-20449

Mahindra Rice Mill
Vill. Matehdi, Ambala - 133201
Contact Person:
Mahinder K. Singla
Mobile: 098137-62017

Mittal Rice & General Industry
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530232, 2550392
Contact Person: Rajinder Jain
Mobile: 098960-17301

Modern Rice Mill
Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518315, 3202929
Contact Person: Sukh Darshan
Mobile: 093555-02929

New Haryana Rice Mill
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2551094,
2519891-90, 2516551
Contact Person: Vikas Khosla

Raj Trading Company
Shahbad Road, Near Choupal
Restaurant, Ambala Cantt.-133201
Ph.: 0171-2642034
Contact Person: Raj Kumar

R.S. Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840579
Contact Person: Anil Kumar
Mobile: 098120-39951

Sahibdittamal Jiwandas Rice Mills
Vill. Segti, Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2532845, 2858138
Contact Person: Sandeep
Mobile: 094160-29045

Shankar Rice Mill
Jarot Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2777450
Contact Person: Brij Lal
Mobile: 094163-67757

Shiv Agro Industries
Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-530058, 2840582
Contact Person:
Om Parkash Gupta
Mobile: 09896053458

Shiva Dal & Rice Mill
Layalpur Basti, Ambala -133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2516950, 2516951
Contact Person: Arvind Kr.
Mobile: 094161-76278

Singla Rice Mills
Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515782
Contact Person: Ashok K. Singla
Mobile: 098120-05217, 092156-45717

Suraj Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530780, 2534672
Contact Person: Naresh Mittal
Mobile: 098120-06684

Vardhman Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-3298900, 2299700
Contact Person: Manish Jain
Mobile: 09416028400

Ved Agro Industries
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515070, 2515072
Contact Person: Adarsh Kr.
Mobile: 098962-22999

Ved Parkash Anil Kumar
Circular Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2517221, 2517220
Contact Person: Vinod Kr.
Mobile: 093156-20118

BARARA-133201
STD CODE-01731

Aggarwal Agro Industries
Shahbad Barara Road,
P.O. Kambassi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-284416, 816
Contact Person: Neeraj Goyal
Mobile: 09416024416

Attar Singh Manjit Singh Rice Mills
Anaj Mandi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-283230
CP: Surjit Singh: 098963-19229

Bajrang Rice & General Mill
Barara Road, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
C.P: Ashwani Goel : 093161-94161

K.G. Rice Mill
Barara Shahabad Road,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Kanish Kumar
Mobile: 094161-16350

Maa Bhagwati Rice Mills
Near Sandhu Dharm Kanta,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Mobile: 098134-15227

Rajinder Pal & Company
Barara Sadhoura Road, Vill. Holi,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph. 01731-260051
CP: Ravinder Garg : 094160-23086

Oswal Rice Mills
Barara Shahabad Road,
Barara - 133201, Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: M.P. Sharma

GRT Overseas
Vill. Budon, P.O. Holi,
Barara Do Sadka Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-260051
CP: Ravinder Garg: 09416023086

Rama Rice Mill
Shahbad Barara Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-283007, 2830407
CP: Mohint Gambhir : 9416027007

CHOUDMAST PUR

Bhagat Rice Mills
Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Pardeep Kumar
Phone: 0171-2855417

Mahindra Rice & General Mills
Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 0171-2855717
CP: Mahinder Pal: 098137-62017
Sachin Kumar : 098134-55617

MULLANA-133203
STD CODE - 01731

Ashoka Rice & General Mills
Near Anaj Mandi, Barara Road,
Mullana-133203, Distt. Ambala
Ph.: 01731-275209, 275228,
Resi.: 01731-275246
Contact Person: Sham Murari Ji
Mobile: 094663-27228

Bhrigu Rice Mills
Hema Majra Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275277
Contact Person: Atul Mittal
Mobile: 094664-65277, 094664-12920

Divyamal Industries
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-289392
Contact Person: Dinesh Kumar
Mobile: 094160-86499, 094163-67776

Gouravji Rice Mills
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275232
Contact Person: Monu

Nagpal Rice Mills
G.T. Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275354
Contact Person: Lucky

Om Rice Mills
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275141
Contact Person: Subhash Kumar

Shankracharya Rice Mills
Hema Majra Road,
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275383
Contact Person: Harminder Singh
Mobile: 098963-75342

صلی اللہ علیہ وسلم اثر برای حضرت ابی بکر فرمود کہ بدرستی مرا خدای تعالی ثواب آنکسان
دادہ است کہ ایمان آوردہ من از ابتدا خلقت حضرت آدم علیہ السلام تا قیامت آوردہ
اند و بدرستی کہ تو را خدای تعالی ای ابا بکر دادہ است ثواب آنکسانی کہ از ابتدای
بعثت من تا قیام قیامت همراہ من ایمان آوردہ اند و از حضرت عبد اللہ من عباس
آمدہ کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ چون شب معراج مرا بسوی آسمان بردند
و نزدیک پروردگار خود ایستادم حق سبحانہ جل شانہ مرا فرمود کہ ای حبیب من مردم اہل
زمین را بر کدام کسی گذاشتہ بحضور ما آمدی پس گفتم من کہ ای پروردگار بر حضرت ابو بکر
صدیق گذاشتم پس حق تعالی فرمود کہ بدرستی او دوست تر از جمیع بندہا پس از تو
بسوی من است پس وقتی کہ رجوع کردی پس او را از طرف من سلام بخوان و او را بشارت
بہشت بدہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ جمیع خصائل حسنہ سہ صد و
شصت خصلت اند پس وقتیکہ حق تعالی بہ بندہ از بندہ ہا ارادہ نیکی میکند پس خصلتی از خصائل
در میان آن بندہ ظاہر میکند پس بسبب آن یک خصلت او را در بہشت داخل میکند پس
حضرت ابو بکر صدیق سوال کرد و گفت یا رسول اللہ آیا چیزی از ان خصائل در میان
من موجود است پس رسول علیہ السلام فرمود کہ در میان تو جمیع آن خصائل متحقق اند
و تو از جمیع اہل زمین نزد رب العالمین خیر از انبیاء و مرسلین بہتر ہستی و در وہبت کردہ
شدہ کہ در روز وفات حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ کریہ دادند در مدینہ مقدسہ بسیار
شد مثل آن روزی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز وفات یافتہ بود و حضرت
علی کرم اللہ وجہہ بسر قبہ تمام کریہ کردہ آمد و گفت کہ امروز خلافت نبوت منقطع شد و او
مخزن صدق و صفا و معدن کرم و وفا و صاحب علم و حیا و کامل علم و سخا و صاحب قوۃ
قدسیہ در علوم کلیہ و جزئیہ جامع کمالات صوریہ و معنویہ فائز بمقامات علمیہ و عملیہ واقف
بر احکام آلہیہ اصلیہ و فرعیہ فاضل در علوم عقلیہ و نقلیہ موصوف باوصاف علیہ و معروف
باخلاق سنیہ منبع اسرار ربانیہ مجمع انوار آلہیہ بود و آیات و احادیث در فضائل او بسیار
وارد شدہ چنانچہ بعضی از انہا در ہمین صحیفہ مبارک خواہد آمد انشاء اللہ تعالی ابن جوزی
گفتہ کہ اجماع کردند بر آنکہ قول حق سبحانہ جل شانہ و سیجنبہا الاتقی الذی یؤتی مالہ یتزکی
تا آخر سورہ جبار کہ در شان حضرت ابا بکر نازل شدہ و حسن ابو بکر نقوی فاضل ترشد

الهیه نزد خدای تعالی بزرگتر شد زیرا که حق سبحانه جل شانه فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم و طبرانی بیرون کرده که بدرستی حضرت ابوبکر بعتیق بغیر از آزاد در راه خدا تعالی کرده که ان هفت نفر را کفار بد کردار در راه پروردگار عذاب میکردند پس حق تعالی آیه کریمه وسیجنبها الاتقی تا آخر سوره مبارکه در شان او نازل کرد و حضرت علی کرم الله وجهه در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه والذی جاء بالصدق و صدق به فرموده که مراد از قول او الذی جاء بالصدق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و مراد از قول او و صدق به حضرت ابوبکر صدیق است ابن عساکر از ابن عیینه روایت کرده که حق تعالی از جمیع مسلمانان راجز از ابی بکر صدیق در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم عتاب کرد و او را تنها از عتاب بیرون کرد و پس خواند ابن عیینه آیه کریمه الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا تا آخر و از همین آیت کریمه علماء راسخین و فضلاء کاملین گفته اند که هر کس از صحبت حضرت ابی بکر صدیق منکر شود پس آن کس با جماع علماء کافر است بخلاف سائر صحابه که منکر صحبت آنها مبتدع است و کافر نیست اما احادیث مناقب او بسیار اند چنانچه حضرت ابو الدرداء روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده که طلوع نکرد آفتاب جهان تاب و غروب نکرد او بر هیچکسی بعد از پیغمبران که آن کس بهتر از حضرت ابی بکر باشد یعنی حضرت ابوبکر بعد از پیغمبران از جمیع مردمان افضل و اکمل است و از حضرت عایشه صدیقه آمده که چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب معراج سیر کرده شد بسوی بیت المقدس و آسمان پس جماعه مشرکان نزد حضرت ابی بکر آمدند و گفتند که صاحب تو زعم میکند که امشب او را سیر کرده شده بسوی بیت المقدس و آسمان و غرض آنجماعه مشرکان ازین قول آن بود که اعتقاد حضرت ابوبکر صدیق از رسول شقیق برگردد پس حضرت ابوبکر در جواب آنها گفت که آیا صاحب من این سخن گفته است گفتند آری پس حضرت ابوبکر صدیق گفت که سوگند است مرا بآن خدای که خالق جمیع مخلوقات است که هر آینه صاحب من راست گفته زیرا که من او را راست گو میدانم بچیزی که دور تر ازین سخن باشد که او را از آسمان [illegible] آید و من او را بصدق دل او را راست گو میدانم پس از آنجهان روز مخصوص باسم صدیق شد

و در حدیث حضرت ابی هریره آمده که چون رسول علیه السلام در شب معراج بمکان ذی
علوی رسید بحضرت جبرئیل گفت که ای جبرئیل که قوم من در بیت المقدس معراج
مرا تصدیق نخواهند کرد پس حضرت جبرئیل گفت که تصدیق میکند ترا ابو بکر که او صدیق است
و در بعضی کتب معتبر آورده که چون رسول علیه السلام قصد رجوع از حضور باری علام کرد عرض
نمود که ای پروردگار من قوم من درین قصه مرا تصدیق نخواهند کرد پس حق تعالی فرمود
که تصدیق میکند ترا ابو بکر که او صدیق است لهذا او مختص باسم صدیق شد و حضرت علی کرم
الله وجهه سوگند میخورد که اسم صدیق از برای او از اسمان نازل شده و از حضرت ابی هریره
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچکسی با احسان نکرده بود مگر یاران مکافات
و مجازات او نمودیم ما سوای ابی بکر از جهت آنکه از برای او جز یاران انعام و احسان است
که حق سبحانه جل شانه در روز جزا او را مکافات خواهد کرد و مال هیچکس بمن نفع نرساند
آنچه مال ابی بکر بمن نفع رسانده و اگر من دوست و خلیل جز از رب جلیل میگرفتم هر آئینه ابو بکر
را دوست و خلیل میگرفتم آگاه باشید که صاحب شما دوست خدای جلیل است و مراد از صاحب
ذات مبارک خود کرد و نیز از حضرت ابی هریره آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که کیست از شما که امروز روزه از برای طلب رضای خدای تعالی گرفته باشد حضرت
ابو بکر گفت که یا رسول الله امروز من روزه نگاه کردم باز رسول علیه السلام فرمود که کیست
از شما که امروز بر برادر مسلمان جنازه کرده باشد حضرت ابو بکر گفت که یا رسول الله من امروز
جنازه بر مسلمان کردم باز رسول محمود فرمود که کیست از شما که امروز مسکینی را از جمله مسکینان
طعام داده باشد حضرت ابو بکر گفت که یا رسول الله من امروز مسکین را طعام دادم باز رسول
محمود فرمود که کیست از شما که امروز بیماری را پرسیده باشد حضرت ابو بکر گفت که یا رسول
الله امروز من بیماری را پرسیدم پس رسول علیه السلام فرمود که این چهار خصلت در هیچ کسی
یکجا فراهم نمی شوند مگر آنکس البته در بهشت داخل خواهد شد و در روایت حضرت انس
آمده که رسول علیه السلام از برای ابی بکر فرمود که واجب شد برای تو بهشت و نیز از حضرت
ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که در شب معراج من بر پهنای آسمانها
کلمه نشسته مگر نوشته یافتم من نام خود را محمد صلی الله علیه وسلم و در پهلوی نام من نام ابو بکر را و از
سعید بن جبیر آمده که نزد رسول نیکو است ایه کریمه یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر خوانده شد

پس حضرت ابوبکر گفت که این خطاب بسیار خوش است پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که آگاه باش ای ابابکر که بادشاه حقیقی این کلام را از برای تو نازل نموده است تو خود هم
گفت واز عبد الله بن زبیر آمده که چون قول حق جل وعلی شانه نزل آنا کتبنا علیهم ان اقتلوا
انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم نازل شد ابوبکر گفت که یا رسول الله
اگر تو مرا امر میفرمائی که من جان خود را بکشم و قتل نمایم هر آینه الحال فی الفور جان خود را
میکشم رسول علیه السلام فرمود که راست گفتی تو ای ابابکر واز حضرت انس آمده که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که حب ابی بکر و شکر او واجب است بر هر کسی که از
امت من است واز حضرت عمر فاروق آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بما
امر بصدقه دادن فرمود و دران وقت نزد من مال بود پس گفتم من در دل خود که امروز
من سبقت بر حضرت ابی بکر مینمایم اگر کاهی من سبقت مینمایم ازو در عملی از اعمال صالحه پس
آنوقت امروز است پس آوردم من نصف مال خود را و نصف اورا نه برای عیال خود گذاشتم
پس رسول علیه السلام مرا فرمود که ای عمر چه چیز را برای عیال خود گذاشتی پس گفتم من که مثل
این مقدار از مال را برای عیال گذاشتم و آورد حضرت ابوبکر هر چه آنچه نزد او بود پس رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ابابکر چه چیز را از برای عیال گذاشتی گفت یا رسول الله خدای
تعالی و رسول او را گذاشتم پس رسول علیه السلام فرمود که فرق میان شما در رتبه رفیعه
نزد خدای تعالی مانند آن فرق است که میان دو قول شما ثابت است حضرت عمر میگوید
پس من در دل خود گفتم که من هرگز در هیچ عملی از اعمال صالحه مسابقه بر حضرت ابی بکر کرده
نمیتوانم واز عبد الله بن عمرو بن عاص آمده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
که میگوید حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل بر من آمد و گفت که یا محمد خدای تعالی ترا امر میفرماید
بانکه در هر کار با ابی بکر طلب مشورت کرده باش که رای او صائب است و از ابی سعید
خدری آمده که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که هیچ پیغمبری از پیغمبران نیست مگر از برای
او دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین میباشند اما دو وزیر من از اهل آسمان
پس جبرئیل و میکائیل اند و اما دو وزیر من از اهل زمین پس ابوبکر و عمر است و از عمار بن یاسر
آمده که فرمود از برای من رسول خدا صلی الله علیه وسلم کلماتی که الحال حضرت جبرئیل نزد
من آمد پس گفتم من از برای او که ای جبرئیل روایت کن فضائل عمر بن خطاب که در آسمان

بیان کرده می شوند پس جبرئیل گفت یا محمد اگر من ترا حدیث کنم بفضائل عمر که در آسمان اند بمقدار آن مدتی که حضرت نوح علیه السلام در قوم خود درنگ کرده که آن نهصد و پنجاه سال است هرگز تمام می شوند فضائل عمر بن خطاب وجمیع اعمال نیک حسنه از حسنات ابی بکر است و حضرت عمر رضی الله عنه میگفت که هر آئینه یکشب و یکروز از ابی بکر بهتر از تمام عمر عمر است اما شب اول پس آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون از مکه شریفه بیرون شد پس در شب بیرون شد و همراه او رفیق ابو بکر صدیق بود پس ابو بکر گاهی پیش از رسول اکرم میرفت و گاهی در بنبال او و گاهی جانب راست او و گاهی جانب چپ او پس رسول علیه السلام از برای او گفت که ای ابا بکر این چه کار است که تو میکنی گفت یا رسول الله یاد میکنم رصد را پس میباشم من جانب پیش از تو و یاد میکنم طالبان را از جانب پس پس میباشم من جانب پس تو و گاه از آمدن دشمن بر تو از جانب راست میتر سم پس می باشم من جانب راست از تو و گاه از و از جانب چپ میترسم پس من بجانب چپ میروم حاصل آنکه او در هر جانب جان خود را فدای رسول مقبول میکرد حضرت عمر گفت پس روان شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران شب بر اطراف انگشتان پای مبارک خود تا آنکه هر دو پای مبارک او برهنه شد چون ابو بکر دید که هر دو پای مبارک او برهنه شد پس او بر دوش رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بهر دو شانه خود تا آنوقت بغار کوه ثور آورد پس او را از شانه خود فرود آورد و باز او را گفت که یا رسول الله که سوگند بهست مرا بآن خدائی تعالی که ترا مبعوث کرده که جان مبارک خود را در غار داخل نکنی تا آنکه اول من در او داخل شوم پس اگر در و چیزی از موذیات باشد پس اول من نازل شود و اول مرا نیش و آزار برساند پس او در غار در آمد و در آنجا چیزی را از جنس موذیات ندید پس او را برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و در غار در آورد و بود دران غار سوراخهای بسیار که مهای قرابه از برای مار ها بود پس ابو بکر ترسید از آنکه باشد دران سوراخها چیزی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم را آزار رساند پس چادر پیش قیمت خود را پاره کرد و دهن آنسوراخها بند کرد و بعد از تمامی آن چادر دو سوراخ باقی ماندند پس ابو بکر هر دو قدم خود را بآن هر دو سوراخ بقدم راد و چون رسول مختار دران غار داخل شد پس از سبب ایفای بسیار بر زانوی آن یار غار کوار خواب کرد و سر مبارک خود را بر کنار او نهاد و خواب کرد و آن یار غار ما شهر و چون خواب کرد و بود که نیش خود بر پای ابو بکر می زد و

واو هر گز از جای خود نشود نخورد تا در آرام رسول علیه السلام خلل واقع نشود ولیکن بمقتضای
بشریت اشک فراوان از چشم او روان شد ولی اختیار اشکی بر رسول مختار افتاد پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار شد چون او را گریان دید پس زود از وی پرسید و گفت
که چه حال تو هست ای ابا بکر پس او گفت یا رسول الله مارا بارها ازین سوراخها نیش زده اند
فرمود که تراکدام جانش زده اند پس آنجا پارا ابو بکر بآن خبر بشتر نشان داد پس رسول
علیه السلام آب از دهن مبارک خود دران جا مانده انداخت پس درد بالکل رفع شد
چون کفار بدر کردار بر دهن آنغار رسیدند و پای آنها بحضرت ابو بکر محسوس شد پس حضرت
ابو بکر گفت که یا رسول الله اگر کافران بجای پای خود بینند البته مارا ان راخواهند دید رسول
علیه السلام فرمود یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما چنانچه حق خبر حق در قرآن مجید فرموده
(ذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و آمار وز او پس آن روزی هست که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون انتقال از دار فنا بدار بقا کرد پس عرب مرتد شدند و گفتند
که نماز میگذاریم و زکوة نمیدهیم پس ابو بکر گفت که مرا سوگند بخدا ئیتعالی هست که اگر
مرا یک بزغاله ماده منع کردند که آن را در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میدادند هر آئینه البته من همراه آنها جنگ و جدال خواهم کرد و آنها را می کشم حضرت عمر
میگوید که گفتم من از برای حضرت ابی بکر گفتم ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نرمی
کن همراه مردمان که درشتی همراه آنها درین زمان بکار نیست پس ابو بکر مرا گفت
که ای عمر جاهلیت جوان مرد دلاور بودی والحال در اسلام سست و ضعیف شدی
باز گفتم من که ای خلیفه رسول خدا بدرستی که آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم نفرموده
که امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الا
بحق الاسلام وحسابهم علی الله پس حضرت ابو بکر گفت که آری این قول حق است و
رسول علیه السلام فرموده لیکن در ضمن آن الا بحق الاسلام فرموده وای عمر
شک نیست که زکوة از حق اسلام هست حضرت عمر میگوید پس من به تحقیق
شناختم من که بدرستی خدا ئی تعالی سینهٔ ابا بکر را برای حق
منشرح ساخته چون ابو بکر استقامت تام بر دین رسول علیه السلام کرد
پس باز دین را بهتر قرار داد که در عهد رسول علیه السلام بران قرار نبود

وروایت کرده است زین با سناد خود در کتاب خود که سمی است بمعالی عرش تا موالی
فرش که حضرت ابو هریره گفت که روزی جمع شدند مهاجران و انصار بخدمت رسول مختار
پس حضرت ابو بکر از برای ان خیر البشر گفت که مرا هوس کرده است با مید که یا رسول الله من کامی
مانند مشرکان سجده از برای بتی از بتان نکردم و بودم من در زمان جهل و ضلال که عمر من چنان
و چنان سال بود که پدر من ابو قحافه دست من گرفت و مرا بجای بتان همراه خود برد چون
بحضور بتی از بتان رسیدیم پدر من بمن گفت که ای فرزند دل بند این خدای بلند از برای
تو است پس از برای او سجده بر سبیل تعظیم و تکریم بجا آر و پدر من مرا در انجا تنها گذاشته
از انجا در گذشت پس من بسوی آن بت بر سبیل سرعه نزدیک شدم پس گفتم من او را
که بدرستی من گشنه ام طعام ده مرا و تشنه ام آب ده مرا پس مرا هیچ جواب از ان کلام
و خطاب نداد پس گفتم که من برهنه ام مرا لباس ده پس هیچ جواب نیز از ان خطاب نداد بعد
از ان سنگی را از سنگها بدست خود در همان جا گرفتم و گفتم که من این سنگ بر تو می اندازم پس
اگر تو خدائی و جان خود را نگاه کرده میتوانی پس نگهدار پس مرا از ین سخن بغیر جواب نداد
پس من آن سنگ را بدست خود بروی انداختم و آن سنگ را بروی زدم پس او بر روی
خود افتاد بعد از ان پدر من آمد چون این حال را دید گفت که این چه چیز است ای فرزند
دل بند من گفتم این آنچیز یست که می بینی پس پدر من مرا پیش مادر من برد و بر سر او تمام قصه
مذکوره را بیان کرد پس مادر من به پدر من گفت که بگذار این پسر خود را و با و هیچ غرضی
مکن از جهت آنکه این همان چیزی است که حق تعالی من قبل ازین مناجات کرده بود چون
این سخن را از مادر خود بگوش خود شنیدم پس گفتم که ای مادر من آن کدام چیز یست که
حق تعالی بتو راز و خلوت کرده بود مادر من بمن گفت که ای فرزند چون در زائیدن تو
مرا در شب گرفت و در ان وقت احدی نزد من نبود پس شنیدم من هاتفی را که میگوید

شعر یا امة الله علی التحقیق ✤ ابشری با مولد العتیق ✤ اسمه فی السماء الصدیق
لمحمد صاحب و رفیق ✤ ابو هریره گفت چون کلام ابو بکر نزد آن خیر البشر تمام شد جبرئیل بر
رسول جمیل آمد و گفت که یا رسول الله هر چه ابو بکر گفته راست است و بزار در مسند خود
آورده که حضرت علی کرم الله وجهه روزی از برای مردمان گفت که خبر دهید مرا که کدام
کس از مسلمانان در شجاعت و جراة فائق تر است پس مردم گفتند که انکس تو ئی حضرت علی کرم

الله وجهه گفت که من همراه هیچکسی مقابله و مقاتله نکردم مگر اینکه خود را از وی گرفتم
ولیکن شما خبر دهید مرا که کدام کس در باب شجاعة از جمیع اهل بدایت فائق تر است
مردم گفتند که مایان نمیدانیم که آن کدام کس است پس حضرت علی کرم الله وجهه گفت
که آنکس ابو بکر است از جهة آنکه چون در روز غزوه بدر شد مایان از برای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم عریش کرده دادیم بعد ازان گفتیم که کدام کس امروز همراه رسول خدا صلی الله علیه
وسلم درین عریش میباشد تا هیچکسی از مشرکان بسوی او میل نکنند و اگر احدی ازانها
بسوی او میل کند پس آن کس او را دفع نماید پس سوگند است مرا بآن خدائیکه مرا آفریده
است که هیچکسی از مایان والی و متعهد از برای این کار بجز از ابی بکر نشد در حالیکه او شمشیر
خود را از نیام بیرون کرده و کشیده بر سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستاد
برنهجی که هیچکسی از مشرکان بسوی رسول عالمیان میل و قصد ایذا نمیکرد مگر حضرت ابو بکر
مبادرت و مسابقة بسوی او میکرد و او را از رسول مقبول دفع مینمود پس کامل در شجاعة
از جمیع مردم اوست باز حضرت علی گفت که من بچشم خود دیدم که جماعة قریش رسول
خدا صلی الله علیه وسلم را گرفته بودند و یکی از انها او را میکوفت و دیگری او را شور و صدمه
میداد و آن جماعة او را میکشند که تو آنکسی هستی که خدایان بسیار را یک خدا کرده اندی
پس هیچکسی از مایان بجز ابی بکر نزدیک برسول عالمیان نشد پس ابو بکر شروع کرد که یکی را
از کافران میزند و دیگری را میکوبد و دیگری صدمه میدهد در حالیکه میگفت ویلکم اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله تا آنکه رسول مختار را از شر کفار بدکردار خلاص کرده اند بعد ازان
حضرت علی چادر خود را بلند کرد پس گریه کرد تا آنکه ریش او تر شد پس گفت که ای مردمان آیا
مؤمن اهل فرعون بهتر است یا ابو بکر پس آن گروه خاموش شدند و گفت که شما بمن جواب
نداده اید پس سوگند است مرا بخدائیکه یکساعة از ابی بکر بهتر از جمیع عمر مؤمن آل فرعون
است زیرا که او مردی بود که ایمان خود را پوشیده میکرد و ابو بکر ایمان خود را آشکارا میکرد
و ابن داود از ابی جعفر آورده که ابو بکر مناجات حضرت جبرئیل را همراه رسول جمیل می شنید
و ابن میسب گفته که ابو بکر وزیر و مشیر از برای رسول بشیر بود که در جمیع امور همراه او بود مقبول مشاورة میکرد ثانی رسول علیه السلام در ایمان و اسلام بود و ثانی او در غار ثانی
او در عریش و ثانی او در قبر بود و در رسول علیه السلام هیچکس را بر و مقدم نمیکرد و از

امامت حسن بن حضرت علی آمده که چون وفات ابوبکر نزدیک شد پس از بزمی و خبر خود عائشه صدیقه گفت که ای عایشه نظر کن بسوی شتر زائیده که مایان از شیر او میخوریم و بسوی کاسه که مایان نان را با دادم رنگ میکردیم و بسوی کلیمی که مایان او را در شب میپوشیدیم پس آن همه را رد کنی بسوی حضرت عمر زیرا که مایان با آن اشیاء در وقت ولایت امور مسلمانان نفع میکرفتیم چون آن ولایت از مایان بوت من منقطع شد پس آن اشیاء را بسوی والی امور مسلمانان واپس بدهی چون ابابکر وفات شد حضرت عایشه صدیقه آن اشیاء را بحضرت عمر فاروق فرستاد حضرت عمر فاروق گفت که رحمت کند خدا تعالی ترا ای ابابکر که در رنج انداختی خلیفها را که بعد از تو می آیند و ابن عمر گفته که سبب موت ابی بکر وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که از سبب وفات رسول مختار غم واندوه بسیار میکرد پس جسم او همیشه ناقص می شد تا آنکه او وفات یافت و از ابن شهاب صحیح شده که حضرت ابوبکر و حارث پسر کلده هر دو در یکجا حریره خوردند که آن حریره را کسی از برای حضرت ابی بکر هدیه فرستاده بود پس حارث از برای حضرت ابی بکر گفت که ای خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست خود را ازین حریره بردار که ما را سوگند است بخدای لایزال که درین حریره هر آئینه زهر یک سال است و من و تو در یکروز می میریم پس حضرت ابوبکر دست خود را ازان حریره برداشت پس آن هر دو همیشه علیل و مریض بودند چون یک سال ازان روز تمام شد آن هر دو در یک روز وفات شدند و بعضی گفته اند که سبب موت ابی بکر آن بود که زهر آن مار که او را در غار نیش زده بود باو صاحب عائد شد و بسبب آن وفات یافت و واقدی و حاکم از حضرت عایشه صدیقه آورده اند که حضرت عایشه صدیقه گفت که اول ابتداء مرض ابی بکر آن بود که او در روز دوشنبه در وقتی که هفت روز از شهر جمادالآخر گذشته بود غسل بضم فین معجمه کرد و آن روز سرد بود پس مدت پانزده روز تب کرد که بسوی نماز بیرون نمی شد و در سال سیزدهم بر دو سه شنبه در وقتی که شش روز از شهر جمادالآخر مانده بودند وفات یافت و عمر او در آن حال شصت و سه سال بود و حضرت عمر فاروق بروی نماز جنازه کرد انا لله و انا الیه راجعون و فضائل و مناقب حضرت ابی بکر بسیار و بی شمار اند و الحال باین مقدار اکتفاء می کنیم حق سبحانه جل شانه بکرمت جمیع

حدثنا عبد الله
بن یوسف انا
مالك عن زید
بن اسلم عن عطاء
بن یسار عن ابن
عباس رضی الله عنهما
ان رسول الله
صلی الله علیه و
سلم اکل کتف
شاة ثم صلی و لم
یتوضا حدثنا
یحیی بن بکیر انا
اللیث عن عقیل
عن ابن شهاب
قال اخبرنی
عبید الله بن
عبد الله بن
عتبة ان ابا
رافع اخبره ان
رسول الله
صلی الله علیه و سلم
صلی ثم اکل
کتف شاة و لم
یتوضا فصلی
الی الصلوة
فالقی السکین
فصلی و لم
یتوضا

بنیاد بر کوار و بکرمت رسول مختار و بکرمت چهار یار کبار آمرزیده پس تقریر ترجمه باب
کامل عاجل مطلب کرده و او را بر وفق انعم خود ستوده و سعید کرد اند آمین یا رب العلمین
و باهتمام قطب حضرت عمر فاروق و چهان ذی النورین پس در سابق گذشته و غرض
بیان لفظ ترجمه آوردن این قول بیان آنست که در عدم وضوء از خوردن گوشت
و تمامان اجماع سکوتی است حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالك عن زید
بن اسلم بر صیغه فعل ماضی معلوم از باب افعال عن عطاء بن یسار ضد بین
عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اکل کتف شاة که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خورد گوشت شانه بزرا
ثم صلی و لم یتوضا پس نماز خواند و وضوء تازه نکرد و قاضی اسماعیل آورده
که آن خوردن گوشت در خانه ضباعه دختر زبیر پسر عبد المطلب بود و آن دختر
عم رسول مقبول بود و احتمال دارد که آن گوشت خوردن در خانه ام المومنین میمونه
باشد چنانچه در حدیث لاحق می آید و آن خاله ابن عباس است چنانچه ضباعه دختر
عم اوست حدثنا یحیی بن بکیر بضم با موحده و فتح کاف و سکون یا تحتانیه
و برا و جهله است انا اللیث عن عقیل بر صیغه مصغر عقل عن ابن شهاب قال
اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة بصیغه تصغیر ان آباه اخبره که بدرستی پدر
جعفر که آن عمرو پسر امیه است خبر داد او را ان آنه رای رسول الله صلی الله
علیه وسلم یحتز من کتف شاة که بدرستی آن پدر او دیده بود رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم در حالی که او قطع میکند گوشت را از شانه بزرد یکتر بکارد اهل
و برا، مهمله شده بمعنی یقطع است فدعی الی الصلوة پس خوانده شد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسوی نماز فالقی السکین پس انداخت کارد را
از دست خود و سکین بکسر سین مهمله و تشدید کاف است و او مشهور است
و او را سکین از آن جهت گویند که او مذبوح از حرکت سکونها و آرام میکرد
فصلی و لم یتوضا پس نماز خواند و وضوء نکرد زهری گفته که این قصه در میان
مردمان معروف است یونس و چند مرد از اصحاب او کلام و چندین زنها از ازواج مطهرات
خبر دادند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود توضئوا مما مست النار

یعنی وضو کنید از خوردن آن چیزی که رسیده باشد او را آتش پس گویا زهری میداند که حدیث وضوء از مماسته نار ناسخ از برای احادیث اباحة است زیرا که اباحة سابق بود و اعتراض کرده شده بر و بحدیث حضرت جابر که گفت کان خیر الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و مراد بامر در بیخ شان و قصه است نه مقابل نهی و این لفظ مختصر از حدیثی است که مشهور از جابر است در قصهٔ زن و لفظ او چنان است که صنعت للنبی صلی الله علیه وسلم شاة فاکل منها ثم توضأ و صلی الظهر ثم اکل منها و صلی العصر و لم یتوضأ پس احتمال دارد که این قصه شاید که پیش از هر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوضوء کردن از انچه او را آتش رسیده باشد واقع شده است و شاید که وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای نماز ظهر از طریان حدث واقع شده باشد نه از سبب خوردن گوشت بز و بیهقی از عثمان دارمی حکایت کرده که هرگاه احادیث نبویه درین باب مختلف شده اند و راجح از انها معلوم نشد پس نظر کردیم مایان بسوی انچیزی که خلفاء راشدین بعد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن عمل کرده اند پس ترجیح دادیم مایان بعمل آنها آن جانب را که ایشان بآن عمل کردند و نووی همین سخن را پسندکرده و بهمین معلوم شد وجه تصدیر مؤلف این باب را باثری که منقول از خلفاء راشدین بوده و نووی گفته که اختلاف درین باب معروف و مشهور درمیان اصحاب کبار و تابعین اخیار بود پس اجماع بران مقرر شد که وضوء از انچه او را آتش رسیده باشد نیست مگر انچه استثناء او مقدم شده که آن گوشت شتر است و حنفیه گفته اند که وضوء در حدیث حضرت ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده توضأوا مما مست النار محمول بر وضوء لغوی است که آن شستن دهن است یا آنکه مراد وضوء شرعی است و امر از برای استحباب است نه وجوب و استدلال کرده است امام بخاری بابن حدیث نبوی بر آنکه امر بتقدیم طعام شام بر نماز مختص بغیر امام است و بر انکه بر بدن گوشت بکارد جائز است و انچه حدیث در بهی او آمده ضعیف است و بر تقدیر صحة آن حدیث میگوئیم که آن نهی مخصوص بحالتی است که حاجة داعی بسوی او نباشد چنانچه اعاجم از برای استکبار این کار میکنند و از حدیث مبارک معلوم شد که شهادت بر نفی وقتی که آن محصور باشد مقبول است و الله تعالی اعلم

باب من مضمض من السویق و صلی

باب من مضمض من السویق و صلی

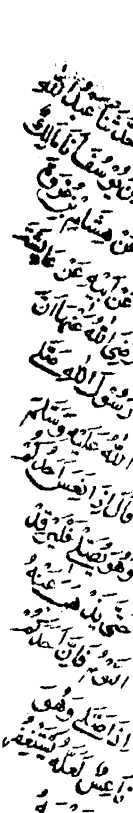
وَلَمْ يَتَوَضَّأْ باب است در بیان آنکسی که مضمضه کرد از خوردن طعام و نماز خواند و وضو نکرد و داودی گفته که سویق آرد جو است یا جوی برهنه یعنی بی پوست که بریان باشد حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ أَنَا مَالِكٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بُشَيْرٍ بضم باء موحده و فتح شین معجمه و صیغه مصغر بن یسار ضد یمین مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ که آن بشیر مولائی از برای بنی حارثه بود داو شیخ کبیر و فقیه مدنی تابعی بود که اکثر اصحاب کرام را یافته بود وَأَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانِ أَخْبَرَهُ که بدرستی سوید پسر نعمان خبر داد بشیر را و سوید بضم سین مهمله و فتح واو و سکون یاء تحتانیه است و نعمان بضم نون و سکون عین مهمله است و آن سوید انصاری اوسی مدنی است و او از اصحاب بیعة رضوان است که از وی هفت احادیث از رسول خدا علیه الصلوة والسلام مروی شده و ازان جمله امام بخاری همین یک حدیث آورده أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ خَيْبَرَ که بدرستی او بیرون آمد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سال جنگ خیبر و خیبر بفتح خاء معجمه و سکون یاء تحتانیه و فتح باء و براء مهمله نام شهریست مشهور که بر چهار منزل از مدینه مقدسه بسوی ناحیه شام واقع شده و آن غزوه در سال هفتم از هجرت رسول اکرم واقع شده بود حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ تا وقتی که شدند مسلمانان و رسیدند بصهباء بفتح صاد مهمله و باء موحده و بعد او همزه و مَدِّ آذی من خیبر و آن صباخانی است نزدیک تر از خیبر باجائی هست پست تر از خیبر و طرفیکه نزدیک است بمدینه مقدسه هست و مؤلف در جای دیگر بیان کرده که این زیادت از طریق سلیمان پسر بلال از یحیی است فَصَلَّى الْعَصْرَ پس نماز کرد عصر را ثُمَّ دَعَا بِالْأَزْوَادِ پس طلب کرد توشها را مِنْ جَمِيعِ یاران خود و از او جمع زاد است و ازین معلوم شد که اجتماع رفیقان در سفر بر توشه امر مستحسن است اگرچه بعضی ازانها بسیار خوار باشند و ایضا معلوم شد که بردشتن توشها در سفر مستحب است و این در توکل خلل نمیکند و مهلب ازین استنباط کرده که امیر را امام جائز است آنکه محتکران را کیفر دهد تا آنکه طعام را نزد قلت او بیرون کنند و ببردمان صاحب حاجت بیع کنند و نیز از برای امام جائز است که از اهل عسکر خود توشها جمع نماید تا آنکه بر سد ازان توشها آنکسی را که توشه ندارد فَلَمْ يُؤْتَ إِلَّا بِالسَّوِيقِ پس آورده نشد رسول مقبول را مگر بسلخان فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ پس امر کرد بآن سویق

پس ترکرده شد او را و پاشیده شد او را بآب تا خرد دن آن آسان شود و ثری بتا مثلثه
بر صیغه ماضی مجهول از ثرید است فاکل رسول الله صلی الله علیه وسلم و اکلنا پس خورد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خوردیم بایشان ازان تلمان ثم قام الی المغرب فمضمض
و مضمضنا پس بر ایستاد رسول مقبول بسوی نماز شام پس آب بدهن مبارک خود کرد و آب
بدهن خود کردیم بایشان ثم صلی و لم یتوضأ پس نماز خواند و وضو نکرد اگرچه آن سویق از
جمله آنچیز ها بود که آنها را آتش مس کرده و رسیده بود و از همین جا حنفیه گفته که مراد از وضو
در قول رسول علیه السلام توضأوا مما مسته النار لغوی است و مراد از و مضمضه است
و آن مستحب است و الله تعالی اعلم حدثنا اصبغ بفتح همزه انا ابن وهب اخبرنی عمرو
عن بکیر بر صیغه مصغر بکر عن کریب مصغر کرب عن میمونة ان النبی صلی الله
علیه وسلم اکل عندها کتفا که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خورد نزد آن میمونه
گوشت شانه را ثم صلی و لم یتوضأ پس نماز کرد و وضو تازه نکرد خطابی گفته و در
نماز کردن رسول مقبول بعد از خوردن سویق بجز از تجدید وضو دلیل است بر انکه
امر بوضو از انچه او را آتش مس کرده باشد و از انچه او را آتش تغییر داده باشد منسوخ
است زیرا که غزوه خیبر در سال هفتم از هجرت رسول اکرم واقع شد و آن امر بوضو قبل
ازین بود و دران امر دو روایت آمده یکی بلفظ الوضوء مما مسته النار آمده و دویم بلفظ
الوضوء مما غیرته النار آمده و سویق از این قسم است که او را آتش مس کرده و گوشت
اگر مطبوخ باشد پس ازان قسم است که او را آتش تغییر داده و در هر دو امر نزد اکثر علماء طهارت
واجب میشود و ابن بطال گفته که سلف اختلاف کردند در انکه طهارت واجب نمیشود
از خوردن انچه آتش او را مس کرده باشد یا واجب نمی شود پس حضرت عایشه صدیقه
و ابو هریره و جز آنها بسوی ایجاب رفتند زیرا که رسول علیه السلام فرمود توضأوا مما
مسته النار و حضرت ابو بکر و عمر و عثمان و تابعان آنها بسوی عدم ایجاب رفتند
ازجهة احادیثی که درین باب گذشته اند و حضرت جابر گفته کان آخر
الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مسته النار
و امام مالک رحمة الله تعالی علیه گفته چون در یک حادثه احادیث
مختلفه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وارد شوند و حضرت شیخین که ابو بکر

دعوی باشد بیکی ازان دو حدیث عمل کرده باشد پس آن حجت است بر انکه حق در آن
چیزی است که آنها عمل بآن چیز کردند و آوازی گفته که بود محول که وضو میکرد
از انچه آتش اورا مس کرده باشد پس روزی عطاء همراه او ملاقات کرد او را
گفت که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه گوشت شتر خورد و بعد ازان نماز
کرد و وضو تازه نکرد چون محول این را از عطاء شنید پس او وضو کردن از انچه
او را آتش مس کرده باشد ترک کرد و گفته شد از برای او که چرا الحال وضو از و
ترک کردی پس گفت که هر آئینه حضرت ابو بکر را افتادن از آسمان بسوی زمین
بسیار دوست است از انکه مخالفت کند او رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در
قولی از اقوال یا در فعلی از افعال و بعضی علماء بسوی آن رفتند که مراد از وضوء
در قول او توضئوا مما مسته النار نشستن دست است و این قول از انها دلالت
بران میکند که آنها باشیاء منقوله از سلف علم اند کاوار ندیز برا که تنازع سلف
در ایجاب وضوء از انچه او را آتش مس کرده باشد مشهور است و محاوی گفته
که دلیل عقلی در وی آن است که خوردن آن شئ پیش از تاثیر آتش در و ناقض از برای
وضوء نیست پس همچنان خوردن پس از تاثیر آتش در و نیز ناقض نیست چنانچه آبی
که گرم بآتش شده باشد زیرا که حکم آن آب بعد از گرم شدن او بآتش مانند حکم او
است پیش از گرم شدن او بآتش و امام احمد رحمة الله تعالی علیه درمیان گوشت
شتر و جز آن فرق کرده پس گفته که گوشت شتر ناقض است بخلاف گوشت گاو و گوسپند
است بران تجدید وضوء و استدلال کرده بر و بانچه آمده که سوال کرده شد رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم أنتوضأ من لحوم الابل فقال نعم فقیل أنتوضأ من لحوم الغنم
قال لا و این حدیث اگر صحیح شود پس منسوخ است زیرا که مایان از حضرت باز نگشتیم
مگر دیدیم که آخر دو هر ترک وضو بود و احتمال دارد که بان امر محمول بر استحباب باشد زیرا که
گوشت شتر در سومنه بسیار دارد نه بر ایجاب زیرا که خوردن اشیاء نجسه مثل خوردن میته
ناقض نیست از برای وضوء نیست پس خوردن اشیاء طاهره بر سبیل اولی ناقض نباشد از برای وضوء
و گفت امام احمد که علة مضمضه از سویق بر چند که آن در سومنه ندارد آن است
که بسا اوقات بقیهٔ او میان دندانها و اطراف دهان می ماند پس زبان

پس زبان مصنف بمتابعت از نماز مشتغل میشود لهذا اول مضمضه کند تا این خلل در نماز واقع نشود والله اعلم **باب** مِنَ الْمَضْمَضَةِ مِنَ اللَّبَنِ باب است در بیان آنکسی که مضمضه کرد از نوشیدن شیر و در بعضی نسخها باب هل المضمضة من بصیغة مستقبل مجهول آمده و در بعضی تمضمض نیز آمده حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ مصغر بکر وَقُتَيْبَةُ مصغر قتبة قَالَا أَنَا اللَّيْثُ عَنْ عُقَيْلٍ مصغر عقل عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَرِبَ لَبَنًا که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشید شیر را فَمَضْمَضَ پس آب بدهن مبارک خود کرد وَقَالَ إِنَّ لَهُ دَسَمًا و گفت در بیان علة او که بدرستی برای این شیر دسومتی است پس مضمضه باید کرد تا آن دسومة در میان دهن نماند و دسم بفتح دال مهمله و فتح سین مهمله یعنی دسومة است و از این حدیث مبارک معلوم شد که مضمضه نزد خوردن طعام از جمله مستحبات است و در شرح سنت گفته که مضمضه از هر چیزی که دسومة دارد یا از و بقیه در دهن ماند مستحب است تَابَعَهُ يُونُسُ وَصَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ عَنِ الزُّهْرِيِّ متابعت کرده است عقیل را یونس و صالح پسر کیسان بفتح کاف از زهری و معنی متابعت و فائده او در سابق چند بار گذشته **باب** الْوُضُوءِ مِنَ النَّوْمِ باب است در بیان لزوم وضوء از خواب یا استحباب آن وَمَنْ لَمْ يَرَ مِنَ النُّعْسَةِ أَوِ النُّعَسَتَيْنِ أَوِ الْخَفْقَةِ وُضُوءًا و باب است در بیان آنکسی که ندانسته از سستی حواس یک بار یا شد یا دو بار یا از خمیازه سر وضوء و طهارت را و این قول معظم است و مشهور است که نوم و نعاس مغائر اند و آن کسی که حواس او معطل شد پس آن کس اگر کلام ملیس خود می شنود و معنای او نمیفهمد پس آن کس ناعس است و اگر سستی حواس او بدین مقدار شد پس آن کس نائم است و از علامات نوم خواب دیدن است درد دراز باشد یا کوتاه و ظاهر از کلام مؤلف آن است که آن هر دو متحد اند و استنباط کرده میشود از گردانیدن نعاس عین نوم نزد آن کسی که میگوید که نوم در ذات خود حدث است آنگه وضوء از نعاس لازم میشود و سلم در صحیح خود در قصهٔ ابن عباس که همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب بخانهٔ میمونه نماز کرده بود روایت کرده که حضرت ابن عباس گفت فجعلت اذا اغفیت اغط بشخمة اذنی و این بسبب صراحت دلالت میکند که وضوء در نوم غیر مستغرق واجب نمیشود

وابن منذر از ابن عباس روایت کرد که او گفته که وضو بر هر نائم واجب است مگر آنکسی که شور دهد سر خود شور دادن و نفسه بفتح نون و سکون عین مهملہ است و فقحه بفتح فاء و معجمه و سکون فاء است ابن تین گفته که فقحه همان نفسه است و مؤلف از جهة اختلاف لفظ تکرار کرده پس پس ظاهر آنست که این از قبیل عطف خاص بر عام است و اهل لغة گفته که خقق بر آسه وقتی گفته میشود که او سر خود را بجنباند در حالیکه او ناعس باشد و ابو زید گفته که گفته میشود خقق براسه من النعاس یعنی میل داد سر خود را از نعاس و بهروی گفته که معنی تخقق رؤسهم آنست که زنخدان آنها بر سر سینهای آنها بیفتد و او اشارت کرده باین قول بسوی حدیث حضرت انس که گفته کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ینتظرون الصلوة فینعسون حتی تخقق رؤسهم ثم یقومون الی الصلوة حدثنا عبد الله بن یوسف اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد حتی یذهب عنه النوم فان احدکم اذا صلی وهو ناعس لعله یستغفر فیسب نفسه



بکسر اء بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد حتی یذهب عنه النوم فان احدکم اذا صلی وهو ناعس لعله یستغفر فیسب نفسه

بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد که بدرستی که وقتی که بدرستی خواب کند یکی از شما در حالیکه او نماز دارد میکند پس باید که خواب کند و نعس بفتح عین مهملہ است حتی یذهب عنه النوم تا آنکه برود و دور شود از و خواب فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستی یکی از شما وقتی که او نماز کند در حالیکه او ناعس باشد یعنی نیستی خواب او را عارض شده باشد لعله یستغفر فیسب نفسه شاید که او اراده میکند که بخشش از خدا برای گناهان طلب کند یعنی اراده دعا کند پس دشنام میدهد و بد دعا کند جان خود را و در روایت نسائی از هشام بجای فلیرقد فلینصرف آمده و مراد از و سلام گردانیدن از نماز است و مهلب او را بر ظاهر حمل کرده و گفته که رسول علیه السلام او را بقطع صلوة امر کرد زیرا که خواب برونی غالب است پس ازین معلوم شد که وقتی که نعاس کمتر ازان مقدار باشد پس آن معاف است و باز گفته که علماء اجماع کردند بر انکه نوم قلیل ناقض از برای وضو نیست و آنچه مزنی گفته که قلیل و کثیر او ناقض است پس آن خرق اجماع است و ابن بطال و ابن تین و غیر آنها درین سخن متابعت مهلب کرده اند و لیکن درین دعوی بر مهلب خدشه است زیرا که ابن منذر و غیر او از ابرار نقل از اصحاب بمجار و تابعین اخبار کردند که نوم حدث است و قلیل و کثیر او ناقض است از برای وضو و همین قول ابی عبید و اسحق بن راهویه است بلکه ابن منذر گفته که من نیز همین قول عمل میکنم و متمایل همین

قول است زیراکه در حدیث صحیح صفوان بن عسال آمده الا من غائط او بول او نوم پس مساوات در حکم آن هر سه از انها معلوم شد و مراد تقلیل و کثیر نوم در ازی زمان او کوتاهی او هست نه مبادی نوم و آنکسانی که گویند که نوم منقضه حدث است میان خود اختلاف کرده بعضی ازانها میان نوم قلیل و نوم کثیر فرق کرده اند و این قول زهری و مالک است و بعضی ازانها میان نوم مضطجع و نوم جز آن فرق کرده اند و این قول ثوری است و بعضی ازانها میان نوم مضطجع و مستند و نوم جز آن هر دو فرق کرده اند و این قول امام ابی حنیفه است و بعضی ازانها میان نوم مضطجع و مستند و ساجد که قصد او از سجده خواب باشد و نوم جز آن هر سه فرق کرده اند و این قول امام ابی یوسف است و بعضی ازانها گفته اند که نوم غیر قاعد بر سبیل اطلاق است و این قول قدیم از امام شافعی است و ازو می قول دیگر نیز آمده که اگر آن نوم خارج از نماز باشد پس آن ناقض از برای وضوء است و اگر داخل نماز باشد پس آن ناقض نیست و در قول جدید از و تفصیل آمده که اگر آن نائم قاعد و متمکن برزمین باشد پس نوم او ناقض نیست و اگر جز آن باشد پس ناقض است و در مهذب آورده که اگر نائم قاعد باشد و محل حدث از و متمکن بزمین باشد پس منصوص آنست که وضوء او نقض نمی شود و بویطی گفته که نقض می یابد و اختیار مزنی همین است لیکن هروی اعتراض کرده شده که لفظ بویطی صحیح درین مدعی نیست زیراکه لفظ او چنان نیست و این نام جالسا او قائما فرای رؤیاد وجب علیه الوضوء و نووی گفته که این لفظ قابل هر برای تاویل است و مهلب گفته که در قول رسول علیه السلام فان احدکم الخ اشارت بسوی علتی است که آن موجب انبرای قطع نماز است پس هر کسی در مثل این حالة باشد پس وضوء او جماع منتقض شد لیکن در قول او نظر است زیراکه اشارت در قول مذکور بسوی قطع صلوة است یا انصراف ازان و وقتی که سلام بدهد ازان نماز انا نقض وضوء پس از سیاق حدیث ظاهر میشود زیراکه جریان ریح ذکر شده بر زبان از ناعس نیز ممکن است و مهلب خود گفته که قلیل از نوم ناقض نیست پس قیاس نزد او بسبیل اولی ناقض نشد و آنچه او دعوی اجماع کرده پس باطل است زیراکه از حضرت ابی موسی اشعری و ابن عمر و سعید ابن مسیب صحیح شده که نوم بر سبیل اطلاق ناقض از برای وضوء نیست و در صحیح مسلم و ابی داود آمده که کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ینتظرون الصلوة مع النبی صلی الله علیه وسلم

فینامون ثم یصلون ولا یتوضاون پس حمل کرده شود که مذموم آنها در حالة قعود بود لیکن در سند بزار باسناد صحیح در همین حدیث آمده فیضعون جنوبهم فنهم من ینام ثم یقومون الی الصلوة و در قول رسول علیه السلام فیضرب نفسه اشارت است بسوی آنکه علت نهی آنست که احتمال دارد که آن سب و دعاء بد موافق از برای ساعة اجابت شود و درین حدیث مبارک اشارة است بسوی آنکه اخذ باحتیاط اهم است زیرا که رسول کامل تعلیل بامر محتمل کرد و بسوی تیز کردن برخشوع و حضور قلب از برای عبادت و تسوی اجتناب مکروهات در طاعات و بسوی جواز دعاء در نماز بجز از تقیید او بشئی معین والله تعالی اعلم

حدثنا ابو معمر بفتح میمین که آن مشهور بمقعد بضم میم است و او عبد الله پسر عمرو است انا عبد الوارث انا ایوب عن ابی قلابة بکسر قاف و تخفیف لام و با، موحده است عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود اذا نعس احدکم فی الصلوة فلینم که وقتی که غالب شود و حواس سست شود یکی از شما در نماز پس باید بخوابد و بعد ازان به نماز اشتغال کند حتی یعلم ما یقرء تا آنکه بداند او آنچیزی را که خواند یا چه میخواند مهلب گفته که این حدیث مبارک در نماز شب است زیرا که نماز فرض در اوقات خواب نیست و نیز در نماز فرض تطویل قراءة بآن قدر نیست که موجب برای نوم باشد لیکن محققین گفته اند که این حدیث وارد در سبب معین شد و مخصص آن سبب نیست زیرا که عبرت از برای عموم لفظ است نه از برای خصوص سبب انچه در علم اصول فقه مقرر شده پس در فرائض نیز باو عمل کرده شود با دامے که امن از فوت وقت باشد والله تعالی اعلم

باب الوضوء من غیر حدث

باب است در بیان وضوء جز از حدث که حکم او چیست و قبل ازین در اول کتاب وضوء ذکر کردیم که علماء در قول حق سبحانه جل شانه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم اختلاف کرده اند و اکثر علماء بر انند که تقدیر کلام چنان است اذا قمتم الی الصلوة محدثین و دارمی در سند خود بروی استدلال بقول رسول علیه السلام کرده که فرمود لا وضوء الا من حدث و امام شافعی رحمه الله از اکثر اهل علم نقل کرده که تقدیر کلام چنان است اذا قمتم من النوم او نحوه

حدثنا ابو معمر
انا عبد الوارث
انا ایوب قلابة
عن انس عن النبی
صلی الله علیه
وسلم قال اذا
نعس احدکم فی
الصلوة فلینم
حتی یعلم ما یقرء
باب الوضوء
من غیر حدث

و در سابق گذشته که اکثر علماء آیه کریمه را بر ظاهر خود حمل کرده اند و گفته اند که وضوء در ابتداء اسلام از برای هر نماز واجب بود بعد ازان اختلاف میان خود کرده که حکم آن منسوخ شده یا مستمر مانده و دلالت میکند بر نسخ او آنچه بیرون کرده است او را ابوداود از حدیث عبد الله بن حنظله که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ابتداء حال امر کرده شده بود بطهارت کردن از برای هر نماز پس هر گاه این کار سخت و دشوار شد بر رسول مختار پس امر کرده شد بمستعمال مسواک نزد هر نماز و کرد وهی بسوی استنماز وجوب جزم کرده اند و بهمین قول صحابی جزم کرده است و نووی این قول را بعید دانسته و جزم کرده که اجماع علماء بر عدم وجوب آن منعقد شده و گفته که قول مذکور هر گز ثابت نشده و بر تقدیر ثبوت آن قول ما اول است و ممکن است که حمل کرده شود آیه کریمه را بر ظاهر خود بغیر از نسخ بانکه امر در حق محدثین محمول بر وجوب باشد و در حق غیر آنها بر ندب و بیان این سخن حاصل کرد در بسنت چنانچه از حدیث این باب معلوم میکرد حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ أَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ عمرو بن او پسر عامر انصاری کوفی ثقه صالح است که از وجماعتی از ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند قَالَ سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ح و او اشارة بسوی تحویل یا بسوی حائل یا بسوی صحیح یا بسوی الحدیث است چنانچه تحقیق او گذشته وَحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ در بعضی نسخ مفعول از تسدید حدثنا یحیی عن سفیان حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَامِرٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ گفت حضرت انس پسر مالک که بود رسول ایزد تبارک که وضوء میکرد یا میکند نزد هر نماز فرض و احتمال دارد که مراد مطلق نماز باشد و ظاهر تر آنست که مراد وقت هر نماز از اوقات پنج نماز باشد عمرو بن عامر گوید که قُلْتُ گفتم من از برای حضرت انس سوال کردم از و کَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ که چگونه بودید شما جماعه اصحاب کرام چه میکردید یا میکنید قَالَ گفت حضرت انس در جواب مِنْ يُحْدِثُ حَدَثًا الْوُضُوءُ که کفایت و بس میکند یکی را از مایان وضوء و طهارت مَا لَمْ يُحْدِثْ مادامیکه حدث باو عارض نمی شد یعنی بر مایان لازم نبود که از برای هر نماز وضوء کنیم بلکه وجوب وضوء بر مایان مختص بحالة عروض حدث بود و یحدث بضم یا مضارعه و همزه در آخر ما خوذ از احداث بمعنی اکتفاء است و ظاهر عبارت این حدیث مبارک آنست که این کار عادت رسول مختار بود لیکن حدیث سوید که مذکور در بن باب است دلالة میکند که مراد از وضوء قائم

است طحاوی گفته که احتمال دارد که این کار بر رسول مختار بر سبیل خصوص واجب بود بعد ازان در روز فتح مکه شریعه منسوخ شد و دلیل بروی حدیث بریده است که رسول علیه السلام در روز فتح مکه شریعه نماز های بسیار بیک وضوء ادا نمود پس حضرت عمر فاروق ازو سوال کرد و گفت یا رسول الله که امروز بر خلاف عادت سابقه کاری فرمودی رسول علیه السلام فرمود که این کار بر سبیل قصد دیده و دانسته کردم نه بر سبیل سهو و نسیان تا آنکه جواز ادا نماز های بسیار بیک وضوء معلوم کرد و گفت طحاوی که احتمال دارد که رسول علیه السلام او را بر سبیل استحباب کرده باشد بعد ازان ترسید که مردمان گمان وجوب آن نکنند پس او را ترک نمود تا بیان جواز او واضح و لائح گردد بعضی محققین گفته اند که این توجیه اقرب بسوی صواب است و بر تقدیر اول پس نسخ پیش از فتح مکه شریعه بود بدلیل حدیث سوید پسر نعمان زیرا که آن در واقعه خیبر بود و شک نیست که واقعه خیبر پیش از فتح مکه شریعه بود حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و سکون خاء معجمه و فتح لام است قال انا سلیمان حدثنی یحیی بن سعید قال اخبرنی بشیر بن یسار بشیر بشین معجمه بر صیغه مصغر است و یسار ضد یمین است قال اخبرنی سوید بن النعمان سوید نیز بر صیغه مصغر است و آن سوید انصاری حارثی است که در بیعة رضوان حاضر شده بود و ابن سعد گفته که قبل ازین در غزوه احد نیز حاضر شده بود و نزد امام بخاری از برای سوید پسر نعمان جز این یک حدیث نیست و این حدیث را در چند جا مکرر آورده قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام خیبر گفت سوید که بیرون آمدیم ما یان همراه رسول صلی الله علیه وسلم در سال غزوه خیبر حتی اذا کنا بالصهباء تا وقتیکه شدیم ما یان بموضع صهبا یعنی در انجا رسیدیم و صهبا بفتح صاد مهمله و بدبا انام موضعی است صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم العصر نماز خوانده برای ما یان رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز عصر را فلما صلی دعا بالاطعمة پس هرگاه نماز خوانده او را و اتمام کرد خواند و طلب کرد طعامها را فلم یؤت الا بالسویق پس آورده نشد او را مگر به تلخان فاکلنا و شربنا پس خوردیم ما یان و نوشیدیم ما یان آب را یا آن تلخان را از جهت آنکه تلخان نیز با آب تر کرده میشود تا آنکه مایع کرد و پس لغط نوشیدن نیز بر وجه صادق می آید ثم قام النبی صلی الله علیه وسلم الی المغرب پس استر ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوی نماز شام فمضمض پس آب در

حدثنا خالد بن مخلد قال انا سلیمان قال حدثنی یحیی بن سعید قال اخبرنی بشیر بن یسار قال اخبرنی سوید بن النعمان قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام خیبر حتی اذا کنا بالصهباء صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم العصر فلما صلی دعا بالاطعمة فلم یؤت الا بالسویق فاکلنا و شربنا ثم قام الی المغرب فمضمض

وبین مبارک کرد ثم صلی لنا المغرب پستر نماز خواند از برای ما پان نماز شام را ثم لم یتوضأ و وضو تازه نکرد بلکه بوضوء سابق ادا نمود و آگر گفته شود که توفیق میان مقتضای دو حدیث این باب چگونه حاصل آید زیرا که از حدیث اول معلوم شد که رسول علیه السلام از برای هر نماز وضو تازه میکرد و از حدیث ثانی معلوم شد که آن ذات مبارک وضو تازه از برای بعضی نماز ها نکرد جواب آنکه حدیث اول مبنی بر اغلب و اکثر اوقات است از جهة آنکه اکثر حکم کل دارد و حدیث ثانی محمول بر ندرت و اوقات است و ندرت در حکم معدوم است اگرچه بر سبیل ندرة موجود است یا آنکه راوی اول هر گز از رسول علیه السلام مشاهده ترک وضوء از برای هیچ نماز نکرده بود و راوی ثانی مشاهده آن ترک در بعضی نماز ها کرده بود پس هر یک ازان دو راوی بانچه مشاهده کرده بود خبر داد و رسول علیه السلام ترک تجدید وضوء در بعضی اوقات ازان جهة نمود که تا امة مرحومة او آگاه گردد که تجدید وضوء از برای هر نماز بر هر مسلمان لازم نیست و آگر گفته شود که قاعدهٔ کلیه چنان مقرر شده که وقتیکه میان نفی و اثبات تعارض واقع شود پس اثبات مقدم و راجح بر نفی باشد زیرا که در وی زیادة علم است جواب آنکه این سخن وقتی است که نفی محصور و محدود نباشد و درین مقام نفی محصور و محدود است پس آن مساوی در علم از برای اثبات است پس هیچ یکی ازان هر دو مقدم بر دیگر از جهة زیادة علم نشد زیرا که در ما نحن فیه زیادت علم نیست و آگر گفته شود که بنا بر همین تقریر پس لازم است که نفی مقدم بر اثبات کرده شود زیرا که نفی خاص است و اثبات عام و شک نیست که خاص مقدم بر عام میباشد جواب آنکه معنی تقدیم خاص بر عام آنست که آن عام را مخصوص باین خاص کرده شود نه آنکه عمل بخاص کرده شود و عام را بالکل مهمل نموده شود و در ما نحن فیه همچنان عمل نمودیم اصحاب شافعیه گفته اند که وقتی که خاص معارض بعام شود پس البته آن خاص مخصص از برای آن عام کرد اعم ازانکه تاخیر آن خاص ازان عام معلوم باشد یا نباشد و امام ابو حنیفه خاص متقدم را منسوخ بعام می گرداند و جائیکه تاریخ مجهول باشد توقف مینماید و این اختلاف مبنی بر اختلاف دیگر است و آن اختلاف دیگر آن است که امام شافعی عام را بر سبیل اطلاق حجة قطعیه می داند و امام ابو حنیفه عام را قبل از لحوق خصوص مثل خاص حجة قطعیه نمیداند و تفصیل این قول در اصول فقه مذکور است

واگر گفته شود که این حدیث مبارک چگونه بر ترجمهٔ باب دلالت میکند جواب آنکه لفظ حکما نزد ترجمهٔ باب مقدر است پس تقدیر کلام چنان است که باب حکم الحاکم من غیر حدث و حکم شامل است مر ثبوت و انتفاء را و پس دلالت این حدیث مبارک بر ترجمهٔ باب برین تقدیر واضح شد و لله تعالی اعلم **قال** اِنَّ مِنَ الْکَبَائِرِ اَنْ لَا یَسْتَتِرَ مِنْ بَوْلِهٖ

باب است در بیان آنکه بدرستی که بعضی از گناهان بزرگ و کلان آن است که پرده نکند و جان خود نگاه نکند از بول خود و بپوشد بر و تا فوقانیه ماخوذ از ستار است حدثنا عُثْمَانُ اَنَا جَرِیْرٌ بفتح جیم و برا و مهمله مکرره عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَنَّهٗ قَالَ که بدرستی ابن عباس گفت مَرَّ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِحَائِطٍ مِنْ حِیْطَانِ الْمَدِیْنَةِ اَوْ مَکَّةَ که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به بستانی از بستانها مدینه مقدسه یا مکه مشرفه و مکه علم است و مدینه اسم جنس است لهذا بروی الف و لام داخل کرد تا بر سبیل عهد اشارت بسوی مدینه رسول مقبول حاصل آید و لفظ مؤلف در ادب چنان است که خرج النبی صلی الله علیه وسلم من بعض حیطان المدینة پس آنمحمول است بر انکه آن بستانیکه سرور عالم از ان بیرون شده بود مغار است از برای آن بستانیکه آنسرور عالم بآن گذشته بود و دار قطنی از حدیث جابر چنان آورده انّ الحائط کان لام مبشر الانصاریة و این روایته تقویته میکند روایت ادب را زیرا که در وجزم بمدینه مقدسه بجز از شک وارد شده و شک در قول او و اوّ که از جریر راوی است فَسَمِعَ صَوْتَ اِنْسَانَیْنِ یُعَذَّبَانِ فِیْ قُبُوْرِهِمَا پس شنید آواز دو آدم را که عذاب کرده میشوند آن هر دو در گورها خود و این مالک گفته که در قول سول علیه السلام صوت انسانین شاهد است برانکه مفرد نبودن مضاف مثنی جائز است و قیکه مضاف جزء از مضاف الیه باشد چنانچه گویند کلت راس شاتین و جمع آن مضاف بسیار خوش است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده فَقَدْ صَغَتْ قُلُوْبُکُمَا و تثنیه آن مضاف و جمع او هر دو جمع شده اند در قول قائل که گفته ظهرا هما مثل ظهور الترسین و اگر مضاف جزء از مضاف الیه نباشد پس در اکثر استعمال مضاف بلفظ تثنیه می آید و اگر خوف التباس نباشد پس آوردن مضاف بلفظ جمع جائز است و قول رسول علیه السلام یعذبان فی قبورهما شاهد است برای وی است و در روایت اعمش مر بقبرین آمده و این ها تحفظ جدیدین نیز آورده فقال انهما لیعذبان پس احتمال دارد که ضمیر هما راجع بسوی صاحبان قبر باشد و انها اگرچه در کلام مذکور نیستند لیکن سیاق کلام دلالت بر انها می کند

واحتمال دارد کہ آن ضمیر راجع بقبرین بسبیل مجاز باشد ومراد از قبرین آنکسان باشد کہ تمکن ومستقر دران در قبر بوده اند فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انھما یعذبان پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستی کہ آن ہر دو صاحب قبر بر آئینہ عذاب کردہ شوند در قبرہای خود ومایعذبان فی کبیر وعذاب داده نمی شدند آن ہر دو در گناہ بزرگ وکلان یعنی سبب عذاب آن ہر دو گناہ کبیرہ نبود کہ ازان دو نفر صادر شده باشد ثم قال بلی پستر گفت رسول علیہ السلام کہ آری گناہ ہریکی ازان دو نفر بزرگ وکلان بود چنانچہ مؤلف در آداب از منصور حریح آورده وگفته ومایعذبان فی کبیر وانه لکبیر وبحسب ظاہر درین کلام تعارض واقع است ودر دفع آن علماء محققین اقاویل مختلفه آورده چنانچہ ابن عبدالملک گفته کہ در ابتداء حال رسول باکمال چنان گمان کرد کہ آن گناہ کبیرہ وکلان نیست پستر در مآل قادر ذوالجلال وحی بسوی او فرستاد کہ آن گناہ کبیرہ است پس آنذات مبارک استدراک گمان سابق کرد وگفت کہ آری آن گناہ کبیرہ است وبعضی گفته اند کہ ضمیر در قول وانه لکبیر راجع بسوی عذاب است نه بسوی گناہ یعنی آری کہ آن عذاب بزرگ وسخت است اگرچہ آن گناہ کبیرہ نیست ودلیل روی است آنچہ از ابی ہریرہ روایت کرده کہ لفظ او چنان است یعذبان عذابا شدیدا فی ذنب ہین ودر روایت دیگر وابن عربی گفته کہ کبیر منفی بمعنی اکبر است وکبیر مثبت بمعنای اصل کبر است پس حاصل معنی آن باشد کہ گناہ آن ہر دو نفر بزرگ وکبیرہ است لیکن بزرگ تر واکبر کبائر مانند کشتن بناحق نیست وخلاصه آنست کہ آن گناہ کبیرہ بر سبیل اطلاق نیست اگرچہ کبیرہ فی الجمله باشد وبعضی گفته اند کہ مراد آنست کہ آن گناہ بحسب صورت کبیرہ نیست زیرا کہ تعاطی او دلالت بر دناءت وحقارت میکند لیکن بحسب حقیقت در گناہ بودن خود ہر آئینہ کبیرہ است وبعضی محققین گفته اند کہ آن بحسب اعتقاد آن دو نفر یا بحسب اعتقاد مخاطبان کبیرہ نیست لیکن نزد پروردگار عالمیان بزرگ وکلان است چنانچہ حق سبحانه جل شانه فرموده وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وبعضی گفته اند کہ مراد آنست کہ آن گناہ بزرگ نیست از جهة تعسر احتراز از و بلکه او کبیرہ وبزرگ است از جهة ترتب عقاب بروی حاصل آنکہ آن گناہ ہمچنان گناہ نیست کہ پرہیز کردن از و دشوار باشد بلکه احتراز از و سہل وآسان است ولیکن آن گناہ کبیرہ است لہذا عذاب سخت بر و مترتب شد وابن مالک گفته کہ در قول رسول علیہ السلام فی کبیر دلیل است بر انکہ کلمة فی از برائے

فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انھما یعذبان وما یعذبان فی کبیر بلی

تعلیل

تعلیل در استعمال وارد میشود چنانچه در قول رسول علیه السلام وارد شده که غیبت امراة فی هرة وجزآن وعلماء در کبائر اختلاف کرده اند پس بعضی گفته اند که آنها هفت اند وبعضی گفته اند که نه اند وبعضی گفته اند که هر گناهی که حق تعالی او را بآتش یا بلعنت یا بغضب یا بعذاب ختم کرده پس آن کبیره است ومروی از حضرت ابن عباس پرسیدند که کبائر هفت اند پس ابن عباس او را گفت که کبائر تا بهفت صد نزدیک اند وبدرستی که همراه استغفار هیچ گناه کبیره نیست وهمراه اصرار هیچ گناه صغیره نیست واین حدیث حجة از برای اوست زیرا که ترک تحرز از بول از جمله آن هفت گناه یا نه گناه نیست وایضا در شان او وعید خاص مقدم برین واقعه وارد نشده ودرین کلام رسول علیه السلام دلیل است بر انکه عذاب قبر حق است وایمان وتسلیم آوردن باو واجب است کان احدهما لا یستتر من بوله بودیکی ازان هردو که پرده نمیکند یا نمیکرد وجان خود را نگاه نمیکند یا نمیکرد از بول خود ودر اکثر روایات لفظ یستنزه بدون مثناة فوقانیه که اول آنها مفتوح وثانی مکسور باشد وارد شده که آن ماخوذ از استنزاه است ودر روایت ابن عساکر یستبرئ بها وموحده تحتانیه ساکنه ماخوذ از استبراء آمده ودر روایت اعمش یستنزه بنون ساکنه بعد ازان بزا مجمه مکسوره پس ازان بهاء ماخوذ از استنزاه آمد پس بنا بر اکثر روایات معنی استتار آن است که آن شخص میان خود وبول خود ستره وپرده نمیکرد یعنی جان خود وجامه خود از بول خود نگاه نمیداشت واحتیاط در حفظ نمیکرد وبرین تقریر پس موافق آمد این معنی بروایت لا یستنزه زیرا که او ماخوذ از استنزاه بمعنی دور کردن جان خود از بول است چنانچه در روایت دیگر از اعمش لا یتوقی معنی از برای مراد واقع شده ومعنی استبراء در بعضی روایات استفراغ بول بجهد تمام خود است یعنی آنکس بول خود را استفراغ تمام بول خود بعد از فراغ از بول خود نمیکرد پس بعد از وضو بول از دبر بیرون آمد واختلاف کردند علماء در ازاله نجاسات امام مالک گفته که ازاله آنها فرض نیست وامام ابو حنیفه گفته که ازاله آنها فرض است وقتیکه آنها بر قدر درهم زائد باشند وامام شافعی گفته که ازاله آنها بر سبیل اطلاق واجب است واستدلال کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد که یکی ازان دو نفر عذاب کرده میشود بسبب بول واین وعید شدید است وامام مالک گفته که احتمال دارد که آن معذب از جهة آن باشد که آن شخص بول خود را میکذاشت که سیلان میکند بر دی پس او بغیر انوضو طهارت نماز را میکرد

کان احدهما لا یستتر من بوله

زیراکه وضو با وجود سیلان بول صحیح نمی شود و احتمال دارد که آن شخص دیده و دانسته
بجز از عذر آن کار کرده باشد و هر کسی که سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی عذر ترک کند
پس البته آنکس کنه کار است وَكَانَ الْأَعْمَشُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ وبود آن دیگر نفرکه میرود
به نمیمه یعنی سخن چینی ونمیمه عبارة است از نقل کردن کلام بعضی مردمان از برای بعضی دیگر
بروجه فساد اما انکه بمقتضای فعل مصلحت یا ترک مفسدة باشد پس آن مطلوب است
ونقل کلام خیر از برای اضرار از اقبح قبایح است خصوصا وقتی که آن عادة مستمر کرد د
چنانچه لفظ کان دلالة بردوی می کند وکرمانی گفته که این سخن بر قاعدهٔ فقهاء درست
نمی آید زیراکه کبیره نزد آنها آن گناهی است که موجب از برای حد باشد وشک نیست
که در مشی به نمیمه حد شرعی نیست مگر آنکه گفته شود که استمرار آن فعل که مستفاد از لفظ کان
می شود او را کبیره گردانیده است زیراکه اصرار بر صغیره او را در حکم کبیره میگرداند یا مگر آنکه
مراد از کبیره معنی دیگر بجز از معنی اصطلاحی باشد تمام شد کلام کرمانی واز انچه او از فقهاء
نقل کرده است قول جمیع فقهاء نیست لیکن کلام رافعی مشعر به ترجیح آن قول است
زیراکه او در تعریف کبیره دو وجه ذکر کرده یکی آنچه ذکر کرده شده و در آن قول دویم آنکه کبیره
آن گناهی است که در وعید شدید وارد شده باشد وبعد ازان گفته که علماء بسوی قول
اول مائل تر اند تمام شد کلام رافعی ولیکن درین مقام یک نکته بیان کردن از جمله ضروریات
است وآن این است که مراد از قول اول از قولین آن گناهان است که منصوص در احادیث
صحیحه شده اند واگر نه چنین باشد پس بر قول مذکور لازم می آید که عقوق والدین وشهادت
زور از جملهٔ کبائر نباشند باوجود آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن هر دو را از جمله
اکبر الکبائر حساب کرده و بهمین تقریر جواب از اعتراض کرمانی نیز معلوم شد زیراکه نفی
در حدیث صحیح وارد شده که نمیمه گناه کبیر است ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ پس طلب کرد رسول
علیه السلام بشاخ درخت خرما تازه که برگ از و دور کرده باشد و در روایت اعمش
فدعا بعسیب رطب آمده وعسیب بعین مهمله وسین مهمله عبارت از ان شاخ خرما
است که برگ هنوز بر وی نروئیده باشد چون برگ بروی پیدا آیند پس آنرا سعفه
گویند فَكَسَرَهَا بِكَسْرَتَيْنِ پس شکست رسول علیه السلام آن شاخ تازه خرما
را در حالیکه آن دو قطعه بودند یعنی ان جریده را دو نیمه دو پاره کرد و گسیرده

وکسره بکسر کاف است وآن عبارت است از قطعه شئی مکسور ودر روایت اعمش آمده انها کانت نصفا وتنوی گفته که تا از برای تاکید زیاده شده ونصب کسره بنا بر حال است واما آنچه مسلم از حدیث جابر آورده که آن جابر قطع کرده بود دو شاخ را از درخت پس آن در قصه دیگر است ومغائره میان این قصه وآن قصه بچندین وجوه است اول آنکه این قصه در مدینه متقدمه بود وهمراه رسول علیه السلام جماعه از اصحاب کرام بود وقصه حضرت جابر در سفر واقع شده بود ورسول علیه السلام از برای قضاء حاجت انسانیه بیرون شده بود واورا متابعت نموده بود حضرت جابر پس سبب وتدویم آنکه در قصه جابر رسول علیه الصلوة والسلام امر کرده بود حضرت جابر را پس برید دو شاخ را از دو درخت که رسول مقبول بآن هر دو شاخ نزد قضاء حاجة انسانیه پرده کرده بود دیگر امر کرد حضرت جابر را که انداخت آن هر دو شاخ را یکی را بجانب راست او ودیگری را بطرف چپ او ودر همان جائیکه رسول علیه السلام نشسته بود وحضرت جابر از وسواس ارسبب آن کرد پس رسول علیه الصلوة والسلام گفت که من درین مقام گذر نمودم بر دو قبر که صاحبان آنها عذاب کرده میشوند پس دوست نمودم که آن هر دو مرفوع الحال شوند بشفاعت من ما دامی که آن هر دو شاخ تازه وتر باشند وسیوم آنکه در حدیث جابر سبب عذاب آن هر دو هم مبین نشده وکلمه ترجی که در قول او لعله می آید مذکور نشده پس معلوم شد که حدیث حضرت ابن عباس وحدیث حضرت جابر متغائرند وآن هر دو در قصه مختلفه واقع شده اند وتعدد قصه بعید نیست وآبن حبان در صحیح خود از حضرت ابی هریره آورده که انه صلی الله علیه وسلم مر بقبر فوقف علیه فقال ایشونی بجریدتین فجعل احدهما عند راسه والاخری عند رجلیه پس احتمال دارد که این قصه نیز مغائر از برای دو قصه مذکوره باشد فوضع علی کل قبر منهما کشح پس نهاد رسول علیه السلام بر هر قبری ازان دو قبر یک قطعه را ازان دو قطعه ودر روایت اعمش لفظ فقبر بدل فوضع آمده وآن اخص از وضع است فقیل له یا رسول الله لم فعلت هذا پس گفته شد مر او را که ای گرامی خدا تعالی چیز اگر دانی این کار را

در روایت اعمش فقالوا آمده یعنی پس گفتند اصحاب کرام و بر هر تقدیر سائل معین معلوم نشد فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا او الی ان ییبسا پس فرمود رسول علیه السلام که امید این شان و حال است که تخفیف و سبک کرده شود عذاب را از ان هر دو میت ما دامیکه خشک نشدند آن هر دو شاخ یا تا آنکه خشک شوند آن دو شاخ و این شک از راوی است ابن مالک گفته که جائز نیست که ها ضمیر شان باشد و تغییر او بان و صله او جائز شد زیرا که ان با صله خود در حکم جمله است از جهة آنکه او مشتمل بر مسند و مسند الیه است و احتمال دارد که کلمهٔ ان زائد باشد باوجود آنکه ناصبه باشد چنانچه کلمه با زائده پیاشد باوجود آنکه جاره باشد و در روایت آینده حذف کلمهٔ ان ثابت شده پس احتمال ثانی قوی شد و کرمانی گفته که کلمهٔ لعل در معنی مشابه از برای کلمهٔ عسی است بهذا در خبر او کلمهٔ ان آورده شد و احتمال دارد که ضمیر لعله راجع بسوی میت باشد و معنی آن باشد که امید است آن هر دو میت بحالی باشند که سبک کرده شود عذاب را از ان هر دو میت مادامیکه آن هر دو شاخ خشک نشدند و در بعضی روایات بجائی عنهما عنها آمده و برین تقدیر ضمیر مؤنث راجع بسوی میت باعتبار تاویل او به نفس است چنانچه ضمیر مذکر در قول و لعله راجع بسوی او است باعتبار تاویل او به شخص انسانی و قول او ما لم ییبسا بفتح باء موحده تحتانیه است و کسر او نیز در بعضی لغات آمده و در بعضی روایات الا ان ییبسا آمده و در بعضی روایات الی ان ییبسا بکلمهٔ الی و بباء تحتانیه مثناة و برین تقدیر ضمیر راجع بسوی دو کس است یا بسوی جریدتین باعتبار تاویل به غصنین مازری گفته که احتمال دارد که بسوی رسول علیه السلام وحی از جانب ایزد علام رسیده باشد که بقدر آن مدت عذاب از ان هر دو میت سبک کرده میشود پس بنا بر ین تقدیر کلمهٔ لعل از برای تعلیل باشد و قرطبی بر وی اعتراض کرده و گفته که اگر وحی بر رسول علیه السلام از جانب ایزد علام می آمد پس کلمه ترجی را درین کلام نمی آورد لیکن این اعتراض مدفوع است و فیکه کلمهٔ ترجی بر تعلیل حمل کرده شود چنانچه بیان کردیم و قرطبی گفته که احتمال دارد که آن منبع رسالة بهین قدر مدت شفاعت بدرگاه حق سبحانه جل شانه کرده باشد چنانچه حدیث حضرت جابر بر و دلالة میکند از جهت آنکه ظاهر آنست که قصه یک است و لیکن در قول او بحث است زیرا که آن هر دو

فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا او الی ان ییبسا

قصه متعائرا نه چنانچه بیان واضح قبل ازین نمودیم وخطابی گفته که این محمول است بر انکه
رسول باکمال دعاء بدرگاه ایزد ذوالجلال به تخفیف عذاب ازان دو میت بدرت بقاندادن
وطراوت کرده باشد نه آنکه در ذات جریده یک معنی بود که اورا بآن تخفیف مخصوص
گردونه آنکه در تر معنی است که آن معنی در خشک نیست وگفته شده که علة در وی انست
که آن شاخ تسبیح پروند کار میکوید ما دامیکه آن تر باشد پس تخفیف عذاب ببرکة تسبیح
حاصل شد وبرین تقدیر پس این معنی مطرد می شود در هرانچه رطوبت داشته باشد
از درخت وجز آن وهمچنان در هرانچه در وبرکة باشد مانند ذکر ایزد مستعان و
تلاوة قرآن وجز آن برسبیل اولی واحری طیبی گفته که در مانع بودن آنها عذاب را
مادامیکه تر باشند حکمتی باشد که از برای مایان معلوم نباشد مانند عدد زبانیه وخطابی
وتابعین آن نهاجریده ومانند آن رابر قبر مستنکر پنداشته اند از جهة عمل کردن باین
حدیث مبارک طرطوشی گفته از جهت آنکه آن خاص ببرکة دست مبارک او بوده
وقاضی عیاض گفته از جهة آنکه اورا معلل بامر مغیب گردانیده وآن آنست که آن هر دو
میت عذاب کرده می شوند نه عذاب میت مایان را معلوم ومشاهد نیست بخلاف
رسول علیه السلام که آن عذاب اورا مشاهد ومحسوس بود ولیکن درین سخن نظر است
زیراکه لازم نمی آید از عدم علم مایان بعذاب او وعدم مشاهدة او آنکه از برای تخفیف
عذاب تسبیب بامری ازامور نکنیم چنانچه لازم نمی آید از عدم تیقن برحمت آنکه دعاء
از برای میت برحمت نکنیم ودر سیاق کلام چیزی نیست که برسبیل قطع ویقین دلالة
کند برانکه رسول علیه السلام مباشرت آن وضع بدست مبارک خود کرده بلکه احتمال دارد
که دیگری را بآن کار مرکرده باشد واقتدا کرد بریده پسر خصیب که ازجملة اصحاب کرام
است دراین کار پس وقت قرب موت وصیت کرد بآنکه نهاده شود برقبر او دو شاخ تازه
از درخت خرما چنانچه می آید ونام آن هرد ومقبور بانام یکی ازانها معین نشده واختلاف
کردند درانکه آن هرد ومقبور کاذبودند یا مسلمان پس بعضی گفته اند که آن هرد وکافر بودند
وباین قول جزم کرده است ابوموسی مدینی واحتجاج کرده بانست بروی بانچه روایت
کرده است اورا از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم مر علی قبرین من بنی النجار باکما
فی الجامع الصغیر فسمعهما یعذبان فی البول والنمیمة وآنبوموسی گفته که اگرچه اسناد این روایت

قوی نیست لیکن معنی وصحیح است زیرا که اگر آن هر دو نفر مسلمان بودند پس از برای تو قیت شفاعت رسول اکرم تا زمان خشک شدن دو شاخ تازه هیچ معنی نبودی ولیکن رسول علیه السلام چون آن هر دو کافر را دید که بعذاب گرفتارند لطف ومرحمت او بجوش آمد وحرمان آنها از احسان خود مستحسن ندانست پس شفاعت از برای آنها تا مدت مذکوره کرد وابن عطار در شرح عمده جزم کرده بانکه آن هر دو مسلمان بودند وگفته که روا نیست انکه گفته شود که آن هر دو مقبور کافر بودند زیرا که اگر آن هر دو کافر می بودند البته رسول دعا تخفیف عذاب بدرگاه ایزد وتاب نمیکرد وآن تخفیف را امیدواری بدرگاه الهی نمی نمود واگر این از جمله خصائص ومیوبی بر آئینه بیان میکردی چنانچه در قصه ابی طالب وظاهر از مجموع طرق حدیث این باب آنست که آن هر دو مسلمان بودند زیرا که در روایت ابن ماجه آمده مَرَّ بقبرین جدیدین پس نفی کرد که آن هر دو قبر در جاهلیت نبوده اند ونزد احمد از ابی امامه آمده ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بالبقیع فقال هل دفنتم الیوم ههنا پس این حدیث دلالت میکند که آن هر دو مسلمان بودند ازجهة آنکه بقیع مقبره است برای مسلمانان است ودرین حدیث فوائد بسیار ند بعضی از انها مبین شده وبعضی از انها آنست که بر هر مسلمان لازم است که جان خود را از ملامسته بول نگهدارد چنانچه در حدیث مبارک آمده که استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه وغیر بول از نجاسات در بدن وثوب باولا حق است وهمین حدیث مبارک استدلال برد وجوب ازالة نجاست کرده شده وبعضی درین خلاف کرده اند وگفته اند که وجوب آن مختص بوقت اراده نماز است والله تعالی اعلم

باب ماجاء فی غسل البول

باب است در بیان آنچه آمده در شستن بول وقال النبی صلی الله علیه وسلم لصاحب القبر وآنچه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونقل کرد از صاحب قبر یا از برای شان صاحب قبر کان لا یستتر من بوله که بود آن صاحب قبر که پرده نمیکند وجان خود نگاه نمیدارد از بول خود واین اشارة است بسوی لفظ حدیثی که الحال در سابق گذشت امام بخاری رحمة الله علیه میگوید وکنیت کرد بسوی کبول الناس ویاد نکرد رسول علیه السلام را که خبر از بول آدمیان باشد بلکه یاد کرد بول آدمیان را پس بس واین تقیید مستفاد از اضافة بول بسوی صاحب

قید و غرض مؤلف ازین قول آنست که حکم نجاست از حدیث مبارک ثابت میشود
از برای بول آدمیان نه نر برای جمیع بولها و آنچه در حدیث می آید مطلق از
اضافت که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود کان لا یستتر من البول پس
آن محمول بر قید است از جهة آنکه در علم اصول مقرر شده که مطلق و مقید چون
در یک واقعه بیک حکم وارد شود پس باتفاق حنفیه و شافعیه آن مطلق برهمان
مقید حمل کرده شود گویا باین کلام رد کرد بر خطابی زیرا که او گفته که در حدیث
مبارک دلیل است برانکه جمیع ابوال نجس اند و محصل رد آن است که مراد
از عام که در روایت بول آمده خاص است از جهة آنکه رسول علیه السلام من
بوله فرمود و الف و لام در قول من البول بدل از ضمیر است لیکن حکم بول او
و بول سائر آدمیان یکی است زیرا که فارق مستفی است آن بطال گفته که
معنی قول مؤلف و لم یذکر سوی بول الناس آنست که مراد از قول رسول علیه
الصلوة والسلام کان لا یستتر من البول آن بول آدمیان است نه بول سائر
حیوانات حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ أَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ حَدَّثَنِی
رَوْحٌ بفتح راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله پسر غیاث بکسر غین معجمه و بثاء مثلثه تمیمی
عنبری از ثقات بصریین و از علماء صالحین است حَدَّثَنِی عَطَاءُ بْنُ أَبِی مَیْمُونَةَ
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذَهَبَ
لِحَاجَتِهِ گفت حضرت انس که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بیرون
می شد بسوی صحرا از برای قضاء حاجت انسانیه خود وَأَتَیْتُهُ بِمَاءٍ فَیَغْسِلُ بِهِ
من آوردم من او را آبی پس می شوید بآن آب عضو مخصوص خود را یعنی ذکر را بفتح کاف
و در لفظ او را حذف کرد از جهة ظهور او و شرم کردن از ذکر او بسکون کاف
گفت حضرت عایشه صدیقه مارایت منه و لا رای منی یعنی از کثرت حیا ندیدم
من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی عورت او را و ندید
رسول خدا از من یعنی عورت من را و از کثرت حیا ذکر عورت
در لفظ نیا در و یغسل بفتح یاء تحتانیه و سکون
غین معجمه و کسر سین مهمله آمده و در بعضی

و در بعضی روایات فتغسل بر صیغهٔ ماضی از باب تفعل آمده و در بعضی فیغتسل از باب افتعال آمده و استدلال بانحدیث مبارک در نیمقام بر غسل بول است و آن اعم است از استدلال باو بر استنجا پس هیچ تکرار نیست والله اعلم **باب** به تنوین همچنان از برای ابی زر ثابت شده و تحقیق این در سابق گذشته حدثنا محمد بن المثنی بر صیغهٔ اسم مفعول از تثنیه انا محمد بن خازم بخاء معجمه و زاء معجمه و او ابو معاویه ضریر است انا الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس رضی الله عنهما و درین سناد مجاهد بوسطه طاؤس از ابن عباس روایت کرد بخلاف آن سناد که الحال سابق ذکر شده حاصل آنکه مجاهد سمع حدیث از طاؤس و ابن عباس هر دو کرده پس روایت او بهر دو وجه صحیح شد پس گمان مکند کسی که از سناد اول طاؤس ساقط شده قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین گفت ابن عباس که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدو گور فقال انهما لیعذبان پس فرمود که بدرستی که آن هر دو صاحبان گور هر آئینه عذاب داده میشوند در گورهای خود وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند آن هر دو در گناهی که کبیره و بزرگ باشد نزد آنها اگرچه آن گناه کبیره و بزرگ است نزد خدا تعالی تا توفیق میان این روایت و روایت سابق که در وی کلمهٔ بلی آمده حاصل کردد و توجیهات دیگر در سابق ذکر یافته اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی ازان هر دو نفر پس بود که پرده نمیکرد و بدان خود را نگاه نمیداشت از بول خود و اما الآخر فکان یمشی بالنمیمة و اما دیگر نفر ازان دو نفر پس بود که رون می شد یعنی میشود به سخن چینی تا میان مردم فساد می انداخت فدعا بجریدة رطبة پس گرفت رسول علیه السلام شاخ تازه و تر را از درخت خرما و رطبه بکون طاء مهمله است قال الله تعالی ولا یابس الا فی کتاب مبین فشقها بنصفین پس پاره کرد آنشاخ را در حالیکه آن دو نیمه بود فغرز فی کل قبر واحدة پس خلانید و نشاند در هر قبر یکقطعه را ازان دو قطعه و در روایت وکیع لفظ فغرس بدل فغرز آمده و آن هر دو بیک معنی اند و سعد الدین حارثی گفته که آن غرز نزد سر قبر بود و این سخن با سناد صحیح ثابت شده قالوا یا رسول الله لم فعلت هذا گفتند اصحاب کرام که ای رسول خدا چرا کردی این کار را قال لعله یخفف عنهما ما لم تیبسا فرمود که امید هست که شان و حال چنان شود که سبک کرده شود آن عذاب را ازان هر دو نفر ما دامیکه خشک نشدند آن هر دو شاخ قال ابن المثنی انا

وَكِيعٌ بِفَتْحِ وَاوٍ وَكَسْرِ كَافٍ وَعَيْنٍ مُهْمَلَةٍ أَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ سَمِعْتُ مُجَاهِدًا مِثْلَهُ گفت اعمش که شنیدم من مجاهد را حدیثی که مانند حدیث سابق است در لفظ و معنی و قول مؤلف قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى معطوف بر ینهاد اول بحذف حرف عطف است و حرف عطف در نسخه صحیحه ثابت شده لهذا بعضی از محدثین گمان کرده اند که این حدیث معلق است و حکمه در حذف آوردن مؤلف این اسناد ثانی آنست که درین اسناد تصریح بسماع اعمش از مجاهد است بخلاف اسناد سابق که دران تصریح بسماع او از مجاهد نیست و تحقیقات این حدیث مبارک در سابق گذشته

بَابُ تَرْكِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ الْأَعْرَابِيَّ حَتَّى فَرَغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي الْمَسْجِدِ

باب است در بیان گذاشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گذاشتن مردمان آن کوهستانی را که در مسجد مبارک بول میکرد تا آنکه فارغ شد او از شاشیدن خود در آن مسجد مبارک و ترک کردن رسول علیه السلام و اصحاب کرام او را ازان جهة بود که او در یک مفسده شروع نموده بود پس اگر منع کرده میشد البته آن مفسده زیاده می شد زیرا که تلویث جزئی از مسجد مبارک بسبب شروع او در بول حاصل شده بود پس اگر او را منع میکردند البته از دو چیز یکی حاصل می شد یا آنکه قطع میکرد بول خود را پس آن ضرر در جان خودی یافت و حاصل تنجیس حاصل شده بود پس احتمال زیادت او اولی است از انشار و ایجاد ضرر با و دیگر انکه او قطع نمیکرد بول خود را پس احتمال داشت که بدن او یا ثوب او یا جاهای دیگر از مسجد مبارک متلوث و متنجس میشد ند ابن بطال گفته که درین فعل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم لفت دادن اعراب بود باسلام و اهل او و ثبوت مقتضای قول حق سبحانه جل شانه بود که فرمود و انک لعلی خلق عظیم حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمٰعِيلَ أَنَا هَمَّامٌ بِفَتْحِ هَا و تشدید میم است پسر یحیی پسر دینار عوذی بفتح عین مهمله و سکون واو و ذال معجمه است و او قوی در حدیث بود و در سال یک صد و شصت و سه وفات یافت أَنَا إِسْحَاقُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى أَعْرَابِيًّا يَبُولُ فِي الْمَسْجِدِ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دید یکی از کوهستانی را که بول میکند در مسجد مبارک نبوی و آن مرد اقرع پسر حابس تمیمی است و بعضی گفته اند که آن مرد دیگر است چنانچه از نزدیک می آید پس او را مردمان زجر و منع کردند فَقَالَ دَعُوهُ پس فرمود رسول محمود که بگذارید این مرد را تا از بول فارغ کرد و بول را بر وی قطع نکنید و دَعُوهُ بضم عین مهمله است

قَالَ سَمِعْتُ مُجَاهِدًا مِثْلَهُ

بَابُ تَرْكِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ الْأَعْرَابِيَّ حَتَّى فَرَغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي الْمَسْجِدِ

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمٰعِيلَ أَنَا هَمَّامٌ أَنَا إِسْحَاقُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى أَعْرَابِيًّا يَبُولُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ

دَعُوهُ

حتی اذا فرغ دعا بماء فصبّه علیه تا وقتی که فارغ شد آن کوهستانی از بول خود خواند رسول علیه السلام آب را از اصحاب کرام پس ریخت آب را بران جای مسجد که آمرد کوهستانی در همانجا بول کرده بود و قول او حتی اذا فرغ داخل در زیر مقوله قال نیست بلکه این قول از کلام حضرت انس است و کلمهٔ حتی ابتدائیه است و در بعضی روایات زائد برین آمده که ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعاه فقال ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من البول ولا القذر انما هی لذکر الله والصلوٰة وقراءة القرآن و فوائد این حدیث مبارک در باب لاحق می آید انشاء الله تعالی

باب صبّ الماء علی البول فی المسجد

باب است در بیان ریختن آب بر بول انسان در مسجد حدثنا ابو الیمان انا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة رضی الله عنه قال که بدرستی حضرت ابی هریره رضی الله عنه گفت قام اعرابی فبال فی المسجد که ایستاده شد یکمرد کوهستانی پس بول کرد در مسجد نبوی فتناوله الناس بس درگرفتند او را مردمان یعنی بزبان او را زجر و ملامت کردند چنانچه در روایت حضرت انس آمده فقالت الصحابة مَهْ مَهْ فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم دعوه پس گفت از برای آن مردم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم که بگذارید این مرد را تا از بول خود فارغ کرد و اهریقوا علی بوله سجلا من ماء و بریزید بول او دو دلچه را از آب خواه آن آب کم باشد خواه بسیار و سجل بفتح سین مهمله و سکون جیم است او ذنوبا من ماء یا دو دلچه را پر از آب و این کلام احتمال دارد که از رسول علیه السلام باشد پس از برای تحریر اصحاب کرام باشد یا از راوی باشد پس از برای تردید باشد و ذنوب بفتح ذال معجمه است فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین زیرا که فرستاده شدید شما از طرف خالق بسوی مخلوق در حالی که سهل آسان کننده بر مخلوق باشید و فرستاده نشدید در حالی که دشوار کننده باشید بر مخلوق و چون اصحاب کرام مقتدی بشریعت او و مهتدی بطریقت او بودند پس آنها نیز بواسطهٔ مبعوث بسوی انام از جانب خالق منعام شدند حدثنا عبدان [illegible] بفتح عین مهمله و سکون باء موحده و تخفیف نون و بدال مهمله انا عبد الله پدر مبارک انا یحیی بن سعید قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم و این اشاره

رضی الله عنه

بسوی تحویل اسناد است چنانچه گذشته وحدثنا خالد بن مخلد بفتح میم وسکون
خاء معجمه وفتح لام آخر سلیمان عن یحیی بن سعید قال سمعت انس بن
مالك قال جاء اعرابی فبال فی طائفة المسجد گفت حضرت انس که آمد یکمرد کوهستانی
که آن بروایت سلیمان پسر بلال ذوالخویصره یمانی است پس بول کرد در یک
گوشه مسجد نبوی فزجره الناس پس زجر کردند او را مردمان بزبان
فنهاهم النبی صلی الله علیه وسلم پس منع کرد آنها را پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم از زجر کردن آن مرد پس اصحاب کرام او را گذاشتند تا او از
بول خود فارغ گردید فلما قضی بوله امر النبی صلی الله علیه وسلم بذنوب
من ماء فاهریق علیه پس هرگاه تمام کرد آن مرد کوهستانی بول خود را
واو از بول فارغ گردید فرمود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم بدولچه از آب را بران
موضع از مسجد نبوی که آن مرد کوهی در انجا بول کرده بود وذنوب بفتح
ذال معجمه است وهریق بضم هاء وسکون یاء است ودرین حدیث
رسول مختار فرمود بسیار است یکی انکه احتراز از نجاسة حقیقیه و حکمیه
در نفوس زکیه اصحاب ملکه مقرر بود لهذا قبل از استیذان از رسول
مختار بحضور او مبادرت بانکار کردند وایضا چون طلب امر به معروف
ونهی از منکر در عقول کاملة آنها مرکوز ومستحکم بود لهذا سرعة تمام در ادای آن
امر معظم نمودند واستدلال کرفته باین حدیث مبارک آن کسیکه تمسک
بعموم جائز دانسته تا آنکه خصوص ظاهر شود ابن دقیق عید کفته که تمسک بعموم
در وقت احتمال تخصیص او نزد مجتهد واجب است وتوقف از حمل کردن
بعموم بآن مجرد احتمال لازم نیست واین قصه نیز دلیل بر وی است
زیرا که رسول مختار باصحاب کبار درین واقعه انکار نکرد ونه کفت
که چرا این مرد اعرابی را منع وزجر می کنید بلکه امر چنان کرد که جان خود را
از زجر او نکهدارید زیرا که در وی مصلحت غامضه است وآن دفع اعظم
از دو مفسده است باختیار کردن اسیر آن هر دو است وتحصیل شر
دو مصلحت است بکذاشتن اسیر آن هر دو است و و علیکم

وَدیگر مبادرت بسوی دفع مفاسد از اعظم مقاصد است وقتی که مانع ازان زائل شود لهذا
رسول علیه السلام اصحاب کرام را امر بریختن آب نزد فارغ شدن اعرابی بول کرد و دیگر
آنکه از برای ازالهٔ نجاست واردهٔ طهارت آب معین است زیرا که اگر خشک شدن
آب یا جفاف بآفتاب کافی بودی البته تکلیف بطلب دو لچه آب نمیکرد و دیگر آنکه
غسالهٔ نجاست که بر زمین افتد پاک است و آن غسالهٔ که بر زمین نیفتد لاحق باو است
زیرا که آن رطوبتی که بر زمین باقی ماند غسالهٔ نجاست است پس وقتی که خاک شسته
نمی شود دانستیم که مقصود تطهیر است البته متیقن شد که آن تری پاکست و وقتی که آن
پاک شد پس رطوبت منفصله نیز پاک شد زیرا که فارق متفی است و بهمچنان فشاردن
جامه شرط نیست زیرا که فارق نیست و دیگر آنکه رفق و نرمی کردن بجاهل در تعلیم او آنچه
لازم است بر و امر مستحسن است وقتی که او معاند نباشد خصوصا وقتی که ایتلاف او مقصود
باشد و دیگر آنکه آن منبع رسالت سخت مرحمت و رافته در حق امت بی بضاعت داشت
و آن رسول کریم صاحب خلق عظیم بود چنانچه فرمود خدای کریم و انک لعلی خلق عظیم و ابن
ماجه و ابن حبان از ابی هریره آورده قال الاعرابی بعد ان فقه فی الاسلام فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم بابی و امی فلم یؤنب ولم یسب و دیگر آنکه تعظیم مسجد بزرگوار و پاکی
او از نجاست و اقذار لازم است و در حدیث حضرت انس آمده لا یجوز فی المسجد شیئ غیر ما ذکر
من الصلوة و القرآن و الذکر لیکن باجماع بران واقع است که آن حصر معمول به نیست و لیک
نیست که فعل مذکورات و آنچه در معنی آنهاست در مسجد خلاف اولی است و الله تعالی اعلم و دیگر
آنکه بحر در ریختن آب زمین پاک میکرد و کندن آن زمین شرط در طهارت نیست و درین سخن
خلاف حنفیه است که آنها گفته اند زمین بحر از کندن پاک نمیکرد و نووی و غیر او بهمچنان
بر سبیل اطلاق ذکر کرده اند و مذکور در کتب حنفیه بتفصیل است که اگر آن زمین نرم و سست
باشد بوجیکه آب در وی در آید تا آنکه فرو میکیرد پس در طهارت آن احتیاج بسوی کندن
نیست و وقتی که آن زمین سخت و درشت باشد پس طهارت او بحر از کندن و انداختن آن
خاک صورت ندارد زیرا که آب اعلی و اسفل او را فرو نگرفته و دلیل گرفتند بر ین بحدیثی که آمده
است او از سه طرق که یکی از آنها موصول است و دو مرسل و وقتی که مرسل بطرق دیگر مسند
شود پس امام شافعی آنها را نیز حجت داند و اما آنچه بعضی شارحین در تقویت مذهب شافعی

آورده که اگر کندن زمین واجب باشد پس بیر منقلب به نعسر میگردد و سفیان ثوری گفته که در آب بخار سعه هرگز نیافتیم و ربیع بن سلیمان گفته که پرسیده شد امام شافعی را از حکم کسی که در نجاسته افتد بعد از ان طیران نماید پیش افتد بر ائمه مردی پس در جواب او گفت که جائز است که باشد در طیران او انچه خشک میکند انچیزی را که به پای او هست پس اگر واقعه همچنان باشد پس مطلوب حاصل شد و اگر نعخن به چنین باشد پس هر امر وقتی که تنگ شود پس البته آن امر فراخ گردد و در معالم گفته و اذا اصابت الارض نجاسة و مطرت طرا عاما کان ذلک مطهرا لها و درین دلیل است بر انکه در شان آب بیر وسعه مرعی است چنانچه رسول علیه السلام فرمود فانما بعثتم میسرین و لم تبعثوا معسرین پس تمام بر حنفیه نیست زیرا که بیر وسعه بحسب عقل صرف مضبوط نیست و بحسب شرع منحصر بر انچه وارد از شارع شده است و شرط کندن زمین در طهارت او ثابت بحدیث است که از سه طرق مروی شده چنانچه بیان نمودیم ابن بطال گفته که اصحاب شافعی فرق کردند میان ورود نجاست بر آب و میان ورود آب بر نجاست پس در ورود نجاست بر آب مقدار قلتین را رعایت کردند و در ورود آب بر نجاسته آن مقدار را بامر غریب کردند و این قصار گفته که این فرق هیچ معنی ندارد زیرا که آب وقتی که وارد شود بر نجاست پس آن آب نجس نمیشود مگر وقتی که آن آب متغیر گردد پس همچنان واجب است که وقتیکه نجاسته بر آب وارد شود پس آن آب نجس شود مگر وقتیکه آن نجاست متغیر کرده زیرا که فرق در هر دو موضع هیچ نیست و گرمانی گفته که عدم فرق مسلم نیست زیرا که نزول ورود آب بر نجاسته قوت از برای آب ثابت است زیرا که وارد عامل است و قوت از برای عامل است و دلالة میکند بر فرق مذکور آنکه رسول مختار از برای آنکسانیکه بیمار از خواب شوند منع فرمود تا دست خود را قبل از شستن در ظرف آب فرو نبرند و اگر فرق میان وارد و مورود نمی بود البته منع از غسل و اغتسال منتظم نمی شد و لیکن حنفیه گویند که قوت از برای نجاسته است زیرا که رعایته احتیاط در باب طهارات و عبادات لازم است لهذا اهل اصول گفته اند که محرم و مبیح چون متعارض شوند پس از جهت رعایته احتیاط محرم راجح بر مبیح است و نهی از غسل قبل از غسل نیز از برای رعایته احتیاط است چنانچه قول رسول علیه السلام فانه لا یدری این باتت یده من جسده بر وی دلالة میکند و اختلاف کردند علما در تطهیر زمین از نجاسات پس امام شافعی گفته اند که آن زمین بخار آب پاک نمیشود و امام ابو حنیفه گفته که آفتاب نیز

نیز مثل آب زائل میکند نجاست را پس وقتی که اثر آن نجاست به اقتاب زائل شد پس آن زمین پاک گردد و نماز بروی جائز باشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود ذکوة الارض یبسها و قول سفیان ثوری و حسن بصری موافق قول امام ابی حنیفه است و الله تعالی اعلم

باب بَوْلِ الصِّبْيَانِ

باب است در بیان حکم بول بچهای خورد و صبیان بکسر صاد مهمله است و ضم او نیز لغته در وی است حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ أَنَا مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ که مادر مومنان است اشارة است بسوی قول خدای تعالی که فرموده و ازواجه امهاتهم أَنَّهَا قَالَتْ أُتِيَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصَبِيٍّ که بدرستی حضرت عایشه صدیقه گفت که آورده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بچه خورد احتمال دارد که مراد ازین صبی پسر ام قیس باشد چنانچه در حدیث آینده می آید و احتمال دارد که مراد ازو امام حسن پسر حضرت علی یا امام حسین پسر حضرت علی باشد زیرا که طبرانی باسناد حسن از حدیث ام سلمه آورده که ام سلمه گفت بال الحسن او الحسین علی بطن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرکه حتی قضی بوله ثم دعا باء فصبه علیه و طبرانی از حدیث زینب بنت جحش چنان آورده باء الحسن و هو یبول النبی صلی الله علیه وسلم نائم فصعد علی بطنه و وضع ذکره فی سرته فبال فقال علی تکویه بس بول کرد آن بچه خورد بر جامه او فدعا علیها بس طلب کرد آب را فاتبعه ایاه پس پیروی کرد اینه رسول او آب آن بول را بآن آب حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ أَنَا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و بسین مهمله بنت مِحْصَنٍ بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح صاد مهمله و بنون و آم قیس اسدیه خواهر عکاشه بود که در زمان قدیم مشرف باسلام شده بود و هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بعیت کرده بود و هجرت بسوی مدینه مقدسه کرده روایت کرده شده است ازو احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار بیست و چهار که از جمله آنها دو حدیث در دو صحیح آمده و ام قیس از جمله زنهای دراز عمر بود أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ که بدرستی آن ام قیس آورد بپسر زندهٔ از برای خود خورد سال لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ که نمیخورد آن فرزند طعام را بلکه صرف شیر میخورد و شیر از جمله مشروبات است نه از جمله مطعومات و مراد آنست که آن فرزند

باب بول الصبیان
حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالک
یوسف انا مالک
عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة
ام المومنین انها
ام المومنین رضی
قالت اتی رسول
الله صلی الله علیه
وسلم یعنی فبال
علی ثوبه فدعا
بماء فاتبعه
حدثنا عبد الله
بن یوسف انا مالک
عن ابن شهاب
عن عبید الله بن
عبد الله بن عتبة
عن ام قیس
بنت محصن انها
اتت بابن لها صغیر
لم یاکل الطعام

هنوز مستقل بخوردن طعام بر سبیل تغذیه و مانند آن نشده بود و اَتَوا رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بصبی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَاَجْلَسَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی حِجْرِهِ پس نشاند آن فرزند خورد سال را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در کنار خود و حجر بکسر ها مهمله و فتح آن و سکون جیم آمده فَبَالَ عَلَی ثَوْبِهِ پس بول کرد آن بچه خورد بر جامه او فَدَعَا بِمَاءٍ پس خواند رسول اکرم و طلب کرد آب را فَنَضَحَهُ پس ریخت آب را بر وی بوجیکه جاری نشد زیرا که اگر آب بعد از ریختن جاری کرد پس آن را غسل گویند و در طریق ابن عیینه از ابن شهاب فَرَشَّهُ آمده یعنی پاشید آن آب را بر وی و مراد از و حالة ابتداء است پس آن رش در حالة انتهاء به فتح رسید وَلَمْ یَغْسِلْهُ و نشست رسول علیه السلام آن جامه را و اصیلی گفته که قول و لم یغسله از کلام ابن شهاب است نه از حدیث مرفوع بلکه آن نزد قول او ففضحه تمام شده و معمر در روایت خود عبارت زائده آورده و آن چنان است قال ابن شهاب فمضت السنة ان یرش بول الصبی و یغسل بول الجاریة و این قول معلوم شد که ازالهٔ اعیان نجاسة و خفت او معتبر است پس آنچه از نجاسة غلیظه باشد در تطهیر آن زیادت مبالغه کرده شود و آنچه از و خفیف باشد پس در وی اجزاء آب بجز از مبالغه کافی است و این نضح رسول علیه السلام نه از جهت آن بود که بول فرزند خورد نجس نیست ولیکن از جهت آن بود که آن نجاسة مخففه است و علماء در بول صبی اختلاف کردند پس بعضی گفته اند که بول او پیش از خوردن طعام پاک است و قول شافعی و احمد و اسحاق همین است و این حدیث مبارک حجت است از برای آنها زیرا که در این حدیث ففضحه و لم یغسله آمده و این طائفه میان بول صبی و بول صبیه فرق کرده و گفته اند که بول صبیه نجس است اگرچه آن طعام نخورد و امام ابو حنیفه و مالک گفته اند که بول آن هر دو نجس است طعام بخورند یا نخورند و طحاوی از برای آن هر دو دلیل آورده که جماعه عرب غسل را نضح می نامند و دلیل بر صحة این قول حضرت عایشه صدیقه است که گفت فاتبعه ایاه و نگفت و لم یغسله و اتباع ما در حکم غسل است و این قصار گفته که نضح در حدیث مذکور بمعنی غسل است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای مقدار قلیل فرمود بنضح و در جمیع موارد بغسل فرمود بنضحه منتقی گفته

آتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصبی فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره فبال علی ثوبه فدعا بماء فنضحه و لم یغسله

بقدر غلظة نجاسة

مهلب گفته که مراد از نضح کثرت غسل وصب است زیرا که عرب نانح میگویند از برای شتری که
باو آب از چاه بیرون میکشند و بعضی ازانها گفته اند که اجماع علما بران منعقد شده که در میان
بول مرد و زن هیچ فرق نیست پس همچنان در بول صبی و صبیه هیچ فرق نیست و اما قول
او در بن حدیث مبارک فلم یغسله پس از قول راوی است نه از لفظ حدیث و اما آنچه بعضی
شافعیه گفته اند که قیاس بر بول مرد و زن فاسد است زیرا که بول مرد و زن هر دو غلیظ
اند اگرچه در غلظه میان خود متفاوت اند بخلاف بول هر دو طفل که رقیق و خفیف اند و بول
صبی خفیف تر از بول صبیه است و بول ان صبیه غلیظ مانند بول ذکور بالغین است و بعضی
ازانها گفته اند که بول صبیه از جهة استیلاء رطوبته و برودت بر مزاج او غلیظ تر و بدبوی
تر است از بول صبی و بعضی ازانها گفته اند که در بول صبیه رطوبتی است که لزوجة دارد پس
بول محل سخت الصاق میکند لهذا غلیظ تر و بدبوی تر می باشد بخلاف بول صبی و بعضی ازانها
گفته اند که بول صبی متفرق و پراکنده میباشد بخلاف بول صبیه که آن مجتمع در یک محل
می باشد پس اثر او در محل ظاهر میشود به ظهور بین بین بر تقدیر اتمام وجه فرق آن هیچ دخل
و اثر در تنجیس و عدم آن ندارد زیرا که غلظه موجب تنجیس نیست و رقة موجب عدم تنجیس
نیست و بر همین قیاس رطوبته و برودة و لزوجة و شدة اتصال و اجتماع و در بن حدیث مبارک
فوائد است اول آنکه برداشتن اطفال بسوی اهل کمال از جهة تیمن و تبرک مستحب است و درین
استحباب مولود در حال ولادت و پس آن برابر است و دیگر آنکه لین و حسن معاشرت
و رفق و تواضع همراه صغار مندوب است و الله تعالی اعلم **باب** البول قائماً
و قاعداً باب است در بیان شائه کردن در حالیکه بول کننده ایستاده باشد یا نشسته
حدثنا آدم انا شعبة عن الاعمش عن ابی وائل عن حذیفة قال اتی النبی صلی الله
علیه وسلم سباطة قوم فبال قائماً فدعا بماء فجئته بماء فتوضأ
کفت حضرت حذیفه که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تودهٔ کروه
را و سباطه بضم سین مهمله و تخفیف باء است فبال قائماً پس بول کرد در حالیکه ایستاده بود
ثم دعا بماء پس طلب کرد آب را فجئته بماء پس آوردم من او را بآبی فتوضأ پس وضوء
کرد و این حدیث مبارک دلالت کرد که بول در حالة قیام جائز است و از دلالة این حدیث جواز
بول در حالة قعود بر سبیل اولی معلوم شد و علما را اختلاف کرده اند که بول در حالة قیام مکروه است
یا مکروه نیست و امام مالک قول ثالث گفته که اگر بول کننده در جایی باشد که از انجا بول بر حالة

باب البول قائماً وقاعداً حدثنا آدم انا شعبة عن الاعمش عن ابی وائل عن حذیفة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائماً فدعا بماء فجئته بماء فتوضأ

او نمی بد پس بول کردن در حالة قیام هیچ باک ندارد و اگر چنین نباشد پس آن مکروه است
و دلیل او همین حدیث مبارک است زیرا که اغلب آنست که از سباطه چیزی از بول بانسان
نمی پرد و هر کس که او را مکروه ندانسته پس خردن نیست که او را جائز دانسته از جهة آنکه
صوت از مقعد انسان در اغلب اوقات وقتی که بول ایستاده کند بیرون نمیشود بخلاف بول
در حالة قعود که آن صوت در اغلب اوقات از بول کننده خارج میشود لهذا حضرت عمر فاروق
رضی الله عنه گفت ما بول قائما حصن للدبر و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون استاده بول
میکرد مردم را از جان وجان خود را از مزدم دور نمیکرد بلکه حضرت حذیفه را امر به نزدیک شدن
میکرد و علماء در بول کردن رسول مقبول در حال قیام چندین وجوه ذکر کرده اند بعضی گفته اند
که دران بقعه جائی پاک از برای نشستن نبود پس بسوی قیام مضطر شد و بعضی گفته اند که اطراف
آن سباطه مرتفع و عالی بودند و بعضی گفته اند که در پای مبارک رسول کریم زخمی بود که بسبب
آن قدرت بر نشستن نداشت چنانچه روایت آمده که رسول علیه السلام انما بال قائما من
جرح کان بباطنه و مابین همزه ساکنه بعد از میم مفتوحه پشت بموحده مکسور و مضاد معجمه باطن
پا تو هست و بعضی گفته اند و او را از امام شافعی نقل کرده اند که مردم عرب بول کردن در حالة
قیام را شفاء از برای درد پشت و کمر می شمرند پس شاید دران هنگام رسول علیه السلام درد به
پشت مبارک داشت لهذا بول ایستاده کرد و بعضی گفته اند که در اغلب اوقات وقت بول
کردن در حالة قعود چیزی از دبر انسان بیرون میشود اما در حالة قیام پس انسان مامون از خروج
صوت و حدث از دبر میباشد و این از جهت آنست که در حالة قعود استرخاء مر انسان را عارض
میشود بخلاف حالة قیام که هرگز استرخاء بانسان عارض نمی شود چنانچه قول حضرت عمر فاروق
که گذشته بر همین دلالة میکند و بر هر تقدیر پس معتاد از فعل رسول اکرم بول کردن در حالة قعود
بود اما بول در حالة قیام پس نادر بود از جهة ضرورتی که داعی شد او را بسوی آن فعل و در حدیث
مبارک دلیل است که مدافعة بول و مصابرت در و یعنی در نگ کردن در و بعد از آمدن او
مکروه است زیرا که در وی ضرر است و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و نووی گفته که احتمال دارد
که رسول علیه السلام ابتداء بول از انجهة کرده باشد که تا بیان جواز آن فعل بخلق معلوم گردد
و اما بول کردن آن ذات مبارک در سباطة قوم پس از انجهة بود که بان قوم اذن بجهر راجعة

یا در وقت در قضاء حاجت کرده بود ندیا آنکه آن سباطه مختص بملوکیت آنها بود بلکه
نزدیک از سراهای آنها بود پس از جهت قرب اضافه بسوی آنها کرده شد نه از جهة ملک
و آن قوم بول کردن دران سباطه خوش وقت می شدند و اگر گفته شود که معروف از
عادة رسول علیه السلام چنان بود که در وقت قضاء حاجة دور از مردم میرفت و در من
مقام چگونه بر سباطه قوم که نزدیک از سراهای آنها بود بول کرد جواب آنکه رسول
علیه السلام دران مجلس اشتغال بسیار بامور مسلمانان داشت و در مصالح آنها نظر بر
محل علی میکرد پس آن مجلس او دراز شد و او را فرصت قیام ازان مجلس بسبیل سرعة
میسر نشد پس او را دور رفتن ممکن نشد و اگر دور میرفت البته ضرر باو عارض میشد
و این حدیث مبارک دلالت میکند بر انکه بول بقرب دیار جائز است و مذهب مفضول
از نبی فاضل مستحسن است و استعانت از غیر باحضار آب وضوء جائز است و الله
تعالی اعلم **باب** البول عند صاحبه والستر بالحائط باب است در بیان
بول کردن کسی نزد رفیق خود و پرده کردن بدیوار حدثنا عثمان بن ابی شیبة انا
جریر عن منصور عن ابی وائل عن حذیفة رضی الله عنه قال رأیتنی انا والنبی
صلی الله علیه وسلم تماشی کنت حذیفه گفت دیدم من جان خود را و پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که راه میرویم فاتی سباطة قوم خلف حائط پس آمد رسول علیه السلام تودهٔ یک کرده
را در پس دیوار فقام کما یقوم احدکم پس ایستاد چنانکه ایستاده میشود یکی از شما فبال
پس بول کرد در همان حالة ایستادگی فانتبذت منه پس کوشه رفتم و دور شدم من از و
فاشار الی پس اشارة کرد بسوی من که نزدیک بیا و ازین قول معلوم شد که حضرت حذیفه
یا تی از رسول رحمانی همچنان دور نرفته بود که از چشم مبارک رسول او را تبارک غائب
شده بود فجئته پس آمدم من او را و نزدیک او شدم فقمت عند عقبه پس ایستادم من
نزد پاشنه پای او و عقب بکسر قاف است حتی فرغ تا آنکه فارغ شد رسول علیه السلام
از بول خود و رسول هاشمی حذیفه انصاری را نزدیک خود از انجهة طلب نمود که تا انجا ایستاده
باشد و اجنبی را نگذارد که در انجا گذر کند زیرا که آن سباطه نزدیک سراهای آن قوم بود پس در
اکثر اوقات آن بقعه خالی از گذرنده نبود و حضرت حذیفه در ابتداء حال کوشه از رسول یا لحال از انجهة
شده بود تا چیزی از انچه جاری میشود از حدث نزد بول کردن نشنود چون رسول مقبول بول در

حالة قيام كرد و ترس خروج آنچه حضرت حذيفه از و ترسيده بود زائل شد پس او امر
به نزديك شدن كرد و اين بطال گفته كه از سنت است نزديك شدن ببول كننده
و معنى كه آن ايستاده ببول كند ليكن اين سنت وقتى است كه آن كس مامون از ديدن عورة
و ناشد و اما وقتى كه نشسته بول كند پس سنت دور شدن از رداست و باقى تحقيقات گذشته
والله تعالى اعلم **باب البول عند سباطة قوم** باب است در بيان شايسته كردن
نزد توده يك گروه و سباطه بضم سين مهمله عبارت از مزبله و كناسه است كه مردم خس
و خاشاك و جميع مكروهات را در آنجا اندازند حدثنا محمد بن عرعرة بفتح عينين مهملة
و براء مكرره هست انا شعبة عن منصور عن ابى وائل قال كان ابو موسى الاشعرى
يشدد فى البول گفت ابو وائل كه بود حضرت ابو موسى اشعرى بحالى كه سختى ميكند بر
جان خود در حال بول كردن خود يعنى احتياط بسيار در احتراز از رشاشات بول ميكرد
تا آنكه او در قارورة بول ميكرد و **يقول ان بنى اسرائيل كان اذا اصاب ثوب**
احدهم قرضه و ميگويد كه بدرستى كه فرزندان حضرت يعقوب عليه السلام بود
شان و حال آنها چنان كه واقع شده كه مى رسيد بول جامه يكى را از آنها قطع ميكرد آن يكى
آن جامه را بقدر آن موضع كه با و بول رسيده بود پس برمايان نيز رعايت كمال
احتياط در شان آن بول لازم هست و اسرائيل لقب ايشان حضرت يعقوب پسر
حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهيم خليل الله است و معنى او بزبان كنعانى بنده خدا
است و قرضه بضاد معجمه ماخوذ از قرض بمعنى قطع است و مقراض از همين ماخوذ است
فقال حذيفة ليته امسك پس گفت حضرت حذيفه كه كاشكى آن ابو موسى
اشعرى بند ميگرفت و نگاه ميكرد جان خود را از آن سختى كردن در بول يا زبان خود را از آن
قول يا آن عمد و برا افوان هر دو و انى النبى صلى الله عليه وسلم سباطة قوم
فبال قائما زيرا كه آمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم تو ده يك قوم را پس بول كرد در
حاليكه آن ذات مبارك ايستاده بود و مقصود حضرت حذيفه آنست كه آن تشديد
ابى موسى اشعرى خلاف سنت نبوى است زيرا كه رسول اكرم صلى الله عليه وسلم ايستاده
بول كرد و شك نيست كه ايستاده خالى از رشاشات بول نمى باشد و رسول مخلوقات
بسوى اين اعمال التفات هرگز نكرد و بول كردن در قارورة بر جان خود تكليف اجتناب نكرد

ابن بطال گفته که در حدیث مبارک حجت است از برای کسی که در بول پسیر رخصت کرده زیرا که معهود است که هر کس که ایستاده بول کند پس البته بسوی او از بول مثل سرهای سوزنها می پرد وعلما اختلاف کردند در بولی که بمقدار سر سوزن باشد پس امام مالک گفته که او را بر سبیل استحسان وتنزه غسل نماید وامام شافعی بر سبیل وجوب غسل او دانسته واین حدیث مبارک حجت بر وی است وامام ابو حنیفه او را معاف دانسته مانند قلیل از نجاسات دیگر وثوری گفته که بوذ سلف که رخصت میکردند در بول قلیل والله اعلم

بَابُ غَسْلِ الْكَمِ

باب است در بیان شستن خون از جامه وبدن حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى بر صیغه اسم مفعول از تثنیه انا یحیی عن هشام حَدَّثَنِي فَاطِمَةُ عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت خاتون اسماء دختر حضرت ابی بکر صدیق که آمد یکزنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَقَالَتْ أَرَأَيْتَ یا رَسُولَ اللهِ پس گفت آن زن که خبر ده مرا ای رسول خدا ودرین مجاز است زیرا که اطلاق کرد رؤیت را ومراد گرفت اخبار را از جهة آنکه رؤیت سبب اخبار است واستفهام را بمعنی امر کرد زیرا که هر دو بر طلب دلالة میکنند إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ كَيْفَ تَصْنَعُ گه یکی از ما زنها حیض میکند در جامه خود یعنی خون حیض در مدت حیض بسوی جامه میرسد چگونه میکند آن یکی از ما یا ان یعنی آن جامه را چه کار کند تا آن جامه پاک شود وکیف تصنع متعلق باستجاء است قَالَ تَحُتُّهُ فرمود رسول محمود که بساید آن خون را ومراد از حت دور کردن عین خون است وتحته بضم حاء مهمله وتشدید تاء مثناة فوقانیه ماخوذ از حت بمعنی حک ست ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ پس میکند آن خون را از ان جامه بآب یعنی آن موضع باطراف انگشتها وناخنها بالله تا آن خون متحلل شود وآنچه در جامه سرایت کرده بود بیرون آید وتقرصه بفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون قاف وضم راء مهمله وضم صاد مهمله ماخوذ از قرص یعنی قلع وکندن است وتَنْفُضُهُ وَتُصَلِّي فِيهِ ونضح کند آن زن آن جامه را وناز کند دران جامه خطابی گفته که نضح درین مقام بمعنی غسل است یعنی میشوید آن زن آن جامه را وقرطبی گفته که مراد باورش است یعنی پاشیدن آب زیرا که اشستن خون مستفاد شده از قول او ثم تقرصه بالماء واما نضح پس از برای آن چیزیست که از خون در وسط ثوب سرایت کرده لیکن برین تقدیر لازم می آید که ضمیر مخفوض راجع بسوی ثوب باشد یعنی می پاشد آن جامه را بر خلاف ضمیر تحته وتقرصه زیرا که آن راجع بسوی خون است پس انتشار ضمائر لازم می آید وآن قبیح است وبعد ازین گوییم که رشح پاشیدن

باب غسل الدم حدثنا محمد بن المثنى انا يحيى عن هشام حدثني فاطمة عن اسماء قالت جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت ارأيت يا رسول الله احدانا تحيض في الثوب كيف تصنع قال تحته ثم تقرصه بالماء وتصلي فيه

آب در جامه مشکوک فیه هیچ فائده نمیکند زیرا که اگر آن جامه پاک باشد پس حاجت بسوی آن نیست و اگر نجس باشد پس بر آن پاک نمیشود و خطابی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر انکه نجاسات زائل بآب میشوند پس و بالعکس دیگر چیزها از آب زائل نمیشوند زیرا که جمیع نجاسات مثل خون اند و هیچ تفاوت و فرق درمیان آنها و میان او باجماع علما نیست و این حدیث مبارک نزد علما محمول بر خون بسیار است زیرا که حق سبحانه و تعالی شانه در حجاسته خون شرط کرد که آن مسفوح باشد و آن کنایه از خون بسیار و جاری است لیکن علما اختلاف کردند در مقدار آنچه از خون معاف است پس کوفیان در رد و در سائر نجاسات قدر درهم معاف دانسته اند و امام مالک گفته که قلیل از خون معاف دانست بخلاف قلیل در سائر نجاسات که غسل آن لازم است و در روایت ابن وهب از امام مالک آمده که خون حیض مانند سائر نجاسات است و قلیل و کثیر او در وجوب غسل برابر است بخلاف سائر خونها و تتمه این قول از قول رسول علیه السلام است که برای استفتا گفت حتیه ثم اقرصیه و فرق درمیان قلیل و کثیر نکرد و او را مقدر بدرهم و مادون و نکرد و در روایت دیگر او آنست که خون قلیل موضع ضرورت است زیرا که انسان در غالب احوال خالی از دانه یا دنبل یا شقاق یا گیک نمی باشد و ازین جهت حق سبحانه و تعالی شانه خون مسفوح را حرام کرد اند و غیر مسفوح را حرام نکرد و در سائر نجاسات نیز مسفوح اعتبار نکرد و نزد امام شافعی غسل خون قلیل مانند کثیر واجب است و مانند سائر نجاسات مکر خون بر اغیث که تحرز ازان ممکن نیست و بود حضرت ابو هریره که یک قطر یا دو قطره خون هیچ پاک در نماز نمیدانست و حضرت ابن عمر زانه را از بدن خود عصر نمود پس خون از دو بیرون آمد پس او را بر ریخت خود مالید و نماز ادا کرد حدثنا [illegible] هو ابن سلام

به تخفیف لام انا ابو معاویة انا هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت حضرت عایشه که آمد فاطمه دختر ابی حبیش بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حبیش بضم حاء مهمله و فتح باء موحده تحتانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و بشین معجمه است و آن فاطمه قرشیه اسدیه است فقالت یا رسول الله انی امراة استحاض فلا اطهر افلا ادع الصلوة پس گفت که ای رسول خدا بدرستی که من زنی ام که همیشه خون میکند و بر جان خود می بینم و استحاضه بضم همزه و فتح تا و مثناة فوقانیه ما خوذ از استحاضه است و آن عبارت از خون بازی شدن خون از فرج زن در غیر وقت خود فلا اطهر پس پاک

می شوم من کاهی و اطهر بضم ها است افادع الصلوة آیا پس ترک کنم و بگذارم نماز را
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا پس فرمود رسول محمود در جواب آن زن
معهود که ترک مکن نماز را انما ذلک عرق جز این نیست که آن خون ای زن رگ
است که شکافته شد و یعنی آن خون خونی است که از رگ آمده که آن رگ را عاذل
بعین مهمله و ذال معجمه مکسوره میگویند و از رحم نیست پس در قول او عرق حذف مضاف
و اقامة مضاف الیه مقام او هست یعنی انما ذلک دم عرق ولیس بحیض و نیست آن
خون خون حیض که مانع از نماز هست فاذا اقبلت حیضتک پس وقتیکه پیش آید حیض
تو یعنی آن ایام برحسب عادت تو بیایند فدعی الصلوة پس بگذار از تو نماز را زیرا که آن
خون حیض است و حیض مانع از نماز هست واذا ادبرت و اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم ثم
صلی و وقتی که پشت دهد حیض تو یعنی آن ایام بگذرند پس بشوی از جان خود آن خون
را پس نماز خوان زیرا که آن خون از رگ است و از رحم نیست تا مانع از نماز شود
و امر باغتسال بعد از پاک شدن از حیض دوجوب آن از ادله دیگر مستفاد است
چنانچه بسط آن در کتاب حیض می آید انشاء الله تعالی و مراد از ادبار حیض انقطاع او است
و علامت انقطاع او آنست که خون و زردی و کدورت از رحم بیرون نیاید عم
از انکه رطوبة سفید از رحم بیرون آید یا هیچ چیزی از و بیرون نیاید پس وقتی که
حیض منقطع شد پس غسل جمیع بدن بران حائضه برای اول نماز که می یابد او را واجب
گردد و در یک روایت از امام مالک آمده که آن زن جان خود را سه روز نبند
کند از نماز و مراد از قول او انما ذلک عرق آنست که آن خون خون رگ است و خون
رحم نیست و چون خون از رحم نشد پس حیض نشد زیرا که حیض عبارت از خونی است
که حق تعالی او را مهیا از برای جنین گذاشته و او را بقدرت کامله خود بسوی مجاری رحم
دفع میکند تا آنکه دران محل مجتمع شود و از همین جهت او را حیض میگویند زیرا که او ماخوذ
است از قول عرب استحاض الماء یعنی مجتمع شد آب و حوض نیز ماخوذ ازین است پس وقتی
که آن خون در رحم جمع شود و بسیار گردد و جنین مفتدی در و نباشد پس آن بکلمه یا لغه
حق جل و علی شانه میرسد و ازین حدیث مبارک معلوم شد که ازاله نجاسته واجب است
و خون نجس است و حکم انقطاع حیض نماز واجب گردد و در ازاله نجاسات عدد شرط نیست

آنما ذلک عرق الصلوة
فقال رسول الله
صلی الله علیه
وسلم لا انما
ذلک عرق و ما
لیس بحیض فاذا
اقبلت حیضتک
فدعی الصلوة و
اذا ادبرت فاغسلی
عنک الدم ثم
صلی

بلکه انقاء و ازالهٔ نجاسته کافی در وضوی است خطابی گفته که باین حجة است از برای کسی که
میگوید که بیرون آمدن خون جراحت مؤثر در وجوب وضوء است زیرا که رسول
مقبول معلل کرد نقض طهارت را بسبب بیرون آمدن خون از رگ که شکافته شد و شک نیست
که هر خون که از بدن انسان بیرون می آید پس چنین است که بیرون می آید از رگ زیرا که مجاز
دم از جسد رگها اند پس این واشارت کرد رسول علیه السلام باین قول مبارک بسوی فرق
میان حیض و استحاضه باینکه خروج حیض مصحح اثر برای بدن است زیرا که او مانند خروج سائر
اثقال از بدن است مانند بول و غائط و خراج آن که از تطبیع انسان مستغنی است و بدفع
آن خفته در بدن حاصل می آید بخلاف استحاضه که آن ممرض از برای بدن است مانند
سائر امراض که بآنها خوف هلاک و تلف متحقق می شود قال گفت هشام راوی و قال
ابی و گفت پدر من که آن عروه است پس لفظ ابی بهمزه مفتوحه و باء موحده مکسوره مخففه
و قول او و قال ابی مقوله از برای قال اول است ثم توضئی لکل صلوة حتی یجیئ ذلک
الوقت پس تو وضو کن تو از برای هر نماز یعنی از برای وقت هر نماز زیرا که در حدیث صحیح
آمده است استحاضة تتوضأ لکل صلوة و این مفسر است تا آنکه بیاید بقرآن وقت حیض
یعنی ایام او بر حسب عادة و ظاهر آنست که این لفظ نیز مرفوع بسوی رسول مقبول است و اگر چنین
بودی البته ثم تتوضأ بصیغه اخبار میگفتی پس چون او را بصیغهٔ امر آورد پس او مشابه بقول او فاغسلی
شد و آن مرفوع است پس این نیز مرفوع شد و الله تعالی اعلم **باب** غسل المنی و فرکه
باب است در بیان شستن منی و خراشیدن و مالیدن او و غسل ما یصیب من المرأة و شستن
آنچیزیکه میرسد جامه را و خراشیدن آن را از زن و درین مسئله حدیث صریح است که مؤلف او را در آخر
کتاب غسل از حضرت عثمان آورده و او را در ینمقام ذکر نکرد و گویا مؤلف این مسئله را استنباط کرده است از آنکه
در اکثر اوقات منی که بجامه حاصل میشود خالی از مخالطه آب زن در رطوبت نمیباشد خدثنا عبدان
بفتح عین مهمله و سکون باء موحده انا عبد الله هو ابن المبارک انا معمر و قد سمعه من الزهری ح تحویل
فتح را اعجمه و بعد ازان براء مهمله منسوب بسوی جزیره است میمون پسر مهران که والد عمرو بود به جزیره نازل شده و
و دران جزیره سکونت اختیار کرده بود پس او را بآنجزیره نسبت کردند و گفتند عمرو ابو عبد الله بود او در پس
سنه دو رع و زهد و تقوی بود در سال یکصد و چهل و نهم وفات یافت عن سلیمان بن یسار قد سمع من عائشة قالت کنت
اغسل الجنابة من ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حضرت عائشه که بودم من که میشویم اثر جنابت را یا آب منی را از جامهٔ رسول خدا صلی الله علیه

دلالة جواز میکند که این فعل از زن خاتون صالحه بر سبیل تکرار از و صادر شده است فخرج
الی الصلوة پس بیرون می آید بسوی نماز وان یقع الماء فی قربة و حال آنکه قطعهای آب
که رنگهای آنها مخالف از برای رنگ باقی جامه بود ثابت و متحقق بود و بقع بضم باء
موحده و فتح قاف و بعین مهمله جمع بقعه بضم باء موحده است مثل نطف و نطفه و بقعه عبارت
از قطعهٔ زمین است که رنگ او مخالف از برای رنگ زمین متصل باشد و در بعضی نسخها بقع
بضم باء موحده و سکون قاف آمده و آن جمع بقعه بفتح باء موحده مانند تمر و تمره است
تیمی گفته که مراد درین مقام به بقعه اثر است یعنی رسول علیه السلام بیرون می آمد بسوی
نماز و حال آنکه اثرها و نشانیهای آب هنوز در جامهٔ او باقی بود و اهل لغت گفته اند که بقع
عبارت از اختلاف دو رنگ است و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بر فرک منی هر گز
دلالت نمیکند پس همراه ترجمهٔ باب چگونه مطابق آید جواب آنکه از غسل منی معلوم شد که فرک
او کفایت در تطهیر نمیکند و مراد از باب آنست که این باب است و ربیان حکم منی از غسل
و فرک او که کدام یکی ازین دو حکم در منی بحدیث مبارک ثابت شده و اگر گفته شود که
این حدیث مبارک دلالت نمیکند بر غسل آنچه میرسد جامهٔ مرد را از زن و حال آنکه در ترجمهٔ باب
آن نیز مذکور است جواب آنکه او بحسب دلالة النص از حدیث مبارک معلوم شد زیرا که شک نیست
که تر دجماع رطوبت فرج زن با منی مخالطه میابد پس از شستن منی شستن آن رطوبت
نیز حاصل شد یا آنکه در ترجمهٔ باب دو چیز یاد کرد و در وقت بیان بر یکی ازانها اکتفاء کرد
و مؤلف این کار بسیار بار میکند از جهت آنکه در قصد او بود که رویت متعلقه بمطلب دیگر نیز می
آرد لیکن آن از برای او میسر نشد و اگر گفته شود که این حدیث مبارک حجت از برای کسی است که
میگوید منی نجس است جواب آنکه حجت از برای او نیست زیرا که احتمال دارد که غسل او از جهت آن باشد که
مجرای او نجس است از جهت آنکه مجرای او و مجرای مذی و بول هر دو یکی است یا غسل او از جهت
آن باشد که رطوبت فرج زن با آن مختلط شده لیکن این احتمال مذهب کسی تمام است که میگوید
که رطوبت فرج زن نجس است یا آنکه حدیث مبارک دلالة بر غسل میکند اما وجوب غسل از و هر گز
معلوم نمیشود و همچنان از حدیث مبارک دلالة بر نجاست رطوبت فرج زن نمیکند و در
صحاح آمده که حضرت عایشه صدیقه گفت لقد رایتنی افرک من ثوب رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرکا فیصلی فیه و ازین قول حضرت عایشه معلوم شد که منی آدم طاهر است

فخرج الی الصلوة وان یقع الماء فی قربة

زیراکه اگر آن نجس میبود البته فرک در تطهیر آن کفایت نمیکرد مانند خون و ایضاً از همین قول معلوم شد که آنچه بعضی گفته اند که آن جامه خواب بود نه جامهٔ نماز صحیح نیست زیراکه قول او فیصلی فیه دلالت واضح میکند که آن جامهٔ نماز و جواب صحیح از برای آن کسی که میگوید که منی نجس است ازین قول آنست که احتمال دارد که آن منی در ذات خود نجس باشد و جامهٔ نماز از و بفرک پاک کرد و چنانچه روایت آمده که در ازالهٔ نجاسته از نعلین خاک کفایت میکند و این دلالت نمیکند بر آنکه آن نجاسته نیست و اما آنچه بعضی در جواب گفته اند که منی رسول علیه السلام پاک بود مانند سائر فضلات آن لهذا بمجرد فرک کفایت کرد بخلاف منی دیگر مردمان که آن نجس است و این از جملهٔ خصائص آن ذات مبارک است پس بر تقدیر صحت اولازم و وارد می شود بر وی که منی آن ذات مبارک خالی از جماع نبود پس البته همراه منی زن مختلط می شد و شک نیست که آن نزد آن قائل نجس است پس فرک در وی کفایت نکند لهذا شیخ موفق و تابعان او استدلال کرده اند بر آنکه رطوبت فرج زن نیز پاک است و همچنان قول آنکسی که گفته منی خالی از مذی نمیباشد پس منی زن نجس شود اگرچه در ذات خود پاک است صحیح نیست زیراکه دفت شدهٔ شهوت منی بجز از مذی بیرون می آید مانند حالت احتلام **فائده** بدانکه علماء دین متین در طهارت منی آدمیین اختلاف کرده اند پس مذهب امام ابی حنیفه و مالک آنست که آن نجس است لیکن امام مالک گفته که غسل او واجب است خواه آن منی خشک باشد خواه تر و امام ابو حنیفه گفته که وقتی آن منی خشک باشد پس فرک در تطهیر آن نیز کفایت میکند و مذهب امام شافعی و احمد آنست که آن منی پاک است و اما منی سگ و خوک پس نجس است باتفاق جمیع مذاهب و در نجاست وی هیچکس را اختلاف نیست و در منی ماسوای آن هر دو از حیوانات سه اقوال است قول اول آنست که منی انها پاک است خواه گوشت آنها خورده شود خواه خورده نشود و قول دویم آنست که منی آنها نجس بر سبیل اطلاق است و قول سیوم آنست که منی آنهاکه گوشت آنها خورده می شود پاک است و منی آنهاکه گوشت آنها خورده نمی شود نجس است ابن حصار گفته که منی انسان مثل مذی او نجس است زیراکه آن هر دو از مخرج بول بیرون می آیند و اگر گفته شود که منی انسان طاهر است زیراکه از موضعی طاهر متولد میشود جواب آنکه

گاه گاه اصل بجس میباشد و فرع ظاهر از و پیدا آید چنانکه شیر پاک ست و از خون نجس متولد
است و اگر گفته شود که منی انسان پاک است زیرا که انبیاء کرام علیهم السلام ازو
پیدا شده اند پس چگونه آن نجس باشد جواب آنکه آن دلیل معارض است بانکه از همان منی
اشقیاء عظام علیهم اللعنة والرغام مانند فرعون و نمرود که دعوی ربوبیت و الوهیت نمود
پیدا شده اند پس چگونه آن پاک باشد والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ مصغر قتبه أَنَا
يَزِيدُ أَنَا عَمْرٌو يَعْنِي ابْنَ مَيْمُونٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ح واین علامت تحویل اسناد است وَحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ أَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ
أَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
گفت سلیمان پس بسیار که شنیدم مر و را از حضرت عایشه صدیقه عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ
از حکم منی که میرسد جامه را فَقَالَتْ كُنْتُ أَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ پس گفت حضرت عایشه صدیقه که بودم من بجالی که میشویم آن منی را از جامه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ پس بیرون می آمد از حجرهٔ مقدسه
بسوی مسجد مبارک وَأَثَرُ الْغَسْلِ فِي ثَوْبِهِ و حال آنکه علامت و نشانی آن شستن
هنوز در جامهٔ متبرک او باقی میبود بُقَعُ الْمَاءِ مراد میکنم من بآن اثر ثرهای آب را
پس قول وبقع الماء بفتح عین مهمله منصوب بر مدح و اختصاص است و تقدیر کلام
چنان ست اعنی بقع الماء و در بعضی نسخها بضم عین مهمله نیز آمده و بر ین تقدیر او
جواب از سوال مقدر ست گویا سائلی سوال کرد که آن اثر چه چیز بود جواب داد
که آن اثر نشانیهای آب در جامهٔ او بود و این حدیث مبارک دلالت میکند بر انکه
سوال زنان از اموری که متعلق بجماع اند از برای تعلیم احکام شرعیه جائز است
و بر انکه خدمت زوجات از برای ازواج مستحسن است و بر انکه میان
رسول علیه السلام و عائشه اتحاد تام بود و بر انکه مبادرة بسوی غسل نجاسة مستحب
است و تحقیقات این حدیث مبارک گذشته والله تعالی اعلم **بَابُ**
إِذَا غَسَلَ الْجَنَابَةَ وَغَيْرَهَا فَلَمْ يَذْهَبْ أَثَرُهُ گاه باب است در بیان آنکه وقتی
که بشوید کسی جنابت را و جز آن را پس نرفت و محو نشد اثر آن غسل یا اثر آن
شی مغسول و در بعضی نسخها اثرها آمده یعنی نرفت اثر آن جنابت و کلمهٔ فا

در قول او فلم یذهب از برای عطف است نه از برای جزا زیرا که جزا او محذوف است و تقدیر کلام چنان است فما حکمه ایصح صلوته فی ذلک الثوب ام لا حدثنا موسی بن اسمٰعیل المنقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف منسوب بسوی بنی منقر است که آن بطن از تمیم است انا عبدالواحد بجای مهمله پسر زیاد است انا عمرو بن میمون قال سمعت سلیمان بن یسار یقول الثوب تصیبه الجنابة گفت عمرو پسر میمون که شنیدم من سلیمان پسر یسار را در شان جامه در حالی که میرسد آن جامه را جنابت یعنی منی که حکم آن جامه چیست قال قالت عایشة رضی الله عنها کنت اغسله من ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سلیمان پسر یسار در جواب عمرو که گفت حضرت عایشه صدیقه که بودم من که می شویم اثر آن جنابت را یا منی را از جامهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم واثر الغسل فیه وحال آنکه هنوز نشانی آن شستن دران جامه بود بقعا مراد میکنیم بآن اثر غسل نشانیهای آب را و این لفظ را تحقیق الحال گذشته حدثنا عمرو بن خالد انا زهیر انا عمرو بن میمون بن مهران بکسر میم عن سلیمان بن یسار عن عایشة رضی الله عنها انها کانت تغسل المنی من ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستی آن حضرت عایشه صدیقه بود که می شوید منی را از جامهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه میگوید ثم اراه فیه بقعة او بقعا پس می دیدم که آن منی را یا آن غسل را دران جامهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که آن یک نشانی بود یا نشانیهای بسیار و احتمال دارد که این تردید از کلام حضرت عائشه صدیقه باشد و آن مبنی بر دو حالة مختلفه باشد و احتمال دارد که از شک راوی باشد و لفظ قالت پیش از قول او ثم اراه محذوف است زیرا که سلیمان بن یسار تابعی است نه صحابی و از حدیث مبارک مذکور حکم غسل غیر جنابت بر سبیل قیاس معلوم شد پس بر ترجمه بحسب هر دو جزء آن منطبق شد مهلب گفته که از این حدیث مبارک معلوم شد که بقای اثر نجاسات بعد از غسل هیچ ضرر نمیکند زیرا که حکم سائر نجاسات و حکم جنابت یک است لهذا امام بخاری ترجمه باب گفت باب اذا غسل الجنابة وغیره و سائر نجاسات را بر جنابت قیاس کرد و الله تعالی اعلم

حدثنا موسی بن اسمٰعیل المنقری
انا عبدالواحد
انا عمرو بن میمون
قال سمعت سلیمان بن یسار یقول الثوب تصیبه الجنابة
قال قالت عایشة رضی الله عنها کنت
اغسله من ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم واثر الغسل فیه
بقع الماء حدثنا
عمرو بن خالد
انا زهیر انا عمرو
بن میمون بن مهران
عن سلیمان بن
یسار عن عایشة
رضی الله عنها انها
کانت تغسل
من ثوب رسول
الله صلی الله علیه
وسلم فیخرج
فی ثوبه بقعا او بقعة

باب ابواب الابل والدواب والغنم باب است در بیان جولهای شتر و حیوانها که جنبده بر زمین اند و بولها کوسپند ها و بر این تقدیر عطف دواب بر ابل از قبیله عطف عام بر خاص بود و احتمال دارد که مراد از دواب معنی عرفی باشد یعنی اسپ و استر و خر و درین هنگام عطف خاص بر خاص باشد و مکرر بیان جای قرار آن کوسپند ها زیرا که مراد بعض از برای غنم مانند معاطن از برای ابل است و مؤلف به بیان حکم آن بر سبیل تعیین تصریح نکرد و همین عادت او در حکم مختلف فیه است لیکن از آوردن حدیث عرنیین بجسب ظاهر معلوم میشود که مختار نزد او طهارت این ابوال است و قول او در حدیث صاحب قبر که گفته و لم یذکر سوی بول الانسان نیز بر طهارت این ابوال دلالت میکند و مذهب شعبی همین است که این ابوال همه پاک اند پس آنچه گفته شده که برخاسته این ابوال اجماع علماء است صحیح نیست وصلی ابو موسی الاشعری فی دار البرید والسرقین و نماز خواند ابو موسی اشعری که از جلهٔ صحابه است در سرای پیام آرنده و در سرگین و دار برید موضعی است در معموره کوفه که رسولان در و نازل می شدند وقتی که آنها از خلفا بسوی امرا می آمدند و در وقت خلافه حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ابو موسی اشعری امیر بر کوفه بود و آن سرای بریک گوشه ازان بلده بود لهذا گفت والبریة الی جنبه و حال آنکه بیابان و صحرا بسوی پهلوی او بود یعنی صحرا ازانجا نزدیک بود نه دور پس ابو موسی پرسیده شد که چرا نماز را درین مکان ملوث ادا کردی و حال آنکه صحرا پاک نزدیک است و دور نیست فقال لها و نحن سواء پس در جواب گفت که این جاء ملوث و آن صحرا مطهر در صحت ادا نماز برابر ند و بر بد بفتح باء موحده است و سرقین بکسر سین مهمله است زیرا که فعلیل بفتح فاء در کلام عرب استعمال نشده و این لفظ معربست و سرجین بجیم نیز لغت دری آمده و لفظ سرقین احتمال دارد که مجرور باشد و درین وقت او معطوف بر دار باشد چنانچه ذکر کردیم و احتمال دارد که او مرفوع بر سبیل ابتداء باشد و بریة معطوف بر دی باشد و الی جنبه خبر از و و معطوف او باشد یعنی نماز کرد ابو موسی دران سرای در حالیکه سرگین و بیابان هر دو بسوی پهلوی او نزدیک بودند بعضی گفته که درین فعل و قول ابی موسی دلالت بر طهارت ارواث دواب و ابوال آنها نیست زیرا که احتمال دارد که ابی موسی نماز کرده باشد بر جامه که دران مکان ملوث فرش انداخته باشد و جمیع فقها تصریح کرده اند که هر کسی که بر فرش پاک بر موضع نجس نماز او کند پس نماز او جائز نیست و جواب کرده اند که اصل عدم فرش آن

باب ابواب الابل والدواب والغنم باب است در بیان
ابو موسی الاشعری
فی دار البرید والسرقین
البریة الی جنبه فقال
لها و نحن سواء

حامه است پس وجوب آن بجز از دلیل صحیح ثابت نمی شود و اولی در جواب گفت که این کار
از فعل ابی موسی است و دیگر اصحاب کرام با خذ ابن عمر و جز آن در این کار مخالفت او کردند
پس فعل او حجت نشد و قیاس غیر ماکول لحم بر ماکول لحم نیز فاسد زیرا که فرق میان آن هر دو واضح
است لیکن این سخن وقتی است که سرگین ماکول لحم نیز پاک باشد و در وی بحث است چنانچه می
آید پس صحیح در تمسک نجاسة این بوال آنکه از حضرت ابی هریره بلفظ عام وارد شده که رسول
علیه السلام فرمود به استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه زیرا که او بحسب ظاهر جمیع بوال
را شامل است پس اجتناب از جمیع بوال از برای این وعید شدید لازم شد و چون اجتناب
از جمیع بوال واجب شد پس نجاست آنها ثابت شد و در خاطر علیل این فقیر آمد که عجب است
از ابی موسی اشعری که در بول خود تشدید بر جان خود اختیار کرد تا آنکه بجز از قاروره بول نمیکرد
و کمال احتیاط در و لازم میدانست و در ابوال این حیوانات طهارت اختیار کرد و احتیاط را بالکل ترک
داد گویا ابو موسی اشعری یا افراط اختیار کرد یا تفریط و خیر الامور اوسطها حدثنا سُلَيْمَانُ بْنُ
حَرْبٍ بفتح حاء مهمله و سکون راء مهمله و باء موحده انا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ حماد بفتح حاء مهمله
و تشدید میم است عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي قِلَابَةَ بکسر قاف و خفة لام و باء موحده عَنْ
أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَدِمَ نَاسٌ گفت حضرت انس که آمد چند آدمها بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم یا بسوی مدینه مقدسه و ظاهر اول است زیرا که مؤلف در کتاب دیات
تصریح بآن آورده و در بعضی نسخها اناس باثبات همزه آمده مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ شک راوی آن
چند نفر از قبیله عکل بودند یا از قبیله عرینه و این شک از حماد است و مؤلف در کتاب جهاد
از روایت وهیب از ایوب ان رهطا من عکل بدون شک آورده و در کتاب زکوة
از قتاده از انس نیز بدون شک آورده و مسلم در کتاب مغازی من عکل و عرینة بواو
عاطفه آورده و صواب همین است و تائید میکند آنرا آنچه ابو عوانه از قتاده از انس آورده
که آن مردم چهار نفر از عرینه و سه نفر از عکل بودند و اما آنچه مؤلف در کتاب دیات آورده
که آنها هشت نفر بودند پس مخالف از برای مذکور نیست زیرا که احتمال دارد که آن نفر
هشتم از دو قبیله مذکوره نباشد بلکه از قبیله دیگر باشد و از اتباع آن هفت نفر
باشد لهذا او را منسوب بسوی قبیله نکرد و آنچه ابن تین زعم کرده که عکل و عرینه متحد
اند و هر دو لفظ عبارت از یک قبیله است پس غلط محض است زیرا که عکل قبیله از عدنان

وعرینه قبیله از قحطان است وعکل بضم عین مهمله واسکان کاف قبیله ایست از تیم رباب
وعرینه بضم عین مهمله وفتح راء مهمله واسکان یاء مثناة تحتانیه وبنون قبیله ایست از گنجار
وذکر عبد الرزاق از روایت ابی هریره باسناد ساقط واقع شد باکه آن مردم از بنی
فزاره بودند هذا ین غلط محض است زیراکه بنی فزاره از قبیله مضر اند که هرگز همراه عکل وعرینه
جمع نمی شوند وابن اسحاق در مغازی ذکر کرده که آمدن آنها بعد از غزوه ذی القرد
در ماه جمادی الآخر بسال ششم درتحقق آمده ومؤلف گفته که آمدن آنها بعد از حدیبیه در ماه
ذی قعده متحقق شده وواقدی گفته که آن در شوال همان سال بود والله اعلم
ومؤلف در مجارین از ایوب آورده که انهم کانوا فی الصفة قبل ان یطلبوا الخروج
الی الابل فاجتووا المدینة پس مکروه داشتند اقامت مدینه را از جهة آنکه در جان خود
ضرر یافتند بآن اقامت وطعام آن بلده مقدسه بآنها موافقت نکرد وابن عربی گفته
که جوی داء است که از و بار پیدا میشود ودیگران گفته اند که جوی بیماری است در
شکم که بعروض آن انسان زود می میرد وازقتاده درهمین قصه آمده فقالوا یا نبی
الله انا کنا اصحاب ضرع ولم نکن اهل ریف وریف زمین علف ناک راگویند
ودر روایت انس آمده ان ناسا کان لهم سقم قالوا یا رسول الله ائذن لنا فلما
صحوا قالوا ان المدینة وخمة یعنی ناگوار ست طعام او وآب او همراه ساکنان موافقت
نمیکند وظاهر آنست که آنها قبل از ورود آنها بمدینه مقدسه بیمار بودند پس هرگاه صحت
یافتند اقامت را بآن بقعه مقدسه از جهة وخم مکروه داشتند وبیماری آنها زال شدید
وجهد کامل از جوع بود چنانچه در روایت حضرت انس آمده کان بهم هزال شدید مصفرا
لوانهم وآما وخمی که آنها از و شکایت کردند پس آن حمی مدینه مقدسه بود چنانچه در کتاب
طب از مؤلف می آید که ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله ان ینقلها الی الجحفة وقد روایت
مسلم از حضرت انس آمده فرفع یا لمدینة اللوم بضم میم وسکون واو ومسلم گفته که آن
برسام است وبرسام بکسر باء موحده لفظ سریانی است معرب که براختلال عقل وبرورم
سر وبرورم سینه اطلاق کرده می شود ومراد از و درین مقام معنی اخیر است چرا که
در روایت حضرت انس رضی الله عنه درهمین قصه آمده فعظمت

بطونهم فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم بلقاح

پس امر کرد آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به شتر های صدقه شیر دادن تا آن مردم بآنها
لاحق شوند و شیر از انها بنوشند و در روایت حماد فامرهم بزیادت لام آمده و
آن لام زائد است یا از برای تعلیل یا از برای شبه ملک یا از برای اختصاص و از
برای تملیک نیست و در روایت مسلم از معاویه بن قره آمده انهم بدؤا بطلب
الخروج الی اللقاح فقالوا یا رسول الله قد وقع هذا الوجع فلو اذنت لنا فخرجنا
الی الابل و در روایت مؤلف از وهیب آمده انهم قالوا یا رسول الله ابغنا
رسلا یعنی گفتند که ای رسول خدا طلب کن از برای ما یان شیر را پس رسول علیه
السلام فرمود ما اجد لکم الا ان تلحقوا بالذود و ذود بذال معجمه جماعه شتر ها را گویند
که از سه تا ده باشد و لقاح بلام مکسور جمع لقوح است و آن شتر شیر دار را گویند
مانند قلاص و قلوص و گفته اند که ناقه را لقوح تا دو ماه یا سه ماه گویند چون
ازین مدت زیاده شود پس آن را لبون گویند و از ظاهر آنچه گذشت معلوم
شد که آن لقاح مملوک از برای رسول علیه الصلوة والسلام بوده و در روایت
وهیب تصریح باین سخن آمده و لفظ او چنان است الا ان تلحقوا بابل رسول الله
صلی الله علیه وسلم و در روایت دیگر از وهیب و قتاده آمده فامرهم ان یاتوا ابل
الصدقة و این دلالت میکند که آن شتر ها در ملک رسول مقبول نبودند و وجه
توفیق میان دو روایت آن است که شتران صدقه بیرون از مدینه مقدسه
می چریدند و اتفاق چنان واقع شد که شتر شیر دار خود را رسول مختار بسوی
مرعی فرستاد چون آن نفر ها طلب کردند که بیرون بسوی صحرا از برای خوردن
شیر شتران بروند پس رسول علیه السلام آنها را امر کرد تا بهراه چرانده شتر
او بیرون روند پس آنها بهراه او بیرون شدند بسوی آن شتر های صدقه پس
گرفتند آنچه گرفتند و بهمین فعل آنها ظاهر شد مصداق قول رسول علیه السلام
که فرموده ان الذین تنفی جثتها و ابن سعد ذکر کرده که عدد آن شتران پانزده
بود و آنها یکی از ان شتر ها نحر کردند که آن را حناء گفته می شد
و ان یشربوا من ابوالها و البانها و امر کرد آنها را تا بنوشند
و بخورند از بولهای آن شتر ها و شیر های آنها و در

و در روایت ابی رجاء فاخر جوا فاشربوا من ابانها و ابوالها بصیغة امر آمده و در روایت قتاده
آمده فرخص لهم ان یتوا ابل الصدقة فیشربوا اما شرب آنها از ابل صدقه پس بنابران بود که آنها از
ابناء سبیل بودند و اما شرب آنها از نتاج رسول مقبول پس بنا بر اذن او بود و بهمین شرب بول
تمسک کرفته بعضی که کوید که ابوال حیوانات ماکول اللحم پاک است آما طهارت بول ابل پس بهمین
نص صریح ثابت شده و آما طهارت بول سائر حیوانات ماکول اللحم پس بقیاس بر ابل ثابت
شده و این قول امام مالک و احمد و طائفه از سلف هست و از شافعیه ابن خزیمه و ابن منذر و ابن
حبان و مزنی و رویانی موافقت با نها درین قول اختیار کردند و مذهب امام شافعی و امام
ابوحنیفه و جمهور علما آنست که جمیع ابوال و ارواث نجس اند خواه از ماکول اللحم باشد خواه غیر از
ماکول اللحم باشد ابن منذر دلیل بر قول خود آورده که اصل در اشیاء طهارتست تا آنوقتی که نجاسته
آنها بدلیل قطعی ثابت شود و آن کسی که زعم کرده که اباحة شرب بول و طهارت آن مختص بآن
جماعه عرینیین بود پس آن باطل هست زیرا که خصائص بجز از دلیل قطعی ثابت نمیشوند و دلیل دیکر
بر طهارت آن ابوال آنست که مردمان در زمان قدیم و جدید مع پشک شتر و غنم در بازارها میکردند
و همچنان استعمال ابوال ابل در ادویه میکردند و هیچکسی از اهل علم و فهم برانها درین باب انکار
نکرد پس معلوم شد که آن ابوال طاهر اند تمام شد کلام ابن منذر لیکن محققین کفته اند که این
استدلال ضعیف هست زیرا که انکار مختلف فیه واجب نیست پس ترک انکار بر جواز شرب آن
ابوال و طهارت آنها دلالة نمیکند و ایضا بر نجاست جمیع ابوال دلالة میکند آنچه حضرت ابوهریره از
رسول علیه السلام روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود استنزهوا من البول فان عامة عذاب
القبر منه چنانچه تقریر او در سابق کذشته و ابن عربی کفته که این حدیث مبارک متمسک از برای کسی
است که میکوید که ابوال اهل طاهر اند لیکن استدلال آنها معارض هست بآنکه اذن شرب بول از برای
آنها از جهة تداوی بود و بعضی علما بر وی اعتراض کرده اند که تداوی واجب نیست پس آن حال
ضرورة نشد پس حرام چکونه از برای غیر واجب مباح شود و جواب داده اند که عدم ضروری بودن
ممنوع هست بلکه پشک آن حال ضرورة هست زیرا که آنها را باین تداوی خبر صادق خبر داد
و آنچه از برای ضرورت مباح شده باشد را آنرا در عرف شرع حرام نمیکویند زیرا که حق سبحانه
و تعالی در کلام خود فرموده و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه پس آنچه شخص بسوی او مضطر
کردد پس آن حرام بروی نیست مانند میته از برای مضطر و اما آنچه کلام ابن منذر او اقتضا میکند

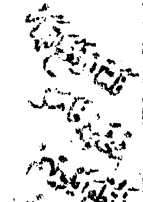
که حرام مباح نمیشود مگر از برای امر واجب پس آن نیز مسلم نیست زیرا که افطار در ماه مبارک رمضان حرام است و با وجود آن پس از برای امر جائز مانند مسافر مباح میشود و اما قول ابن منذر که گفته اگر بول ابل نجس میبود البته تداوی با و جائز نمیشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند الله تعالی لم یجعل شفاء امتی فیما حرم علیها و این حدیث مبارک را ابو داود از ام سلمه روایت کرده و از برای او طریقه دیگر در این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و شک نیست که نجس حرام است پس تداوی با و جائز نشد زیرا که شفاء در وی منتفی است پس جواب او آنست که این حدیث مبارک محمول است بر حالة اختیار و اما در حالة اضطرار پس البته آن حرام نباشد مانند میته از برای مضطر و دلیل بر وی آیه کریمه مذکوره است و اما انچه وارد شده که رسول علیه السلام پرسیده شد از دوا کردن به خمر پس در جواب فرمودند انها لیست بدواء انها داء پس آن مختص بخمر است و سائر منکرات نیز درین حکم با و الحق اند و فرق درمیان مسکرات و سائر نجاسات آنست که حد شرعی باستعمال مسکرات در حالة اختیار ثابت میشود نه در سائر نجاسات و ایضا شرب مسکرات منجر بسوی مفاسد بسیاری میشود بخلاف سائر نجاسات و ایضا مردم جاهلیة در خمر اعتقاد شفا میکردند پس شرع شریف بر خلاف معتقد آنها وارد شده و اما ابوال ابل پس ابن منذر از ابن عباس حدیث مرفوع در حال آنها آورده که رسول علیه السلام فرمودند فی ابوال الابل شفاء لذربة بطونهم و در بعض عبارت از فساد معده است پس قیاس انچیزی که دواء بودن آن ثابت شد بر انچه نفی دوائیة در ان ثابت شد صحیح نیست و الله تعالی اعلم فانطلقوا پس روان شدند آن مردمان بسوی شتر های شیر دار پس خوردند از شیر های آن شتر ها و از بولهای پس شفاء یافتند فلما صحوا قتلوا راعی النبی صلی الله علیه وسلم پس هر گاه تندرست شدند و از ان مرض شفاء یافتند کشتند چراننده شتر های پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و در روایت وهیب بعد از صحوا و سمنوا نیز آمده یعنی فربه شدند و در روایت ثابت و رجعت الیهم ابوالهم نیز آمده یعنی و پس گشت بسوی آنها رنگهای آنها یعنی رنگهای اصلی آنها بر حال شد و اطردوا النعم و روان کردند شتران را و بردند همراه خود بدرستی چهار پایه را و نعم بفتح نون و فتح عین و احد است و جمع او انعام است فجاء الخبر فی اول النهار پس آمد خبر حال آنها نزد رسول مقبول در اول روز و در روایت وهیب از ایوب آمده فجاء الصریخ بخاء معجمه و آن فعیل بمعنی فاعل است یعنی آمد فریاد کننده بخدمت رسول مقبول در اول روز و آن ذات مبارک را بفریاد خود اعلام

فانطلقوا فلما صحوا قتلوا راعی النبی صلی الله علیه وسلم واطردوا نعمه فجاء الخبر فی اول النهار

کرد با پنج اونٹ فداء واقع شده بود و آن ذباد گفته یکی از دو چرانندہ بود چنانچہ در روایت
حضرت انس آمدہ و لفظ مسلم چنان ہست فقتلوا احد الراعیین و جاء الآخر قد جزع فقال
قتلوا صاحبی و ذہبوا بالابل و نام آن راعی مقتول از رسول مقبول بسیار ضدیین بود
چنانچہ طبرانی از حدیث سلمہ بن الاکوع باسناد جید آوردہ و کان للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
غلام یقال لہ یسار و ابن اسحاق برین زیادہ کردہ و کفئہ اصحابہ فی غزوۃ بنی ثعلبۃ یعنی سید
بود رسول محمود آن غلام را و بدست او آمدہ بود در جنگ قبیلہ بنی ثعلبہ سلمہ بن اکوع
گفت فرآہ یحسن الصلوۃ فاعتقہ و بعثہ فی لقاح لہ بالحرۃ فکان بہا و بعد ازان آن سلمہ
قصہ عرینیین را یاد کرد و گفت انہم قتلوہ و نام راعی دیگر کہ خبر آورده بود او اعلام کردہ
بود معلوم شد و ظاہر آنست کہ آن مخبر راعی از برای اہل صدقہ بود و در روایات امام
بخاری مختلف نشدہ کہ راعی مقتول راعی رسول بود و متفق بر صیغہ افراد شدہ و لیکن
مسلم در روایت حضرت انس آوردہ ثم ما ولی الرعاۃ فقتلوہم یعنی بصیغہ جمع ذکر کردہ
پس احتمال دارد کہ چرانندہ شتر ہا صدقہ بسیار بودند پس بعضی از انہا ہمراہ چرانندہ
لقاح رسول مقبول مقتول شدہ پس بعضی از روات ثقات اکتفا بر ذکر راعی رسول
مقبول کردند و بعضی از انہا دیگران را ہمراہ او نیز ذکر کردہ اند و احتمال دارد کہ بعضی
روات او را بمعنی ذکر کردہ باشند پس بنا برین آوردن صیغہ جمع جائز شد و صواب
ہمین است زیرا کہ ہیچکسی از اصحاب مغازی ذکر نکردہ کہ آنہا جز از یسار شخص دیگر
را کشتند و اللہ اعلم فبعث فی آثارہم پس فرستاد رسول علیہ السلام طالبان را
در پائی آنہا و دنبال آنہا چنانچہ در روایت او زاعی آمدہ فبعث الطلب فی آثارہم
و در روایت سلمۃ بن الاکوع آمدہ خیلا من المسلمین امیرہم کرز بن جابر الفہری و ابن
اسحاق و اکثر علما ہمین ذکر کردہ اند و کرز بضم کاف و سکون راء مہملہ کہ بعد ازان زاء
معجمہ است و در روایت نسائی از او زاعی آمدہ فبعث فی طلبہم قافۃ و آن جمع قائف است
و در روایت مسلم از انس آمدہ انہم شباب من الانصار قریب من عشرین رجلا و بعث
معہم قائفا یقتص آثارہم یعنی پی شناس را کہ معلوم کند پا ہا آنہا و نام این قائف معلوم
نشدہ و ہمچنان نام یکی از ان بیست نفر معلوم نشدہ و لیکن در مغازی واقدی آمدہ
کہ آن سہ تنہا ایمان بیست نفر بودند و لفظ من الانصار را او ذکر نکردہ بلکہ جماعۃ را از مہاجر

تبعث فی آثارہم

دران بیست نفر ذکر کرده که بعضی ازانها بریده بن خصیب و سلیمه بن الکوع که هر دو اسلمی
بودند و رافع و جندب پسران مکیث که هر دو جهنی بودند و ابوذر و ابو رهم که هر دو غفاری
بودند و بلال پسر حرث و جهد الله پسر عمرو پسر عوف که هر دو مزنی بودند و جز آنها و احتجاج
نبود واقدی کرده نمی شود و قبول نکرده آن منفرد باشد پس چگونه باشد وقتی که او مخالف باشد
لیکن احتمال دارد که آنکسانیکه واقدی نام آنها ذکر نکرده است ابوجهنه انصاری باشد و لفظ
من الانصار بر سبیل تغلیب اطلاق کرده شده باشد یا آنکه جمیع آنها را انصار یعنی
اعم گفته شده باشد و در مغانی موسی بن عقبه آمده که امیر این سریه سعید بن زید بن عمرو
یا شنانه تحمانیه بود و دیگران گفته اند که آن امیر سعد پسر زید اشهلی است و او انصاری
است پس احتمال دارد که رئیس انصار دران سریه سعید یا سعد و امیر آنجماعه بر
سبیل کمال کرز پسر جابر فهری بود و طبرانی از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را در دنبال آنها فرستاد لیکن اسناد آن ضعیف
است و مشهور آنست که اسلام جریر از وقت این قضیه متاخر شده و الله تعالی اعلم
فلما نادی وقع الهنا و جهنی و رأیهم پس هرگاه بلند شد آن روز آورده شد آنها را نزد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فامر فقطع ایدیهم و ارجلهم پس فرمود در رسول
محمود به بریدن دستها و پایهای آنها پس بموجب امر او بریده شد دستهای آنها
و پایهای آنها و در بعضی سخنها فامر بقطع ایدیهم و ارجلهم آمده و او وی گفته که مراد آن
است که دست هر واحد از انها و دو پای او بریده شد و لیکن روایت ترمذی که در
وی لفظ من خلاف آمده او را رد می کند و در روایت مؤلف از ابو رافع لفظ و لم یحسم
زیاده آمده یعنی رسول علیه السلام داغ نکرد آنچیزی را که انها بریده بود با آتش تا آنکه
خون منقطع گردد بلکه بعد از قطع آن عضو مقطوع را بر حال خود گذشت تا خون جاری
باشد و سکنت اعینهم و سمرت کرده شد میخهای میلهای گرم چشمهای آنها را یا کنده شد
از میخهای خود چشمهای آنها را و سمرت به تشدید میم است و در بعضی روایات
به تخفیف میم آمده و جمیع روایات امام محمد بخاری متفق است بر آنکه سمرت بر او حمله
بعد از میم است و در روایت مسلم و سلبت به تخفیف میم دوم بعد از میم آمده
و غلط او گفته که سلب بر تمام عبارت است از کندن صدقه چشم از منبع بهر چیزیکه باشد



وسَمر لغة در سمل است و مخرج هر دو متقارب است و گاهی سمر ما خوذ از سمار باشد یعنی
چشمهای آنها سرمه کرده شد ند میلهای که سخت کرم کرده شد بودند چنانچه تصریح بمراد در
روایت مؤلف از وهیب آمده ثم امر بمسامیر فاحمیت فکحلهم بها بعضی از علماء گفته که وقوع این
واقعه قبل از نزول حد و دو آیهٔ محاربه و قبل زور و دنهی از مثله بضم میم بود پس این حکم منسوخ
است و بعضی گفته اند که منسوخ نیست و این فعل را رسول علیه السلام بآنها بر سبیل قصاص
کرده بود زیرا که آنها یا آن چرانندها مانند همین کار کرده بودند و بعضی گفته اند که نهی از مثله
نهی تنزیه است و نهی تحریم نیست وَالْقَوْا فِی الْحَرَّةِ و انداخته شدند آنها در زمین کرم و
سنگستان و حره بفتح حاء مهمله و تشدید راء مهمله زمینی است مشهور بمدینه مقدسه
که سنگهای سیاه دارد در وقت شدت آفتاب مانند آتش سخت کرم میشود و انداختن
آنها در ان قطعه زمین آن بود که صدور قتل مذکور و خبر آن از آنها نزدیک ازان قطعه شده
بود یَسْتَسْقُونَ فَلَا یُسْقَوْنَ طلب میکردند نوشیدن آب را از کمال عطش و تشنگی پس
آب داده نمی شدند زیرا که رسول علیه السلام ازان منع فرموده بود و در روایت وهیب
و اوزاعی آمده حتی ماتوا و در روایت ابی رجاء ثم نبذهم فی الشمس حتی ماتوا و در روایت
قتاده آمده یعضون الحجارة یعنی می گزیدند و می لیسیدند زبان سنگها را و در روایت
انس آمده فرایت الرجل منهم یکدم الارض بلسانه حتی یموت و کدم در لغة گزیدن و لیسیدن را
گویند و در روایت ابی عوانه آمده فرایت الرجل منهم یعض الارض لیجد بردها مما یجد من الحر و الشدة
یعنی پس دیدم من مردی را ازانها که گزیدن میکند زمین را تا آنکه می یابد سردی آن زمین را
از جهة آنچیزیکه می یافت او از گرمی و سختی او و واقدی زعم کرده که آنها را بر سردار کردند
و لیکن روایات صحیحه او را رد میکند لیکن نزد ابی عوانه از روایت حضرت انس آمده فصلب اثنین
و قطع اثنین و سمل اثنین و بنا بر ین روایت پس عقوبت آنها موزع بود و اما منع آب از انها پس
قاضی عیاض او را مشکل دانسته از جهة آنکه اجماع علماء منعقد شده بر انکه هر کسیکه قتل روی
واجب شده باشد پس آب خوردن طلب نماید پس آب از و منع کرده نشود و جواب داده
که آن عدم سقی از امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم واقع نشده و نهی از سقی آنها نیز از و صادر نشده
بود و این جواب بسیار ضعیف است زیرا که رسول علیه السلام برین واقعه مطلع شد و سکوت او
ثبوت حکم کافی است و نووی گفته که انبرای محارب مرتد هیچ حرمتی ثابت نیست در ستی آب و نه در غیر

وَالْقَوْا فِی الْحَرَّةِ فَاذَا یَسْتَسْقُونَ فَلَا یُسْقَوْنَ

آن و دلیل بروی آنست که هرگس که بهمراه او آب زائد بر طهارت او نباشد پس روا نیست برای
که آب را از برای مرتد دهد و تیمم نماید بلکه آن آب را استعمال در طهارت کند گرچه مرتد به تشنگی
هلاک گردد و خطابی گفته که شاید رسول علیه السلام این کار با نها از جهت کرد که در اراده او آن
بود که موت آنها باین وجه خاص حاصل آید و بعضی محققین گفته اند که حکمت در تشنه کردن
آنها بود که خدای تعالی آنها را به نوشیدن شیر شتر ها از جوع و وخم شفا بخشید و آنها شکر آن
نعمت را بکفران مبدل کردند و ایضا رسول علیه السلام ببارگاه ایزد علام دعا کرده بانکه
خدای تعالی تشنه گرداند آنکسی که اهل بیت او را تشنه کند چنانچه نسائی روایت کرده پس
احتمال دارد که آنها در آن شب فرستادن شیر را بسوی رسول علیه السلام و اهل بیت او
از قبل او که در شب مغاد بود منع کرده بودند و این قول ابن سعد است و الله تعالی اعلم
قَالَ أَبُو قِلَابَةَ گفت ابو قلابه راوی بر سبیل اجتهاد و استنباط هٰؤُلَاءِ سَرَقُوا پس این جماعت
عرینیین دزدی کردند مال را که آن لقاح رسول علیه السلام است از حرزی که مناسب آنها
بود و این کلام مقولهٔ قال است وَقَتَلُوا و کشتند چرانندهٔ گوسپندهای رسول علیه
السلام وَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ و کافر شدند بعد از ایمان خود یعنی مرتد گشتند و این عبارت
در روایت حضرت انس در مغازی و در روایت وهیب از ایوب در جهاد در اصل حدیث
مبارک آمده و موقوف بر ابو قلابه نیست چنانچه بعضی توهم کردند و همچنان قول او وَحَارَبُوا
نزد احمد در روایت حضرت انس ثابت شده و لفظ او چنان است و هر دو محاربین وَسَعَوْا
است که قصهٔ ابی قلابه در همین حدیث مبارک همراه عمر بن عبد العزیز در مسئله قسامه از
کتاب دیات خواهد آمد انشاء الله تعالی وَحَارَبُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و جنگ کردند خدای تعالی
و رسول او را یعنی قطع طریق نمودند و از این حدیث مبارک معلوم شد حکم تقدم و فود بر امام
مسلمانان و نظر کردن او در مصالح آنها و مشروعیت طب و جواز تداوی با لبان ابل و ابوال آنها
و هر جسم را بر وفق مقتضای او علاج باید کرد و قتل جماعه بمقابله یک نفر اگر قتل آنها بر سبیل قصاص
باشد و مماثله در قصاص و آن از مسئله ممنوعه نیست و ثبوت حکم محاربه در صحراست و آنها در
قری پس اختلاف نیست و جواز استعمال ابنا سبیل ابل صدقه را باذن امام است و جواز عمل
بقول قائف و مردم عرب معرفتهٔ تمام در باب قیافه دارند و الله تعالی اعلم حَدَّثَنَا آدَمُ أَخْبَرَنَا
شُعْبَةُ أَنَا أَبُو التَّيَّاحِ بشتم تا و شناة فوقانیه و تشدید یا و شناة تحتانیه و کا و مهمله کنیه او نامش

قال أبو قلابة
وقتلوا وكفروا
بعد إيمانهم
وحاربوا الله
ورسوله وسعوا
أنا شعبة
أبو التياح عن
أنس

قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل ان یبنی المسجد فی مرابض الغنم کنت
حضرت انس کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز کند پیش از انکہ بنا کردہ شود مسجد بسوی
راہ در جائی نشستن گوسپندان و بہ ہمین حدیث مبارک تمسک کردہ آنکسی کہ گفتہ
کہ ابوال و ابعار گوسپندان پاک اند زیرا کہ آن مرابض خالی از ابوال و ابعار نمی باشند
پس معلوم شد کہ آن سرور انام و اصحاب کرام مباشرت با آنہا میکردند پس آنہا نجس
نشدند لیکن بعضی علماء درین سخن نزاع کردند و گفتہ اند کہ جائز ہست آنکہ آنجا حائل
باشد و جواب داده شدند بانکہ رسول علیہ السلام و اصحاب کرام بر حائل جز از زمین
نماز نمی خواندند و آنچہ گفتہ اند کہ این شہادت بر نفی است پس جواب او آن است
کہ جائز است کہ این نفی مستند بسوی اصل باشد و جواب آنست کہ در صحیحین از
حضرت انس ثابت شدہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر بوریا در سراہای
آنہا نماز میکرد و ابن حزم گفتہ کہ این حدیث مبارک منسوخ است زیرا کہ این مقدمہ
پیش از بنای مساجد در اول ہجرت بود و از حضرت عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
صحیح شدہ کہ امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ببنا المساجد فی الدور و ان تطیب و تنظف
و این بعد از بنای مساجد ہست لیکن گفتہ اند کہ آنچہ ابن حزم از دعوی نسخ بیان کردہ
موقوف بر جواز است کہ بعد ازان منع باشد و در وی نظر است زیرا کہ رسول
مقبول بہ نماز ادا کردن در مرابض غنم ثابت شدہ آری در وی دلالہ بر طہارت آن
مرابض نیست زیرا کہ در وی نہی از نماز خواندن در معاطن ابل نیز وارد شدہ پس اگر
اذن مقتضی از برای طہارت آن باشد البتہ نہی مقتضی از برای نجاست آن باشد و ہیچکس
بفرق قائل نشدہ لیکن معنی مؤثر در اذن و نہی چیزی دیگری ہست کہ آن تعلق بہ طہارت
و نجاست ندارد و او آنست کہ گوسپندان از دواب جنت اند و شترہا از شیاطین
پیدا کردہ شدند و اللہ تعالی اعلم **باب** ما یقع من النجاسات فی السمن
و الماء الباب ہست در بیان آنچہ می افتد از نجاستہا در روغن و در آب و قال الزہری
لا بأس بالماء و گفت ابن شہاب کہ ہیچ باک باب نیست یعنی ہیچ حرج در
استعمال آن نیست بلکہ او بر طہارت اصلی خود باقی ہست ما لم یتغیر طعمہ
او ریحہ او لونہ مادامی کہ متغیر نشود خوردنی یعنی لذت و مزہ او یا بوی یا رنگ

قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل ان یبنی المسجد فی مرابض الغنم
باب ما یقع من النجاسات فی السمن و الماء و قال الزہری لا بأس بالماء ما لم یتغیر طعمہ او ریحہ او لونہ

یعنی اگر یکی از اوصاف آن آب متغیر نشود پس آن آب طاهر است خواه قلیل باشد خواه کثیر و مذهب زهری همین است و طائفه از علماء بسوی قول او رفته‌اند و از این قول لازم می آید که اگر کسی در کوزهٔ خورد یا در کاسهٔ خورد از آب بول کند بوجهیکه هیچ یکی از اوصاف آن آب متغیر نگردد البته طهارت کردن بآن آب جائز باشد و این دور از صواب است لهذا شافعی مقدار بمقدار قلتین کرد و امام ابوحنیفه ده در ده را اعتبار کرد و زهری گفته که درین باب حدیث صحیح مرفوع وارد شده که الماء لا ینجسه شیء و امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچ کسی را از اهل علم که مثل این حدیث ثابت کند لیکن در مسئله مشار الیها هیچکسی اختلاف نکرده و او آن است که آب نجس نیست وقتی که یکی از اوصاف او متغیر گردد و قال حماد و گفت حماد به تشدید میم لا بأس بریش المیتة که نیست هیچ باک به پر حیوان مرده یعنی آن پر نجس نیست و آب بلا قات او نجس نمیگردد خواه آن پر از حیوانی باشد که گوشت آن خورده می شود یا از حیوانی باشد که گوشت آن خورده نمی شود و این اثر را عبد الرزاق از معمر وصل کرده و قال الزهری فی عظام الفیل و گفت ابن شهاب زهری در حکم استخوانهای مردهٔ فیل و غیره مانند پیل و غیر آن از حیوانات که گوشت آنها خورده نمی شود و ترکت ناسا من سلف العلماء که یافتم من آدمهای بسیار را از عالمان پیشینه یمتشطون بها که شانه میکنند مویهای خود را بآن استخوانها و یدهنون فیها و روغن می اندازند دران استخوانها و یدهنون به تشدید دال جمله از باب افتعال است لا یرون فیه بأسا که نمی بینند درین فعل هیچ باک و گناه را و این قول بر طهارت آنها دلالت میکند یعنی آن استخوان اگر در آب واقع شود آن آب نجس نه شود و قال ابن سیرین و ابراهیم و گفت محمد پسر سیرین و ابراهیم نخعی لا بأس بتجارة العاج که نیست هیچ باک در سوداگری استخوان دندان پیل و این قول بر طهارت آن دلالت می کند زیرا که بیع شئ نجس و متنجس که تطهیر او ممکن نباشد جائز نیست و دلیل بر دو قصه ایست که در زینت مشهور شده خلیل گفته که در استخوان پیل علماء اختلاف کرده‌اند که در استخوان حیات حلول کرده یا نکرده و اما ...

وقال حماد لا بأس بریش المیتة وقال ابن سیرین وابراهیم لا بأس بتجارة العاج

امام شافعی بسوی شق اول رفته و بروی استدلال کرده بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة زیرا که این قول ظاهر در ثبوت حیات از برای استخوان است و امام ابوحنیفه بسوی احتمال ثانی رفته و گفته که استخوان بسبب اطلاق پاک است و امام مالک میگوید که پاک است و قشلة او زکوة کرده شود و خون مسفوح را بگذشتن از و بیرون کرده شود و دین مبنی بر قول اوست که غیر ماکول اللحم به تزکیه پاک میگردد و قول امام ابی حنیفه نیز همین است و امام شافعی گفته که زکوة در سباع هیچ اثر نمیکند و عاج به تخفیف جیم است حدثنا اسمعیل حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس عن میمونة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن فارة سقطت فی سمن بدرستی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از موشی که افتاد در روغن که حکم آن چیست و در روایت نسائی فی سمن جامد آمده و از ابن شهاب فرانت زائد آمده فقال القوها وما حولها پس گفت رسول کامل در جواب آن سائل که بیندازید آن موش را و آنچه بدا از روغن که گرد آن موش است وکلوا سمنکم و بخورید باقی روغن خود را و از همین قول معلوم می شود که آن روغن جامد بود زیرا که از برای روغن مائع حول نیست بلکه کل آن حول است حدثنا علی بن عبد الله ثنا معن بن عیسی ثنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس عن میمونة ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل عن فارة سقطت فی سمن که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم موشی که افتاد در روغن قال فرمود رسول کامل در جواب آن سائل خذوها وما حولها که بگیرید آن موش را و آنچه گرد او ست از روغن فاطرحوه پس بیندازید آن گرفته شده را و بخورید باقی روغن خود را و این حکم از روغن جامد ست و آما در حکم مائع پس اختلاف کردند جمهور گفته اند که تمام آن روغن بملاقات نجاسه نجس شود و جماعتی از علماء درین قول مخالفت جمهور کرده اند و او زاعی و زهری از انجمله ست و ایضاح این مسئله در کتاب ذبائح خواهد آمد انشاء الله تعالی و همچنان مسئله انتفاع بدهن نجس و متنجس می آید و ابن منیر گفته که مناسبت حدیث همین از برای آنست که مقدمه آنست که مختار مؤلف آنست که معتبر در تنجس تغیر صفات ست پس چون پرمیته متغیر بوت آن میته نمی شود و همچنان استخوان او نجس نمیشود پس همچنان روغنی که از موقع

حدثنا اسمعیل حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس عن میمونة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن فارة سقطت فی سمن فقال القوها وما حولها وکلوا سمنکم حدثنا علی حدثنا معن حدثنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس عن میمونة ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل عن فارة سقطت فی سمن قال خذوها وما حولها فاطرحوه

میته دور باشد و تیکه متغیر نشود و نجس نمی شود و بطریق اقتضا ازین ثابت شد که وقتی که آب را نجاست ملاقات کند و آن آب متغیر نشود و البته آن آب نجس نشود و حدثنا احمد بن محمد یعنی پسر موسی مروزی ابو العباس سمسار که بمعروف بابن مردویه است بفتح میم و سکون را مهمله و ضم دال مهمله و بواو ساکنه و یا و شاه تحتانیه و در سال دو صده پنجاه و دفات یافت انا عبد الله ابن المبارک انا معمر عن همام بر تشدید میم اول بعد از ها مفتوحه بن منبه بر صیغه اسم مفعول از تنبیه عن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کل کلیم که هر زخمی و کلم بفتح کاف و سکون لام است یکلم المسلم که زخم کرده می شود او را مسلمان و یکلم بضم حرف مضارعه و سکون کاف و فتح لام است فی سبیل الله در راه خدا نه در راه دیگر از هوای نفس و شیطان و در جهاد از ابی هریره لفظ والله اعلم بمن یکلم فی سبیله زائد آمده و حاصل او انست که این رتبه علیا و مرتبه قصوی بغیر از خلوص نیة از شائبه سمعه و ریا، حاصل نمی شود و یکون یوم القیمة می باشد آن زخم در روز قیامت کهیئتها اذ طعنت مانند صورت خود در وقتیکه زده شده بود به نیزه یا جز آن یعنی تازه بر حال ابتدا خود خواهد بود و از و خون تازه بیرون خواهد شد بوجهیکه بیننده گوید این زخم الحال باین مسلمان زده شده و تانیث ضمیر در کهیئتها بنا بر تاویل جرح بجراحة است چنانچه در قول او تفجر دما که می شکافد آن زخم خون تازه را نیز بر همین تاویل تفجر مؤنث آورده و در روایت ابن عساکر کل کلمة یکلمها المسلم و بنا بر این روایت حاجة بتاویل نیست و تفجر بضم جیم ماخوذ از فج است و احتمال دارد که از تفجر باشد والکون کون الذی که رنگ رنگ خون است والعرف عرف المسک و بوی آن بوی مشک خالص است و عرف بفتح عین مهمله و سکون را مهمله و بفا بوی را گویند و حکمة در بودن آن خون تازه آنست که تا او دران روز شاهد بر فضل صاحب خود و بر فعل ظالم او باشد و فائده بوی خوش آنست که تا فضیلت صاحب او ظاهر و منتشر بر جمیع اهل موقف گردد و ازین همین غسل شهید در معرکه مشروع نشده و اسماعیلی آورده این حدیث مبارک را درین باب مشکل دانسته و گفته که این حدیث مبارک ظاهر دخل در طهارت خون و نجاسة او نیست و جز این نیست که او در شان آنکسیکه زخم در راه خدای تعالی خورده وارد شده و جواب داده شد که مقصود مولف از آوردن این حدیث مبارک درین مقام تاکید مذهب خود است که آب بمجرد ملاقات شی نجس نجس نمیشود

حدثنا احمد بن محمد بن المبارک انا معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لا یکلم احد فی سبیل الله والله اعلم بمن یکلم فی سبیله الا جاء یوم القیامة کهیئته اذ طعن تفجر دما اللون لون الدم والعرف عرف المسک

مادامیکه یکی از اوصاف متغیر نشود پس استدلال کرد باین حدیث مبارک بر انکه
تبدل صفت تاثیر در تبدل موصوف نمیکند پس چنانچه تغیر صفت خون بر انحو طیب اورا از
دم بسوی مرح بیرون کرد پس همچنان تغیر صفت آب بوقوع نجاست بیرون میکند و برین
تقریر بعضی از علماء ایراد کردند که مقصود درین مقام اثبات انحصار تجسس آب در تغیر است
و آنچه ذکر کرده شده دلالت بران میکند که تجسس آب به تغیر حاصل میشود و اما انکه آن تجسس
منحصر در تغیر است پس هرگز از و معلوم نمیشود و بعضی گفته اند که مقصود مؤلف بیان حکم
مشک است که آن پاک است و در دست بر انکسی که گوید که مشک نجس است زیرا که
او خونی است که بسته شده و تقریر او چنان است که چون مشک از حالة مکروهه خون
که آن چربی و بدبوئی است متغیر شد بسوی حالة ممدوحه که آن خشکی و خوشبوئی است
پس البته بروی حکم حل آید و از نجاسته بسوی طهارت منتقل شد مثل خون شهید و مثل خمری
است که آن سرکه کردد و ابن رشید گفته که مراد مؤلف آنست که انتقال دم بسوی رائحه
طیبه اورا بیرون کرد از ذم بسوی مرح پس ازین سخن تغلیب یک وصف که آن رائحه است
بر دو وصف که آن طعم و لون است حاصل شد پس از و بر سبیل استنباط معلوم شد که هر وقت
که یک وصف از اوصاف ثلاثه متغیر بصلاح یا فساد شد پس دو وصف دیگر تابع او باشند
پس کو یا مؤلف باین حدیث اشارت بسوی رد قول ربیعه و غیر آن کرد که گفته اند تغیر
یک وصف از اوصاف ثلاثه تاثیر نمیکند تا انکه دو وصف از انها جمع شوند و باز گفته که
ممکن است که استدلال کرده شود بانحدیث مبارک بر انکه نام آب به تغیر بوی او از و مسلوب
نمیشود چنانچه خون از نام خون منتقل نشد باوجود انکه بوی او متغیر بسوی بوی مشک خالص
شد زیرا که رسول علیه السلام اورا باوجود تغیر بوی مسمی باسم خون کرد پس مادامیکه آن اسم
واقع بر مسمی باشد پس حکم تابع از برای او است کلام ابن رشید تمام شد لیکن بر قبال اول او
وارد میشود که وقتی که اوصاف ثلاثه از آب فاسد باشند بعد ازان یک صفته او متغیر بسوی
صلاح شود پس آن آب بالکل صالح و پاک کردد و فساد این ظاهر است و ممکن است که ازین
ایراد جواب کرده شود بانکه استنباط مذکور همین سخن را اقتضا نمیکند لیکن در صورت مذکوره
عمل باو ترک کرده شد بحدیث رسول علیه السلام که گفته ما اجتمع الحرام والحلال فی شیء الا غلب الحرام
علی الحلال بر تقریر ثانی وارد میشود که از عدم سلب اسم آب از و لازم نمی آید که او موصوف نباشد

بهنقی که مانع از رسیدن تعمال او باشد ربا جود بقاء اسم آب بروی والله اعلم **باب**
لا یبول فی الماء الدائم باب است در بیان آنکه بول نکند در آب ایستاده و آرام کننده یعنی
آب که جاری نباشد حدثنا ابو الیمان انا شعیب عن ابی الزناد بکسر زا و سکون نون
عن عبد الرحمن بن هرمز بضم ها و بضم میم الاعرج صفة عبد الرحمن است حدثه انه سمع
ابا هریرة یقول انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول که میگوید نحن الآخرون
السابقون که ما یاران آخریم در دنیا و پیشوائیم از همه در عقبی و باسناد او قال لا یبولن
احدکم فی الماء الذی هو باسناد او که مذکور است گفت حضرت ابو هریره که رسول بتول
فرمود که بول نکند البته یکی از شما در آب آرام کننده الذی لا یجری که آن آب که جاری نمی
شود و این تفسیر از برای دائم است ثم یغتسل فیه بعد از بول غسل کند در آن آب و غرض مؤلف
درین مقام همین حدیث اخیر است لیکن مؤلف حدیث مبارک را بروجهی که شنیدی
بود اداء کرد و این از کمال احتیاط او در باب حدیث است و یغتسل بر مشهور بضم لام است
و ابن مالک گفته که جزم لام نیز جائز است و بنا بر این تقدیر او معطوف بر لا یبولن باشد یعنی
هو بحسب محل مجزوم بلا ناهیه است و لیکن از برای لحوق نون تاکید مبنی بر فتح شده و قرطبی
او را جائز نداشته و گفته که اگر نهی مراد میبود البته رسول محمود میفرمود ثم لا یغتسلن فیه
پس این هر دو امر در نهی برابر می شدند زیرا که مورد یک است و آن ماء است پس چون
رسول مقبول از نسق سابق عدول کرد معلوم شد که مراد رسول علیه السلام عطف بر
سابق کلام نیست بلکه مراد او تنبیه بر حال حالت و مانند او است قول رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که فرمود لا یضربن احدکم امراته ضرب الامة ثم یضاجعها از جهة آنکه او را
چگونه بجرم رویت نکرده زیرا که مراد نهی از ضرب است از جهة آنکه زوج در مآل حال
محتاج بسوی مضاجعة زن در استقبال میشود پس اسارة بسوی آن ممتنع شد
پس مقصود او حاصل نخواهد شد و تقدیر کلام ثم هو یضاجعها است و درین مقام تقدیر کلام
چنان است ثم هو یغتسل فیه و لیکن بروی وارد می شود که از تاکید نهی معین لازم نمی
آید که عطف نهی تواند که مؤکد باشد جائز نباشد زیرا که احتمال دارد که در تاکید یکی
از ان دو نهی معنی باشد که آن معنی در نهی دیگر نباشد قرطبی گفته که نصب یغتسل را بسبب
زیرا که کلمه ان پس از لفظ ثم مقدر نمیشود و ابن مالک او را جائز داشته و لفظ ثم را حکم واو عاطفه

و نووی بر وی اعتراض کرده و گفته که بنابرین تقدیر پس لازم می آید که منهی عنه جمع درمیان آن دو کار باشد، و هر یکی ازان دو کار ممنوع نباشد و حال آنکه مقصود همین اخیرست و این دقیق عید قول او را ضعیف کرده و گفته که لازم نیست آنکه لفظ یک حدیث مبارک بر انحکام متعدده دلالت کند پس جائزست که نهی از جمع آن دو کار با یک حدیث مبارک ثابت باشد اگر روایت نصب صحیح شود و نهی از افراد هر یکی ازان دو کار مستفاد از حدیث دیگر باشد که او را مسلم از جابر روایت کرده که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن البول فی الماء الراکد و از ابی هریره که رسول محمود فرمود لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم و هو جنب و در روایت ابی داود آن هر دو نهی از یک حدیث مبارک مستفاد شده که لفظ او چنان ست لا یبول احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فیه من الجنابة و بعضی از حنفیه استدلال برین حدیث از احادیث بنویه استدلال بر نجاسة آب مستعمل کرده از جهت آنکه بول منجس از برای آب ست پس همچنان اغتسال نیز منجس او شد زیراکه رسول علیه السلام در یک کلام هر دو نهی را انتظام داد و آن نهی از برای تحریم ست پس دلالة کرد که هر دو نجس اند لیکن بر دی ایراد وارد می شود که از اقتران دو شئی در یک نظم لازم نمی آید اقتران آن دو شئی در حکم چنانچه در علم اصول مقرر شده و بر تقدیر تسلیم آن پس تسویه از جمیع وجوه لازم نیست پس جائزست که نهی از بول از انجهة باشد که او منجس آب است و نهی از اغتسال ازان جهة شد که او صفة طهوریت او را زائل میکند اگرچه طهارت آن باقی باشد پس آب مستعمل ناهر باشد و مطهر نباشد فائدة درمیان بول آدمی و غیر او در حکم مذکور که از برای آب راکد گفته شد هیچ فرق نیست بخلاف بعضی از حنابله که آنها فرق کردند و همچنان فرق نیست میان آنکه از ابتدا بول دران آب ریزد بخلاف ظاهریه که آنها فرق کردند و این جمیع مذکور در آب قلیل ست لیکن در حد آب قلیل اختلاف کرده اند و قول آنکسی که اعتبار نمیکند مگر تغیر را و عدم او را مقدم گذشته و آن قویست لیکن فصل به مقدار قلتین اقوی ست زیراکه در وی حدیث صحیح وارد شده و گمان وی که از حنفیه ست نیز باین اعتراف کرده لیکن او از قائل شدن بان قول عذر کرده بانکه قلة بضم قاف و تشدید لام لانندة جره بر صغیره و کبیره اطلاق کرده می شود و از حدیث مبارک تقدیر آن بمقدار معین ثابت نشده پس آن مجمل شد لهذا از خلف و سلف در تعیین مقدار آن اقوال منقول شده اند و الله تعالی اعلم

باب اذا القی علی ظهر المصلی قذر او جیفة لم تفسد علیه صلاته

باب است در بیان آنکه وقتی که اندک شود بر پشت نمازکننده شئی نجس یا چیزی مردار
که براو بوی بد باشد فاسد نمیشود بر وی نماز او و قدر بقدر ذال معجمه شئی نجس یا کمونه
و محل این حکم آنست وقتی که آن مصاب او را معلوم نکرد و احتمال مطلق صحته نیز دارد بر قول
آنکسی که رفته بسوی آنکه اجتناب نجاسته در میان نماز فرض نیست و بر قول آنکسی که رفته
که اجتناب نجاسته در حالة ابتدا فرض است نه وقت انتها بحسب طریان طاری و برجهین
بیرون کرده می شود صنع آن صحابی که مستحم شده بود براداء نماز بعد از بیرون آمدن
خون و سیلان او ازنه و حدیث حضرت جابر در ین مسئله در باب من لم یر الوضوء الا
من المخرجین گذشته و کان ابن عمر رضی الله عنهما اذا رأی فی ثوبه دما یضعه و هو فی
الصلوة و بود حضرت عبد الله پسر حضرت عمر فاروق که خوشنود باد خدای تعالے
ازان هر دو پسر و پدر وقتی که میدید در جامهٔ خود خون را در حالة نمازی نهاد و می انداخت
او را از جان خود و میگذشت در نماز خود یعنی آن نماز را تمام میکرد او را فاسد نمیگرد
و مقتضای این قول آنست که در میان حالة ابتداء و دوام و بقاء فرق است و این قول
مجموع اصحاب کبار و تابعین بسیار و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور است و امام شافعی
گه آن نماز را اعاده کند و امام مالک گفته که اگر وقت باقی است پس آن نماز را قضاء
کند و اگر وقت بیرون شد پس قضا و آن نماز بروی نیست و در اینجا بحث طویل است
و استدلال اولین بحدیث ابی سعید است که ان النبی صلی الله علیه وسلم خلع نعلیه فی
الصلوة پس گفت ان جبرئیل اخبرنی ان فیهما قذرا و اعاده نماز را در حدیث مبارک
ذکر نکرد و مختار جماعه از شافعیه همین است و اما مسئله بنا کردن باقی نماز بر انچه
گذشته پس در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالے و قال ابن المسیب و الشعبی
و گفت سعید پسر مسیب و امام شعبی اذا صلی و فی ثوبه دم و وقتی که نماز کرد کسی در
حالیکه در جامهٔ او خون است و او را علم و آگاهی از ان خون بسا رمی نبود او جنابة
یا در جامهٔ او اثر جنابة باشد یعنی منی باشد و او واقف و آگاه از ان نباشد و این بر قول
کسی است که گفته که منی انسان نجس است او لغیر القبلة یعنی نماز خواند بسوی جهتی که معلوم
از برای قبله باشد به اجتهاد و تحری بعد از ان خطاء آن معلوم شد او تیمم فصلی ثم اذا
الماء فی وقتها یا تیمم کرد بسبب عدم وجود آب که کافی از برای طهارت باشد پس نماز را با آن

تیمم را کرد و پس یافت آب را در وقت آن فرض نماز لا یُعید اعاده نکند و باز نگرداند آن کس نماز را بر این صورتهای مذکوره و اشاره بسوی مسئله دوم قبل ازین گذشته و اما در مسئله تیمم پس عدم اعاده قول ائمه اربعه و اکثر سلف است و جماعتی از تابعین که از انها است عطاء و مکحول و ابن سیرین بسوی آن رفته اند که اعاده آن نماز بر سبیل اطلاق واجب است و اما در مسئله بیان خطا در قبله پس عدم اعاده قول ائمه ثلاثه و قول قدیم از امام شافعی است و اکثر علماء بر همین قول اند و امام شافعی در قول جدید گفته که اعاده آن نماز واجب است ابن عربی گفته که مستند قول جدید آنست که خطاء مجتهد وقتی که نص صریح بر خلاف آن موجود شود باطل میشود و باز گفت که این مسئله تمام نمی شود مگر در ملة شریفه و اما در غیر آن بقعه شریفه پس تمام نمی شود زیرا که اجتهاد باجتهاد نقض و فساد نمی یابد و جواب داده شده که این مسئله متصور است در وقتی که او را خطاء بر سبیل تیقن معلوم کرد و پس او انتقال از تیقن خطاء بسوی ظن قوی است نه نقض اجتهاد باجتهاد است حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ گفت عبد الله در یکوقتی از اوقات رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کننده بود و این عبارت از تحویل اسناد است وَحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ أَنَا شُرَيْحُ بضم شین معجمه و فتح راء مهمله و سکون یاء تحتانیه و بحاء مهمله بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم و لام که میان آنها سین مهمله واقع شده است که آن شریح کوفی تنوخی بتاء مثناة فوقانیه و نون مشدده و بخاء معجمه است و در سال دو صد و بیست و دو وفات یافت أَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُودٍ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که نماز میکند نزد خانه کعبه وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ و حال آنکه ابو جهل لعین و یاران که از برای آن لعین نشیننده در همان مکان بودند و آن یاران او هفت نفر اند که رسول علیه السلام دعاء بر انها کرد و نام آن بدبخت عمرو پسر هشام است و آن فرعون این امة

است وکنیت او ورا اول ابوالحکم بود پس اورا افضل البشر در روز جمعه منی بانی جهار
کرد و جلوس بضم جیم جمع جالس مثل شهود و شاهد هست اذ قال لهم بعضهم لبعض ناگاه
گفت بعضی ازان بدبختها از برای بعضی دیگر او سلم گفته که آن کوینده دشمن
اهل دین ابو جهل لعین هست آیتسمع یحیی یسلی جزور بنی فلان گوسفند کیست
از شما که می آرد به پوست بچه دان شترهای قبیلهٔ فلانیه که دران قبیله در روز
گذشته شترهای بسیار کشته شده بودند چنانچه در روایت مسلم آمده وقد نحرت
جزور بالامس وسلی بفتح سین مهمله ولام والف مقصوره عبارت از پوستی
است که دران پوست ولد متکون و مستقر و مطمئن می باشد وآین لفظ را
در حیوانات بهیمه اطلاق میکنند وآما در آدمیان پس لفظ مشیمه اطلاق میکنند
وصاحب محکم گفته که لفظ سلی در آدمیان نیز مانند سائر حیوانات اطلاق کرده
کرده می شود وجزور بفتح جیم یعنی مجزور است وآن عبارت از شتری است
که کشته شده باشد و اورا پارچه پارچه کرده باشند فیضعه علی ظهر محمد
اذا سجد پس می نهد آن پوست بچه دان را بر پشت محمد وقتیکه او سجده
کند و در روایت اسرائیل آمده فیعمد الی فرثها ودمها وسلاها ثم یمهله حتی یسجد فیضعه
علی ظهره اذا سجد یعنی پس قصد کند بسوی سرگین آن شترها وخون آنها وپوست
مادهٔ آنها که در وی ولد مستاشد پس مهلت دهد آن محمد را تا آنگه سجده کند او
پس می نهد اورا بر پشت او وقتی که سجده کند او فانبعث اشقی القوم پس برخواست
از جای خود آن کسی که بدبخت تر از ان جماعه کفار بدکردار که در انجا حاضر بودند
قرار بودند وآن عقبه بضم عین مهمله پسر ابی معیط بعین مهمله وطاء مهمله بر صیغه
مصغر معط هست وآز بعضی سیاقها معلوم می شود که آن بدبخت این کار را
بر سبیل ابتدا بی گفته احدی از اشقیا کرده چنانچه در سیاق ابی داود
طیالسی آمده فجاء عقبة بن ابی معیط فقذفه علی ظهره فجاء بسلا
پس آورد آن بدبخت تر آن پوست فنظر پس دید تو مهلت
ورزیدستی اذا سجد النبی صلی الله علیه وسلم
ووضعه علی ظهره بین کتفیه .

ماز نوقتی که سجده کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم ونهاد آن بدبخت ترآن پوست را بر
پشت مبارک او میان هر دو شانهای مبارک او حضرت عبدالله بن مسعود گوید تو آنا النظر
وحال آنکه من می بینم آن حال رسول باکمال را لا اُغنی شیئاً که نفع ودفع نمیکنم چیزی را از رسول
اکرم لو کانت لی منعة اگر میبود از برای من قوتی وزوری البته می افتادم دران روزی
از رسول اکرم آن پوست ملوث را لیکن آن قوت از برای من نبود الله امید یدم و دفع آن
ایذاء از رسول مبشر از من عاجز میشد نووی گفته که او این قول از رجهت انکفت کرده است
او در مکه شریفه نبود زیرا که او بدلی و حلیف از برای اهل آن بقعه کریمه بود و جمیع حلفاء او در
زمان او در کفر و تمرد و طغیان منهمک بودند و جواب تو مقدر ست و تقدیر کلام چنان است
لو کانت لی منعة لطرحته من رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که کلمه لو از برای
تمنی است و برین تقدیر احتیاج به تقدیر جواب نباشد یعنی کاشکی می بود از برای من زوری
که بآن دفع میکردم دران روزی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و منعة بفتح نون
قوت است و سکون نون ضعیف است و قرطبی بر سبیل جزم بسکون نون گفته و باز کرده
که فتح آن نون نیز جائز است بنا بر انکه او جمع مانع مثل کتبة و کاتب است قال فجعلوا یضحک بعضهم علی بعض
گفت حضرت عبدالله پس که دانیدند و شروع کردند آن جماعه کفار که خنده میکنند ازان کار بعضی
بعضهم علی بعض و خبر میکنند بعضی ازانها بر بعضی دیگر از کمال خوشی و خورمی و این وقتی است که
بجای مهمله و بفتح یاء و شناة بر وزن بیع باشد یا آنکه حواله میکنند آن فعل را بعضی کفار بر بعضه
دیگر ازان اشرار یعنی بعضی ازانها آن فعل را منسوب به بعضی دیگر باشارت بر سبیل تهکم و سخریت
میکردند و برین تقدیر بجیل بجاء مهمله بضم حرف مضارعة ماخوذ از احاله باشد و در بعضی روایات
بمیل بمیم آمده یعنی میل میکنند بعضی ازانها بر بعضی دیگر ازانها از کمال خورسندی و خوشحالی
بر یکدیگر می افتادند چنانچه عادت ست وَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ
وحال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کننده بود لا یرفع رأسه که بلند نمیکند آنرسول
محمود سر خود را ازان سجود یعنی از سبب ثقل آن پوست پر نجاست آن منع فرا ست طاقة و استطاعة
نداشت که از جان خود دور اندازد و سر سجود خود خیر دهد حتی جاءته فاطمة رضی الله
عنها تا آنکه آمد او را فاطمه دختر او که خوشنود باد خدای تعالی از و و آن در آن حال دختر خورد
سال بود چنانچه در بعضی روایات آمده و هی جویریة فاقبلت تسعی یعنی حضرت فاطمه بسرعة تمام

بخدمت رسول علیه السلام آمد و اکثر فحول از اهل عقول بر انند که حضرت فاطمه متولد از جمیع دختران رسول مقبول خود بود که در سال پنجم از مولد رسول اکرم متولد شده و ابن اسحاق گفته که جمیع اولاد رسول مقبول جز ابراهیم قبل از نبوت متولد شدند و ابن جوزی گفته که حضرت فاطمه پیش از نبوت به پنج سال از رسول باکمال متولد شده و فاطمه نزدیکتر از جمیع اهل و عیال بسوی رسول صاحب جمال بود و رسول جناب از کمال وداد او را در دهن بوسه میداد و زبان او را بزبان مبارک خود می مکید و وقتی که آن افضل بشر قصد سفر میکرد پس آخر عهد در رخصت او با آن دختر نزدیکوار بود و وقت آمدن از سفر اول ملاقات آن خیر البشر همراه آن دختر نزدیکوار بود رسول محمود از برای او فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی و ایضا فرمود اما ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة و قاضی بیضاوی در تفسیر خود روایت آورده که روزی حضرت فاطمه جبوان از برای رسول مقبول دو نان و پارچه گوشت بر سبیل هدیه و تحفه فرستاد پس رسول علیه السلام با آن هدیه رجوع بسوی حضرت فاطمه کرد و گفت که بیار ای دختر ک من پس حضرت فاطمه پرده را از طبق دور کرد پس ناگاه آن طبق و خوان پر از گوشت و نان بود پس رسول خدا از برای او فرمود انی لک هذا حضرت فاطمه گفت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس رسول علیه السلام فرمود الحمد لله الذی جعلک شبیهة نساء بنی اسرائیل پستر جمع کرد آن رسول ثقلین حضرت علی و امام حسن و حسین و جمیع اهل بیت خود را بر ان طعام پس همه خوردند تا آنکه سیر شدند و آن طعام بر حال خود ماند پس حضرت فاطمه آن طعام را بر همسایهای خود فراخ گردانیدند و او را رسول راغب بامر خدای غالب بحضرت علی پسر ابی طالب نکاح کرده داد و این بعد از واقعه احد بود و اکثر علماء بر انند که آن نکاح در سال دویم از هجرت رسول اکرم بود و دران وقت عمر آن خاتون به پانزده سال و پنج ماه رسیده بود و عمر حضرت علی دران حال بیست و یکسال و پنج ماه بود و از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار شصد روایت کرده شده که از جمله آنها در هر دو صحیح یک حدیث آمده و مهر او شفاعت امة حاضیه و مغفرت او در روز قیامة مقرر شده و وفات او بعد از رسول فصیح بشش ماه بر قول صحیح واقع شد و او را بعد از وفات حضرت علی غسل داد و این جواز غسل مخصوص بان شیر خدا بود نزد آنکه عقد نکاح میان او و حضرت فاطمه منقطع نشده بود از جهة آنکه رسول علیه السلام

با فصیح کلام حضرت علی را گفت ایثار و جنگ فی الآخرة و وردان خاتون همیشه
قراءة قرآن بزبان و فهم معانی آن بجنان و شنیدن آن باذنان و آسیا کردن
بهر دو دست و کار جنباندن امام حسن و حسین و جز آنها به پای خود و بردی حضرت
علی نماز جنازه خواند و در شب بسوی قبر مبارک رسول اکرم بردش خود برداشته
برد و گفت السلام علیک یا رسول الله این دختر محبوب شما حاضر است پس قبر مبارک
در همان ساعت بلرزه آمده و هر دو دست مبارک آن سرور عالم از آن قبر ظاهر و هویدا
شدند و آن خاتون را بآن هر دو دست گرفت و بعد ازین روایات مختلف شدند
بعضی گفته اند که حضرت فاطمه را رسول اکرم بحضرت علی باز پس داد و حضرت علی او را برد
و در بقعهٔ بقیع دفن کرد و بعضی گفته اند که آن خاتون همراه رسول مقبول در همان قبر
مبارک ماند و حضرت علی خالی پس آمد و آن خاتون همراه رسول علیه السلام در همان
قبر مبارک تا قیامت ماند و از و بدانشد و فضائل آن خاتون آنقدر بسیار اند که در حد
شمردن نمی آیند و برای حضرت علی از فرزندان امام حسن و حسین و محسن متولد شد
لیکن محسن در خورد سالی وفات یافت و از دختران ام کلثوم و زینب متولد شد
و از برای رسول اکرم نسل باقی نماند مگر از فاطمه رضی الله عنها از جهة سبطین یعنی
حسن و حسین پس پسر فاطمه را ازان جهت او را نام شد که حق تعالی او را
و اولاد او را باو و دوستان او را از آتش دوزخ بلند ایستاده و بریده و دور
کرده است و بتول ازان جهت گویند که او ماخوذ از بتل بمعنی قطع است و آن
خاتون منقطع و متفرد از زنان زمان خود از جهت فضل و دین و حسن جبین
بود یا آنکه او از دنیائی فانی بسوی خدا باقی منقطع شده بود فطرحته
عن ظهره پس انداخت آن پوست را و دور کرد او را از پشت مبارک رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و اسرائیل و اقبلت تشتهم زیادت آورده
و بزاری بردی زیاد و کرد و آورده فلم یرد و اعلیها شیا فرفع رأسه پس بلند کرد
حضرت رسول مقبول سر خود را ازان سجود و شکر قال اللهم علیک بقریش ثلث
مرات پس گفت رسول علیه السلام که ای بار خدایا لازم گیر هلاک کردن جماعه
قریش را سه بار یعنی این دعا را سه بار مکرر یاد کرد و بزاری از بی اسحاق زیاده

آورده

آورده و گفته فهد الله و اثنی علیه ثم قال ما بعد اللهم علیک قریش و علیک ابا جهل و ابا فلان بمعنی الزم واقع شده و لفظ ثم در قول او ثم قال دلالت میکند بر مهلت میان رفع سر و میان دعا، و واقع همچنان بود نزدیک که در روایت بزار آمده فرفع راسه کما کان یرفعه عند تمام سجوده فلما قضی صلوته قال اللهم الخ و ظاهر شد از این روایت که دعا مذکور خارج از نماز واقع شد و لیکن واقع شده در حالیکه رسول علیه السلام روی مبارک خود را بسوی قبله متبرکه متوجه داشت چنانچه ابی اسحاق از روایت شیبان آورده و مراد از قریش کفار آنهاست یا انکسان: ندکه بعد ازین رسول علیه السلام نامهای آنها را بر سبیل تعیین و تشخیص یاد کرد پس این لفظ عام است و مراد از و خاص و در روایت زکریا بعد از قول او ثلاث مرات زیاده آمده و کان اذا دعا دعا ثلاثا و اذا سال سال ثلاثا فشق ذلک علیهم اذ دعا علیهم پس و شوار شد آن قول رسول مقبول بر انها وقتی که دعا کرد بر انها یا از جهة آنکه دعا کرد بر انها نه برای آنها و لفظ مسلم در روایت زکریا چنان آمده فلما سمعوا صوته ذهب عنهم الضحک و خافوا دعوته قال کنت ابن مسعود و کانوا یرون ان الدعوة فی ذلک البلد مستجابة و بود ندآنجا عه کفار بدکردار که اعتقاد میکنند یا کمان میکنند که بدرستی که دعا در ان شهر که مکه شریفه است قبول کرده می شود و هر کرد می شود و در بعضی روایات امام بخاری لفظ فی الثالثة بدل قول فی ذلک البلد واقع شده و مناسب است او را قول او ثلاث مرات و ممکن است که این اعتقاد باقی مانده باشد نزد آنها از شریعة حضرت ابراهیم علیه السلام ثم سمی پستر نام کرفت رسول بالکمال و تفصیل کرد آن اجمال را که در سابق یاد کرده بود و گفت اللهم علیک بابی جهل و علیک بعتبة بن ربیعة و شیبة بن ربیعة و الولید بن عتبة و امیة بن خلف و عقبة بن ابی معیط که ای بار خدایا لازم کیر بعذاب خود ابا جهل لعین را و در روایت اسرائیل عمرو بن هشام آمده و آن نام ابی جهل لعین است پس شاید که رسول علیه السلام آن لعین را بهام و کنیت هر دو یاد کرده و لازم کیر بعذاب خود عتبه پسر ربیعه را و عتبه بضم عین مهمله و بعد آن تاء مثناة فوقانیه ساکنه و یاء موحده است و ربیعه بفتح راء مهمله و یاء موحده مکسوره که بعد آن یاء مثناة تحتانیه ساکنه و عین مهمله است و لازم کیر شیبه پسر ربیعه را که برادر عتبه مذکور است و شیبه بفتح شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و یاء موحده است

فشق قتلهم ایاه
ان دعا علیهم
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله قضی
فلان ابا جهل
اللهم علیک
بابی جهل
وعلیک
بعتبة بن ربیعة
وشیبة بن ربیعة
والولید بن عتبة
وامیة بن خلف
وعقبة بن ابی معیط

ولازم کیر ولید بفتح و ابو وکسر لام پسر عتبه مذکور را ولازم کیر امیه پسر خلف را و امیه بضم همزه و فتح میم و فتح یا مشدده تحتانیه و خلف بفتح خا معجمه و سکون لام و بفا راست و شعبه شک کرده و گفته او ابی بن خلف و آبی بضم همزه و فتح با موحده و تشدید یا مثناة تحتانیه است و صحیح آنست که آن امیه است زیرا که اصحاب مغازی اتفاق کرده اند بر انکه مقتول بدست رسول مقبول در غزوه بدر امیه است آما ابی برادر آن پس در جنگ احد کشته شد و قصه قتل امیه در واقعه بدر در همین صحیح مبارک در کتاب مغازی خواهد آمد انشاء الله تعالی ولازم کیر بضباب خود عقبه بضم عین مهمله و سکون قاف پسر ابی مُعَیط را بضم میم و فتح عین مهمله و یاء مثناة ساکنه و بطا مهمله وَعَدَّ السَّابِعَ فَلَمْ يَحْفَظْهُ و شمرد رسول علیه السلام یا عبد الله بن مسعود نام شخص هفتم طارق یاد نکرد او را عبد الله بن مسعود یا عمرو بن میمون و نحفظه بیاء مثناة تحتانیه آمده و در بعضی نسخها نحفظه بنون بصیغه جمع آمده ابو اسحاق در روایت دیگر نام آن هفتم کرده پس گفته که آن عماره پسر ولید است و اسرائیل گفته که کنت احفظ حدیث ابی اسحاق کما احفظ سورة الحمد و بعضی محققین شمردن عماره را در مذکورین مشکل دانسته و گفته آن عماره در جنگ بدر کشته نشده بلکه اصحاب مغازی ذکر کرده اند که عماره مذکور در زمین حبشه مرده است و از برای قصه ایست همراه نجاشی که بادشاه حبشه بود زیرا که او متعرض از برای زنی او شد پس بادشاه نجاشی بگیر و جادوگر را امر کرد پس آن مرد از جادوئی خود در سوراخ ذکر عماره دمید و از ان دمیدن عقوبت از برای او حاصل شد پس او وحشی گردید و همراه بهائم در صحرا میگشت تا آنکه در خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه مرد و قصه او مشهور است و جواب آنکه قول حضرت عبد الله بن مسعود که گفته انه راهم مرعی فی القلیب قلیب بدر محمول بر اغلب و اکثر است و دلیل بر وی آنست که عقبه پسر ابی مُعَیط در میان آن قلیب کشته نشده بلکه او را بعد از رحلة از مکان بدر بر گرفتند او را دست و پای او بسته کشتند و دیگر آنکه امیه پسر خلف در ان قلیب نیفتاد بلکه او پارچه پارچه کرده شد و کیفیت قتل این مذکورین و زیادة بیان احوال آنها در کتاب مغازی خواهد آمد انشاء الله تعالی فَقَالَ گفت عبد الله بن مسعود فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ پس سوگند میخورم من باآن ندای که نفس من در دست بی کیف او هست یا در قدرت او هست و در روایة مسلم والذی بعثه محمدا بالحق آمده و مقصود او از ین کلام تاکید است اَفَمَا رَأَيْتُمُوهُمْ صَرْعَى الَّذِينَ

عَلَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَرْعَى فِي الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ كه هر آينه بدرستي ديدم
من آنكساني را كه شمرده بود آنها را رسول خدا صلى الله عليه وسلم افتاده و هلاك شده
درميان آن چاه گرد ناكرفته يا آن چاه كهنه مندرسه كه صاحب آن معلوم نيست كه آن
چاه بدر است وصرعى بفتح صاد مهمله جمع صريع بمعنى مصروع است يعنى افكنده شده وقليب
بفتح قاف عبارت از چاه مطلق است يا عبارت از چاهى است كهنه كرد ناكرفته بسنك
وجز آن وقليب بدر چاهى بر بناء بديه است ودر روايت اسرائيل آمد لقد رايتهم صرعى
يوم بدر ثم سحبوا الى القليب قليب بدر پستر كش كرده شد آنها را بسوى چاه كه آن چاه بدر است
ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم واتبع اصحاب القليب لعنة يعنى پيروى كرده شد
اصحاب آن چاه را لعنة وعذاب آخرة چنانچه حق سبحانه وتعالى فرموده واتبعوا فى هذه
الدنيا لعنة ويوم القيامة پس اين قول رسول مقبول بعد از انداختن آن اشقياء دران چاه
واقع شده واحتمال دارد كه از تتمه دعاء سابق باشد پس در وى علم عظيم از اعلام نبوت
در رسالة ثابت شد علماء گفته اند كه آنحضرت رسالة پناه باند اختن آن اشقياء دران
چاه ازان جهت عار فرمود كه تا مردمان به بدبوئى آنها از ريا نبايند واگر نه اينچنين باشد
پس دفن كافر حربى در شرع نبوى واجب نيست وظاهر آنست كه دران چاه آب
جارى نبود وبدر بفتح باء موحده وسكون دال مهمله نام آن موضع معروف است كه جنك
بدر درهمان موضع واقع شده وبعضى گفته اند كه نام آن چاه است وبعضى گفته اند كه نام صاحب
آن چاه است واكر گفته شود كه رسول عليه السلام چگونه مستمر ومدام بر نماز شد وحال
آنكه نجاست بر پشت مبارك او موجود بود قاضى عياض در جواب گفته كه آن شئى نجس نبود
زيرا كه روث وروطوبته بدن پاك اند وخبر اين نيست كه نجس خون است واين مذهب
امام مالك وتابعان او است كه گفته اند روث حيوانى كه گوشت آنها خورده مى شود
پاك است ومذهب ما ومذهب امام ابو حنيفة آنست كه آن روث نجس است واين جواب
قاضى عياض ضعيف است زيرا كه در اكثر اوقات آن سلى منفك از خون نمى باشد
واين نجس است پس نجاسة موجود شد وايضا آن ذبيحه مشركين بوده پس نجس
شده واينها در بعضى روايات ذكر دم صريح آمده چنانچه قبل ازين كذشته نووى گفته كه جواب
مرضى از شبهه قاضى آنست كه رسول مقبول نه نجست كه بر پشت مبارك او شئى نجس

عَلَى رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ صَرْعَى فِي
الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ

نهاد و پس استمرار بر تحریم را اختیار نمود از جهت اصحاب حال بر طهارت و نظافت و این جواب را بعضی صحابه رد کرده اند و گفته اند که اگر حال بدین منوال میبود البته ازین حال جبرئیل امین بآن سید المرسلین اخبار و اعلام میکرد یعنی که نماز با وجود نجاسته هیچ وجه حکم صحت ندارد پس جواب باصواب آنست که محیی السنة در شرح سنة آورده که این فعل رسول محمود قبل از تحریم روث و خون و ذبیحه اهل شرک بود پس نماز با نها باطل نشد مانند خمر که پیش از تحریم بجامه انها میریخت طیبی گفته که نهایت رسول علیه السلام بر نماز از جهة ازدیاد شکایت بدرگاه ایزد بی نیاز بود و از جهت آشکارا کردن آنچه دشمنان خدای تعالی بر رسول او کرده اند تا حق تعالی بقهر کامل و غضب فاضل بعذاب شدید کرفتار کند و ازین جهة رسول علیه السلام بدرگاه ایزد علام دعا برانها سه بار در خیز تکرار آورد

باب البصاق والمخاط ونحوه في الثوب

باب است در بیان انداختن آب دهن و آب بینی و مانند او در جامه و بدن و مانند او و ذکر این باب در ابواب طهارت ازان جهة واقع شد که اگر بصاق و مانند آن درمیان آب افتد پس او را فاسد نمیکرداند و بصاق بضم با موحده و بصاد مهمله است و در اکثر روایات بزاق بزا معجمه بدال صاد مهمله واقع شده و معنی آن هر دو یک است و مخاط بضم میم عبارت است از چیزی که سیلان از بینی کند

قال عروة وگفت عروه پسر زبیر عن المسور از مسور پسر مخرمه و او بلفظ میم و سکون سین مهمله و بفتح واو و براء مهمله است و مروان و از مروان بفتح میم پسر حکم خرج النبی صلی الله علیه وسلم زمن الحدیبیة که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در زمان حدیبیه و حدیبیه بضم حا مهمله و فتح دال مهمله و سکون یا و شناة تحتانیه و کسر با موحده و تخفیف یا و شناة تحتانیه است نزد امام شافعی و نزد اکثر محدثین به تشدید آن یا و شناة تحتانیه است و آن نام چاه یا نام درخت است که دران موضع واقع شده لیکن بعد ازان بر دیه ازان سبب نیز اطلاق کرده میشود و در زیر درخت در همان مکان اصحاب کرام با رسول عالمیان بیعت کردند که آنرا بیعت رضوان می نامند و حدیبیه بر یکمنزل از مکه شریفه واقع است و بعضی اجزاء ازو در حرم شریف داخل اند ذلک الحدیث پس یاد کرده عروه حدیث حدیبیه را که در از است و در همین صحیح مبارک بباب شروط تمام او می آید انشاء الله تعالی وما توفیقنا الا بالله علیه توکلنا والیه انبنا

فالتفت النبی صلی الله علیه وسلم نخامة الا وقعت فی کف رجل فدلک بها وجهه وبصاقه ویاکرد عروه

فالتفت النبی صلی الله علیه وسلم نخامة الا وقعت فی کف رجل فدلک بها وجهه وبصاقه ویاکرد عروه

این کلام را که داخل در حدیث مسیب است و اکتفا باین خبر از حدیث مؤلف درین مقام
و انچه کرد که مدعی درین مقام ثابت بهین خبر میشود و معنی او انست و نینداخت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آب دهن خود را مگر انکه افتاده بود آن آب دهنی او در کف دست یکدی
از انها یعنی از اصحاب کبار پس مالیده بود آن مرد بان آب روی خود را و پوست خود را
از جهت تیمن و تبرک و نخامه بضم نون و بهیم عبارت از آب دهنی است و نخاعه بعین
مهمله نیز عبارت از همان آب است و بعضی گفته اند که نخامه بهیم عبارت از ان چیزی است
که از دهن بیرون می آید و نخاعه بعین مهمله عبارت از چیزی است که از حلق بیرون می آید
و مقصود مؤلف از ینحدیث مبارک استدلال بر طهارت بزاق و مانند او است زیرا که
رسول علیه السلام تا جمیع مکلفان را احکام شرعیه تکلیفیه و ابراهیم ثابت ما دامیکه دلیل خصوص
قائم نشود و بعضی علماء اجماع را بر طهارت بزاق نقل کرده اند لیکن ابن شیبه باسناد صحیح از
ابراهیم نخعی روایت کرده که بصاق و مانند او پاک نیست و ابن حزم گفته که از حضرت
مسلمان فارسی و ابراهیم نخعی صحیح شد که لعاب دهن وقتی که از دهن جدا شود نجس است
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ أَنَا سُفْيَانُ عَنْ حُمَيْدٍ مَصْغَرٍ حَمْدٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ
بَزَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ثَوْبِهِ گفت حضرت انس که آب از دهن مبارک انداخت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جامه خود پس معلوم شد که آن آب پاک است
زیرا که متیقن است که رسول علیه السلام جامه خود را ملوث و نجس نمیکرد قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک است طَوْقُ بْنُ أَبِي
مَنْ یکی که در ذکر و این حدیث مبارک را بسعید ابی مریم که آن سعید پسر حکم مصری
است که یکی از شیوخ امام محمد بخاری است قَالَ أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ قَافِقِيٌّ
بقاف پیش بفا پس ثا قاف و او در سال یکصد و شصت و شش وفات یافت
قَالَ حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
گفت حمید که بشنیدم حضرت انس را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که روایت میکرد قول مذکور را و آن قول او است بزق النبی صلی الله علیه و سلم
فی ثوبه لیکن آن قول چون معلوم بود او را حذف کرد و مراد انست که متن این
حدیث مانند متن سابق است لیکن همراه قطعه طویل و زیادت که درین متن است

حدثنا محمد بن یوسف ... عن حمید ... عن انس ... قال بزق النبی صلی الله علیه وسلم فی ثوبه ... قال ابو عبد الله ... قال اخبرنی یحیی ... قال حدثنی حمید قال سمعت انسا ... عن النبی صلی الله علیه وسلم

واین حدیث مطول نزد مؤلف در کتاب الصلوة و رباب ملا الرزاق بیاتید من المسجد خواهد آمد ان شاء الله تعالی و درین اسناد تصریح حمید بسماع این حدیث از انس هست و الله تعالی اعلم

باب لا یجوز الوضوء بالنبیذ ولا بالمسکر

باب است در بیان آنکه روا نیست طهارت کردن بآنی که از دانهاء مانند آنها گرفته شده باشد و نه بچیزیکه مستی و بیهوشی آرنده باشد و قول او ولا بالمسکر از قبیله عطف عام بر خاص هست یا مراد از نبیذ آنچیز است که بحد اسکار نرسیده باشد وَکَرِهَهُ الْحَسَنُ وَاَبُو الْعَالِیَةِ وکرده و نهست آن طهارت کردن را به تبیذ امام حسن بصری و ابو العالیه لیکن آنچه ابو عبید از امام حسن بصری روایت کرده که او لا باس به گفته دلالت بران میکند که آن کراهة تنزیه است نه تحریم وَقَالَ عَطَاءٌ اَلتَّیَمُّمُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنَ الْوُضُوْءِ بِالنَّبِیْذِ وَاللَّبَنِ وگفت عطا پسر ابی رباح که تیمم دوست است بسوی من از طهارت کردن بآنی که از حبوب و مانند آنها گرفته شده باشد و به شیر و مذهب او ذراعی آنست که وضوء کردن بجمیع نبیذها جائز است وقول عکرمه مولای ابن عباس همین است و او همین قول را از حضرت علی و ابن عباس روایت کرده لیکن آن روایت از ایشان هر دو صحیح نشده و امام ابو حنیفه بر قول مشهور وضوء کردن به نبیذ تمر پس بس جائز دانسته لیکن بشرطیکه در انجا آب مطلق حاضر نباشد و متوضی خارج از مصر وی نباشد و درین قول هر دو صاحب او مختلف شده اند پس امام محمد گفته که میان آن وضوء و تیمم جمع کند بعضی بر سبیل ایجاب گفته اند و بعضی بر سبیل استحباب و قول اسحاق همین است و امام ابو یوسف موافق از برای قول جمهور علماء گفته که وضوء به نبیذ بر سبیل اطلاق در هیچ حال از احوال جائز نیست و طحاوی همین قول را اختیار کرده و قاضیخان ذکر کرده که امام ابو حنیفه از قول سابق بسوی این قول رجوع نموده لیکن در کتاب مفید از کتب حنفیه آورده اذا القی فی الماء تمرات فحل ولم یزل عنه اسم الماء یجاز التوضؤ به بلا خلاف عندهم و مستدلال کرده اند بحدیث حضرت عبد الله بن مسعود که رسول علیه السلام از برای او گفت که چیست در مطهره تو پس عبد الله گفت که نبیذ هست پس رسول علیه السلام فرمود تمرة طیبة وماء طهور و این حدیث را ابو داود روایت کرده و ترمذی بر وی زیادة کرده و گفته فتوضاء به و علماء سلف اتفاق بران کرده اند که این حدیث ضعیف است و بر تقدیر صحة او پس منسوخ است بآنکه این واقعه حضرت عبد الله بن مسعود در مکه شریفه محقق شده بود و قرآن حین سماع جن شان

فاسم تجدوا ربا فتیمموا صعیدا طیبا باختلاف در مدینه بقدید سه نازل شده یا آنکه آن حدیث
مبارک محمول است بر آنکه دو چند دانه خرما را خشک انداخته شود و هیچ وصف و با آنها
متغیر نشود و آن مردم عرب این کار را از جهت آن میکردند که اکثر آبهای آنها شیرین و گوا
نبودند و الله تعالی اعلم حدثنا علی بن عبد الله قال انا سفیان قال انا الزهری عن
ابی سلمة عن عائشة رضی الله تعالی عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
کل شراب اسکر فهو حرام که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که هر شرابی که
مستی و بیهوشی آرد پس آن حرام است و چون حرام شد البته نجس شد پس طهارت روا نشد
و مراد از قول او اسکر آنست که از شان او اسکار باشد نه آنکه بالفعل مسکر باشد زیرا که
قدر معین که موجب سکر باشد در حرمة شرط نیست بلکه قلیل و کثیر او حرام است و این
قضیه کلیه است که زیر او جزئیات غیر متناهیه مندرج اند بتعطی محققین گفته اند که این کلام
از جوامع الکلم است خطابی گفته که این حدیث مبارک دلیل است واضح بر آنکه قلیل از مسکر
و کثیر او حرام است از هر نوع که باشد و هر صنعتی که تیار کرده شده باشد زیرا که رسول علیه السلام
باشارت بسوی جنس شراب کرد که از و مستی و بیهوشی پیدا آید پس شامل شد جمیع افراد جنس را
چنانچه در قول قائل کل طعام اشبع دلالة ثابت است بر شمول جمیع افراد جنس طعام
فائده بدانکه حرمة و ثبوت حد شرعی در خمر و جود سکر موقوف نیست بلکه قلیل و کثیر
او مساوی است و اما در سائر اشربه پس در حق حرمة نزد حنفیه آن قدر معتبر است که سخنها
بیهوده و کلام مخلط از و صادر آید اما در وجوب حد شرعی پس نزد امام ابی یوسف و محمد نیز
همان قدر سکر معتبر است و نزد امام ابی حنیفه در وجوب حد شرعی آن قدر سکر معتبر است
که هر گز کلام نفهمد خواه قلیل باشد خواه کثیر و مرد را از زن و زمین را از آسمان نشناسد و الله
تعالی اعلم **باب** غسل المرأة اباها الدم عن وجهه باب است در بیان
شستن زن معین پدر خود را مراد میکنم بآن پدر خون او را یعنی در بیان شستن
آن زن خون پدر خود را از روی او پس قول او الدم منصوب بر اختصاص است و تقدیر کلام
چنان است اعنی الدم و احتمال دارد که آن قول بدل اشتمال از قول او اباها یا بدل بعض از
کل باشد و در روایت ابن عساکر آمده باب غسل المرأة الدم عن وجه ابیها و این بحسب معنی
است و دو کثیر نیها من وجهه آمده و در بعضی از انها عن وجهه آمده و کلمه عن یا بمعنی من است

باب بعضی بر غسل معنی ازالہ است و مقصود ازین باب آنست کہ استعانت باغیر در ازالہ نجاسۃ جائز است و بہمین قدر تقریر مناسبۃ اثر ابن العالیۃ را برای حدیث ظاہر شد وقال ابو العالیۃ امسحوا علی رجلی فانہا مریضۃ وگفت ابو العالیہ ریاحی بکسر راء مہملہ و یاء تحتانیہ کہ مسح کنید بر پای من زیرا کہ بدرستی آن پای من بیمار است وعبد الرزاق این اثر را از معمر از عاصم بن سلیمان وصل کردہ وگفتہ کہ گفت عاصم فدخلنا علی ابی العالیۃ وہو وجع فوضئوہ فلما بقیت احدی رجلیہ قال امسحوا ہذہ فانہا مریضۃ وکان بہا جمرۃ وآبن شیبہ زیادہ بر ین آوردہ وگفتہ انہا کانت معصوبۃ حدثنا محمد بن سلام قال انا سفیان بن عیینۃ عن ابی حازم سمع سہل بن سعد الساعدی بکسر عین مہملہ واو انصاری است کہ کنیت او ابو العباس است ودر ابتداء حال نام او حزن بفتح حاء مہملہ بود پس او را رسول مقبول سہل نام کرد واز و یکصد وہشتاد و ہشت حدیث از رسول مقبول روایت کردہ شدہ کہ امام بخاری از جملہ آنہا سی و نہ حدیث آوردہ ودر سال نود و یک وفات یافت وعمر او دران حال صد سال بود واو آخر از جمیع صحابہ کرام در مدینہ مقدسہ وفات یافت یعنی ابو حازم شنید سہل پسر سعد ساعدی را وسألہ الناس درحالی کہ پرسیدہ بود او را مردمان ومابینی وبینہ احد یعنی نیست میان من و میان او کسی ابو حازم گوید و نبود میان من و میان آن سہل پسر سعد واصلہ بیچکسی بلکہ من متصل او بودم واین دلالۃ بر قوت سمع میکند و این جملہ معترضہ است کہ محل از اعراب ندارد واز قول ابی حازم است بای شیء داویتہ وی جرحک النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ بکدام چیز دوا کردہ شد زخم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن زخم بآن ذات مبارک در واقعہ احد رسیدہ بود کہ آن شکستن سر مبارک و زخم روی مبارک بود وداوی بر صیغہ ماضی مجہول ماخوذ از مداوات است ودر وی یاء را واو کردہ واو در کتابت حذف کردہ شدہ مانند لفظ داود وجرح بضم جیم وفتح آن آمدہ فقال ما بقی احد اعلم بہ منی پس گفت حضرت سہل پسر سعد کہ باقی نماندہ ہیچکسی کہ داناتر باشد بآن دوا و علاج زخم رسول خدا باشد از من وآوردن این قول از بہر آنست کہ او از جمیع اصحاب کبار در مدینہ مقدسہ پستر بماند چنانچہ مؤلف در کتاب نکاح باین سخن تصریح کردہ وذکر سبب آن زخم و نام فاعل او در جمیع قصہ او در کتاب مغازی خواہد آمد انشاء اللہ تعالی ودر میان آن قصہ و میان این سہل زیادہ از نہصد سال بود کان علی رضی اللہ عنہ

یعنی ریش خود را بآب میشست پس پر کرد حصیر را از آب و بر سر زخم نهاد پس بسته شد زخم او و ایستاد خون از روی او و بود حضرت علی رضی الله عنه که می آورد آب را و حضرت فاطمه رضی الله عنها غسل الدم می نمود یعنی آب را در میان آن سپر می آورد و فاطمه رضی الله عنها غسل الدم می نمود و بود حضرت فاطمه دختر رسول مقبول که می شوید خون آن زخم را فاحد حصیر پس کرفته شد بوریا را و آنرا بضم همزه بر بناء مجهول است و مؤلف در طب آورده فلما رات فاطمة الدم یزید علی الماء کثرة عدرت الی حصیر فاحرقتها والصقتها علی الجرح پس هرکاه دید حضرت فاطمه که خون آن زخم زیاده می شود بر آب از جهت بسیاری قصد کرد حضرت فاطمه بسوی بوریائی پس سوختاند آن بوریا را و چسپاند آن بوریای سوخته را بران زخم فاحرق فالصقی به جرحه پس سوختانده شد آن بوریا پس پر کرده شد بآن بوریای سوخته زخم او را واحرق وشی هرد و بر صیغه مجهول اند واکر کفته شود که تعلق این باب بکتاب وضوء چیست جواب آنکه اکر در سابق نسخه کتاب الطهارة باشد پس در تعلق این باب هیچ خفا نیست واکر نسخه در اینجا کتاب الوضوء باشد پس مراد از وضوء معنی لغوی است که آن مطلق طهارت و نظافت است و آن معنی رفع خبث و ازالهٔ نجاست حقیقیه را نیز شامل است یا آنکه مراد از وضوء معنی اصطلاحی است و ذکر طهارت از خبث بر سبیل تبعیه از برای طهارت حدث واقع شد بنا بر انکه آن هر دو از شرائط نماز و از باب طهارة و نظافة اند و این حدیث مبارک دلالة میکند بر انکه مباشرت زن پدر خود را و جمیع محارم را و مداواة امراض آنها جائز است و ازین جهة ابو العالیه از برای اهل و عیال خود بر سبیل عموم کفت استعوا رجلی فانها مریضة و بر انکه دواء و علاج کردن امراض مسنون است زیرا که آن تاج انبیاء زخم خود را دواء کرد و بر انکه استقام و امراض بر انبیاء کرام واقع شدند تا آنکه خبر بذل اجر و ثواب از جناب ایزد باب از برای آن جماعه کرام حاصل آید و تا امم آنها بدانند که انبیاء کرام هم بشر و عاجز اند و بر ایشان هم بیماری می شود آنچه بر ایشان سائر افراد بشر طاری می شود تا آنکه معجزات را دیده مفتون آنها نشوند چنانچه جماعه نصاری بحضرت عیسی مفتون شدند و دعوی الوهیت یا نبوت در وی کردند و بر انکه دواء کردن و علاج کردن امراض خلل در توکل نمیکند والله تعالی اعلم

باب السواك

باب است در بیان مسواک کردن بچوب و مسواک بکسر سین و بلکاه اطلاق بر فعل کرده می شود که آن کذشتاندن چوب بر دندان و غیر آن باشد و کاه اطلاق کرده بر نفس چوب که بآن مسواک کرده شود

وایجا مراد اول است اگرچه احتمال دارد که ثانی مراد باشد واو در اصطلاح عبارت است از استعمال کردن چوب ومانند آن در دندان تا چرک وزردی از انها دور کرد واین واجب نیست بلکه سنت است در جمیع اوقات ودر بعضی اوقات مؤکد تر است چنانچه نزد وضو وطهارت چنانچه آمده مازال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی ظننت انه سیفرضه وایضا آمده لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلوة وکمال اواست که امر کند بامر لطیف آن چوب را براطراف دندانها وکرسیها تا انرا پاک کرداند خلق خودرا وقال ابن عباس بت عند النبی صلی الله علیه وسلم فاستن وگفت حضرت ابن عباس پسر عم خیر الناس که شب کذرانیدم من در خانه خاله خود میمونه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس کذشتاند مسواک را بر دندان یا تیز کرد آنها را بمسواک واین اثر را مؤلف در تفسیر آل عمران وصل کرده حدثنا ابو النعمان بضم نون محمد بن فضل است انا حماد به تشدید میم بن زید عن غیلان بن جریر غیلان بفتح غین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه است وجریر بفتح جیم وبراء مهمله مکسوره مکرره است وآن غیلان معنوی بسکون عین مهمله وفتح واو است وآما میم او پس عسانی گفته که او مفتوح است منسوب بسوی بطنی است از ازد صاحب جامع اصول گفته بکسر آن میم گفته ودر سال یکصد وبیست ونه فات یافت عن ابی بردة بضم باء عن ابیه که آن ابو موسی اشعری است قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو موسی اشعری که آمدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را فوجدته یستن بسواک بید پس یافتم من اورا که می مالد وپاک میکند دندان را یا تنه می کند آنها بچوبی که بدست مبارک او بود وکیستن مضارع از باب افتعال ماخوذ از ستن بمعنی ستیساک است یقول اغ اغ که میکوید اع اع وآع بفتح همزه وسکون عین مهمله حکایت آن آواز است که از رسول علیه السلام وقت استعمال مسواک صادر می شد ودر بعضی کتابها بضم همزه آمده ودر بعضی روایات بغین معجمه آمده والسواک فی فیه وحال آنکه مسواک در دهن مبارک او بود کانه یتهوع گویا که او قی میکند به تکلف زیرا که گفته می شود تاع وقتیکه او قی بی تکلیف کند ووقتی که قی به تکلیف کند پس گفته می شود تهوع وحاصل انکه باب تفعل درین مقام اربرای تکلف است وتشبیه کرده ان او انور رسول علیه السلام در وقت مسواک کردن باواز قی کننده بر سبیل مبالغه

وقال ابن عباس بت عند النبی صلی الله علیه وسلم فاستن وقال ابو النعمان حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن ابی بردة عن ابیه قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فوجدته یستن بسواک بیده یقول اع اع والسواک فی فیه کانه یتهوع

است وازین حدیث مستفاد شد که مالیدن مسواک بر زبان نیز مشروع است اما در دندان پس افضل آنست که بر عرض و پهنای آنها استعمال مسواک نماید و این حدیث مبارک دلالة بر تاکید مسواک میکند و بر آنکه مالیدن مسواک مختص بدندان نیست و بر آنکه مسواک از باب تنظف و تطیب است و از باب ازالهٔ قاذورات و نجاسات نیست زیرا که رسول علیه السلام مواظبت بر وی کرد با وجود آنکه ذات آن مبارک پاک جمیع اجزاء او طاهر بود و بر آنکه مسواک کردن بحضور رعیت جایز است و الله تعالی اعلم حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ بفتح شین معجمه و سکون یا و شناة تحتانیه بعد از ان با موحده است أَنَا جَرِيرٌ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بضم حا مهمله و فتح ذال معجمه و سکون یا و شناة تحتانیه و بقاف قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ گفت حذیفه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که ایستاده می شد و بیدار می شد از شب یعنی از خواب يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ گه می مالد و می شوید و پاک میکند دهن مبارک خود را بمسواک و یشوص بفتح شین معجمه بعد از حرف مضارعه مفتوحه و سکون واو و بصاد مهمله ماخوذ از شوص است و شوص بفتح شین معجمه عبارت است از شستن و پاک کردن یا مالیدن و بعضی گفته اند که این عبارت از کدر راندن مسواک بر دندان از جانب تحت بسوی جانب فوق است و برین قول خود آن بعض استدلال کرده بانکه او ماخوذ از شوصه است و شوصه عبارة از بادی است که بلند میکند دل را از جای خود او وخطابی او را عکس کرده و گفته که آن عبارت از مالیدن عرض دندان بمسواک یا بانگشتها است ابن دقیق عید گفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که استعمال مسواک نزد بیدار شدن از خواب مستحب است زیرا که خواب مقتضی از برای تغیر دهن است از جهت آنکه بخارهای رديه از معده در ان هنگام بسوی دهن بالا میشوند و مسواک آلة پاک کردن ازست پس مستحب شد و ظاهر از قول او من اللیل شمول هر حالة از شب است و احتمال دارد که خاص کرده شود بآن حالتیکه در شب ایستاده بسوی نماز شود و دلیل بر وی وجوب مؤلف در کتاب الصلوة که لفظ او چنان وارد شده است اذا قام للتهجد و حدیث حضرت ابن عباس نیز شاهد از برای او است و بیهقی آن حدیث در ترجمه این باب همین است و مؤلف بسیار احکام مسواک را در کتاب الصلوة و در کتاب الصیام ذکر کرده است چنانچه می آید انشاء الله تعالی و مناسبت این باب از برای کتاب وضوء آنست که مسواک از سنن وضوء است یا آنکه او چیزی مانند وضوء از باب نظافة است والله تعالی اعلم

باب دفع السواك الى الاكبر

باب ست در بیان دادن مسواک و سپردن او بسوی شخصی بزرگتر و قال عفان و گفت
عفان بفتح عین مهمله و تشدید فاء است و احتمال صرف و عدم او دارد و پسر مسلم بلفظ اسم فاعل
از باب افعال و او صفار بصری انصاری است و کنیت او ابو عثمان است و در زمان محنت
و تنگی پدید شد از واز مسئله قرآن پس باز آورد از انکه بگوید که قرآن مخلوق است و او از
حکام جرح و تعدیل بود و در یک واقعه از واقعات از برای او ده هزار دینار مقرر کردند بر تنگ
زر تا ربل یکمرد توقف کند و بگوید که نمیدانم من که آن مرد عادل ست یا غیر عادل پس گفت
که باطل می کنم حقی را از حقوق و آن ده هزار دینار را قبول نکرد و نگرفت و بعد از سال
دو صد و پست رفات یافت و این اثر را ابو عوانه در صحیح خود از محمد بن اسحاق و صل
نموده انا محمد بفتح صاد مهمله و سکون خا معجمه و را مهمله بن فضیل بن غزوان بصیغه تصغیر جاریه بضم
است و او ابو نافع بصری یتیمی ثقه کبیر است عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت ارانی که می بینم من جان خود را و ارانی
بفتح همزه که مقدم بر راء مهمله است و او ماخوذ از رویته است و هر دو مفعول تعبیر از یک چیز اند
و این جواز از جمله خصائص افعال قلوب است و اما آنچه گفته اند که آن بضم همزه ست پس
آن وهم است و در بعضی روایات رانی بتقدیم راء مهمله بر همزه آمد لیکن شهور تقدیم همزه
بر راست و در روایت مسلم اراني في المنام آمده و در روایت اسماعیلی رایتني في المنام
آمده و بر ین هر دو روایت پس آن ماخوذ از رؤیا است نه از رؤیته ان اتسوک فاعطیت السواک
انکه مسواک میکنم من بچوبی از اراک یا جز آن فجاء رجلان پس آمدند دو مردان احدهما
اکبر من الآخر که یکی ازان دو مرد بزرگ تر در عمر و سال از دیگر آنها بود و آن دیگر خورد سال
ازان یکی بود فناولت السواک الاصغر منهما پس داد من آن مسواک خود را آنکسی را
که خورد تر در سال ازان هر دو بود فقیل لی پس گفته شد از برای من و گوینده حضرت جبریل
امین بود چنانچه در روایت ابن مبارک می آید کبر که بزرگ کن تو ای محمد بزرگ سال را
یعنی او را مقدم بر خورد سال کن فاعطیت الاکبر منهما پس دادم من و سپردم من
آن مسواک را بسوی آنکسی که بزرگتر در سال ازان هر دو بود یعنی او را از خورد سال گرفتم و به
بزرگ سال عطاء کردم قال ابو عبد الله گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک
ست اختصره و نعیم عن ابن المبارک عن اسامة که مختصر کرد این حدیث مبارز را نعیم

وقال عفان نا حماد نا ثابت عن عبد الله بن رباح الانصاری عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اتیت بقدحین فشربت من احدهما حتی ارى الرى يخرج من اظفاری ثم ناولت الاصغر منهما فقیل لی کبر فدفعته الى الاکبر منهما قال ابو عبد الله اختصره نعیم عن ابن المبارک عن اسامة

از ابن مبارک از اسامه دنیه بنون مضمومه و بعین مهمله مفتوحه و بیاء مثناة تحتانیه ساکنه پسر
حماد بر وزن خزاعی المورست که در عصر سکونت میکرد امام احمد بن حنبل گفته که هر آئینه او از ثقات
کبار و از علما و صاحب وقار بود که در عصر او هیچکسی را فائق در علم از و ندیدم و در قرآن پرسیده
شد پس بر وفق رای اهل هوا جواب نداد پس او را حبس کردند تا آنکه در زندان در خلافت ابی اسحق
پسر هارون رشید در سال دویست و چهل و هشت وفات یافت و معنی اختصار کردن
او در زین متمام آنست که او محصل حدیث مذکور ذکر کرد و بعضی از متقدمان او حذف کرده و ها
بضم همزه پسر زید لیثی بتا مثلثه مدنی است و بعضی مردم حدیث در وی طعن کرده اند لهذا امام
بخاری او را بسبیل استشهاد ذکر کرده و او در حال یکصد و پنجاه و سه وفات یافت عن عائشة
عن عمر رضی الله عنهما و بیهقی لفظ حدیث مذکور چنان آورده که روایت رسول الله صلی
الله علیه وسلم بستن فاعطاه اکبر القوم ثم قال ان جبرئیل علیه السلام امرنی بذلک پس ازین
روایت معلوم شد که این واقعه در حالت بیداری واقع شده بود و توفیق میان این
روایت و روایت صحیح آنست که چون این واقعه بر نمط سابق در بیداری متحقق شد پس
رسول علیه السلام اصحاب کرام را اخبار و اعلام بآنچه در خواب و منام دیده بود نمود پس بعضی
از رواة بعضی از وقایع یاد کرد و بعضی آنچه را که بعضی دیگر از انها و را یاد کرفت و شاهد است برای
این وجه مذکور آنچه بود او د مشهور روایت از حضرت عایشه صدیقه کرده که کفت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یستن و عنده رجلان فاوحی الیه ان اعط السواک الاکبر ابن بطال
کفته که در حدیث مبارک دلیل است بر انکه تقدیم بزرک سال بر خورد سال در اعطاء سواک
و در نشان در خوردن و نوشیدن و راه رفتن و سخن کفتن و جز آن امر مستحسن است مهلب
کوید که این سخن وقتی است که هنوز جماعه مسلمانان در شستن مرتب نشده باشند اما وقتیکه
بشستن مرتب شدند پس مسنون درین هنکام ابتداء بدایمن است و این صحیح است در روی
است که در کتاب الاشربة خواهد آمد انشاء الله تعالی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که
مستعمل مسواک غیر مکروه نیست لیکن مستحب آنست که اول آن مسواک بشوید بعد ازان
باستعمال آن نماید و درین باب حدیث مبارک از حضرت عایشه آمده که کفت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یعطینی السواک لاغسله فابدء فاستاک ثم اغسله ثم ادفعه الیه یعنی بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که میداد بمن مسواک و بعد از استعمال او در دهن مبارک خود تا آنکه میشویم مر او را

پس ابتدا میکردم من بآن مسواک پس اول مسواک میکردم من بآن مسواک پستر میشویم من
آن مسواک را پستر میدادم وی سپردم من آن مسواک را بسوی آن سرور عالم و درین فعل دلالت
واضح است بر کمال فطانت آن ام المؤمنین و بر تمام تادیب او مر آن سید المرسلین را صلوات الله
علیهم اجمعین زیرا که او در ابتدا حال آن مسواک سول یا کجا ایشیست بلکه او را در دهن خود اول
استعمال کرد تا طلب شفا از جمیع امراض و اوجاع بر ریق مبارک آن سید المرسلین و پس بکرد باز
در حال ثانی آنرا از جهت تادب و امتثال امر آن رسول صاحب بازشست و احتمال دارد که مراد
از امر آن رسول مطهر غسل آن مسواک تطییب او و تلیین او باب پیش از استعمال آن باشد ولیکن
اول ظاهر است و الله تعالی اعلم **باب** فضل من بات علی الوضوء باب است در بیان فضیلت و ثواب
آنکسی که شب بگذراند بر وضوء و طهارت حدثنا محمد بن مقاتل بضم میم و تخفاف و بتاء مثناة فوقانی
انا عبد الله اللهم بسر مبارک که بندگان و رحمة و بجاه او مغفرت نازل میشود انا سفیان ثوری یا ابن عیینه
زیرا که عبد الله بن مبارک ازان هر دو روایت حدیث میکند و آن هر دو از منصور عن منصور بن المعتمر
عن سعد بن عبیدة بضم عین مهمله و فتح باء موحده تحتانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه بر صیغه تصغیر هست و آو ابو
حمزه بزاء معجمه کوفی و اما دار برای عبد الرحمن سلمی است و آو در زمان ولایت بن هبیره بر کوفه وفات یافت
عن البراء بن عازب بعین مهمله و زاء معجمه است قال گفت براء پسر عازب قال النبی صلی الله علیه
وسلم که گفت پیغمبر خدای غالب صلی الله علیه وسلم اذا اتیت مضجعک که وقتی می آئی تو بجای
خواب خود یعنی و قتیکه اراده خواب کنی چنانچه در قول حق سبحانه و تعالی اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله
مراد انست که وقتی که قصد کنی خواندن قرآن پس طلب کن پناه را بخدا تعالی و مضجع بفتح میم هست فتوضأ
وضوءک للصلوة پس وضو کن مانند وضوء خود تو از برای نماز ثم اضطجع علی شقک الایمن پستر بخواب
کن بر پهلوئی خود که راست باشد و شق بکسر شین معجمه بمعنی شی و جانب و راکوبند ثم قل پستر بگوی
بتوجه تام و اخلاص تمام اللهم اسلمت نفسی الیک که ای بار خدایا فرمان بردار کردم من جان خود را بسوی
امر و حکم تو و وجهت وجهی الیک و متوجه کردم من ذات خود را بسوی تو و الجأت ظهری
الیک و پناه دادم من پشت خود را بسوی تو یعنی توکل و اعتماد بر تو کردم و امور
جمیع خلائق منقطع ساختم رغبة و رهبة الیک از جهت امید کردن ثواب بسوی تو و ترسیدن
عقاب از تو پس قول و الیک متعلق برغبة است و ما سبق رهبت پس محذوف هست و تقدیر
چنان هست و رهبة منک یا آنکه چون رغبت منصرف الی شد پس رهبت را منصرف تا بعد

او در حکم ما کردند و مردم عرب این استعمال در کلام خود بسیار می آرند چنانچه شاعر گفته

شعر رأیت بعلک فی الوغاة متقلدا سیفا و رمحا + و تمسک بخیت که نیزه در گردن انداخته

نمی شود و دیگری گفته شعر الفتها تبنا و ماء بارداً + و تمسک بخیت که آب مشروب است

نه معلوف و اگر ملجا و منجی الا الیک نیست جائی پناه و نیست جای

نجات از تو که تو یعنی از قهر تو بسوی لطف تو و از غضب تو بسوی رحم تو و ملجا و

آنچه در [illegible] و نیز جائز است و نفی تصور است و اعراب او مانند اعراب عصا است

[illegible] الذی انزلت [illegible] ای بار خدایا ایمان آوردم باتصدیق و زیدم

کتاب تو آن کتاب که نازل کردی تو او را بزبان جبرئیل امین بر رسید مرسلین و خاتم

النبیین یعنی قرآن مجید و ایمان بقرآن مجید مستلزم ایمان بجمیع کتب اولین

است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و احتمال دارد

که مراد جنس کتاب باشد زیرا که معرف باضافه مانند معرف باللام است در احتمال جنس و

[illegible] چه صاحب کشاف در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه ولقد اریناه

[illegible] و بنبیک الذی ارسلت و ایمان آوردم بپیغمبر تو آن پیغمبر

[illegible] بسوی کافه مخلوقات که آنها مکلف باحکام شرعیه اند نبی و مصطفی

[illegible] زیرا که حق جل و علی شانه در کلام خود فرموده تبارک الذی نزل الفرقان

[illegible] نذیرا چون این دعا مبارک وقت خواب کردن خود خواهی

فان مت فی لیلتک پس اگر مردی و وفات یافتی در همان شب تو که دران شب وقت

خواب کردن این دعا مبارک خواندی فانت علی الفطرة پس تو ثابت بر دین اسلام

باشی و وفات تو بر دین اسلام متحقق گردد یا تو ثابت بر خلقة خود باشی که حق سبحانه جل شانه

در ابتداء حال بران پیدا کرده و آن ملة اسلام است چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام

خود فرموده فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و چنانچه رسول علیه

السلام فرموده ما من مولود الا و قد یولد علی هذه الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه

او یمجسانه تا تو ثابت بر طریقه اسلام باشی چنانچه رسول علیه السلام فرموده

عشر من الفطرة و بر تقدیر پس مرجع یک است و آن همین

خاتمه است و اما [illegible] بکردالت

و بعد از ان این کلمات دعا را آخر آنچه کلام میکنی تو بآن چیز یعنی بعد ازین دعا سخن دیگر مگو بلکه
خواب کن و در بعضی روایات من آخر آمده و از و مستفاد میشود که دیگر او کار مشروعه
بعد از کلمات این دعا بمدارک وقت خواب کردن منع و محظور نیستند و در بعضی روایات
تکلم بحذف یک تا آمده چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه تنزل الملائکة والروح یک تا
را حذف از برای تخفیف کرده اند و این قاعده کلیه در تا باب تفعل است قال الکفعمی برای پسر عباس
فردد قال علی النبی صلی الله علیه وسلم پس گردانید من آن کلمات دعا مبارک را بر پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم تا آنجا را یاد نمایم فلما بلغت اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت یعنی چون
رسیدم من قول او را که در دعا مبارک فرمود اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت یعنی ایمان
آخر قول مذکور رسیدم که آن لفظ انزلت است قلت ورسولک گفتم من در سولک بدل
از لفظ و نبیک قال لا ونبیک الذی ارسلت پس گفت رسول علیه السلام از برای من که نگو
همچنان ولیکن بگو و نبیک الذی ارسلت یعنی در لفظ رسول خطا کردی پس لفظ نبی را بدل او
در تکلم و حفظ خود آر و خطابی گفته که رسول علیه السلام باین افصح کلام اشارت بآن کرد که نبی
بودن او پیش از رسول بودن او بود یا آنکه در قول او و رسولک الذی ارسلت وصف زائد
نیست زیرا که لفظ رسول مبنی از ارسال است بخلاف قول او و نبیک الذی ارسلت
وصف زائد است و از تکرار دور است یا آنکه ذکر هر دو وصف از نبوت و رسالت
او و نبیک الذی ارسلت بر سبیل تصریح متحقق است بخلاف قول او و رسولک الذی ارسلت
که وصف نبوت در آن قول بر سبیل تصریح مذکور نیست بلکه بر طریق التزام از جهت آنکه وصف
رسالة مستلزم از برای وصف نبوت است یا آنکه الفاظ اذکار در تعیین لفظ و مقدار ثواب موقوف
بر سمع از شارع است زیرا که بسا اوقات در یک لفظ بتری از اسرار باشد که آن سر در لفظ دیگر
نباشد اگرچه آن لفظ دیگر بحسب ظاهر مرادف بآن لفظ باشد یا آنکه آن دعا بلفظ نبی بسوی او از
جانب پروردگار علی وحی شده بود پس تغییر لفظ وحی را خطا دانست یا آنکه ذکر نبی احتراز از کسی است
که او مرسل خبر از نبوت باشد نه حضرت جبرئیل امین و جز او از ملائکه عظام زیرا که آنها رسول اند
و انبیاء نه پس شاید رسول علیه السلام تخلیص کلام از التباس مراد کرد یا آنکه لفظ نبی در بدو
امر بلفظ رسول است زیرا که لفظ رسول بحسب اطلاق عرفی شامل است از برای جمیع رسولان است
بخلاف لفظ نبی که اشتراک در وی بحسب عرف نیست و بنا بر این ظهور پس قول آنکسی که گفته بهتر

قال قردد قال علی النبی صلی الله علیه وسلم فلما بلغت اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت قلت ورسولک قال لا ونبیک الذی ارسلت

ی اهت وعکس او کلی صادق نیست بر سبیل اطلاق نیست خطائی کفته که در حدیث مبارک حجة
است برای کسی که کفته باشد حدیث مبارک بحسب معنی حاجز نیست واین حجة تمام نیست
زیرا که لفظ رسول و لفظ نبی در معنی مختلف اند و وقت اختلاف معنی جهة اختلاف در حدهم جواز
[illegible]
و وضو نزد خواب [illegible] از زمان حالة وضو بوده باشد پس همان کافی است نزد او که مقصود
خواب [illegible] تا آنکه تبرز از مردن در غیر حالة طهارت نشود از جهة آنکه احتمال دارد
که در همان شب وفات یابد تا آنکه خوابیدن او راست تر و [illegible]
و دویم از انها خواب کردن بر پهلوی راست است زیرا که رسول [illegible] از همیشه دوست
میداشتند از جهة آنکه انسان از همان هیئت خواب زود متنبه و بیدار میشود و ایضا در همان هیئت
خواب طعام زود منهضم و منهضم می شود چنانچه در کتب طب مذکور است و سیوم از انها ذکر خدای
تعالی [illegible] عمال و اشغال همان باشد خصوصا این ذکر خاص که مشتمل است بر ایمان و
[illegible] که ایمان آوردن بانها واجب است از کتب و رسل و از الهیات
و نبوات [illegible] بر انکه جمیع ذوات مستند بسوی حق تعالی است و دال بر وی
[illegible] صفات نیز منسوب باو است سبحانه و دال بر وی لفظ امور است و
[illegible] دال بر وی لفظ ظهر است و ایضا مشتمل بر توکل و اعتماد
بر خالق عباد است پس بس و بیضا مشتمل است بر رضاء بقضاء او سبحانه و آن فواید
[illegible] معاش اند اما بحسب معاد پس آن اعتراف به ثواب بر اعمال حسنه و عقاب بر اعمال
[illegible] است **فائده** این کتاب وضوء با توابع خود از احکام میاه و استطابة مشتمل
بر یکصد و پنجاه و چهار از احادیث مرفوعه است که موصول از انها یکصد و شانزده حدیث
[illegible] مذکور بلفظ متابعة از انها سی و هشت حدیث اند و تکرر در کتاب و در
[illegible] حدیث
[illegible] انها معلق اند و باقی از انها موصول اند که تمام در تخریج آنها مواقف ذکر کرده ایم و حدیث
[illegible] تخریج آنها موافقة ذکر کرده و آنها [illegible] متابعة و دیگر حدیث [illegible] عاصم در
[illegible] و توضا [illegible] و [illegible] اجمالا در حدیث [illegible] موجود
[illegible] و [illegible] عبادة [illegible] و [illegible] و حدیث انس [illegible]

صلی الله علیه وسلم حدیث ابی هریرة در حق آنروزی که تک آب داده بود و حدیث سائب بن یزید
در بقاء تمتع حدیث سعید و عمر در مسح کردن بر خف و موزه و حدیث عمرو بن امیه ضمره و حدیث سوید
بن نعمان امر مضمضه از سویق و حدیث میمونه در وضوء جنابت و حدیث انس ذا نفس فی الصلوة
فلیتم و حدیث ابی هریرة در حق سبی که در مسجد نبوی بول کرد و حدیث انس در نزاف
و این کتاب و ضوء مشکوة است بر چهل و هفت آثار از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین که همه
آثار از انها موصول اند و باقی از انها معلق اند و الحمد لله که بر وجود علائق بیشتر روشن تر
هموم متکاثره و غموم متعاقبه درین زمان جهل و فساد رفیق و عناد دلیل فقیر حقیر بیمسکین حافظ
محمد احسن واعظ بن حافظ محمد صدیق واعظ را توفیق رفیق کرد اینکه تمام این شرح فارسی صحیح بخاری
را تا کتاب الغسل تمام کرد اینکه این یک جزو از سی جزو صحیح بخاری است و از حق جل و علی شانه
سوال میکنم که توفیق رفیق کرد اند تا باقی آن شرح مبارک را تمام نمائیم و بعد ازین انشاء الله تعالی
رجال اسناد را از متن حذف مینمایم مگر آن راوی را که قبل ازین ذکر او نه کرده باشد و این
فراغ در روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه شوال در سال یکهزار و دو صد
اتفاق یافت بعون الله و حسن توفیقه ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم اللهم اغفر
بیننا و بین جمیع اخواننا یا ارحم الراحمین یا رب العالمین آمین یا رب العالمین الهی به برکت
جمیع مقاصد این فقیر حقیر دینی و دنیوی حاصل گردان آمین یا رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل کلام حبیبه کلاما علیا و صیر اتباعه ذریعة الاهتداء اما بعد فقد انطبع هذا الکتاب
العجیب الذی هی تذکرة للبیب الاریب المسمی بمنهج الباری شرح الجزء الاول للصحیح البخاری
عن المسودة التی کتبت بلسان مصنفه و رسمت باقلام مولفه اعنی بحر العلوم و الحاکم
ناحسن الشیم مدار الافاضل جمیع الفواضل کاشف السبل اشأل الکل رحمة الله ذی المنن
و الامتیاز الملقب بحافظ محمد احسن دام ظله العالی و ادرازالان المصنف رحمه الله بسبب العوائق لم یفرغ فی حیوته لان نیظر الیه
حتی بلغها فی الصحة الی الدرجة القصوی فانکانت النسخة التی نقل منها هذا المطبوع نسخة واحدة و قد شرع طبعها
لم تیسر لنا ایضا فرصتها حتی علی جه الکمال فالمرجو من الناظرین ان ینظروا فیه بعین الانصاف و یتغمضوا
عن الطعن و الاعتساف و ان رأوا فیها خللا فی نقله او الفاظ صحیحة لم ینسبوها الی جنابه

فهرست کتاب صحیح بخاری

باب ۲ بدء الوحی
باب کیف کان العیش
باب قیام لیلة القدر
باب ۲۳ الدین یسر
باب ۲۵ الایمان
باب ۲۹۶
باب قول النبی صلی الله علیه وسلم
باب قول المحدث حدثنا
باب من قال حدثنی
باب ما کان نبی صلی الله علیه
باب الاغتباط فی العلم
باب الخروج فی طلب العلم
باب الفتیا
باب تناوب
باب ۴۶۲ احادیثه
باب ۴۶۴ اهل
باب ۴۶۷ کیف
باب ۴۶۸ کیف
باب ۴۶۹ من
باب ۴۷۰ من
باب ۴۷۱ الحرص
باب ۴۷۲ کیف
باب ۴۷۳ کیف
باب ۴۷۴ الرحلة
باب ۴۷۵ من
باب ۴۷۶ من
باب ۴۷۷ من
باب ۴۷۸ من
باب ۴۷۹ من
باب ۴۸۰ من
باب ۴۸۱ من
باب ۴۸۲ من
باب ۴۸۳ من
باب ۴۸۴ من
باب ۴۸۵ من
باب ۴۸۶ من
باب ۴۸۷ من
باب ۴۸۸ من
باب ۴۸۹ من
باب ۴۹۰ من
باب ۴۹۱ من
باب ۴۹۲ من
باب ۴۹۳ من
باب ۴۹۴ من
باب ۴۹۵ من
باب ۴۹۶ من
باب ۴۹۷ من
باب ۴۹۸ من
باب ۴۹۹ من
باب ۵۰۰ من
باب ۵۰۱ من
باب ۵۰۲ من
باب ۵۰۳ من
باب ۵۰۴ من
باب ۵۰۵ من
باب ۵۰۶ من
باب ۵۰۷ من
باب ۵۰۸ من
باب ۵۰۹ من
باب ۵۱۰ من
باب ۵۱۱ من
باب ۵۱۲ من
باب ۵۱۳ من
باب ۵۱۴ من
باب ۵۱۵ من
باب ۵۱۶ من
باب ۵۱۷ من
باب ۵۱۸ من
باب ۵۱۹ من
باب ۵۲۰ من
باب ۵۲۱ من
باب ۵۲۲ من
باب ۵۲۳ من
باب ۵۲۴ من
باب ۵۲۵ من
باب ۵۲۶ من
باب ۵۲۷ من
باب ۵۲۸ من
باب ۵۲۹ من
باب ۵۳۰ من
باب ۵۳۱ من
باب ۵۳۲ من
باب ۵۳۳ من
باب ۵۳۴ من
باب ۵۳۵ من
باب ۵۳۶ من
باب ۵۳۷ من
باب ۵۳۸ من
باب ۵۳۹ من
باب ۵۴۰ من
باب ۵۴۱ من
باب ۵۴۲ من
باب ۵۴۳ من
باب ۵۴۴ من
باب ۵۴۵ من
باب ۵۴۶ من
باب ۵۴۷ من
باب ۵۴۸ من
باب ۵۴۹ من
باب ۵۵۰ من
باب ۵۵۱ من
باب ۵۵۲ من
باب ۵۵۳ من
باب ۵۵۴ من
باب ۵۵۵ من
باب ۵۵۶ من
باب ۵۵۷ من
باب ۵۵۸ من
باب ۵۵۹ من
باب ۵۶۰ من
باب ۵۶۱ من
باب ۵۶۲ من
باب ۵۶۳ من
باب ۵۶۴ من
باب ۵۶۵ من
باب ۵۶۶ من
باب ۵۶۷ من
باب ۵۶۸ من
باب ۵۶۹ من
باب ۵۷۰ من
باب ۵۷۱ من
باب ۵۷۲ من
باب ۵۷۳ من
باب ۵۷۴ من
باب ۵۷۵ من
باب ۵۷۶ من
باب ۵۷۷ من
باب ۵۷۸ من
باب ۵۷۹ من
باب ۵۸۰ من
باب ۵۸۱ من
باب ۵۸۲ من
باب ۵۸۳ من
باب ۵۸۴ من
باب ۵۸۵ من
باب ۵۸۶ من
باب ۵۸۷ من
باب ۵۸۸ من
باب ۵۸۹ من
باب ۵۹۰ من
باب ۵۹۱ من
باب ۵۹۲ من
باب ۵۹۳ من
باب ۵۹۴ من
باب ۵۹۵ من
باب ۵۹۶ من
باب ۵۹۷ من
باب ۵۹۸ من
باب ۵۹۹ من
باب ۶۰۰ من
باب ۶۰۱ من
باب ۶۰۲ من
باب ۶۰۳ من
باب ۶۰۴ من
باب ۶۰۵ من
باب ۶۰۶ من
باب ۶۰۷ من
باب ۶۰۸ من
باب ۶۰۹ من
باب ۶۱۰ من
باب ۶۱۱ من
باب ۶۱۲ من
باب ۶۱۳ من
باب ۶۱۴ من
باب ۶۱۵ من
باب ۶۱۶ من
باب ۶۱۷ من
باب ۶۱۸ من
باب ۶۱۹ من
باب ۶۲۰ من
باب ۶۲۱ من
باب ۶۲۲ من
باب ۶۲۳ من
باب ۶۲۴ من
باب ۶۲۵ من
باب ۶۲۶ من
باب ۶۲۷ من
باب ۶۲۸ من
باب ۶۲۹ من
باب ۶۳۰ من
باب ۶۳۱ من
باب ۶۳۲ من
باب ۶۳۳ من
باب ۶۳۴ من
باب ۶۳۵ من
باب ۶۳۶ من
باب ۶۳۷ من
باب ۶۳۸ من
باب ۶۳۹ من
باب ۶۴۰ من
باب ۶۴۱ من
باب ۶۴۲ من
باب ۶۴۳ من
باب ۶۴۴ من
باب ۶۴۵ من
باب ۶۴۶ من
باب ۶۴۷ من
باب ۶۴۸ من
باب ۶۴۹ من
باب ۶۵۰ من
باب ۶۵۱ من
باب ۶۵۲ من
باب ۶۵۳ من
باب ۶۵۴ من
باب ۶۵۵ من
باب ۶۵۶ من
باب ۶۵۷ من
باب ۶۵۸ من
باب ۶۵۹ من
باب ۶۶۰ من
باب ۶۶۱ من
باب ۶۶۲ من
باب ۶۶۳ من
باب ۶۶۴ من
باب ۶۶۵ من
باب ۶۶۶ من
باب ۶۶۷ من
باب ۶۶۸ من
باب ۶۶۹ من
باب ۶۷۰ من
باب ۶۷۱ من
باب ۶۷۲ من
باب ۶۷۳ من
باب ۶۷۴ من
باب ۶۷۵ من
باب ۶۷۶ من
باب ۶۷۷ من
باب ۶۷۸ من
باب ۶۷۹ من
باب ۶۸۰ من
باب ۶۸۱ من
باب ۶۸۲ من
باب ۶۸۳ من
باب ۶۸۴ من
باب ۶۸۵ من
باب ۶۸۶ من
باب ۶۸۷ من
باب ۶۸۸ من
باب ۶۸۹ من
باب ۶۹۰ من
باب ۶۹۱ من
باب ۶۹۲ من
باب ۶۹۳ من
باب ۶۹۴ من
باب ۶۹۵ من
باب ۶۹۶ من
باب ۶۹۷ من
باب ۶۹۸ من
باب ۶۹۹ من
باب ۷۰۰ من
باب ۷۰۱ من
باب ۷۰۲ من
باب ۷۰۳ من
باب ۷۰۴ من
باب ۷۰۵ من
باب ۷۰۶ من
باب ۷۰۷ من
باب ۷۰۸ من
باب ۷۰۹ من
باب ۷۱۰ من
باب ۷۱۱ من
باب ۷۱۲ من
باب ۷۱۳ من
باب ۷۱۴ من
باب ۷۱۵ من
باب ۷۱۶ من
باب ۷۱۷ من
باب ۷۱۸ من
باب ۷۱۹ من
باب ۷۲۰ من
باب ۷۲۱ من
باب ۷۲۲ من
باب ۷۲۳ من
باب ۷۲۴ من
باب ۷۲۵ من
باب ۷۲۶ من
باب ۷۲۷ من
باب ۷۲۸ من
باب ۷۲۹ من
باب ۷۳۰ من
باب ۷۳۱ من
باب ۷۳۲ من
باب ۷۳۳ من
باب ۷۳۴ من
باب ۷۳۵ من
باب ۷۳۶ من
باب ۷۳۷ من
باب ۷۳۸ من
باب ۷۳۹ من
باب ۷۴۰ من
باب ۷۴۱ من
باب ۷۴۲ من
باب ۷۴۳ من
باب ۷۴۴ من
باب ۷۴۵ من
باب ۷۴۶ من
باب ۷۴۷ من
باب ۷۴۸ من
باب ۷۴۹ من
باب ۷۵۰ من
باب ۷۵۱ من
باب ۷۵۲ من
باب ۷۵۳ من
باب ۷۵۴ من
باب ۷۵۵ من
باب ۷۵۶ من
باب ۷۵۷ من
باب ۷۵۸ من
باب ۷۵۹ من
باب ۷۶۰ من
باب ۷۶۱ من
باب ۷۶۲ من
باب ۷۶۳ من
باب ۷۶۴ من
باب ۷۶۵ من
باب ۷۶۶ من
باب ۷۶۷ من
باب ۷۶۸ من
باب ۷۶۹ من
باب ۷۷۰ من
باب ۷۷۱ من
باب ۷۷۲ من
باب ۷۷۳ من
باب ۷۷۴ من
باب ۷۷۵ من
باب ۷۷۶ من
باب ۷۷۷ من
باب ۷۷۸ من
باب ۷۷۹ من
باب ۷۸۰ من
باب ۷۸۱ من
باب ۷۸۲ من
باب ۷۸۳ من
باب ۷۸۴ من
باب ۷۸۵ من
باب ۷۸۶ من
باب ۷۸۷ من
باب ۷۸۸ من
باب ۷۸۹ من
باب ۷۹۰ من
باب ۷۹۱ من
باب ۷۹۲ من
باب ۷۹۳ من
باب ۷۹۴ من
باب ۷۹۵ من
باب ۷۹۶ من
باب ۷۹۷ من
باب ۷۹۸ من
باب ۷۹۹ من
باب ۸۰۰ من
باب ۸۰۱ من
باب ۸۰۲ من
باب ۸۰۳ من
باب ۸۰۴ من
باب ۸۰۵ من
باب ۸۰۶ من
باب ۸۰۷ من
باب ۸۰۸ من
باب ۸۰۹ من
باب ۸۱۰ من
باب ۸۱۱ من
باب ۸۱۲ من
باب ۸۱۳ من
باب ۸۱۴ من
باب ۸۱۵ من
باب ۸۱۶ من
باب ۸۱۷ من
باب ۸۱۸ من
باب ۸۱۹ من
باب ۸۲۰ من
باب ۸۲۱ من
باب ۸۲۲ من
باب ۸۲۳ من
باب ۸۲۴ من
باب ۸۲۵ من
باب ۸۲۶ من
باب ۸۲۷ من
باب ۸۲۸ من
باب ۸۲۹ من
باب ۸۳۰ من
باب ۸۳۱ من
باب ۸۳۲ من
باب ۸۳۳ من
باب ۸۳۴ من
باب ۸۳۵ من
باب ۸۳۶ من
باب ۸۳۷ من
باب ۸۳۸ من
باب ۸۳۹ من
باب ۸۴۰ من
باب ۸۴۱ من
باب ۸۴۲ من
باب ۸۴۳ من
باب ۸۴۴ من
باب ۸۴۵ من
باب ۸۴۶ من
باب ۸۴۷ من
باب ۸۴۸ من
باب ۸۴۹ من
باب ۸۵۰ من
باب ۸۵۱ من
باب ۸۵۲ من
باب ۸۵۳ من
باب ۸۵۴ من
باب ۸۵۵ من
باب ۸۵۶ من
باب ۸۵۷ من
باب ۸۵۸ من
باب ۸۵۹ من
باب ۸۶۰ من
باب ۸۶۱ من
باب ۸۶۲ من
باب ۸۶۳ من
باب ۸۶۴ من
باب ۸۶۵ من
باب ۸۶۶ من
باب ۸۶۷ من
باب ۸۶۸ من
باب ۸۶۹ من
باب ۸۷۰ من
باب ۸۷۱ من
باب ۸۷۲ من
باب ۸۷۳ من
باب ۸۷۴ من
باب ۸۷۵ من
باب ۸۷۶ من
باب ۸۷۷ من
باب ۸۷۸ من
باب ۸۷۹ من
باب ۸۸۰ من
باب ۸۸۱ من
باب ۸۸۲ من
باب ۸۸۳ من
باب ۸۸۴ من
باب ۸۸۵ من
باب ۸۸۶ من
باب ۸۸۷ من
باب ۸۸۸ من
باب ۸۸۹ من
باب ۸۹۰ من
باب ۸۹۱ من
باب ۸۹۲ من
باب ۸۹۳ من
باب ۸۹۴ من
باب ۸۹۵ من
باب ۸۹۶ من
باب ۸۹۷ من
باب ۸۹۸ من
باب ۸۹۹ من
باب ۹۰۰ من
باب ۹۰۱ من
باب ۹۰۲ من
باب ۹۰۳ من
باب ۹۰۴ من
باب ۹۰۵ من
باب ۹۰۶ من
باب ۹۰۷ من
باب ۹۰۸ من
باب ۹۰۹ من
باب ۹۱۰ من
باب ۹۱۱ من
باب ۹۱۲ من
باب ۹۱۳ من
باب ۹۱۴ من
باب ۹۱۵ من
باب ۹۱۶ من
باب ۹۱۷ من
باب ۹۱۸ من
باب ۹۱۹ من
باب ۹۲۰ من
باب ۹۲۱ من
باب ۹۲۲ من
باب ۹۲۳ من
باب ۹۲۴ من
باب ۹۲۵ من
باب ۹۲۶ من
باب ۹۲۷ من
باب ۹۲۸ من
باب ۹۲۹ من
باب ۹۳۰ من
باب ۹۳۱ من
باب ۹۳۲ من
باب ۹۳۳ من
باب ۹۳۴ من
باب ۹۳۵ من
باب ۹۳۶ من
باب ۹۳۷ من
باب ۹۳۸ من
باب ۹۳۹ من
باب ۹۴۰ من
باب ۹۴۱ من
باب ۹۴۲ من
باب ۹۴۳ من
باب ۹۴۴ من
باب ۹۴۵ من
باب ۹۴۶ من
باب ۹۴۷ من
باب ۹۴۸ من
باب ۹۴۹ من
باب ۹۵۰ من
باب ۹۵۱ من
باب ۹۵۲ من
باب ۹۵۳ من
باب ۹۵۴ من
باب ۹۵۵ من
باب ۹۵۶ من
باب ۹۵۷ من
باب ۹۵۸ من
باب ۹۵۹ من
باب ۹۶۰ من
باب ۹۶۱ من
باب ۹۶۲ من
باب ۹۶۳ من
باب ۹۶۴ من
باب ۹۶۵ من
باب ۹۶۶ من
باب ۹۶۷ من
باب ۹۶۸ من
باب ۹۶۹ من
باب ۹۷۰ من
باب ۹۷۱ من
باب ۹۷۲ من
باب ۹۷۳ من
باب ۹۷۴ من
باب ۹۷۵ من
باب ۹۷۶ من
باب ۹۷۷ من
باب ۹۷۸ من
باب ۹۷۹ من
باب ۹۸۰ من
باب ۹۸۱ من
باب ۹۸۲ من
باب ۹۸۳ من
باب ۹۸۴ من
باب ۹۸۵ من
باب ۹۸۶ من
باب ۹۸۷ من
باب ۹۸۸ من
باب ۹۸۹ من
باب ۹۹۰ من
باب ۹۹۱ من
باب ۹۹۲ من
باب ۹۹۳ من
باب ۹۹۴ من
باب ۹۹۵ من
باب ۹۹۶ من
باب ۹۹۷ من
باب ۹۹۸ من
باب ۹۹۹ من
باب ۱۰۰۰ من

باب من استبرأ
باب اذا جامع ثم توضأ
باب الوضوء
باب ما يقول عند الخلاء
باب خروج النساء
باب حمل العنزة
باب ينضح بول
باب الاستنجاء
باب غسل الأعقاب
باب الماء الذي يغسل به
باب قراءة القرآن بعد الحدث
باب استعمال فضل وضوء الناس
باب صب النبي صلى الله عليه وسلم
باب المسح على الخفين
باب من مضمض من اللبن
باب ما جاء في غسل بول
باب بول الصبيان
باب غسل الدم
باب ذكر العلم
باب لا تقبل صلاة
باب اسباغ الوضوء
باب وضوء الأعند الحدث
باب تخمير السواك
باب الاستنجاء
باب الاستنجاء
باب الوضوء مرة مرة
باب الاستجمار وترا
باب غسل الرجلين في النعلين
باب الوضوء الكتاب والسنة
باب من لم ير الوضوء
باب من مضمض واستنشق
باب الغسل والوضوء
باب اذا دخل رجليه
باب الوضوء من النوم
باب
باب البول قائما وقاعدا
باب غسل المني وفركه
باب
باب من غسل الميت
باب من غسل رأسه
باب من غسل جنابة
باب من غسل رأسه
باب من غسل جلين
باب التيمم الوضوء
باب من لم ير الوضوء
باب مسح الرأس كله
باب مسح الرأس مرة
باب الوضوء من الشاة
باب من مضمض وضأ من لحم
باب الوضوء من غير حدث
باب ترك النبي صلى الله عليه وسلم
باب البول عند صاحبه
باب اذا غسل الجنابة
باب اذا القي على فيه قذى
باب لا يجنب الوضوء بالنبيذ
باب السواك
باب فضل من بات على الوضوء
باب الوضوء
باب
باب الاستنجاء
باب الوضوء مرة مرة
باب المضمضة
باب الماء الوضوء
باب الرجل يوضئ
باب غسل الاعضاء
باب من بلل
باب
باب البول عند صاحبه
باب